

أ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حجاب شرعی در عصر پیامبر

امیر ترکاشوند

Ketabton.com

ب

فهرست نویسی پیش از انتشار (فیبا):

سرشناسه : ترکاشوند، امیرحسین، ۱۳۴۳ -
عنوان و نام پدیدآور : حجاب شرعی در عصر پیامبر / امیرحسین ترکاشوند.
مشخصات نشر : تهران: امیرحسین ترکاشوند، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری : ب، ۱۰۱۷ ص.
شابک : ISBN: 978-964-04-6665-0
وضعیت فهرست نویسی : فیبا
یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع : حجاب اسلامی
موضوع : حجاب اسلامی -- احادیث
موضوع : زنان در اسلام
رده بندی کنگره : ۱۳۸۹ح۳۴/ت۳۴/۱۷/۲۳۰PB
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۳۶
شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۱۹۹۸۷

شناسنامه کتاب:

عنوان: حجاب شرعی در عصر پیامبر
پدید آورنده: امیرحسین ترکاشوند
شابک: ۰-۶۶۶۵-۰۴-۹۶۴-۹۷۸ (ISBN: 978-964-04-6665-0)
قطع کتاب و تعداد صفحات: وزیری، ۱۰۱۷ صفحه
اندازه متن: ۱۹.۵۰ × ۱۱.۷۴ سانتی متر (۲۵ سطر در صفحه)
مشخصات خط: قلم بی بدر، اندازه ۱۳، پاورقی ۱۰ (font: B Badr size:13)
اردیبهشت ۱۳۹۰

توجه:

این کتاب، فقط برای استفاده و بررسی شما محقق دینی! عرضه شده است.
از انعکاس مطالب کتاب و درج خبر در باره آن، مگر در کتب تحقیقی و پایان نامه ها، پرهیز گردد.
به دلیل تغییرات اعمال شده، سایر نسخه های موجود در دست محققان فاقد اعتبار است.

آدرس وبلاگ: Mirvand.persianblog.ir

Baznegari.blogspot.com

حجاب شرعی در عصر پیامبر

۱

حجاب شرعی در عصر پیامبر:

پیش‌گفتار

بخش ۱: حجابِ پیش از اسلام و واکنش مسلمانان

بخش ۲: در سایه قرآن

بخش ۳: مباحث فقهی (بررسی تطابق آراء فقهی با میزان حجاب شرعی در عصر پیامبر)

فهرست

نویسنده: امیر ترکاشوند

پیش‌گفتار:

بیان مسأله، ضرورت تحقیق، سؤال اصلی

هدف تحقیق

نقطه مبنا

روش تحقیق و منابع

ساختار تحقیق و معرفی بخش‌ها

پیش‌گفتار

بیان مسأله، ضرورت تحقیق، سؤال اصلی

حجاب و پوشش امری است که بیشترین درگیری ذهنی و مراقبت عملی را برای مؤمنان به وجود آورده است. نقش حجاب شرعی در زندگی روزمره مسلمانان با هیچ چیز دیگری قابل مقایسه نیست. ناگفته پیداست لزوم این مراقبت در ایران، پس از استقرار نظام مبتنی بر احکام اسلامی دوچندان گردید. اهمیت حجاب، از جمله ناشی از ذهنیتی است که ما مسلمانان در مورد میزان پوشیدگی مؤمنان صدر اسلام و به ویژه پیشوایان داریم. تصور اکثر مسلمانان در باره حجاب آنان معمولاً یکسان است. ما گمان می‌کنیم که رسول‌خدا، امام‌علی و سایر صحابه دارای پوشش حداکثری بوده، و از آن مهم‌تر پوشش همسران پیامبر، حضرت فاطمه و سایر بانوان آن زمان را سرتاسری دانسته و چه بسا اینان را همراه با روبند و یا پنهان در پس پرده تصور می‌کنیم.

حال پرسش این است که آیا به راستی آنان چنین بودند، آیا آن‌ها آن‌گونه که ما فکر می‌کنیم بوده، و میزان حجاب و پوشیدگی‌شان مطابق با همان ذهنیتی است که از ایشان داریم و تصویری که روزگار از آن‌ها در ذهن‌مان حک کرده با واقعیت‌شان یکسان است؟ آیا زنان‌شان دارای چادر، مقنعه، بلوز، مانتو، شلوار، دامن و... بوده، و مردان از شورت، شلوار، زیرپیراهن، پیراهن و... استفاده می‌کردند؟ وجود چنین تصوّراتی ناشی از مقایسه حجاب و البسه‌ی رایج در عصر کنونی با وضعیت حجاب و جامه‌های رایج در آن عصر، و نیز ناشی از مقایسه مؤمنانِ زمان خود با مؤمنان و شخصیت‌های آن روزگار است. اما در پاسخ باید گفت که این‌ها همه فاقد صحت است زیرا در آن زمان خبری از وجود

"شورت، شلوار، دامن، زیرپیراهن، پیراهن، مانتو، مقنعه و چادر" نبود و علاوه بر آن حجاب در نزد پیامبر و مؤمنان صدر اسلام، در حدّی که اینک مطرح است به دین گره نخورده بود.

بنابراین می‌بایست به بازنگری در متون دینی پرداخت تا حجاب واقعی مؤمنان عصر پیامبر، که برگرفته از آیات الهی و ارشادات نبوی بود، را استخراج کرد تا از رهگذر آن به درستی یا نادرستی ذهنیتی که از حجاب آنان داریم برسیم و در نتیجه میزان پوشیدگی واقعی ایشان را به دست آوریم.

در این کتاب می‌خواهم نتیجه پژوهشی که در مورد "حجاب شرعی در عصر پیامبر" انجام داده‌ام را شرح دهم؛ هرچند ادعای درستی راه طی شده در این مسیر را ندارم. چنان‌که پیداست عنوان تحقیق، حجاب شرعی در "عصر پیامبر" است و چون ظرف تحقیق را صرفاً عصر حضرت قرار دادم بنابراین قصد ورود به حجاب عصر کنونی و احکام آن را ندارم ولی از آن‌جا که بخش مهمی از پایبندی‌های ما برخاسته از ذهنیاتی است که در باره آنان داریم پس چه بسا مطالعه تحقیق روشنگری‌هایی به همراه داشته باشد.

در کتابی که پیش روی شماست در باره انواع لباس و پوشاک رایج در عصر پیامبر بحثی نکرده و کاری به جنس جامه‌ها و کیفیت آن‌ها نداشته و فقط "حجاب شرعی" را پی‌گیری کرده‌ام.

حجاب شرعی یعنی پوشش قسمت‌هایی از جسم که نباید لخت و عریان باشد. به این قسمت‌هایی که لازم است پوشیده بوده و نباید لخت و برهنه باشد در لسان فقهی "عورة" گویند. در برابر عورة، واژه "معاری" را داریم که اشاره به قسمت‌هایی از اندام دارد که برهنه بودنش عادی و جایز است. تمام تلاش کتاب همین است که ابتدائاً نشان دهد مردم در مقابل بعثت چه قسمت‌هایی از اندام‌شان به وسیله جامه و لباس، پوشیده و چه قسمت‌هایی لخت و بی‌جامه بود تا سرانجام، واکنش جامعه اسلامی و در رأس آن قرآن را در قبال آن بدست آورد. در ضمن با این‌که در مورد مردان به حدّ کافی صحبت شده ولی تمرکز بحث بیشتر بر روی زنان است.

اینک پیش از این بررسی، چکیده آراء متفاوت در باره اندازه‌ی حجاب شرعی زنان را می‌آورم. تفاوت رأی به قدری فاحش است که حیرت‌آور است زیرا اندکی قائل‌اند که حجاب شرعی زن و مرد یکسان است و در نتیجه زن کافی است که شرمگاه جلو و عقب خود را با استفاده از یک دامن کوتاه ببوشاند تا به وظیفه واجبش عمل کرده باشد. این پوشش واجب در نبود دامن با قراردادن کف دست‌ها بر روی شرمگاه جلو و عقب، که انسان‌ها از نمایان بودنشان احساس شرم دارند، حاصل می‌شود. گفتنی است نتیجه‌ی برابری عورة زن و مرد بر طبق گزارش دیگری عبارت از پوشش مابین ناف تا زانو برای هر دو می‌باشد.

برخی دیگر حجاب شرعی و عورة زنان را از شانه و کتف تا زانو دانسته و مابقی اندام یعنی "سر و گردن، و نیمه‌ی پایین دست و پا" را معاری یا برهنگی‌های مجاز می‌دانند.

عده‌ای دیگر که بسیاری از فقها را تشکیل می‌دهند قائل به لزوم پوشش تمام اندام به جز "وجه (صورت)، کف (از میچ دست به پائین) و قدم (از میچ پا به پائین)" هستند و برخی دیگر قدم را نیز مشمول عورة دانسته، زنان را ملزم به پوشش آن می‌دانند. گروهی دیگر پیدا بودن اعضاء باقی‌مانده یعنی وجه و کف را هم روا ندانسته، تمام اندام زن را بدون استثنا عورة و لازم‌الستر می‌دانند و عده‌ای از میان همین گروه به این سخن بسنده نکرده و ناخن وی را نیز عورة دانسته‌اند.

در این راستا برخی دیگر از فقها از دایره ظاهری جسم فراتر رفته صدای زن را هم عورة شمرده و بر این رأی‌اند که زنان نمی‌بایست در برابر نامحرم سخن بگویند. شماری از همین گروه که زینت پنهان در آیه ۳۱ سوره نور را خلخال پای زنان و صدای آن می‌دانند گفته‌اند: «صدای زن عورت است زیرا وقتی صدای زنگ پای او مورد نهی باشد، صدای خود وی به طریق اولی عورت است». نیز در بعضی اندرزها و تدابیر اخلاقی، لزوم استفاده از سنگی در دهان برای تغییر صدا در هنگام سخن گفتن با نامحرم مطرح شده است.

دستِ آخر این‌که گروهی بر این باورند که جایگاه زنان فقط در خانه است زیرا اگر بیرون از خانه آفتابی شوند در دام شیطان درآمده یا مورد طمع شیاطینِ انس قرار می‌گیرند.

قشری خاصّ از افرادی که طرفدار پوشش کامل و بی کم و کاست زنانند برای تائید رأی خود از احادیثی که دربردارنده کيفرهای سنگین برای خاطیان است استفاده می‌کنند از جمله ادّعا می‌شود که پیامبر در بیان واقعه اسراء و معراج، به امام علی و حضرت فاطمه چنین گفت: در آن شبی که مرا برای سیر به سوی آسمان بردند زنانی از پیروان خود را در عذاب سختی مشاهده کردم وضعیّت‌شان را باور نمی‌کردم آن‌گاه به خاطر شدّت عذاب آن‌ها گریستم زنی را دیدم که از موهایش آویزان شده بود بطوری‌که مغز سرش به جوش می‌آمد... دلیل آویزان بودن آن زن به وسیله موی سرش این بود که آن را از مردان نمی‌پوشاند: «... فقال: یا علی لیلة اُسری بی اِلی السماء رأیت نساء من نساء اُمّتی فی عذاب شدید، فأنکرت شأنهنّ فبکیت لما رأیت من شدّة عذابهنّ. رأیت امرأة معلقة بشعرها یغلی دماغ رأسها... فقال: یا بنیّتی اَما المعلقة بشعرها فانّها کانت لاتعطی شعرها من الرجال»^۲.

جالب این‌که تمام قائلین مذکور، برداشت خود را با تفاوتی که گفته شد برخاسته از آیات قرآن، فرمایشات پیامبر و کلام و تفسیر پیشوایان مذهبی می‌دانند.

هدف تحقیق

همان‌طور که اشاره کردم هدف اصلی تحقیق، استخراج میزان حجاب شرعی در عصر پیامبر است یعنی باید مشخص شود که مردم مؤمن آن عصر، پس از این‌که اسلام ظهور کرد و آیات حجاب نازل شد و رهنمودهایی از جانب رسول‌خدا صادر گردید، چه بخش‌هایی از اندام‌شان را باید می‌پوشانیدند، و کشف چه بخش‌هایی حرام شمرده نمی‌شد. به عبارت دیگر در این تحقیق در صدد هستم تا تصوّر مسلمانان در مورد میزان حجاب شرعی زنان مؤمن آن روزگار را منطبق بر واقعیت کنم، و در این راستا مواضع واجب‌الستر و نواحی جایزالکشف آنان را تبیین نمایم.

۲ - بحارالانوار ج ۱۰۳ ص ۲۴۵ ح ۲۴

نقطه مبنا

برای رسیدن به هدف مذکور ابتدا لازم بود حجاب رایج در عصر جاهلی را به عنوان مبنای بحث به دست می‌آوردم تا بر پایه آن بتوانم اصلاحاتی که آیین اسلام نسبت به آن به وجود آورد را به خوبی شناسایی کنم.

روش تحقیق و منابع آن

برای دستیابی به هدف و مبنای یادشده اغلب به روش استقرائی، از منابع دست اول زیر بهره گرفتیم:

- دلالت آیات قرآن؛ چه در جهت ترسیم اوضاع ماقبل بعثت و چه به ویژه برای شناسایی تغییراتی که منجر به حجاب مورد خواست شرع گردید.
- گزارشات تاریخی؛ به ویژه برای ترسیم ماقبل بعثت
- واقعیات تاریخی؛ برای واقعی کردن انتظارات مان از تغییرات اسلامی
- احادیث پیامبر؛ برای دریافت حجاب شرعی در عصر حضرت
- استفاده از روایات شأن نزول آیات؛ به ویژه برای بی‌بردن به شرایط پیش از بعثت (حتی اگر این‌گونه روایات جعلی بوده و یا ربطی به آیه نداشته باشد)
- استفاده از گزارشات صحابه
- احادیث ائمه؛ به ویژه اگر به عصر پیامبر سوق می‌داد
- متون کهن
- دلالت معنایی واژه‌ها و بهره‌گیری از قوامیس لغت

ساختار تحقیق و معرفی بخش‌ها

تحقیق را در سه بخش زیر سازمان‌دهی کردم:

بخش اول- حجاب پیش از اسلام و واکنش مسلمانان (بی‌گیری تحقیق از طریق احادیث و گزارشات تاریخی)

بخش دوم- در سایه قرآن (بی‌گیری تحقیق بر مبنای قرآن)

بخش سوم- مباحث فقهی (بررسی تطابق آراء فقهی با میزان حجاب شرعی در

عصر پیامبر)

اینک به معرفی هریک از این بخش‌ها می‌پردازم:

(بخش اول - حجاب پیش از اسلام، و واکنش مسلمانان): در این بخش ابتدا میزان پوشیدگی و برهنگی مردم در پیش از ظهور اسلام را تبیین کرده و سپس واکنش جامعه اسلامی نوظهور را در قبال آن، صرفاً بر اساس احادیث و روایات بیان خواهم کرد. در این بررسی‌ها مشخص خواهد شد که هم میزان برهنگی و بی‌دقتی در پیش از ظهور اسلام، و هم حد واکنش و اصلاحات جامعه اسلامی، با ذهنیت‌های کنونی ما نسبت به آن دو تفاوت فاحش دارد چرا که مردم عصر پیامبر به دلایلی که خواهم گفت توان و انگیزه‌ای برای پوشش "شرعی و اخلاقی" نداشتند و اساساً برهنگی، فاقد زشتی و قبح امروزی بود. جامعه اسلامی نیز در رهنمودهای اصلاحی‌اش، در مورد مردان به حد اقل‌ها اکتفا کرد، و بر حد اقل‌های زنان ملاحظاتی افزود، و به موازات این‌که از "برهنگی‌های ناشی از بی‌مبالاتی" بر حذر می‌داشت همچنین از "پوشیدن جامه‌های بلند توأم با تبختر" نهی می‌کرد.

کار استخراج حجاب جاهلی بسیار سخت می‌نمود زیرا در این باب به اثر مستقلاً دست نیافتیم. برخی آثار نیز که گاه به آن پرداخته بودند معمولاً در راستای اصلی تحقیق که پی‌بردن به میزان پوشیدگی و برهنگی آنان است نبود. این کار سخت را سرانجام از لابلای روایات، متون کهن و قوامیس به پیش بردم. سپس تصمیم گرفتم اقدام مذکور را بر اساس "مظاهر بروز حجاب" تقسیم‌بندی کنم و ساختار بخش اول را پی‌ریزی نمایم. نتیجه‌ی آن به وجود آمدن فصول زیر، با هدف تشخیص میزان پوشیدگی و برهنگی مردم در برابر سایرین، در هریک از این وضعیت‌ها بود:

فصل اول - در سطح اجتماع

فصل دوم - در داخل خانه

فصل سوم - در حین حج و طواف و نماز

فصل چهارم - وضعیت خانه‌ها

فصل پنجم - سرویس‌های بهداشتی

برهنگی مستمرّ بسیاری از اندام، پدیده‌ای کاملاً رایج در سطح اجتماع بود از آن گذشته بخش دیگری از اندام که معمولاً پوشیده بود نیز گهگاه نمایان می‌شد بطوری‌که حتی عزم جدّی در پوشاندن عورة از سوی زنان و به ویژه مردان وجود نداشت! قبح برهنگی در نزد آنان شکسته بود و به عبارت دقیق‌تر، قبحی وجود نداشت که بخواهد شکسته شود.

ایشان برای پوشاندن اندام از یکی دو قطعه پارچه‌ی نادوخته (که به اِزار [لُنگ] و رداء [رودوشی] مشهورند) استفاده می‌کردند در واقع ستر اندام به وسیله پارچه صورت می‌گرفت و نه لباس! پس، هم تعداد جامه‌ای که مورد استفاده قرار می‌دادند کم بود و هم علاوه بر آن نادوخته بود (نشان جامه‌های موصوف را امروزه می‌توان در جامه‌ی احرام حُجاج سراغ گرفت هرچند در بسیاری موارد از این نیز ضعیف‌تر بود). بنابراین پوشیدگی "دقیق و کامل"، هر دو مخدوش بود زیرا با جامه‌های نادوخته نمی‌توان انتظار دقت، و با اندک بودن تعداد نمی‌توان توقع پوشش کامل را داشت. به دلیل همین محدودیت‌ها، پیامبر^(ص) فقط می‌توانست از آن‌ها بخواهد که: برهنه راه نروند، و یا مراقب استتار شرمگاه‌شان باشند زیرا گاه می‌شد که اِزار و رداء از بدن‌شان جدا می‌شد و یا بسیار پیش می‌آمد که مراقبتی از بروز عورة نمی‌کردند.

پوشاک زنان نیز خیلی بهتر از مردان نبود. اینان معمولاً به جای رداء و حتّی اِزار از پیراهن استفاده می‌کردند، اما پیراهنی کاملاً ابتدائی و نادوخته که بسیاری از اندام را هرگز در بر نمی‌گرفت و اطمینانی نیز به استتار دائمش در قبال مواضع تحت پوشش نبود. درست است که برخی از زنان جاهلی از روسری استفاده می‌کردند اما این استفاده لزوماً ناشی از رعایت حجاب و مرتبط با عفت جنسی نبود بلکه ناشی از مسائل عرفی (از جمله کسب تشخص و اعتبار، تمایز از کنیزان) یا برخاسته از شرایط اقلیمی (از جمله مهار تابش آفتاب و گرد و غبار) بود به همین خاطر بسیاری از مردان نیز همین روسری و سراندازها را به کار می‌بردند. از آن گذشته اگر قرار بر رعایت جنبه‌های اخلاقی و شرعی بود بی‌شک استتار ناحیه دامن اولی بود در حالی‌که هر دو، چه مرد چه زن، نسبت به آن سهل‌انگار بودند!

زنان، بسیاری از اندامشان همیشه نمایان بود و آن، امری عادی بود علاوه بر آن مابقی مواضعشان نیز گهگاه به دلایل فوق‌الاشاره نمایان می‌گشت. در چنین آشفته‌بازاری جامعه اسلامی فقط توانست از آنان انتظار داشته باشد که مناطق تحت پوشش جامه‌ها را به خوبی حفظ کنند و از آشکارشدن ناحیه دامن، سینه و... جلوگیری نمایند (زیرا آنان مبتلا به پوشش‌های بی‌ثمر و نیز دچار بی‌مبالاتی بودند) اما باید پذیرفت که زمینه‌ای برای امر به پوشش "ساق پا، ساعد و آرنج، گردن و موی سر" وجود نداشت. همین‌طور در مورد مردان نیز نمی‌شد به ستر بیش از کمر تا زانو حکم کرد.

شگفت‌آور آن است که ایشان در جریان اعمال حج به صورت عریان و برهنه‌ی مادرزاد بر گرد کعبه طواف می‌کردند! زیرا به قول خودشان نمی‌خواستند در جامه‌هایی که با آن مرتکب گناه شده‌اند به طواف بپردازند. در این امر فرقی بین زنان و مردان نبود اگرچه برخی آورده‌اند زنان در شب به طواف می‌پرداختند و یا اگر در روز بود در این صورت دستی بر جلو و دستی بر عقب می‌نهادند و یا پارچه رشته‌مانندی بر ناحیه شرمگاه آویزان می‌کردند تا مگر از شدت برهنگی بکاهند. در این حالت همین زنان اخیرالذکر شعری را زمزمه می‌کردند و طی آن از سایرین می‌خواستند به فرج و شرمگاهشان، که همه یا بخشی از آن نمایان بود ننگرند: *اليوم يبدو بعضه أو كله / و ما بدا منه فلاأحله*. گفتنی است یکی از همین زنان که گویا سراینده‌ی بیت مذکور است تا مرز همسری پیامبر پیش رفت. اما واکنش جامعه اسلامی در قبال این پدیده در سال نهم هجری شکل گرفت و بر آن اساس از طواف عریان نهی شد و پوشاندن عورة (ناحیه دامن) لازم شمرده شد.

در حالی که امروزه تفکیک صفوف مردان و زنان نمازگزار امری مسلم و بدیهی می‌نماید اما باید دانست که علت اولیه‌ی جداسازی آنان از یکدیگر، به وجود دامن‌های کوتاه برخی از نمازگزاران در حیات پیامبر برمی‌گشت. بر این اساس پیامبر (ص) برای دیده نشدن عورة یکدیگر توسط جنس مخالف، تدابیر و رهنمودهایی شامل "عقب‌تر بردن صفوف زنان نسبت به مردان، عدم نگاه زنان به مردان سجده‌کننده، و دیرتر برخاستن زنان از سجده نسبت به مردان جلوتر از خود" اتخاذ کرد تا بر تبعات منفی ناشی از

کوتاهی دامن‌ها که عمدتاً در خم و راست شدنِ سجده رخ می‌نمود غلبه گردد. گفتنی است علیرغم این‌که بعدها کاستی‌های جامه‌ی مردم برطرف گردید اما غافل از فلسفه‌ی اوامر پیامبر، نمازگزاران کماکان نماز را با مرزبندی صفوف انجام می‌دادند.

مطلب دیگر در مورد وضعیّت خانه‌ها از حیث میزان استتارش برای حاضران در آن است. در این رابطه اولاً باید دانست که ساخت خانه در مکه دارای سابقهٔ چندانی نبود زیرا به دلایل مذهبی از ساخت خانه استقبال نمی‌شد اما سپس که به خانه‌سازی روی آوردند، هم از درب محافظ خبری نبود (و در نتیجه درون خانه را به راحتی می‌شد دید) هم خانه‌ها در یک اتاق خلاصه می‌شد (و لذا جای محفوظی برای هیچ‌کس وجود نداشت) و هم میهمانان به صورت سرزده به درون خانه‌ها وارد می‌شدند. این در حالی بود که برهنگی افراد حاضر در خانه‌های موصوف، بسیار بیش از بیرون خانه بود چرا که به محض ورود به خانه به راحتی پارچه‌های نادرخته را از پیکر جدا می‌ساختند. جامعهٔ اسلامی با آگاهی از این واقعیّات، صرفاً خواهان کسب اجازه در پیش از ورود به خانه‌ها، و نگاه نینداختن به درون منازل شد. گفتنی است این حکایت دارندگان خانه بود و إلا چادرنشین‌ها و بی‌خانمان‌ها که در آن روزگار کم نیز نبودند توضیح حجاب‌شان ناگفته پیداست.

موضوع دیگر وضعیّت گرمابه و دستشوئی است. آیا آنان دارای حمام بودند؟ اگر نه، پس آیا در مکان‌های باز به استحمام می‌پرداختند؟ روایات متعددی از پیامبر وجود دارد که زنان را کلاً از ورود به حمام نهی کرده، ولی ورود مردان را مشروط به استفاده از لُنگ روا دانسته است. محدّثان این روایات را ساختگی می‌دانند زیرا بر این باورند که "در آن زمان حمام وجود نداشته است". با این حال اگر روایات مذکور ساختگی نباشد در این صورت حاکی از وجود حمام‌های مختلط در آن زمان است زیرا اگر حمام‌ها جداگانه بود در این صورت همان جواز مشروط برای مردان را، برای ورود زنان به حمام‌های زنانه نیز می‌شد صادر کرد. به هر حال یکی از واقعیّات جاری، استحمام در مکان‌های ناپوشیده بود که در این رابطه رسول‌خدا(ص) خواهان ستر عورة در این حین شد.

نیز باید دانست که آنان فاقد بیت‌الخلا و دستشوئی پوشیده بودند پس برای

قضای حاجت به مکان‌هایی دورتر می‌رفتند تا ضمن رعایت حدّ اقلی از استتار، همچنین از بوی نامطبوع در امان بمانند. آن‌ها در حین قضای حاجت، گاه در کنار هم قرار می‌گرفتند و به صحبت می‌پرداختند. به همین خاطر پیامبر از آنان خواست که دو نفری به آن محلّ نروند و در آن حین به عورة یکدیگر ننگرند و با هم صحبت نکنند. حضرت از زنانی که ایمان آوردند پیمان گرفت که در خلا، کنار مردان ننشینند! گفتنی است بحث فقهی ستر عورة در حین تخلی، بجا مانده از این پیشینه‌ی واقعی است.

چنان‌که ملاحظه شد برهنگی در هریک از مظاهرش نمود غلیظی داشت. جامعه اسلامی نیز متناسب با این وضعیّت و خیم، واکنش‌هایی اصلاحی نشان داد. البته باید دقت داشت که هم میزان برهنگی جاهلی بسیار بود و هم واکنش جامعه اسلامی، کم‌تر از توقّع امروزی ما.

گفتنی است در انتهای بخش، وضعیّت شخص پیامبر را نسبت به هریک از مظاهر فوق سنجدیم (و نیز در باره پوشش امام‌علی و حضرت فاطمه توضیحاتی دادم) که به روشنی گویای کم‌تر بودن پوشیدگی آن‌ها در مقایسه با پوشش مؤمنان و متدینان کنونی، و البته بهتر از پوشش رایج در عصر جاهلی است. توضیحاتی که در باره حجاب رسولان و پیشوایان آورده‌ام به وضوح حاکی از کم‌تر بودن حساسیّت آن‌ها، نسبت به حساسیّت متشرّعانی است که قرن‌ها پس از آنان پا به عرصه گذارده‌اند.

(بخش دوم- در سایه قرآن): در این بخش ابتدا میزان پوشیدگی و برهنگی در ماقبل بعثت را به کمک آیات قرآن استخراج می‌کنم سپس ارشادات، اوامر، نواهی و اصلاحاتی که قرآن در قبال وضعیّت رایج، خواهان آن شد را می‌آورم و در این راستا تک تک آیات قرآن را مفصّل بررسی خواهیم کرد. نتیجه بررسی‌های این بخش، چه در مورد شناساندن وضعیّت پیش از وحی و چه در مورد رهنمودهای صادره، فاصله عمیق بین "تصوّرات ما" با "واقعیات و رهنمودها" را نشان می‌دهد.

این بخش حاوی شش فصل زیر است:

فصل ۱- ترسیم حجاب پیش از اسلام به کمک قرآن

فصل ۲- آیات استیذان (سامان‌دهی ورود به خانه‌ها)

فصل ۳- سوره اعراف (پوشیدن شرمگاه)

فصل ۴- سوره احزاب (زنان پیامبر، و شرایط و مواقع خاص)

فصل ۵- سوره نور (توضیح پوشش)

فصل ۶- هدف قرآن از حجاب و پوشش

در فصل اول، چنان‌که از نامش پیداست تلاش کردم تا در اقدامی نوین حجاب رایج در پیش از ظهور اسلام را به کمک خود آیات استخراج کنم زیرا به این نتیجه رسیدم که از خلال رهنمودهای قرآن می‌توان شرایط پیش از نزول آیه را به دست آورد. در مبحث اول فصل، از معضلات و محدودیت‌هایی (شامل: فقر لباس، گرسنگی، معضل سرپناه، تشنگی و معضل آب، گرمای شدید، روابط جنسی افسار گسیخته) که در آیات قرآن آمده است نام بردم تا بدین وسیله انتظارمان را از میزان تغییرات و اصلاحات ابلاغی قرآن، متناسب با واقعیات کنیم. در واقع آنان مبتلا به معضلات و محدودیت‌هایی بودند که اساساً نوبت به درخواست حجاب‌های معهود در ذهن ما نمی‌رسید و به عبارت دیگر زمینه چنان خواست‌هایی فراهم نبود (احکام قرآن برای پیاده شدن است و نه تعطیل ماندن). علاوه بر معضلات مذکور، مشکلی که مستقیماً به موضوع تحقیق مربوط می‌شود معضل "ویژگی‌های البسه‌ی" رایج در آن زمان است که به کمک قرآن، اولاً ثابت کردم نادوخته و خیاطی نشده بود (و نه همچون اعصار بعدی به صورت لباس‌های معین) ثانیاً کم‌تعداد بود و ثالثاً به خوبی ساتر و پوشا نبود. در مبحث دوم همین فصل همانند بخش اول تحقیق، به بررسی مظاهر و نمودهای حجاب پرداختم و در نتیجه به کمک قرآن، هم میزان حجاب و استتار در موارد زیر را در عصر جاهلی استخراج کردم و هم تغییرات درخواستی قرآن را آوردم: «در سطح اجتماع، درون خانه‌ها، هنگام حج و نیایش، وضعیت خانه‌ها، وضعیت سرویس‌های بهداشتی». آنچه از بررسی کلی آیات به دست می‌آید مبین ضعف فوق‌العاده حجاب در آن روزگار است بطوری‌که چند جا به اشارت یا صراحت خواستار پوشاندن "شرمگاه" (چه توسط مردان چه زنان) شده است (چیزی که اینک در میان مؤمنان زمینه‌ای برای طرح آن نمی‌باشد و کاملاً پیش پا افتاده است). همین مورد می‌تواند گویای آن باشد که خواست سایر آیات را نیز می‌باید متعادل‌تر و

متناسب‌تر دانست و نه حاکی از پوشش بخش‌هایی از جسم که با شرمگاه و دامن فاصله بسیار دارد و هیچ ترتیب منطقی بین آن‌ها وجود ندارد!

در آغاز بررسی آیات، ابتدا به آیات استیذان پرداختم. این آیات مربوط به لزوم کسب اجازه، پیش از ورود به درون خانه دیگران است. آیات این فصل در عین حال گویای فقدان درب و لنگه‌ی در بر دروازه‌ی خانه آنان است. در واقع لزوم استیذان و کسب اجازه، ناشی از عدم وجود همین درب‌های محافظ بود؛ و جالب‌تر این‌که ابن‌عباس معتقد است: "پس از گشایش در امور مردم و نصب پرده‌ی! محافظ بر ورودی خانه‌ها، موضوعیت عمل به آیات استیذان از بین رفت". آیات همچنین نشان می‌دهد که مردم سرزده و ناغافل وارد خانه دیگران می‌شدند. این ورود ناغافل حتی در مورد خانه همسران پیامبر نیز وجود داشت که خود گویای نامحفوظ بودن منازل پیامبر نیز هست. قرآن در قبال واقعیات مذکور (فقدان درب و ساتر، ورود ناغافل) قرار نبود درب و پیکر برای نصب بر دروازه خانه‌ها نازل کند پس فقط خواست که سرزده وارد منازل یکدیگر نشوند و به ویژه خواهان رعایت این امر در مورد خانه رسول خدا شد. بی‌شک یکی از فلسفه‌های اصلی استیذان و اذن دخول، به برهنگی افراد حاضر در خانه برمی‌گشت.

در فصل سوم به بررسی آیات مربوطه در سوره اعراف پرداختم که شامل سه دسته است. اگر برداشت مشهور در باره آن‌ها را ملاک قرار دهیم چیزی بیش از توصیه اکید به ستر شرمگاه به دست نمی‌آید: اولین دسته از این آیات، به پوشش شرمگاه آدم و حوا (آیات ۱۹ تا ۲۵) دومین گروه به پوشش شرمگاه همه آدمیان (آیات ۲۶ تا ۲۸) و سومین دسته بر طبق رأی مفسران و فقها به پوشش شرمگاه و دامن طواف‌کنندگان (آیات ۳۱ تا ۳۳) پرداخته است. گویند مورد اخیر در واکنش به طواف عریان صادر شده است. بنابراین قرآن با نزول سه مجموعه مذکور، که ناشی از بی‌مبالاتی مردم در پوشاندن شرمگاه‌شان بود، خواهان دقت در محافظت از آن شد! اما باید دانست که این آیات، به ویژه دسته اول و دوم، دارای تفاسیر دیگری هست که مهم و نزدیک به صحت بوده و از قضا ارتباطی به بحث حجاب شرعی (ولو در حد استتار شرمگاه) ندارد. این تفاسیر مشروحاً در متن آمده است.

در فصل چهارم، آیات مربوطه در سوره احزاب را مورد بررسی قرار دادیم که عمدتاً مربوط به همسران پیامبر بوده و شامل سه آیه است: ۱- آیه عدم تبرج (۳۳) ۲- آیه حجاب [حجاب در این جا به معنای پرده] (۵۳) ۳- آیه جلباب و پوشاک (۵۹). جمع کنیری با اتکا به تفسیرشان از آیه تبرج و به ویژه آیه حجاب و پرده، به لزوم پرده‌نشینی زنان پیامبر رسیده‌اند و اندکی از همین‌ها، آن را تبعاً نافذ در مورد همه زنان دانسته‌اند. در متن تحقیق به حدّ کافی در باره نادرستی استنباط پرده‌نشینی سخن گفته‌ام، ذهنیت رایج را به نقد کشیده‌ام و از غفلت‌های نابخشودنی در تشخیص نادرست مخاطب آیه صحبت کرده‌ام از جمله آورده‌ام که در آیه مشهور به حجاب و پرده، این مردانند که مورد خطاب آیه و مأمور به ایستادن در پشت پرده ورودی خانه و عدم ورود ناغافل به درون خانه همسران پیامبرند و نه زنان حضرت (یا ایها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوت النبی... فستلوهن من وراء حجاب). در باره آیه جلباب، از احتمالات مختلف پیرامون مورد شناسائی (آن یعرفن)، اقدام مورد انتظار آیه (یدنین علیهن من جلابیهن) و نیز وابستگی حکم آیه به مطلب مندرج در خود آیه (فلا یؤذین) سخن گفته‌ام.

در فصل پنجم، آیات مربوطه در سوره نور را در سه عنوان بررسی کردم: ۱- آیات غضّ بصر و حفظ فرج (۳۰ و ابتدای ۳۱). حفظ فرج، یا بنا به قول مشهور دالّ بر پوشاندن فرج و دامن است که در این صورت غضّ بصر نیز به قرینه آن حاکی از دیده ندوختن به فرج و دامن دیگران است چنان‌که امام علی نیز قائل به همین است. این تفسیر پرده از اوج برهنگی برمی‌دارد زیرا گویای آن است که زنان و مردان در پوشاندن فرج نیز بی‌مبالا بودند. و یا مراد از حفظ فرج، عدم زنا و رعایت پاکدامنی جنسی است که با این فرض غضّ بصر می‌تواند تعبیر دیگری از همان معنا باشد. این تفسیر اگرچه ربط مستقیمی به حجاب ندارد اما به خوبی حکایت از وجود معضلاتی به مراتب شدیدتر از حجاب دارد. ۲- لایبیدن زینت‌ها (آیه ۳۱). این آیه که آن را تحت عنوان "پوشاندن برهنگی‌های نامتعارف" معرفی کرده‌ام نفس‌گیرترین آیه قرآن در باره پوشش و حجاب شرعی است به همین خاطر بسیار در باره‌اش توضیح تخصصی داده‌ام. کار، وقتی پیچیده‌تر می‌شود که برخی فقها یکی از جملات آیه (ولیضرن بخرهن علی

جیبهن) را دالّ بر پوشاندن موی سر دانسته‌اند؛ این در حالی است که هیچ‌یک از آن‌ها تا دو قرن پیش چنین استنباطی از این عبارت نداشته است از آن گذشته، قبول این برداشت سبب ناهماهنگی در ترتیب محتوایی آیه خواهد شد. ۳- وضع ثیاب، یا جواز رفع حجاب برای برخی زنان (آیه ۶۰).

در آخرین فصل، هدف قرآن از رعایت حجاب و پوشش را توضیح داده‌ام. در این راستا از صراحت‌ها، اشارت‌ها و لابلای آیات، سه هدف زیر را استخراج نمودم: اول- نگهداری از گرما و سرما. دوم- تکمیل زیبایی آفرینش. سوم- صیانت جنسی، و اعلام پرهیز از آلودگی.

هدف سوم می‌تواند گویای آن باشد که پوشش درخواستی قرآن به خودی خود هدف نبوده بلکه اولاً در جهت کنترل مردان پرهوس آن دیار و ثانیاً برای این بود که زنان ایمان آورده (که تجربه زندگی در دوره آلوده‌زده‌ی جاهلی را داشتند) با بهبود حجاب‌شان عملاً اعلام کنند که از فساد دوری گزیده‌اند.

(بخش سوم- مباحث فقهی): در این بخش با جستجو در متون مربوطه به سنجش آراء فقهی، و استخراج رأیی که بتواند حجاب شرعی در عصر پیامبر را ترسیم کند و مؤید نتایج دو بخش قبلی باشد پرداختم. در این رابطه رأی مطابق، که مؤید یافته‌های کتاب است، را شناسایی کردم تا ثابت شود که ادعاهای کتاب دارای پایگاه فقهی نیز می‌باشد در این راستا تلاش کردم با شناسائی نقاط انحراف، که به تدریج رخ داده است، هرچه بیشتر به فقه جاری در حیات پیامبر نزدیک شویم.

آراء و عناوین مورد بررسی در بخش از این قرار است:

فصل ۱- رأی مشهور و غیرمطابق: پوشاندن همه‌ی اندام مگر وجه و کفین

فصل ۲- رأی مطابق و غیرمشهور: پوشاندن تنه، ران و بازو

فصل ۳- رأی حدّاقلی و اضطرار: ستر عورتین (یا ناف تا زانو)

فصل ۴- علل تغلیظ آراء

در فصل اول، دو رکن رأی مشهور یعنی عورة شمردن زنان، و استثناء صرف وجه و کفین را به نقد کشیدم و نشان دادم که هر دو رکن، مبتنی بر روایاتی ساختگی است؛ و از

آن گذشته این رأی با واقعیات عصر پیامبر سازگار نبوده و در نتیجه نمی‌تواند مطابق با میزان حجاب شرعی در آن عصر باشد.

در فصل دوم توضیح دادم که اولاً علاوه بر وجه و کفین، همچنین قدمین نیز مطابق رأی اکثر فقهای ما واجب‌الستر نمی‌باشد. ثانیاً توضیح دادم که گردن و موی سر نیز از شمول وجوب خارج است. در این رابطه نام اولین فقیهی که بحث مو را وارد فقه شیعی کرد آوردم همچنین روایات متعدّد جواز کشف مو را ذکر کردم، کارکرد عرفی و نه شرعی روسری را عنوان نموده، و از شواهد انطباق روسری بر عمامه و پیچه سخن گفتم! ثالثاً و رابعاً روایات، شواهد و استدلالات را مستند سخن قرار داده و حرام نبودن پیدایی ساعد و ساق را بیان کردم. دست آخر توضیحات مکملی از ائمه، برخی فقها، و شواهد تاریخی بر جواز کشف مواضع مذکور آوردم. حرام نبودن کشف وجه، کف، مو، گردن، ساعد، قدم و ساق، مطابقت با احکام جاری در صدر اسلام دارد.

در فصل سوم با بحثی مفصل اقدام به توجیه رأی ابن‌جنید اسکافی مبنی بر تساوی عورة زن و مرد کردم و سپس به روایتی از امام صادق (که قابل استشهاد برای آن بود) و پس از آن به دو کلام گویای رسول‌خدا (مبنی بر برابری عورة زن و مرد، و تعیین عورة به ناحیه مابین ناف تا زانو) استناد کردم. آن‌گاه به ردیابی رأی اسکافی در قرآن پرداختم. در انتهای فصل تلاش کردم تا میان رأی مطابق و حدّ اقلّی، تلفیق ایجاد کنم و هریک از آن‌ها را مربوط به ظرفی از ظروف مکانی بدانم.

با این‌که مطابق مطالب قبلی کتاب، حجاب شرعی در عصر پیامبر کم‌تر، ناچیزتر و ساده‌تر از اعصار بعدی بود، پس چرا تصوّرمان در مورد آن‌ها حاکی از حجابی بسیار بیشتر و غلیظ‌تر است. در فصل چهارم به پاسخ در این باره پرداختم. به عبارت دیگر پس از آن‌که به آراء ناشنیده و در عین حال قابل باوری برخوردیم که حاکی از نادرست بودن "تصوّر ما از حجاب مؤمنان عصر پیامبر" و نادرستی "انحصار مواضع جایزالکشف به وجه و کفین" است، در این فصل تلاش کردم تا عللی که باعث شکل‌گیری حجاب شرعی و افزایش آن گردید و دید ما نسبت به عصر حضرت را تغییر داد شناسائی نموده و سپس به نقد هریک از آن‌ها اقدام کنم. در این رابطه هجده علّت زیر را شناسائی کردم:

- ۱- تأثیر احکام کتب مقدّس پیشین
- ۲- نادیده گرفتن شأن نزول وحی و واقعیات عصر پیامبر
- ۳- داستان ستر عوره آدم و حوا
- ۴- روایت عوره المؤمن علی المؤمن حرام
- ۵- روایت المرأة عورة (عوره شمردن زنان)
- ۶- تفسیر إلا مظهرمنها به صرف وجه و کفّین
- ۷- تصوّر پرده‌نشینی زنان پیامبر و حضرت فاطمه
- ۸- شخصیت عمر بن خطاب
- ۹- احادیث نهی از نگاه
- ۱۰- احادیث نهی از ورود به حمام
- ۱۱- احادیث نهی از طواف عریان
- ۱۲- احادیث نهی از خلوت
- ۱۳- تصوّر "تشریح" روسری
- ۱۴- تبدیل حجاب عرفی و اعتباری به حجاب شرعی
- ۱۵- خارج ساختن زنان از خطاب‌های مطلق
- ۱۶- گره زدن تدبّین، اخلاق و حیاء به پوشش و حجاب
- ۱۷- افزایش حسّاسیت‌های فقهی به موازات افزایش پوشاک
- ۱۸- دگرگونی معنای واژه‌ها و عبارات

توضیح

کتاب "حجاب شرعی در عصر پیامبر" حاصل تحقیقی است که از مهر ۸۴ آغاز و در مرداد ۸۸ به پایان رسید و تکمیل آن تا نیمه ۸۹ ادامه یافت. این کتاب با رویکردی انتقادی نسبت به ذهنیت رایج و آراء منتج از آن به نگارش درآمده و از آن گذشته بیشتر در پی رصد کردن آراء ناپرداخته می‌باشد و در نتیجه، پردازش آراء مشهور را می‌بایست در کتب دیگر دنبال کرد هرچند این سخن به معنای فراغت کتاب از این آراء نیست.

هنگام مطالعه باید ذهن را از ویژگی‌های حجاب کنونی، به دلیل تفاوت فاحش آن با حجاب عصر پیامبر، خالی کرد تا قدری از سخت‌باور بودن مطالب نامأنوس کاسته گردد. پیشنهاد می‌شود پیش از مطالعه کتاب، ابتدا فهرست آن ولو اجمالاً مرور شود.

گفتنی است در ارجاعات پاورقی، اگر نقلی دارای چند منبع باشد در این حال چنانچه هیچ اختلافی با هم نداشته باشند مابین‌شان از علامت و اگر اندک اختلاف لفظی داشته باشند از و هنگامی که صرفاً متحدالمعنا باشند از + استفاده می‌کنم. عباراتی که هنگام نقل قول‌های فارسی در داخل [...] گذارده‌ام توضیح خودم است مگر در مورد ترجمه‌های قرآن مرحوم محمدمهدی فولادوند که از خودش می‌باشد. نقل‌ها را درون «...» و گاه (...) گذارده‌ام و در انتهای هر نقل به آدرس آن در پاورقی ارجاع شده است. ترجمه عبارات عربی را معمولاً پس از متن اصلی و درون (...) جای داده‌ام.

گفتنی است این تحقیق اولین اثر از مجموعه "بازنگری در متون دینی" است که عرضه می‌شود. اگر مجال پیش آید بنا دارم در دومین تحقیق، به "بررسی وجود کیفرهای سخت" شامل (سنگسار زانی، اعدام مرتد، قصاص عضو، و بریدن دست و پا) بپردازم و بر شرعی بودن یا نبودن هر یک، و به عبارت دیگر از وقوع یا عدم وقوع‌شان در زمان پیامبر آگاهی پیدا کنم.

بخش اول - حجاب پیش از اسلام؛ و واکنش مسلمانان:

در سطح اجتماع

در داخل خانه

در حین حجّ و طواف و نماز

وضعیت خانه‌ها

سرویس‌های بهداشتی

پیامبر گرامی (ص)

بخش اول - حجاب پیش از اسلام؛ و واکنش مسلمانان

سخن گفتن در باره حجاب شرعی و پوشش رایج مردمی که در دوران پیش از اسلام می‌زیستند برای ما که در "ایران" و با "چهارده قرن فاصله" از آن‌ها زندگی می‌کنیم و هر فردی چند دست لباس برای پوشاندن قسمت‌های مختلف پیکرش دارد سخت است زیرا آنان گرفتار معضلاتی مهم‌تر از حجاب بودند که برای‌شان عادی نیز شده بود. از جمله در میان‌شان شدیداً تماس‌های جنسی ناسالم وجود داشت. این روابط ناسالم، که قباحتش نیز از میان رفته بود، چنان فراگیر بود که قرآن خواهان دوری مؤمنان از ارتکاب آن شد، و شخص مؤمن را چنین توصیف کرد: «کسانی که پاکدامن‌اند، مگر در مورد همسران‌شان یا کنیزانی که به دست آورده‌اند؛ والذین هم لفروجهم حافظون. إلا علی أزواجهم أو ماملکت أیمانهم»^۳ و به این ترتیب تماس جنسی را منحصر به این دو مورد مشخص کرد.

معضل دیگر آنان فقر مالی بود این فقر چنان غلیظ بود که قرآن، کفاره یکی از رسوم زشت آن‌ها را غذا دادن به شصت! بینوا و فقیر برشمرد: «والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا ... فإطعام ستین مسکیناً»^۴. یعنی بسیاری از مردم توانایی تامین خوراک و غذای خود را نداشتند چه رسد به تامین پوشاک. از آن گذشته هزینه تهیه پوشاک و لباس، سنگین بود و مردم از عهده‌اش بر نمی‌آمدند. ناتوانی مردم در تهیه جامه و لباس به حدی شایع بود که قرآن، راه جبران یکی دیگر از عادات ناصحیح را پوشاندن ده نیازمند و فقیر اعلام کرد: «ولکن یؤاخذکم بما عقدتم الأیمان فكفارتہ إطعام عشرة مسکین... أو

۳ - سوره مؤمنون آیه ۶۵ ترجمه محمدمهدی فولادوند، سوره معارج آیه ۲۹ و ۳۰

۴ - سوره مجادله آیه ۳ و ۴

کسوتهم»^۵. اگر گمان شود منظور از پوشاندن مستمندان در آیهٔ اخیر، اهداء یکدست لباس کامل است که تمام اندام را بپوشاند، گمانی اشتباه است زیرا مطابق اخبار وارده، مراد آیه تنها با یک قطعه پارچه کوچک که می‌توانست عورة و پایین تنه را بپوشاند محقق می‌شد: «سألت أبا جعفر عن وجب عليه الكسوة في كفارة اليمين قال: هو ثوب يوارى عورته»^۶.

آیا با وجود شیوع روابط جنسی، و نیز با توجه به گستردگی فقر، که نتیجه‌اش ناتوانی در تأمین پوشاک است، سخن گفتن در بارهٔ حجاب شرعی آن‌ها، چه مرد چه زن، سخت و دشوار و تا حدودی بی‌مورد نیست؟

به دو معضل یادشده بحث بردگان و کنیزان، که یا برهنه بودند و یا نیمه‌عریان، را بیفزایید همان آفریده‌های خدا که از نظر پیامبر گرامی (ص) هیچ فرقی با ثروتمندان، اشراف قریش و متولیان کعبه نداشتند و در پیشگاه پروردگار عالم ذره‌ای امتیاز بین آن‌ها و دیگران نیست.

داغ بودن هوای جزیرهٔ العرب [مناخ جزیرهٔ العرب - علی‌العموم - حار شدیدالحرارة، جاف، الا علی السواحل ...]^۷، عامل دیگری است در ضعف پوشیدگی و کم‌لباسی آن‌ها. به همین خاطر آن‌هایی هم که تمکن مالی داشتند و دارای انواع لباس و جامه بودند طاقت پوشش دائمی را نداشتند زیرا وجود لباس در گرمای نیمروز آزار دهنده بود.

آنچه تا به حال گفته شد برای این بود که غریب و دور از ذهن بودن موقعیت پوشش و حجاب را در آن روزگار نشان دهم و نه این‌که بخواهم آنان را یکدست برهنه و نیمه‌برهنه معرفی کنم. در واقع برهنگی رسم پسندیدهٔ جامعه نبود چنان‌که حجاب شرعی نیز چندان رایج نبود ولی قابل تصور است که حدّ مشخصی که به عرف عقلا نزدیک‌تر بود در میان بسیاری از ایشان رواج داشت و بسیاری دیگر نیز، اگر فقر مجال‌شان می‌داد، آن‌گونه می‌پوشیدند. در این بخش ضمن تأکید بر واقعیات انکارناپذیر پیش‌گفته، به دنبال آن رسم رایج و جامه رسمی‌تر هستیم، و نیز واکنش جامعهٔ اسلامی نوظهور را نسبت به سه پدیدهٔ "برهنگی، جامه‌های اشرافی، و پوشش رسمی" بیان

۵ - سوره مائده آیه ۸۹

۶ - وسائل الشیعه ح ۲۸۸۵۰ این حدیث از جانب شخص پیامبر نیز گزارش شده است (وسائل الشیعه ۲۸۸۵۱)

۷ - تاریخ العرب قبل الاسلام جواد علی ج ۱ ص ۲۱۳

خواهم کرد.

دستیابی به حجاب شرعی و پوشش رایج آن روزگار کاری بس دشوار است زیرا از آن دوران آثار مکتوب دست اول در اختیار نداریم و آثار به جای مانده مربوط به قرن دوم و پس از آن است. احادیث منسوب به پیامبر و صحابه نیز مشکلات خاص خود را دارد که یکی پدیده جعل حدیث است و از آن گذشته، گویا سخنان پیامبر در همان عصر وی مدون و مکتوب نگشت. احادیث امامان (و تابعین و سایر پیشوایان مذهبی) نیز پس از آن صادر شد که در رفاه و معیشت مردم، تحولات و گشایش‌های فراوانی به وجود آمد و انواع جامه و لباس با اندازه‌های جدید رایج گردید، در حالی که بعضی از آن البسه پیشینه نداشت و طبیعی است که ائمه نیز پاسخ مردم و شاگردان را بر اساس واقعیات روز و تحولات به وجود آمده می‌دادند.

با این وجود چاره‌ای جز این نداریم که گم‌شده خود را در لابلای همین متون بیابیم و علاوه بر احادیث منتسب به پیامبر، سخنان ائمه، گزارشات صحابه و متون کهن، همچنین نیم‌نگاهی به قرآن خواهیم داشت.

آگاهی از برهنگی‌های ماقبل اسلام باعث شگفتی خواننده می‌شود و باورش را برای وی سخت می‌کند؛ اما باید دانست که این تعجب و سخت‌باوری، بخاطر "غفلت" از این واقعیات است که: پیشرفت بشر در حوزه پوشاک و حجاب به یکباره اتفاق نیفتاده است! بشر امروزی که چندین لباس گوناگون برای پوشش اندام و حفظ تشخص و منزلت اجتماعی دارد، در زمانی دورتر و از جمله در عصر پیامبر، نه توانایی مالی برای تهیه پوشاک داشت، نه از صنعت خیاطی بهره می‌گرفت، نه منزلت اجتماعی را با لباس گره می‌زد و نه از برهنگی و لختی احساس بدی داشت. در واقع ادب، اخلاق و تا حدودی منزلت اجتماعی با چیزهای دیگری سنجیده می‌شد.

اینک چند گزارش در باره برهنگی افراد پاک و برترین انسان‌های کره ارض می‌آورم تا تدریجی بودن "شکل‌گیری و رشد" پوشش و حجاب ثابت شود:

۱- عادی بودن برهنگی آدم و حوا: در تورات بحث برهنگی این دو، پیش از فریب خوردن چنین آمده است: «و کانا کلاهما عریانین آدم و امرأته و هما لایخجلان: و آدم و

زنش هر دو برهنه بودند و خجلت نداشتند»^۸.

۲- شرم و حیاء زمین از رؤیت عورة ابراهیم: شیخ صدوق به نقل این سخن از امام جعفر صادق پرداخته است که: «أوحى الله تعالى إلى ابراهيم^ع أن الارض قد شكت إلى الحياء من رؤية عورتك فاجعل بينك وبينها حجاباً فجعل شيئاً هو أكبر [اکثر] من الثياب و من دون السراويل فلبسه، فكان إلى ركبتيه»^۹ (خداوند متعال به ابراهیم^ع وحی کرد که زمین به من شکایت کرد چه، از دیدن عورة و شرمگاه تو شرم و حیاء می‌کند پس بین خود و زمین حجاب و ساتری قرار ده. آن‌گاه ابراهیم پوشاکی که بزرگتر از ساتر شرمگاه و کوچکتر از شلوار است و تا زانوانش می‌رسید تهیه کرد و پوشید).

۳- تدبیری برای پوشش عورة هارون: در تورات چنین آمده است: «...سراويل من كتان لستر العورة، من الحقوين إلى الفخذين تكون ... : و رخت‌های مقدس برای برادرت هارون به جهت عزت و زینت بساز... و زیر جامه‌های کتان برای ستر عورت هارون و پسرانش بساز که از کمر تا ران برسد و بر هارون و پسرانش باشد هنگامی که به خیمه اجتماع داخل شوند یا نزد مذبح آیند تا در قدس خدمت نمایند، مبدا متحمل گناه شوند و بمیرند. این برای وی و بعد از او برای ذریتش فریضة ابدی است»^{۱۰}.

۴- سخن خداوند به موسی^ع پس از ده فرمان: «و بر مذبح من از پله‌ها بالا مرو، مبدا عورة تو بر آن مکشوف شود»^{۱۱}.

نکته: صدور این امر، ناشی از دو چیز بوده است، یکی کوتاه بودن دامن‌ها و دیگری نادرخته بودن‌شان.

۵- همسر آینده موسی: جریان کوچ اجباری موسی از مصر و پناه آوردن به مدینه و کمک‌رسانی وی به آن دو دختر، معروف است. دخترها تعریف موسی را نزد پدر می‌کنند و پدر دستور به آوردن وی می‌دهد. یکی از آن دو دختر که اندکی بعد همسر موسی، پیامبر خدا، می‌شود مأمور آوردن او می‌شود. این‌اثیر ماجرای آوردن موسی را چنین

۸ - سفر پیدایش فصل ۲ ش ۲۵

۹ - علل الشرایع ج ۲ باب ۳۸۵ ح ۲۹، وسائل الشیعه ۵۷۸۸، بحارالانوار ج ۱۲ ص ۷ ح ۳

۱۰ - سفر خروج فصل ۲۸ ش ۲ و ۴۲ و ۴۳

۱۱ - تورات سفر خروج فصل ۲۰ ش ۲۶

گفته است: «موسی برخاست و با او [دختر] به راه افتاد. دختر پیشاپیش او می‌رفت و در راه ناگهان بادی وزید و از پشت، دامن جامه‌ی وی را بالا زد و سرین او پیدا شد [متن اصلی: فضربت الريح ثوبها فحكي عجيزتها^{۱۲}، متنی دیگر: فسفتها الريح فبان عجزها^{۱۳}] موسی بدو گفت: "بهرتر است که از عقب من بیائی و مرا راهنمایی کنی. چون ما که اهل خاندان رسالت هستیم به پشت زنان نگاه نمی‌کنیم" ... پدرش گفت: نیرومندی او [موسی] را من هم اکنون دیدم ولی به امانت او تو چگونه پی بردی؟ دختر آن‌چه را که در راه از پاک چشمی موسی دیده بود، و دستور موسی به وی که از عقب او بیاید، همه را شرح داد... شعیب از موسی خوشش آمد و رغبتی که بدو پیدا کرده بود افزایش یافت و صفورا، همان دختری را که در پی موسی فرستاده بود، به عقد او درآورد^{۱۴}.

نکته: به پوشاک لرزان دختر که در اثر وزش باد حتی نمی‌توانست مانع نمایان شدن کفل‌هایش شود و از کنار آن به عنوان یک امر رایج گذشت، و نیز به کسب مقام همسری رسول خدا که بلافاصله نصیبش شد دقت شود. بحث بیشتر در این باره و نتایج آن در آینده خواهد آمد.

۶- مراقبت موسی از عورة و شرمگاه به هنگام شنا و استحمام: احمد بن حنبل از قول پیامبر اکرم چنین آورده است: «ان موسی بن عمران^(ع) کان اذا أراد أن یدخل الماء لم یلق ثوبه حتی یواری عورته فی الماء»^{۱۵} (موسی بن عمران هنگامی که می‌خواست وارد آب شود جامه‌اش را تا زمانی که شرمگاهش را در آب پنهان کند نمی‌انداخت).

امت موسی، چنان‌که از روایات دیگر برمی‌آید، به صورت برهنه در محل‌های شست‌وشو و کنار رودخانه حاضر می‌شدند و به شنا و استحمام می‌پرداختند. دقت یادشده از سوی حضرت موسی^(ع) اینک برای مسلمانان، ناچیز و حدائقی به شمار می‌آید اما در صدر اسلام، الگویی بود که رسول خدا^(ص) به پیروان خودش سفارش کرد.

۷- برهنگی حواری معروف عیسی: در انجیل یوحنا چنین می‌خوانیم: «^{۱۶} و چون

۱۲ - الکامل ابن اثیر ج ۱ ص ۱۷۶

۱۳ - تفسیر علی بن ابراهیم قمی ج ۲ ص ۱۳۸

۱۴ - کامل ابن اثیر، ترجمه ابوالقاسم حالت، ج ۲ ص ۲۰۴

۱۵ - مسند احمد بن حنبل ج ۳ ص ۲۶۲

صبح شد، عیسی بر ساحل ایستاده بود لیکن شاگردان ندانستند که عیسی است.^۵ عیسی بدیشان گفت: ای بچه‌ها نزد شما خوراکی هست؟ به او جواب دادند که نی. بدیشان گفت: دام را به طرف راست کشتی بیندازید که خواهید یافت. پس انداختند و از کثرت ماهی نتوانستند آن را بکشند.^۶ پس آن شاگردی که عیسی او را محبت می‌نمود به پطرس گفت: خداوند است. چون شمعون پطرس شنید که خداوند است، جامه خود را به خویشتن پیچید چون که برهنه بود و خود را در دریا انداخت^۷.

۸- پیامبر^(ص) پیش از نبوت آورده‌اند که در اثر حادثه‌ای طبیعی (یا با هدف بازسازی)، ساختمان کعبه ویران شد و مردم در بازسازی آن اقدام کردند. محمدبن عبدالله همچون دیگران در این امر مشارکت داشت. آنان برای تجدید بنا اقدام به آوردن سنگ می‌کردند و برای این‌که از آزار حمل سنگ‌های درشت بکاهند، تک جامه‌ی موجود بر اندامشان را از دور بدن جدا کرده و آن را بر روی شانه و کتف یعنی در زیر سنگ قرار می‌دادند و به صورت کاملاً عریان راه می‌رفتند. گویند محمدبن عبدالله که هنوز به مقام رسالت نرسیده بود نیز بنا به سفارش دیگران (و یا بنا به تشخیص خود) جامه از تن درآورد و مکشوف العورة شد ولی طولی نکشید که دوباره خود را پوشانید. گزارش این واقعه در کتب حدیث و تاریخ آمده است و اینک به ذکر چند مورد می‌پردازم:

«سمعت جابر بن عبدالله یحدّث أنّ رسول الله^(ص) کان ینقل معهم الحجارة للكعبة و علیه إزاره، فقال له العباس عمّه: یا ابن أخی لو حللت ازارک فجعلت علی منکبیک دون الحجارة قال: فحلّه فجعله علی منکبیه، فسقط مغشياً علیه فمارئى بعد ذلک عرباناً»^{۱۷} (جابر بن عبدالله گوید: رسول خدا^(ص) [پیش از بعثت] در حالی که ازاری بر تن داشت به همراه سایر قریش برای تجدید بنای کعبه سنگ می‌آورد. [عمویش] عباس به او گفت: کاش ازار را [از کمر و بدنت] باز کنی و بر روی شانه‌ات در زیر سنگ‌ها قرار دهی. رسول خدا^(ص) نیز ازار و لنگ را باز کرد و آن را روی شانه‌اش قرار داد اما [در همین بین] بیهوش بر زمین افتاد. رسول خدا دیگر پس از آن تاریخ عریان دیده نشد).

۱۶ - انجیل یوحنا فصل ۲۱

۱۷ - صحیح بخاری ج ۳۵۱، صحیح مسلم بشرح النووی ج ۴ ص ۳۴

«لَمَّا بَنَى الْبَيْتَ كَانَ النَّاسُ يَنْقَلِبُونَ الْحِجَارَةَ وَالنَّبِيَّ^(ص) يَنْقَلِبُ مَعَهُمْ فَأَخَذَ التُّوْبَ وَوَضَعَهُ عَلَى عَاتِقِهِ فَنَوْدَى لَا تَكْشِفُ عَوْرَتَكَ فَالْقَى الْحِجْرَ وَ لَبَسَ ثَوْبَهُ»^{۱۸} (زمانی که خانه کعبه تجدید بنا می‌شد مردم به جابجایی سنگ‌ها مشغول بودند و پیامبر^(ص) نیز با آن‌ها سنگ جابجا می‌کرد آن‌گاه جامه از تن به در آورد و بر شانه‌هایش نهاد پس به وی ندا شد که عورتت را نمایان مکن. آن‌گاه پیامبر سنگ بینداخت و جامه را بپوشید).

اما این‌که پیغمبر در این جریان، چند ساله بود اختلاف نقل به شرح زیر وجود دارد: مرتضی مطهری متن متفاوتی آورده و آن را مربوط به دوران "کودکی" پیامبر می‌داند: «رسول اکرم^(ص) می‌فرماید: در کودکی چند بار پیش آمده‌ای برای من شد و احساس کردم که یک قوه غیبی و یک مأمور درونی مراقب من است و مرا از ارتکاب بعضی کارها باز می‌دارد. از جمله این‌که وقتی بچه بودم و با کودکان بازی می‌کردم یک روز یکی از رجال قریش کار ساختمانی داشت و کودکان بر حسب حالت کودکی دوست داشتند سنگ و مصالح بنائی را در دامن گرفته بیاورند و نزدیک بنا قرار دهند. بچه‌ها، طبق معمول عرب پیراهن‌های بلند [؟] به تن داشتند و شلوار نداشتند. وقتی که دامن خود را بالا می‌گرفتند عورت آن‌ها مکشوف می‌شد. من رفتم یک سنگ در دامن بگیرم همین که خواستم دامنم را بلند کنم گوئی کسی با دستش زد و دامن مرا انداخت یک بار دیگر خواستم دامنم را بالا بگیرم باز همان‌طور شد. دانستم که من نباید این کار را بکنم»^{۱۹}.

مطابق نقل دیگری که ازرقی آورده، این رویداد مربوطه به دوران "نوجوانی" پیامبر است: «رسول خدا^(ص) در آن هنگام نوجوانی بود که هنوز وحی بر او نازل نشده بود [متن اصلی: و رسول الله یومئذ غلام لم ینزل علیه الوحی] و همراه آنان بر دوش خود سنگ حمل می‌فرمود و در آن حال جامه او کنار رفت و سروشی ندا داد که ای محمد عورت خویش را بپوشان و این نخستین سروشی بود که شنید، هرچند خدا داناتر است و پس از آن هرگز پیامبر برهنه دیده نشد. رسول خدا از شنیدن ندای غیبی بیم کرد. عباس بن عبدالمطلب او را به سینه خود چسباند و گفت اگر بخشی از جامه خود را بر

۱۸ - المستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری ج ۴ ص ۱۷۹، مسند احمد ج ۵ ص ۴۵۴

۱۹ - مسئله حجاب ص ۱۴۳

دوشت نهی از زحمت سنگ ترا حفظ می‌کند. فرمود این ترس و بیم به من نرسید مگر از برهنگی و لنگ خویش را استوار بست و همچنان با ایشان به کعبه سنگ حمل می‌کردند...»^{۲۰} و «عن رسول الله (ص) انه قال فيما يذكر من حفظ الله عزوجل إياه اني لمع غلمان هم أسناني قد جعلنا أزرنا على أعتاقنا لحجارة ننقلها نلعب بها إذ لکمنی لاکم لکمة شديدة ثم قال اشدد عليك ازارک»^{۲۱}.

اما یعقوبی آن را مربوط به "بیست و پنج سالگی" پیامبر می‌داند و بر این باور است که حضرت تحت تأثیر سروش غیبی از کندن جامه پرهیز کرد: «و وضع رسول الله الحجر فی موضعه حين اختصمت قریش و هو ابن خمس و عشرين سنة، و ذلك أن قریشا هدمت الکعبة بسبب سيل أصابهم فهدمها ... فوضعوا أزرهم يعملون عراة إلا رسول الله فإنه أبی أن ینزع ثوبه فسمع صائحا یصیح: لاتنزع ثوبک و نقلت الحجاره التي بنی بها البيت من جبل یقال له السیادة من أعلى الوادی: هنگامی که میان قریش نزاعی برخاست، رسول خدا که بیست و پنج ساله بود، حجر (اسود) را به جای خودش نهاد و آن بدین جهت بود که چون سیلی در مکه آمد و کعبه را ویران ساخت، قریش ساختمان کعبه را از هم زدند... آنان جامه‌های خود را نهادند و برهنه کار می‌کردند مگر رسول خدا که از کندن جامه‌اش امتناع کرد و از فریاد کننده‌ای شنیده فریاد می‌زد: جامه‌ات را مکن»^{۲۲}.

و سرانجام مجلسی در بحار الانوار، سنّ پیامبر در جریان برهنه شدنش را در "سی و پنج سالگی" یعنی پنج سال پیش از بعثت دانسته است. گویا سند وی در تعیین این سنّ، به تاریخ بازسازی کعبه برمی‌گردد که پنج سال پیش از مبعث رخ داده است: «و فی سنة خمس و ثلاثین من مولده (ص) هدمت قریش الکعبة علی الأصح ... فبینا رسول الله (ص) ینقل معهم و هو یومئذ ابن خمس و ثلاثین سنة و کانوا یضعون أزرهم علی عواتقهم و یحملون الحجاره ففعل ذلك رسول الله فلبط به و نودی: عورتک، و کان ذلك أول ما نودی فقال له أبوظالب: یا بن أخی اجعل ازارک علی رأسک، قال: ما أصابنی ما أصابنی الا فی التعری

۲۰ - اخبار مکه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ص ۱۳۰، متن اصلی ص ۱۶۱

۲۱ - سیره ابن اسحاق ص ۵۶

۲۲ - تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۹، تاریخ یعقوبی ترجمه محمد ابراهیم آیتی ج ۱ ص ۳۷۳

فما رثیت لرسول الله (ص) عورة»^{۲۳}. حلبی به نقل همین سن، یعنی سی و پنج سالگی پرداخته است: «و فی الخصائص الصغری و نهی (ص) عن التعری و كشف العورة من قبل أن یبعث بخمس سنین و قد وقع له (ص) مثل ذلك أي نهیه عن التعری عند بنیان الكعبة»^{۲۴}.

اما سهیلی احتمال داده که این مسئله در دو نوبت از زندگی وی رخ داده باشد یکی در صغر سن و دیگری زمان بازسازی کعبه در میان سالگی حضرت: «... فحمله علی أن هذا الأمر كان مرتین: مرة فی حال صغره، و مرة فی أول اکتھاله عند بنیان الكعبة»^{۲۵}

* بنابراین با توجه به شواهد بالا که همگی در باره پاک‌ترین انسان‌ها بود باید پذیرفت که حجاب شرعی در آن روزگاران هرگز به غلظت اعصار بعدی و از جمله عصر کنونی نبوده است و از آن مهم‌تر این‌که درخواست شرع، بر روی پوشاندن "شرمگاه و پایین تنه" متمرکز بود و نه قسمت‌های دیگر اندام!

اینک در بخش اول کتاب که نام آن را "حجاب پیش از اسلام؛ و واکنش مسلمانان" نهادم بر آن هستم تا ابتدا میزان "پوشیدگی و برهنگی" مردم سرزمین پیامبر را در پیش از ظهور اسلام استخراج کنم و سپس "واکنش مسلمانان" را پس از ظهور اسلام نسبت به آن نشان دهم؛ و چون پوشیدگی و برهنگی در حوزه‌های مختلف نمود دارد و به عوامل گوناگونی بستگی دارد به همین خاطر این مسئله را طی فصول جداگانه‌ی زیر مورد بررسی قرار می‌دهم:

فصل اول- در سطح اجتماع

فصل دوم- در داخل خانه

فصل سوم- در حین حج و طواف و نماز

فصل چهارم- وضعیّت خانه‌ها

فصل پنجم- سرویس‌های بهداشتی

شاید بهتر بود در عنوان بخش حاضر به جای عبارت "واکنش مسلمانان" از عنوان "واکنش و ارشادات پیامبر" استفاده می‌کردم تا بیان‌گر موضع رسمی جامعه اسلامی

۲۳ - بحارالانوار ج ۱۵ ص ۴۱۱

۲۴ - السیرة الحلیبة ج ۱ ص ۲۰۰

۲۵ - الروض الأنف ج ۱ ص ۲۰۹

باشد، اما در صورت انتخاب اخیر مشکل مهمی پیش روی مان قرار می‌گرفت چرا که با انبوهی از احادیث ساختگی و نیز با احادیث کاملاً متناقض روبرو بودیم که تشخیص انتساب آن‌ها به پیامبر^(ص) دشوار است. پدیده جعل حدیث آن قدر جدی است که حتی در زمان خود پیامبر نیز وجود داشت بطوری که حضرت از فراوانی آن نگران گشت و فرمود: «أیها الناس قد کثرت علی الکذابة فمن کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار»^{۲۶} (ای مردم! کذب و دروغ بر علیه من زیاد شده است هر کس آگاهانه بر من دروغ بزند در آتش جهنم جای خواهد گرفت). باید پذیرفت احادیث جعلی، فراوان در ما اثر گذارده و جزو فرهنگ دینی مان شده است و به راحتی نمی‌توان آن را از حوزه فرهنگ و باورهای مان زدود. به همین دلیل از عبارت "واکنش مسلمانان" استفاده کردم تا ساحت پیامبر اکرم^(ص) را از بعضی روایات نادرست که در اثر بی‌توجهی در کتاب خود می‌آورم، میراً بدانم. با این حساب منظور از "واکنش مسلمانان" روایاتی، اعم از صحیح و ساختگی، است که توسط مسلمانان صدر اسلام به پیامبر^(ص) منسوب شده است البته امیدوارم آنچه به عنوان واکنش مسلمانان در طی فصول آتی می‌آورم با ارشادات حقیقی حضرت فاصله زیادی نداشته باشد و اختلاف آن‌ها حداقلی باشد. سعی شده است با محور قراردادن آیات قرآن، میزان این مشکل به پایین‌ترین حد خود برسد هر چند در این بخش مستقیماً به بررسی آیات نمی‌پردازم. در واکنش مسلمانان، علاوه بر اخبار منسوب به پیامبر، از روایات و سخنان پیشوایان مذهبی و صحابه نیز استفاده خواهد شد.

فصل اول- در سطح اجتماع

پیش از بعثت پیامبر، سه پدیده در میان مردم آن دیار وجود داشت: یکی "شیوع برهنگی" دوم "جامه‌های بلند اشرافی" و سوم "پوشش رسمی و حدّ متوسط". در این فصل علاوه بر توضیح این سه پدیده، و نیز "بیان واکنش جامعه اسلامی در قبال هر یک از آنها" همچنین در مورد "کمّ و کیف البسه" و "حجاب اصلی" بحث خواهد شد.

مبحث اول- پدیده برهنگی

برهنگی متأثر از عوامل گوناگونی بود و به اشکال و اندازه‌های زیر وجود داشت:
برهنگی کامل: این پدیده عمدتاً ناشی از فقر بود، و شدت گرما و نبود انگیزه شرعی نیز به کمک آن می‌آمد. وجود برهنگی کامل در سطح جامعه، موجب شگفتی کسی نمی‌شد. اینک چند نمونه در این باره:

اهل صُفه و بینوایان- اهل صُفه مؤمنانِ بینوایی بودند که به شوق آئین محمدی به مدینه هجرت کردند اما نه سرپناهی داشتند و نه مال و ثروتی. آنان کاملاً برهنه بودند. چگونگی ملبّس شدن آنها به لُنگ! در مکارم‌الاخلاق طبرسی آمده که چکیده‌اش چنین است: «رسول‌خدا پارچه یا پرده‌ی بلند و کم‌عرضی به دست آورد، آنها را فراخواند و پارچه را با تقسیم به قطعاتی (که با اندازه‌گیری به دور کمر هر یک از آنها حاصل می‌شد) به صورت لُنگ درآورد و در اختیارشان قرار داد و به این ترتیب یکایک برهنگان یادشده را ستر عورة نمود. اما از آنجا که دامن‌ها کوتاه بود به زنان گفت که هنگام نماز، سرتان را پس از مردان از رکوع و سجده بردارید. دلیل رهنمود اخیر پیامبر، توسط امام باقر این‌گونه بیان شده است: «زیرا وقتی بینوایان و اهل صُفه به رکوع و سجده می‌رفتند شرمگاه آنان به دلیل کوتاه بودن دامن‌هاشان از پشت نمایان می‌شد سپس این دستور پیامبر به صورت یک روال و سنت درآمد که زنان سرشان را پس از مردان،

از رکوع و سجده بردارند»^{۲۷} متن روایت در فصل سوم همین بخش (ذیل عنوان: دامن کوتاه نمازگزاران) خواهد آمد.

دل دادگان به کلام وحی - اوسعید خدری در باره کسانی سخن می‌گوید که دور هم نشسته بودند و یکی از ایشان آیات قرآن را می‌خواند و دیگران به آن گوش فرا می‌دادند. شماری از این افراد، ملبس و پوشیده بودند ولی شماری دیگر فاقد پوشاک و جامه بودند. آن‌ها که لباس داشتند قسمتی از جامه خود را بر روی برهنگی سایرین قرار می‌دادند. پیغمبر به میان ایشان درآمد و فرمود: بشارت بر شما مستمندان باد! شما پیش از ثروت‌مندان وارد بهشت خواهید شد.^{۲۸} متن روایت را در اواخر کتاب می‌آورم (بخش ۳ فصل ۴ عامل پانزدهم).

بردگان و سیاهان - گرمای مناطق آن دیار، خود عاملی بود برای بی‌توجهی به پوشش، چه رسد به اینان که بسیاری‌شان اساساً جامه‌ای برای پوشیدن نداشتند. این سخن به معنای آن نیست که همه بردگان فاقد جامه بودند اما دست‌کم شیوع برهنگی کامل در میان اینان بیش از سایر مردم بوده است. این کلام زیبا از امام باقر می‌تواند یک نوع دلجویی نسبت به بینوایان برهنه‌ای باشد که درست کردارند ولی از جامه ظاهری بی‌بهره‌اند: «إن العفیف لا یتدو له عورة، و إن کان عاریاً من الثیاب، والفاجر بادی العورة و إن کان کاسیاً من الثیاب»^{۲۹} (انسان عقیف و خوددار، گرچه عریان و بی‌لباس باشد اما عمل زشت و قبیح از او سر نمی‌زند و انسان فاجر، گرچه پوشیده از لباس و جامه باشد ولی مرتکب زشت و قبیح می‌شود).

هیچ نکوهشی از جانب رسول‌خدا در باره برهنگی‌ای که ریشه آن فقر و مسکنت است وجود ندارد و شخص حضرت تلاش می‌کرد تا پوشاکی ولو حداقلی برای آن‌ها فراهم شود و سایر مردم را نیز به این کار تشویق می‌کرد. از بلال پرسیدند مخارج رسول‌خدا چگونه بود او گفت: رسول‌الله چیزی نداشت و من که از لحظه بعثت تا مرگش

۲۷ - مکارم الاخلاق ص ۹۴، بحارالانوار ج ۴۳ ص ۸۳ + مجمع البحرین طریحی ج ۳ ص ۲۰۶ وازه از، مستدرک الوسائل ج ۷۳۹۲

۲۸ - رک : سنن ابوداود ح ۳۶۶۶، مسند احمد ج ۳ ص ۶۳

۲۹ - بحارالانوار ج ۷۱(۶۸) ص ۲۷۱

با او بودم شاهد آن هستم و هر گاه فرد مسلمان برهنه‌ای نزد او می‌آمد من را مأمور می‌کرد تا با قرض، جامه‌ای برای آن بینوا بخرم و از او با غذا پذیرائی کنم: «... فقلت: یا بلال، حدثنی کیف کانت نفقة رسول الله (ص)؟ قال: ما كان له شيء، كنت أنا الذي ألي ذلك منه منذ بعثه الله الي أن توفي، و كان اذا أتاه الانسان مسلماً فرآه عارياً يأمرني فأطلق فأستقرض فاشترى له البردة فأكسوه و أطعمه، حتى اعترضني رجل من المشركين فقال: يا بلال، ان عندي سعة فلا تستقرض من أحد إلا مني، ففعلت...»^{۳۰}.

در تشویق دیگران به پوشاندن برهنگان، این کلام از رسول خدا به یادگار مانده است: هرکس پارچه‌ای به مسلمانان ببوشاند همواره در کنف حمایت الهی است مادام که از آن پارچه استفاده می‌شود: «من كسا مسلماً ثوباً لم يزل في ستر الله مادام عليه منه خيط او سلك»^{۳۱}. کتاب مقدس به بی‌تفاوتی نسبت به برهنگی فقرا چنین واکنش نشان داده: «ای برادران من، چه سود دارد اگر کسی گوید: ایمان دارم وقتی که عمل ندارد؟ آیا ایمان می‌تواند او را نجات بخشد؟^{۱۵} پس اگر برادری یا خواهری برهنه و محتاج خوراک روزینه باشد،^{۱۶} و کسی از شما بدیشان گوید: به سلامتی بروید و گرم و سیر شوید، لیکن مایحتاج بدن را بدیشان ندهد، چه نفع دارد؟»^{۳۲}.

استنباط شیوع برهنگی از کلام پیامبر: وجود برهنگی کامل در آن روزگار، از احادیث پیامبر نیز قابل برداشت است. رسول خدا (ص) گرچه در رابطه با برهنگی‌هایی که ناشی از فقر بود سخنی در مذمت نمی‌گفت و فقط اگر می‌توانست در جهت حلّ معضل آنان اقدام می‌کرد اما از برهنگی‌هایی که ریشه‌اش فقر نبود نهی می‌کرد از جمله: ابتدا در مورد خودش می‌گوید: ما [گروه پیامبران] از این‌که عورة و شرمگاه‌مان دیده شود نهی شده‌ایم: «إنا نهينا أن تری عوراتنا»^{۳۳}.

و دیگران را نیز از لخت و برهنه بودن نهی می‌کرد: «نهی رسول الله (ص) عن التعری

۳۰ - سنن ابوداود ح ۳۰۵۵

۳۱ - المستدرک ج ۴ ص ۱۹۶

۳۲ - رساله یعقوب فضل ۲

۳۳ - کنز العمال متقی هندی ح ۲۱۶۸۴

باللیل و النهار»^{۳۴} (رسول خدا از برهنه و عریان بودن در شب و روز نهی کرد).
و از عباس، عموی خود، خواست که برهنه تردد نکند: «یا عمّ لاتمش عریاناً»^{۳۵}
عمو! برهنه راه مرو).

و چنانکه اشاره کردم پیش از درخواست از دیگران، خودش آن خواسته را به کار
می‌بست: «نهیت أن أمشی عریاناً»^{۳۶} (از راه رفتن در حالی که عریان باشم نهی گشته‌ام).
این احادیث نشان می‌دهد:

۱- عمق برهنگی و واقعی بودن آن را

۲- واکنش ارشادی پیامبر مبنی بر نهی از برهنه بودن را

۳- امکان اجابت ارشاد پیامبر، صرفاً با پوشیدن یک لنگ را

نیمه برهنگی: می‌گویند گروهی از پابرهنگان طایفه مضر که برهنه بودند و فقط
جامه کوچک و گویا پوسیده‌ای بر تن داشتند، نزد پیامبر آمدند. وضع آنان موجب
ناراحتی شدید وی گردید. حضرت، مردم را فراخواند و با تمسک به آیات قرآن و
برانگیزاندن احساسات پاک آدمی، ایشان را تشویق به انفاق کرد تا مشکل برادرانشان
برطرف گردد. پس از اجابت خواست پیامبر، چهره وی به شادی گرایید. در همین زمان
بود که جمله معروف موجود در انتهای متن روایت را بیان کرد: «عن المنذر بن جریر عن
أبيه قال كنا عند رسول الله^(ص) في صدر النهار قال فجاء قوم حفاة عراة مجتأبي النمار أو
العباء متقلدي السيوف عامتهم من مضر بل كلهم من مضر فتغير وجه رسول الله^(ص) لما رأى
بهم من الفاقة قال فدخل ثم خرج فامر بلالا فأذن و أقام فصلى ثم خطب فقال يا ايها
الناس اتقوا ربكم الذي خلقكم من نفس واحدة الى آخر الآية ان الله كان عليكم رقيباً و
قرأ الآية التي في الحشر [اتقوا الله] و لتنظر نفس ما قدمت لعد [واتقوا الله] تصدق رجل من
ديناره من درهمه من ثوبه من صاع بره من صاع تمره حتى قال ولو بشق تمره قال فجاء
رجل من الانصار بصره كادت كفه تعجز عنها بل قد عجزت [قال] ثم تتابع الناس حتى

۳۴ - وسائل الشيعه ح ۵۷۸۶، بحار الانوار ج ۷۹ ص ۳۱۸

۳۵ - كنز العمال ۲۱۶۸۸

۳۶ - كنز العمال ۲۶۶۳۰

رأیت کومین من طعام و ثياب حتى رأیت رسول الله^(ص) يتهلل وجهه یعنی کانه مذهبه فقال رسول الله^(ص) من سن فی الاسلام سنة حسنة فله أجرها و أجر من عمل بها بعده من غیر أن ینتقص [ینقص] من أجورهم شیء و من سن فی الاسلام سنة سیئة کان علیه وزرها و وزر من عمل بها بعده من غیر ان ینتقص [ینقص] من أوزارهم شیء»^{۳۷} (ترجمه‌ی جمله معروف پیامبر در قسمت پایانی روایت: هر کس سنت و روش درستی را در اسلام بنیان نهد، پاداش آن و پاداش تمام عاملان به آن سنت، نصیب وی می‌گردد بدون این‌که از اجر عاملان به سنت کاسته گردد و هرکس سنت سیئه و بدی را پایه‌گذاری کند، گناه آن و گناه تمام عاملان به آن، نصیب وی می‌شود بی آن‌که چیزی از گناه عاملان به آن سنت کم شود).

جواد علی در باره پوشاک توده‌ی مردم چنین گفته است: عامه مردم دست‌یابی بر لباس برای‌شان ساده نبود زیرا لباس نسبت به وضع اقتصادی‌شان گران قیمت بود. به همین دلیل پیکر خود را با لباس‌های کهنه و پوسیده و با هر آنچه که جسم را بپوشاند مستتر می‌کردند: «قد ورد أن العرب تلبس لكل حالة لبوسها. و ینطبق ذلک علی السراة و ذوی الیسار و الثراء بالطبع، أما سواد الناس فلم یکن من السهل علیهم الحصول علی اللباس. إذ کان غالباً مرتفع الثمن بالنسبة لأوضاعهم الاقتصادية. فکانوا یسترون أجسامهم بأسمال بالیة و بكل ما یمکن أن یستر الجسم به»^{۳۸}.

به خاطر رواج همین لباس‌های کهنه و پوسیده (در کنار سایر معضلات) بود که فقهای قرون اول بحث جالبی در باره حکم نماز خواندن در این‌گونه جامه‌ها را مطرح کردند و حداکثر مقداری که در اثر پارگی و شکاف‌های لباس، از "عین عورة" و از "سایر قسمت‌های حساس زنان"، پیدا بودنش بلاشکال بود را اعلام می‌کردند. در این راستا قاضی ابویوسف (برخلاف اکثریت که تا یک‌سوم یا یک‌چهارم را مجاز می‌دانستند) نمایان بودن نیمی از "ران، شکم و دیگر جاهای حساس زنان را موجب باطل شدن نماز ندانسته است هرچند در مورد "عین عورة و شرمگاه" محدودیت بیشتری را لحاظ

۳۷ - مسند احمد ج ۴ ص ۳۵۸ + صحیح مسلم بشرح النووی ج ۷ ص ۱۰۲

۳۸ - تاریخ العرب قبل الاسلام ج ۵ ص ۴۷

می‌کردند: «...و قال ابوحنيفة: إن صلت و ربع رأسها أو ثلثه مكشوف أعادت الصلاة، و إن كان أقل من ذلك لم تعد و هو قول محمد، و قال أبو يوسف: لا تعيد حتى يكون النصف مكشوفاً، و كذلك الفخذ و البطن و الشعر في قوله و قولهما»^{۳۹}.

ابوهریره، جامه‌ی گروه زیادی از اصحاب صفة را عبارت از پارچه‌های کوتاهی می‌داند که حتی به نیمه‌ران‌شان نمی‌رسید و به اجبار با جمع کردن آن به وسیله دست، از نمایان شدن شرمگاه‌شان ممانعت می‌کردند: «لقد رأيت سبعين من أصحاب الصفة، ما منهم رجلٌ عليه رداءٌ، إمّا أزارٌ و إمّا كساءٌ، قد ربطوا في أعناقهم، فمنها ما يبلغ نصف الساقين، منها ما يبلغ الكعبين، فيجمعه بيده، كراهية أن تُرى عورتُهُ»^{۴۰}.

برهنگی‌های موردی: بعضی از آن‌هایی که دارای جامه و لباس بودند فاقد انگیزه شرعی برای حجاب بودند به همین خاطر در مواقع مختلف و بنا به دلایل گوناگون، جامه را کناری نهاده عریان تردد می‌کردند:

یک زن پس از این‌که متوجه شد شوهرش با کنیزش خلوت کرده، بدون این‌که جامه‌ای بپوشد از خانه به صورت برهنه خارج شد و نزد پیامبر آمد و گویا به خاطر شدت ناراحتی از شوهرش، به پیامبر گفت: «من مرتکب فجور شده‌ام پس پاکم کن». شوهر که متوجه موضوع شده بود دوان دوان در پی او آمد و پارچه‌ای بر روی بدن لختش انداخت. پیامبر^(ص) گفت: "چه نسبتی با تو دارد؟" مرد گفت: همسر من است من با کنیزم خلوت کردم و او چنین رفتاری با من کرد ... : «بینا رسول الله^(ص) قاعدٌ إذ جاءت امرأة عريانة حتى قامت بين يديه، فقالت: يا رسول الله^(ص) إني فجرت فطهرني قال: و جاء رجلٌ يعدو في أثرها و ألقى عليها ثوباً؛ فقال: ما هي منك؟ فقال: صاحبتني يا رسول الله خلوت بجارية فصنعت ما ترى، فقال: ضمها إليك، ثم قال: إن الغبراء لا تبصر أعلى الوادي من أسفله»^{۴۱}. رسول خدا پس از پاسخ شوهر، به وی گفت: «زنت را در آغوش بگیر. زن در هنگام غیرتی شدن [عقلش را گم می‌کند و] بالا و پایین درّه را از هم

۳۹ - کتاب الأصل شیبانی (۱۸۹هـ) ج ۱ ص ۲۰۱

۴۰ - صحیح بخاری ح ۴۲۳(۴۴۲)، الترغیب و الترهیب منذری ج ۳ ص ۱۱۴ ح ۲۶

۴۱ - کافی کلینی ج ۵ ص ۵۰۵

تشخیص نمی‌دهد» حضرت مطابق عبارت اخیر، سخن زن و خروج برهنه‌ی او از خانه را، واکنشی غیر ارادی دانسته که مستوجب سرزنش نمی‌باشد بلکه می‌بایست از وی دل‌جویی نیز کرد. نهایت واکنش پیامبر نسبت به برهنگی آن زن، مطابق متنی که طبرانی آورده و در متن کلینی نبود، عبارت از این است که حضرت پس از ورود زن، چشم از نگاه کردن به پیکر برهنه‌ی وی برگرفت: «... قال كنا عند النبي (ص) جلوسا إذا أقبلت امرأة عربانة فشق ذلك على النبي (ص) و غمض عينيه فقام إليها رجل من القوم فألقى عليها ثوبا و ضمها إليه فقال بعض اصحابه يا رسول الله أظنها امرأة فقال رسول الله (ص) أحسبها غيري ان الله عزوجل كتب الغيرة على النساء و الجهاد على الرجال فمن صبر منهن ايمانا و احتسابا كان لها مثل أجر الشهداء»^{۴۲}.

احادیث متعددی که در نهی از لخت‌گردی و برهنه‌روی به دست ما رسیده اشاره به برهنگی‌های موردی دارد. بخشی از این‌گونه احادیث در قسمت "برهنگی کامل" آمد و اینک نمونه‌ای دقیق‌تر و مرتبط‌تر: فردی گفت: سنگ سنگینی را جابه‌جا می‌کردم در حالی که لُنگ (یا دامن) نازکی بر تن داشتم. در این حال، لُنگ از دور بدنم باز شد و بر زمین افتاد (و کاملاً برهنه شدم) ولی نمی‌توانستم سنگ را بر زمین گذارم تا این‌که آن را به جایگاهش رساندم. در این لحظه رسول‌خدا (ص) از من خواست که به طرف لباسم بروم و آن را به تن کنم و برهنه راه نروم: «المسورین مخرمة قال اقبلت بحجر أحمله ثقيل و علیّ ازار خفيف قال فانحلّ ازارى و معى الحجر لم استطع أن أضعه حتى بلغت به الى موضعه فقال رسول الله (ص) ارجع الى ثوبك فخذه و لا تمشوا عراة»^{۴۳}.

شیخ صدوق در مصادقة‌الاخوان آورده: «مردی دیر نزد رسول‌خدا رفت و فرمود ترا چه شده که دیر آمده‌ای گفت ای رسول‌خدا برهنگی مرا باز داشت، فرمود مگر تو را همسایه نبود که دارای دو جامه باشد و یکی را به تو عاریت دهد؟ گفت آری [ای] رسول‌خدا، فرمود پس او تو را برادر نیست»^{۴۴} (أبطأ على رسول الله (ص) رجل فقال: ما أبطأ بك؟ فقال: العری یا رسول الله فقال: أما كان لك جار له ثوبان يعيرك احدهما؟ فقال:

۴۲ - المعجم الكبير ج ۱۰ ص ۸۷ ح ۱۰۰۴۰

۴۳ - صحيح مسلم بشرح النووي ج ۴ ص ۳۴ + سنن ابوداود ۴۰۱۶، کنز العمال ۴۱۱۲۷ و ۴۱۱۰۶

۴۴ - مصادقة‌الاخوان (فارسی) ص ۲۷

بلی یا رسول الله فقال: ما هذا لك بأخ^{۴۵}.

هیثمی به نقل روایتی پرداخته که مطابق آن، گروهی از جوانان قریش جامه شان را از بدن باز کرده، برهنه و مکشوف العورة مشغول یک نوع بازی با همان جامه بودند. متن روایت از این قرار است: «عن عبدالله بن الحارث بن جزء الزبیدی أنه مر و صاحب له و فتية من قریش قد حلوا أزرهم فجعلوها مخاریق یجتلدون بها و هم عراة قال عبدالله فلما مررنا بهم قالوا إن هؤلاء قسیسون فدعوهم ثم إن رسول الله^(ص) خرج علیهم فلما أبصروه تبددوا فرجع رسول الله^(ص) مغضباً حتى دخل و كنت وراء الحجرة فسمعته یقول سبحان الله لا من الله استحبوا و لا من رسوله استتروا، و أمأیمن عنده تقول استغفر لهم یا رسول الله فبلأی ما استغفر لهم. رواه احمد و أبویعلی قال قال عبدالله یعنی ابن الحارث فتأبی ما استغفر لهم و البزار و الطبرانی واحد إسنادی الطبرانی ثقات [/ و أمأیمن عنده تقول له استغفر له یا رسول الله فقال غفر الله له]^{۴۶} (عبدالله بن حارث گفت: گروهی از جوانان قریش، إزار و لنگ شان را باز کرده، آن را به صورت ترنا [پارچه‌ای که در اثر تاب دادن مثل طناب می‌شود] درآورده بودند و در حالی که لخت و برهنه بودند با آن همدیگر را می‌زدند. عبدالله گفت: هنگامی که از کنار آنان گذر کردیم آن‌ها [رو به ما] گفتند: این‌ها کشیش و روحانی‌اند با این‌ها کاری نداشته باشید. سپس رسول خدا آماده برخورد با آن‌ها شد. هنگامی که حضرت را دیدند پراکنده شدند. آن‌گاه رسول خدا با خشم و ناراحتی بازگشت و داخل خانه شد. من پشت حجره حضرت بودم و شنیدم که می‌گفت: سبحان الله، نه از خدا حیا می‌کنند و نه خود را از رسول خدا می‌پوشانند (...).

برهنه بیرون رفتن از خانه، تا قرن دوم هجری نیز وجود داشته، و این از پرسش‌هایی که از امامان می‌کرده‌اند قابل برداشت است. مثلاً از امام صادق در باره تکلیف کسی که عربان خارج شود و در وسط راه وقت نماز فرا رسد پرسیده شد و امام نیز پاسخ آن را داد: «عن ابی عبدالله فی الرجل یخرج عرباناً فتدرکه الصلاة، قال: یصلی عرباناً قائماً إن لم یره أحد، فإن رآه أحد صلی جالساً»^{۴۷} (... اگر کسی او را نمی‌بیند، ایستاده نماز بخواند

۴۵ - وسائل الشیعه ۱۵۵۵۳ یا ۱۵۵۵۷

۴۶ - مجمع الزوائد ج ۸ ص ۲۷ / عبارت داخل [] از: فتوح مصر و اخبارها ص ۲-۵۱۱

۴۷ - تهذیب شیخ طوسی ۱۵۱۶، وسائل الشیعه ۵۶۸۴ + الفقیه صدوق ح ۷۹۷، وسائل الشیعه ۵۶۸۶

لیکن اگر کسی او را می‌بیند نشسته بخواند). این روایت و مورد مشابه آن، که در نشانی به آن اشاره کرده‌ام، غیر از مورد افرادی است که در پی غارتِ راهزنان برهنه شده‌اند و یا از دریا به صورت عریان به در آمده‌اند زیرا در این روایت، قیدی که نشان دهد پرسش در باره‌ی جامه از دست دادگان است نمی‌باشد. دقت شود که برهنگان مورد بحث، مؤمن و اهل نماز بوده‌اند!

نمونه کامل و شگفت‌آور برهنگی‌های موردی، همان است که در آغاز این بخش آوردم و آن گزارش بازسازی خانه کعبه بود که همه شرکت‌کنندگان، جامه از تن به درآورده و لخت و برهنه مشغول کمک‌رسانی بودند تا جایی که از محمّد امین! نیز خواستند که چنین کند.

خدای من! آیا با گفتن این‌گونه اخبار و گزارشات، قدمی در جهت تخریب آن مردم برداشته‌ام؟ اگر مطلب را جووری عنوان کرده‌ام که این تلقی به وجود آمده، هم از آنان و هم از خواننده کتاب عذر می‌خواهم. چرا باید آن‌ها را تخریب کنم در حالی که دست‌کم در مورد اخیر و موارد مشابه، آنان مشغول بازسازی عبادتگاه مرکزی خود، کعبه ابراهیم، بودند خانه‌ای که شاید در اثر سیل ویران شد و چه بسا اینان پیش از آن‌که به بازسازی منازل ویران شده‌ی خود پرداخته باشند ابتدا به ساخت خانه پروردگارشان اقدام کرده باشند پس برای چه باید آن‌ها را ناموجه نشان دهم هرگز چنین مباد. اینان قبحی در عمل خود نمی‌دیدند و به این سبک پوشش و برهنگی عادت داشتند. اگر برهنگی‌شان از منظر خودشان زشت و ضدّ مذهبی می‌بود، این‌گونه مشتاقانه به کار ترمیم کعبه، پایگاه دین‌داری، نمی‌پرداختند. در واقع آن‌ها خوبی و بدی، و زشتی و غیر زشت را در چیزهای دیگری جستجو می‌کردند.

برهنگی نابالغان: دختر و پسر نابالغ، حتی آن‌هایی که سنّ کمی نداشتند در قید و بند پوشش نبودند. مطابق نقل تاریخ نویسان دختران وقتی به سنّ بلوغ می‌رسیدند به دارالندوه، که توسط قصی بن کلاب ساخته شده بود، می‌رفتند و در آن‌جا پارچه‌ای که با خود برده بودند را به صورت "درع" (که یک پیراهن کاملاً ابتدایی، نادرخته، و ویژه‌ی زنان بالغ بود) در می‌آوردند، آن را بر تن می‌کردند و در واقع از برهنگی دوران پیش از

بلوغ رسماً خارج می‌شدند.

ابن‌هشام این رسم را چنین بیان می‌کند: «... و ما تدرع جارية اذا بلغت أن تدرع من قریش الا فی داره [دار قصی بن‌کلاب، دارالندوه]، یشق علیها فیها درعها ثم تدرعه ثم ینطلق بها الی أهلها»^{۴۸}.

آیا دختران نابالغ که فاقد پیراهن موصوف بودند، هیچ چیز دیگری تا قبل از بلوغ بر اندام‌شان نبود و یا پوشاک محدود و مختصری داشته‌اند؟ گویا آنان و برخی پسران از پارچه‌ای برای استتار دامن و پایین‌تنه استفاده می‌کردند و چه بسا برخی‌شان حتی چنین نبودند زیرا تقیدی به حجاب برای آنان وجود نداشت. روشن است اگر تنگناهای مالی اجازه می‌داد لباس بیشتری می‌پوشیدند ولی وقتی هوا گرم و آفتابی بود به بازی‌های کودکانه می‌پرداختند بی آن‌که بعضاً جامه‌ای بر اندام‌شان باشد چرا که لباسِ نادرخته دست‌وپاگیر بود و مانع جنب‌وجوش کودکانه می‌شد.

عمرو بن سلمه کودکی ۷، ۸ ساله بود او مقدار قابل توجهی از آیات قرآن را از حفظ داشت. پدرش به همراه گروهی نزد پیامبر آمد آن‌گاه پیامبر^(ص) نماز را به آن‌ها آموزش داد. نماز در آن روزگار علاوه بر جنبه عبادی، مرور آیات وحی نیز بود. پیامبر^(ص) به ایشان گفت: «هرکس مقدار بیشتری از قرآن را بلد است امام جماعت شما باشد». این وظیفه را به عمرو بن سلمه که از همه قاری‌تر بود سپردند. او پیراهن کوتاهی داشت به همین دلیل وقتی در پیشاپیش سایر نمازگزاران به سجده می‌رفت شرمگاهش پیدا می‌شد. در یکی از این نمازها زنی به صدا درآمد و گفت: «واروا عنا عورة قارئکم: عورة امام جماعت را از ما پوشانید». پس از این جریان، پیراهنی عمانی برای او خریدند که بی‌اندازه خوشحال شد: «عن عمرو بن سلمة قال: ... و كنت غلاماً حافظاً فحفظت من ذلك قرآناً كثيراً فانطلق أبي وافداً إلى رسول الله^(ص) في نفر من قومه فعلمهم الصلاة فقال (يؤمکم أفرؤکم) و كنت أقرأهم لما كنت أحفظ فقدموني فكنت أؤمهم و علی بردة لی صغيرة صفراء. فكنت إذا سجدت تكشف عني، فقالت امرأة من النساء: واروا عنا عورة قارئکم، فاشتروا لی قميصاً عمانياً، فما فرحت بشيء بعد الاسلام فرحی به، فكنت أؤمهم و أنا ابن سبع

[سنین] أو ثمان سنين»^{۴۹}.

عایشه نقل کرد: رسول خدا^(ص) به منزل آمد در حالیکه دختری در خانه‌ام بود. رسول خدا پارچه‌ای را که دور کمرش بسته بود به من داد و گفت: این پارچه را به دو نیم قسمت کن، یک نیم را به این دختر، و نیم دیگر را به دختری که در منزل ام‌سلمه است بده زیرا فکر می‌کنم که این دو دختر بالغ شده‌اند: «أن عائشة نزلت على صفيّة أم طلحة الطلحات فرأت بنات [بناتاً] لها فقالت: إن رسول الله^(ص) دخل و في حجرتي جارية فألقي لى [الى] حقوة [حقوه] و قال شقيه بشقتين، فأعطى هذه نصفاً و الفتاة التي عند أم سلمة نصفاً، فاني لا أراها [لأأراها] الا قد حاضت [قد حاضتاً]»^{۵۰}.

این‌که پارچه اعطایی پیامبر، برای استتار کدام ناحیه از اندام دختران بود دو احتمال وجود دارد یکی این‌که آن‌ها پیش از این دارای دامن بوده و در نتیجه پارچه پیامبر برای پوشاندن بالاتنه (از کتف تا کمر و شکم) بوده است ولی مطابق احتمال دوم، پارچه برای پوشاندن ناحیه دامن و پایین تنه (از دور کمر تا پایین نشیمن‌گاه و بلکه وسط ران) بود. در راستای تقویت احتمال اخیر می‌توان به حدیث دیگری از رسول خدا که در کتب حدیثی و فقهی آمده است استناد کرد که: «لا يقبل الله صلوة حائض إلا بخمار»^{۵۱} (خداوند نماز دختری را که بالغ شده است نمی‌پذیرد مگر این‌که از پارچه‌ی پوشاننده‌ای استفاده کند). شماری از فقها و محققان از همین حدیث برای اثبات وجوب "ستر عورة" (پوشش شرمگاه) استفاده کرده‌اند. با این حساب واژه خمار در این روایت، که آن را پارچه پوشاننده ترجمه کردم، به معنای دامن یا ساتر پایین تنه است و نه روسری و سرپوش! در این باره از جمله در بخش سوم (عنوان: لا يقبل الله صلاة حائض إلا بخمار) توضیحات مشروحی خواهد آمد. با این حال چنین پیداست که پارچه اعطایی پیامبر برای ستر بالاتنه بوده است چه، مطابق توضیحات زیر که این‌منظور گردآوری کرده کودکان و نبالغان تا قبل از بلوغ از پارچه‌ای به نام حوف یا رهط برای ستر دامن و پایین تنه استفاده می‌کرده‌اند و حتی عایشه می‌گوید وقتی رسول خدا می‌خواست مرا به ازدواج خود

۴۹ - سنن ابوداود ح ۵۸۵ + ۵۸۶، منتهی المطلب علامه حلی ج ۴ ص ۲۹۲

۵۰ - سنن ابوداود ۶۴۲، عون المعبود ۶۳۸

۵۱ - سنن ابن‌ماجه ح ۶۵۵

درآورد [فقط] همین جامه‌ی خوف بر تنم بود! توضیح ابن‌منظور از این قرار است: «والخوف: الثوب. والخوف: جلد يشقق كهيفة الإزار تلبسه الحائض و الصبيان، و جمعه أحواف، و قال ابن‌الأعرابي: هو جلد يقدر سيورا عرض السير أربع أصابع، أو شبر، تلبسه الجارية صغيرة قبل أن تدرك، و تلبسه أيضا و هي حائض ... و في حديث عائشة: تزوجني رسول الله (ص) و على خوف، الخوف: البقيرة تلبسه الصبية، و هو ثوب لا كمين له، و قيل: هي سيور تشدها الصبيان عليهم»^{۵۲} و «و الرهط: جلد، قدر ما بين الركبة و السرة، تلبسه الحائض، و كانوا في الجاهلية يطوفون عراة و النساء في أرهاط. قال ابن‌سيدة: و الرهط جلد طائفى يشقق تلبسه الصبيان و النساء الحيض... ابن‌الأعرابي: الرهط جلد يقدر سيورا عرض السير أربع أصابع أو شبر تلبسه الجارية الصغيرة قبل أن تدرك، و تلبسه أيضا و هي حائض ... و قيل: الرهاط واحد و هو أديم يقطع كقدر ما بين الحجرة إلى الركبة ثم يشقق كأمثال الشرك تلبسه الجارية بنت السبعة، و الجمع أرهطة. و يقال: هو ثوب تلبسه غلمان الأعراب أطباق بعضها فوق بعض أمثال المراويح ... و قال ابن‌الأعرابي: الرهط مئزر الحائض يجعل جلودا مشققة إلا موضع الفلهم»^{۵۳}.

مبحث دوم - جامه‌های بلند اشرافی

نقطه‌ی مقابل بی‌جامگان و کم‌لباس‌ها، آن‌عدّه از ثروتمندانی بودند که با تهیه‌ی انواع پوشاک "فراخ و بلند"، در سطح جامعه رفت‌وآمد می‌کردند. اینان دامن لباس را تا میچ و پنجه‌ی پا و دنباله‌ی رودوشی یا سرانداز را تا ران و زانو می‌رساندند. آستین دست آنان تا میچ و بلکه انگشتان می‌رسید و کناره‌ی عمامه‌شان بر شانه‌ها امتداد می‌یافت و ... دراز بودن اندازه‌ی پوشاک آن‌ها در قسمت‌های مختلف پیکر، که امروزه کاملاً عادی و فراگیر است در آن روزگار نشانه‌ی ثروت و تمول بود یعنی در آن زمان هرچه از جامه‌های بلندتر و عریض‌تر استفاده می‌شد و در پی آن، مقدار بیشتری از اندام برهنه پوشیده می‌شد نمایانگر ثروت بیشتر بود. این فرمایش نبی‌گرامی که لباس و پوشش نشان‌دهنده‌ی ثروت و بی‌نیازی است به نوعی گویای همین واقعیت است: «اللباس يظهر الغناء، والدھن

۵۲ - لسان العرب ج ۹ ص ۵۹

۵۳ - لسان العرب ج ۷ ص ۳۰۶

یذهب البؤس، والاحسان إلى المملوک یکبت الله به العدو»^{۵۴} و «عن عائشة قالت قال رسول الله (ص) الكسوة تظهر الغنی و الدهن یذهب البؤس و الاحسان الی المملوک یکبت الله به العدو»^{۵۵}.

تأثیرات منفی جامه‌های بلند و فراخ ثروت‌مندان بر جان و روح بینوایان بی‌لباس را نباید از ذهن دور داشت. گروهی از متمولین به داشتن چنین جامه‌هایی فخر و مباهات می‌کردند، و دوست داشتند که مورد توجه دیگران باشند و به آن‌ها نگاه شود. عده‌ای از آنان با تکبر، غرور و تبختر گام برمی‌داشتند و سرانجام گروه دیگری از ایشان، گرچه قصد ایجاد آزاد روحی برای دیگران نداشتند، اما با بی‌توجهی خود در آن تأثیرات منفی سهیم بودند. کلام جواد علی مؤید بخش‌هایی از سخنان آورده شده است: «و قد کان الاغنیاء و الشباب یبالغون فی البستهم، فکان منهم من یشمر ثوبه، و منهم من یسبله و یترکه یجر الأرض و منهم من یبالغ فی ردائه خیلاء و تیهاً و تکبراً. و نظراً الی ما یترکه من أثر فی نفوس الفقراء، و الی ما فیه من اسراف و تبذیر فی استعمال الأقمشة، نهی عن فعل ذلك فی الاسلام. و ورد النهی عن ذلك فی کتب الحدیث. و ورد النهی عن لبس القمصان ذات الأکمام الواسعة الطوال الی هی کالأخراج، لأنها من جنس الخیلاء»^{۵۶}.

احادیثی از پیغمبر با مضمونی واحد در کتب روایی آمده که «زنان و مردان را از پوشیدن لباس‌های بلند که تمام پا و دست را بپوشاند نهی کرده است، و اگر این کار منهی با مباهات و فخر فروشی همراه می‌شد را مستحق قهر الهی و دور شدن از رحمت او دانسته است». چند نمونه از این‌گونه روایات چنین است: «ان الذین یجر ثوبه من الخیلاء لا ینظر الله الیه یوم القیامة»^{۵۷}.

«لا ینظر الله یوم القیامة الی من جر إزاره بطراً»^{۵۸} و «لا ینظر الله الی من جر ازاره

بطراً»^{۵۹}.

۵۴ - کنز العمال ۴۱۰۹۳

۵۵ - مجمع الزوائد ج ۵ ص ۱۳۲

۵۶ - المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام ج ۵ ص ۵۵

۵۷ - مسند احمد بن حنبل ج ۲ ص ۷۴ و ۱۰۱، سنن ابن ماجه ۳۵۶۹

۵۸ - صحیح بخاری (چاپ رحلی) ۵۷۸۸

۵۹ - مسند احمد ج ۲ ص ۴۳۰

«یا اباذر: من جرّ ثوبه خیلاء لم ينظر الله اليه يوم القيامة»^{۶۰}.

مطابق احادیث نبوی فوق، افرادی که از روی تکبر و خودپسندی به بلند بودن جامه و پوشاک روی می‌آورند، مشمول نظر (لطف) خداوندی در قیامت نمی‌شوند.
«من جرّ ثوبه من الخیلاء لم یکن من الله فی حلّ و لا حرام»^{۶۱} (کسی که از روی تبختر مرتکب جرّ ازار شود، خدا اصلاً به او توجّهی نخواهد داشت [و به هیچ چیز دیگرش کاری ندارد]).

حدیث اخیر بنا به گزارش ابوداود مربوط به نماز است: «من أسبل إزاره فی صلاته خیلاء فلیس من الله فی حلّ و لا حرام»^{۶۲}.

امام باقر، جرّ ازار و پوشیدن البسه‌ی بلند را از کارها (و عادات) بنی‌امیه دانسته، و گفته که امام علی دامن و دنباله پیراهنش را به طرف بالا جمع می‌کرد: «سئل عن قول الله: و ثیابک فطهّر، فقال: یعنی فشمّر و قال: لایجاوز ثوبک کعبیک فإنّ الإسبال من عمل بنی‌امیه، و کان علی یشمّر الإزار و القمیص»^{۶۳}.

✽ احادیث نهی استفاده از جامه‌های بلند، از دو جهت عامّ و مطلق است:

الف - یکی از این جهت که فقط شامل دامن و لنگ نمی‌شود بلکه علاوه بر آن همچنین پیراهن، رداء و شنل، آستین دست و حتی عمامه روی سر را نیز شامل می‌شود. کلام صریح رسول خدا دالّ بر این مطلب است: «الإسبال فی الأزار و القمیص و العمامة. من جرّ منها شیئاً خیلاء لم ينظر الله اليه يوم القيامة»^{۶۴} (آویختن [و بلند ساختن] در مورد دامن، پیراهن و عمامه است. هر کس، چیزی از هر کدام‌شان را از روی خودپسندی بیاویزد خدا در روز قیامت به او نمی‌نگرد) و «عن أبي جعفر أنّ النبی (ص) أوصی رجلاً من بنی تمیم فقال له: إیّاک و إسبال الأزار و القمیص، فإنّ ذلك من المخیله والله لایحبّ المخیله»^{۶۵}.

۶۰ - مکارم الاخلاق ج ۱ ص ۲۴۴

۶۱ - السنن الکبری نسائی ۹۶۰۰

۶۲ - سنن ابوداود ۶۳۷

۶۳ - دعائم الاسلام ج ۲ ص ۱۵۵ ح ۵۵۷

۶۴ - سنن ابوداود ۴۹۹۴، سنن ابن‌ماجه ۳۵۷۶، السنن الکبری نسائی ۹۶۳۷

۶۵ - کافی ج ۶ ص ۴۵۶، وسائل الشیعه ۵۸۴۸، الوافی ۲۰۳۷۰

ب- و دیگر از این جهت عامّ و مطلق است که هم شامل مردان می‌شود و هم در برگیرنده زنان است زیرا: اولاً زنان در هیچ‌یک از احادیث متعدّدی که آوردم استثناء نشده‌اند. برای استثناء نمودن یک زیر مجموعه از مجموعه‌ی بزرگترش نیاز به تصریح آن است و در بحث حاضر که زنان نیمی از جمعیت را تشکیل می‌دهند، ضرورت صراحت در ذکر استثناءشان لازم‌تر است و چون چنین استثنایی مطرح نشده پس زنان نیز مشمول نهی در استفاده از "دامن بلند، پیراهن بلند و لباس آستین بلند" هستند.

ثانیاً علّت نهی پیامبر^(ص) چیزی نبوده که فقط مردان را در برگیرد چرا که زنان بینوای کم‌جامه نیز با دیدن زنان دارای جامه‌ای بلند و اشرافی، تحت تأثیر قرار می‌گرفتند. و اگر علّت نهی، پاکیزه ماندن لباس یا دوری از تبختر یا کسب تقوا و امور معنوی و فردی باشد، باز هم زنان و مردان در آن مساوی بوده و هر دو مخاطب آن‌اند.

ثالثاً علاوه بر روایات عامّ یادشده، همچنین احادیثی در خصوص زنان وجود دارد که در آینده خواهم آورد.

لازم به گوشزد است کسانی که قسمت‌های مختلف جامه‌هاشان را، بدون نیات منفی پیش‌گفته، بلند می‌گرفتند و به سمت زمین آویزان می‌کردند مشمول قهر الهی نبودند و وجود واژه‌های خیلاء، مخیله و بطر که اشاره به تکبر و تبختر دارند و در همه احادیث مورد بحث آمده است گویای این مطلب است. در واقع علّت دوری از رحمت الهی و روی گردانی پروردگار از ایشان ناظر به تفاخر و تکبر آن‌ها است. ابوبکر بن‌ابی‌قحافه که یک طرف لباسش آویزان و رو به زمین بود در اینباره از پیامبر پرسش کرد و حضرت پاسخ داد: تو از آن‌ها که با خودپسندی (و تفاخر) چنان می‌کنند نیستی: «أن رسول الله^(ص) قال: من جرّ ثوبه من الخیلاء، لم ينظر الله الیه يوم القيامة. قال ابوبکر: یا رسول الله! إن أحد شقیّی إزاری یسترخی، إلا أن أتعاهد ذلک منه، قال النبی: انک لست ممّن یصنع ذلک خیلاء»^{۶۶}.

علاوه بر مناهی بالا احادیثی وجود دارد که دستور به بالا کشاندن جامه و لباس می‌دهند از جمله پیغمبر^(ص) فرمود: «ارفع ازارک فانه أتقی [أبقی] لثوبک و أتقی لرّیک»^{۶۷}

۶۶ - السنن الکبری نسائی ۹۶۳۸، صحیح بخاری (رحلی) ۵۷۸۴

۶۷ - کنز العمال ۴۱۰۹۷، الجامع الصغیر سیوطی ۹۴۷، التیسیر شرح الجامع الصغیر ۹۴۷

(دامن لباس را بالا ببر زیرا سبب پاکیزگی [یا ماندگاری] جامه‌هاست می‌شود و موجب تقوای ربوبی می‌گردد).

حضرت، نه تنها این سفارش را به دیگران می‌کرد بلکه پیش از آن خودش دامن و إزارش را تا نیمه ساق بالا آورده بود: «سمعت عمّتی تحدث عن عمّها، أنه كان بالمدينة يمشي، فإذا رجل قال: ارفع إزارك [ارفع ثوبك]، فإنه أبقی و أتقى. فنظرت فإذا (هو) رسول الله^(ص)، فقلت: يا رسول الله إنما هي بُردة ملحاء قال: أما لك في أسوة؟ فنظرت فإذا إزاره على [الی] نصف الساق»^{۶۸}.

گفتن این نکته را در همین‌جا لازم می‌دانم که گویا محدوده و معنای "ساق" در عصر پیامبر با آنچه در اعصار بعدی شکل گرفت متفاوت است و در نتیجه نیمه‌ی ساق، بالاتر از وسط ساق کنونی بوده و دست‌کم منطبق بر زانو است. در این رابطه بنا دارم در انتهای کتاب توضیح دهم.

امام علی جوانی را مشاهده کرد که دامنش آویخته بود. از وی خواست که آن را بالا ببرد چرا که این کار را سبب ماندگاری لباس و پاکی قلب دانست: «عن أبي حمزة رفعه قال: نظر أمير المؤمنين إلی فتی^۱ مرخ إزاره فقال يا بنی [یا فتی] ارفع إزارك فإنه أبقی لثوبك و أتقى لقلبك»^{۶۹}. فیض‌کاشانی پس از آوردن این حدیث می‌گوید: «إنما كان أتقى لقلبه لأنه يذهب بالكبر و لأنه لا يشغل قلبه بوقايته عن القاذورات» (از این جهت، سبب پاکی قلب است که کبر را می‌زداید، و با مواظبت جامه بلند از آلودگی‌ها، خانه دل را مشغول نمی‌کند).

عبداللّه بن عمر گفت از کنار رسول خدا گذر کردم در حالی که دامنم آویزان بود. رسول خدا از من خواست که جامه‌ام را بالا ببرم و من چنین کردم. بار دیگر از من خواست که بیشتر بالا بکشم و من نیز اجابت کردم. پس از آن همواره دامنم را در بالا جمع می‌کردم. برخی پرسیدند تا کجا بالا آمد در پاسخ گفته شد تا نیمه ساق [بالای زانوان]: «مرت علی رسول الله^(ص) و فی إزاری استرخاء فقال يا عبدالله ارفع إزارك

۶۸ - السنن الکبری نسائی ۹۶۰۲ و ۹۶۰۳

۶۹ - کافی ج ۶ ص ۴۵۷، الوافی فیض‌کاشانی ۲۰۳۱

فرفعتہ ثم قال زد فزدت فمزلت أتحراها بعد فقال بعض القوم الی این فقال انصاف الساقین»^{۷۰}.

علت نهی پیامبر از "إسبال، ارخاء و جر" (یا آویزان و بلند بودن جامه) و نیز علّت تشویق به رفع و تشمیر (یا بالا کشیدن و جمع کردن لباس در بالای عضو) می‌تواند موارد زیر باشد:

۱- پرهیزگاری و تقویت حسّ نوع دوستی و عدم آزدگی بینوایان ۲- تطهیر و پاکی قلب، و خالی کردن خانه دل از رسیدگی به امور دست و پاگیر ۳- مهار نفس و کنترل کبر و تبختر و عدم تفاخر و مباهات ۴- در مواردی پاکیزه ماندن جامه به خاطر عدم اصابت به آلودگی‌های زمین ۵- ماندگاری و دوام بیشتر لباس.

این‌که مهار تکبر و پاکی قلب که در متن احادیث آمده، گویای چه واقعیت اجتماعی یا حقیقت معنوی و اخلاقی بوده، اطلاع درستی ندارم ولی همین بس که پوشیدن البسه بلند (و استتار همه پیکر) آن‌قدر در دیدگاه پیامبر اکرم^(ص) ناپسند و منفور بود که حتی دوان دوان در پی مردی که جامه بلندی به پا داشت رفت و از وی خواست لباسش را بالاتر ببرد، و وقتی آن مرد گفت که من شل [کج‌پا] و لنگ هستم و زانوهایم بر اثر ناتوانی سست شده است و در هنگام راه رفتن به هم برخورد می‌کنند [و در نتیجه نمی‌خواهم این منظره نمایان شود] رسول‌خدا^(ص) به وی گفت: "همه آفریدگان خدا زیبا هستند". می‌گویند آن مرد پس از این جریان همیشه لباسش تا نیمه ساق (و بالای زانوهایش) بود: «أن النبی^(ص) تبع رجلاً من ثقیف حتی هرول فی أثره حتی أخذ ثوبه فقال ارفع ازارک قال فکشف الرجل عن رکبته فقال یا رسول‌الله انی أحنف و تصطک رکبتای فقال رسول‌الله^(ص) کل خلق الله عزوجل حسن قال و لم یرذلک الرجل الا و ازاره الی أنصاف ساقیه حتی مات»^{۷۱}.

احادیث متعددی در باره میزان بالابردن دامن لباس وجود دارد که بنا به تقسیمات کتاب در عنوان "اندازه دامن، و روایات شبر و ذراع" از فصل سوم خواهد آمد که

۷۰ - صحیح مسلم بشرح النووی ج ۱۴ ص ۶۳

۷۱ - مسند احمد ج ۴ ص ۳۹۰، غایة المقصد، ۴۲۳۰، مجمع الزوائد ج ۵ ص ۱۲۴

می‌بایست مطالعه شود. در این‌جا همین مقدار بگویم که مطابق احادیث مورد اشاره، از مردم مؤمن، چه مرد و چه زن، اندازه‌ای خواسته شده که نتیجه‌ی آن برهنه ماندن بخش‌های قابل توجهی از پا است.

گفتنی است گویا یکی از مصادیق "لباس شهرت" در زمان رسول‌خدا که در احادیث آمده است همین جامه‌های بلند بود. از حضرت نقل شده که فرمود: «من لبس ثوب شهرة ألبسه الله ثوب مذلة»^{۷۲} (هر کس لباسی را برای ایجاد شهرت و عزت بپوشد خدا جامه ذلت و خواری را بر تنش خواهد کرد). البته همان‌طور که گفته شد گویا قهر الهی شامل فردی بود که قصدش از پوشیدن آن گونه لباس‌ها، "تفاخر، کبر و شهرت" باشد و نه فردی که چنین قصدی را نداشته است: «عن ابن عمر، قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: من جرّ إزاره، لا یرید بذلک إلا المخیلة، لم ینظر الله الیه یوم القیامة»^{۷۳}.

نتیجه مبحث اول و دوم:

چنان‌که ملاحظه شد جامعه اسلامی نوظهور با دو پدیده که از دوران ماقبل وجود داشت روبرو بود: یکی شیوع برهنگی و عادی بودن آن، و دیگری رواج جامه‌های بلند و دراز. واکنش و نحوه رویارویی جامعه اسلامی نسبت به این دو پدیده که مظهر "افراط و تفریط" بودند از این قرار است:

۱- فقدان موضع منفی نسبت به برهنگی‌هایی که "ناشی از فقر و مسکنت" یا "خارج از اراده طبیعی فرد" بود، و در عین حال تلاش برای حل معضل بینویان.

۲- نهی مردان دارای لباس از برهنگی در سطح جامعه، و توصیه‌ی حداقلی نسبت به پوشاندن پایین تنه.

۳- نهی مردان و زنان در استفاده از جامه‌های بلند در قسمت‌های مختلف اندام، حتی به قیمت نمایان شدن ساق پا و ساعد دست.

* حال که با پدیده برهنگی از یک‌سو و با پوشش بلند از سوی دیگر آشنا شدیم، و موضع انتقادی "راویان مسلمان" را در باره هر دو ملاحظه کردیم، اینک نوبت به بیان

۷۲ - الوافی ج ۲۰ ص ۷۰۹ ذیل حدیث ۲۰۳۰۲

۷۳ - السنن الکبری نسائی ۹۶۴۲

پوشش رایج، متوسط و رسمی‌تر مردم و به ویژه زنان می‌رسد تا واکنش جامعه اسلامی در این باره را نیز ببینیم. در همین راستا ابتدا در مورد کم و کیف البسه‌ی آنان به طور عام مطالبی می‌آورم و سپس به پوشش رایج و رسمی زنان به طور اختصاصی می‌پردازم.

مبحث سوم - کم و کیف البسه (عام)

در این قسمت، ویژگی‌های پوشاک مردان و زنان آن روزگار، که از حیث "شرعی" مهم است آورده می‌شود. توجه به این ویژگی‌ها در طول مطالعه کتاب، مهم و لازم بوده و غفلت از محتوای آن‌ها سبب عدم ادراک توضیحات آتی کتاب خواهد بود. اصلی‌ترین ویژگی‌های مورد اشاره از این قرار است: "نادوخته بودن"، "ناچیز بودن تعداد"، "چند لا نبودن یا رایج نبودن زیر و رو" و "ساتر و پوشا نبودن". و اینک شرح هریک:

ویژگی اول - نادوختگی: یکی از ویژگی‌های مهم پوشاک آنان نادوخته بودنش بود. مردم آن دیار فاقد لباس‌های خیاطی شده بودند و در واقع صنعت دوخت و دوز در میان‌شان بسیار کم‌رونق بود. هوای گرم، فقدان انگیزه‌های شرعی و نیز آسایش بیشتر، می‌تواند از جمله دلایل عدم استقبال از این صنعت باشد. در کنار علل مذکور باید گفت که آنان پارچه‌های زیادی نداشتند که بخواهند آن‌ها را به گونه‌های مختلف، طراحی و دوخت و دوز کنند.

این مردم با لباس نادوخته راحت‌تر زندگی می‌کردند هر موقع می‌خواستند به دور کمر می‌بستند و یا بر روی شانه و کتف قرار می‌دادند، و هرگاه به خانه و استراحتگاه می‌رسیدند به راحتی از بدن جدا می‌کردند.

وزش باد به راحتی می‌توانست موقعیت این‌گونه پارچه‌های لرزان را تهدید کند: رداء [شنل، رودوشی] را از پیکر جدا می‌کرد و [زار [دامن نادوخته، لنگ] را به این سو و آن سو می‌برد ولی چون به دور کمر گره خورده بود کمتر از بدن جدا می‌شد. رویهمرفته وزش باد می‌توانست موجب نمایان شدن اندام فردی که از جامه‌های نادوخته استفاده می‌کرد بشود.

آنان اگر نیاز به حرکت شتابان و دویدن داشتند باید رداء را به طریقی گره می‌زدند در غیر این صورت از شانه‌شان می‌افتاد. عبدالله بن مسعود می‌گوید آیه «فاسعوا الی ذکرالله:

به سوی ذکر خدا بشتابید»، در حقیقت «فامضوا الی ذکرالله» است چرا که معتقد است اگر عبارت اول صحیح بود در آن صورت چنان به سوی نماز جمعه می‌شتافت که رداء از کتفش بر زمین می‌افتاد: «لو كانت من السعی لسعیت حتی یسقط ردائی»^{۷۴} و «و قرأ عبدالله بن مسعود فامضوا الی ذکرالله ... و قال ابن مسعود: لو علمت الإسراع لأسرعحتی یقع ردائی عن کتفی»^{۷۵}.

نادوختگی دامن، و فقدان چفت و بست مناسب برای آن، می‌توانست در هنگام کارهای دشوار یا موقع خم و راست شدن، سبب باز شدن از کمر و بر زمین افتادنش گردد. از جمله پیش از این آوردم که فردی در حین حمل سنگ و در حضور پیامبر، دامنش از پا درآمد و برهنه به مسیرش ادامه داد. نیز در بعضی کتب فقهی به این مسئله پرداخته‌اند که اگر امام جماعت در موقع رکوع و خم شدن، دامنش بر زمین بیفتد حکم نمازش چه هست: «إمام سقط ساتر عورته فی رکوعه فرده قربه بعد رفع رأسه، قال ابن القاسم فی سماع موسی: لا شیء علیه إذا أخذ بالقریب قال: و لو لم یأخذ بالقریب لأعاد الصلاة فی الوقت علی أصله من أن ستر العورة من سنن الصلاة و علی القول: ...»^{۷۶}.
افتادن دامن و لباس در حین خم شدن روی نمی‌داد مگر به دلیل شل بودن اتصال آن.

یکی از مشکلات استفاده از پارچه‌های نادوخته به جای لباس، دست‌وپاگیر بودنشان است که مانع تحرک بیشتر و جنب و جوش می‌شود بطوری‌که دویدن با ازار به ویژه اگر بلند باشد سخت و دشوار است. آن‌ها گاه به همین دلیل، ازار یا رداء را از بدن جدا می‌کردند تا کارشان را راحت‌تر انجام دهند.

طبری نیز معتقد است اکثر مردم در عهد رسول‌خدا از ازار و رداء یعنی پارچه‌های نادوخته استفاده می‌کردند: «قال الطبری انما ورد الخیر بلفظ الازار لان أكثر الناس فی عهده^(ص) كانوا یلبسون الازار و الأردیة فلما لبس الناس القمیص و الدراریع كان حکمها حکم الازار فی النهی [عن الاسبال]»^{۷۷}. چنان‌که ملاحظه شد در متون کهن از این

۷۴ - لسان العرب واژه سعا

۷۵ - مجمع البیان ج ۱۰ ص ۱۳ شرح آیه ۹ سوره جمعه

۷۶ - مواهب الجلیل ج ۲ ص ۱۷۸

۷۷ - فتح الباری ابن حجر ج ۱۰ ص ۲۲۳ + عون المعبود ذیل حدیث ۴۰۸۹

پارچه‌های نادوخته با عنوان "إزار" [لُنگ] و "رداء" [رودوشی] یاد می‌شود. حتی "درع" نیز که پیراهن زنان بود فاقد دوخت و دوز لازم بود. در این باره در مباحث آتی توضیح خواهم داد.

استفاده از البسه‌ی دوخته، کمتر رایج بود. روشن است که پارچه‌های دوخته یا دارای چفت و بست و دکمه، اطمینان بیشتری در پوشش اندام ایجاد می‌کنند و با إزار و رداء که پارچه‌هایی نادوخته‌اند بسیار تفاوت دارند. مطابق برخی روایات، چنین ادعا شده که پیامبر به تمجید از جامه‌های "دوخته شده" پرداخته است. از جمله أم سلمه همسر پیامبر در باره قمیص (پیراهن) گفته: «لم یکن ثوب احبّ الی رسول الله من القمیص»^{۷۸} (هیچ پوشاکی نزد رسول خدا محبوب‌تر از پیراهن نبود).

علاوه بر پیراهن یکی دیگر از جامه‌های دوخته یا چفت و بست دار، "سروال" بود که به جای ازار برای ستر پایین تنه به کار می‌رفت و می‌توان آن را "دامن پادار" یا چیزی شبیه آن توصیف کرد: «و قوله: قد ألبستنا أمنا ثوبنا، فان النقبة أن تؤخذ القطعة من الثوب قدر السراويل فتجعل لها حُجزة من غیر نیفق و تُشدّ كما تُشدّ حُجزة السراويل، فاذا كان لها نیفق و ساقان فهی سراويل...»^(۴) بهامش الاصل النقبة ثوب كالازار، و قيل: السراويل لارجل لها»^{۷۹} و «السروال ثوب یغطی السرة و الرکتیین و ما بینهما. لباس یغطی البدن من السرة الی الرکبة»^{۸۰}. به این ترتیب سروال تقریباً معادل شلوارک‌های امروزی است، که تا حدود زانو امتداد دارد گرچه از حیث پوشیدگی، به حدّ شلوارک نمی‌رسید. در کتب حدیث آمده که امام علی گفت: من و پیامبر در یک روز ابری و بارانی در بقیع نشستیم بودیم که زنی سوار بر الاغ از آن‌جا گذشت و دست الاغش در گودالی فرو رفت و زن به زمین افتاد. پیامبر رویش را برگرداند [تا نگاهش به عورة و پایین تنه زن نیفتد]. حاضران عرض کردند: ای رسول خدا! او سروال به پا دارد. پیامبر سه بار گفت: خدایا! زنان شلوارک‌پوش را بیامرزد. ای مردم! سروال بیوشید که پوشاترین جامه‌های شماسست و زنان خود را هنگامی که بیرون می‌آیند با سروال حفظ کنید: «كنت قاعداً فی البقیع مع

۷۸ - المستدرک حاکم ج ۴ ص ۱۹۲

۷۹ - غریب الحدیث هروی ج ۳ ص ۲۵۷ [پاورقی ۴: شمس العلوم باب النون و القاف]

۸۰ - معجم الفاظ الفقه الجعفری احمد فتح الله ص ۲۲۸

رسول الله^(ص) فی یوم دَجَن و مَطَر، إِذ مَرَّتْ امْرَأَةٌ عَلٰی حِمَارٍ فَهَوَّتْ يَدَ الحِمَارِ فِي وَهْدَةٍ فَسَقَطَتِ المَرْأَةُ فَأَعْرَضَ النَّبِيُّ^(ص) بِوَجْهِهِ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهَا مَتَسْرُولَةٌ. قَالَ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمَتَسْرُولَاتِ - ثلاثاً- يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّخَذُوا السَّرَاوِيلَاتِ فَإِنَّهَا مِنْ أَسْتَرِ ثِيَابِكُمْ، وَحَصَّنُوا بِهَا نِسَاءَكُمْ إِذَا خَرَجْنَ»^{۸۱}.

ابن جوزی این روایت را ساختگی دانسته و آن را در کتاب الموضوعات آورده، و برخی دیگر در تائید روایت و طرق دیگر نقل آن، ایراداتی به ابن جوزی گرفته‌اند^{۸۲}. شیخ صدوق حدیث کوتاهی در تمجید از سروال آورده است: «رحم الله المسرولات»^{۸۳} (رحمت خداوند بر زنانی که [هنگام حضور در سطح جامعه] شلوار می‌پوشند).

اما راستش این است که وجود سروال [شلوار] و قمیص [پیراهن] چندان جدی و رایج نبود. ابن اثیر به عدم شیوع سروال در عصر پیامبر چنین اشاره کرده است: «و فیہ (أنه نهی أن یصلی الرجل بغير حزام) أي من غیر أن یشد ثوبه علیہ، و إنما أمر بذلك لأنهم كانوا قلمًا یتسرون...»^{۸۴}.

جامه‌های دوخته و به اصطلاح لباس، مدت‌ها پس از رسول خدا شایع گردید و به همین خاطر معلوم نیست که روایات تمجید از این نوع جامه‌ها واقعاً از حضرت صادر شده باشد چرا که خودش نیز از همین دو قطعه جامه نادوخته یعنی إزار و رداء استفاده می‌کرد. اسناد این ادعا در مورد پیامبر (شامل: ۱- درآوردن إزار در جریان بازسازی کعبه ۲- پهن کردن رداءش و قراردادن حجرالاسود بر روی آن در جریان نصب آن ۳- کنار زدن إزار و دیده شدن رانش بر روی اسب ۴- گزارش نحوه‌ی إزار بستن و پیدا بودن نافش ۵- زمان بالا زدن إزارش در حین قضای حاجت ۶- حد إزارش ۷- کندن رداءش در جریان تشییع سعدبن معاذ و هنگام ساخت مسجدالنبی ۸- نماز با إزار و بدون رداء در نزدیکی چاه ۹- گزارشات متعدد در مورد اندازه إزار و رداءش ۱۰- نمایان شدن زیر بغلش در حین سجده، در موقع اعلام برائت از عمل خالدبن ولید، و هنگام

۸۱ - میزان الحکمه ۳۲۵۵ + کنز العمال ۴۱۸۳۸ و ۴۱۸۳۹ و ۴۱۲۴۵ + ر.ک: ۴۱۰۹۵

۸۲ - الموضوعات ج ۳ ص ۲۱۳ ح ۱۴۳۸ و ۱۴۳۹ + پاورقی ص ۲۱۵

۸۳ - الفقیه ۴۶۱۸ + کنز العمال ۴۱۲۴۴ تا ۴۱۲۴۷

۸۴ - النهایه فی غریب الحدیث ابن اثیر ج ۱ ص ۳۷۹ و اژه حزم

معرفی امام علی؛ بدلیل استفاده از رداء و فقدان آستین‌های امروزی ۱۱- و موارد متعدّد دیگر) را تماماً در مبحث "پیامبر گرامی" در انتهای همین بخش می‌آورم. پس مطلب مهمی که در طول مطالعه کتاب باید به آن توجه داشت این است که آنان خودشان را با پارچه می‌پوشیدند و نه لباس!

ویژگی دوم- ناچیز بودن تعداد: فقر مالی باعث می‌شد تا بیشتر مردم به حداقل تعداد جامه بسنده کنند و نیز از این جامه‌ی حداقل، کمتر استفاده کنند تا دیرتر فرسوده شود و گویا به همین خاطر بسیاری از آنان در موقع خواب از لباس استفاده نمی‌کردند. محدودیت و فقر مردم در تهیه پوشاک را به خوبی می‌توان از این روایت استخراج کرد: جابر بن عبدالله، (فقط) در یک لُنگ (بلند) که (رأس آن را) به پشت گردنش گره زده بود نماز می‌خواند در حالیکه جامه‌های دیگری هم داشت که به جالباسی آویزان بود. در این حال کسی با تعجب از او پرسید: آیا (فقط) با یک قطعه پوشاک نماز می‌خوانی؟ جابر پاسخ داد: این کار را مخصوصاً انجام دادم تا آدم‌های نادانی مثل تو مرا ببینند. مگر کدام یک از ما در عهد پیامبر دارای دو قطعه لباس بود! : «صَلَّى جَابِرُ فِي إِزَارٍ قَدْ عَقَدَهُ مِنْ قَبْلِ قَفَاهُ وَ ثِيَابَهُ مَوْضُوعَةً عَلَى الْمَشْجَبِ، قَالَ لَهُ قَائِلٌ: تَصَلَّى فِي إِزَارٍ وَاحِدٍ؟ فَقَالَ أِنَّمَا صَنَعْتُ ذَلِكَ لِيرَانِي أَحْمَقُ مِثْلَكَ، وَ أَتَيْنَاكَانَ لَهُ ثَوْبَانِ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ؟»^{۸۵}.

از پیامبر (ص) در باره اقامه نماز در یک قطعه پارچه سؤال شد و حضرت پاسخ داد: مگر همه می‌توانند دو قطعه پارچه بیابند! : «قَامَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَسَأَلَهُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي التَّوْبِ الْوَاحِدِ، فَقَالَ: أَوْ كَلَّكُمْ يَجِدُ ثَوْبَيْنِ»^{۸۶}.

ابن اثیر در شرح حدیثی آورده: شاید منظور این باشد که بیشترین تعداد لباسی که عرب در هنگام بی‌نیازی و توانایی مالی می‌پوشید لُنگ و رودوشی بود! : «الْمُتَشَبِّعُ بِمَا لَمْ يُعْطَ كِلَابِسَ ثَوْبِي زُورٍ. الْمَشْكَلُ مِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَنْتِيَةُ الثَّوْبِ، قَالَ الْأَزْهَرِيُّ: مَعْنَاهُ ... وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ أَنَّ الْعَرَبَ أَكْثَرَ مَا كَانَتْ تَلْبَسُ عِنْدَ الْجَدَّةِ وَ الْقَدْرَةِ إِزَارًا وَ رِدَاءً»^{۸۷}.

۸۵ - صحیح بخاری ح ۳۳۹

۸۶ - صحیح بخاری ۳۵۲ + ۳۴۵

۸۷ - النهایه واژه ثوب

و از همه روشن تر که در عین حال گویای دگرگون شدن اوضاع معیشتی صحابه پیامبر به فاصله اندکی پس از حضرت است این گزارش می باشد که ابی بن کعب گفت: نماز در تک جامه، سنتی بود که در کنار رسول خدا انجام می دادیم و بر ما عیبی گرفته نمی شد. به دنبال این سخن، ابن مسعود گفت: این مسئله مربوط به زمانی بود که دچار کمبود جامه بودیم ولی هنگامی که خدا (در معیشت مان) گشایش ایجاد کرده پس نماز در دو قطعه لباس بهتر است: «قال ابی بن کعب الصلّاة فی الثوب الواحد سنة کنا نفعله مع رسول الله (ص) و لایعاب علینا و قال ابن مسعود انما کان ذاک اذ کان فی الثیاب قلة فاما إذ وسّع الله فالصلّاة فی الثوبین اذکی»^{۸۸}.

تهیه پوشاک چنان غیر سهل الوصول بود که به دست آورنده اش را وادار می کرد تا آیین شکر خدا را بجا آورد. امام علی پیراهنی خرید و به مسجد آمد و دو رکعت نماز با آن پیراهن خواند سپس گفت: سپاس خدای را که لباسی به من روزی داد تا به وسیله آن در میان مردم آراسته باشم و فریضه نمازم را در آن انجام دهم و با آن عورتم را بپوشانم. فردی از او پرسید: آیا این سخن را از خودت روایت کنیم یا راوی کلام پیامبر هستی؟ امام گفت: این سخن را رسول خدا به هنگام لباس پوشیدن می گفت: «... أتى المسجد فصلى فيه ركعتين ثم قال: الحمد لله الذى رزقنى من الريباش ما أتجمل به فى الناس، و أودى فيه فریضتى، و أستر به عورتى. فقال له رجل: يا أمیر المؤمنین أعنک نروى هذا، أو شیء سمعته من رسول الله؟ قال: بل شیء سمعته من رسول الله، سمعت رسول الله (ص) يقول ذلك عند الكسوة»^{۸۹}.

در تنگدستی آنان نسبت به تهیه جامه، همین بس که پیامبر به تمجید از کسانی پرداخته که پس از بدست آوردن جامه ی نو، اقدام به بخشش جامه کهنه! و فرسوده شان به بینوایان می کنند: «والذى نفسى بيده! ما من عبد مسلم لبس ثوبا جديدا ثم يقول مثل ما قلت (الحمد لله الذى كسانى ما أوارى به عورتى و أتجمل به فى حياتى) ثم يعمد الى سمل من أخلاقه الذى وضع فيكسوه إنسانا مسكينا فقيرا مسلما لا يكسوه الا الله الا كان فى

۸۸ - مسند احمد ج ۵ ص ۱۴۱ + كنز العمال ۲۱۶۷۶

۸۹ - ترتيب الامالى ۴۱۳۷+۴۱۳۸، غاية المقصد فى زوائد المسند ۴۲۱۳

جوار الله و فی ضمان الله مادام علیه منها سلک واحد حیا و میتا»^{۹۰}.
 فقر مردم در تهیه جامه چنان بود که گاه توان برخوردار از جامه‌ی معوض را از آنان سلب می‌کرد و چون هنگام شستن لباس‌شان فاقد جامه دیگری بودند ناچار منتظر می‌ماندند لباس خشک شود تا همان را در بر کنند: «عن الأحنف بن قیس سمع عمر یقول لحفصة: أنشدک بالله هل تعلمین ان رسول الله (ص) کان یضع ثیابه لیغتسل فیأتیہ بلال فیؤذنه للصلاة فما یجد ثوبا یرجی فیہ الی الصلاة حتی یلبس ثوبه فیخرج فیہ الی الصلاة؟^{۹۱} و «قال فجمع عمر ... قال لیس لی خادم یغسل ثیابی و لا لی ثیاب أبدا لها فأجلس حتی تجف»^{۹۲}.

اینک با توجه به واقعیات عصر پیامبر که نمونه‌هایی از آن در اینجا و مباحث پیشین آورده شد می‌توان تعداد جامه‌های مردان و زنان را به این شرح دانست:

الف - تعداد جامه مردان: مردان را از این رو به دو گروه کلی می‌توان تقسیم کرد. گروه اول - مردان پرشماری که فقط دارای یک قطعه جامه بودند. اگر این تک قطعه پارچه، بلند بود آن را بر دوش می‌نهادند و دنباله‌اش تا نیمه‌ی ران و بلکه تا زانو می‌رسید. در این حال برای ستر جلوی اندام، یکی از طرفین پارچه را بر دوش مخالف می‌انداختند. اگر پارچه قدری کوتاه بود در این صورت یا مجبور می‌شدند رأس آن را همچون کودکان با ترفندی به پشت گردن متصل کنند (که با این وضعیت پایین لباس فقط می‌توانست تا زیر کفل یا وسط ران برسد) و یا پارچه را از زیر سینه به دور بدن می‌بستند و همانند لنگی بزرگ به طرف پایین آویزان می‌کردند (قلنا لجابر عبدالله: صل بنا كما رأیت رسول الله (ص)، یصلی قال: فأخذ ملحفة فشدّها من تحت ثنؤته و قال: هكذا رأیت رسول الله (ص) یفعله)^{۹۳}. ولی اگر این تک پارچه کاملاً کوتاه بود فقط می‌توانستند آن را به شکل لنگ به دور کمر ببندند تا دست‌کم شرمگاه و پایین تنه را در برگیرد، و دنباله‌اش تا وسط ران یا زانو امتداد یابد تا با حداقلی از تشخیص بتوانند در جامعه

۹۰ - کنز العمال ۴۱۱۳۱+۴۱۸۳۶، ۴۱۸۳۳، ۴۱۱۳۰

۹۱ - تذکرة الحفاظ ذهبی ج ۳ ص ۹۴۲

۹۲ - تاریخ مدینة دمشق ابن عساکر ج ۲۱ ص ۱۶۲

۹۳ - الطبقات الکبری ابن سعد ج ۱ ص ۴۶۳

رفت و آمد کنند. گروه دوم - دیگر مردانی بودند که دارای دو قطعه پارچه بودند. آنان در این حالت، یک قطعه را به صورت لنگ (إزار، دامن) به دور کمر می‌بستند و (بسته به اندازه‌اش) تا وسط ران، زانو، وسط ساق یا میج پا امتداد می‌یافت. قطعه دوم را بر روی شانه و کتف سوار می‌کردند تا لباس بالاتنه‌شان باشد (رداء، رودوشی). دنباله‌ی این قطعه تا شکم، کمر یا نزدیکی نیمه ران می‌رسید. لباس گروه دوم همانی است که اینک به عنوان لباس احرام معروف است. سخن محمدباقر بهبودی در باره لباس گروه دوم، عدم دوخت و دوز جامه و تداوم آن حتی تا زمان امام صادق از این قرار است: «كان الناس في عهد الرسول (ص) و مابعدہ الی زمن طویل یلبسون الشملة من دون خیاطة، فكانوا یأترون بشملة و یسمونها المئزر و الازار، و یرتدون بأخری و یسمونها الرداء لكونها ساترا للرداء، و قد ورد فی لباسه صلی الله علیه و آله أنه كان علیه ازار و رداء، و ورد فی النهج أنه علیه السلام قال: (ألا و ان امامکم قد اکتفی من دنیا بطمریه و من طعمه بقرصیه) و هكذا ورد عن أبي ذر أنه قال: (جزی الله الدنيا عنی مذمة بعد رغیفین من الشعیر أتغذی بأحدهما و أتعشی بالآخر و بعد شملتی صوف أتزر بإحدهما و أرتدی بالأخری) و قد كانوا یلبسون الشملة الواسعة شملة الصماء، و یسمون هذه الشملة بالریطة ... و قد كان الناس فی زمان الصادق علی تلك السنة و السیرة فی لبس الرداء و الازار غالباً»^{۹۴} و «الرداء هو الثوب الذی یلقى علی المناكب و یلف به أعالی البدن... و الإزار ما كان یلف به أسافل البدن من السرة الی الركبتین أو الساقین هذا هو المعهود من الرداء و الإزار فی صدر الاسلام، و هو المعهود الان من لباس الاحرام للرجال. و أما الرداء المعروف عندنا الیوم الذی یخاط كالجبه الواسعة و یلبس فوق الثیاب فشیء مستحدث، لایحمل علیه حدیث»^{۹۵}.

ب- تعداد جامه زنان: گذشته از زنان مستمندی که یک قطعه پارچه بیشتر نداشتند مابقی به یکی از این دو صورت عمل می‌کردند: الف - اکثراً از پیراهن زنانه که درع نامیده می‌شد و از نیمه‌های سینه تا نزدیکی‌های زانو را در بر می‌گرفت استفاده می‌کردند در باره این پیراهن در آینده توضیح خواهیم داد. گاه علاوه بر پیراهن همچنین از قطعه

۹۴ - بحار الانوار ج ۷۸ (۸۱) ص ۲۶۹ و ۲۷۰ پورقی

۹۵ - بحار الانوار ج ۷۱ (۷۴) ص ۶۳ و ۶۲ پورقی

پارچه‌ای به نام احتمالی خمار که بر روی "دوش" می‌گذارند یا بر روی "سر" سوار می‌کردند تا "سینه و پستان، شانه و بازو" را در برگیرد بهره می‌گرفتند. بنابراین درع یا پیراهن زنانه تقریباً کارکرد ازار مردانه را داشت اگرچه منطقه بیشتری (از جمله: کل شکم، کمر و بیشتر سینه و پستان) را در برمی‌گرفت، و نیز خمار یا "رودوشی و سرانداز" زنانه تقریباً معادل رداء مردانه بود. ب- برخی نیز همانند مردان از ازار و رداء (خمار) بهره می‌گرفتند.

میزان پوشانندگی جامه‌های مذکور، چه برای مردان و چه برای زنان، و نیز قصد آنان از پوشش در آینده خواهد آمد.

ویژگی سوم- نبود البسه‌ی زیر و رو، یا فقدان پوشش‌های تودرتو: امروزه ممکن است مردم برای هر ناحیه از پیکرشان، چند جامه بپوشند مثلاً در قسمت بالا از "زیر پیراهن، پیراهن، لباس کاموایی و کت یا مانتو" و در قسمت پائین از "شورت، زیرشلوار و شلوار یا دامن" استفاده می‌شود و در واقع پوشش‌های تودرتو در میان مردم عصر حاضر کاملاً رایج است اما باید دانست که مردم روزگار پیامبر، فاقد پوشش‌های تودرتو یا چندلایه بوده و لباس زیر و رو در میان‌شان چندان معنایی نداشت و به عبارت دیگر، معمولاً هیچ قسمتی از اندام‌شان به وسیله دو یا چند جامه پوشیده نمی‌شد. مردمی که بسیاری از آنان، بیش از یک قطعه پارچه نداشتند چگونه ممکن است برای هر قسمت از پیکر چند پارچه به کار می‌بردند؟ بنابراین وقتی از وجود "دو قطعه" جامه در پوشش آنان نام برده می‌شود منظور این نیست که یکی به عنوان لباس زیر، و دیگری به عنوان لباس رو مورد استفاده قرار می‌گرفت بلکه همان‌طور که پیش از این گفته شد مراد این است که از یک قطعه برای نیمه‌ی بالا، و از قطعه دیگر برای نیمه‌ی پایین استفاده می‌کردند. پس احادیث لباس نمازگزار که در آن‌ها از دو یا چند جامه سخن به میان آمده است به همین مسئله برمی‌گردد زیرا هر جامه‌ای مخصوص ناحیه‌ای خاص از اندام بود، و در نتیجه احادیث مورد اشاره، هرگز دلالت بر چندلایه کردن پوشش، ولباس‌های تودرتو ندارد.

ویژگی چهارم- ساتر و پوشا نبودن: آیا مردان و زنان عصر پیامبر، از همان

پارچه‌های اندک! به نحوی استفاده می‌کردند که اندام‌شان را به خوبی بپوشاند و یا این‌که دقت و عزمی برای پوشیدگی اندام، حتی اندام حسّاس، وجود نداشت؟ پاسخ این پرسش را با مرور توضیحات زیر پی می‌گیریم:

اشتمال صمّاء: روایات متعددی از پیامبر وجود دارد که حضرت، مردم را از دو گونه پوشش برحذر می‌داشت، یکی "اشتمال صمّاء" و دیگری "احتباء فی ثوب واحد" که دوّمی را در آینده بررسی خواهیم کرد. نمونه این روایات چنین است: «عن ابي سعيد الخدري أنّه قال: نهى رسول الله (ص) عن اشتمال الصمّاء و أنّ يجتبي الرجل في ثوب واحد ليس على فرجه منه شيء»^{۹۶} و «عن ابي سعيد أنّ رسول الله (ص) نهى عن بيعتين و لبستين: اللبستين: اشتمال الصمّاء، و أنّ يجتبي الرجل في ثوب واحد ليس على فرجه منه شيء و عن الملامسة و المنابذة»^{۹۷}

در این‌که منظور از اشتمال صمّاء چیست احتمالاتی در میان لغویون و فقها و نیز توضیحاتی در متن احادیث وجود دارد که در این‌جا چکیده آن را مطابق جمع‌آوری علامه مجلسی می‌آورم: «... اشتمال الصمّاء [و هو] أنّ تجلّل جسدک بثوبک... و هو أنّ یردّ الکساء من قبل یمینه علی یده الیسری و عاتقه الأیسر، ثمّ یردّه ثانیة من خلفه علی یده الیمنی و عاتقه الأیمن فیغطّیها جمیعاً. و ذکر أبوعبید أنّ الفقهاء یقولون هو أنّ یشتمل بثوب واحد لیس علیه غیره ثمّ یرفعه من أحد جانبيه فیضعه علی منکبه، فیبدو منه فرجه ... و منه الحدیث (نهى عن اشتمال الصمّاء) و هو أنّ یتجلّل الرجل بثوبه و لا یرفع منه جانباً، و أنّما قیل له صمّاء لأنّه یشدّ علی یدیه و رجلیه المنافذ کلّها کالصخرة الصماء الّتی لیس فیها خرق و لا صدع، و الفقهاء یقولون هو أنّ یتغطّی بثوب واحد لیس علیه غیره، ثمّ یرفعه من أحد جانبيه فیضعه علی منکبه فتکشف عورته. و قال النووی فی شرح صحیح مسلم: یکره علی الأوّل لئلاّ تعرض له حاجة من دفع بعض الهوامّ أو غیره، فیتعذر علیه أو یعسر، و یحرم علی الثانی إن انکشف بعض عورته ... و قال فی الغریبین: من فسّره بما قاله أبوعبید فکراهته للتکشف و ابداء العورة، و من فسّره تفسیر أهل اللغة فإنّه کره

۹۶ - صحیح بخاری ۳۵۴، مسند احمد ج ۳ ص ۴۶، السنن الکبری نسائی ۹۶۶۳، بحارالانوار ج ۸۳ ص ۲۰۰ ح ۵ و بسیاری منابع دیگر

۹۷ - مسند ابي يعلى ج ۲ ص ۲۶۵ ح ۹۷۶

أن یتزمل به شاملاً جسده مخافة أن يدفع منها الى حالة سادّة لنفسه فيهلك ... و عن ابن مسعود قال: نهى النبي أن يلبس الرجل ثوباً واحداً يأخذ بجوانبه عن منكبيه يدعى تلك الصمّاء، و عن بعض الشافعيّة هو أن يلتحف بالثوب ثم يخرج يديه من قبل صدره فتبدو عورته ... فقال الشيخ في المبسوط و النهاية: هو أن يلتحف بالازار و يدخل طرفيه تحت يده و يجمعها على منكب واحد ...^{۹۸}. نیز در این باره می خوانیم: «... والصمّاء أن يجعل ثوبه على أحد عاتقيه، فيبدو أحد شقيه ليس عليه ثوب»^{۹۹}.

چنانکه از این متن و سایر متون بررسی شده برمی آید معروف ترین تفاسیر پیرامون اشتغال صمّاء عبارت از این دو مورد است:

الف- این که فرد، پارچه را طوری به خود بپیچد که هیچ گونه منفذ و شکافی باقی نماند و دست وی در زیر پارچه محبوس شود. قائلین به این تفسیر بر این باورند که علّت نهی پیامبر، به این برمی گردد که فرد به دلیل محبوس بودن دستها [و تا حدودی پاها] نمی تواند در دفع حشرات، خطرات و آسیبها از خود دفاع کند و واکنش به موقع نشان دهد.

ب- این که فرد، پارچه را همانند حالت الف به دور خود بپیچد، سپس یکی از دو جانب آن را از سمت پایین به بالا آورده و روی کتفش قرار دهد (دامن لباس را بر کتف نهادن). در پی این اقدام، کناره های یک شقّه از اندام وی نمایان شده و چه بسا ناحیه ی دامنش [مستقیماً یا در حین حرکت یا هنگام بیرون آوردن دست] پیدا شود. این گروه دلیل نهی پیامبر را "آشکار شدن عورة و شرمگاه" می دانند که تحلیل کاملاً درستی است. البته دلیل مطرح شده در بند الف نیز حرف نادرستی نیست ولی بعید است هدف رسول خدا بیان چنان چیزهایی بوده باشد زیرا عبدالملک قمی از امام جعفر صادق پرسید: آیا می توانم نماز بخوانم و سجده کنم در حالیکه دستهایم درون جامه ام باشد؟ امام گفت: اگر می خواهی، اشکال ندارد. به خدا سوگند که از این گونه چیزها بر شما خائف و بیمناک نیستیم: «دخل عبدالملک القمي فقال: أصلحك الله أسجد و یدی فی

۹۸ - بحارالانوار ج ۸۳ ص ۲۰۳ نیز در این باره رجوع شود به: غریب الحدیث هروی ج ۴ ص ۱۹۲، ذکری الشیعه شهید اول ج ۳ ص ۶۰، سنن النسائی ج ۸ ص ۲۱۰، مدارک الاحکام ج ۳ ص ۲۰۴ و فتح المالک ج ۹ ص ۳۹۹
۹۹ - صحیح بخاری (لباس ۲۰) ۵۳۷۲

ثوبی؟ فقال ابو عبدالله: إن شئت، قال: ثم قال: أنى والله ما من هذا و شبهه أخاف عليكم»^{۱۰۰}.

اگر شخصی مطابق آنچه در بند ب آمد، دامن جامه‌ای را که به دور خود پیچیده بود بر روی کتف قرار می‌داد در این صورت مرتکب کشف اندام حسّاس و عورة به ویژه در حین حرکت می‌شد و اگر مطابق آنچه در بند الف آمد، جامه‌ی پیچیده شده را به حال خود واگذار می‌کرد در این صورت نیز وقتی می‌خواست از دستش استفاده کند مجبور بود جامه را بالا بیاورد تا دست آزاد شود پس در این حین نیز عورة و اندام حسّاسش نمایان می‌شد بنابراین اگر هم تعریف گروه الف از اشتمال صماء درست باشد باز هم گویا علت نهی پیامبر ناظر به همین مسئله باشد و نه از بین رفتن سرعت واکنش فرد در برابر خطرات احتمالی، زمین خوردن‌ها و آزار حشرات و ...، زیرا تشخیص این امر از سوی دیگران نیز وجود داشت و مطلب واضح و همه‌فهمی بود و نیاز به این همه روایت نبود. تفسیر اخیر از بند الف را می‌توان در این عبارت جستجو کرد: «... اشتمال الصماء و هو أن يجلل نفسه بثوب و لا يرفع شيئاً من جوانبه و لا يمكنه اخراج يديه الا من اسفله خوفاً من أن تبدو عورته»^{۱۰۱}. شاید به همین خاطر باشد که در برخی روایات مربوط به مصافحه و دست‌دادن با جنس مخالف، توصیه شده که از پشت لباس با یکدیگر دست دهید چرا که اگر زن و مردی می‌خواستند با بالا آوردن جامه مصافحه کنند، خطر جدی نمایان شدن پایین تنه و سایر بخش‌های حسّاس وجود داشت. در باره مصافحه، در بخش سوم (ذیل عامل دوازدهم) مفصل صحبت خواهد شد.

اگر قرار باشد تعریف اشتمال صماء را به کمک خود روایات استخراج کنیم در این صورت به توضیح مندرج در بند ب می‌رسیم که مطابق آن، جامه به دور بدن پیچیده می‌شد سپس دامن جامه را بالا آورده و روی کتف قرار می‌دادند. نتیجه‌ی روشن چنین پوششی، نمایان شدن بخش مهمی از کناره‌ی اندام، و حتی دامن و عورة در حین حرکت است. نسائی، روایات حاوی توضیح مذکور را به این شرح آورده است:

۱۰۰ - منتقى الجمان ج ۱ ص ۴۸۷ + گزیده کافی ح ۱۲۰۹ و ۳۶۳۱

۱۰۱ - ارشاد الساری + عمدة القاری ج ۴ ص ۶۸

«عن ابن مسعود قال: نهی رسول الله (ص) عن لبستین، فأما اللبستان، فأن یجتبی الرجل بثوب لایكون بینہ و بین السماء شیءٌ و تصیب مذاکیره [مناکیره] الأرض، وأن یلبس ثوباً واحداً یاخذ بجوانبه فیضعه علی منکبه، فتدعی تلك الصماء»^{۱۰۲}.

«عن سالم عن أبیه قال: نهی رسول الله (ص) عن لبستین؛ و هو أن یلتحف الرجل بثوب لیس علیه غیره ثم یرفع جانبیه علی منکبیه، أو یحتبی...»^{۱۰۳}.

«قال ابوهریره: نهی رسول الله (ص) عن لبستین: أن یلبس الرجل الثوب الواحد، مشتملاً به، و یطرح جانبه [جانبیه] علی منکبیه، أو یحتبی...»^{۱۰۴}.

و طبرانی نیز روایت مشابهی آورده: «قال ابوهریره نهی رسول الله عن لبستین ... و أن یشتمل بالثوب الواحد ثم یرفعه علی منکبه...»^{۱۰۵}.

گفتنی است مطابق دو روایت اخیر نسائی (۹۶۶۶ و ۹۶۶۷) آنان دامن جامه‌شان را از هر دو! سمت بالا می‌آوردند و بر روی کتف‌ها قرار می‌دادند که این شیوه گویای اوضاع وخیم‌تری می‌باشد. علاوه بر این روایات، که به روشنی گویای معنای واقعی اشتغال صماء است، همچنین بسیاری از مشاهیر نیز همین تعریف را پذیرفته‌اند، از جمله: «و أما تفسیر الفقهاء فانهم یقولون هو أن یشتمل الرجل بثوب واحد لیس علیه غیره ثم یرفعه من أحد جانبیه فیضعه علی منکبه فیبدو منه فرجه قال أبوعبید والفقهاء أعلم بالتأویل فی هذا و ذلك أصح معنی فی الکلام»^{۱۰۶} (فقها می‌گویند منظور از اشتغال صماً این است که فرد پارچه‌ای را، بدون این که در زیر آن از پارچه‌ی دیگری استفاده کند، به دور خود ببیچد سپس پارچه را از یکی از دو جانبش بالا آورد و آن را بر روی کتف و شانه قرار دهد. این کار منجر به پیدا شدن فرج او می‌گردد. ابوعبید قول فقها را صحیح‌تر دانسته و آن‌ها را اعلم می‌داند).

بنا بر تمام آنچه آورده شده، این‌طور پیداست که گروهی از مؤمنان عصر پیامبر،

۱۰۲ - السنن الکبری نسائی ۹۶۶۹ (۹۷۵۲)

۱۰۳ - السنن الکبری نسائی ۹۶۶۶

۱۰۴ - السنن الکبری نسائی ۹۶۶۷ + کنز العمال ۱۰۰۳۵

۱۰۵ - المعجم الاوسط ج ۱ ص ۲۹۰

۱۰۶ - التمهید ابن عبدالبر ج ۱۲ ص ۱۶۸ + رک: تذکره الفقهاء علامه حلی ج ۲ ص ۵۰۳

تک جامه‌ی موجود بر اندام را به دور خود می‌پیچیدند و سپس دامن جامه را بالا آورده، و روی کتف قرار می‌دادند که منجر به پیداشدن پهلوها و کناره‌های اندام (و یا احتمالاً جلوی اندام و ناحیه دامن) می‌شد. رسول‌خدا به این گروه سفارش کرد که از این نوع "پوشش بی‌ثمر" (اشتمال صماء) دست بردارند تا "عورة و شرمگاه‌شان" دیده نشود. علاوه بر توضیح شارحان، متن روایات نیز (به ویژه به قرینه؛ و آن یجتبی الرجل فی ثوب واحد لیس علی فرجه منه شیء) به خوبی نشان می‌دهد که هدف پیامبر صرفاً پنهان ماندن عورة و شرمگاه بوده است و نه قسمت‌های دیگر بدن! گفتنی است احتمال می‌رود که ظرف نهی پیامبر در مورد اشتمال صماء مربوط به هنگام نماز باشد.

ارتداء: از دیگر تعابیری که بیان‌گر ساتر نبودن جامه‌ی آنان بود، ارتداء در مقابل التفاع است. هیثمی در مجمع‌الزوائد به نقل این سخن از پیامبر پرداخت که: «عن ابن عمر قال قال رسول‌الله^(ص) الارتداء لبسة العرب و الالتفاع لبسة الايمان و كان رسول‌الله^(ص) يتلفع»^{۱۰۷} (ارتداء پوشش عرب است و التفاع پوشش ایمان. رسول‌خدا در پوشش، التفاع می‌کرد). ارتداء یعنی جامه‌ای را بر روی دوش قرار دادن بدون اتصال دو لبه‌های آن در قسمت جلو. بنابراین ارتداء عبارت از آویزان کردن جامه از روی شانه‌هاست. در نقطه مقابل، التفاع عبارت از "پوشیده" شدن بدن به وسیله جامه است. پاورقی کنز العمال واژه التفاع در حدیث (الالتفاع لبسة أهل الايمان، والرداء لبسة العرب) را چنین شرح داده است: «الالتفاع: اللفاح: ثوب يجلل به الجسد كله، كساءً كان أو غيره. و تلفع بالثوب، اذا اشتمل به»^{۱۰۸}.

با این توضیحات، شرح سخن پیامبر از این قرار است: «پارچه را از دوش آویختن، پوشش عرب است ولی پارچه‌ای که گرداگرد بدن را در بر گیرد، پوشش اهل ایمان است.»

در نهی پیامبر از پدیده مذکور، چندان اطمینانی نیست زیرا روایات دیگر حاکی از عادی بودن برهنگی بالاتنه و عدم واکنش در قبال آن است مگر این‌که دایره ارتداء را نه

۱۰۷ - مجمع‌الزوائد هیثمی ج ۵ ص ۱۲۷ + رک: کنز العمال ۴۱۱۰۵

۱۰۸ - کنز العمال ۴۱۱۲۲ و پاورقی + النهایه ج ۴ ص ۲۶۱ + رک: غریب الحدیث ابن قتیبه ج ۲ ص ۳۷

فقط مربوط به بالاتنه بلکه مربوط به کل پیکر از جمله پایین تنه بدانیم.

ارتداء مذکور، دست‌کم در مورد رأس بالاتنه‌ی زنان نیز وجود داشت زیرا کلینی در کافی می‌گوید: زنان سراندازهای خود را از پشت گوش‌هاشان می‌آویختند: «... و كان النساء يتقنعن خلف آذانهن»^{۱۰۹}. گفتنی است اگر سرانداز و مقنعه، از ناحیه جلوی بدن به هم متصل می‌شد ناحیه سینه و پستان، شانه و بازوان را در بر می‌گرفت. ولی طبرسی در این باره می‌گوید: زنان، مقنعه خود را پشت سرشان می‌انداختند و در نتیجه سینه آنان نمایان می‌شد: «انهن كن يلقين مقنعهن على ظهورهن فتبدو صدورهن»^{۱۱۰}.

از دیگر تعابیر نزدیک به بحث جاری، واژه "سدل و اسدال" است، و نهی از آن در هنگام نماز، خود قرینه‌ای بر عدم واکنش نسبت به وجود آن در غیرنماز می‌تواند باشد. می‌گویند پیامبر، مؤمنان را از سدل یا آویزان بودن جامه در هنگام نماز نهی کرد: «أنه نهی عن السدل فی الصلاة»^{۱۱۱} و نیز نقل شده است که: امام‌علی بر گروهی حاضر در مسجد درآمد که رداءهای خود را آویزان کرده و آماده نماز بودند. امام به ایشان گفت: چرا مرتکب اسدال و آویزان نمودن رداء شده‌اید؟ ... از این گونه لباس پوشیدن بپرهیزید: «و عن علی أنه خرج علی قوم فی المسجد قد أسدلوا أردیتهم و هم قیامٌ یصلون فقال: ما لکم أسدلتم أردیتکم کأنکم یهود فی بیعهم. ایتاکم و السدل»^{۱۱۲}. صاحب دعائم‌الاسلام در توضیح سدل آورده: «السدل أن یجمع الرجل حاشیة الرداء من وسطه علی رأسه أو علی عاتقه و یضم طرفیه علی صدره و یرسله ارسالاً إلی الارض»^{۱۱۳} (سدل یعنی این‌که مرد حاشیه ردايش را از وسط روی سر یا دوش اندازد و دو طرف آن را روی سینه قرار دهد و به طرف زمین رها کند و بیاویزد)^{۱۱۴}. تفسیر این واژه بر اساس نقلی دیگر، گویای برهنگی بیشتری است: «و قیل: هو أن یضع وسط الازار علی رأسه و یرسل طرفیه عن

۱۰۹ - کافی ج ۵ ص ۵۲۱، تفسیر نورالتقلین ج ۳ ص ۵۸۸ ح ۹۳

۱۱۰ - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۴۲

۱۱۱ - مسند احمد بن حنبل (تصحیح احمد محمد شاکر) ح ۷۹۲۱، سنن ابوداود ۶۴۳

۱۱۲ - دعائم‌الاسلام ج ۱ ص ۱۷۶ + رک: الفائق زمخشری ج ۱ ص ۵۸۴

۱۱۳ - دعائم‌الاسلام ج ۱ ص ۱۷۷

۱۱۴ - ترجمه دعائم‌الاسلام ج ۱ ص ۲۴۰

یمینه و شماله، من غیر أن يجعلهما علی کتفیه»^{۱۱۵} (و گویند: سدل این است که وسط جامه را بر روی سر قرار دهد و دو طرف آن را از چپ و راست بیاویزد بدون این که طرفین جامه را بر شانه [ی مخالف] برگرداند) به ویژه که زمخشری نیز، پس از آوردن حدیث امام علی که آن را بر اساس دعائم الاسلام آوردم، می گوید: سدل، آویختن جامه است بدون این که دو طرف آن را به هم متصل کند: «سدل هو إسبال الثوب من غیر أن یضم جانبیه»^{۱۱۶}.

ثیاب رقاق، یا جامه های نرم و نازک: جامه ی بسیاری از مردم، اعم از مرد و زن، پارچه های نرم و نازکی بود که: اولاً به خاطر نرم بودنش می توانست حجم اندام را بنمایاند بطوری که در اثر وزش باد، این پارچه ی نرم به راحتی به بدن می چسبید و قالب اندام فرد را با گودی ها و بریدگی هایش نشان می داد ثانیاً به خاطر نازک بودنش نمی توانست پوست و بدن فرد را از رؤیت سایرین محافظت نماید. مشکل اخیر زمانی جدی تر می شد که فرد در معرض نور آفتاب قرار داشت.

شاید بتوان تعبیر "پارچه بدن نما" را حاوی هر دو ویژگی ثیاب رقاق دانست زیرا از پس آن، هم پوست بدن را تقریباً می شد دید، و هم قالب و حجم اندام نشان داده می شد. حفصه دختر عبدالرحمن، نزد عایشه آمد. وی پوشاک نازکی بر تن داشت به همین خاطر عایشه جامه او را پاره کرد و به جای آن، پوشاک ضخیم تری به او داد: «... دخلت حفصة بنت عبدالرحمن علی عائشة زوج النبی^(ص) و علی حفصة خمار رقیق، فشقته عائشة و کستها خماراً کثیفاً»^{۱۱۷} ممکن است بعضی ها واژه خمار در این روایت را به روسری و سرپوش تفسیر کنند ولی باید گفت با این فرض محتوای حدیث هرگز با واقعیات عصر پیامبر همخوانی ندارد زیرا در آن زمان، تقیدی نسبت به جاهای بسیار حساس تر از موی سر نیز وجود نداشت و در نتیجه نوبت به انتقاد و واکنش نسبت به روسری نازک و پیدا بودن مو نمی رسید.

اسامة بن زید نقل می کند که پیامبر^(ص) جامه ای به من هدیه کرد ولی من آن را به

۱۱۵ - پاورقی احمد محمد شاکر بر مسند احمد ج ۱۵ ص ۷۶ ذیل ح ۷۹۲۱

۱۱۶ - الفائق ج ۱ ص ۵۸۴

۱۱۷ - موطأ مالک ج ۲ ص ۹۱۳، السنن الكبرى بیهقی ج ۲ ص ۲۳۵، المنتقی (کتاب الجامع) باجی ۱۶۲۶

همسر دم دادم. پیامبر وقتی متوجه این موضوع شد به من گفت: به همسرت بگو که در زیر آن، یک جامه دیگر بپوشد زیرا می‌ترسم [به دلیل نرم بودنش به پستان، لمبر، ران و سایر عضلاتش بچسبد و] قالب و حجم اندام همسرت را برای ناظرین آشکار کند: «عن ابن أسامة بن زید أن أباه أسامة قال كساني رسول الله (ص) قبطية كثيفة كانت مما أهداها دحية الكلبي فكسوتها امرأتى فقال لى رسول الله (ص) ما لك لم تلبس القبطية قلت يا رسول الله كسوتها امرأتى فقال لى رسول الله (ص) مرها فلتجعل تحتها غلالة انى أخاف أن تصف حجم عظامها»^{۱۱۸} و «و من ذلك قوله عليه الصلاة والسلام و قد كسا أسامة بن زيد قبطية فكساها امرأته فقال له عليه الصلاة والسلام: (أخاف أن تصف حجم عظامها) و هذه استعارة. و المراد أن القبطية برقتها تلصق بالجسم، فتبين حجم الثديين و الرادفتين و ما يشد من لحم العضدين و الفخذين، فيعرف الناظر إليها مقادير هذه الأعضاء حتى تكون كالظاهرة للحظة، و الممكنة للمس، فجعلها عليه الصلاة والسلام لهذه الحال كالواصفة لما خلفها و المخبرة عما استتر بها. و هذه من أحسن العبارات عن هذا المعنى. و هذا الغرض رمى عمر بن الخطاب فى قوله: اياكم و لبس القباطى فإنها إلا تشف تصف، فكان رسول الله أباعذر هذا المعنى و من تبعه فإنما سلك نهجه و طلع فجه»^{۱۱۹}.

گویند رسول خدا گفته است: هر مردی به زنش اجازه دهد که به حمام، عروسی و عزا برود و یا اجازه دهد که جامه بدن نما بپوشد، خدا آن مرد را به سوی آتش سرازیر می‌کند: «عن جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله (ص): من أطاع امرأته أكبه الله على وجهه فى النار، قيل: و ما تلك الطاعة؟ قال تطلب منه أن تذهب الى الحمامات و العرس و النياحات و لبس الثياب الرقاق فيجيبها»^{۱۲۰}. فیض کاشانی در توضیح این حدیث می‌گوید: علت نهی پیامبر، ممکن است به این خاطر باشد که شرمگاه بانوان در این محلها و وضعیت‌ها مکشوف و نمایان بوده است این مسئله مربوط به آن زمان یا به بعضی جاها می‌باشد: «... و یحتمل ان یكون ذلك لانكشاف سواتهن و كان

۱۱۸ - مسند احمد ج ۵ ص ۲۰۵ + غاية المقصد ۴۲۱۷، مجمع الزوائد ج ۵ ص ۱۳۶

۱۱۹ - المجازات النبویة شریف رضی ۱۶۵

۱۲۰ - وسائل الشیعه چاپ اسلامیه ۱۴۴۹ + الفقیه ج ۲۴۱، کافی ج ۵ ص ۵۱۷، الوافی ۴۹۹۹

مختصاً بذلک الزمان او ببعض البلاد»^{۱۲۱}. در فصل پنجم، دلیل شگفت‌آورتری نیز نسبت به دلیل فیض‌کاشانی ارائه خواهد شد که گویای اوج برهنگی در حین نظافت بوده و علت نهی زنان از ورود به حمام را بهتر توجیه می‌کند

گفتنی است نقل این‌گونه روایات، صرفاً با هدف ترسیم واقعیات آن عصر بیان می‌شود و نه لزوماً قبول انتساب آن‌ها به پیامبر. نیز پدیده ثياب رقاق (جامه‌های نرم و نازک)، بسیار رایج‌تر و فراگیرتر از مضمون روایاتی است که در دوران افزایش موشکافی‌های فقهی ساخته شده است. در این باره در آینده سخن خواهم گفت.

مطابق گزارشی دیگر، از پوششی مشابه با آن گروه از زنان موجود در تاریخ، که جامه‌های نرم و نازک و بدن‌نما می‌پوشیدند، نهی شده است. این گزارش، چنان‌که در بخش دوم خواهم آورد، در انتقاد نسبت به همسران پیامبر! صادر شده است که خود گویای شیوع وجود جامه‌های بدن‌نما است: «قیل: ان المرأة کانت تلبس الدرع من اللؤلؤ غیر مخیط الجانبین، و تلبس الثياب الرقاق و لاتواری بدنها»^{۱۲۲}.

امام جعفر صادق می‌گوید: شایسته زن مسلمان نیست، پیراهن و ردائی بیوشد که ساتر و پوشاننده‌ی چیزی از بدن نباشد: «لاتصلح [لا یصلح] للمرأة المسلمة أن تلبس من الخمر و الدروع ما لایواری شیئاً»^{۱۲۳} و از مجاهد نیز نقل شده است که: «عن لیث عن مجاهد أنه کان یکره الثياب الرقاق»^{۱۲۴}.

ابن‌العربی آورده است که: عمر بن خطاب، زنان را از پوشیدن جامه‌های قبایطی نهی کرد و گفت اگرچه پوست بدن از پس این جامه‌ها نمایان نمی‌شود ولی حجم و قالب اندام را نمایش می‌دهد: «نهی عمر بن الخطاب النساء أن یلبسن القباطی و قال إن کانت لاتشف فإنها تصف»^{۱۲۵} و «تشف: أي یظهر الجسم من تحتها بلونه و حجمه، تصف أي یظهر الجسم من تحتها بحجمه فقط»^{۱۲۶}.

۱۲۱ - الوافی شرح حدیث ۴۹۹۹

۱۲۲ - تفسیر قرطبی ج ۱۴ ص ۱۸۰ آیه تبرج و تطهیر (احزاب ۳۳)

۱۲۳ - الوافی ۶۱۳۴، کافی ج ۳ ص ۳۹۶، منتهی الجمان ج ۱ ص ۴۸۶

۱۲۴ - المصنف ابن ابی شیبہ ج ۶ ص ۱۴

۱۲۵ - احکام القرآن ابن‌العربی ج ۳ ص ۳۸۶

۱۲۶ - المجازات النبویة پاورقی ۳ ص ۱۶۶

شیخ صدوق در خصال آورده است که امام علی گفت: از جامه ضحیم استفاده کنید. هرکس جامه اش نرم و نازک باشد دینش نیز (نرم و نازک یعنی) ضعیف و سست است. کسی از شما در برابر خدا نایستد در حالیکه لباس بدن نما در بر دارد: «علیکم بالصفیق من الثیاب فإن من رق ثوبه رق دینه، لایقومن أحدکم بین یدی الرب جل جلاله و علیه ثوب یشف [یصفه]»^{۱۲۷}.

در واقع جامه‌ی بسیاری از آنان، کارکرد پوشاندگی‌اش ضعیف بود و بیشتر جنبه تشخص و تجملی آن مطرح بود. وقتی جامه‌ای نتواند اندام حسّاس را بپوشاند در واقع از حیث شرعی به برهنگی می‌ماند: «عن قیس بن‌ابی‌حازم عن جریر [بن‌عبدالله] قال إن الرجل لیکنسی و هو عار یعنی الثیاب الرقاق»^{۱۲۸}.

چه بسا وقتی در برخی روایات مربوط به لباس نمازگزار از وجود چند جامه برای زنان سخن رفته است دلیلش به نازکی، نرمی و بدن‌نما بودن پارچه‌های آن زمان برگردد زیرا مطابق روایت زیر، اگر زنی برای استتار اندام تحت پوشش پیراهنش [یعنی حدود کتف تا زانو] فقط از یک پیراهن "ضحیم" استفاده کند نمازش صحیح است و نیازی به دامن جداگانه (و ازار و ملحفه) ندارد: «عن محمد بن مسلم قال: رأیت أبا جعفر صلی فی ازار واحد لیس بوسع قد عقده علی عنقه فقلت له: ما تری للرجل یصلی فی قمیص واحد، فقال: إذا کان کثیفاً فلا بأس به والمرأة تصلی فی الدرع و المقنعة إذا کان الدرع کثیفاً یعنی إذا کان ستیراً»^{۱۲۹} (محمد بن مسلم گفت: [امام] محمد باقر را دیدم که فقط با یک لنگی که بزرگ هم نبود و به گردنش بسته بود نماز می‌خواند. به او گفتم: چه رأیی در باره نماز خواندن مردان در یک جامه داری (یعنی مگر می‌توان صرفاً با یک جامه نماز خواند)؟ امام پاسخ داد: اگر جامه، ضحیم باشد [و شرمگاه و پایین تنه را به خوبی بپوشاند] اشکال ندارد. و زنان نیز می‌توانند تنها با یک پیراهن [که محدوده مابین سینه تا حدود زانو را در بر می‌گیرد] و یک سرانداز [ولو نازک] نماز بخوانند به شرطی که پیراهن، ضحیم و پوشاننده باشد). پس بحث جامه‌های بیشتر، زمانی مطرح است که

۱۲۷ - وسائل الشیعه ۵۸۰۵ (۵۸۰۴) + تحف العقول ص ۱۰۸

۱۲۸ - المعجم الکبیر طبرانی ج ۲ ص ۲۹۲ + مجمع الزوائد ج ۵ ص ۱۳۶

۱۲۹ - کافی ج ۳ ص ۳۹۴، تهذیب ۸۵۵، منتهی الجمال ج ۱ ص ۴۸۱

جامه‌ی موجود توان استتار را نداشته باشد.

چکیده برهنگی‌ها: با توجه به ویژگی‌های پیش‌گفته، می‌توان برهنگی‌های ناشی از ساتر نبودن جامه‌ها را این‌گونه فهرست کرد: (گفتنی است بعضی از آن‌ها مربوط به زمانی است که فقط از یک جامه استفاده می‌شد، بعضی دیگر مربوط به زمانی است که از دو جامه استفاده می‌کردند).

۱- برهنگی سرتاسری یک یا هر دو جانب چپ و راست پیکر (و یا جلوی اندام) در اثر اشتمال صماء. (تک جامه)

۲- برهنه شدن گاه و بی‌گاه "شرمگاه و لمبر"، مستقیماً یا در حین حرکت در اثر اشتمال صماء. (تک جامه)

۳- برهنه ماندن نیمه ران به پایین، هنگام استفاده از جامه‌ای که لبه آن بر دوش مخالف قرار می‌گرفت. (تک جامه)

۴- احتمال برهنه شدن "شرمگاه و شکم" هنگام استفاده از دست و بیرون آوردنش از زیر جامه، در حالت مذکور در بند ۳. (تک جامه)

۵- برهنه بودن شکم و سینه به دلیل ارتداء یا عدم اتصال دو طرف رداء به یکدیگر در جلوی بدن. (دو جامه)

۶- برهنه بودن شکم و کمر به دلیل کوتاهی رداء و نرسیدنش به لُنگ و ازار. (دو جامه)

۷- برهنه شدن شکم و سینه در اثر بالا رفتن رداء در هنگام استفاده از دست. (دو جامه)

۸- برهنه بودن نیمی از ران به دلیل کوتاهی "لُنگ یا جامه سرتاسری". (دو جامه، تک جامه)

۹- برهنه شدن کناره‌ی ران و نشیمن‌گاه به دلیل شکاف جانبی لُنگ‌های کوچک، به ویژه در حین حرکت و جنب‌وجوش. (دو جامه، تک جامه)

۱۰- خطر برهنه شدن فرج و شرمگاه در اثر استفاده از تک جامه‌هایی که در ناحیه کتف (یا قدری پایین‌تر) به دور بدن بسته می‌شد ولی پایین آن نمی‌توانست دائماً ناحیه

دامن و فرج را بیوشاند. گویا پیامبر اکرم^(ص) به خاطر وجود همین معضل فرمود: کسی نباید در جامه‌ی واحدش نماز بخواند در حالی که هیچ قسمتی از جامه بر روی فرج و شرمگاه قرار نگرفته است: «لا یصل أحدکم فی ثوب واحد لیس علی فرجه منه شیء»^{۱۳۰}. مراد رسول خدا این است که اگر یک جامه بیشتر نداشتید و آن قدر بلند نیست که از شانه‌ها تا نیمهٔ ران را به خوبی بیوشاند، پس آن جامه را به دور کمر ببندید تا از استتار فرج و شرمگاه اطمینان پیدا کنید.

روشن است که بندهای فوق، دال بر عمومیت آن‌ها نسبت به همهٔ مردم نبوده، بلکه صرفاً گویای وجودشان در حدّ "وسیع و قابل توجه" می‌باشد. همچنین زنان نیز تا آنجا که از پیراهن زنانه استفاده نمی‌کردند، مشمول موارد مذکور می‌باشند هرچند بحث اختصاصی تر زنان را در مبحث آتی پی می‌گیریم.

مبحث چهارم - حدّ حجاب رایج زنان (کمّ و کیف البسه - خاصّ زنان -)

در مبحث اول و دوم، با دو پدیدهٔ رایج در آن عصر آشنا شدیم: یکی پدیدهٔ برهنگی، که ناشی از عوامل گوناگون بود، و دیگری پدیدهٔ جامه‌های بلندی که گاه دنباله‌اش به زمین نیز می‌رسید. و مشخص شد که جامعهٔ اسلامی نسبت به هر دو پدیدهٔ مذکور واکنش منفی "انتقادی" نشان داد. اما صرفنظر از آن دو پدیده، در مبحث سوم تا حدود زیادی با وضعیت پوشش رایج آنان، چه مرد چه زن، آشنا شدیم، و حال در این مبحث می‌خواهم با پوشش رسمی و رایج تر زنان، و حدّ متوسط حجاب آنان آشنا شویم و در واقع میزان پوشیدگی و برهنگی‌شان را به دست آوریم. موضع جامعهٔ اسلامی نسبت به این یکی، واکنشی "اصلاحی" و تکمیلی بود.

برای دست‌یابی به حجاب رایج زنان و پوشش رسمی و حدّ متوسط‌شان از چند زاویه می‌توان وارد شد که نتیجه‌ی به دست آمده از هر یک تقریباً یکسان است:

زاویه اول - معاری یا قسمت‌های همیشه برهنه: در مقدمهٔ کتاب گفته شد، قسمت‌هایی از اندام زنان و مردان که باید پوشیده باشد را "عورة" می‌گویند، گرچه کاربرد رایج تر این واژه، فقط همان شرمگاه که قُبُل و دُبُر است می‌باشد. نیز گفته شد

مواضع دیگر پیکر که لخت بودنش بلا اشکال است را "معارى" گویند. پس می‌توان گفت که عوره، اشاره به پوشیدگی‌ها، و معاری اشاره به برهنگی‌ها دارد. اینک میزان برهنگی رایج زنان را با استفاده از واژه معاری، در قاموس‌های کهن بررسی می‌کنیم تا در پی آن، بخش‌های پوشیده‌ی پیکر به دست آید.

معارى جمع واژه "مَعْرَى" بوده، و اسم مکان بر وزن مَفْعَل و از ریشه "عُرَى" است. عُرَى که عریان نیز از مشتقات آن است به معنای لختی و برهنگی است بنابراین معرى به معنای محل لخت و عریان بوده، و معاری اشاره به بخش‌هایی از پیکر زنان دارد که همیشه لخت و برهنه بودند. راستی آن مواضع کدام است؟

خلیل‌بن‌احمد که صاحب کهن‌ترین فرهنگ واژگان عربی است در این باره می‌گوید: «... و يقال: المعاری: الیدان و الرجلان و الوجه لانه بادِ ابدأ. قال ابوبکر الیهذلی یصف قوماً ضربوا علی ایدیهم و أرجلهم حتی سقطوا: متکورین علی المعاری بینهم / ضرب کتغطاط المزاد الأنجل»^{۱۳۱} (محل‌های برهنه بدن عبارت است از: "دست‌ها، پاها و صورت" زیرا این مواضع، همیشه نمایان و آشکارند...).

ابن‌فارس در قاموسش چنین می‌گوید: «... و يقال: المعاری: الیدان و الرجلان و الوجه، لأن ذلک بادِ ابدأ»^{۱۳۲} (دو دست، دو پا و صورت، محل‌های لخت بدن هستند زیرا همیشه برهنه و نمایان‌اند).

ازهری در این باره می‌گوید: «معاری المرأة: ما لا بد لها من اظهاره، واحدها: مَعْرَى ... و قال الاصمعی: المعاری: الوجوه و الأطراف و الترائب؛ و قال:

فإن یک ساقٌ من أمیة قلصت لقیس بحرب لاتجنُّ المعاریا

أى شمر تشمیراً لایستر معاریه. و المحاسر مثل المعاری من المرأة...»^{۱۳۳} (بخش‌های برهنه‌ی زن، جاهایی است که چاره‌ای به جز آشکار و نمایان بودنش نیست... اصمعی در این باره می‌گوید: محل‌های همیشه برهنه [ی زنان] عبارت است از: "صورت"، "أطراف [دست، پا، سر و گردن]" و "ترائب [ناحیه سینه و بالای آن]"...).

۱۳۱ - العین خلیل‌بن‌احمد (ترتیب کتاب العین) ص ۱۱۸۸

۱۳۲ - مقائیس اللغة ابن فارس ج ۲ ص ۲۵۵

۱۳۳ - تهذیب اللغة ازهری ص ۲۳۷۶

راغب اصفهانی می‌نویسد: «معارى الإنسان: الأعضاء التي من شأنها أن تعرّى كالوجه واليد والرّجل، و فلانٌ حَسَنُ المعرى، كقولك: حسن المَحْسَرِ و المَجْرَد...»^{۱۳۴} (معارى یا محل‌های برهنه‌انسان، اعضایی هستند که وضع‌شان به گونه‌ای است که لخت‌اند مانند صورت، دست و پا...).

و سرانجام ابن‌منظور گفته است: «... المحاسر من المرأة مثل المعارى ... و قيل: هي [المعارى] الوجه و اليدين و الرّجلان لأنها باديةٌ أبداً ... و معارى المرأة: ما لا بدّ لها من اظهاره، واحدها معرىٌ و يقال: ما أحسن معارى هذه المرأة، و هي يداها و رجلاها و وجهها ... و فى الحديث: لا ينظر الرجل الى عرية المرأة؛ قال ابن‌الاثير: ... يريد ما يعرى منها و ينكشف ...»^{۱۳۵} (محاسر زن همانند معاری است ... گویند برهنگی‌های رایج عبارت از "صورت، دست‌ها و پاها" است که همیشه آشکارند ... معاری زن، محل‌هایی است که گریزی از نمایان گزاردن آن نیست ... گفته می‌شود: معاری و قسمت‌های برهنه‌ی این زن چقدر زیباست! و منظور از آن قسمت‌ها، "دست، پا و صورت" اوست ... در حدیث آمده: مرد نباید به لختی و برهنگی زن نگاه کند. ابن‌اثیر گفت: منظور از لختی زن، آن قسمت‌هایی است که برهنه و مکشوف است).

بنابراین، اندام همیشه برهنه‌ی زنان، و میزان برهنگی هر عضو، در پیش از ظهور اسلام از این قرار بود:

۱- صورت، و سر و گردن: با این‌که در بیشتر نقل‌های بالا، در خلال تعبیر "الوجه و اليدين و الرّجلان"، سخن از برهنگی "چهره و صورت" شده است و صریحاً همه‌ی "سر و گردن" را به کار نبرده‌اند اما اگر واژه‌ی "اطراف" را مصداق المعاری بدانیم، چنان‌که در بعضی نقل‌ها آمده است، در این صورت مطابق اقوال ذیل، "سر و گردن" جزو "اطراف" و به دنبال آن جزو المعاری یا قسمت‌های همیشه برهنه بوده است:

«و الطرف، محرّكة ... و الأطراف: الجمع، و من البدن: اليدين و الرّجلان و الرأس»^{۱۳۶}،

۱۳۴ - مفردات راغب ص ۵۶۲

۱۳۵ - لسان العرب واژه عرا

۱۳۶ - القاموس المحيط فيروزآبادی ج ۳ ص ۱۶۸

«... أطراف البدن كالرأس و اليد و الرجل»^{۱۳۷} و «و الاطراف من البدن: الیدان و الرجلان و الرأس»^{۱۳۸} بنابراین گاهی در کنار "الیدان و الرجلان" [دست و پا] از تعبیر "الوجه" [چهره و صورت] استفاده می‌شد و گاهی دیگر از تعبیر "الرأس" [سر] استفاده می‌کردند ولی در هر دو حالت، مراد پوشیده نبودن تمام سر و گردن بود.

صرفنظر از استدلال بالا و صراحتِ اصمعی، وقتی از تعبیر "صورت و چهره" استفاده می‌شد، به نمایندگی از کل سر و گردن بود چرا که صورت مهم‌ترین بخش از سر و گردن است و از آن گذشته پوشیدگی موی سر در پیش از ظهور اسلام، با واقعیاتی که بخشی از آن را در مباحث پیشین کتاب آوردم ناسازگار است چرا که آنان دچار برهنگی در قسمت‌های حسّاس‌تری بودند که نوبت به موی سر نمی‌رسید. و شاید اساساً موی سر را جزو پیکر و اندام تلقی نمی‌کردند که خود را ملزم به ذکر آن بدانند و حتی موی سر، نه تنها نیازی به پوشش نداشت بلکه خود، ساتر کاسه‌ی سر بود. گفتنی است گرچه زنان آن روزگار گاهی اوقات پارچه‌ای بر روی سر قرار می‌دادند، اما هدفشان پوشش شرعی و واجب نبود چرا که گاهی دیگر همان پارچه را بر روی شانه‌ها قرار می‌دادند. در این رابطه در آینده صحبت خواهد شد.

۲- سینه یا ترائب: استثنا کردن ترائب از پوشش را اصمعی مطرح کرده است و از آنجا که در تعیین معنای ترائب اختلاف وجود دارد، کوشش کردم تا معنای آن را بر اساس رأی اصمعی به دست آورم که توفیقی به جز یک بیت که در ادامه خواهم آورد به دست نیاوردم. به همین دلیل قول لغویون را ملاک قرار دادم که آن را "ناحیه سینه" می‌دانند:

«... الترائب: ضلوع الصدر، الواحدة: تریبة»^{۱۳۹}، «و قال ابن فارس فی المجمل: التریب: الصدر، و أنشد: أشرف ثدیاها علی التریب»^{۱۴۰} و «ترائب که جمع تریبه است در اصل لغت به معنای چیز نرم و نفوذپذیر (در مقابل صلب) و خاک‌مانند است، سپس به

۱۳۷ - النهایه ابن اثیر ج ۲ ص ۵۱۲ واژه شوی

۱۳۸ - تاج العروس زبیدی ج ۱۲ ص ۳۴۹

۱۳۹ - مفردات ص ۱۶۵

۱۴۰ - تاج العروس ج ۱ ص ۳۲۳

همین مناسبت به سینه و اطراف سینه‌ی زن آن‌گاه استخوان‌های سینه اطلاق شده است: (کواعب اترابا- نبأ). در کلام و اشعار عرب نیز به همین معانی آمده است و بیشتر مفسرین نیز به همین معانی (سینه و اطراف یا استخوان‌های آن) گرفته‌اند^{۱۴۱}.

البته گروهی دیگر، عین پستان را جزو ترائب ندانسته بلکه آن را محدود به "ناحیه مافوق پستان تا استخوان ترقوه و کتف" می‌دانند: «التریبة: ما فوق التندوتین الی الترقوتین ... و تجمع الترائب»^{۱۴۲}. این محدوده همان موضعی است که گردن‌بند و سینه‌ریز بر روی آن قرار می‌گیرد.

و اما بیت وعده شده‌ی اصمعی از این قرار است: «فإن تُدبروا یاخذنکم فی ظهورکم / و إن تُقلبوا یاخذنکم فی الترائب»^{۱۴۳}، که شاید بتوان معنای "ناحیه‌ی شکم" را از آن استخراج کرد.

گفتنی است برهنگی سینه زنان [مافوق پستان تا ترقوه] و دست‌کم "بخش قابل توجهی از پستان‌ها"^{۱۴۴} در مورد بسیاری از آنان قطعی بود و در نتیجه انطباق ترائب بر این ناحیه جدی است.

۳- دست: دست عبارت از محدوده "کتف تا انگشتان" است و در عبارات مورد بحث، از هیچ قیدی برای تحدید فاصله یادشده استفاده نشده است گرچه به هر قسمتی از این فاصله نیز می‌توان "دست" اطلاق کرد. اما با توجه به مباحثی که در زاویه‌های بعدی خواهد آمد و نیز شمول "اطراف" [سر، گردن، تمام دست و تمام پا] بر کل دست، و همچنین با توجه به واقعیات جاری در پیش از اسلام، حداقل بیش از نیمی از دست، از حدود نیمه بازو و یا آرنج به پایین، مکشوف و برهنه بوده است.

۴- پا: پا محدوده "انگشت تا بیخ ران" است. در باره پا نیز تعبیر محدود کننده‌ای وجود ندارد ولی به دلیل این‌که بالای ران با "عورة و پایین تنه" که حساب جداگانه‌ای دارند گره خورده است و نیز از آن‌جا که برای تحقق پوشش عورة لازم بود که دست‌کم تا نیمه‌ی ران را بیوشانند بنابراین و نیز با توجه به مطالبی که به مرور خواهیم گفت منظور

۱۴۱- پرتوی از قرآن سید محمود طالقانی ج ۳ ص ۳۳۰ گفتنی است رأی خود طالقانی چیز دیگری است

۱۴۲- العین ص ۲۱۷

۱۴۳- الأصمعیات(اختیار الأصمعی) قصیده ۲۹ بیت ۶ ص ۱۱۲

از پا در عبارات مورد بحث، از "نیمه ران به پایین" و یا دست‌کم از "زانو به پایین" بوده است. شمول "اطراف" بر کل پا، قدر متیقن اندازه مذکور است.

نتیجه - بنابراین زنان آن روزگار در نواحی "سر، گردن، دست‌ها (از نیمه بازو به پایین) و پاها (از حدود زانو به پایین)" برهنه بودند. اما این سخن به معنای پوشیدگی کامل و دقیق قسمت‌های دیگر نیست زیرا ویژگی‌های مذکور در مبحث کم و کیف البسه همچنان وجود داشت.

زاویه دوم - همانندی با کنیزان: می‌گویند تا پیش از نزول آیه جلاباب (در سال ششم هجری) میزان پوشیدگی زنان آزاد با کنیزان یکسان بود و در واقع زنان آزاد، صرف‌نظر از کیفیت و مرغوبیت البسه، همان مقداری از اندام را می‌پوشاندند که کنیزها نیز می‌پوشاندند. طبری در تفسیرش در این باره می‌گوید: «عن ابن عباس ... قال: كانت الحرة تلبس لباس الأمة، فأمر الله نساء المؤمنین أن یدنین علیهن من جلابیهن»^{۱۴۴} (ابن عباس گفت: زنان آزاد تا پیش از نزول آیه جلاباب، لباسی همانند کنیزان می‌پوشیدند...).

بنابراین برای دستیابی به میزان پوشیدگی "زنان پیش از اسلام" و نیز "زنان مسلمان، تا پیش از نزول آیه جلاباب در سال ششم هجری"، می‌توان سراغ کنیزان را گرفت و اندازه پوشش اینان را در آن زمان استخراج کرد. در این رابطه باید دقت داشت که اینک در صدد استخراج پوشش واجب کنیزان که از آن تحت عنوان عورة کنیزان نام می‌برند نیستیم بلکه صرفاً اندازه لباس متداول آنان، و قسمت‌هایی از اندام‌شان که معمولاً آشکار و برهنه بود را پی‌گیری می‌کنم گرچه شاید عورة، بیانی دیگر از پوشیدگی رایج و رسمی، در مقابل اندام معمولاً آشکار باشد: «عورتها [عورة الأمة]: ما لا یتظهر غالباً. جزم به فی الوجیز، و المنور، و المنتخب. اختاره ابن عبدوس فی تذکرته. قال فی تجرید العنایة: و أمة ما لا یتظهر غالباً، علی الأظهر. و قدمه فی الکافی، و المحرر، و الرعایتین، و النظم، و الحاویین. و اختاره القاضی و الآمدی، و ابن عبیدان»^{۱۴۵} و «... و لأنه [لأن الرأس] ظاهر

۱۴۴ - تفسیر جامع البیان طبری ۲۱۸۶۴، تفسیر الدر المنثور سیوطی ج ۵ ص ۳۲۲

۱۴۵ - الانصاف مرداوی ج ۱ ص ۴۴۹

فی اکثر الاوقات»^{۱۴۶}

برای استخراج پوشش رایج کنیزان، سراغ آن دسته از آراء فقهی را می‌گیریم که با واقعیات پیش‌گفته‌ی کتاب در بارهٔ عصر پیامبر، مطابق باشد. در این رابطه دو رأی واقعی ذیل را می‌توان استنباط کرد:

الف- وجود جامه‌هایی با این مشخصات در پوشیدگی و برهنگی: برهنه ماندن "سر (گردن)، دست‌ها از آرنج به پایین و پاها از زانو به پایین" و تحت پوشش بودن سایر بخش‌ها شامل "تنه، ران و بازو":

«قال القاضی فی الجامع: ماعدا رأسها [رأس الأمة] و یدیها إلى مرفقیها و رجليها إلى ركبتيها فهو عورة»^{۱۴۷} و «و قال القاضی فی الجامع عورة الأمة ماعدا الرأس و الیدين الی المرفقین و الرجلین الی الركبتین، و هو قول بعض الشافعیه لأن هذا يظهر عادة عند التقلیب و الخدمة فهو كالرأس و ما سواه لا يظهر غالباً و لا تدعو الحاجة الی كشفه»^{۱۴۸} و «قال الآمدی: عورة الأمة ما خلا الوجه، و الرأس، و القدمین الی انصاف الساقین، و الیدين الی المرفقین»^{۱۴۹}.

ب- وجود جامه‌هایی با این مشخصات در پوشیدگی و برهنگی: برهنه ماندن "سر، گردن، سینه و پستان، دست‌ها و پاها از زانو به پایین" و تحت پوشش بودن سایر بخش‌ها شامل "شکم، کمر و ناف تا زانو":

قدوری: «والعورة من الرجل: ما تحت السرّة الی الرّکبة ... و ما كان عورة من الرجل فهو عورة من الأمة، و بطنها و ظهرها عورة و ما سوی ذلك من بدنّها فلیس بعورة»^{۱۵۰}.
مرغینانی: «و عورة الرجل ما تحت السرة الی الرکبة ... و ما كان عورة من الرجل فهو عورة من الأمة و بطنها و ظهرها عورة و ما سوی ذلك من بدنّها لیس بعورة»^{۱۵۱}.

۱۴۶ - تذکرة الفقهاء علامه حلی ج ۲ ص ۴۴۹

۱۴۷ - الانصاف ج ۱ ص ۴۵۰

۱۴۸ - الشرح الكبير ابن قدامه ج ۱ ص ۴۵۷

۱۴۹ - الانصاف ج ۱ ص ۴۵۰

۱۵۰ - اللباب فی شرح الكتاب ج ۱ ص ۶۲ و ۶۱، قدوری عربی فارسی و افغانی ص ۳۵ و ۳۶، مختصر القدوری ص ۷۵

۱۵۱ - الهدایة شرح بداية المبتدی ص ۲۸

اگر بخواهیم میانگین بندهای الف و ب را ملاک بگیریم (اگرچه چندان روش دقیقی نیست) در این صورت اندام تحت پوشش و اندام برهنه‌ی کنیزان و نیز "زنان آزاد تا سال ششم هجری" از این قرار بود: برهنه ماندن "سر، گردن، نیمی از سینه و پستان، دست‌ها از وسط بازو به پایین و پاها از زانو به پایین"؛ و تحت پوشش بودن سایر بخش‌ها شامل "از وسط سینه و پستان تا زانو، و دست‌ها از کتف تا نیمه بازو".

زاویه سوم - پیراهن زنانه: پیش از این گفتم که دختران نابالغ صرفاً از ساتری به اسم حوف یا رهط استفاده می‌کردند. این ساتر برای ستر پایین‌تنه بود (در این رابطه حتی عایشه اذعان دارد که تا قبل از تزویجش با پیامبر از همین حوف استفاده می‌کرد). اما پس از این‌که به بلوغ می‌رسیدند به جای آن از پیراهن استفاده می‌کردند. این پیراهن، جامه‌ی رسمی زنان و جای‌گزین پوشاکی بود که مردان مورد استفاده قرار می‌دادند.

شناسایی پیراهن زنانه: یکی از کهن‌ترین سراغ‌هایی که از درع یا پیراهن زنان می‌شود گرفت به آن‌جا برمی‌گردد که زنان پیش از اسلام، هنگام بالغ شدن با پارچه‌ای به دارالندوه می‌رفتند و در آن‌جا پارچه را با بُرشی که می‌دادند تبدیل به درع (پیراهن زنانه) می‌کردند. ابن‌سعد و ابن‌هشام در این باره می‌گویند: «کان قصی بن‌کلاب أول ولد کعب بن لؤی أصاب ملکا أطاع له به قومه فکان شریف أهل مکة لا ینازع فیها فابتنی دارالندوة و جعل بابها الی البیت ففیها کان یكون امر قریش کله و ما أرادوا من نکاح أو حرب أو مشورة فیما ینوبهم حتی إن کانت الجاریة تبلغ أن تدرع فما یشق درعها إلا فیها ثم ینطلق بها الی أهلها»^{۱۵۲} و «... و ما تدرع جاریة اذا بلغت أن تدرع من قریش الا فی داره، یشق علیها فیها درعها ثم تدرعه ثم ینطلق بها الی أهلها»^{۱۵۳}.

اینک پرسش کلیدی این است که این پیراهن از نظر طراحی و اندازه چگونه بود؟ و آیا تصویری که امروزه با شنیدن کلمه پیراهن عربی در ذهن ما نقش می‌بندد با پیراهن آن روز همخوانی دارد. حال می‌خواهیم اندک اندک به توضیح این پیراهن نزدیک شویم هرچند که همان گزارش ابن‌هشام و ابن‌سعد تا حدودی گویای سادگی و ابتدایی بودن آن

۱۵۲ - الطبقات ج ۱ ص ۷۰

۱۵۳ - سیره ابن‌هشام ج ۱ ص ۸۱

هست. گام مهم در شناسایی پیراهن زنانه، دانستن توضیحی به این شرح است: زنان در مرکز پارچه‌ای مستطیلی، یک شکاف دایروی، بیضوی یا چهارگوش در می‌آوردند، و سر و گردن را از همین شکاف عبور داده و پارچه را که اینک نام درع (پیراهن) گرفته بود می‌پوشیدند. درازای پارچه به ناحیه‌ی جلو و پشت اندام گسترده می‌شد و پهنای آن بر شانه‌ها و اگر مازادی داشت بر بازوان و پهلوها پهن می‌گردید. بر این اساس اگر طرفین پارچه دوخته نشود در این صورت دو شکاف سرتاسری در سمت چپ و راست باقی می‌ماند. برای پی بردن به توضیحات بیشتر به سراغ عنوان بعدی می‌رویم.

کاستی‌ها و نارسایی‌های پیراهن زنانه: بحث کنونی مبنای توضیحات مهمی است که در آینده آورده می‌شود پس باید به آن دقت داشت. مهم‌ترین کاستی‌ها و مشکلات پیراهن مذکور از حیث پوشانندگی عبارت است از:

نارسایی اول - پوشیده نبودن ناحیه سینه: شکافی که در وسط پارچه ایجاد می‌شد چنان بزرگ بود که تقریباً نیمی از سینه و پستان را نمایان می‌گذازد. توضیح مبسوط در این باره را در بخش دوم می‌آورم. در مورد امتداد این شکاف و گریبان چنین گویند: «درع المرأة قمیصها و قیل الدرع ما جیبه علی الصدر و القمیص ما جیبه علی المنكب»^{۱۵۴} (درع زن، قمیص و پیراهن اوست. گفته می‌شود درع، پیراهنی است که گریبانش بر سینه، و قمیص پیراهنی است که گریبانش بر کتف و شانه قرار گیرد).

گفتنی است برخی علاوه بر درع همچنین از سرانداز (روسری) استفاده می‌کردند که آن را خمار و مقنعه می‌نامند. مقنعه نیز همانند خمار یک پارچه بود و هیچ ارتباطی به مقنعه‌های دوخته و جلو بسته‌ی امروزی ندارد. اگر آنان لبه‌های سرانداز را در جلوی بدن به هم وصل می‌کردند در این صورت از پیدا بودن سینه و پستان جلوگیری می‌کردند و بر نارسایی اول فائق می‌آمدند اما همان‌طور که پیش از این گفتیم، آن را پس از قراردادن بر روی سر به پشت بدن می‌انداختند و به همین خاطر سینه و پستان بسیاری از آنان پیدا بود: «انهن کن یلقین مقنعهن علی ظهورهن فتبدو صدورهن»^{۱۵۵}. آنان از سرانداز استفاده

۱۵۴ - الوافی فیض کاشانی ج ۷ ص ۳۷۶

۱۵۵ - مجمع‌البیان نور ۳۱

نمی‌کردند که موی سر را بپوشانند بلکه آن را بیشتر برای زینت، تشخص و مهار مشکلات اقلیمی به کار می‌بستند چه، اگر قرار بود جنبه "پوششی" آن مد نظر باشد در این صورت استتار سینه و پستان در اولویت بود. رویهمرفته گویا زنان جاهلی به طور ثابت از مقنعه استفاده نمی‌کردند و اگر هم بعضاً استفاده می‌شد کاربرد شرعی و اخلاقی نداشت. احتمالاً! "ثبیت" و "تشریح" آن، به پس از ظهور اسلام (با هدف بازشناسی از کنیزانی که دائم مورد آزار جنسی قرار می‌گرفتند) برمی‌گردد: «عن قتادة، عن أنس بن مالك أن عمر بن الخطاب رأى أمة عليها قناع، فعلاها بالدرة، و قال: اكشفي رأسك و لا تشبهی بالحرائر!»^{۱۵۶} توضیحات تکمیلی در بخش‌های بعدی کتاب خواهد آمد.

(نیز گفتنی است "برخی" زنان جاهلی از برقع و روبند استفاده می‌کردند [ولی گویا انگیزه کاربردش چنان‌که از ادامه متن زیر قابل استنباط است متفاوت از ذهنیات امروزی است]: «كان أول الفجار أن امرأة من العرب ... و كانت امرأة جميلة طويلة عظيمة فأطاف بها فتیان أهل مكّة ينظرون إليها و عليها برقع مسير علی وجهها فسألوها أن تبدی عن وجهها فأبت عليهم، و كان النساء إذ ذاك لا یلبسن الأزر، إنما تخرج المرأة فضلاً فی درع بغیر إزار»^{۱۵۷}).

نارسایی دوم - پیدا بودن جانبین: بر طبق برخی گزارشات هر دو شکاف سراسری که در طرفین پیراهن موصوف به وجود می‌آمد "دوخته" و در نتیجه بسته می‌شد و فقط جای کوچکی برای رد شدن دست (و شکل‌گیری آستین) باز می‌ماند: «حکی شمر عن القزملیّ قال: الدرع: ثوبٌ تجوب المرأة وسطه، و تجعل له یدین و تخیطه فرجیه، فذلک الدرع»^{۱۵۸} (قزملی گفت: درع، پارچه‌ای است که زنان وسط آن را برش می‌دهند، دو برایش قرار می‌دهند و دو شکاف جانبی‌اش را می‌دوزند و به این ترتیب درع و پیراهن درست می‌شود).

اما معلوم نیست این گزارش بیان‌گر پیراهن‌های زمان پیامبر باشد چرا که گویندگان این سخن، فاصله زیادی با عصر پیامبر داشته‌اند و در این فاصله تحولات چشمگیری در

۱۵۶ - تفسیر ابن زمنین ج ۳ ص ۴۱۲ (شرح آیه ۵۹ سوره احزاب)

۱۵۷ - المنمق محمد بن حبيب بغدادی ص ۱۶۳

۱۵۸ - تهذیب اللغة ص ۱۱۷۶

همه شوون، و از جمله در لباس و خیاطی به وجود آمده بود. به عبارت دیگر گاه پیراهن‌های زمان پیامبر حتی ساده‌تر از این بود که شکاف‌های جانبی‌اش دوخته شود در این راستا گزارش دارالندوه که مربوط به عصر پیامبر است صرفاً متمرکز بر توصیف درع از طریق "شکاف و بُرش" است و هیچ اشاره‌ای به دوخت‌ودوز و خیاطی نشده است! نادوختگی هر دو طرف پیراهن و یا یکی از طرفینش (و در نتیجه نمایان بودن اندام کناری) را از دو طریق دیگر نیز می‌توان بدست آورد:

الف- از طریق توصیف انواع پیراهن: در بسیاری از موارد صریحاً نادوختگی یک یا دو طرف پیراهن مورد توجه قرار گرفته است از جمله:

«والخلیع الثوب، ثوب غیر مخیط الفرَجین. قال ابوعمرو: الخیعل: القمیص لا کمی له...»^{۱۵۹} و «قال ابوعمرو: الخیعل قمیص لا کمی له، و قال غیره: و قد یقلب فیقال له الخیلع، و ربما کان غیر منصوح الفرَجین»^{۱۶۰}.

«الإتّب: البقیرة، و هو برد أو ثوب یؤخذ فیشق فی وسطه، ثم تلقیه المرأة فی عنقها من غیر جیب و لا کمین ... و قیل: الإتّب غیر الازار لا رباط له، کالتکة، و لیس علی خیاطة السراویل، ولکنه قمیص غیر مخیط الجانبین»^{۱۶۱} و «الإتّب بالكسر: برده تُشق فتلبس من غیر کمین و لا جیب و علیه اقتصر جماهیر أهل اللغة...»^{۱۶۲}.

«ابوعمرو: الخیعل قمیص لا کمین له. و قال غیره: فی الخیعل یخاط أحد شقیه»^{۱۶۳} و «الخیعل، کصیقل: الفرو، أو ثوب غیر مخیط الفرَجین، أو درع یخاط أحد شقیه و یترک الآخر، تلبسه المرأة کالقمیص، أو قمیص لا کمی له»^{۱۶۴}.

گویا عدم دوخت جانبین موجب شکل نگرفتن آستین نیز می‌شده است.

ب- از طریق مقایسه پیراهن زنان عصر پیامبر با پیراهن‌های موجود در ازمنه قبل که در ذیل آیه تبرّج و تطهیر آمده است:

۱۵۹ - غریب الحدیث حربی ج ۳ ص ۱۰۵۳

۱۶۰ - معجم البلدان حموی ج ۲ ص ۴۱۳

۱۶۱ - لسان العرب ج ۱ ص ۲۰۵ و اژه آتب

۱۶۲ - تاج العروس؟

۱۶۳ - الغریب المصنف ابوعبید قاسم بن سلام ج ۱ ص ۱۵۴ تا ۱۵۷

۱۶۴ - القاموس المحیط ج ۳ ص ۳۶۹

«قيل: ان المرأة كانت تلبس الدرع من اللؤلؤ غير مخيط الجانبين، و تلبس الثياب الرقاق و لاتوارى بدنها...»^{۱۶۵}.

«أبو العالية: هي زمن داود و سليمان و كانت المرأة تلبس قميصا من الدر غير مخيط الجانبين فيرى خلفها فيه»^{۱۶۶} و «قال ابو العالية: هي زمن داود^(ع) كانت المرأة تلبس درعاً من اللؤلؤ مفرج الجانبين، لا ثوب عليها غيرها...»^{۱۶۷}.

البته پهلوها و بازوان در دو صورت می توانست پوشیده بماند: الف) اگر پهنای پارچه دو سه برابر عرض شانه بود که در این صورت استتار آن دو به طور طبیعی و بدون نیاز به خیاطی حاصل می شد ب) اگر پهنای پارچه خیلی بیش از عرض شانه نبود ولی در عوض از سرانداز که تا آرنج امتداد داشت استفاده می کردند. هرچند در همین دو حالت نیز پهلوها هنگام بالا آوردن دستها نمایان می گشت. از آن گذشته پهنای پارچه اگر هم بعضاً بیش از عرض شانه بود اما آنقدر عریض نبود که از پهلوها به کمر برسد و کناره‌ی "نشیمن گاه، شکم و ران" را بیوشاند به همین خاطر گاه هنگام تحرک فرد، حتی "برآمدگی شکم، لمبرها و نیز شرمگاه!" نمایان می شد. این مطلب را بعضی تفاسیر در شأن نزول آیه تبرج (و لاتبرجن تبرج الجاهلیة الاولى) آورده اند:

«قال ابو العالية: من داود و سليمان، كان للمرأة قميص من الدر غير مخيط الجانبين، يظهر منه الأكعاب و السوأتان»^{۱۶۸}.

«و قال ابو العالية: كانت الأولى زمن داود و سليمان عليهما السلام و كان للمرأة قميص من الدر غير مخيط الجانبين يظهر منه الأعکان و السوأتان»^{۱۶۹}.

بنابراین چه بسا شکافهای جانبی پیراهن شان "از کمر به پایین" و یا "سراسر"، نادوخته بود ولی در هر صورت کمربندی برای نگهداری آن و کاستن از برهنگی وجود داشت.

۱۶۵ - تفسیر قرطبی ج ۱۴ ص ۱۸۰
۱۶۶ - تفسیر ثعلبی ج ۸ ص ۳۵
۱۶۷ - تفسیر کشف الاسرار ج ۸ ص ۴۵
۱۶۸ - تفسیر البحرالمحیط ابو حیان اندلسی ج ۷ ص ۲۲۳
۱۶۹ - تفسیر آلوسی ج ۲۲ ص ۸

نارسایی سوم - کوتاه بودن دامن پیراهن: پیراهن زنان آنقدر بلند نبود که ساق پا را در بر گیرد و گاه حتی به زانو نمی‌رسید: «عن ابن جریج عن عطاء قال: تصلی المرأة فی درعها و خمارها و إزارها ... قلت: درعها إلی الرکتین؟ قال: لا، حتی یکون سابغا کثیفا ...»^{۱۷} این مطلب از طریق تناظر آن با اندازه "زره" که معنای اصلی درع است نیز بدست می‌آید. تحت پوشش نبودن ساق، در مورد حضرت فاطمه نیز جاری بود؛ گرچه در روایت مربوط به وی (که در انتهای بخش می‌آورم) توضیحی در استفاده از درع وجود ندارد. کوتاهی پیراهن چنان شایع و جدی بود که احتمال دیده شدن ران و لمبرشان؟ در هنگام سجده و رکوع نماز جماعت می‌رفت به همین دلیل رسول‌خدا زنان و مردان را تشویق به جداسازی صفوف، و تقدّم و تأخّر در سر از سجده برداشتن کرد که با روایات آن در فصل سوم همین بخش در مبحث "دامن کوتاه نمازگزاران، و تدبیرات پیامبر" آشنا خواهیم شد (از جمله: کن یؤمن النساء فی زمن الرسول ان لا یرفعن رؤوسهن إلا بعد الرجال لقصر از رهن).

بر این اساس ممکن است در روایات لباس نمازگزار، منظور از "درع سابغ" پیراهن بلندی باشد که از زانو پایین‌تر می‌رفت و در نتیجه به پوشیدگی ران تا زانو (در هنگام رکوع و سجده) اطمینان حاصل می‌شد.

توضیحاتی که داده شد مربوط به پیراهن‌های نوع بلند بود که با وجود آن، نیازی به استفاده از لنگ یا إزار نمی‌دیدند اما اگر از پیراهن‌هایی استفاده می‌شد که فقط می‌توانست ناحیه مابین کتف تا کمر و لمبر را در بر گیرد در این صورت از پارچه دیگری (إزار، لنگ) برای پوشاندن ناحیه کمر تا زانو استفاده می‌کردند. چه بسا در حالت اخیر مراد از درع سابغ، پیراهنی بوده که دامنش بر بخشی از إزار گسترده می‌شد تا چیزی از شکم یا کمر (به ویژه در سجده و رکوع) نمایان نشود.

بیشتر روایاتی که در باره پوشاک و استفاده‌ی درست از آن، به دست ما رسیده مربوط به هنگام نماز است بر این اساس درع (پیراهن زنانه) در هنگام نماز می‌بایست دارای دو ویژگی باشد یکی این‌که "کثیف" یعنی ضخیم و پوشا باشد و نه نازک و

بدن‌نما؛ و دیگر این‌که "سابغ" یعنی بلند و فراخ باشد بطوری‌که اطمینان از پوشیدگی ران تا زانو تحصیل شود. در غیر این صورت یعنی با وجود کوتاه یا بدن‌نما بودنِ درع، لازم بود که زنان نمازگزار از اِزار یعنی دامن جداگانه، برای اطمینان از پوشیدگی کمر تا زانو؛ و از ملحفه برای اطمینان از استتار کتف تا کمر استفاده کنند و گویا لازم بود در کنار درع بلند و پوشا، از مقنعه و سراندازشان به نحو صحیح استفاده کنند یعنی می‌بایست طرفینِ آن را در ناحیهٔ جلوی بدن به هم وصل کنند تا سینه و پستان نمایان نباشد.

نارسایی چهارم - افراد پوشش پایین‌تنه به پیراهن: در کنار نارسایی‌های پیشین، همچنین باید دانست که زنان روزگار جاهلیت فاقد "شورت"، "شلوار" و "اِزار" و دامن جداگانه بودند و به همین خاطر برای استتار ناحیهٔ پایین‌تنه (از کمر تا انتهای نشیمنگاه) و ران صرفاً از دنبالهٔ همان پیراهن استفاده می‌کردند: «كان أول الفجار أن امرأة من العرب من ولد عكرمة بن خصفة بن قيس ثم من بني عامر بن صعصعة وافت عكاظ و كانت امرأة جميلة طويلة عظيمة فأطاف بها فتيان أهل مكة ينظرون إليها و عليها برقع مسير على وجهها فسألوها أن تبدي عن وجهها فأبت عليهم، و كان النساء إذ ذاك لا يلبسن الأزر، إنما تخرج المرأة فضلاً في درع بغير اِزار، فلما امتنعت عليهم و قد رأوا خلقها و شمائلها لزموها، فقعدت تشتري بعض حاجتها فجاء فتى من اولئك الفتيان يقال له أبو الغشم بن عبد العزى بن عامر بن الحارث بن الحارثة بن سعد بن تيم بن مرة و هي قاعدة فحل أسفل درعها بشوكة إلى ظهرها فلما فرغت من حاجتها قامت فإذا هي عريانة، فضحك الفتية منها و قالوا: منعنا وجهك فقد نظرنا إلى سفلتك، فكشفت المرأة عن وجهها فإذا وجه وضيء فكانوا (أشد-) إغراما (عما-) كانوا بها، و صاحت: يا لقيس انظروا ما فعل بي، فاجتمع الناس و اجتمع إليها عشيرتها و دنا بعضهم من بعض، ثم ترادوا بعد شيء من مناوشة و قتال لا ذكر له...»^{۱۷۱}.

عدم استفاده از شورت و سروال پس از ظهور اسلام و حتی پس از هجرت نیز تداوم داشت: «قال ابن هشام: و ذكر عبد الله بن جعفر بن المسور بن المخرمه، عن أبي عون، قال: كان من أمر بني قينقاع أن امرأة من العرب قدمت بجلب لها، فباعته بسوق بني قينقاع، و جلست

إلى صائغ بها، فجعلوا يريدونها على كشف وجهها، فأبت، فعمد الصائغ إلى طرف ثوبها فعقده إلى ظهرها، فلما قامت انكشفت سواتها، فضحكوا بها، فصاحت. فوثب رجل من المسلمين على الصائغ فقتله، و كان يهوديا، و شدة اليهود على المسلم فقتلوه، فاستصرخ أهل المسلم المسلمين على اليهود، فغضب المسلمون، فوقع الشر بينهم و بين بني قينقاع»^{۱۷۲}.

همان‌طور که به صراحت در متن اول ذکر شد زنان به جز دامن پیراهن از هیچ پوشاک دیگری برای ستر عورة و ران استفاده نمی‌کردند به همین خاطر چنان‌که در هر دو متن دیدیم با بالا رفتن دامن پیراهن، شرمگاه‌شان نمایان می‌گردید.

نتیجه: پوشش رسمی‌تر زنان از سه زاویه استخراج گردید و در نتیجه معلوم شد که: الف) آنان معمولاً برای نواحی "تنه [از کتف تا انتهای نشیمن‌گاه]، ران و بازو" از جامه‌هایی استفاده می‌کردند، و آن نواحی اجمالاً مورد پوشش قرار می‌گرفت اما در عین حال موجب ستر دقیق مواضع مذکور نمی‌شد زیرا جامه‌شان با نارسایی‌ها و کاستی‌هایی روبرو بود. ب) سایر اندام زنان جاهلی شامل "ساعد، ساق، گردن و مو" معمولاً مکشوف و فاقد پوشش بود. ج) واکنش جامعه اسلامی در قبال وضعیتی موصوف (که از توجه به روایات قبلی و آتی، و مطالب مشروح دیگری که در ادامه‌ی کتاب می‌آورم به دست می‌آید) عبارت است از: "دقت و اطمینان" نسبت به پوشیدگی تنه، ران و بازو؛ یعنی همان بخش‌هایی که با پارچه یا با پیراهن در بر گرفته می‌شد ولی به دلیل این‌که خوب از آن‌ها استفاده نمی‌شد و یا دارای کاستی‌هایی بود، به ظهور آن نواحی می‌انجامید. جامعه اسلامی در قبال مواضع مکشوف، مگر برای نماز یا موارد خاص، واکنشی نداشت.

مبحث پنجم - حجاب اصلی یا اصل پوشش

مرتضی مطهری می‌گوید: «در جاهلیت بین اعراب ستر عورت [پوشاندن شرمگاه] معمول نبود و اسلام آن را واجب کرد»^{۱۷۳}. در حقیقت آنان "عزم و جدیتی" نسبت به پوشیده بودن شرمگاه نداشتند نه این‌که همیشه "مکشوف‌العورة یا بی‌لباس" بودند. به

۱۷۲ - السیرة النبویة ابن هشام ج ۲ ص ۵۶۱

۱۷۳ - مساله حجاب ص ۱۴۲

عبارت دیگر اگرچه معمولاً لباس می‌پوشیدند اما دقتی در مراقبت از پوشیده بودن شرمگاه و پایین‌تنه نداشتند و در نتیجه گهگاه نهان‌گاه‌شان نمایان می‌شد. موضوع عدم دقت در استتار شرمگاه فقط مربوط به مردان نبود بلکه با درصدی پایین‌تر حتی در میان زنان نیز وجود داشت که در این رابطه علاوه بر مطالب پیش‌گفته، در بخش دوم نیز به حدّ کافی سخن خواهم گفت.

واکنش جامعه اسلامی در مورد مردمی که حتی عادت به استتار شرمگاه نداشتند چیزی جز سفارش به دقت در پوشش دائم "شرمگاه و اطرافش" که اصطلاحاً دامن و پایین‌تنه می‌نامیم نبود. پس حجاب اصلی در آن زمان، عبارت از ستر عورتین (شرمگاه جلو و عقب) بود که برای تحققش باید پارچه‌ای را همچون لُنگ به دور کمر می‌بستند که تا نزدیکی زانو امتداد یابد و هنگام نشست و برخاست، مراقب نمایان نشدنش باشند. امروزه این محدوده‌ی لازم‌الستر با پارچه‌های دوخته شده‌ای به نام شورت یا مایو پوشیده می‌گردد.

در واقع حجاب اصلی در آن روزگار، محدوده دامن و عورتین بود و شاید به همین خاطر هدفِ جامعه‌هایی که در نام‌شان صفت پوشانندگی وجود داشت، پوشش ناحیه مذکور بود یعنی از این جهت به آن نوع از جامه‌ها "پوشاک و پوشاننده" می‌گفتند که می‌توانستند در درجه اول شرمگاه را پوشانند. در این راستا واژه "إزار" که در بردارنده صفت پوشش بوده و به معنای وسیله پوشش است، پارچه‌ای بود که برای استتار ناحیه دامن به کار می‌رفت که با احادیث آن در فصل سوم (دامن کوتاه نمازگزاران) و فصل پنجم آشنا خواهیم شد یا واژه "خمار" که این نیز به معنای وسیله پوشش است کاربرد اصلی‌اش مطابق احادیثی که در بخش سوم خواهد آمد عبارت از ستر عورة و پوشاندن ناحیه دامن بود و یا خود واژه "لباس" که این یکی نیز به معنای وسیله پوشش است، کاربردش بنا به عبارت قرآنی "لباساً یواری سواتکم"، پوشش دامن و شرمگاه مرد و زن بود. اما سایر جامه‌هایی که در آنها معنای پوشانندگی نیست فاقد چنین وظیفه ذاتی در قبال شرمگاه و پایین‌تنه بودند که از جمله می‌توان به "رداء" و "قمیص" اشاره کرد که اولی بر دوش قرار می‌گیرد و دومی پیراهنی است که در درجه اول، بالاتنه را در بر

می‌گیرد.

بنابراین مصداق فرد برهنه در "پیش از اسلام و هنگام ظهور اسلام" با "زمان حاضر" تفاوت پیدا کرده زیرا ممکن است در حال حاضر به کسی که یک‌سوم یا نیمی از اندامش نیز بی‌لباس باشد برهنه و عریان بگویند اما در آن زمان به چنین کسی برهنه نمی‌گفتند. امام جعفر صادق می‌گوید: عریان کسی است که هیچ لباسی بر تن ندارد بطوری‌که اگر حفره‌ای بیابد وارد آن می‌شود تا نماز بخواند و رکوع و سجده نماید: «العاری الذی لیس له ثوب اذا وجد حفيرة دخلها فسجد فيها و رکع»^{۱۷۴}.

امام علی از قول پیامبر آن‌جا که بیست ویژگی مؤمنان را برمی‌شمارد، آورده است: یکی از ویژگی‌های مؤمن این است که وسط جسم خود را با ازار ببندد: «قال رسول الله (ص): عشرون خصلة فی المؤمن ... و المتزرون علی اوساطهم»^{۱۷۵}.

پیش‌تر دعای رسول خدا در باره زنانی که شلوار می‌پوشیدند (تا از پیدا شدن فرج و پایین‌تنه جلوگیری کنند) را خواندیم که فرمود: «رحم الله المسرولات»^{۱۷۶} (رحمت خدا بر زنانی که شلوارک می‌پوشند).

روایت شده که پیامبر (ص) به منزل درآمد و همسرش ام‌سلمه را دید که خود را نپوشانده بود (و یا در حال پوشاندن بود) پس پیامبر به وی گفت: پارچه را دورتادور ناحیه دامت (به خوبی) بپیچان: «عن ام‌سلمة ان النبی (ص) دخل علیها و لم تختمر / و هی تختمر [فقال لیتة لالیتين]»^{۱۷۷}. البته عبارت لیتة لالیتين را دو جور می‌توان تلفظ و قرائت کرد که در این‌جا به یکی از آن دو توجه داشتیم. قرائت کنونی را در بخش دوم، و قرائت مشهور را در بخش سوم توضیح می‌دهم.

می‌گویند رسول خدا فردی را که برای چوپانی یا اموری دیگر به کار گرفته بود، به دلیل این‌که آشکارا کشف عورة می‌کرد و شرمگاهش را نمایان می‌گذازد، پس از پرداختن حقوقش از ادامه کار معذور ساخت: «أن رسول الله (ص) استاجرہ یرعی [غنما] له أو فی

۱۷۴ - وسائل الشیعه ۵۶۸۳

۱۷۵ - مستدرک الوسائل ۳۴۵۶

۱۷۶ - من لایحضر ۴۶۱۸

۱۷۷ - مسند احمد ج ۶ ص ۲۹۴ و ۳۰۶

بعض اعماله فأتاه رجلٌ فرآه كاشفاً عن عورته ما يبالي، فقام رسول الله (ص) فرآه كاشفاً عن عورته، فقال رسول الله (ص): من لم يستحي من الله في العلانية لم يستحي منه في السر أعطوه حقه»^{۱۷۸}.

در جنگ احد، هند دختر عتبه دامن لباس را در بالای پا جمع کرده بود بطوری که خدم (بندهای به هم بافته‌ی جواهرنشانش) که بر ران (ساق) وی قرار داشت دیده می‌شد. او در این حال (و با این کار) به تشویق و تهییج سپاهیانش می‌پرداخت: «حدثني الزبير بن العوام قال: رأيت هنداً بنت عتبة كاشفة عن ساقها يوم احد و كأنی أنظر الى خدم فی ساقها و هی تعرض الناس»^{۱۷۹} (زبير گفت: در روز احد هند را دیدم او در حالی که دامن از ساق برگرفته بود و من خلخال ساقش را می‌نگریستم مردم [رزم‌آورش] را ترغیب [به بیکار] می‌کرد). گویا هند با این کار، خود را آماده نبرد نشان می‌داده تا روحیه جنگاوران را تقویت نموده و آنها را تشویق به ادامه نبرد کند.

در این روایت "ساق" را به معنای ران، و "خلخال و خدم" را زیور و پارچه‌ی زربفتی گرفتم که زنان به ران می‌بستند و نه فلزی زینتی که به میج یا می‌آویختند: «و يقال: سمی الخلخال خدمةً لأنه ربما كان من سیور مرکب فيه الذهب و الفضة، و الخدمة فی الأصل: السیر، و المخدم موضع الخلخال من الساق»^{۱۸۰}. بنا دارم در بخش پایانی (عامل هجدهم) در باره‌ی واژه‌ها از جمله "ساق" و "خلخال و خدمه" توضیح دهم ولی در این جا همین بس که تعبیر "کشف ساق" که در متن گزارش زبير آمده، گویای صحّت این ادعا است چرا که معنای "کشف عن ساق"، برهنه شدن ران و پا در پی جمع کردن و بالا کشیدن دامن لباس است. تفسیر موضوعی پیام قرآن در این باره می‌گوید: «تعبیر یکشف عن ساق (ساق‌ها برهنه می‌شود) به عقیده بسیاری از مفسران کنایه از وخامت کار و شدت ترس و وحشت است، زیرا در گذشته معمول بوده هنگامی که در برابر کار مشکلی قرار می‌گرفتند آستین‌ها را بالا می‌زدند، و دامن لباس را به کمر می‌بستند، تا آمادگی بیشتری برای مقابله با حادثه داشته باشند، طبعاً در این حال ساق‌ها برهنه

۱۷۸ - کنز العمال ۲۱۶۹۶ + ر.ک: الاصابه ابن حجر ج ۶ ص ۲۶۱ ش ۸۵۲۹

۱۷۹ - المعجم الکبیر ج ۱ ص ۱۲۴ ح ۲۴۹

۱۸۰ - عمدة القاری ج ۱۴ ص ۱۶۶

می‌شود»^{۱۸۱}. به این ترتیب واژه ساق، نمی‌تواند دلالت بر "ساق پای امروزی" (ناحیه‌ی مابین زانو تا مچ پا) داشته باشد.

در همین جنگ احد، پس از پیروزی اولیه مسلمانان، زنان مشرک پا به فرار گذاردند و برای سهولت در دویدن، دامن را بالا برده بودند که در نتیجه خلخال و اندام برهنه‌شان نمایان بود: «عن البراء قال: لقینا المشرکین یومئذٍ و اجلس النبی^(ص) جیشاً من الرّماة و أمر علیهم عبدالله، و قال لا تبرحوا إن رأیتونا ظهراً علیهم فلا تبرحوا، و إن رأیتموهم ظهرها علینا فلا تعینونا، فلما لقینا هربوا حتی رأیت النساء یشتدّدن فی الجبل، رفعن عن سوقهن، قد بدت خلاخلهن، فأخذوا یقولون: الغنیمة، الغنیمة، فقال عبدالله: عهد الی النبی^(ص) أن تبرحوا، فأبوا، فلما أبوا، صُرف وجوههم فأصیب سبعون قتیلًا...»^{۱۸۲} و «قوله رفعن عن سوقهن جمع ساق أی لیعینهن ذلك علی سرعة الهرب»^{۱۸۳} و گویند هند نیز (همراه سایر زنان مشرک) به همین دلیل، یعنی برای فرار کردن، کشف ساق کرد و دامن از پا برداشت: «عن الزبیر أنه قال: والله لقد رأیتنی أنظر الی خدم هند بنت عتبة و صواحبهامشمرات هوارب مادون أخذهن قلیل و لا کثیر»^{۱۸۴}.

گزارشی که در باره کشف ساق هند و دیگر زنان مشرک آوردم مربوط به اردوگاه مقابل پیامبر در روز احد بود اما در همان روز مهم و در جبهه رسول خدا، دو بانو و بلکه بانوان بسیاری حضور داشتند که به امداد و آب‌رسانی به مجروحان و دیگر یاران پیامبر مبادرت می‌کردند. این دو، یکی عایشه همسر پیامبر و دیگری ام‌سلیم بود. اینان مشک آب را بر پشت خود می‌نهادند و به سمت مجروحان می‌رفتند و آب را در دهان‌شان می‌ریختند و پس از خالی شدن مشک، دوباره آن را پر می‌کردند و به سیراب کردن دیگر یاران تشنه‌ی رسول‌الله می‌پرداختند. این دو برای آسان شدن رفت‌وآمد و داشتن تحرک بیشتر، دامن لباس را جمع کرده بودند بطوری‌که "زیور پارچه‌ای مرصع‌شان" (خدم و خلخال) نمایان شده بود: «... و لقد رأیت عائشة بنت ابي بكر و أمّ سلیم، و انهما

۱۸۱ - پیام قرآن ج ۵ ص ۱۱۰

۱۸۲ - صحیح بخاری (مغازی ۱۷) ۳۷۳۷

۱۸۳ فتح الباری شرح صحیح البخاری ابن حجر ج ۷ ص ۲۷۰

۱۸۴ - السیره ابن هشام ج ۳ ص ۵۹۶، تاریخ طبری ج ۲ ص ۱۹۶، أعیان الشیعه ج ۱ ص ۲۵۶

لمشمّرتان، أرى خدَمَ سوقهما، تنقران القرب على متونهما، تفرغانه في أفواه القوم، ثمّ ترجعان فتملآنها، ثمّ تجيئان فتفرغانه في أفواه القوم...»^{۱۸۵}.

به بحث اصلی باز می‌گردیم؛ در جایی به درستی آمده است که از اخبار مربوط به نماز جماعت چنین به دست می‌آید که مسلمین در آن روزگار حتی نسبت به پوشاندن فرج‌شان اهمّی از خود نشان نمی‌دادند چه رسد نسبت به سایر اندام‌شان: «من راجع بعض اخبار الجماعة في الصلاة، يرى أنّ حفظ الفروج فيها لم يكن مما يهتم به المسلمون كزماننا هذا، فنقل بعضهم اعتراض النساء بعدم حفظ الفروج من جانب الرجال، في الجماعات اللاتي انعقدت خلف النبي او الخلفاء الراشدين ... و اذا كان هذا حال العورة عند بعض فبالنسبة الى غير العورة، الإمكان يتطرّق بطريق اولی»^{۱۸۶}.

اگر بپذیریم مردم آن روزگار عزم و دقّتی در پوشاندن پایین تنه و عورة نداشتند و در واقع نگاه‌شان به جامه و لباس، نگاهی اخلاقی و شرعی نبود در این صورت بدیهی است که اولین خواستِ جامعه اسلامی نوظهور، دقّت در سترِ همین عورة و پایین تنه باشد. در این راستا برخی احادیثِ پیامبر گویای این است که اندام لازم به پوشش، چه در مورد مردان و چه حتی در مورد زنان، عبارت از ناحیه عورة است. عورة به فرموده حضرت از دور کمر (زیر ناف) تا زانو می‌باشد: «عورة الرجل على الرجل كعورة المرأة على الرجل، و عورة المرأة على المرأة كعورة المرأة على الرجل»^{۱۸۷} و «عورة المؤمن مابين سرته إلى ركبته»^{۱۸۸} و گویا حضرت در همین راستا مردم را از راه رفتن با جامه‌ای که هیچ بخشی از آن بر روی فرج و شرمگاه‌شان نباشد نهی کرد: «نهی رسول الله عن لبستين و عن بيعتین إذا مشی الرجل فی ثوب واحد لیس علی فرجه منه شیء»^{۱۸۹}.

بحث در خلال فصول آتی دنبال خواهد شد.

۱۸۵ - صحیح بخاری (مغازی ۱۸ مناقب ۷۷) ح ۳۷۵۷ و ۳۵۲۷، اللؤلؤ و المرجان (ترجمه) ۱۱۸۷

۱۸۶ - ویلاگ شریعت عقلانی (احمد قابل) مقاله جواب‌الصدیق

۱۸۷ - المستدرک حاکم ج ۴ ص ۱۸۰، الجامع‌الصغیر ۵۶۴۲

۱۸۸ - الجامع‌الصغیر ۵۶۴۱

۱۸۹ - المعجم الاوسط ج ۱ ص ۲۹۰

فصل دوّم - در داخل خانه

حجاب آنان در داخل خانه‌ها میانگینی ضعیف‌تر از سطح جامعه داشت. این سخن گرچه خاصّ عصر پیامبر نیست اما زمانی به حادث بودنش در آن دوران می‌رسیم که (علاوه بر سخنان پیشین، و مطالبی که در این فصل می‌خوانیم همچنین) "ضعف استتار خانه‌ها" را در فصل چهارم مطالعه کنیم. اگر مطابق فصل گذشته به این نتیجه برسیم که حجاب آنان در سطح اجتماع، بین پوشیدگی و برهنگی در نوسان بود بدون تردید، وخامت این مسئله در وقت حضور در منازل چشمگیرتر بوده است زیرا خاستگاه‌های شخصیّتی که آدمی را به رسمی‌تر بودن در پوشش، و داشتن تشخص در سطح جامعه وامی‌دارد و نیز اندک انگیزه‌های شرعی و اخلاقی، در داخل خانه و منزل از بین می‌رفت و به همین خاطر درصد پوشش و حجاب نسبت به سطح جامعه بسیار ضعیف‌تر، و درصد برهنگی جداً افزایش می‌یافت و حتی گاه کامل می‌شد.

گویا بتوان علت برهنگی حادث در داخل خانه‌ها را علاوه بر دلایل مورد اشاره عدم وجود وسایل خنک‌کننده، علیرغم شدت گرمای آن دیار، و نیز جامه‌های نادوخته‌ای دانست که هنگام ورود به منزل به راحتی می‌توانست از بدن جدا شود. شاید اگر زیرپیراهن‌های لطیف امروزی در اختیار آن‌ها قرار داشت، آن را هنگام حضور در خانه در نمی‌آوردند. شرایط سخت آن دوران، و قبیح نبودن برهنگی در نزدشان، هر فرد دیگری را نیز اگر در آن شرایط قرار گیرد، مجبور به درآوردن جامه از تن می‌کند و عادت رایج آنان را با توجه به شرایط موصوف خواهد پذیرفت و پس از آن قبحی در آن نخواهد دید.

برهنگی در خانه‌ها، و نیز نمایان شدن شرمگاه در حین نشستن از شکاف تحتانی دامن لباس، مایه شگفتی کسی نبود! اینک نمونه‌هایی در این باره را مرور می‌کنیم:

فَرَج: واژه فَرَج (به فتح فاء و کسر راء) بر کسی اطلاق می‌شد که همیشه "فَرَج و

شرمگاه" و میان دو پایش نمایان بود! چنان‌که ازهری، ابن‌فارس، راغب و شماری دیگر این معنا را آورده‌اند: «الفرج: الذی لایزال ینکشف فرجه»^{۱۹۰}، «فرج: لایزال ینکشف فرجه»^{۱۹۱} و «یقال فرج: لایزال تبدو عورته»^{۱۹۲}. اما ابن‌اثیر این واژه را بر کسی اطلاق کرده که عورة و شرمگاهش در هنگام "نشستن" نمایان می‌شود و از سایر اوقات سخنی به میان نیاورده: «الفرج: الذی یبدو فرجه إذا جلس و ینکشف»^{۱۹۳}.

قتیبی همین تعبیر، یعنی همیشه مکشوف شدن شرمگاه در هنگام نشستن را، در باره واژه "أجلع" آورده است: «الاجلع من الرجال الذی لایزال یبدو فرجه و ینکشف اذا جلس»^{۱۹۴}. همچنین است توضیح واژه "أعفت": «الأعفت: هو الذی ینکشف فرجه کثیراً اذا جلس»^{۱۹۵}.

بنابراین واژه‌های "فرج"، "أجلع" و "أعفت" دلالت بر فردی دارد که دائماً یا به کثرت، مرتکب کشف عورة، دست‌کم در هنگام نشستن، می‌شد: «الأعفت، و الأجلع، و الفرج: الذی ینکشف فرجه کثیراً»^{۱۹۶} و «قال ابوحاتم: سألت الأعمی عن الأعفت فقال: هو الکثیر التکشف اذا جلس، و الفرج: الذی لایزال ینکشف فرجه، و کذلک الأجلع، یقال للمرأة اذا کانت لاتستتر: جالعة»^{۱۹۷}.

رواج این واژه‌ها در جامعه‌ی آن روز، حکایت از واقعیت خارجی داشت بطوری‌که حتی زبیر، صحابی پیامبر را نیز با این واژه‌ها توصیف کرده‌اند: «الزبیر کان أجلع فرجا. هما بمعنی واحد، و هو الذی لایزال یبدو فرجه...»^{۱۹۸} (زبیر، أجلع و فرج بود یعنی همیشه فرج و شرمگاهش نمایان بود)، «فی خبر الزبیر کان أشعرا أعفت. الأعفت: هو الذی ینکشف فرجه کثیراً اذا جلس... و رواه بعضهم فی صفة عبدالله بن زبیر، یقال کان بخلا

۱۹۰ - تهذیب اللغة، مقائیس اللغة

۱۹۱ - مفردات راغب

۱۹۲ - المحيط فی اللغة

۱۹۳ - النهایه ج ۳ ص ۴۲۳، لسان العرب ج ۲ ص ۳۴۲

۱۹۴ - لسان العرب واژه جلع

۱۹۵ - مجمع البحرین طریحی ج ۳ ص ۲۰۶

۱۹۶ - الفائق زمخشری ج ۲ ص ۳۸۳

۱۹۷ - غریب الحدیث ابن قتیبه ج ۱ ص ۳۸۰

۱۹۸ - الفائق ج ۱ ص ۲۱۰ (یا ۲۰۰) + رک: النهایه ج ۳ ص ۴۲۳، غریب الحدیث ابن جوزی ج ۲ ص ۱۸۲

[بخیلا] أعفت^{۱۹۹} و «عن ابن الزبیر: أنه كان كلما تحرك بدت عورتها، فكان يلبس تحت ازاره الثبان»^{۲۰۰}.

یادمان نرود صفت دائم‌الکشف بودنِ فرج و عورة (لا اقل در هنگام نشستن) را در مورد "زبیر" ی به کار بردیم که در جنگ بدر دست راست پیامبر بود: «کان یوم بدر مع رسول‌الله^(ص) فارسان الزبیر بن العوام علی فرس علی المیمنة، و المقداد بن الأسود علی فرس علی المیسرة»^{۲۰۱}. همان زبیری که پس از اشتباه آشکارش در رویارویی با امام‌علی، سرانجام با یادآوری‌های خود امام^{۲۰۲} معرکه جنگ را ترک کرد ولی متأسفانه ناغافل کشته شد و امام‌علی در رثای وی گفت: قاتل زبیر را بشارت به آتش دهید چرا که از رسول خدا شنیدم که گفت: هر پیامبری حواری‌ای دارد و حواری من زبیر است: «بشر قاتل ابن صفیه بالنار سمعت رسول‌الله^(ص) يقول إن لكل نبي حواری و حواری الزبیر»^{۲۰۳}.

برهنگی در خانواده: گویا پس از این که مسلمانان موظف شدند هنگام ورود به منازل یکدیگر، اذن ورود بطلبند فردی به پیامبر گفت: آیا هنگام ورود به منزل مادرم نیز باید اجازه ورود بگیرم؟ پیامبر^(ص) گفت: بله. آن فرد ادامه داد: مادرم به جز من خادمی ندارد با این وصف باز هم لازم است هر زمانی که می‌خواهم داخل خانه‌اش شوم از او اذن ورود بگیرم (و حضورم را پیش از دخول اعلام کنم)؟ پیامبر پاسخ داد: آیا دوست داری مادرت را در حالی که برهنه است ببینی؟ مرد گفت: خیر، و پیامبر گفت: پس اجازه ورود بخواه: «و روی أن رجلاً قال للنبي^(ص): أستاذن علی أُمی؟ فقال: نعم. قال: إنها لیس لها خادم غیری، أفاستأذن علیها كلما دخلت؟ قال: أتحب أن تراها عریانة؟ قال الرجل: لا. قال: فاستأذن علیها»^{۲۰۴}، «أستاذن علی أُمی؟ فقال: أتحب أن تری عورتها؟ قال: لا، قال:

۱۹۹ - مجمع البحرین ج ۳ ص ۲۰۶ + الفائق ج ۲ ص ۳۸۲

۲۰۰ - الفائق ج ۲ ص ۳۸۲، النهایه ج ۳ ص ۲۶۱

۲۰۱ - المعجم الکبیر ج ۱ ح ۲۳۱

۲۰۲ - رک: تاریخ یعقوبی (ترجمه) ج ۲ ص ۸۰

۲۰۳ - المعجم الکبیر ح ۲۴۳

۲۰۴ - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۳۷ سوره نور آیه ۲۶ تا ۲۹، تفسیر ثعلبی ج ۷ ص ۸۵، تفسیر صافی ج ۳ ص ۴۲۸، تفسیر

نورالتقلین ج ۳ ص ۵۸۶

استأذن»^{۲۰۵} و «قال علی علیه السلام: یا رسول الله أمتی أستاذن علیها؟ قال: نعم، قال: و لم یا رسول الله؟ قال أیسرک أن تراها عریانة؟ قال: لا قال: فاستأذن»^{۲۰۶}.

در همین راستا فردی به ابن عباس گفت: من و مادرم و خواهرانم در یک اتاق زندگی می‌کنیم، آیا لازم است (هر بار) هنگام ورود به این خانه‌ی تک اتاقه، آن‌ها را از ورود خودم (با گفتن کلام و یا به هر روش دیگر) با خبر کنم. ابن عباس پاسخ داد: آیا از این‌که برهنگی یا عورتی از آن‌ها ببینی خوشحال می‌شوی؟ آن فرد گفت: خیر. ابن عباس ادامه داد: پس اعلام ورود کن: «عن ابن مسعود و ابن عباس و اللفظ له أنه قیل له استأذن علی أخواتی و هن فی حجرتی معی فی بیت واحد قال نعم فرددت علیه لیرخص لی فأبی قال أتحب أن تراها عریانة قلت لا قال فاستأذن علیها فراجعته فقال أتحب أن تطیع الله قلت نعم قال فاستأذن علیها»^{۲۰۷}، «قال عطاء: قلت لابن عباس: أستاذن علی أمتی و أختی و نحن فی بیت واحد؟ قال أیسرک أن تری منهن عورة؟ قلت: لا، قال: فاستأذن»^{۲۰۸} و «قال ابن جریج و أخبرنی ابن طاوس عن أیبه قال: ما من امرأة أکره الی أن أری عورتها من ذات محرم قال: و کان یشدد فی ذلک»^{۲۰۹} (طاوس گفت: هیچ زنی در نزد من ناپسندتر از زنان محرمی که عورتشان را ببینم نیست).

فردی نزد رسول خدا آمد و پرسید: فرج و شرمگاه خود را چه وقت و از چه کسانی مستور بداریم و چه وقت وانهمیم؟ حضرت پاسخ داد: شرمگاه خود را پوشیده بدار مگر از همسر و کنیزت. آن فرد گفت: اگر بعضی از ما در میان یکدیگر باشد (و با هم زندگی کنند) در این صورت چه کنیم (و آیا باز هم باید شرمگاه را از افرادی که با آن‌ها در یک‌جا زندگی می‌کنیم بپوشانیم)؟ رسول گفت: اگر بتوانی کسی شرمگاهت را نبیند، این کار را بکن. آن مرد ادامه داد: اگر تنها باشیم چطور؟ حضرت پاسخ داد: سزاوار، این است که از خدا بیشتر حیا کنیم تا مردم، و دست را بر روی فرج و میان دو پا قرار داد:

۲۰۵ - تفسیر السمعانی ج ۳ ص ۵۱۹

۲۰۶ - بحار الانوار ج ۱۰۱ (۱۰۴) ص ۳۸ ح ۳۷

۲۰۷ - احکام القرآن ابن العربی ج ۳ ص ۳۷۳

۲۰۸ - زاد المسیر ابن جوزی ج ۵ ص ۳۵۳

۲۰۹ - تفسیر ابن کنیر ج ۳ ص ۲۹۱

«یا رسول الله: ما نأتی من عوراتنا و ما نذر؟ قال: احفظ علیک عورتک إلا من زوجتک أو ما ملکت یمینک، قلت: یا رسول الله فاذا کان بعضنا فی بعض؟ قال: إن استطعت أن لا یری عورتک أحدًا فافعل قلت: أرایت إذا کان أحدنا خالیًا؟ قال: فالله أحق أن یتسحی منه من الناس و وضع یده علی فرجه»^{۲۱۰}.

چنانکه از این روایات به دست می‌آید ابهام بر روی "فرج و شرمگاه" متمرکز بود و نه جاهای دیگر زیرا برهنگی سایر بخش‌ها در منازل، کاملاً عادی و پیش پا افتاده بود و در واقع با توجه به واقعیات آن دوران جایی برای پرسش در مورد سایر اندام نبود. همچنین از این روایات به دست می‌آید که جامعه اسلامی صرفاً در قبال مکشوف بودن عورة و شرمگاه واکنش نشان داد، و تازه نکته قابل توجه در روایت اخیر این است که وقتی پیامبر با پرسش مجدد فرد در مورد حکم کشف عورة (و برهنگی کامل) در زندگی "چند نفره و دسته‌جمعی" روبرو می‌شود در پاسخ از عبارت "اگر توانستی..." استفاده می‌کند به همین خاطر، برخی‌ها از تعلیق امر پیامبر به استطاعت! نتیجه گرفته‌اند که پوشاندن عورة مستحب است و نه واجب! «... قد ذهب قوم إلى عدم وجوب ستر العورة و تمسکوا بأن تعلیق الامر بالاستطاعة قرینة تصرف الامر إلى معناه المجازی الذی هو الندب»^{۲۱۱}. گفتنی است در بعضی منابع به جای عبارت "اذا کان بعضنا فی بعض" از عبارت "الرجل یكون مع الرجل" استفاده شده که بر این اساس، پرسش مجدد سائل در باره مردان در برابر یکدیگر است^{۲۱۲} مگر این‌که مراد از رجل، شخص باشد نه صرف مردان.

پیش‌تر سخنی از پیامبر خطاب به أم سلمه مبنی بر لزوم پوشاندن ناحیه‌ی دامن در منزل (... لیة لألیتین) و نیز سخن دیگری از حضرت دال بر نهی زنان از حضور در "عروسی و عزا و حَمَام" (به دلیل برهنگی و کشف عورة) آوردیم که مناسب فصل کنونی می‌باشند. بحث در فصل چهارم پی‌گیری می‌شود.

۲۱۰ - کنز العمال ۲۱۶۹۸، المصنف عبدالرزاق ۱۱۰۶ + مسند احمد ج ۵ ص ۴۳ و ۴، سنن ابوداود ۴۰۱۷

۲۱۱ - نیل الأوطار شوکانی ج ۲ ص ۴۸

۲۱۲ - رک: سنن ترمذی ۲۹۱۹، احکام القرآن ابن العربی ج ۳ ص ۳۷۷

افضاء و معاکمه: برهنگی افراد در داخل خانه، آنقدر شایع و عادی بود که رسول خدا^(ص) از مردان خواست دو نفری در زیر یک پارچه نخوانند یعنی اندام برهنه‌شان به یکدیگر نجسبند. حضرت، همین سفارش (برهنه در کنار یکدیگر و در زیر یک روانداز نخوانیدن) را نسبت به زنان نیز انجام داد. اینک سه نمونه از این‌گونه روایات را می‌آورم:

«عن عبدالرحمن ابن ابی سعیدالخدري عن أبيه ان رسول الله^(ص) قال لا ينظر الرجل الى عورة الرجل و لا المرأة الى عورة المرأة و لا يفضي الرجل الى الرجل في ثوب واحد و لا تفضي المرأة الى المرأة في الثوب الواحد»^{۲۱۳} (ابوسعید خدری نقل کرد که رسول خدا^(ص) گفت: مرد نباید به شرمگاه مرد دیگری بنگرد، و زنان نیز نباید به شرمگاه زنان دیگر بنگرند. مرد (برهنه) نباید با مرد (برهنه‌ی) دیگر در زیر پارچه‌ای واحد بخوابند، و دو زن (برهنه) نیز نباید در زیر رواندازی واحد بخوابند.)

«عن معمر عن [بن] زيد بن أسلم أن رسول الله^(ص) قال: لا يباشر رجل رجلا، و لا امرأة امرأة) و لا يحل للرجل أن ينظر الى عورة الرجل، و لا المرأة أن تنظر الى عورة المرأة»^{۲۱۴} (رسول خدا گفت: اندام برهنه‌ی هیچ مردی [در هنگام خواب] نباید به اندام برهنه‌ی مردی دیگر بچسبد، و همچنین پوست هیچ زنی نباید به بدن برهنه‌ی زنی دیگر بچسبد و روا نیست بر مرد که به شرمگاه مردی بنگرد، و نیز روا نیست که زنی به شرمگاه زنی دیگر بنگرد.)

«و في حديث أبي ریحانه (أنه نهى عن المعاکمة) كذا أورده الطحاوی، و فسرہ بضم الشیء الى الشیء يقال: عکمت الثیاب اذا شددت بعضها علی بعض. یرید بها أن یجتمع الرجلان أو المرأتان عراة لا حاجز بین بدنیهما. مثل الحدیث الآخر (لا یفضی الرجل الى الرجل و لا المرأة الى المرأة)»^{۲۱۵} (رسول خدا از معاکمه نهی کرد. معاکمه یعنی دو مرد یا دو زن برهنه، در کنار هم بخوابند و یا به یکدیگر بچسبند.)

احتیاء: یکی از عادات عرب این بود که چون در مجالس و منازل می‌نشست،

۲۱۳ - صحیح مسلم ج ۱ ص ۱۸۳ + رک: سنن ابوداود ۴۰۱۸

۲۱۴ - المصنف عبدالرزاق ح ۱۱۰۷

۲۱۵ - النهایه ج ۳ ص ۲۸۵

زانوهایش را بالا می‌آورد و ساق پا را به شکمش نزدیک می‌کرد و سپس با جامه‌اش، کمر و ساق را به هم می‌بست. او این کار را می‌کرد تا جبران تکیه ندادن به دیوار را بکند. در واقع احتباء، تکیه‌گاه عرب در وضعیت نشسته بود. در این باره امامان از قول رسول خدا گفته‌اند: «عن أبي الحسن قال: قال رسول الله (ص): الاحتباء حيطان العرب»^{۲۱۶} (احتباء، دیوار [و تکیه‌گاه] عرب است) و «عن أبي عبدالله قال: قال رسول الله (ص): الاحتباء في المسجد حيطان العرب»^{۲۱۷} (احتباء در مسجد، دیوار عرب است). در پاورقی حدیث اخیر چنین آمده است: یعنی عرب برای تکیه‌دادن، به احتباء متوسل می‌شود چنان‌که اهالی خانه‌های ساختمانی به دیوار تکیه می‌کنند: «یعنی ان العرب تتوسل في الاتكاء بالاحتباء كما يتوسل أصحاب البيوت المبنية بالجدران»^{۲۱۸}. گاهی نیز به صورت ساده‌تر، با استفاده از دست‌ان‌شان این کار را می‌کردند یعنی پس از این‌که زنان را بالا می‌آوردند، دست‌ها را دور پاها حلقه می‌کردند. ممکن است آنان همان اِزار یا لُنگ موجودشان (و نه پارچه‌ای دیگر) را برای عمل احتباء به کار می‌بستند به این صورت که هنگام نشستن، ابتدا لُنگ را جمع کرده، نشیمن‌گاه را بر زمین می‌نهادند، زنان را بالا می‌آوردند و سپس لُنگ را گرداگرد کمر و ساق می‌بستند و حلقه می‌کردند. به طور خلاصه می‌توان از احتباء به "زانو در بغل گرفتن" تعبیر کرد که اعراب آن را "حبوة" می‌گفتند.

اگر کسی هنگام نشستن، احتباء می‌کرد یعنی زانو در بغل می‌گرفت در این صورت شکاف پایین اِزار وی، که در حال ایستاده به سمت زمین بود اینک به طرف آسمان و یا در راستای افق قرار می‌گرفت و به همین خاطر فرج و شرمگاهش نمایان می‌شد!

اینک توضیح تئی چند را در باره احتباء و پیامدهای آن می‌آورم:

«الاحتباء أن يقعد على اليتيه و ينصب ساقیه و يلف عليه ثوباً و يقال له الحبوة و كانت من شأن العرب»^{۲۱۹}، «الاحتباء هو أن يضم الانسان ساقیه الى بطنه بثوب يجمعهما به

۲۱۶ - کافی ج ۲ ص ۶۶۲

۲۱۷ - کافی ج ۲ ص ۶۶۲

۲۱۸ - کافی ج ۲ ص ۶۶۲ پاورقی ۲

۲۱۹ - عون المعبود ذیل ح ۴۰۷۴

مع ظهره و يشده عليهما»^{۲۲۰}، «الاحتباء ... فهو أن يقعد الانسان على البتیه و ينصب ساقیه و يحتوی عليهما بثوب أو نحوه أو بيده و هذه القعدة يقال لها الحبة و كان هذا الاحتباء عادة للعرب فی مجالسهم فان انكشف معه شيء من عورته فهو حرام والله اعلم»^{۲۲۱} و «الاحتباء أن يحتبى الرجل فى ثوب واحد أى أن يجلس على البتیه ناصباً ساقیه و يلف عليه ثوباً و فرجه مكشوف، و كانت عادة العرب ذلك فنهى الشرع عنها لكشف العورة»^{۲۲۲} (احتباء، پیچیدن جامه‌ای واحد بر خود است به این صورت که شخص بر کفل‌هایش بنشینند، ساق [و زانو] را بالا ببرد و پارچه‌ای بر گرداگردش بپیچاند و [در نتیجه] فرج و شرمگاهش نمایان و مکشوف گردد. این شیوه، رسم عرب بود که شرع به دلیل نمایان شدن شرمگاه مورد نهی قرار داد).

بنابراین اگر در حین احتباء، ناحیه فرج و شرمگاه به وسیله پارچه دیگری پوشانده نمی‌شد، که بسیار رخ می‌داد، در این صورت در معرض دید سایرین قرار می‌گرفت. مطابق روایات پرشماری که از رسول‌الله رسیده است (علاوه بر اشتمال صمّاء [دامن جامه بر کتف نهادن] که پیش‌تر توضیح دادم همچنین) از "احتباء در یک جامه"، به دلیل نمایان شدن فرج و شرمگاه نهی شده است. به دلیل حساسیت موضوع، موارد متعددی از این روایات نبوی را می‌آورم. تلاش کرده‌ام هر نمونه در بردارنده‌ی توضیحی جدید، نکته و واژه‌ای تازه یا تأکیدی بر ماقبل باشد:

«نهی [النبی^(ص)] عن لبستين اشتمال الصمّاء و أن يحتبى [يلتحف] الرجل بثوب ليس بين فرجه و بين السماء شيء»^{۲۲۳} (پیامبر از دو گونه لباس پوشیدن نهی کرد: یکی اشتمال صمّاء [یعنی دامن بر کتف نهادن]، و دیگر این‌که جامه‌ای را به دور خود بپیچد در حالی که مابین فرج او و آسمان چیزی [پارچه‌ای دیگر] نباشد).

«عن جابر: ان رسول الله^(ص) نهى ... و ان یشتمل الصمّاء و ان یجتبى فى ثوب واحد

۲۲۰ - کافی ج ۲ ص ۶۶۳ پاورقی ۱
 ۲۲۱ - شرح صحیح مسلم نووی ج ۱۴ ص ۷۵ و ۷۶
 ۲۲۲ - التاج منصور علی ناصف ج ۳ ص ۱۶۹
 ۲۲۳ - بحار الانوار ج ۸۳ ص ۲۰۰ ح ۵

کاشفاً عن فرجه...»^{۲۲۴} (جابر بن عبدالله گفت: رسول خدا از اشمال صماء و از این که فرد، تک جامه اش را به گونه ای به خود بپیچد که موجب نمایان بودن فرجش باشد نهی کرد).
 «عن أبي سعيد قال نهى رسول الله (ص) عن اشمال الصماء و أن يحتبى فى ثوب واحد
 ليس على فرجه منه شيء»^{۲۲۵} (رسول خدا از اشمال صماء و از احتباء در تک جامه ای که هیچ بخشی از آن بر روی فرج و شرمگاه نباشد نهی کرد).

«نهى رسول الله عن لبستين أن يحتبى الرجل مفضياً بفرجه الى السماء، و يلبس ثوبه و أحد جانبيه خارج و يلقي ثوبه على عاتقه»^{۲۲۶} (ابوهریره گفت: رسول خدا از دو گونه پوشش نهی کرد: یکی این که احتباء کند در حالی که فرج و شرمگاهش به سمت آسمان، باز باشد، و دیگر این که جامه بر تن کند ولی یکی از دو جانب بدنش بیرون از آن باشد و جامه را بر کتفش بیندازد).

«عن عائشة، قالت: نهى رسول الله (ص) عن لبستين: اشمال الصماء و الاحتباء فى ثوب واحد، و أنت مفضٍ فرجك الى السماء»^{۲۲۷}.

«عن أبي هريرة، أن رسول الله (ص) نهى عن لبستين: عن اشمال الصماء، و عن الاحتباء فى الثوب الواحد، يُفضى بفرجه الى السماء»^{۲۲۸}.

«نهى النبى عن الملامسة ... و أن يحتبى بالثوب الواحد ليس على فرجه منه شيء بينه و بين السماء و أن يشتمل الصماء»^{۲۲۹} (پیامبر (ص) از احتباء با جامه واحد که چیزی از آن بر فرج و شرمگاهش نباشد و [در واقع] مابین فرج فرد و فضای آسمان چیزی حائل نباشد نهی کرد).

«عن سالم عن أبيه، قال: نهى رسول الله (ص) عن لبستين؛ و هو أن يلتحف الرجل بثوب ليس عليه غيره، ثم يرفع جانبيه على منكبيه، أو يحتبى الرجل فى ثوب واحد، ليس بين

۲۲۴ - صحیح مسلم ج ۶ ص ۱۵۴ (شرح نووی ج ۱۴ ص ۷۵ و ۷۶) + ذکرى الشیعه ج ۳ ص ۶۰

۲۲۵ - سنن النسائی ج ۸ ص ۲۱۰ + صحیح بخاری ج ۳۵۴، السنن الکبری نسائی ۹۶۶۳

۲۲۶ - سنن ابوداود ۴۰۸۰، عون المعبود ۴۰۷۳

۲۲۷ - سنن ابن ماجه ۳۵۶۱

۲۲۸ - سنن ابن ماجه ۳۵۶۰

۲۲۹ - صحیح بخاری ۵۳۷۱

فرجه و بین السماء شیء یعنی سترأ»^{۲۳۰} (رسول خدا از دو نحوه پوشش نهی کرد: یکی این که [در حال ایستاده] با یک جامه خود را ملحفه پیچ کند و سپس پایین هر دو جانب جامه را بالا بیاورد و روی کتفش قرار دهد [که موجب کشف جانبین و یا جلو و شرمگاه می شود] و دیگر این که [در هنگام نشستن] تک جامه اش را طوری به خود ببندد که بین فرج و شرمگاهش با آسمان هیچ پوشش و حائلی نباشد).

«عن ابن مسعود، قال: نهی رسول الله^(ص) عن لبستین، فأما اللبستان؛ فأنیحتی الرجل بثوب لایکون بینہ و بین السماء شیء، و تصیب مذاکیرہ الأرض، و أن یلبس ثوباً واحداً يأخذ بجوانبه، فیضعه علی منکبه، فتدعی تلک الصماء»^{۲۳۱} (ابن مسعود گفت: رسول خدا از دو گونه پوشش نهی کرد: یکی این که مرد با تک جامه اش به گونه ای احتیاء کند که مابین او و آسمان چیزی نباشد و اندام ذکوریتش به زمین اصابت کند، و دیگر این که...).

«عن أبي هريرة، قال: نهی عن لبستین: أن یحتبی فی الثوب الواحد لیس علی عورته شیء، أو یشتمل فی الثوب الواحد لیس علیه غیره»^{۲۳۲} (ابوهریره گفت: از دو گونه لباس پوشیدن نهی شده است: یکی این که احتیاء در جامه ای واحد کند بطوری که هیچ بخشی از پارچه و لباس بر روی شرمگاه نباشد، و دیگر این که...).

«أن أباسعید الخدری قال: نهی رسول الله^(ص) عن لبستین، و عن بیعتین ... واللبستین اشتمال الصماء، و الصماء أن یجعل ثوبه علی أحد عاتقیه، فیبدو أحد شقیه لیس علیه ثوب، واللبسة الأخری احتباؤه بثوبه، و هو جالس لیس علی فرجه منه شیء»^{۲۳۳} (أبوسعید خدری گفت: رسول خدا از دو گونه لباس پوشی نهی کرد... یکی اشتمال صماء بود و صماء این است که جامه را بر یکی از دو کتفش قرار دهد که در پی آن یک شقه از پیکرش، در حالی که پوشش ندارد نمایان گردد. و یکی دیگر احتیاء با جامه است، و آن عبارت از این است که فرد نشسته باشد ولی چیزی از جامه ی وی بر روی فرج و شرمگاهش نباشد).

۲۳۰ - السنن الکبری نسائی ۹۶۶۶+۹۶۶۵

۲۳۱ - السنن الکبری نسائی ۹۶۶۹

۲۳۲ - السنن الکبری نسائی ۹۶۷۰

۲۳۳ - صحیح بخاری (لباس ۲۰) ۵۳۷۲

وضوح روایات بالا بر اثبات واقعیتِ احتیاء در تک‌جامه‌ای که توان پوششِ ناحیهٔ دامن و شرمگاه را نداشته، انکار ناپذیر است. این روایات، شیوع برهنگی و عادی بودن آن را، آن‌هم در مورد حسّاس‌ترین نقطهٔ بدن، یعنی دامن و شرمگاه، اثبات می‌کند. در این روایات، همانند بسیاری دیگر از مناهی پیشین پیامبر، نهی حضرت صرفاً متوجه پیدا بودن فرج و شرمگاه است که محتوای بحث "حجاب اصلی و اصل پوشش" که در فصل پیشین آوردم را بیش از پیش تأیید می‌کند.

اگر گمان می‌کنید که پدیدهٔ مورد بحث، تنها در میان مردان رایج بود و زنان در هنگام نشستن مراقبت لازم از پوشیدگی شرمگاه و پایین‌تنه را داشته‌اند باید گفت که این گمان نادرست است زیرا احتیاء منتهی به کشف دامن، آنچنان در میان زنان نیز رایج و نسبتاً عادی بود که رسول گرامی را بر آن داشت که هنگام بیعتِ زنان با وی، آن‌ها را متعهد به عدم "احتیاء و کشف فرج" کند و به عبارت دیگر یکی از مواد و شرایط بیعت خود با زنان را همین عدم احتیاء اعلام کرد. کلینی گزارش این بیعت و شرط را به نقل از امام جعفر صادق در کافی آورده، و در الوافی فیض و وسائل‌الشیعه حرّعاملی به ثبت رسیده است: «عن أبي عبدالله قال: فيما أخذ رسول الله (ص) من البيعة على النساء أن لا يحتببن ولا يقعدن مع الرجال في الخلاء»^{۲۳۴}.

در وخامت برهنگی موجود در منازل، همین بس که عایشه نقل کرده که رسول خدا گفت: هیچ زنی نیست که جامه‌اش را در خانه‌ای غیر از خانهٔ خودش از بدن جدا کند، مگر این‌که (با این کار) موجب هتکِ پرده‌ی مابین خود و خدا شده است: «عن عائشة قالت: سمعت رسول الله (ص) يقول: ما من امرأة تنزع ثيابها في غير بيتها الا هتک ما بینها و بین الله تعالی»^{۲۳۵}. چنان‌که ملاحظه می‌شود بحث، فراتر از کندن لباس در خانه‌ی خود است زیرا اعلامِ خطرِ موجود در روایت، نسبت به جامه در آوردن در منزل غیر است. لازم به ذکر است که پیامبر گرامی و سایر پیشوایان، هرگز با نوع نشست و برخاست افراد و طرز لباس پوشیدن‌شان کاری نداشتند زیرا هر کس عادت‌ی و تمایلی دارد که بر

۲۳۴ - کافی ج ۵ ص ۵۱۹، الوافی ۲۲۳۲۲، وسائل‌الشیعه ۲۵۳۸۱

۲۳۵ - تاریخ بغداد ج ۳ ص ۲۷۱

اساس آن عمل می‌کند پس آنچه در متون دینی مورد نهی قرار گرفته است را باید به خوبی شناسایی و استخراج کرد. از جمله در بحث حاضر، هرگز احتباء و زانو در بغل گرفتن، به خودی خود، مورد نهی رسول‌الله واقع نگردیده است (زیرا چه بسا افرادی دوست داشته باشند که برای دقایقی این چنین بنشینند به ویژه که احتباء در میان اعراب آن روزگار جای‌گزین دیوار و تکیه‌گاه‌شان بود) بلکه نهی موجود در روایات نبوی، تنها متوجه پیامد منفی آن، یعنی کشف دامن و شرمگاه است که معمولاً در پی احتباء مذکور روی می‌داد. به عبارت دیگر اگر احتباء (یا هرگونه نشستن و لباس پوشیدنی) همراه با کشف فرج و برهنگی نمی‌بود در این صورت از نهی مذکور در روایات برکنار بود چنان‌که متن روایات نیز، خود به روشنی گواه تعلیق نهی به کشف عورة است. به همین دلیل وقتی از امام جعفر صادق در مورد احتباء (یا زانو به بغل گرفتن در هنگام نشستن) سؤال شد پاسخ داد: اگر عورة و شرمگاهش پوشیده باشد اشکالی ندارد ولو که فقط یک جامه داشته باشد: «سألت أبا عبد الله عن الرجل يجتبي بثوب واحد؟ فقال: إن كان يغطي عورته فلا بأس»^{۲۳۶} و حتی گفته شده که شخص پیامبر در برابر کعبه نیز به حالت احتباء و زانو در بغل نشسته بود: «رأيت النبي^(ص) في وجه الكعبة محتبياً ببديه»^{۲۳۷} ولی روشن است که حضرت در این حالت، مراقب پوشیدگی ناحیه دامنش بوده است این مراقبت از دیگر روایتی که در این باره وارد شده به دست می‌آید: «عن سليم بن جابر الهجيمي، قال: أتيت رسول الله^(ص) وهو محتب ببرد، و إن هداياها لعلی قدميه...»^{۲۳۸} (راوی گوید: نزد رسول خدا آمدم در حالیکه وی با جامه‌ای احتباء کرده بود و کناره‌های ریش ریش جامه بر روی پاهایش قرار داشت) بنابراین اگر در روایتی از امام صادق، سخن از عدم جواز احتباء در مقابل کعبه شده است (لا يجوز للرجل أن يجتبي مقابل الكعبة)^{۲۳۹}، یا ناظر به کشف دامن و فرج است و یا به نکته اخلاقی دیگری اشاره دارد.

علاوه بر مضمون روایات بالا که "طرف" حکم در آن مربوط به هنگام "نشستن"

۲۳۶ - کافی ج ۲ ص ۶۶۳، وسائل الشیعه ۱۵۷۹۰

۲۳۷ - مجمع الزوائد ج ۵ ص ۱۳۱

۲۳۸ - السنن الکبری نسائی ۹۶۱۲+۹۶۱۳

۲۳۹ - کافی ج ۲ ص ۶۶۳

است، روایت دیگری (بدون اشاره به واژه احتباء و زانو در بغل گرفتن) وجود دارد که ظرفش مربوط به هنگام "حرکت و راهرفتن" است که اگر صحیح باشد گویای برهنگی فاحش‌تری که مربوط به سطح جامعه است می‌باشد: «قال ابوهریره نهی رسول‌الله عن لبستین و عن بیعتین إذا مشی الرجل فی ثوب واحد لیس علی فرجه منه شیء و أن یشتمل بالثوب الواحد ثم یرفعه علی منکبه و عن الملاسمة و الالقاء»^{۲۴۰} (ابوهریره گفت: رسول‌خدا از دو شیوه پوشش نهی کرد... یکی این‌که در حال راهرفتن جامه‌ی واحدی بر تن کرده باشد در حالی‌که هیچ بخشی از آن جامه بر روی فرج و شرمگاهش قرار نداشته باشد، و دیگر این‌که خود را در جامه‌ی واحدی بپیچد و سپس پایین جامه را بر روی کتفش بیندازد...). گفتنی است شماری از روایات پیش‌گفته نیز، صراحتی بر وضعیّت نشسته نداشتند.

فصل سوم- در حین حج و طواف و نماز

طواف عریان: بر پایه گزارشات موجود، اعراب پیش از اسلام، چه مرد و چه زن، مراسم طواف بر گرداگرد کعبه را برهنه و لخت مادرزاد انجام می‌دادند! البته خاستگاه آنان در این کار چیزهایی به ظاهر پاک بود از جمله می‌گفتند: "با جامه‌هایی که در آن مرتکب گناه شده‌ایم بر گرد خانه خدا نمی‌چرخیم".

میقات و وعده‌گاه ایشان برای درآوردن جامه، مسجد منی بود. فخررازی در تفسیرش چنین می‌گوید: ابن عباس گفت: قبائل عرب جاهلی خانه خدا را برهنه طواف می‌کردند، مردان در روز و زنان در شب. و عادت بر آن بود که چون به مسجد منی می‌رسیدند جامه را از تن می‌افکندند و برهنه به مسجد در می‌آمدند و می‌گفتند: ما در جامه‌هایی که در آن‌ها مرتکب گناه شده‌ایم طواف نمی‌کنیم. و برخی دیگر از ایشان (در علت طواف عریان) می‌گفتند: ما این کار را خوش‌بینانه انجام می‌دهیم تا همان‌گونه که عاری از جامه و لباس می‌شویم همچنین عاری از گناه گردیم (و خدا گناهان‌مان را بزداید). زنان بندها و رشته‌هایی بریده بریده (یا پارچه‌ای کوتاه) را از ناحیه کمر آویزان می‌کردند تا (شرمگاه) خود را در برابر حمس که قریش هستند پوشانند زیرا قبیله قریش برهنه طواف نمی‌کردند و نماز را با لباس می‌خواندند: «قال ابن عباس: ان أهل الجاهلیة من قبائل العرب كانوا يطوفون بالبیت عراة الرجال بالنهار و النساء باللیل، و كانوا إذا وصلوا الی مسجد منی طرحوا ثیابهم و أتوا المسجد عراة و قالوا: لانطوف فی ثیاب أصبنا فیها الذنوب، و منهم من یقول: نفعل ذلك تفاؤلا حتی نتعری عن الذنوب كما تعربنا عن الثیاب، و كانت المرأة منهم تتخذ سترا [سیرا] تعلقه علی حقویها لتستتر به عن الحمس و هم قریش فانهم كانوا لا یفعلون ذلك و كانوا یصلون فی ثیابهم»^{۲۴۱}.

بسیاری می‌گویند قبیله قریش و هم‌پیمانانش که به ایشان "حمس" گویند برخلاف

سایر مردم، طواف کعبه را برهنه انجام نمی‌دادند ولی گزارشاتی وجود دارد که نشان می‌دهد ایشان نیز برهنه طواف می‌کردند، و از آن گذشته اهداف و نیت‌های پاک‌تری که برای عریان شدن وجود داشت هر فردی را ترغیب به این کار می‌کرد چه رسد قریشیان که خود را متولی کعبه نیز می‌دانستند. طبرسی طواف عریان را مشخصاً به حمس (یعنی قریش و هم‌پیمانان) نسبت داده و می‌گوید: کسانی که شرمگاه‌شان را در طواف آشکار می‌کردند و زن و مردشان برهنه‌ی مادرزاد بر گرد خانه‌ی خدا طواف می‌کردند و چنین استدلال داشتند که: همانند حالتی که از مادر زاییده شده‌ایم طواف می‌کنیم و در لباس‌هایی که در آن‌ها مرتکب گناه گشته‌ایم به طواف کعبه نمی‌پردازیم، عبارت بودند از حمس: «... المشركين الذين كانوا يبدون سواتهم في طوافهم، فكان يطوف الرجال و النساء عراة يقولون: نطوف كما ولدتنا أمهاتنا و لانطوف في الثياب التي قارفنا فيها الذنوب و هم الحمس»^{۲۴۲}. شیخ طوسی، تأکید خاص بر برهنگی زنان و مردان "قریش" را با صراحت بیشتری آورده است: «الكنایة فی قوله (فعلوا فاحشة) کنایة عن المشركين، الذين كانوا يبدون سواتهم في طوافهم: النساء و الرجال الحمس خاصة، و له خبر طويل فی قول ابن عباس و مجاهد و سعید بن جبیر و الشعبي و السدی»^{۲۴۳}.

جزئیات اختلاف در طواف عریان

در همه گزارشاتی که به ما رسیده، اصل طواف عریان برای زنان و مردان پذیرفته شده اما تفاوت‌هایی به این شرح وجود دارد:

الف- برهنگی شرمگاه زنان: یکی از موارد تفاوت این است که آیا زنان، حتی ناحیه فرج و شرمگاه‌شان را نیز نمی‌پوشانیدند؟ در این باره چند گزارش وجود دارد:

۱- برهنه بودن شرمگاه: دلیل آن، روایات فراوانی است که طواف عریان را یا مطلق آورده و یا صراحتاً به زنان نیز نسبت داده است: «عن مجاهد... قال: كان نساؤهم يظفن بالبیت عراة»^{۲۴۴}. علاوه بر آن، گزارشاتی همانند دو گزارش قبلی، نمایان بودن

۲۴۲ - مجمع‌البیان ج ۴ ص ۲۳۹ اعراف ۲۸

۲۴۳ - تفسیر تبیان شیخ طوسی ج ۴ ص ۳۸۲

۲۴۴ - تفسیر جامع البیان طبری ش ۱۱۲۵۷

شرمگاه زنان را به وضوح بیان کرده است. از آن گذشته طواف‌کنندگان می‌خواستند مثل زمانی که از مادر متولد شده‌اند به گرد خانه خدا بچرخند: «...کانوا یبدون سواتهم فی طوافهم فکان یطوف الرجال و النساء عراة یقولون: نطوف کما ولدتنا أمهاتنا...»^{۲۴۵}. نیز برهنگی در نزد آنان مطابق مطالب قبلی کتاب، ناظر به همین قسمت بود.

۲- پوشاندن شرمگاه به وسیله کف دست: بر این اساس زنان، لخت می‌شدند اما به کمک کف دست، شرمگاه جلو و عقب و یا صرفاً شرمگاه جلو را می‌پوشاندند: «لا یستر عورتها لباس أو قماش، بل کانت تضع احدی یدیها علی قبلها و الید الأخری علی دبرها و تطوف حول البیت علی هذا النحو»^{۲۴۶} و «فجاءت امرأة فألقت ثیابها و طافت، و وضعت یدها علی قبلها و قالت: الیوم یبدو بعضه أو کله / فما بدا منه فلا أحله»^{۲۴۷}. معلوم نیست که این روش، کارا و به بیان دیگر حقیقی بوده باشد چرا که متصل بودن دست به شرمگاه در طول طواف، به ویژه که آغاز برهنگی از مسجد منی باشد، چندان واقعی نمی‌نماید.

۳- پوشش نسبی شرمگاه با بندهایی آویزان، رشته‌ای و فاصله‌دار: آنان رشته‌ها یا تسمه‌هایی که مابین‌شان فاصله و شکاف وجود داشت را بر روی ناحیه دامن آویزان می‌کردند ولی از لابلاهی همین فاصله و شکاف‌ها شرمگاه‌شان گهگاه نمایان می‌شد و گویا بیت "الیوم یبدو بعضه او کله / و ما بدامنه فلا أحله" به همین مطلب اشاره دارد. و یا از قطعه پارچه‌ای بسیار کوچک، و یا پارچه‌ای کوچک و شکاف‌دار استفاده می‌کردند: «قال الفراء: کانوا یعملون ستاً من سور [أو: شیئا من سیور] مقطعة یشدون علی حقوهم فسمی حوقاً [حوقاً]، و إن عمل من صوف سمی رهطاً»^{۲۴۸}، «کانت المرأة تلبس شیئاً شبیهاً بالحوف لیواریها بعض المواراة؛ و لذلك قالت العامریة: الیوم یبدو...»^{۲۴۹}، «... لتطوف بالبیوت و هی عریانة، فتعلق علی سفلاها [فرجها] سیورا مثل هذه السیور التي تكون علی وجوه الحمر من الذباب و هی تقول: الیوم یبدو»^{۲۵۰}، «... فتضع المرأة علی قبلها النسعة أو

۲۴۵ - بحار الانوار ج ۹ ص ۹۴

۲۴۶ - المفضل فی تاریخ العرب قبل الاسلام ج ۶ ص ۳۵۸

۲۴۷ - الدر المنثور ج ۳ ص ۷۸، تفسیر المیزان ج ۸ ص ۸۷

۲۴۸ - تفسیر تبیان ج ۴ ص ۳۸۲ + مجمع البیان ج ۴ ص ۲۳۹

۲۴۹ - معانی القرآن فراء اعراف ۳۲

۲۵۰ - اسباب النزول ص ۱۵۱

الشیء فتقول: اليوم یبدو...»^{۲۵۱}، «و أما النساء فتضع إحداهن ثیابها كلها الا درعا مفرجا علیها ثم تطوف فیه»^{۲۵۲} و «اما زنان: ... هر زنی همه جامه‌های خویش را می‌انداخت جز جوشن گشوده‌ی خود را که با آن پیرامون حرم می‌گشت و می‌گفت: اليوم یبدو بعضه او کله / و ما بدا منها فلا احله (امروز برخی از آن یا همه آن آشکار می‌شود و من آن چه را که آشکار شده حلال نمی‌کنم)»^{۲۵۳}.

۴- برهنگی شرمگاه در طواف شبانه: برخی گزارشات با این‌که می‌گویند مردان و زنان در هنگام طواف برهنه و لختِ مادرزاد می‌شدند اما گفته‌اند که مردان در روز طواف می‌کردند و زنان در شب. شاید با این کار می‌خواستند حداقلی از استتار، با استفاده از تاریکی شب حاصل شود: «كانوا يطوفون بالبيت عراة الرجال بالنهار و النساء باللیل»^{۲۵۴}، «و أكثر ما كان النساء یظفن عراة باللیل»^{۲۵۵} و «عن محمد بن كعب القرظی قال قال كان المشركون الرجال یطوفون بالبيت بالنهار عراة و النساء باللیل عراة...»^{۲۵۶}.

ازرقی، تمام احتمالات یادشده را آورده است: «كسانی که آیین ایشان حله بود در نخستین حج خود زن و مرد برهنه مادرزاد طواف می‌کردند. بنی عامر بن صعصعه و قبيلة عكّ از قبایلی بودند که چنین عمل می‌کردند و هرگاه زن‌های ایشان برهنه طواف می‌کردند یک دست بر جلو و یک دست بر عقب خود می‌گرفتند و چنین می‌گفتند: امروز بخشی از آن یا تمام آن آشکار است و آنچه را از آن آشکار است حلال و روا نمی‌دارم. ابن عباس می‌گوید برخی از قبایل عرب از جمله بنی‌عامر و دیگران برهنه طواف می‌کردند، مردان روزها و زنان شب‌ها. و هرگاه کسی از ایشان بر در مسجد می‌رسید به افراد احمسی می‌گفت چه کسی جامه و پوششی عاریه می‌دهد؟ اگر کسی از ایشان جامه‌ای به او عاریه می‌داد در آن جامه طواف می‌کرد و گرنه جامه خود را بر در مسجد می‌انداخت و برای طواف برهنه وارد مسجد می‌شد و همچنان برهنه هفت بار گرد خانه

۲۵۱ - تفسیر طبری ۱۱۲۴۷

۲۵۲ - سیره ابن هشام ج ۱ ص ۱۳۱، بلوغ الارب ج ۲ ص ۲۹۱

۲۵۳ - کامل ابن اثیر (ترجمه) ج ۵ ص ۱۰۱

۲۵۴ - تفسیر فخر رازی ج ۱۴ ص ۶۰

۲۵۵ - تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۲۱۷

۲۵۶ - الدرالمثور ج ۳ ص ۷۷

طواف می‌کرد و می‌گفتند در جامه‌هایی که در آن مرتکب گناه شده‌ایم طواف نمی‌کنیم و چون طوافش تمام می‌شد و برمی‌گشت می‌دید که جامه‌اش موجود است و از جای خود تکان نخورده است. برخی از زنان ایشان تسمه‌ها و بریده‌هایی از تهیگاه خود می‌آویختند و ظاهراً عورت خود را می‌پوشاندند و در همین باره است که آن زن عامری شعر گذشته را سروده است»^{۲۵۷}.

جواد علی در این باره می‌گوید: «زنان غیر حمس، تابع مقررات طواف عریان بودند به همین خاطر طواف خانه خدا را لخت مادرزاد انجام می‌دادند. و یا به احتمالی هریک از آنها همه البسه، به جز پوشاک شکاف‌داری را می‌نهاد سپس در آن طواف می‌کرد. و یا بر در مسجدی می‌ایستاد و از مردم درخواست جامه "قرضی یا کرایه‌ای" می‌کرد پس اگر کسی جامه‌ای عاریه‌ای یا کرایه‌ای به او می‌داد، در آن طواف می‌کرد و گرنه همانند مردان به طواف عریان و عاری از هر جامه و لباس می‌پرداخت هرچند یک دستش را بر شرمگاه جلو و دست دیگرش را بر شرمگاه پشت می‌نهاد. در این رابطه یک بیت شعر منسوب به زنی زیبا که شاید ضباعه دختر عامر باشد را روایت کرده‌اند که وی در حال طواف عریان چنین سرود: امروز قسمتی از آن یا همه آن آشکار می‌شود و من آن‌چه را آشکار شده روا نمی‌دانم که نگاه شود. بعضی روایات خواسته‌اند طواف عریان زنان به شکل یادشده را در ذهن مردم تخفیف دهند (و از شدت برهنگی‌اش بکاهند) و به همین خاطر در بعضی از آنها وجود بندهای آویزان از کمر ذکر شده، و در برخی دیگر آورده‌اند که زنان در شب طواف می‌کردند تا از درآوردن جامه در مقابل چشم مردان در امان باشند زیرا طواف مردان در روز بود: «و تخضع النساء لهذه القاعدة أيضاً اذا كن من الحلة، فكانت المرأة تطوف بالبیت و هی عریانة. و قیل تضع احداهن ثیابها كلها الا درعاً مفرجاً علیها ثم تطوف فیه. و قیل كانت تقف علی باب المسجد، فتقول: من یعیر مصوناً؟ من یعیر ثوباً؟ من یعیرنی تطوفاً؟ فإن أعارها أحد ثوباً أو كراه لها طافت به، و الا طافت عریانة كما يطوف الرجال علی حد زعم الروایات لایستر عورتها لباس أو قماش، بل كانت تضع احدی یدیها علی قبلها و الید الأخری علی دبرها و تطوف حول البیت علی هذا

النحو. و هم یروون فی ذلك بیتاً ینسبونه لامرأة جميلة، قیل هی: ضباعة بنت عامر بن صعصعة، طافت بالبيت عریانة و هی تقول: الیوم یبدو بعضه أو كله / و ما بدا منه فلا أحله. و شاءت بعض الروایات أن تخفف من وقع طواف النساء علی هذه الصورة فی النفوس، فذكرت ان بعض النساء كانت تتخذ سیوراً فتعلقها فی حقوتها تستتر بها، و ذكرت روايات أخرى انهن كن یطفن لیلاً، و بذلك یتخلصن من وقوع سترهن فی أعین الرجال، لأن طواف الرجال فی النهار»^{۲۵۸}.

ب- میزان فراگیری قبایل: اختلاف دیگر مربوط به میزان فراگیری طواف عریان در میان قبایل و طوایف است. خیلی‌ها در این باره دو صنف و گروه را نام می‌برند: یکی حله که برهنه طواف می‌کردند، و دیگری حمس که با جامه طواف می‌کردند: «و الأخباریون یذكرون ان الطائفین بالبيت كانوا علی صنفین: صنف یتطوف عریاناً. و صنف یتطوف فی ثیابه. و يعرف من یتطوف بالبيت عریاناً بـ (الحلة). أما الذین یتطوف بثیابهم، فیرفون بـ (الحمس). و أضاف بعض أهل الأخبار الی هذین الصنفین صنفاً ثالثاً قالوا له: الطلس و قبائل الحلة من العرب: ...»^{۲۵۹}. اما همان‌طور که پیش از این استناد کردم گویند که حمس (یعنی قریش و هم‌پیمانان) نیز، چه مرد و چه زن، برهنه بر گرد خانه خدا طواف می‌کردند: «كانوا یبدون سواتهم فی طوافهم: النساء و الرجال الحمس خاصة»^{۲۶۰}، «عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال كانت قریش تطوف بالبيت عراة یصفرون و یصفقون»^{۲۶۱} و «قال مجاهد كانت قریش تطوف عراة و لا یلبس أحدهم ثوباً طاف فیه»^{۲۶۲} (مجاهد گفت: قریش بر گرد خانه خدا برهنه طواف می‌کرد و هیچ‌کسی از آنان با هیچ جامه‌ای به طواف نمی‌پرداخت). شاید نفی طواف عریان در مورد قریش، که در شمار قابل توجهی از گزارشات آمده است، بعدها پس از واکنش منفی جامعه اسلامی نسبت به طواف مذکور، و با هدف تنزیه آنان ساخته شده باشد.

۲۵۸ - المفضل فی تاریخ العرب قبل الاسلام ج ۶ ص ۳۵۸

۲۵۹ - تاریخ العرب قبل الاسلام ج ۶ ص ۳۵۷

۲۶۰ - تفسیر تبیان ج ۴ ص ۳۸۲

۲۶۱ - فتح الباری ج ۱۰ ص ۲۱۵

۲۶۲ - التمهید ابن عبدالبر ج ۶ ص ۳۷۹ + تفسیر طبری ۱۱۲۱۶

رویه‌مرفته گرچه نمی‌توان به عمومیتِ طوافِ عریان مطمئن بود اما می‌توان آن را پدیده‌ای رایج دانست و دست‌کم در مورد بسیاری از آنان، صرف‌نظر از درصدش، صادق دانست.

ج- شمار معابد: اختلاف دیگر مربوط به معابدی است که طواف عریان در آن‌ها انجام می‌شده است. در حالی‌که بسیاری از روایات، تنها به طواف برهنه حول کعبه‌ی ابراهیم واقع در مکه پرداخته‌اند گزارشات دیگری وجود دارد که این طواف را جاری در همه کعبه‌ها و معابد عرب می‌داند. گزارش ابوالفتوح رازی که اینک می‌آورم، هم نشان دهنده انجام طواف برهنه در همه مساجد است! و هم گویای برخورد قهری با کسانی است که از برهنه بودن در هنگام طواف خودداری می‌کردند! گفتنی است عبارت داخل [...] را از پاورقی ترجمه کامل ابن‌اثیر افزودم: «[اهل جاهلیت، به ویژه] بنی‌عمر، عادت داشتند که برهنه گرد خانه طواف کردند، مردان به روز و زنان به شب. و چون به مسجدی از مساجد رسیدندی، جامه بینداختندی، و برهنه شدندی، و در مسجد شدندی. و اگر کسی با جامه طواف کرد، او را بزدندی و جامه‌اش بیرون کردند»^{۲۶۳}.

الزام طواف‌کنندگان به برهنگی، و برخورد سخت‌گیرانه را در این گزارش نیز می‌بینیم که: «عن طاووس ... قال ... كانوا يطوفون بالبیت عراة و كانوا اذا قدموا يضعون ثيابهم خارجا من المسجد ثم يدخلون و كان اذا دخل رجل و عليه ثيابه يضرب و تنتزع منه ثيابه...»^{۲۶۴}. بنابراین گویا بتوان برهنگی حین طواف را در نزد آنان واجب شمرد: «و فی روایة ان من يطوف من الحلة بثيابه يضرب و تنتزع منه ثيابه. فجعلت هذه الرواية خلع الثياب واجب على الحلة محتتم عليهم، لايحوز مخالفته، و إلا تعرض المخالف للعقاب»^{۲۶۵}.

د- کدامین طواف: برخلاف گزارشات پیشین که رسم طواف عریان را جاری در نوبت‌های مختلف دانسته، اما در گزارش دیگری آن را مربوط به طواف اول حجاج دانسته است: «و كانت الحلة تطوف بالبیت اول ما يطوف الرجل و المرأة فی اول حجة

۲۶۳ - تفسیر روض الجنان ابوالفتوح رازی ج ۸ ص ۱۷۳ اعراف ۳۱، ترجمه کامل ابن‌اثیر پاورقی ج ۵ ص ۱۰۳

۲۶۴ - الدر المنثور ج ۳ ص ۷۸ + ر.ک: تفسیر کشف اعراف ۳۱

۲۶۵ - تاریخ العرب قبل الاسلام ج ۶ ص ۲۵۷

یحجهها عراة»^{۲۶۶} (کسانی که آیین ایشان حله بود در نخستین طواف از نخستین حج خود زن و مرد برهنه مادرزاد طواف می‌کردند)^{۲۶۷}.

ضباعه عامریه

زنان طواف‌کننده؛ یا بی‌هیچ دغدغه‌ای از بابت مکشوف بودن شرمگاه‌شان، به انجام اعمال حج و طواف می‌پرداختند، یا این‌که طواف‌شان را به شب موکول می‌کردند تا حداقلی از استتار را داشته باشند، یا در همان روز و در کنار مردان به طواف می‌پرداختند و فقط کف دست را بر روی شرمگاه جلو (و حداکثر دست دیگر را بر شرمگاه پشت) می‌نهادند، و یا "رشته‌ها، تسمه‌ها یا بندهای" بریده بریده‌ای که فاصله مابین‌شان کم نیز نبود را از ناحیه کمر آویزان می‌کردند تا قسمت دامن و فرج‌شان دائماً و تماماً نمایان نباشد و حتی در باره مورد اخیر گفته‌اند: «گاه برخی از زنان تورهای زنجیره‌ای (که لازم بود فاصله و گشادی خطوط زنجیره‌ها به مقدار کف دست باشد) برای خود درست کرده و با آن طواف می‌کردند...»^{۲۶۸}. بیت زیر در اشاره به طواف عریان همین زنانی سروده شده که در یکی از وضعیتهای فوق‌الذکر قرار داشتند و حتی بعضی‌شان در حین طواف، آن را می‌خواندند این بیت که مکرراً آورده شد چنین است: «الیوم یبدو بعضه أو کله / فما بدا منه فلا أحله» (امروز بخشی از آن، و یا تمام آن نمایان می‌گردد پس هرچه از آن نمایان شود را روا نمی‌دارم [که به آن نگاه کنند]). مرجع ضمیر "آن"، که در ترجمه آوردم "ناحیه فرج و شرمگاه" است که گهگاه آشکار می‌شد (الیوم یبدو بعضه أو کله. و ما بدا منه فلا أحله. تعنی الفرج لأن ذلک لایستر سترأ تماماً)^{۲۶۹} زیرا اگر از کف دست برای استتار شرمگاه استفاده می‌کردند هنگامی که دست را بر اثر خستگی یا عوامل دیگر برمی‌داشتند در این صورت تمام شرمگاه نمایان می‌گشت، و اگر بندها و رشته‌های آویزان به کار می‌بردند در این حال نیز از فاصله مابین بندها بخشی از شرمگاه (و یا تمام آن در پی جنب‌وجوش) نمایان می‌شد. تازه این توضیح در صورتی است که از این تدابیر

۲۶۶ - اخبار مکه ج ۱ ص ۱۸۱ + ر.ک: تاریخ العرب قبل الاسلام ج ۶ ص ۳۵۹

۲۶۷ - اخبار مکه (ترجمه) ص ۱۴۶

۲۶۸ - اسلام و عقائد و آراء بشری یحیی نوری ص ۲۸۹

۲۶۹ - بحار الانوار ج ۹ ص ۹۵

بی حاصل استفاده می‌کردند و الا همان‌گونه که گفتیم همچون مردان برهنه، و در کنار آن‌ها و بی‌هیچ درگیری ذهنی‌ای، به طواف عریان می‌پرداختند زیرا برهنگی در نزد آنان قبیح زیادی نداشت و از آن گذشته، اینک در نزد پروردگار و به خاطر او برهنه می‌شدند که این بر بی‌توجهی‌شان نسبت به پیرامون می‌افزود.

برهنگی ضباعه در طواف: گویند سراینده‌ی شعر بالا ضباعه عامریه است که خود نیز برهنه طواف می‌کرد و در آن حال آن بیت را می‌سرود. در این‌که شأن سرود بیت مذکور توسط عامریه چه بود و نیز محتوای شعرش اشاره به چه میزان برهنگی دارد، چند نکته به این شرح ارائه می‌کنم:

۱- وی جامه‌ی احمسی و حرمی، چه عاریه و چه کرایه نیافت و در نتیجه برهنه و مکشوف‌العورة به طواف مشغول شد: «و کانت ضباعه بنت عامر ... و هی التی طافت حول الکعبه عریانه و لم تجد ثوب حرمی تستعیره و لاتکتزیه فقالت: الیوم یبدو بعضه أو کله...»^{۲۷۰}، و حداکثر این‌که از کف دستانش برای استتار شرمگاه جلو و عقب استفاده کرد: «فجاءت امرأة من العرب وسیمه جمیله و طلبت ثوباً عاریه أو کراء فلم تجده. فقالوا لها: إن طفت فی ثیابک احتجت أن تتصدقی بها فقالت: أتصدق!؟ و کیف أتصدق بها و لیس لی غیرها؟! فطافت بالبیث عریانه. و أشرف علیها الناس فوضعت إحدى یدیها علی قبلها و الأخری علی دبرها و قالت: الیوم یبدو...»^{۲۷۱}.

۲- وی از سیور مقطع و معلقه یا درع مفرج که اشاره به رشته‌ها و بندهای بریده بریده و آویزان از کمر، یا دامن‌های شکاف‌دار دارد استفاده کرد که در این صورت ناحیه فرج و دامن کمابیش در معرض نگاه قرار داشت: «از سعیدین جبیر از ابن عباس چنین نقل شده (کان العرب یطوفون بالبیث عراة و یعللون ذلک بانهم لایطوفون فی ثیاب قد عصوا اله فیها فطافت امرأه و علی فرجها خرقة او سیر و هی تقول: الیوم یبدو بعضه او کله / فمن رأى شیئاً فلا احله»^{۲۷۲} و «أما النساء فتضع احداهن ثیابها کله الا درعا مفرجا علیها

۲۷۰ - انساب الاشراف بلاذری ج ۲ ص ۶۰۰

۲۷۱ - تفسیر کنزالدقائق ج ۵ ص ۲۸۹ + بحار الانوار ج ۳۵ ص ۲۹۱ ح ۷

۲۷۲ - ادوار فقه شهابی ج ۲ ص ۲۴ پاورقی

ثم تطوف فيه. فقالت امرأة^(۱) من العرب و هي كذلك تطوف بالبيت:

اليوم يبدو بعضه او كله و ما بدا منه فلا حله
أحتم مثل القعب بادٍ ظله كأن حمى خبير تمله
(^۱) يذكر أن هذه المرأة ضباعة بنت عامر...»^{۲۷۳}.

در این جا لازم است توضیحی در باره "سیور مقطعه و معلقه، و درع مفرج" (که شاید زنان طواف کننده و از جمله ضباعة مورد استفاده قرار می دادند) بیاورم تا مشخص شود که کارکرد آن هرگز همانند دامن و لنگ نبود و در واقع جامه ای بود برای خالی نبودن عریضه، و نه این که واقعاً می توانست ناحیه دامن را بپوشاند. تعبیر تسمه یا رشته های بریده بریده و آویزان بر ناحیه دامن و شرمگاه، نزدیک ترین تعبیری است که برای سیور مقطعه معلقه انتخاب کردم. اینک به جای توضیح بیشتر، بیان محققان را در این باره می آورم:

«و كانت المرأة تتخذ نسائج من ستور [سیور] فتعلقها على حقوبها، و في ذلك تقول العامرية: اليوم يبدو بعضه أو كله / فمن رأى شيئاً فلا أحله»^{۲۷۴}.

«كان أهل الجاهلية يطوفون بالبيت عراة و يقولون: لا تطوف بالبيت في ثياب قد أذنبنا فيها، و كانت المرأة تطوف عريانة أيضاً إلا أنها كانت تلبس رهطاً من سيور، و قالت امرأة من العرب: اليوم يبدو بعضه أو كله، و ما بدا منه فلا أحله. تعنى فرجها أنه يظهر من فرج الرهط الذي لبسته»^{۲۷۵}.

«أن ناساً من الأعراب كانوا يطوفون بالبيت عراة، الرجال بالنهار، و النساء بالليل، و كانت المرأة تعلق على فرجها سيورا، و تقول: اليوم يبدو...»^{۲۷۶}.

«عن ابن عباس قال: كان ناس من الاعراب يطوفون بالبيت عراة حتى أن كانت المرأة لتطوف بالبيت و هي عريانة، فتعلق على سفلاها سيورا مثل هذه السيور التي تكون على

۲۷۳ - بلوغ الأرب ج ۲ ص ۲۹۱ و باورقی

۲۷۴ - مجمع البحرين ج ۲ ص ۳۱۲

۲۷۵ - لسان العرب ج ۱۲ ص ۱۲۰

۲۷۶ - زاد المسیر ابن جوزی ج ۳ ص ۱۲۷

وجوه الحمر من الذباب و هی تقول: اليوم يبدو...»^{۲۷۷}.

سمرقندی می‌گوید اگر زنان در حین طواف از این بندها و تسمه‌های آویزان، و رشته‌های فاصله‌دار استفاده می‌کردند، در هنگام راه رفتن، شرمگاه‌شان نمایان می‌شد: «إن المشركين حرموا على انفسهم أشياء قد أحلها الله لهم و كانوا يطوفون بالبیت عراة قالوا لانطوف فی ثياب قد أذنبنا فیها و كان رجالهم يطوفون بالبیت بالنهار و نساؤهم يطوفون باللیل و إذا طافت المرأة بالنهار اتخذت إزار من سیر و كانت تبدو عورتها إذا مشت و كانت تقول اليوم يبدو بعضه او كله / فما بدا منه فلا حله»^{۲۷۸}.

همچنین در بارهٔ درع مفرج نیز باید گفت که هم از پشت و هم از جلو دارای شکاف‌هایی بود بنابراین شاید بتوان آن را تعبیر دیگری از سیور معلقه و مقطع، و یا چیزی در همان حد دانست. حموی در این باره می‌گوید: «و كان من سنة الحمس... و أن یخلوا ثياب الحل و یستبدلونها بثياب الحرم إما شری و إما عاریة و إما هبة فإن وجدوا ذلك و إلا طافوا بالبیت عرایا و فرضوا على نساء العرب مثل ذلك إلا أن المرأة كانت تطوف فی درع مفرج المقادیم و المآخیر، قالت امرأة و هی تطوف بالبیت: اليوم يبدو بعضه...»^{۲۷۹}.

۳- احتمال دیگر این است که شوهر ضباعه در قبال درخواست طلاق ضباعه تعهد گرفت که اگر پس از من با هشام بن مغیره ازدواج کنی می‌بایست چنین و چنان کنی و از جمله برهنه بر گرد کعبه طواف کنی. ضباعه نیز پذیرفت و طلاق گرفت ولی با هشام ازدواج کرد و تعهدش مبنی بر طواف عریان را این‌گونه عملی کرد: ابتدا تک‌تک جامه‌هایش را درآورد و سپس با موی بلندی که داشت شکم و کمر را پوشاند و در ادامه، مو را تا خلخال (و پایین کفل) رسانید. مطابق این گزارش، جریان طواف عریان ضباعه، منحصر به همین یک بار دانسته شده است: «قال ابن عباس: فأخبرني المطلّب بن أبي وداعة السهمي، و كان لدة رسول الله^(ص)، قال: لما أخلت قریش لضباعة البیت خرجت أنا و محمد و نحن غلامان، فاستصغرونا فلم نمنع، فنظرنا إليها لما جاءت، فجعلت تخلع

۲۷۷ - أسباب نزول الآيات واحدى ص ۱۵۱

۲۷۸ - تفسير سمرقندی ج ۱ ص ۵۲۶

۲۷۹ - معجم البلدان ج ۵ ص ۱۸۴ و ۱۸۵

ثوباً ثوباً، و هی تقول: الیوم یبدو بعضه او کله / فما بدا منه فلاأحلّه. حتی نزع ثیابها ثم نشرت شعرها فغطی بطنها و ظهرها حتی صار فی خلخالها، فما استبان من جسدها شیء، و أقبلت تطوف و هی تقول هذا الشعر»^{۲۸۰} و «ضباعه بنت عمر بن قرط: شاعرة من شواعر العرب كانت من أجمل نساء العرب و أعظمن خلقاً كانت اذا جلست أخذت من الارض شیئاً كثيراً و كان یغطی جسدها بشعرها. فنزعت مرة ثیابها ثم نشرت شعرها فغطی بطنها و ظهرها حتی صار فی خلخالها فما استبان من جسدها شیء و أقبلت تطوف و هی تقول: الیوم یبدو بعضه...»^{۲۸۱}.

معرفی ضباعه: این بانوی شاعر از جمله زنانی بود که در مکه به پیغمبر و آیین او ایمان آورد. رجالیون داستانی را ذیل عنوان ضباعه آورده‌اند که بر پایه آن، مردی با رم‌دادن شتر پیامبر (در حالیکه مشغول تبلیغ دینش در عکاظ بود) حضرت را به زمین انداخت. اما ضباعه که در محل حاضر بود با سخنان تهییج‌کننده موجب شد تا اقوامش با فرد گستاخ مقابله کرده و او را تنبیه کنند: «قالوا: أتانا رسول الله^(ص) و نحن بعكاظ فدعانا إلى نُصرته و منعته، فأجبناه إذ جاء ببيحرة بن فهراس القشیری فغمز شاکلة ناقة رسول الله فقمصت به، فألقته، و عندنا یومئذ ضباعه بنت عامر بن قرط، و كانت من النسوة اللاتی أسلمن مع رسول الله^(ص) بمكة - جاءت زائرة بنی عمها، فقالت: یا آل عامر، و لا عامر لی، یصنع هذا برسول الله^(ص) بین أظهرکم و لا یمنعه أحد منکم! فقام ثلاثة من بنی عمها الی بیحرة، فأخذ کل رجل منهم رجلاً فجلد به الأرض، ثم جلس علی صدره، ثم علا وجهه لطمأ؛ فقال رسول الله^(ص): (اللهم بارک علی هؤلاء). فأسلموا و قتلوا شهداء»^{۲۸۲}.

ضباعه این صحابی رسول خدا هنگامی که پسرش سلمه از دست قریش گریخت تا به سوی حضرت هجرت کند چنین سرود: خدایا! ای پروردگار کعبه، سلمه را بر دشمنان پیروز گردان: «و روی ابن سعد أن سلمة لما هرب من قریش قالت أمه ضباعه: لاهم ربّ الكعبة المحرمة / أظهر علی کلّ عدو سلمه»^{۲۸۳} و «و قالت حین هاجر ابنها سلمة الی

۲۸۰ - الاصابة فی تمییز الصحابة ج ۸ ص ۲۲۲

۲۸۱ - اعلام النساء عمر رضا کخالة ج ۲ ص ۳۵۴

۲۸۲ - الاصابة ش ۱۱۴۳۰ + اسد الغابه ش ۷۰۷۸

۲۸۳ - الاصابة ۳۴۱۵ سلمة بن هشام

النبي (ص) اللهم رب الكعبة المحرمة / انصر على كل عدو سلمه»^{۲۸۴}.

سلمه برادر ابوجهل است و از پیشگامان مسلمانی بود و جزو کسانی است که به حبشه هجرت کرد و پس از این که به مکه بازگشت، ابوجهل او را مورد ضرب و شتم قرار داد، زندانی کرد، و تشنه و گرسنه نگه داشت. رسول خدا برای آزادی سلمه و دیگر افراد در بند، پیوسته دعا می کرد. سرانجام از بند رهایی یافت و در مدینه به پیامبر ملحق شد. گویا شعر مادرش عامریه که در حق او سرود و در بالا آوردم ناظر به خلاصی وی از حبس و شکنجه مشرکان است: «ذکر مناقب سلمة بن هشام بن المغيرة بن عبد الله بن مخزوم. كان قديم الاسلام بمكة و هاجر الى ارض الحبشة ثم رجع الى مكة فحبسه ابوجهل و ضربه و أجاعه و عطشه فكان رسول الله (ص) يدعو له في الصلوات و القنوت... ثم إن سلمة بن هشام أفلت بعد ذلك فلاحق برسول الله (ص) بالمدينة و ذلك بعد الخندق فقالت أمه ضباعة بنت عامر بن قرظ بن سلمة بن قشير بن كعب بن عامر بن ربيعة: لاهم رب الكعبة المحرمة / أظهر على كل عدو سلمة // له يدان في الأمور المبهمة / كف بها يعطى و كف منعه»^{۲۸۵} و «عن أبي هريرة أن رسول الله (ص) رفع رأسه بعد ما سلم و هو مستقبل القبلة فقال اللهم خلص سلمة بن هشام و عياش بن أبي ربيعة و الوليد بن الوليد و ضعفه المسلمین الذين لا يستطيعون حيلة و لا يهتدون سبيلا»^{۲۸۶}.

ابن سعد، کاتب واقدی در باره زندگی خانوادگی ضباعه عامریه، و در وصف جسم و جمالش می گوید: «ضباعه دختر عامر، همسر هوذة بن علی حنفی بود. هوذة مُرد و ثروت سرشاری برای او باقی گذاشت، سپس عبدالله بن جدعان تیمی او را به همسری گرفت ولی فرزندان نشدند، ضباعه از او تقاضای طلاق کرد، عبدالله او را طلاق داد، سپس هشام بن مغیره او را به همسری گرفت و ضباعه پسری به نام سلمه برای او آورد که از برگزیدگان مسلمانان بود. ضباعه از زنان بسیار زیبا و تناور عرب بود و چون بر زمین می نشست جای بسیاری را می گرفت و موهایش چنان بلند بود که بدن خود را با آویختن

۲۸۴ - اعلام النساء ج ۲ ص ۳۵۵

۲۸۵ - المستدرک حاکم ج ۳ ص ۲۵۱ + رک: الطبقات ج ۴ ص ۱۳۰ و ۱۳۱

۲۸۶ - مجمع الزوائد ج ۱۰ ص ۱۵۲ + رک: سنن ابوداود ۱۴۴۲، صحیح بخاری و سایر منابع

زلف‌هایش می‌پوشاند...»^{۲۸۷}.

اینک وارد جای حسّاسی از بحث می‌شویم زیرا گویند پس از درگذشت هشام‌بن‌مغیره، پیغمبر ضباعه را از پسرش سلمه خواستگاری کرد سلمه نیز پاسخ داد که با مادرم در میان می‌گذارم. وقتی سلمه موضوع خواستگاری را با مادرش ضباعه مطرح کرد، گفت: تو چه پاسخی دادی؟ سلمه گفت: به او گفتم با خودش مشورت می‌کنم. مادر گفت: آیا در باره رسول‌خدا رایزنی شود؟! حال آنکه بسیار دوست دارم در شمار همسران او محشور شوم. پس برگرد و مرا به عقد او درآور، پیش از این‌که چیزی پیش آید. سلمه نزد پیغمبر برگشت ولی حضرت سکوت کرد و هیچ چیزی [دالّ بر بی‌گیری خواسته‌اش] نگفت: «فلما مات هشام‌بن‌المغیره، و أسلمت هی و هاجرت خطبها النبی^(ص) الی ابنها سلمة، فقال: یا رسول‌الله، ما عنک مدفع، فاستأمرها؟ قال: نعم. فأتاها فقالت: إنا لله! أفی رسول‌الله تستأمرنی؟ أنا أسعی لأن أحشر فی ازواجه، ارجع الیه فقل له: نعم قبل أن یبدو له، فرجع سلمة فقال له، فسکت النبی^(ص) و لم یقل شیئاً...»^{۲۸۸}.

راستی در این فاصله چه چیزی روی داد که پیامبر از ازدواج با عامریه منصرف شد؟ برخی اقوال در این باره گویای این است که پس از خواستگاری حضرت از سلمه، و پیش از این‌که سلمه پاسخ مثبت مادرش را برساند گزارشی در باره کهولت سنّ ضباعه، چین‌وچروک رخسار و ریختن دندان‌هایش که همگی دالّ بر عدم طراوت و زیبایی قبلی وی بود به پیامبر رسید و همین مسئله باعث پشیمانی حضرت گردید. نیز گفته می‌شود که سنّ ضباعه ده سال بیش از پیامبر بود: «و قیل للنبی^(ص) إنها قد کبرت: و در این میان به پیامبر^(ص) گفته شد که او سالخورده شده است»^{۲۸۹}، «پس رسول‌خدا از پیری وی خبر یافت و از او خودداری کرد (فبلغه عنها کبر، فأمسک عنها)»^{۲۹۰} «و کان قد قیل له بعد أن ولّی سلمة: إنّ ضباعة لیست کما عهدت، قد کثرت غضون وجهها، و سقطت أسنأنها من

۲۸۷ - الطبقات (ترجمه مهدوی دامغانی) ج ۸ ص ۱۵۷

۲۸۸ - الاصابة ۱۱۴۳۰ + ر.ک: الوافی بالوفیات صفدی ش ۵۶۱۳

۲۸۹ - الطبقات ج ۸ ص ۱۰۹ یا ۱۵۳، ترجمه طبقات ج ۸ ص ۱۵۷

۲۹۰ - تاریخ یعقوبی (ترجمه محمد ابراهیم آیتی) ج ۱ ص ۴۵۵

فمها»^{۲۹۱} و «و أسلمت بمكة في أوائل ظهور الدعوة، و أراد النبي أن يتزوج بها، و هي أكبر منه سنا بنحو عشرة أعوام ... و كاد النبي^(ص) يتزوجها لولا تقدمها في السن»^{۲۹۲}.

اما برخی دیگر از اقوال حاکی از آن است که بر علیه ضباعه گزارشی منفی (مبنی بر صدور گناهی بزرگ از وی) به آگاهی پیامبر رسید و همین امر به پشیمانی حضرت انجامید. اگرچه در این اقوال هیچ توضیحی در مورد گناه مورد اشاره نیامده است اما سهیلی می‌گوید اگر دلیل پشیمانی پیامبر به "گناه" ضباعه برگردد در این صورت آن گناهی که موجب شد وی از مقام همسری پیامبر و ام‌المؤمنین بودن باز ماند، همان طواف عریان وی و شعری است که در این رابطه سرود: «و ذکر محمد بن حبیب أن رسول الله^(ص) خطبها، فذكرت له عنها كبرة، فتركها... قال المؤلف [السهيلي]: إن كان صح هذا، فما آخرها عن أن تكون أما للمؤمنين و زوجا لرسول رب العالمين الا قولها: اليوم يبدو بعضه أو كله. تكرمته من الله لنبيه و علماً منه بغيرته، والله أغير منه»^{۲۹۳}.

اما معلوم نیست که هیچ‌یک از این دو دلیل [۱- پیری و سالخوردگی ۲- سابقه طواف عریان و سرودن شعر در این باره] درست باشد چرا که هر یک با خدشه‌هایی روبرو است از جمله این‌که برخلاف گزارشات مذکور، پیامبر از حدود سن و سال وی اطلاع داشته و نیازی به بیان آن از سوی دیگران نبود زیرا ضباعه فردی نام‌آشنا بود و در واقع پیامبر با علم به این مسئله خواهان پیوند با او شد و از آن گذشته به نظر می‌رسد که در کهولت ضباعه، زیاده‌روی شده باشد و از طرفی پشیمانی! پیامبر به دلیل یادشده چندان با شخصیت حضرت سازگار نیست. همچنین پدیده طواف عریان، امری رایج بود و خاص ضباعه نبود که به عنوان نکته منفی بر علیه او لحاظ شود بنابراین پیامبر از این مسئله نیز اطلاع داشته است و علاوه بر آن مطابق روایاتی که خواهیم آورد دستور نهی از طواف عریان در یکی دو سال پایانی حیات پیامبر صادر شد که این مطلب، گذشته از آن‌که دلالت بر رواج طواف عریان تا پیش از سال نهم هجری دارد همچنین خدشه‌ای

۲۹۱ - الاصابة ج ۸ ص ۲۲۳

۲۹۲ - الاعلام زرکلی ج ۳ ص ۲۱۳ و ج ۸ ص ۸۸

۲۹۳ - الروض الأنف ج ۱ ص ۲۳۲، امتاع الأسماع مقریزی ج ۲ ص ۳۵۳ پاورقی ج ۸ ص ۱۴۲ پاورقی، بلوغ الأرب

ج ۲ ص ۲۹۱ پاورقی ۱

است بر این ادعا که پیامبر به آن دلیل انصراف داد.

نیز مطابق احتمال دیگری، گفته می‌شود شماری از زنان پیامبر، که پی به علاقه و محبت حضرت به ضباعه برده بودند، دست به خدعه و حيله زده، و موجب جدایی آن دو از یکدیگر شدند: «... فخطبها رسول الله (ص) الی سلمة. فقال: استأمرها. فقالت: أفی رسول الله! قد رضیت. والظاهر أنها طلقت بخدیعة عائشة و حفصة إذ ماتت كمدا و حزنا. و نسب إليها رجال الحزب القرشی طوافها بالكعبة عاریة و قولها فی الجاهلیة: الیوم یدو بعضه أو كله و هذا من كذب الحزب القرشی لحبها رسول الله (ص)»^{۲۹۴} دلیل پا نگرفتن ازدواج رسول خدا با ضباعه عامریه هرچه بود بسیار بر ذهن و روان عامریه گران آمد بطوری که او را در حزن و اندوه فرو برد و دردی جانسوز بر دلش نهاد که وی را پژمرد و سرانجام در پی همین اندوه جانکاه، دست از جهان بخشست: «إنها ماتت كمدا و حزنا علی ذلك»^{۲۹۵}.

ما از علت واقعی انصراف حضرت آگاهی نداریم اما "شاید" بتوان در یک بررسی مستقل، دلیل آن را در چیزی دیگر رصد کرد: ضباعه زنی زیبا و خوش اندام بود. زیبایی ضباعه، در کنار "ایمان زود هنگامش به آیین اسلام، تلاش در این راه و پروردن سلمه"، عامل جذب پیامبر شد. پس پیامبر به این زیبایی مؤمن متمایل گشت و خواهان پیوند با او گردید: «و كانت من أجمل نساء العرب و أعظمه خلقا، و كانت إذا جلست أخذت من الارض شیئاً كثيراً، و كان یغطی [/ كانت تغطی] جسدها بشعرها، فذكر جمالها عند النبی (ص)، فخطبها الی ابنها سلمة بن هشام بن المغیره»^{۲۹۶}. ضباعه نیز مدهوش از پیوند با فرستاده خدا، پسر را گفت پیش از آن که چیزی پیش آید پاسخ مثبت را به رسول خدا رسان: «أنا أسعی لأن أحشر فی ازواجه، ارجع الیه فقل له: نعم قبل أن یدو له»^{۲۹۷} و «قالت: أتستأمرنی فی رسول الله؟ قبح الله رأیک! ارجع لایکون رسول الله (ص) قد بدا له»^{۲۹۸}. اما

۲۹۴ - ازواج النبی و بناته شیخ نجاح طائی ص ۱۱۱

۲۹۵ - الروض الأنف ج ۱ ص ۲۳۲

۲۹۶ - طبقات ج ۸ ص ۱۵۳، تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر ج ۳ ص ۲۴۴

۲۹۷ - الاصابة ۱۱۴۳۰

۲۹۸ - کتاب المنق محمد بن حبیب بغدادی ص ۲۲۷

گویا دست تقدیر چیز دیگری را رقم زد و در همین فاصله فرشته وحی بر پیامبر^(ص) نازل شد و از او خواست از این پس نباید پیوند زناشویی با کسی برقرار کنی اگرچه "زیبائی‌اش تو را خوش آید" و مورد پسندت افتد: «لایحلّ لک النساء من بعد و لا أن تبدل بهن من أزواج ولو أعجبک حسنهنّ إلا ما ملکت یمینک و کان الله علی کل شیء رقیباً»^{۲۹۹} (از این پس، دیگر [گرفتن] زنان و نیز این‌که به جای آنان، زنان دیگری بگیری بر تو حلال نیست، هرچند زیبایی آن‌ها برای تو مورد پسند افتد، به استثنای کنیزان، و خدا همواره بر هر چیزی مراقب است)^{۳۰۰}. و این بود که پیامبر^(ص) دم فرو بست و هیچ نگفت، و ضباعه تاب نیاورد و بمرد: «فسکت النبی^(ص) و لم یقل شیئاً»^{۳۰۱} و «إنها ماتت کمدًا و حزنا علی ذلک»^{۳۰۲}.

به هر حال صرف‌نظر از دلایل و احتمالات یادشده، یک چیز مسلم است و آن این‌که ضباعه بانوی شاعری بود که در روزگار سخت مکه به اسلام گروید و در عمل نیز به جامعه اسلامی نوظهور خدمت کرد و سرانجام تا مرز همسری رسول‌خدا پیش رفت اگرچه عریان بر گرد خانه خدا طواف کرده و آن شعر را سروده باشد.

پیش از این نقل کردم که سراینده بیت (الیوم یبدو بعضه أو کله / و ما بدا منه فلا أحله) ضباعه است. البته این احتمال وجود دارد که این شعر پیش از وی سروده شده باشد و ضباعه نیز در حین طواف برهنه، آن را بر زبان جاری کرده باشد ولی اگر آن را سروده ضباعه بدانیم، که به احتمال زیاد چنین است، به این معنا نیست که فقط شخص خودش مصداق محتوای شعر باشد بلکه این بیت وصف‌الحال زنانی است که برهنه طواف می‌کردند و چه بسا آن را بر زبان نیز جاری می‌کردند. ازرقی، چنان‌که پیش‌تر آوردم، در این باره می‌گوید: «و کانت الحلة تطوف بالبيت اول ما يطوف الرجل و المرأة فی اول حجة یحجها عراة، و کانت بنو عامرین صعصعة و عک، ممن یفعل ذلک، فکانوا اذا طافت المرأة منهم عریانة، تضع احدی یدیها علی قبلها و الاخری علی دبرها ثم تقول: الیوم یبدو

۲۹۹ - سوره احزاب آیه ۵۲

۳۰۰ - ترجمه محمد مهدی فولادوند

۳۰۱ - الاصابة ۱۱۴۳۰

۳۰۲ - الروض الأنف ج ۱ ص ۲۳۲

بعضه او کله / و ما بدا منه فلاأحله»^{۳۰۳} (کسانی که آیین ایشان حله بود در نخستین طواف حج خود زن و مرد برهنه مادرزاد طواف می‌کردند. بنی عامر بن صعصعه و قبیله عک از قبایلی بودند که چنین عمل می‌کردند و هرگاه زن‌های ایشان برهنه طواف می‌کردند یک دست بر جلو و یک دست بر عقب خود می‌گرفتند و چنین می‌گفتند: امروز بخشی از آن یا تمام آن آشکار است و آنچه را از آن آشکار است حلال و روا نمی‌دارم»^{۳۰۴}.

ریشه و دلایل طواف عربان

چرا آنان هنگام طواف بر خانه خدا جامه از تن می‌انداختند و عربان بر گرد آن می‌چرخیدند؟ در این راستا علت را می‌توان در موارد و احتمالات زیر جستجو کرد:

۱- برتری طلبی قریش: ابن‌اثیر در مطلبی با عنوان "نوآوری‌های قریش پس از واقعه اصحاب فیل" می‌گوید: «پس از واقعه اصحاب فیل، به شرحی که پیش از این ذکر کردیم، قبیله قریش در چشم تازیان، بزرگ و گرامی شدند و گفتند: افراد قبیله قریش، اهل خدا هستند و زیستن در جوار خانه خدا ایشان را از هر آسیبی برکنار می‌دارد. مردان قریش نیز گرد هم آمدند و گفتند: ما فرزندان ابراهیم خلیل^(ع)، و اهل حرم و خدمتگزاران خانه خدا و ساکنان مکه هستیم هیچ‌یک از قبائل عرب پایه و مایه ما را ندارد... پس بیایید تا به هم دست یگانگی بدهیم و قرار بگذاریم که هرگز چیزی را که در بیرون حرم است به اندازه چیزی که در درون حرم است گرامی نشماریم... همچنین گفتند: مردمی که برای حج، یا حج عمره می‌آیند نباید خوراکی را که از بیرون حرم با خود آورده‌اند در درون حرم بخورند و نباید به طواف کعبه پردازند مگر با جامه ویژه قریش. بنابراین، اگر چنان جامه‌ای نمی‌یافتند، برهنه طواف می‌کردند. و اگر یکی از بزرگان ایشان از برهنه طواف کردن اکراه داشت و جامه ویژه طواف را نیز به دست نمی‌آورد، با جامه خود طواف می‌کرد ولی هنگامی که از طواف فراغت می‌یافت، آن را به دور می‌افکند و دیگر نه او و نه هیچ‌کس دیگری بدان دست نمی‌زد. چنین جامه‌ای را "لقی" (یعنی: دور افکنده) می‌نامیدند... اما زنان: ... هر زنی همه جامه‌های خویش را

۳۰۳ - اخبار مکه ج ۱ ص ۱۸۱

۳۰۴ - ترجمه اخبار مکه ص ۱۴۶

می‌انداخت جز جوشن گشوده‌ی خود را که با آن پیرامون حرم می‌گشت و می‌گفت: الیوم یبدو بعضه او کله / و ما بدا منها فلاحله (امروز برخی از آن، یا همه آن آشکار می‌شود و من آنچه را که آشکار شده حلال نمی‌کنم) وضع زیارت خانه خدا چنین بود تا هنگامی که خداوند، محمد^(ص) را به پیامبری برانگیخت. پیغمبر اکرم بدعت‌های قریش را از میان برد. از این رو حاجیان در ایام حج، مراسم عرفات را به جای می‌آوردند و با همان جامه‌ای که در بیرون حرم بر تن داشتند به طواف پرداختند و در درون حرم نیز از همان خوراکی خوردند که از بیرون با خود آورده بودند...»^{۳۰۵}.

در این رابطه علی‌بن‌ابراهیم قمی به نقل توضیح زیر از امام جعفر صادق پرداخته است: «رسول خدا^(ص) بعد از آن که مکه را فتح کرد در آن سال از زیارت مشرکین جلوگیری فرمود و از سنت‌های زیارتی مشرکین یکی این بود که اگر با لباس وارد مکه می‌شدند و با آن لباس دور خانه خدا طواف می‌کردند دیگر آن لباس را به تن نمی‌کردند و می‌باید آن را صدقه دهند لذا برای این که لباس‌هایشان را از دست نداده باشند قبل از طواف از دیگران لباسی را عاریه و یا کرایه می‌کردند و بعد از طواف به صاحبان‌شان برمی‌گرداندند، در این میان اگر کسی به لباس عاریه و اجاره دست نمی‌یافت و خودش هم تنها یک دست لباس همراه داشت، برای آن که لباس را از دست ندهد ناچار برهنه می‌شد و لخت مادرزاد به طواف می‌پرداخت. وقتی زنی رعنا و زیبا از زنان عرب به زیارت حج آمد و خواست تا لباسی عاریه و یا کرایه کند لیکن نیافت، خواست با لباس طواف کند گفتند: در این صورت بایستی بعد از طواف لباست را تصدق دهی، گفت: من جز این لباس ندارم، و لذا لخت شد و به طواف پرداخت، مردم ریختند به تماشایش ناچار یک دست خود را بر عورت پیشین و دست دیگرش را بر عورت پسین گذاشت و طواف را به آخر رساند در حالی که می‌گفت: الیوم یبدو بعضه او کله / فما بدا منه فلاحله (امروز بعضی از آن عورتم و یا همه‌اش هویدا می‌شود پس آنچه را که هویدا گردد بر کسی حلال نمی‌کنم). بعد از آن که از طواف فارغ شد عده‌ای به خواستگاری‌اش آمدند،

گفت من شوهر دارم»^{۳۰۶}.

۲- تفأل به عاری شدن از گناهان: آنان می‌گفتند ما با این‌کار، تفأل به عاری شدن از گناهان و آلودگی‌ها می‌زنیم یعنی همین‌طور که خود را از جامه و لباس، عاری و برهنه می‌کنیم، خوش‌بین و امیدوار هستیم که در پی آن، عاری و برهنه از گناهان و آلودگی‌ها گردیم: «نفعل ذلک تفاعلاً حتی نتعری عن الذنوب كما تعرینا عن الثیاب»^{۳۰۷}، «و قیل انهم کانوا یفعلون ذلک تفاعلاً بالتعری من الذنوب»^{۳۰۸} و «و قیل: تفاعلاً لیتعروا من الذنوب كما تعروا من الثیاب»^{۳۰۹} و «و قیل فی وجه شبهتهم فی تعریهم فی الطواف و إبداء السوأة و جهان: أحدهما... الثانی - تفاعلاً بالتعری من الذنوب»^{۳۱۰}.

بنابراین آنان به امید پاک و عاری گشتن "درون"، اقدام به عاری کردن "برون" از جامه و لباس می‌کردند.

۳- همانند بدو تولد: آنان می‌گفتند همان‌گونه که مادران، ما را برهنه به دنیا آوردند ما نیز همان‌گونه بر گرداگرد خانه خدا طواف می‌کنیم: «قال مجاهد کان المشركون یطوفون بالبيت عراة یقولون نطوف كما ولدتنا أمهاتنا»^{۳۱۱} و «یقولون: نطوف كما ولدتنا أمهاتنا...»^{۳۱۲}.

در واقع آنان به این نکته توجه داشتند که: وقتی از مادر متولد شدیم برهنه بودیم، همچنین خدا از پیش برایمان جامه‌ای تهیه ندیده است پس ما نیز همان‌گونه که در روز اوّل یا در این جهان نهادیم به دیدار او می‌رویم زیرا مطابق طبیعت خدایی است یعنی خدا ما را این‌گونه آفرید ما نیز همان‌گونه به سوی او می‌رویم.

۴- با جامه‌ی گناه‌آلود به سوی خدا نرفتن: آنان می‌گفتند با جامه‌هایی که در آن مرتکب گناه و نافرمانی شده‌ایم به (محضر خدا و به) طواف خانه او نمی‌رویم. همچنین

۳۰۶- ترجمه تفسیر المیزان ج ۹ ص ۲۱۴ توبه ۱ تا ۱۶

۳۰۷- تفسیر فخر رازی ج ۱۴ ص ۶۰

۳۰۸- احکام القرآن ج ۳ ص ۴۲

۳۰۹- تفسیر کنشاف زمخشری ج ۲ ص ۱۰۰

۳۱۰- تفسیر تیبان ج ۴ ص ۳۸۶

۳۱۱- تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۲۱۷ + تفسیر طبری ۱۱۲۴۷

۳۱۲- مجمع البیان ج ۴ ص ۲۳۹

می‌گفتند گناهان و معاصی، جامه‌های مان را نیز آلوده کرده پس با این جامه‌های آلوده به گناه، وارد حریم کعبه نمی‌شویم: «فكان يطوف الرجال و النساء عراة، يقولون: نطوف كما ولدتنا أمهاتنا، و لانطوف في الثياب التي قارفنا فيها الذنوب»^{۳۱۳} و «أن الثياب قد دنستها المعاصی فيجردوا منها»^{۳۱۴}، «و قيل إنهم انما كانوا يطوفون بالبيت عراة لأن الثياب قد دنستها المعاصی فی زعمهم فيتجردون منها»^{۳۱۵} و «و التفسير الذي ذكره الأخباريون لطواف العری، هو رغبة الطائف حول البيت ان يكون نقياً متحرراً عن ذنوبه و آثامه بعيداً عن الأدراں. و اعتقاده ان طوافه بملابسه طواف غير صحيح، لأن ملابسه شاركنه فی آثامه، فهي ملوثة نجسة، و لذلك هاب من لبسها، فإذا أتم طوافه تركها فی موضعها، و لبس ملابس أخرى جديدة»^{۳۱۶}.

۵- حذف مظاهر تشخص؛ و اقتضای ادب: از اقدام آنان به برهنگی، شاید بتوان زدودن مظاهر تشخص و رفع آن‌چه حائل میان حضور مستقیم فرد در برابر پروردگار است را استخراج کرد. آنان خود را در طواف برگرد حریم خدای عالم، از هر آن‌چه نشانه شخصیت این جهانی باشد، و از هر آن‌چه رنگ تعلق پذیرد آزاد می‌کردند. به عبارت دیگر اقتضای ادب این بود که در سرای پروردگار، بی‌هیچ زیور و پیرایه، و عاری از هر نشان و تشخص و لباسی حاضر شوند. بنابراین در نزد ایشان حالت دیگری به جز عریان بودن در برابر ذات حق درست نبود، و گویا به همین خاطر با کسانی که طواف را غیر عریان انجام می‌دادند برخورد می‌کردند چرا که شاید آن را نوعی بی‌احترامی به خدای عالم تلقی می‌کردند همان خدایی که انسان را برهنه زاد. برهنگی در ایام حج، چنان رنگ مثبت و معنوی به خود گرفته بود که حتی پس از ظهور اسلام، زنان نذر می‌کردند "برهنه و بی‌لباس"، "پیاده و بی‌مرکب"، "پابرنه و بی‌کفش" و "ژولیده و بی‌نظم"، رهسپار خانه خدا شوند اما رسول گرامی^(ص) پروردگار عالم را بی‌نیاز از این سختی‌هایی دانست که زنان، آن را بر خود روا می‌داشتند (این روایات در ادامه می‌آید).

۳۱۳ - مجمع‌البیان ج ۴ ص ۲۳۹

۳۱۴ - تفسیر تبیان ج ۴ ص ۳۸۶ اعراف ۳۰

۳۱۵ - احکام القرآن ج ۳ ص ۴۱

۳۱۶ - تاریخ العرب قبل الاسلام ج ۶ ص ۲۵۹

بر این اساس برهنگی در برابر خدا برخاسته از معنویتی درونی بود زیرا آیین و مناسک حج سفری است معنوی که فرد حج‌گذار به مرور خود را از تمام زوائد می‌زداید. او که یک‌به‌یک تعلقات و توجهات دنیایی را کنار می‌گذارد سرانجام در محوری‌ترین جای حج یعنی در هنگام طواف، بی‌هیچ توجهی به اطراف، در برابر حق از خود بی‌خود شده و لباس را که نماد تعلق و حائل مابین او و خداست از تن به درمی‌آورد تا گامی به حق نزدیک‌تر شود.

اما در مقابل این احتمال می‌توان کلام یحیی نوری را آورد: «اکثر افراد مرد و زن چون لباس مخصوص حمس نداشتند، و از طرفی نمی‌خواستند لباس‌های خود را به دور اندازند- و نیز طبع پرهوس زنان و مردان جوان که مایل بودند پیکر عریان خود را به منظور تحریک شهوت جنس مخالف نشان دهند، برهنه و لخت مادرزاد طواف می‌کردند!! گاه برخی از زنان تورهای زنجیره‌ای (که لازم بود فاصله و گشادی خطوط زنجیره‌ها به مقدار کف دست باشد) برای خود درست کرده و با آن طواف می‌کردند و شعرهای محرک و شهوت‌انگیز در وصف اسافل اعضاء خود می‌خواندند^(۱) و سوت‌زنان و کف‌زنان با چنین وضعی زن و مرد، به اصطلاح خود، به طواف می‌پرداختند! بعثت رسول اقدس اسلام به این شهوت‌رانی‌ها و تبعیض و امتیازهای از خود ساخته و اعمال خلاف مانند همه مسائل دیگر خاتمه داد.^(۱) از جمله یکی از زنان جوان در حال طواف با همان لباس‌های مخصوص می‌گوید: الیوم یبدو بعضه او کله / فما بدا منه فلا احله // احتم مثل القعب باد ظله / کان حمی خیبر تمله»^{۳۱۷} و سرانجام، بحث دلایل طواف عریان را با توضیحی دیگر به پایان می‌رسانم: «و اذا فعلوا فاحشة... [اعراف ۲۸]. و الفاحشة فی هذا الموضع اخراج العورة للعبادة مثل ما یفعل کثیر من الناس یکشف عورته للاستنجاء و غیره ینظره، یرید بالاستنجاء فی هذه الحالة التقرب الی الله»^{۳۱۸}.

واکنش جامعه اسلامی در برابر طواف عریان

روایات پرشماری وجود دارد که مطابق آن‌ها پیامبر در سال نهم هجری (پس از

۳۱۷ - اسلام و عقائد و آراء بشری یا جاهلیت و اسلام (یحیی نوری) ص ۲۸۹

۳۱۸ - تفسیر آیات من القرآن الکریم محمد بن عبدالوهاب ص ۹۹

این‌که معاهده صلح مابین مسلمانان و مشرکان توسط مشرکان در سال هشتم شکسته شد و در پی آن مکه به فتح مسلمانان درآمد) براءت‌نامه‌ای را در قالب اعلامیه‌ای تنظیم و آن را برای ابلاغ و اجرا در اختیار یاران خود قرار داد. یکی از موآد این براءت‌نامه، "ممنوعیت طواف عریان" بود. اینک نمونه‌هایی از این اخبار:

«سألنا علياً باى شىء بعثت يعنى يوم بعثه النبى (ص) مع أبى بكر فى الحجة قال بعثت بابع لا يدخل الجنة إلا نفس مؤمنة و لا يطوف بالبيت عريان و من كان بينه و بين النبى (ص) عهد فعهدة الى مدته و لا يحج المشركون و المسلمون بعد عامهم هذا»^{۳۱۹}.

«أن ابهريرة أخبره، أن ابابكر بعثه فى الحجّة التى أمر عليها رسول الله (ص) قبل حجّة الوداع فى رهط يؤذن فى الناس: ألا لا يحجّن بعد العام مشرك، و لا يطوف بالبيت عريان»^{۳۲۰}.

«عن أبى هريرة قال كنت مع على بن أبى طالب حيث بعثه رسول الله (ص) الى أهل مكة ببراءة فقال ما كنتم تنادون قال كنا ننادى انه لا يدخل الجنة الا مومن و لا يطوف بالبيت عريان و من كان بينه و بين رسول الله عهد فان أجله أو أمدته الى اربعة أشهر فاذا مضت الاربعة الأشهر فان الله برئ من المشركين و رسوله و لا يحج هذا البيت بعد العام مشرك قال فكنت أنادى حتى صحل صوتى»^{۳۲۱}.

«قال اميرالمؤمنين: إن رسول الله (ص) أمرنى عن الله أن لا يطوف بالبيت عريان، و لا يقرب المسجد الحرام مشرك بعد هذا العام»^{۳۲۲} (امام على گفت: رسول الله (ص) به من فرمان داد از جانب خدا که هیچ برهنه‌ای بر گرد خانه خدا طواف نکند، و از سال آینده هیچ مشرکی به مسجد الحرام نزدیک نشود).

«عن أبى عبدالله فى حديث براءة أن علياً قال: لا يطوف بالبيت عريان و لا عريانة و لا مشرك»^{۳۲۳} (امام صادق در ضمن بیان حديث براءة آورد که امام على گفت: هیچ مرد

۳۱۹ - مسند احمد بن حنبل ج ۱ ص ۷۹

۳۲۰ - السنن الكبرى نسائی ۳۹۳۴ + صحيح بخارى ۱۵۱۷

۳۲۱ - مسند احمد ج ۲ ص ۲۹۹ + السنن الكبرى نسائی ۳۹۳۵

۳۲۲ - وسائل الشيعه ۱۸۰۶۳

۳۲۳ - وسائل الشيعه ۱۸۰۶۸

برهنه‌ای و هیچ زن برهنه‌ای و هیچ مشرکی نباید بر گرد خانه خدا طواف کند).

«در الدرالمنثور است که احمد و نسائی و ابن منذر و ابن مردویه از ابوهریره روایت کرده‌اند که گفت: من با علی بودم آن موقعی که رسول خدا روانه‌اش کرد؛ رسول خدا^(ص) او را با چهار پیغام فرستاد: اول این که دیگر هیچ برهنه‌ای حق ندارد طواف کند؛ دوم این که بجز امسال، دیگر هیچ‌گاه مسلمانان و مشرکین یک‌جا جمع نخواهند شد؛ سوم این که هر کس میان او و رسول خدا^(ص) عهده‌ی هست عهده‌ی او تا سرآمد مدتش معتبر است؛ چهارم این که خدا و رسولش از مشرکین بیزارند»^{۳۲۴}.

«و نیز در آن کتاب [الدرالمنثور] آمده که احمد و نسائی و ابن منذر و ابن مردویه از ابی‌هریره روایت کرده‌اند که گفته است: من در آن موقعی که رسول خدا^(ص) علی را به سوی اهل مکه روانه کرد تا آیات برائت را بر آنان بخواند با او بودم و دوتایی با هم جار می‌زدیم به این که کسی داخل بهشت نمی‌شود مگر مؤمن، و کسی حق ندارد برهنه در اطراف خانه طواف کند و هر کس که میان او و رسول خدا^(ص) عهده‌ی است اعتبار عهده‌ی او مدت آن چهار ماه است و بعد از گذشتن چهار ماه خدا و رسولش از همه مشرکین بیزار است، و بجز امسال دیگر هیچ مشرکی حق زیارت این خانه را ندارد»^{۳۲۵}.

«در تفسیر المنار از ترمذی از ابن عباس نقل کرده که گفت: رسول خدا^(ص) ابابکر را فرستاد- تا آن جا که می‌گوید: علی در ایام تشریق (یازده و دوازده و سیزده ذی‌الحجه) برخاست و جار زد که ذمه خدا و ذمه رسولش از هر مشرکی بیزار است، اینک ای مشرکین تا چهار ماه می‌توانید در زمین آزادانه سیر کنید و از امسال به بعد هیچ مشرکی حق زیارت ندارد و کسی مجاز نیست عریان طواف نماید و داخل بهشت نمی‌شود مگر هر مؤمنی. علی به این مطالب ندا در می‌داد تا صدایش گرفته می‌شد و وقتی صدایش می‌گرفت ابوهریره برمی‌خاست و جار می‌زد»^{۳۲۶}.

«در تفسیر عیاشی و مجمع‌البیان از ابی‌بصیر از ابی‌جعفر [امام باقر] روایت شده که فرمود: علی آن روز در حالی که شمشیرش را برهنه کرده بود خطاب به مردم کرده و

۳۲۴ - تفسیر المیزان (ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی) ج ۹ ص ۲۲۲

۳۲۵ - ترجمه تفسیر المیزان ج ۹ ص ۲۲۲

۳۲۶ - ترجمه تفسیر المیزان ج ۹ ص ۲۲۳

فرمود: دیگر به هیچ وجه هیچ شخص عریانی اطراف خانه خدا نباید طواف کند، و هیچ مشرکی به زیارت خانه نباید بیاید، و هر کس عهده‌ی دارد عهدش تا آخر مدتش معتبر است، و اگر عهدش بدون ذکر مدت است مدتش چهار ماه خواهد بود»^{۳۲۷}.

«در الدرالمثور است که ترمذی -وی حدیث را حسن دانسته- و ابن‌ابی‌حاتم و حاکم -وی حدیث را صحیح شمرده- و ابن‌مردویه و بیهقی در کتاب دلائل همگی از ابن‌عباس نقل کرده‌اند که گفت: رسول‌خدا^(ص) ابی‌بکر را فرستاد و مأمورش کرد تا بدین کلمات جار بکشد، آن‌گاه علی را روانه کرد و دستور داد او به آن‌ها جار بکشد، این دو نفر به راه افتادند و اعمال حج را به جای آوردند. آن‌گاه علی در ایام تشریق (یازده و دوازده و سیزده) برخاست و چنین جار کشید: خدا و رسولش از مشرکین بیزارند، و تا چهار ماه مهلت دارید که هر جا بخواهید آزادانه بروید و بیائید، و بعد از امسال دیگر هیچ مشرکی حق ندارد به زیارت خانه خدا بیاید و دیگر هیچ‌کس حق ندارد برهنه در اطراف خانه طواف کند، و هیچ‌کس داخل بهشت نمی‌شود مگر مؤمن. آری این‌ها آن موادی بود که علی بدان‌ها ندا در داد»^{۳۲۸}.

نتایج روایات: صحّت روایات را در اواخر بخش سوم (عامل یازدهم) مورد نقد و ارزیابی قرار خواهم داد اما اینک نتایجی که از این‌گونه روایات (چه آن‌ها را صحیح و چه ساختگی بدانیم) به دست می‌آید را برمی‌شمارم:

۱- پدیده طواف عریان، در میان مردم عصر پیامبر (چه مرد و چه زن) وجود داشته، و درست به دلیل وجود این پدیده بود که روایات مذکور در نهی از آن صادر گردید. بنابراین گذشته از آن‌که گزارشات تاریخی، حاکی از واقعیت طواف عریان است همچنین روایات و اخبار نیز بر آن دلالت دارد.

۲- این پدیده حتی تا یکی دو سال پیش از رحلت رسول‌خدا نیز رواج داشته است، و مطابق روایات، در این زمان بود که به همه مردم (چه ایمان آورده‌ها چه مشرکان) فرمان داده شد که از طواف برهنه خودداری کنند!

۳۲۷ - ترجمه تفسیر المیزان ج ۹ ص ۲۱۷

۳۲۸ - ترجمه تفسیر المیزان ج ۹ ص ۲۲۰

۳- همان‌گونه که در شماره ۲ آوردم رسول‌خدا از انجام طواف عریان نهی کرد و با تأکید از مردم خواست و بلکه دستور داد که از برهنه‌بودن در حین طواف خودداری کنند.

۴- میزان پوشیدگی: اگرچه در این روایات در مورد میزان پوشش لازم برای خارج شدن از تعریف برهنگی چیزی نیامده، ولی به استناد مطالب و روایات فراوان دیگری که تا به حال در کتاب آوردم (و طی آن‌ها دست‌کم لزوم استفاده از پارچه‌ای ولو کوتاه برای استتار ناحیه دامن مورد سفارش قرار گرفته بود تا فرد از تعریف برهنگی بیرون آید)، "کسی که از پارچه‌ای همانند لنگ برای پوشاندن عورة و دامن استفاده می‌کرد عریان نامیده نمی‌شد" یعنی طواف‌کننده کافی بود حداقل از یک لنگ (إزار) استفاده می‌کرد تا به دستور پیامبر عمل کرده باشد. توضیح مفسران صدر اول نیز گویای همین است که اگر افراد شرمگاه خود را می‌پوشانیدند، به وظیفه دینی‌شان عمل کرده بودند توضیح اینان را در بخش دوم هنگام شرح آیه ۳۱ سوره اعراف خواهم آورد. از این‌ها گذشته، همان‌طور که پیش از این نقل کردم، طواف‌کنندگان تعدد در آشکار ساختن "شرمگاه" داشتند: «المشركين الذين كانوا يبدون سواتهم في طوافهم: النساء و الرجال الخمس خاصة»^{۳۲۹} (مردان و زنان مشرک به ویژه خمس، شرمگاه‌شان را در هنگام طواف نمایان می‌کردند) بنابراین نهی از طواف عریان، در اصل متوجه آشکار بودن این ناحیه بود.

نقد اجمالی روایات: فقها وقتی در مقام نقد این روایات برمی‌آیند هم‌هانش را ضعیف و غیر قابل اعتماد می‌دانند! فقدان روایت صحیح و صریح در پوشش طواف‌کننده چنان جدی است که برخی از ایشان را به این سمت سوق داده که ستر عورة در حین طواف را واجب ندانند: «المعروف وجوب ستر العورة في الطواف و ناقش فيه بعضهم و ذهب إلى العدم. و استدلل للمشهور بالنبوی المعروف (الطواف بالبیت صلاة) و لكنه غير ثابت من طرفنا و لم يعلم استناد المشهور إليه حتى يقال بالانجبار. و العمدة في المقام الروایات الناهية عن الطواف عریانا و هی مرویة بطرق كثيرة منا و من العامة و لكنها جميعا ضعيفة السند إلا أنها كثيرة متظافرة لا يمكن رد جميعها ... و لكن لا يمكن الاستدلال بها لوجوب ستر العورة في الطواف ... و هذه الروایات لو فرض صحة أسانیدها لابد من

حملها على الاستحباب. و بالجملة: لا دليل على اعتبار ستر العورة في الطواف و ما دل عليه هذه الروايات الكثيرة و هو اللبس في الطواف فهو غير واجب و ما ذهب إليه المشهور من وجوب ستر العورة لا يدل عليه هذه الروايات. فما ذهب إليه بعضهم من عدم وجوب ستر العورة في الطواف هو الصحيح و إن كان الأحوط الستر»^{۳۰}.

جامه ویژه احرام!؛ اما آن چه میان مسلمانان در باره لباس حجّاج (چه در حین طواف و چه غیر طواف) شهرت دارد عبارت از لزوم استفاده از "جامه ویژه احرام" است که مرکب از دو قطعه پارچه نادرختی اِزار و رداء است که اولی را دور کمر می‌بندند و دومی را بر شانه‌ها می‌نهند. ولی باید دانست "لزوم" استفاده از این دو قطعه جامه، برای بسیاری از مردمی که در زمان پیامبر می‌زیستند عملاً مطابق با واقعیات جاری در آن عصر نمی‌باشد، و مورد خواست پیامبر نبوده است. در این باره پیش‌تر روایاتی دالّ بر فقدان دو قطعه جامه برای بسیاری از آنان آوردم و در آینده نیز خواهم آورد. بنابراین لزوم استفاده از این تعداد جامه، پس از پیامبر باب گردید و به عنوان حکمی شرعی رایج شد. این نقد، تنها متوجه "تعداد" جامه احرام است و نه دیگر ویژگی‌های آن که در ادامه می‌آورم.

وجود جامه ویژه احرام، در آغاز ممکن است ما را به یاد جامه تحمیلی قریش در پیش از اسلام یعنی ثوب احمسی و حرمی بیندازد و این گونه تصور شود که جامه خاص احرام، تداوم جامه ابداعی قریش در حج است که به نوعی دیگر نمود پیدا کرده است ولی از طرف دیگر ممکن است تصور شود که لزوم نادرختی بودن جامه احرام، اشاره به لباس متداول مردم آن عصر دارد که همگی شان از جامه‌های نادرختی استفاده می‌کردند و بر این اساس گمان شود که جامعه اسلامی همان جامه‌های متداول مردم را، برای حج نیز تداوم بخشید و از هرگونه جامه ویژه احرام دوری کرد.

در برابر این دو مطلب متفاوت شاید بتوان گفت جامعه اسلامی علاوه بر توجه به "تداوم استفاده از جامه‌های روزمره در هنگام احرام"، در عین حال به "ویژگی نادرختی بودن" جامه‌های متداول در آن عصر توجه علیحده داشته است یعنی هم به جامه‌های

رایج توجه داشت، و هم ویژگی ملحوظ در آن یعنی نادوختگی‌اش مورد تأکید بود بنابراین برخلاف تصوّر ما جامعه اسلامی برای آنان خواستار هیچ جامه جداگانه و جدیدی با عنوان جامه احرام نبود و در واقع لباس جدیدی همچون ثوب احمسی و حرمی بر مردم تحمیل نکرد بلکه همان پارچه‌های نادوخته‌ی متداول را، در زمان حج و طواف نیز معتبر شناخت و از حجّاج خواست با یکی دو قطعه پارچه نادوخته‌ی موجودشان مراسم حج و احرام را به جا آورند. سیداحمدخان هندی در این باره می‌گوید: «در احرام دو جامه یا پوشش که یکی را به طور قتیفه می‌بندد و آن دیگر بر دوش افکنده می‌شود و اما سر و آن پوشاک ندارد بلکه باید برهنه باشد. جامه مزبور از یک تکه باشد یا دو تا در آن مضایقه نیست ولی آن را با قیچی بریده و دوخته باشند ممنوع است... در زمانه احرام پوشیدن سر، پوشیدن لباس بریده‌شده‌ی با قیچی و مخیط، پیا کردن کفش و جوراب ... حرام است... بستن قتیفه و پوشیدن لباس مخیط یا بریده‌شده باید دانست که از آن نیز ذکری در قرآن مجید نیست، ولی در این شکی نیست که آن از زمان جاهلیت همیشه معمول بوده است و در اسلام هم همان‌طور که رواج داشت باقی ماند. پوشیده نماند که این پوشاک یعنی پوشاکی که در حج بر تن می‌کنند پوشاک عصر ابراهیمی می‌باشد. در آن عصر یعنی عصر حضرت ابراهیم دنیا در تمدن هیچ پیشرفت نکرده بود و مردم برش لباس را بلد نبودند و پوشاک آن زمان همین بود که یک لنگ به خود می‌بستند و اگر برای کسی زیاده برین چیزی میسر بود یک تخته جامه‌ای هم به طور رداء بر دوش می‌افکند. سر را پوشانیدن و یا پارچه‌ای که آن را بریده لباس کنند بر مردم معلوم نبوده است. اساساً حج که به یادگار آن بنیان‌گذار توحید برقرار شده بود همان پاک‌مردی که بعد از تأمل و تفکر زیاد گفت (انی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفاً و ما انا من المشرکین) این عبادت را به همان طرز و آئین و با همان لباس که او به پا داشته بود محمدرسول‌الله^(ص) در عصر شروع تمدن هم عین همان صورت و همان لباس و پوشاک وحشیانه را به یادگار عبادت جد کبار خود ابقاء و برقرار نمود»^{۳۳۱}.

۳۳۱ - تفسیر القرآن و هو الهدی و الفرقان سید احمد خان هندی (ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی) ج ۲

به موازات تجویز استفاده از جامه روزمره‌ی نادوخته، همچنین مطابق روایات نبوی تأکید شد که از البسه دوخته از جمله پیراهن و شلوار استفاده نشود:

«یا رسول الله ماذا تأمرنا أن نلبس من الثياب في الحرم؟ فقال رسول الله (ص) لا تلبسوا القميص و لا السراويلات و لا العمام و لا البرانس و لا الخفاف الا أن يكون أحدٌ ليست له نعلان، فليلبس الخفين ما أسفل من الكعبين، و لا تلبسوا شيئاً من الثياب مسّه الزعفران و لا الورس و لا تنتقب المرأة الحرام و لا تلبس القفازين»^{۳۳۲}.

«سئل رسول الله ما يلبس المحرم من الثياب؟ قال: لا يلبس القميص و لا البرنس و لا السراويل و لا العمامة و لا ثوباً مسّه ورس و لا زعفران و لا خفين الا لمن لم يجد نعلين، فإن لم يجد نعلين فليقطعهما حتى يكونا أسفل من الكعبين»^{۳۳۳} در این روایات، رسول اکرم از پوشیدن پیراهن، شلوار، کلاه، عمامه و کفش در حین احرام نهی کرده و تنها در صورتی که نعلین پیدا نشد می‌تواند با رعایت نکاتی کفش بپوشد. باب ۳۰ و ۳۱ کتاب مناسک از السنن الکبری نسائی که این دو روایت را از آن‌جا آوردم، چنین نام‌گذاری شده است: «النهی عن لبس القميص للمحرم» و «النهی عن لبس السراويلات في الاحرام» عناوین مذکور، نهی پیامبر از پوشیدن پیراهن و شلوار را در زمان احرام حج می‌رساند.

«روينا جعفرين محمد عن أبيه أن رسول الله لما حجّ حجّة الوداع خرج فلما انتهى إلى الشجرة أمر الناس بتنفّ الابط و حلق العانة و الغسل و التجردّ من الثياب في رداء و إزار أو ثوبين ما كانا يشدّ أحدهما على وسطه و يلقي الآخر على ظهره»^{۳۳۴} (امام باقر گفت: زمانی که رسول خدا برای آخرین حجّ به شجره رسید، مردم را به زدودن موهای زائد بدن و غسل و شست‌وشو امر کرد و نیز به کندن لباس‌ها و به تن کردن رداء و ازار، یا دو پارچه‌ای که یکی از آن دو را به وسط اندامش ببندد و دیگری را بر پشتش بیندازد فرمان داد).

در باره این سه روایت توضیحی خواهم آورد ولی پیش از آن تعدادی اخبار مربوط

ص ۲۷۲، ۲۷۳ و ۲۷۶

۳۳۲ - السنن الکبری نسائی ۳۶۳۹ + صحیح بخاری (رحلی) ۵۸۰۵

۳۳۳ - السنن الکبری نسائی ۳۶۳۳ + صحیح بخاری (رحلی) ۵۸۰۶

۳۳۴ - بحار الانوار ج ۹۹ (۹۶)، چاپ بیروت) ص ۱۳۷ ح ۱۲

به قرن دوم که از امامان و یا در باره آنها صادر شده است را مرور می‌کنیم:

«عن ابی عبدالله قال: لا تلبس ثوباً له أضرار و أنت مُحرم إلا أن تنكسه و لا ثوباً تدرعه و لا سراویلاً [سراویل] إلا أن لا یكون لك أزار و لا خفین إلا أن لا یكون لك نعلان»^{۳۳۵}

(ابوعبدالله [امام] صادق گفت: در حال احرام جامه‌ای میپوش که تکمه دارد مگر این‌که جامه را وارونه کنی و مانند هوله بر دوش بیفکنی. جامه نادرخته را بر دور سینه و شکم مپیچ تا به صورت بلوز و پیراهن در نیاید. شلوار هم میپوش مگر این‌که فاقد لنگ و ازار باشی. کفش رویه‌دار میپوش مگر این‌که فاقد نعلین باشی)^{۳۳۶}.

«عن ابی عبدالله قال: لا تلبس و أنت ترید الاحرام ثوباً ترره و لا تدرعه و لا تلبس سراویل إلا أن لا یكون لك أزار و لا الخفین إلا أن لا یكون لك نعلان»^{۳۳۷} (ابوعبدالله صادق گفت: برای احرام، جامه‌ای میپوش که تکمه‌دار باشد. جامه را بر دور سینه و شکم آن‌چنان مپیچ تا به صورت بلوز و پیراهن در نیاید. شلوار هم میپوش مگر این‌که فاقد لنگ باشی. کفش رویه‌دار میپوش مگر آن‌که فاقد نعلین باشی)^{۳۳۸}.

«سأله سعید الأعرج عن المُحرم یعقد ازاره فی عنقه؟ قال: لا»^{۳۳۹} (از ابوعبدالله صادق پرسید: حاجی می‌تواند لنگ دامنی خود را به پشت گردن گره بزند؟ ابوعبدالله گفت: نه)^{۳۴۰}. همچنین باب ۵۳ از أبواب تروک الاحرام حجّ از وسائل الشیعه چنین نام‌گذاری شده است: «عدم جواز عقد المُحرم ثوبه إلا اذا اضطر الی ذلك لقصره و...» (حاجی در حال احرام مجاز نیست جامه‌اش را گره بزند مگر این‌که به دلیل کوتاهی‌اش ناچار به انجام آن شود).

«و قال [الکاظم]: المحرم لا یصلح له أن یعقد إزاره علی رقبتہ ولكن یتنیه علی عنقه و لا یعقده»^{۳۴۱}.

۳۳۵- الوافی ۱۲۵۷۶، وسائل الشیعه ۱۶۸۱۵

۳۳۶- گزیده فقیه محمدباقر بهبودی ح ۵۵۴، گزیده کافی بهبودی ح ۱۹۴۲

۳۳۷- الوافی ۱۲۶۰۴، وسائل الشیعه ۱۶۸۱۶

۳۳۸- گزیده تهذیب بهبودی ۱۷۴۱

۳۳۹- وسائل الشیعه ۱۶۹۰۶

۳۴۰- گزیده فقیه ۵۶۹

۳۴۱- وسائل الشیعه ۱۶۹۱۴، بحار الانوار ج ۹۹ ص ۱۴۴ ح ۱۲

«عن جعفر: إنَّ عَلِيًّا صلوات الله عليه كان لا يرى بأساً بعقد الثوب إذا قصر ثم يصلِّي فيه و إن كان محرماً»^{۳۴۲} (امام علی اشکالی نمی‌دید، در صورتی که جامه کوتاه باشد [و بیم نمایان شدن عورة برود] ولو که در حال احرام باشد، آن را گره بزند و سپس به نماز بایستد).

«عن ابی عبدالله قال: إذا اضطرَّ المحرم الى القباء و لم يجد ثوباً غیره فلیلبسه مقلوباً و لا یدخل یدیه فی یدی القباء»^{۳۴۳} (امام صادق گفت: اگر کسی در حال احرام، به دلیل پیدا نکردن جامه‌ای دیگر، ناگزیر شد که از جامه دوخته قباء استفاده کند باید آن را بالا و پایین یا وارونه کرده، و دست‌هایش را هم درون جامه نکند).

«سألته عمّا یکره للمحرم أن یلبسه؟ فقال: یلبس [/ تلبس] کلَّ ثوبٍ الا ثوباً [واحداً] یتدرَّعه»^{۳۴۴} (زراره گفت: از امام باقر یا امام صادق پرسیدم: چگونه لباسی برای مُحرم روا نیست؟ پاسخ داد: هر پارچه‌ای که باشد می‌تواند مورد استفاده قرار دهد. اما نمی‌تواند یک قطعه پارچه را به صورت بلوز و پیراهن به دور بدن بپیچد).

«رأیت أبا جعفر و علیه بُردٌ مخفف و هو محرم»^{۳۴۵} (راوی گفت: امام باقر را در حال احرام دیدم که بُردی نازک بر تن داشت).

در رابطه با سه روایت اول که یا کلام رسول‌خدا بود و یا گزارشی در باره وی، باید دانست که با توجه به عدم رواج "پیراهن، شلوار و دیگر جامه‌های دوخته" در زمان پیامبر، صدور روایات مذکور چندان قطعی نمی‌نماید چرا که دستور به عدم استفاده از جامه‌هایی که اساساً شیوع ندارد و جاهتی نداشته و نقطه مبهم بحث است (به ویژه که علائم جعل و عدم صحّت در این روایات دیده می‌شود) مگر این‌که قائل شویم مضمون روایات "تأکید" است بر عدم استفاده از البسه دوخته، و بسنده کردن به همان یکی دو قطعه پارچه‌ی ندوخته، تا به این وسیله لزوم سبک‌باری حاجی در این سفر معنوی در حین حرکت به سوی حریم خداوندی گوشزد شود و عدم اتصال به تشخّص‌ها و

۳۴۲ - الوافی ۱۲۶۱۱، کافی ج ۴ ص ۳۴۷

۳۴۳ - الوافی ۱۲۶۰۵، وسائل‌الشیعه ۱۶۸۵۱، تهذیب ح ۲۲۸

۳۴۴ - الوافی ۱۲۶۱۶، الفقیه ۲۶۱۸، گزیده فقیه ۵۵۵

۳۴۵ - الوافی ۱۲۵۷۱، فقیه ۲۵۹۸

زینت‌های زائد بر حقیقت آدمی مورد تأکید قرار گیرد.

اما گویا خدشه عدم رواج "پیراهن، شلوار و دیگر البسه مشابه"، در مورد احادیث امامان که در قرن دوم صادر شده و نمونه‌های آن را آوردم، صحیح نیست زیرا طی این مدت با پیشرفت رفاهی مردم و آشنایی با سایر ملل، این البسه نیز کمابیش رایج گردید ولی مطابق روایات مذکور، استفاده از آن‌ها در زمان احرام مردود دانسته شد. در این جا ممکن است گفته شود آن دسته از حجّاجی که در قرن دوم می‌زیستند و فقط لباس دوخته بر تن داشتند و فاقد پارچه نبریده و ندوخته بودند با حکم مزبور، ملزم به تهیه و خرید پارچه نادوخته شدند و این مسئله طرح دوباره لباس جداگانه و ویژه احرام است! در پاسخ می‌توان گفت همان‌طور که در متن احادیث ائمه آمد الزامی به خرید پارچه نادوخته [إزار و رداء] نبود زیرا این دسته از حجّاج، کافی بود لباس دوخته‌شان را وارونه کرده و آن را مانند هوله بر دوش بیندازند و یا دور کمر ببندند تا مصداق فردی که از جامه دوخته یا شبه‌دوخته استفاده می‌کند نباشند. عدم استفاده از هرگونه جامه دوخته یا چفت‌وبست‌دار، چنان مورد تأکید بود که حتی نمی‌بایست پارچه را به بدن یا دور گردن گره زد مگر این‌که بیم کشف عورة می‌رفت. تأکید بر عدم استفاده از پیراهن و شلوار در قرون پس از پیامبر (با این‌که پیراهن و شلوار تا حدودی رایج بود) یا "صرفاً" به تأسی از روش پیامبر بود و یا علاوه بر آن برای بریدن از توجهات به خود بود، که با نفی جامه دوخته و استفاده از پارچه ساده به دست می‌آمد که این می‌تواند روح روش پیامبر باشد. گویا با توجه به اطلاق روایات نهی از جامه‌ی دوخته، و فقدان تکلیف جداگانه برای زنان؛ شیخ طوسی در "النهایه" تمام نکاتی را که در باره لباس مُحرم بر مردان لازم است بر زنان نیز لازم می‌داند و روایتی که پوشیدن پیراهن برای زنان را جایز دانسته است نمی‌پذیرد: «حرم علیه [المُحرم] لبس الثیاب المخیطة و النساء و الطیب و الصید، لایحل له شیء من ذلك ... و یحرم علی المرأة فی حال الاحرام من لبس الثیاب جمیع ما یحرم علی الرجل، و یحل لها ما یحل له ... و قد وردت رواية بجواز لبس القميص للنساء. و الأصل ما قدمناه فأما السراويل فلا بأس بلبسه لهن علی کل حال»^{۳۴۶}، «قال الشیخ فی

النهاية: يحرم على النساء في الاحرام من لبس المخيط مثل ما يحرم على الرجال... / منع الشيخ في النهاية و المبسوط من جواز لبس المرأة المخيط ... احتج الشيخ: بعموم المنع من لبس المخيط^{۳۴۷} و «شيخ طوسی در نهاییه می‌گوید: "لباس احرام، برای زن و مرد یکنواخت و یکسان است فقط یک روایت است که پوشیدن پیراهن را برای زنان تجویز می‌کند ولی اساس فتوا بر همان دو قطعه لباس نادوخته است." این روایتی که شیخ طوسی به آن اشاره می‌کند و در کتاب تهذیب، ج ۷۴/۵، روایت کرده است پوشیدن حریر خالص و مخمل خز را هم در حال احرام تجویز می‌کند. علاوه بر آن پیشنهاد می‌کند: خانم‌ها در حال احرام، خلخال هم به پا کنند و دستواره عاج فیل هم بر دست نمایند! و چون تمام منافیات لباس احرام را یکجا تجویز می‌کند، مخالف اجماع است و لذا مورد اعتراض و بی‌اعتنایی قرار گرفته است و حجت نخواهد بود»^{۳۴۸}.

رأیی دیگر در اصل لباس: با این‌که در میان مسلمانان چنین مشهور است که در حجّ و احرام "می‌بایست" از دو قطعه پارچه نادوخته (همان پارچه‌هایی که از آن‌ها با عنوان جامه احرام یاد می‌شود) استفاده کرد به این ترتیب که یکی را دور کمر بست و دیگری را بر شانه‌ها نهاد، اما باید گفت که در بیشتر احادیث نبوی، "امر و الزام" به استفاده از پارچه‌های نادوخته به صراحت وجود ندارد بلکه تکیه‌ی کلام بر "نهی" از پوشیدن جامه‌های دوخته (و به عبارت دیگر، "امر" به پوشیدن جامه‌های دوخته) است، و چه بسا این نهی به مرور منجر به استنباط "لزوم" پوشش پارچه‌های نادوخته گردید. به هر حال در جامعه اسلامی پس از پیامبر، لزوم استفاده‌ی مُحرم از اصل لباس و پوشاک، اگرچه نادوخته، جا افتاد. گویا این امر، در برابر طواف عریان و نیمه‌عریان پیش از اسلام نمود پیدا کرد. اما همان‌گونه که روایاتی، دالّ بر استفاده از جامه و پارچه وجود دارد که گویای نفی برهنگی و نیمه‌برهنگی در این ایام است، گزارشات اندکی نیز وجود دارد که بی‌اعتنایی پیشوایان را نسبت به لباس و پوشیدگی در زمان احرام، طواف و موارد مشابه نشان می‌دهد. کندن جامه و برهنه‌شدن در برابر ذات حقّ، و اعلام فقر مطلق در

۳۴۷ - مختلف الشیعه علامه حلی ج ۴ ص ۳۵۱ مسأله ۲۹۶ و ص ۸۸ مسأله ۴۹

۳۴۸ - معارف قرآنی محمدباقر بهبودی ص ۵۱۹

برابر او، اگرچه توأم با برهنگی در نزد سایرین و در نتیجه فروریختن شخصیت ظاهری و خودساخته است، چیزی است که فرد به احترام پروردگار جهان و در اثر شدت هیجان معنوی به آن تن می‌داد. علاوه بر آن، دیگران نیز چون او عریان و نیمه‌عریان بودند. او نه تنها به جامه و لباس اهمیتی نمی‌دهد بلکه به ژولیدگی مو، خاک‌آلود شدن، و به سایر آراستگی‌ها نیز توجه ندارد.

امام علی فرد عازم به حرم کعبه را این‌گونه توصیف می‌کند: ... تا از روی خواری شانهاشان را بجنبانند و گرداگرد خانه کلمه تهلیل بر زبان رانند، و بر گام‌ها روند دوان، خاک‌آلود و مو پریشان. جامه‌ها را به یک سو انداخته، و با واگذشتن موها خلقت نیکوی خود را زشت ساخته... : «حتی یَهْزُوا مناکبهم ذُلًّا یُهَلَّلونَ لله حوله. و یرْمُلونَ علی أقدامهم شعناً غُبراً له. قد نبذوا السراييل وراء ظهورهم، و شوَّهوا بإعفاء الشعور محاسن خلقهم»^{۳۴۹}. در این خطبه، ترجمه عبارت "قد نبذوا السراييل وراء ظهورهم" چنین است: "جامه و پوشاک را (از تن جدا کرده) پشت سر بیفکنند". ابن‌ابی‌الحدید می‌گوید منظور از درآوردن لباس در کلام امام‌علی، کندن جامه‌های دوخته شده است [و نه پارچه‌های نادوخته]: «قد نبذوا السراييل، و رموا ثيابهم و قمصانهم المخیطه»^{۳۵۰}. فیض‌الاسلام نیز همین تفسیر را پذیرفته، می‌گوید: «جامه‌هاشان را پشت سر انداخته (لباس همیشگی را از تن بیرون کرده جامه‌های احرام پوشیده‌اند)»^{۳۵۱}. اما ابن‌میثم، فقط آورده: «عبارت انداختن پیراهن‌ها پشت سرشان کنایه از نپوشیدن آن‌هاست»^{۳۵۲}. مقید کردن جامه‌ها در عبارت مورد بحث، به نوع دوخته‌ی آن که در کلام ابن‌ابی‌الحدید آمد، و نیز پوشیدن پارچه‌های احرام پس از انداختن جامه‌ها که در کلام فیض‌الاسلام بود تفاسیری است که هیچ نشانی از آن‌ها در متن خطبه وجود ندارد به هر حال از عبارت امام‌علی، آن‌هم با آن حال و هوای موصوف در کلام وی، پوشیدن پارچه‌های نادوخته پس از درآوردن البسه موجود بر تن قابل برداشت نیست به ویژه که اساساً هنوز جامه دوخته و لباس آماده

۳۴۹ - نهج البلاغه خطبه قاصعه ش ۱۹۲ ترجمه سید جعفر شهیدی

۳۵۰ - شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید خطبه قاصعه ش ۲۳۸ ج ۱۳ ص ۱۵۹

۳۵۱ - ترجمه و شرح نهج البلاغه فیض‌الاسلام خطبه قاصعه ش ۲۳۴ ص ۷۸۸

۳۵۲ - شرح نهج البلاغه ابن‌میثم ترجمه حبیب روحانی ج ۴ ص ۴۷۷ خ ۲۳۴

چندان رایج نشده بود و مردم عمدتاً از همان پارچه‌های نبریده و نادوخته استفاده می‌کردند. اینک سخن امام را دوباره، اما کمی کامل‌تر مرور می‌کنیم تا خود به داوری بنشینیم: «سپس آدم و فرزندان او را فرمان داد که به سوی کعبه برگردند و آن را مرکز اجتماع و سرمنزل مقصود و باراندازشان گردانند تا مردم با عشق قلب‌ها، به سرعت از میان فلات و دشت‌های دور، و از درون شهرها، روستاها، دره‌های عمیق و جزایر از هم پراکنده‌ی دریاها به مکه روی آورند، شانه‌های خود را با خاکساری به حرکت درآورند و گرداگرد کعبه لاله‌الله بر زبان جاری سازند، و در اطراف خانه طواف کنند و با موهایی آشفته، و بدن‌های پر گرد و غبار در حرکت باشند. لباس‌های خود را به پشت انداخته درآورند زیبایی‌های خلقت خود را زشت می‌گردانند (با اصلاح نکردن موهایی سر، قیافه خود را تغییر دهند) که آزمونی بزرگ و امتحانی سخت و آزمایشی آشکار است برای پاک‌سازی و خالص‌شدن، که خداوند آن را سبب رحمت و رسیدن به بهشت قرار داد...»^{۳۵۳}.

حالت "بی‌خودی" مذکور در کلام امام‌علی یادآور نیمه‌عربان شدن رسول‌خدا در مراسم تشییع سعدبن معاذ است که طی آن حضرت در پی رویدادی غیبی، به احترام شخصیت معاذ رداء از دوش بینداخت و زمانی که از وی در مورد دلیل این کار پرسیده شد، گفت: فرشتگان را دیدم که جامه از خود برکنده‌اند [و در خاک‌سپاری سعد شرکت کرده‌اند] پس من نیز چنین کردم: «قال: و وضع رسول‌الله^(ص) رداءه فی جنازة سعدبن معاذ فسئل عن ذلك؟ فقال: انی رأیت الملائكة قد وضعت أردیتها فوضعت رداءه»^{۳۵۴}.

عدم اعتناء پیامبر به افتادن جامه و رداش در پی رویدادی معنوی را، در گزارش دیگری نیز به این شرح می‌توان دید: «انس مالک روایت می‌کند که در نزد رسول نشسته بودیم، جبرئیل فرود آمد و بشارت داد رسول را و گفت یا رسول‌الله درویشان امت تو، پیش از توانگران در بهشت خواهند رفت به نیم‌روز و آن نیمه روز پانصد سال باشد [گویا پیامبر در جمعی از بینوایان قرار گرفته بود که از شدت فقر، برخی از آن‌ها توان

۳۵۳ - نهج البلاغه ترجمه دشتی ص ۳۸۹

۳۵۴ - وسائل الشیعه ۲۵۹۳+ من لایحضره الفقیه ۵۱۲

رهایی از برهنگی نیز نداشتند] رسول شاد شد و از غایت اهتزاز و ابتهاج گفت در میان شما کسی هست که قولی برگوید و شعری برخواند؟ بدویی گفت: نعم یا رسول الله، گفت: بیا. وی این شعر برخواند: قد لَسَعَت حَيَّةُ الهوی کبدی / فلا طیب لها و لا راقی // الا الحیبُ الذی شغفت به / فعنده رُقیتی و تریاقی. چون از آواز بازساز بدوی، این اسرار به سمع نیاز رسول رسید، در وجد آمد حاضران جمله با رسول در وجد آمدند و در حالت وجد ردا از دوش مبارک رسول درافتاد، چون بنشستند معاویه گفت: ما احسن لِعِبْکُمْ یا رسول الله! رسول این سخن از وی نپسندید و گفت مه یا معاویه که صاحب کرم و مروت و فتوت نباشند هر که در سماع ذکر دوست در حرکت نیاید [لیس بکریم من لم یهتز عند سِماع ذکر الحیب]...^{۲۵۵}. البته این روایت و بلکه همه روایاتی که تا به حال آورده و از این پس می آورم قابل نقد و خدشه هستند؛ از همین رو در فصل ۱ و ۲ از بخش سوم شماری از احادیث خاص و تعیین کننده را مورد نقّادی قرار داده‌ام.

جامه درآوردن آنان در حین حجّ را باید در کنار سایر اعمال برخی از آنها همچون "عزیمت پیاده به سمت حجّ"، "حرکت پابرهنه یعنی بدون کفش و جوراب به سوی خانه خدا"، "تحمل گرسنگی و تشنگی در ایام حجّ"، "ژولیدگی و پریشانی مو در حین سفر حجّ" و سایر مظاهر بی توجهی به دنیا قرار داد. ایشان تمام این امور، از جمله برهنگی از لباس که مظهر تشخّص است را با نیّاتی پاک و به قصد تقرّب بیشتر انجام می دادند (گذشته از این که برهنگی در آن ایام امر قبیحی شمرده نمی شد و تازه اگر برای خدا بود ممدوح نیز تلقی می شد). این بریدگی از دنیا در نزد آنان تا به آن اندازه جاذبه دینی داشت که زنان مسلمان حتی "نذر" می کردند که "پیاده و بی مرکب"، "بی جوراب و کفش"، "برهنه و بی لباس"، "با موهای ژولیده" و ... به زیارت خانه خدا بروند! و اگر رسول الله مطابق روایات ذیل، آنان را از این امور نهی می کرد احتمالاً نه به این قصد بود که مثلاً "جوب" پوشش حجاج در حین حج را بگوید چرا که اگر این گونه باشد نتیجه‌ی نهی وی از "پیاده روی یا پابرهنه بودن در ایام حجّ" عبارت از "جوب" استفاده

۳۵۵ - عوارف المعارف سهروردی ترجمه ابومنصور عبدالؤمن اصفهانی باب ۲۵ ص ۹۷، متن اصلی: عوارف المعارف ص ۲۰۵

از مرکب و سوار، و "وجوب" استفاده از کفش و جوراب برای حجاج است! پس گویا مراد حضرت این بود که برای زیارت خانه خدا "لزومی" به این گونه امور سخت و رنج آور نیست چه، در مورد افرادی که چنین می‌کردند فرمود خدا بی‌نیاز از عذاب کشیدن آن‌ها و از نذر آن‌هاست. اینک روایاتی در این باره:

«عن أبي تميم الجيشاني عن عقبة بن عامر أن أخته نذرت أن تمشي إلى البيت حافية حاسرة فقال رسول الله (ص) لتركب ولتلبس ولتصم»^{۳۵۶}.

«عن أبي هريرة قال بينا رسول الله (ص) يسير في ركب في جوف الليل إذ بصر بخيال قد نفرت منه ابلهم فأنزل رجلا فنظر فإذا هو بامرأة عريانة ناقضة شعرها فقال ما لك قالت اني نذرت أن أحج البيت ماشية عريانة ناقضة شعري فانا أتمكن بالنهار و أتتكب الطريق بالليل فأتى النبي (ص) فأخبره فقال ارجع اليها فمرها فلتلبس ثيابها ولتهرق دما»^{۳۵۷}.

«عن ابن عباس ان النبي بلغه ان أخت عقبة بن عامر نذرت أن تحج ماشية فقال له النبي (ص) ان الله لغني عن نذرها فمرها فلتتركب»^{۳۵۸}.

«عن أنس قال: مر رسول الله (ص) بشيخ كبير يهادى بين ابنيه فقال: ما بال هذا؟ قالوا: نذر يا رسول الله أن يمشي، قال: إن الله لغني عن تعذيب هذا نفسه، قال: فأمره أن يركب»^{۳۵۹}.

این همه، نه در راستای استخراج رأیی مبنی بر جواز وضع ماقبل اسلام است بلکه صرفاً در جهت استخراج رأیی دایر بر کم‌اعتنایی به ستر حین حج است.

گفتنی است در رأی مشهور یعنی اکتفاءً مُحرم به پارچه نادوخته نیز می‌توان عدم اعتناء به جامه و لباس را استخراج کرد به ویژه با آن تأکیداتی که در نهی از پوشیدن پیراهن و شلوار، و حتی نهی از تشبّه به پیراهن و یا اجتناب از گره‌زدن پارچه نادوخته وجود دارد.

در کتاب مقدس نیز عباراتی در باره برهنگی‌های خاص ناشی از وحی وجود دارد که می‌بایست مراجعه کرد و حقیقت آن را به دست آورد.

۳۵۶ - المعجم الكبير طبرانی ج ۱۷ ص ۳۲۴

۳۵۷ - السنن الكبرى بیهقی ج ۱۰ ص ۸۰

۳۵۸ - السنن الكبرى بیهقی ج ۱۰ ص ۷۹

۳۵۹ - سنن ترمذی ۱۵۷۶

دامن کوتاه نمازگزاران، و تدبیرات پیامبر

پیش‌تر توضیحی در باره کوتاهی دامن مردم آن زمان، چه مرد چه زن، داده شد. اینک می‌خواهم در باره نماز خواندن همین مردم که به رسول‌خدا ایمان آوردند ولی دامن لباس‌شان کوتاه بود توضیحاتی بدهم و در این راستا، تدابیر رسول‌خدا برای حفظ پوشیدگی عورة و شرمگاه‌شان در هنگامی که به رکوع و سجده می‌رفتند و بیم نمایان شدنش بود را بیان کنم.

از یاد نبریم که زنان و مردان در آن زمان، جدا و منفک از یکدیگر نبودند و در واقع اختلاط زن و مرد یک چیز عادی، طبیعی و پیش پا افتاده بود. این را گفتیم تا ذهنیت‌های امروزی خود در باره عدم ارتباط زنان و مردان، که برگرفته از فقه و اخلاق موجود در بسیاری از جوامع اسلامی است را ملاک ترسیم اوضاع آن دوران قرار ندهیم. همان‌طور که اشاره کردم حضور زنان و مردان در کنار هم، گفتگوی آنان با یکدیگر پدیده‌ای عادی و رایج به شمار می‌آمد البته این مطلب نیاز به توضیح بیشتر ندارد زیرا مطالبی که پیش از این آوردم در بردارنده واقعیات تکان‌دهنده و بسیار نامأنوسی است که ارتباط عادی و مجالسات طبیعی زنان و مردان با یکدیگر در قبال آن‌ها امری ابتدایی به شمار می‌آید. سخن جاحظ در باره گفتگوی بی‌تکلف زنان و مردان با یکدیگر و حضور راحت آنان در کنار هم را در بخش دوم کتاب هنگام شرح آیه حجاب و پرده خواهم آورد.

به بحث اصلی باز گردیم: پس از این‌که مردم به رسول‌خدا ایمان آوردند و نماز شکل گرفت، گروه‌های مختلف مؤمنین به سمت محل برگزاری نماز می‌شتافتند تا پیامبر آیات الهی را به آن‌ها برساند. بسیاری از این مردم لباس و دامن‌شان از حیث بلندی و اندازه تا حدود زانو بود، بسیاری دیگر بلندی دامن‌شان کوتاه‌تر از گروه پیشین بود، برخی دیگر فاقد هرگونه لباس و پوششی بودند و یا با تک‌قطعه پارچه‌ی کوتاه‌شان به زحمت می‌توانستند ناحیه دامن را بپوشانند اما شمار کثیری نیز ملبّس به پوشاک کامل و دامن‌های بلند بودند. با اقدام پیامبر و یارانش آن دسته از مؤمنینی که فاقد هرگونه ساتری بودند به حداقل پوشاک دست یافتند تا دست‌کم ناحیه کمر و دامن را بپوشانند نمونه این اقدام را پیش‌تر آوردم و در ادامه نیز خواهم آورد البته نمی‌توان با قاطعیّت

اعلام کرد که تمام برهنگان دارای پوشاک شدند چه بسا شماری از بینوایان کماکان بدون جامه مانده بودند. از آن گذشته درازی دامن بسیاری از مردم دارای پوشاک، به زانو نمی‌رسید. به این مشکل، وجود شکاف‌های جانبی دامن و پیراهن زنانه که در فصل اول توضیح دادم و حتی موجب نمایان شدن نشیمن‌گاه و شرمگاه به ویژه در هنگام حرکت و خم شدن می‌شد، را باید افزود.

و سرانجام زن و مرد، پیر و جوان، دارا و ندار، برده و آزاد و ... به صورت مختلط نزد پیامبر می‌آمدند تا کلام وحی را بشنوند و در ادامه با نیایش رسمی رو به سوی خدا بایستند؛ خم شوند و خم‌تر، تا در برابر غیر خدا خم نشوند. در این هنگام که زنان و مردان، "در کنار هم" به اقامه نماز می‌پرداختند یک مشکل اساسی رخ می‌نمود و آن عبارت بود از "خم شدن" نمازگزاران به هنگام رکوع و به ویژه سجده، و در پی آن نمایان شدن ناحیه "شرمگاه، دامن و میان دو پای ایشان"، به دلیل کوتاهی دامن و لباس. این مشکل زمانی حادث‌تر می‌نماید که به واقعیت اختلاط زنان و مردان بیشتر توجه کنیم.

تدابیرات پیامبر: مطابق روایاتی که در اختیار ما است در شرایط موصوف، تدابیری از سوی پیامبر اتخاذ گردید تا بر مشکل "نمایان شدن ناحیه دامن و شرمگاه" نمازگزاران در برابر جنس مخالف، که هنگام خم شدن و سجود و به دلیل کوتاهی شدید دامن رخ می‌داد فائق شوند. رهنمودهای رسول‌خدا در این باره عبارت از این سه تدبیر است: ۱- مردان در صفوف جلو قرار گیرند و زنان در صفوف عقب (برای پوشیده ماندن ناحیه دامن زنان از مردان) ۲- وقتی مردان به سجده می‌روند، زنان به آن‌ها نگاه نکنند (برای دیده نشدن شرمگاه و دامن مردان توسط زنان) ۳- زنان صبر کنند تا ابتدا مردان سر از رکوع و سجده بردارند و سپس آن‌ها سرشان را بردارند (تا شرمگاه مردان یا خود زنان، در معرض رؤیت و دیدرس قرار نگیرد).

نکته مهم - هیچ‌یک از این تدابیر و دستورات "به خودی خود" اصالت نداشت، و به صراحت متن روایات و گواهی خود احادیث، صرفاً برای غلبه بر نمایان شدن عورة و شرمگاه نمازگزاران بود که در هنگام سجده و رکوع روی می‌داد. اینک توضیح هر یک از این تدابیر و رهنمودها:

تدبیر اول - تقدّم مردان و تأخّر زنان در صفوف جماعت: رسول خدا (ص) مطابق روایاتی که در پی می‌آید از مردان خواست در صفوف جلوی نماز قرار گیرند و از زنان خواست که صفوف خود را پس از صفوف مردان تشکیل دهند زیرا تا پیش از این، به دلیل اختلاط زنان و مردان، احتمال دیده‌شدن ناحیه دامن زنان به دلیل کوتاهی لباس و وجود شکاف‌های جانبی آن در حین رکوع و سجود وجود داشت. با این تدبیر، مشکل مربوط به زنان در برابر جنس مخالف تا حدود زیادی مرتفع می‌گردد:

«عن جابر قال، قال رسول الله: خير صفوف الرجال المقدم و شرها المؤخر و شر صفوف النساء المقدم و خیرها المؤخر ثم قال ...»^{۳۶۰} (جابر بن عبدالله روایت کرد که رسول خدا گفت: صف خوب و مناسب برای مردان نمازگزار، صفوف جلو؛ و صف بد و نامناسب برای اینان صفوف آخر است. و صفوف بد و نامناسب برای زنان نمازگزار صفوف جلو؛ و صف خوب و مناسب برای اینان صفوف آخر است. ای زنان [دنباله] روایت در تدبیر دوم خواهد آمد).

«عن أبي سعيد الخدري ان رسول الله قال: ... و ان خير الصفوف صفوف الرجال المقدم و شرها المؤخر و خير صفوف النساء المؤخر و شرها المقدم يا معشر النساء ...»^{۳۶۱} (ابوسعید خدری روایت کرد که رسول خدا گفت: برای مردان، بهترین صف در حین نماز صفوف مقدم و بدترین صفوف برای اینان صفوف مؤخر است. و برای زنان، بهترین صفوف، صفوف عقب و بدترین حالت، حضور در صفوف جلو است ...).

«و أخرج ابن جرير عن مروان ابن الحكم قال كان أناس يستأخرون في الصفوف من أجل النساء فأنزل الله و لقد علمنا المستقدمين منكم الآية»^{۳۶۲} (مروان حکم گفت: گروهی از مردان برای [دیدن] زنان، [عمداً] به صفوف عقب نماز می‌رفتند ...).

«أخرج الطيالسي و سعيد بن منصور و أحمد و الترمذی و النسائي و ابن ماجه و ابن جرير و ابن المنذر و ابن ابي حاتم و ابن خزيمة و ابن حبان و الحاكم و صححه و ابن مردويه و البيهقي في سننه من طريق أبي الجوزاء عن ابن عباس قال كانت امرأة تصلي

۳۶۰ - مسند احمد ج ۳ ص ۲۹۳

۳۶۱ - مسند احمد ج ۳ ص ۳

۳۶۲ - الدرا المنثور ج ۴ ص ۹۷، الميزان ج ۱۲ ص ۱۴۹

خلف رسول الله (ص) حسناء من أحسن الناس فكان بعض القوم يتقدم [يستقدم] حتى يكون في الصف الاول لتلايرها و يستأخر بعضهم حتى يكون في الصف المؤخر فإذا ركع نظر من تحت إبطيه فأنزل الله و لقد علمنا المستقدمين منكم و لقد علمنا المستأخرين»^{۳۶۳} (از ابن عباس روایت شده که گفت: زنی زیبا پشت سر رسول خدا (ص) نماز می خواند و از زیباترین زنان بود. بعضی از مردان سعی می کردند که در صف اول بایستند و او را نبینند، و بعضی سعی می کردند در صف آخر بایستند و او را در حال رکوع از زیر بغل خود تماشا کنند لذا این آیه نازل شد...»^{۳۶۴}.

«و لقد علمنا المستقدمين منكم و لقد علمنا المستأخرين قيل فيه اقوال ... و خامسها: علمنا المتقدمين الى الصف الاول في الصلاة و المتأخرين عنه، فإنه كان يتقدم بعضهم الى الصف الاول ليدركوا فضيلته، و كان يتأخر بعضهم لينظروا الى أعجاز النساء فنزلت الآية فيهم، عن ابن عباس»^{۳۶۵} (ابن عباس گفت: بعضی از مردان در صفوف جلوی نماز جماعت حاضر می شدند تا فضیلت حضور در صفوف اول را دریابند، و گروهی دیگر از مردان به صفوف عقب می رفتند تا به لمبر و کفل زنان نگاه کنند و به همین خاطر بود که این آیه نازل شد: جلو روندگان و عقب روندگان شما را شناخته ایم). گفتنی است سه روایت اخیر صرفاً برای ترسیم واقعیات آن دوران آورده شد و نه پذیرش چنین تفسیری برای آیه.

تدبیر دوم - عدم نگاه زنان به مردان سجده کننده: رسول خدا مطابق روایاتی که در پی می آید از زنان حاضر در مسجد [که مطابق تدبیر اول در صفوف بعد از مردان قرار داشتند] خواست: وقتی مردان به سجده می روند از نگاه کردن به آنها بپرهیزند زیرا به دلیل کوتاهی و کوچکی لُنگ مردان، شرمگاهشان در معرض رویت زنان که در صفوف پشت بودند قرار می گرفت. همان طور که خواهید دید علّت رهنمود پیامبر به گواه متن روایت، عبارت از دیده نشدن "عورة و شرمگاه" بود و نه دیده نشدن "قسمت های دیگر اندام". اینک نمونه هایی از این روایات:

«عن أبي سعيد عن النبي (ص) قال: يا معشر النساء إذا سجد الرجال فاغضضن أبصاركن

۳۶۳ - الدر المنثور ج ۴ ص ۹۶ و ۹۷ [ترمذی ۵۱۲۸ ابن ماجه ۱۰۴۶]

۳۶۴ - ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۲ ص ۲۱۸

۳۶۵ - مجمع البیان ج ۶ ص ۱۱۱ حجر ۲۴ + فقه القرآن قطب راوندی ج ۱ ص ۱۴۱

لاترین عورات الرجال من ضیق الأزر»^{۳۶۶} (أبوسعید خدری روایت کرد که پیامبر^(ص) گفت: ای زنان! هنگامی که مردان به سجده می‌روند، چشم از نگاه به ایشان برگزید تا شرمگاه مردان را به دلیل کوتاهی دامن نبینید).

«عن جابر قال، قال رسول الله: خیر صفوف الرجال المقدم و شرها المؤخر و شر صفوف النساء المقدم و خیرها المؤخر قال یا معشر النساء اذا سجد الرجال فاغضضن ابصاركن لاترین عورات الرجال من ضیق الازر»^{۳۶۷} (جابر بن عبدالله گزارش کرد که رسول خدا گفت: بهترین صف مردان در مسجد، صفوف جلو، و بدترینش صفوف عقب است. [حضرت در ادامه گفت:] ای گروه زنان! هنگامی که مردان به سجده می‌روند به آن‌ها نگاه نکنید تا شرمگاه‌شان را به خاطر محدودیت ننگ‌شان ننگرید).

«عن أبي سعيد الخدري ان رسول الله^(ص) قال: ألا أدلكم على ما يكفر الله به الخطايا و يزيد في الحسنات قالوا بلى يا رسول الله قال اسباغ الوضوء على المكاره و كثرة الخطا الى هذه المساجد و انتظار الصلاة بعد الصلاة ما منكم من رجل يخرج من بيته متطهرا فيصلى مع المسلمين الصلاة ثم يجلس في المجلس ينتظر الصلاة الاخرى ان الملائكة تقول اللهم اغفر له اللهم ارحمه فاذا قتمتم الى الصلاة فاعدلوا صفوفكم و أقيموها و سدوا الفرج فاني أراكم من وراء ظهري فاذا قال امامكم الله اكبر فقولوا الله اكبر و اذا ركع فاركعوا و اذا قال سمع الله لمن حمده فقوا [فقولوا] اللهم ربنا لك الحمد و ان خیر الصفوف صفوف الرجال المقدم و شرها المؤخر و خیر صفوف النساء المؤخر و شرها المقدم یا معشر النساء اذا سجد الرجال فاغضضن ابصاركن لاترین عورات الرجال من ضیق الازر»^{۳۶۸} (رسول خدا گفت: آیا شما را به چیزی که خداوند به وسیله آن خطاها را می‌پوشاند و بر نیکی‌ها می‌افزاید، راهنمایی کنم؟ مردم گفتند: بله. رسول خدا گفت: وضو گرفتن در مواقع سخت، و تردد زیاد به مسجد، و انتظار نمازی پس از نماز دیگر. هیچ‌کس نیست که از خانه‌اش پاکیزه و با وضوء بیرون آید و با مسلمانان دیگر نماز برپا دارد سپس بنشینند و انتظار نماز دیگر را داشته باشد، مگر این‌که فرشتگان از خدا برای او درخواست مغفرت و

۳۶۶ - المنصف ابن ابی شیبۀ ج ۱ ص ۵۰۴ کنز العمال ۲۰۸۷۸

۳۶۷ - مسند احمد ج ۳ ص ۲۹۳

۳۶۸ - مسند احمد ج ۳ ص ۳

رحمت می‌کنند. زمانی که نماز را برپا داشتید صفوف را راست و منظم کنید و فاصله‌های خالی را پر کنید [و به یکدیگر نزدیک شوید] زیرا از پشت سر، شما را می‌بینم [که این امور را رعایت کرده‌اید یا نه] ... بهترین صفوف مردان، در جلو مسجد، و بدترین صفوف اینان در عقب مسجد است. و بهترین صفوف زنان، در عقب مسجد، و بدترین صفوف اینان در جلوی مسجد است. ای زنان! آن‌گاه که مردان به سجده رفتند، چشم از دیدن آن‌ها بردارید تا نکند شرمگاه مردان را به علت ضیق و کوتاهی دامن‌شان ببینید).

تدبیر سوم- زنان دیرتر از مردان، سر از سجده بردارند: مطابق روایات پرشماری که در پی می‌آید پیغمبر از زنان نمازگزار خواسته است که سرشان را پس از مردان از سجده بردارند زیرا در صورتی که پیش از آنان سر از سجده برمی‌داشتند شرمگاه مردان (یا شرمگاه خودشان) به دلیل کوتاهی دامن در معرض رؤیت قرار می‌گرفت. اینک شماری از این روایات:

«قال امیرالمؤمنین: کان النساء یصلین مع النبی (ص) فکن یؤمنن أن لا یرفعن رؤوسهن قبل الرجال لضیق الأزر»^{۳۶۹} (امام علی گفت: زنانی که با پیامبر نماز می‌خواندند مأمور شدند پیش از مردان، سرشان را [از سجده] بردارند زیرا [لنگ یا] دامن لباس‌شان کوتاه بود).

* در حدیث فوق به خوبی معلوم نیست که کوتاهی دامن لباس به چه کسی مربوط است: به مردان یا زنان؟ مجلسی در بحارالانوار هر دو احتمال را مورد توجه قرار داده و به توضیح هریک پرداخته است: «قرب الاسناد... عن الصادق قال: قال علی: کن النساء مع النبی (ص) و کن یؤمنن أن لا یرفعن رؤوسهن قبل الرجال لضیق الأزر. بیان: رواه الصدوق فی الفقیه مرسله مثل الأخير، فقیل: المراد أزر الرجال فإنها لما كانت مضیقة کان یقع نظرهن أحياناً إلى فروج الرجال إذا رفعن رؤوسهن قبلهم، و یرد علیه أنه علی هذا کان ینبغی نهی الرجال عن لبس مثل تلك الأزر، لبطلان صلاتهم بکشف العورة ولو فی بعض أحوال الصلاة، إلا أن یقال: إنهم کانوا مضطربین، و لم یکن لهم غیرها، أو کان یری حجم عورتهم بناء علی أنه لا یجب ستره كما هو المشهور، و قیل: المراد أزر النساء فإن الرجال کانوا

۳۶۹ - من لایحضره الفقیه ۱۱۷۶، مجمع البحرین ج ۳ ص ۲۰۵، أزر، مستدرک الوسائل ۷۳۹۱

ينظرون من بين الرجلين أو بطرف العينين إلى النساء في وقت رفع الرأس عن السجود، و كان لضيق أزهرن يرون بعض محاسنهن أو زينتهن كما قيل في نزول قوله سبحانه: (و لقد علمنا المستقدمين منكم ولقد علمنا المستأخرين) و قد مر^{۳۷۰}. اگر مراد امام علی کوتاهی دامن مردان باشد (چنانچه احادیث دیگری به آن دلالت دارد) در این صورت این کوتاهی در حین سجده به اوج خود می‌رسید و در نتیجه اگر زنان زودتر سر از سجده برمی‌داشتند عوره و شرمگاه مردان را می‌دیدند ولی اگر مراد امام کوتاهی دامن زنان باشد در این صورت نیز پی می‌بریم که اندازه دامن در حدی نبوده که حتی به زانوان‌شان برسد و در نتیجه وقتی پیش از مردان سر از سجده برمی‌داشتند و می‌نشستند، شکاف تحتانی دامن لباس‌شان در سطح افق قرار می‌گرفت، و مردان حاضر در سجده می‌توانستند از میان پای خودشان درون دامن لباس زنان را ببینند و حتی به شرمگاه آن‌ها بنگرند به همین خاطر زنان می‌بایست در سجده بمانند تا شکاف دامن‌شان رو به زمین باشد و آن‌گاه که مردان سر از سجده برداشتند و خطر رؤیت برطرف شد آن‌ها نیز از سجده برخیزند. احتمال اخیر را می‌توان در روایت زیر مشاهده کرد، آن‌جا که کوتاهی دامن را صراحتاً به زنان نسبت داده است:

«العلل... عن جعفر بن محمد عن أبيه قال: كن يؤمرن النساء في زمن رسول الله (ص) أن لا يرفعن رؤسهن إلا بعد الرجال، لقصر أزهرن»^{۳۷۱} (امام باقر گفت: زنان در زمان رسول الله مأمور شدند تا سرشان را پس از مردان [از سجده و رکوع] بلند کنند و این به خاطر کوتاهی دامن زنان بود).

اینک ادامه روایات:

«عن سهل بن سعد قال كن النساء يؤمرن في عهد رسول الله (ص) في الصلاة أن لا يرفعن رؤوسهن حتى يأخذ الرجال مقاعدهم من الارض من ضيق [/فتاحة، /قباحة] الثياب»^{۳۷۲}.
«عن سهل بن سعد قال: كان الناس يصلون مع النبي (ص)، و هم عاقدوا أزهرهم من الصغر»

۳۷۰ - بحار الانوار ج ۸۵ ص ۴۲ ح ۳

۳۷۱ - بحار الانوار ج ۸۵ ص ۴۲ + وسائل الشیعه اسلامیه ۱۰۸۵۸

۳۷۲ - صحیح ابن حبان ج ۵ ص ۵۹۴، المعجم الكبير ج ۶ ص ۱۳۸، صحیح ابن خزيمة ج ۳ ص ۹۷

علی رقابهم فقیل للنساء: لاترفعن رؤوسكن، حتی یتوی الرجال جلوساً»^{۳۷۳} و «عن سهل بن سعد قال: کان رجالاً یصلون مع النبی عاقدی ازهم علی اعناقهم کهیئة الصبیان، و یقال للنساء: لاترفعن رؤوسكن حتی یتوی الرجال جلوساً»^{۳۷۴} (سهل بن سعد گفت: مردمی که با پیامبر نماز می خواندند، جامه خود را به دلیل کوچکی، همچون کودکان به گردن می بستند و به همین خاطر به زنان گفته شد: سر خود را بر ندارید تا این که مردها از سجده بلند شوند و به حالت نشسته در آیند).

«عن أسماء بنت ابی بکر قالت قال رسول الله (ص): یا معشر النساء من کان منکن یؤمن بالله و الیوم الآخر فلاترفع رأسها حتی یرفع الامام رأسه من ضیق ثیاب الرجال»^{۳۷۵}.
و اینک روایاتی با صراحت بیشتر در علت صدور این تدبیر:

«عن أسماء قالت قال رسول الله (ص): یا معشر النساء من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلاترفع رأسها حتی یرفع الرجال رؤسهم. قالت و ذلك أن أزرهم كانت قصيرة مخافة أن تنكشف عوراتهم اذا سجدوا»^{۳۷۶} (أسماء گزارش کرد که رسول خدا گفت: ای زنان! هرکس که به خدا و به روز آخرت ایمان دارد، سرش را پیش از مردان بلند نکند. اسماء می گوید: این دستور رسول خدا به این دلیل بود که إزار مردان کوتاه بود و به همین خاطر بیم مکشوف شدن شرمگاه آنان در هنگام سجده می رفت).

«عن أسماء انها قالت کان المسلمون ذوی حاجة یاتزون بهذه النمرة فکانت انما [لا] تبلغ انصاف سوقهم او نحو ذلك فسمعت رسول الله (ص) یقول: من کان منکن یؤمن بالله و الیوم الآخر فلاترفع رأسها حتی نرفع رؤسنا کراهیة أن تنظر الی عورات الرجال من صغر أزرهم»^{۳۷۷} و «عن أسماء قالت سمعت النبی (ص) یقول من کان منکن یؤمن بالله و الیوم الآخر فلاترفع رأسها حتی ترفع [نرفع] رؤسنا کراهیة أن یرین عورات الرجال لصغر أزرهم و کانوا اذ ذاک یأتزون بهذه النمرة»^{۳۷۸} (اسماء گفت، شنیدم که پیامبر می گفت:

۳۷۳ - صحیح بخاری ۷۷۲

۳۷۴ - صحیح بخاری ۳۴۹، اللوء لوء والمرجان ح ۲۵۲

۳۷۵ - مسند احمد بن حنبل ج ۶ ص ۳۴۹

۳۷۶ - مسند احمد ج ۶ ص ۳۴۸

۳۷۷ - مسند احمد ج ۶ ص ۳۴۸

۳۷۸ - مسند احمد ج ۶ ص ۳۴۸ + مسند ابن راهویه ح ۲۲۲۶ + رک: سنن ابوداود ح ۸۵۱

هرکس از شما زنان که به خدا و آخرت ایمان دارد نباید سرش را [از سجده] پیش از ما [مردان] بردارد، و این بدان جهت بود که زنان، شرمگاه مردان را به دلیل کوچکی ازارشان نبینند زیرا در آن ایام مسلمانان [نیازمند] با پارچه‌های کوچکی [که به زحمت ناحیه ران را در بر می‌گرفت] خود را می‌پوشاندند).

«عن ابی جعفر قال: کان رسول الله (ص) ... ثم دعا اهل الصفة [و هم] قوم من المهاجرین لم یکن لهم منازل و لا اموال فقسّم بینهم قطعاً ثمّ جعل یدعوا الرجل منهم العاری الذی لایستتر بشیء و کان ذلک الستر طویلاً و لیس له عرض فجعل یؤزر الرجل فاذا التقا [/التقیبا] علیه قطعته حتی قسمه بینهم أزرأ ثمّ أمر النساء لایرفعن رؤوسهن من الرکوع و السجود حتی یرفع الرجال رؤوسهم و ذلک أنّهم کانوا من صغر ازارهم اذا رکعوا و سجدوا بدت عورتهم من خلفهم ثمّ جرت به السنّة أن لاترفع النساء رؤوسهنّ من الرکوع و السجود حتی یرفع الرجال»^{۳۷۹} (مطابق روایت امام باقر که در میحث اول از فصل اول نیز آوردم رسول خدا پارچه‌ای به دست آورد و آن را به قطعاتی تقسیم کرد و هر قطعه را در اختیار یکی از بینوایان برهنه‌ی اهل صفة قرار داد تا به صورت لنگ به دور کمر ببندند و بتوانند فرج و شرمگاهشان را بپوشانند. اما چون این لنگ‌ها بسیار کوتاه بود رسول به زنان فرمود که سرشان را پس از مردان از رکوع و سجده بردارند زیرا به گفته امام باقر، شرمگاه مردان در حین رکوع و سجده به دلیل کوتاهی لنگ از پشت نمایان می‌گشت. امام باقر در پایان می‌گوید: سپس این امر، که زنان نباید پیش از مردان سرشان را از رکوع بردارند، سنّت شد و رسم رایج گردید).

توضیح پایانی - همان‌طور که متن روایات گواهی می‌دهد، نه تقدّم و تأخّر صفوف زنان و مردان نسبت به هم، نه نگاه نکردن زنان به مردان سجده‌رونده، و نه دیرتر از سجده برخاستن زنان نسبت به مردان، هیچ‌یک به خودی خود اصالت نداشت و مورد خواست رسول خدا نبود و تنها انگیزه‌ای که باعث اتخاذ تدابیر سه‌گانه مذکور از سوی حضرت گردید، مکشوف شدن شرمگاه شمار زیادی از نمازگزاران بود که در حین رکوع و سجده‌ی نماز و به دلیل کوتاهی دامن رخ می‌داد. و تازه آن‌چه در این روایات مورد

تعقیب قرار گرفته، دیده نشدن شرمگاه و نهان‌گاه نمازگزار برای جنس "مخالف" است و هیچ سخنی و قرینه‌ای در باره دیده نشدن شرمگاه جنس "موافق" وجود ندارد.

گفتنی است نمازگزاران علی‌رغم این‌که در حین سجده، مکشوف‌العورة می‌شدند اما هرگز رسول‌خدا رکوع و سجده آنان را از حالت اصلی خارج نکرد و به ایماء و اشاره تقلیل نداد و حتی اقامه جماعت! را نیز تعلیق نمود بلکه تنها رهنمودی که حضرت در این باره صادر کرد این بود که از نمازگزاران خواست که به شرمگاه و نهان‌گاه دیگران نگاه نکنند: «عن أبي سعيد الخدري أنه سمع رسول الله (ص) يقول: (يا معشر النساء إذا سجدتن فاحفظوا أبصاركم، لاترين عورات الرجال من ضيق الازر)... فاحفظن ابصاركن فهذا نص على أن الفقراء من الصحابة كانوا يصلون بعلم رسول الله (ص) و معه و ليس معهم من اللباس ما يورى عورتهم و لا يتركون القعود و لا الركوع و لا السجود، إلا أن الامر بغض البصر لازم في كل ذلك»^{۳۸۰}. این مطلب به روشنی، کم‌اهمیت بودن پوشش، و عادی بودن برهنگی و کشف عورة را در آن زمان نشان می‌دهد که جامعه اسلامی نیز با اندک اصلاحاتی از کنار آن گذشت.

گفته شد پیامبر تدابیری بکار بست تا نمازگزاران نگاه‌شان به شرمگاه یکدیگر نیفتد. این پرسش که چرا پیامبر نمی‌خواست چشم نمازگزاران به نهان‌گاه یکدیگر بیفتد؛ آیا تنها برای حفظ معنویت نماز و نیایش بود و یا علاوه بر آن، به "خصوص دیده نشدن شرمگاه" (البته شرمگاه جنس مخالف) نیز نظر داشت، چیزی است که در این‌جا به آن نمی‌پردازم.

چنان‌که گفتم تدابیر سه‌گانه، به گواهی متن روایات، به خودی خود اصالت نداشتند. در تایید این سخن می‌توان به این حقیقت اشاره کرد که در همان زمان، رعایت هیچ‌یک از این تدابیر در هنگام نماز میّت لازم نبود چرا که نماز میّت فاقد رکوع و سجده است. از آن گذشته معلوم نیست که تفکیک صفوف زنان و مردان نمازگزار، یک امر مسلّم و مطلق بوده باشد چرا که مثلاً مطابق نقلی که ابوالفرج اصفهانی آورده، زنان و مردان در سال ۱۷ هجری در کنار یکدیگر به نماز در مسجد مشغول بودند: «فصلينا صلاة الغداة بظهر المرید

و دخلنا المسجد، فإذا هم يصلون: الرجال و النساء مختلطین، فدخل رجل...»^{۳۸۱}. بلااشکال بودن نماز زنان و مردان در کنار یکدیگر، حتی از روایات مربوط به قرن دوم نیز برمی آید: مثلاً از امام جعفر صادق در باره حکم نماز مردی که زنی نیز در کنار او مشغول نماز است سؤال شد، و امام پاسخ داد: اشکالی ندارد: «عن أبي عبدالله في الرجل يصلی و المرأة تصلی بحذائه قال: لا بأس»^{۳۸۲} البته شیخ طوسی، دست به توجیه روایت زده و می گوید: پاسخ امام مربوط به زمانی است که ده ذراع میان زن و مرد فاصله باشد و یا میان آن دو حائلی باشد، و یا این که مربوط به وقتی است که مرد، مقدار کمی از زن جلوتر باشد. اما فیض کاشانی توجیه اول شیخ را بعید، و توجیه دومش را بعیدتر از اولی دانسته است. فیض کاشانی، صراحت متن روایت را پذیرفته و آن را دال بر جواز چنین نمازی می داند: «بیان: حمله فی التهذیب علی ما إذا کان بینهما أكثر من عشرة أذرع أو حازر كما مرّ و فيه بعد، و فی الاستبصار: علی ما إذا کان متقدماً علیها بشيء يسير و هو أبعد، و الصواب أن یحمل علی الرخصة و ما تقدّم علی الكراهة علی تفاوت مراتبها فی الشدة و الضعف بحسب مراتب البعد بینهما، فأشدها عدم الفصل ثم الشبر، ثم الذراع و موضع الرجل إلى أكثر من عشرة أذرع أو تقدّم الرجل، فتنفی الكراهة رأساً و بهذا تتوافق الأخبار جميعاً»^{۳۸۳}. مالک بن انس نیز معتقد است اگر زن، در میان صفوف مردان نماز بخواند اشکالی ندارد و موجب بطلان نماز خود و دیگران نخواهد شد. نیز معتقد است اگر مرد وارد مسجدی شود که جایی برای حضور در میان مردان نیابد می تواند پشت سر زنان بایستد و نماز بخواند: «فی صلاة المرأة بین الصفوف: قلت لابن القاسم اذا صلت المرأة وسط الصفوف بین الرجال أتفسد علی أحد من الرجال صلاته فی قول مالک قال لأرى أن تفسد علی أحد من الرجال و لا علی نفسها قال و سألت مالک عن قوم أتوا المسجد فوجدوا الرحبة رحبة المسجد قد امتلأت من النساء و قد امتلأ المسجد من الرجال فصلی الرجل خلف النساء لصلاة الامام قال صلاتهم تامة و لا یعیدون قال

۳۸۱ - الأغانی ابوالفرج اصفهانی ج ۱۶ ص ۵۵ در ضمن قصة اتهامه بامرأة از اخبار المغيرة بن شعبه و نسبه

۳۸۲ - الوافی ۶۳۹۸، تهذیب ۹۱۲

۳۸۳ - الوافی ذیل حدیث ۶۳۹۸

ابن القاسم فهذا أشد من الذي يصلی فی وسط النساء»^{۳۸۴}.

اندازه دامن؛ و روایات شبر و ذراع

حال که معضل دامن کوتاه مردان و زنان در هنگام نماز، و تدابیر صادره مورد بررسی قرار گرفت، به همین مناسبت گریزی به اندازه دامن آنان به طور مطلق می‌زنیم، و بر آنم تا با توجه به روایات شبر و ذراع ببینیم که إزار یا دنباله پیراهن‌شان چه میزان از پای‌شان را هنگام حضور در سطح اجتماع تحت پوشش قرار می‌داد و چه مقداری از پای‌شان برهنه بود. در خلال بحث واکنش جامعه اسلامی نیز به دست می‌آید.

روایات متعددی هست که بر طبق آن‌ها، رسول خدا به زنان و نیز همسرانش اجازه داد که دامن لباس‌شان را یکی دو وجب "افزایش" دهند. اینک پرسش و کلید حل مسئله در این جاست که "مبنای" این افزایش، کدام ناحیه از پا است. در این رابطه چند مبنای احتمالی را مرور می‌کنیم:

مبنای اول - غوزک و پاشنه پا؛ گروه کثیری از محققان، تحت تأثیر نظریه فقهی‌شان، که تمام اندام زنان را عورة و لازم‌الستر دانسته‌اند، می‌گویند منظور رسول خدا از افزایش یکی دو وجبی دامن این بود که زنان دامن لباس‌شان را یک وجب از پاشنه‌ی پا پایین‌تر ببرند تا بر روی زمین کشیده شود و در نتیجه مطمئن شوند که حتی پاشنه پا پوشیده است! بر این اساس، همچنین اجازه دارند برای اطمینان بیشتر این افزایش را به دو وجب برسانند ولی افزایش بیش از "دو وجب" (یک ذراع) را اجازه ندارند. ابوالولید باجی در این باره می‌گوید: زنان عرب فاقد کفش و جوراب بودند. اینان هنگام حرکت نعلین به پا کرده و بی‌هیچ چیز دیگری راه می‌رفتند و [چون ناحیه‌ی زیر میچ پا به دلیل فقدان کفش و جوراب نمایان بود لذا] برای پوشاندن پاشنه و زیر میچ پا، به آویزان نمودن دامن لباس بر روی زمین اکتفا می‌کردند: «... أن المرأة تحتاج الی أن ترخی إزارها أسفل من الكعبین لتستر بذلك قدميها و أسفل ساقيها؛ لأن ذلك عورة منها، فقال: ترخيه شبراً. ترید ترخيه علی الأرض شبراً لیستر قدميها و ما فوق ذلك من ساقيها و هذا یقتضی أن نساء العرب لم یکن من زیهن خف و لا جورب کن یلبسن النعال و یمشین بغير شیء و یقتصرن من ستر

۳۸۴ - المدونة الكبرى مالک بن انس (روایة سخنون از ابن قاسم) ج ۱ ص ۱۰۶

أرجلهن على إرخاء الذيل، والله أعلم»^{۳۸۵}. برخی دیگر از همین گروه برای تایید رأی خود، دست به دامان این روایت شدند: حدثتني أم ولد لابن عبدالرحمن بن عوف قالت كنت امرأة لي ذيل طويل و كنت آتی المسجد و كنت أسحبه فسألت أم سلمة قلت انی امرأة ذیلی طویل و انی آتی المسجد و انی أسحبه علی المكان القذر ثم أسحبه علی المكان الطیب فقالت أم سلمة قال رسول الله (ص) اذا مرت علی المكان القذر ثم مرت علی المكان الطیب فان ذلك طهور»^{۳۸۶} (زنی به أم سلمه گفت دنباله‌ی دامنم بلند است و هنگامی که به طرف مسجد می‌آیم بر روی زمین آلوده کشیده می‌شود و سپس بر روی مکان پاکیزه کشیده می‌شود. أم سلمه نیز پاسخ داد که رسول خدا گفته است: اگر پس از گذر از زمین آلوده، از زمین پاک نیز عبور کند دامن لباسش [که بر زمین کشیده شده] پاک است). ابن حجر، مبنای محاسبه را از همین غوزک و پاشنه می‌داند: «... والحاصل أن للرجال حالین حال استحباب و هو أن يقتصر بالإزار علی نصف الساق و حال جواز و هو إلى الکعبین و كذلك النساء حالان حال استحباب و هو ما یزید علی ما هو جائز للرجال بقدر الشبر و حال جواز بقدر ذراع و یؤید هذا التفصیل فی حق النساء ما أخرجه الطبرانی فی الاوسط من طریق معتمر عن حمید عن أنس أن النبی (ص) شبر لفاطمة من عقبها شبرا و قال هذا ذیل المرأة...»^{۳۸۷}.

نقد این مبنا را همراه با نقد مبنای دوم، یکجا می‌آورم.

مبنای دوم - وسط ساق پا: بسیاری از محققان، مبنای افزایش را از نیمه ساق یعنی حدود یک وجب بالاتر از غوزک پا، می‌دانند. اینان معتقدند مطابق روایات پیامبر، بلندی دامن لباس برای مؤمنان تا وسط ساق است: «قال ابو عمر [ابوعمر و شیبانی]: تکمیش الازار الی نصف الساق، کانت العرب تمدح فاعله ثم جاء الله بالإسلام فسنة النبی (ص)»^{۳۸۸} (عرب، کسی که دامن لباسش را تا نصف ساق بالا می‌زد می‌ستود سپس خداوند، اسلام را آورد و پیامبر (ص) همان اندازه را تأیید کرد). بنابراین افزایش یکی دو وجبی دامن زنان،

۳۸۵ - المنتقی (شرح موطناً) ج ۹ ص ۳۱۶ ذیل روایت ۱۶۴۳

۳۸۶ - مسند احمد ج ۶ ص ۳۱۶ [نیز رجوع شود به: فتح المالک ج ۹ ذیل حدیث (۷۱۵)]

۳۸۷ - فتح الباری ج ۱۰ ص ۲۲۰

۳۸۸ - فتح المالک ج ۹ ص ۳۹۱، التمهید ابن عبدالبر ج ۲۰ ص ۲۲۶

بر مبنای نیمه‌ی ساق مردان مؤمن سنجیده شده است. چنان‌که ملاحظه می‌شود در این حالت نیز با افزایش دو وجب، دنباله لباس بانوان همانند حالت پیشین بر روی زمین قرار می‌گیرد و آن را می‌روید.

دو گروه مذکور، چه آن‌ها که مبنای افزایش را پاشنه‌ی پا گرفتند و چه آن‌هایی که مبنا را نیمه‌ی ساق پا گرفتند، ناخواسته مرتکب اشتباهات بزرگی شدند و به راحتی هرچه تمام‌تر دو دستور مهم "عدم اتلاف اموال" و "رعایت بهداشت" را نادیده گرفتند. آن‌ها مگر نمی‌دانند وقتی پارچه‌ای بر روی خاک و زمین کشیده شود پس از چند روز فرسوده می‌گردد آیا به جز هدر دادن آگاهانه اموال، تعبیر دیگری برای این رویه می‌توان انتخاب کرد؟ آیا کشیده شدن دنباله لباس بر روی زمین، زیر پا نهادن دستورات بهداشتی اسلام نیست؟ این اشتباهات فاحش از آن‌جا ناشی می‌شود که این دو گروه، تمام اندام زنان، حتی ساق و غوزک و پاشنه را عورة و لازم الاستتار می‌دانند و نمایان بودن این قسمت‌ها را حرام اعلام می‌کنند.

همچنین در رابطه با احادیث اشاره شده‌ی نصف‌الساق [إذرة المؤمن الی نصف الساق]^{۳۸۹}، باید دانست که این‌گونه روایات دارای پیچیدگی زیادی است و حتی واژه "ساق" که امروزه بر "نیمه پایین پا" [فاصله میان زانو تا غوزک] اطلاق می‌شود معلوم نیست که حتماً دارای همین معنا باشد و چه بسا معنای آن، عبارت از کل پا، و یا حتی نیمه بالای پا باشد. البته اینک نیاز به بررسی معنای حقیقی ساق نداریم، چه اگر همین معنای رایجش را نیز ملاک قرار دهیم، با افزایش دو وجبی دامن از مبدأ وسط ساق، به "پدیده جرّازار" و کشاندن لباس بر روی زمین می‌رسیم که شدیداً مورد نهی رسول‌خدا بود و در فصل اول به آن پرداختیم. بنابراین هر دو مبنای: "پاشنه و غوزک" و "وسط ساق" به دلیل منتهی شدن به پیامدها و نتایج غیر معقول یا سرزنش شده (شامل: "اتلاف اموال"، "نادیده گرفتن بهداشت" و "پدیده جرّازار") هرگز پذیرفتنی نیست.

مبنای سوم - زانو: رأی مشهوری در فقه وجود دارد که عورة مردان را از ناف تا زانو می‌داند. این رأی برگرفته از تعدادی روایت است. مطابق این رأی مردان می‌بایست ران پا

را تا زانو بپوشانند و حتی در مورد امام‌علی آورده‌اند که إزار وی تا زانویش امتداد داشت: «رأیت علیاً، و قد لحق ازاره برکتیه»^{۳۹۰}. پس مبنای افزایش یکی دو وجبِ زنان، نسبت به بلندای دامن مردان است یعنی زنان اجازه یافتند که دامن لباس را به یک و حداکثر دو وجب پایین‌تر از ناحیهٔ زانو برسانند. بنابراین اگر زنان می‌خواستند بلندی دامن‌شان یک وجب بیش از مردان باشد در این صورت درازی آن تا "نیمهٔ ساق" [مابین زانو تا میچ پا] امتداد می‌یافت و اگر می‌خواستند این مقدار را به دو وجب [یک ذراع] برسانند در این صورت بلندی دامن به میچ پا و غوزک می‌رسید.

مبنای زانو نتایج غیر معقولی به بار نمی‌آورد و حتی می‌تواند پذیرفتنی باشد اما به دلالت "متن روایات" که در ادامه خواهد آمد نکات زیر را باید در این پذیرش به خاطر سپرد: الف- پوشش پایین‌تر از زانو واجب و لازم نبود چرا که پیامبر^(ص) در مقابل "درخواست" زنان به آنان "اجازه" داد که دامن لباس‌شان را از مینا [ی زانو] یکی دو وجب افزایش دهند. ب- هدف از این افزایش، صرفاً اطمینان از پوشیدگی ران تا زانو بود و اساساً پوشش زانو به پایین، به خودی خود مطرح نبود زیرا از متن روایات این‌گونه برمی‌آید که زنان از نامطمئن بودن پوشش دامن‌های ندوخته و خیاطی نشده، نگرانی داشتند زیرا معتقد بودند که ناحیهٔ بالای مینا (یعنی بالای زانو) گهگاه از زیر لباس بیرون می‌زد و نمایان می‌شد. ج- بنابراین اگر زنان از پوشاک "خیاطی‌شده" (مانند سروال و شلوار) استفاده می‌کردند و به پوشاندگی آن تا زانو اطمینان می‌یافتند دیگر زمینه‌ای برای طرح درخواست از رسول‌خدا نمی‌دیدند و به همین خاطر رخصت افزایش مذکور منتفی می‌گردید.

گفتنی است اصالت اکتفاء پوشش پا تا سرحد زانو را، از حدیث تساوی عورة زن و مرد که قبلاً از پیامبر آوردیم نیز می‌توان بدست آورد.

مبنای چهارم- نیمه‌ی ران [نیم وجب بالاتر از زانو]: با این فرض، "پایین‌تنه" [از دور کمر تا انتهای نشیمن‌گاه که امروزه به وسیلهٔ شورت تحت پوشش قرار می‌گیرد] پوشیده بوده و دامن لباس تا وسط ران را نیز در بر می‌گرفت اما هنگام نشست و

برخاست و یا موقع تحرک و فعالیت، "قسمت ضخیم عضله ران و حتی شرمگاه" به دلیل کوتاهی دامن نمایان می‌شد و به همین خاطر زنان از پیامبر درخواست کردند که حداقل‌های پوشش پا را در مورد زنان افزایش دهد تا نسبت به پوشیدگی شرمگاه و قسمت ضخیم ران مطمئن شوند رسول خدا^(ص) نیز ابتدا با افزایش یک وجب، و سپس در پی درخواست دوباره بانوان، با افزایش یک وجب دیگر [روپهمرفته برابر با دو وجب یا یک ذراع] موافقت کرد به این ترتیب دامن بانوان با افزایش یک وجب به زیر زانو می‌رسید، و با افزایش دو وجب به وسط ساق امتداد می‌یافت. البته در این جا نیز باید توجه داشت که هدف افزایش، اطمینان از پوشیدگی پایین تنه (و عضله ضخیم ران) بود و در واقع پوشیدگی مناطق جدیدی که در پی افزایش، تحت پوشش قرار می‌گرفت به خودی خود اصالت نداشت. همچنین حضرت هرگز با افزایش بیش از "یک ذراع" موافقت نکرد!

رهنمود و تأکیدات پیامبر مبنی بر کوتاه نگه داشتن دامن لباس، که به طور میانگین منجر به برهنه ماندن نیمی از پا بود، از آن جا ناشی می‌شد که گروهی از زنان و مردان با جامه بلند و دراز در سطح جامعه تردد می‌کردند و این عمل علاوه بر این که می‌توانست همراه با بداخلاقی تفاخر، تبختر، ناز و تکبر باشد همچنین دل‌آزردگی بینوایان بی‌جامه را در پی داشت بنابراین گویا پیامبر برای مهار تشخص‌های برتری طلبانه ثروتمندان و دل‌جویی از بینوایان، از ایمان‌آوردگان خواست که هر چه می‌توانند جامه‌های کوتاه‌تری انتخاب کنند تا هرگز به سمت تفاخر و تکبر و دل‌آزردگی دیگران گام برندارند. در این جا به نکته شگفت‌آوری برخوردیم؛ زیرا تا قبل از این تصور می‌کردیم پیامبر خواهان افزایش دامن مردان و زنان بود تا در اثر آن، پای‌شان هر چه بیشتر پوشیده گردد و برهنه نماند اما اینک شاهدیم که پیامبر در واکنش به وجود جامه‌های بلند (یا در واکنش به چیزهای دیگر) خواهان کاهش هر چه بیشتر بلندی دامن مردان و زنان مؤمن شده است تا هر چه بیشتر بر تفاخر و تبختر درونی غلبه کنند ولو که رعایت این رهنمود منجر به برهنه ماندن نیمی از پا شود.

و اینک روایات نبوی در باره حد بلندی دامن بانوان:

«حدَّثتنا أمّ سلمة، أنها لما ذكر في النساء [؟: الازار] ما ذكر، قالت: يا رسول الله، أرايت النساء؟ قال: شبراً قالت: لا يكفيهنّ، قال: فذراع»^{۳۹۱}.

«... عن أم سلمة زوج النبي أنها قالت حين ذكر الازار: فالمرأة يا رسول الله؟ قال ترخيه شبراً، قالت أم سلمة: إذا ينكشف عنها. قال: فذراعاً لا تزيد عليه»^{۳۹۲}.

«عن أم سلمة، قالت: لما ذكر رسول الله^(ص) من الإسيال ما ذكر، قلت: يا رسول الله، أرايت النساء، كيف بهنّ؟ قال: يُرخين ذراعاً»^{۳۹۳}.

«عن عايشه عن رسول الله^(ص) في ذيول النساء قال شبر قالت قلت اذن [/ اذا] تخرج سوقهن قال فذراع»^{۳۹۴}.

«عن أم سلمة، أن النبي^(ص) لما ذكر في الازار ما ذكر، قالت أم سلمة: فكيف بالنساء؟ قال: يُرخين شبراً قالت: إذا تبدو أقدامهنّ، قال: فذراعاً لا يزدن عليه»^{۳۹۵}.

(در تأیید مطلب به روایت زیر می توان استناد کرد که کوتاهی دامن زنان نمازگزار را نشان می دهد و گویا بلندی اش از زانو فراتر نمی رفت که بیم دیده شدن بخش های بیشتری در هنگام سجده می رفت: «عن جعفر بن محمد عن أبيه قال: كن يؤمرن النساء في زمن رسول الله^(ص)، أن لا يرفعن رؤوسهن إلا بعد الرجال، لقصر أزهرن الخبر»^{۳۹۶}).

و اینک روایاتی گویاتر:

«ذکرت نساء النبي^(ص) ما يذيلن [/ يدلین] من الثياب؟ قال: [يدلین] شبراً، فقلن: شبر قليل تخرج منه العورة، قال فذراع، قلن: تبدو أقدامهنّ، قال: ذراع لا يزدن على ذلك»^{۳۹۷}
(همسران پیامبر، از حضرت پرسیدند: دامن لباس را چقدر آویزان و دراز کنند. رسول خدا پاسخ داد: یک وجب. همسران گفتند: یک وجب کم است زیرا عورة از آن بیرون می زند. حضرت گفت: یک ذراع [دو وجب]. همسران دوباره گفتند: در این صورت پاهایشان

۳۹۱ - السنن الكبرى نسائي ۹۶۵۵ (یا ۹۷۳۸)

۳۹۲ - موطأ ما لك ج ۲ ص ۹۱۵ ح ۱۳ + سنن ابوداود ۴۱۱۷، السنن الكبرى نسائي ۹۶۵۴

۳۹۳ - السنن الكبرى نسائي ۹۶۵۶

۳۹۴ - مسند احمد ج ۶ ص ۷۵ + ص ۱۲۳، سنن ابن ماجه ۳۵۸۳

۳۹۵ - السنن الكبرى نسائي ۹۶۵۷ + المعجم الكبير طبرانی ج ۲۳ ص ۴۱۷

۳۹۶ - مستدرک الوسائل ۷۲۹۰

۳۹۷ - البحر الزخار معروف به مسند بزار ج ۱ ص ۲۷۹ ح ۱۷۶ و پاورقی + کنز العمال ۴۱۹۲۲، مجمع الزوائد ج ۵

نمایان می‌ماند. پیامبر^(ص) گفت: همان یک ذراع باشد و چیزی بر آن نیفزایید).
 عن ابن عمر: أن نساء النبي^(ص) سأله عن الذيل؟ فقال: اجعلنه شبراً، فقلن: إن شبراً لا يستر من عورة؟ فقال: اجعلنه ذراعاً، فكانت إحداهن إذا أرادت أن تتخذ درعاً أرخت ذراعاً فجعلته ذيلاً»^{۳۹۸} (زنان پیامبر در باره دنباله‌ی دامن لباس، از حضرت پرسش کردند، و حضرت پاسخ داد: یک وجب. زنان گفتند: یک وجب هیچ چیز از عورة (و مواضع لازم‌الستر) را نمی‌پوشاند. پیامبر گفت: دامن لباس‌تان را یک ذراع بیفزایید. ابن عمر، راوی حدیث می‌گوید: هرگاه یکی از بانوان می‌خواست پیراهنی تهیه کند، یک ذراع را برای دامن لباس قرار می‌داد).

«عن ابن عمر عن عمر قال ذكرن نساء رسول الله^(ص) ما يرسلن من الثياب فقال شبرا قلن فإن شبرا قليل تخرج منه العورة قال فذراع قال فكانت إحداهن تذرع ذراعا من منطقتها»^{۳۹۹} (عمر بن خطاب گفت، زنان پیامبر پرسیدند: دامن لباس را چقدر بیاویزند. [پیامبر] پاسخ داد: یک وجب. زنان گفتند: یک وجب کم است زیرا عورة [شرمگاه و عضله‌ران در حین نشست و برخاست] نمایان می‌گردد. پیامبر پاسخ داد: پس یک ذراع بیفزایید. راوی افزود: هرگاه این زنان می‌خواستند جامه‌ای درست کنند، دامنش را به اندازه یک ذراع از مبدأ کمر بند می‌گرفتند). در باره این روایت توضیح دیگری در گام چهارم از بخش سوم خواهد آمد.

گفتنی است با فرض صحّت صدور روایات بالا چاره‌ای جز ترجمه‌ها و نتایج مذکور نداریم هرچند این روایات را می‌توان به گونه‌ای دیگر ترجمه کرد که در آن صورت با تناقض‌هایی درون همین روایات روبرو خواهیم شد. نیز باید دانست که کوتاهی دامن بانوان در فصل اول و مباحث قبلی، به طرق دیگر اثبات شد بطوری‌که تأیید کوتاهی‌اش در گرو پذیرش مباحث این قسمت، و روایات پیچیده‌ی آن نیست.

اینک خواننده کتاب با توجه به مجموع روایات مذکور (و نیز با توجه به برخی دامن‌های کوتاهی که حتی نمی‌توانست عورة و ران را در موقع رکوع و سجود محفوظ

۳۹۸ - مسند احمد بن حنبل (به تصحیح احمد محمد شاکر) ۵۶۳۷

۳۹۹ - الکامل عبدالله بن عدی ج ۳ ص ۲۰۱

بدارد) خود باید تشخیص دهد کدامیک از میناهای یادشده به واقعیت و حقیقت نزدیک‌تر است.

تأثیر نماز در تقویت پوشش و حجاب

رسول‌خدا به مردم، همان مردمی که مقید به جامه و حجاب نبودند، سفارش کرد هنگام نماز از لباس‌شان [بخوبی] استفاده کنند و از ظهور برهنگی در این حین جلوگیری کنند، نیز از آن‌ها خواست جامه را در وقت نماز به گونه‌ای بر تن کنند که بتواند فرج و شرمگاه را بپوشاند یعنی این‌گونه نباشد که مثلاً پارچه‌ای بر دوش بیفکنند و چیزی از آن بر ناحیه فرج و دامن قرار نگیرد. اگرچه اصل نماز، فارغ از این مقدمات الحاقی نیز قابل تحقق است ولی برای برپایی رسمی آن، به ویژه به صورت جماعت ملاحظاتی قرار داده‌اند.

روایات، شواهد و قرائنی در دست است که نشان می‌دهد پوشیدگی نمازگزار از پوشش وی در غیر نماز، رسمی‌تر بود حال دلیل آن چیست، اگر به احترام حضور در برابر پروردگار است باید گفت که ما دائم درحضور اوئیم؛ اگر به این دلیل است که نمازهای روزگار پیامبر عمدتاً به صورت جمعی خوانده می‌شد و به همین خاطر برای پوشیدگی از دیگران چنین تصمیمی گرفته شد باید گفت که در غیر نماز نیز معاشرت و اجتماع وجود داشت، و اگر تدبیری بود از سوی رسول‌خدا تا مردم آرام آرام در همه اوقات متعهد به پوشیدگی و لباس شوند باید گفت که مؤمنان سخنان "صریح" پیامبر را نیز پذیرا بودند (و در این راستا احادیثی در باره پوشش در غیر نماز صادر شده است) و اگر برای حفظ معنویت نمازی بود که معمولاً به جماعت خوانده می‌شد باید گفت شاید که چنین بوده، و اگر به این خاطر بود که نماز به دلیل خم و راست شدن و رکوع و سجده‌اش، احتمال رؤیت برهنگی‌ها در آن بیشتر بود و رسول‌خدا صرفاً به خاطر مهار همین مشکل سخنانی فرمود باید گفت ممکن است این‌گونه بوده، ولی به هر حال آنچه واضح است این است که احادیث و روایات مربوط به لباس نمازگزار، بر پوشیدگی و حجاب فرد در غیر نماز هم تأثیر گذاشت و در واقع حداقل‌های پوشش نمازگزار، و نیز ترجیحات و مستحبات پوشش وی، آرام آرام سایر شئون فرد را فرا گرفت. در این راستا

شاید بتوان گفت که از رهگذر نماز، پدیدهٔ برهنگی تقریباً مهار، و ملبس بودن تقویت گردید. در فقه نیز بحث حجاب و پوشش، معمولاً در قالب احکام لباس "نمازگزار" و ستر عورة در حین "نماز" می‌آید، و اگر هم به پوشش در غیر نماز پرداخته شود گریزی است در لابلای احکام "نماز، حج و نکاح". همچنین بسیاری از احادیثی که در برخورد اولیّه به نظر می‌رسد مطلق است و خاصّ نماز نیست، با پی‌گیری بیشتر مشخص می‌شود مربوط به نمازگزار است و هدف، بیان پوشش فرد در غیر نماز نبوده است.

بحث را با آوردن چند روایت و حدیث پی می‌گیریم:

«من اتقی علی ثوبه فی صلاته فلیس لله اکتسی»^{۴۰۰} و «من اتقی علی ثوبه أن یلبسه فی صلوته فلیس لله اکتساؤه»^{۴۰۱} (رسول‌خدا در این روایت، کسی را که نخواهد از لباسش در موقع نماز استفاده کند [و ملاحظه فرسودگی‌اش را نماید] مورد شماتت قرار داده است).

«عن أبي هريرة أن رسول الله (ص) قال لا یصل أحدکم فی ثوب واحد لیس علی فرجه منه شیء»^{۴۰۲} (رسول‌خدا (ص) گفت: کسی با تک‌جامه‌ای که چیزی از آن بر روی فرج و شرمگاهش نیست نماز نخواند).

در بعض احادیث ائمه، احکام نماز برهنگانی که خواسته یا ناخواسته عریان شده‌اند بیان شده است. این افراد که یا لباس‌شان ربوده شده یا از دریا برگشته‌اند و یا عادت به برهنگی دارند، هنگام نماز می‌بایست برای پوشش شرمگاه تلاش نمایند. اینک چند نمونه از این روایات:

«ان علیاً سئل عن صلاة العریان فقال: اذا رآه الناس صلی قاعداً و اذا کان لایراه الناس صلی قائماً»^{۴۰۳} (از امام علی در باره حکم نماز افراد عریان پرسیده شد و امام پاسخ داد: اگر مردم او را می‌بینند نشسته نماز بخواند، و اگر او را نمی‌بینند ایستاده بخواند).

۴۰۰ - وسائل الشیعه ۵۷۰۲ [الفقیه ۶۱۹]

۴۰۱ - دعائم الاسلام ج ۱ ص ۱۷۶، مستدرک الوسائل ۳۴۴۲

۴۰۲ - احکام القرآن جصاص ج ۴ ص ۲۰۶

۴۰۳ - مستدرک الوسائل ۳۴۴۲

«عن أبي عبدالله في الرجل يخرج عريانا فتدركه الصلاة قال: يصلّي عريانا قائماً إن لم يره أحد، فإن رآه أحد صلّي جالسا»^{۴۰۴} (امام صادق در باره شخصی که برهنه بیرون می‌آید و زمان نمازش فرا می‌رسد مورد سؤال قرار گرفت که پاسخ داد: اگر کسی او را نمی‌بیند، ایستاده [یعنی به حالت عادی] نماز بخواند ولی اگر دیده می‌شود نشسته نماز بخواند).

«عن زرارة قال: قلت لابي جعفر: رجل خرج من سفينة عريانا أو سلب ثيابه و لم يجد شيئاً يصلّي فيه. قال: يصلّي ايماء و إن كانت امرأة جعلت يدها على فرجها و إن كان رجلاً وضع يده على سواته ثم يجلسان فيومئان ايماء و لا يركعان و لا يسجدان فيبدو ما خلفهما»^{۴۰۵} (زراره از امام باقر در باره نماز شخصی که برهنه از کشتی خارج می‌شود یا لباسش ربوده می‌شود، و چیزی نمی‌یابد که در آن نماز بخواند، سؤال کرد و امام پاسخ داد: نماز را به ايماء و اشاره بخواند. اگر آن شخص، زن است دستش را بر روی فرج و میان دو پا قرار دهد و اگر مرد است دست را روی شرمگاهش بگذارد سپس بنشیند و با ايماء نماز بخواند [یعنی] رکوع و سجده را به جا نیاورند چرا که [شرمگاه] پشت‌شان نمایان می‌شود).

همان‌طور که ملاحظه شد، این افرادی که خواسته یا ناخواسته در موقعیت برهنگی قرار می‌گرفتند، مؤمن و نمازخوان بودند! و جالب‌تر این‌که در این غوغای برهنگی، نماز جماعت نیز می‌خواندند: «عن عبدالله بن سنان عن ابي عبدالله قال: سألته عن قوم صلّوا جماعة و هم عراة. قال: يتقدّمهم الامام برکتية و يصلّي بهم جلوساً و هو جالس»^{۴۰۶} (از ابو عبدالله صادق پرسیدم: اگر جمعی لخت و عریان باشند، چگونه نماز جماعت بخوانند؟ ابو عبدالله [امام صادق] گفت: همگان در یک صف می‌شوند و پیش‌نمازشان به مقدار یک زانو جلوتر داخل صف می‌نشینند و همگان نماز نشسته می‌خوانند»^{۴۰۷}).

باید توجه داشت که این جماعت لخت، تا پیش از برپایی نماز، با یکدیگر روبرو

۴۰۴ - تهذیب ۱۵۱۶، وسائل الشیعه (اسلامیه) ۵۶۸۵ + ۵۶۸۷

۴۰۵ - وسائل الشیعه ۵۶۸۷، گزیده تهذیب ۱۰۶۸

۴۰۶ - وسائل الشیعه ۵۶۸۹

۴۰۷ - گزیده تهذیب بهبودی ۱۰۶۹ و ۱۳۳۴

می‌شدند و در کنار هم بودند ولی سفارش خاصی به آنها نمی‌شد اما همین‌که بحث نماز پیش آمد، رعایت مسائل خاصی، چه در مورد مراقبت نسبی از پوشیده بودن شرمگاه و چه نگاه نکردن به شرمگاه همدیگر، به آنها گوشزد شد.

مطابق احادیثی که پیش‌تر اشاره کردم و در بخش سوم مشروحاً به آن خواهیم پرداخت، شرط صحّت نماز نوبالغان، استفاده از جامه و ساتر اعلام شده است.

نیز استفاده از پوشاک دوخته و مطمئن، که پوشاننده‌تر است، به نمازگزاران توصیه شده است. در این باره گویند رسول خدا گفت: زمین برای کسی که در هنگام نماز از شلوار استفاده می‌کند طلب مغفرت می‌کند: «إِنَّ الْأَرْضَ لَتَسْتَغْفِرَ لِلْمُصَلِّي فِي السَّرَاوِيلِ»^{۴۰۸}، و یا این روایت که یک رکعت نماز با شلوار، معادل چهار رکعت نماز با غیر آن است: «مُحَمَّدِينَ مَكِّي الشَّهِيدِ فِي (الذِّكْرَى) قَالَ: رَوَى رُكْعَةً بِسَرَاوِيلٍ تَعْدِلُ أَرْبَعًا بَغَيْرِهِ»^{۴۰۹}، هرچند اطمینانی به صدور این‌گونه روایات نداریم زیرا گفته شد که جامه‌های دوخته و آماده (از جمله شلوار و دامن پادار) چندان در آن روزگار رایج نبود.

آنان به جامه و لباس از منظر حجاب اخلاقی، کمتر می‌نگریستند و بیشتر به جنبه زیبایی، آراستگی و شخصیتی‌اش توجه داشتند و به همین خاطر رسول خدا از مردم خواست که هنگام نماز، لباس‌هایشان را بر تن کنند زیرا خدا از همه سزاوارتر است که برایش آراسته و مزین شوید: «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ فَلْيَلْبَسْ ثَوْبَهُ، فَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ شَأْنُهُ أَحَقُّ أَنْ يُزَيَّنَ لَهُ»^{۴۱۰} و «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ فَلْيَلْبَسْ ثَوْبَهُ، فَإِنَّ اللَّهَ أَحَقُّ مِنْ تُزَيَّنَ لَهُ»^{۴۱۱}.

گویا دو روایت زیر در راستای دقت نمازگزار در امر پوشش است: «قال رسول الله (ص) انه لا تُقْبَلُ صَلَاةُ رَجُلٍ مُسْبِلٍ إِزَارَهُ»^{۴۱۲} (رسول خدا گفت: نماز شخصی که جامه‌اش را آویزان نماید پذیرفته نیست) و «عن أبي هريرة عن النبي: انه نهى عن السدل في الصلاة»^{۴۱۳} (پیامبر از آویختن جامه در هنگام نماز نهی کرد).

۴۰۸ - کنز العمال ۱۹۱۲۲

۴۰۹ - وسائل الشیعه (آل البيت) ۵۷۳۶

۴۱۰ - مستند الشیعه ج ۴ ص ۲۴۲ [المهذب فی فقه الشافعی ۱: ۶۵]

۴۱۱ - کنز العمال ۱۹۱۲۰

۴۱۲ - السنن الکبری نسائی ۹۶۲۳

۴۱۳ - مسند احمد بن حنبل (به تصحیح احمد محمد شاکر) روایت ۷۹۲۱

منظور از سدل یا آویختن که در این روایت آمده، ضمیمه نکردن طرفین پارچه به هم است. ابن قتیبه در این باره می‌گوید: «السَّدَل: هو أن يسدل الرجل ازاره من جانبيه و لا يضم طرفيه ببديه، سُمي ذلك سدلاً كما قيل لإرخاء السَّتر سَدَل، فإن ضمَّ طرفيه ببديه لم يك سادلاً، لأنه قد ضمَّ اليه نشره»^{۴۱۴} (سدل این است که شخص جامه‌اش را از دو طرف آویزان کند و لبه‌های دو طرف را با دستانش ضمیمه ننماید. ولی اگر دو طرف جامه را با دستانش به هم متصل کند، دیگر سدل و آویختن نیست زیرا با دست‌ها جلوی نشر و پراکندگی‌اش را گرفته است).

از مجموع اخبار و مطالبی که آورده شد می‌توان به اهمیّت پوشیدگی در "وقت نماز" نسبت به سایر اوقات، و یا دست‌کم می‌توان به وجود ملاحظاتی در حین نماز پی برد که از آن ملاحظات در غیر نماز، کمتر خبری در میان بود. در سایه این تفاوت می‌توان تأثیر تدریجی پوشش حین نماز را در دیگر اوقات فرد ردیابی کرد.

در پایان دوباره یادآور می‌شود که مردم روزگار پیامبر در پوشاندن اندام حساس، اگرچه عورتین باشد، حتی در نماز دچار وسواس و دقت نبودند زیرا نه فرسودگی و پارگی جامه و نه کم و کیف البسه، اجازه چنین دقت و وسواسی را به آنان می‌داد، نه از انگیزه کافی برای این کار برخوردار بودند و نه قبح بارزی در آن می‌دیدند. گواه این سخن روایات متعدّد، گزارشات تاریخی و مطالبی است که تا به حال آوردم. گفتنی است شیوع فرسودگی جامه‌ها و نامطمئن بودن پوشیدگی پارچه‌ها چنان بود که حتی تا قرن دوم نیز بحث تخفیف در برهنگی بخشی از اندام حسّاس "زنان و مردان" در موقع نماز مطرح بود.

فصل چهارم- وضعیتِ خانه‌ها (مقدمه، خانه‌های ساده، فقدان درب، ابهام در وجود پرده، ورود سرزده، سقف و دیوار، بی‌خانمانی).
از دیگر مواردی که می‌توان جایگاه و میزان حجاب و پوشش را به دست آورد وضعیتِ خانه‌های آنان از حیث میزان استتار است. بررسی پوشیدگی خانه‌ها از این جهت مهم است که بفهمیم خانه تا چه میزان می‌توانسته از برهنگی‌های ساکنین منزل در برابر مردم بیرون از خانه محافظت کند. این امر وقتی جدی‌تر می‌نماید که به یاد داشته باشیم که میزان لُختی ایشان در هنگام حضور در خانه بسیار بیش از برهنگی متعارف در بیرون از خانه بود.

همچنین باید توجه داشت که پیامبر بر گروه و شماری خاص مبعوث نگردید بلکه مخاطبین وی همه مردم، چه شهری چه روستایی چه بادیه‌نشین؛ و صرفنظر از فقر و غنا، بودند بنابراین در بررسی مسکن نیز می‌بایست همه افراد را مورد بررسی قرار داد. در این رابطه گروهی از مردم که کاملاً مستمند و بینوا بودند فاقد هرگونه خانه و سرپناه بودند آن‌هم با تمام پیامدهای بی‌خانمانی از حیث حجاب شرعی. اما دارندگان خانه، اکثراً صاحب یکی از این سه نوع مسکن بودند: الف- خانه‌هایی که از خشت، گل یا سنگ بنا می‌شد و سقفش با شاخ و برگ و چوب و سپس گل پوشانیده می‌شد. ب- خانه‌هایی که با حصیر و جریده‌های گل‌اندود شده بنا می‌شد و به شکل فوق مسقف می‌گردید. ج- خیمه و چادرهایی که با استوانه‌هایی عمود می‌شدند و از پشم، کرک و پوست حیوانات ساخته می‌شد. سایه‌بان‌های حصیری را می‌توان حالتی فرعی از همین نوع مسکن دانست.

راغب اصفهانی جنس خانه‌ها را از سنگ، گل و خاک، و کرک و پشم حیوانات اعلام کرده است: «و يقع ذلك على المتخذ من حجرٍ و مدَرٍ و صوفٍ و وبرٍ»^{۴۱۵}.

توضیحات جواد علی در مورد شیوع دیوارهای خشتی، سقف‌هایی با شاخ و برگ درختان و الیاف نخل که روی آن مفروش از گل می‌شد چنین است: «و قد عثر المنقبون علی لبن جاهلی فی أماكن متعددة من جزيرة العرب. و قد كان أهل الحجاز يستعملونه فی أبنیتهم، لم ینفردوا بالطبع فی ذلك وحدهم، بل كان یفعل ذلك كل الجاهلین، و قد بنی مسجد الرسول باللبن. و كان الرسول ینقله مع الناقلین و هو مختلف الحجم ... و لم یکن فی استطاعة الفقیر بناء بیته باللبن أو بالطابوق [أی الآجر]، بل كان یشید بیته بنفسه بالطين، فیقیم جدره بالطين طبقة طبقة، اذا جفت طبقة وضع فوقها طبقة أخرى، و هكذا، و یسقف بیته بالأغصان، و بسعف النخل، و یضع فوقها طبقة من الطین لتخفف عنه وهج الحر فی أيام الصيف، و تمنع عنه سقوط المطر علیه عند نزوله. أما الأعرابی فلم یکن له بیت دائم، لا من الآجر و لا من اللبن، بل كان بیته خیمة تنقل معه حیث یشاء، یستظل بها و ینام تحتها، فهی بیته الحقیقی ... والدار المسکن و البیت، و ترد اللفظة فی النصوص اللحيانية، قال ابن الكلبي: "بیوت العرب ستة قبة من آدم، و مظلة من الشعر، و خباء من صوف، و بجاد من وبر، و خیمة من شجر، و قنة من حجر، و سوط من شعر، و هو أصغرها". ... و یسقف البیت بالخشب، یوضع علیه عُرْضاً، و یسمى العراض، ثم تلقى علیه أطراف الخشب الصغار. و قد یطین، أو یجصص، أو یبنی فوقه لیمنع المطر من السقوط من خلال الخشب علی البیت، و حرّ أشعة الشمس من النفاذ الیه»^{۴۱۶}.

وی اکثر خانه‌های مدینه را ساخته شده از خشت، فاقد درب‌های محافظ و لنگه‌های در، و با پرده‌هایی موید بر مدخلش معرفی می‌کند: «و كانت بیوت أزواج النبی من اللبن، و لها حجر من جرید مطرورة بالطين، و علی أبوابها مسوح الشعر. و هذه كانت صفة معظم بیوت أهل ینرب و المدینة، ماعدا بیوت الأثریاء، فقد كانت من حجر و کلس و لها کل وسائل الترفیه و الراحة المتوفرة بالقیاس الی ذلك الزمان»^{۴۱۷} هرچند جعفر مرتضی تلاش کرده که فقدان درب چوبی و لنگه‌ی در را نفی کند^{۴۱۸}. از آن گذشته دروازه و مدخل برخی از خانه‌ها حتی فاقد پرده و حصیر بود، چه رسد به درب‌های چوبی و لنگه‌های

۴۱۶ - المفضّل فی تاریخ العرب قبل الاسلام جواد علی ج ۸ ص ۲۹ و ۳۱

۴۱۷ - المفضّل فی تاریخ العرب قبل الاسلام ج ۸ ص ۳۱

۴۱۸ - مأساة الزهراء جعفر مرتضی ج ۲ ص ۲۲۹ به بعد

در؛ بنابراین درون خانه نمایان بود. در واقع بر دروازه و درگاه خانه که به آن "باب" می‌گویند درب و مانعی نبود که میهمان در برابر آن توقف کند یا مانع نگاه رهگذران باشد، و اگر هم حصار و مانعی بود عمدتاً پرده‌ای بود که هرگز عامل ایست میهمان‌هایی که در بسیاری اوقات سرزده وارد می‌شدند نبود، و چنان‌چه از جنس چوب بود هرگز بسته و قفل نبود چرا که اساساً مشکلی برای ورود سرزده‌ی آشنایان و اقوام در بین نبود. شاید بتوان گفت که ضرورت توقف میهمان در مقابل منزل و لزوم هماهنگی پیش از ورود، که ما اینک از منظر حجاب و مسائل شرعی به آن می‌نگریم، در آن زمان رایج نبود و به همین خاطر رفت‌وآمد به منازل یکدیگر با سهولت کامل و بی‌هیچ مانع فیزیکی و ذهنی صورت می‌پذیرفت.

حائل‌های حصیری، بعضاً پرده‌های سردر، و گاه سقف و حتی دیوار خانه‌ها از پوشاندگی لازم برخوردار نبود و باعث می‌شد که ساکنین در معرض دید دقت‌کنندگان قرار گیرند و این بر معضل پیش‌گفته یعنی باب‌های بی‌درب و پیکر و دروازه‌های بی‌مصراع و لنگه می‌افزود مگر خانه‌هایی که مستحکم‌تر و پوشیده‌تر بود و بر مدخلش لنگه‌های درب چوبی یا لاقلّ پرده‌ای استوار نصب می‌شد و یا جلوی خانه‌شان حصیری بی‌شکاف از لیف خرما آویزان می‌گشت.

این حکایت خانه‌های نسبتاً با دوام‌تر و پوشیده‌تر بود اما چادرنشینان و بی‌خانمان‌ها، که خیل کثیری از ایمان‌آوردگان را تشکیل می‌دادند بی‌نیاز از توضیح است چنان‌که خانه مجلل ثروت‌مندان، با اتاق‌ها و تقسیمات داخلی و با غلامان و کنیزان گوش به فرمان نیز از بحث فعلی خارج است هرچند در مورد اخیر نیز معضلات دیگری وجود داشت.

وجود سایه‌بان در مکه را علاوه بر عصر پیامبر، تا اواخر قرن دوم نیز می‌توان ردیابی کرد: «حدیث ابن عمر: أنه كان يقطع التلبية إذا نظر إلى عروش مكة. والمراد بيوت مكة»^{۴۱۹} و «عن أبي الحسن الرضا أنه سئل عن المتمتع متى يقطع التلبية قال: إذا نظر إلى أعراس مكة^(۱) عقبه ذی طوی، قلت: بیوت مكة؟ قال: نعم [۱- أعراس مكة: بیوتها جمع

۴۱۹ - الفائق زمخشری ج ۲ ص ۳۵۲+ ر.ک: المصنف ابن‌ابی‌شیبیه ج ۴ ص ۳۴۳

عرش بالضم و ربما یخص ببیوتها القديمة و یفتح أیضاً]»^{۴۲۰}.

امام علی می‌گوید: «إن الله بعث محمداً^(ص) نذیراً للعالمین و أمیناً علی التنزیل، و أنتم معشر العرب علی شرّ دین و فی شرّ دار، منیخون بین حجارة خُسن و حیّاتِ صمّ تشربون الكدر و تأکلون الجشب و تسفکون دماءکم و تقطعون أرحامکم، الأصنام فیکم منصوبة و الآثام بکم معصوبة»^{۴۲۱} (خدای، محمد^(ص) را برانگیخت تا بيم‌دهنده جهانیان باشد و فرمان خدا را بدون هیچ کم و زیاد ابلاغ نماید حالی که شما مردم عرب بدترین دین را داشته و در بدترین خانه زندگی می‌کردید، در میان سنگلاخ‌ها [غارها؟] و مارهای افسون‌ناپذیر می‌زیستید، آب‌های آلوده می‌نوشیدید و غذاهای ناگوار می‌خوردید، خون یکدیگر را به ناحق می‌ریختید و پیوند خویشاوندی را می‌بریدید، بت‌ها میان شما پرستش می‌شد و مفسد و گناهان، شما را فرا گرفته بود).

ابن عباس، که خود در میان‌شان می‌زیست، خانه‌ی آنان را این‌گونه توصیف می‌کند: «كان الناس لیس لهم ستور علی أبوابهم و لا حجال فی بیوتهم فریما فاجا الرجل خادمه أو ولده أو یتیمه فی حجره و هو علی أهله»^{۴۲۲} (منازل مردم [نه تنها فاقد درب محافظ و لنگه‌های در بود بلکه حتی] بر دروازه و باب ورودی‌اش پرده‌ای [نیز] آویزان نبود و [به همین خاطر و نیز به دلیل عدم اتاق‌بندی داخلی] درون خانه‌هاشان جای محفوظ و پوشیده‌ای [حجله] نبود چه بسا مرد و زنی در آغوش هم بودند که ناگهان خادم منزل یا فرزند خانه بر آن‌ها وارد می‌شد).

در حالی که گزارشاتی دالّ بر عدم وجود لنگه‌های در (به ویژه در شهر مکه) و حتی فقدان پرده‌ی سردر وجود دارد ولی توضیحات و روایات دیگر نشان از آن دارد که استفاده از پرده، حداقل در سال‌های پایانی مبعث و به ویژه در شهر مدینه رایج بوده است. از جمله انس بن مالک می‌گوید: در مدّت بیماری منجر به فوت پیامبر، ابوبکر برای مردم نماز می‌خواند تا این‌که روز دوشنبه فرا رسید مؤمنان در چند صف ایستاده بودند پیغمبر^(ص) پرده‌ی خانه‌اش را کنار زد و در حالی که ایستاده بود ما را تماشا می‌کرد. گویی

۴۲۰ - کافی کلینی ج ۴ ص ۳۹۹ نیز رجوع شود به وسائل الشیعه احادیث ۱۶۵۸۴، ۱۶۵۸۶ تا ۱۶۵۸۸

۴۲۱ - نهج البلاغه خ ۲۶

۴۲۲ - الدر المنثور ج ۵ ص ۵۶ نور ۵۸

چهره‌اش مانند برگ قرآن می‌درخشید سپس تبسمی کرد... و در نهایت پرده را انداخت و در همان روز وفات یافت: «... أن ابابکر کان یصلی لهم فی وجع النبی^(ص) الذی توفی فیہ، حتی اذا کان یوم الاثنین و هم صفوف فی الصلاة، فکشف النبی^(ص) ستر الحجر، ینظر الینا و هو قائم کأن وجهه ورقة مصحف، ثم تبسم یضحک ... و أرخی الستر فتوفی من یومه»^{۴۲۳}. نیز گزارش دیگری از همین واقعه، حاکی از بالا بردن پرده منزل توسط پیامبر [فقال نبی الله بالحجاب فرفعه] و سپس آویختن آن [و أرخی النبی^(ص) الحجاب] از سوی حضرت می‌باشد^{۴۲۴}.

یا این گزارش که پس از بلند شدن سر و صدای دو نفر، رسول خدا پرده خانه را کنار زد و کسی را صدا کرد: «أن کعب بن مالک أخبره أنه تقاضی ابن أبي حدرٍ دیناً له علیه فی عهد رسول الله^(ص) فی المسجد فارتفعت أصواتهما، حتی سمعها رسول الله و هو فی بئته، فخرج الیہما رسول الله حتی کشف سجع حُجرتہ و نادى کعب بن مالک...»^{۴۲۵}.

و یا این توضیح امام علی در باره واکنش پیامبر نسبت به وجود پرده‌ی تصویردار بر درگاه خانه: «... و یکون الستر علی باب بئته فتکون فیہ التصاویر فیقول یا فلانة - لإحدى أزواجه - غیبیة عنی فإنی إذا نظرت الیه ذکرت الدنیا و زخارفها»^{۴۲۶}.

سفارش‌هایی از پیامبر خطاب به یارانش وجود دارد که طی آن‌ها از مردم خواسته است به هنگام شب، باب منازل را ببندند. در این رابطه بابی تحت عنوان "باب اغلاق الأبواب باللیل" در کتاب استندان صحیح بخاری وجود دارد که یکی از احادیث آن چنین است: «قال رسول الله^(ص): أطفئوا المصابیح باللیل اذا رقدتم و غلقوا الابواب و أوکوا الاسقیة و خمروا الطعام و الشراب»^{۴۲۷}.

عایشه همسر پیامبر با نصب دو قطعه پارچه و پرده‌ی مجزا، به ستر در و پنجره‌ی اتاقش اقدام نمود که گویا ستر پنجره مورد نکوهش پیامبر واقع شد: «فی حدیث عائشة

۴۲۳ - اللؤلؤ و المرجان (ترجمه فارسی) ح ۲۴۰

۴۲۴ - اللؤلؤ و المرجان ح ۲۴۱

۴۲۵ - صحیح بخاری ح ۴۵۱

۴۲۶ - نهج البلاغه ج ۲ ص ۵۹

۴۲۷ - صحیح بخاری ۵۸۲۲+رک: ۳۰۳۸، ۳۰۵۹ و ۳۰۶۹

قالت: نصبت علی باب حُجرتی عباءة و علی مجرّ بیّتی سترا»^{۴۲۸} (بر درِ اتاقم پارچه‌ای، و بر شکاف فوقانی دیوار و نورگیرش [با هدف دیده نشدن از بام دیگران] پرده‌ای نصب کردم) و «عن عائشة قالت قدم رسول الله من غزوة تبوک و قد نصبت علی باب حجرتی عباءة و علی عرض بیّتی ستر أرمنى فدخل البیت فلما رآه قال ما لی یا عائشة و الدنیا فهتک الستر حتی وقع بالأرض...»^{۴۲۹} حتی روایتی دالّ بر وجود لنگه‌ی در بر درِ اتاقش گزارش شده: «عن محمد بن هلال قال: أدركت بیوت أزواج رسول الله^(ص) کانت من جرید مستورة بمسوح الشعر مستطيرة فی القبلة، و فی المشرق و فی الشام لیس فی غربی المسجد شیء منها، و کان باب عائشة یواجه الشام، و کان مصراع واحد من عرعر أو ساج»^{۴۳۰} و «عن محمد بن هلال انه رأى حجر أزواج النبی^(ص) من جرید مستورة بمسوح الشعر فسألته عن بیت عائشة فقال کان بابه من وجهة الشام فقلت مصراعا کان أو مصراعین قال کان بابا واحدا قلت من أى شیء کان قال من عرعر أو ساج»^{۴۳۱}.

پیامبر از نصب پرده بر سردر منزل دخترش فاطمه اظهار ناراحتی کرد تا این‌که سرانجام فاطمه آن پرده را به سفارش حضرت به نیازمندان داد تا آنان اندام‌شان را با قطعات آن بپوشند: «أن رسول الله^(ص) أتى فاطمة فوجد علی بابها ستراً فلم یدخل...»^{۴۳۲}. برخلاف روایت اخیر، پیامبر شخصاً به نصب و تعمیر پرده‌های حصیری خانه‌اش اقدام می‌نمود. گویا در جلوی اتاق هر یک از همسران پیامبر، که همگی در مجاورت هم بودند، پرده‌هایی حصیری (ساخته شده از برگ و لیاف درخت خرما) نصب شده بود که استتاری نسبی ایجاد می‌کرد. برخی معتقدند منظور از حُجره، همین پرده‌های حصیری است که روبروی مدخل اتاق نصب می‌شد. به نظر می‌رسد با نصب این حصیرها، راهرویی مابین اتاق‌های همسران حضرت با حصیرها ایجاد می‌شد. گزارش تعمیر فوق‌الاشاره از این قرار است: «عن أبی عبدالله أنه قال: مرّ بالنبی^(ص) رجلٌ و هو یعالج

۴۲۸ - النهایه ابن اثیر ج ۱ ص ۲۵۹

۴۲۹ - السنن الکبری بیهقی ج ۱۰ ص ۲۱۹

۴۳۰ - سبیل الهدی والرشد صالحی شامی ج ۱۲ ص ۵۱

۴۳۱ - الأدب المفرد بخاری ج ۷۹۷

۴۳۲ - سنن ابوداود ۴۱۴۹ + رک: بحار الانوار ج ۸۵ ص ۹۳ و ۹۴ + مستدرک الوسائل ۷۳۹۲

بعض حُجراته فقال: یا رسول الله ألا أكفیک؟ فقال: شأنک، فلما فرغ قال له رسول الله (ص): حاجتک؟ قال: الجَنَّة، فأطرق رسول الله (ص) ثمَّ قال: نَعَمْ، فلما ولى قال له: یا عبدالله أعیناً بطول السجود» (ابوعبدالله [امام] صادق گفت: رسول خدا دیوار حصیری خانه‌اش را اصلاح می‌کرد. در این حال، مردی از آن‌جا گذشت و گفت: ای رسول خدا. اجازه می‌دهید که این زحمت را از دوش شما بردارم؟ رسول خدا گفت: بفرمائید. آن مرد به اصلاح حصیرها پرداخت و چون از کار خود فارغ شد، رسول خدا به او گفت: اگر حاجتی داری، بگو تا برآورده سازم. آن مرد گفت: حاجت من بهشت است. رسول خدا سر فرو انداخت و بعد از لختی گفت: باشد. کوشش می‌کنم تا حاجتت را برآورده سازم. آن مرد به راه افتاد و روان شد، رسول خدا از پشت سر او را آواز داد که ای بنده‌ی خدا. تو خود نیز، با سجده‌های طولانی، مرا یاری کن) ۴۳۳.

با این حال می‌توان دو روایت اخیر را مخالف هم ندانست زیرا منظور از پرده‌ای که پیامبر از وجود آن بر خانه فاطمه ناخشنود شد پرده‌ی آویزان از درگاه و مدخل خانه بود، ولی پرده و حصیری که خود به تعمیرش پرداخت قدری جلوتر از درگاه منزل نصب می‌شد. پس گویا خانه فاطمه نیز دارای این حصیرهای ساتر (که معمولاً از جریده نخل درست می‌شد) بوده است، و روایت عیاشی را تا حدی می‌توان در همین راستا دانست: «... و کان من سعف» ۴۳۴.

ابودر از قول پیامبر آورده: هر کس که پرده منزلی را کنار بزند و پیش از اذن ورود، چشم خود را به درون خانه بدوزد مرتکب ورود غیر مجاز شده است ولی اگر از خانه‌ای گذر کند که دارای پرده نباشد و تمام نادیدنی‌های اهلش را نیز ببیند گناهی بر او نیست بلکه گناه متوجه صاحب‌خانه است: «أیما رجل کشف سترا فادخل بصره من قبل أن یؤذن له فقد أنى حدایحله لو أن یأتیه ولو أن رجلاً فقاً عینه لهدرت ولو أن رجلاً مر علی باب لا ستر له فرأى عورة اهله فلا خطیئة علیه انما الخطیئة علی أهل البیت» ۴۳۵.

۴۳۳ - گزیده کافی محمدباقر بهبودی ج ۲ ص ۱۸۴ حدیث و ترجمه حدیث ش ۹۳۵ / متن اصلی در کافی ج ۳

ص ۲۶۶، وسائل الشیعه ح ۸۲۳۰ (۸۲۳۳)

۴۳۴ - تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۶۶-۷

۴۳۵ - مسند احمد بن حنبل ج ۵ ص ۱۸۱

گزارشی دیگر حکایت از وجود شکاف بر حُجره [و پرده‌ی حصیری] پیامبر دارد بطوری که فردی از بیرون، درون منزل را می‌دید: «عن سهل بن سعد قال: اطلع رجلٌ من حُجرِ فی حُجرِ النبی (ص) و مع النبی مدری یحُکُّ به رأسه فقال: لو أعلم أنك تنظرُ لَطَعْتُ به فی عینک، انما جعل الاستئذان من أجل البصر»^{۴۳۶}.

این شکاف حتی بر دیوار خانه حضرت نیز گزارش شده، زیرا آن را از جریده نخل دانسته‌اند: «روی الطبری فی تاریخه و الواقدی و کافه رواته الحدیث أن الحکم ابن اَبی العاص کان سبب طرده و ولده مروان حین طردهما رسول الله أن الحکم اطلع علی رسول الله یوما فی داره من وراء الجدار - و کان من سف - ...»^{۴۳۷}.

سه روایت اخیر (و بلکه بسیاری روایات دیگر) را تنها برای ترسیم اوضاع آوردیم، و با آوردن آن‌ها در صدد اعلام صحّت انتساب‌شان به پیامبر نیستیم به همین دلیل از ترجمه قسمت‌هایی از این دو روایت خودداری کردم. (گفتمنی است حتی اگر حدیثی جعلی باشد با این حال چه بسا بتواند خواننده را در ضمن گزارش خود به واقعیاتی رهنمون شود. البته باید دقت داشت که واقعیات استخراجی نباید مراد و هدف حدیث باشد زیرا اساساً جعل حدیث به خاطر همان هدف صورت می‌گیرد).

گزارشات مذکور (و نیز روایات مهمی که در عنوان "مصدق سوم واژه حجاب" هنگام شرح آیه حجاب و پرده در فصل چهارم از بخش دوم می‌آورم) اکثراً دلالت بر عدم وجود درب و لنگه‌های در بر باب منازل دارد و علاوه بر آن بعضاً نشان از عدم شیوع نصب پرده و حصیر نیز دارد. به این ترتیب تصوّر خانه‌هایی که در یک اتاق خلاصه می‌شد و رهگذران نیز بعضاً می‌توانستند درون خانه را بدلیل عدم وجود درب و پرده (و یا بدلیل این‌که پرده را صاحب‌خانه کنار زده است) ببینند انسان را از توضیح بیشتر در ترسیم حجاب شرعی بی‌نیاز می‌کند. مطالب بیشتر در باره رفت‌وآمد سرزده‌ی افراد به منازل یکدیگر و پیامدهای مربوط به آن را در بررسی آیات استئذان از بخش دوم خواهیم آورد.

۴۳۶ - صحیح بخاری ح ۵۷۷۲

۴۳۷ - بحارالانوار ج ۳۱ ص ۵۴۰-۵۳۹

سابقه ناچیز ساخت خانه در مکه

جالب است بدانیم در شهر مکه، زادگاه پیامبر و محل نزول وحی، تا زمان قصی بن کلاب (جد پنجم پیامبر) هیچ خانه‌ای وجود نداشت! ساکنین مکه روز را در شهر و پیرامون کعبه سپری می‌کردند اما برای استراحت، قضاء حاجت و خواب شبانه از محدوده حرم و شهر فاصله می‌گرفتند و به نقاط دورتر، ارتفاعات و کوه‌های محیط بر شهر می‌رفتند. می‌گویند اولین خانه‌ای که در این شهر بنا شد خانه قصی بن کلاب بود. این خانه، همانی است که به "دارالندوه" معروف شد. می‌توان گفت که دلیل معروفیت دارالندوه، به اولین خانه بودنش از جهت زمان ساخت، و نیز به سازنده آن یعنی قصی برمی‌گردد. خانه قصی، این پدیده نوظهور در مکه، چنان ارزش و مقام یافت که بزرگان قریش در این محل به شور و رایزنی در امور مهم می‌پرداختند و کارهای دیگری نظیر ازدواج را نیز به قصد تبرک و تیمن در همین جا انجام می‌دادند.

البته باید دانست که مردم برای عدم ساخت خانه در درون مکه دلایلی داشتند زیرا سرزمین مکه پوشیده از بوته و درخت و خار و خاشاکی بود که مطابق مقررات حج، اجازه بریدن آن‌ها را نداشتند، و از طرفی چون لازمه ساخت خانه و اسکان در داخل آن، بریدن این بوته‌ها و درختچه‌های مزاحم بود بنابراین از ساخت خانه پرهیز می‌کردند. آنان واهمه داشتند که اگر درون مکه دست به قطع اشجار و ساخت خانه بزنند عذاب الهی بر آن‌ها فرود می‌آید و یا چیز سوئی به آن‌ها خواهد رسید و به همین خاطر قصی بن کلاب را از اقدامش در قطع بوته‌ها و ساخت خانه پرهیز می‌دادند، ولی سرانجام قصی، که خود امیر آنان بود و کاملاً به قوانین شرعی نیز پای‌بند بود، این جسارت را به خرج داد و احتمال نزول عذاب را، که مورد باور سائرین بود، به جان خرید و با اتکا به دلایل شرعی و توجیحات خودش، اقدام به بریدن درختچه‌ها و بوته‌ها کرد و خانه را بنا نهاد و چون از نزول عذاب خبری نشد ترس مردم ریخت و در نتیجه خانه قصی مورد احترام واقع شد و مجلس شور و مشورت آن‌ها گردید و سپس آرام آرام خانه‌سازی در داخل مکه، البته در حد ساده‌اش، پا گرفت.

اینک بخشی از مستندات بحث را آورده و سپس نکته مهمی در باره خانه‌های مکه

می‌آورم:

یعقوبی در این باره می‌گوید: «و لم یکن بمکة بیت فی الحرم، انما کانوا یكونون بها نهارا فاذا أمسوا خرجوا، فلما جمع قصی قریشا، و کان أدهی من رئی من العرب، انزل قریشا الحرم و جمعهم لیلا و أصبح بهم حول الکعبة، فمشت الیه أشراف بنی کنانة، و قالوا: ان هذا عظیم عند العرب و لو ترکناک ما ترکناک العرب ... فثبت البیت فی ید قصی ثم بنی داره بمکة، و هی أول دار بنیت بمکة و هی دار الندوة»^{۴۳۸}.

ابن کلبی چنین می‌گوید: «قال ابن کلبی: دار الندوة أول دار بنت قریش بمکة و انتقلت بعد موت قصی الی ولده الأكبر عبدالدار»^{۴۳۹}.

توضیح ابن سعد در این باره چنین است: «و قطع قصی مکة رباعا بین قومه فأنزل کل قوم من قریش منازلهم الی أصبحوا فیها الیوم ضاق البلد و کان کثیر الشجر العضاة و السلم فهابت قریش قطع ذلك فی الحرم فأمرهم قصی بقطعه و قال انما تقطعونه لمنازلکم و لخططکم بهلة الله علی من أراد فسادا و قطع هو بیده و أعوانه فقطعت حینئذ قریش»^{۴۴۰}. و سخن جواد علی در این باره: «... حتی جاء قصی فتجاسر علیه بقطعه كما ذکرنا و خاف الناس من فعله، خشية غضب رب البیت، و نزول الأذى بهم إن قطعوه. فلما وجدوا ان الله لم یغضب علیهم و انه لم ینزل سوءاً بهم، اقتفوا أثره فقطعوا الشجر، و استحوذوا علی الأرض الحرام، و ظهرت البیوت فیہ...»^{۴۴۱}.

در حالی که اکثر اقوال، قطع درخت و بوتہ در محدوده حرم و مکة را به قصی بن کلاب نسبت می‌دهند اما قول دیگری مبنی بر عدم انجام این کار از سوی وی و حتی مخالفتش با این پیشنهاد وجود دارد (البته این سخن به معنای عدم ساخت خانه توسط وی نیست): «... و فی کلام السهیلی عن الواقدی الأصح أن قریشا حین أرادوا البنیان قالوا لقصی کیف نضع فی شجر الحرم فحذرهم قطعها و خوفهم العقوبة فی ذلك فكان أحدهم یحذق بالبنیان حول الشجرة حتی تكون فی منزله قال و أول من ترخص فی

۴۳۸ - تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۲۳۹

۴۳۹ - معجم البلدان حموی ج ۲ ص ۴۲۳

۴۴۰ - الطبقات ج ۱ ص ۷۰

۴۴۱ - المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام ج ۴ (۸ جلدی) ص ۵۲

قطع شجر الحرم للبنیان عبدالله بن الزبیر حین دورا بقعیقان لکنه جعل فداء کل شجرة بقرة»^{۴۴۲} و «...و قسم مكة أرباعا بین قومه فبنوا المساكن و استأذنوه فی قطع الشجر فمنعهم فبنوا و الشجر فی منازلهم ثم إنهم قطعوه بعد موته»^{۴۴۳}.

به هر حال چه قصی اقدام به قطع درختان و بوته‌های شهر و حرم کرده باشد و چه نه، و نیز چه قطع درخت و بوته به خانه‌سازی مرتبط بوده باشد و چه به احتمال ضعیف نباشد، اما یک چیز اجمالاً روشن است و آن این‌که سابقه ساخت خانه در مکه نسبت به زمان مبعث، چندان دراز نبوده و از حدود دوران قصی (یا عبدمناف بن قصی) آغاز گردیده و در واقع پیش از وی ساخت خانه در این شهر هرگز رواج نداشت چرا که اهالی مکه به گواه تاریخ و بنا به دلایل پیش‌گفته در مناطق مرتفع اطراف مکه می‌زیستند، و این قصی بود که ترس ساخت خانه در داخل مکه را از آنان گرفت و در نتیجه از این زمان به بعد بود که مردم با ساخت اتاق‌هایی ابتدایی در اطراف حرم، شب را نیز همچون روز در داخل شهر مکه به سر می‌بردند: «و یتبین من غرلة روايات الأخباریین المتقدمة عن مدى سعة الحرم و عن زمان بناء الدور بمكة، ان بطن مكة لم یعمرو لم تبین البيوت المستقرة فيه إلا منذ أيام قصی. أما ما قبل ذلك فقد كان الناس یسكنون الظواهر: ظواهر مكة، أي اطرافها و هی مواضع مرتفعة تكون سفوح الجبال و المرتفعات المحیطة بالمدينة. أما باطن مكة، و هو الوادی الذی فیہ البیت، فقد كان حرماً آمناً، لا بیوت فیہ، او ان بیوته كانت قليلة حصرت بسدنة البیت و بمن كانت له علاقة بخدمته. لذلك نبت فیہ الشجر حتی غطی سطح الوادی من السیول التي كانت تسیل الیه من الجبال. و لم یکن فی وسع أحد التناول علی ذلك الشجر، لأنه شجر حرم آمن، و بقی هذا شأنه یغطی الوادی و یکسو وجهه بغوطة، حتی جاء قصی فتجاسر علیه بقطعه...»^{۴۴۴}.

موانع سکونت در داخل مکه، علاوه بر رویش بوته و درختچه و پوشش وسیع گیاهی، همچنین به عدم وجود آب و چشمه در این شهر برمی‌گشت بطوری‌که آنان از حوض‌ها و آب‌های موجود در کوه‌های اطراف مکه، و از چاه آب موجود در خارج شهر

۴۴۲ - السیرة الحلبیة ج ۱ ص ۲۰

۴۴۳ - الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۲۱

۴۴۴ - تاریخ العرب قبل الاسلام ج ۴ ص ۵۲

استفاده می‌کردند و در واقع اولین چاه آب در داخل مکه توسط قصی بن کلاب حفر گردید: «کانت قریش قبل قصی تشرّب من بئر حفرها لؤی بن غالب خارج مکه، و من حیاض و مصانع علی رؤس الجبال، و من بئر حفرها مرّة بن کعب مما یلی عرفة. فحفر قصی بئراً سماها العجول. و هی أول بئر حفرتها قریش بمکه. و فیها یقول بعض رجاز الحاج: تروی علی العجول ثم تنطلق / إن قصیا قد وفی و قد صدق // بالشیع للناس و ری مغتبق...»^{۴۴۵}.

ویژگی خانه‌های مکه، و فقدان درب محافظ: گفته شد که ذهنیت منفی مردم نسبت به خانه‌سازی در مکه، توسط قصی برطرف شد و در پی آن، ساخت خانه در این شهر پا گرفت. اما باید دقت داشت که هرگز نباید تصوّرات امروزی خود از مختصّات خانه را به خانه‌های بسیار ساده آن روزگار تسری دهیم. خانه‌های ایشان دارای سه ویژگی به این شرح بود:

الف- معمولاً در یک اتاق مدور، و بدون دیواربندی‌های داخلی خلاصه می‌شد بطوری‌که فرد حاضر در خانه می‌توانست همه زوایای خانه را ببیند. گفتنی است در مکه، خانه مکعب (یا مربع و چار دیواری) تنها ویژه خانه خدا بود که به همین دلیل "کعبه" نامیده می‌شد، و خانه‌های دیگر مدور و دایره‌مانند بودند که گویا به همین خاطر "دار" نامیده می‌شدند.

ب- چه بسا خانه‌ها، حتی فاقد سقف بود و علاوه بر آن احتمالاً ارتفاع دیوارها نیز چندان بلند نبود، و جالب‌تر این است که اثرات این‌گونه خانه‌ها تا ظهور اسلام نیز وجود داشت. گفتنی است رؤیت بستر پیامبر در لیلۃ المبیّت توسط مشرکانی که بیرون از خانه‌ی حضرت در کمین وی برای قتلش بودند، یا به فقدان سقف و کوتاهی دیوار خانه برمی‌گشت و یا چنان‌که در بند (ج) خواهد آمد به فقدان درب و پیکر بر باب خانه‌ها مربوط می‌شد. به هر حال بستر رسول خدا در دیدرس مشرکان بود و آن‌ها می‌توانستند آن را ببینند.

سخن جواد علی در باره بخشی از دو معضل الف و ب چنین است: «زعم بعض اهل

الاحبار ان اهل مكة كانوا يبنون بيوتهم مُدَوَّرَةً تعظيماً للكعبة، و أول من بنى بيتاً مربعاً حُمَيْدِ بْنِ زَهْرٍ، فقالت قريش: رَبِّع حُمَيْدِ بْنِ زَهْرٍ بيتاً، أما حياة و اما موتاً. و الربيع: المنزل و دارالإقامة و المحلة. و هو احد بنى أسد بن عبدالعزى. و ان العرب تسمى كل بيت مربع كعبة، و منه كعبة نجران . و ذكر ايضاً ان حُمَيْدِ بْنِ زَبِيرِ ابْنِ الْحَارِثِ بْنِ اسد بن عبدالعزى، هو اول من خالف سنة قريش و خرج على عرف اهل مكة فبنى بيتاً مربعاً. و جعل له سقفاً... ولو أخذنا بالرواية المتقدمة عن التغيير الذى طرأ على طراز العمارة فى مكة، فإن ذلك يحملنا على القول: إنه يجب ان يكون قد حدث فى النصف الثانى من القرن السادس للميلاد. فى وقت ليس ببعيد عهد عن أيام النبى. لأننا نجد ان أحد أبناء حُمَيْدٍ و هو عبدالله كان قد حارب فى معركة أحد»^{٤٤٦}.

ج- معضل مهم تر در ویژگی خانه‌ها این بود که فاقد درب‌های محافظ بود یعنی بر در خانه، ننگه یا لنگه‌های درب نصب نشده بود، و گویا بعضاً فاقد پرده بود. با این حساب درون خانه‌های تک‌اتاقی بی‌درب، می‌توانست از بیرون نمایان باشد به ویژه که بعضی خانه‌ها دارای دو باب بود. جالب‌تر این‌که فقدان درب بر باب خانه‌ها، ریشه‌ای مذهبی داشت زیرا کسی حق مالکیت بر زمین و خانه‌های ساخته شده در اطراف کعبه و حرم را نداشت و از آن گذشته فلسفه اسکان و ساخت خانه‌ها، پذیرایی بهتر از حجاج بود. به همین دلیل همان‌گونه که ساکنین خانه‌ها اجازه بهره‌مندی از آن را داشتند زائران و حجاج نیز می‌توانستند در ایام حج و زیارت (و حتی سایر اوقات) بی‌هیچ مشکلی، از این خانه‌ها استفاده کنند. و گویا سازندگان خانه که ساکنان آن نیز بودند برای اثبات صداقت خود در عدم حق مالکیت، هیچ درب و پیکر و حصارى بر باب خانه‌ها قرار نمی‌دادند تا بدین وسیله ثابت کنند که مالک خانه نیستند و در نتیجه حجاج می‌توانستند به راحتی وارد هر خانه‌ای شده و به استراحت بپردازند. (از آن گذشته به دلیل این‌که خانه‌ها بر گرداگرد کعبه ساخته شده بود، گویا راه دسترسی به کعبه و انجام طواف، از طریق ابواب همین خانه‌ها بود [و شاید به همین خاطر هر خانه دارای دو باب بود] که در صورت بسته شدن به وسیله درب و پیکر، حق زائران سلب می‌شد و به همین دلیل

می‌بایست ابواب خانه‌ها باز و بی‌مانع می‌بود).

فقدان درب و لنگه‌ی در بر مدخل خانه‌های مکه تا ظهور اسلام و حتی پس از آن نیز تداوم داشت. محمدباقر بهبودی در این باره می‌گوید: «محدودهٔ حرم، صحن خانهٔ خداست و بر اساس تعلیمات ابراهیم خلیل، ویژهٔ زائران و حاجیان است، به همین جهت تا زمان قصی بن کلاب، جدّ اعلای رسول خدا، در محدودهٔ حرم خانه‌ای ساخته نشد بلکه فرزندان اسماعیل به صورت عاریه (عاکف) در چادرهای کوچک و بزرگ زندگی می‌کردند. موقعی که ریاست شهر مکه به قصی بن کلاب رسید به آنان گفت: ما خاندان قریش، متولّی خانهٔ کعبه و میزبان حاجیان هستیم؛ اگر ما در کنار خانهٔ خدا و در محدودهٔ حرم الهی خانه‌هایی بنا کنیم، هم از گزند طوفان‌ها و سیل‌های مداوم در امان می‌مانیم و هم از حاجیان خانهٔ خدا بهتر پذیرایی می‌کنیم. با تأیید و تأکید قصی بن کلاب، درخت‌ها را بریدند و بوته‌ها را از ریشه درآوردند و برای خود خانه‌هایی بنا کردند ولی به منظور اثبات حسن نیت و گواه عاریه بودن، خانه‌های خود را با لنگه در مجهز نکردند و لذا موقعی که حاجیان به شهر مکه وارد می‌شدند آنان را در خانه‌های خود جای می‌دادند و به هرگونه خدمات لازم قیام می‌نمودند...»^{۴۴۷}.

خانه‌های همیشه باز و بی‌درب مکه تا زمان معاویه تداوم داشت. اگر بر این واقعیت، ورود بی‌اذن افراد به درون خانه‌های یکدیگر را بیفزاییم موضوع حسّاس‌تر می‌شود، و البته واقعیّات عصر پیامبر بیشتر رخ می‌نماید. مرتضی مطهری در این باره می‌گوید: «در بین اعراب، در محیطی که قرآن نازل شده است معمول نبوده که کسی برای ورود در منزل دیگران اذن بخواهد. در خانه‌ها باز بوده همان‌طوری که الآن هم در دهات دیده می‌شود هیچ وقت رسم نبوده است -چه شب و چه روز- که درها را ببندند زیرا بستن درها از ترس دزد است و در آن‌جاها چنین ترسی وجود نداشته است. اولین کسی که دستور داد برای خانه‌های مکه مصراعین یعنی دو لنگه در قرار دهند معاویه بود و هم او دستور داد که درها را ببندند. به هر حال چون در خانه‌ها همیشه باز بود و اجازه گرفتن هم بین عرب‌ها متداول نبود و حتی اجازه خواستن را نوعی اهانت نسبت به خود می‌دانستند

سرزده و بی اطلاع قبلی وارد خانه‌های یکدیگر می‌شدند...»^{۴۴۸}.

فقدان درب و لنگه بر در خانه‌های مکه، پیش و پس از ظهور اسلام، به روشنی در کلام امامان نیز آمده است و در آن‌ها تأکید شده که این رویه را معاویه بن ابی سفیان دگرگون ساخت و در واقع، او بود که باب‌های همیشه باز و بی‌بیکر خانه‌های مکه را بیکربندی کرد. روایات ۱۷۷۱۶ تا ۱۷۷۲۳ و مسائل الشیعه (باب أنه یکره أن یعلق لدور مکه أبواب، و أن یمنع الحاج من نزول دورها، و أن یؤخذ لها اجرة) به این موضوع اختصاص یافته، که یکی از آن‌ها به عنوان نمونه چنین است: «امام صادق آیه (سواء العاکف فیه و الباد) را قرائت کرد و فرمود: مردم مکه هیچ‌یک از خانه‌های‌شان در نداشت، اولین کسی که برای خانه خود دو لنگه در گذاشت معاویه بن ابی سفیان بود، و حال آن‌که برای احدی سزاوار نبود که حاجی را از خانه و منزل‌های مکه جلوگیری کند»^{۴۴۹} (عن حسین بن ابی العلاء قال: ذکر ابو عبدالله هذه الآية: "سواء العاکف فیه و الباد" قال: کانت مکه لیس علی شیء منها باب، و کان أول من علق علی بابہ المصراعین معاویه بن ابی سفیان، و لیس لأحد أن یمنع الحاج شیئاً من الدور منازلها)^{۴۵۰}.

چنان‌که ملاحظه می‌شود ساخت خانه در مکه هنگام ظهور اسلام، دارای دیرینه قابل توجهی نبود و از آن گذشته خانه‌های موجود نیز فاقد درب و مصراع بر درگاهش بود و این مسئله بنا به گزارشاتی، حتی در مورد مدینه نیز صادق است. و همان‌طور که گفتیم مسئله وقتی پیچیده‌تر می‌شود که به یاد آوریم آنان بی‌پروا به درون خانه‌های یکدیگر می‌رفتند. تازه این‌ها مربوط به خانه‌های ساختمانی است و الا وضعیّت خیمه‌ها و سایه بان‌ها، و نیز بی‌خانمانی‌ها، و سرپناه‌هایی که در کلام امام علی به آن اشاره شده بود، غیر قابل هضم‌تر است. پس با این وصف، می‌بایست انتظارات مان از میزان واکنش جامعه اسلامی، متناسب با وضعیت جاری آن زمان باشد و نه این‌که توقع پرداختن به حساسیّت‌ها و ملاحظاتی که پس از آن و در طیّ قرون بعدی در میان جوامع اسلامی و فقهای مسلمان شکل گرفت را داشته باشیم. البته باید دانست در حیات پیامبر، هم ورود

۴۴۸ - مسئله حجاب ص ۱۲۹

۴۴۹ - ترجمه تفسیرالمیزان ج ۱۴ ص ۵۳۲

۴۵۰ - وسائل الشیعه ۱۷۷۱۹، گزیده تهذیب ۲۲۳۶ نیز رجوع شود به وسائل الشیعه ۱۷۷۱۶ تا ۱۷۷۲۳

سرزده به درون خانه‌های یکدیگر مورد سرزنش جامعه نوپای اسلامی قرار گرفت و هم‌گویا نصب پرده بر سردر ورودی خانه‌ها مورد تأیید واقع شد.

توصیف خانه‌ی همسران پیامبر: خانه‌ی هر یک از همسران پیامبر عبارت از یک اتاق [یا بیت] با دیواری خشتی [و بعضاً حصیری گل‌اندود]، سقفی کوتاه و شاید پرده‌ای آویزان بر درگاهش بود. علاوه بر آن هر بیت دارای حُجره‌ای بود؛ که برخی این حجره را به اتاق و برخی به دیوار حصیری جلوی اتاق با هدف استتار از رهگذران ترجمه می‌کنند. هیچ‌یک از این بیت‌ها دارای درب و لنگه‌ی در نبود؛ و همان‌طور که اشاره شد فقط حصیری در مقابلش قرار داشت و یا پرده‌ای بر درگاهش.

شرح مطالب فوق را، که برای پی‌بردن به واقعیات آن دوران ضروری است، در فصل پیامبر گرامی (مبحث: خانه‌هایی، نه چندان پوشا) پی‌گیری کنید.

فصل پنجم - سرویس‌های بهداشتی

آیا مردمی که در باره‌شان صحبت می‌کنیم، تن و پیکر خود را می‌شستند، و آیا در این راستا برنامه‌ی زمانی مشخصی داشتند؟ به عبارت دیگر آیا نظافت اندام و شستن تن و بدن جزو عادات و برنامه‌هاشان بود؟

نیز اگر پاسخ پرسش بالا مثبت است، آیا برای انجام این کار، "مکان مشخصی" وجود داشت؟ و آیا آن مکان مفروض، "پوشیده و محصور" بود و در نتیجه حاضران در آن را از ناظران بیرونی حفظ می‌کرد و پوشیده می‌داشت؟ همچنین باید مشخص شود که آیا حاضران در گرمابه، خود را از دیگر افراد حاضر در آن می‌پوشیدند و یا کاملاً برهنه بودند؟ و نیز آیا اینان از اماکن شستشو به صورت جداگانه استفاده می‌کردند و یا این‌که زنان و مردان به گونه‌ی مشترک و همزمان (یعنی بدون نوبت‌بندی و جداسازی) از آن بهره می‌بردند؟ ابتدا به پاسخ پرسش اول، یعنی اصل شست‌وشو و استحمام، می‌پردازم و در ادامه به پاسخ دیگر پرسش‌ها خواهم پرداخت.

در این‌که برخی از آنان استحمام نمی‌کردند و به شست‌وشوی جسم‌شان نمی‌پرداختند تردیدی نیست چرا که کمبود آب، کاملاً بارز و چشمگیر بود. اولین مشخصه‌ی سرزمین‌های خشک و لم‌بزرع فقدان و کمبود آب است و آن نقطه‌ی نیز از همین‌گونه سرزمین‌ها بود. کمبود آب، آن‌قدر جدی بود که حتی در مواردی پاسخگوی تشنگی هم نبود. بنابراین اگر آبی وجود داشت در درجه‌ی اول برای پخت‌وپز و آشامیدن بود.

آیا در چنین شرایطی انتظار استحمام منظم، توقع درستی است؟ بی‌تردید هرکس دیگری نیز در آن شرایط قرار می‌داشت، بی‌توجهی به استحمام برای او به صورت یک امر عادی در می‌آمد چنان‌که در مورد گروهی از ایشان این‌گونه شده بود پس اگر گزارشاتی در مورد بدن چرکین و بوی نامطبوع جسم‌شان وجود دارد طبیعی و غیر عجیب است. جواد علی در این باره می‌گوید: «و نظراً لقلّة وجود الماء فی البادية اقتصدوا

فی استعماله كثيراً حتى أنهم لم يكونوا يشربون منه إلا قليلاً و عند الضرورة، و ذلك خوفاً من الإسراف فيه، فينفد و يهلكون عطشاً لذلك كان من الطبيعي بالنسبة لهم عدم غسل اجسامهم حتى صار عدم الاستحمام بالماء شبه عادة لهم. و قد ادى ذلك الى توسخ اجسامهم و ظهور رائحة الوسخ منهم. ورد في حديث عائشة: (كان الناس يسكنون العالية فيحضرون الجمعة و بهم وسخ، فإذا اصابهم الروح سطعت ارواحهم فيتأذى به الناس فأمروا بالغسل). و كان منهم الفقراء من اهل الحضر كذلك، ممن لا يملكون بيتاً و لا يجدون لهم مكاناً يغسلون اجسادهم فيه. و كان من بينهم عدد من الصحابة الفقراء^{۴۵۱} (بخاطر كمبود آب در صحرا، در استفاده از آن خیلی دقت می‌کردند بطوری‌که فقط در موقع ضرورت، و آن هم به مقدار کم، آب می‌نوشیدند زیرا می‌ترسیدند اگر بیش از آن استفاده کنند آبی برای‌شان نماند و از تشنگی بمیرند! با این اوصاف، طبیعی بود که به شست‌وشوی جسم‌شان نپردازند و در نتیجه عدم استحمام به صورت شبه عادت در میان‌شان در آمد و این عادت، به چرک و کثیف شدن جسم، و انتشار بوی گند از بدن‌شان منجر شد. در حدیث عایشه آمده است: "مردمی که در منطقه‌ی عالیه (ارتفاعات مدینه) زندگی می‌کردند روز جمعه و جماعت، در حالیکه به بدن آن‌ها چرک و کثافت بود می‌آمدند و چون بادی می‌وزید بوی بدن‌شان را منتشر می‌کرد که موجب آزار دیگران بود در همین‌جا بود که آن‌ها مأمور به غسل و شست‌وشوی بدن شدند". بینوایان ساکن در شهر که فاقد منزل و مکان شست‌وشو بودند نیز همین‌گونه بودند، و شماری از یاران بینوای پیامبر نیز جزو همین‌ها بودند).

استحمام نکردن با آب، آن‌قدر عادی و فراگیر بود که عمر بن خطاب در دوران حکومتش نامه‌ای به دیار آذربایجان نوشت و به مخاطبانش گفت که از حرارت خورشید استفاده کنید زیرا که آن، حمام عرب است. متن نامه چنین است: «عن أبي عثمان النهدي قال: أتانا كتاب عمر بن الخطاب و نحن بأذربيجان مع عتبة بن ... : أما بعد، فاتزروا و انتعلوا و ارموا بالخفاف، و ألقوا السراويلات و عليكم بلباس أبيكم إسماعيل، و إياكم و التمتع و زى العجم! و عليكم بالشمس فانها حمام العرب، و تمعددوا و اخشوشنوا و اخلولقوا و

اقطعوا الרכب، و ارموا الأغراض و انزوا، و إن رسول الله^(ص) نهی عن لبس الحریر إلا هكذا- و أشار بأصبغه الوسطی»^{۴۵۲} (أبو عثمان نهدی گفت: به همراه عتبه در آذربایجان بودیم که نامه عمرین خطاب به ما رسید و در آن آمده بود: اما بعد، خود را با "إزار" (یعنی لُنگ) پوشید و از شلوار بپرهیزید. دمپایی و نعلین استفاده کنید و از پا کردن کفش رویه‌دار خودداری کنید. بر شما باد به استفاده از لباس پدرتان اسماعیل. از زندگی راحت، تن آسایی و روش زندگانی غیر عرب بپرهیزید! بر شما باد به خورشید، که آن حمام مردم عرب است و ...). اما این که منظور از عبارت "علیکم بالشمس فانها حمام العرب" چه می‌باشد دقیقاً نمی‌دانم ولی هر چه هست بی‌اعتنایی به گرمابه‌های دایر در سایر مناطق و بی‌توجهی به استحمام رایج در سایر ملل را نشان می‌دهد.

از آن چه گفته شد به دست می‌آید که دست‌کم، بسیاری از اینان برنامه‌ای برای شست‌وشو نداشتند که البته به دلیل کمبود آب و شرایط جغرافیایی آنان بود، همان آبی که اگر چشمه‌ای از آن می‌یافتند در وصفش شعرها می‌سرودند. برای فهم بهتر معضل آب می‌توان به کتب فقه و حدیث که ناچیز بودن مقدار آب لازم برای غسل را آورده‌اند مراجعه کرد زیرا یکی از دلایل اصلی تعیین چنین مقادیر ناچیزی، به کمبود آن در صدر اسلام برمی‌گردد.

بسیاری دیگر از مردم که در شرایط آب و هوایی بهتری می‌زیستند، اهل غسل و شست‌وشو بودند هرچند که کاستی آب، مانع نظافت زودرس بود. به هر حال این گروه از مردم اگر آب مازادی داشتند آن را برای نظافت و استحمام اختصاص می‌دادند، و روشن است که سهم ممتولین و شهرنشینان از آب مازاد، بیش از دیگران بود.

گرمابه و ویژگی‌ها (مکان باز، محل پوشیده، برهنگی کامل و عادی بودن آن، اختلاط زن و مرد؟، روایات نهی از حمام، جعل حدیث، نگاه نداشتن به سایرین، استحمام پیامبر).

آیا مردمی که امکان نظافت و شست‌وشو برای‌شان فراهم می‌شد، در مکان ویژه‌ای استحمام می‌کردند؟ آیا آنان دارای مکان‌های پوشیده و بناهای محصور بودند که برای

شستن جسم به آن‌جا مراجعه می‌کردند؟ آیا حمام با حداقل‌های امروزی (شامل چاردیواری و آب گرم) جزو ابنیه‌ی عرب در آن زمان بود؟ در این رابطه یکی دو کتاب معتبر را ورق زدیم و آن‌جایی که از بیوتات عرب، انواع ابنیه و ساختمان، و خانه‌های مسکونی و غیر مسکونی یاد شده بود چیزی به نام حمام (یا واژه‌های دیگر با همین کاربرد) نیافتیم.^{۴۵۳} اما به هر حال امکان نظافت و استحمام می‌توانست در کنار رودخانه، آب‌های طبیعی و زیرزمینی، آبگیرها، حوض‌های طبیعی و مصنوعی، و نیز در میان تپه‌ها، بر ارتفاعات اطراف شهر، داخل گودال‌ها، درون نخلستان‌ها (البته با آب‌های طبیعی یا جمع‌آوری شده) و شاید در اماکن محصوره همانند حمام‌ها یا خانه‌های مسکونی محقق شود که در این باره در ادامه و نیز در بخش‌های آتی و به ویژه در اواخر بخش سوم (عامل دهم) توضیح کافی خواهیم آورد. گفتنی است واژه حمام با این‌که در موارد اشاره‌شده نیامده اما در احادیث و روایات، گذشته از حقیقی یا جعلی بودن‌شان، فراوان آمده است.

اینک از آن‌جا که بحث ما برهنگی و پوشیدگی است پس اماکن قابل تصور برای استحمام را از همین منظر به سه موضع کلی تقسیم می‌کنیم: ۱- محل‌های باز و نامحصور که در معرض رؤیت رهگذران بود. این مکان‌ها، یا مثل کنار رودخانه، آبگیر و حوض کاملاً نمایان بود و یا مثل میان تپه‌ها، داخل گودال‌ها و درون نخلستان‌ها قابل رؤیت نسبی بود. ۲- محل‌های پوشیده و محصور شبیه حمام‌های امروز که پوشیده از ناظران بیرونی است. ۳- درون حیاط خانه‌ها در صورتی که وسعت خانه چنین اجازه‌ای را می‌داد.

از مورد سوم، یعنی استحمام درون منازل، فعلاً در می‌گذرم و بحث را بر روی دو مورد نخست، یعنی حمام‌های باز، ناپوشیده و نامحصور، و حمام‌های بسته، پوشیده، دیواردار و محصور متمرکز می‌کنم. وضعیت استحمام در حمام‌های باز و غیر پوشیده که در کنار حوض، آب روان، رودخانه و یا در محیط باز روی می‌داد مشخص است چرا که وصف آن از اسمش پیدا است و نیاز به توضیح ندارد. در این مورد مردان، زنان،

۴۵۳ - از جمله رجوع کنید به بلوغ الارب آلوسی

خانواده‌ها، گروه‌ها و کاروان‌ها با رسیدن به رودخانه و آب جاری، لباس‌ها را از تن جدا کرده به شست‌وشوی جسم می‌پرداختند (و به آسایش ذهنی ناشی از دیدار آب می‌رسیدند) گرچه می‌شود در میان این گروه از مردان و زنان، کسانی را استثنا کرد و حداقل پوشش یعنی ستر عورة را برای آن‌ها محفوظ دانست البته ممکن است بسیاری‌شان از این مکان‌ها، استفاده نکرده باشند و چه بسا به ندرت رودخانه‌ای دیده باشند.

اینک نوبت به حمام‌های بسته و محفوظ، که دست‌کم حداقلی از استتار و پوشانندگی را داشته باشد می‌رسد. اگرچه وجود این حمام‌ها در عصر پیامبر در هاله‌ای از ابهام بوده و کاملاً مخدوش است، ولی فعلاً با فرض وجودشان بحث را پی‌گیری کرده و در این رابطه به ذکر دو نکته بسیار مهم می‌پردازم:

نکته اول - همان گزارشات و احادیثی که دلالت بر وجود حمام (حمام‌های محفوظ، محصور و پوشیده) در عصر رسول خدا دارد، همان‌ها در عین حال دلالت بر این دارد که حاضرین در حمام از هیچ‌گونه پوششی برای پوشاندن ناحیه دامن و عورتین‌شان استفاده نمی‌کردند! ملامحسن فیض‌کاشانی می‌گوید: «أنَّ عامة الناس يومئذ كانوا يدخلون الحمام بلامئزر»^{۴۵۴} (عموم مردم در روزگار پیامبر، بدون لنگ [و چیزی که با آن بتوان عورتین را پوشاند] وارد حمام می‌شدند). در این زمینه آن‌قدر حدیث از پیامبر^(ص) در نهی از ورود برهنه به حمام وارد شده که جای هیچ تردیدی در واقعیت حضور برهنه‌ی آنان در حمام باقی نمی‌گذارد. این واقعیت را حتی در قرن دوم می‌توان رصد کرد؛ حاج آقا روح‌الله خمینی با توجه به مرویات آداب الحمام، ورود بی‌لنگ آنان به حمام را امری متعارف و رایج در آن زمان می‌داند: «فمن راجع إلى ما وردت في آداب الحمام يرى أن الدخول فيه بلا ستر و مؤزر كان متعارفاً رائجاً»^{۴۵۵}. با این حساب از حیث شرعی، فرقی بین استحمام در مکان‌های باز با استحمام در حمام‌های پوشیده‌ای که حاضرین در آن کاملاً برهنه بوده و مورد رؤیت سایر حاضرین می‌باشند وجود ندارد مگر این‌که گفته شود اگر حمام زنانه

۴۵۴ - الوافی ذیل حدیث ۴۹۹۵

۴۵۵ - الخلل فی الصلاة ص ۱۷۷

با حمام مردانه جدا بوده، در این صورت فقط افراد همجنس، اندام برهنه‌ی یکدیگر را می‌دیدند ولی از دیده شدن توسط جنس مخالف مصون بودند و در واقع وجود این معضل در حمام‌های پوشیده و محصور، به شدت و وخامت حمام‌های باز و غیر پوشیده نبوده است. اما با خواندن نکته دوم، شاهد پیچیده‌تر شدن مسئله خواهیم بود.

نکته دوم - نکته دیگر که برای ما باور نکردنی‌تر است این‌که گویا از این حمام‌های مفروض، به صورت مشترک و مختلط استفاده می‌شد! یعنی حمام‌ها فاقد نوبت‌بندی و تفکیک برای زنان و مردان بود و در واقع هر زمان که فضای داخل حمام شرایط لازم را برای شست‌وشو به دست می‌آورد در این صورت زنان و مردان، همزمان وارد آن می‌شدند. مجلسی در *مرآة العقول* ذیل احادیث "ممنوعیت مطلق ورود زنان به حمام"، یکی از دلایل احتمالی این ممنوعیت را وجود حمام‌های مختلط در آن روزگار دانسته است.

در احادیث متعدّد ممنوعیت ورود به حمام (که در ادامه خواهم آورد) همه مردان و زنان از ورود به حمام منع شده‌اند ولی بلافاصله در همین احادیث به مردان اجازه داده شده که به شرط پوشاندن عورة (و استفاده از لُنگ) می‌توانند وارد آن شوند ولی ممنوعیت ورود زنان همچنان تداوم داشته و بلکه به آن تصریح شده است. به همین خاطر از روایات منع مطلق و بی‌قید زنان از ورود به حمام (همان حمامی که نمونه‌ی اعلای بهداشتی است که مورد تأکید اسلام است) چیزی غیر از وجود حمام‌های مختلط قابل برداشت نیست چرا که اگر حمام مردان و حمام زنان، جدای از هم بود و یا اگر زنان و مردان با هم روبرو نمی‌شدند در این صورت چه مانعی وجود داشت تا همان تدبیری که برای ورود مردان مؤمن به حمام مردانه اخذ شد برای زنان نیز جهت ورود به حمام زنانه اتخاذ می‌گردید؟ اگر ورود مردان مؤمن به شرط پوشیدن لُنگ، به حمام مردانه بلا اشکال بود به همین ترتیب ورود زنان مؤمن نیز به شرط پوشیدن لُنگ، به حمام زنانه بلا اشکال می‌بود. بلا اشکال بودن این مورد را، عمل پای‌بندترین زنان مسلمان در طول چهارده قرن گذشته امضاء می‌کند زیرا زنان مؤمن و مقید، با الهام از فقه اسلامی، با پوشیدن لُنگ یا شورت به حمام زنانه می‌رفتند و می‌روند و در عین حال خود را پوشیده و بی‌گناه

می‌دانند چرا که در کنار این‌ها همواره بانوان مسلمانی بوده‌اند که نیازی به پوشاندن عورتین و پائین‌تنه در برابر دیگر زنان نمی‌دیدند و به همین خاطر به صورت کاملاً برهنه در حمام زنانه حاضر می‌شدند. پس در این‌که ورود زنان به شرط پوشاندن ناحیهٔ دامن، به حمام زنانه هرگز اشکالی ندارد و یک رویهٔ شرعی است جای تردیدی نیست. اینک پرسش کلیدی در اینجا است که چرا رسول‌خدا هرگز راضی به حضور زنان معاصرش، ولو با وجود لنگ، به حمام زنانه نشد؟

همان‌گونه که توضیح دادم دلیل نهی مطلق پیامبر به این برمی‌گشت که اساساً زنان و مردان، حمام جداگانه‌ای نداشتند و از حمام‌های موجود نیز به صورت نوبتی استفاده نمی‌کردند بلکه استفاده از آن‌ها به صورت مشترک، همزمان و مختلط بود. در رابطه با علت نهی مطلق زنان، آیا احتمال دیگری غیر از پدیدهٔ حمام‌های مشترک و مختلط وجود دارد؟

احتمال جدی دیگر، این است که احادیث نبوی نهی از ورود به حمام، همگی جعلی و ساختگی باشد. چه آن احادیثی که نهی از ورود به حمام می‌کند، چه آن‌هایی که مجوز ورود با لنگ را به مردان می‌دهد و چه آن‌هایی که نهی همیشگی از ورود زنان به حمام می‌نماید. اعلام قلابی بودن احادیث مذکور توسط شماری از مشهورترین محدثان اسلامی (که در عامل دهم از فصل ۴ در بخش ۳ می‌آورم) صورت گرفته است چرا که معتقدند در روزگار پیامبر چیزی به نام حمام در آن منطقه وجود نداشته است. ولی همان‌گونه که گفتیم در صورت پذیرش احادیث، چاره‌ای جز اذعان به واقعیت حمام‌های مشترک و مختلط نداریم. گفتنی است حتی اگر این احادیث را از ناحیهٔ پیامبر ندانیم و در واقع آن‌ها را جعلی و ساختگی بدانیم باز هم باید پذیرفت که جاعلان حدیث به خاطر وجود حمام‌های مختلط و مشترک، دست به ساخت این‌گونه احادیث از جانب پیامبر زده‌اند تا شاید از معضل یادشده (یعنی برهنگی زنان و مردان در حمام‌های مختلط) جلوگیری کنند. پس احادیث مورد اشاره، چه جعلی باشد و چه حقیقی، در هر صورت تحت تأثیر وجود حمام‌های مختلط صادر شده است. البته با توجه به وجود گرمابه‌های باز و ناپوشیده، و نیز برهنگی‌های مذکور در فصول قبلی، نباید به وجود حمام‌های مختلط در

آن عصر شگفتی زیادی نشان داد زیرا اگر برهنگی در نزد قومی فاقد قبح اخلاقی و شرعی باشد، مظاهر و نشانه‌های بروز آن نیز نباید برای آنان قبیح و غیر اخلاقی باشد. گفتنی است در صورت ردّ وجود حمام (حمام‌های پوشیده و محفوظ) واقعیت استحمام در اماکن غیر پوشیده بیشتر جلوه می‌نماید.

گفتنی است اثبات وجود حمام مختلط، دالّ بر انحصار حمام به صرف همین نوع نیست پس چه بسا بتوان در کنار حمام‌های مختلط، حمام‌های دیگری را نیز فرض کرد که ویژه هریک از دو گروه مردان و زنان بوده و یا به صورت نوبتی مورد استفاده قرار می‌گرفته است. بنابراین در صورت صحّت وجود حمام در عصر پیامبر، احتمال وجود حمام‌های جداگانه یا نوبتی نیز در کنار حمام‌های مشترک می‌رود اما چیزی که در مورد همین حمام‌های جداگانه، چه حمام زنانه و چه حمام مردانه، تردید ناپذیر است این‌که حاضرین در حمام از لُنگ یا هیچ وسیله دیگری برای پوشاندن ناحیه دامن و عورتین‌شان استفاده نمی‌کردند، و برهنگی کامل، هم در حمام مردانه و هم در حمام زنانه، حتمی بود. این تازه مربوط به مردان و زنانی بود که نمی‌خواستند از حمام‌های مختلط یا از نظافتگاه‌های باز و غیر پوشیده استفاده کنند.

همچنین عده‌ای دیگر را نیز می‌توان در نظر گرفت که نظافت و استحمام را در داخل خانه‌های خود انجام می‌دادند. اینان با آب انباشته، که به هیچ وجه با مقادیر امروزی قابل سنجش نیست، در حیاط و فضای آزاد خانه به زدودن چرک و پاکیزه نمودن بدن می‌پرداختند هرچند که در این وضعیت نیز به دلیل غیر مسقف بودن حیاط و کوتاه بودن ارتفاع دیوارها، اطمینانی نسبت به پوشیده ماندن وجود نداشت. گذشته از این‌که، این حالت، ویژه‌ی کسانی بود که دارای خانه حیاطدار بودند نه آنانی که خانه‌شان یک بنای کوچک مدوّر بود، نه آنهایی که اتاقکی بیش نداشتند، نه کسانی که خانه‌شان چادر و خیمه بود و نه آنانی که اساساً سرایی و سرپناهی نداشتند و ...

نکته آخر این‌که، پدیده غسل و استحمام در فضای باز یک واقعیت غیر قابل انکار در آن روزگار است که صدور ملاحظاتی در احادیث در این باره، وجود آن را باور کردنی‌تر می‌نماید.

اینک بخشی از مستندات روایی مباحث مطروحه، که در عین حال واکنش جامعه اسلامی را نیز نشان می‌دهد را مرور می‌کنیم، و ادامه مطالب را پس از آن پی می‌گیریم:

«قال رسول الله (ص): ان موسى بن عمران (ع) كان اذا اراد ان يدخل الماء لم يلق ثوبه حتى يوارى عورته في الماء»^{۴۵۶} (رسول خدا گفت: [حضرت] موسی هنگامی که می‌خواست وارد آب شود ابتدا شرمگاهش را درون آب پنهان می‌کرد و سپس جامه‌اش را [از کمر] جدا می‌نمود).

«... و نهی (ص) عن دخول الانهار إلا بمئزر»^{۴۵۷} (رسول خدا از ورود به درون رودخانه، بدون استفاده از "ساتر عورة" [ولو پارچه‌ای ناچیز] نهی کرد).

«عن امير المؤمنين قال: نهى رسول الله (ص) عن ... و قال: إذا اغتسل أحدكم في فضاء من الارض فليحاذر على عورته»^{۴۵۸} (امام علی از قول رسول خدا، در ضمن مجموعه مناهی حضرت، گفت: هرگاه فردی از شما در مکان باز و پهنه‌ای از زمین به استحمام و غسل می‌پردازد باید از شرمگاهش محافظت کند).

«قال رسول الله (ص): إن الله عزوجل حیی و ستیر فاذا اراد أحدكم أن یغتسل فلیتوار بشیء»^{۴۵۹} (رسول خدا گفت: خدا متّصف به حیاء و پوشیدگی است پس هرگاه کسی خواست استحمام و غسل کند باید [شرمگاه] خود را با چیزی بپوشاند).

«أن رسول الله (ص) رأى رجلاً یغتسل بالبراز بلا ازار فصعد المنبر فحمد الله و أثنى علیه ثم قال (ص): إن الله عزوجل حییٌ ستیرٌ یجب الحیاء و السّتر فاذا اغتسل أحدكم فلیستتر»^{۴۶۰} (رسول خدا مردی را دید که بی‌لنگ در مکان باز [و در دیدرس دیگران] مشغول غسل بود به همین خاطر از منبر بالا رفت و پس از حمد و ثنای پروردگار گفت: خداوند متّصف به حیاء و پوشیدگی است و حیاء و پوشش را دوست دارد پس هرگاه کسی از شما به غسل و استحمام می‌پردازد باید [شرمگاه] خودش را بپوشاند).

۴۵۶ - مسند احمد بن حنبل ج ۳ ص ۲۶۲

۴۵۷ - مکارم الاخلاق طبرسی ح ۳۲۱ + رک: بحار الانوار ج ۷۶ ص ۶۹ ح ۱

۴۵۸ - بحار الانوار ج ۷۶ ص ۳۲۹، ج ۸۱ ص ۴۸ + مکارم الاخلاق ج ۲ ص ۳۰۷ ح ۲۶۵۵، وسائل الشیعه ۷۸۶

۴۵۹ - مسند احمد بن حنبل ج ۴ ص ۲۲۴

۴۶۰ - سنن ابوداود ح ۴۰۱۲ + ۴۰۱۳

«عن الصادق عن آبائه قال: قال رسول الله (ص): إن الله تبارك و تعالی کره لکم أیتها الأمة أربعاً و عشرين خصلةً، و نهاکم عنها الی أن قال: کره الغسل تحت السماء بغير مئزر و کره دخول الأنهار إلا بمئزر و قال: فی الأنهار عمّار و سکان من الملائكة، و کره دخول الحمامات الا بمئزر»^{۴۶۱} (امام صادق از رسول خدا نقل کرد که خداوند بیست و چهار خصلت را در شما نمی‌پسندد و شما را از داشتن آنها نهی می‌کند. از جمله‌ی آنها گفت: غسل در زیر آسمان بدون ساتر عورة، شنا در آب رودخانه بی‌پوشش عورة، و ورود به حمام بدون استفاده از لُنگ).

«عن أبي بصير قال: قلت لأبي عبد الله: يغتسل الرجل بارزاً؟ فقال: إذا لم يره أحد فلا بأس»^{۴۶۲} (ابوبصیر از امام صادق پرسید آیا انسان می‌تواند در مکان باز غسل و استحمام کند؟ امام پاسخ داد: اگر کسی او را نبیند اشکالی ندارد!).

اگر در روایات بالا از شناکردن در رودها بدون لنگ نهی شده، حاکی از وجود شنای کاملاً عریان بوده است، و اگر خواسته شده که در هنگام غسل و استحمام در مکان باز، از پارچه‌ای برای پوشاندن شرمگاه استفاده شود نشان از دو چیز دارد: یکی این‌که مردم آن روزگار در مکان‌های باز (ولو در مرئی و منظر دیگران) استحمام می‌کردند، و دوم این‌که آن کار را بدون پوشش شرمگاه انجام می‌دادند. جالب این‌که در این‌گونه روایات از مردم خواسته نشده که در مکان‌های باز و غیر پوشیده استحمام نکنند زیرا دست‌کم بسیاری از مردم جای مخصوصی برای این کار نداشتند بلکه فقط خواسته شده که هنگام غسل در این اماکن، شرمگاه خود را بیوشانند، و تازه اگر در همین اماکن، غسل می‌کنند ولی کسی در آن‌جا حضور ندارد لازم نیست که عورة و شرمگاه را بیوشانند.

اینک احادیث مربوط به نهی از ورود به حمام:

«ان عمر بن الخطاب قال يا ايها الناس اني سمعت رسول الله يقول ... من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يدخل الحمام الا بازار و من كانت تؤمن بالله و اليوم الآخر فلا تدخل الحمام»^{۴۶۳} (عمر بن خطاب گفت: ای مردم شنیدم که رسول خدا می‌گفت: ... هر مردی که

۴۶۱ - بحار الانوار ج ۷۶ ص ۶۹ ح ۱

۴۶۲ - بحار الانوار ج ۷۶ ص ۸۰، وسائل الشیعه ۱۴۲۷، تهذیب ۱۱۴۸

۴۶۳ - مسند احمد بن حنبل ج ۱ ص ۲۰

به خدا و روز آخرت ایمان دارد نباید [برهنه و] بی‌لنگ وارد حمام شود، و هر زنی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد نباید وارد حمام شود).

«عن أبي هريره أن رسول الله (ص) قال: من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر من ذكر و أنثى فلا يدخل الحمام الا بمئزر و من كانت تؤمن بالله و اليوم الآخر من اناث أمتي فلا تدخل الحمام»^{۴۶۴} (ابوهریره روایت کرد که رسول خدا گفت: هر انسان مذکر و مؤنثی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد نباید بدون لنگ وارد حمام شود. و هر انسان مؤنث از امت من که به خدا و روز آخرت ایمان دارد نباید وارد حمام شود).

«عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله (ص): من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يدخل الحمام الا بمئزر و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يدخل حليلته الحمام...»^{۴۶۵} (جابر بن عبدالله روایت کرد که رسول خدا گفت: هر کس که به خدا و روز آخرت ایمان دارد نباید [برهنه و] بی‌لنگ وارد حمام شود، و هر مرد مؤمن به خدا و آخرت نباید [اجازه دهد] همسرش به حمام رود).

«عن أبي عبد الله قال: قال رسول الله (ص): من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يدخل الحمام الا بمئزر»^{۴۶۶} (امام صادق روایت کرد که رسول خدا گفت: هر کس ایمان به خدا و آخرت دارد نباید [برهنه و] بی‌لنگ وارد حمام شود).

«قال رسول الله (ص): من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يبعثُ بحليلته الى الحمام»^{۴۶۷} (رسول خدا گفت: هر کس به خدا و روز آخرت ایمان دارد نباید همسر و حلالش را به حمام روانه کند).

«عن ابي عبد الله قال: من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يدخل حليلته / فلا يرسل حليلته الى الحمام»^{۴۶۸} (امام جعفر صادق گفت: انسان مؤمن به خدا و آخرت، همسرش را به حمام نمی‌برد).

۴۶۴ - مسند احمد بن حنبل ج ۲ ص ۳۲۱

۴۶۵ - مسند احمد ج ۳ ص ۳۳۹

۴۶۶ - کافی ج ۶ ص ۴۹۷ ح ۳ + رک: همین سخن از امام باقر (کافی ج ۶ ص ۵۰۲ ح ۳۵)

۴۶۷ - من لایحضره الفقیه ج ۲۴۰

۴۶۸ - کافی ج ۶ ص ۵۰۲ ح ۲۹ و ۳۰

«... و فی بعض نسخ الخصال: و لایجوز للمرأة أن تدخل الحمام فان ذلك محرّم علیها»^{۴۶۹} (جایز نیست که زن وارد حمام شود زیرا رفتن به حمام بر وی تحریم شده است).

«عن عائشة، أن رسول الله (ص) نهی عن دخول الحمامات ثم رخص للرجال أن يدخلوها فی المیازر»^{۴۷۰} (عایشه گفت: رسول خدا ورود به حمام را [برای مردان و زنان] نهی کرد و سپس به مردان اجازه داد که با پوشیدن لُنگ وارد آن شوند).

«عن عائشة، أن رسول الله (ص) نهی الرجال و النساء عن الحمامات ثم رخص للرجال أن يدخلوها فی المآزر»^{۴۷۱} و «عن عائشة قالت نهی رسول الله (ص) عن الحمامات للرجال و النساء ثم رخص للرجال فی المآزر و لم یرخص للنساء»^{۴۷۲} (عایشه گفت: رسول خدا مردان و زنان را از رفتن به حمام بر حذر داشت سپس به مردان رخصت داد که با لُنگ وارد آن شوند اما چنین اجازه‌ای به زنان نداد).

«قال [رسول الله]: أنهى نساء أمتی عن دخول الحمام»^{۴۷۳} (رسول خدا گفت: زنان ائمتّم را از ورود به حمام بر حذر می‌دارم).

«عن عبدالله بن عمر، أن رسول الله (ص) قال: أنّها ستُفتح لكم أرض العجم و ستجدون فیها بیوتاً یقال لها الحمامات، فلا یدخلنّها الرجال إلا بالأزُر، و امنعوها النساء إلا مریضةً أو نفساء»^{۴۷۴} (عبدالله بن عمر روایت کرد که رسول خدا گفت: بزودی [درآینده] سرزمین عجم را فتح خواهید کرد! و در آن جا با خانه‌هایی روبرو خواهید شد که به آن حمام گویند. پس مردان، هرگز بی لُنگ وارد آن نشوند، ولی زنان را [حتی اگر لُنگ بپوشند] از ورود به آن باز دارید مگر این که بیمار بوده و یا در دوران نفاس باشند).

«دخلت عائشة حماما من سقم بها»^{۴۷۵} (عایشه به سبب بیماری‌ای که داشت به حمام

۴۶۹ - بحار الانوار ج ۷۶ ص ۷۳ ذیل ح ۱۰

۴۷۰ - سنن ابوداود ۴۰۰۹

۴۷۱ - مسند احمد ج ۶ ص ۱۳۲

۴۷۲ - مسند احمد ج ۶ ص ۱۳۹

۴۷۳ - مکارم الاخلاق ح ۲۹۶

۴۷۴ - سنن ابوداود ۴۰۱۱

۴۷۵ - احیاء علوم الدین محمد غزالی ج ۱ ص ۱۴۰ نشر دارالتدوّة الجديدة

رفت).

«عن عمر قال: لا يحل للمؤمن أن يدخل الحمام إلا بمنديلٍ و لا مؤمنةٍ إلا من سقمٍ فاني سمعت عائشة تقول: إن رسول الله (ص) قال: أيما امرأة وضعت خمارها في غير بيتها فقد هتكت الحجاب فيما بينها و بين ربها»^{۴۷۶} (عمر گفت: بر مرد مؤمن روا نیست که بدون دستمال [پارچه‌ای برای پوشاندن شرمگاه] وارد حمام شود، ولی زن مؤمن [حتی با پوشاندن ناحیه فرج و شرمگاه] روا نیست وارد حمام شود مگر این که بیمار باشد. از عایشه شنیدم که رسول خدا گفت: هر زنی که جامه‌ی خود را در جایی به غیر از منزلش بیندازد سبب هتک حجاب مابین خود و پروردگار شده است).

«النبي (ص): إنه سيكون الحمامات و لا خير في الحمامات للنساء، و إن دخلت بإزار و درع و خمار، و ما من امرأة تنزع خمارها في غير بيت زوجها الا كشفت الستر فيما بينها و بين ربها»^{۴۷۷} (عایشه نقل کرد که پیامبر گفت: در آینده [مکان‌هایی به نام] حمام درست خواهد شد ولی خیری برای زنان در ورود به آن نمی‌باشد حتی اگر با [پوشش کامل، شامل: لنگ، پیراهن و سرانداز در آن حضور یابد. هر زنی که پوشش خود را در غیر خانه شوهرش درآورد [در واقع] پرده مابین خود و خدا را از بین برده است).

«النبي (ص): ما من امرأة تخلع ثيابها في غير بيتها إلا هتكت ما بينها و بين الله»^{۴۷۸} (پیامبر گفت: هیچ زنی نیست که جامه‌هایش را در منزل دیگران درآورد، مگر این که موجب هتک پرده‌ی میان خود و خدا شده است).

«دخل نسوة من أهل الشام على عائشة فقالت: ممن أنتن؟ قلن: من أهل الشام، قالت لعلكن من الكورة التي تدخل نساؤها الحمامات؟ قلن: نعم، قالت: أما إنى سمعت رسول الله (ص) يقول: ما من امرأة تخلع ثيابها في غير بيتها إلا هتكت ما بينها و بين الله تعالی»^{۴۷۹} (شماری از زنان اهل شام نزد عایشه آمدند. عایشه پس از این که آگاه شد که این زنان اهل شام هستند گفت: آیا اهل همان ناحیه‌ای هستید که زناش وارد حمام

۴۷۶ - کنز العمال ج ۲۷۴۱۹ ح

۴۷۷ - کنز العمال ج ۲۶۶۳۷ ح

۴۷۸ - کنز العمال ج ۴۵۰۲۹ + رک: ۴۵۰۰۵، ۴۵۰۰۹ و ۴۵۰۹۹

۴۷۹ - سنن ابوداود ۴۰۱۰

می‌شوند؟ عایشه پس از شنیدن پاسخ مثبت، این کلام رسول خدا را، در واکنش به حضور زنان در حمام، نقل کرد که: هیچ زنی نیست که جامه‌اش را در غیر خانه خودش در آورد جز این که [با این کار] آن چه میان او و خدا است پاره خواهد شد).

«عن سهل بن معاذ عن أبيه عن أم الدرداء أنه سمعها تقول: لقيني رسول الله (ص) و قد خرجت من الحمام فقال: من أين يا أم الدرداء؟ فقالت: من الحمام؛ فقال: والذي نفسي بيده ما من امرأة تضع ثيابها في غير بيت أحد من أمهاتها الا و هي هاتكة كل ستر بينها و بين الرحمن عزوجل»^{۴۸۰} (بانویی به نام أم‌درداء روایت کرد هنگامی که از حمام بیرون آمدم رسول خدا مرا دید و پرسید: ام‌درداء از کجا می‌آیی؟ من گفتم: از حمام. آن‌گاه حضرت گفت: سوگند به کسی که جانم در دست اوست هیچ زنی نیست که لباسش را در غیر خانه مادرانش از تن درآورد مگر این که [با این کار] تمام پرده‌های میان خود و خدا را پاره کرده است).

در سلسله احادیث بالا، ابتدا از نهی عموم مردان و زنان در ورود به حمام سخن رفته است. همین نهی فراگیر از سوی پیامبری که اسوهی بهداشت و نظافت بود، خود قرینه آشکاری بر "برهنگی کامل" یا بر "اختلاط" در حمام است. و از آن‌جا که در ادامه احادیث، جواز حضور مردان به شرط استفاده از لُنگ صادر گردید ولی کماکان نهی زنان ادامه پیدا کرد، بنابراین احتمال وجود حمام‌های مختلط تقویت می‌گردد زیرا جواز حضور زنان مستورالعورة در حمام‌های زنانه، نه تنها اشکالی نمی‌توانست داشته باشد بلکه رویدادی در جهت تقویت حجاب بود چرا که در واکنش به سیره رایج‌شان مبنی بر حضور مکشوف‌العورة، اتفاق می‌افتاد. گفتنی است عمر بن خطاب از حضور توأمان زنان اهل کتاب با زنان مسلمان جلوگیری می‌کرد. ابوالفتوح رازی در این باره آورده: «عمر خطّاب نامه نبشت به ابو عبیده جراح آن‌جا که او عامل بود، گفت: شنیدم که زنان اهل کتاب با زنان مسلمانان به یک جای به گرمابه می‌شوند، تمکین مکن ایشان را از آن که با زنان مسلمانان به گرمابه روند، و اندام ایشان ببینند. او کس فرستاد و منع کرد»^{۴۸۱}،

۴۸۰ - الجامع لاحکام القرآن (تفسیر قرطبی) ج ۱۲ ص ۲۲۴ شرح آیه ۳۰ سوره نور

۴۸۱ - تفسیر روض الجنان ج ۱۴ ص ۱۲۶

«أخرج سعيد بن منصور و البيهقي في سننه و ابن المنذر عن عمر بن الخطاب أنه كتب إلى أبي عبيدة أما بعد فإنه بلغني أن نساء من نساء المسلمين يدخلن الحمامات مع نساء أهل الشرك فإنه لا يحل لامرأة تؤمن بالله واليوم الآخر أن ينظر إلى عورتها إلا أهل ملتها»^{۴۸۲} و «قال عبادة بن نسي: و كتب عمر إلى أبي عبيدة بن الجراح: أنه بلغني أن نساء أهل الذمة يدخلن الحمامات مع نساء المسلمين، فامنع من ذلك، و حل دونه، فإنه لا يجوز أن ترى الذمية عرية المسلمة»^{۴۸۳} یعنی مطابق فرمان عمر، مکشوف العورة بودن زنان مسلمان در برابر زنان همکیش بلاشکال بود (لایحل لامرأة تؤمن بالله واليوم الآخر أن ينظر إلى عورتها إلا أهل ملتها) پس می‌توان ریشه‌ی نهی مطلق زنان در احادیث فوق را مرتبط به وجود حمام‌های مختلط دانست زیرا کشف عورة زنان مسلمان در برابر هم، حتی در زمان عمر نیز بلامانع بوده است.

وخامت برهنگی در داخل حمام‌ها، در نزد برخی از متشرعان! آن قدر سنگین بود که برای حل آن، خود را وادار به جعل احادیث ساختگی، و انتساب آن‌ها به پیامبر کردند بطوری که در این روایات جعلی، حتی سخن از فتوحات آتی مسلمانان و مواجه شدن با حمام به میان آوردند تا شاید به احترام کلام پیامبر، معضل برطرف گردد. راستی آن معضل چه بود و چرا زنان با وجود پوشش دامن (و حتی پوششی کامل!)، که در یکی از روایات به آن اشاره شد) نباید به حمام می‌رفتند؟ اگر حضور زنان برهنه در حمام زنانه اشکال داشت و حتی اگر حضور زنان دارای لنگ در حمام زنانه ایراد داشت، دیگر حضور ایشان با پوشش کامل در حمام زنانه که اشکالی نداشت پس چرا با این وجود از این نوع حضور نیز نهی شده است؟ پاسخی نیست مگر این که تفسیر خود را تغییر داده و به جای این برداشت که: "رسول خدا برای همیشه از حضور زنان در حمام زنانه منع کرد"، این گونه برداشت کنیم که: "رسول خدا برای همیشه از حضور زنان در حمام مختلط منع کرد". هرچند که مطابق همان احادیث، در صورت ناچاری و موارد خاص، جواز حضور آنان، حتی در این حمام‌ها نیز صادر گردید. آن موارد خاص شامل بیماری و ایام

۴۸۲ - الدر المنثور ج ۵ ص ۴۳

۴۸۳ - تفسیر قرطبی ج ۱۲ ص ۲۳۳

نفاس و نظافت بعد از آن می‌باشد که زنان با پوشیدن لنگ (و بلکه اتخاذ تدابیری بیشتر) امکان حضور در این حمام‌ها را نیز می‌یافتند!! بدیهی است این سخنان در صورت صحت انتساب احادیث مذکور به پیامبر، صحیح خواهد بود و در غیر این صورت یعنی با پذیرش جعلی بودن‌شان پنجره‌های دیگری گشوده خواهد شد که پیش‌تر توضیحی دادم و در ادامه کتاب نیز بیشتر به آن خواهیم پرداخت.

در ادامه احادیث، شاهد نهی شدید پیامبر به زنان و مشخصاً ام‌درداء بودیم که آن‌ها را از حضور در حمام، که لازمه‌اش برهنه‌شدن بود، برحذر می‌داشت، و برهنگی زنان حاضر در حمام را موجب گسسته شدن پرده‌های میان آنان با خدا دانست. اگر فرض کنیم ام‌درداء به حمام "زنانه" رفته بود در این صورت آیا نهی عتاب‌آمیز رسول‌خدا شگفت‌آور و سوال‌انگیز نمی‌نماید؟ و اگر هم نهی و عتاب پیامبر را متوجه برهنگی "کامل" زنان در حمام زنانه بگیریم (و نه اصل حضور در حمام زنانه) باید پرسید مگر رسول‌خدا آگاهی داشت که ام‌درداء هنگام حضور در حمام زنانه، لنگ خود را هم در آورده بود؟! با این حساب چرا حضرت پیش از بیان کلامش ابتدا با پرسش و پاسخ از آن زن، اطمینان از برهنگی کامل او حاصل نکرد تا پس از آن، به اعتراض و اندرز بپردازد؟ آیا رسول را با این فرض، متهم به قضاوت عجولانه نمی‌کنیم؟ بنابراین، فرض محتمل‌تر و قوی‌تر این است که آن بانو از حمام بیرون آمد که به صورت همزمان، هم مردان و هم زنان، مورد استفاده قرار می‌دادند. ممکن است گفته شود که نهی و عتاب حضرت، ناظر بر این عادت رایج بود که زنان در حمام زنانه، کاملاً برهنه می‌شدند و از لنگ یا هیچ پوشش دیگری برای پوشاندن عورتین‌شان استفاده نمی‌کردند، و در واقع رسول‌خدا با نهی و عتابش خواهان اصلاح این وضعیت شده بود ولی باید دانست که این احتمال به قرینه سایر روایات که ناظر بر منع همیشگی زنان و نهی بی‌قید و شرط آنان (ولو با وجود لنگ) است تضعیف می‌شود و در پی آن، احتمال وجود حمام‌های مختلط و مشترک قوی‌تر می‌نماید.

علامه مجلسی، علت نهی و منع زنان از ورود به حمام را در ذیل یکی از همین نوع احادیث، چنین شرح داده است: «۲۸- عن ابی عبدالله قال: من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر

فلا يدخل حليلته الحمام. الحديث الثامن والعشرون: حسن. و حمل على ما إذا لم تدع إليه الضرورة كما في البلاد الحارة أو على ما إذا بعثه إلى الحمامات للتنزه و التفرج، أو على ما إذا كانت الرجال و النساء يدخلون الحمام معاً من غير تناوب»^{۴۸۴} (امام جعفر صادق گفت: هر کس به خدا و آخرت ایمان دارد، همسرش را به حمام نفرستد. [مجلسی، علّت نهی را چنین شرح می‌دهد. احتمال اول:] این نهی مربوط به زمانی است که ضرورتی در کار نباشد تا او را به حمام سوق دهد چنان‌که در سرزمین‌های گرم این‌گونه است. [احتمال دوم:] این نهی مربوط به موقعی باشد که برای تفریح و تفرّج به حمام رود. [احتمال سوم:] این نهی، ناظر به این است که مردان و زنان، با یکدیگر و بدون نوبت‌بندی وارد حمام می‌شدند).

مجلسی، احتمالات را ذیل سخن امام صادق آورده، ولی اگر قرار باشد این احتمالات را در باره احادیث نبوی نیز بیاوریم در این صورت در مورد احتمال اول و دوم باید گفت آیا آن همه نهی صریح و عتاب که موجب پاره‌شدن روابط مابین بنده و پروردگار بود به خاطر حضور تفریحی یا غیر ضروری زنان در گرمابه زنانه است؟! آیا تعلیق ایمان به خدا و آخرت، به عدم ورود به حمام، مربوط به حضور تفریحی و غیر ضروری ایشان در گرمابه زنانه است؟! از آن گذشته، این دو احتمال همچنین از این جهت مردود است که اطلاق حدیث را بی‌دلیل، نادیده گرفته است چرا که نهی موجود در متن احادیث، ناظر به مورد خاص نیست به ویژه که روایات مطلق نبوی در این باره فراوان وارد شده است. اما احتمال سوم مجلسی، که اعتراف به وجود حمام‌های مختلط است، نتیجه معقول محتویات روایات مربوطه است که به حدّ کافی در باره آن صحبت شده و خواهد شد.

علاوه بر سه احتمال یادشده، همچنین دو احتمال دیگر را نیز می‌توان به این شرح مطرح کرد: احتمال چهارم این باشد که نهی مذکور، به دلیل حضور کاملاً برهنه و بی‌لنگ زنان در حمام زنانه باشد ولی همان‌گونه که پیش‌تر آوردم این برداشت منتفی است زیرا همان‌طور که برای مردان رخصت حضور با لنگ صادر گردید برای زنان نیز از همین راه

۴۸۴ - مرآة العقول ج ۲۲ ص ۴۰۴ ح ۲۸ (۲۹ کافی)، کافی ج ۶ ص ۵۰۲ پاورقی ۲

حل می‌شد استفاده کرد اما دیدیم که اساساً با حضور بانوان، ولو با پوشش کامل نیز موافقت نشد. و احتمال پنجم این‌که احادیث مورد بحث، با تمام محتویات و شاخ و برگ‌هایش، جعلی و ساختگی باشد و در واقع رسول خدا^(ص) چنین سخنانی نگفته باشد. این احتمال، جداً قوی بوده و در بخش سوم (عامل دهم) به آن خواهیم پرداخت هرچند در صورت جعلی بودن نیز، باز باید پذیرفت که پدیده اختلاط، جاعلان را وادار به ساخت این روایات کرده است.

بنابراین یا باید پذیرفت که همه احادیث نهی از ورود به حمام، ساختگی است، و یا در صورت پذیرش آن‌ها، گویا نتیجه‌ای جز اعتراف به وجود حمام‌های مختلط در آن زمان باقی نمی‌ماند هرچند نتیجه فرض جعلی بودن نیز، وجود همان پدیده اختلاط است. پیش‌تر، فرض وجود حمام‌های جداگانه (یا نوبتی) برای مردان و زنان مطرح شد. این حمام‌ها برای کسانی بود که نه می‌خواستند در فضای باز و در کنار آبگیرها و حوض‌های طبیعی و مصنوعی استحمام کنند، و نه به حمام‌های مختلط (در صورت وجود) روی می‌آوردند. اینک بحث را در مورد این حمام‌ها پی می‌گیریم. چیزی که پیش‌تر آوردیم و وقوع آن حتمی بود حضور کاملاً برهنه‌ی مردم در این حمام‌ها بود بطوری‌که مردان در حمام مردانه و زنان در حمام زنانه، برهنه و بی‌لنگ حاضر می‌شدند. بسیاری از محققان وجود روایات پیش‌گفته، که طی آن‌ها از مردان خواسته شد که هنگام حضور در حمام از لنگ استفاده کنند را در راستای تغییر این وضعیت ارزیابی می‌کنند. (گفتنی است مئزر را در این‌گونه احادیث به لنگ ترجمه کردم که بیان‌گر واقعیت آن نیست زیرا به بلندی لنگ‌های امروزی نبود و از طرفی شبیه شورت و مایوهای کنونی نیز نمی‌باشد زیرا فاقد دوخت و دوز بود بنابراین بهتر است که از آن به "ساتر عورة" تعبیر شود که کمی دیر هضم و نامأنوس است)

اما در برابر احادیثی که خواهان استفاده از لنگ است روایات دیگری وجود دارد که نمی‌توان از آن‌ها چنین خواستی را استنباط کرد! اینک نمونه‌ای از این‌گونه روایات:

«النبي^(ص): بئس البيت الحمام تُرفع فيه الاصوات و تكشف فيه العورات»^{۴۸۵}

(ابن عباس روایت کرد که پیامبر گفت: حمام، بد خانه‌ای است که در آن سر و صدا بالا می‌رود و نیز دامن و شرمگاه آدمی مکشوف می‌گردد).

«قال امیرالمؤمنین: نعم البیت الحمّام، تذکر فیہ النار و یذهب بالدرن. وقال: بئس البیت الحمّام یهتک الستر و یذهب بالحياء»^{۴۸۶} (امام علی گفت: حمام، خوب خانه‌ای است زیرا آتش اخروی را به یاد انسان می‌آورد و چرک را از بدن می‌زداید. امام علی همچنین گفت: حمام، بد خانه‌ای است چرا که پرده و پوشش را می‌درد و آزر و حیا را از بین می‌برد).

«قال الصادق: بئس البیت بیت الحمّام یهتک الستر و یبدی العورة. و نعم البیت بیت الحمّام یذکر حرّ جهنّم»^{۴۸۷} (امام صادق گفت: حمام، خانه بدی است زیرا پرده و حجاب را می‌درد، و عورة و نهان‌گاه انسان را آشکار می‌کند. همچنین حمام، خانه خوبی است چرا که گرمای جهنّم را به یاد آدمی می‌آورد).

«قال أبو عبدالله: قال أمير المؤمنين: نعم البیت الحمّام یذکر النار و یذهب بالدرن؛ و قال عمر: بئس البیت الحمام یبدی العورة و یهتک الستر قال: و نسب الناس قول امیرالمؤمنین إلی عمر و قول عمر إلی أمير المؤمنين»^{۴۸۸} (امام جعفر صادق روایت کرد که امام علی گفت: حمام، خوب خانه و مکانی است که [گرمای آن] آدم را به یاد آتش [اخروی] می‌اندازد، و چرک و کثافت را می‌زداید. امام صادق همچنین روایت کرد که عمر بن خطاب گفت: حمام، خانه و جای بدی است که باعث نمایان شدن شرمگاه و دریده شدن حجاب می‌گردد).

«دخل علیّ و عمر الحمام فقال عمر: بئس البیت الحمّام یكثر فیہ العناء و یقلّ فیہ الحياء، فقال علیّ: نعم البیت الحمام یذهب الاذی و یذکر بالنار»^{۴۸۹} (ترجمه از مجلسی اول: شیخ طوسی به سندی کالحسن روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین با عمر به حمام رفتند عمر گفت که بد خانه‌ای است حمام که در آن جا غنا و خوانندگی [یا: کشف

۴۸۶ - مکارم الاخلاق، ترکیب دو حدیث ۲۹۱ و ۲۹۲

۴۸۷ - مکارم الاخلاق ح ۲۹۳

۴۸۸ - کافی ج ۶ ص ۴۹۶ ح ۱

۴۸۹ - الوافی ح ۴۹۹۴ [التهدیب ۱۱۶۶]

عورة] بسیار می‌شود و حیا کم می‌شود پس حضرت امیرالمؤمنین فرمودند که نیکو خانه‌ای است حمام این کس را پاک و پاکیزه می‌کند از جهت عبادت الهی و مذکر آتش جهنم است) ^{۴۹۰}.

احادیث بالا نشان می‌دهد که برهنگی و کشف عورة، در داخل حمام‌ها کاملاً رایج بوده و کسی متعرض آن نمی‌شد و حتی بزرگان مذکور در روایات، در تغییر آن سخن نگفتند. قسمتی از این واقعیت به کیفیت گرمابه‌های آن زمان برمی‌گردد زیرا حمام‌های عصر پیامبر، در صورت وجود، سالن کوچکی بود که اتاقک‌ها و دوش‌های محفوظ نداشت بنابراین برای شستن همگی اندام (و به ویژه زدودن موهای زائد) چاره‌ای جز در آوردن لنگ و دامن نبود از آن گذشته شورت‌های دوخته‌امروزی در آنجا وجود نداشت و از همه مهم‌تر این‌که برهنگی در برابر جنس موافق، به ویژه هنگام ضرورت، امری عادی و پیش پا افتاده بود که در هنگام استحمام گریزی از آن نبود. آیا از کلام رسول خدا، علی بن ابیطالب، عمر بن خطاب (و حتی امام جعفر صادق که در قرن دوم هجری می‌زیست) برداشت دیگری می‌توان کرد؟

البته جامعه اسلامی در برابر این واقعیت، به مردم سفارش کرد هنگام حضور در حمام از چشم دوختن به شرمگاه دیگران خودداری کرده، و نیز از حمام رفتن با فرزندان خود پرهیز کنند تا والدین و فرزندان به عورة یکدیگر ننگرند. و اینک مستندات در این باره:

«عن أبي عبدالله قال: قال رسول الله (ص): لا يدخل الرجل مع ابنه الحمام فينظر إلى عورته، و قال: ليس للوالدين أن ينظرا إلى عورة الولد و ليس للولد أن ينظر إلى عورة الوالد» ^{۴۹۱} (امام صادق روایت کرد که رسول الله گفت: نباید مردان با پسران خود به حمام روند که موجب نگاه به عورة و شرمگاه شود...).

«عن أبي عبدالله قال: من دخل الحمام فغضّ طرفه عن النظر إلى عورة أخيه آمنه الله من الحميم يوم القيامة» ^{۴۹۲} (امام صادق گفت: هر کس وارد حمام شود و از نگرستن به

۴۹۰ - لوامع صاحبقرانی المشتهر بشرح الفقيه مجلسی اول ج ۲ ص ۲۵

۴۹۱ - کافی ج ۶ ص ۵۰۳ ح ۳۶

۴۹۲ - وسائل الشیعه ح ۷۸۸ و ۱۳۹۸

شرمگاه برادر [دینی‌اش] پرهیز کند خدا وی را از عذاب قیامت ایمن می‌دارد).

«عن محمد بن مسلم قال: سألت أبا جعفر أكان أمير المؤمنين ينهاي عن قراءة القرآن في الحمام؟ قال: لا إنما نهى أن يقرء الرجل و هو عريان فأما إذا كان عليه إزار فلا بأس»^{۴۹۳}
(محمد بن مسلم گفت: از امام باقر پرسیدم آیا امام علی از مطالعه قرآن در حمام نهی می‌کرد؟ امام باقر پاسخ داد: نهی امام علی مربوط به زمانی بود که آن شخص لخت و برهنه باشد، اما اگر بر [شرمگاه] او لنگی باشد اشکالی ندارد).

«عن الصادق قال: لا ينظر الرجل الى عورة أخيه، فإذا كان مخالفاً له فلا شيء عليه في الحمام»^{۴۹۴} (امام صادق در باره افراد برهنه حاضر در حمام که شامل مؤمنان و سایر اهل کتاب می‌باشند گفت: نباید به شرمگاه برادر [دینی] چشم دوخت، اما نگاه کردن به عورة مخالفان دینی حاضر در حمام اشکالی ندارد).

«عن أبي عبد الله قال: النظر الى عورة من ليس بمسلم مثل نظرک الى عورة الحمار»^{۴۹۵}
و «روى عن الصادق أنه قال: انما اكره النظر على عورة المسلم فأما النظر الى عورة من ليس بمسلم مثل النظر الى عورة الحمار»^{۴۹۶} (امام صادق گفت: نگاه کردن به عورة مسلمان را مکروه و ناپسند می‌دانم اما نگاه به عورة نامسلمان، همانند نگاه به عورة حمار است) گفتنی است برخی فقها چنین روایتی را دال بر حرام نبودن نگاه به عورة مسلمان دانسته و فقط به کراهت آن بسنده کرده‌اند: «لو لم يكن مخافة خلاف الاجماع لأمكن القول بكرهه النظر دون التحريم كما يشعر إليه أيضا ما رواه الفقيه في الباب المذكور عن الصادق قال إنما أكره النظر إلى عورة المسلم فأما النظر إلى عورة من ليس بمسلم مثل النظر إلى عورة الحمار فيسهل الجمع بين الروايات حيثنذ كما لا يخفى وجهه»^{۴۹۷} [توجه: تشبیه بی‌اشکال بودن "نگاه به شرمگاه نامسلمانان" به بی‌اشکال بودن "نگاه به عورة حمار" که

۴۹۳ - کافی ج ۶ ص ۵۰۲ ح ۳۲

۴۹۴ - مکارم الاخلاق ح ۳۲۶

۴۹۵ - کافی ج ۶ ص ۵۰۱ ح ۲۷

۴۹۶ - مکارم الاخلاق ح ۳۲۵؟

۴۹۷ - مشارق الشموس خوانساری ج ۱ ص ۷۰. اگر استناد خوانساری به واژه کراهت باشد و نه به قواعد دیگری که در کلام وی می‌توان یافت در این صورت روایت زیر نیز در همین راستا است: عن ابن أبي يعفور قال، سألت أبا عبد الله أينجرد الرجل عند صب الماء ترى عورته أو يصب عليه الماء أو يرى هو عورة الناس؟ فقال: كان أبي يكره ذلك من كل أحد (کافی ج ۶ ص ۵۰۲، وسائل الشیعه ۱۳۹۷)

در دو روایت اخیر آمد از روی بی‌توجهی به شخصیت نامسلمانان نیست بلکه برای از بین بردن وسواس و حساسیت به وجود آمده برای برخی از متشرعان! حاضر در حمام بود زیرا اهل کتاب، احساس بدی نسبت به برهنگی خود نداشتند (همان‌طور که همین احساس را اکثریت مسلمانان قرن دوم نیز داشتند). گویا چنین تعبیری در آن ایام قبیح نبود و رواج داشت چنان‌که در روایت بعدی، همین تعبیر و تشبیه در مورد مسلمانان نیز به کار رفته است:

«عن علی قال: قيل له: إنَّ سعید بن عبدالمملک یدخل بجواریه الحمام قال: و ما بأس به إذا کان علیه و علیهن الازار و لایکونون عراة کالحُمُر ینظر بعضهم إلى سوء بعض»^{۴۹۸}
(به امام علی گفته شد، سعید بن عبدالمملک همراه دخترانش به حمام می‌رود. امام گفت: اگر او و دخترانش از لُنگ استفاده کنند و مانند حمارها عریان نباشند و به شرمگاه یکدیگر ننگرند اشکالی ندارد).

بنا بر آنچه گذشت در واکنش به برهنگی درون حمام با دو گونه روایت روبرو هستیم: یکی آن دسته از احادیث که در آن‌ها به ستر عورة و استفاده از لُنگ نپرداخته و در واقع آن را واقعیتهای عادی و گریزناپذیر می‌دانستند و دیگر آن دسته که پیش‌تر آورده شد و طی آن‌ها از مردان [و زنان معذور] خواسته شده بود از لُنگ استفاده کنند. اینک در راستای توجیه و جمع میان این دو دسته روایت مخالف، که یکی امر به پوشاندن شرمگاه می‌کند و دیگری با این برهنگی کنار می‌آید می‌توان گفت: روایاتی که لزوم ستر عورة را مطرح می‌کرد ناظر به حمام‌های مختلط بود. در این باره متن احادیث از زنان مؤمن می‌خواهد که (به جز زمان بیماری و عذر) وارد این‌گونه حمام‌ها نشوند و از مردان مؤمن می‌خواهد که فقط در صورت پوشاندن عورة وارد این حمام‌ها شوند. در واقع پدیده اختلاط سبب صدور (یا سبب جعل) این احادیث شده است. شاید بتوان این سخن پیامبر را، علاوه بر روایات پیش‌گفته، از این دسته احادیث دانست: «لعن رسول الله^(ص) الناظر و المنظور الیه فی الحمام بلا مئرز»^{۴۹۹} (امام صادق گفت: رسول خدا فردی که در حمام به

۴۹۸ - مکارم الاخلاق ح ۳۲۴

۴۹۹ - کافی ج ۶ ص ۵۰۳

عورة بی‌لنگ دیگران نگاه کند و نیز فردی که بی‌لنگ در حمام حاضر شود را مطرود و رانده [از درگاه الهی] دانست. و اما روایاتی که در آن‌ها ذکری از لنگ یا استتار عورة نشده و بلکه با آن کنار آمده‌اند، ناظر به حمام‌های جداگانه (یا نوبتی) می‌باشد. در واقع برهنگی جاری در این‌گونه حمام‌ها، موجب صدور این دسته از روایات خبری، و پرده‌برداشتن از واقعیات موجود در آن شده است.

تردیدی نیست پس از رحلت پیامبر! به موازات افزایش حساسیت‌ها نسبت به برهنگی در حمام‌های جداگانه‌ی جدیدالولاده سخنانی از صحابه، پیشوایان و تابعین، با توجه به عرف جدیدی که شکل گرفته بود، صادر گردید. تلفیق و تطبیق این سخنان با احادیث صادر شده از پیامبر کار را پیچیده و امکان تحقیق را مشکل‌تر می‌نماید. فاصله گرفتن از عصر رسول و پدید آمدن برداشت‌های متفاوت از سخنان حضرت در کنار تولید احادیث جعلی، منشأ دگرگونی‌هایی در جامعه اسلامی گردید. از آن گذشته سطح رفاه مردم به خاطر تأثیر ظهور اسلام و نیز به دلیل فتوحات حاکمان پس از پیامبر به سرعت بالا رفته بود و این، انطباق مصادیق رشد رفاه با نمونه‌های ابتدایی آن در عصر پیامبر را مشکل‌تر می‌کرد. نمونه رشد رفاهی، و مثال برداشت متفاوت از حدیث پیامبر را در گزارش زیر مرور می‌کنیم:

کلینی از قول پدر حنان بن‌سدير، یعنی سدیر بن حکیم، می‌گوید: «من با پدرم و جدم و عمویم در مدینه به حمام رفتیم. در رختکن با مردی مواجه شدیم که تازه به حمام آمده بود. آن مرد از ما پرسید: شما اهل کجا هستید؟ ما گفتیم: اهل عراق هستیم. آن مرد گفت: کدام قسمت عراق؟ ما گفتیم: اهل کوفه هستیم. آن مرد گفت: خوش آمدید ای اهل کوفه، شما محرم جان و روانید، نه چون دیگران نامحرم و بیگانه. آن مرد بعد از لحظه‌ای گفت: چرا لنگ نمی‌بندید؟ رسول خدا^(ص) گفته است: [عورة المؤمن علی المؤمن حرام:] مؤمن نباید شرمگاه خود را در برابر مؤمنان آشکار کند و یا به شرمگاه مؤمنان بنگرد. سپس یک شال کرباسی برای پدرم فرستاد که آن را به چهار قطعه لنگ تقسیم کرد و هر یک از ما یک لنگ به کمر بستیم و وارد حمام شدیم. وقتی به گرمخانه حمام وارد شدیم، آن مرد رو به جدم کرد و گفت: ای پیرمرد، چرا موی سر و صورتت را خضاب

نکرده‌ای؟ جدم به او گفت: من خدمت کسی را دریافته‌ام که از من و تو بهتر بود و خضاب نمی‌کرد. آن مرد از پاسخ پدرم برافروخته شد تا آن حد که با وجود گرمای حمام اثر خشم و غضب در چهره‌اش نمایان شد و گفت: چه کسی را درک کرده‌ای که از من بهتر بوده است؟ جدم گفت: من علی بن ابی طالب را درک کرده‌ام و دیدم خضاب نمی‌کند. آن مرد با پاسخ پدرم سرش را فرو افکند و عرق از سر و صورتش جاری شد و گفت: راست گفתי و نیک گفتی. سپس گفت: ای پیرمرد، اگر خضاب کنی به رسول خدا^(ص) اقتدا کرده‌ای که خضاب می‌کرد، رسول خدا^(ص) از من و از علی بهتر و بالاتر بود؛ و اگر خضاب نکنی از علی سرمشق گرفته‌ای. موقعی که از حمام خارج شدیم پرسیدیم: این مرد کیست؟ معلوم شد علی بن الحسین [امام سجاد] است و فرزندش محمد بن علی ابوجعفر باقر نیز همراه آن سرور بود^{۵۰۰} (در نقل مکارم الاخلاق، راوی گوید: پدرم کسی را فرستاد تا پارچه کرباسی برایش بیاورند، در صورتی که در متن کلینی، پارچه به ابتکار امام سجاد آورده شد)^{۵۰۱}.

چنان‌که ملاحظه شد کسی که امام علی را درک کرده و از طرفداران وی بود به اتفاق فرزندان و نوه‌اش دسته‌جمعی به صورت برهنه و مکشوف العورة در حمام حاضر می‌شدند و هیچ قبیحی در آن نمی‌دیدند اما سپس تحت تأثیر حدیث "عورة المؤمن علی المؤمن حرام" که امام سجاد از قول پیامبر نقل کرد اقدام به پوشیدن لُنگ کردند. جالب است که امام سجاد به هیچ‌یک از احادیثِ نهی پیامبر از ورود بی‌لُنگ به حمام، که پیش از این فراوان نقل کردم، استناد نکرد بلکه کلام فوق را برای وادار ساختن آن‌ها به پوشیدن لُنگ و استتار شرمگاه انتخاب کرد. البته ترجمه‌ای که در متن بالا برای حدیث پیامبر آورده شد متناسب با برداشت امام سجاد بود اما باید دانست که این حدیث دارای ترجمه و برداشت دیگری نیز هست که با استنباط امام سجاد متفاوت بوده و اساساً ارتباطی با بحث پوشش ندارد! از قضا برداشت دیگر نیز توسط سایر امامان بیان شده که مفصل در این باره در بخش سوم سخن خواهم گفت (فصل ۴ عامل چهارم). گفتنی است در روایت

۵۰۰ - گزیده کافی ش ۳۷۵۵، متن اصلی در: کافی ج ۶ ص ۴۹۷ ح ۸

۵۰۱ - مکارم الاخلاق ح ۳۲۰

مورد بحث نشانه‌های تغییر و پیشرفت در زندگی مردم به خوبی نمایان است زیرا "حمام" که تا دیروز (یعنی در زمان حیات پیامبر) اصل وجود آن محلّ تردید بود اینک یعنی در حدود سال ۷۰، ۸۰ هجری، ساختمانی است که دارای رختکن مجزا و گرمخانه است.

تا به حال سخنانی که از رسول‌خدا در باره ورود به حمام آوردم، در بردارنده نگاه منفی حضرت به آن بود. نمونه‌های دیگری از این دست روایات به این قرار است: «قال رسول الله (ص): احذروا بیتا یقال له الحمام. قالوا: یا رسول الله (ص) ینقی الوسخ؟ قال: فاستتروا»^{۵۰۲} و «اتقوا بیتا یقال له الحمام. قیل یا رسول الله إنه یذهب به الوسخ و یذکر النار فقال: إن کنتم لابدّ فاعلین فادخلوه مستترین»^{۵۰۳} (ابن عباس روایت کرد که رسول‌خدا گفت: از خانه‌ای که به آن حمام می‌گویند بپرهیزید! به حضرت گفته شد: در آن به رفع آلودگی و زدودن چرک می‌پردازند و [گرمای آن] انسان را به یاد آتش [اخروی] می‌اندازد. پس حضرت گفت: اگر ناگزیر! از حضور در حمام هستید می‌بایست [شرمگاه] خود را پوشیده و مستور بدارید).

در باره صحیح یا جعلی بودن این‌گونه روایات و نیز دلیل صدور آن‌ها (صرفنظر از صحت و جعل) پیش‌تر توضیحاتی آوردم اما اینک در صدد گزارش روایاتی هستم که در بردارنده نگاه مثبت و قابل انتظار از رسول‌خدا در باره حمام است. اگر نگوئیم با توجه به شخصیت حضرت، باید روایات حاوی نگاه مثبت را ملاک قرار داد و احادیث گذشته را مردود دانست، دست‌کم با آوردن روایات جدید و مثبت، مخدوش بودن روایات منفی نمایان‌تر می‌گردد. اینک نمونه‌هایی از این دست:

«مرّ رسول الله (ص) بمکان بالمباح [/ بالمناصح] فقال: نعم موضع الحمام»^{۵۰۴} (رسول‌خدا از مکان گرمی که عرق آدمی را در می‌آورد گذر کرد و گفت: حمام و گرمخانه، خوب جایی است). در باره متن و ترجمه این روایت در آینده بیشتر توضیح خواهم داد.

۵۰۲ - تفسیر قرطبی ج ۱۲ ص ۲۲۴

۵۰۳ - تفسیر قرطبی ج ۱۲ ص ۲۲۵

۵۰۴ - الوافی ۴۹۹۵ [التهدیب ۱۱۶۷]

«قال رسول الله (ص): نعم البيت يدخله الرجل المسلم بيت الحمام وئس البيت يدخله الرجل بيت العروس»^{۵۰۵} (ترجمه - ابوهریره روایت کرد که رسول خدا گفت: نیکو سرایی که مرد مسلمان وارد آن می‌شود گرمابه و حمام است، و بد خانه‌ای که وی واردش می‌شود حجله عروس است).

با این‌که روایات، نشان از جایگاه شایسته حمام در نزد رسول‌الله دارد با این‌حال باید دانست که اعتمادی، نه به این احادیث و نه به احادیث نهی از ورود، که هر دو به رسول منسوب است وجود ندارد و بعید است که در زمان حضرت ساختمان پوشیده‌ای تحت عنوان حمام در میان مردم بوده باشد. در واقع مردم علاقه‌مند، از روش‌های ساده‌تری برای غسل و استحمام استفاده می‌کردند. مثلاً أمهانی می‌گویند در سال فتح مکه نزد رسول‌الله رفتیم و دیدیم وی با جامه‌ای! که توسط فاطمه حائل شده بود مشغول شستن خود است...؛ و ساده‌تر از حائل قراردادن لباس و پارچه (که پوشش نیم‌بندی را ایجاد می‌کرد) این روایت قابل نقد است که: ابوالسمح گفت: من خدمتکار پیامبر بودم پس هر گاه می‌خواست غسل و استحمام کند به من می‌گفت: رویت را برگردان [و پشتت را به طرف من برگردان]. من نیز چنین می‌کردم و او را به این وسیله می‌پوشاندم. متن دو روایت اخیر را در مبحث استحمام و قضای حاجت، بی‌وجود حمام و بیت‌الخلا (در فصل پیامبر گرامی) می‌آورم.

پوشش امامان در حمام: اینک روایاتی در مورد پوشش ناچیز امامان هنگام حضور در حمام می‌آورم. این روایات مربوط به امامانی است که یک قرن پس از رحلت رسول‌خدا می‌زیستند.

ابتدا لازم است تعریف عورة را از دیدگاه فقهی (که معادل با عین عورة در برخی دیگر از مذاهب فقهی است) بدانیم تا روایات آتی قابل فهم‌تر شود. عورة به بخش‌هایی از دامن و پائین‌تنه گویند که پیدائی‌اش موجب عار بوده و در نتیجه می‌بایست پوشیده و مستور گردد. عورة در دو بخش از ناحیه دامن وجود دارد و به عبارت ساده‌تر هر انسانی دارای دو عورة است: عورة جلو (قُبُل) و عورة پشت (دُبُر). دُبُر (یا پشت و عقب) سطح

۵۰۵ - تفسیر قرطبی ج ۱۲ ص ۲۲۵ شرح آیه ۳۰ سوره نور

خارجی "دهانه" مخرج و دستگاه دفع" و احتیاطاً کمی از اطراف آن را گویند که کلاً توسط کفل‌ها (لمبر و نشیمن‌گاه) پوشیده شده و در مورد زن و مرد مشترک است. قُبُل (یا جلو) در مورد زن و مرد متفاوت است زیرا در زن عبارت از سطح خارجی "دهانه" رحم و دفع ادرار"، و احتیاطاً کمی از اطراف آن (که محلّ رویش مو است) می‌باشد ولی در مورد مرد عبارت است از "آلت تناسلی و دفع ادرار، بیضتین، غلاف پوشاننده آن" و احتیاطاً کمی از اطراف آن که محلّ رویش مو است.

عورتین (شرمگاه جلو و عقب) هر فرد آن‌قدر محدود و کوچک است که برای پوشاندن آن کافی است از دستان خود کمک گرفت بی آن‌که نیاز به پارچه یا پوشش دیگری باشد! مجلسی اول، پدر علامه مجلسی، می‌گوید: «روایت کرده است کلینی به سند حسن کالصحیح که حضرت سیدالمرسلین^(ص) فرمودند که هر که ایمان به خداوند عالمیان و به روز قیامت دارد پس باید که داخل حمام نشود مگر با لنگ. و امثال این عبارت در احادیث بسیار واقع شده است ... و همچنین اگر دستی بر پیش و دستی بر پشت گذارد که کسی عورتین او را نبیند آثم [گناهکار] نخواهد بود. و این حدیث و امثال این بنا بر این وارد شده است که اکثر مردمان در آن زمان بی‌لنگ به حمام می‌رفتند چنان‌که از اخبار بسیار ظاهر می‌شود»^{۵۰۶}

اینک روایاتی چند در موضوع مورد بحث:

امام جعفر صادق را [در گرمابه] دیدند که لخت شده بود و با پارچه کوچکی عورتش را پوشانده بود. زمانی که امام با تعجب دیگران روبرو شد و یا در باره این وضعیّت مورد پرسش واقع شد گفت: ران، جزو عورة [و مواضع لازم‌الستر] نیست. متن روایت از این قرار است: «روی المیثمی عن محمد بن حکیم: ان الصادق رُئی و هو متجرد و علی عورته ثوب فقال: ان الركبة [المصدر: الفخذ] لیست من العورة»^{۵۰۷} و «قال المیثمی: لا اعلمه إلا قال: رأیت أبا عبد الله أو من رآه متجرداً و علی عورته ثوبٌ فقال: انّ الفخذ لیست من العورة»^{۵۰۸}

۵۰۶ - لوامع صاحبقرانی ج ۲ ص ۳

۵۰۷ - الذکری (ذکری الشیعه) شهید اول ج ۳ ص ۷

۵۰۸ - الوافی ۵۰۱۸ [التهدیب ۱۱۵۰]

حال این پرسش پیش می‌آید که (با توجه به روایت مذکور) تکلیف پوشاندن لمبر و نشیمن‌گاه چه می‌باشد؟ بهتر است پاسخ این پرسش را از روایت زیر به دست آوریم که به روشنی، آن را از قلمرو عورة خارج دانسته، و حتی آن را موجب استتار شرمگاه عقب می‌داند: «عن أبي الحسن الماضي قال: العورة عورتان القبل و الدبر، فأما الدبر مستور بالأليتين فإذا سترت القضيبي و البيضتين فقد سترت العورة»^{۵۰۹} (امام ابوالحسن [امام رضا یا امام کاظم] گفت: عورة [شرمگاه] دو تا است: [۱-] جلو و [۲-] عقب. اما شرمگاه عقب، خودبه‌خود به وسیله کفل و لمبر پوشیده است [و نیازی به پوشش دیگری ندارد]. بنابراین اگر "آلت تناسلی و بیضه‌ها" [که در جلو هستند] را بیوشانی در این صورت [کل] عورة خود را پوشانده‌ای).

همین امام در بیانی دیگر می‌گوید: ... شرمگاه پشت، [به‌خودی‌خود] به وسیله نشیمن‌گاه پوشیده است اما شرمگاه جلو را با دستت بیوشان! : «عن أبي الحسن ... قال: العورة عورتان القبل و الدبر] و أمّا الدبر فقد سترته الأليتان و أمّا القبل فاستره بيدك»^{۵۱۰}. می‌گویند روزی امام باقر با لنگ [لنگی کوچک] وارد حمام شد. پس اقدام به نوره کشیدن کرد. وقتی با نوره [واجبی، گل مخصوص زدودن مو] بدنش را پوشاند، لنگ را از کمر جدا کرد و به کناری نهاد. در این هنگام، کارگرس به وی گفت: به ما سفارش می‌کنی که از لنگ استفاده کنیم، اما خودت لنگ را درآورده‌ای [و برهنه شده‌ای]؟ امام پاسخ داد: مگر نمی‌دانی که استفاده از نوره باعث پوشیده ماندن عورة می‌شود: «أنّ أباجعفر كان يقول: من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يدخل الحمام إلا بمئزر. فدخل ذات يوم الحمام فتنور فلما أن أطبقت النورة على بدنه ألقى المئزر فقال له مولی له: بأبی أنت و أمی إنک لتوصینا بالمئزر و لزومه و قد ألقيته عن نفسک؟ فقال: أما علمت أنّ النورة قد أطبقت العورة»^{۵۱۱}

تحت تأثیر همین‌گونه روایات، باب هجده از أبواب آداب‌الحمام در کتاب وسائل‌الشیعه با این عنوان نامگذاری شده است: اجزاء ستر العورة بالنورة و استحباب

۵۰۹ - کافی ج ۶ ص ۵۰۱ ح ۲۶ + الوافی ۵۰۱۶ [التهدیب ۱۱۵۱]

۵۱۰ - کافی ج ۶ ص ۵۰۱ ذیل حدیث ۲۶

۵۱۱ - کافی ج ۶ ص ۵۰۲ ح ۳۵، وسائل‌الشیعه ۱۴۵۸

الجمع (کافی بودن پوشش شرمگاه به وسیله نوره...). شیخ حرّعاملی در همین باب این روایت را آورده: راوی گوید وارد حمامی در مدینه شدم پیرمردی را دیدم که گرداننده حمام بود به وی گفتم: گرمابه مال چه کسی است؟ گفت: متعلق به ابوجعفر محمدبن علی [امام باقر] است... به او گفتم: وقتی وارد حمام می‌شود چگونه خود را می‌شوید؟ پاسخ داد: ابتدا محدوده زهار و اطرافش را نوره می‌کشد سپس پارچه‌اش را دور آلت تناسلی‌اش می‌پیچد و آن‌گاه مرا صدا می‌زند تا سایر قسمت‌های بدنش را نوره بکشم. یک روز از همین روزها به او [امام باقر] گفتم: آن موضعی که تمایلی نداشتی من ببینم، دیدم! و او پاسخ داد: این‌طور نیست زیرا نوره سبب پوشش آن شده است: «دخلت حمّاماً بالمدينة فاذا شيخ كبير و هو قيّم الحمام فقلت: يا شيخ لمن هذا الحمام؟ فقال: لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين فقلت: كان يدخله؟ قال: نعم، فقلت: كيف كان يصنع؟ قال: كان يدخل فيبده فيطلي عانته و ما يليها ثم يلفّ [ازاره] على طرف إحليله و يدعوني فأطلى سائر بدنه، فقلت له يوماً من الايام: الذي تكره أن أراه قد رأيته فقال: كلاً إن النورة سترة»^{۵۱۲}.

در باره درستی یا نادرستی این حدیث به مرآة العقول و مجمع الفائدة مراجعه شود^{۵۱۳} هرچند به قول مجلسی، بهتر بود مصنف کافی چنین روایتی را در کتابش ثبت نمی‌کرد: «و لعلّ المصنف لو لم يورد مثل هذا الخبر كان أولى»^{۵۱۴} و شرح جزئیات استحمام، آن هم تا به این حدّ، ذکر نمی‌گردید. ولی از سوی دیگر باید دانست که بیان بی‌پرده‌ی این مسائل توسط راویان، نشان از زشت نبودن طرح آن در آن زمان دارد. همچنین با توجه به مالکیت حمام به امام باقر، می‌توان اهمیت حمام نوظهور را در نزد امامان به دست آورد و در نتیجه مقرون به صحت بودن احادیث حاوی نگاه مثبت پیامبر به حمام (در مقایسه با احادیثی که حاوی نگاه بدبینانه حضرت بود) را از آن استنباط کرد.

وقتی دلاک، در حین نوره‌کشی و لیف‌زنی بر اندام امام جعفر صادق، به موضع شرمگاه وی می‌رسید، امام از وی می‌خواست که به این کار نپردازد تا خود شخصاً آن

۵۱۲ - کافی ج ۶ ص ۴۹۷ ح ۷، وسائل الشیعه ۱۴۵۷ [الفقیه ۲۵۰]

۵۱۳ - مرآة العقول مجلسی ج ۲۲ ص ۳۹۸ مجمع الفائدة مقدس اردبیلی ج ۲ ص ۱۰۳

۵۱۴ - مرآة العقول ج ۲۲ ص ۳۹۸

قسمت را نظافت کند: «كان الصادق يطلى في الحمام فاذا بلغ موضع العورة قال للذي يطلى تنح ثم يطلى هو ذلك الموضع»^{۵۱۵}.

به امام صادق گفته شد: موقعی که انسان خود را آب می‌کشد می‌تواند لخت شود و شرمگاهش مکشوف بماند؟ و نیز آیا می‌توان [در حمام] به شرمگاه دیگران نگاه کرد؟ امام پاسخ داد: پدرم [امام باقر] انجام این‌ها را از هر کسی ناپسند می‌شمرد: «عن ابن‌ابی‌یعفور قال سألت أبا عبد الله ایتجرّد الرجل عند صبّ الماء تری عورته أو یصبّ علیه الماء أو یری هو عورة الناس؟ فقال: کان أبی یکره ذلك من کل أحد»^{۵۱۶}

روایات فوق را که در باره پیشوایان دینی است مرور کردیم، و مشخص شد نه تنها نشیمن‌گاه جزو مواضع لازم‌الستر نبود بلکه خودش پوشاننده شرمگاه عقب نیز بود! بنابراین نگرانی از شرمگاه پشت، فقط مربوط به زمانی بود که شخص قصد خم‌شدن داشت. شرمگاه جلو نیز می‌توانست با استتار ناشی از استعمال مایع نظافت، بدون هیچ پوشاک دیگری پوشیده گردد، و اگر آن هم نبود با حائل قرار دادن دست، مقصود حاصل می‌شد!

گفتنی است روایات مشابهی، نزدیک به آن‌چه در مورد پوشش ائمه در حمام آوردم در باره رسول‌خدا نیز وارد شده است که به دلیل تردید جدی نسبت به اصل وجود حمام در حیات پیامبر از آوردن‌شان خودداری کردم ولی در عنوان "پیامبر گرامی" به آن‌ها خواهم پرداخت.

این ترسیمی از حجاب پاک‌ترین انسان‌های قرن "دوم" هجری در هنگام استحمام است. با این توصیف به راحتی می‌توان عدم استفاده از هرگونه پوششی در حمام را (با فرض وجود) در مورد انسان‌های مؤمن و پاکی که یک قرن پیش از این امامان می‌زیستند باور کرد چرا که در روزگار پیامبر، بدلائل پیش‌گفته، حساسیت و دقتی نسبت به پوشیدگی، چه در حمام و چه در غیر آن، وجود نداشت.

روایت زیر که غزالی نقل کرده، علاوه بر این‌که تا حدی گویای مواجهه مسلمانان با

۵۱۵ - الوافی ۵۰۱۴ [الفقیه ۲۴۸]

۵۱۶ - کافی ج ۶ ص ۵۰۱ ح ۲۸، گزیده کافی ح ۳۷۶۰

حمام، "پس از رحلت رسول الله" است همچنین حاکی از شیوع "برهنگی کامل" در آن بوده است: گروهی از یاران رسول خدا (البته پس از حیات حضرت) وارد حمام‌های شام شدند. بعضی از آنها [توجه به جنبه مثبت آن کردند و] گفتند: حمام جای خوبی است زیرا موجب پاکیزگی بدن و به یاد آوردن آتش می‌شود. برخی دیگر از آنها [توجه به جنبه منفی‌اش کرده و] گفتند: حمام جای بدی است چرا که [با باز کردن اِزار از دور کمر] شرمگاه را نمایان می‌گرداند و [در پی آن] شرم و آزر را از بین می‌برد: «دخل أصحاب رسول الله^(ص) حمامات الشام و قال بعضهم: نعم البیت بیت الحمام یطهر البدن و یذکر النار روی ذلک عن ابي الدرداء و ابي ایوب الأنصاری. و قال بعضهم بس البیت بیت الحمام یبیدی العورة و یذهب الحياء»^{۵۱۷}. همین حکایت در مورد امام علی و دیگر صحابی رسول خدا، عمر بن خطاب نیز واقع گردید! و هریک به جنبه‌ای از ویژگی‌های حمام نوظهور اشاره کردند که پیش‌تر آوردم.

به هر حال محدودیت‌ها، جغرافیا و سایر عوامل مربوط به آن عصر، چنین اقتضائات و عاداتی را به دنبال داشت ولی کسی نمی‌تواند بگوید فقدان پوشش یاران پیامبر در حمام، آن‌ها را گامی از خدا دور می‌کرد چنان‌که با قاطعیت نمی‌توان ادعا کرد که پوشش بیشتر، تقرب بیشتر را به همراه داشت.

خلا و دستشویی (فقدان محل پوشیده، هم‌سخنی در حین قضای حاجت، قرار گرفتن زن و مرد در کنار یکدیگر).

آیا آن مردم در خانه‌هاشان دارای مکان پوشیده‌ای جهت قضای حاجت (و ادرار) بودند؟ اگر نه، آیا این مکان پوشیده، در بیرون از خانه‌ها وجود داشت تا چند خانواده به طور مشترک از آن استفاده کنند؟ و اگر باز هم نه، پس ایشان چگونه و در چه مکانی مبادرت به آن می‌کردند؟

جواد علی پاسخ پرسش اول را در مورد شهرنشینان مثبت می‌داند و می‌گوید: «این مردم زمانی که قصد قضای حاجت داشتند داخل "خلا" می‌شدند که جایگاه قضای حاجت بود و در داخل خانه‌های شهری وجود داشت. این جایگاه، گاه به صورت

۵۱۷ - احیاء علوم‌الدین غزالی ج ۱ ص ۱۳۸

اتاقک بود و گاه به وسیله پرده‌ای از چشم سایرین پوشیده بود و هنگامی که می‌خواستند [بنا به ضرورت در مکانی غیر پوشیده] ادرار یا قضای حاجت کنند دامن لباس را بالا نمی‌بردند بلکه آن را به زمین نزدیک می‌کردند البته بجز جلوی دامن که آن را در این ناحیه مقداری بالا می‌بردند و همچنین پشت دامن که آن را در این ناحیه نیز مقداری بالا می‌بردند و یا از خود دور می‌کردند تا آلوده به [نجاست و] مدفوع نشود. [و دلیل این‌که دامن لباس را بالا نمی‌زدند این بود که] عرب مابین ناف تا زانوی مردان را عورة می‌دانست و به همین خاطر پوشش آن را واجب، و ظهور آن را مایه مذمت و سرزنش می‌شمرد بنابراین در هنگام قضای حاجت نسبت به پایین انداختن لباس به طرف زمین تا حد امکان مقید بودند» (و كانوا إذا ارادوا قضاء الحاجة دخلوا الخلاء و هو موضع قضاء الحاجة. و تكون فی بیوت الحضرة. و قد تكون غرفة و قد تكون سترًا... و إذا أرادوا قضاء حاجتهم أو التبول لم يرفعوا ثوبهم بل جعلوه يتدلى حتى يدنو من الأرض، إلا من الأمام حيث يرتفع بعض الشيء، و يبعد من الخلف أو يرفع قليلاً حتى لا يتأذى بالعدرة. و يرى العرب أن مابين السرة و الركبة من الرجل عورة، لذلك يجب ستره. و العورة السوأة من الرجل و المرأة. و كانوا يرون ظهورها عاراً أى مذمة. لذا حرصوا على انزال ثيابهم الى الأرض لسترها قدر الامكان، و ذلك عند قضاء الحاجة»^{۵۱۸}.

اما برخلاف سخن جوادعلی صراحت و دلالت برخی روایات حاکی از این است که اتاقک یا مکان پوشیده‌ای در داخل خانه‌ها و نه حتی در نزدیکی خانه‌ها برای قضای حاجت وجود نداشت و مردم به این منظور به گودال‌ها و مکان‌هایی دور از محدوده مسکونی می‌رفتند. علتی که باعث می‌شد در خانه‌ها مکانی پوشیده به نام بیت‌الخلا (مستراح، توالت) وجود نداشته باشد کمبود آب بود زیرا برای ساخت آن، اولاً باید چاهی حفر می‌شد که گویا کار مهمی نبود و ثانیاً برای راندن مدفوع باید از آب استفاده می‌شد (زیرا در غیر این صورت بوی آزار دهنده‌اش اعضاء خانه را فراری می‌داد و آلودگی بعدی‌اش غیر قابل تحمل بود) اما آب حکم کیمیا را داشت پس چاره‌ای نبود که برای قضای حاجت به خارج از محدوده مسکونی بروند ولی برای ادرار با مشکلات

بسیار کم‌تری روبرو بودند زیرا آزار و آلودگی‌اش قابل مقایسه با مدفوع نبود و به همین خاطر معمولاً لزومی به دورشدن از محدودهٔ مسکونی نمی‌دیدند چنان‌که کودکان و افراد بی‌ملاحظه، حتی برای قضای حاجت نیز معلوم نبود که زحمت دورشدن از محدودهٔ مسکونی را بر خود روا دارند.

بنابراین علت رفتن‌شان به بیرون از محلات مسکونی، برای این نبود که در دیدرس مردم نباشند و اندام برهنه‌شان نمایان نگردد؛ زیرا وقتی برای قضای حاجت به بیرون محله می‌رفتند و در جایی می‌نشستند فقط حدّ اقلی از استتار، که قابل اطمینان نبود، را می‌توانستند رعایت کنند و از آن مهم‌تر این‌که برای ادرار، در گوشه‌کناری در همان محدودهٔ مسکونی اقدام به آن می‌کردند و خبری از عزیمت به مناطق پرت بیرون شهر نبود! پس می‌توان گفت که علت دورشدن‌شان در موقع قضای حاجت، بیشتر برای پرهیز از آلودگی، بیماری و بوی نامطبوع بود.

بنابراین موقعیت آنان در حین دفع و ادرار، با دو ایراد مهم از حیث پوشش همراه بود: ۱- فقدان حصار و پوشش مناسب در خرابه‌ها، گودی‌ها و مکان‌های پرتی که از آن‌جاها برای قضای حاجت استفاده می‌کردند ولی طبیعتاً استتار لازم را برای فرد ایجاد نمی‌کرد به ویژه اگر رهگذری از آن‌جا عبور می‌کرد و یا افراد جدیدی به آن‌ها می‌پیوستند. ۲- ادرار در داخل محله‌ی مسکونی، به ویژه اگر در روز صورت می‌گرفت. بدلیل وضوح مطلب در پیش آمدن برهنگی‌های وخیم در برابر رهگذران و ناظران، نیازی به پی‌گیری بیشتر این دو معضل نبوده و توصیفش ناگفته پیداست.

آنان، مطابق احادیثی که در پی می‌آید، برای رفتن به خَلا [محلّ قضای حاجت] که همان مکان خالی خارج از شهر بود گاهی اوقات "دو نفری" حرکت می‌کردند و چون جای محفوظ و پوشیده‌ای وجود نداشت بعضاً در دیدرس یکدیگر قرار می‌گرفتند و یا در نزدیک هم می‌نشستند و به ادامه‌ی گفتگو می‌پرداختند بی آن‌که نگران رؤیت عورة هم‌دیگر باشند. وخامت اوضاع به حدّی بود که رسول‌خدا از زنانی که به آیین او گرویدند خواست که با مردان به خلا نروند و با آنان در حین دستشویی در یک جا ننشینند!! احادیث مورد اشاره (علاوه بر صراحت برخی دیگر از روایات) به روشنی مؤید

عدم وجود بیت‌الخلا و دستشویی محفوظ در آن زمان می‌باشد.

اینک بحث را با آوردن مستندات پی‌گیری می‌کنیم:

در بخشی از حدیث افک از زبان عایشه چنین آمده است: «... و خرجت معی أم مسطح قبل المناصع، و هو متبرزنا، و لانخرج إلا ليلاً إلى ليل، و ذلك قبل أن نتخذ الكُنف، و أمرنا أمر العرب الأول في التنزه. و كنا نتأذى بالكُنف أن نتخذها عند بيوتنا»^{۵۱۹} و «... فخرجت مع أم مسطح قبل المناصع، و كان متبرزنا، و كنا لانخرج إلا ليلاً إلى ليل، و ذلك قبل أن نتخذ الكُنف قريباً من بيوتنا، قالت: و أمرنا أمر العرب الأول في البرية قبل الغائط و كنا نتأذى بالكُنف أن نتخذها عند بيوتنا»^{۵۲۰} (عایشه گفت: ... همراه با أم مسطح جهت قضای حاجت از خانه بیرون آمدم تا به سمت مناصع برویم. مناصع [گودال‌ها، آبگیرهای طبیعی یا موضعی مشخص واقع در بیرون شهر بود که محلّ قضای حاجت بود، و زنان جز در شب‌ها، از این شب تا شب دیگر، بدان‌جا نمی‌رفتند و این پیش از این بود که در نزدیک خانه‌ها مستراح بسازیم و تا آن روز به روش عرب قدیم برای قضای حاجت به سمت گودال‌ها می‌رفتیم و از این‌که نزد خانه‌ها مستراح بسازیم ناراحت و متأذی می‌شدیم).

همچنین گزارش دیگر عایشه (که مربوط به آیه حجاب است) نیز گویای عدم وجود توالت و مستراح در خانه‌ها و نزدیک خانه‌ها است: «كان عمر بن الخطاب يقول لرسول الله: احجب نساءك قالت: فلم يفعل و كان ازواج النبي^(ص) يخرجن ليلاً إلى ليل قبل المناصع، فخرجت سودة بنت زمعة و كانت امرأة طويلة فرآها عمر بن الخطاب، و هو في المجلس، فقال: عرفتك يا سودة، حرصاً على أن ينزل الحجاب، قالت: فأنزل الله عز وجل آية الحجاب»^{۵۲۱} (عایشه گفت: عمر بن خطاب به رسول خدا می‌گفت: "زنان را در حجاب گذار و مانع بیرون رفتن‌شان شو" ولی حضرت چنین نکرد. زنان پیامبر [مانند دیگر زنان] شب‌ها برای قضای حاجت به سمت مناصع می‌رفتند. [در یکی از شب‌ها] سوده [همسر پیامبر] که زنی بلند بود [برای همین امر] از خانه بیرون رفت، و عمر بن خطاب در حالی که

۵۱۹ - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۲۹ آیه ۱۱ تا ۱۵ سوره نور

۵۲۰ - صحیح بخاری ح ۳۸۲۶ (مغازی باب ۳۵)

۵۲۱ - صحیح بخاری ۵۷۷۱

در آن جا نشسته بود سوده را دید و گفت... و «عن عائشة قالت: إن أزواج النبي (ص) كن يخرجن بالليل اذا تبرزن الى المناصع و هو صعيد أفيح، و كان عمر يقول: يا رسول الله، احجب نساءك، فلم يكن رسول الله (ص) يفعل...»^{۵۲۲}.

در این بخش از مستندات، توضیح واژه‌های مربوط به مکان‌های قضای حاجت را مرور می‌کنیم:

«الخلاء: المكان الذى لا سائر فيه من بناءٍ و مساكن و غيرهما...»^{۵۲۳} و «الخلاء من الارض: قرارٌ [براز] خال... قال الليث: الخلاء ممدودٌ: البراز من الارض»^{۵۲۴} و «خلو، أصلٌ واحد يدلّ على تعرّى الشئ من الشئ ... و المكان الخلاء: الذى لا شئ به»^{۵۲۵}

«... قال ابوسعيد: المناصع: المواضع التى يتخلّى فيها لبول أو حاجة، والواحد منصع [لأنه يُبرزُ اليها و يُظهر: ابن اثير] قلت: قرأت فى حديث الإفك: و كان متبرز النساء بالمدينة قبل أن سُويت الكُنف فى الدور المناصع. و أرى أن المناصع موضع بعينه خارج المدينة، و كنّ النساء يتبرزن إليه بالليل على مذاهب العرب فى الجاهليّة»^{۵۲۶}، «كانت قريش قبل قصى تشرب من بئر حفرها لؤى بن غالب خارج مكة، و من حياض و مصانع على رؤس الجبال، و من بئر حفرها مرة بن كعب مما يلى عرفة»^{۵۲۷} و «... كأنه سمي بالمناصع لخلوصه عن الأبنية و الأماكن»^{۵۲۸}.

«الغائط: أصله المطمئن من الأرض، يقال: غائط و غيطان، و كانوا يتبرزون هناك ليغيبوا عن عيون الناس ثم كثر ذلك حتى قالوا للحدث غائط ... و قال مؤرج الغائط: قرارة من الأرض تحفها آكام تسترها...»^{۵۲۹}.

«الغائط: المطمئن من الارض، و جمعه الغيطان و الأغواط. قال: و التغويط: كناية عن الحدث. و قال الله عزوجل (أو جاء أحد منكم من الغائط) و كان الرجل إذا أراد التبرز ارتاد

۵۲۲ - تفسير جامع البيان طبرى ۲۱۸۳۸

۵۲۳ - مفردات راغب ص ۲۹۷

۵۲۴ - تهذيب اللغة ازهرى

۵۲۵ - مقاييس اللغة ابن فارس

۵۲۶ - تهذيب اللغة ص ۳۵۸۶ + رك: النهاية ابن اثير ج ۵ ص ۶۵

۵۲۷ - جمل من انساب الاشراف ج ۱ ص ۶۵

۵۲۸ - عمدة القارى ج ۲ ص ۲۸۳

۵۲۹ - مجمع البيان ج ۳ ص ۹۱ (سوره نساء آيه ۴۳)

غائطاً من الارض يغيب فيه عن أعين الناس، ثم قيل للبراز نفسه و هو الحدث... و غاط الرجل في الوادي يغوط: اذا غاب فيه...»^{۵۳۰}.

«الغوط: عمق الأرض الأبعد، و منه قيل للمطمئن من الارض: غائط، و منه قيل لموضع قضاء الحاجة: الغائط، لأن العادة أن الحاجة تُقضى في المنخفض من الارض حيث هو أستر له، ثم اتسع فيه حتى صار يُطلق على النجس نفسه و منه الحديث (لا يذهب الرجلان يضربان الغائط يتحدثان) أي يقضيان الحاجة و هما يتحدثان. و قد تكرر ذكر الغائط في الحديث بمعنى الحدث و المكان. و منه الحديث (أن رجلاً جاء فقال: يا رسول الله قل لأهل الغائط يحسبوا مخاطتي) أراد أهل الوادي الذي كان ينزله و منه الحديث (تنزل أمّتي بغائط يُسمونه البصرة) أي بطن مطمئن من الارض»^{۵۳۱}.

«البراز: المكان الفضاء من الأرض البعيد الواسع، و اذا خرج الانسان إلى ذلك الموضع قيل قد برز... و انما قيل في التغوط: تبرّز فلان كناية، أي خرج إلى براز من الارض... و برز: إذا خرج الى البراز و هو الغائط»^{۵۳۲} و «براز به معنى فضاى خالى است گویند: (برز: حصل فى براز) يعنى در فضاى خالى حاضر شد»^{۵۳۳}.

«... و منه الحديث (كان إذا أراد البراز أبعده) البراز بالفتح اسم للفضاء الواسع، فكنا به عن قضاء الغائط كما كنوا عنه بالخلاء، لأنهم كانوا يتبرزون في الأمكنة الخالية من الناس... و البراز أيضاً كناية عن ثقل الغذاء و هو الغائط... و تبرّز الرجل أي خرج الى البراز للحاجة. و قد تكرر المكسور في الحديث. و من المفتوح حديث يعلى (أن رسول الله رأى رجلاً يغتسل بالبراز) يريد الموضع المنكشف بغير سترة»^{۵۳۴}.

«... إذا خرجن بالليل إلى مقاضى حوائجهن في النخيل و الغيطان...»^{۵۳۵}.

حاصل سخن این که اسم‌هایی که در آن روزگار برای مکان قضای حاجت، و نیز افعالی که برای عزیمت به سوی آن مکان به کار می‌بردند همگی گویای این است که

۵۳۰ - تهذيب اللغة ص ۲۶۲۲

۵۳۱ - النهاية ج ۳ ص ۳۹۵ و اژه غوط

۵۳۲ - تهذيب اللغة ص ۳۱۰

۵۳۳ - قاموس قرآن قرشى ج ۱ ص ۱۸۰

۵۳۴ - النهاية ج ۱ ص ۱۱۸

۵۳۵ - تفسير كشاف ج ۳ ص ۵۶۰

برای این منظور از محدوده مسکونی دور شده و به زمین‌های اطراف می‌رفتند و از گودی‌های زمین، دره‌ها، نخل‌ها و بوته‌ها، خرابه‌ها و پشت‌خاک‌های تپه‌شده برای استتار نسبی خود استفاده می‌کردند گرچه همه مردم چنین ملاحظاتی نداشتند به ویژه که برای ادرار، کم‌تر خبر از دورشدن از خانه‌ها بود. مشهورترین کلمات مورد استفاده برای قضای حاجت عبارت بود از: خلاء (مکان خالی و باز)، غائط (زمین گود، پست و نرم)، برّاز (فضای خالی و دور)، منصع و مناصع (حوض‌ها و آبگیرهایی در خارج از محدوده مسکونی)، تبرّز و برز (رفتن به جای باز و خالی برای قضای حاجت) و ...

بنابراین در روزگار پیامبر و پیش از آن، اتاقد یا مکان پوشیده‌ای به نام بیت‌الخلا (یا تحت هر عنوان دیگر) جهت دفع و ادرار، نه در خانه‌ها نه در بیرون خانه‌ها و نه حتی بیرون از محله مسکونی وجود نداشت بلکه آنان برای دفع به مکان‌های پرت‌اطراف، و برای ادرار معمولاً به گوشه و کناری در داخل شهر رفته و در هر دو صورت ضمن رعایت بعضی ملاحظات در امر پوشش، مبادرت به انجام کارشان می‌کردند ولی بدیهی است برهنگی‌ها در این اوقات، به ویژه به خاطر جامه‌های حدّاقلی‌شان، می‌توانست به بالاترین حدّ خود برسد. گفتنی است وجود دستشویی و بیت‌الخلا در برخی خانه‌های شهری را نمی‌توان ردّ کرد.

همچنین در کتب فقهی از جاهایی نام برده شده که تخلّی و قضای حاجت در آن مواضع ممنوع است. ذکر این مواضع ممنوعه، که برخاسته از احکام دوران پیامبر است، خود قرینه‌ای بر عدم وجود مکان‌های پوشیده و محفوظ برای این امر، و نیز حاکی از واقعیات موجود در آن عصر است. در این راستا می‌توان به باب پانزده از ابواب احکام الخلوّة و مسائل الشیعه اشاره کرد که چنین نام‌گذاری شده است: «باب کراهة الجلوس لقضاء الحاجة علی شطوط الأنهار و الآبار و الطرق النافذة و تحت الأشجار المثمرة وقت وجود التمر و علی ابواب الدور و أفنية المساجد و منازل النزال و الحدث قائماً و أنه لا یکره ذلك فی غیر مواضع النهی».

اینک ذکر روایات دیگری، دالّ بر فقدان بیت‌الخلا:

«عن النبی^(ص) قال: ... و من أتى الغائط فلیستتر فإن لم یجد إلا أن یجمع کتیباً من رمل

فلیستدبره فان الشیطان یلعب بمقاعد بنی آدم، من فعل فقد أحسن و من لا فلا حرج»^{۵۳۶} (ابوهریره روایت کرد که پیامبر گفت: هر کس [برای قضای حاجت] وارد زمین گود می شود باید خود را پیوشاند...).

«عن ابی سعید الخدری أن رسول الله (ص) قال: لا یتناجی اثنان علی غائطهما ینظر کل واحدٍ منهما الی عورة صاحبه. فان الله عزوجل یمقت علی ذلك»^{۵۳۷} (ابوسعید خدری گزارش داد که رسول خدا گفت: دو نفر که مشغول دفع و قضای حاجت هستند نباید شروع به [درد دل و] صحبت در گوشی کنند و به شرمگاه یکدیگر بنگرند چرا که خدا این کار را زشت و مبعوض می داند).

«و جاء فی الحدیث و هو مرفوع: لا یتناجی اثنان علی طوفهما، و الروایة: لا یتحدّث فان الله یمقت علی ذلك [نهی الرسول (ص) عن متحدثین علی طوفهما]»^{۵۳۸} (رسول خدا از گفتگو با یکدیگر در هنگام قضای حاجت نهی کرد).

«حدثنی أبوسعید قال سمعت رسول الله (ص) یقول لا یخرج الرجلان یضربان الغائط کاشفین عن عورتیها [/ عورتیها] یتحدثان فان الله تعالی یمقت علی ذلك»^{۵۳۹} (رسول الله گفت: نباید دو نفری از خانه خارج شد و به سمت گودال قضای حاجت رفت و [با کنار زدن دامن] عورة و شرمگاه را در برابر فرد همراه نمایان و مکشوف کرد و در این حال شروع به صحبت با یکدیگر کرد زیرا که خشم خدا را در پی دارد).

«عن أبی الحسن الرضا، أنه قال: نهی رسول الله (ص) أن یجیب الرجل آخر و هو علی الغائط، أو یكلّمه حتی یفرغ»^{۵۴۰} (امام رضا گفت: رسول خدا پاسخ دیگران را دادن و نیز سخن گفتن با دیگران را در هنگام دفع و ادرار نهی کرد).

«عن المهاجر بن قنفذ أنه أتى النبی (ص) و هو یبول فسلم علیه فلم یرد علیه حتی توضأ ثم اعتذر الیه فقال: إني کرهت أن أذكر الله عزوجل الا علی طهر [/ طهارة]»^{۵۴۱} و «عن

۵۳۶ - سنن ابوداود ح ۳۵ + فتح الرحیم علی فقه مالک ج ۱ ص ۴۶

۵۳۷ - سنن ابن ماجه ح ۳۴۲

۵۳۸ - رسالتان فی اللغة اصمعی ص ۷۹ + [باورقی آن]

۵۳۹ - سنن بیهقی ج ۱ ص ۹۹، سنن ابوداود ح ۱۵ و کنز العمال ۲۶۴۰۶

۵۴۰ - وسائل الشیعه ۸۱۵، تهذیب الاحکام حدیث ۶۹

۵۴۱ - سنن ابوداود ح ۱۷

جابر بن عبدالله، أن رجلا مر على النبي^(ص) و هو يبول فسلم عليه. فقال له رسول الله^(ص) إذا رأيتني على مثل هذه الحالة فلا تسلم علي. فانك إن فعلت ذلك، لم أرد عليك»^{۵۴۲} (جابر بن عبدالله روایت کرد: شخصی بر پیامبر، در حالی که حضرت مشغول ادرار بود، گذر کرد و به پیامبر سلام کرد. رسول خدا به او گفت: اگر مرا در این حالت دیدی به من سلام نکن زیرا اگر [در این حالت] چنین کنی، پاسخ سلام را نمی دهی).

«دعائم الاسلام و نهوا^(ع) عن الكلام في حال الحدث و البول و ان يرد السلام على من سلم عليه و هو في تلك الحالة»^{۵۴۳}.

«عن جعفر بن محمد عن أبيه قال: لا تسلموا علي... و لا على رجل جالس على غايط، ولا على الذي في الحمام»^{۵۴۴}.

«قال عبدالله و لقد رقيت على ظهر بيت فرأيت رسول الله^(ص) قاعدا على لبنتين مستقبلا بيت المقدس لحاجته»^{۵۴۵} (راوی گفت: به پشت بام رفته بودم و دیدم رسول الله برای قضای حاجتش رو به بیت المقدس، بر روی دو خشت نشسته است).

چنان که ملاحظه شد روایات مذکور دلالت بر صحّت ادّعا، و عدم وجود مکان پوشیده و محفوظ برای قضای حاجت و ادرار دارد. این واقعیت به قدری روشن است که در آن حین، چنان به هم نزدیک بودند که حتی می توانستند با یکدیگر نجوا کنند و عورة مکشوفشان قابل مشاهده برای یکدیگر باشد. در این بین، تنها واکنش جامعه اسلامی این بود که از آنها بخواهد در این حالت با یکدیگر سخن نگویند، به شرمگاه یکدیگر ننگرند و کنار هم دیگر نشینند، و حتی پیامبر^(ص)، که مجبور به تن دادن به واقعیّات گریزناپذیر آن زمان بود، وقتی مشغول ادرار در این مکان های باز (و نامستتر) بود، عابر و رهگذر می توانست از کنارش بگذرد و پیامبر را بشناسد و به حضرت سلام کند و پیامبر فقط می توانست از آنان بخواهد که در این حالت به وی سلام نکنند!

تعهد پیامبر از زنان: ناپوشیدگی مکان های دفع و ادرار، و نیز بی مبالاتی مردم در

۵۴۲ - سنن ابن ماجه ح ۳۵۲ + رک: کنز العمال ۲۵۳۵۰ تا ۲۵۳۵۵

۵۴۳ - مستدرک الوسائل ح ۵۲۴

۵۴۴ - وسائل الشیعه ۱۵۶۱۷ و ۹۳۰۹

۵۴۵ - صحیح مسلم ج ۱ ص ۱۵۵

این باره چنان بود که پیامبر^(ص) هنگام بیعت زنان، از ایشان خواست که در خلوتگاه قضای حاجت در کنار مردان ننشینند: «عن ابی عبدالله قال: فیما أخذ رسول الله^(ص) من البیعة علی النساء أن لا یحتبین و لا یقعدن مع الرجال فی الخلاء»^{۵۴۶} (امام جعفر صادق گفت: آنچه زنان از جانب رسول خدا در هنگام بیعت، متعهد به رعایت آن شدند یکی این بود که زانو در بغل [احتباء] ننشینند [که موجب ظهور درون دامن شان شود] و دیگر این که در خلا [و دستشوئی] کنار مردان ننشینند!!). شیوع مواجهه‌ی زنان و مردان در محل‌های باز قضای حاجت را از روایت پیش‌گفته‌ی عمر و سوده نیز می‌توان به دست آورد آن‌جا که عمر در حین قضای حاجت، سوده (که او نیز در حین قضای حاجت بود) را شناخت و او را مورد خطاب قرار داد: «... و کان ازواج النبی^(ص) یخرجن لیلا الی لیل قبل المناصع، فخرجت سودة بنت زمعة و کانت امرأة طویلة فرآها عمر بن الخطاب، و هو فی المجلس، فقال: عرفتك یا سودة...».

البته عبارت "لا یقعدن مع الرجال فی الخلاء" در روایت بیعت زنان را دو جور ترجمه و تفسیر می‌کنند چنان‌که مجلسی در *مرآة العقول* هر دو احتمال را این‌گونه آورده است: «أما القعود مع الرجال فی الخلاء فیحتمل أن یکون ان المراد التخلی مع الاجنبی ... و یحتمل أن یکون المراد القعود مع الرجال لقضاء الحاجة...»^{۵۴۷}. و در نتیجه این عبارت، احتمال ترجمه و تفسیر به یکی از این دو مورد را دارد: الف- پیامبر از زنان مؤمن خواست که از خلوت کردن [دیدار تنهایی] با مردان بپرهیزند. ب- پیامبر از زنان مؤمن خواست که در خلا و دستشوئی در کنار مردان ننشینند.

اینک به همین مناسبت، توضیحی جنبی در باره دیدار زن و مرد می‌آورم: به استناد روایاتی چند که همه را در بخش سوم (عامل دوازدهم) خواهم آورد این تصور پیش آمده که رسول خدا از دیدار عادی زن و مرد نامحرم (ولو که آشنا و فامیل باشند) نهی کرده است و به همین دلیل توصیه می‌شود اگر زن و مردی بر حسب اتفاق یا مناسبت کاری و یا هر چیز معقول و عادی دیگری در موقعیتی قرار گیرند که کس دیگری جز

۵۴۶- کافی ج ۵ ص ۵۱۹، الوافی ۲۲۳۲۲، وسائل الشیعه ۲۵۳۸۱

۵۴۷- مرآة العقول ج ۲۰ ص ۳۳۸، کافی ج ۵ ص ۵۱۹ پاورقی ۳

همان دو نفر در آنجا نباشد باید بلافاصله محلّ را ترک کنند. یکی از علل چنین تصویری به برداشت نادرست از واژه "خلاء" برمی‌گردد زیرا این کلمه دارای دو معنا به این شرح است: یکی مکان خلوت و خالی از مردم، و دیگری مکان قضای حاجت (یا همان خلا) که در فارسی هم کاربرد دارد. به همین ترتیب واژه "خلوة" نیز دارای دو معنا است: یکی خلوت کردن، و دیگری به خلا و دستشویی رفتن. همچنین است در مورد سایر مشتقات مثل تخلّی. به این ترتیب عبارتی که در آن نهی از "خلا و خلوة" با غیر شده است، تابِ دو معنا را دارد: یکی این‌که زن و مرد نامحرم در جایی که دیگران حضور ندارند قرار نگیرند و به اصطلاح خلوت نکنند، و دوم این‌که زن و مرد با یکدیگر به خلا و دستشویی نروند و هنگام دفع و ادرار [که در مکان‌های مشترک و ناپوشیده بود] در کنار هم نشینند. واقعیت این است که مردم به دلایلی چند (از جمله دور شدن از عصر پیامبر، از بین رفتن موضوعیت دستشوئی‌های باز، توصیه‌های مکرر واعظان) با معنای اول مأنوس‌ترند ولی باید دانست چه بسا تفسیر دوم صحیح باشد به ویژه که مطابق مطالبی که در بخش سوم می‌آورم در اخبار و احادیث، نهی و منعی نسبت به مطلق دیدار زن و مرد وارد نشده است و اگر گزارشاتی در نهی از ارتباط و ملاقات دو نفره وجود دارد مربوط به موقعیت خاص و موارد ویژه‌ای است که در ادامه با استناد به خود روایات به ذکر آن‌ها خواهیم پرداخت.

برای این‌که دریابیم واژه‌های "خلوة [خلوت]"، "تخلّی" و "خلاء" در مورد قضای حاجت و مکان دفع و ادرار کاربرد جدّی دارد کافی است نگاهی به عنوان ابواب مربوطه در کتب فقهی و نیز احادیث موجود در آن‌ها بیندازیم. در این رابطه می‌توان به کتب وسائل‌الشیعه (أبواب احکام الخلوّة از کتاب مطهرات)، منتقی الجمان^{۵۴۸} و دیگر کتب فقهی حدیثی مراجعه کرد که از جمله در آن‌ها با این عناوین روبرو می‌شویم: "باب کراهة الکلام علی الخلاء"، "باب کراهة التخلّی علی القبر"، "باب استحباب التباعد عن الناس عند التخلّی"، "أبواب احکام الخلوّة"، "باب احکام الخلوّة و آدابها" و ... که همگی به روشنی، نشان از کاربرد در مورد فوق‌الذکر دارد. به این ترتیب "خلوة" یعنی

۵۴۸ - منتقی الجمان ج ۱ ص ۱۰۴

به خلا و دستشویی رفتن و نه لزوماً دیدار دو نفره‌ی زن و مرد، و "خلاء" یعنی جای قضای حاجت [مکان خالی و دور از محله مسکونی] و نه لزوماً جایی که زن و مرد نامحرم، تنهایی در آنجا حضور یابند، و "تخلی" یعنی عمل قضای حاجت و نه دیدار با نامحرم!

اینک به دلیل اشکالاتی که بر تفسیر روایت مورد بحث به "ملاقات زن و مرد" وجود دارد (و در بخش سوم خواهد آمد) نیز با توجه به پدیده رایج دفع و ادرار در مکان‌های باز و ناپوشیده، و همچنین به دلیل کاربرد گسترده‌تر واژه خلا برای محل قضای حاجت، بنابراین با اطمینان بیشتری می‌توان گفت که مراد حضرت از بیان عبارتی که به زنان بیعت‌کننده گفت، همان چیزی است که در ترجمه اصلی آوردم یعنی: «زنان مؤمن نباید در خلا [مکان‌های باز دفع و ادرار] همراه با مردان در یک جا بنشینند». همچنین به قرینه دیگر عبارت موجود در این روایت، یعنی "أن لا یحتببن" (که دلالت بر درست نشستن، با هدف نمایان نشدن عورة و شرمگاه دارد) صحّت برداشت کتاب تقویت می‌شود چنان‌که به قرینه جملات ماقبل و هم‌عرض در روایت مشابه زیر نیز، گویا بتوان همین تفسیر را درست دانست: «أخذ رسول الله (ص) علی النساء أن لا یحنن و لا یخمشن و لا یقعدن مع الرجال فی الخلاء»^{۵۴۹} (امام جعفر صادق گفت: رسول خدا از زنان پیمان گرفت که نوحه و شیون نکنند، صورت را مخراشند و با مردان درون خلا نشینند). استدلال برخی از فقها در تطبیق عبارت "لا یقعدن مع الرجال فی الخلاء" بر "نهی زنان از نشستن در کنار مردان در حین دفع و ادرار" و نه بر "نهی زنان از دیدار با مردان در فضای خالی از غیر" را در عامل دوازدهم از بخش سوم کتاب خواهم آورد.

همان‌گونه که گفتم واژه خلاء و خلوة در معنای خلوت کردن نیز به کار می‌رود ولی چنان‌که آوردم اگر همین خلوت، عادی و طبیعی باشد بلامانع است. نمونه کاربرد خلوت در این معنا (یعنی دیدار دو نفره‌ی مرد و زن) و نیز بی‌اشکال بودنش را می‌توان در رویداد زیر که بین پیامبر و یک زن رخ داد بدست آورد: «سمعت أنس بن مالک، قال:

۵۴۹ - وسائل الشیعه ۲۵۳۸۳ [مکارم الاخلاق ص ۱۲۱ یا ۲۳۳]

جاءت امرأة من الانصار الى النبي (ص) فخلا بها، فقال: والله إنكن لأحب الناس إلي»^{۵۵۰} (انس بن مالک روایت کرد: زنی از انصار نزد پیامبر آمد و حضرت با او خلوت کرد و [در ضمن سخنانش به وی] گفت: شما زنان، دوست داشتنی‌ترین مردم در نزد من هستید). و حتی در قرن دوم که ریزی‌های فقهی افزایش یافته بود امام جعفر صادق معاشرت و دیدار زن و مرد به صورت تنها را بلامانع می‌دانست: «حدثتني سعيده و منة أختنا محمد بن ابي عمير بياع السابري قالتا: دخلنا على ابي عبدالله فقلنا: تعود المرأة أخاها؟ قال: نعم، قلنا: تصافحه؟ قال: من وراء الثوب، قالت احدهما: ان أختي هذه تعود إخوتها، قال: إذا عدت اخوتك فلا تلبسى المصبغة»^{۵۵۱} (دو خواهر محمد بن ابي عمير گفتند، ما به نزد ابو عبدالله [امام صادق] رفتیم و پرسیدیم: آیا زن می‌تواند از برادرش [برادر دینی یا مرد آشنا] دیدار کند؟ پاسخ داد: بله. ما پرسیدیم: آیا می‌تواند با او دست بدهد؟ پاسخ داد: [بله، اما] از پس جامه. یکی از دو خواهر پرسید: آیا این خواهرم [نیز] می‌تواند با برادران دیدار کند؟ پاسخ گفت: [بله، اما] هرگاه به دیدار رفتی لباس رنگی [و چشم‌گیر] می‌پوش).

حال که سخن از مصافحه و دست‌دادن زن و مرد پیش آمد (اگرچه در عامل دوازدهم از بخش سوم در این باره مشروح‌تر توضیح می‌دهم اما اینک) مختصراً می‌گویم که در این باره سه گونه روایت داریم: ۱- روایات دال بر جواز دست‌دادن. ۲- روایات دال بر جواز مشروط، یعنی مشروط به این‌که دست‌دادن از پشت لباس و جامه باشد. ۳- روایات نهی از دست‌دادن، و جای‌گزینی روش‌های دیگر به جای آن.

گونه سوم که منع مصافحه است عمدتاً مستند به این گزارش است که پیامبر (ص) هنگام بیعت با زنان، از دست‌دادن عادی خودداری کرد و به جای آن، دستش را درون ظرف آب نهاد تا زنان نیز با قرار دادن دست خود درون همان آب، بیعت خود را اعلام کنند! اما این گزارش به دو دلیل مخدوش و ضعیف است: یکی به خاطر محتوای بعید و دور از ذهنش، زیرا این روش از حالت مصافحه‌ی عادی نیز حساسیت برانگیزتر است، و دوم به استناد روایات دیگری که گویای دست‌دادن پیامبر با زنان و یا حاکمی از دست‌دادن

۵۵۰ - صحیح بخاری کتاب النکاح باب ۱۱۳ ح ۴۸۳۳

۵۵۱ - کافی ج ۵ ص ۵۲۶، الوافی ۲۲۳۰۷ + متن مشابه: مستدرک الوسائل ۱۶۷۱۱

حضرت با آنها از پس جامه است.

گویند زنی برای بیعت با پیامبر نزد حضرت آمد. آن بانو برای بیعت دست خود را به طرف پیامبر برد. حضرت نه تنها با وی دست داد بلکه بر او خُرده گرفت که چرا با این که زن هستی، از حنا استفاده نکرده‌ای و دستت را رنگ نگرفته‌ای: «روی آن امرء اتت النبی^(ص) لتبايعه فأخرجت يدها فقال النبي^(ص): أأيد امرأة أم يد رجل؟ فقالت يد امرءة، فقال: أين الحنا؟»^{۵۵۲}.

همچنین آورده‌اند که پس از ورود رسول خدا به مدینه، عمر بن خطاب از سوی پیامبر مأمور شد تا با زنان انصار مراسم بیعت را انجام دهد. در این مراسم مصافحه‌ی سفیر پیامبر با زنان، به صورتی کاملاً عادی انجام پذیرفت: «أم عطية قالت لما قدم رسول الله^(ص) المدينة جمع نساء الانصار في بيت ثم أرسل اليهن عمر بن الخطاب فقام على الباب فسلم عليهن فرددن السلام فقال أنا رسول رسول الله فقلن مرحبا برسول الله^(ص) و برسوله فقال تباعين على أن لا تشركن بالله شيئاً ولا ... فقلن نعم فمد عمر يده من خارج الباب و مددن ايديهن من داخل ثم قال...»^{۵۵۳}.

دو مثال بالا، نمونه‌هایی بود برای گونه‌ی اول روایات که جواز مصافحه بود. چه بسا افرادی وجود داشتند که به دلیل کم‌توجهی و بی‌محلّی به زنان، از دست دادن با آنها خودداری می‌کردند ولی رسول خدا که همواره در مسیر احیاء شخصیت زنان و احترام گذاردن به ایشان بود از هر بی‌توجهی نسبت به آنان دوری می‌گزید و با روی باز با ایشان دست می‌داد و حتی در حین مصافحه خواستار افزایش و جاهت زنانه‌شان می‌شد.

نمونه‌ی نوع دوم روایات که مصافحه به شرط حائل شدن جامه یا پارچه، مابین دستان زن و مرد است را می‌توان در جریان برخی دیگر از گزارشات بیعت سراغ گرفت (به این ترتیب، راویان هر سه نوع مصافحه را در خصوص بیعت زنان گزارش کرده‌اند!!): «قال ابو عبدالله: كان رسول الله^(ص) لبس الصوف يوم بايع النساء، فكانت يده في كمة، و هن يمسحن ايديهن عليه»^{۵۵۴}. سخنان ائمه شيعه نیز که نمونه آن را در گزارش خواهران

۵۵۲ - المبسوط شيخ طوسي ج ۴ ص ۱۶۱

۵۵۳ - مسند احمد بن حنبل ج ۶ ص ۴۰۹ + ج ۵ ص ۸۵

۵۵۴ - مستدرک الوسائل ۱۶۷۱۱

ابن ابی عمیر خواندیم دالّ بر جواز همین‌گونه مصافحه است که در این رابطه می‌توان به کتاب کافی کلینی شامل سه روایت، که دو موردش صحیح و یا در حکم صحیح است و در یکی از آنها به فشار ندادن دست زنان در هنگام دست‌دادن اشاره شده، مراجعه کرد^{۵۵۵}. گفتنی است اکثر قریب به اتفاق روایاتی که جواز مشروط را آورده‌اند به وظیفه‌ی ابتدا به ساکن فرد پرداخته‌اند و نه به هنگامی که دستی از سوی مقابل برای مصافحه به سوی او دراز می‌شود، که در این صورت ردّ کردن آن برخلاف آداب دینی است مگر این‌که احتمال عقلایی حضور شیطان در آن برود که معمولاً چنین احتمالاتی در میان آشنایان و خانواده‌ها وجود نداشت.

به کمی پیش‌تر بازگردیم: گفته شد که دیدار عادی و طبیعی، منهیّ نبود ولی موارد خاصی از خلوت و دیدار دو نفره وجود دارد که مورد نهی پیشوایان واقع شده است. نمونه بارز این نوع خلوت را می‌توان در روایت محمدبن طیار پیدا کرد که گفت: «وارد مدینه شدم و دنبال اتاقی اجاره‌ای می‌گشتم. وارد خانه‌ای شدم که دارای دو اتاق تودرتو بود و درون خانه، زنی [به عنوان صاحب‌خانه] حضور داشت که به من گفت: آیا می‌خواهی یکی از این دو اتاق را کرایه کنی؟ من گفتم: این دو اتاق به هم راه دارند و من نیز جوان هستم! آن زن گفت: راه ارتباطی و دروازه‌مابین دو اتاق را خواهم بست [تا بین من (که در یکی از اتاق‌ها زندگی می‌کنم) و تو راهی نباشد]. من نیز اسباب و اثاثیه خود را به اتاق مورد نظر بردم، و از آن زن خواستم که دروازه‌مابین دو اتاق را ببندد اما او گفت: از این راه، باد و هوای تازه به اتاق من وارد می‌شود پس بگذار به حال خودش باقی بماند. من گفتم: نه، زیرا هم من یک مرد جوان هستم و هم تو بانویی جوان هستی پس راه دسترسی را ببند. اما او گفت: تو در اتاقت بنشین و من نیز به سمت اتاق تو نمی‌آیم و به تو نزدیک نمی‌شوم. و به این ترتیب از بستن راه ارتباطی پرهیز کرد. پس از این ماجرا ابو عبدالله [امام صادق] را دیدار کردم و از وی در باره آن مسئله پرسش کردم و او پاسخ داد: از آن‌جا نقل مکان کن زیرا اگر مرد و زنی در خانه‌ای خلوت کنند، سومین فرد در آن جمع دو نفره، شیطان خواهد بود!» (عن محمدبن الطیار قال: دخلت

المدينة و طلبت بيتاً أتكاراه فدخلت داراً فيها بيتان بينهما باب و فيه امرأة، فقالت: تكارى هذا البيت قلت: بينهما باب و أنا شاب فقالت: أنا أغلق الباب بينى و بينك فحوّلت متاعى فيه و قلت لها: أغلقى الباب فقالت: يدخل على منه الروح دعه فقلت: لا أنا شاب و أنت شابة أغلقيه فقالت: أقعد أنت فى بيتك فلست آتيك و لأقربك، و أبت أن تغلقه فلقيت أباعبدالله فسألته عن ذلك فقال: تحول منه فان الرجل و المرأة إذا خليا فى بيت كان ثالثهما الشيطان^{۵۵۶}.

مسئله ساز شدن این نوع خلوت که قرار است زن و مرد جوانی، شب تا صبح را به تنهایی در آن اتاق‌های تودرتو به سر کنند، و صدای پای شیطان در آن به گوش می‌رسد، کاملاً محتمل است.

بنابراین اگر "خلوت" به معنای به خلا و دستشویی رفتن مشترک زن و مرد در مکان‌های باز و غیر پوشیده باشد مورد نهی است ولی اگر به معنای ملاقات دو نفره زن و مرد باشد در این صورت مطابق روایات چنانچه آن دیدار، که اتفاقاً خالی از حضور دیگران است، عادی و غیر شیطانی باشد مورد نهی شرع نیست و چنانچه قرار گرفتن آن دو در مکان خالی از غیر، احتمال عقلایی و سوسه شیطانی و تماس جنسی را همچون روایت اخیر در بر داشته باشد مورد نهی است. گفتنی است چه بسا در برخی روایات، عبارت خلوت، "کنایه" از تماس جنسی و فحشاء باشد که در این صورت نهی از آن، همان نهی از ارتکاب فحشاء است و نه دستور به پرهیز از مواجهه‌های عادی دو نفره و ترک اتاق و محل دیدار!

تتمه فصل

گرچه در بخش سوم (عناوین: واقعیات بهداشتی، عامل دهم و دوازدهم) دوباره توضیحاتی در بررسی اصل وجود حمام و توالی در روزگار پیامبر خواهد آمد اما اینک علاوه بر مطالب پیش‌گفته، بحث را با سخن محمدباقر بهبودی پی می‌گیریم: «اگر با تاریخ صدر اسلام و احادیث ابواب طهارت آشنا باشیم، می‌دانیم که در زمان رسول‌خدا در منطقه مدینه و مکه مستراحی نبود و نه حمامی و نه وسایل بهداشتی و لذا برای بول

کردن به پشت بام‌ها [!؟] می‌رفتند و یا کنار دیواری و پشت درختی نهان می‌شدند و برای قضای حاجت به درّه‌ها و خرابه‌ها و نخلستان‌های متروکه جا می‌گرفتند... تمام احادیثی که در باب آداب حمام و آداب بیت‌الخلا وارد شده است علیل و بی‌اعتبار است و اینک چند نمونه دیگر از این احادیث که با شواهد تاریخی انطباق ندارد: ۴۲- عن نافع عن ابن عمر قال: رأيت رسول الله (ص) في كنيفه مستقبل القبلة (ابن ماجه / ج ۱ / ص ۱۱۷) ۴۳- عن ابن عباس أن النبي (ص) دخل الخلا فوضعت له وضوءاً. قال: من وضع هذا؟ فأخبر. فقال: اللهم فقهه في الدين (بخاری / ج ۱ / ص ۴۸) ۴۴- عن أنس بن مالك أن النبي (ص) كان إذا دخل الخلا وضع خاتمه (ابن ماجه / ج ۱ / ص ۱۱۰) ...»^{۵۵۷}

با این حال وجود حمام در خانه بزرگان و متمولان را نمی‌توان انکار کرد: «از قیس پسر سعد پسر عباده ذکر کرده‌اند که گفته است: پیغمبر خدا (ص) تشریف آوردند تا در منزل مان ما را ملاقات فرمایند... سعد دستور داد وسائل استحمام او را فراهم آورند. پیغمبر خدا (ص) در آن جا خود را شست^{۵۵۸} [زارنا رسول الله (ص) في منزلنا... و أمر له سعد بغسل فاغتسل ...]»^{۵۵۹}.

استحمام در برکه‌های آب و حوض‌های طبیعی و مصنوعی، در حالی که اندام برهنه‌شان از رهگذران و از دیگر افراد شناکننده و استحمام‌کننده پوشیده نبود، را نمی‌توان نادیده گرفت. این مطلب از روایاتی که پیش از این آوردیم و نیز از روایات زیر قابل برداشت است:

«عن ابن عباس أن رجلاً من أصحاب النبي (ص) كان تحته [/ يحب] امرأة فاستأذن النبي (ص) في حاجة فأذن له فانطلق في يوم مطير فإذا بالمرأة على غدیر ماء تغتسل فلما جلس منها [/ منه] مجلس الرجل من المرأة ...»^{۵۶۰}.

«أخبرني عطاء قال: لما كان النبي (ص) بالأبواء أقبل فإذا هو برجل يغتسل بالبراز على حوض، فرجع النبي (ص) فقام فلما رآه قائماً خرجوا إليه من رحالهم فقال: إن الله حيي يحب

۵۵۷- علل الحديث بهبودی ص ۲۰ و ۲۲

۵۵۸- ترجمه فارسی فی ظلال القرآن (مصطفی خرم‌دل) ج ۴ ص ۸۰۷

۵۵۹- فی ظلال القرآن سید قطب ج ۴ ص ۲۵۰۹

۵۶۰- مجمع الزوائد هیثمی ج ۷ ص ۳۸ + الدر المنثور سیوطی ج ۳ ص ۳۵۲

الحیاء، و ستیر یحب الستر، فإذا اغتسل أحدکم فلیتوار»^{۵۶۱}.

«بعث عمر بن الخطاب سلمان علی سریة فنزل علی الفرات و هو فی خباء له [حاله له] من صوف أو عباءة، فسمع أصوات الناس، فرأى أن قد نزلوا علی الماء، فقال بیده هكذا- و نصب یده و عقد أصابعه- و قال: والله أن أموت ثم أنشر ثم أموت ثم أنشر أحب إلی من أن أرى عورة مسلم أو یری عورتی»^{۵۶۲}.

«عن عبدالله بن عامر بن ربیعة عن أبيه قال: أتى علينا علی و نحن نغتسل یصب بعضنا علی بعض فقال: أتغتسلون و لاتستترون؟ والله! إنی لأخشی أن تكونوا خلف الشر یعنی الخلف الذی یكون فیهم الشر»^{۵۶۳}.

در این میان اگر کسی هنگام شنا یا استحمام دامنش را می پوشاند نامش در تاریخ ثبت می شد:

«عن جابر الجعفی عن الشعبي أو عن أبي جعفر محمد بن علی أن حسنا و حسینا دخلا الفرات و علی کل واحدة منهما إزاره ثم قالوا: إن فی الماء- أو إن للماء- ساکنا»^{۵۶۴}.

«عن نافع أن ابن عمر دخل الحمام مرة و علیه إزار، فلما دخل إذا هو بهم عراة قال: فحول وجهه نحو الجدار، ثم قال: إبتنی بثوبی یا نافع، قال: فأتیته به فالتف به و غطی علی وجهه و ناولنی یده، فقدته، حتی خرج منه و لم یدخله بعد ذلك»^{۵۶۵}.

رسول خدا نیز مطابق روایات چاره‌ای نداشت جز این که انتظارش از مردم در حدّ امکانات زمانه و واقعیات گریزناپذیر باشد: «عن ابن عباس قال قال رسول الله (ص) ان الله ینهاکم عن التعری فاستحبوا من ملائکة الله الذین لا یفارقونکم الا عند ثلاث حالات الغائط و الجنابة و الغسل فإذا اغتسل أحدکم بالعراء فلیستتر بثوبه أو بجذمة حائط أو ببعیره»^{۵۶۶}.

بطوری که در این حدیث نبوی ملاحظه شد راه غلبه بر برهنگی ناشی از غسل در محیط باز، عبارت از حائل ساختن لباس، دیوار و یا حتی پناه شتر است و چنان که قبلاً در

۵۶۱- المنصف عبدالرزاق ح ۱۱۱۱

۵۶۲- المصنف عبدالرزاق ۱۱۰۹

۵۶۳- المصنف عبدالرزاق ۱۱۰۸

۵۶۴- المصنف عبد الرزاق ۱۱۱۴

۵۶۵- المصنف عبدالرزاق ۱۱۲۵

۵۶۶- مجمع الزوائد ج ۱ ص ۲۶۸

احادیث ام‌هانی و ابوالسمح آوردم خود پیامبر نیز بیش از این میزان پوشیدگی را نمی‌توانست داشته باشد.

محفوظ نبودن مکان‌های دفع و ادرار، که پیامدهای وخیمی از حیث حجاب شرعی به همراه داشت، آن‌چنان در آن روزگار عادی و رایج بود که رسول‌خدا، چنان‌که پیش از این گفتم، فقط می‌توانست از ایشان بخواهد که در حین قضای حاجت، دو نفری در کنار هم نشینند و به گفتگو با هم نپردازند و در برابر هم کشف عورة نکنند و به شرمگاه یکدیگر ننگرند: «عن أبي هريرة قال قال رسول الله (ص) لا يخرج اثنان الى الغائط فيجلسان يتحدثان كاشفين عن عورتهم فان الله عزوجل يمقت علي ذلك. رواه الطبرانی فی الأوسط و رجاله موثقون»^{۵۶۷}.

ولی گویا پیامبر در مورد زنان (علاوه بر روایات عمومی نهی از انجام توالت دو نفره) به شکل جدی‌تری عمل کرد زیرا از ایشان در هنگام بیعت، تعهد اخلاقی گرفت که از این پس، همراه با مردان به دستشویی نروند: «الحسن الطبرسی فی مکارم الاخلاق: عن الصادق قال: أخذ رسول الله (ص) علی النساء أن لا ینحن و لا یخمشن و لا یقعدن مع الرجال فی الخلاء»^{۵۶۸}.

چیزی که روشن است این بود که در زمان پیامبر مکان پوشیده و محفوظی برای دفع و ادرار وجود نداشت و حضرت نیز با این واقعیت (در ارشاداتش) کنار آمده بود و حتی خود نیز مطابق روایات متعدّد پیش‌گفته، در چنین مکان‌های غیر پوشیده‌ای حاضر می‌شد و حتی علیرغم این‌که خواسته بود در زمانی که مشغول ادرار است به او سلام نکنند، چرا که پاسخی نخواهند شنید، اما گاه اتفاق می‌افتاد که به دلیل بعضی ملاحظات اجتماعی در این حال نیز پاسخ رهگذران سلام‌کننده را می‌داد: «إنما حملنی علی الرد علیک مخافة أن تذهب إلی قومک فتقول: إني سلمت علی النبی (ص) فلم یرد علی، فإذا رأیتنی علی هذه الحالة فلا تسلمن علی، فإنک إن سلمت علی لم أرد علیک (الشافعی، ق فی المعرفة و الخطیب عن ابن عمر)، أن رجلا مر علی رسول الله (ص) و هو یبول فسلم علیه فرد علیه و

۵۶۷ - مجمع‌الزوائد ج ۱ ص ۲۰۷ + السنن الکبری نسائی ج ۱ ص ۷۰ ح ۳۱

۵۶۸ - وسائل‌الشیعه ۲۵۳۸۳ + رک: الطبقات ابن سعد ج ۸ ص ۱۰

قال: فذکره»^{۵۶۹} (مردی رهگذر بر رسول خدا که در حال ادرار کردن بود سلام کرد و حضرت پاسخ او را داد ولی گفت: چیزی که مرا وادار به پاسخ سلام تو کرد، ترس از این بود که به نزد قومت بروی و بگویی که به پیامبر سلام کردم ولی پاسخم را نداد. بنابراین هرگاه مرا در این حالت دیدی، هرگز سلام نکن زیرا [از این پس] اگر سلام کنی [دیگر] پاسخ سلام را نمی‌دهم).

* در این جا فصول بخش اول، که بررسی حجاب شرعی در "پیش از اسلام؛ و واکنش مسلمانان پس از ظهور اسلام" بود، و حوزه‌های: "سطح اجتماع"، "درون خانه"، "هنگام حج و طواف و نماز"، "وضعیت خانه‌ها" و "سرویس‌های بهداشتی" را در بر می‌گرفت به پایان رسید. چنان‌که ملاحظه کردیم آنان به "لباس و جامه" نگاهی شرعی و اخلاقی نداشتند و فاقد دیدی منفی نسبت به برهنگی بودند بلکه آن پدیده‌ای عادی، رایج و غیر زشت بود که گهگاه در حوزه‌های مختلف رخ می‌نمود پس اگر کسی فاقد جامه بود گناهکار شناخته نمی‌شد به همین خاطر در بسیاری اوقات از حداقل پوشاک در سطح اجتماع استفاده می‌کردند و گاه حتی برهنه می‌شدند و در دیدرس دیگران رفت‌وآمد می‌کردند. و یا درون خانه، پارچه‌های ندرخته که حکم لباس‌شان بود را به راحتی از پیکر جدا می‌کردند و گاه در موسم حج، زن و مرد، برهنه مادرزاد می‌شدند تا فارغ از جامه‌های آلوده دنیوی بر گرداگرد کعبه و دیگر کعبه‌های مقدس بچرخند. از آن گذشته خانه‌های خیل کثیری از ایشان چنان نبود که به خوبی از نگاه دیگران پوشیده و محفوظ‌شان بدارد به ویژه که ورود بی‌اذن به خانه‌های همدیگر عادت رایج بود. و وخیم‌تر از آن، این‌که مکان‌های پوشیده‌ای برای استحمام، دفع و ادرار وجود نداشت تا بتواند فردی را که در حال غسل و استحمام، قضای حاجت و بول و ادرار بود از چشم‌ها پوشیده دارد... تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. واکنش مسلمانان صدر اول (مطابق آنچه در متون حدیثی و گزارشات کهن وجود دارد) نیز متناسب و هم‌پا با وضعیت جاری بود. در حقیقت، جامعه اسلامی نمی‌توانست و بلکه نمی‌خواست فراتر از سطح زندگی و عادات‌شان اصلاح به وجود آورد. بنابراین توقع سفارش به رعایت

حجاب و پوششی که بعدها در جوامع اسلامی محقق شد، در آن روزگار اساساً غیر اجرایی می‌نمود زیرا نه جامه‌های دوخته‌ای داشتند، نه توان مالی‌شان به حد کافی بود، و نه شرایط اقلیمی، سطح پیشرفت، سرویس‌های بهداشتی و نوع ساخت خانه‌هاشان به گونه‌ای بود که بتوان با صدور دستور و وضع احکام و مقررات، روال‌ها را دگرگون ساخت! به راستی سخن گفتن از حجاب شرعی (حجاب شرعی مأنوس در ذهن ما) در اوضاع موصوف چقدر سخت و تا حدودی بی‌معناست!

اینک در پایان بخش اول توضیحاتی در باره پیغمبر، بر اساس فصول گذشته، می‌آورم.

فصل ششم - پیامبر گرامی^(ص)

سخن در باره میزان پوشیدگی و برهنگی مردمی که چهارده قرن پیش از ما می‌زیستند سخت است، و اگر این سخن و بررسی در مورد رسول‌خدا باشد سخت‌تر و حسّاس‌تر. رؤوس مطالب فصل که همه در باره‌ی شخص حضرت است از این قرار است:

-اهتمام به پوشش (حتّی در خانه و موقع خواب)

-استفاده از جامه‌های نادرخته (تردّد با إزار و رداء)

-تردید در استفاده از البسه‌ی دوخته (قمیص و سروال)

-استحمام و قضای حاجت، بی‌وجود حمّام و بیت‌الخلا

-خانه‌هایی، نه چندان پوشا

-کم‌توجهی به حجاب معهود در ذهن ما

اهتمام به پوشش (حتّی در خانه و موقع خواب)

در مقدمه کتاب آوردم که در جریان بازسازی کعبه، پیامبر اکرم شخصاً یا به سفارش دیگران برای آسانی حمل سنگ، إزارش را از کمر جدا کرد و آن را بر شانه‌هایش در زیر سنگ قرار داد و در نتیجه مکشوف‌العورة گردید. مطابق روایات، این آخرین باری بود که دیگران او را برهنه و مکشوف‌العورة دیدند. این واقعه که در ۳۵ (یا ۲۵) سالگی حضرت و پیش از رسالت وی بود با رویدادی معنوی همراه گردید چرا که به محض برهنه شدن، حالتی بر وی گذشت و تنبّهی ایجاد شد که منجر به بی‌هوش شدنش گردید. پیامبر در پی حالت یادشده دریافت که نباید در برابر دیگران لخت مادرزاد و عریان شود. می‌گویند این حالت و عتاب معنوی، اولین شعله‌های بیداری و ارتباط حضرت با عالم بالا بود و در واقع نخستین نشانه‌های نبوّت و دریچه‌های وحی در جریان همین رویداد بر وی گشوده شد. گفتنی است در این جریان، تلنگر و نهیب مذکور بر حول پوشیده بودن "شرمگاه و دامن" پیامبر بود و نه دیگر بخش‌های اندام حضرت!

پس از این واقعه، دیگر کسی حتی نزدیکانش وی را مکشوف العورة ندیدند:
«عن عائشة قالت: ما نظرتُ، أو ما رأيت فرجَ رسول الله (ص) قطَّ»^{۵۷۰} (عایشه گفت:
فرج و عورة رسول الله را هرگز ندیدم).

«عن علی بن الحسین، عن عائشة قالت: ما رأيت رسول الله (ص) یسبُ احداً، و لا یطوی
له ثوباً»^{۵۷۱} (علی بن الحسین روایت کرد که عایشه گفت: ندیدم که رسول خدا به کسی
دشنام دهد و ندیدم که جامه‌ای بر او پیچیده نشده [و برهنه و بی‌لنگ باشد].
آری پیامبر در محیطی که برهنگی یک عادت بود که گهگاه رخ می‌داد و حتی در
پوشاندن شرمگاه نیز دقتی نبود، هرگز دامنش مکشوف نماند و کسی او را بدون ساتر
دامن ندید.

اهمیت پوشش در نزد حضرت چنان بود که وی را در هنگام پوشیدن لباس به
شکرگزاری وامی‌داشت؛ البته نگاه حضرت به لباس صرفاً از منظر حجاب شرعی نبود
بلکه به جنبه آراستگی‌اش نیز توجه داشت (چه بسا حضرت با این شکرگزاری درصدد
ارتقاء شخصیت افراد از طریق لباس پوشی، و اعلام ناپسندی برهنگی بود):

«و کان (ص) اذا لبس ثوباً جدیداً قال: الحمد لله الذی کسانی ما یواری عورتی و أتجمل
به فی الناس»^{۵۷۲} (رسول خدا هنگامی که لباس جدیدی می‌پوشید می‌گفت: ستایش خدایی
که پوشاندن به من جامه‌ای که با آن عورتم را بیوشانم و [نیز] به وسیله آن در بین مردم
آراسته گردم).

«... أنه رأى علياً أتى غلاماً حدثاً، فاشترى منه قميصاً بثلاثة دراهم، و لبسه الى ما
بين الرسغين الى الكعبين، يقول: و لبسه الحمد لله الذی رزقنی من الریاش ما اتجمل به فی
الناس و أواری به عورتی، فقيل: هذا شیءٌ ترویه عن نفسک، أو عن نبی الله (ص)؟ قال: هذا
شیءٌ سمعته من رسول الله (ص) یقوله عند الکسوة: الحمد لله الذی رزقنی من الریاش ما أتجمل

۵۷۰ - سنن ابن ماجه ۶۶۲ و ۱۹۲۲، مسند احمد بن حنبل ج ۶ ص ۱۹۰ + ۶۳ + رک: تفسير قرطبي ج ۱۲ ص ۲۲۴ و

۲۳۲

۵۷۱ - سنن ابن ماجه ح ۳۵۵۴

۵۷۲ - مكارم الاخلاق طبرسي ح ۱۵۶

به فی الناس و أوارى به عورتی»^{۵۷۳} (مطابق این روایت، امام علی پس از پوشیدن لباسی که خریداری کرده بود جملاتی در ستایش خدا، همانند آنچه در روایت پیشین آمد را بر زبان جاری کرد، و هنگامی که از وی پرسیده شد که این جملات را از خودت می‌گویی و یا از پیامبر شنیده‌ای، پاسخ داد که آن را رسول خدا در هنگام جامه بر تن کردن می‌گفت).

«... از عبدالرحمن بن ابولیلی نقل می‌کند که پیامبر^(ص) هر گاه جامه می‌پوشید، خود چنین می‌گفت و می‌فرمود هر کس که جامه می‌پوشد بگوید سپاس خداوندی را که به من جامه پوشاند که برهنگی و عورت خود را بیوشانم و در زندگی به آن آراسته گردم»^{۵۷۴}.
وی نه تنها در سطح جامعه پوشیده بود بلکه در خانه، که شیوع برهنگی در آن رایج‌تر بود، نیز حتماً دارای ساتری بود و نه تنها در خانه چنین بود که هنگام خواب و استراحت هم پارچه‌ای را بر بدنش باقی می‌گذازد. یعنی در محیطی که حجاب از پشتوانه شرعی و اخلاقی زیادی برخوردار نبود پیامبر^(ص) حتی در استراحت شبانه، جامه را از خود دور نمی‌کرد و گویا توصیفش در قرآن به "مدثر" و "مزمل" حاکی از عدم برهنگی شبانه‌ی وی (و بی‌اعتنایی سایرین نسبت به این امر) باشد.

او این دقت را حتی در زمان استحمام بکار می‌بست و چه در خانه چه در سفر پای‌بند بود که با حائل کردن ساتری اقدام به شست‌وشوی خود کند گرچه آن ساتر، قطعه پارچه‌ای باشد که از سوی بستگانش نگه‌داری می‌شد و یا لباس تنش باشد که پس از درآوردن از تن، نقش حائل را بازی می‌کرد.

رسول خدا هنگام ادرار و قضای حاجت، با این‌که همچون دیگران محکوم بود در فضاهای غیر محفوظ و ناپوشیده بنشیند ولی حتی الامکان خود را پوشیده می‌داشت از جمله پیش از این‌که در آن محل بنشیند ازار را بالا نمی‌زد و فقط زمانی که کاملاً در جایش می‌نشست چنین می‌کرد. حضرت در هنگام دفع و ادرار با کسی سخن نمی‌گفت و از دیگران نیز می‌خواست که به او در این حین سلام نکنند و پاسخ سلام را فقط به

۵۷۳ - غایة المقصد فی زوائد المسند ج ۴ ص ۱۶۶ ح ۴۲۱۳

۵۷۴ - طبقات (ترجمه) ج ۱ ص ۴۵۸

کسانی می‌داد که پیش‌تر از آن‌ها چنین درخواستی نکرده بود.

اهتمام اصلی حضرت، پوشاندن ناحیهٔ دامن بود و عورة را عبارت از محدوده‌ی ناف تا زانو می‌دانست. گزارش‌ها در مورد حدّ پوشش سایر اندامش مختلف است و حتی در نوع جامه‌های مورد استفاده، یعنی نادوخته (إزار و رداء) و دوخته (قمیص و سروال) بودنش، تفاوتِ روایت وجود دارد. بعید نیست اختلاف‌ها ناشی از این باشد که وی همواره کیفیت و میزان ثابتی از پوشش نداشته، بنابراین افرادی که او را در روزها و حالات مختلف دیده‌اند وی را بر اساس همان دیدارشان ترسیم کرده‌اند. در هر صورت پیامبر آن‌قدر جاذبیت معنوی داشت که هر بیننده‌ای خود را تا آخر عمر به همان شکل از پوشش که حضرت را در آن هیئت دیده بود در می‌آورد.

و سرانجام جسم حضرت خاتم‌الانبیاء^(ص) از تکاپوی این جهانی ایستاد در حالی‌که بر اندام پاکش دو قطعه جامه بود. این‌که آن دو پارچه چگونه بود، چه میزان از اندامش را می‌پوشاند، دکمه داشت یا نداشت، به دور بدن پیچیده شده بود یا رها و آزاد بود، پیراهن بود یا رداء، شلوار بود یا لنگ و ... هرچه بود مصداق این سخن خود اوست که: "سَدُّ و قارب" یعنی نه آن‌قدر بلند بود که تا روی انگشتان (و پنجه‌ی) دست و پایش را بگیرد که مصداق "جرّ ازار" نکوهیده باشد، و نه آن‌قدر کوتاه و جمع‌شده بود که خطر نمایان شدن عورة را در پی داشته باشد: «أبو بکر - سأل النبی عن الإزار فقال: سدّد و قارب. سدد من السّداد و هو القصد، أی اعمل بالقصد فیہ فلا تُسبّله اسبالاً، و لا تُقلّصه تقلیصاً. و قارب، أی اجعله مقاربا وسطا بین التشمیر و الإرخاء»^{۵۷۵}.

استفاده از جامه‌های نادوخته (تردّد با إزار و رداء)

تردیدی نیست که پیامبر از جامه‌های نادوخته یعنی إزار و رداء، و گاه صرفاً إزاری بلند استفاده می‌کرد. حجم روایات در این باره آن‌قدر زیاد است که راهی برای کتمان آن باقی نمی‌گذارد. علّت استفاده حضرت از این نوع جامه‌ها رواج آن و عدم شیوع البسه‌ی دوخته بود.

حضرت معمولاً از دو قطعه پارچه استفاده می‌کرد: یکی را همانند لنگ از کمر یا زیر

ناف به دور بدن می‌بست که تا زانو و بلکه وسط ساق امتداد می‌یافت، و دیگری را از شانه‌ها می‌آویخت (و گاه آن را دور خود نمی‌پیچید. چه بسا توصیف سینه و شکم وی ناشی از همین باشد) امتداد رداء، گاه به ناحیه‌ی إزار نمی‌رسید و در نتیجه نافش نمایان بود؛ و اگر خود را صرفاً با یک قطعه می‌پوشانید در این صورت بسته به اندازه‌اش داشت که آن را از کجا به پایین بگستراند: از زیر ناف، زیر سینه، یا روی شانه‌ها.

پیامبر رداء را حجابی شرعی نمی‌دانست به همین خاطر بعضاً از روی اندام برمی‌داشت و هنگامی که دستش را بالا می‌برد یا در سجده باز می‌کرد پهلو و زیر بغلش پیدا می‌شد؛ ولی إزار را حجابی شرعی می‌دانست پس آن را از خود جدا نمی‌کرد تنها باری که آن را افکند مربوط به پیش از بعثت بود.

اینک گزارشات متعدّد زیر که همگی ناطق به نادوخته بودن جامه‌ی حضرت، و گویای پیامدهای طبیعی استفاده از چنین جامه‌هایی است را مرور می‌کنیم:

«... سمعت جابر بن عبد الله يُحدّث: أن رسول الله (ص) كان ينقل معهم الحجارَةَ للكعبةِ و عليه إزاره فقال له العباسُ عمُّه: يا ابن أخي، لو حللت إزارك، فجعلت علي منكبيك دون الحجارَةَ، قال: فحلّه فجعله علي منكبيه، فسقط مغشياً عليه فما رُئِيَ بعد ذلك عرياناً»^{۵۷۶}

[جابر بن عبد الله گوید: پیغمبر (ص) (قبل از بعثت) برای (تجدید بنای) کعبه با قریش سنگ می‌آورد و لنگی هم پوشیده بود، عمویش به او گفت: اگر این لنگ را از دامن‌ت باز کنی و بر روی شانه‌ات در زیر سنگ‌ها قرار دهی (تا سنگ‌هایی را که روی شانه‌ات قرار می‌دهی تو را اذیت نکنند بهتر است). جابر بن عبد الله گوید: پیغمبر (ص) آن لنگ را از دامنش باز کرد و روی شانه‌اش قرار داد ولی (در اثر شدت حیا و شرم) بیهوش شد. دیگر پیغمبر (ص) از آن به بعد هیچ‌گاه به حالت لخت و عریان دیده نشده است]^{۵۷۷}.

«... سمع جابر بن عبد الله قال: لما بُنيت الكعبة ذهب النبي (ص) و عباس ينقلان الحجارَةَ فقال عباسٌ للنبي (ص): اجعل إزارك علي رقبتك، يتيك من الحجارَةَ، فخرّ الي الأرض و طمّحت عيناه الي السماء، ثمّ أفاق فقال: إزارى، إزارى فشدّ عليه إزاره»^{۵۷۸} (... و وقتی

۵۷۶ - صحیح بخاری ح ۳۵۱ + صحیح مسلم بشرح النووی ج ۴ ص ۳۴

۵۷۷ - ترجمه فارسی اللؤلؤ و المرجان ح ۱۹۵

۵۷۸ - صحیح بخاری ح ۳۵۴۲

پیامبر به هوش آمد [بلافاصله سراغ لنگش را گرفت و] گفت: لنگ کجاست لنگم را بدهید. آن گاه آن را [محکم] به خود بست).

«... عن ابی الطفیل و ذکر بناء الکعبة فی الجاهلیة قال فهدمتها قریش و جعلوا بینونها بحجارة الوادی تحملها قریش علی رقابها فرفعوها فی السماء عشرين ذراعاً فینا النبی^(ص) یحمل حجارة من أجداد و علیه نمره فضاقت علیه النمره فذهب یضع النمره علی عاتقه فیری عورته من صغر النمره فنودی یا محمد خمر عورتک فلم یر عریانا یعد ذلك»^{۵۷۹} (این متن دلالت دارد که پیامبر بنا به تشخیص خود اقدام به درآوردن جامه کرد و نه به سفارش عمومی).

«عن عکرمة عن ابن عباس قال کان ابوطالب یعالج زمزم و کان النبی^(ص) ممن ینقل الحجارة و هو یومئذ غلام فاخذ النبی^(ص) ازاره فتعری و اتقی به الحجر فغشی علیه فقیل لابی طالب ادرك ابنک فقد غشی علیه فلما افاق النبی^(ص) من غشیته سأله ابوطالب عن غشیته فقال اتانی آت علیه ثياب بیض فقال لی استتر فقال ابن عباس فکان ذلك اول ما رآه النبی^(ص) من النبوة ان قیل له استتر فما رؤیت عورته من یومئذ»^{۵۸۰} (ابن عباس گفت: ابوطالب [عموی پیامبر] امور مربوط به چاه زمزم را اداره می‌کرد و پیامبر از جمله کسانی بود که سنگ جابجا می‌کرد. پیامبر در آن موقع جوان بود. او گزارش را برای این که سپر سنگ قرار دهد [از روی بدن و کمر] برداشت و در نتیجه برهنه و مکشوف العورة گردید و در همین حین بی‌هوش شد. به ابوطالب گفتند، پسر را دریاب که بی‌هوش شده. وقتی پیامبر به هوش آمد ابوطالب در باره علت بی‌هوشی‌اش پرسید، و پیامبر گفت: فردی که جامه سفیدی بر تن داشت نزد من آمد و گفت: "خودت را پوشان". ابن عباس می‌گوید: این رویداد اولین چیزی از نبوت بود که پیامبر دید... و دیگر پس از آن روز، شرمگاه پیامبر دیده نشد).

«عن انس بن مالک أن رسول الله^(ص) غزا خیبر فصلینا عندها صلاة الغداة بغلس فركب نبی الله و ركب أبوطلحة، وأنا ردیف أبی طلحة، فأجری نبی الله^(ص) فی زقاق خیبر و إن

۵۷۹ - مسند احمد بن حنبل ج ۵ ص ۴۵۵

۵۸۰ - المستدرک علی الصحیحین ج ۴ ص ۱۷۹

رکبتی لتمسُّ فخذُ نبی الله (ص)، ثمَّ حَسَرَ الازار عن فخذِه حتی اِنِّي اَنْظُر الی بیاض فخذِ نبی الله (ص) ...»^{۵۸۱} و «عن أنس: أن النبی (ص) یوم خیبر حسر الازار عن فخذِه حتی اِنِّي لأَنْظُر الی بیاض فخذِه»^{۵۸۲} (أنس بن مالک گفت: پیامبر در زمان خیبر [در حالی که سوار بر اسب بود] اِزار از روی رانش کنار رفت به گونه‌ای که سفیدی ران حضرت را می‌دیدم).
«عن بعضهم (ع) قال: أحرم رسول الله (ص) فی ثوبی کرسف»^{۵۸۳} (رسول خدا در دو قطعه پارچه پنبه‌ای احرام بست).

«عن أبي عبدالله قال: كان ثوبا رسول الله (ص) اللذان أحرم فیهما یمانین عبری و أظفار [ظفاری] و فیهما کفن»^{۵۸۴} (امام صادق گفت: دو قطعه پارچه‌ای که رسول خدا در آن احرام بست [و عازم حج و طواف گردید] یمنی عبری و یمنی ظفار بود. حضرت در همان دو پارچه کفن شد).

«رُوینا عن ابي جعفر محمد بن علی أنه قال: حدّثنی من رأى الحسين بن علی و هو یصلی فی ثوب واحد، و حدّثه أنه رأى رسول الله (ص) یصلی فی ثوب واحد»^{۵۸۵} (از طریق امام باقر روایت شده که امام حسین در حالی که بر اندامش فقط یک قطعه پارچه بود نماز می‌خواند، و همین وضعیت در باره رسول خدا نیز نقل شده است).

«قال ابو جعفر: حدّثنی جابر بن عبدالله أنه رأى رسول الله (ص) فی ثوب واحد...»^{۵۸۶} (امام محمد باقر گفت که جابر بن عبدالله برایم روایت کرد که: رسول خدا را [در هنگام نماز] با یک قطعه جامه دیده است).

«عن جابر بن عبدالله أن رسول الله (ص) صلی فی اِزار مؤتذرا به لیس علیه غیره»^{۵۸۷} (جابر بن عبدالله نقل می‌کند که رسول الله فقط در لنگی که بر تن داشته است نماز گزارده، و جامه دیگری بر تن آن حضرت نبوده است)^{۵۸۸}.

۵۸۱ - صحیح بخاری ج ۳۵۸

۵۸۲ - عون للمعبود ج ۶ ص ۳۸

۵۸۳ - وسائل الشیعه ۱۶۵۰۷

۵۸۴ - الوافی ۱۲۵۶۶، وسائل الشیعه ۱۶۵۰۶، گزیده کافی ۱۹۳۸ و گزیده فقیه ۵۳۹

۵۸۵ - دعائم الاسلام ج ۱ ص ۱۷۵

۵۸۶ - دعائم الاسلام ج ۱ ص ۱۷۵

۵۸۷ - الطبقات ج ۱ ص ۴۶۳

۵۸۸ - ترجمه طبقات ج ۱ ص ۴۶۰

«عن جعفر بن محمد أنه قال: صَلَّى بنا أبي محمد بن علي في ثوب واحد قد توشَّح به، و عن رسول الله (ص) أنه كان يصلي في الثوب الواحد، إن كان واسعاً توشَّح به و إن كان ضيقاً اتزر به»^{۵۸۹} (امام جعفر صادق گفت: پدرم [امام محمد باقر] با ما نماز خواند در حالی که فقط یک قطعه جامه [ی نسبتاً بلند] داشت که لبهٔ یک [یا دو] طرفش را بر شانهٔ مخالف نهاده بود. رسول خدا نیز در یک قطعه جامه نماز می خواند [به این صورت که] اگر پارچه، بزرگ بود آن را از زیر بغل یا از روی شانه بر روی کتف مخالف می نهاد ولی اگر محدود و کوچک بود [فقط می توانست] آن را همانند لنگ [دور کمر یا شکمش] ببندد).

«رأيت جابر بن عبد الله يصلي في ثوب واحد و قال: رأيت النبي يصلي في ثوب واحد / عن عمر بن أبي سلمة: أن النبي (ص) صلى في ثوب واحد قد خالف بين طرفيه / عن عمر بن أبي سلمة: أنه رأى النبي (ص) يصلي في ثوب واحد في بيت أم سلمة، قد ألقى طرفيه على عاتقيه / أن عمر بن سلمة أخبره قال: رأيت رسول الله يصلي في ثوب واحد، مشتملاً به في بيت أم سلمة، و اضماً طرفيه على عاتقيه / قالت أم هانئ: التحف النبي (ص) بثوب و خالف بين طرفيه على عاتقيه»^{۵۹۰} (مطابق مجموع این چند روایت، راویان گزارش کرده اند که پیغمبر را در حال نماز، تنها با یک قطعه جامهٔ نادرخته ای که لبه های آن را بر شانهٔ مخالف قرار داده بود دیده اند).

«سألنا جابر بن عبد الله عن الصلاة في الثوب الواحد، فقال: خرجت مع النبي (ص) في بعض أسفاره فجنّت ليلة لبعض أمرى، فوجدته يصلي [في ثوب واحد] و على ثوب واحد فاشتملت به و صليت إلى جانبه، فلما انصرف قال: ما السرى يا جابر؟ فأخبرته بحاجتي، فلما فرغت قال: ما هذا الاشمال الذي رأيت؟ قلت: كان ثوباً - يعني ضاق - قال: فإن كان واسعاً، فالتحف به، و إن كان ضيقاً فاتزر به»^{۵۹۱} (طبق این روایت، جابر بن عبد الله، پیامبر را دید که تنها با یک جامه نماز می خواند پس جابر نیز به تأسی از حضرت، تک جامه ای کوتاه و محدودش را به دور بدن پیچید و در کنار حضرت مشغول نماز شد. پس از اتمام نماز، پیامبر به وی گفت تنها در صورتی که جامه ات بزرگ [و به حد کافی] بود

۵۸۹ - دعائم الاسلام ج ۱ ص ۱۷۶

۵۹۰ - صحیح بخاری روایات ۳۴۰ تا ۳۴۳

۵۹۱ - صحیح بخاری ۳۴۸ + مسند احمد بن حنبل ج ۳ ص ۳۲۸

آن را به خود بیچان ولی اگر [مثل الآن] دارای جامه کوتاهی باشی فقط آن را دور کمرت [یا بدنت] ببند).

«عن طلق بن علی قال: جاء رجلٌ فقال: يا نبي الله ما ترى في الصلاة في ثوب واحد؟ فأطلق النبي (ص) ازاره فطارق به رداءه، ثم اشتمل بهما، ثم صلى بنا فلما قضى الصلاة قال: أكلكم يجد ثوبين؟»^{۵۹۲} (مردی نزد پیامبر آمد و گفت: چه رأیی در باره نماز در یک قطعه جامه داری؟ پیامبر [که دارای ازار و رداء بود] ازار را از کمر باز کرد و آن را بر روی رداء قرار داد سپس به وسیله آن دو (که بر یکدیگر منطبق شده بودند) خود را پوشاند، و پس از پایان نماز گفت: مگر همه شما دارای دو قطعه لباس هستید؟!).

«قال: رأيت ابن عمر يصلي محلولة أزراره [/ محلول إزاره] فسألته عن ذلك فقال: رأيت رسول الله (ص) يفعلها»^{۵۹۳} (ابن عمر در حالی نماز می خواند که دکمه ها [چفت و بست ها] ی جامه اش را باز گذاشته بود. وقتی از او در این باره سؤال شد پاسخ داد: رسول خدا را دیدم که این گونه نماز می خواند).

«... أنه رأى رسول الله (ص) خرج من المطابخ حتى أتى البئر وهو متزر بازار ليس عليه رداء فرأى عند البئر عبيدا يصلون فحل الأزار و توشح به و صلى ركعتين»^{۵۹۴} (فردی رسول خدا را دید که از مطبخ [محل عمومی طبخ] بیرون آمد و به سر چاه رسید در حالی که فقط ازار بر تن داشت و فاقد رداء بود. حضرت، بندگانی را در کنار چاه دید که به نماز ایستاده اند پس حضرت، ازار را باز کرد و آن را [با نهادن بر روی شانه ها] به دور خود پیچید و دو رکعت نماز بجا آورد).

«و ربما كان يصلّي بالناس و هو لابس الشملة // قال أنس: ربما رأيت (ص) يصلّي بنا الظهر في شملة عاقداً طرفيها بين كتفيها»^{۵۹۵} (... أنس گفت: چه بسا اتفاق می افتاد که رسول خدا با ما نماز می خواند در حالی که جامه ای بر تن داشت که دو طرف آن را در بین دو کتفش گره زده بود).

۵۹۲ - کنز العمال ۲۱۶۸۶

۵۹۳ - کنز العمال ۲۱۶۹۱ + المستدرک حاکم ج ۱ ص ۲۵۰

۵۹۴ - مسند احمد بن حنبل ج ۳ ص ۴۱۷

۵۹۵ - مکارم الاخلاق ۱۴۹ و ۱۵۰

«عن عبدالله بن مالك بن بحينة الاسدي قال: كان النبي^(ص) اذا سجد فرج بين يديه حتى نرى [بياض] ابطيه»^{۵۹۶} (راوی گفت: هنگامی که پیامبر به سجده می‌رفت دستانش را باز می‌کرد به گونه‌ای که سفیدی زیر بغلش را می‌دیدیم).

«روی زرارة عن ابي جعفر قال: إن آخر صلاة صلّاها النبي^(ص) بالناس في ثوب واحد قد خالف بين طرفيه، ألا أريك الثوب؟ قلت: بلى، قال: فأخرج ملحفة فذرعته، فكانت سبع [سبعة] أذرع في ثمانية أشبار»^{۵۹۷} (زراره از امام باقر نقل کرد: آخرین نمازی که پیامبر با مردم خواند در تک جامه‌ای بود که طرفینش را بر شانه‌های مخالف نهاده بود. [امام باقر در ادامه خطاب به زراره گفت:] آیا می‌خواهی آن جامه را به تو نشان دهم؟ زراره گفت: آری. پس امام آن ملحفه را آورد و من آن را اندازه گرفتم که هفت ذراع در هشت وجب بود).

«قال رسول الله^(ص): "الارتداء لبسة العرب و الارتفاع لبسة الايمان" و كان رسول الله^(ص) يتلفع»^{۵۹۸} (رسول خدا گفت: "جامه را مانند رداء آویزان گذاردن، نوع پوشش عرب است، و پیچیدن جامه به دور بدن، پوشش اهل ایمان است" و حضرت جامه را به خود می‌پیچید [و همچون رداء رها نمی‌کرد]).

«... أنه كان بالمدينة يمشی، فاذا رجل قال: (ارفع ازارك، فإنه أبقی و أتقى) فنظرت فإذا رسول الله^(ص)، فقلت: يا رسول الله، انما هي بُردة ملحاء، قال: (أ ما لك في أسوة؟) فنظرت فإذا ازاره على نصف الساق»^{۵۹۹} (راوی می‌گوید: در مدینه در حال راه رفتن بودم که مردی به من گفت: دامنت را بالا ببر چرا که جامه را با دوام‌تر می‌کند و مصون‌تر است و به تقوای الهی [و تطهیر قلب و یا به پاکیزگی] نزدیک‌تر است. وقتی به آن شخص نگاه کردم متوجه شدم که رسول خدا است پس گفتم: ای رسول الله! این جامه، بُرد ملحاء است و حضرت پاسخ داد: آیا من نمی‌توانم برای تو الگو باشم؟ در این لحظه به دامن حضرت نگریستم و دیدم که بلندی آن تا وسط ساق [و حدود زانوی] وی است).

۵۹۶ - صحیح بخاری ۳۳۰۰

۵۹۷ - الوافی ۶۱۱۷ [الفقیه ۱۱۳۴]

۵۹۸ - مجمع الزوائد ج ۵ ص ۱۲۷

۵۹۹ - السنن الکبری نسائی ۹۶۰۳+۹۶۰۴+۹۶۰۲+۹۶۰۳ رک: مسند احمد بن حنبل ج ۵ ص ۳۶۴

«عن سلمة بن الأكوع أن عثمان كان يتزر على نصف الساق و قال هكذا ازرة رسول الله^(ص)»^{۶۰۰} (راوی گفت: عثمان ازارش را تا وسط ساق می‌نهاد و گفت: رسول‌الله نیز چنین می‌کرد).

«عن أبي هريرة ان النبي^(ص) كان يرى عضلة ساقه من تحت إزاره، اذا اتزر [اتتزر]»^{۶۰۱} (ابوهریره گفت: عضله پای پیامبر، هنگامی که ازار می‌بست، از زیر ازار دیده می‌شد).
«عن ابن عباس، كان اذا اتزر ارخی مقدم ازاره، حتى تقع حاشيته على ظهر قدميه، و يرفع الازار من ورائه، و قال: رایت رسول‌الله یأتزر هذه الازرة، و يعتاد التقنع بردائه، لأن النبي، كان يكثر القناع و التقنع»^{۶۰۲}. (ابن عباس در این روایت در مورد چگونگی ازار بستن و رداء پوشی حضرت توضیح می‌دهد).

«رسول‌خدا به دو قطعه لباس ساده نادوخته اکتفا می‌کرد: (کان علیه^(ص) إزار و رداء) قطعه اول، ازار که مانند لنگ حمام از ناف تا نیمه ساق را می‌پوشاند. قطعه دوم، رداء که بر دوش‌ها حمایل نموده، دو طرف آن را بر دوش چپ مستقر می‌نمود»^{۶۰۳}.

«فی الحدیث فی صفته^(ص): عاری الثدیین»^{۶۰۴} و «فی صفته^(ص) (أنور المتجرد) أی نیر لون الجسم. یقال للحسن المشرق اللون: أنور»^{۶۰۵} و «فی صفته^(ص) (أنه كان أنور المتجرد) أی ما جرد عنه الثياب من جسده و كشف، یرید أنه كان مشرق الجسد»^{۶۰۶} (در توصیف پیامبر آمده است که وی أنور المتجرد بود یعنی مواضع مکشوف و بی‌لباسش نورانی و زیبا می‌نمود و در واقع پوست پیکرش از حیث رنگ، خوش‌نما بود).

«فرأیت رسول‌الله^(ص) خرج فی حلةٍ مُشَمَّرًا، فصلی رکعتین»^{۶۰۷} (راوی گفت: رسول‌خدا را دیدم که بیرون آمد در حالی که جامه‌ای از پایین جمع‌شده بر اندام داشت، آن‌گاه دو رکعت نماز خواند).

۶۰۰ - مجمع الزوائد ج ۵ ص ۱۲۲

۶۰۱ - مسند احمد بن حنبل ج ۲ ص ۳۵۹، غایة المقصد هبثی ح ۴۲۱۹ + مجمع الزوائد ج ۵ ص ۱۲۲

۶۰۲ - مستدرک الوسائل ش ۳۶۵۳ + بخش اول روایت در: السنن الكبرى نسائی ۹۶۰۱، سنن ابوداود ۴۰۹۶

۶۰۳ - معارف قرآنی بهبودی ص ۴۸۱

۶۰۴ - لسان العرب واژه عرا

۶۰۵ - النهایه ج ۵ ص ۱۲۵ واژه نور

۶۰۶ - النهایه ج ۱ ص ۲۵۶ واژه جرد

۶۰۷ - صحیح بخاری ۵۳۴۰

«... فخرج رسول الله^(ص) الى حجة الوداع ثم صار الى غدیر خم فأمر فأصلح له شبه المنبر ثم علاه و اخذ بعضدى حتى رثى بياض ابطينه رافعاً صوته قائلاً فى محفله: من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه...»^{۶۰۸} (امام على گفت: ... رسول الله رهسپار انجام حجة الوداع شد و سپس هنگامی که به غدیر خم رسید دستور داد تا شبه منبری برایش درست کردند و آن گاه از این منبر و کرسی بالا رفت و بازوی مرا گرفت [و به مردم نشان داد] بطوری که سفیدی زیر بغل رسول خدا دیده شد و [در این حال] با صدای بلند گفت: هر کس که من مولای اویم على نیز مولای اوست...). این روایت علاوه بر دلالت بر نمایان شدن زیر بغل و پهلوی حضرت در برابر جمع کثیری از زنان و مردان، همچنین به خوبی عدم وجود آستین‌های کنونی را در آن روزگار نشان می‌دهد.

روایت اعلام برائت پیامبر از عمل خالد بن ولید نیز در راستای روایت بالاست: «... ثم قام رسول الله فاستقبل القبلة قائماً شاهراً يديه، حتى إنه ليرى ما تحت منكبيه، يقول: اللهم إني أبرأ إليك مما صنع خالد ابن الوليد، ثلاث مرات»^{۶۰۹}.

«... فلما أرادوا أن يضعوا الحجر اختصموا فيه، و قالت كل قبيلة: نحن نتولى وضعه. فأقبل رسول الله، و كانت قریش تسميه الأمين، فلما رأوه مقبلاً قالوا: قد رضينا بحكم محمد بن عبدالله، فبسط رسول الله رداءه ثم وضع الحجر فى وسطه و قال: لتحمل كل قبيلة بجانب من جوانب الرداء ثم ارفعوا جميعاً...» [... و چون خواستند حجر (الاسود) را به جایش گذارند با یکدیگر نزاع کردند و هر قبیله‌ای می‌گفت: ما آن را نصب می‌کنیم. پس رسول خدا که قریش او را امین می‌نامید رسید و چون دیدند که او می‌رسد گفتند: همگی به آنچه محمد بن عبدالله بفرماید خشنودیم. پس رسول خدا ردای خود را پهن کرد و حجر را در میان آن نهاد و گفت: هر قبیله‌ای، کناری از کناره‌های ردا را بگیرد آن گاه با هم آن را بلند کنید]^{۶۱۰}.

علاوه بر مورد بالا، حضرت حتی پس از بعثت نیز رداءش را، گاه از تن جدا می‌ساخت؛ به این دو مورد دقت کنید:

۶۰۸ - کافی ج ۸ ص ۲۷ در ضمن خطبة الوسيله، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۵۸۸ ح ۲۸

۶۰۹ - السيرة النبوية ابن هشام ج ۴ ص ۸۸۴

۶۱۰ - تاريخ يعقوبى ج ۲ ص ۱۹ / ترجمه تاريخ يعقوبى ج ۱ ص ۳۷۴

۱- «قال [الصادق]: و وضع رسول الله^(ص) ردائه في جنازة سعد بن معاذ فسئل عن ذلك؟ فقال: إني رأيت الملائكة قد وضعت أرديتها فوضعت ردائي»^{۶۱۱} (امام صادق گفت: رسول خدا رداءش را در تشییع سعد بن معاذ بینداخت؛ و چون در این باره از وی سؤال شد در پاسخ گفت: دیدم ملائکه رداءشان را افکندند پس من نیز چنین کردم).

۲- «عن أم سلمة أنها قالت: بنى رسول الله^(ص) مسجده فقرب اللبن و ما يحتاجون إليه، فقام رسول الله فوضع رداءه، فلما رأى ذلك المهاجرون الأولون و الأنصار ألقوا أرديتهم و أكسيتهم و جعلوا يرتجزون و يعملون و يقولون: لئن قعدنا و النبي يعمل / ذاك إذا للعمل المضلل»^{۶۱۲} (أم سلمه گفت: ... رسول خدا [پس از آن که مواد لازم برای بنای مسجد النبی آماده شد] برخاست و رداءش را درآورد [و مشغول به کار شد]. در پی این اقدام، مهاجران و انصار نیز رداء و کساءشان را بینداختند و شروع به کار کردند در حالی که این شعر را سر می دادند: ...).

«عن ابن عباس قال: رأيت رسول الله^(ص) يأتزر تحت سرتة و تبدو سرتة و رأيت عمر يأتزر فوق سرتة»^{۶۱۳} (ابن عباس گفت: دیدم که رسول خدا، إزارش را از پایین ناف [به دور کمر] می بست و [به همین خاطر] ناف او پیدا بود، ولی عمر [بن خطاب] إزارش را بالای ناف می بست).

روایت بالا به صراحت گویای آن است که ناف و شکم پیامبر نمایان بود پس با این حساب، اگر حضرت از رداء نیز استفاده می کرد (که البته همین طور است) در این صورت باید پذیرفت که یا چندان بلند نبود که به إزارش برسد و به همین خاطر ناف و بخشی از شکمش پیدا بود، و یا آن را آویزان می گذارد و طرفینش را به هم وصل نمی کرد و در نتیجه به غیر از ناف و شکم همچنین سینه اش نیز ظاهر بود.

«قلنا لجابر بن عبد الله: صل بنا كما رأيت رسول الله^(ص)، يصلي، قال: فأخذ ملحفة فشدّها من تحت ثنؤته و قال: هكذا رأيت رسول الله^(ص) يفعل»^{۶۱۴} (ابن عقيل نقل می کند

۶۱۱ - وسائل الشیعه ۲۵۹۳ + من لایحضره الفقیه ۵۱۲

۶۱۲ - سبل الهدی و الرشد ج ۳ ص ۳۳۶ + خلاصة عقبات الأنوار ج ۳ ص ۳۹

۶۱۳ - الطبقات ج ۱ ص ۴۵۹

۶۱۴ - الطبقات ج ۱ ص ۴۶۳

که به جابرین عبدالله گفتیم همان طور که دیده‌ای رسول خدا (ص) نماز می‌گزارد نماز بگزار، ملافه‌یی برداشت و از زیر پستان خود آن را بست و گفت دیدم که رسول خدا (ص) چنین عمل می‌فرمود»^{۶۱۵}. این روایت نوع خاصی از اِزاربندی و لباس پوشی است که برای ما ناآشنا می‌آید و چه بسا در این حالت از رداء استفاده نمی‌شده است.

«عن أبي بردة قال دخلت على عائشة فأخرجت إلينا إزاراً غليظاً مما يُصنع باليمن و كساءً من اللّٰتى يُسمونها الملبدة قال فأقسمت بالله إن رسول الله (ص) قبض في هذين التوبين»^{۶۱۶} (راوی گفت: بر عایشه وارد شدم و او اِزار ضخیم ساختِ یمن و کسای موسوم به ملبدة را به ما نشان داد و گفت: سوگند به خدا که رسول الله در این دو جامه رحلت کرد).

«عن أبي جعفر قال: إن آخر صلاة صلاها النبي (ص) بالناس في ثوب واحد قد خالف بين طرفيه، ألا أريك الثوب؟ قلت: بلى، قال: فأخرج ملحفة فذرعتها، فكانت سبع أذرع في ثمانية أشبار»^{۶۱۷} (ترجمه روایت، کمی پیش از این آورده شد که مطابق آن امام باقر گفت: آخرین نمازی که پیامبر با مردم خواند در تک! پارچه‌ای بود که طرفین آن را بر شانه‌های مخالف می‌نهاد. و امام، آن جامه را که نزد خودش بود آورد و اندازه‌اش هفت ذراع در هشت و جب بود).

«قال الواقدي: كان رداؤه و برده طول ستة أذرع في ثلاثة و شبر، و إزاره من نسج عُمان طول أربعة أذرع و شبر في عرض ذراعين و شبر»^{۶۱۸} (واقدی گفت: اندازه رداء پیامبر شش ذراع در سه ذراع و یک و جب، و اندازه اِزارش چهار ذراع و یک و جب در دو ذراع و یک و جب بود).

«عن عروة بن زبير أن طول رداء النبي (ص)، أربع أذرع و عرضه ذراعان و شبر»^{۶۱۹} (از عروة بن زبير روایت شده که: طول رداء پیامبر چهار ذراع، و عرض آن دو ذراع و یک

۶۱۵ - ترجمه طبقات ج ۱ ص ۴۶۰

۶۱۶ - صحیح مسلم بشرح نووی ج ۱۴ ص ۵۶

۶۱۷ - الوافی ۶۱۷

۶۱۸ - زادالمعاد ابن قیّم ج ۱ ص ۱۳۲

۶۱۹ - طبقات ابن سعد ج ۱ ص ۴۵۸

و جب بود).

«عن عروة بن الزبير أن ثوب رسول الله (ص)، الذي كان يخرج فيه إلى الوفد و رداءه حضرمي، طوله أربع أذرع و عرضه ذراعان و شبر، فهو عند الخلفاء قد خُلِقَ و طَوَّه بثوب يلبسونه يوم الأضحى و الفطر»^{۶۲۰} (عروة بن زبير نقل می‌کند جامه پیامبر که به هنگام ملاقات با نمایندگان می‌پوشید، همچنین ردای حضرمی ایشان چهار ذراع طول و دو ذراع و یک و جب عرض داشت. گوید این رداء پیش خلفاست و کهنه شده است و آن را آسترکشی کرده و روزهای قربان و فطر می‌پوشند)^{۶۲۱}.

تردید در استفاده از البسه‌ی دوخته (قمیص و سروال)

برخلاف اطمینان به استفاده‌ی حضرت از جامه‌های نادوخته، اما اطمینانی به استفاده‌ی وی از البسه‌ی دوخته نیست زیرا در آن زمان رواج چندانی نداشت و به دلایل اقلیمی، مالی، و خوی و عادت از آن استقبال نمی‌شد؛ از آن گذشته محدثان اطمینانی به صحت این روایات ندارند.

این روایات، دلیل استفاده از البسه‌ی دوخته را علاقه حضرت، و علت آن را پوشاندگی بیش‌ترش می‌دانند با این حال روایات صریحی دال بر عملی شدن این علاقه در دست نیست. چه بسا بتوان احتمال داد که حضرت بعضاً از پیراهن استفاده می‌کرد ولی حتی با این فرض، نمی‌توان نه پیراهن و نه شلوار در آن زمان را معادل پیراهن و شلوارهای کنونی از حیث یقین به پوشاندگی دانست.

لااقل می‌توان ادعا کرد و اطمینان داشت که پیامبر مستمراً از پیراهن و شلوار (به ویژه با تعریف کنونی) استفاده نمی‌کرد. در واقع او نیز همچون سایر مردم برای ستر اندامش از پارچه بهره می‌برد و نه لباس، چنان‌که همانند آنان نه از بیت‌الخلا استفاده می‌کرد و نه از حمام، زیرا چنین مکان‌هایی وجود خارجی نداشت همچنان‌که از قمیص و سروال نیز چندان خبری نبود. با این حال برخی روایات چنان‌اند که انگار حضرت، بجز در احرام حج، همواره از البسه‌ی دوخته استفاده می‌کرد و اشتغال همیشگی‌اش خیاطی

۶۲۰- طبقات ج ۱ ص ۴۵۸

۶۲۱- طبقات ترجمه مهدوی دامغانی ج ۱ ص ۴۳۴

بود!

«روينا عن جعفر بن محمد عن أبيه أن رسول الله (ص) لما حجَّ حجة الوداع خرج فلما انتهى إلى الشجرة أمر الناس بئف الأبط و حلق العانة و الغسل و التجرد من الثياب في رداء و إزار أو ثوبين ما كانا، يشدُّ أحدهما على وسطه و يلقي الآخر على ظهره»^{۶۲۲}، «سئلت عائشة ما كان النبي (ص) يصنع إذا خلا؟ قالت: يخطئ ثوبه، و يخصف نعله و يصنع ما يصنع الرجل في أهله. و عنها: أحب العمل إلى رسول الله الخياطة»^{۶۲۳} و «الشيخ ورام في تنبيه الخاطر: عن رسول الله، أنه قال: عمل الأبرار من الرجال الخياطة. و كان (ص) يخطئ ثوبه و يخصف نعله، و كان أكثر عمله (ص) في بيته الخياطة»^{۶۲۴}.

با وجود همه‌ی تردیدها، روایات استفاده‌ی حضرت از البسه‌ی دوخته را مرور

می‌کنیم:

الف - روایات پیراهن

«عن أم سلمة قالت لم يكن ثوب أحبّ الى رسول الله (ص) من القميص [قميص]»^{۶۲۵} (أم سلمه گفت: هیچ جامه‌ای در نزد رسول خدا محبوب‌تر از قميص [پیراهن] نبود). «عن أم سلمة، قالت: كان أحبّ الثياب الى رسول الله القميص»^{۶۲۶} (أم سلمه گفت: محبوب‌ترین البسه در نزد رسول الله پیراهن بود).

در توصیف قميص و دلیل محبوب بودنش نزد رسول خدا چنین آمده: «و القميص اسم لما يلبس من المخيط الذي له كمان و جيب... و قال العلامة العزیزی أی كانت نفسه تميل إلى لبسه أكثر من غيره من نحو رداء أو إزار لأنه أستر منهما و لأنهما يحتاجان إلى الربط و الامساك بخلاف القميص، لأنه يستر عورته و يباشر جسمه بخلاف ما يلبس فوقه من الدثار انتهى ... قيل وجه أحيية القميص اليه (ص) أنه أستر للأعضاء عن الإزار و الرداء و لأنه أقل مؤونة و أخف على البدن و لابسه أكثر تواضعا»^{۶۲۷} (قميص، اسمی است برای

۶۲۲ - بحار الانوار ج ۹۹ ص ۱۳۷ ح ۱۲

۶۲۳ - مكارم الاخلاق طبرسی ص ۱۶

۶۲۴ - مستدرک الوسائل ح ۱۵۲۰۴

۶۲۵ - المستدرک على الصحيحين ج ۴ ص ۱۹۲، عون المعبود ۴۰۱۹، سنن ابن ماجه ۳۵۷۵

۶۲۶ - السنن الكبرى نسائی ۹۵۸۹، عون المعبود ح ۴۰۱۸

۶۲۷ - عون المعبود شرح حديث ۴۰۱۸ و ۴۰۱۹

پارچه خیاطی شده‌ای که دارای آستین و شکاف [برای سر و گردن] است... علامه عزیزی [در علت محبوبیت آن در نزد حضرت] می‌گوید: "شخص پیامبر، به پوشیدن پیراهن، بیش از سایر جامه‌ها مثل رداء یا إزار [که هر دو پارچه‌اند] تمایل داشت زیرا پیراهن، از آن دو پوشاننده‌تر است و نیز به این دلیل که إزار و رداء نیاز به بسته شدن و نگه داشتن [به وسیله دست] دارند اما پیراهن نیاز به این کارها ندارد زیرا عورة را می‌پوشاند و به جسم و پیکر می‌چسبد [و در واقع رها و ول نیست]... " ... گویند دلیل محبوبیت پیراهن نزد پیامبر این بود که از إزار و رداء پوشاننده‌تر، کم هزینه‌تر، سبک‌تر [و راحت‌تر] و پوشنده‌ی آن به فروتنی نزدیک‌تر بود.

با این حال معلوم نیست که همواره دکمه‌های پیراهنش بسته بود: «حدثنی معاویة بن قرة عن ابيه قال: أتیت رسول الله^(ص) فبايعته و ان زر قميصه لمطلق. قال عروة فما رأیت معاویة و لا ابنه فی شتاء و لا صيف الا مطلقة ازارهما»^{۶۲۸} (پدر معاویة بن قرة گفت: "نزد رسول خدا آمدم و با او بیعت کردم. در این دیدار دکمه پیراهن حضرت باز بود". عروه گفت: تحت تأثیر این دیدار، هرگاه معاویة و پسرش را چه در زمستان چه در تابستان دیدم ملاحظه کردم که دکمه‌های پیراهن‌شان [مانند حضرت] باز بود). این روایت را باید در کنار این واقعیت که در آن عصر از زیرپیراهن استفاده نمی‌کردند قرار داد.

ب- روایات شلوار

«عن أبي هريرة قال دخلت مع النبي^(ص) يوماً السوق فجلس الى البزاز فاشترى سراويل بأربعة دراهم و كان لأهل السوق وزان يزن فقال له رسول الله^(ص) اتزن و أرجح فقال الوزان إن هذه لكلمة ما سمعتها من أحد فقال ابوهريرة فقلت له كفاك من الزهق و الجفاء في دينك ألا تعرف نبيك فطرح الميزان و وثب الى يد رسول الله^(ص) يريد أن يقبلها فحذف رسول الله^(ص) يده منه فقال ما هذا إنما يفعل هذا الأعاجم بملوكها و لست بملك انما أنا رجل منكم فوزن و أرجح و أخذ رسول الله^(ص) السراويل قال أبوهريرة فذهبت لأحمله عنه فقال صاحب الشيء أحق بشيئه أن يحمله إلا أن يكون ضيعفاً فيعجز عنه فيعينه أخوه المسلم قال قلت يا رسول الله و إنك لتلبس السراويل قال أجل في السفر و الحضر و

فی اللیل و النهار فانی أمرت بالستر فلم أر شيئاً أستر منه»^{۶۲۹} (پس از این که پیامبر، سروالی [لباسی شبیه شلوارک] از بازار خریداری کرد ابوهریره از او پرسید: آیا تو سروال می پوشی؟ حضرت پاسخ داد: "بله؛ چه در سفر چه در شهر خودم، چه در شب و چه در روز سروال می پوشم چرا که مأمور به پوشیدگی و حجاب هستم و چیزی را از شلوار پوشانده تر نیافتم." پس از خریداری شلوار، ابوهریره به احترام حضرت، می خواست آن را حمل نماید اما رسول خدا از این کار جلوگیری کرد و گفت: "بہتر است صاحب کالا خودش این کار را انجام دهد مگر این که ناتوان باشد که در این صورت برادر مسلمانش او را کمک خواهد کرد." در جریان همین خرید بود که ترازودار پس از این که در پی مسئله ای متوجه شد طرف مقابلش، پیامبر است به سوی دست حضرت رفت تا آن را ببوسد اما پیامبر نگذاشت و گفت: "این کار را مردم عجم با پادشاهان شان انجام می دهند و من شاه نیستم و فردی مانند خود شما هستم!").

البته ما ترسیم دقیقی از سروال که همه جا آن را به شلوار ترجمه می کنند نداریم و شاید روایت آتی بر این ابهام بیفزاید: «سمعت مالکاً أباصفوان یقول: أتیت مکة و رسول الله^(ص) بها، فاشتری منی رجل سراویل، فوزن، فأرجح»^{۶۳۰} (راوی گوید: به مکه در آمدم در حالی که رسول الله نیز آن جا بود. حضرت، یک پای! شلوار از من خریداری کرد آن گاه این کالا وزن [و قیمت گذاری] شد).

«عن سويدبن قيس قال اتانا النبي^(ص) فساومنا سراویل... (قوله فساومنا سراویل) قال السيوطي في حاشية أبي داود في كتاب البيوع ذكر بعضهم ان النبي^(ص) اشتری السراویل و لم یلبسها و فی الهدی لابن القیم أنه لبسها...»^{۶۳۱} (سیوطی از قول برخی نقل کرده که پیامبر، شلوار خریداری کرد اما از آن استفاده نکرد و نپوشید ولی در الهدی آمده که حضرت، آن را پوشید).

۶۲۹ - مجمع الزوائد هیثمی ج ۵ ص ۲-۱۲۱+الموضوعات ابن جوزی ج ۳ ص ۴۷، سنن المصطفی شرح سنن

ابن ماجه با حاشیه سندی ج ۲ ص ۳۷۳+ رک: زادالمعاد ابن قیم ج ۱ (فصل فی ملابسه)

۶۳۰ - السنن الکبری نسائی ۹۵۹۵ + ۹۵۹۳ و ۹۵۹۴

۶۳۱ - سنن المصطفی ج ۲ ص ۳۷۳

ج ۱- روایات آستین بلند

«عن أسماء بنت یزید قالت: كانت ید کُم قمیص رسول الله (ص) الی الرِّسغ»^{۶۳۲}، «عن اسماء قالت: کان ید کُم النبی (ص) الی الرُّصغ * حدَّثنی بُدیلُ العقیلی، قال: کان کُم رسول الله (ص) الی الرُّصغ»^{۶۳۳} و «کان ید قمیص رسول الله (ص) أسفل من الرِّسغ»^{۶۳۴} (ترجمه‌ی مجموع: آستین پیراهن رسول الله تا میج دست حضرت و بلکه پایین‌تر از آن بود). چنان‌که ملاحظه شد آستین دست حضرت تا میج (و حتی پایین‌تر از میج) گزارش شده است! یعنی همان اندازه‌های بلندی که به کرات مورد نهی خود رسول الله واقع شده است! ابن قیّم جوزیه در ردّ این‌گونه روایات می‌گوید: «کان قمیصه من قطن و کان قصیر الطول، قصیر الکتّین و أما هذه الأکمام الواسعة الطوال التي هي کالأخراج، فلم یلبسها هو و لا أحدٌ من أصحابه البتة و هي مخالفة لسنّته و فی جوازها نظر فإنّها من جنس الخیلاء»^{۶۳۵} (قمیص رسول خدا از پنبه بود و طول آن کوتاه بود و آستینش نیز کوتاه بود. اما این آستین‌های گشاد و بلندی که مانند خورجین و توشه‌دان است، نه حضرت و نه هیچ‌یک از یارانش نپوشیدند و [در واقع] این‌گونه آستین‌های بلند مخالف سنّت رسول الله است. و [حتی] قول به جایز بودنش با مشکل روبروست، زیرا این بلندی و درازی از نوع خیلاء و تکبر [و فخر فروشی و مباهاتی است که حضرت شدیداً با آن مخالف بوده] است). پیش‌تر روایاتی از حضرت در نهی از پوشیدن "دامن، پیراهن، عمامه و آستین" بلند آورده شد.

ج ۲- روایات آستین کوتاه

«رأیت ابالقاسم و علیه جبة شامیة ضیقة الکتّین»^{۶۳۶} (راوی می‌گوید: ابوالقاسم [پیامبر] را دیدم در حالی که بر وی جبه‌ای شامی بود که [بال‌ها و] آستین‌هایش محدود و تنگ بود).

۶۳۲ - عون المعبود ح ۴۰۲۰

۶۳۳ - السنن الكبرى نسائی ۹۵۸۷ و ۹۵۸۸

۶۳۴ - عون المعبود ذیل ح ۴۰۲۰

۶۳۵ - زاد المعاد ابن قیّم ج ۱ ص ۱۳۲ تا ۱۳۴ + عون المعبود ذیل احادیث ۴۰۱۸ و ۴۰۱۹

۶۳۶ - طبقات ابن سعد ج ۱ ص ۴۵۹

«عن انس بن مالک قال: کان قمیص رسول الله (ص) قطناً، قصیر الطول قصیر الکمین»^{۶۳۷}
 (انس بن مالک گفت: پیراهن رسول الله از جنس پنبه بود و اندازه آن و نیز اندازه آستینش کوتاه بود).

«عن ابن عباس قال: کان النبی (ص) [رسول الله (ص)] یلبس قمیصاً قصیر الیدین و الطول»^{۶۳۸} (ابن عباس گفت: پیامبر پیراهنی می پوشید که اندازه دست‌های آن و اندازه پیراهن، هر دو کوتاه بودند).

توجه: در باره عبارت جامه‌ی "قصیرالید" که در روایت اخیر آمد، خلیل بن احمد می‌گوید: «یقال ثوب قصیر الید إذا کان یقصر عن أن یلتحف به»^{۶۳۹} (جامه را هنگامی قصیرالید گویند که به دلیل کوتاه بودن، نتوان آن را به خود پیچید [و خود را درون آن به طور کامل پوشاند]). بنابراین ترجمه "کم" و "ید قمیص" به آستین کنونی، درست و دقیق نمی‌باشد و اساساً جامه‌های شبه‌دوخته‌ی عصر پیامبر با لباس‌های دوخته‌ی همنامش در اعصار بعد، مطابق و یکسان نیست ولی متأسفانه از این نکته مهم معمولاً غفلت می‌شود مثلاً قمیص یا درع را به پیراهن ترجمه می‌کنیم و از طرفی پیراهن در میان ما و اعراب امروزی ویژگی‌هایی دارد که هرگز با قمیص و درع در عصر پیامبر مطابقت ندارد! آیا پیراهن بلند عربی یا پیراهن دکمه و آستین‌دار ایرانی با قمیص چهارده قرن پیش یکسان است؟ منفی بودن پاسخ را در فصل اول به طور مشروح، و نیز از لابلای روایات می‌توان به دست آورد. همچنین سروال را در روایات به شلوار ترجمه می‌کنیم که این ترجمه جز به پیچیده‌تر شدن فهم واقعیات عصر پیامبر نمی‌انجامد زیرا چنان‌که ملاحظه شد سخن از خرید یک پای سروال بود؛ همچنین اندازه‌اش به شلوارک می‌ماند و نه شلوار. مقایسه سروال، با فرض رواج در عصر پیامبر، با شلوارهای امروزی چه از جهت اندازه و طول و چه از جهت کیفیت پوشیدگی کار نادرستی است. نیز چنان‌که گفتم کم را به آستین ترجمه می‌کنیم و امروزه آستین دارای ویژگی‌هایی است که بر ویژگی‌های کم در دوران رسول خدا انطباق تمام ندارد.

۶۳۷ - طبقات ابن سعد ج ۱ ص ۴۵۸

۶۳۸ - طبقات ج ۱ ص ۴۵۹، سنن ابن ماجه ح ۳۵۷۷

۶۳۹ - العین ص ۱۹۹۶ واژه یدی

راستی اگر پیامبر از پیراهن استفاده می‌کرد و آستینی شبیه آستین‌های کنونی داشت پس چرا در سجده، در معرفی امام‌علی، در برائت از خالد بن ولید، که دست‌هایش را باز می‌کرد یا به آسمان می‌برد، یهلو و زیر بغلش نمایان می‌شد و اگر از شلوار استفاده می‌کرد پس آن همه روایات متعدّد در مورد اِزارِ وی چه می‌شود؟

استحمام و قضای حاجت، بی‌وجود حَمّام و بیت‌الخلا

بحث در مورد عدم استحمام حضرت در حَمّام، عدم قضای حاجتش در بیت‌الخلا، و رعایت حدّاقْل‌ها از سوی وی در هر دو مورد را در ضمن روایات پی‌گیری می‌کنیم:

الف- روایات استحمام

«... قال موسى عن أبي معشر عن ابراهيم قال كان رسول الله (ص) إذا أظلى بالنورة ولي عانته و فرجه بيده ... أخبرنا منصور عن حبيب أن النبي (ص) كان إذا أظلى ولي عانته بيده ... / قالوا كان رسول الله (ص) إذا أظلى بالنورة ولي عانته بيده»^{۶۴۰} (رسول خدا (ص) هنگام استفاده از نوره، خودش ناحیه زهار و فرجش را نوره می‌کشید).

«عن ابن عباس قال: أظلى رسول الله فطلاه رجل فستر عورته بثوب و طلى الرجل سائر جسده فلما فرغ قال له النبي (ع): أخرج عنى ثم طلى النبي (ص) عورته بيده»^{۶۴۱} (ابن عباس گفت: رسول خدا شروع به نظافت بدن کرد و [به این منظور] مردی نوره بر اندام حضرت مالید و [در این هنگام] رسول خدا شرمگاهش را با پارچه‌ای پوشاند و آن مرد، دیگر قسمت‌های اندام حضرت را [نوره] مالید و هنگامی که از این کار فارغ شد پیامبر به او گفت: از من فاصله بگیر، سپس پیامبر با دست خودش شرمگاهش را نظافت کرد).

توضیح این‌که روایات اخیر (که ناظر بر چگونگی استحمام پیامبر است) تا حدودی دلالت بر وجود گرمابه و حمام در روزگار حضرت دارد. اما پیش از این آوردم که احتمال وجود حمام در حیات پیامبر جداً ضعیف است و به همین دلیل روایات بالا را در فصل مربوطه نیاوردم. گویا استحمام در عصر پیامبر به صورت ساده‌تر و ابتدائی‌تر، و در

۶۴۰ - الطبقات الکبری ابن سعد ج ۱ ص ۴۴۲

۶۴۱ - احکام القرآن جصاص ج ۱ ص ۸۱

اماکنی بعضاً از پیش تعیین نشده انجام می‌شد. یکی دو مورد از گزارشات مربوط به استحمام ساده پیامبر را مرور می‌کنیم هرچند پوشیدگی حضرت در هر دو حالت (چه با فرض وجود حمام مطابق روایات بالا و چه در محیطهای غیر پوشیده مطابق روایات پایین) ناچیز و البته ناشی از واقعیات زمانه بود:

«عن امهانی انها ذهبت الی النبی^(ص) یوم الفتح [عام الفتح] قالت فوجدته یغتسل و فاطمة تستره بثوب فسلمت و ذلك ضحی فقال من هذا فقلت أنا أمهانی... فلما فرغ رسول الله^(ص) من غسله قام فصلی ثمان رکعات ملتحفا فی ثوب»^{۶۴۲}، «... فسترته ابنته فاطمة بثوبه فلما اغتسل أخذته فالتحف به ثم قام فصلی ثمان سجداً و ذلك ضحی»^{۶۴۳} (... فاطمه دختر پیامبر، با لباس خود پیامبر، او را [در هنگام استحمام، از دید مردم] پوشاند و هنگامی که غسل و استحمام پیامبر به پایان رسید، لباس را از فاطمه گرفت و همان را دور خود پیچید و سپس به نماز ایستاد...).

«حدثنی ابوالسمح قال: كنت أخدم النبی^(ص) فكان إذا أراد أن یغتسل قال: ولئی قفاک فأولیه قفای، فأستره به»^{۶۴۴} (ابوالسمح گفت: من خدمتکاری پیامبر را می‌کردم پس هرگاه می‌خواست غسل و استحمام کند به من می‌گفت: رویت را برگردان من نیز چنین می‌کردم و او را به این وسیله می‌پوشاندم).

ب- روایات قضای حاجت

«قال عبدالله و لقد رقیت علی ظهر بیت فرأیت رسول الله^(ص) قاعداً علی لبنتین مستقبلاً بیت المقدس لحاجته»^{۶۴۵} (راوی گفت: به پشت بام رفتم که دیدم رسول خدا برای قضای حاجتش بر روی دو خشت نشسته است).

«عن ابن عمر أن النبی^(ص) كان إذا أراد حاجة [الخلاء] لایرفع ثوبه حتی یدنو من الأرض»^{۶۴۶} (ابن عمر گفت: پیامبر در هنگام قضای حاجت، دامن جامه‌اش را تا پیش از

۶۴۲ - مسند احمد بن حنبل ج ۶ ص ۳۴۳، ۴۲۳ + ۴۲۵

۶۴۳ - صحیح مسلم بشرح النووی ج ۴ ص ۲۸ و ۲۹

۶۴۴ - سنن ابوداود ح ۳۷۶، السنن الکبری نسائی ح ۲۲۸

۶۴۵ - صحیح مسلم ج ۱ ص ۱۵۵

۶۴۶ - سنن ابوداود ح ۱۴، فتح الرحیم علی فقه مالک ج ۱ ص ۴۶

این‌که خودش را به زمین نزدیک کند بالا نمی‌زد [یعنی در حال ایستاده و پیش از نشستن بر محلّ دستشویی، دامن را بالا نمی‌آورد].

«کان اذا سلم علیه أحد و هو یبول لم یرد علیه ذکره مسلم فی صحیححه عن ابن عمر و روی البزار فی مسنده فی هذه القصة أنه رد علیه ثم قال انما رددت علیک خشية أن تقول سلمت علیه فلم یرد علی سلاما فاذا رأیتنی هكذا فلاتسلم علی فانی لأرد علیک السلام و قد قیل لعل هذا کان مرتین و قیل حدیث مسلم أصح»^{۶۴۷} (هنگامی که حضرت مشغول ادرار بود از پاسخ دادن به سلام دیگران خودداری می‌کرد... [البته در این باره نقل می‌کنند که] حضرت پاسخ سلام فردی را [در همین حالت] داد و به وی گوشزد کرد: پاسخ سلام تو را دادم تا نگوئی به من سلام کرده‌ای ولی پاسخی دریافت نکرده‌ای، ولی [از این پس] هرگاه مرا در این وضعیت دیدی سلام مکن [و با من هم‌سخن مشو] زیرا پاسخت را نخواهم داد...).

خانه‌هایی، نه چندان پوشا

توصیف خانه‌ی همسران پیامبر را با چند گزارش از طبقات ابن‌سعد آغاز می‌کنیم: «... رأیت بیوت أزواج النبی^(ص)، حین هدمها عمر بن عبدالعزیز، کانت بیوتاً باللبن، و لها حُجْرٌ من جرید مطرورة بالظین، عددت تسعة أبیات بحجرها و هی مابین بیت عائشة إلى الباب الذی یلی باب النبی^(ص) إلى منزل أسماء بنت حسن بن عبدالله بن عبیدالله بن العباس، و رأیت بیت أم سلمة و حجرتها من لبن، فسألت ابن ابنها، فقال: لما غزا رسول الله^(ص) غزوة دومة بنت أم سلمة حجرتها بلبن، فلما قدم رسول الله^(ص) نظر إلى اللبن فدخل علیها أول نسائه فقال: ما هذا البناء؟ فقالت: أردت یا رسول الله أن أكف أبصار الناس، فقال: یا أم سلمة إن شرَّ ما ذهبَ فیهِ مالُ المسلمینَ البُنیانُ * ... أدركت حُجْرَ أزواج رسول الله^(ص) من جرید النخل علی أبوابها المُسوح من شعر أسود * ... کان منها أربعة أبیات بلبن لها حُجْرٌ من جرید، و کانت خمسة أبیات من جرید مطینة لا حُجْر لها، علی أبوابها مسوح الشعر، ذرعتُ الستر فوجدته ثلاث أذرع فی ذراع و العظم أو أدنی من العظم * ... فهذه بیوت النبی^(ص) التي رأيتها بالجرید، قد طُرَّت بالظین، علیها مسوح شعر * ... رأیت حُجْر

النبي^(ص) قبل أن تهدم بجرائد النخل مُلبَّسة الأنتاع * ... رأيت حُجر أزواج النبي^(ص) و عليها المسوح، یعنی متاع الأعراب * ... كنت أدخل بيوت أزواج النبي^(ص) في خلافة عثمان بن عفان فأتناول سُقْفها بيدي»^{۶۴۸} (ترجمه سخن راویان: من خانه‌های همسران رسول خدا^(ص) را در آن موقع که به فرمان عمر بن عبدالعزیز ویران کردند دیدم، دیوار حیاط‌ها از خشت خام بود و هر حیاط دارای حجره‌هایی بود از چوب و شاخ خرما که میان آن‌ها را گل‌اندود کرده بودند، شمردم نه حجره بود... ضمناً متوجه شدم که حیاط و حجره امّسلمه از خشت خام است، از پسرش [/ پسر پسرش] علت آن را پرسیدم، گفت هنگامی که پیامبر^(ص) به جنگ دومه رفته بودند امّسلمه حجره خود را با خشت خام بنا کرد و چون رسول خدا برگشتند متوجه آن شدند و نخست به خانه امّسلمه آمدند و فرمودند این بنا چیست؟ امّسلمه گفت ای رسول خدا خواستم از دید مردم محفوظ باشم، فرمودند ای امّسلمه بدترین چیزی که اموال مسلمانان در آن راه خرج شود ساختمان است * ... حجره‌های همسران رسول خدا را دیدم که از شاخ خرما درست شده و بر درهای آن پرده‌های مویین سیاه بود * ... چهار خانه از آن‌ها با خشت خام ساخته شده بود و حجره‌هایی از چوب خرما داشت و پنج خانه فقط با چوب گل‌اندود بود و حجره‌یی نداشت و بر در آن‌ها پرده مویین آویخته بود. گوید من پرده را اندازه گرفتم سه ذراع طول و یک ذراع و یک وجب بلکه کمتر از یک وجب عرض * ... [این] خانه‌های پیامبر^(ص) است که من دیده بودم با شاخ‌های خرما ساخته و فواصل آن‌ها از گل آکنده شده بود و پرده‌های مویین داشت * ... حجره‌های پیامبر^(ص) را پیش از آن‌که خراب کنند دیده بودم شاخ‌های خرمایی بود که بالای آن سفره‌های چرمی انداخته بودند * ... حجره‌های همسران رسول خدا را دیدم که بر سقف آن‌ها چادر مویین بود * ... به روزگار خلافت عثمان داخل خانه‌های همسران پیامبر^(ص) می‌رفتم و به راحتی دست من به سقف آن‌ها می‌رسید)^{۶۴۹}.

گفتنی است اگر در گزارشات بالا حُجره را به معنای پرده‌ای حصیری که در جلوی

۶۴۸ - الطبقات الکبری ج ۱ ص ۴۹۹ تا ۵۰۱

۶۴۹ - طبقات (ترجمه مهدوی دامغانی) ج ۱ ص ۴۹۲ تا ۴۹۳

خانه نصب می‌شد بگیریم در این صورت به معانی دیگری غیر از آنچه در ترجمه آمد می‌رسیم؛ به ویژه که یکی از گزارشات فوق (که در ادامه، تکرار و سپس ترجمه‌ای جدید می‌شود) وضوح بیشتری در این امر دارد. در این باره قبلاً توضیحی آوردم و هنگام پرداختن به آیه حجرات پی‌گیری خواهد شد. از آن گذشته در این ترجمه سخن از دیوار حیاط به میان آمده، در حالی که برخی روایات صراحتاً وجود دیوار حیاط برای خانه‌های حضرت را رد می‌کنند: «سمعت عمرو بن دینار و عبیدالله بن ابی یزید قالا لم یکن علی عهد رسول الله^(ص) علی بیت النبی حائط فکان أول من بنی علیه جدارا عمر بن الخطاب قال عبیدالله بن ابی یزید کان جداره قصیرا ثم بناه عبدالله بن الزبیر بعد و زاده فیه»^{۶۵۰} به نظر می‌رسد ذکر دیوار حیاط در ترجمه، ناشی از همان ذهنیتی است که معمولاً از حجره وجود دارد و مشکلات زیادی در موارد دیگر به بار می‌آورد.

یکی از جامع‌ترین گزارشاتی که در باره خانه پیامبر آمده، از این قرار است: «قال عمران بن ابی‌انس کان منها [/ فیها] أربعة أبیات بلبن لها حجر من جرید و کانت خمسة أبیات من جرید مطمينة لا حجر لها علی أبوابها مسوح الشعر ذرعت الستر [/ الساتر] فوجدته ثلاث أذرع فی ذراع و العظم [/ عظم الذراع] أو أدنی من العظم»^{۶۵۱} (راوی در مورد خانه همسران پیامبر می‌گوید: چهار تا از این اتاق‌ها با خشت ساخته شده بود. برای این اتاق‌ها حجره‌هایی از لیف خرما وجود داشت [یعنی دیواری حصیری در مقابل اتاق‌ها نصب شده بود و ساتر درون اتاق محسوب می‌شد]. پنج تای دیگر از این اتاق‌ها با لیف خرما گل‌اندود شده ساخته شده بود که فاقد حجره [ی مذکور] بودند و [لی در عوض] بر مدخل و درگاه‌شان پرده‌هایی موئین آویزان بود. این پرده‌ها را اندازه گرفتم که سه ذراع در یک ذراع و یک استخوان ذراع بود).

چنان‌که ملاحظه شد هیچ‌یک از این اتاق‌ها دارای درب و لنگه‌ی در نبود؛ و فقط حصیری در مقابلش بود و یا پرده‌ای بر درگاهش. از روایت فوق می‌توان برای انطباق معنای حجره بر پرده‌های حصیری مقابل خانه استفاده کرد. از آن‌جا که اتاق همسران در

۶۵۰ - الطبقات ج ۲ ص ۲۹۴ + سبیل الهدی والرشاد ج ۱۲ ص ۵۱

۶۵۱ - الطبقات الکبری ج ۸ ص ۱۶۷، ج ۱ ص ۵۰۰ + سبیل الهدی و الرشاد ج ۳ ص ۳۴۸

کنار هم قرار داشت بنابراین راهرویی مابین این اتاق‌های همجوار با آن حصیرهای مقابلش شکل می‌گرفت.

خانه همسران پیامبر مسقف، اما کوتاه و ساخته شده از شاخ و برگ نخل بود: «روی ابن‌سعد و البخاری فی (الأدب) و ابن‌أبی‌الدنیا و البیهقی فی (الشعب) عن الحسن البصری قال: كنت و أنا مراهق أدخل بیوت أزواج النبی (ص) فی خلافة عثمان فأتناول سقفها بیدی»^{۶۵۲} و «قال فی (الروض) كانت بیوته (ص) تسعة، بعضها من جرید مطین بالطين. و سقفها من جرید و بعضها من حجارة مرصوة بعضها علی بعض و سقفها من جرید النخل»^{۶۵۳}.

بنابراین خانه‌ی هر یک از همسران پیامبر عبارت از یک اتاق [یا بیت] با دیواری خشتی [و بعضاً حصیری گل‌اندود]، سقفی کوتاه و شاید پرده‌ای آویزان بر درگاهش بود. علاوه بر آن هر اتاق [یا بیت] دارای حجره‌ای بود؛ که بهتر است آن را به دیوار حصیری جلوی خانه ترجمه کنیم تا اتاق.

در فصل چهارم روایاتی آوردم که به موجب آن‌ها گاه از لابلائی حصیر مقابل و حتی از روزنه‌های دیوار، می‌شد درون خانه‌ی پیامبر را دید. نیز مطابق روایات صدر بحث، احتمال دیده‌شدن درون خانه از بیرون وجود داشت؛ و امّسلمه به همین دلیل حجره و اتاق خود را در غیاب پیامبر با خشت استوار کرد، و زمانی که در این باره از سوی پیامبر مورد پرسش واقع شد علت آن را این توضیح داد که خواستم از دید مردم در امان باشم (أردت یا رسول‌الله أن أكفّ أبصار الناس) اما پیامبر با بیان جمله‌ای به این امر واکنش نشان داد که گویای کم‌تر بودن حساسیت حضرت در مقایسه با امّسلمه در قبال حجاب و پوشیدگی است: «ای امّسلمه بدترین چیزی که اموال مسلمانان در آن راه خرج شود ساختمان است». این کم‌اعتنایی و زهد را همچنین می‌توان از کلام امام‌علی، آن‌گاه که به توصیف سیره‌ی اهل‌بیت پیامبر پرداخت، به دست آورد: «... حتی لقد كان من تألفه لهم أن كان الناس فی السکن و القرار و الشیع و الری و اللباس و الوطاء و الدثار

۶۵۲ - سبیل‌الهدی و الرشاد ج ۱۲ ص ۵۱

۶۵۳ - سبیل‌الهدی و الرشاد ج ۱۲ ص ۵۱

و نحن أهل بیت محمد^(ص) لا سقوف لیبوتنا و لا أبواب و لا سور [؟ ستور] إلا الجرائد و ما أشبهها و لا وطاء لنا و لا دثار علينا تداولنا الثوب الواحد فی الصلاة أكثرنا و نظوی الأيام و اللیالی جوعاً عامتنا...»^{۶۵۴} (... ما اهل بیت محمد^(ص) خانه‌ها مان نه سقف داشت، نه درب محافظ، و نه ساتر و پرده‌ای بجز الیاف و شاخ و برگ درختان...).

کم‌توجهی به حجاب معهود در ذهن ما

پیش‌تر آوردم که پیامبر نیز همانند معاصرینش درون واقعیات گریزناپذیر زندگی می‌کرد. در میان مردمی که بسیاری از آنان نه چندان مال داشتند که بتوانند خود را به خوبی بپوشانند و نه این‌که پدیده نیمه‌برهنگی (و حتی برهنگی) در نزد آنان زشت می‌نمود بلکه امری نسبتاً رایج و عادی بود. در فقر مال و نبود جامه، همین بس که گاه رسول‌خدا همانند بسیاری از مردم، فاقد جامه‌ی معوض بود بطوری‌که پس از شستن لباسی که در بر داشت از جامه‌ی دیگر، خبری نبود و به همین خاطر منتظر می‌ماند که جامه‌اش خشک شود تا همان را دوباره بپوشد: «و کان یضع ثیابه لتغسل فیأتیبه بلال فیؤذنه بالصلاة فماید ثوبا یخرج به الی الصلاة حتی تجف ثیابه فیخرج بها الی الصلاة»^{۶۵۵} و جالب این‌که در فاصله مابین شستن تا خشک شدن لباس، که نیمه‌برهنه بود، نگرانی و اضطرابی ناشی از بی‌لباس بودن به وی دست نمی‌داد.

در کم‌اعتنایی حضرت نسبت به حجاب مورد انتظار ما، می‌توان به نحوه حضور وی در تشییع جنازه سعد بن معاذ اشاره کرد آن‌جا که به احترام شخصیت متوفی، به تأسی از فرشتگان خدا، در حضور دیگران رداء از تن بینداخت و به تشییع پیکر سعد ادامه داد. در این کم‌اعتنایی همچنین می‌توان به واکنش منفی‌اش به اقدام ام‌سلمه در ساخت بنایی خشتی (که با هدف استتار افراد حاضر در خانه از ناظران بیرونی انجام داد)، یا گلایه‌اش از فاطمه در مورد نصب پرده بر درگاه خانه، یا کندن پرده‌ای که عایشه برای ستر پنجره و طاقچه نصب کرده بود، یا عدم موافقت با بلندی دامن زنان مگر به قدر یکی دو وجب، و یا خواستگاری از زنی که (همچون سایرین) سابقه طواف عریان بر گرد کعبه داشت اشاره

۶۵۴ - الاختصاص شیخ مفید ص ۱۷۲ + خصال شیخ صدوق ص ۳۷۳، بحار الانوار ج ۳۸ ص ۱۷۵

۶۵۵ - جامع السعادات ج ۲ ص ۴۹

کرد که همگی نشان از کم‌اهمیتی حجابِ غلیظ، و یا مهم‌تر بودن دیگر ارزش‌های اخلاقی، اجتماعی و معنوی در نزد رسول‌الله است. گفتنی است عدم حساسیت به حجاب در انتخاب همسر، پیش از حضرت محمد^(ص) در مورد حضرت موسی^(ع) نیز روی داده بود آن‌جا که همسر آینده موسی پیشاپیش وی راه می‌رفت، و نشیمن‌گاهش در اثر وزش باد، برجسته یا نمایان گردید ولی موسی^(ع) با وجود مشاهده این صحنه (و حتی با این‌که این وضعیت برای آن دختر عادی می‌نمود) با وی پیوند زناشویی برقرار کرد: «فقام معها فمشت بین یدیه فضربت الريح ثوبها فحكي عجيزتها فقال لها امش خلفي و دینی علی الطريق فإنا أهل بیت لانظر فی اعقاب النساء ... و ازدادت رغبة شعيب فی موسی فوجه ابنته التي أحضرتہ و اسمها صفورا»^{۶۵۶} و «فقام موسی معها و مشیت [/ فمشت] أمامه فسفقتها الرياح فبان عجزها...»^{۶۵۷} بنابراین واقعیت حجاب در "صدر اسلام" (و نیز امم سابقه) با حجاب در "اعصار بعدی مسلمانان" کاملاً متفاوت است.

پیامبر به راحتی، بی‌هیچ تکلف، و کاملاً عادی با زنان و جمع آن‌ها به گفتگو می‌نشست (حتی اگر حجاب مورد پسند متشرعان را رعایت نمی‌کردند): «استأذن عمر بن الخطاب علی رسول الله^(ص)، و عنده نسوة من قریش یکلمنه و یستکثرنه، عالیة اصواتهن علی صوته، فلما استأذن عمر بن الخطاب، قمن فبادرن الحجاب...»^{۶۵۸} و گاه در خلوت، با تک نفرشان به مکالمه می‌پرداخت و سخنان محبت‌آمیز، در جوئی بی‌شبهه نثارشان می‌کرد: «جاءت امرأة من الانصار الی النبی^(ص) فخلا بها، فقال: والله إنکن لأحب الناس إلی»^{۶۵۹} و بعضاً پیش می‌آمد در حالی که سوار بر مرکب، همراه یارانش در حرکت بود در این حال چنان‌چه با بانوی آشنایی در بیرون از شهر روبرو می‌شد؛ حضرت از در نوع دوستی و خویشاوندی به آن بانو پیشنهاد می‌کرد که بر ترک وی! سوار شود تا او را به خانه‌اش برساند: «حدیث اسماء بنت ابی بکر، قالت: ... فجئت یوماً و النوی علی رأسی، فلقیته رسول الله^(ص) و معه نفر من الانصار فدعانی... لیحملنی خلفه فاستحیبت أن أسیر مع

۶۵۶ - الکامل فی التاریخ ج ۱ ص ۱۷۶ و ۱۷۷

۶۵۷ - تفسیر علی بن ابراهیم ج ۲ ص ۱۳۸، مستدرک الوسائل ۱۶۶۹۹

۶۵۸ - صحیح بخاری ۳۴۰۷

۶۵۹ - صحیح بخاری ۴۸۳۳

الرجال...»^{۶۶۰}.

امام علی: اینک در پایان توضیحاتی که در باره پیغمبر آوردم گزارشاتی در باره امام علی (و سپس در باره فاطمه) می آورم:

«عن علی بن ربیعۃ قال: کان علی یلبس التبان تحت الازار»^{۶۶۱} (راوی می گوید علی در زیر ازارش، شورت کوچکی نیز می پوشید). واژه تَبَّان در این روایت را از سر ناچاری به شورت ترجمه کردم با این که در آن زمان، شورت های امروزی رایج نبوده است. ابن اثیر در باره تَبَّان چنین آورده است: «فی حدیث عمر (صَلَّى رَجُلٌ فِي تَبَّانٍ وَ قَمِيصٍ) التَّبَّانُ سِرَاوِيلٌ صَغِيرٌ يَسْتُرُ الْعَوْرَةَ الْمَغْلُظَةَ فَقَطْ وَ يُكْتَرُ لُبْسَهُ الْمَلَّاحُونَ وَ أَرَادَ بِهِ هَاهُنَا السَّرَاوِيلَ الصَّغِيرَ. وَ مِنْهُ حَدِيثُ عِمَارٍ (أَنَّهُ صَلَّى فِي تَبَّانٍ وَ قَالَ إِنِّي مِمَّنُونَ) أَيْ يَشْتَكِي مِثْلَهُ»^{۶۶۲} (در حدیث عمر آمده است که: "مردی با یک تَبَّان و یک پیراهن نماز خواند" تَبَّان شلوارک کوچکی است که فقط عین عورة و شرمگاه را می پوشاند و مَلَّوَانان، زیاد آن را می پوشند، و منظور از تَبَّان در اینجا شلوارک کوتاه است. حدیث عمار در همین معنا است که: او در تَبَّان نماز خواند و گفت [دلیل پوشیدن تَبَّان این است که] من مبتلا به مشکل مثانه هستم). پس می توان گفت تَبَّان، پوشاکی بود که باعث نپاشیدن شرمگاه می شد و به این ترتیب معادل کنونی این واژه، "مایو یا شورت کوچک" است. بنابراین گویا امام علی (به شرط منفی بودن انگیزه‌ی موجود در حدیث عمار) برای اطمینان از پوشیده بودن شرمگاهش علاوه بر ازار از این گونه شورت ها استفاده می کرده است زیرا ازار که همانند لنگ حمام است ویژگی پوشاندگی اش هرازگاهی در حین جنب و جوش و به ویژه در وقت نشست و برخاست ضعیف می گردید و فقط با وجود مایو یا شورت یا تَبَّان می شد این نگرانی را برطرف کرد.

«عن شبیکة [/ وشيكة] قال: رأيت علياً يأتزر [/ يتزر] فوق سرتة و يرفع إزاره الى انصاف ساقيه»^{۶۶۳} (راوی گفت: علی را در حالی که ازارش را از بالای ناف بسته بود و

۶۶۰ - ترجمه فارسی اللؤلؤ و المرجان (باب جواز إرداف المرأة الاجنبية إذا أعتيت في الطريق) ح ۱۴۰۸

۶۶۱ - كنز العمال ۴۱۹۳۷

۶۶۲ - النهاية ابن اثير ج ۱ ص ۱۸۱ واژه تبین

۶۶۳ - بحار الانوار ج ۴۰ ص ۳۲۲، ج ۷۹ ص ۳۱۰

آن را [از سمت پایین] تا نیمه‌های ساق! بالا آورده بود دیدم).

«... قال رأيت عليًا و هو يخرج من القصر و عليه قطريتان إزار الى نصف الساق و رداؤ مشمر قريب منه...»^{۶۶۴} (راوی گفت: علی را در حالی که از قصر بیرون می‌آمد و بر او دو بُرد به این شرح قرار داشت دیدم: إزار که تا نیمه ساق! بود، و رداء که آن را در بالا جمع کرده بود و نزدیک إزار بود).

«حدّثنی والدی أنه رأى عليا يمشى فى السوق و عليه إزار الى نصف ساقیه و برده علی ظهره قال و رأيت عليه بردین نجرانیین [/کرایین]»^{۶۶۵} (راوی گفت، علی را که در بازار قدم می‌زد و بر او إزاری تا نصف ساق، و بُردی بر گُرده‌اش بود دیده است).

در روایات بالا، سخن از "ساق" به میان آمد که قبلاً در دلالت معنای آن بر ساق کنونی تردید ایجاد کردم و چه بسا دست‌کم بتوان آن را معادل کلّ یا دانست که به این ترتیب نیمه‌ی ساق عبارت از زانو خواهد شد. در این راستا روایت دیگری را مرور می‌کنیم «عن خالد أبی أمیة قال رأیت علیا و قد لحق ازاره برکتیه»^{۶۶۶} (راوی گفت: علی را دیدم در حالی که إزارش به زانوانش رسیده بود).

حال که تا حدودی با اندازه لُنگ و إزار امام آشنا شدیم اینک روایتی در باره چگونگی استفاده‌ی وی از رداءش می‌آورم:

«أخبرنا أبو الرضى القيسى قال ربّما رأيت [/ رأینا] علیا یخطبنا و علیه إزار و رداء [/ ردی] مرتدیا به غیر ملتحف و عمامة فینظر [/ فننظر] الی شعر صدره و بطنه»^{۶۶۷} (راوی گفت: چه بسیار اتفاق می‌افتاد که علی را در حال سخنرانی می‌دیدم در حالی که [علاوه بر] عمامه [ی روی سر، همچنین] یک إزار و [نیز] یک رداء رها و غیرپیچیده، بر وی قرار داشت بطوری که [به دلیل پیچیده نشدن رداء به دور بدن] به موی سینه و [نیز] شکمش می‌نگریستیم).

۶۶۴ - طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۲۸، مستدرک الوسائل ۳۶۷۷

۶۶۵ - طبقات ج ۳ ص ۲۸، مستدرک الوسائل ۳۶۸۰

۶۶۶ - طبقات ج ۳ ص ۲۷، مستدرک الوسائل ۳۶۷۲

۶۶۷ - طبقات ج ۳ ص ۲۷، مستدرک الوسائل ۳۶۹۳

روایاتی در باره پیراهن وی:

«عن ابی عبدالله قال: ان علیا كان عندکم فأتی بنی دیوان [/ ببرد نوار] و اشتری ثلاثة اثواب بدینار القميص الی فوق الکعب و الإزار الی نصف الساق و الرداء من بین یدیه [/ قدمه] الی تديیه و من خلفه الی ألبتیه ثم رفع یده الی السماء فلم یزل یحمد الله علی ما کساه حتی دخل منزله ثم قال: هذا اللباس الذی ینبغی للمسلمین أن یلبسوه، قال ابو عبدالله: ولكن لا یقدرون أن یلبسوا هذا الیوم و لو فعلناه لقالوا مجنون و لقالوا مرأیّ والله تعالی یقول: " و ثیابک فطهر " قال: و ثیابک ارفعها و لاتجرها، و اذا قام قائمنا کان هذا اللباس»^{۶۶۸}.

«عن ابی مطر أنه رأى علیاً أتى غلاماً حدّثاً فاشتری منه قميصاً بثلاثة دراهم و لبسه الی ما بین الرسغین الی الکعبین...»^{۶۶۹}.

«عن عبدالله بن ابی الهذیل قال: رأیت علیاً و علیه قميص له إذا مدّه بلغ أطراف أصابعه و اذا تقبض، تقبض حتی تكون الی نصف ساعده»^{۶۷۰} و «... رأیت علی علی قميصاً زائباً إذا مدّ طرف کمه بلغ ظفره و اذا أرسله کان الی ساعده»^{۶۷۱}.

روایات بالا حاکی از وجود پیراهن های بلندی است که آستین آن تا انگشتان و بلکه ناخن امام می رسید! شاید روایت آتی در تبیین پیراهن وی، برخلاف روایات بالا که مصداق "جرّ إزارٍ منهیّ" اند، واقعی تر باشد: «عن مجمّع قال: إنّ علیاً أخرج سیفه فقال: من یرتھن سیفی هذا، أما لو کان لی قميص ما رهنّته، فرهنه بثلاثة دراهم، فاشتری قميصاً سنبلانیا کمه الی نصف ذراعیه و طوله الی نصف ساقیه»^{۶۷۲} (راوی گفت: علی شمشیرش را درآورد و گفت: "چه کسی این شمشیر را رهن می کند؟ اگر پیراهن داشتیم، شمشیرم را رهن نمی دادم" سرانجام امام آن را به سه درهم رهن داد و [با پولش] پیراهنی سنبلانی خرید که آستینش تا وسط ذراع، و طولش تا وسط ساق بود).

۶۶۸ - کافی ج ۶ ص ۴۵۵، وسائل الشیعه ۵۸۴۳، الوافی ۲۰۳۶۷+ بحار الانوار ج ۷۹ ص ۳۱۱

۶۶۹ - غایة المقصد فی زوائد المسند ح ۴۲۱۳

۶۷۰ - بحار الانوار ج ۳۴ ص ۳۵۵

۶۷۱ - بحار الانوار ج ۷۹ ص ۳۱۱

۶۷۲ - بحار الانوار ج ۷۹ ص ۳۱۰ [مکارم الاخلاق ۱۲۹]

* چنان‌که ملاحظه شد امام علی علاوه بر ازار، از چیزی شبیه شورت و مایو در زیر آن استفاده می‌کرد. امام، ازارش را تا نیمه‌های ساق (و زانو) بالا می‌آورد. او نیز مانند سایر مردم از دو قطعه پارچه استفاده می‌کرد یکی ازار، و دیگری رداء که بر کتف می‌آویخت بطوری‌که پشت تنه و نیز اجمالاً جلوی تنه را می‌پوشاند و گاه لبه‌های آن را از ناحیه جلو به هم وصل نمی‌کرد و به همین خاطر سینه و شکم وی نمایان بود. امام، گاهی از پیراهن استفاده می‌کرد که گویا بیشتر مربوط به زمان افزایش سطح رفاه، و دوران پس از پیامبر^(ص) است. گفتنی است قمیص شبه‌دوخته، جای‌گزین البسه نادرخته بود و نه لزوماً جامه‌ای مازاد بر آن‌ها. امام همچون دیگران درون واقعیات زمانه زندگی می‌کرد و به همین خاطر پیامدهای ناخواسته‌ی ناشی از حضور در گرمابه و خلا در مورد وی نیز جاری بود هرچند به مرور تحولاتی در ویژگی‌ها و محفوظ شدن اماکن یادشده به وجود آمده بود. نقل می‌کنند امام، فاقد جامه دوم بود که هنگام شست‌وشوی جامه‌اش بتواند از آن استفاده کند به همین خاطر یا منتظر خشک شدنش می‌شد و یا خشک نشده بر تن می‌کرد: «کان ربما حضرت الصلاة، و قد غسل قمیصه، فلا یكون عنده غیره فیلبسه قبل أن یجف، فیجففه و هو یخطب»^{۶۷۳} (چه بسا وقت نماز در حالی فرا می‌رسید که علی پیراهنش را شسته بود و به جز آن، جامه دیگری نداشت به همین خاطر همان جامه را پیش از خشک شدن به تن می‌کرد، و [سپس] در حین خطبه‌ی نماز، آن را خشک می‌کرد) و «عن ابی اسحاق السبیبی قال: کنت علی عتق أبی یوم الجمعة و أمير المؤمنین علی بن ابی طالب یخطب و هو یتروح بکمه فقلت: یا أبه أمير المؤمنین یجد الحر؟ فقال لی: لا یجد حرا و لا بردا، و لکنه غسل قمیصه و هو رطب و لا له غیره فهو یتروح به»^{۶۷۴} (ابو اسحاق سبیبی گوید روز جمعه‌ای بر دوش پدرم بودم و امیر مؤمنان علی بن ابی طالب خطبه می‌خواند و با آستینش خود را باد می‌زد. به پدرم گفتم: آیا امیر مؤمنان گرمش است؟ در جوابم گفت: او گرما و سرما را به چیزی حساب نمی‌آورد، بلکه پیراهنش را شسته و چون جز آن پیراهنی نداشته، آن را مرطوب به تن کرده است و چنین می‌کند تا

۶۷۳ - المعیار و الموازنة ابو جعفر اسکافی ص ۲۴۱

۶۷۴ - الغارات ج ۱ ص ۹۸ و ۹۹، بحار الانوار ج ۳۴ ص ۳۵۲

خشک شود»^{۶۷۵}. معمولاً، فقدان لباس تعویضی را از زاویه زهد و ساده‌زیستی مورد قرار می‌دهند اما این کتاب همچنین زاویه دیگری که گویای "وجود فقر مالی، و بی‌توجهی به حجاب امروزی" است را نیز از این گزارشات مورد توجه قرار داده است. فقر شایع، و کم‌توجهی به حجاب معهود در ذهن ما، به وضوح هرچه تمام‌تر از مجموع مباحث، گزارشات و روایاتی که تا به حال در کتاب آورده‌ام (و در آینده نیز خواهم آورد) به دست می‌آید. از همین باب است این کلام مولا علی که: «فقد وصف أمير المؤمنين بيوت آل النبي في عهد^(ص)، فكان مما قاله: ... و نحن أهل بيت محمد^(ص) لا سقوف لبيوتنا، و لا أبواب، و لا ستور إلا الجرائد، و ما أشبهها. و لا وطاء لنا، و لا دثار علينا [و يتداول الثوب الواحد في الصلاة أكثرنا ...]»^{۶۷۶} (امام علی خانه‌های آل نبی در عهد پیامبر را این چنین توصیف می‌کند: ما اهل بیت محمد^(ص) خانه‌ها مان نه سقف داشت، نه درب محافظ، و نه ساتر و پرده‌ای جز جریده درختان؛ نه زیرانداز داشتیم نه روانداز؛ و اغلب ما یک قطعه لباس را دست به دست می‌گردانیم تا با آن نماز بخوانیم).

پیراهن امام، که در آن به قتل رسید را چنین گزارش کرده‌اند: «عن جعفر بن محمد أنه أخرج يوماً إلى أصحابه قميص أمير المؤمنين علي بن أبي طالب الذي أصيب فيه و فيه دمه فنشره فشبروه فأصابوا دور أسفله اثني عشر شبراً و عرض بدنه ثلاثة اشبار و طول كميه ثلاثة اشبار»^{۶۷۷}.

حضرت فاطمه

در باره میزان حجاب فاطمه دو نوع روایت وجود دارد: روایات ناشنیده و روایات مشهور.

روایات ناشنیده: علاوه بر روایات مشهور (که محتوای شان در ذهن مان نقش بسته) همچنین روایاتی وجود دارد که با ذهنیات ما از وی فاصله زیادی دارد. این نوع روایات را در خلال مباحث آتی خواهم آورد و اینک نگاهی به آن‌ها می‌اندازیم:

۶۷۵ - سیره نبوی مصطفی دلشاد تهرانی ج ۱ ص ۲۱۷ و ۲۱۸
 ۶۷۶ - مأساة الزهراء سید جعفر مرتضی ج ۲ ص ۲۳۱ + بحار الانوار ج ۳۸ ص ۱۷۵
 ۶۷۷ - دعائم الاسلام ج ۲ ص ۱۵۵ ح ۵۵۸

۱- «عن أبي جعفر قال: صلّت فاطمة عليها السلام في درع و خمارها على رأسها ليس عليها أكثر ممّا وارت به شعرها و أذنيها»^{۶۷۸} (امام باقر گفت: فاطمه با پیراهن و روسری‌ای نماز خواند در حالی که روسری‌اش چندان بلند نبود که بتواند به غیر از موی [واقع بر کاسه‌ی] سرش و گوش‌هایش [چیز دیگری] را ببوشاند).

این روایت، تنها حدیثی است که برخی فقها با استناد به آن قائل به لزوم ستر مو در حین نماز شده‌اند؛ ولی این استنباط با خدشه‌هایی روبرو شده، و مورد اعتراض سایر فقها قرار گرفته است. برخی نیز محتوای حدیث را دالّ بر لازم نبودن ستر کردن می‌دانند زیرا روسری موصوف کردن فاطمه را در بر نمی‌گرفت. محتوای متن، چنان است که ما را نسبت به تعریف روسری در آن زمان دچار تردید می‌کند و به انطباق آن بر پیچه و عمامه نزدیک می‌سازد. روایت گواه اکتفاء حضرت به درع و خمار است. شرح حدیث در بخش مباحث فقهی خواهد آمد (فصل ۲ گام ۲، به ویژه در عنوان: روایت فضیل از امام باقر).

۲- «عن أبي جعفر قال: فاطمة سيدة نساء أهل الجنة و ما كان خمارها إلا هكذا: و أوماً بیده إلى وسط عضده ...»^{۶۷۹} (امام باقر گفت: با وجودی که فاطمه سرآمد زنان بهشتی است اما با این حال، سراندازش فقط تا وسط بازویش را تحت پوشش قرار می‌داد [و در نتیجه مابقی دستش پیدا بود]). شرح روایت در بخش مباحث فقهی می‌آید (فصل ۲ گام ۳ حدیث وسط العضد).

۳- «عن جابر بن عبد الله الانصاری قال: خرج رسول الله (ص) يريد فاطمة و أنا معه فلما انتهيت [انتهينا] إلى الباب ... قال [رسول الله]: أدخل؟ قالت: ادخل يا رسول الله، قال: أدخل أنا و من معي؟ فقالت يا رسول الله ليس على قناع فقال: يا فاطمة خذي فضل ملحفتك فقنعي به رأسك، ففعلت...»^{۶۸۰} و «عن عمران بن حصين: أن النبي قال: أ لا تنطلق بنا إلى فاطمة فإنها تشتكي. قلت: بلى. قال: فانطلقت مع النبي حتى انتهى إلى بيتها، فسلم و استأذن فقال: أدخل أنا و من معي؟ قالت: نعم و من معك يا أبتاه، فوالله ما على إلا عباءة. فقال: اصنعي بها هكذا و اصنعي بها هكذا، فعلمها كيف تستتر. فقالت: والله ما على رأسي

۶۷۸ - من لا يحضره الفقيه ح ۷۸۹

۶۷۹ - مکارم الاخلاق طبرسی ص ۱۰۶

۶۸۰ - کافی ج ۵ ص ۵۲۸

خمار. قال: فأخذ خلق ملاءة كانت عليه فأعطاها و قال: اختمري بها، ثم أذنت لهما فدخلا...»^{۶۸۱}.

این دو روایت به وضوح نشان می‌دهد که حضرت، دست‌کم در برخی مواقع، حتی فاقد همان پیراهن‌های ساده سابق‌الوصف بود و برای پوشاندن اندامش از پارچه (آن‌هم پارچه‌ای ناکافی که فقط با ترفندهای خاص می‌توانست مقداری کارا شود) استفاده می‌کرد. در این راستا می‌توان به خبر زیر اشاره کرد:

«... قالت فاطمة: فقلت: يا أبة أهل الدنيا يوم القيامة عراة؟ فقال: نعم يا بنية، فقلت: و أنا عريانة؟ قال: نعم و أنت عريانة و أنه لا يلتفت فيه أحد إلى أحد، قالت فاطمة: فقلت له: و سواتاه يومئذ من الله عزوجل فما خرجت حتى قال لي: هبط علي جبرئيل الروح الأمين فقال لي: يا محمد اقرأ فاطمة السلام و أعلمها أنها استحيت من الله تبارك و تعالی فاستحيت الله منها فقد وعدنا أن يكسوها يوم القيامة حلتين من نور قال علي: فقلت لها: فهلا سألتيه عن ابن عمك؟ فقالت: قد فعلت فقال: إن عليا أكرم علي الله عزوجل من أن يعرته يوم القيامة»^{۶۸۲} (فاطمه گفت: ای پدر! آیا مردم در روز قیامت برهنه‌اند؟ پیامبر پاسخ داد: بله دخترم. فاطمه ادامه داد: من نیز همین‌طور؟ حضرت گفت: آری تو نیز برهنه‌ای؛ ولی [نگران مباش زیرا] هیچ‌کس به دیگری توجه ندارد. فاطمه در این حین به پدر گفت: ای وای از برهنگی اندام و عورتین در آن روز! فاطمه هنوز از نزد پیامبر نرفته بود که جبرئیل بر حضرت نازل شد و بدلیل حیاء فاطمه، وعده‌ی اعطاء دو قطعه حله به او در قیامت را داد (...).

دو حله‌ای که در این روایت بحث‌انگیز به فاطمه وعده شد، در ضمن اشاره به بیشترین تعداد جامه‌ی دنیوی حضرت (یعنی دو قطعه ازار و رداء) دارد.

۴- «... قال سلمان الفارسی: فهورلت الي منزل فاطمة بنت محمد^(ص)، فاذا هي جالسة و عليها قطعة عباء اذا خمرت رأسها انجلى ساقها و إذا غطت ساقها انكشف رأسها، فلما نظرت اليّ اعتجرت ثم قالت...»^{۶۸۳} (سلمان فارسی گفت: به منزل فاطمه رفتم؛ او در

۶۸۱ - الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء (اسماعيل انصاري زنجاني خوئيني) ج ۲۰ ص ۵۰۱

۶۸۲ - بحارالانوار ج ۴۳ ص ۵۵

۶۸۳ - بحارالانوار ج ۴۳ ص ۶۶

حالی که تک پارچه‌ای بر اندام داشت نشسته بود. [این پارچه چنان بود که] اگر با آن سر را می‌پوشانید ساقش پیدا می‌شد و اگر ساق را تحت پوشش قرار می‌داد سرش مکشوف می‌شد پس چون مرا دید پارچه را دور سرش پیچید [و ساقش مکشوف ماند].

چه بسا همین مقدار توجه حضرت، ناشی از خلوتی بود که بین وی و سلمان بوجود آمد، زیرا چنان‌که در روایت خواهران محمدبن‌ابی‌عمیر ملاحظه کردیم، زنان در ملاقات‌های دونفره باید ملاحظاتی مضاعف بکار می‌بستند.

همان‌طور که در متن روایت آمد جامه‌ی فاطمه، ساقش را تحت پوشش قرار نمی‌داد! گویا حضرت لزومی به ستر ساق نمی‌دید زیرا می‌توانست هنگام اذن دخول سلمان، پارچه‌ای در داخل خانه بیابد و آن را بر پاهایش نهد و یا دیدار را به وقت دیگری موکول کند.

این روایت نیز گواه اکتفاء حضرت در رعایت حجاب و ستر اندام، به یک پارچه! است.

۵- «روی آنها [فاطمه] ما کانت فی بعض الاوقات مالکة ما تغطی جسدھا»^{۶۸۴} (وحید بهبهانی گفت: در روایت است که فاطمه گاهی اوقات فاقد جامه‌ای بود که با آن اندامش را بپوشاند!). توضیح مطلب در مباحث فقهی می‌آید (فصل ۳، عنوان: فقر و محدودیت).

۶- مطابق روایات زیر، فاطمه تصمیم گرفت در واکنش به خشونت و تهدیدی که پس از رحلت پیامبر نسبت به امام‌علی صورت گرفت سربرهنه و موپیشان! به درگاه خدا ناله‌ی استغاثه سر دهد تا مگر تأثیری کند و بخود آیند.

گزارش یعقوبی در این باره از این قرار است: «پس فاطمه بیرون آمد و گفت: والله لتخرجنّ او لاکشفنّ شعری و لأعجنّ الی الله. به خدا قسم باید بیرون روید اگر نه مویم را برهنه سازم و نزد خدا ناله و زاری کنم...»^{۶۸۵}.

مطابق گزارش عیاشی، وی پس از اتمام حجّت دست حسن و حسین را گرفت و به سمت قبر پدر حرکت کرد تا موی سرش را پایشان! کند و به درگاه پروردگار ناله سر

۶۸۴ - مصابیح‌الظلام فی شرح مفاتیح‌الشرایع محمدباقر وحیدبهبهانی ج ۶ ص ۱۵۷

۶۸۵ - تاریخ یعقوبی ترجمه محمدابراهیم آیتی ج ۱ ص ۵۲۷

دهد: «فخرجت فاطمة فقالت ... والله لئن لم تكُفَّ عنه لأنشُرَنَّ شعري و لأشُقَّنَّ جيبی و لآتينَّ قبر أبي و لأصيحنَّ إلى ربی فأخذت بيد الحسن و الحسين و خرجت تُريدُ قبرَ النَّبِيِّ فقال علی لسلمان أدرك ابنةَ مُحَمَّدٍ فَإِنِّي أرى جنبتی المدينة تُكفثنان و الله إن نشرت شعرا و شقت جيبها و أتت قبر أبيها و صاحت إلى ربِّها لا يُناظر بالمدينة أن يُخسف بها و بمن فيها فأدركها سلمان فقال يا بنت مُحَمَّدٍ إنَّ الله بعث أباك رحمةً فارجعی فقالت يا سلمان يريدون قتلَ علیٍّ ما علیٌّ صبرٌ فدعنی حتى آتیَ قبر أبي فأنشرَ شعري و أشقَّ جيبی و أصبح إلى ربی فقال سلمان إنني أخاف أن يُخسف بالمدينة و علیٌّ بعثني إليك يأمرک أن ترجعی له إلى بيتک و تنصرفی فقالت إذا أرجعُ و أصبرُ و أسمع له و أطيع ...»^{۶۸۶}.

این روایات نشان می‌دهد که پیدا شدن مو حرام نبوده است؛ پس اگر زنان آزاد از روسری استفاده می‌کردند ناشی از رسم و عُرف جامعه، و به منظور حفظ تشخص و اعتبار و تمایز بود و نه تقید به حجاب شرعی؛ و چون در رویداد فوق جایی برای رعایت رسم و تشخص نبود بنابراین تصمیم به برداشتن مقنعه و آشفته کردن مو گرفته شد. توضیح کامل این مطالب در عناوین (سربرهنه و موپوشان) و به ویژه در (حمل بر رسم و اعتبار اجتماعی، و نه حجاب شرعی) در بخش ۳ فصل ۲ گام دوم خواهد آمد.

ردّ روایات مشهور (پرده‌نشینی، اختفا حتی از نابینا، مردان را ندیدن): فاطمه مطابق روایات مشهور کسی است که حتی از نابینایی در پرده شد. بهترین چیز برای زنان را این می‌دانست که مردان را نبینند و مردان نیز نتوانند آنان را ببینند. او نزدیک‌ترین محلّ تقربّ زنان به خدا را در قعر خانه می‌دانست.

این‌ها همه گزارشاتی ساختگی است که در این جا قدری به آن می‌پردازم و ادامه‌ی

توضیحات را در بخش‌های بعدی پی می‌گیریم:

۱- داستان پردازی: «عن علی^(ع) أنه قال: قال لنا رسول الله^(ص): أي شيء خير للمرأة؟ فلم يجبه أحد منا، فذكرت ذلك لفاطمة^(ع) فقالت ما من شيء خير للمرأة من أن لا ترى رجلا و لا يراها، فذكرت ذلك لرسول الله^(ص) فقال: صدقت، إنها بضعة مني»^{۶۸۷}، «عن علی

۶۸۶ - بحار الانوار ج ۲۸ ص ۲۲۷ و ۲۲۸ [تفسیر العیاشی]

۶۸۷ - دعائم الاسلام ج ۲ ص ۲۱۵ ح ۷۹۳، جامع احادیث الشیعه بروجرودی ج ۲۰ ح ۸۴۰

أنه كان عند رسول الله^(ص) فقال أي شيء خير للمرأة فسكتوا فلما رجعت قلت لفاطمة أي شيء خير للنساء قالت لا يراهن الرجال فذكرت ذلك للنبي^(ص) فقال أنها فاطمة بضعة مني. رواه البزار وفيه من لم أعرفه و علي بن يزيد أيضا^{٦٨٨} و «علي بن عيسى في كشف الغمة نقلا من كتاب فاطمة لابن بابويه عن علي قال: كنا عند رسول الله^(ص) فقال: أخبروني أي شيء خير للنساء؟ فعيينا بذلك كلنا حتى تفرقنا، فرجعت إلى فاطمة فأخبرتها بالذي قال لنا رسول الله^(ص) و ليس أحد منا علمه و لا عرفه، فقالت: ولكني أعرفه: خير للنساء أن لا يرين الرجال و لا يراهن الرجال، فرجعت إلى رسول الله^(ص) فقلت: يا رسول الله سألتنا أي شيء خير للنساء؟ خير لهن أن لا يرين الرجال و لا يراهن الرجال، فقال: من أخبرك، فلم تعلمه و أنت عندي؟ فقلت: فاطمة، فأعجب ذلك رسول الله^(ص) و قال: ان فاطمة بضعة مني»^{٦٨٩} (امام علی روایت کرد: نزد رسول خدا بودیم که حضرت به ما گفت: "پاسخ دهید که بهترین چیز برای زنان چه هست؟" ما همگی از پاسخ درماندیم و متفرق شدیم. آن گاه من نزد فاطمه برگشتم و او را از سؤال رسول خدا و این که هیچ کس از ما نتوانست پاسخ وی را دهد آگاه کردم. فاطمه گفت: "اما من پاسخش را می دانم؛ بهترین چیز برای زنان این است که مردان را نبینند و مردان نیز آنان را نبینند" پس از پاسخ فاطمه به سوی رسول خدا بازگشتم و گفتم: ای رسول خدا در مورد سؤال که گفتمی بهترین چیز برای زنان چه هست، پاسخ این است که بهترین چیز برای زنان این است که مردان را نبینند و مردان نیز نتوانند آنان را ببینند. پیامبر گفت: "تو تا وقتی که این جا بودی جوابش را نمی دانستی، بگو ببینم چه کسی این جواب را به تو گفت". گفتم: فاطمه. پس رسول خدا خوشش آمد و گفت: "فاطمه پاره تن من است").

آگاهان حدیث می دانند داستان فوق، که به روال قصه های کودکان تنظیم شده، در اصل کلام عمر بن خطاب است که می گفت: اگر در مورد شما زنان از من اطاعت می شد هیچ چشمی شما را نمی دید. بعدها برخی از متشرعان شیعی برای این که از قافله تغلیظ حجاب عقب نمانند آن را به شخصیت های مورد علاقه خود از جمله حضرت فاطمه

۶۸۸ - مجمع الزوائد هیثمی (باب ای شیء خیر للنساء) ج ۴ ص ۲۵۵

۶۸۹ - وسائل الشیعه (چاپ آل البیت) ح ۲۵۰۵۴

نسبت دادند با این که همه می‌دانند مضمون حدیث برخلاف سیره عملی فاطمه است.

۲- سه قول مختلف در مواجهه با نابینا:

الف - «عن جعفر بن محمد أنه قال: استأذن أعمى على فاطمة فحجبتة. فقال لها النبي: لم تحجبينه و هو لا يراك؟ قالت: يا رسول الله: إن لم يكن يراني فإنني أراه و هو يشم الريح. فقال رسول الله: أشهد أنك بضعة مني»^{۶۹۰} (نابینایی [گویا ابن‌ام‌مکتوم] از فاطمه اذن دخول خواست پس فاطمه خود را از او در پرده بُرد. پیامبر به فاطمه گفت: این فرد که نابینا است چرا خود را از او محجوب می‌کنی؟ فاطمه پاسخ داد: ای رسول‌خدا! اگر او مرا نمی‌بیند من که او را می‌بینم و [تازه] او بو را احساس می‌کند. رسول‌خدا گفت: گواهی می‌دهم که تو پاره‌تن من هستی).

ب- واکنش پرسشی پیامبر در روایت بالا را با واکنش صریح و دستوری وی در این روایات مقایسه کنید: «عن أم سلمة قالت: كنت عند رسول الله (ص) و عنده ميمونة فأقبل ابن أم مكتوم و ذلك بعد أن امر بالحجاب، فقال: احتجبا، فقلنا: يا رسول الله، أليس أعمى لا يبصرنا؟ قال: أفعمياوان أنتما؟ ألستما تبصرانه؟»^{۶۹۱} (أم سلمه گفت: من و ميمونه نزد پیامبر بودیم که ابن‌ام‌مکتوم وارد شد، این جریان پس از این بود که مأمور به پرده‌نشینی شده بودیم، پس رسول‌خدا گفت: در حجاب شوید. ما گفتیم: ای رسول‌خدا او نابینا است و نمی‌تواند ما را ببیند. رسول گفت: آیا شما هم نابینا هستید و او را نمی‌بینید؟). برخی روایات همین واقعه را دقیقاً در مورد عائشه و حفصه، و در جای دیگر در مورد ام‌سلمه و عایشه، نسبت به ابن‌ام‌مکتوم نقل کرده‌اند! «عدة من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله قال: استأذن ابن أم مكتوم على النبي (ص) و عنده عائشة و حفصة فقال لهما: قوما فادخلا البيت، فقالتا: إنه أعمى، فقال: إن لم يركما فإنكما تريانه»^{۶۹۲} و «في حديث أم سلمة قالت: كنت أنا و عائشة عند النبي (ص) فدخل ابن أم مكتوم فقال النبي (ص): احتجبن، فقلن: إنه أعمى! فقال النبي (ص) أفعمياوان أنتما»^{۶۹۳}.

۶۹۰ - دعائم‌الاسلام ج ۲ ص ۲۱۴ ح ۷۹۲. منبع اصلی روایت، الجعفریات! است که در بخش ۳ عامل ۵ می‌آورد

۶۹۱ - وسائل‌الشیعه ح ۲۵۵۱۱

۶۹۲ - کافی ج ۵ ص ۵۳۴، وسائل‌الشیعه ح ۲۵۵۰۸

۶۹۳ - تفسیر تعالی ج ۴ ص ۱۸۲

ج- از این مقایسه عجیب‌تر، وجود روایات زیر است که پیامبر نه تنها در پرده رفتن از ابن‌ام‌مکتوم نایبنا را لازم نمی‌داند بلکه حتی در آوردن لباس! در برابر وی را بلاشکال و کاملاً روا می‌داند: «حدثنا قتيبة بن سعيد حدثنا ليث عن عمران بن أبي انس عن أبي سلمة أنه قال سألت فاطمة بنت قيس فأخبرتني ان زوجها المخزومي طلقها فأبى ان ينفق عليها فجاءت إلى رسول الله (ص) فأخبرته فقال رسول الله (ص) لا نفقة لك فانقلبي فذهبي إلى ابن‌ام‌مکتوم فكوني عنده فإنه رجل أعمى تضعين ثيابك عنده»^{۶۹۴} و «حدثنا مخلد بن خالد، ثنا عبدالرزاق، عن معمر، عن الزهري، عن عبيدالله، قال: أرسل مروان إلى فاطمة فسألها، فأخبرته أنها كانت عند أبي حفص، و كان النبي (ص) أمر علي بن أبي طالب - يعني علي بعض اليمن - فخرج معه زوجها، فبعث إليها بتطبيقه كانت بقيت لها، و أمر عياش بن أبي ربيعة والحارث بن هشام أن ينفقا عليها، فقالا: والله ما لها نفقة إلا أن تكون حاملا، فأنت النبي فقال: "لا نفقة لك إلا أن تكوني حاملا" و استأذنته في الانتقال، فأذن لها، فقالت: أين أنتقل يا رسول الله؟ قال: عند ابن‌ام‌مکتوم و كان أعمى تضع ثيابها عنده و لا يبصرها، فلم تزل هناك حتى مضت عدتها، فأنكحها النبي (ص) أسامة...»^{۶۹۵}.

انسان با خواندن این روایات سراسر جعلی به شگفت می‌آید که چگونه جاعلان از اعتبار پیامبر برای تأمین اهداف خودخواهانه‌شان بهره می‌برند بطوری که بالاخره معلوم نشد که جاعلان چه واکنشی برای پیامبر قائل‌اند: آیا از محبوب شدن دخترش در برابر نایبنا متعجب گردید، یا به همسرش دستور محبوب شدن در برابر نایبنا داد، و یا زنی سه‌طلاقه را دلالت کرد که عده‌اش را با خیال راحت و با درآوردن لباس در کنار نایبنا سپری کند! از این داستان‌های متفاوت و نقش ثابت ابن‌ام‌مکتوم نایبنا در آن‌ها بگذریم. روایت فاطمه (و نیز سایر روایات مربوط به منع زنان پیامبر از حضور در مقابل ابن‌ام‌مکتوم) با هدف اثبات پرده‌نشینی، که عمر بر آن مُصرّاً و پیامبر مخالف! آن بود، ساخته شده است. این روایت اولین بار در کتاب الجعفریات آمده، که کتابی اساساً جعلی است. حدیث‌سازان برای تأیید پرده‌نشینی فاطمه، حتی تا جایی پیش رفتند که از جانب

۶۹۴ - صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۹۵

۶۹۵ - سنن ابوداود ح ۲۲۹۰

وی گفتند: نزدیک‌ترین جای تقرّب زن به خداوند، حضور پیوسته‌اش در قعر خانه است: «قالت ... أن أدنی ما تكون من ربها أن تلزم قعر بيتها»^{۶۹۶}. در ردّ پرده‌نشینی و احادیش به تفصیل در بخش دوم و به ویژه فصل چهارم در بخش سوم سخن خواهم گفت.

چنان‌که در این چند روایت مشهور ملاحظه شد فاطمه‌ی معرفی‌شده توسط جاعلان متشرّع، زنی است خزیده در قعر خانه، که شرعش اجازه‌ی دیدن هیچ مردی را به وی نمی‌دهد، و هنر کلامی‌اش بیان جمله‌ای نغز در علّت مخفی! شدن از مردی نابینا! است.

پایان: «شکت فاطمة إلى أسماء نحول جسمها و قالت: أتستطعين أن تواريني بشيء؟ قالت: إني رأيت في الحبشة يعملون السرير للمرأة و يشدون النعش بقوائم السرير، فأمرتها بذلك»^{۶۹۷} و «أخرج ابن السكین فی المعرفة عن عبيدالله بن بريدة قال: أتت فاطمة بنت رسول الله^(ص) سبعين بين يوم و ليلة فقالت: إني لأستحي من خلل هذا النعش إذا حملت فيه. فقالت لها امرأة لأدري أسماء بنت عميس أو أم سلمة: إن شئت عملت لك شيئاً يعمل بالحبشة يحمل فيه النساء. قالت أجل فاصنعيه، فصنعت النعش، فلما رأته قالت لها: سترك الله. قال: فما زالت النعوش تصنع بعدها»^{۶۹۸}.

این روایات، نگرانی فاطمه از برهنه ماندن اندامش در وقت تشییع پیکر را نشان می‌دهد به ویژه که وی نحیف گشته بود و نیز وسیله‌ای برای حمل جنازه در میان آنان وجود نداشت. این نگرانی زمانی برطرف شد که حضرت از سوی اسماء خبر یافت که برای وی به رسم حبشیان تختی درست خواهد کرد. سرانجام جسم ضعیف‌شده‌ی فاطمه به فاصله کوتاهی پس از پیامبر در سینه‌ی خاک جاگرفت و جان پاکش به عالم بالا پر کشید تا روزگار پس از پدر را کم‌تر نظاره کند.

۶۹۶ - مستدرک الوسائل ۱۶۴۵۰ [الجعفریات]

۶۹۷ - الموسوعة الكبرى ج ۲۰ ص ۵۰۴

۶۹۸ - شرح احقاق الحق مرعشی ج ۲۵ ص ۵۴۹

بخش دوم - در سایه قرآن:

ترسیم حجاب پیش از اسلام به کمک قرآن

آیات استیزان (سامان‌دهی ورود به خانه‌ها)

سوره اعراف (پوشیدگی شرمگاه)

سوره احزاب (زنان پیامبر، و شرایط و مواقع خاص)

سوره نور (توضیح پوشش)

هدف از حجاب و پوشش

بخش دوم- در سایه قرآن

در این بخش می‌خواهم موضوع کتاب را، در سایه قرآن عظیم پی‌گیری کنم. همان قرآنی که از نهان‌خانه‌ی عالم بر گُل سرسبد آدمیت، محمد مصطفی^ص تاییدن گرفت تا یادنامه خالق جهان برای انسان باشد: «و ما هو إلا ذکر للعالمین» (و حال آن‌که [قرآن] جز تذکاری برای جهانیان نیست)^{۶۹۹}. قرآن، کلامش فصل‌الخطاب است زیرا قطعی‌الصدور بوده و از جانب پروردگار است هرچند فهم آن به دلیل دورشدن از زمان نزول و نیز به خاطر محتوای ژرفش، آسان نمی‌نماید؛ و آن برخلاف اخبار و روایات است که نیاز به سنجش با قرآن دارند، قطعی‌الصدور نبوده و از جانب بشر است به ویژه که انبوه روایات ساختگی، کار را پیچیده‌تر و عرصه را بر تحقیقِ راستین تنگ‌تر می‌کند هرچند دلالتش رساتر بنماید.

بخش دوم کتاب را "در سایه قرآن" نامیدم. طی آن ابتدا حجاب ماقبل اسلام را به کمک خود قرآن ترسیم می‌کنم، پس از آن تک‌تک آیات مربوطه بررسی می‌شود تا واکنش حقیقی اسلام در قبال وضعیّت ترسیم‌شده نمایان گردد و دستِ آخر هدف قرآن از وضع حجاب مرور می‌شود. گفتنی است در این بخش نیز همچون بخش پیشین با انبوهی از مطالب تازه و ناشنیده روبرو خواهیم شد گرچه برخی از آن‌ها در حدّ گمانه زنی است. در عین حال باید اعتراف کرد که مطالب بخش، همگی ناظر به برداشت‌های انسانی از قرآن است و نه لزوماً مراد وحی!

ترتیب و عناوین فصولی که در این بخش می‌آورم چنین است:

فصل اول - ترسیم حجاب پیش از اسلام به کمک قرآن

فصل دوم - آیات استیذان (سامان‌دهی ورود به خانه‌ها)

فصل سوم - سوره اعراف (پوشاندن شرمگاه)

فصل چهارم - سوره احزاب (حجاب و پرده‌نشینی)

فصل پنجم - سوره نور (حجاب تفصیلی)

فصل ششم - هدف قرآن از پوشش و حجاب

مرور بخش اول (گزارش روایی، تاریخی)

محمد^(ص) در جامعه‌ای ظهور کرد که برهنگی‌ها در آن امری رایج و غیر قبیح بود. آنان معمولاً خود را با پارچه‌های نادرخته می‌پوشاندند و نه البسه‌ی دوخته؛ تازه همین پارچه‌ها ساتر بخش عظیمی از اندام نبود. جامه‌ زنان، نه لزوماً سر و گردن را تحت پوشش قرار می‌داد و نه نیمه‌ی پایین دست و پا را؛ از آن گذشته دقتی در حفظ سایر بخش‌های اندام‌شان حتی فرج و پایین‌تنه نداشتند.

برهنگی در داخل خانه‌ها بیش‌تر می‌شد و در هنگام حج و طواف به اوج خود می‌رسید چه، بسیاری‌شان البته با نیتاتی پاک، برهنه بر گرد کعبه طواف می‌کردند.

برخی از آنان فاقد خانه بودند، بعضی دیگر خیمه و سایه‌بان داشتند، و البته بسیاری‌شان در خانه‌هایی که معمولاً در یک اتاق بی‌درب خلاصه می‌شد زندگی می‌کردند پس کسی که در هریک از این منازل می‌زیست به خوبی نمی‌توانست از دیدرس رهگذران ایمن باشد به ویژه که بی‌اذن به خانه یکدیگر وارد می‌شدند.

آنان از بیت‌الخلا و حمام بی‌بهره بودند و چون استحمام و قضای حاجت در مکان ناپوشیده صورت می‌گرفت بنابراین بروز هر گونه برهنگی‌ای محتمل بود.

ایشان همچنین مبتلا به مسائلی جانبی همچون فقر و فحشا بودند که ما را در شناسایی موقعیت حجاب جاهلی کمک می‌کند.

شرح مطالب در بخش اول آورده شد که می‌بایست مراجعه کرد تا شأن نزول آیات

قرآن را دریابیم و انتظاراتمان از اوامر قرآنی را مطابق با واقعیات کنیم.
اینک در اولین فصل از بخش قرآنی، بنا دارم شرایط عصر نزول و به عبارتی،
سیمای جزیره العرب در آستانه بعثت را از درون خود قرآن استخراج کنم.

فصل اول- ترسیم حجاب پیش از اسلام به کمک قرآن (فضاشناسی نزول با استمداد از خود قرآن)

روش مذکور بر این باور استوار است که بسیاری از گزاره‌های قرآن، واقعیاتِ ماقبل اسلام را در اختیار خواننده قرار می‌دهد و به بیان دیگر از خلال توضیحات قرآن می‌توان وضعیت زندگی، آداب و رسوم، و احکام رایج میان ایشان را به دست آورد. اینک در صدد ترسیم حجاب پیش از اسلام بر همین اساس هستیم. نیز در جریان این ترسیم کمابیش با حکم و رهنمود وحی در قبال آن وضعیت آشنا خواهیم شد هرچند که توضیح بیشتر در این باره را در فصول آتی یعنی هنگام بحث بر روی آیات پی می‌گیریم. مطالب این فصل را در دو عنوان: "معضلات و محدودیت‌ها" و "مظاهر حجاب" پی‌گیری می‌کنیم.

مبحث اول- معضلات و محدودیت‌ها

به کمک قرآن می‌توان معضلاتی را در زندگی روزمره آنان شناسایی کرد. اینک با شمار مهمی از این محدودیت‌ها و معضلات که مستقیم یا غیر مستقیم در برهنگی و ضعف پوشیدگی‌شان نقش داشتند آشنا می‌شویم:

الف- فقر لباس: بر این پایه، برهنگی ناشی از فقر یکی از معضلات کاملاً ملموس آن دوران بود. این برهنگی شامل لُختی کامل، نیمه‌برهنگی و وجود جامه‌های مندرس و پاره می‌شد. قرآن از وجود بینوایانی پرده برمی‌دارد که در جامعه می‌زیستند ولی نیازمند پوشیده شدن اندام‌شان بودند زیرا فاقد جامه و لباس بودند. قرآن به اینان، چه مرد و چه زن، خرده‌ای نمی‌گیرد زیرا عریان بودن‌شان برخاسته از فقر و عدم رفاه بود. راستی مگر می‌شود به بردگان و کنیزان، این انسان‌های محروم از آزادی، و نیز به مستمندان روستاهای خشک و بی‌آب، و همچنین به تهیدستان شهر به دلیل برهنگی ناخواسته

ایرادی گرفت؟

واقعیت برهنگی و گستردگی‌اش چنان بود که در قرآن، کفّاره‌ی سوگندهای شکسته‌شده، "پوشاندن لباس به ده مسکین" اعلام شد همان جامه‌های حدّاقلی که شرح آن در بخش اول آمد و در ادامه نیز آن را بر پایه قرآن ترسیم خواهیم کرد.

بهشت توصیف شده در قرآن، که اولین مخاطبش مردم آن روزگار بودند، مبین انواع لباس و پوشاک بر اندام بهشتیان است. قرآن در مواضعی چند، از وجود تن‌پوش‌هایی مرغوب برای اهل جنّت خبر داده که این وعده‌ی "اخروی" در عین حال بیان‌گر فقدان یا کمبود پوشاک در "دنایای" آن مردم بود. آیات مربوط به این بند در ادامه بند ب می‌آید.

ب- گرسنگی: این نیز یکی دیگر از معضلات مردم بود که همچون دیگر معضلات، همیشه با آن درگیر بودند. این مشکل اگرچه ارتباط مستقیمی با پوشش و حجاب ندارد اما وقتی آنان به دلیل فقر، در تأمین خوراک با مشکل روبرو بودند چگونه می‌توان از ایشان انتظار تهیه لباس یا اهمیت دادن به آن را داشت. وجود معضل گرسنگی را می‌توان از طریق دستور به اطعام فقرا که در کفّاره‌های قرآنی مطرح است به دست آورد از جمله گرسنگی چنان بیداد می‌کرد و شایع بود که کفّاره‌ی ظهار، "خوراک دادن به شصت مسکین" تعیین شد که این به خوبی نشان‌گر وجود دست‌کم شصت مسکین بی‌غذا در محل سکونت هرکس بود. آیات قرآنی همچنین از انواع میوه و خوراکی بهشتی خبر می‌دهد که جالب بودنش بیشتر متوجه بینوایان آن روزگار است و نه کسانی که در بلاد مرّفه و پیشرفته زندگی می‌کنند.

اینک، ابتدا آیات مربوط به این بند و سپس آیات مربوط به بند الف را می‌آوریم:

«وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا... فَأِطْعَامُ سِتِّينَ مَسْكِينًا...» (و کسانی که زنان‌شان را ظهار می‌کنند، سپس از آنچه گفته‌اند پشیمان می‌شوند، برای‌شان [فرض] است که... و هر که نتواند، باید شصت بینوا را خوراک بدهد...»^{۷۰۰}.

«يا ايهاالذّين آمنوا لا تقتلوا الصّيد و انتم حرّم و من قتله منكم متعمداً... أو كفّارة طعام مسکين» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حالی که مُحرمید شکار را مکشید، و هر کس

از شما عمداً آن را بکشد باید ... یا به کفاره [آن] مستمندان را خوراک بدهد^{۷۰۱}.

«... فمن كان منكم مريضاً أو على سفر فعدة من أيام أخر و على الذين يطيقونه فدية طعام مسكين» ([ولی] هر کس از شما بیمار یا در سفر باشد، [به همان شماره] تعدادی از روزهای دیگر [را روزه بدارد] و بر کسانی که [روزه] طاقت فرساست، کفاره‌ای است که خوراک دادن به بینوایی است)^{۷۰۲}.

«و يُطعمون الطعام على حبه مسكينا و يتيماً و اسيراً» (و به [پاس] دوستی [خدا]، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دادند)^{۷۰۳}.

«ما سألکم فی سقر* قالوا لم نك من المصلین* و لم نك نطعم المسکین» (چه چیز شما را در آتش [سقر] درآورد؟ گویند: از نمازگزاران نبودیم، و بینویان را غذا نمی‌دادیم)^{۷۰۴}.

«إن للمتقين مفازاً* حدائق و أعناباً»^{۷۰۵} (برای پرهیزگاران [در بهشت] کامیابی است باغ‌های خرم و تاکستان [انگور]).

«و آمددناهم بفاکهة و لحمٍ ممّا یشتھون» (در بهشت] پیوسته از هر میوه و گوشتی که بخواهند به آن‌ها عطا می‌کنیم)^{۷۰۶}.

«فیهما فاکهة و نخل و رمان»^{۷۰۷} (در آن دو باغ بهشتی، میوه و خرما و انار است).

«و جزیههم بما صبروا جنة و حریراً»^{۷۰۸} (و به پاس آن‌که صبر کردند، باغ بهشتی و لباس حریر پاداش‌شان داد).

«و لباسهم فیها حریر»^{۷۰۹} (و لباس‌شان در بهشت از حریر و پرنیان است).

«یلبسون من سندس و إستبرقٍ متقابلین»^{۷۱۰} ([پرهیزگاران در باغ‌های بهشتی] پرنیان

۷۰۱ - سوره مائده آیه ۹۵، ترجمه فولادوند

۷۰۲ - سوره بقره آیه ۱۸۴، ترجمه فولادوند

۷۰۳ - سوره دهر آیه ۸، ترجمه فولادوند

۷۰۴ - سوره مدثر آیه ۴۲ تا ۴۴، ترجمه فولادوند

۷۰۵ - سوره نبأ آیه ۳۱ و ۳۲

۷۰۶ - سوره طور آیه ۲۲، ترجمه کاظم پورجوادی

۷۰۷ - سوره رحمن آیه ۶۸

۷۰۸ - سوره دهر آیه ۱۲

۷۰۹ - سوره فاطر آیه ۳۳، سوره حج آیه ۲۳

نازک و دیبای سبز می‌پوشند و برابر هم نشسته‌اند).

«لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ و لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ...»^{۷۱۱} (خدا شما را به سوگندهای بیهوده‌تان مؤاخذه نمی‌کند، ولی شما را بابت [شکستن] سوگندهایی که با آن عهد و پیمانی برقرار کرده‌اید مؤاخذه می‌کند، و کفاره‌اش خوراک دادن به ده بینواست - از غذاهای متوسطی که به کسان خود می‌خورانید - یا پوشانیدن آنان ...).

در آیهٔ اخیر، معضل "خوراک و پوشاک" بینویان در کنار هم آمده است. این همراهی، که در عین حال گویای وجود نگرانی و دغدغه نسبت به تأمین آن دو در جامعه بود، در آیات زیر نیز تکرار شده است:

«وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا و ارزقوهم فیها و اکسوهم ...» (و اموال خود را که خداوند آن را وسیلهٔ قوام [زندگی] شما قرار داده - به سفیهان مدهید، و [لی] از [عواید] آن به ایشان بخورانید و آنان را پوشاک دهید)^{۷۱۲}.

«... و علی المولود له رزقهنّ و کسوتهنّ بالمعروف لا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا ...» (و نیز خوراک و پوشاک مادر به طور متعارف به عهدهٔ پدر فرزند است، هیچ‌کس بیش از توانش وظیفه ندارد...)^{۷۱۳}.

ج- معضل سرپناه: فقدان خانه‌ی مطمئن، مشکل دیگری بود که با آن روبرو بودند. وعدهٔ مسکن و اعطاءٔ غرفه (اتاق!) در بهشت، همچنین نشان از کمبود آن در دنیای ایشان داشته است. ناگفته پیداست که وجود خانه‌های نیم‌بند و ناپوشیده (و بی‌خانمانی) موجب کم‌اهمیت شدن حجاب و پوشش می‌گردید و نقش آن در تضعیف حجاب انکارناپذیر بود و پیامدهای منفی‌اش به خوبی در این حوزه قابل شناسائی و پی‌گیری است. توضیح بیشتر در مبحث دوم خواهد آمد.

«أَوْلَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعَرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا و يُلقَوْنَ فیها تحیةً و سلاماً» (اینانند که به [پاس]

۷۱۰ - سوره دخان آیه ۵۳

۷۱۱ - سوره مائده آیه ۸۹

۷۱۲ - سوره نساء آیه ۵، ترجمه فولادوند

۷۱۳ - سوره بقره آیه ۲۳۳، ترجمه پورجوادی

آن‌که صبر کردند، غرفه [های بهشت را] پاداش خواهند یافت و در آن‌جا با سلام و درود مواجه خواهند شد^{۷۱۴}.

«... و هُم فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ»^{۷۱۵} (و آن‌ها در غرفه‌ها [ی بهشتی] آسوده خاطر خواهند بود).

و چه بسا بتوان استنباط کرد که تاریکی شب برای آنان، ابزار پوشش بود (و به نوعی جای‌گزین خانه و مسکن قرار می‌گرفت):
 «و هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَ النَّوْمَ سُبَاتًا وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا» (اوست که شب را پوشش شما و خواب را مایهٔ آسایش و روز را برای کار و کوشش قرار داد)^{۷۱۶}.
 آیات دیگر را در دنبالهٔ بند د می‌آورم.

د- **تشنگی و معضل آب:** فقدان آب، دیگر محدودیتی بود که می‌توان وجود آن را از آیات فراوانی، که از جمله در توصیف آب جاری رودهای بهشتی وارد شده، به دست آورد. این مناظرِ توصیف شده‌ی بهشتی، بیشتر برای ساکنین "مناطق غیر حاصلخیز" و "تشنه‌کام" آن دیار مناسبت دارد گرچه هر انسانی را به وجد می‌آورد.

«مِثْلَ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَ أَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرِ طَعْمُهُ وَ أَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَ أَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَ لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَ سُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ» (مثل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده [چون باغی است که] در آن نهرهایی است از آبی که [رنگ و بو و طعمش] برنگشته، و جوی‌هایی از شیری که مزه‌اش دگرگون نشود؛ و رودهایی از باده‌ای که برای نوشندگان لذتی است؛ و جویبارهایی از انگبین ناب و در آن‌جا از هرگونه میوه برای آنان [فراهم] است...)^{۷۱۷}. چنان‌که ملاحظه می‌شود آب پاکیزه، غیرآلوده و ناگندیده‌ی بهشتی، ترسیمی رؤیایی برای همان‌هاست که از آب‌های فاسد (و در عین حال اندک) استفاده می‌کردند. با این بی‌آبی، انتظار وجود گرمابه چندان واقعی

۷۱۴ - سوره فرقان آیه ۷۵، ترجمه فولادوند

۷۱۵ - سوره سبأ آیه ۳۷

۷۱۶ - سوره فرقان آیه ۴۷، ترجمه پورجوادی

۷۱۷ - سوره محمد آیه ۱۵، ترجمه فولادوند

نمی‌نماید و در واقع اگر آبی پیدا می‌شد همان‌جا می‌توانست محلّ استحمام‌شان باشد. تشنگی در نزد آنان چنان ملموس، واقعی و عذاب‌دهنده بود که قرآن سزای بدکاران‌شان را "تشنه‌کام" رانده شدن به دوزخ می‌داند:

«و نسوق المجرمین الی جهنّم ورداً» (و مجرمان را با حال تشنگی به سوی دوزخ می‌رانیم)^{۷۱۸}.

در موارد متعددی وعده "اتاق و خانه‌ی بهشتی" و "رودهای جاری در آن"، در کنار هم آمده‌اند. گفتنی است این وعده‌ها بیشتر اشاره به دورنمای آرزو و خواست آن مردم، و واقعیات آن روزگار دارد تا به حقیقت غیرقابل وصفی که پرورگار عالم برای آدمیان تدارک دیده است چرا که بسیاری از مناظر باشکوه در دنیای امروز، معادل یا بعضاً فراتر از توصیفات بکار رفته در باره مناظر بهشت است پس باید پذیرفت که توضیحات و تمثیلاتی این‌گونه از بهشت، بیان‌گر واقعیات زندگی و سطح خواست مردم آن روزگار در بخش رفاهی بوده است و البته این تعبیرات، بهترین ترسیم متناسب با آن روزگار می‌باشد. همچنین اگر قرار بود قرآن مناظر و مظاهر پیشرفت کنونی بشر (یا فراتر از آن) را در ترسیم بهشت می‌آورد برای آنان به عنوان اولین مخاطبان وحی مفهوم و ملموس نبود.

«وعدالله المؤمنین و المؤمنات جنّاتٍ تجری من تحتها الأنهار خالدين فیها و مساكن طیبه فی جنّاتِ عدن و رضوان من الله اکبر ذلک هو الفوز العظیم» (خداوند به مردان و زنان با ایمان باغ‌هایی را وعده داده است که جویباران در آن جاری است و جاودانه در آن خواهند ماند و نیز مسکن‌های پاکیزه در باغ‌های جاوید، ولی خشنودی خدا برتر باشد، این است کامیابی بزرگ)^{۷۱۹}.

«یغفر لکم ذنوبکم و یدخلکم جنّاتٍ تجری من تحتها الأنهار و مساکن طیبه فی جنّاتِ عدن ذلک الفوز العظیم» (خداوند گناهان‌تان را می‌بخشد و شما را به باغ‌هایی وارد می‌کند که نهرها در آن جاری است و در خانه‌های پاک بهشتی جای می‌دهد، این

۷۱۸ - سوره مریم آیه ۸۶، ترجمه فولادوند
 ۷۱۹ - سوره توبه آیه ۷۲، ترجمه پورجوادی

رستگاری بزرگی است) ۷۲۰.

«والذین آمنوا و عملوا الصالحات لُنُبُوْنَهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرْفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعَمَ أَجْرِ الْعَامِلِينَ» (و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، قطعاً آنان را در غرفه‌هایی از بهشت جای می‌دهیم که از زیر آنها جوی‌ها روان است، جاودان در آن جا خواهند بود؛ چه نیکوست پاداش عمل کنندگان!) ۷۲۱.

«لكن الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرْفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَلَهُ لِيُخْلِِفَ اللَّهُ الْمِيعَادَ» (لکن برای آنان که از خدا می‌ترسند غرفه‌هایی بر فراز یکدیگر بنا شده و جوی‌ها از زیر آن روان است، این وعده خداست و او خلف وعده نمی‌کند) ۷۲۲.

در آیات مذکور، از آخرتی سخن به میان آمده که در آن نه مشکل "بی‌خانمانی" وجود دارد و نه معضل "بی‌آبی و خشکی". این وعده‌ها در عین حال گویای وضعیت وخیم آنان در این دو مورد در دنیای‌شان بود. همچنین در آیات زیر، در کنار پرآبی خانه‌ها و باغ‌های بهشتی از وجود جامه و لباس مرغوب نیز سخن رفته است که پیش از این در بند الف به آن پرداختیم:

«انَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ» ۷۲۳.

«اولئك لهم جنات عدن تجري من تحتهم الأنهار يحلون فيها من أساور من ذهب و يلبسون ثياباً خضراً من سندس و إستبرق متكتفين فيها على الأرائك نعم الثواب و حسنت مرتفقاً» ۷۲۴.

«عليهم ثياب سندس خضر و إستبرق و حُلُوْ أَسَاوِرٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقِيَهُمْ رِبِّيمَ شَرَاباً طَهُوراً» (بر اندام‌شان لباس‌هایی از حریر سبز رنگ است که از دیبای ضخیم و به

۷۲۰ - سوره صف آیه ۱۲، ترجمه پورجوادی

۷۲۱ - سوره عنکبوت آیه ۵۸، ترجمه فولادوند

۷۲۲ - سوره زمر آیه ۲۰، ترجمه پورجوادی

۷۲۳ - سوره حج آیه ۲۳

۷۲۴ - سوره کهف آیه ۳۱

دستبندهایی از نقره آراسته شده‌اند و پروردگارشان شراب پاک به آن‌ها می‌نوشاند)^{۷۲۵}.

هـ- گرمای شدید: تابش شدید آفتاب، معضل دیگری بود که پوشیدگی و حجاب شرعی را با تهدید روبرو می‌کرد. پیوستگی شدت آفتاب چنان بود که سایه پایدار بهشت، جزو نعمت‌هایی قرار گرفت که به ایشان وعده شد. سایه‌های بهشتی علاوه بر تحقق، از طرف دیگر به واقعیت گرمای شدید خورشید در آن دیار اشاره دارد. (همچنین وجود جهنم داغ و سوزان که در انتظار بدکاران است در عین حال چه بسا این وعده‌ی عذاب‌آور، متناسب با واقعیات اقلیمی آنان آورده شده است چرا که وعده جهنم سرد و یخ برای‌شان ناخوشایند نمی‌نمود و در واقع ملموس نبود).

«ان أصحاب الجنة اليوم في شغل فاكهون * هم و أزواجهم في ظلال على الأرائك مُتَكئون» (در این روز، اهل بهشت کار و باری خوش در پیش دارند. آن‌ها با همسران‌شان در زیر سایه‌ها بر تخت‌ها تکیه می‌زنند)^{۷۲۶}.

گفتنی است در موارد متعدّد، در کنار نعمت "سایه‌های پایدار بهشتی" از نعمت "آب و رودهای روان" سخن به میان آمده است که اشاره به دو مشکل یعنی "گرما و تابش بی‌مه‌ار خورشید" و "کمبود شدید آب" در میان مردم عصر پیامبر دارد:

«إن المتقين في ظلال و عُيون * و فواكه مما يشتهون» (اهل تقوا در زیر سایه‌ها و بر کنار چشمه ساراندند...)^{۷۲۷}.

«مثل الجنة التي وعد المتقون تجري من تحتها الأنهار أكلها دائم و ظلها تلک عُقبی الذین اتقوا و عقبی الکافرین النار» (وصف بهشتی که به پرهیزگاران وعده شده است: نهرها در آن جاری است و میوه‌ها و سایه‌اش دائمی است، این سرانجام پرهیزگاران است و عاقبت کافران آتش است)^{۷۲۸}.

«و ظلّ ممدود * و ماء مسکوب * و فاکهه کثیره»^{۷۲۹} [اصحاب یمین در بهشت]

۷۲۵ - سوره دهر آیه ۲۱، ترجمه پورجوادی

۷۲۶ - سوره یس آیه ۵۵ و ۵۶، ترجمه فولادوند

۷۲۷ - سوره مرسلات آیه ۴۱، ترجمه فولادوند

۷۲۸ - سوره رعد آیه ۳۵، ترجمه پورجوادی

۷۲۹ - سوره واقعه آیه ۳۰ تا ۳۲

در زیر سایه‌ای پایدار و گسترده، و [در کنار] آبی روان و ریزان، و [بهره‌مند از] میوه‌ای فراوان [قرار دارند].

«والَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سُدَّخَلَهُمْ جَنَّاتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا ظِلٌّ غُلِيظٌ» (و به زودی کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، در باغ‌هایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است درآوریم. برای همیشه در آن جاودانند، و در آن جا همسرانی پاکیزه دارند، و آنان را در سایه‌ای پایدار درآوریم)^{۷۳۰}. سایه ثابت و همیشگی، حق مسلم کسانی بود که به پیامبر^(ص) ایمان آوردند و عمل شایسته کردند ولی در دنیا از آن سایه محروم بودند و پیوسته در معرض تابش شدید خورشید قرار داشتند و حتی در خانه‌های نیم‌بندشان نیز از پیامدهای منفی‌اش بر کنار نبودند. در برابر تابش شدید خورشید، نه می‌توان جامه‌های متعدد و زیر و رو بر تن کرد و نه می‌توان لخت و برهنه بود (که البته برخی از آنان به ناچار چنین بودند) بلکه می‌بایست با پارچه‌ای از تأثیر مستقیم اشعه بر اندام جلوگیری کرد، و نیز ساتری بر روی سر قرار داد تا با جلوگیری از شدت تابش، دچار سرگیجه، سیاهی چشم و ضعف و بی‌حالی نشد و به همین دلیل بود که مرد و زن در صورت تمکن مالی، دارای روسری [سرانداز] بودند. پس وجود روسری لزوماً کاربردی اخلاقی و شرعی نداشت چرا که زنان و مردان در داشتن آن مشترک بودند.

*ترسیم نعمت‌های اخروی بر پایه مآنوسات ذهنی مخاطبین و میزان آگاهی‌های‌شان (هرچند درصدد اعلام صحّت قطعی آن نیستیم) از متن آیات قرآنی قابل برداشت است. محمدمهدی فولادوند در این باره هنگام شرح آیه ۱۵ سوره محمد می‌گوید: «مَثَلُ بَهْشْتِي كِه بَه تَقْوَاطَلْبَان وَعَدَه دَادَه شَدَه [چون باغی است که] در آن نهرهایی است از آبی که [رنگ و بوی و طعمش] برنگشته و جوی‌هایی است از شیری که مزه‌اش دگرگون نشده و رودهایی است از بادیه‌یی که نوشندگان را لذتی است و جویبارهایی است از انگبین ناب و در آن جا از هرگونه میوه برای آنان فراهم است...! (محمد/۱۵) نخستین چیزی که جلب نظر می‌کند واژه (مَثَل) است در آغاز آیه مزبور. می‌دانیم که بهشت و دوزخ از امور پنهانی

۷۳۰ - سوره نساء آیه ۵۷، ترجمه فولادوند

یا غیبی‌اند که کلمات فرهنگ ما از توصیف آن‌ها عاجزند. همان‌گونه که برای کودک نمی‌توان بیان کرد که (هم‌آغوشی) چه لذتی دارد و برای تقریب ذهن او باید گفت لذتی است مثل خوردن قند. ولی در حقیقت، میان این دو نوع لذت وجه مشابهت اندک و تفاوت از زمین تا آسمان است. طبعاً چون که با کودک سر و کارت فتاد/ پس زبان کودکی باید گشاد. برای عرب بدوی که در صحرای سوزان جز چشمه‌های شور یا آب‌های راکد چیزی نیافته و شیر او نیز از شدت گرما بزودی تغییر مزه می‌دهد چه تشبیهی از این مناسب‌تر می‌توان کرد»^{۷۳۱}.

گفتم که ترسیم بعضی مناظر و مواهب رفاهی بهشت، گویای دورنمای خواست رفاهی آن مردم بود و در واقع میان آرزوهای معیشتی‌شان با توصیفات بهشتی، تطابق برقرار بود و چون در این توصیفات از وجود غرفه و خانه، رود جاری در کنار خانه، لباس مرغوب، انواع خوراکی و میوه، سایه‌همیشگی و نیز گویا عدم برهنگی، عدم گرسنگی، عدم تشنگی و عدم آزار گرما خبر داده است بنابراین آرزو و دورنمای خواست آنان در این دنیا عبارت بود از: برخورداری از خانه، آب کافی در نزدیکی خانه، لباس مرغوب، انواع خوراکی و نوشیدنی، سایه‌بادوام و نیز عریان نبودن، گرسنه نبودن، تشنه نبودن و اذیت نشدن از گرمای خورشید. و حتی بهشت آدم، در توصیفی که برای آنان آورده شد جایی بود که در آن از "گرسنگی، برهنگی، تشنگی و آفتاب‌زدگی" خبری نبود: «فقلنا یا آدمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لَزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى * إِنَّ لَكَ أَلَاتِجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرِى * وَ أَنْكَ لَا تَنْظُمُوا فِيهَا وَ لَا تَضْحَى» (پس گفتیم: ای آدم، در حقیقت، این [ابلیس] برای تو و همسرت دشمنی [خطرناک] است، زنهار تا شما را از بهشت به در نکند تا تیره بخت گردی. در حقیقت برای تو در آن‌جا این [امتیاز] است که نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌مانی. و [هم] این‌که در آن‌جا نه تشنه می‌گردی و نه آفتاب‌زده)^{۷۳۲}

چنان‌که ملاحظه شد در این آیه تقریباً به همه معضلات و محدودیت‌هایی که تا به

۷۳۱ - قرآن شناسی محمد مهدی فولادوند ص ۳۴۹

۷۳۲ - سوره طه آیه ۱۱۷ تا ۱۱۹، ترجمه فولادوند

حال برشمردم اشاره شده است.

بدیهی است وقتی آنان با معضل "برهنگی، گرسنگی، بی‌خانمانی، تشنگی و شدت گرما" روبرو بودند انتظار پوشیدگی دقیق، غیر واقعی بوده و نیز توقع دگرگونی اساسی از سوی قرآن غیر عملی می‌نمود.

اگر قبلاً گفتم که قسمت‌هایی از مناظر و مواهب ترسیم شده‌ی بهشتی برای مردم عصر کنونی، از نوع اعلی و برتر نیست در حقیقت اعلام ناکامل و ناکافی دانستن آرزو و خواست مردم آن روزگار است و نه نقص بهشت و آخرتی که پروردگار عالم، صرفنظر از تصوّرات محدود، برای آن‌ها و سایرین آماده کرده است! خدای تبارک و تعالی می‌گوید: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^{۷۳۳} (هیچ‌کس خبر ندارد از آن چیز مایه سروری که برای وی، در ازاء عمل‌کردش مخفی شده است). محمدتقی جعفری از زاویه‌ای دیگر در این باره می‌گوید: «... مقصود از شمارش آن لذایذ حسی در حقیقت بیان پایین‌ترین لذایذ است که وقتی عالی‌ترین لذایذ روحانی در بهشت نصیب انسان بوده باشد، در حقیقت همان لذایذ حسی را هم در میان آن‌ها دریافت خواهد کرد»^{۷۳۴}.

به هر حال، بیان لذایذ حسی و خوشی‌های سطح پایین که در نقل اخیر آمد، در عین حال گویای فقدان آن‌ها در روزگار پیامبر است.

و- روابط جنسی افسارگسیخته: واقعیت دیگری که در مورد آن مردم وجود داشت شیوع روابط جنسی ناسالم بود. در میان ایشان اقسام تماس جنسی وجود داشت که تقریباً به صورت عادی درآمده بود. گستردگی تماس‌های جنسی، آن‌قدر واقعی بود که قرآن در مواضع متعدّد، مردان و زنان مؤمن را از ارتکاب آن نهی کرد، و یکی از الزامات مردمی که ایمان می‌آوردند را محدود ساختن روابط جنسی‌شان برشمرد، و برای‌شان بانوی نمونه‌ای را نام برد که پاک‌دامن بود و به زنا آلوده نگردید! تا مگر سرمشق آنان باشد.

۷۳۳ - سوره سجد آیه ۱۷

۷۳۴ - ادیان زنده جهان، پاورقی ص ۳۶۳

این رهنمودهای قرآنی پرده از واقعیت مذکور بیرونی برمی‌دارد زیرا اگر این پدیده (و اصولاً هر پدیده‌ای) در میان مردم وجود نمی‌داشت درخواست به ترک آن، نادرست و دور از شأن وحی بود. قرآن انواع تماس‌های جنسی شایع را، منحصر به دو مورد خاص (همسر و کنیز) کرد تا آن پدیده‌ی بی‌در و پیکر را کنترل و از خانواده حمایت کند. اینک با برشمردن آیات مربوطه، به شیوع فحشاء جنسی پی می‌بریم تا در پی آن، اولاً وخامت اوضاع در پوشیدگی و حجاب (که در درجه پایین‌تری نسبت به فحشاء جنسی است) را به دست آوریم و ثانیاً توقع‌مان از تغییرات و اصلاحات قرآنی در حوزه حجاب را کاهش دهیم:

«و عباد الرحمن الذین ... والذین لا یدعون مع الله الهاً آخر و لا یقتلون النفس الّتی حرم الله إلا بالحقّ و لا یزنون و من یفعل ذلک یلق أثاماً» (بندگان خدای رحمان کسانی هستند که ... زنا نمی‌کنند و هرکس چنین کند مجازاتش را خواهد دید)^{۷۳۵}.

«و لا تقربوا الزّنی إنه کان فاحشاً و ساء سبیلاً» (و به زنا نزدیک مشوید، چرا که آن همواره زشت و بد راهی است)^{۷۳۶}.

«انّ المسلمین و المسلمات و ... و الحافظین فروجهن و الحافظات و الذاکرین لله کثیراً و الذاکرات أعدّ الله لهم مغفرةً و أجراً عظیماً» (خداوند برای ... مردان و زنانی که حافظ شرمگاه‌شان هستند و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می‌کنند، آمرزش و پاداش بزرگی آماده کرده است)^{۷۳۷}.

«قل للمؤمنین یغضوا من أبصارهم و یحفظوا فروجهن... * و قل للمؤمنات یغضن من أبصارهنّ و یحفظن فروجهن...»^{۷۳۸} (به مردان و زنان مؤمن بگو [از ارتکاب زنا] چشم‌پوشی کنند و حافظ شرمگاه خود باشند [و پاکدامنی را پیشه نمایند]).

«و الّتی أحصنت فرجها فنفخنا فیها من روحنا و جعلناها و ابنها آیه للعالمین» (به یاد آور زنی را [مریم] که شرمگاهش را محفوظ داشت و ما از روح خود در او دمیدیم و او

۷۳۵ - سوره فرقان آیه ۶۳ و ۶۸، ترجمه پورجوادی

۷۳۶ - سوره اسراء آیه ۳۲، ترجمه فولادوند

۷۳۷ - سوره احزاب آیه ۳۵، ترجمه پورجوادی

۷۳۸ - سوره نور آیه ۳۰ و ۳۱

و فرزندش را عبرتی برای جهانیان قرار دادیم»^{۷۳۹}.

«قد افلح المؤمنون الذين... والذين هم لفروجهم حافظون * الا على ازواجهم أو ما ملكت أيما نهم فإنهم غير ملومين * فمن ابتغى وراء ذلك فاولئك هم العادون»^{۷۴۰} (مؤمنان رستگار شدند آنان که ... شرمگاهشان را حفظ می‌کنند جز بر همسران و کنیزان‌شان که در این صورت قابل ملامت نیستند هر کس فراتر از این بخواهد تجاوزکار است).

«والذين يرمون المحصنات ثم لم يأتوا بأربعة شهداء فاجلدوهم ثمانين جلدة...»^{۷۴۱} (و کسانی که نسبت زنا به زنان شوهردار می‌دهند، سپس چهار گواه نمی‌آورند، هشتاد تازیانه به آنان بزنید).

«يا ايها النبي إذا جاءك المؤمنات يُبايعنك على أن لا يشركن بالله شيئاً ولا يسرقن ولا يزنين ولا يقتلن اولادهنّ ولا يأتين بهتاناً يفترينه بين أيديهنّ وأرجلهنّ ولا يعصينك في معروف فبايعهنّ واستغفرلهنّ الله إنّ الله غفور رحيم» (ای پیامبر، چون زنان با ایمان نزد تو آیند که [با این شرط] با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک ن سازند، و دزدی نکنند، و زنا نکنند، و فرزندان خود را نکشند، و بچه‌های حرام‌زاده‌ای را که پس انداخته‌اند با بهتان [و حيله] به شوهر نبندند، و در [کار] نیک از تو نافرمانی نکنند، با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه، زیرا خداوند آمرزنده مهربان است)^{۷۴۲}.

«فیهنّ قاصرات الطرف لم یطمثهنّ إنسٌ قبلهم و جان» (در آن جا [باغ‌های بهشتی] زنانی هستند که جز به شوی خود ننگرند و هیچ انس و جنی با آنها در تماس نبوده است)^{۷۴۳}.

«حورٌ مقصوراتٌ فی الخیام * فبأی آلاء ربّکما تکذبان * لم یطمثهنّ إنسٌ قبلهم و لا جان» (حورانی پرده‌نشین در [دل] خیمه‌ها. پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را

۷۳۹ - سوره انبیاء آیه ۹۱، ترجمه پورجوادی

۷۴۰ - سوره مؤمنون آیه ۵ تا ۷ + سوره معارج آیه ۲۹ تا ۳۱

۷۴۱ - سوره نور آیه ۴

۷۴۲ - سوره ممتحنه آیه ۱۲، ترجمه فولادوند

۷۴۳ - سوره الرحمن آیه ۵۶، ترجمه پورجوادی

منکرید؟ دست هیچ انس و جنّی پیش از ایشان به آن‌ها نرسیده است) ۷۴۴.

«... و لهم فيها أزواج مطهرة» [در بوستان‌های بهشتی] برای آنان جفت‌هایی پاک و پاکیزه مهیا است) ۷۴۵.

آیات مربوط به پاکدامنی و پرهیز از آلودگی جنسی را آوردم، اینک این پرسش به ذهن می‌رسد که در بحث حجاب شرعی چرا باید سراغ آیات پاکدامنی و آلودگی جنسی را گرفت؟ ابتدا چند نتیجه و توضیح مربوط به آیات مذکور را می‌آورم و در ادامه به پاسخ پرسش می‌پردازم:

۱- آلودگی جنسی چنان محسوس بود که قرآن یکی از صفات بندگان خدای رحمن، و یکی از لازمه‌های برخورداری از مغفرت و اجر عظیم الهی، و نیز یکی از محورهای رستگاری مؤمنان را، پاکدامنی و قطع روابط جنسی ناسالم اعلام کرد.

۲- پاکدامنی حضرت مریم، که اینک برای ما چیز پیش پا افتاده‌ای است، برای آن‌ها به عنوان یک الگو آورده شد.

۳- تماس جنسی با زن شوهردار، آن‌قدر نامحتاطانه بود که حتی امکان دیده شدنش از سوی چهار نفر هم وجود داشت.

۴- اقسام گوناگون رابطه جنسی در بین آنان وجود داشت و قرآن آن را فقط به دو مورد محدود کرد.

۵- تمایل گروهی از زنان به ارتکاب آلودگی جنسی چنان واقعی بود که شرط قرآن برای زنانی که می‌خواستند با پیامبر بیعت کنند عدم زنا در آینده بود.

۶- عده‌ای از زنان شوهردار در صورت بارداری شدن از راه زنا، حمل خود را به شوهر نسبت می‌دادند و قرآن از این عمل نهی کرد.

۷- قرآن با توجه به وجود آلودگی‌های مذکور، وعده همسران پاک اخروی، که تا پیش از آن با هیچ مردی در تماس نبوده‌اند را به مؤمنان می‌دهد.

* همان‌طور که ملاحظه شد ناپاکی جنسی، همسایه دیوار به دیوار مؤمنان و جامعه

۷۴۴ - سوره الرحمن آیه ۷۲ تا ۷۴، ترجمه فولادوند

۷۴۵ - سوره بقره آیه ۲۵، ترجمه محمدباقر بهبودی

اسلامی بود. حال با توجه به این واقعیت وخیم آیا می‌توان انتظار داشت که مثلاً از لزوم پوشیدگی ساعد و آرنج بانوان در قرآن سخنی آمده باشد؟ آیا در شرایطی که آلودگی و فحشاء جنسی در دو قدمی مؤمنان بود و وجود زنان پاکدامن غنیمتی بود که در سیمای زنان بهشتی ترسیم شد، می‌توان از قرآن توقع بیان پوشش موی سر یا سرتاسر پا را داشت؟ آیا تناسبی بین این انتظارات با آن واقعیات برقرار است؟ پی‌گیری بحث در لابلای بررسی آیات ادامه خواهد یافت.

ز- معضل ویژگی‌های البسه

از دل آیات قرآن، برای جامه‌های مورد استفاده در عصر پیامبر ویژگی‌هایی به شرح زیر می‌توان استخراج کرد که به خوبی ضعف شدید پوشیدگی و وجود معضل برهنگی را نشان می‌دهد:

ویژگی اول- نادوختگی (استفاده از پارچه به جای لباس دوخته): اثبات این سخن را از راه نکات زیر دنبال می‌کنیم:

نکته اول- عدم دلالت واژه‌های به کار رفته، به نوع دوخته: واژه‌هایی که قرآن در مورد "تن‌پوش و پوشاک" مردمی که در عصر پیامبر می‌زیستند به کار برده است هرگز اشاره به نوع دوخته‌ی آن ندارد و در حقیقت، این واژه‌ها (گذشته از دوخته یا نادوخته بودنش) فقط اصل تن‌پوش (و صرف پوشاک بدون اشاره به نوع خاصی از آن) را می‌رساند. آیاتی که این واژه‌ها (شامل: لباس، سربال، خمار، جلباب، ثیاب، کساء و دثار) در آن‌ها به کار رفته از این قرار است:

«یا بنی‌آدم قد انزلنا علیکم لباساً یواری سوءاتکم و ریشاً و لباس‌التقوی ذلک خیر»^{۷۴۶} (ای فرزندان آدم، برای شما تن‌پوشی فرو فرستادیم که سوءات شما را پوشیده می‌دارد و ...).

«جعل لکم سراپیل تقیکم الحرّ و سراپیل تقیکم بأسکم»^{۷۴۷} (برای شما تن‌پوش‌هایی قرار داد که شما را از گرما حفظ می‌کند، و تن‌پوش‌هایی که ...)

۷۴۶ - سوره اعراف آیه ۲۶

۷۴۷ - سوره نحل آیه ۸۱

«ولیضربن بخمرهنّ علی جیوبهنّ»^{۷۴۸} (زنان مؤمن باید تن پوش‌ها [یا سراندازشان] را بر روی شکاف‌ها [یا ناحیه سینه] قرار دهند).
 «یُدنین علیهنّ من جلابیهنّ»^{۷۴۹} (زنان مؤمن، تن پوش‌ها را بر خود فروتر گیرند و به بدن نزدیک نمایند).

«و حین تضعون ثیابکم من الظهیرة»^{۷۵۰} (و نیمروز که تن پوش‌های خود را [بر زمین] می‌نهد).

«و القواعد من النساء اللّاتی لایرجون نکاحاً فلیس علیهنّ جناح أن یضعن ثیابهنّ غیر متبرّحات بزینة...» (و بر زنان از کار افتاده‌ای که [دیگر] امید زناشویی ندارند گناهی نیست که پوشش خود را کنار نهند [به شرطی که] زینتی را آشکار نکنند)^{۷۵۱}.
 «یا ایها المدثر ... و ثیابک فطهر»^{۷۵۲} (ای کشیده ردای شب بر سر، ... جامه و تن پوش خویشتن را پاک کن).

چنان‌که ملاحظه شد جامه و پوشاک به کار رفته در آیات بالا، که در رابطه با مردم عصر پیامبر بود، هیچ اشاره‌ای به نوع دوخته آن (مانند: پیراهن، شلوار، مقنعه و شورت) نداشت و حتی محل استفاده آن‌ها بر روی اندام نیز (به جز محدوده دامن و شرمگاه) روشن و قطعی نبود، بلکه یا مانند "خمار، سرپال، جلباب و لباس" واژه‌هایی هستند که حاکی از صرف ابزار پوشش بوده و بیشتر، جنبه توصیفی جامه (یعنی پوشاندگی) را می‌رساند و یا همچون "ثیاب" عنوانی است کلی برای هرگونه پوشاک.

نکته دوم - انتساب قمیص دوخته به یوسف^(ع): با وجودی که قرآن از بیان هرگونه "جامه‌ی دوخته" در مورد مخاطبین اولیه‌اش (یعنی همان مردمی که در روزگار پیامبر می‌زیستند) پرهیز کرده است اما در همین حال به بیان وجود "جامه دوخته" در مورد پیشینیانی که در مکان‌های دیگر می‌زیستند پرداخته است. لباس دوخته‌ی مورد اشاره

۷۴۸ - سوره نور آیه ۳۱

۷۴۹ - سوره احزاب آیه ۵۹

۷۵۰ - سوره نور آیه ۵۸

۷۵۱ - سوره نور آیه ۶۰، ترجمه فولادوند

۷۵۲ - سوره مدثر آیات ۱ و ۴

"قمیص" است. واژه قمیص (پیراهن) شش بار در قرآن ذکر شده که تماماً در سوره یوسف و طی آیات ۱۸، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸ و ۹۳ آمده و همگی مربوط به حضرت یوسف است. این آیات را در قالب دو عنوان زیر مرور می‌کنیم.

پیراهن یوسف؛ و پدرش یعقوب: «برادران یوسف گفتند: ای پدر، ما رفتیم مسابقه دهیم، و یوسف را پیش کالای خود نهادیم. آن‌گاه گرگ او را خورد، ولی تو ما را هرچه راستگو باشیم باور نمی‌داری»^{۱۷} و بر پیراهن یوسف خونی دروغین آوردند (و جاء و علی قمیصه بدم کذب) یعقوب گفت: نه، بلکه نفس شما کاری بد را برای شما آراسته است. اینک صبری نیکو برای من بهتر است و بر آن‌چه توصیف می‌کنید، خدا یاری ده است...^{۱۸} یوسف به برادرانش گفت: ... این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره پدرم بیفکنید تا بینا شود (اذهبوا بقمیصی هذا فאלقوه علی وجه ابي یأت بصیراً) و همه کسان خود را نزد من آورید^{۹۳} «^{۷۵۳}.

پیراهن یوسف؛ و بانوی کامجو: «و آن بانو که یوسف در خانه‌اش بود خواست از او کام گیرد، و درها را پیاپی چفت کرد و گفت: بیا که از آن توام! یوسف گفت: پناه بر خدا، او آقای من است به من جای نیکو داده است قطعاً ستمکاران رستگار نمی‌شوند»^{۲۳} و در حقیقت آن زن آهنگ وی کرد و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می‌کرد. چنین کردیم تا بدی و زشت‌کاری را از او بازگردانیم چرا که او از بندگان مخلص ما بود^{۲۴} و آن دو به سوی در بر یکدیگر سبقت گرفتند و آن زن پیراهن او را از پشت بدرید (و قدت قمیصه من دُبر) و در آستانه در آقای آن زن را یافتند. زن گفت: کیفر کسی که قصد بد به خانواده تو کرده چیست؟ جز این که زندانی یا دچار عذابی دردناک شود^{۲۵} یوسف گفت: او از من کام خواست. و شاهی از خانواده آن زن شهادت داد اگر پیراهن او از جلو چاک خورده، زن راست گفته و او از دروغگویان است (إن کان قمیصه قد من قبل فصدقت...) و اگر پیراهن او از پشت دریده شده، زن دروغ گفته و او از راستگویان است (و إن کان قمیصه قد من دُبر فکذبت...) پس چون شوهرش دید پیراهن او از پشت چاک خورده است (فلما رأ قمیصه قد من دُبر) گفت: بی‌شک این از

نیرنگ شما زنان است، که نیرنگ شما زنان بزرگ است»^{۷۵۴}

از این آیات نتیجه می‌گیریم که:

۱- مراد از "قمیص"، پیراهن و لباس دوخته است و نه لباس نادرخته، زیرا قرار شد بررسی کنند که قمیص یوسف از ناحیه جلو شکاف خورده و یا از سمت پشت آن. بدیهی است این بررسی صرفاً بر روی جامه‌های دوخته (و شبه آن) قابل انجام است و نه پارچه‌های نادرخته‌ای که شنل‌وار بر روی شانه سوار می‌شوند و با اندک اقدامی از بدن جدا می‌گردند.

۲- از قمیص، هم در محل سکونت پدری یوسف و هم در سرزمین مصر استفاده می‌شد زیرا از آن، هم در داخل خانواده پدری‌اش نام برده شد و هم به دفعات در رویدادی که بین حضرت یوسف و آن زن در سرزمین مصر به وجود آمد سخن رفته است.

۳- چنان‌که پیش‌تر آورده شد در آیات متعددی بحث پوشش و پوشاک در عصر پیامبر مطرح گردید ولی هرگز در آن‌ها از واژه‌های قمیص و سروال استفاده نشد، و این تا حدی نشان می‌دهد که در بین آنان (برخلاف محل‌های سکونت حضرت یوسف) البسه دوخته رایج و متداول نبود مگر این‌که گفته شود شأن قرآن در مقام تشریح قوانین، اجازه نام بردن از البسه مصنوع بشری (البسه دوخته) را نمی‌دهد و در بحث حضرت یوسف تشریحی در کار نبوده است. البته با این فرض، دست‌کم نکته اول (یعنی عدم ذکر البسه دوخته در قرآن) به دست می‌آید.

نکته سوم- صراحت برخی آیات بر نادرختگی: اگرچه از دو نکته قبلی (۱- نیاوردن البسه دوخته در مورد مردم صدر اسلام ۲- آوردن البسه دوخته در مورد ملل دیگر) تا حدودی می‌توان عدم شیوع جامه‌های دوخته را در هنگام ظهور اسلام به دست آورد اما این مسئله به روشنی از متن آیات زیر نیز به دست می‌آید و نیاز به نکات پیشین نمی‌باشد:

«ولیضربن بخرهن علی جیوبهن»^{۷۵۵} (زنان مؤمن باید تن‌پوش‌ها را بر روی

شکاف‌ها و فاصله‌ها قرار دهند [یا: سراندازشان را بر روی سینه گذارند].

چنان‌که ملاحظه می‌شود متن آیه به خوبی گویای این است که تن‌پوش [یا سرانداز] مذکور، جامه‌ای است نادرخته که "قابلیت جابجایی بر روی اندام" را دارد و می‌توان کاربرد بهتری برای آن ایجاد کرد. این آیه، دست‌کم گویای عدم رواج مقنعه‌های امروزی یا پیراهن‌های مطمئن در آن روزگار می‌باشد.

«يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيهِنَّ»^{۷۵۶} (زنان مؤمن، تن‌پوش‌ها را بر خود فروتر گیرند و به بدن نزدیک نمایند).

متن آیه حاکی از این است که تن‌پوش و جلباب، پارچه‌ای است نادرخته که می‌توان آن را "بر روی اندام جابجا" کرد و تغییر وضعیت داد. همچنین عدم استفاده‌ی آنان از پیراهن را به نوعی می‌توان از همین آیه به دست آورد.

«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ... يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ...^{۳۰} و قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ... يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ...^{۳۱}»^{۷۵۷}

(ترجمه ۱- به مردان و زنان مؤمن بگو! ... مراقب پوشیدگی فرج و شرمگاه‌شان باشند [تا در اثر بی‌مبالاتی ظاهر نشود]. ترجمه ۲- به مردان و زنان مؤمن بگو! ... مراقب اِزار [یا دامن لباس]‌شان باشند [تا اندام برهنه‌ی زیر آن، در پی سهل‌انگاری مورد رؤیت واقع نشود].)

متن آیه به گواه تفسیر مشهور، مؤید آن است که زنان و مردان مؤمن (یعنی حتی پس از ظهور اسلام) برای پوشاندن پایین‌تنه و شرمگاه‌شان از اِزار یا دامن لباس استفاده می‌کردند و نه شلوار؛ زیرا مطابق آیه می‌بایست مراقب می‌بودند تا اندام موجود در زیر آن در حین حرکت و نشست و برخاست مورد رؤیت واقع نشود. روشن است وقوع این مشکل در مورد شلوار و شورت منتفی است. حتی اِزارشان به گواه برداشتی که برخی از همین آیه می‌کنند همانند دامن‌های امروزی، که از کناره‌ها دوخته شده و فقط پایینش شکاف دارد، نبود بلکه پارچه‌ای همانند لنگ حَمَام بود و در نتیجه کناره‌اش نیز شکاف داشت.

۷۵۵ - سوره نور آیه ۳۱

۷۵۶ - سوره احزاب آیه ۵۹

۷۵۷ - سوره نور آیه ۳۰ و ۳۱

دست آورد نکات: از آنچه در طی ویژگی اول و در قالب نکات سه‌گانه آورده شد نتیجه می‌گیریم که بر اساس گزارش قرآن:

- ۱- جامه‌های دوخته (شامل: پیراهن، شورت، شلوار، مقنعه و ...) در میان مردمی که با پیامبر می‌زیستند رایج نبود و در واقع از این‌گونه البسه استفاده نمی‌کردند (هرچند این لباس‌ها برای‌شان شناخته شده بود زیرا در داستان یوسف سخن از قمیص و پیراهن به میان آمده است). آیات دلالت دارد که آنان برای پوشش اندام از پارچه استفاده می‌کردند.
- ۲- قرآن خواستار این نشد که مردان و زنان مؤمن برای پوشاندن خود، پارچه‌های نادوخته را کنار گذارند و بجای آن از پیراهن، شلوار و... استفاده کنند بلکه رهنمودهای خود را بر پایه همان پارچه‌های رایج نادوخته تنظیم و استوار کرد. این رهنمودهای اصلاحی در ویژگی "ساتر نبودن" خواهد آمد.
- ۳- بنابراین، با توجه به عدم استفاده از جامه‌های دوخته، می‌بایست همه پیامدهای منفی استفاده از پارچه‌های نادوخته را پذیرفت.

۴- پس احتمال استفاده پیامبر از قمیص و سروال (پیراهن و شلوار) که بیش‌تر آن را بر اساس برخی روایات مطرح کردم بیش از پیش تضعیف می‌گردد.

۵- شاید بتوان گفت که قرآن در هنگام القاء واژه‌های پوشش به بیان واژه‌های کلی بسنده کرده و حتی از مناطق تحت پوشش (مگر در موردی خاص) به صراحت نام نبرده است گرچه بسیاری از مفسران، بعضی از واژه‌های پوشش را به عنوان پوشاکی خاص و برای استفاده در محل‌های مشخص می‌دانند که در تردید نسبت به آن در آینده نیز سخن خواهیم گفت.

ابهام‌زدایی: پیش از پرداختن به ویژگی بعدی، سه توضیح به شرح زیر می‌آورم:

الف- از عبارت صنعة لبوس در سوره انبیاء نمی‌توان برای وجود صنعت خیاطی در میان آنان استفاده کرد زیرا آن به صراحت آیه، مربوط به حضرت داود و در نتیجه مرتبط با سرزمین شام و فلسطین است؛ از آن گذشته مفسران، صنعة لبوس را به معنای زره‌بافی می‌دانند و نه لباس‌دوزی: «و علمناه صنعة لبوس لكم لِتُحصِنکم من بأسکم فهل أنتم شاکرون» (و به [داوود] فن زره [سازی] آموختیم، تا شما را از [خطرات] جنگ‌تان حفظ

کند // ما صنعت زره‌سازی را به داوود تعلیم دادیم تا برای شما زره بسازد و شما با آن وسیله از شدت فرود آمدن اسلحه بر بدن خود جلوگیری کنید^{۷۵۸}.

ب- صرف ذکر نخ و سوزن در آیات قرآن (لایدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سمّ الخياط / حتى يتبين لكم الخيط الأبيض من الخيط الأسود)^{۷۵۹} نمی‌تواند دلالت بر صنعت خیاطی و رواج البسه‌ی دوخته در میان آنان داشته باشد چه همان‌طور که توضیح دادم هیچ سراغی از آن البسه در قرآن در مورد آنان وجود ندارد؛ از آن گذشته کار نخ و سوزن برای آنان می‌تواند عبارت از وصله کردن پارگی پارچه‌ها یعنی إزار، رداء و... باشد و نه حتماً تهیه و دوخت لباس.

ج- ذکر لباس دفاعی برای آنان در سوره نحل (جعل لكم ... سراويل تقيكم بأسكم)^{۷۶۰} دلالت بر رواج البسه‌ی دوخته ندارد زیرا با این‌که لباس‌های دفاعی و جنگی بیش از لباس‌های عادی نیاز به صنعت دارد اما باید دقت داشت که نیاز جنگ‌های مداوم‌شان آنان را به پیشرفت در ساخت البسه‌ی دفاعی سوق می‌داد.

ویژگی دوم- محدودیت تعداد: لباس آنان علاوه بر این‌که در پارچه‌های خیاطی نشده خلاصه می‌شد، همچنین از جهت تعداد نیز با محدودیت روبرو بود یعنی چنان نبود که هم لباس زیر داشته باشند و هم لباس رو. در واقع بسیاری از آنان از پوشاک تودرتو بهره‌مند نبودند. این معضل، هم در قسمت بالاتنه آنان وجود داشت و هم در پایین‌تنه‌شان یعنی نه در زیر دامن و لنگ‌شان چیز دیگری می‌پوشیدند و نه احتمالاً در پس لباس بالاتنه‌شان. بنابراین اگر همان یکی دو قطعه جامه موجود را با دقت مورد استفاده قرار نمی‌دادند و یا جامه‌شان از روی اندام کنار می‌رفت، پیکرشان نمایان می‌شد زیرا فاقد لباس زیرین بودند. این واقعیت از آیات پیش‌گفته که اینک دوباره می‌آورم به دست می‌آید:

«وليضربن بخمرهنّ علی جیوبهنّ»^{۷۶۱} (زنان مؤمن باید تن‌پوش [یا سرانداز] را بر

۷۵۸ - سوره انبیاء آیه ۸۰ (ترجمه فولادوند // ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۴ ص ۴۴۲)

۷۵۹ - سوره اعراف آیه ۴۰ / سوره بقره آیه ۱۸۷

۷۶۰ - سوره نحل آیه ۸۰

۷۶۱ - سوره نور آیه ۳۱

روی شکاف و فاصله‌ها [یا ناحیهٔ سینه] قرار دهند).

بر اساس این آیه اگر خمار بر روی بدن قرار نمی‌گرفت و یا طرفین آن به هم وصل نمی‌شد در این صورت سینه و پستان زنان [و یا دیگر قسمت‌های بدن که در اثر عدم اتصال لبه‌های خمار به هم، باعث ایجاد "شکاف و فاصله" می‌شد] نمایان می‌گردید، و این می‌رساند که زنان (حتی زنان مؤمن) فاقد لباس زیرین در قسمت مذکور بودند.

«قل للمؤمنین... یحفظوا فروجهن...^{۳۰} و قل للمؤمنات... یحفظن فروجهن...»^{۳۱} (به مردان مؤمن بگو... ناحیهٔ فرج و دامن‌شان را مراقبت کنند... و به زنان مؤمن [نیز] بگو... ناحیهٔ فرج و دامن را حفظ کنند).

مطابق آیه، زنان و مردان مؤمن می‌بایست ناحیهٔ فرج و عورة را حفظ می‌کردند و مراقب پوشیدگی‌اش می‌بودند. بدیهی است اگر این ناحیه را با "دو" قطعه پارچه‌ی مجزاً می‌پوشاندند در این صورت به پوشیدگی آن اطمینان حاصل می‌شد ولی گویا نه تنها از "یک" قطعه پارچه برای پوشاندنش استفاده می‌شد بلکه از همان تک قطعه پارچه‌ی موجود نیز به خوبی مراقبت نمی‌شد (و یا اساساً عزم جدّی برای پوشیدگی‌اش نبود) بنابراین حداقل چیزی که بر اساس تفسیر مشهور از این آیه به دست می‌آید این است که از یک قطعه پارچهٔ نامطمئن برای استتار فرج و پایین‌تنه استفاده می‌کردند و در نتیجه وجود لباس زیرین (یعنی شورت یا شلوار) برای آنان، چه مرد چه زن، منتفی است. دقت شود که آیه خواهان پوشیدگی "فرج" یعنی عین عورة شده است!

ویژگی سوم - ساتر و پوشا نبودن: آنان نه تنها از پارچه‌های محدود و نادرخته استفاده می‌کردند بلکه از همین پارچه‌ها نیز به خوبی بهره نمی‌بردند بطوری‌که بر و بازو، و سینه و پستان بانوان و نیز قسمت‌های حسّاس دیگر و حتی ران و شرمگاه‌شان گهگاه نمایان می‌شد (مردان که جای خود دارد) و این نبود مگر به دلیل بی‌مبالاتی آنان در استفاده از همین جامه‌های نادرخته. توضیح بیشتر بر روی آیات مرور می‌شود:

«ولیضربن بخرهنّ علی جیوبهنّ»^{۷۶۳} (زنان مؤمن باید تن‌پوش [یا سراندازشان] را

۷۶۲ - سوره نور آیه ۳۰ و ۳۱

۷۶۳ - سوره نور آیه ۳۱

[که آویزان و برکنار از پوشش است] بر روی شکاف و فاصله‌های ایجاد شده [یا بر سینه و پستان، و بر و بازوی‌شان] قرار دهند).

چنان‌که ملاحظه می‌شود زنان از خمار به خوبی استفاده نمی‌کردند بطوری‌که از استتار قسمت‌های مهمی از اندام غفلت می‌کردند و یا این‌که خمار را به صورت آویزان رها می‌کردند و لبه‌های آن را به هم وصل نمی‌کردند و به همین خاطر بخش‌های مهمی از پیکرشان نمایان می‌گشت. توضیح بیشتر در باره این آیه و بیان مطلب جدیدتر در هنگام شرح آیه خواهد آمد.

«یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ وَ بَنَاتِكُمْ وَ نِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ...»^{۷۶۴} (ای پیامبر به همسران و دختران و به زنان مؤمنان بگو پوشش‌های خود را بر خود فروتر گیرند [و به بدن نزدیک کنند]...).

از این آیه به دست می‌آید که زنان مؤمن، جامه‌شان را به خوبی بر روی اندام قرار نمی‌دادند و به عبارت دیگر، بخش‌هایی از پیکر که به طور طبیعی می‌توانست تحت پوشش لباس‌شان قرار گیرد در اثر بی‌توجهی از دایره پوشش برکنار می‌ماند و در نتیجه قسمت‌های مهمی از بدن نمایان می‌شد. قرآن در واکنش به این مسئله خواهان استفاده‌ی بهینه از لباس شد.

«قُلْ لِّلْمُؤْمِنِينَ... يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ... وَ قُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ... يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ»^{۷۶۵} (به مردان و زنان مؤمن بگو، از پوشش فرج و پایین‌تنه‌شان مراقبت کنند).

اگر منظور از این آیه، "اصل پوشش" فرج و شرمگاه باشد که در این صورت، اگرچه وخامت بیشتر اوضاع را می‌رساند ولی از بحث فعلی خارج است و در جای خود به آن می‌پردازم، اما اگر منظور آیه "رعایت دقت بیشتر و مراقبت مستمر" از پوشیدگی آن باشد در این صورت می‌توان نتیجه گرفت که آنان، اگرچه دارای جامه و پوشاک برای استتار ناحیه مذکور بوده‌اند ولی در این امر بی‌مبالاتی‌هایی داشته‌اند. در واقع لزوم "دقت" در پوشش پایین‌تنه زمانی مطرح است که اشکالاتی در لُنگ (یا دامن لباس)

۷۶۴ - سوره احزاب آیه ۵۹

۷۶۵ - سوره نور آیه ۳۰ و ۳۱

مطرح باشد. وجود شکاف تحتانی در دامن لباس (به ویژه با توجه به فقدان شورت در زیر آن) و نیز وجود شکاف جانبی در یکی از طرفین جامه‌ی دامنی، (به دلیل دوخته نبودن و همانندی با لنگ حمام که برخی محققین، کلمهٔ فروج را مربوط به همین مسئله می‌دانند) و یا ایجاد شکاف‌های عمدی در چپ و راست جامه (اشتمال صمّاء، مفرج الجانبین) همگی گویای ناکافی بودن جامهٔ موصوف برای پوشش مطمئن اندام و یا حاکی از سهل‌انگاری و بی‌مبالاتی آنان در بکارگیری درست جامه می‌باشد. مطابق این تفاسیر مردان و زنان اگرچه لباس و دامن داشتند ولی این لباس به دلیل شکاف طرفینی و تحتانی نمی‌توانست از عهدهٔ پوشش صاحبش برآید و در نتیجه حتی نشیمن‌گاه و شرمگاهش نیز گهگاه نمایان می‌شد. قرآن نسبت به این امر از خود واکنش نشان داد و از آنان، چه مرد چه زن، خواست که شکاف‌ها و فاصله‌های ایجاد شده در پوشش را پر کنند تا مانع دیده شدن از سوی دیگران شوند. گفتنی است توضیح آیه و ذکر برداشت‌های مربوطه از حوصلهٔ بحث فعلی خارج است ولی هنگام شرح آیه به آن خواهیم پرداخت و ملاحظه خواهد شد که برداشت‌های بهتری در بارهٔ این آیه وجود دارد که اساساً ارتباط مستقیمی به بحث پوشش ندارد.

✽ همان‌طور که ملاحظه شد مردم عصر پیامبر با معضلات و محدودیت‌هایی (شامل: فقر و بی‌لباسی، گرسنگی، بی‌آبی و تشنگی، فقدان خانه‌ی پوشا و بی‌خانمانی، گرمای شدید، آلودگی جنسی و وجود اندک جامه‌های نادوخته‌ی غیرساتر) روبرو بودند. و مشخص شد که وجود این موارد، "حجاب و پوشیدگی" آنان را به کم‌ترین حدّ رسانده بود. قرآن نیز چنان‌که آوردیم واکنش و رهنمودهای اصلاحی‌اش را متناسب با واقعیّات جاری و با نگاه به همین محدودیت‌ها ابلاغ کرد. شرح مفصّل واکنش قرآن که برای ما ناچیز می‌نماید (و به هیچ وجه با حجاب شرعی‌ای که بعدها آرام آرام در جوامع اسلامی شکل یافت و تغلیظ شد قابل مقایسه نیست) را در فصول آتی پی می‌گیریم.

مبحث دوم - مظاهر و نمودهای حجاب

اینک پس از آگاهی از معضلات، محدودیت‌ها و واقعیّات مذکور می‌خواهم میزان

پوشیدگی و برهنگی آنان را در صحنه‌های مختلفی که در بخش اول کتاب آوردم این بار بر اساس قرآن ارائه کنم. البته در بیشتر موارد به اجمال سخن می‌گویم زیرا شرح مبسوط هنگام توضیح مستقل آیات خواهد آمد. گفتنی است مبنای مباحث، تفاسیری است که می‌تواند از آیات به دست آید.

الف- در سطح اجتماع

دست‌کم، کثیری از مردان و زنان عزم لازم را، حتی نسبت به پوشش شرمگاه و دامن نداشتند و قرآن در واکنش به این پدیده‌ی رایج از "بنی‌آدم" و به ویژه از مردان و زنان "مؤمن" خواست که نسبت به پوشاندن آن اهتمام ورزند:

«یا بنی‌آدم قد انزلنا علیکم لباساً یواری سواتکم...» (ای فرزندان آدم لباسی برای شما فرو فرستادیم که ... شرمگاه‌تان را می‌پوشاند)^{۷۶۶}.

«قل للمؤمنین... یحفظوا فروجهم... و قل للمؤمنات... یحفظن فروجهن» (به مردان با ایمان بگو شرمگاه‌شان را [پوشانند و از نگاه دیگران] حفظ کنند ... و به زنان مؤمن [نیز] بگو شرمگاه‌شان را [پوشانند و از نگاه دیگران] محفوظ بدارند)^{۷۶۷}.

بنابراین با اتکا به آیه‌ی اخیر، مراد از "رجل" در حدیث زیر که در بخش اول آوردم (و حاکی از برهنگی شرمگاه برخی از عابریین بود) "شخص" است و نه فقط مردان: «نهی رسول‌الله عن لبستین ... إذا مشی الرجل فی ثوب واحد لیس علی فرجه منه شیء...»^{۷۶۸}.

با آوردن آیات مذکور در این صدد نبودم تا بگویم ترسیم قرآن از اوضاع این است که مردان و زنان حتماً به صورت مکشوف‌العورة (و بی‌دامن) تردد می‌کردند بلکه آنچه از این ترجمه قطعی است این است که آنان عزمی جزم، و مراقبتی مستمر نسبت به پوشیده ماندن ناحیه‌ی دامن نداشتند و به همین دلیل (و نیز به خاطر نوع لباس‌شان) هرازگاهی فرج و دامن‌شان نمایان می‌شد و مکشوف‌العورة می‌گردیدند ولی از بابت نمایان شدنش

۷۶۶- سوره اعراف آیه ۲۶، ترجمه پورجوادی

۷۶۷- سوره نور آیه ۳۰ و ۳۱، ترجمه بر پایه روایت امام صادق که در ادامه خواهد آمد

۷۶۸- المعجم الاوسط ج ۱ ص ۲۹۰

احساس بدی به آن‌ها دست نمی‌داد. با این حال به جدّ نمی‌توان وجود افراد کثیرالکشف یعنی کسانی که بسیار مکشوف‌العورة بودند را از شمول آیه برکنار دانست. در این باره علاوه بر احتمال دلالت آیه، همچنین به توضیحاتی که پیش‌تر در باره‌ی واژه فرج آوردم مراجعه شود (بخش ۱ فصل ۲).

گفتنی است نهایت چیزی که قرآن از حیث حجاب شرعی (و نه از حیث تزئین و تشخّص) از "مردان" مؤمن خواسته است (که در عین حال وخامت برهنگی را در آن زمان نشان می‌دهد) همین استتار شرمگاه و فرج است که تازه چنان‌که در شرح آیات خواهم آورد با اّمّا و اگرها و خدشه‌هایی روبرو است زیرا برای هریک از این آیات ترجمه‌های دیگری وجود دارد که ارتباطی به بحث حجاب و پوشش ندارد.

زنان علاوه بر معضل بی‌دقتی در استتار فرج و دامن، همچنین به طور کلی از لباس استفاده دقیقی نمی‌کردند بطوری‌که جامه نادرخته‌ی آن‌ها در خیلی از اوقات آویزان و رها بود و به اندام‌شان چسبیده نبود و در نتیجه بخش‌های مهمی از پیکرشان نمایان می‌ماند. از آن گذشته، معضل شکاف‌های جانبی لباس نیز وجود داشت یعنی طرفین پیراهن‌شان را (از پهلو به پایین یا از کمر به پایین) نمی‌دوختند و به همین خاطر چپ و راست اندام‌شان پیدا می‌گشت و هنگام راه‌رفتن یا نشست و برخاست، این شکاف و فاصله‌های جانبی بیشتر باز می‌شد. زنان همچنین دقت لازم در مراقبت از مواضعی که معمولاً پوشیده و نهان بودند را نیز نداشتند بطوری‌که علاوه بر محارم در برابر نامحرمان نیز جاهای پنهان‌شان را آشکار می‌کردند و به همین خاطر قرآن به زنان مؤمن گوشزد کرد که اندام (معمولاً) پنهان را "فقط" در برابر محارم می‌توانند آشکار کنند. بی‌مبالاتی‌های مذکور چنان گسترده، عادی و ملموس بود که زنان پیامبر نیز مرتکب نمایان ساختن اندام مخفی یا تبرّج و خودنمایی می‌شدند.

آیات مورد استناد برای مطالب مذکور از این قرار است:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَلْأَزْوَاجِ كَ وَ بَنَاتِكِ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ»^{۷۶۹}

(ای پیغمبر به همسران و دختران و به زنان مؤمنین بگو که پوشش‌شان را به خود

نزدیک سازند [و از آویختگی و رها بودن جامه جلوگیری کنند].

«و قل للمؤمنات يغضن من أبصارهنّ و يحفظن فروجهنّ و لا يبدین زینتهنّ إلا ماظهر منها ولیضربن بخرهنّ علی جیوبهنّ و لا یبدین زینتهنّ إلا لبعولتهنّ أو آبائهنّ أو آباء بعولتهنّ أو أبنائهنّ أو...»^{۷۷۰} (و به زنان مؤمن بگو... مراقب ناحیه دامن [و چاک‌های جانبی و شکاف تحتانی دامن لباس‌شان] باشند و نباید زیبایی‌هایشان را نمایان کنند مگر آن بخش‌هایی که خودبخود آشکار است. و باید جامه‌شان را بر روی سینه و پستان [و یا بر شکاف‌های مابین لباس که موجب نمایان شدن زیبایی‌های مخفی می‌شود] قرار دهند و نمی‌بایست زیبایی‌های مخفی را جز در برابر شوهر، پدر، پدرشوهر، پسر... آشکار کنند).

«یا نساء النبی... و لاتبرجن تبرج الجاهلیة الأولى»^{۷۷۱} (ای همسران پیامبر، به شیوه جاهلیت پیشین به تبرج نپردازید).

کاربرد و کارکرد جامه: قرآن برای لباس دو نوع کاربرد و کارکرد قائل است: کارکرد اول مربوط به جنبه "پوشاندگی" جامه است و کارکرد دومش برای "آراستگی، جمال" و مسائلی از این دست است. همچنین بر اساس قرآن اندام آدمی (به ویژه زنان) از جهت ارتباطش با لباس و جامه به دو بخش کلی تقسیم می‌شود: یکی ناحیه "سوءه" (زشتی و بدی) یا "فرج" که شرمگاه انسان است. بخش دیگر، سایر قسمت‌های پیکر که از آن به "زینة" (زیبایی) تعبیر شده است. ناحیه زینة در بانوان به دو بخش فرعی دیگر تقسیم می‌شود: یکی "زینة مخفی و باطنی" (زیبایی‌های پنهان) که لباس و جامه برای این بخش وجود دارد و دیگری "زینة آشکار و ظاهر" (زیبایی‌های پیدا) که معمولاً فاقد لباس و جامه است و در بخش اول کتاب آن را بر اساس گزارشات تاریخی "معاری" یعنی اعضاء عریان نامیدم.

کارکرد "پوشاندگی" جامه، برای استتار "سوءه" و شرمگاه (و عملاً ناحیه‌ی تحت پوشش لُنگ) در زن و مرد است. جنبه "آراستگی و تجملی" جامه، با قرار دادن لباس

۷۷۰ - سوره نور آیه ۳۱

۷۷۱ - سوره احزاب آیه ۳۳

بر روی "زینتہ مخفی" زن، و نیز با قرار دادن بر بخش‌هایی از اندام مرد حاصل می‌شود. لباس نوع اول را "مُواری سوءات" (ساتر شرمگاه) و لباس نوع دوم را "ریش"، "زینتہ" یا آراینده‌ی اندام می‌توان نامید:

«و قل للمؤمنات... یحفظن فروجهنّ و لایبدین زینتهنّ إلا ماظهرمنها... و لایبدین زینتهنّ إلا لبعولتهنّ أو آبائهنّ أو...»^{۷۷۲} (به زنان مؤمن بگو... فرج و شرمگاه‌شان را [از نگاه دیگران] پوشیده دارند و به جز زینت و زیبایی‌های پیدا، نباید زینت و زیبایی‌های [معمولاً پنهان] را جز در برابر شوهر، پدر و ... نمایان سازند).

«یا بنی آدم قد أنزلنا علیکم لباساً یواری سوءاتکم و ریشاً...»^{۷۷۳} (ای فرزندان آدم، ما برای شما لباسی فرستادیم که هم شرمگاه‌تان را می‌پوشاند و هم سبب آراستگی و زیبایی شما است).

«یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کلّ مسجد...»^{۷۷۴} (ای آدمیان! هنگام نیایش و طواف جامه‌هاتان [که موجب زیبایی و آراستگی شمایند] را بر تن بیارائید).

و گویا سخن پیامبر در هنگام پوشیدن لباس، اشاره به همین بحث باشد: «فقال [علی]: الحمد لله الذی ستر عورتی و کسانی الریاش. ثمّ قال: هكذا کان رسول الله (ص) یقول إذا لبس قمیصاً»^{۷۷۵} (رسول خدا هنگام پوشیدن لباس می‌گفت: ستایش خدای را که شرمگاهم را پوشانید و اسباب آراستگی را بر تنم کرد).

بنابراین چکیده واکنش قرآن عبارت از این است که: مرد و زن باید شرمگاه‌شان را در برابر دیگران مستور بدارند. از آن گذشته زنان می‌بایست جامه‌شان را بر روی مواضع دیگری از اندام که عادت بر ملبس بودن آن‌جاست قرار دهند. این ناحیه از پیکر که زینت باطنی و مخفی نامیده شد عبارت است از: "تنه، ران و بازو" (اما مردان برای آراستگی و تجمل، نیازمند استفاده از جامه برای بخش‌های دیگری از اندام‌شان بودند) پس زنان لازم نبود جامه را بر روی بخش‌های باقیمانده که عادتاً و معمولاً آشکار بودند

۷۷۲ - سوره نور آیه ۳۱

۷۷۳ - سوره اعراف آیه ۲۶

۷۷۴ - سوره اعراف آیه ۳۱

۷۷۵ - ترتیب الامالی ج ۷ ص ۳۰۸ ح ۴۱۳۸

قرار دهند. این بخش‌ها که در بررسی تاریخی، "معارف" و در کلام وحی، "زینة ظاهر" (لایبیدن زینتهنّ الا مظهر منها) نامیده شد (و در بخش اول استخراج گردید) عبارت است از: "مو، گردن، پاها از زانو به پایین و دست‌ها از آرنج به پایین".

در حقیقت، پوشش رایج زنان با لحاظ نمودن اصلاحات زیر تداوم یافت:

۱- اگر جامه‌ای بر اساس رسم عقلا برای بخش‌هایی از اندام طراحی گردیده بود می‌بایست مورد استفاده کامل و دقیق قرار می‌گرفت بطوری‌که محدوده تحت پوشش جامه نمایان نمی‌گردید مثلاً اگر زنی از جامه نادرخته برای بالاتنه‌اش استفاده می‌کرد نمی‌بایست آن را به گونه‌ای بر روی شانه یا سر قرار می‌داد که لبه‌های آن در جلوی بدن به همدیگر وصل نشود و آویزان و رها باشد زیرا در این حالت بخش‌هایی از اندام او مانند سینه، شکم و ... نمایان می‌گردید.

۲- همچنین می‌بایست فکری برای شکاف‌های جانبی (و تحتانی) جامه می‌کردند تا از پیدا بودن اندام جانبی (و عین عورة در هنگام نشست و برخاست) جلوگیری می‌گردید. این مشکل زمانی جدی‌تر می‌شد که با وزش باد، پارچه‌های نادرخته و نامطمئن، ارتفاع می‌گرفت و سبب نمایان شدن سایر بخش‌ها نیز می‌شد. قرآن در واکنش خود، خواهان بسته شدن شکاف جامه‌ها به وسیله پوشاک مورد استفاده‌شان شده است و از پیشنهاد هرگونه لباس جدید خودداری کرده و صرفاً با رهنمودهایی همان جامه‌های مورد استفاده را کاربردی‌تر کرده است.

* گفتنی است در باره محدوده لازم به پوشش زنان که در بالا حد آن را آوردم برداشت‌های شاذی (حاکمی از ناحیه‌ای محدودتر) قابل استنباط است که هنگام شرح آیات (به ویژه آیه ۳۱ نور) خواهیم آورد.

نیز گفتنی است احکام شرعی لباس، فقط ناظر بر جنبه‌ی "پوشاندگی" آن نیست بلکه علاوه بر آن به جنبه‌ی "آراستگی و تزیینی‌اش" نیز توجه دارد زیرا احکام دینی همه شئون، چه پوشیدگی و حجاب چه تجمل و آراستگی، را در بر می‌گیرد؛ و چه بسا بنا بر رأی برخی‌ها حتی پوشاندن شرمگاه و سوء (که موضع نازیبای پیکر است) برای آراسته و زیبا ساختن آن، و استتار منظره نازیبایش است و گویا به همین دلیل به لباس

پوشانده‌ی سوءة و شرمگاه، "زینة" می‌گویند چرا که مایه‌ی آراستگی و زیبا شدن آن موضع نازیبا است. بر مبنای این فرض:

«یا بنی‌آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد...»^{۷۷۶} (ای آدمیان! لباس آراينده‌تان را [برای پوشاندن عورة و شرمگاه] برگیرید...).

«یا بنی‌آدم قد أنزلنا علیکم لباساً یواری سوءاتکم و ریشاً...»^{۷۷۷} (ای فرزندان آدم! لباسی بر شما فرستادیم که شرمگاه‌تان را بپوشاند تا موجب زیبائی و آراستگی گردد).
در فصل ششم همین بخش در باره "هدف پوشش و کاربردهای جامه" از دیدگاه قرآن، توضیحاتی خواهد آمد.

ب- درون خانه‌ها

از استنباطات و اشارات قرآنی برمی‌آید که برهنگی در داخل خانه‌ها رایج و عادی بود. آن‌ها هنگام استراحت نیمروزی، جامه را از تن جدا کرده و به استراحت می‌پرداختند. این وضعیت در مورد شب‌های گرم نیز جاری بود. قرآن در واکنش خود در قبال این وضعیت، واقعیت گرمای آن سرزمین که موجب اصلی این برهنگی بود را پذیرفته و در نتیجه فقط خواسته است که هنگام ورود به خانه و استراحتگاه سایرین، اذن ورود بخواهند تا آن افراد در صورت لزوم خود را آماده کنند.

«یا ایها الذین آمنوا لیستئذنکم الذین ملکتم ایمانکم والذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلاث مرّاتٍ من قبل صلوة الفجر و حین تضعون ثیابکم من الظهیرة و من بعد صلوة العشاء ثلاث عوراتٍ لکم لیس علیکم ولا علیهم جناحٌ بعدهنّ طوافون علیکم بعضکم علی بعض کذلک یتبین الله لکم الآیات و الله علیم حکیم» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، باید غلام و کنیزهای شما و کسانی از شما که به [سن] بلوغ نرسیده‌اند سه بار [در شبانه روز] از شما کسب اجازه کنند: پیش از نماز بامداد، و نیمروز که جامه‌های خود را بیرون می‌آورید، و پس از نماز شامگاهان. [این،] سه هنگام برهنگی شماست، نه بر شما و نه بر آنان گناهی

۷۷۶ - سوره اعراف آیه ۳۱

۷۷۷ - سوره اعراف آیه ۲۶

نیست که غیر از این [سه هنگام] گرد یکدیگر بچرخید [و با هم معاشرت نمایید]...^{۷۷۸}. در این آیه، مطابق ترجمه‌های رایج، هم به واقعیت فرهنگی در داخل خانه‌ها اشاره شده و هم رهنمودی برای کنترل آن آورده شده است. مترجم، واژه عورة در عبارت ثلاث عورات لکم را به برهنگی ترجمه کرده چنان‌که طبرسی نیز مراد از این عبارت را "برهنه شدن شرمگاه" دانسته است، ولی علاوه بر این واژه و عبارت، همچنین جمله "حين تضعون ثيابکم من الظهيرة" مبین درآوردن جامه در نیمروز (و در نتیجه حصول برهنگی) است هرچند عبارت وضع ثياب در این جمله می‌تواند به معنای دیگری باشد که در شرح آیه خواهیم آورد و از قضا ارتباط مستقیمی به بحث پوشش و برهنگی ندارد ولی در عین حال وخامت بیشتری را نشان می‌دهد.

«يا ايها المدثر^۱ قم فأنذر^۲»^{۷۷۹} (ای جامه به خود پیچیده، و ای آن‌که خود را با لباس پوشانده‌ای برخیز آنگاه انداز کن). اگر این آیه و آیه مزمل را در معنای ظاهری بگیریم در این صورت "با لباس خفتن"، ویژگی اختصاصی رسول‌خدا بود زیرا این هر دو آیه در مقام "تجلیل" از اوست یعنی اگر برهنه نخواهید و با لباس خفتن، عادت سایر مردم نیز می‌بود در این صورت این کار امتیازی برای پیامبر نبود و در نتیجه تجلیل مذکور عبث می‌نمود بنابراین برهنگی شبانه‌ی سایرین از این دو آیه قابل استنباط است.

«يا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ^۱ قم اللَّيْلُ أَلَّا قَلِيلاً^۲ نصفه أو انقص منه قليلاً^۳ أو زد عليه و رتل القرآن ترتيلاً^۴»^{۷۸۰} (ای جامه به خویشتن پیچیده، بیشتر شب‌ها بپاخیز. نیم یا کمی کمتر یا بیشتر، از شب‌هایی را که برمی‌خیزی به مطالعه نیکو و شمرده قرآن پرداز).

طبرسی در شرح دو کلمه مدثر و مزمل چنین می‌گوید: «المدثر: المتفعل من الدثار... و هو المتغطى بالثياب عند النوم * یا ايها المزمّل، معناه: یا ايها المتزمل بثيابه، المتلفف بها»^{۷۸۱}.

گفتنی است آیات استیذان که به نوعی مربوط به بحث حاضر است را در فصل دوم

۷۷۸ - سوره نور آیه ۵۸، ترجمه فولادوند

۷۷۹ - سوره مدثر آیه ۱ و ۲

۷۸۰ - سوره مزمل آیه ۱ تا ۴

۷۸۱ - تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۱۷۲* ج ۱۰ ص ۱۶۰

می‌آورم.

ج- هنگام حج و نیایش

وجود طواف عریان بر گرداگرد کعبه (و نیز سایر معابد) از درون قرآن قابل استنباط است. البته مفسران همواره با استناد به آیاتی از قرآن (به ویژه آیات سوره اعراف) وجود این پدیده را با صراحت اعلام کرده‌اند. همچنین می‌توان از لابلای آیات حدس زد که انگیزه آنان از برهنه شدن در حین طواف، نگاهی اخلاقی و دینی به مسئله بوده است و در واقع با پشتوانه‌ای مذهبی به این کار مبادرت می‌کردند. مفسران و محدثان اسلامی، انجام طواف عریان را مورد نهی قرآن دانسته و بر این باورند که طواف‌کنندگان می‌بایست عورتین و شرمگاه‌شان را در آن هنگام بیوشانند و برهنه طواف نکنند. البته این نهی از عمومیت آیاتی که در لزوم ستر عورة نازل شده است نیز قابل برداشت است. با این حال اطمینان کافی وجود ندارد که قرآن در نفی طواف عریان و نیمه‌عریان سخن گفته باشد. باید دقت شود که سخن در باره بد یا غیر بد بودن این نوع طواف نیست بلکه کلام در این باره است که آیا قرآن در نهی از طواف عریان دستوری صادر کرده است یا نه؟ در این باره توضیحاتی در ادامه کتاب خواهم آورد.

آیاتی که از سوی مفسران در وجود طواف عریان و نهی از آن، مورد استناد قرار گرفته است را در فصل سوم همین بخش یعنی در شرح آیات سوره اعراف خواهم آورد. همچنین بحث دیگری در این ارتباط، در عامل یازدهم از بخش سوم (یعنی احادیث نهی از طواف عریان) آورده می‌شود. شاید مهم‌ترین آیه‌ای که به بحث حاضر اشاره دارد و در عین حال به طرح لباس نمازگزار پرداخته است آیه زیر است:

«یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کلّ مسجد...»^{۷۸۲}

گروهی از مفسران و فقها این آیه را دالّ بر لزوم استتار ناحیه دامن در حین طواف (یا نماز) دانسته‌اند. کلامی نیز از رسول‌خدا در همین راستا وجود دارد که فرمود: «لا یصل أحدکم فی ثوب واحد لیس علی فرجه منه شیء»^{۷۸۳} (کسی از شما در حین نماز نباید،

۷۸۲ - سوره اعراف آیه ۳۱

۷۸۳ - احکام القرآن ج ۴ ص ۲۰۶

تنها جامه‌اش را به گونه‌ای بر تن کند که هیچ بخشی از آن جامه بر روی ناحیه دامن و فرجش قرار نداشته باشد). چنان‌که ملاحظه می‌شود معضل اساسی در آیات (و نیز به دنبال آن در حدیث پیامبر) نگرانی از برهنه ماندن شرمگاه و فرج بود و نه جاهای دیگری از اندام! هرچند که از آیه مذکور می‌توان بحث استفاده از لباس به طور کلی (و نه خصوص ستر فرج و دامن) را برداشت کرد. البته این آیه به طور مشروح مورد بررسی قرار می‌گیرد و مطالب جدید و ناگفته‌ای در ذیل آن خواهد آمد.

د- وضعیت خانه‌ها

خانه‌هایی که از پوست حیوانات ساخته می‌شد، خانه‌هایی که آن را خیمه و چادر می‌نامیم، و خانه‌های طبیعی در دل کوه، منازلی هستند که قرآن وجود آن‌ها را مورد اشاره قرار داده است. همچنین از دل آیات دیگر، احتمال وجود خانه‌هایی با دوام‌تر (و از مصالح ساختمانی) نیز قابل برداشت است. همان‌طور که در مبحث اول آوردم فقدان مسکن مطمئن، چنان واقعی و ملموس بود که وعده‌ی خیمه، غرفه! و نیز خانه‌هایی بر فراز هم را در بهشت به مؤمنان و صالحان داده است. ناگفته پیداست که خانه‌های ایشان، استتار کافی و ایمنی لازم را برای ساکنینش فراهم نمی‌کرد.

بر دروازه بسیاری از خانه‌های مقاوم و ساختمانی، از درب محافظ و لنگه‌های در خبری نبود و حداکثر پرده، حصیر یا پوششی از لیف خرما بر آن نصب بود، و تردد به خانه‌های همدیگر با کم‌ترین مانعی میسر بود. گفتنی است کلمه "باب" در قرآن (برخلاف ذهنیت کنونی که آن را معادل درب محافظ می‌دانیم) معمولاً به معنای راه ورودی، دروازه و مدخل است که آیات متعددی را می‌توان شاهد مثال قرار داد. راغب در مورد باب می‌گوید: «الباب يقال لمدخل الشيء، و اصل ذلك: مداخل الأمكنة كباب المدينة و الدار و البيت، و جمعه: أبواب»^{۷۸۴} هر چند در برخی آیات قابل انطباق بر درب‌های محافظ و منصوب بر دروازه و مدخل نیز هست؛ با این حال در مورد اخیر آیه‌ای وجود ندارد که این درب‌های محافظ چوبی یا فلزی (و به اصطلاح مصراعین) را به خانه‌های عصر پیامبر نسبت داده باشد.

۷۸۴ - مفردات الفاظ القرآن راغب اصفهانی ص ۱۵۰

ترسیم وخامت اوضاع از کنار هم قرار دادن این سه مورد: "شدت مضاعف برهنگی در داخل خانه‌ها"، "پوشانندگی ناکافی خانه‌ها برای اعضاء" و "تردد بی‌ضابطه به خانه‌های یکدیگر بدون اذن و هماهنگی قبلی" به دست می‌آید.

قرآن با توجه به این واقعیات، خواهان رعایت انضباط در رفت‌وآمد به خانه‌های یکدیگر شد و از ورود به منزل دیگران بدون هماهنگی و آشنایی قبلی نهی کرد و از آنان خواست پیش از دخول به منزل غیر، ابتدا [در کنار باب خانه یا پشت پرده‌ی سردر و یا پشت حصیر مقابل در] توقف نموده از اعضاء خانه اذن ورود بطلبند و فقط در صورت موافقت وارد شوند و مشخصاً در مورد ورود به خانه پیامبر خواستار ملاحظاتی شد. قرآن اوقات سه‌گانه‌ای را تعریف کرد تا حتی کودکان و خادمان در این اوقات، ملزم به کسب اجازه برای ورود به خانه شوند. از مردان مؤمن خواست به محض رسیدن به خانه همسران پیامبر، پرده ورودی را کنار نزنند و داخل خانه نشوند بلکه در برابر پرده و حجاب نصب شده توقف نموده و ساکنین را ابتدا از پس آن صدا زده و سپس خواسته خود را مطرح کنند. البته این سخن‌ها بدان معنا نیست که لزوماً همه مردم، سرزده و بی‌اذن به منازل یکدیگر وارد می‌شدند بلکه آیه گواه آن است که این معضل در میان‌شان جداً وجود داشته است.

اینک بحث را با آوردن چند آیه به عنوان گواه سخنان بالا دنبال می‌کنیم:

«والله جعل لکم من بیوتکم سکناً و جعل لکم من جلود الأنعام بیوتاً تستخفونها یوم ظعنکم و یوم إقامتکم و من أصوافها و أوبارها و أشعارها أثاثاً و متاعاً الی حین^{۸۰} و الله جعل لکم ممّا خلق ظللاً و جعل لکم من الجبال أکناناً و جعل لکم سراویل تقیکم الحرّ و سراویل تقیکم بأسکم کذلک یتّم نعمته علیکم لعلکم تُسلمون^{۸۱}» (و خدا برای شما خانه‌های تان را مایه آرامش قرار داد، و از پوست دام‌ها برای شما خانه‌هایی نهاد که آن‌ها را در روز جایجا شدن تان و هنگام ماندن تان سبک می‌یابید، و از پشم‌ها و کرکها و موهای آن‌ها وسایل زندگی که تا چندی مورد استفاده است [قرار داد]. و خدا از آن‌چه آفریده، به سود شما سایه‌هایی فراهم آورده و از کوه‌ها برای شما پناهگاه‌هایی قرار

داده...»^{۷۸۵}. به موقعیت و توصیفی که برای خانه‌شان شد دقت شود.

«حورٌ مقصورات فی الخیام»^{۷۸۶} (در بهشت) حورانی پرده‌نشین در دل خیمه‌ها هستند).

«و هم فی العُرفات آمنون» (و آن‌ها در غرفه [ی بهشتی] آسوده خاطر خواهند بود)^{۷۸۷}

دقت شود که در دو آیه اخیر به آن‌ها در مورد مسکن بهشتی، وعده‌ی خیمه (چادر!) و غرفه (اتاق!) داده شده است که خود گویای اسفناک بودن وضعیت مسکن‌شان در دنیا دارد. آیه اخیر (و هم فی العُرفات آمنون) همچنین نشان می‌دهد که آنان در زندگی دنیایی‌شان فاقد اتاق شخصی و نیز فاقد ایمنی و آرامش خاطر در هنگام حضور در خانه بودند و دائم نگرانی از ورود سرزده دیگران داشتند.

«... لهم عُرفٌ من فوقها عُرفٌ مبنیةٌ...» (لیکن کسانی که از پروردگارشان پروا داشتند، برای ایشان غرفه‌هایی است که بالای آن‌ها غرفه‌هایی [دیگر] بنا شده است)^{۷۸۸}.
«... و إذا سألتموهن فسلوهن من وراء حجاب»^{۷۸۹} (و چون از زنان پیامبر چیزی خواستید از پشت پرده‌ی ورودی بخواهید [و یکسر وارد خانه نشوید]).

محقق تیزبین، محمدباقر بهبودی، منظور از واژه حجره در آیه حجات را نه به معنای اتاق و خانه بلکه عبارت از پرده‌هایی (حصیری، ساخته شده از الیاف درخت خرما) می‌داند که پیامبر روبروی در هر یک از اتاق‌های همسرانش نصب می‌کرد تا منزل را از مسجد و محیط بیرون مجزاً کند. این سخن صحیح می‌نماید زیرا اولاً حجره به معنای مانع شدن بوده و در نتیجه حجره می‌تواند عبارت از مانع و حائلی باشد که جلوی اتاق و خانه نصب می‌گردد و مانع مابین رهگذران و خانه است، و ثانیاً اگر مطابق رأی مشهور حجره به معنای اتاق باشد در این صورت وجود واژه وراء در عبارت ینادونک من وراء

۷۸۵ - سوره نحل آیه ۸۰ و ۸۱، ترجمه فولادوند

۷۸۶ - سوره الرحمن آیه ۷۲

۷۸۷ - سوره سبأ آیه ۳۷، ترجمه فولادوند

۷۸۸ - سوره زمر آیه ۲۰، ترجمه فولادوند

۷۸۹ - احزاب ۵۳

الحجرات، بی معنا می‌نماید. توضیح وی از این قرار است: «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ. منظور از حُجُرَات خانه‌های پیامبر نیست که در هر یک از خانه‌ها یکی از همسران آن سرور مأوی داشت و گرنه کسی را از پشت خانه آواز نمی‌دهند. منظور از حُجُرَات دیوارهای حصیری بود که برای حفاظت از داخل خانه‌ها در مقابل درب ورودی بر سرپا کرده بودند. به این صورت که دو شمع چوبی را بر زمین فرو کرده بودند و مابین آن دو شمع را با حصیری از شاخه‌های خرما ساتر کرده بودند که داخل اطاق‌ها نمایان نباشد. برخی از این خانم‌ها همان دیوار حصیری و به عبارت بهتر همان چَیِرِ حصیری را با گل اندوده بودند مانند خانهٔ اُمّ سلمه که فرزندان او به خاطر ستر داخل خانه که مبادا کسی از لای حصیر به داخل بنگرد، حصیر مقابل در را با گل اندوده بودند. موقعی که قوم بنی تمیم به حضور رسول خدا شرفیاب شدند که اظهار ایمان و اخلاص کنند، رسول خدا داخل یکی از همان اطاق‌های همسرانش بود و رئیس قوم بنی تمیم از داخل مسجد فریاد زد: مُحَمَّد! بیرون بیا که ما قوم بنی تمیم به عنوان وافد و میهمان بر تو وارد شده‌ایم. این فریاد را از داخل مسجد و از پشت همان دیوارهای حصیری سر دادند که به عنوان "حَجْرَه" و مانع ساخته بودند نه این‌که منظور از حُجُرَات خانه‌های همسران رسول باشد که این معنی یک اصطلاح جدید است»^{۷۹۰}.

همان‌گونه که گذشت خانه‌های ایشان از پوشیدگی لازم برای ساکنینش برخوردار نبود، و اگر ورود سرزده‌ی دیگران به درون این خانه‌ها را به آن بیفزاییم مشکل دوچندان می‌شود چه بسا اهالی خانه "برهنه" و یا "زوجین در آغوش هم" بودند که ناگهان فردی بر آن‌ها وارد می‌شد. قرآن در آیاتش رهنمودهایی برای مهار نسبی این معضلات ارائه کرده که اجمال آن را آوردم ولی از آن‌جا که قرار است تمام این آیات در فصل آتی مورد بررسی قرار گیرد از بسط آن در این‌جا پرهیز می‌کنم.

هـ- سرویس‌های بهداشتی (حمام و دستشویی)

مردم برای قضای حاجت به زمین‌های پست و گود و نیز به خرابه‌ها و ویرانه‌ها می‌رفتند زیرا فاقد مکانی بسته و پوشیده برای این امر بودند. حضور در مکان‌های

مذکور، کمابیش از اشارات قرآنی قابل برداشت است. قرآن، از محلّ قضای حاجت به "غائط" تعبیر کرده است. این واژه بیان‌گر گودال، زمین گود و نرم می‌باشد. نیز بنا بر برخی تفسیرها از آن محلّ به "بیوتاً غیر مسکونه فیها متاع لکم" (خرابه‌های قضای حاجت) تعبیر شده است. در هر صورت هیچ‌یک از آن دو (۱- غائط ۲- خرابه‌ها و بیوت غیر مسکونه...) استتار لازم را برای حاضرین به وجود نمی‌آورد. قرآن نیز که بر محدودیت‌های آن زمان واقف و ناظر بود از کنار این مسئله گذر کرد و رهنمودی در خصوص ساخت اتاقک و مکان محصور که فرد را بطور کامل از دید عابرین محفوظ و پوشیده بدارد صادر نکرد.

«... و إن كنتم مرضی أو علی سفرٍ أو جاء أحدٌ منكم من الغائط أو لامستم النساء فلم تجدوا ماءً فتیمموا صعيداً طیباً...»^{۷۹۱} (و اگر بیمارید یا در سفرید یا یکی از شما از گودال [محلّ قضای حاجت] آمد یا با زنان آمیزش کرده‌اید و آب نیافته‌اید، پس بر خاکی پاک تیمم کنید).

چنان‌که ملاحظه شد در قرآن از دستشوئی و مستراح به "غائط" تعبیر شده، که آن را می‌توان به گودال و جاهای گودتر نسبت به سطح زمین ترجمه کرد. سخن لغویون در توضیح این واژه را در بخش اول کتاب آوردم. علی‌اکبر قرشی در این باره می‌گوید: «... نگارنده ترجیح می‌دهم که غائط به معنی مکان گود یا مکان نهان باشد که غوط به معنی غائب شدن و غائط به معنی غائب است و نیز غوط به معنی حفر کردن آمده و آن ملازم با گود شدن است غوطه را در لغت گودی معنی کرده‌اند در نهج البلاغه خطبه ۳۶ خطاب به اهل نهروان فرموده: (فأنا نذیرکم أن تُصبحوا صرعی بأتناء هذا النهر و بأهضام هذا الغائط) ... الغائط در این جا [در نهج البلاغه] به معنی زمین پست است. معنی آیه چنین است: و اگر مریض شدید یا به سفر بودید یا یکی از شما از مکان نهان یا محلّ گود آمد (کنایه از تعوط و ادرار کردن) یا به زنان دست زدید و آب پیدا نکردید خاکی پاک را قصد کرده و تیمم کنید... ناگفته نماند: اتخاذ مستراح در عرب بعد از اسلام است و پیش

از آن برای قضای حاجت به هر جا که ممکن بود می‌رفتند»^{۷۹۲}.

«لیس علیکم جناح أن تدخلوا بیوتاً غیر مسکونه فیها متاع لکم...»^{۷۹۳}. همان‌طور که گفتیم برخی‌ها تعبیر "بیوتاً غیر مسکونه فیها متاع لکم" در این آیه را مربوط به خلا، و معنای آن را "خرابه‌هایی که در آن به دفع بول و غائط می‌پردازند" می‌دانند. توضیح بیشتر در بند (د) از فصل دوم خواهد آمد.

چنان‌که آورده شد در آن روزگار محل‌های بسته و پوشیده‌ای برای دفع و ادرار وجود نداشت و مردم مجبور بودند به بیرون از ناحیه مسکونی بروند. البته در آن مکان پُرت و باز، از نقاطی مثل گودال‌ها، خرابه‌ها (و نخلستان‌ها) که از استتار نیم‌بندی برخوردار بود استفاده می‌کردند. زنان نیز ناچار به استفاده از همین محل‌های ناپوشیده بودند و چون فضای این مکان‌ها "کوچک و محدود" نبود در نتیجه مراجعین متعددی داشت و چه بسا مردان و زنان در حین قضای حاجت در نزدیک یکدیگر قرار می‌گرفتند. با توجه به این واقعیت رایج بود که رسول خدا، چنان‌که در بخش اول کتاب آوردم، از مردم خواست که در این محل‌ها کنار یکدیگر ننشینند و به ویژه از زنانی که ایمان آوردند تعهد گرفت که در آن مکان‌ها کنار مردان قرار نگیرند. اما (مطابق برخی شأن نزول‌های آیه‌ای که در ادامه می‌آید) کار به این جا ختم نمی‌شد و در واقع گاهی اوقات وضعیت از این هم وخیم‌تر بود چرا که گویند برخی جوانان آلوده، فاسق و زناکار وقتی شب فرا می‌رسید در آن محل‌های پُرت و یا در مسیر منتهی به آن مکان‌ها حاضر می‌شدند و زنانی را که اهل پاکدامنی تشخیص نمی‌دادند پس از تست و آزمایش، مورد آزار جنسی قرار می‌دادند و به آلودگی می‌کشاندند و گاه می‌شد که برخی زنان پاکدامن نیز در دام انگولک‌ها و آزار آن‌ها می‌افتادند. برخی از این شأن نزول‌های مورد اشاره که هنگام شرح آیه نیز آورده می‌شود از این قرار است:

«از ضحاک و سدی منقول است که جمعی متهمکان در شب بیرون آمدندی و چون زنان به قضای حاجت رفتندی بر عقب ایشان روان شدند و انگشت بر ایشان زدندی و

۷۹۲ - قاموس قرآن سیدعلی‌اکبر قرشی ج ۵ ص ۱۳۰ واژه غوط

۷۹۳ - سوره نور آیه ۲۹

اگر کسی از ایشان بایستادی مراد خود را از او حاصل کردی و اگر ایشان را زجر کردندی بگریختندی... زانیان ... شب‌ها بر سر راه‌ها نشستندی و دست تعدی به دامن کنیزان رسانیدندی... (فلا یؤذین) پس ایذاء کرده نشوند یعنی زانیان تعرض نکنند به ایشان»^{۷۹۴}.

«عن السدی فی الآیة [احزاب ۵۹] قال کان أناس من فساق أهل المدینة باللیل حین یختلط الظلام یاتون الی طرق المدینة فیتعرضون للنساء و کانت مساکن أهل المدینة ضیقة فاذا کان اللیل خرج النساء الی الطرق فیقضین حاجتهن فکان أولئک الفساق یتبعون ذلک منهن فاذا رأوا امرأة علیها جلباب قالوا هذه حرة فکفوا عنها و اذا رأوا المرأة لیس علیها جلباب قالوا أمة فوثبوا علیها»^{۷۹۵} (گروهی از فاسقان مدینه هنگام تاریکی شب بیرون می‌آمدند و به سمت گذرگاه‌های شهر می‌آمدند تا متعرض زنان شوند. منازل أهل مدینه محدود و کوچک [و فاقد سرویس‌های بهداشتی] بود به همین خاطر وقتی زنان در شب برای قضای حاجت به سمت آن گذرگاه‌ها [و محل‌های قضای حاجت] می‌رفتند مردان فسق بدنبال‌شان می‌افتادند در این حال اگر می‌دیدند بر آن زن جلباب قرار دارد می‌گفتند: این زن، آزاد است پس از او دست بکشید و اگر می‌دیدند که فاقد جلباب است می‌گفتند این کنیز است پس به او حمله کنید).

بر این اساس به دنبال وقایعی که در دو گزارش بالا آورده شد آیه زیر نازل گردید:

«یا ایها النبى قل لأزواجک و بناتک و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیهن ذلک أدنی أن یعرفن فلا یؤذین و کان الله غفوراً رحیماً»^{۷۹۶}.

بنابراین اگر بخواهیم آیه را متأثر از شأن نزول‌های یادشده (و مواردی از این دست) مورد توجه قرار دهیم ترجمه‌اش چنین است:

«ای پیامبر به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو! هنگام عزیمت شبانه به سوی محل‌های پرت قضای حاجت [روسی بر سر نهند تا شناخته شوند] که کنیز نیستند بلکه زنی آزادند] و در نتیجه [به اشتباه] مورد آزار [فاسقان و زانیان] واقع نشوند. خدا [نسبت

۷۹۴ - تفسیر منهج الصادقین ملافتح‌الله کاشانی (احزاب ۵۸ و ۵۹)

۷۹۵ - تفسیر الدر المنثور (احزاب ۵۹)

۷۹۶ - سوره احزاب آیه ۵۹

به بی‌مبالاتی‌های پیشین‌تان] آمرزنده و مهربان است».

توضیح و ترجمه‌های دیگر در بارهٔ این آیه هنگام شرح آن خواهد آمد. اگرچه در بارهٔ "محلّ استحمام" و تعابیر مربوط به آن، چیز صریحی در قرآن نیامده است اما بسیاری از مفسران یکی از مصادیق عبارت "بیوت غیر مسکونه" که در آیهٔ پیش‌گفته‌ی زیر آمده را گرمابه و حمام می‌دانند:

«لیس علیکم جناحٌ أن تدخلوا بیوتاً غیر مسکونه فیها متاع لکم والله یعلم ما تبدون و ما تکتُمون» (بر شما گناهی نیست که [بی‌اذن] به خانه‌های غیر مسکونی [از جمله: گرمابه و دستشویی] که در آن‌ها برای شما استفاده‌ای هست وارد شوید...»^{۷۹۷}.

هنگام شرح آیه مشخص خواهد شد که از دل این آیه می‌توان به دست آورد که مردم در محل‌های استحمام برهنه بودند اما با این حال قرآن لزومی برای کسب اجازه در هنگام ورود به آن ندید زیرا آن‌جا مکانی عمومی بود و حاضرین در آن، انتظار ورود افراد دیگر را داشتند و اگر مایل بودند می‌توانستند خود را با لُنگ و یا هر چیز دیگر بپوشانند. در حقیقت کسب اجازه‌ی ورود، در مورد خانه‌های مسکونی مطرح است که محلّی اختصاصی بوده و اعضاء آن، آمادگی ورود افراد غریبه را ندارند. همچنین اگر آیات ۳۰ و ۳۱ سورهٔ نور، ادامه‌ی مطلب مذکور در آیهٔ بالا (آیه ۲۹ نور) باشد در این صورت می‌توان خواست قرآن از حاضرین در گرمابه را این‌گونه دانست: مؤمنان هنگام حضور در گرمابه از چشم دوختن به فرج و دامن برهنگان پرهیز کنند و خود نیز فرج و شرمگاه‌شان را بپوشانند تا مانع نگاه دیگران شوند:

«قل للمؤمنین یغضوا من أبصارهم و یحفظوا فروجهم... و قل للمؤمنات یغضن من أبصارهنّ و یحفظن فروجهن...»^{۷۹۸} (به مردان و زنان مؤمن بگو [هنگام استحمام و حضور در حمام] از نگاه به فرج دیگران چشم‌پوشی کنند و خود نیز فرج و شرمگاه‌شان را پوشیده دارند).

و گویا رسول‌خدا^(ص) تحت تأثیر همین آیه کلام زیر را صادر کرد:

۷۹۷ - سوره نور آیه ۲۹، برای این ترجمه رک: مجمع‌البیان، و بعضی روایات

۷۹۸ - سوره نور آیه ۳۰ و ۳۱

«عن أبي عبدالله قال: ... لعن رسول الله (ص) الناظر و المنظور إليه في الحمام بلامتر»^{۷۹۹}
 (امام صادق از قول رسول خدا گفت: فردی که در حمام به فرج و شرمگاه دیگران نگاه کند و نیز فردی که شرمگاه خود را در آنجا از دیگران نبوشاند مطرود درگاه الهی است).
 توضیحاتی که ذیل آیه ۲۹، دایر بر استنباط گرمابه و محل استحمام از عبارت بیوت غیر مسکونه آوردم، لزوماً در راستای اثبات گرمابه‌های "محصور و پوشیده" نیست بلکه فقط می‌توان وجود محل‌هایی برای استحمام و غسل، صرفنظر از پوشیده یا باز بودنش، را برداشت کرد. در همین باره بحث را با مرور آیه زیر، که حاوی نکات جانبی و ریزی است به پایان می‌رسانیم:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا»^{۸۰۰} (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حال سُکر و سُستی به نماز نزدیک نشوید تا زمانی که بدانید چه می‌گویید و [نیز] در حال جنابت به نماز نایستید... تا زمانی که غسل کنید، و اگر بیمار یا مسافر بودید یا کسی از شما از گودال دستشویی آمد یا با زنان آمیزش داشتید ولی آبی پیدا نکردید در این صورت بر خاکی پاک تیمم کنید...).

در این آیه، عبارت "لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً" [اگر با زنان آمیزش جنسی داشتید ولی آبی (برای غسل) نیافتید] می‌تواند در بردارنده دو نتیجه زیر باشد:

۱- عدم وجود گرمابه‌های دایر: در این راستا باید به فعل لم تجدوا که گویای جستجوی فرد برای "پیدا کردن!" و یافتن آب است دقت شود. در این آیه، جستجو برای یافتن آب، مربوط به زمان مسافرت و اضطرارهای آن نیست بلکه بیشتر گویای شرایط عادی و حضور در محل سکونت است زیرا بحث سفر و اضطرارهای آن را پیش از آن در عبارت مستقل "أَوْ عَلَى سَفَرٍ" آورده بود.

۷۹۹- کافی ج ۶ ص ۵۰۳

۸۰۰- سوره نساء آیه ۴۳

۲- کمبود آب در گرمابه‌های طبیعی: همچنین می‌توان نتیجه گرفت که جاهای طبیعی ناپوشیده (مثل آبگیرها، حوض‌ها و ...) که می‌شد در کنار آن غسل و استحمام کرد، همیشه دارای آب نبود زیرا مطابق عبارت پیش‌گفته، اطمینانی به یافتن آب وجود نداشت.

بنابراین نه تنها چیزی با ویژگی و کارکرد حمام در میان‌شان وجود نداشت بلکه حتی آب‌گاه‌های طبیعی نیز همیشه دارای آب نبود. در چنین شرایطی سخن رسول‌خدا معنا پیدا می‌کند آن‌جا که مردم را از غسل و استحمام در "پهنه‌ی زمین و فضای باز" بدون استفاده از ساتر شرمگاه، برحذر داشت. در واقع حضرت از واقعیات گریز ناپذیر زمانه‌اش آگاهی داشت و به همین خاطر آن‌ها را به مکان‌های محصور و پوشیده دلالت نکرد زیرا چنین مکان‌هایی برای استحمام وجود نداشت بلکه فقط از آن‌ها خواست که هنگام غسل و استحمام در محیط‌های باز و ناپوشیده، شرمگاه‌شان را بپوشانند:

«... عن الصادق، عن آبائه، عن النبی (ص) - فی حدیث المناهی - قال: اذا اغتسل أحدکم فی فضاء من الأرض فلیحاذر علی عورته»^{۸۰۱} (وقتی در پهنه‌ای از زمین به شستشوی اندام مشغول می‌شوید باید مراقب عورت‌تان باشید).

«عن عطاء، عن یعلی، أن رسول‌الله (ص) رأى رجلاً یغتسل بالبراز بلا إزار، فصعد المنبر فحمد الله و أثنى علیه، ثم قال (ص) إن الله عزوجل حیی سبتیر^{۸۰۲} یحبّ الحیاء و السّتر فاذا اغتسل أحدکم فلیستتر»^{۸۰۲}.

۸۰۱ - وسائل‌الشیعه ح ۷۸۶

۸۰۲ - سنن ابوداود ح ۴۰۱۲

فصل دوم- آیات استیذان (سامان‌دهی ورود به خانه‌ها)

در این فصل، آیاتی که مربوط به بحث "ورود به خانه‌ها" است آورده می‌شود و طی آن: اولاً معلوم خواهد شد که افراد، سرزده و ناغافل به درون خانه‌های یکدیگر تردد می‌کردند، و ثانیاً واکنش قرآن در این زمینه روشن خواهد شد. البته در خلال بررسی، "علت" نهی قرآن از این ورود نیز بیان می‌شود. اما پیش از آغاز بحث لازم است نکاتی را در لزوم اصلاح تصورمان از خانه‌های آن زمان و مسائل پیرامونی‌اش بیاورم تا واکنش قرآن مفهوم‌تر شود گرچه پیش از این چند بار به این مهم پرداخته‌ام:

۱- برخی از مردم که مسکن‌شان خیمه و چادر بود ناچار بودند برای بهره‌مندی از روشنایی روز، قسمتی از چادر را کنار بزنند؛ و برخی دیگر که خانه مقاوم ساختمانی داشتند نه تنها درگاه خانه‌شان فاقد درب چوبی و فلزی بود بلکه گاه فاقد پرده نیز بود. بنابراین درون خانه هر دو گروه، چه خانه‌های مقاوم و چه خیمه و چادرها، تا حدی قابل رؤیت بود و نسبتاً در دیدرس قرار داشت مگر این‌که از پرده ورودی استفاده می‌کردند. البته حساب خانه‌های دارای درب‌های مطمئن از این مقوله جداست.

۲- بسیاری از خانه‌های مقاوم، فقط متشکل از یک اتاق دایروی (و یا احتمالاً چهارگوش) و در واقع فاقد اتاق‌های کوچکتر اختصاصی و نیز فاقد تقسیم‌بندی داخلی بود. خیمه و چادر نیز که ناگفته پیداست.

بنابراین همه چیز اعضای خانواده برای یکدیگر مکشوف بود و عملاً چیز پنهانی از یکدیگر نداشتند زیرا جای اختصاصی وجود نداشت پس در آوردن لباس در داخل منزل، مساوی با برهنگی (یا نیمه‌برهنگی) در برابر سایر اعضای خانواده بود. این مسئله در گرمای نیمروز و هنگام خواب که جامه درآورده می‌شد بیشتر ملموس بود. به عبارت دیگر می‌توان گفت که اعضای خانواده نسبت به یکدیگر کاملاً محرم تلقی می‌شدند. در این رابطه گرچه پیش از این مدارکی آورده‌ام ولی در مباحث آتی نیز مستندات دیگری

که برخاسته از قرآن است خواهم آورد. انتظار می‌رود در این میان، خانه‌هایی وجود داشته که دارای تقسیمات داخلی و اتاق‌های متعدد بوده است ولی اینان را در این بررسی مورد توجه قرار نداده‌ام.

۳- بنابراین اگر کسی می‌خواست وارد خانه دیگران شود با هیچ مانع فیزیکی (مگر احتمالاً پرده منصوب بر باب) روبرو نبود. چه بسا اگر این شخص بدون اعلام و هماهنگی وارد می‌شد با صحنه‌هایی از برهنگی؛ و بدتر از آن با هم‌آغوشی زن و مرد مواجه می‌شد.

علاوه بر این سه مورد، در خلال بررسی آیات مطالب دیگری نیز در باره معضل داخل خانه‌ها ارائه خواهد شد.

پس برای فهم آیات استیدان، ذهن خود را می‌بایست از تصور خانه‌های امروزی خالی نمود و تصویری نزدیک به آنچه گفته شد را ترسیم کرد. البته این ترسیم، از درون آیاتی که خواهم آورد و نیز آیاتی که در فصل گذشته آوردم به روشنی برداشت می‌شود.

آیات این فصل در پنج عنوان زیر مورد بررسی قرار می‌گیرد:

الف- ورود به خانه دیگران

ب- رفت و آمد کودکان و مملوکان

ج- ورود به خانه همسران پیامبر

د- ورود به خانه‌های غیرمسکونی

ه- مروری تازه بر آیات الف و د

همچنین تلاش می‌شود که بررسی آیات، با دو مبنا پی‌گیری شود: یکی این‌که آیه، ناظر به بحث پوشیدگی و برهنگی باشد، و دیگر این‌که ارتباط مستقیم یا قابل توجهی به بحث یادشده نداشته باشد که در صورت دوم، آیه از موضوع کتاب خارج است.

گفتنی است آیات این فصل، مقدمه آیات اصلی پوشش و حجاب است که در فصول آتی آورده می‌شود. اینک بررسی موارد فصل کنونی را آغاز می‌کنیم:

الف- ورود به خانه دیگران

آیه‌ای که مسئله ورود به خانه دیگران را مورد توجه قرار داده چنین است:
«یا ایها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا و تسلموا علی أهلها
ذلکم خیر لکم لعلکم تذکرون»^{۲۷} فإن لم تجدوا فیها أحداً فلاتدخلوها حتی یؤذن لکم و إن
قیل لکم ارجعوا فارجعوا هو أذکی لکم والله بما تعملون علیم»^{۲۸}^{۸۰۳}

ترجمه: «ای ایمان آوردگان! [سرزده و ناغافل] به درون هیچ خانه‌ای - به جز خانه خودتان - نروید الا این‌که [پیش از آن] اجازه ورود بخواهید و بر اهل خانه سلام کنید - این روش نیکویی برای شماست باشد که پند گیرید - در این هنگام اگر [پاسخی از درون خانه نیامد و] کسی پیدا نشد پس به درون خانه نروید مگر این‌که [پاسخ بیاید و] اجازه ورود به شما داده شود. و چنان‌چه [پاسخ آمد ولی] گفته شد که [وارد خانه نشوید و] بازگردید پس باید بازگردید. پذیرش این رهنمود، سزاوار است و به تزکیه‌تان می‌انجامد، و خدا به عملکرد شما آگاه است.»

نتایج: با مرور دو آیه بالا که آیات ۲۷ و ۲۸ سوره نور است نتایج زیر، به دست می‌آید:

نتیجه اول- فقدان درب و پیکر بر دروازه خانه‌ها: به دلالت این آیه درگاه و دروازه ورودی خانه‌ها فاقد درب و لنگه‌های در بود و در واقع مانع فیزیکی برای جلوگیری از ورود وارد شوندگان وجود نداشت زیرا (علاوه بر کلیت آیات استیذان که در پی وجود این واقعیت نازل شد، همچنین) عبارت "اگر [پاسخی داده نشد و] کسی را در خانه نیافتید وارد آن نشوید" به روشنی بازگو کننده واقعیت مذکور است زیرا مطابق این عبارت، امکان ورود فرد به داخل خانه دیگران (بی‌هیچ مانع مادی و فیزیکی) وجود داشت: "فإن لم تجدوا فیها أحداً فلاتدخلوها". از آن گذشته ورود شخص فقط به "اجازه ورود" اعضاء خانه موکول شده است و نه به باز شدن درب خانه: "حتی یؤذن لکم".

نتیجه دوم - رواج ورود ناغافل و بی‌خبر، به خانه دیگران: چنان‌که از متن برمی‌آید مردم تا پیش از نزول آیه، بدون اذن به خانه دیگران وارد می‌شدند. این واقعیت چنان ملموس بود که قرآن نسبت به آن واکنش نشان داد. سخن سید قطب در باره ورود سرزده را در ادامه خواهیم آورد. البته نمی‌توان ادعا کرد که همه مردم چنین بودند ولی آن‌چه از آیه برمی‌آید این است که لاقلاً بسیاری از مردم چنین می‌کردند.

نتیجه سوم - نهی قرآن از ورود سرزده، و امر به هماهنگی پیش از ورود: قرآن در تقبیح سنت رایج در میان مردم، مؤمنان را از ورود سرزده به درون خانه دیگران نهی کرد و از ایشان خواست که پیش از ورود مراحل مقدماتی‌اش (از جمله: توقف در پشت‌باب منزل، اعلام حضور و خبردار کردن، معرفی خود و درخواست اجازه ورود) را انجام دهند و فقط در صورت موافقت با درخواست ورود، به درون خانه درآیند. قرآن، فقدان مانع فیزیکی بر درگاه خانه را با اندرزهای اخلاقی و وظیفه‌شناسانه جبران کرد.

محمدباقر بهبودی در این باره می‌گوید: «در آن تاریخ خانه‌های مردم در و پیکری نداشت که همواره قفل باشد مانند خانه برخی روستائیان در عهد حاضر، و اگر کسی با کسی کاری داشت، با صدا کردن صاحب خانه بی‌اجازه وارد می‌شد. در سوره نور، مؤمنان مکلف شدند که باید اجازه بگیرند به این صورت که به صاحب خانه سلام کنید. اگر پاسخ دادند و گفتند علیکم السلام، اجازه ورود دارید و اگر جواب سلام را ندادند و یا گفتند در موقعیت مناسب‌تری تشریف بیاورید باید بازگردید و اصرار نکنید»^{۸۰۴}.

رسول خدا(ص) روش کسب اجازه برای ورود به منزل دیگران را این‌گونه بیان کرده که ابتدا بر اهل خانه سلام کنید و سپس بپرسید آیا وارد خانه بشوم؟: «قل السلام علیکم أَدْخُلُ»^{۸۰۵}. و فرموده است: هر کس چشمش را پیش از کسب اجازه و سلام کردن، به داخل خانه بیندازد نباید به او اجازه داد. او با این کارش مرتکب نافرمانی خدا شده است: «من دخلت عینه قبل أن یستأذن و یسلم فلا إذن له فقد عصی ربه»^{۸۰۶} و نشانه‌ی اجازه دادن و رضایت به ورود را عبارت از این می‌داند که عضو خانه پرده ورودی را

۸۰۴ - تدبیری در قرآن محمدباقر بهبودی ج ۲ ص ۳۲۸ (احزاب ۵۳)

۸۰۵ - کنز العمال ۲۵۲۱۴

۸۰۶ - کنز العمال ۲۵۲۲۰

کنار بزند و ... : «إذْكَ عَلِيٌّ أَنْ يُرْفَعَ الْحِجَابُ وَ أَنْ تَسْمَعَ سَوَادِي حَتَّى أَنْهَاكَ»^{۸۰۷}
 نتیجه چهارم - ارتباط واکنش قرآن به مسئله پوشیدگی و برهنگی: اگرچه در آیات
 مورد بررسی (آیات ۲۷ و ۲۸ و نیز آیه ۲۹ که بعداً خواهد آمد) به صراحت چیزی در باره
 علت کسب اجازه نیامده است اما اگر آیات ۳۰ و ۳۱، که در آنها به موضوع "پاکدامنی
 و فحشاء" و "پوشیدگی و برهنگی" پرداخته است، را دنباله بحث آیات بالا و در واقع
 مرتبط با هم بدانیم در این صورت یکی از دلایل اصلی نهی قرآن از ورود بی اجازه، ناظر
 به برهنگی اهل خانه، و نیز احتمال آلودگی های بعدی است.

توضیح سید قطب که در شرح این آیات آمده چنین است: «و لقد كانوا في الجاهلية
 يهجمون هجوماً، فيدخل الزائر البيت، ثم يقول: لقد دخلت! و كان يقع أن يكون صاحب
 الدار مع أهله في الحالة التي لا يجوز أن يراها عليها أحد. و كان يقع أن تكون المرأة عارية
 أو مكشوفة العورة، هي أو الرجل. و كان ذلك يؤذي و يجرح و يحرم البيوت أمنها و
 سكينتها؛ كما يعرض النفوس من هنا و من هناك للفتنة حين تقع العين على ما يثير. من
 أجل هذا و ذلك أدب الله المسلمين بهذا الأدب العالي أدب الاستئذان على البيوت و
 السلام على أهلها لإيناسهم و إزالة الوحشة من نفوسهم قبل الدخول: يا ايها الذين آمنوا
 لا تدخلوا بيوتاً غير بيوتكم حتى تستأنسوا و تسلموا على أهلها»^{۸۰۸} (در جاهلیت مردمان
 تاخت می آوردند و به خانه ها می ریختند. کسی که این گونه به خانه ها وارد می شد، پس از
 ورود می گفت: تازه آمده ام و داخل شده ام! چه بسا صاحب خانه را با اهل و عیال خود
 در حالتی می دید که درست نبود کسی آن دو را در این حالت و بدین وضع مشاهده کند.
 گاهی اتفاق می افتاد که همسر لخت و عور می بود و چیزی بر عورت نمی داشت. همسر
 بدین شکل می بود یا شوهر بدین صورت می بود. این امر سخت می آزد و جریحه دار
 می کرد، و خانه ها را از امن و امان محروم و از آرامش و اطمینان بی بهره می کرد. از دیگر
 سو وقتی که چشم به چیزی می افتاد که محرک و انگیزنده بود، انسان ها را در این جا و
 آن جا به فتنه و بلا دچار می ساخت. بدین جهت خدا مسلمانان را با این رسم والا تربیت

۸۰۷ - کنز العمال ۲۵۲۰۸

۸۰۸ - تفسیر فی ظلال القرآن سید قطب ج ۴ ص ۲۵۰۷

می‌کند، رسم اجازه ورود خواستن به خانه‌ها، و سلام کردن بر ساکنان آن‌جاها، تا وارد شوند با اهالی خانه بتواند انس و الفت بگیرد، و ترس و وحشت از درون‌ها برخیزد، پیش از این‌که ورود انجام پذیرد: یا ایها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا و تسلّموا علی اهلها^{۸۰۹}. گویا از جمله به خاطر همین ورودهای ناغافل و اضطراب‌آور بود که خدا وعده خانه‌هایی را در بهشت به آنان داد که در آن "آرامش و امنیّت خاطر" خواهند داشت: «و هم فی الغرفات آمنون» (در غرفه‌های بهشت ابدی ایمن و آسوده خاطرند)^{۸۱۰}.

نتیجه پنجم - قرآن، طلب اذن ورود در مورد اعضاء خانواده را لازم ندانسته: اعضاء خانواده برای ورود، نیازی به اجازه‌گیری از سایر اعضاء حاضر در خانه نداشتند. این مسئله به روشنی در عبارت "غیر بیوتکم" (مگر خانه خودتان) آمده است. سورآبادی در این باره چنین آورده: «مراد بدین بیوتاً غیر بیوتکم آن خانه‌ها است که نه مسکن شما و اهل شما باشد... مسکن تو یا اهل تو باشد روا بود بی‌استیذان در آن‌جا شدن، ولکن سنّت آن است که نخست تنحج کنی چنان‌که رسول علیه‌السلام گفت: تنحجوا قبل ان تبجبحوا»^{۸۱۱}. نتیجه پنجم را می‌بایست به خاطر سپرد زیرا در بررسی بند (ب) به کار می‌آید.

گفتنی است دامنه برهنگی‌ها چنان وسیع و شایع بود که قرآن چنین زمینه‌ای در میان مردم نمی‌دید که آنان را برای ورود به خانه‌ی خود، و حضور در میان اعضاء خانواده موظف به کسب اجازه کند. در واقع مسائل بسیار حادث‌تری در میان آنان وجود داشت که نوبت به تنظیم تردّد اعضاء خانواده به درون خانه‌شان نمی‌رسید.

در این‌جا شاید این گمان پیش آید که عبارت "بیوتکم" اشاره به اتاق‌های شخصی دارد و نه کلیت خانه. این فرض و گمان بر پایه تصوّراتی که از خانه‌های امروزی داریم شکل گرفته است و نه خانه‌های آن زمان که در یک اتاق خلاصه می‌شد و در واقع اتاق شخصی‌ای در کار نبود. از سوی دیگر، گمان مذکور به معنای ضعیفی می‌انجامد و به این

۸۰۹ - ترجمه فارسی فی ظلال القرآن (مصطفی خرم دل) ج ۴ ص ۸۰۵

۸۱۰ - سوره سبأ آیه ۳۷، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای

۸۱۱ - تفسیر سورآبادی ج ۳ ص ۱۶۷۵

ترجمه سُست از آیه می‌رسیم: «ای مؤمنان به درون اتاق شخصی هیچ‌کس -جز اتاق شخصی خودتان- وارد نشوید مگر این‌که از اهل اتاق اجازه ورود بگیرید.» بر طبق این ترجمه، قرآن لازم ندانسته که فرد مؤمن برای ورود به اتاق شخصی خودش اجازه ورود بطلبد!! معلوم نیست که او از چه کسی برای ورود به اتاق خودش می‌بایست اجازه بطلبد و اساساً مگر پرسشی در باره بلاشکال بودن یا نبودن ورود فرد به اتاق شخصی تک نفره‌اش وجود داشته که قرآن خواسته باشد به پاسخ آن (بر فرض وجود چنین اتاق‌هایی) بپردازد. در این‌جا شاید گفته شود "غیر بیوتکم" تأکیدی بر نفی ورود به هر اتاقی حتی اتاق نزدیکان و اعضاء خانواده است، و نه این‌که این عبارت واقعاً در صدد باشد در باره ورود به اطاق خود، به توضیح واضحات بپردازد. البته این تحلیل نیز در صورت صحت، با خدشه‌هایی روبروست که از آن می‌گذرم.

نتیجه ششم - ناظر بودن حکم قرآن بر واقعیات بیرونی و محدودیت‌های رفاهی: واکنش موجود در آیه گویای دستور "واقع‌گرایانه‌ی" قرآن است یعنی قرآن با توجه به واقعیات و محدودیت‌های گریزناپذیر زمانه، به القاء رهنمود و دستور پرداخت. آیه در برابر این واقعیت که باب منازل، فاقد درب و پیکر بود و در نتیجه مراجعین می‌توانستند به راحتی داخل آن شوند، از مردم نخواست که هرچه سریع‌تر برای جلوگیری از ورود سرزده مراجعین، اقدام به نصب لنگه‌های درب چوبی یا فلزی بر درگاه خانه، و ساخت قفل برای آن نمایند زیرا چنین دستوری با واقعیات و محدودیت‌های آن زمان ناسازگار بود بلکه آیه ضمن توجه به این واقعیات و محدودیت‌ها، فقط از "مراجعین" خواست که از ورود سرزده به درون منزل دیگران خودداری نمایند.

لازم به ذکر است که بسیاری از مطالب مطروحه بر این پایه استوار بود که آیه بخاطر پرهیز از مواجهه با برهنگی اهل خانه و پیامدهای آن نازل شده است ولی این احتمال وجود دارد که علت نزول آیه و لزوم کسب اجازه، به ملاحظاتی کلی‌تر برگردد. مطالب تازه‌تر و برداشتی دیگر در باره این آیات به همراه آیه ۲۹ در عنوان (ها) آورده می‌شود.

ب- رفت و آمد مملوک‌ها و کودکان

آیاتی که به بیان تنظیم رفت و آمد مملوک‌ها (غلامان و کنیزان) و کودکان پرداخته از این قرار است:

«يا أيها الذين آمنوا ليستثذنبكم الذين ملكت أيمانكم والذين لم يبلغوا الحلم منكم ثلاث مرآتٍ من قبل صلوة الفجر و حين تضعون ثيابكم من الظهيرة و من بعد صلوة العشاء ثلاث عوراتٍ لكم ليس عليكم و لا عليهم جناحٌ بعدهنَّ طوافون عليكم بعضكم على بعض كذلك يبين الله لكم الآيات و الله عليم حكيم^{۵۸} و اذا بلغ الأطفال منكم الحلم فليستثذنبوا كما استثذنب الذين من قبلهم كذلك يبين الله لكم آياته و الله عليم حكيم^{۵۹}»

ترجمه فولادوند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، باید غلامان و کنیزان شما و کسانی از شما که به [سن] بلوغ نرسیده‌اند سه بار [در شبانه‌روز] از شما کسب اجازه کنند: پیش از نماز بامداد، و نیمروز که جامه‌های خود را بیرون می‌آورید، و پس از نماز شامگاهان. [این،] سه هنگام برهنگی شماست، نه بر شما و نه بر آنان گناهی نیست که غیر از این [سه هنگام] گرد یکدیگر بچرخید [و با هم معاشرت ننمایید]. خداوند آیات [خود] را این‌گونه برای شما بیان می‌کند، و خدا دانای سنجیده کار است.^{۵۸} و چون کودکان شما به [سن] بلوغ رسیدند، باید از شما کسب اجازه کنند؛ همان‌گونه که آنان که پیش از ایشان بودند کسب اجازه کردند. خدا آیات خود را این‌گونه برای شما بیان می‌دارد، و خدا دانای سنجیده کار است.»

نتایج: بر مبنای تفسیر مشهوری که از این آیات (یعنی آیه ۵۸ و ۵۹ سوره نور) وجود دارد، و چکیده‌اش در ترجمه بالا آورده شد، می‌توان نتایج زیر را به دست آورد:

نتیجه اول- رواج عمق برهنگی، و عادی بودن آن: آیه چنان‌که می‌نماید، گواه برهنگی مردم در نیمروز! (و نیز دو وقت دیگر) در داخل خانه‌هاست: "حين تضعون ثيابكم من الظهيرة" و "ثلاث عورات لكم". و اما میزان برهنگی آنان را به دلالت واژه "عورات" (و نیز گویا به خاطر اطلاق ثياب در عبارت تضعون ثيابكم) در حد برهنگی کامل یعنی حتی مکشوف بودن عورة دانسته‌اند: «سمی سبحانه هذه الأوقات عورات، لأن

الإنسان يضع فيها ثيابه، فتبدو عورته»^{۸۱۳}. آیه همچنین نشان می‌دهد که آنان تا پیش از نزول وحی دچار بی‌مبالاتی‌هایی بودند بطوری‌که برهنگی‌شان در اوقات یادشده مورد رؤیت مملوکان و کودکان بود.

نتیجه دوم - عدم واکنش قرآن نسبت به برهنه‌شدگان منزل: قرآن در این آیات به توبیخ و تحذیر مؤمنان نمی‌پردازد که چرا در وسط ظهر و دو وقت دیگر جامه از تن جدا می‌کنید و برهنه می‌شوید، بلکه از کنار این مسئله به عنوان یک پدیده عادی و رایج گذر کرد. به عبارت دیگر، قرآن نسبت به برهنگی داخل خانه به بدگویی نپرداخته است زیرا آن را برخاسته از شرایط ویژه آن دوران می‌داند و به همین خاطر، این واقعیت را در قالب جمله "خبری": (هنگام ظهر که جامه‌های‌تان را کنار می‌نهد) بیان کرده است. این جمله حاکی از آن است که آنان حتی پس از نزول آیه نیز می‌توانستند جامه‌هاشان را در اوقات یادشده از تن خارج نموده و برهنه شوند.

نتیجه سوم - واکنش قرآن نسبت به تردد وقت و بی‌وقت مملوکان و کودکان: قرآن از مؤمنان می‌خواهد که مملوکان و کودکان را خط‌دهی کنند تا بی‌ضابطه و سرزده به محیط استراحت آن‌ها در آن اوقات (که اوج برهنگی واقع می‌شود) وارد نشوند. البته کودکان، پس از بلوغ می‌بایست در همه اوقات، چه اوقات یادشده و چه سایر وقت‌ها، همچون سایر نامحرمان اجازه ورود بطلبند. گفتنی است این‌که مراد آیه از کودک و مملوک، چه کودک و مملوکی می‌باشد در ادامه توضیح خواهم داد.

نتیجه چهارم - واکنش قرآن ناشی از برهنگی در اوقات سه‌گانه بود: چیزی که باعث شد قرآن، برنامه‌ای را برای تردد مملوکان و کودکان برقرار کند، به "برهنگی‌ای" برگشت می‌کرد که اهل خانه در این اوقات داشتند. عبارات "حین تضعون ثيابکم" و "ثلاث عورات لکم" می‌تواند بر این مطلب دلالت داشته باشند چنان‌که حدیث نبوی زیر و تفاسیر بعدی گواه آن است:

«عن عبدالله بن سوید قالت سألت رسول الله (ص) عن العورات الثلاث فقال إذا أنا وضعت ثيابی بعد الظهیرة لم یلیج علیّ أحد من الخدم من الذین لم یبلغوا الحلم ولا أحد من الاجراء

الا باذن و اذا وضعت ثیابی بعد صلاة العشاء و من قبل صلاة الصبح»^{۸۱۴} (از رسول الله در باره عورات سه گانه‌ی آیه سؤال شد و حضرت پاسخ داد: یعنی هنگامی که در نیمروز، پس از نماز عشاء، و پیش از نماز صبح جامه از تن درآوردم احدی از خادمان نابالغ و اجیران نباید جز با کسب اجازه بر من وارد شود).

«لأن الغالب علی الناس أن یتعروا فی خلواتهم فی هذه الاوقات ذکره مجاهد»^{۸۱۵} (دلیل [واکنش قرآن در لزوم] کسب اجازه این بود که بیشتر مردم در این اوقات در خلوتگاه‌های شان برهنه می شدند).

«هذه أوقات التجرد و ظهور العورة فی العادة»^{۸۱۶} (معمولاً این اوقات، وقت برهنه شدن و نمایان گشتن عورة است).

«سمی کل واحدة من هذه الاحوال عورة؛ لأن الناس یختل تسترهم و تحفظهم فیها. و العورة: الخلل»^{۸۱۷} (علتی که قرآن هریک از احوال [و اوقات] سه گانه را عورة نامیده این است که مردم در این احوال، پوشش و مراقبت شان مختل می شود).

«أمر الله بالإستئذان فی هذه الأوقات التي یتخلی الناس فیها، و ینکشفون ... سمی سبحانه هذه الأوقات عورات، لأن الإنسان یضع فیها ثیابه، فتبدو عورته»^{۸۱۸} (... خدای سبحان، این اوقات را عورة نامید زیرا در این اوقات انسان جامه هایش را بر زمین می نهد و در نتیجه عورة [و شرمگاه] او نمایان می گردد).

همچنین از خلال آیه به دست می آید که مردم در غیر اوقات مذکور، از برهنگی به در می آمدند و به همین دلیل تردّد مملوکان و کودکان در غیر آن اوقات بلامانع قلمداد شد و نیازی به کسب اجازه وجود نداشت. البته می توان دلیل کسب اجازه در این آیه را مربوط به وجود مسائل بغرنج تری دانست و در نتیجه وجود برهنگی در "همه" اوقات حضور در خانه را همچنان برقرار دانست. در ادامه در این باره توضیح خواهم داد.

۸۱۴ - تفسیر الدر المنثور شرح همین آیه

۸۱۵ - تفسیر تبیان ج ۷ ص ۴۶۱

۸۱۶ - بدائع الصنائع کاشانی ج ۵ ص ۱۲۴

۸۱۷ - تفسیر کنشاف ج ۳ ص ۲۵۳

۸۱۸ - مجمع البیان ج ۷ ص ۲۷۰

نتیجه پنجم - مراد از مملوکان و کودکان: شاید در آغاز، این گونه به نظر آید که مراد از کودکان، "فرزندان خانواده" که در سنین کودکی به سر می‌برند، و نیز مراد از مملوکان، "مملوکان خانواده" است. البته این احتمال را نمی‌توان نادیده گرفت ولی بر آن خدشه‌هایی وارد است مگر این که دلیل استیذان و کسب اجازه را مربوط به چیزهای حادث‌تری (هم‌آغوشی زوجین) و نه صرفاً برهنگی بدانیم که در این صورت خدشه‌های مورد اشاره تضعیف خواهد شد.

اما گویا بتوان گفت که مراد از کودکان مذکور (الذین لم یبلغوا الحلم، الأطفال) فرزندان خانواده نباشد بلکه کودکان دیگران باشد و نیز مراد از مملوکان (الذین ملکت ایمانکم) مملوکان خانواده نباشد بلکه مملوکان سایرین باشد. با این فرض، آیه در صدد تنظیم تردد و نفی ورود وقت و بی‌وقت "کودکان دیگران" (که بیایی به دنبال همبازی‌هاشان به منازل یکدیگر آمد و شد می‌کردند) و "مملوکان دیگران" (که در پی پیام صاحبان‌شان به دیگر خانه‌ها تردد می‌کردند) می‌باشد.

اینک می‌خواهم دلایلی که باعث می‌شود احتمال اخیر بر احتمال اول ترجیح داده شود را بیاورم، ولی پیش از آن تأکید می‌کنم ادله ترجیح با این فرض بیان می‌شود که علت کسب اجازه را ناشی از برهنگی اهل خانه بگیریم و نه هم‌آغوشی زوجین.

دلایل ترجیح:

۱- خانه‌های آنان چندان بزرگ نبود و اتاق‌های متعدد نداشت که هر عضو خانواده اتاق ویژه‌ای داشته باشد؛ و چون همه اعضا خانواده در کنار هم زندگی می‌کردند و اتاق اختصاصی‌ای نبود پس جایی برای طلب اذن به منظور ورود به اتاق شخصی سایر اعضا خانواده باقی نمی‌ماند.

۲- پیش‌تر تکلیف همه اعضا خانواده (چه فرزندان کم‌سن، چه فرزندان جوان، چه والدین و چه...) در عبارت "غیر بیوتکم" از آیه ۲۷ نور مشخص شده بود و بر مبنای آن، همه آنها (و از جمله فرزندان کم‌سن) می‌توانستند بدون اذن وارد خانه شوند. بنابراین اگر فرض شود که مراد از کودکان در آیه مورد بحث "فرزندان کم‌سن خانواده" است در این صورت با این تناقض روبرو می‌شویم که فرزندان بزرگ خانواده مطابق آیه

۲۷ (که در بند الف آوردم) اجازه ورود بی‌اذن را دارند ولی فرزندان کم‌سن خانواده مطابق برداشت کنونی از آیه‌ی حاضر می‌بایست اذن ورود بطلبند! اما در حقیقت، آیه فعلی استثنایی برای آیه قبلی است زیرا در آیه ۲۷ ورود سرزده و بی‌اذن مردم به خانه دیگران در همه اوقات ممنوع شده بود ولی در این آیه برای "مملوکان و کودکان" غیر، توضیح خاصی آمده است به این صورت که این دو گروه فقط در اوقات سه‌گانه (پیش از نماز صبح، نیمروز و پس از نماز عشاء) می‌بایست همانند سایر مردم برای ورود به خانه دیگران کسب اجازه کنند ولی در سایر اوقات نیازی به کسب اجازه ندارند. البته همین کودکان نامحرمی که مجاز بودند در غیر اوقات سه‌گانه، بی‌اذن وارد شوند به محضی که به بلوغ رسیدند می‌بایست مطابق ادامه آیات فعلی همانند سایر نامحرمان در همه اوقات اذن ورود بطلبند.

۳- از آن گذشته قرینه روشنی دال بر "فرزند بودن" کودکان مذکور، در دست نیست زیرا یک‌بار از عبارت "الذین لم یبلغوا الحلم" (کسانی که بالغ نشده‌اند) استفاده کرده و بار دوم واژه "الأطفال" (افراد کم سن و سال، کودکان) را به کار برده که هیچ‌یک از آن دو لزوماً به معنای "فرزندان و اولاد کم‌سن" نمی‌باشد. پس بر این اساس، اولاً ضمیر "کم" در عبارت الذین لم یبلغوا الحلم منکم، یا چنان‌که طبرسی گفته اشاره به احرار و آزادها در مقابل مملوک‌ها (الذین ملکت ایمانکم) دارد، و یا این‌که به مؤمنان مذکور در عبارت آغازین آیه (یا ایها الذین آمنوا) برمی‌گردد، و نه به "خانواده" و اعضاء آن. ثانیاً واژه طفل و اطفال در قرآن مساوی با "فرزند و اولاد" کم‌سن نیست. این ادعا از سه نوبت دیگری که این واژه در قرآن بکار رفته قابل برداشت است. از جمله در آیه ۳۱ نور، هنگامی که محارم بانوان را نام می‌برد هم فرزندان مذکر (ابنائهن) را آورده و هم اطفال مذکر (الطفل الذین...) را، و این نشان می‌دهد که اطفال مترادف اولاد و فرزندان نیست. در واقع به کوچک هر چیزی طفل می‌گویند چه آن چیز انسان باشد: «الطفل: الصغیر من الناس [طفل یعنی انسان صغیر، کودک]»^{۸۱۹} و چه چیزهایی دیگر: «در اقرب گوید: به کوچک هر چیز طفل گویند (هو یسعی لی فی اطفال الحوائج) یعنی او در حاجت‌های کوچک

برای من تلاش می‌کند»^{۸۲۰}.

۴- بر طبق آیات قرآن غلامان و کنیزان "خانه"، محرم خانواده بوده و حتی از حیث محرمت جزو نزدیکترین افراد محسوب می‌شوند اما اگر رأی اول را بپذیریم در این صورت اینان (و نیز کودکان خانواده) برای ورود به منزلشان می‌بایست در آن سه وقت، که نیمی از شبانه‌روز را شامل می‌شود از دیگر اعضای خانواده اجازه بگیرند. این در حالی است که قرآن، حتی "تماس جنسی" مرد خانواده با کنیزش را مجاز می‌داند چه رسد به برهنه بودن در برابر وی در اوقات مذکور را: «والذین هم لفروجهم حافظون * الا علی أزواجهم أو ما ملکت أیمانهم فأنهم غیر ملومین» (و کسانی که دامن خود را حفظ می‌کنند، مگر بر همسران خود یا کنیزان‌شان که [در این صورت] مورد نکوهش نیستند)^{۸۲۱}. با این وصف آیا آمیزش جنسی با کنیز مهم‌تر است یا برهنه بودن در برابر وی؟ در آیهٔ اخیر، حتی اگر حفظ دامن و فرج را به معنای پوشیده بودن دامن بگیریم و نه تماس جنسی، در این صورت مستقیماً به استدلال مذکور (یعنی جواز کشف دامن در برابر کنیز؛ و در نتیجه بلاشکال بودن ورودشان در اوقات سه‌گانه) می‌رسیم. قرآن، نه تنها حضور غلامان و بردگان خانه را بلامانع می‌داند بلکه حتی (مطابق تفسیری که خواهد آمد) حضورشان در خانهٔ زنان پیامبر را نیز بدون محدودیت زمانی مجاز می‌داند: «بر زنان [پیامبر] در مورد [ورود] پدران و پسران و برادران و پسران برادران و پسران خواهران و زنان و بردگان‌شان [به درون خانه‌شان] گناهی نیست...»^{۸۲۲}. با این وصف آیا حضور غلام همسر پیامبر در خانهٔ وی مهم‌تر است و یا حضور غلام خانه‌ی دیگران در خانهٔ مربوطه‌شان!

بررسی بر مبنای دیگر: آنچه تا به حال آورده شد بر این مبنا بود که ضرورت کسب اجازه در آن سه وقت را ناشی از "برهنگی" افراد حاضر در خانه بگیریم (و در همین راستا برای به وجود نیامدن تناقض احتمالی با آیهٔ ۲۷، ناچار شدیم که مملوکان و

۸۲۰- قاموس قرآن قرشی ج ۴ ص ۲۲۶

۸۲۱- سوره معارج آیه ۲۹ و ۳۰، سوره مؤمنون آیه ۵ و ۶، ترجمه فولادوند

۸۲۲- ترجمه سوره احزاب آیه ۵۵

کودکان مورد اشاره را مملوکان و کودکان غیر بگیریم و نه فرزندان و مملوکان خانه). مبنای مذکور یعنی برهنگی در خانه، یک چیز واقعی بود و آیه را شاید نتوان از توجه به آن برکنار دانست اما علاوه بر این معضل، گویا قرآن به واقعیت حادثتری توجه داشته، و امر به ممنوعیت ورود بی‌اذن در اوقات سه‌گانه، پرده از وجود چیز مهم‌تری برمی‌دارد. آن چیز "آمیزش زوجین" و هم‌آغوشی ایشان در آن اوقات بود. البته قرآن، وجود آمیزش و هم‌آغوشی در هر سه وقت را به "کنایت و اشارت" آورده است: پیش از نماز فجر، پس از نماز عشاء، و هنگامی از نیمروز که جامه از تن در می‌آوردید (حین تضرعون ثیابکم من الظهيرة).

با این حساب، وضع ثیاب در عبارت "حین تضرعون ثیابکم من الظهيرة"، توجه به معنای ظاهری و حقیقی‌اش که صرف "جامه درآوردن" است ندارد بلکه اشاره به معنای کنایی و مجازی آن یعنی "آماده‌ی تماس جنسی شدن" دارد. بنابراین شرح عبارت چنین است: «و آن هنگام از نیمروز که برای نزدیکی با همسر جامه‌تان را درمی‌آوردید». دلالت دو وقت دیگر بر احتمال وجود هم‌آغوشی زوجین در آن‌ها نیاز به توضیح بیشتر ندارد و از آن گذشته، علت کسب اجازه در این دو وقت نیز به دلالت تسری قید "حین تضرعون ثیابکم"، آمیزش جنسی است، و نه این‌که پدیدار شدن آن دو وقت به خودی خود موجب تحریم ورود شود. گویا به همین خاطر است که اگر زوجین مشغول نزدیکی نباشند و اجازه ورود دهند افراد می‌توانند وارد شوند: "لیستئذنکم". بنابراین اگر قید "تضرعون ثیابکم" را برای هر سه وقت لحاظ کنیم تفصیل آیه چنین خواهد شد: «لیستئذنکم ... ثلاث مرات حین تضرعون ثیابکم من قبل صلوة الفجر و حین تضرعون ثیابکم من الظهيرة و حین تضرعون ثیابکم من بعد صلاة العشاء». گفتنی است روایتی را پیش از این از پیغمبر آوردیم که طی آن، قید "وضع ثیاب" را در باره هر سه وقت آورده بود: «... فقال (ص) اذا أنا وضعت ثیابی بعد الظهيرة ... و اذا وضعت ثیابی بعد صلاة العشاء و من قبل صلاة الصبح»^{۸۲۳}.

نکته ظریف این‌که قرآن وجود تماس جنسی در دو وقت دیگر را سربسته مطرح

کرده است زیرا فقط احتمالش می‌رود و نه این‌که حتمی باشد ولی در مورد نیمروز، شفاف‌تر می‌گوید زیرا نیمروز زمان متعارف آمیزش نیست ولی زن و شوهر با درآوردن جامه، عزم خود را بر انجام آن جزم کرده‌اند.

روایت مهمی که در نتایج خواهم آورد به خوبی گویای "تماس جنسی" صحابه در اوقات یادشده با همسران‌شان بود و به این ترتیب پرده از علت لزوم کسب اجازه و استیذان برمی‌دارد زیرا راوی در ادامه‌ی آن روایت می‌گوید که آیه در همین رابطه نازل شد. نیز در باره دلالت وضع ثیاب بر تماس جنسی، هنگام بررسی آیه ۶۰ همین سوره توضیحات دیگری خواهم آورد. گفتنی است چه بسا قرآن هنگام نزول آیه به هر دو مبنای توجه داشته و واقعیت مواجهه با "برهنگی" و "صحنه آمیزش"، هر دو سبب واکنش وحی شده باشد. اما اگر قرار بر انتخاب یکی باشد گویا مبنای اخیر در مقایسه با مبنای پیشین، ابهامات کم‌تری را با خود دارد.

اینک ترجمه آیات را با نگاه به مبنای دوم مرور می‌کنیم:

«ای ایمان‌آوردگان! [علاوه بر افراد بالغ، همچنین] مملوک‌ها و نابالغان آزاد، در سه وقت باید [برای ورود به خلوت‌گاه شما زوجین] از شما اجازه ورود بگیرند: پیش از نماز فجر، زمانی از نیمروز که جامه‌های خود را می‌اندازید، و پس از نماز عشاء. [اوقات یادشده] سه وقت پنهان [و خصوصی] شماس است که [به دلیل صحنه آمیزش] نباید آشکار شود. پس از این سه وقت بر شما و آن‌ها گناهی نیست که گردتان بگردند...^{۵۸} و هنگامی که کودکان به بلوغ رسیدند باید مانند افرادی که پیش از آن‌ها [به بلوغ رسیده بودند و یا پیش از آن‌ها در آیه ۲۹ ذکر شده] بودند اجازه ورود بگیرند...^{۵۹}».

نتایج - از شرحی که بر مبنای جدید انجام شد نتایج زیر به دست می‌آید:

نتیجه اول - وقوع بی‌مبالاتی‌های عمیق: آیه نشان می‌دهد که تا پیش از آن، بی‌مبالاتی‌هایی وجود داشته، و مؤمنان نسبت به پنهان بودن هم‌آغوشی خود با همسرشان چندان دقتی نداشته‌اند به ویژه که طبع پُرهوس مردمی که در آن اقلیم می‌زیستند آنان را به سمت آمیزش‌های مکرر در اوقات مختلف شبانه‌روز سوق می‌داد: "سپیده دم، پاسی از شب، و حتی در وسط ظهر!". دامنه بی‌احتیاطی‌ها گاه چنان عمیق بود که حتی در

رابطه‌های نامشروع، که معمولاً با اختفاء بیشتری همراه است، امکان دیده شدنِ صحنه‌ی آن از سوی چند نفر نیز وجود داشت و به همین خاطر قرآن در آیه چهارم از همین سوره نور، شرط اثبات زنا (یا اثبات حرفه‌ی زناکاری) را شهادت چهار نفر ذکر کرده است (گفتنی است بعضی‌ها تحقق این تعداد شاهد را تعلیق به محال، و در واقع غیرعملی می‌دانند تا شاید با این توضیح از درِ دسر حکم سنگسار رهایی یابند غافل از آن‌که نه تحقق تعداد مذکور در آشفته بازار آن زمان دور از ذهن بود و نه اساساً حکم سنگسار ربطی به اسلام دارد). حضور گهگاه کودکان، غلامان و کنیزان در خلوت‌گاه زوجین، و مواجهه با صحنه آمیزش، ما را متقاعد می‌کند که این معضل بسیار حادث‌تر از معضلی است که در مبنای اول به آن پرداختیم. بر این اساس، آنان درگیر چیزهای مهم‌تری بودند که پوشیدگی و برهنگی در برابرش خیلی مهم نبود.

نتیجه دوم - واکنش قرآن برای مهار معضل: قرآن ورود بی‌اجازه تمام افراد، چه بالغان که کمتر دچارش بودند (كما استئذن الذین من قبلهم) چه کودکان و نابالغان (الذین لم يبلغوا الحلم) و چه تمام گروه‌های سنی مملوک‌ها (الذین ملکت ایمانکم) به خلوت زوجین در آن اوقات را ممنوع کرد.

نتیجه سوم - قرآن واکنش نشان داد تا پنهان برقرار شدن آمیزش زوجین جا بیفتد: چنان‌که ملاحظه شد دلیل واکنش قرآن و لزوم کسب اجازه، احتمال مواجهه با صحنه آمیزش زوجین بود. این مطلب را با توضیحی که در باره عبارت "وضع ثیاب" دادم و نیز با توجه به دلالت دو وقت دیگر می‌توان به دست آورد به ویژه که معنای واژه عورة که در عبارت "ثلاث عورات لکم" آمده، آن چیز پنهانی است که نباید آشکار و فاش شود و اگر افشاء و نمایان شود موجب عار و ننگ است. به این ترتیب توضیح عبارت ثلاث عورات لکم چنین است: اوقات سه‌گانه، اوقات خلوت و اختصاصی شما زوجین است که فاش بودنش موجب شرم و عار است.

اما روایت مهمی که طبری آورده و پیش‌تر وعده‌اش را داده بودم، که طی آن صراحتاً لزوم طلب اذن را مربوط به آمیزش صحابه با زوج‌شان می‌داند، از این قرار است: «قال السدی: کان أناس من الصحابة یعجبهم أن یواقعوا نساءهم فی هذه الأوقات

ليغتسلوا، ثم يخرجوا إلى الصلاة، فأمرهم الله سبحانه أن يأمرؤا الغلمان و المملوكين أن يستأذنوا في هذه الساعات الثلاث»^{۸۲۴} (گروهی از صحابه دوست داشتند در این اوقات با همسران‌شان آمیزش کنند تا غسل نموده و سپس رهسپار نماز شوند. در این شرایط بود که خدای سبحان به صحابه دستور داد که نابالغان و مملوکان را ملزم به درخواست اذن ورود در این ساعات سه‌گانه کنند).

در این رابطه ابن‌ابی‌حاتم روایت دیگری آورده که گرچه در سبب نزول آیه، متفاوت از روایت بالاست اما در علت کسب اجازه نسبتاً یکسان می‌باشد: «عن مقاتل بن حیان قوله: يا ايها الذين آمنوا ليستأذنكم الذين ملكت ايمانكم بلغنا و الله أعلم ان رجلا من الانصار و امرأته أسماء بنت مرشدة [مرثد] صنعاً للنبي (ص) طعاماً فجعل الناس يدخلون بغير إذن، فقالت أسماء: يا رسول الله ما أقبح هذا! إنه ليدخل على المرأة و زوجها [و هما] في ثوب واحد غلامهما بغير إذن. فأنزل الله في ذلك يا ايها الذين آمنوا ليستأذنكم الذين ملكت ايمانكم في العبيد و الإماء»^{۸۲۵} (مقاتل بن حیان در باره آیه مورد بحث گفت: مردی از انصار و همسرش اسماء بنت مرشدة غذایی برای پیامبر درست کردند [و او را دعوت کردند]. مردم نیز بدون اذن شروع کردند به وارد شدن. اسماء [فرصت را مناسب دید و] خطاب به رسول‌الله گفت: "چه صحنه زشتی! [گاهی اوقات] در حالی که زن و شوهر در زیر یک پارچه [در آغوش هم] اند غلام‌شان بی‌اجازه بر آنها وارد می‌شود". پس خدا نیز [به دنبال کلام اسماء] آیه یا ایهاالذین آمنوا لیستأذنکم ... را [بر پیامبر] نازل کرد. و «قیل: نزلت فی أسماء بنت ابي مرشد، قالت: إنا لندخل على الرجل و المرأة و لعلهما يكونان فی لحاف واحد»^{۸۲۶}.

مجموع‌نگری: از آن‌جا که علت استیذان بر مبنای اخیر را "وقوع آمیزش جنسی" گرفتیم ولی علت آن در آیات بند الف (۲۷ و ۲۸ نور) معطوف به برهنگی و ملاحظاتی دیگر در این حدّ و حدود دانسته شد پس به دلیل اختلاف مبنا و انگیزش در این دو، می‌توان آیات حاضر را استثناء از آیات بند الف ندانست و مستقلّ به آن‌ها نگاه کرد و در

۸۲۴ - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۷۰ + تفسیر ابن‌ابی‌حاتم ش ۱۴۷۹۶
 ۸۲۵ - تفسیر ابن‌ابی‌حاتم ش ۱۴۷۹۵ + تفسیر ابن‌کنیر ج ۳ ص ۳۱۵
 ۸۲۶ - تفسیر کشف ج ۳ ص ۲۵۳ شرح همین آیه

نتیجه اصراری بر فرزند نبودن کودکان، و وابسته به خانواده نبودن مملوک‌ها نداشت. اما اگر مبنای اول یعنی وقوع برهنگی را علت کسب اجازه در آیات حاضر بدانیم در این صورت این آیات با آیات بند الف مرتبط می‌باشند. زمخشری وجود ارتباط بین این دو گروه آیات را از طریق عبارت "الذین من قبلهم" مذکور در آیات کنونی مطرح کرده است: «الذین من قبلهم. یزید: الذین بلغوا الحلم من قبلهم، و هم الرجال. أو الذین ذکروا من قبلهم فی قوله یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستأنسوا الآیة: والمعنی أن الأطفال مأذون لهم فی الدخول بغير إذن إلا فی العورات الثلاث...»^{۸۲۷}.

حال اگر مجموع مطالب را لحاظ کنیم در این صورت منشأ کسب اجازه در آیات حاضر را، هم مربوط به "عمق برهنگی" اعضاء خانواده و هم مربوط به "آمیزش جنسی" زوجین در این اوقات می‌توان دانست. نیز با این مجموع‌نگری، مراد از کودکان و مملوکان را باید مطلق گرفت که هم شامل کودکان و مملوکان خانواده بشود و هم سایر کودکان و مملوکان را در بر گیرد.

در این باره از یکسو روایت مهّم ابن عباس (که اینک بخشی از آن را می‌آورم) علت طلب اذن را همبستری زوجین گرفته و واردشوندگان را فرزندان و خادمان خانواده دانسته: «... فریما فاجا الرجل خادمه أو ولده أو یتیمه فی حجره و هو علی أهله فامرهم الله ان یستأذنوا فی تلک العورات التی سمی الله»^{۸۲۸} (چه بسا فردی مشغول نزدیکی با همسرش بود که ناگاه خادم، فرزند یا یتیمش وارد می‌شد به همین خاطر خدا فرمان داد که برای ورود در این اوقات خلوت زناشویانه که نام‌شان را برده است اجازه بگیرند) و از سوی دیگر در روایت مربوط به عمر بن خطاب علت را برهنگی، و فرد واردشونده را غلام و مملوک سایرین ذکر کرده است: «روی أن مدلیج بن عمرو: و کان غلاماً أنصاریاً: أرسله رسول الله (ص) وقت الظهر إلی عمر لیدعوه، فدخل علیه و هو نائم و قد انکشف عنه ثوبه، فقال عمر: لوددت أن الله عزوجل نهی آباءنا و أبناءنا و خدمنا أن لا یدخلوا علینا هذه الساعات إلا باذن، ثم انطلق معه إلی النبی (ص)، فوجده و قد أنزلت علیه هذه الآیة»^{۸۲۹}

۸۲۷ - کشف ج ۳ ص ۲۵۴

۸۲۸ - تفسیر ابن ابی حاتم ش ۱۴۷۸۷، الدر المنثور همین آیه

۸۲۹ - کشف ج ۳ ص ۲۵۳

تلاشی دوباره برای کشف دلیل واکنش: ابن‌کثیر آیات قبلی (۲۷ و ۲۸ نور) را مربوط به غریبه‌ها و بیگانه‌ها دانسته ولی آیات فعلی را مربوط به نزدیکان می‌داند: «یا ایهاالذین آمنوا لیستأذنکم الذین ملکتم ایمانکم... هذه الآيات الکریمه اشتملت علی استئذان الأقارب بعضهم علی بعض، و ما تقدم فی أول السورة [...] بیوتاً غیر بیوتکم] فهو استئذان الأجانب بعضهم علی بعض»^{۸۳۰}. سید قطب نیز به همین ترتیب، آیات قبلی را مربوط به [افراد بیرون از خانواده برای] ورود به خانه‌ها دانسته ولی آیات فعلی را ناظر به احکام درون خانه [و اعضاء داخلی آن] می‌داند: «یا ایهاالذین آمنوا لیستأذنکم... لقد سبقت فی السورة أحكام الاستئذان علی البیوت. و هنا یبین أحكام الاستئذان فی داخل البیوت»^{۸۳۱}.

اینک از آن‌جا که علت واکنش قرآن در آیات قبلی، ناظر به "برهنگی، عدم آمادگی و برهم خوردن امنیت روانی" دانسته شد و چون در آن آیات منعی برای ورود بی‌اذن اعضاء خانواده نسبت به یکدیگر وجود نداشت بنابراین به دلیل این‌که حکم آیات فعلی مربوط به ممنوعیت ورود اعضاء خانواده دانسته شده، پس باید علت واکنش قرآن در آیات فعلی را ناشی از چیزی دیگر (و در عین حال حادث‌تر از آن‌چه در آیات قبلی گفته شد) دانست تا اولاً دچار تناقض (تناقض ناشی از: جواز ورود بی‌اذن به اعضاء خانه در آیات قبلی از یک‌سو، و عدم جواز ورود بی‌اذن به آن‌ها در آیات فعلی از سوی دیگر) نشویم و ثانیاً فرق میان نزدیکان با غریبه‌ها لحاظ شده باشد. آن چیز دیگر، بنا به صراحت روایات پیش‌گفته که با توضیحات کتاب نیز موافق درآمد همانا عدم مواجهه فرزندان و مملوکان با "صحنه آمیزش زن و شوهر" بود، آمیزش‌های مکرر همراه با بی‌مبالاتی‌ای که نه در شب بلکه حتی در روز نیز فراوان رخ داد.

ج- ورود به خانه همسران پیامبر

آیه‌ای که به بحث در این‌باره پرداخته، به آیه حجاب (حجاب در اینجا به معنای پرده

۸۳۰ - تفسیر ابن‌کثیر ج ۳ ص ۳۱۴

۸۳۱ - فی ظلال القرآن ج ۴ ص ۲۵۳۲

و حائل نه به معنای پوشش) معروف است. این آیه را در فصل سوره احزاب به طور مشروح مورد بررسی قرار خواهیم داد ولی اینک به مناسبت بحث استیذان، مختصراً به آن می‌پردازم. متن آیه به همراه دو آیه بعدی‌اش از این قرار است:

«يا ايها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبي إلا أن يؤذن لكم إلى طعام غير ناظرين إناه و لكن اذا دُعيتُم فادخلوا فإذا طعمتم فانتشروا و لا مستأنسين لحدیث إن ذلكم كان يؤذی النبي فيستحي منكم و الله لا يستحي من الحق و إذا سألتموهن متاعاً فسئلهن من وراء حجاب ذلكم أطهر لقلوبكم و قلوبهن و ما كان لكم أن تؤذوا رسول الله و لا أن تنكحوا أزواجه من بعده أبداً إن ذلكم كان عند الله عظيماً^{۵۳}. إن تبدوا شيئاً أو تخفوه فإن الله كان بكل شيء عليماً^{۵۴} لا جناح عليهن في آبائهن و لا أبناهن و لا إخوانهن و لا أبناء إخوانهن و لا أبناء أخواتهن و لا نسائهن و لا ما ملكت أيمانهن و اتقين الله إن الله كان على كل شيء شهيداً^{۵۵}»^{۸۲۲}

ترجمه: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید [نه تنها سرزده و بی‌رخصت بلکه با کسب اجازه هم] وارد اتاق‌های پیامبر مشوید مگر آن‌که [با دعوت خودش] برای خوردن طعامی به شما اجازه [ی ورود] داده شود، آن‌هم نه این‌که [پیش از طبخ غذا وارد شوید و] در انتظار پخته شدنش باشید بلکه چون [برای غذا] دعوت شدید، [همان موقع] وارد شوید و چون تناول کردید، پراکنده شوید بی آن‌که سرگرم سخن شوید [و وقت بسیار مهم پیامبر تلف شود]. بی‌شک این زود آمدن و دیر رفتن‌تان پیامبر را آزار می‌دهد ولی از شما حیا می‌کند [که عذرتان را بخواهد] ولی خدا از حق‌گویی شرم نمی‌کند. و هنگامی که شما مردان، از زنان پیامبر خواهان کالا یا فایده‌تی هستید [نباید ناغافل وارد اتاق‌شان شوید بلکه] باید درخواست‌تان را از پس حجاب [یعنی پرده‌ی آویزان بر درگاه خانه، و یا دیوار جانبی درگاه] مطرح کنید. این دستور، به پاک‌ی دل‌های [مشکوک و لذت‌جوی] شما و دل‌های [در مراحل پاک‌ی] زنان پیامبر [که با انگیزه‌ها و دلایل گوناگون به همسری رسول‌خدا درآمده‌اند] بهتر کمک می‌کند. و شما مردان حق ندارید رسول‌خدا را [با

رفت و آمدهای مکرر، طولانی و بی‌خبر[برنجانید و نیز ابداً حق ندارید که همسرانش را [زیر نظر گرفته و بخواهید] پس از [مرگ] او به نکاح خود درآورید. این [گونه توجه داشتن به همسران رسول، و ازدواج با آنها پس از حضرت] در پیشگاه خداوند جهان بسیار سهمگین است.^{۵۳} اگر شما نیتان [مبنی بر ازدواج با همسران رسول خدا پس از درگذشت حضرت] را عیان سازید و یا [در دل، سودای آن را داشته باشید ولی گفتن آن را] پنهان بدارید، بی‌شک خداوند جهان [از علّت واقعی حضور مکرر و سرزده شما در سرای زنان پیامبر با خبر است و] به هر رازی دانا است.^{۵۴} [برخلاف مردان بیگانه که به دلایل مذکور، ورودشان به خانه همسران پیامبر نهی گردید اما] بر زنان [پیامبر] در مورد [ورود و تردد] پدران، پسران، برادران، پسران برادر، پسران خواهر، زنان و بردگان و غلامان‌شان [به خانه‌ی آنها] گناهی نیست. ای زنان [پیامبر! از رابطه با مردان معلوم‌الحال، به ویژه که خودتان نیز از تزکیه لازم برخوردار نیستید، پرهیزید و] از خدا پروا داشته باشید. به یقین خداوند جهان بر هر چیزی [از روابط شما] شاهد و ناظر است.^{۵۵}»

نتایج - فهرست نتایجی که از این آیات به دست می‌آید چنین است:

نتیجه اول - فقدان درب و حفاظ بر ورودی خانه‌های پیامبر: چنان‌که به روشنی از دل آیه برمی‌آید خانه‌های پیامبر فاقد درب‌های محافظ و لنگه‌های در بود زیرا آیه از وجود هیچ مانع فیزیکی نام نمی‌برد و عدم ورود را طی اندرزی اخلاقی به مراجعین سپرده است.

نتیجه دوم - ابهام در وجود پرده بر ورودی خانه‌های پیامبر: آیا علاوه بر این‌که خانه‌های حضرت فاقد درب و پیکر بود همچنین از پرده آویزان و پوشاننده نیز بی‌بهره بود؟ پاسخ این پرسش را به صراحت نمی‌توان از آیه به دست آورد اما گویا وجود واژه حجاب در عبارت "من وراء حجاب" که معمولاً آن را پرده ترجمه می‌کنند، این ذهنیت را تقویت می‌کند که بر درگاه خانه‌های حضرت پرده‌ای (و یا در مقابل در خانه‌شان حصیری) آویزان بوده که درون اتاق را از نگاه افراد بیرونی می‌پوشانده است. در این رابطه شماری روایت که گویای وجود پرده بر درگاه، یا ساتر حصیری در جلوی خانه

پیامبر بود را در بخش اول کتاب آوردم. اما در کنار این احتمال، وجود روایات دیگری است که افراد بر طبق آن‌ها از ایستادن در برابر ورودی خانه‌ها هنگام درخواست اذن ورود، نهی شده‌اند زیرا با این‌گونه ایستادن می‌توانستند عمق خانه‌ها را ببینند و در نتیجه کسب اجازه تا حدودی بی‌معنا می‌نمود. از قضا برخی از این روایات در مورد ورود به خانه پیامبر صادر شده است که خود، گویای عدم وجود پرده بر آن می‌باشد. با این فرض، واژه حجاب در عبارت بالا را نه به پرده بلکه بر هرگونه حائلی (به ویژه با توجه به نکره بودن کلمه حجاب) از جمله دیوار جانبی درگاه می‌توان ترجمه کرد چنان‌که سیره پیامبر نیز هنگام ورود به خانه دیگران بر همین منوال بود یعنی در سمت چپ یا راست ورودی خانه می‌ایستاد و در واقع دیوار جانبی درگاه را حائل میان نگاه خود و درون اتاق قرار می‌داد و سپس اگر اجازه می‌یافت وارد خانه می‌شد. روایات مورد اشاره که بسیار مهم نیز می‌باشند را هنگام شرح مفصل آیه در فصل سوره احزاب خواهیم آورد.

نتیجه سوم - ورود بی‌اذن مراجعین به درون خانه پیامبر: دست‌کم برخی از مؤمنان، سرزده و بی‌اجازه وارد اتاق‌های پیامبر می‌شدند و چه بسا در این حین پیامبر نیز در خانه حضور نداشت: «لَا تَدْخُلُوا بَيْتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ» و «إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ». صاحب المیزان در این باره به نقل از تفسیر قمی می‌گوید: «... خدای عزوجل این آیه را فرستاد که: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! داخل خانه‌های رسول نشوید مگر بعد از آن‌که به شما اجازه داده شود؛ چون قبلاً بدون اجازه هم داخل می‌شدند [و ذلک أنهم كانوا يدخلون بلا اذن]، و این آیه این کار را منع کرد»^{۸۳۳}.

نتیجه چهارم - خیالات سوء برخی از مراجعین نسبت به همسران پیامبر: مطابق تفاسیری که از عبارات پایانی آیه شده است برخی مردم از ترددهای شان نیات سوئی را در ذهن می‌پروراندند و توجهاتی آلوده به همسران پیامبر داشتند بطوری‌که نقشه ازدواج با آنان، پس از این‌که پیامبر^(ص) درگذرد، را داشتند: «و ما كان لكم... أن تنكحوا أزواجه من بعده أبداً إن ذلكم كان عند الله عظيماً» خواننده می‌بایست به این نکات دقت کند تا جو آلوده و غیر عادی آن زمان (که برای آن‌ها عادی بود) را بیشتر حس کند. گفتنی است

۸۳۳ - ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۶ ص ۵۱۵، تفسیر المیزان (متن اصلی) ج ۱۶ ص ۳۴۳

روایات مربوط به قصد نکاح برخی از مراجعین و نگاه غیر مؤمنانه‌شان به همسران پیامبر در حیات حضرت را هنگام شرح مفصل آیه خواهیم آورد.

نتیجه پنجم - نهی قرآن از ورود مردان به خانه پیامبر، چه بی‌اذن چه با اذن: در این آیات، مطلق آمد و شد به خانه رسول‌الله مورد نهی قرار گرفت و صرفاً محدود به زمانی شد که ابتکار عمل با پیامبر باشد و حضرت، خود از آنان برای صرف غذا دعوت به عمل آورد. بنابراین مردان از ورود به منزل هریک از زنان پیامبر نهی شدند اگرچه پیش از ورود کسب اجازه کنند پس اگر هم کاری با زنان پیامبر داشتند می‌بایست خواسته خود را بدون ورود به خانه (به ویژه ورودهای ناغافل) مطرح کنند.

نهی مردان از ورود به سرای همسران پیامبر ناشی از دو چیز بود: الف - هدر رفتن وقت گران‌بهای پیامبر، که با حضور متعدد و طولانی مردم مختل می‌شد: آنان به منزل پیامبر می‌آمدند، سرگرم سخن می‌شدند، از خانه بیرون نمی‌رفتند و موجب خستگی حضرت و عدم آسایش همسرش (که فاقد اطاقی دیگر برای استراحت بود) می‌شدند به ویژه اگر صحبت‌شان متناسب با شخصیت وی نبود. رسول‌خدا نیز به دلیل مهربانی و حیاتی که داشت لب به اعتراض نمی‌گشود و شاید به جز این سیره، از حضرت انتظار نمی‌رفت چرا که راز جاذبیت وی در همین مهربانی و مدارایش بود: «فبما رحمة من الله لنت لهم و لو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك...» (پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرم‌خو [و پرمهر] شدی، و اگر تندخو و سخت‌دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند)^{۸۳۴}. اما قرآن، خود به میدان آمد و خواهان تعطیلی حضورهای طولانی و بی‌رویه به منزل حضرت شد تا هم مهربانی رسولش در نزد مردم مخدوش نگردد، و هم وقت پیامبر صرف امور مهم شود. ب - علت دوم چنان‌که گفته شد به این برمی‌گشت که برخی از مراجعین در طی آمد و شدها خیال‌هایی در ذهن‌شان نسبت به زنان پیامبر پیدا کردند بطوری‌که برنامه خود برای ازدواج با زنان پیامبر پس از درگذشت حضرت را مطرح کردند! و چه بسا در صورت تداوم این حضورها شایعاتی شکل می‌گرفت به ویژه که برخی از همسران پیامبر، مشکوک به تبرج و رویه دوره جاهلیت بودند و از تقوای

۸۳۴ - سوره آل عمران آیه ۱۵۹، ترجمه فولادوند

لازم و صلابت مورد انتظار برخوردار نبودند^{۸۳۵}.

بنابراین علت نهی قرآن و خاستگاه محدودیت تردد به خانه حضرت، به وجود دو مسئله مذکور برمیگشت.

د- ورود به خانه‌های غیرمسکونی

برخلاف آیات پیشین (الف، ب و ج) که ورود سرزده و بی‌اذن به خانه‌ها را مورد نهی قرار می‌داد اما آیه کنونی بی‌اشکال بودن این نوع ورود را به خانه‌های غیرمسکونی اعلام می‌کند. این آیه دنباله آیات ۲۷ و ۲۸ سوره نور است که در دسته الف آورده شد پس بهتر است خواننده ابتدا آن دو آیه را مرور کند. متن آیه کنونی چنین است:

«لیس علیکم جناح أن تدخلوا بیوتاً غیر مسکونۃ فیها متاع لکم و اللّٰه یعلم ما تبدون و ما تکتُمون»^{۸۳۶}.

ترجمه فولادوند: «بر شما گناهی نیست که به خانه‌های غیر مسکونی - که در آن‌ها برای شما استفاده‌ای است - داخل شوید، و خدا آنچه را آشکار و آنچه را پنهان می‌دارید می‌داند».

مفسران، بی‌اشکالی ورود به خانه‌های غیر مسکونی را معطوف به بحث "لزوم کسب اجازه" که در دو آیه ۲۷ و ۲۸ آمد می‌دانند و بر این باورند که به قرینه آن دو آیه، عبارت "لازم نبودن کسب اجازه" در آیه کنونی حذف شده است و به عبارت دیگر، این آیه را استثنایی برای دو آیه قبلی می‌دانند: «لیس علیکم جناح... أن تدخلوا بیوتاً غیر مسکونۃ. یعنی بغیر استئذان»^{۸۳۷} و «لیس علیکم جناح أن تدخلوا بیوتاً غیر مسکونۃ... استثنی من البیوت التي یجب الاستئذان علی داخلها»^{۸۳۸}. و در واقع ترجمه آیه (همراه با جمله مقدرش) از این قرار است: «بر شما مؤمنان گناهی نیست که بدون کسب اجازه به خانه‌های غیر مسکونی - که در آن‌ها برای تان استفاده‌ای است - داخل شوید. و خدا

۸۳۵ - رک: سوره احزاب آیه ۳۲ و ۳۳

۸۳۶ - سوره نور آیه ۲۹

۸۳۷ - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۳۸

۸۳۸ - کشف ج ۳ ص ۲۲۸

آنچه را [از قصد خود در ورود به این‌گونه خانه‌ها] آشکار و آنچه را پنهان می‌دارید می‌داند».

اینک در بررسی آیه با دو پرسش مهم روبرو هستیم: یکی این‌که خانه‌های مذکور (بیوت غیر مسکونه) که برای ورود به آن لزومی به اجازه‌گیری از حاضرین در آن نبود چه امکانی هستند و دوم این‌که علت عدم لزوم کسب اجازه و عدم هماهنگی پیش از ورود چه می‌باشد؟

برای پاسخ، ابتدا علت کسب اجازه در ورود به خانه‌های مسکونی را مرور می‌کنیم تا مگر از رهگذر آن به پاسخ‌ها نزدیک شویم.

معلوم شد وقتی افراد قصد ورود به خانه‌ای را داشتند می‌بایست اذن ورود بطلبند تا اگر فرد حاضر در خانه، "ناآماده، برهنه، مشغول نزدیکی با همسر و ..." بود بتواند خود را آماده کند، در صورت تمایل از برهنگی بیرون آورد، و امنیت روانی‌اش (در اثر ورود ناگهانی) بر هم نخورد. در واقع علت کسب اجازه به "ایجاد آمادگی"، "برقراری امنیت روانی و رفع اضطراب" و "برطرف کردن برهنگی در صورت تمایل" برمی‌گشت. بنابراین وارد شونده می‌بایست پیش از ورود اجازه بگیرد تا فرد حاضر در خانه آماده شود، بابت ورودهای ناغافل احساس ناامنی نکند، و اگر تمایل داشت برهنگی‌هایش را بپوشاند. عبارت "اگر تمایل داشت" نشانه‌ی این است که بسیاری از مردم، پای‌بند پوشش نبودند و در نتیجه ورود دیگران بر صحنه برهنگی‌شان چندان مهم نبود.

حال اگر علت را بر روی پوشیدگی و برهنگی متمرکز کنیم در این صورت کسب اجازه و اذن ورود برای این بود که افراد برهنه و نیمه‌برهنه‌ی حاضر در خانه، که در عین حال "خواهان" پوشیدگی بودند بتوانند خود را از برهنگی بیرون آورند. بنابراین اذن ورود (علاوه بر عللی که گفته شد) به احترام افراد برهنه‌ای بود که برهنگی‌شان صرفاً به دلیل حضور در خانه رخ داده بود، و در نتیجه "آمادگی" ورود سرزده کسی را نداشتند.

اینک اگر این سخنان را مبنا قرار دهیم می‌توان گفت که لازم نبودن کسب اجازه برای ورود به خانه‌های غیرمسکونی در آیه کنونی، برای این بود که افراد برهنه‌ی حاضر در این‌گونه خانه‌ها علیرغم برهنگی‌شان دغدغه ورود سایرین را نداشتند و هنگامی که

کسانی بر آن‌ها وارد می‌شدند خود را نمی‌پوشاندند و در واقع با برهنگی در آن خانه و محلّ کنار آمده بودند بطوری که فرضاً اگر مراجعه‌کننده‌ای اقدام به کسب اجازه می‌کرد باز هم حاضرین در این خانه‌ها اقدامی در جهت پوشیدگی و رفع برهنگی نمی‌کردند. این خانه‌ها (برخلاف خانه‌های شخصی که سایرین حقّ تردّد بی‌اجازه به آن‌جا را ندارند) خانه‌هایی عمومی بود که همه حق ورود بی‌اجازه به آن‌جا را داشتند و به همین دلیل بر واردشوندگان لازم نبود که پیش از ورود کسب اجازه کنند زیرا افراد قبلی حاضر در آن، علی‌رغم وجود برهنگی یا رخنه در پوشیدگی‌شان آمادگی ذهنی نسبت به حضور بی‌اذن دیگران را داشتند و نیز به حقّ افراد دیگر در ورود به آن اماکن آگاه بودند. پس خواست و تمایلی از سوی حاضرین در این خانه‌ها برای پوشیدگی وجود نداشت که بخواهند در پی کسب اجازه‌ی فرضی، به آن اهتمام ورزند.

اما خدشه‌ای که بر تحلیل بالا قابلیت طرح دارد این است که حاضرین در آن خانه‌ها را "برهنه یا کم‌پوشش" فرض کردیم (و بر اساس آن، علّت لازم نبودن کسب اجازه در ورود به این‌گونه خانه‌های عمومی را تن‌دادن به برهنگی در حضور دیگران دانستیم) در حالی که می‌توان لازم نبودن اذن ورود را ناشی از چیزهای دیگر دانست از جمله این فرض که آن خانه‌ها فاقد سکنه و انسان بود و در نتیجه اذن ورود معنایی نداشت. و یا این فرض که خانه‌های مذکور با این‌که دارای سکنه هست ولی افرادش همگی پوشیده بوده و واردشوندگان نیز به پوشیدگی آنان اطمینان داشتند. در ردّ دو فرض اخیر و دیگر فرض‌های محتمل، به مجادله در نمی‌آیم و از کنارشان می‌گذرم و بحث را بر مبنای همان فرضی که در تحلیل و توضیح خود آوردم پی می‌گیریم.

حال که فرض کردیم حاضرین در بیوت غیر مسکونی، "برهنه یا کم‌پوشش" بودند و در عین حال آمادگی ذهنی و انتظار ورود سایرین را نیز داشتند، این پرسش پیش می‌آید که این خانه‌ها و مکان‌ها چگونه جایی بودند و چه نامیده می‌شدند؟

حمام و گرمابه، خلا و دستشویی، و استراحتگاه بین‌راهی و مسافری، محل‌هایی بودند که اصلی‌ترین مصادیق خانه‌های غیر مسکونی به شمار می‌آمدند زیرا در محل‌هایی که مردم به استحمام در آن می‌پرداختند و آن را حمام و گرمابه می‌نامیم برهنگی کامل

وجود داشت و در خرابه‌ها و محل‌های پُرت که به دفع و ادرار می‌پرداختند و خلا نامیده می‌شد احتمال رؤیت فرج و عوره نیز می‌رفت و در کاروانسراها که خانه مسافران در راه بود برهنگی بیشتری نسبت به حالت عادی برقرار بود با این حال از آن‌جا که مکان‌های مذکور محلّ سکناى کسی نبود و جنبه عمومی داشت لذا تمام برهنگان و نیمه‌برهنگان حاضر در آن، آمادگی ذهنی برای ورود دیگران را داشتند زیرا اساس تدارک چنین مکان‌هایی استفاده همگانی‌اش بود. بنابراین کسب اجازه برای ورود به این‌گونه خانه‌ها ولو که مانند حمام برهنگی کامل در آن می‌بود به دو دلیل منتفی و بی‌اثر بود: اول این‌که اگر هم کسی در آستانه ورودش اذن می‌طلبید هیچ تغییری در وضع پوشش و برهنگی حاضران ایجاد نمی‌شد زیرا به این برهنگی تن داده بودند. دوم این‌که این خانه‌ها عمومی و عام‌المنفعه بود و همه از این موضوع آگاهی داشتند.

علّت نزول آیه: در پی نزول آیه ۲۷ و ۲۸ که لزوم کسب اجازه برای ورود به خانه‌های مسکونی (از جمله به دلیل احتمال برهنگی اعضای خانه) را مطرح می‌کرد، محتمل بود این پرسش در ذهن مخاطبین اولیه وحی نقش ببندد و بگویند: «حال که به خاطر احتمال برهنگی در خانه‌ها، ملزم به کسب اذن ورود هستیم پس تکلیف خانه‌های غیرمسکونی که نسبت به برهنگی افراد حاضر در آن مطمئنیم و به این برهنگی، از پیش آگاهی داریم چه می‌شود؟». به دنبال این پرسش فرضی، کلام وحی در آیه ۲۹ این‌چنین ادامه پیدا کرد:

«بر شما ایرادی نیست که [بی‌اجازه] به خانه‌های غیرمسکونی سودمند [با وجود اطمینان نسبت به برهنگی افراد حاضر در آن] وارد شوید [زیرا آن‌ها، خود به این برهنگی تن داده‌اند] ولی خداوند به آشکار و نهان‌تان [و به علّت واقعی حضورتان] آگاه است.»

بنابراین اگر نهی قرآن در رابطه با ورود بی‌اجازه به خانه مسکونی مردم، ناظر بر دیده نشدن اندام برهنه زنان و مردانی که خواهان پوشیدگی‌اند باشد، در این صورت جواز قرآن در آیه بعدش مبنی بر ورود بی‌اجازه به خانه‌های غیرمسکونی از جمله حمام، ناظر به این است که زنان و مردان حاضر در آن با پای خودشان به این مکان‌های عمومی

آمده‌اند و در واقع برهنگی‌شان در برابر سایرین آگاهانه و ارادی [و چه بسا گریزناپذیر] است و به همین خاطر حضور یافتن در میان آن‌ها برای بهره‌مندی از فوائد حَمَام بلاشکال است و نیازی به هماهنگی و اذن ورود ندارد زیرا اگر هم حضور خود را پیش از دخول اعلام کند تغییری در وضعیت حاضرین ایجاد نخواهد شد و از آن گذشته به خاطر عمومی بودنش، استیذان و کسب اجازه بی‌معنا می‌نماید.

این استنباط را همچنین از لابلای تذکرات و اندرزهایی که برای مهار پیامدهای حضور در آن مکان‌ها ابلاغ شده است می‌توان به دست آورد. یکی از این تذکرات را در بند پایانی آیه می‌بینیم که خطاب به حاضرین در آن مکان‌ها می‌گوید: «والله ما تبدون و ما تکتمون» (خدا به آشکار و نهان شما آگاه است). توضیح این عبارت با نگاه به مباحث پیش‌گفته چنین است: «می‌دانیم که شما مؤمنان همانند سایر مردم لازم است برای استحمام و زدودن آلودگی به گرمابه یعنی همان جایی که افراد در آن برهنه می‌شوند بروید. نیز می‌دانیم به دلیل فقدان دستشویی خانگی و محفوظ، ناچارید به خلا یعنی خرابه‌ها و مکان‌های پُرت که محل مراجعهٔ دیگران نیز می‌باشد و در عین حال حتی نمی‌توان به پوشیدگی عورة نیز در آن‌جا مطمئن بود بروید. اما به هوش باشید که برهنگی‌های رایج در این جاهای غیرمسکونی نباید دست‌آویز خروج از مرزهای اخلاقی و انسانی بشود بنابراین بایستی عزیمت شما به سوی گرمابه و خلا، صرفاً برای استحمام و مسائل بهداشتی باشد، و نبایستی برهنگی‌های موجود در آن دو، عاملی برای رفتارها و توجهات غیر اخلاقی گردد، و بدانید که خدای جهان بر آشکار و نهان‌تان آگاه است.»

مورد دوم از تذکرات و اندرزها ممکن است رهنمودی باشد که به دنبال همین آیه در آیات ۳۰ و ۳۱ آمده است یعنی اگر ببینیم که آیات ۳۰ و ۳۱ سورهٔ نور ادامهٔ بحث آیهٔ ۲۹ (بیوت غیر مسکونه) بوده و مرتبط با آن است و نیز اگر سایر احتمالاتش را لحاظ نکنیم در این صورت ترجمهٔ هر سه آیه چنین است: «بر شما مؤمنان گناهی نیست که به خانه‌های غیرمسکونی [از جمله گرمابه و خلا] که در آن‌ها برای شما استفاده‌ای هست وارد شوید... و تو ای پیامبر! به مردان و زنان مؤمن بگو [هنگام حضور در گرمابه و خلا] از چشم دوختن به شرمگاه و فرج سایرین [به ویژه فرج جنس مخالف] پرهیزند و خود

نیز فرج و شرمگاهشان را بیوشانند [تا مورد رؤیت دیگران واقع نشود]» (لیس علیکم جناح أن تدخلوا بیوتاً غیر مسکونة فیها متاع لکم والله یعلم ما تبدون و ما تکتُمون^{۲۹} قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم...^{۳۰} و قل للمؤمنات یغضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن...^{۳۱})

پیش از این، رهنمودهای پیامبر را نیز در مهار تبعات منفی حضور در گرمابه و خلا (از جمله: لزوم استفاده از لُنگ در حَمَّام / نگاه نکردن به فرج و شرمگاه دیگران در حَمَّام / مراقبت از پوشیدگی ناحیه دامن در خلا / نگاه نکردن به عورة دیگران در خلا و عدم مکالمه با یکدیگر در آن جا / با همدیگر به خلا نرفتن و به ویژه قرار نگرفتن زنان در کنار مردان در خلا) که برخاسته از آموزه‌های قرآن بود آوردم.

ادامه بحث - مصداق بیوت غیرمسکونه: در روایات تفسیری و تفاسیر کهن، احتمالاتی در این باره که مراد از خانه‌های غیرمسکونی چه هست داده شده که چکیده آن از این قرار است: «حَمَّام‌ها، خرابه‌های قضای حاجت، کاروان‌سراها یا توقفگاه‌های بین‌راهی، مسافرخانه‌ها، اماکن تجاری یا دکان‌ها، آسیاب‌ها و انبارها». ضعیف بودن احتمالات اخیر از جمله دکان‌ها و آسیاب‌ها کاملاً مشهود است زیرا سؤال در ورود به هر مکان، زمانی مطرح است که در باره ورود به آن شبهه‌ای در ذهن شکل بگیرد ولی بدیهی است که هیچ ابهام و سؤالی در مورد ورود به دکان، مغازه‌ها و آسیاب‌ها وجود نداشت که قرآن بخواهد به آن پاسخ دهد یا رفع ابهام کند. از اصلی‌ترین مصادیق خانه‌های غیرمسکونی می‌توان گرمابه‌ها (چه محصور و چه غیرمحصور) و خلا را نام برد ولی آگاهی ما در باره دیگر مصادیق خانه‌های غیرمسکونی کافی نیست. مستندات زیر نشان می‌دهد که حمام و خلا، دست‌کم "جزو" مصادیق خانه‌های غیرمسکونی هستند (ضمناً از همین جا بررسی جدیدی در باره عبارت "بیوت غیر مسکونه" را آغاز می‌کنم تا معنای جدیدتری برای آن پیشنهاد کنم):

«فی تفسیر علی بن ابراهیم، ... قال الصادق: هی الحمامات و الخانات و الأرحیة، تدخلها بغیر اذن»^{۳۲} (امام صادق گفت مراد از بیوت غیرمسکونی حمام و... است که فرد

۸۳۹ - تفسیر کنز الدقائق ج ۹ ص ۲۷۶، نور الثقلین ج ۳ ص ۵۸۷ + رک: مجمع البیان ج ۷ ص ۲۳۸

بدون نیاز به اذن وارد آن‌ها می‌شود).

«... إنها الخرابات المعطلة، و يدخلها الانسان لقضاء الحاجة، عن عطاء»^{۸۴۰} (بیوت غیر مسکونی، خرابه‌های متروکه است که افراد برای قضای حاجت وارد آن می‌شوند).
 «قال عطاء: هي الخرابات للغائط و البول»^{۸۴۱} (بیوت غیر مسکونی، عبارت از خرابه‌ها هستند که برای دفع غائط و ادرار کردن مورد استفاده قرار می‌گیرند).
 استنتاج خلا از عبارت "بیوتاً غیر مسکونه" چنان جدی است که حتی واژه متاع در این آیه را منطبق بر قضای حاجت (و یا مربوط به آن) دانسته‌اند:
 «المسألة الأولى في المراد بهذه البيوت أربعة أقوال ... الرابع أنها الخرابات العاطلة قاله قتادة المسألة الثانية قوله تعالى فيها متاع لكم فيها ثلاثة أقوال الأول أنها أموال التجار الثاني أنها المنافع كلها الثالث أنها الخلاء لحاجة الإنسان»^{۸۴۲} (یکی از احتمالات سه‌گانه در باره "فیهما متاع لكم" این است که مراد از آن، "خلاء" است که برای قضای حاجت می‌باشد).
 «جاء في التفسير أنه عنى ببيوت غير مسكونة ... و قيل: عنى بها الخرابات التي يدخلها أبناء السبيل للانتفاض من بول أو خلاء. و معنى قوله: فيها متاع لكم أى منفعة لكم تقضون فيها حوائجكم مستترين عن أبصار الناس، فذلك المتاع»^{۸۴۳}.
 «و قيل الخرابات يتبرز فيها. و المتاع: التبرز»^{۸۴۴} (خانه‌های غیر مسکونی، خرابه‌هایی [در بیرون شهر] هستند که [به سمت آن می‌روند تا] در آن قضای حاجت کنند. و متاع یعنی قضای حاجت و تخلی).
 «و قيل: هي الخرابات المعطلة يُتبرز فيها، و المتاع: التبرز»^{۸۴۵} (و بعضی گفته‌اند: منظور خرابه‌هایی است که معمولاً کسی در آن نیست و در آن‌جا برای قضای حاجت می‌روند و متاع یعنی قضای حاجت کردن)^{۸۴۶}.

۸۴۰ - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۳۸

۸۴۱ - تفسیر تبیان ج ۷ ص ۴۲۷

۸۴۲ - احکام القرآن ابن‌العربی ج ۳ ص ۳۷۵ و ۳۷۶

۸۴۳ - تهذیب اللغة ازهری واژه متع

۸۴۴ - کشف ج ۳ ص ۲۲۸

۸۴۵ - تفسیر جوامع الجامع طبرسی ج ۳ ص ۱۰۲

۸۴۶ - ترجمه تفسیر جوامع الجامع ج ۴ ص ۳۰۳

مفسران می‌گویند غیرمسکونه در عبارت بیوتاً غیرمسکونه، صفت برای بیوتاً است. اما نکته جدید این‌که قرآن با آوردن این صفت در این صدد نیست که صرفاً کاربری مسکونی را از آن بیوت و خانه‌ها نفی کند و در عوض بخواهد کاربری جدیدی برای آن مطرح کند بلکه صفت غیرمسکونه گویای این است که آن بنا و ساختمان، غیر قابل استفاده بوده و در واقع ویرانه است و در نتیجه برای هیچ نوع کاربری و استفاده‌ای (اعم از مسکونی، تجاری، خدماتی و کارگاهی) مناسب نیست زیرا مثلاً سقفش یا تعدادی از دیوارهایش خراب شده است. به عبارت دیگر همان‌طور که به وضوح در منابع فوق‌الذکر وجود داشت وصف "غیرمسکونی" متوجه "کیفیت و نوع استفاده" از بنا نیست که صرفاً سکونت خانواده را منتفی کند و ذهن را متوج دکان، آسیاب، انبار و کاروانسرا کند بلکه این وصف متوجه "کیفیت خود بنا" است و در واقع گویای آن است که برای هیچ چیزی (اعم از: اسکان، فروش کالا، ارائه خدمات، استراحت مسافر و ...) قابل استفاده نیست چرا که ویران یا نیمه‌ویران گشته است بنابراین مراد از "بیوتاً غیرمسکونه" عبارت از خانه‌های غیر قابل سکونت، بناهای ویران‌شده و یا خرابه‌های خانه‌های قدیمی است به همین خاطر اگر در توضیح "بیوتاً غیرمسکونه" از ترجمه "خانه‌های غیرمسکونی" استفاده کنیم در این صورت باید آن را در برابر خانه‌های سالم و سرپا بدانیم و نه در مقابل بناهای تجاری، خدماتی و کارگاهی. پس بهتر است رفع این ابهام، در ترجمه مذکور از تعبیر "خانه‌های غیر قابل سکونت" استفاده کنیم.

همچنین واژه متاع در عبارت فیها متاع لکم، بر اساس آنچه از زمخشری و طبرسی در تفاسیر کشاف و جوامع‌الجامع آوردم اولاً به معنای کالا، اسباب، فایده و منفعت، و بهره‌مندی و استمتاع نمی‌باشد و ثانیاً دارای معنای مصدری است و آن معنای مصدری عبارت از التبرز (قضای حاجت، دستشویی کردن) می‌باشد. اگر نتوان معنای مصدری تبرز و قضای حاجت را از دل واژه متاع، در صورتی که ریشه آن را "متع" بدانیم، درآوریم در این صورت شاید بتوان آن را مصدر میمی از ریشه "تاع یتیع تبعاً" دانست زیرا در مورد این ریشه گفته‌اند: «التیع: ما یسیل علی وجه الأرض من جمّد ذائب و نحوه»^{۸۴۷} و

«تاع القیء؛ قی [از داخل بدن و معده] خارج شد»^{۸۴۸}.

به هر حال واژه متاع در معنای دفع و قضای حاجت به کار رفته است چه ریشه‌اش متع باشد و چه چیز دیگر؛ چرا که دو لغوی و ادیب بزرگ یعنی طبرسی و زمخشری آن را مطرح کرده‌اند. چکیده توضیحاتی که در باره "غیرمسکونه" و "متاع" داده شد را به خوبی می‌توان در نقل پیش‌گفته طبرسی مشاهده کرد: «هی الخربات المعطلة ینبرز فیها» (جمله بیوتاً غیر مسکونه فیها متاع لکم، عبارت از ویرانه‌هایی متروک است که در آنجا قضای حاجت می‌کنند).

ترجمه پایانی آیه: بنابراین با توجه به مجموع توضیحات اخیر ترجمه آیه چنین است: «بر شما مؤمنان گناهی نیست که [علی‌رغم وجود برهنگی‌های حاضرین] وارد خرابه‌های متروک و خانه‌های غیر قابل سکونتی که در آن به قضای حاجت [و استحمام] می‌پردازید بشوید. و [اما به هوش باشید که] خدای جهان به زیر و بم [کردار، رفتار و نیات] شما [هنگام حضور در این اماکن عمومی] آگاه است [و می‌داند که آیا برای مفسده‌ای اخلاقی و سرک کشیدن به عورة مردم به آنجا آمده‌اید و یا صرفاً برای بهداشت و قضای حاجت]».

در باره بند آخر آیه، یعنی والله یعلم ما تبدون و ما تکتمون، چنین آمده است: «وعید للذین یدخلون الخربات والدور الخالیة من أهل الریبة»^{۸۴۹} (این قسمت از آیه، تهدیدی است [از جانب خدا] به افرادی از اهل ریه که وارد خرابه‌های قضای حاجت و خانه‌های خالی می‌شوند).

«وعید لمن دخل مدخلاً لفساد، أو تطلع علی عورات»^{۸۵۰} (این بند از آیه، تهدیدی است نسبت به کسانی که برای فساد یا سرک کشیدن به عورة مردم وارد خانه‌های غیر مسکونی می‌شوند).

مطالب تازه‌تر و برداشت دیگر در باره این آیه به همراه آیات ۲۷ و ۲۸ در همین عنوان بعدی آورده می‌شود.

۸۴۸ - رک: کتب لغت

۸۴۹ - کشاف ج ۳ ص ۲۲۸

۸۵۰ - تفسیر کنزالدقائق ج ۹ ص ۲۷۷

هـ- مروری تازه بر آیات ۲۷ تا ۲۹ نور (بندهای الف و د):

در بررسی آیات بند(ب) مشخص شد که لزوم کسب اجازه‌ی کودکان و مملوکان هنگام ورود در اوقات سه‌گانه، به "پرهیز از مواجهه با صحنه آمیزش زوجین" برمی‌گشت و در واقع صرف برهنگی به خودی خود عامل واکنش قرآن نبود. نیز در بررسی آیات بند(ج) معلوم شد که علت محدودیت و نهی از ورود سرزده به درون خانه پیامبر، علاوه بر وجود صحبت‌های سرگرم‌کننده و طولانی مراجعین که موجب آزار پیامبر و اتلاف وقت وی می‌شد، همچنین به "خیال پروری‌های آنان نسبت به همسران پیامبر" برمی‌گشت و در واقع در این مورد نیز معلوم نیست که برهنگی‌ها، عامل واکنش قرآن بوده است. بنابراین می‌توان احتمال داد که این دو گروه آیات، مستقیماً به بحث پوشیدگی و برهنگی، که موضوع کتاب است، نپرداخته‌اند هرچند که نتایج بسیار مهمی از خلال آن‌ها در باره سایر مظاهر حجاب گرفته شد. اما طی بررسی آیات بند الف (۲۷ و ۲۸ نور، مبنی بر عدم ورود به خانه دیگران) و آیات بند د (۲۹ نور، مبنی بر جواز ورود به خانه‌های غیرمسکونی) احتمال دادم که عامل واکنش قرآن در هر دو مورد به برهنگی‌های موجود در آن خانه‌ها برمی‌گشته است؛ با این توجیه که در اولی، حاضران در خانه‌های مسکونی به دلیل شخصی بودنش، آمادگی ورود سایرین را نداشتند و در نتیجه آیه حکم به عدم ورود بی‌اذن کرد ولی در دومی، حاضران در مکان‌های غیرمسکونی (گرما به و خلا و ...) به دلیل عمومی بودنش انتظار و آمادگی ورود سایرین را داشتند و در نتیجه آیه حکم به بی‌اشکال بودن ورود بی‌اذن به این نوع خانه‌ها و مکان‌ها کرد. حال پرسش این است که آیا به راستی عامل واکنش قرآن در آیات الف و د، به معضل برهنگی مربوط بوده و محور بحث، "تشریفات و آداب" مربوط به اذن ورود است؟ و یا این‌که تفسیر دیگری برای این آیات وجود دارد که خیلی ارتباط مستقیمی به بحث پوشیدگی و برهنگی ندارد؟ اینک پاسخ مثبت به این پرسش را دنبال می‌کنیم:

مطابق آنچه تا پیش از این آورده شد تمرکز و فشار بحث در بررسی این آیات، بر روی "تشریفات" ورود به خانه‌ها بود در واقع آداب ورود به شرح زیر، محور تفسیر

آیات قرار گرفته بود: «این‌که به یکباره نباید وارد خانه‌ای شد بلکه پیش از ورود می‌بایست در پشت درگاه خانه توقف کرد و سپس با گفتن جملاتی مثل السلام علیکم، اعضاء خانه را از وجود خود باخیر کرد، و از آنان برای ورود کسب اجازه نمود تا ایشان پس از کسب آمادگی و رهایی از برهنگی، به وی اجازه ورود دهند، و نیز این‌که رعایت این آداب و تشریفات در مورد خانه‌های غیرمسکونی لازم نمی‌باشد». اما مطابق بررسی جدید، تمرکز و فشار بحث در این آیات بر روی "اصل و اساس" واردشدن یا نشدن به خانه‌ها است و به عبارت دیگر، موضوع و حکم آیات در باره حق بهره‌برداری و استفاده از خانه‌ها و اساس حق تردد به خانه‌هاست و نه فرع این حقوق، که آداب و تشریفات ورود است.

به همین خاطر در آیه ۲۷ که خواهان عدم ورود به خانه دیگران است سخنی در باره کسب اجازه‌ی لفظی و استیذان تشریفاتی به میان نیامده بلکه "اساس" ورود به خانه دیگران را پردازش کرده، و آن را موقوف به "داشتن انس و آشنایی با اعضای خانه و دوری از ایجاد فزع و وحشت در آنها" (حتی تستأنسوا) و نیز موقوف به "سر دادن عملی شعار صلح و سلام و امنیت" (و تسلّموا) کرده است زیرا تا پیش از نزول آیه، «در جاهلیت مردمان تاخت می‌آوردند و به خانه‌ها می‌ریختند... این امر سخت می‌آورد و جریحه‌دار می‌کرد، و خانه‌ها را از امن و امان محروم و از آرامش و اطمینان بی‌بهره می‌کرد»^{۸۵۱}.

در واقع حق مالکیت و آرامش صاحبان خانه زیر پا نهاده می‌شد و مراجعین به خود اجازه می‌دادند وارد هر خانه‌ای شوند و با اعضاء خانه، بی‌هیچ زمینه قبلی، معاشرت کنند و از امتیازات خانه برای زمانی چند بهره‌مند شوند ولی قرآن در واکنش به این پدیده‌ی رایج، لازمه معاشرت و تردد به خانه دیگران را "به دست آوردن انس و آشنایی با اهل خانه" و نیز "آرامش‌بخشی" به جای وحشت‌آفرینی دانست: «یا ایهاالذین آمنوا لاتدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا و تسلّموا علی اهلها».

و اگر در آیه ۲۸ سخنی از اذن و اجازه به میان آمده (حتی یؤذن لکم) لزوماً به معنای

طلب اذن لفظی نیست، زیرا اگر مربوط به لفظ پراکنی بیرون و درون خانه باشد در این صورت ترجمه آیه با مشکل مواجه خواهد شد: «اگر کسی را درون خانه نیافتید وارد آن نشوید مگر این‌که به شما اجازه داده شود». معلوم نیست وقتی کسی درون خانه نیست چه کسی می‌خواهد اذن ورود دهد؟! پس مراد از اذن و اجازه در این آیه، "داشتن مجوز قبلی، و اجازه‌ی از پیش داشته" برای حضور در خانه است: *فإن لم تجدوا فيها أحداً فلا تدخلوها حتى يؤذن لكم*. (گفتنی است این آیه را در بند الف، با فرض ترجمه اذن به اجازه لفظی و تشریفاتی، به گونه‌ای ترجمه کردم که مشکل بالا پیش نیاید ولی حتی با این فرض نیز می‌توان بحث اجازه لفظی پیش از ورود را فرع بر بحث اصلی مذکور در آیه ۲۷ دانست به این صورت که: در آیه صدر بحث، به اساس معاشرت و تردد به خانه دیگران پرداخته و آن را وابسته به کسب انس و آشنایی دانسته است و در آیه بعدی به عنوان فرع بحث می‌گوید حتی پس از احراز شرایط معاشرت و تردد که در بالا آمد، هرگاه خواستید به خانه انیس و آشنایان وارد شوید می‌بایست پیش از ورود، آداب کسب اجازه را به جا آورید تا آنان خود را آماده ورود شما کنند. ولی گویا به دلیل خشونت موجود در ادامه آیه ۲۸ [و إن قیل لکم ارجعوا فارجعوا] که در مقابل ترددهای خشن آن‌ها صادر گردید، همان توضیح اول یعنی داشتن مجوز قبلی برای معاشرت، درست‌تر می‌نماید).

در آیه ۲۹ نیز که ایراد نداشتن حضور در خانه‌های غیرمسکونی را مطرح می‌کند، برخلاف تفسیری که پیش از این در بند (د) از زمخشری و طبرسی آوردم، از واژه‌های مربوط به اذن و استیذان استفاده نکرده و فقط گفته: «بر شما ایرادی نیست که به خانه‌های غیرمسکونی وارد شوید». در واقع این آیه، همان بحث کلان "استفاده از منازل و تردد به خانه‌ها" را، جدای از پرداختن به آداب لفظی پیش از هر ورود، ادامه داده و بلااشکال بودن استفاده از خانه‌های غیر مسکونی را بیان کرده است.

از همین‌جا این پرسش مهم رخ می‌نماید که این خانه‌ها، که آن را خانه‌های غیر مسکونی نامیدم، چه گونه خانه‌هایی هستند. تعبیر قرآن در باره این خانه‌ها چنین است: "بیوتاً غیر مسکونه" یا "بیوتاً غیر مسکونه فیها". حال اگر بخواهیم پاسخ سؤال را بر

اساس متن آیه به دست آوریم در این صورت معنای آیه عبارت است از: "خانه‌هایی که کسی در آن سکونت ندارد" که اشاره به خانه‌های سالم ولی بی‌صاحب و متروک دارد که کسی در آن ساکن نیست و یا فاقد مالک است. شاید از همین رو بود که برخی مراد از این خانه‌ها را خانه‌های مکه می‌دانستند: «و قال قوم: هی بیوت مکه»^{۸۵۲} زیرا همان‌طور که در بخش اول آوردم علی‌رغم سکونت مکّیان در آن‌ها، کسی مالک خانه‌های مکه نبود زیرا با هدف خدمات‌رسانی به زائران بنا شد و حجّاج می‌توانستند از فواید حضور در آن‌ها بهره‌مند شوند و در نتیجه از بیوتاً غیر مسکونه، همچنین می‌توان به "خانه‌های غیر مسکونی" (با کاربری خدماتی زیارتی و عام‌المنفعه) تعبیر کرد.

بنابراین مطابق آیات مورد بررسی، شرط استفاده از خانه‌ها و حضور در آن‌ها، یکی از این سه مورد است: الف- خانه مال خودتان باشد (لاتدخلوا... غیر بیوتکم). ب- خانه دیگران باشد به شرطی که با اعضاء آن، مؤانست و آشنایی پیدا شده باشد و از در صلح و آرامش به رفت‌وآمد پرداخته شود (لاتدخلوا بیوتاً... حتی تستأنسوا و تسلّموا علی أهلها). ج- خانه‌های متروکه که کسی در آن سکونت ندارد ولی شرایط زندگی و بهره‌مندی را دارد؛ و یا خانه‌های وقفی و عام‌المنفعه که ساکن دارد اما مالک ندارد: (... أن تدخلوا بیوتاً غیر مسکونه فیها متاع لکم).

بنابراین محور بحث آیات، اساس تردّد به خانه‌ها و بهره‌مندی از آن‌هاست (و نه تشریفات لفظی مربوط به اذن ورود به خانه‌ها). پردازش این مسئله از سوی قرآن، از آن‌جا مهم است که آن‌ها با معضل مسکن و سرپناه، و با پدیده بی‌خانمانی روبرو بودند! ترجمه هر سه آیه بر مبنای توضیحات جدیدی که آوردم چنین است:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تا پیش از جلب اُنس و الفت با اهل خانه‌ها و آرامش‌بخشی به آن‌ها، به جز خانه خودتان به هیچ خانه‌ای در نیایید. خیر شما در این کار است تا شاید متذکر شده و به خود آید. پس اگر در خانه‌ها [ی مردم] کسی حاضر نبود، به آن در نیایید مگر [از پیش] مأذون به ورود باشید و [یا] اگر [حاضرین در خانه] بگویند بازگردید [زیرا اینک خواهان مؤانست، یا آماده پذیرایی نیستیم] پس شما نیز به

درون اندر نیابید. رعایت این رهنمود برای تان بهتر است و به رشدتان می‌انجامد و خدا به کردارتان آگاه است. بر شما گناهی نیست که برای بهره‌ای گذرا به خانه‌هایی که کسی در آن سکونت [مالکانه] ندارد درآیید [تا سرپناه موقت تان باشد]. و خدا به آنچه آشکار و به آنچه در نهان می‌کنید آگاه است» (متن آیات: یا ایها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا و تسلموا علی أهلها ذلکم خیر لکم لعلکم تذكرون^{۲۷} فإن لم تجدوا فیها أحداً فلاتدخلوها حتی یؤذن لکم و إن قیل لکم ارجعوا فارجعوا هو أذکی لکم والله بما تعملون علیم^{۲۸} لیس علیکم جناح أن تدخلوا بیوتاً غیر مسکونۃ فیها متاع لکم و الله یعلم ما تبدون و ما تکتُمون^{۲۹}).

در پایان متذکر می‌شوم بر اساس آنچه در عنوان کنونی آوردم، عامل واکنش قرآن در آیات ۲۷ تا ۲۹ (الف و د) به "ترددهای بی‌ضابطه و وحشت‌زا به خانه دیگران، بهره‌مندی جاهلانه از فواید خانه دیگران، و نادیده گرفتن حق مالکیت و آرامش صاحبان خانه" برمی‌گشت و در واقع علت واکنش، ربط دقیقی به برهنگی‌های ساکنین خانه نداشت و با این حساب می‌توان احتمال داد که این دو گروه آیات نیز به بحث پوشیدگی و برهنگی پرداخته است.

و- مرور نتایج آیات استیذان

از مجموع مطالب چهار گروه آیاتی که شرح آن گذشت نتایج زیر (که متکی به تفسیر مشهور است و نه آنچه مثلاً در بند اخیر گذشت) به دست می‌آید:

- ۱- باب و دروازه خانه‌ها، فاقد درب و پیکر و لنگه‌های در بود. این مسئله حتی در مورد خانه‌های پیامبر که همسرانش در آن می‌زیستند نیز صادق بود. در واقع عامل استیذان و لزوم کسب اجازه در قرآن، به وجود همین پدیده برگشت می‌کرد.
- ۲- نه تنها باب خانه فاقد درب محافظ بود بلکه حتی معلوم نیست که همه‌ی مردم از پرده یا حصیر استفاده می‌کرده‌اند.

- ۳- مردم، سرزده و بی‌خبر به خانه‌های یکدیگر وارد می‌شدند. این مطلب حتی در مورد مردان به خانه همسران پیامبر نیز واقعیت داشت.

۴- قرآن با هدف جلوگیری از "دیده‌شدن برهنگی و عورة اهل خانه"، "عدم مواجهه با آمیزش زوجین" و "پدید نیامدن خیالات سوء که حتی نسبت به زنان پیامبر به وجود می‌آمد" وارد میدان شد و از خود واکنش نشان داد ولی به انتقاد از برهنگی‌های درون خانه پرداخت.

۵- قرآن از ورود سرزده به خانه دیگران نهی کرد و شرط ورود را وابسته به طلب اذن و موافقت اهل خانه دانست (البته مردان در مورد خانه همسران پیامبر، حتی با کسب اجازه نیز نمی‌بایست وارد می‌شدند مگر فقط با دعوت قبلی و حضور خود پیامبر). نهی قرآن به ویژه در اوقات سه‌گانه نمود داشت که همه مردم (چه بزرگ چه کوچک، چه آزاد چه مملوک، چه عضو خانواده چه غیر آن) می‌بایست پیش از ورود در این اوقات (گویا برای عدم مواجهه با صحنه آمیزش) اذن ورود بطلبند.

۶- اما قرآن ورود به خانه‌ها و اماکن غیرمسکونی، مانند گرمابه (علی‌رغم اطمینان به برهنگی حاضران) و خلا (علی‌رغم مسئله‌دار بودنش) را بی‌نیاز از اذن ورود دانست ولی به بیان اندرزهایی پرداخت تا از تبعات حضور در این مکان‌ها بکاهد.

فصل سوم- سوره اعراف (پوشیدگی شرمگاه)

در این فصل، بحث حجاب شرعی را با بررسی آیات ۱۹ تا ۳۳ سوره اعراف دنبال می‌کنیم. محور حجاب در آیات این سوره بر پوشیدگی "شرمگاه" زن و مرد می‌چرخد. آیات سوره را در این عناوین مورد پی‌گیری قرار می‌دهیم:

الف- پوشیدگی شرمگاه آدم و حوا ب- پوشیدگی شرمگاه همه آدمیان ج- پوشیدگی شرمگاه طواف‌کنندگان

الف- پوشیدگی شرمگاه آدم و حوا

بنا به آموزه‌های مشهور، آدم و حوا که در بهشت ساکن بودند پس از خوردن میوه ممنوعه، متوجه برهنگی خود شدند و بلافاصله اقدام به پوشاندن عورة و دامن برهنه‌شان با استفاده از برگ‌های باغ بهشت کردند. بر پایه این آموزه‌ها برهنه شدن آدم و حوا، و اقدام آن دو در پوشاندن شرمگاه‌شان مستند به آیات قرآن و عبارات تورات است پس ابتدا گزارش این دو کتاب را، مطابق برداشت مشهور و سنتی از داستان آدم و حوا، می‌آورم و سپس در ردّ چنین برداشتی از قرآن، مطالبی را فهرست می‌کنم.

گزارش تورات چنین است: «پس خداوند خدا آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آن را بکند و آن را محافظت نماید^{۱۶} و خداوند خدا آدم را امر فرموده، گفت: از همه درختان باغ بی‌ممانعت بخور^{۱۷} اما از درخت معرفت نیک و بد زنه‌ار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، هر آینه خواهی مرد... [فصل سوم]: و مار [ابلیس و شیطان^{۱۸}] از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود، هشیارتر بود. و به زن گفت: آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟^{۱۹} زن به مار گفت: از میوه درختان باغ می‌خوریم^{۲۰} لکن از میوه درختی که در وسط باغ است، خدا گفت از آن

۸۵۳ - مکاشفه یوحنا فصل ۱۲ ش ۹ و فصل ۲۰ ش ۲

مخورید و آن را لمس مکنید، مبدا بمیرید^۴ مار به زن گفت: هر آینه نخواهید مرد^۵ بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود.^۶ و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوش‌نما و درختی دلپذیر دانش‌افزا، پس از میوه‌اش گرفته، بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد.^۷ آن‌گاه چشمان هر دو ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند. پس برگ‌های انجیر به هم دوخته، سترها برای خویشتن ساختند.^۸ و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می‌خرامید، و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند^۹ و خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت: کجا هستی؟^{۱۰} گفت: چون آوازت را در باغ شنیدم، ترسان گشتم، زیرا که عریانم. پس خود را پنهان کردم.^{۱۱} گفت: که تو را آگاهانید که عریانی؟ آیا از آن درختی که تو را قدغن کردم که از آن نخوری، خوردی؟^{۱۲} آدم گفت: این زنی که قرین من ساختی، وی از میوه درخت به من داد که خوردم.^{۱۳} پس خداوند خدا به زن گفت: این چه کار است که کردی؟ زن گفت: مار مرا اغوا نمود که خوردم^{۱۴} پس خداوند خدا به مار گفت: چون که این کار کردی، از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعون‌تر هستی بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد.^{۱۵} و عداوت در میان تو و زن، و در میان ذریت تو و ذریت وی می‌گذارم...^{۱۶} پس خداوند خدا، او [آدم] را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمینی را که از آن گرفته شده بود بکند»^{۱۷}.

و گزارش قرآن در این باره: «ای آدم! تو و همسرت در بهشت مأوا گزینید و هرچه خواستید بخورید اما گرد این درخت نگردید که زیان خواهید دید.^{۱۸} شیطان آن دو را وسوسه کرد تا شرمگاه مستورشان را ظاهر سازد و گفت: پروردگار به این سبب شما را از آن درخت نهی کرد که فرشته می‌شوید و جاودانه خواهید شد.^{۱۹} و برای‌شان سوگند یاد کرد که من خیرخواه شمایم^{۲۰} بدین ترتیب آن‌ها را فریب داد. وقتی از آن درخت تناول کردند شرمگاه‌شان آشکار شد و بر آن شدند که از برگ‌های بهشت بر خود بیوشانند، پروردگار ندا داد: مگر شما را از آن درخت منع نکردم و نگفتم که شیطان دشمن آشکار

شماست؟^{۲۲} گفتند: پروردگارا! به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیاوری زیان کار خواهیم بود.^{۲۳} فرمود: فرود آید که با یکدیگر دشمن خواهید شد و مدتی زمین قرارگاه شماست و امکان بهره‌گیری از آن را خواهید داشت.^{۲۴} فرمود: در آن زیست می‌کنید و در آن می‌میرید و از آن بیرون‌تان آورند^{۲۵} «^{۸۵۵}.

دریافتی که از این دو متن به ذهن خواننده می‌آید این است که: «آدم و زوج وی در اثر فریب و وسوسه، نهی الهی را نادیده گرفته آن چیز ممنوعه را خوردند و در پی آن مکشوف‌العورة شدند (و یا دریافتند که برهنه و عریان‌اند) پس شروع به پوشاندن عورة و شرمگاه با استفاده از برگ درختان کردند. به دنبال نادیده گرفتن نهی الهی، که نتیجه‌اش نمایان شدن عورة بود، آدم و حوا از باغ و بهشت اخراج و به زمین هبوط کردند».

حادث بودن برهنگی و مکشوف‌العورة شدن آدم و حوا، چنان است که آن را اولین بدی و سوئی دانسته‌اند که از طریق فریب شیطان به انسان رسید و به عبارت دیگر، آن را اولین سیئه‌ی آدمی در طول تاریخ آفرینش گرفته‌اند. شهید اول هنگام بحث فقهی ستر عورة در نماز، به نقل این مسئله یعنی قلمداد شدن کشف عورة آدمی به عنوان اولین سوئی که از جانب شیطان به انسان رسید، پرداخته است: «قیل: و اول سوء أصاب الانسان من الشيطان انكشاف العورة، و لهذا ذكره تعالى في سياق قصة آدم»^{۸۵۶}. همچنین اولین دریچه‌های وحی که بر روی رسول‌خدا باز شد را نیز مربوط به نهیبی معنوی در نهی از برهنگی حضرت در جریان بازسازی کعبه دانسته‌اند که روایات آن در بخش اول آورده شد: «... و يحملون الحجارة ففعل ذلك رسول الله فلبط به و نودی: عورتک، و کان ذلك أول ما نودی»^{۸۵۷}.

نادرستی برداشت مشهور: ابتدا باید دانست که محتوای توضیحات مذکور، صرفاً بر پوشیدگی و برهنگی "شرمگاه" آدم و حوا متمرکز بود و در واقع بخش‌های دیگر اندام‌شان از موضوع حجاب شرعی بیرون بود! با این حال آیا ذکر همین ناحیه کوچک و

۸۵۵ - سوره اعراف آیه ۱۹ تا ۲۵، ترجمه کاظم پورجوادی

۸۵۶ - الذکری شهید اول ج ۳ ص ۵

۸۵۷ - بحار الانوار ج ۱۵ ص ۴۱۱

محدود از متن آیات به دست می‌آید و به عبارت دیگر آیا بحث بر سر پوشیده بودن یا نبودن فرج و شرمگاه آن دو بود و یا واژه‌ها و جملات بکار رفته در آیات، توجه به معانی دیگری دارند که مورد غفلت قرار گرفته‌اند. اینک خدشه‌ها و ایراداتی که به برداشت مشهور وارد است را یک به یک مرور می‌کنیم تا شاید راهی به سوی برداشتی صحیح‌تر بیابیم:

۱- طرفداران برداشت مشهور، کم‌تر به این مسئله پرداخته‌اند که چه رابطه‌ای میان "خوردن" میوه ممنوعه از یک‌سو، و در پی آن "برهنگی" و افتادن شورت یا دامن از سوی دیگر برقرار است! البته در ربط این دو مسئله برخی به تلاش پرداخته‌اند و نیز از لابلای سخن برخی دیگر، می‌توان توضیحاتی را به دست آورد.

از جمله کسانی که به ربط مسئله پرداخته محمدباقر بهبودی است وی آیات را این‌گونه ترجمه و تفسیر می‌کند: «پس از مدتی شیطان آدم و همسرش را وسوسه کرد تا آن میوه را به خورد آنان بدهد و شرمگاه‌شان را که با تنبانی از پوست بدن از دید آنان مستور بود برون اندازد و در برابر چشمان‌شان ظاهر سازد. از این رو به آدم و همسرش گفت: پروردگارتان شما را از تناول این بوته گندم نهی نفرمود مگر به این منظور که نمی‌خواست شما با تناول آن به فرشتگان تبدیل شوید و یا عمری جاودانه بیابید و در نتیجه برنامه پروردگارتان راجع به انتقال شما به سرزمین محنت راکد بماند^{۲۰} آدم و همسرش با این وسوسه در فکر شدند و او را سوگند دادند که آیا راست می‌گویند و شیطان برای آدم و همسرش سوگند خورد که ماجرا همین است و من خیرخواه شما^{۲۱}م شیطان آدم و همسرش را با نیرنگ و فریب خود خام کرد و به سوی بوته گندم برد و چون از بوته گندم چشیدند تنبان‌شان بر تن‌شان درید و شرمگاه‌شان از داخل تنبان برون افتاد و شیطان با ریشخند شادی آن دو را ترک کرد. آدم و همسرش با اضطراب و وحشت که چرا چنین شد و چه وضع رسوایی برای‌شان رخ داد به رفوگری پرداختند و برگ‌های درختان را بر تنبان خود وصله می‌زدند تا شرمگاه خود را از دید پریان و فرشتگان بهشتی نماند. آن دو به پروردگار خود التجا بردند و پروردگارشان آوازشان داد: آیا من شما را از این بوته گندم نهی نکردم و شما را نگفتم که شیطان دشمن

شما است و دشمنی خود را در مراسم جان‌بخشی علنی کرده است؟»^{۸۵۸}. نامبرده در جای دیگر می‌گوید: «جمله ماوری عنهما، افاده می‌کند که سوءات، یعنی عورت آدم و حوا، حتی از دید خودشان مستور بوده است و لذا بعد از آشکار شدن عورت با نگرانی به رفوگری پرداخته‌اند تا عورت خود را به حال اول درآوردند»^{۸۵۹}. وی در توضیح بیشتر پیرامون جامه و ساتر آدم و حوا چنین آورده: «هر دو گروه [مؤمنان و کافران، که در قیامت سر از خاک برمی‌آورند] تنها ساتری که بر تن دارند همان ساتری است که آدم و حوا بر تن داشته‌اند. گویا مشیمه آنان به صورت دامن اسافل اندام آنان را ستر خواهد کرد»^{۸۶۰}. و در سبب فیزیکی کشف عورة آدم و حوا می‌گوید: «شیطان می‌دانست که اگر آدم و حوا از درخت گندم بخورند، نیازمند تخلیه می‌شوند و پرده حجابی که عورت آنان را مستور کرده است گسیخته می‌شود و از هر جهت شایستگی خلود در بهشت را از دست می‌دهند. از این رو، با سابقه و دریافتی که از جهاز هاضمه بشر داشت و اثر گندم را می‌دانست، دست به کار وسوسه و فریب شد...»^{۸۶۱}.

ابوالفتوح رازی اگرچه به پرسش مذکور پاسخ نداده ولی چنین روایتی را آورده است: «و در خبر چنین است که: چون ایشان [آدم و زوج وی] از آن درخت تناول کردند، بادی برآمد و تاج از سر ایشان بر بود، و بادی برآمد و حله از تن ایشان برون کرد، و عورت ایشان ظاهر شد. آدم که [آن] دید برمید و گریختن گرفت، حق تعالی گفت: یا آدم فراراً منی؛ از من می‌گریزی؟ گفت: لا بل حیاء منک؛ نه بار خدایا بل شرم می‌دارم از تو...»^{۸۶۲}.

توضیح کوتاه حسن مصطفوی در این رابطه چنین است: «در بهشت گرسنه نخواهید بود: در آغاز خلقت آدم، زندگی بهشتی و جسمانیّت لطیفی داشته است، و به همین مناسبت است که فرمود: ألاتجوع، و لاتعری، و لاتنظمو فیها، و لاتضحی (و توجه داشته

۸۵۸ - معانی القرآن بهودی (اعراف ۲۰ تا ۲۲) ص ۱۵۴

۸۵۹ - تدری در قرآن ج ۱ ص ۵۹۰

۸۶۰ - معارف قرآنی بهودی ص ۱۰۴

۸۶۱ - نشریه پژوهش‌های قرآنی (مقاله بهودی) ش ۱۱-۱۲ ص ۲۹۱

۸۶۲ - تفسیر روض الجنان (اعراف ۲۰) ج ۸ ص ۱۵۱

باشید که در بهشت گرسنه نخواهید بود، و نیازمند به پوشاک نباشید. و به تحقیق شما در بهشت احساس عطش و تشنگی نکرده و از تابش آفتاب ناراحتی نخواهید دید). و سپس در نتیجه اکل از شجره، فرموده است: فَبَدَّتْ لَهَا سَوَاءُ تَهُمَا فَطَفَقَا يَخْصِفَانِ (و ظاهر گشت بدی‌های آن‌ها، و شروع کردند می‌پوشانیدند آن‌ها را با برگ‌های بهشت). که ظاهر شدن سوء در اثر اکل طبیعی مادی است. آری زندگی بهشتی، حالت لطافت دارد، و از لوازم مادی دور باشد. و ظاهر شدن سوء نتیجه زندگی مادی است، نه بهشتی روحانی. چنان‌که جوع و ظمأ و ضحی و ظهور سوء بدنی در عالم مادی باشد»^{۸۶۳}.

تفسیر نمونه، "برهنگی" پس از "خوردن" را ناشی از نافرمانی آدم و حوا دانسته، ولی در ربط این دو مسئله سخن نگفته است: «از این آیه [فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سوآتهما] به خوبی استفاده می‌شود که آن‌ها قبل از ارتکاب این خلاف، برهنه نبودند بلکه پوشش داشتند که در قرآن، نامی از چگونگی این پوشش برده نشده است، اما هرچه بوده است، نشانه‌ای برای شخصیت آدم و حوا و احترام آن‌ها محسوب می‌شده که با نافرمانی از اندام‌شان فرو ریخته است... قرآن سپس می‌گوید: هنگامی که آدم و حوا چنین دیدند بلافاصله از برگ‌های درختان بهشتی برای پوشیدن اندام خود، استفاده کردند»^{۸۶۴}.

چنان‌که ملاحظه شد ملازمه‌ای یقین‌آور بین خوردن آدم و حوا و در پی آن، برهنه شدن‌شان نیافتیم. اگر بگویید در پی خوردن، بحث به کار افتادن دستگاه دفعه و تخلیه، و در نتیجه آسیب دیدن و فروریختن شورت خدادادی پیش آمد، در این صورت باید گفت اگر این‌طور بود همین مطلب در مورد سایر خوراکی‌هایی که آدم و حوا (به گواه قرآن و تورات) مجاز به خوردن‌شان بودند نیز باید پیش می‌آمد با این وصف چرا با خوردن هیچ‌یک از آن میوه‌ها و خوراکی‌ها دچار برهنگی و کشف عورة نشدند؟ نیز دیگرانی که آدم و حوا را دارای پوشش (با هر کیفیتش) می‌دانند و معتقدند در پی نیرنگ شیطان از پای‌شان بیفتاد و آنان ناچار شدند برای پوشیدگی مجدد، سراغ برگ درختان بروند باید پاسخ دهند چرا هنگام پوشیدگی مجدد، از همان پوشش قبلی‌شان استفاده نکردند که

۸۶۳ - تفسیر روشن حسن مصطفوی (طه ۱۱۸ تا ۱۲۱) ج ۱۳ ص ۳۴۴ و ۳۴۳

۸۶۴ - تفسیر نمونه (اعراف ۲۰) ج ۶ ص ۱۱۸

ناچار شوند به طرف برگ‌های نامطمئن درخت بروند؟ نکند شیطان آن را برداشته و فرار کرده! و یا بر طبق روایت پیش‌گفته، وزش باد، آن را از صحنه دور کرده است!

۲- مطابق همان روایات مشهور، در جریان مذکور به غیر از آدم و حوا انسان دیگری وجود نداشت و آن دو نیز زن و شوهر معرفی شده‌اند به همین دلیل پوشیدگی آنان از یکدیگر بر طبق آیات قرآنی منتفی است و پوشیدگی از خدا نیز که خالق تمام اجزاء بدن از جمله ناحیه دامن و شرمگاه و دستگاه‌های دفع و ادرار است، از اساس بی‌معناست بنابراین آیات مورد بحث به پوشیدگی آدم و حوا در برابر هم، و نیز به مذمت برهنگی آن دو در برابر هم نپرداخته است با این حال در برخی منابع یادشده سخن از شرم آنان از خدا، و یا همچون نقل آتی سخن از شرم آنان از یکدیگر به میان آمده است: «بَدت لهما سوا تهما. ای: ظهرت لهما عورتاهما، ظهر لکل واحد منهما عورة صاحبه. قال الکلبی: فلما اُکلا منها تهافت لباسهما عنهما، فأبصر کل واحد منهما سواة صاحبه، فاستحیا»^{۸۶۵}.

۳- خدا میوه‌ها و خوراکی‌های بهشتی را کاملاً سودمند و بی‌مرض آفریده و در نتیجه، استفاده از آن‌ها حتماً روا بوده و هیچ استثنایی وجود ندارد و بهره‌مندی از هر یک از آن‌ها فقط بستگی به تمایل فرد دارد: «و امددناهم بفاکهة و لحم مما یشتهون» (و پیوسته از هر میوه و گوشتی که بخواهند به آن‌ها عطا می‌کنیم)^{۸۶۶}. بنابراین برحذر داشتن آدم و حوا از خوردن میوه سودمندی که خود آفریده است از اساس غیر واقعی بوده و از ساختش به دور است.

۴- ویژگی بهشتی که آدم و حوا در آن بودند به گونه‌ای بود که برهنگی در آن راه نداشت. این مطلب با بیانی روشن در آیه ۱۱۹ سوره طه آمده است و به همین خاطر می‌توان گفت که آیات مورد بحث، ناظر به این نیست که آنان پس از پذیرش وسوسه دچار برهنگی و کشف عورة شدند. گفتنی است استناد قائلین قول مشهور و سنتی، به دو گروه از آیات قرآن است: یکی آیات ۱۹ به بعد در سوره اعراف که در حین بررسی‌اش

۸۶۵ - مجمع‌البیان (اعراف ۲۳) ج ۴ ص ۲۳۴

۸۶۶ - سوره طه آیه ۲۲، ترجمه پورجوادی

هستیم و جالب این‌که مورد دوم، آیات ۱۱۷ به بعد در سوره طه است که آیه‌ی راه نداشتن برهنگی در بهشت آدم نیز در ضمن آن است. آیات سوره طه از این قرار است: «پس گفتیم: ای آدم، در حقیقت، این [ابلیس] برای تو و همسرت دشمنی [خطرناک] است، زنهار تا شما را از بهشت به در نکند تا تیره‌بخت گردی.^{۱۱۷} در حقیقت برای تو در آن‌جا این [امتیاز] است که نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌مانی (إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى).^{۱۱۸} و [هم] این‌که در آن‌جا نه تشنه می‌گردی و نه آفتاب‌زده.^{۱۱۹} شیطان او را وسوسه کرد، گفت: ای آدم، آیا تو را به درخت جاودانگی و ملکی که زایل نمی‌شود، راه نمایم؟^{۱۲۰} آن‌گاه از آن [درخت ممنوع] خوردند و برهنگی آنان برای‌شان نمایان شد (فبدت لهما سوءاتهما) و شروع کردند به چسبانیدن برگ‌های بهشت بر خود. و [این‌گونه] آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت^{۱۲۱}»^{۸۶۷}.

پس وجود آیه مذکور در ضمن داستان بالا، خود نشان می‌دهد که مراد از "فبدت لهما سوءاتهما" که معمولاً آن را همانند متن اخیر، "برهنه‌شدن و ظهور شرمگاه" معنا می‌کنند، چیز دیگری است زیرا پیش از آن به صراحت عدم برهنگی آدم در آن‌جا مورد تأکید قرار گرفته بود: «إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى" و حتی عدم برهنگی را مربوط به خاصیت آن‌جا دانسته بود که تغییرناپذیر است (هرچند کیفیت "عدم برهنگی، عدم گرسنگی و ... در آن‌جا خارج از محاسبات و مأنوسات ذهنی ما باشد).

۵- آن‌چه باعث می‌شود آیات سوره اعراف و طه به لباس زمینی و برهنگی ظاهری تفسیر گردد (و گفته شود که آدم و حوا از پیش دارای پوشاکی ظاهری برای استتار شرمگاه بودند که در پی وسوسه شیطان آن را از دست دادند و مکشوف‌العورة شدند و سپس پوشاک ظاهری دیگری از برگ درختان برای خود دست و پا کردند تا دوباره شرمگاه‌شان را بپوشانند) وجود واژه‌ها و عبارات زیر است که اینک به توضیح هریک، و اصلاح برداشت رایج می‌پردازیم:

۵/۱- واژه "سوءات" در عبارت‌های: «لُبِّدِي لَهَا مَا وُرِيَ عَنْهَا مِنْ سُوءَاتِهَا»^{۸۶۸}

۸۶۷- ترجمه سوره طه آیه ۱۱۷ تا ۱۲۱ (فولادوند)

۸۶۸- سوره اعراف آیه ۲۰

[شیطان، آدم و حوا را وسوسه کرد] تا آشکار کند برای آن دو سوءات پنهان‌شان را) و "بدت لهما سوءاتهما"^{۸۶۹} ([هنگامی که آدم و حوا از آن درخت! خوردند] سوءات‌شان برای‌شان نمایان گشت).

می‌گویند واژه "سوءة" که جمع آن "سوءات" است به معنای شرمگاه آدمی است، و در نتیجه دو عبارت بالا را به ترتیب چنین ترجمه و تفسیر می‌کنند: «[شیطان، آدم و حوا را وسوسه کرد (که از آن درخت ممنوعه بخورند)] تا شرمگاه مستور و پنهان (در زیر دامن یا شورت)‌شان را ظاهر سازد!!» و «[هنگامی که آدم و حوا در پی وسوسه شیطان از آن درخت خوردند] عورة و شرمگاه‌شان برای‌شان آشکار گردید».

اما باید گفت واژه "سوء" که در فارسی نیز کاربرد دارد به معنای "زشتی، بدی و بد کردن" است و واژه مقابلش "حسن" بوده که به معنای "زیبایی و نیکویی" است. گویا واژه "سوءة" بر وزن فَعَلَة، مصدر نوعی برای سوء باشد که معنای آن "نوعی از بدی و زشتی" خواهد بود و در رابطه با آیات مورد بحث، "آن نوع از بدی می‌باشد که هنوز سر بر نیاورده است". پس "سوءات" که جمع سوءة است و در آیه به کار رفته، عبارت از: "بدی‌ها و زشتی‌های سر بر نیاورده، بدی‌های باطنی [و پنهان در وجود آدمی]، زشتی‌ها و بدی‌های بالقوه‌ای که در نهاد آدمی زمینه‌اش وجود دارد، عیوب نهان در نهاد" است و نه لزوماً شرمگاه پنهان در زیر شورت. به این ترتیب معنای عبارات چنین خواهد شد: «[شیطان، آدم و زوجش را (در آغازین روزهای آفرینش) فریفت تا زشتی‌ها و بدی‌های خفته و بالقوه آن دو را ظاهر و آشکار کند» و «[در پی تن‌دادن آدم و حوا به وسوسه شیطان] زشتی‌های نهفته در وجودشان برای‌شان ظاهر و هویدا شد».

نقطه عطف: پدیدار شدن بدی‌های درونی آدم و حوا در این رویداد، نقطه عطفی است در تاریخ بشریت، زیرا اولین فعل سوء و کار بدی بود که رقم خورد (عصیان و سرکشی در برابر خدای عالم!). حادثه‌ای شکوهمند! زیرا خدا موجودی را آفرید که صاحب اختیار و آزادی بود چرا که موجودات قبلی هیچ‌یک مختار و دارای آزادی انتخاب نبودند و هر یک در مسیر مشخص حرکت می‌کردند. انسان مذکور، ارشاداتی از

۸۶۹ - سوره اعراف آیه ۲۲ و سوره طه آیه ۱۲۱

سوی پروردگارش دریافت کرد تا در مسیر درست حرکت کند ولی او در یکی از صحنه‌های انتخاب برخلاف ارشاد خدایی حرکت کرد و ثابت شد که صاحب اختیار است. پس این حادثه علاوه بر این که لغزش‌پذیری آدمی را گوشزد می‌کند (و خواهان خدامحوری وی بر سر دو راهی‌ها است) در عین حال نشان از عظمت پروردگار در آفرینش موجودی دارد که می‌تواند برخلاف خواست آفریننده‌اش حرکت کند! و نیز نشان از این دارد که انسان موجودی رهاشده و در عین حال نظرکرده است. حادثه یادشده نه فقط نقطه عطفی در تاریخ بشریت است بلکه نقطه عطفی برای تمام موجودات و نیز نقطه عطفی برای آفرینش خدا است.

۵/۲- عبارت "نزع لباس" (کندن لباس) در جمله «ینزع عنهما لباسهما لیریهما سوءاتهما»^{۸۷۰} (ای انسان‌ها! مانند پدر و مادران آدم و حوا نباشید که شیطان با نیرنگ آن‌ها را از باغ بهشتی بیرون کرد و [لباس‌شان را درآورد تا سوءات‌شان را به آن‌ها نشان دهد).

می‌گویند منظور از "لباس" جامه و پوشاک ظاهری است که در اثر پذیرش فریب شیطان از تن آدم و حوا درآمد و شرمگاه ایشان نمایان گشت. بر این اساس ترجمه و تفسیر جمله مورد بحث چنین است: «ای انسان‌ها! مانند پدر و مادران آدم و حوا نباشید که شیطان با نیرنگ، آن دو را از جنت اخراج کرد و [جامه را [از پای‌شان درآورد] تا عورة و شرمگاه‌شان را به خودشان نشان دهد).

اما باید گفت واژه "لبس" یعنی پوشیدن؛ و در نتیجه واژه "لباس" بر وزن فعال یعنی وسیله‌ی تحقق پوشش، چه این وسیله پوشش پوشاک ظاهری باشد که بر تن می‌کنند و چه معنوی باشد و از باب تشبیه؛ و چون مطابق مطالب مذکور در بند ۵/۱ "سوءات" بدی‌ها و زشتی‌های نهفته در وجود آدمی است پس "لباس"، مقاومت و تقوای فرد است برای پوشانده نگه داشتن بدی‌ها و زشتی‌ها، و این که نگذارد آن بدی‌های بالقوه رو بیاید و نمایان گردد و موجب رسوایی شخص [در پیشگاه خدا] شود. بنابراین لباس در جمله یادشده، سپر و وسیله دفاعی انسان در برابر بدی‌ها، و جلوگیری از نمایان شدنش

می‌باشد. کاربرد "لباس" در غیر لباس ظاهری، ریشه‌ای قرآنی دارد: «و ضرب الله مثلاً قرية كانت آمنة مطمئنة يأتيها رزقها رغداً من كل مكان فكفرت بأنعم الله فأذاقها الله لباس الجوع والخوف بما كانوا يصنعون»^{۸۷۱} (و خدا شهری را مثل زده است که امن و امان بود و روزیش از هر سو فراوان می‌رسید، پس ساکنانش نعمت‌های خدا را کفران کردند و خدا هم به سزای آنچه انجام می‌دادند لباس گرسنگی و هراس را به مردم آن چشاند). در این آیه عبارت "لباس الجوع" (لباس گرسنگی) و "[لباس] الخوف" (لباس خوف و هراس) به کار رفته که نشان از این دارد که گرسنگی و خوف، آن‌ها را در بر گرفته و پوشانده بود. پس گرسنگی و خوف نیز "لباس‌هایی" هستند که بر وجود فرد سایه افکنده و به نوعی او را پوشانیده است.

فخررازی در باره لباس مذکور در آیه اصلی مورد بحث، سه قول به این شرح آورده است: «اختلفوا في اللباس الذي نزع منهما فقال بعضهم إنه النور، وبعضهم التقى، وبعضهم اللباس الذي هو ثياب الجنة...»^{۸۷۲} (در باره لباسی که از آدم و حوا کنده و جدا شد اختلاف کرده‌اند: برخی آن را "نور" [نور موجود در وجود آدمی]، برخی دیگر "تقوا و صیانت نفس" و گروهی نیز آن را "جامه بهشت" دانسته‌اند). چنان‌که ملاحظه می‌شود هر سه مورد (به ویژه دو مورد اول) به چیز واحدی اشاره دارند که برکنار از لباس ظاهری است.

تفسیر المیزان در باره این آیه، و واژه‌های لباس و سوءات چنین گفته: «... بنابراین معنای آن چنین می‌شود: "ای بنی آدم! بدانید که برای شما معایبی است که جز لباس تقوا چیزی آن را نمی‌پوشاند، و لباس تقوا همان لباسی است که ما از راه فطرت به شما پوشانده‌ایم پس زنه‌ار! که شیطان فریب‌تان دهد و این جامه خدادادی را از تن شما بیرون نماید، همان‌طوری که در بهشت از تن پدر و مادرتان بیرون کرد. آری، ما شیطان‌ها را اولیای کسانی قرار دادیم که به آیات ما ایمان نیاورده با پای خود دنبال آن‌ها به راه بیفتند". از این‌جا معلوم می‌شود آن کاری که ابلیس در بهشت با آدم و حوا کرده...

۸۷۱ - سوره نحل آیه ۱۱۲

۸۷۲ - التفسیر الکبیر فخررازی (اعراف ۲۶ و ۲۷)

تمثیلی است که کندن لباس تقوا را از تن همه آدمیان به سبب فریفتن ایشان نشان می‌دهد و هر انسانی تا فریب شیطان را نخورده در بهشت سعادت است و همین که فریفته او شد خداوند او را از آن بیرون می‌کند»^{۸۷۳}.

متن کامل آیه، همراه با ترجمه‌ای شایع که به تقدش پرداختیم، از این قرار است: «یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما أخرج أبویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیربهما سوءاتهما إنّه یریکم هو و قبیلہ من حیث لا ترونهم إنا جعلنا الشیاطین أولیاء للذین لا یؤمنون» (ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد چنان‌که لباس پدر و مادرتان را از تن‌شان برکند تا شرمگاه‌شان را در نظرشان آشکار کرد و از بهشت بیرون کرد. چرا که او و گروهش از جایی که آن‌ها را نمی‌بینید شما را می‌بینند. ما شیطان‌ها را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند)^{۸۷۴}.

اما بر اساس مجموع آنچه گفته شد آیه و عبارت اصلی‌اش را می‌توان چنین ترجمه کرد: «ای آدمیان! شیطان [درون] شما را نیز همچون پدر و مادرتان، که آن دو را در پی رُبودن لباس مقاومت و تقوا و در نتیجه روشن شدن زشتی‌های نهان در نهادشان از گلزار الهی بیرون کرد، [از درون] مفریبد [و به سرنوشت آنان دچار مسازد] (یا: ... لباس مقاومت و تقوا را از آن دو جدا کرد و در نتیجه ایشان را متوجه زشتی‌های نهفته در وجودشان کرد...)».

مقایسه: به توضیحاتی که در باره سوءات و لباس داده شد دقت شود. حال اگر آیات مورد بحث، اشاره به آغازین روزهای آفرینش انسان و شکل‌گیری نهایی وی داشته باشد که در قالب داستان آدم و زوجهش بیان شده است در این صورت فرض "برهنگی ظاهری آن دو" و نیز فرض "ملبّس بودن‌شان به جامه باطنی تقوا" کاملاً معقول می‌نماید زیرا در بدو پیدایش انسان نه کسی پوشاکی داشت که بپوشد و نه هنوز با ارتکاب گناه جامه تقوا دریده شده بود. همچنین گویا بتوان عبارات تورات را نیز در همین راستا تفسیر کرد زیرا ابتدا به صراحت اعلام می‌کند که آدم و حوا برهنه بودند و شرمی نیز از این بابت نداشتند:

۸۷۳ - ترجمه تفسیر المیزان ج ۸ ص ۸۷
 ۸۷۴ - سوره اعراف آیه ۲۷، ترجمه کاظم پورجوادی

«و کانا کلاهما عریانین آدم و امرأته و هما لایخجلان / و کانا جمیعا عریانین ادم و زوجته و لایحتشمان من ذلک»^{۸۷۵} (و آدم و زنش هر دو برهنه بودند و [شرم و] خجالت [از برهنه بودنشان] نداشتند)^{۸۷۶}. ولی در ادامه، هنگام عصیان‌ورزی و پذیرش وسوسه می‌گوید: «آن‌گاه چشمان هر دو ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند»^{۸۷۷}. به این ترتیب بر اساس تورات نیز می‌توان گفت که برهنگی اول، "برهنگی ظاهری" بود که تا آخر داستان نیز ادامه داشت و برهنگی دوم که در اثر پذیرش وسوسه به وجود آمد "لطمه دیدن جامه تقوا" و از دست دادن نورانیت فطری و بهشتی بود.

گفتنی است در این داستان اگرچه حقیقتِ تَمَرِّد، همان پاره‌شدن جامه تقوا و نورانیت است ولی در عین حال چه بسا بتوان گفت که این حقیقت در قالب و مثال جامه ظاهری پیاده شده است زیرا در آن به دقائقِ مربوط به پوشش مجدّد ظاهری اشاره دارد ولی چنان‌که در بندهای ۵/۱ و ۵/۲ توضیح دادم و در آینده نیز خواهم گفت همه این موارد بحث برانگیز مستقیماً نیز به همان حقیقت توجه دارند.

۵/۳- عبارت «و طففا یخصفان علیهما من ورق الجنّة»^{۸۷۸} ([وقتی آدم و زوجش از آن درخت ممنوعه چشیدند و سوءات‌شان برای‌شان نمایان شد و] بر آن شدند که با برگ جنّت و باغ خود را بیوشانند...).

توضیح این عبارت و برگ‌های جنّت در عنوان بعدی و هنگام ترجمه پایانی خواهد آمد. اما در این‌جا همین بس که، آن‌چیز ممنوعی که نباید خورده می‌شد درخت! (الشجرة) بود و نه میوه درخت؛ از طرفی آدم و حوا برای جبران خطا از برگ باغ استفاده کردند (ورق الجنّة) و نه برگ درخت، با این‌که می‌دانیم خوردن ظاهری، متوجه میوه است و نه درخت و نیز برگ، بیشتر به درخت منسوب است تا باغ. بنابراین لازم است در معنای "شجرة" و "جنّة" دقت بیشتری شود.

در جستجوی برداشتی درست: آیا با پذیرش برداشت مشهور سطح انتظارات و

۸۷۵- کتاب مقدس (متن عربی): چاپ (۱۹۰۷ و ۱۹۸۷) / چاپ (۱۸۱۱)

۸۷۶- کتاب مقدس سفر پیدایش فصل ۲ ش ۲۵

۸۷۷- سفر پیدایش فصل ۳ ش ۷

۸۷۸- اعراف ۲۲ و طه ۱۲۱

خواسته‌های اصلی پروردگار جهان از بشر تازه آفریده را در حدّ امر و نهی نسبت به خوردن میوه‌ها پایین نمی‌آوریم؟! آیا ارشاداتی که آفریدگار انسان پس از آفرینش وی مطرح کرد متوجّه این است که از کدام میوه بخور و از کدام میوه نخور؟ آیا چنین نگاهی به خالق هستی و ارائه چنین برداشت‌های سطحی و ضعیف بخشودنی است؟

خدا انسان را آفرید و با نهایی شدن آفرینش وی، انتظاراتی در باره او به وجود آمد و برای حرکت هشیارانه در جهت تحقّق آنها و برای در امان ماندن از آفات راه رهنمودهایی بیان شد تا مرامنامه انسان باشد. پس آیات را از این دیدگاه می‌بایست مورد توجه قرار داد. و از طرفی خدا پس از آفرینش انسان اعضاء و نیروهای لازم همچون "دست، پا، چشم، گوش، نیروی خرد و حسّ کمال‌جویی" را برای پیشرفتش در وجود او تعبیه کرد تا انسان در سایه تلاش و کوشش و استفاده از امکانات ذاتی‌اش نیازهای خود را به مرور شناسایی کند و سپس به رفع آنها مبادرت ورزد. شک نیست که پوشاک و لباس ظاهری نیز در پی احساس نیاز بشر، و در پرتو کوشش وی به دست آمده است؛ آن‌هم نه در زمانی کوتاه بلکه در بازه‌ای دراز، البته پس از حصول نیازهایی که اولویت بیشتری داشتند. پس جامه و پوشاک در روزشمار تاریخ بشر، همانند سایر مظاهر پیشرفت در اثر تلاش خود انسان به دست آمده است. حال، این پوشاک آدم و حوا در بدو آفرینش، حتی پیش از آن‌که در معرض ابتلا و وسوسه قرار گیرند، از کجا آمده بود معلوم نیست!

اینک توضیحات فنی حسن مصطفوی را در باره آیات مورد بحث می‌آورم:

«جنت: صیغه مصدر برای بنای مرّه به معنی پوشانیدن و پنهان ساختن از اشجار است. و در عالم ماورای ماده آن محیطی باشد که پوشیده از تجلیات و جذبات و روحانیات باشد... و چون برنامه خلقت، جعل خلیفه بود در روی زمین موجود (انّی جاعل فی الأرض خلیفه بقره آیه ۳۰) پس همه این امور قهراً باید مادی باشد، و خصوصیتی که در آن مورد بود، از جهت صفاء و طهارت محیط و روحانیت و قداست زندگی اولی بشر است که هنوز زیاد آلوده و گرفتار نشده بود، و با برنامه ساده و در محیط طبیعی زندگی می‌کرد. پس آدم و همسرش در محیط باغ و جنگلی که طبیعی بود

زندگی کرده و از میوه‌های آن محیط استفاده می‌کردند. و شجر: چیز است که نمو پیدا کرده و ارتفاع داشته باشد و از مصادیق آن درخت بلندیست که از مورد استفاده خارج شده، و میوه‌ای نداشته باشد و این معنی در وجود انسان تطبیق می‌شود به نمو و ارتفاع نفس که خودنمایی و خودبینی و تکبر باشد و چون این حالت سابقه پیدا کرده بود در وجود ابلیس، با اسم اشاره و لام تعریف به آن اشاره شده است... شیطان ... درصدد آمد که کاری کند تا آن‌چه در باطن آدم هست ظاهر شده، و برای او هم انحطاط و ضعفی پیدا شود و شروع کرد به وسوسه کردن تا در ایمان و تصمیم او تزلزل و تردیدی ایجاد کند و از این راه او را در انجام وظایف الهی سست و مقصر سازد. پس وسوسه مربوط می‌شود به مراتب ایمان و اعتقادات الهی و سوءات آن صفات باطنی است که به مرحله یقین و شهود کامل نرسیده، و با وسوسه به حالت تردید درآید... و سَوَاة: در مقابل حسنة هر عمل و فکر و صفتی است که زشت بوده و مقتضی بر پوشانیدن آن باشد... پس وسوسه کرد آن دو را شیطان تا آشکار سازد برای آن‌ها آن‌چه را که پوشیده بود از آن دو از بدی‌های آن‌ها... فدلّیها بغرور... : پس شیطان آن دو را فرود آورد از مقام خودشان از راه فریب و حيله، پس زمانی که چشیدند از شجره آشکار شد برای آن‌ها بدی‌های باطنی آن‌ها ... تدلیه: از ماده دلو و إدلاء است که به معنی پایین فرستادن و از بالا به پایین بردن است، ماده‌ی باشد و یا معنوی. و از این معنی است فرستادن دلو به چاه... و مراد در این جا پایین بردن از مقام روحانی و معنوی است، و در حقیقت فریب شیطان را خوردن... و رَق: چیزی است که متفرّع شده و بسط پیدا می‌کند مانند برگ‌های درخت و صفحات کتاب. و برگ‌های بهشتی عبارت است از جلوه‌ها و جذبه‌های متظاهر در محیط جنت که محیط صفا و خرمی و روحانیت و طراوت است. و اما تعبیر به ورق جنت نه به ورق اشجار: برای متفرّع بودن این اوراق از محیط جنت نه از اشجاری که به ارتفاع و بلندی و اُنانیّت دلالت داشت. و اَمَّا خصف از اوراق جنت: زیرا در مواردی که انخراق معنوی حاصل شده است، احتیاج می‌شود به التیام و اصلاح و وصله کردن با جلوه‌ها و جذبه‌های روحانی خرم و سبز تازه، تا آن بدی‌ها و سوءات ظاهر شده پوشانیده شود. و این خصف در حقیقت اصلاح خطاء و توبه از لغزش گذشته و جبران عملی آن ذوق از

تظاهر آنانیت باشد. آری آن آنانیت و خودبینی فقط در اثر تجلیات انوار حق و ظهور جذبات الهی می‌تواند بر طرف و محو گردد... فرمود از این مقام پایین بروید که بعضی از شما دشمنند با بعضی دیگر، و برای شما در روی زمین قرارگاه و برخورداری هست تا زمان معین... و چون از ابتداء نظر به آن بود که: آدم در روی زمین زندگی مادی داشته باشد، قهراً این جریان‌ها مطابق نقشه و تقدیر پیش می‌آید، و محیط مادی خواه و ناخواه چنین اقتضایی داشت، اگر ساکن آن در ابتدای امر بسیار با صفا و روحانی و نورانی بوده است. آری زندگی تابع محیط است و قهراً باید منطبق به ضوابط و مقتضیات و شرایط موجود محیط باشد»^{۸۷۹}.

حال در پایان بررسی، ترجمه‌ای جدید و متفاوت از برداشت مشهور می‌آورم؛ اما پیش از آن متن آیات را مرور می‌کنیم:

«و یا آدم اسکن أنت و زوجک الجنة فکلا من حيث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین^{۱۹} فوسوس لهما الشيطان لیبدی لهما ما وورى عنهما من سوءاتهما و قال ما نهیکما ربکما عن هذه الشجرة إلا أن تکونا ملکین أو تکونا من الخالدين^{۲۰} و قاسمهما انى لکما لمن الناصحين^{۲۱} فدلّیها بغرور فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سوءاتهما و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة و نادیهما ربهما ألم أنهکما عن تلکما الشجرة و أقل لکما إن الشيطان لکما عدو مبین^{۲۲} قالاً ربنا ظلمنا أنفسنا و إن لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین^{۲۳} قال اهبطوا بعضکم لبعض عدو و لکم فی الأرض مستقر و متاع الی حین^{۲۴} قال فیها تحيون و فیها تموتون و منها تُخرجون^{۲۵}»^{۸۸۰}.

ترجمه: «ای آدم [اینک که آفرینش تو به کمال رسیده و صاحب اراده و آزادی انتخابی، و از این اختیار استفاده سوء نکرده‌ای و در واقع بدی‌ها و زشتی‌ها از نهاد تو سر بر نیاورده است] همراه با زوجت در باغ سراسر رویش [و موهبت، و موقعیت پر از جذبه‌های الهی] آرامش گیر و سکونت بورز و [از ثمرات باغ رحمت الهی] هرچه خواهید بخورید و [بهره برید] ولی به این درخت [شیطانی قد افراشته در برابر حق که ریشه‌اش

۸۷۹ - تفسیر روشن حسن مصطفوی ج ۸ ص ۲۹۷ تا ۳۱۱

۸۸۰ - سوره اعراف آیه ۱۹ تا ۲۵

در وجودتان است تا اختیارمندی معنا یابد، و به این درخت خبیث غیر متجانس با محیط جنت و باغ رحمت [نزدیک مشوید چرا که به سیاهی [دوری از نورانیت حق] می‌گرایید. شیطان [این درخت سرکش و ریشه‌دار در وجود آدم و حوا] از درون با آن دو زمزمه کرد و به وسوسه آن‌ها پرداخت تا زشتی‌ها و پلیدی‌های پنهان در وجودشان را رو نماید و [در همین راستا به آدم و حوا چنین القا کرد و] گفت: پروردگارتان فقط ملائکه و جاودانگان را از نزدیکی به این درخت باز داشته است (یا: علت نهی پروردگارتان از نزدیکی به این درخت، چیزی نیست جز [ترس او از] فرشته شدن یا جاویدان شدن شما) و برای آن دو سوگند خورد که نیکخواه شمایم. پس آن دو را بفریفت و به پستی افکند [و با نیرنگ به تهِ چاه سیه‌روزی فرو برد]. پس به محضی که از درخت [نفسانی و سرکش در برابر اراده حق] چشیدند، زشتی‌ها و پلشتی‌های پنهان در وجودشان برون زد. [آن‌گاه با نهیب درونی ملائکه، کشش‌های مثبت درونی و وجدان بیدارشان پی به اشتباه خود بردند] و اقدام به جبران و پوشاندن خطا با استفاده از برگ و بار باغ رحمت خدایی [و جذبه‌های درون‌نهاد] کردند. [در این هنگام] پروردگار ندا در داد: مگر شما را از آن درخت نهی نکردم و به شما نگفتم که شیطان [این واقعیت رانده‌شده‌ای که لازمه آفرینش مبتنی بر اختیار و انتخاب است و در نهادتان تعبیه شده] دشمن آشکار شماست؟ [آدم و حوا] گفتند: پروردگارا ما خود را [با سوء استفاده از آزادی و اختیار] دچار سیاهی نفس کردیم اگر مغفرت و رحمت خودت را شامل ما نکنی زیان‌دیده می‌گردیم [زیرا به ما اختیار و توان استفاده مثبت از آن را دادی ولی دچار تله شیطان و نفسانیت خودمان شدیم]. پروردگار گفت: [چون جنت و باغ، محل اختفاء شرّ و زشتی، و ظهور پربرار رحمت الهی است ولی شما مرتکب ظهور بدی و زشتی گردیده‌اید پس،] از این موقعیت و مقام فرود آید ای دشمنان خود، و وارد آوردگاه زمین شوید و برای شما در زمین قرارگاه و وسیله بهره‌گیری تا زمانی خواهد بود. در آن زنده می‌شوید و در آن می‌میرید و از آن بیرون‌تان آورند».

بنابراین چنان‌که ملاحظه شد در این آیات، نفیاً یا اثباتاً، به حجاب شرعی، و پوشیدگی و برهنگی پرداخته است ولی حتی اگر قول مشهور را ملاک قرار دهیم در این

صورت آن چیزی که با اماً و اگرهایی قابل برداشت است صرفاً لزوم پوشیده بودن "شرمگاه" آدم و حوا (و نیز به دنبال آن دو، لزوم پوشیده بودن شرمگاه سایر مردان و زنان) است.

ب- پوشیدگی شرمگاه همه آدمیان

آیات مربوط به موضوع بالا در این سوره (که ضمناً ادامه آیات قبلی می‌باشد) از این قرار است:

«یا بنی آدم قد أنزلنا علیکم لباساً یواری سوءاتکم و ریشاً و لباس التقوی ذلک خیرٌ ذلک من آیات الله لعلهم یدکرون^{۲۶} یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما أخرج أبویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیریهما سوءاتهما إنه یریکم هو و قبیله من حیث لاترونهم إننا جعلنا الشیاطین أولیاء للذین لایؤمنون^{۲۷} و اذا فعلوا فاحشاً قالوا وجدنا علیها آباءنا و الله أمرنا بها قل إن الله لایأمر بالفحشاء أتقولون علی الله ما لاتعلمون^{۲۸}»^{۸۸۱}.

اینک ترجمه‌ای رایج برای آیات می‌آورم که در ادامه نقد خواهد شد:

«ای فرزندان آدم! ما لباسی که شرمگاه شما را بپوشاند، و [نیز] جامه‌هایی که مایهٔ زینت و جمال شماس است برای‌تان فرستادیم و بر شما باد به لباس تقوی که این نیکوترین جامهٔ شماس است. این همه از آیات خداست که شاید خدا را یاد آرید^{۲۶} ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد چنان‌که لباس پدر و مادرتان را [با فریب] از [پای] آن‌ها برکند و شرمگاه‌شان را در نظرشان آشکار کرد و از بهشت بیرون نمود چرا که او و گروهش از جایی که آن‌ها را نمی‌بینید شما را می‌بینند، ما شیطان‌ها را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند^{۲۷} و هنگامی که [مردم در طواف حج یا سایر اوقات برهنه شوند، یعنی] مرتکب کار زشت شوند می‌گویند: پدران [و نیاکان] خود را بر آن یافتیم و خدا ما را بدان فرمان داده است. بگو: قطعاً خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد، آیا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟^{۲۸}».

ترجمه‌ای که آوردم بیان‌گر وجود سه گونه لباس ظاهری و معنوی در آیه ۲۶ است:
۱- جامه‌ای که برای پوشاندن شرمگاه زن و مرد به کار می‌رود که آن را "ساتر عورة"
گویند. ۲- جامه و لباسی که بر روی قسمت‌های دیگری از اندام قرار می‌گیرد و موجب
زیباتر شدن و آراستگی زن و مرد است. ۳- لباس معنوی تقوی که موجب مصون گشتن
آدمی از افتادن به منجلاب گناه و زشت‌کاری می‌گردد و در واقع باعث پوشیدگی او از
معصیت و آلودگی می‌شود.

مثلاً اختلاف: اما باید گفت، استنباط این تعداد لباس مورد اجماع مفسران نیست
زیرا بستگی دارد که "ریشاً" را عطف بر "لباساً" بگیریم و یا عطف بر "یواری
سوءاتکم". و نیز بستگی دارد که "لباس‌التقوی" را عبارتی مستقل فرض کنیم و یا آن را
همان "لباساً یواری سوءاتکم" یا "ریشاً" بگیریم. در فرض‌های مختلف، تعداد لباس‌ها
بین دو تا سه لباس، و در حالتی استثنایی یک لباس خواهد شد. از آن گذشته، معنای
هریک از لباس‌ها متفق‌علیه نبوده و در نتیجه برای آیه ۲۶، با توجه به استنباط مفسر و
فرض‌های یادشده، چند ترجمه می‌توان در نظر گرفت.

اهمّ چیزهای دیگری که باعث بروز اختلاف در تفسیر این سه آیه شده، وجود
عبارات و مسائل ذیل است:

الف- واژه "لباساً" و این‌که مراد از آن، پوشاننده اندام است و یا بازدارنده‌ای
درونی؟

ب- واژه "سوءات" و این‌که مراد از آن، زشتی‌ها و پلیدی‌های مستتر در وجود
آدمی است و یا منظور از آن "شرمگاه واقع میان دو پا" می‌باشد؟ در این باره در قسمت
قبلی، ذیل آیات الف توضیح داده شد.

ج- واژه "ریشاً" و این‌که منظور از آن، لباس است یا لباس زینت یا وسیله تعالی و
بیشرفت و یا چیزهایی دیگر؟ تازه اگر هم لباس زینت باشد در این صورت آیا زینت
است برای سایر اندام و یا از این جهت زینت است که شرمگاه قبیح‌المنظر را می‌پوشاند؟

د- ترکیب "لباس‌التقوی" و این‌که آیا اشاره به لباسی معنوی دارد و یا لباس ظاهری

و...؟

ه- إعراب و نقش "ریشاً" و "لباس التقوی" و این که آیا هر یک اشاره به چیزهای جدایی دارند و یا هر دو یا یکی شان به "لباساً یواری سوءاتکم" برگشت دارند؟
 و- معنای درآورده شدن لباس از آدم و زوجش در عبارت "ینزع عنهما لباسهما" که پیش از این در خلال آیات الف توضیح داده شد.
 ز- معنای کنده شدن لباس از انسان‌ها توسط شیطان در عبارت "یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان..."، همانند جریان آدم و زوجش.
 ح- واژه "فاحشه" و این که منظور از آن، اعمال و رفتار زشت آدمی است و یا صرفاً لخت شدن و کشف عورة، به ویژه هنگام عبادت و طواف؟

مرور برخی تفاسیر، و گزیده‌هایی چند

تفسیر نمونه در شرح این آیات آورده: «... نخست به همان مسأله لباس و پوشانیدن بدن که در سرگذشت آدم نقش مهمی داشت، اشاره کرده می‌فرماید: ای فرزندان آدم، ما لباسی بر شما فرو فرستادیم که (اندام شما را می‌پوشاند و) زشتی‌های بدن‌تان را پنهان می‌سازد (یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباساً یواری سوءاتکم). ولی فایده این لباس که برای شما فرستاده‌ایم، تنها پوشانیدن تن و مستور ساختن زشتی‌ها نیست بلکه لباس تجمل و زینت که اندام شما را زیباتر از آنچه هست نشان می‌دهد، برای شما نیز فرستاده‌ایم (و ریشاً) ریش در اصل واژه عربی، به معنی پره‌های پرندگان است و از آن‌جا که پره‌های پرندگان لباسی طبیعی در اندام آن‌هاست، به هرگونه لباس، نیز گفته می‌شود، ولی چون پره‌های پرندگان غالباً به رنگ‌های مختلف و زیباست، یک نوع مفهوم زینت در معنی کلمه ریش افتاده است، علاوه بر این به پارچه‌هایی که روی زین اسب و یا جهاز شتر می‌اندازند ریش گفته می‌شود. بعضی از مفسران و اهل لغت نیز آن را به معنی وسیع‌تری اطلاق کرده‌اند و آن هرگونه اثاث و وسائل مورد نیاز انسان است، اما مناسب‌تر در آیه فوق همان لباس‌های زینتی و جالب است. به دنبال این جمله که در باره لباس ظاهری سخن گفته است، قرآن بحث را به لباس معنوی کشانده و آن‌چنان که سیره قرآن در بسیاری از موارد است، هر دو جنبه را به هم می‌آمیزد و می‌گوید: لباس پرهیزکاری و تقوا از آن هم بهتر است (و لباس التقوی ذلک خیر). تشبیه تقوی و پرهیزکاری به لباس،

تشبیه بسیار رسا و گویائی است، زیرا همان‌طور که لباس هم بدن انسان را از سرما و گرما حفظ می‌کند، و هم سپری است در برابر بسیاری از خطرها، و هم عیوب جسمانی را می‌پوشاند و هم زینتی است برای انسان، روح تقوی و پرهیزکاری نیز علاوه بر پوشانیدن بشر از زشتی گناهان و حفظ از بسیاری از خطرات فردی و اجتماعی، زینت بسیار بزرگی برای او محسوب می‌شود. زینتی است چشمگیر که بر شخصیت او می‌افزاید. در این‌که منظور از لباس تقوی چیست در میان مفسران گفتگو بسیار شده است، بعضی آن را به معنی عمل صالح و بعضی حیاء و بعضی لباس عبادت و بعضی به معنی لباس جنگ مانند زره و خود و حتی سپر گرفته‌اند، زیرا تقوی از ماده و قایبه به معنی نگاهداری و حفظ است، و به همین معنی در قرآن مجید نیز آمده است چنان‌که در سوره نحل آیه ۸۱ می‌خوانیم: و جعل لکم سراویل تقیکم الحر و سراویل تقیکم باسکم... (و برای شما پیراهن‌هایی قرار داد که شما را از گرما حفظ می‌کند و هم پیراهن‌هایی که شما را در میدان جنگ محفوظ می‌دارد) ولی همان‌طور که بارها گفته‌ایم آیات قرآن غالباً معنی وسیعی دارد که مصداق‌های مختلف را در بر می‌گیرد، در آیه مورد بحث نیز می‌توان تمام این معانی را از آیه استفاده کرد و از آن‌جا که لباس تقوی در مقابل لباس جسمانی قرار گرفته، به نظر می‌رسد که منظور از آن همان روح تقوی و پرهیزکاری است که جان انسان را حفظ می‌کند و معنی حیاء و عمل صالح و امثال آن در آن جمع است... در آیه بعد خداوند به همه افراد بشر و فرزندان آدم، هشدار می‌دهد که مراقب فریب‌کاری شیطان باشند زیرا شیطان سابقه دشمنی خود را با پدر آن‌ها نشان داده، همان‌طور که لباس بهشتی را بر اثر وسوسه‌ها از اندام او بیرون کرد، ممکن است لباس تقوا را از اندام ایشان بیرون نماید، لذا می‌گوید: ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد، آن‌چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون ساخت و لباس آنان را از اندام‌شان بیرون کرد، تا عورت آن‌ها را به آن‌ها نشان دهد (یا بنی آدم لایفتنکم الشیطان کما أخرج ابویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیریهما سوآتهما). در حقیقت چیزی که این آیه را با آیه قبل پیوند می‌دهد این است که در آن‌جا سخن از لباس ظاهری و معنوی انسان (لباس تقوا و پرهیزکاری) در میان آمده بود در این آیه هشدار می‌دهد که مراقب باشید، این لباس تقوا را شیطان از

تن شما بیرون نکنند... در آیه بعد ... [می‌گوید: هنگامی که عمل زشت و قبیحی [فاحشه] را انجام می‌دهند، اگر از دلیل آن سؤال شود در پاسخ می‌گویند این راه و رسمی است که نیاکان خود را بر آن یافته‌ایم (و اذا فعلوا فاحشه قالوا وجدنا علیها آبائنا)... در این‌که منظور از فاحشه (کار زشت و قبیح) در این‌جا چیست، بسیاری از مفسران گفته‌اند اشاره به رسم جمعی از اعراب در زمان جاهلیت است که لخت و برهنه مادرزاد! زن و مرد در اطراف خانه خدا طواف می‌کردند به گمان این‌که در لباس‌هایی که مرتکب گناه شده‌اند، شایسته نیست خانه خدا را طواف کنند! البته این تفسیر متناسب با آیات قبل که در باره لباس و پوشش انسان، سخن می‌گوید می‌باشد. ولی در روایات متعددی می‌خوانیم که منظور از فاحشه در این‌جا گفتار پیشوایان ظالم و ستمگر است که مردم را به پیروی خود دعوت می‌کنند و معتقدند که خدا اطاعت آن‌ها را بر مردم فرض کرده است. اما بعضی از مفسران مانند نویسنده المنار و المیزان، مفهوم آیه را یک مفهوم وسیع گرفته‌اند که هرگونه کار زشت و قبیحی را در برمی‌گیرد و با توجه به وسعت مفهوم کلمه فاحشه مناسب‌تر همین است که معنی آیه همان معنی وسیع کلمه باشد و مسأله طواف عریان و پیروی از پیشوایان ظلم و ستم از مصادیق روشن آن محسوب می‌گردد و منافاتی هم با روایات ندارد»^{۸۸۲}.

سخن المیزان در این باره چنین است: «کلمه لباس در اصل مصدر است و در این‌جا به معنی چیزی است که برای پوشیدن و پوشانیدن بدن صلاحیت داشته باشد. ریش به معنای هر پوششی است که مایه زینت و جمال باشد؛ این کلمه در اصل لغت به معنای پر پرندگان است و به اعتبار این‌که پر پرنده مایه زینت آن است در غیر پرنده نیز استعمال می‌شود و چه بسا به اثاث خانه و متاع آن نیز اطلاق شود... جمله (یواری سواتکم) که وصف برای لباس است دلالت دارد بر این‌که لباس پوشش واجب و لازمی است که کسی از آن بی‌نیاز نیست، و آن پوشش عضوی است که برهنه بودنش زشت و مایه رسوایی آدمی است، به خلاف ریش که به معنای پوشش زاید بر مقدار حاجت و باعث زینت و جمال است. خدای تعالی در این جمله بر آدمیان منت می‌گذارد که به پوشیدن لباس و

آرایش خود هدایت‌شان کرده است و بطوری که بعضی گفته‌اند این آیه دلالت بر اباحه لباس زینت دارد. (و لباس‌التقوی ذلک خیر...) در این جا از ذکر لباس ظاهر و پوشاندن عورت ظاهری به ذکر لباس باطن و چیزی که سیئات باطنی را می‌پوشاند، و آدمی را از شرک و گناه که باعث رسوایی او است باز می‌دارد منتقل شده است... در باطن او [انسان] معایب و نواقصی است که آشکار شدنش باعث رسوایی او است و آن معایب عبارت است از رذایل نفس که اهمیتش به مراتب بیشتر از معایب ظاهری و پوشاندنش واجب‌تر از پوشاندن عیب و عورت ظاهری است، و نیز خواهد فهمید که همان طوری که برای پوشاندن معایب ظاهری لباسی است، برای پوشاندن معایب درونی نیز لباسی است، و آن همان لباس تقوا است... البته در تفسیر لباس تقوی مفسرین را اقوال و نظریات دیگری است بعضی آن را به ایمان به خدا و عمل صالح، و بعضی دیگر به حسن ظاهر، و برخی هم آن را به حیا تفسیر کرده‌اند. عده‌ای دیگر گفته‌اند مقصود از آن، لباس‌های پشمینه و خشنی است که پارسایان از در تواضع و افتادگی به تن می‌کنند، بعضی هم آن را به اسلام، و بعضی به لباس جنگ، و بعضی به ساتر عورة و بعضی به ترس از خدا معنا کرده‌اند. عده‌ای هم آن را به لباسی که پرهیزکاران در قیامت می‌پوشند تفسیر کرده و گفته‌اند: معنای این که فرمود: (لباس تقوا بهتر است) این است که لباس تقوای قیامت بهتر از لباس‌های دنیا است. و خواننده عزیز به خوبی می‌داند که هیچ‌یک از این اقوال آن طور که باید منطبق با سیاق آیه نیست»^{۸۸۳}.

و زمخسری گفته است: «الریش لباس الزینة، استعیر من ریش الطیر، لأنه لباسه و زینته، أی انزلنا علیکم لباسین: لباسا یواری سوءاتکم و لباسا یزینکم ... (و لباس‌التقوی) و لباس الورع و الخشية من الله تعالی، و ارتفاعه علی الابتداء و خبره إمّا الجملة التي هی (ذلک خیر) كأنه قیل: و لباس‌التقوی هو خیر، لأن اسماء الإشارة تقرب من الضمائر فیما یرجع إلى عود الذکر. و إمّا المفرد الذی هو خیر و ذلک صفة للمبتدأ، کانه قیل: و لباس‌التقوی المشار الیه خیر. و لاتخلو الإشارة من أن یراد بها تعظیم لباس‌التقوی، أو أن تكون إشارة الی اللباس الموارى للسوءة، لأن مواراة السوءة من التقوی، تفضیلا له علی

لباس الزینة. و قيل: "لباس التقوى خير مبتدئ محذوف، أى و هو لباس التقوى، ثم قيل: ذلك خير... و هذه الآية واردة على سبيل الاستطراد عقيب ذكر بدو السوات و خصف الورق عليها، إظهاراً للمنة فيما خلق من اللباس، و لما فى العرى و كشف العورة من المهانة و الفضيحة، و إشعاراً بأنّ التستر باب عظيم من أبواب التقوى"^{۸۸۴}.

فخررازی برای لباس تقوى، دو احتمال کلی ذکر کرده: ۱- پوشاک تن و بدن ۲- لباس مجازى و غير ظاهرى. سپس گفته منظور از پوشاک تن و بدن، يا ساتر عورة است که در ابتدای آیه آمد، يا لباس های دفاعی مخصوص جنگ، و يا جامه های تدارک دیده شده برای نماز و عبادت. و مراد از لباس مجازى و غير ظاهرى را شامل: ايمان، عمل صالح، سيما و هيئت نيکو، عفاف و توحيد، حياء، و ظهور آرامش و تواضع و عمل صالح بر فرد دانسته است: «البحث الثانى اختلفوا فى تفسير قوله (و لباس التقوى) و الضابط فيه أن منهم من حمّله على نفس الملبوس و منهم من حمّله على غيره، أما القول الاول ففيه وجوه: أحدها: أن المراد أن اللباس الذى أنزله الله تعالى ليوارى سواتكم هو لباس التقوى و على هذا التقدير فلباس التقوى هو اللباس الأول... و ثانيها: أن المراد من لباس التقوى ما يلبس من الدروع و الجواشن و المغافر و غيرها ما يتقى به فى الحروب. و ثالثها: المراد من لباس التقوى الملبوسات المعدة لأجل اقامة الصلوات. و القول الثانى أن يحمل قوله و لباس التقوى على المجازات ثم اختلفوا فقال قتادة و السدى و ابن جريج: لباس التقوى الايمان و قال ابن عباس: لباس التقوى العمل الصالح، و قيل هو السمى الحسن و قيل هو العفاف و التوحيد، لأن المؤمن لا تبدو عورته و إن كان عارياً من الثياب. و الفاجر لا تزال عورته مكشوفة و إن كان كاسيا، و قال معبد هو الحياء. و قيل هو ما يظهر على الانسان من السكينة و الاخيات و العمل الصالح، و انما حملنا لفظ اللباس على هذه المجازات لأن اللباس الذى يفيد التقوى، ليس إلا هذه الأشياء أما قوله (ذلك خير) قال أبو على الفارسى: معنى الآية (و لباس التقوى خير) لصاحبه إذا أخذ به و أقرب له إلى الله تعالى مما خلق من اللباس و الرياش الذى يتجمل به. قال: و أضيف اللباس الى التقوى كما أضيف إلى الجوع

فی قوله فاذاقها الله لباس الجوع و الخوف...»^{۸۸۵}.

طبرسی (ریش) را لباس زینت و آراستگی گرفته و بر این باور است که از ریش پرنده [پرنده] به عاریت گرفته شده چرا که می‌گوید پرنده، هم لباس اوست و هم زینت و زیبائی‌اش. وی (لباساً یواری سوءاتکم) را جامه‌ای می‌داند که عورة و شرمگاه را می‌پوشاند، و (ریشاً) را همان‌طور که آوردم در اشاره به لباسی می‌داند که مایه آراستگی و زیبائی است و (لباس التقوی) را عبارت از ورع، پارسایی و خشیت از خدا می‌داند: «الریش لباس الزینة استعیر من ریش الطیر لأنه لباسه و زینته و المعنی (انزلنا علیکم) لباسین: (لباساً یواری) عوراتکم، و لباساً یزینکم؛ (و لباس التقوی) و هو الورع و الخشیتة من الله...»^{۸۸۶}.

مقدّس اردبیلی (لباساً یواری سوءاتکم) را اشاره به وجوب پوشش شرمگاه، و (ریشاً) را اشاره به مستحب بودن آراستگی به لباس دانسته است: «یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباساً یواری سوءاتکم و ریشاً و لباس التقوی ذلك خیر... . ففي الاول اشارة إلى وجوب ستر العورة باللباس مطلقاً لقوله یواری سوءاتکم فإنه يدلّ علی قیح الكشف و أنّ الستر مراد الله تعالی، و فی الثانی إلى استحباب التجمل باللباس و یمکن فهم اشتراط كون اللباس مباحاً لأنّ الله تعالی لا یمنّ بإعطاء الحرام»^{۸۸۷}.

قرطبی نزول لباس (در عبارت أنزلنا علیکم لباساً) را از طریق بارانی می‌داند که بر زمین نازل می‌شود و موجب رویش "پنبه" و "کتان" و نیز سبب رشد چارپایانی می‌شود که "پشم"، "کرک" و "مو" از آنها به دست می‌آید وی به ترجیح رأی علمائی که آیه را دالّ بر وجوب پوشش شرمگاه می‌دانند پرداخته ولی با این حال از قول برخی دیگر می‌گوید: در آیه چیزی دالّ بر وجوب پوشش شرمگاه وجود ندارد بلکه آیه فقط گویای نعمت‌رسانی خداست: «قوله تعالی: (أنزلنا علیکم لباساً) یعنی المطر الذی ینبت القطن و الکتان، و یقیم البهائم الذی منها الأصواف و الأوبار و الأشعار، فهو مجاز مثل (و أنزل لكم من الأنعام ثمانیه أزواج) ... * قوله تعالی: (یا بنی آدم أنزلنا علیکم لباساً یواری سوءاتکم)

۸۸۵ - التفسیر الکبیر فخررازی (اعراف ۲۶ و ۲۷)

۸۸۶ - تفسیر جوامع الجامع طبرسی ج ۱ ص ۴۳۱

۸۸۷ - زبدة البیان مقدس اردبیلی ص ۱۱۱

قال كثير من العلماء: هذه الآية دليل على وجوب ستر العورة، لأنه قال: (يواری سوءاتکم). و قال قوم إنه ليس فيها دليل على ما ذكروه، بل فيها دلالة على الإنعام فقط. قلت: القول الأول أصح^{۸۸۸}.

مشهدی در کنزالدقائق می‌گوید چه بسا داستان [کشف عورة حوا و] آدم که پیش از این آیات آمد برای این بوده باشد که مردم بدانند ظاهر شدن عورة و شرمگاه اولین بدی و سوئی بود که از جانب شیطان به انسان رسید و بدانند که شیطان مابقی مردم را نیز نسبت به کشف عورة گول خواهد زد چنان‌که پدر و مادرشان [آدم و حوا] را فریب داد: «یواری سوءاتکم: التي قصد الشيطان ابداءها، و یغنیکم عن خصف. قيل: روی أن العرب كانوا يطوفون بالبيت عراة، و يقولون: لانطوف فی ثياب عصينا الله فيها. و لعلہ ذکر قصة آدم تقدمه لذلك، حتى يُعلم أن انكشاف العورة أول سوء أصاب الإنسان من الشيطان، و أنه أغواهم فی ذلك كما أغوی أبویهم...»^{۸۸۹}.

محمدباقر بهبودی در این باره می‌گوید: «آیات کریمه در باره ستر عورت بحث می‌کند. این بحث را به مناسبت مکشوف شدن عورت آدم و حوا به میان آورده است که باعث اخراج آنان از بهشت شد و چه بسا بحث آدم و حوا را به میان آورده است تا مسئله ستر عورت را بر آن مترتب سازد»^{۸۹۰}. وی عبارت لباساً یواری سوءاتکم را اشاره به "إزار" و ریشاً را اشاره به "رداء" می‌داند: «... جامه اول، همان ازار است که به کمر می‌بندند و حداقل شرمگاه خود را پنهان می‌کنند و اگر جامه‌ای عریض باشد، از ناف تا زانو و یا از ناف تا ساق را می‌پوشاند. جامه دوم، رداء و بالاپوش نامیده می‌شود که مانند پر و بال پرندگان، زینت شانه‌ها و بازوهای عریان آدمی است و اگر عریض تر باشد، پهلوها و شکم را نیز خواهد پوشاند»^{۸۹۱}.

پی‌گیری معنای ریشاً: تا به حال کمابیش با معنای ریش آشنا شدیم و اینک توضیحاتی را پی می‌گیریم و در ادامه به معانی جدیدتری خواهیم رسید:

۸۸۸ - تفسیر قرطبی ج ۷ ص ۱۸۴ و ص ۱۸۲

۸۸۹ - تفسیر کنزالدقائق مشهدی ج ۵ ص ۶۱

۸۹۰ - تدبری در قرآن ج ۱ ص ۵۹۵

۸۹۱ - معارف قرآنی ص ۴۸۱

مجمع‌البیان: «الريش و الأثاث: متاع البيت من فراش أو دثار. و قيل: الريش ما فيه الجمال، و منه ريش الطائر... قال الزجاج: الريش كل ما يستر الرجل في جسمه و معيشته. يقال: تريش فلان أي: صار له ما يعيش به، و تقول العرب: أعطيتَه رجلاً بريشه أي: بكسوته. و قال ابو عبيدة: الريش و الرياش: ما ظهر من اللباس ... (و ريشاً) أي: أثنائاً مما تحتاجون اليه ... و قيل: جمالاً، عن ابن زيد ... و قيل: خيراً، و كل ما قاله المفسرون فإنه يدخل فيه، إلا أن كلاً منهم خص بعض الخير بالذكر»^{۸۹۲}.

چنان‌که ملاحظه شد جمال و زیبایی یکی از معانی ریش است. با این حساب شاید راز این‌که ریشاً در برخی نقل‌ها به ساتر شرمگاه تفسیر شده این باشد که با استتار مانع دیده شدن عورة قبیح‌المنظر می‌شود و در واقع محدوده نازیبای عورة و شرمگاه را آراسته و زیبا می‌کند: «قد أنزلنا عليكم لباسا يواري سوءاتكم و ريشا: فيبين أن اللباس الذي يواري السوءة من قبيل الرياش و الزينة»^{۸۹۳}.

مفردات راغب: «ريش الطائر معروف، و قد يخصّ الجناح من بين سائرته، و لكون الريش للطائر كالتياب للإنسان استعير للتياب قال تعالى: (و ريشاً و لباس التقوى)، و قيل: أعطاه ابلاً بريشها، أي: ما عليها من التياب و الآلات ... و استعير لاصلاح الأمر، فقيل: رشت فلاناً فارتاش، أي: حَسُنَ حاله»^{۸۹۴} (منظور از ریش پرنده، پَر اوست که مشهور و معروف است. ولی گاه فقط به بال پرنده اطلاق می‌شود. از آن‌جا که پَر برای پرنده همچون لباس برای انسان است بنابراین واژه ریش برای لباس، استعاره می‌شود. نیز به معنای جهاز و پارچه‌های روی شتر به کار می‌رود. همچنین در معنای اصلاح و بهبود کار نیز استعاره می‌شود به همین دلیل وقتی "رشت فلاناً فارتاش" گفته می‌شود منظور این است که حال او نیکو شد).

ملاحظه شد که ریش در معنای "پَر و بال" کاربرد رایجی دارد. ذهن آدمی با شنیدن واژه پَر متوجه پَر پرنده می‌شود ولی از آن‌جا که بال و پَر در پرندگان، هم برای زینت و زیبایی آن‌هاست، هم حکم پوشش و پوشاک‌شان را دارد، و هم به نوعی متوجه پرواز و

۸۹۲ - مجمع‌البیان ج ۴ ص ۲۳۶ و ۲۳۷

۸۹۳ - تفسیر فخر رازی (اعراف ۳۱)

۸۹۴ - مفردات راغب ص ۳۷۲ واژه ریش

اوج‌گیری آنان است پس باید مشخص شود که قرآن به کدام‌یک از جنبه‌های پر و بال پرندگان توجه دارد: پر پرواز و تعالی، پر جمال و زینت، یا پر پوشش، و در نتیجه انسان به کدام‌یک از این جنبه‌ها می‌بایست خود را مانند کند؟ آیا صرفاً به جنبه پوشانندگی پر توجه داشته باشد و در نتیجه خود را بپوشاند، یا فقط به جنبه تزئینی‌اش توجه کند و در نتیجه هدفش از جامه به تن کردن زیبایی باشد (و تازه همان‌طور که پیش‌تر گفتیم اگر هم مراد قرآن جنبه زیبایی و آراستگی باشد در این صورت آیا اشاره به پوشاندن عورة و شرمگاه و در نتیجه دلپذیر کردن نمای این ناحیه دارد و یا اشاره به پوشاندن سایر اندام و در نتیجه مزین‌تر کردن و آراستن آن دارد؟) و یا جنبه‌های پوشانندگی و زیبایی پر و بال را با هم لحاظ کند و یا هیچ‌یک از این دو مد نظر قرآن نباشد بلکه تنها جنبه پرواز و اوج‌گیری‌اش مراد باشد و در نتیجه از انسان، تعالی و پیشرفت و پرواز به سوی اهداف الهی را خواسته باشد؟

خلیل‌بن‌احمد: «رِشْتِ فَلَائِئاً، اِذَا قَوَّيْتَهُ وَ اَعْتَنَهُ عَلَي مَعَاشِهِ. وَ اِرْتَاشِ فَلَائِئاً: حَسُنَتْ حَالُهُ. وَ الرِّيَاشُ: اللِّبَاسُ الْحَسَنُ. وَ الرِّيشُ: كَسْوَةُ الطَّائِرِ...»^{۸۹۵} (خلیل‌بن‌احمد تقویت کردن، کمک رساندن نسبت به زندگی، و بهبود وضعیت را از معانی ریش و مشتقاتش دانسته است).

مصباح اللغة قیومی: «الریش: من الطائر معروف، الواحدة ريشة ... و الریش: الخیر، و الریاش یقال فی المال و الحالة الجمیلة. و رِشته ریشا من باب باع: قمت بمصلحته أو أنلته خیراً، فارتاش»^{۸۹۶} (ریش به معنای خیر و خوبی است و ریش در مورد مال و حالت جمیل به کار می‌رود. مصدر ریش و افعالش در معنای اقدام به شایسته‌کاری و خیررسانی و نکوئی بکار برده می‌شود).

ابن فارس: «ریش: اصلٌ واحدٌ یدلُّ علی حسن الحال، و ما یکتسب الانسان من خیر. فالریش: الخیر، و الریاش: المال؛ رِشْتِ فَلَائِئاً أَرِيشُهُ رِيشاً، اِذَا قَمْتُ بِمَصْلَحَةِ حَالِهِ... یقال رِشْتِ فَلَائِئاً: أَنْلْتُهُ خَیْراً، ... وَ مِنَ الْبَابِ رِيشُ الطَّائِرِ، وَ یقال مِنْهُ رِشْتِ السَّهْمِ أَرِيشُهُ رِيشاً؛

۸۹۵ - العین ج ۱ ص ۷۳۴

۸۹۶ - التحقیق فی کلمات القرآن الکریم مصطفوی ج ۴ ص ۲۵۳

و ارتاش فلان، اذا حَسُنَتْ حاله...»^{۸۹۷} (ریش بر نکوئی حال، و خوبی و خیری که انسان به دست می‌آورد دلالت می‌کند. پس معنای ریش عبارت از خیر و خوبی و نیکوئی است ... جمله رشت فلاناً هنگام اقدام به بهسازی حال و رساندن خوبی به کار می‌رود ...).

چنان‌که ملاحظه شد به گفته لغویون بزرگ "خیر و خوبی، حُسن حال و حالت جمیل، و شایسته‌کاری و بهبود وضعیت" از معانی اصلی (و بلکه اصلی‌ترین معنای) ریش و مشتقاتش می‌باشد که تعبیر گویاتری از پر و بال پرواز است که در بالا به آن اشارت رفت. گفتنی است در توضیحات آتی مصطفوی و نیز در ترجمه پایانی، از این معنا برای ریشاً استفاده خواهد شد.

نکته پایانی در باره ریشاً در عبارت "انزلنا علیکم لباساً یواری سوءاتکم و ریشاً" این است که آیا این واژه بر "لباساً" عطف شده است و یا بر "یواری سوءاتکم". به عبارت دیگر آیا "لباساً یواری سوءاتکم و ریشاً" به دو چیز اشاره دارد و یا به یک چیز؟ زیرا اگر ریشاً معطوف به "لباساً" بوده و عاملش قدآنزلنا باشد در این صورت به دو چیز اشاره دارد: «انزلنا علیکم لباساً یواری سوءاتکم و انزلنا علیکم ریشاً» (بر شما لباس پوشاننده‌ی سوءات، و نیز ریش را نازل کردیم) ولی اگر معطوف به "یواری سوءاتکم" بوده و در واقع صفت دوم لباساً باشد در این صورت به یک چیز اشاره دارد: «بر شما لباسی که پوشاننده سوءات و موجب ریش" است را نازل کردیم).

کاربرد این سخنان و تأثیر ممتازشان در ترجمه و تفسیر آیات در ادامه خواهد آمد.

شرح مصطفوی: اینک توضیحات مهم و راهگشای وی در باره آیه مورد بحث و واژه‌های ریش و لباس را می‌آورم: «أن الأصل الواحد فی هذه المادّة [ریش]: ما یُترقى و یُستعلی به، سواء كان أمراً مادياً أو معنوياً روحانیا. و من مصادیق هذا الاصل: الریش فی الطائر و الریش فی السهم، و ما یتحصّل الترقی به فی الانسان كالجمال و حسن الحال و القيام بالمصلحة و ما یكتسب الإنسان و البزّة، اذا لوحظ الترقی و التعالی المادیة أو الروحانیة فی كلّ من هذه الموارد. و أمّا الزینة و الجمال و الكسوة و النفع و الخیر: فمعانی مجازیة متناسبة. و أمّا الریش فی مقام حقیقة ترقی الانسان من حیث انسانیته: فهو لطافة روحه و

انجذابه و کون روحه من نفخ نور الله و المحبة و الارتباط الروحاني فيه. و بهذه الامتيازات و الخصوصيات الروحانية يستعد للسیر الى الله تعالى و السلوك الى الدرجات الرفیعة و الترقی الى المعارج العالیة... و اللباس أيضاً أعمّ من أن يكون روحانياً أو مادياً كما فی قوله تعالى: و لاتلبسوا الحق بالباطل، هنّ لباس لكم و أنتم لباس لهنّ، فاذاقها الله لباس الجوع و الخوف، الّذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم. و المراد من اللباس و الریش فی الآیة الکریمة: اللباس الروحاني و الریش الباطنی المعنوی، و يدلّ علیه عنوان الوسوسة، و الشیطان، و لباس التقوی، و نزع اللباس فی اثر تفتین الشیطان و وسوسته، و کذا إبداء السوأة، و کذا إنزال اللباس و الریش للانسان، و كونها من آیات الله تعالى. فالآیة الکریمة تشير الى أن سعادة الإنسان و کماله إنّما یتحصّل فی نتیجة أمرین: لباس روحاني یواری سوأته و ضعفه و فساد قلبه و انحراف فکره و سوء اخلاقه، و هذا اللباس، هو العقل و التدبیر و الحیاء و طلب الخیر و الصلاح و دفع النقص و الضرر. و ریش روحاني یترقی به و یسیر الى الملكوت و عالم النور، و قلنا أنّه عبارة عن جذبة روحانية و ارتباط معنوی و شوق ذاتی الى عالم التجرد. و قد فسّر اللباس بعد فی الآیة بقوله تعالى (و لباس التقوی لك خیر) أی و اللباس الذی یحفظ الانسان و یقیه من سوء الأفكار و الأخلاق و الأعمال، الّذی ذکر فی أوّل الآیة (قد انزلنا علیکم لباساً خیر له. فکلمة ذلك بدل من اللباس، لا مبتدأ ثان، و يدلّ علیه التعبير بقوله ذلك، لا هذا»^{۸۹۸}.

از ترجمه عبارات بالا خودداری می‌کنم ولی معادل تقریبی این مطالب که توسط خود وی در تفسر ترتیبی اش آمده است را می‌آورم:

«ترجمه: ای فرزندان آدم به تحقیق نازل کردیم بر شما لباسی که می‌پوشاند بدی‌های شما را [لباساً یواری سوءاتکم] و وسیله بالارفتن [ریشاً] و لباس خودداری و تقوی آن بهتر است [لباس التقوی ذلك خیر]... ریش: چیزی است که وسیله بالارفتن و ترقی باشد، در جهت مادی باشد و یا معنوی. مانند پر در پرنده، و پر در سهم، و أسباب ترقی و تعالی در جهت ظاهری باشد و یا معنوی. می‌فرماید: دو چیز وسیله پیشرفت و موفقیت در زندگی سعادت‌مندانه است، اولی - موجب رفع موانع و برطرف کردن و پوشانیدن سوابق

سوء است که از تاثیر آنها محفوظ بشود. و دومی - پس از رفع موانع، جلب وسائل سیر و ترقی به سوی کمال و روحانیت است و این وسیله‌ها هر دو جسمانی و یا روحانی و معنوی باشند. و اما لباس روحانی: چون عقل و تدبیر و توجه و تعلق به روحانیت و صلاح و نور است که انسان را از فساد و ضعف و انحراف و هرگونه از سیئات نگهداری می‌کند. و ریش روحانی: چون جذبات الهی و پیدایش ارتباط معنوی و شوق به عالم نور که انسان را به عالم ملکوت سوق می‌دهد. و روشن است که لباسی که سوءات را می‌پوشاند، و یا آنچه انسان را به سوی کمال و عالم نور بالا می‌برد: لازمست روحانی باشد نه مادی، زیرا لباس مادی هرگز سوءات باطنی و معنوی را نمی‌تواند بپوشاند، و هم ریش مادی انسان را نمی‌تواند دستگیری معنوی کند. در خود آیه کریمه تصریح شده است (و لباس التقوی ذلک) به این که منظور از لباس مطلوب لباسی است که مربوط به تقوی باشد، یعنی آن رقم از پوشاکی که نگهدارنده انسان باشد از خلاف‌ها و عصیان‌ها، نه لباسی که از گرما و سرما حفظ کند ... و گفتیم که: مراد بهشت معنوی در محیط مادی بود، و شجره هم عبارت بود از خودبینی و توجه به خود، و لباس هم پوشاک روحانی بود که لباس تقوی گفته شده است. و مراد از سوءات هم صفات باطنی که برخلاف توحید و اخلاص بود و این آیه کریمه [یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما أخرج أبویکم من الجنّة یزرع عنهما لباسهما لیریهما سوءاتهما] محکم‌ترین دلیلی است برای این مطالب، زیرا اگر به معانی دیگری که گفته می‌شود، تفسیر بشود: قابل تطبیق و پیاده‌کردن در باره دیگران نخواهد بود»^{۸۹۹}.

شمار حقیقت‌های نازل شده در آیه ۲۶: چیزهای نازل شده بر بنی آدم در این آیه، چنین ذکر شده است: ۱- لباساً یواری سوءاتکم ۲- ریشاً ۳- لباس التقوی. اینک در صدد بررسی این موضوع هستیم که آیا سه مورد مذکور، سه چیز جدا و متفاوت هستند، یا این سه عنوان فقط به دو چیز جدا اشاره دارد، و یا این که هر سه عنوان، صرفاً بازگوکننده یک حقیقت، و در واقع شرح و بسط همان یک چیز است. برای پاسخ، ابتدا متن آیه را دوباره مرور می‌کنیم و سپس بحث را پی می‌گیریم: «یا بنی آدم قد

أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْآتِكُمْ وَ رِيشًا و لِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكُمْ خَيْرٌ ذَلِكُمْ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ».

هنگام پی‌گیری معنای ریشاً، در باره رابطه عناوین اول و دوم (۱- لباساً یواری سوءاتکم ۲- ریشاً) توضیح دادم و مشخص شد که ریشاً اگر بر خود لباساً عطف شده باشد در این صورت دو چیز متفاوت هستند ولی اگر صفت دوم لباساً باشد و در واقع بر یواری سوءاتکم عطف شده باشد در این حالت هر دو یک چیز هستند.

اینک بر محور دست‌آورد بالا به سراغ عنوان سوم یعنی لباس‌التقوی می‌رویم. مفسران در این مورد اختلاف دارند که آیا لباس‌التقوی از حیث معنا چیزی مستقل از دو عنوان قبلی است و یا این‌که تکرار و تأکید و ترجیح یکی از آن دو مورد است: اگر آن را معطوف به لباساً بگیرند (و یا مبتدای جمله استینافی بدانند به این شرط که به هیچ یکی از دو مورد قبلی ارجاع نشود) در این صورت چیز جدا و مستقلی به حساب می‌آید، ولی اگر آن را مبتدای جمله استینافی بگیرند که در عین حال در صدد پرداختن به یکی از دو مورد قبلی و ترجیح آن بر دیگری باشد در این صورت بدیهی است که عنوانی جدا و چیز جدیدی به حساب نیامده و تکرار و ترجیح یکی از دو عنوان قبلی است بنابراین: اگر ریشاً بر لباساً معطوف باشد و لباس‌التقوی (با عطف بر لباساً و یا به شکلی که در بالا آمد) اشاره به چیز جداگانه‌ای داشته باشد در این صورت هر سه عنوان یادشده چیزهای جداگانه و متفاوتی هستند.

اگر ریشاً بر لباساً عطف شده باشد، و لباس‌التقوی در صدد تأکید و ترجیح یکی از آن دو باشد (و یا: ریشاً صفت دوم لباساً باشد، و لباس‌التقوی اشاره به چیز جدا و متفاوتی داشته باشد) در این صورت سه عنوان مذکور در حقیقت به دو مورد اشاره دارد. و اگر ریشاً توصیف دوم لباساً باشد (و نه چیز جدای از آن) و لباس‌التقوی نیز تکرار همان یک چیز، و البته برای ارائه توضیح جدید باشد در این صورت هر سه عنوان، فقط به یک حقیقت توجه دارد.

راستی آن چیز واحد چیست؟ پاسخ این است که آن حقیقت واحد، که برای تبیینش از سه عنوان و توضیح استفاده شده است به گواهی خود آیه، "لباس تقوا" (جامه‌ی

پاییدن نفس) می‌باشد. روشن است که مراد از لباس و جامه تقوا، همان تقوا است که بدون همراهی با واژه لباس نیز کاربرد رایج‌تری دارد و اگر در این جا از کلمه لباس در کنار تقوا استفاده شده صرفاً برای تأکید، ذکر اهمیت، زیبایی کلام یا مسائلی از این دست است چنان‌که در لباس الجوع و الخوف نیز همین‌گونه بود. گفتنی است ترجمه پایانی، که در ادامه خواهد آمد، بر اساس دلالت هر سه عنوان مذکور بر همان تک چیز واحد شکل گرفته است.

از جمله دلایلی که باعث ترجیح می‌شود تا سه عنوان به ظاهر متفاوت را در حقیقت منطبق بر یک چیز بدانیم از این قرار است:

۱- پس از آیه ۲۶ بلافاصله به جریان آدم و حوا، و فریب خوردن‌شان توسط شیطان باز می‌گردد و از مردم می‌خواهد که مانند آنان نباشند. واضح است که در آن جریان، یک چیز بیشتر مطرح نبود (عدم ارتکاب بدی و زشتی در اثر تسویل شیطان) و نه دو یا سه چیز.

۲- در آیه ۲۸ موارد مذکور در آیه ۲۶ را متمرکز در "ارتکاب فاحشه" (انجام کارهای زشت و بد) کرده است و این نشان می‌دهد که: اولاً- آن سه عنوان به ظاهر متفاوت، یک چیز بیش نیست. ثانیاً- منظور از سوءات پیش‌گفته، ارتکاب کارهای زشت و بد است که پیش‌تر گفتم و نه نمایان شدن شرمگاه آدمیان.

۳- در آیه ۲۷ بحث‌کننده شدن "لباس" مطرح شده و نه کننده شدن "لباس‌ها": ینزع عنهما لباسهما.

۴- نمی‌توان غافل از این شد که: دومین "ذلک" در آیه ۲۶، که پس از ذکر هر سه عنوان آمده، تنها اشاره به یک لباس دارد: «ذلک من آیات الله لعلهم یدّکرون» هرچند در این باره توضیحات دیگری وجود داشته باشد.

دامنه اختلاف در معانی کلمات: از کنار هم قراردادن تفسیرهای مختلفی که برای واژه‌های کلیدی انجام گرفته دچار شگفتی می‌شویم: یکی "سوأة" را عورة و شرمگاه می‌داند، و دیگری بدی‌های باطنی یا نهفته در وجود آدمی؛ یکی "لباساً یواری سوءاتکم" را شورت و دامن (یا چیزهایی شبیه آن) دانسته، و دیگری تقوا و خودداری از ارتکاب

زشتی‌ها، و سومی عقل و تدبیر و ...؛ یکی "ریشاً" را جامه‌ای برای اندام می‌داند که فرد را زیبا و آراسته می‌کند، و دومی آن را همان شورت و إزار می‌داند که از ظهور زشتی شرمگاه جلوگیری نموده آن را خوش‌منظر می‌کند، و سومی آن را وسیله ترقی و تعالی انسان در بُعد معنوی دانسته آن را بال پرواز او می‌داند و چهارمی معنای آن را بهبود حال و حُسن وضعیت فرد دانسته است؛ یکی "لباس‌التقوی" را شورت و إزار می‌داند که شرمگاه فرد را از چشم دیگران نگهداری می‌کند و دومی آن را همان تقوا و خویش‌داری دانسته است؛ یکی علت اخراج آدم و حوا از باغستان الهی را مربوط به مکشوف شدن عورت‌شان می‌داند، و دیگری ناشی از سوء استفاده از اختیارمندی، و سومی ...؛ یکی "نزع لباس" را درآورده شدن دامن از پا تفسیر کرده، و دیگری از بین رفتن یا صدمه دیدن قدرت مقاومت فرد در برابر وسوسه‌های شیطانی؛ یکی "فاحشه و فحشاء" را به معنای درآوردن ساتر عورة در اثر نبرنگ شیطانی می‌داند، و دومی کشف عورة در هنگام حج و نیایش، و سومی گناه‌ورزی و سرکشی در اثر بی‌توجهی به تقوای درونی.

ترجمه‌های متفاوت آیه ۲۶: اینک با توجه به توضیحاتی که در "شمار حقیقت‌های نازل شده در آیه ۲۶" و نیز در "دامنه اختلاف در معانی واژه‌ها" آوردم، و همچنین با مراجعه به ترجمه‌ها و تفاسیر می‌توان احتمالاتی را به شرح زیر در ترجمه آیه آورد. همین روش را در مورد آیه ۲۷ و ۲۸ نیز می‌توان به کار بست که به دلیل دراز شدن سخن از آن پرهیز کردم. در این ترجمه‌ها مراد از شماره ۱ "لباساً یواری سوءاتکم" و از شماره ۲ "ریشاً" و از شماره ۳ "لباس‌التقوی" است. در این ترجمه‌ها، هم با اختلاف در تفسیر عبارات آشنا می‌شویم و هم با اختلاف در تشخیص تعداد چیزهای نازل شده. گفتنی است گاه در هریک از شماره‌ها عباراتی آورده‌ام که در واقع توضیحات مازاد است و نه ترجمه‌ی صرف. همچنین ترجمه بند پایانی آیه را نیاورده‌ام. اینک بیان احتمالات و ترجمه‌های متفاوت از آیه:

«ای فرزندان آدم! ما بر شما (۱-؟، ۲-؟، ۳-؟) را نازل کردیم.»

الف- (۱) پوشش عضوی که برهنه‌بودنش زشت و مایه رسوایی آدمی است. ۲-

پوشش زاید بر مقدار حاجت که باعث زینت و جمال است. ۳- پرهیزکاری و تقوی برای پوشاندن معایب درونی و باطنی^{۹۰۰}.

ب- (۱) - جامه‌ای که شرمگاه شما را بپوشاند ۲- جامه‌های دیگری که با قرارگرفتن بر روی سایر اندام، سبب زیبایی و آراستگی شما می‌شوند ۳- همان جامه شماره ۱ [ساتر شرمگاه] بوده، و در این جا اهمیّت بیشتر آن نسبت به جامه شماره ۲ [جامه زینت] آورده شده^{۹۰۱}.

ج- (۱) - لباسی که اندام شما را می‌پوشاند و زشتی‌های بدن‌تان را پنهان می‌سازد ۲- منظور همان لباس اول است با این توضیح که: فایده این لباس که برای شما فرستاده‌ایم، تنها پوشانیدن تن و مستور ساختن زشتی‌ها نیست بلکه مایه زینت شماست ۳- لباس معنوی تقوی و منظور از آن روح تقوی و پرهیزکاری است که جان انسان را حفظ می‌کند^{۹۰۲}.

د- (۱) - لباسی که عورت‌های شما را پوشیده می‌دارد ۲- و برای شما زینتی است. کاربرد دیگر همان لباس مذکور در شماره ۱ را می‌گوید ۳- ولی بهترین جامه، لباس تقوا است^{۹۰۳}.

ه- (۱) - لباس روحانی عقل، تدبیر، حیاء و ... که این لباس، انسان را از سوء افکار و اخلاق و رفتار باز می‌دارد ۲- جذبه روحانی و ارتباط معنوی و شوق ذاتی به عالم مجردات که وسیله بالارفتن و ترقی بشر است ۳- همان لباس شماره ۱ که انسان را از افکار، اخلاق و اعمال سوء باز می‌دارد و زشتی‌های معنوی و باطنی او را می‌پوشاند^{۹۰۴}.

و- (۱) - جامه و لباس ظاهری ۲- متاع و مال ۳- لباس معنوی عفاف. دلیل مهم‌تر بودن جامه عفاف این است که: انسان عقیف، اگر هم برهنه باشد اما فعل زشت از او سر نمی‌زند ولی فرد فاجر اگرچه پوشیده از لباس ظاهر باشد اما مرتکب اعمال قبیح

۹۰۰ - رجوع به تفسیر المیزان

۹۰۱ - رجوع به تفسیر کبیر و کشاف

۹۰۲ - رجوع به برگزیده تفسیر نمونه

۹۰۳ - رجوع به ترجمه فولادوند

۹۰۴ - رجوع به التحقیق و تفسیر روشن

می‌شود)^{۹۰۵}.

ز- (۱- لباسی که شما را از پوشاندن به وسیله برگ درخت بی‌نیاز کند ۲- پوشاکی که موجب زیبایی و آراستگی شماس ۳- خشیه و ترس از خدا)^{۹۰۶}.

ح- (۱- جامه‌ای از کتان و پنبه برای پوشاندن شرمگاه ۲- جامه‌ای دیگر، تا زیب و زیوری باشد برای شانه‌ها و بازوهای تان همچون بال و پر برای کبوتران ۳- جامه تقوا که زشتی و پلیدی را به وجود شما راه ندهد بهتر از جامه ستر است که زشتی [ظاهری] را نهان می‌سازد)^{۹۰۷}.

ط- (۱- لباسی که شرمگاه را بپوشاند ۲- و سبب زیبا شدن آن شود. یعنی لباس شماره ۱ پس از پوشاندن عوره موجب کاستن از زشتی منظره‌اش می‌شود ۳- جامه‌های تدارک شده برای اقامه نماز).

ی- (۱- لباسی که عوره و شرمگاه شما را می‌پوشاند ۲- لباسی که موجب زینت تان می‌شود ۳- لباس‌هایی که در جنگ برای محافظت از بدن می‌پوشید)^{۹۰۸}.

ک- (۱- لباس، که عورت تان را می‌پوشاند ۲- زینت، که با آن مزین و زیبا می‌شوید. این زینت چه طبیعی باشد مثل مو و غیره و چه مصنوعی باشد مثل لباس فاخر و غیره ۳- ولی لباس تقوی از همه بهتر است)^{۹۰۹}.

ل- (۱- جامه‌ای باطنی که پوشاننده بدی‌ها و عیوب بالقوه است ۲- وسیله تحصیل ترقی و پرواز به سوی حقیقت ۳- همان جامه شماره ۱ یعنی حس تقوا و پرهیزکاری که مانع نمایان گشتن بدی‌ها و شرهای نهفته در وجود آدمی است، و اعلام این‌که مورد شماره ۱ از وسیله شماره ۲ مهم‌تر است: تقدّم تخلیه بر تحلیه).

م- ترجمه پیشنهادی کتاب: (۱- لباسی معنوی که مانع ظهور زشتی‌ها و سوءات درونی شماس ۲- این لباس معنوی در عین حال، مایه تعالی و بهبود حال درونی تان

۹۰۵- رجوع به تفسیر الصافی حدیث امام باقر

۹۰۶- رجوع به تفسیر الصافی

۹۰۷- رجوع به معانی القرآن بهبودی

۹۰۸- رجوع به تفسیر جوامع الجامع

۹۰۹- رجوع به قاموس قرآن قرشی

است ۳- این لباس معنوی، که توان جلوگیری از بروز زشتی‌ها را دارد و سپس موجب تعالی باطن است، همان تقوا بوده که خیر شما در آن است [یا: ... همان تقوا بوده که بر لباس‌های ظاهری ترجیح دارد].

قرآن در شماره ۳، تقوا را مخصوصاً به صورت "لباس تقوا" آورد تا نشان دهد مراد از لباس شماره ۱ نیز لباس و جامه ظاهری نمی‌باشد.

ترجمه (م) که فقط بر محور تقوا می‌چرخد و چکیده‌اش چنین است: «تقوا مانع بروز بدی‌های بالقوه، و موجب بهبود حال درون است»، یادآور این آیه دیگر از قرآن است: «إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»^{۹۱۰} (اگر تقوای الهی را پیشه کنید خدا نیروی تشخیص را به شما می‌دهد).

در واقع مطابق هر دو آیه چراغ‌های درونی انسان زمانی به صورت خودکار روشن می‌شود که تقوا در کار آید تقوایی که دوری از سوءات و سیئات، و مقاومت در برابر بروز آن‌هاست.

ترجمه پایانی آیات: اینک ترجمه و توضیح پایانی آیات ۲۶ تا ۲۸ سوره اعراف: «ای آدمیان! [حال که دوران زندگی خودمختار را آغاز می‌کنید و دائم در کیش و قوس انتخاب خوبی و بدی خواهید بود پس] ما شما را جامه‌ای [درونی، به نام تقوا] که [با بکارگیری‌اش اولاً مانع بروز زشتی‌های پنهان در وجودتان می‌شوید و در نتیجه] بدی باطنی و بالقوه شما را پوشیده نگه می‌دارد و [ثانیاً به دنبال توفیق در مهار زشتی‌ها] بال پرواز، حُسن حال و اسباب رشد و تعالی‌تان است بخشیدیم. این جامه‌ی تقوا [که هم صفات زشت باطنی را پنهان می‌دارد و هم به دنبال توفیق در مهار زشتی‌ها سبب اوج‌گیری و رشد معنوی می‌گردد] بهتر [از تن‌پوش‌ها و انواع زینت ظاهری] است. این موهبت از نشانه‌های خداست تا مگر [با بکارگیری‌اش] به خود آیند [و دوران اوج‌شان در گلزار الهی را به یاد آورند] ^{۲۶} ای آدمیان [به هوش باشید که] شیطان شما را نفریبد چنان‌که پدر و مادرتان [آدم و حوا را فریفت و آن‌ها] را با برکندن جامه‌ی تقوا] و [در نتیجه] نمایاندن زشتی‌های باطنی، از گلزار الهی بیرون کرد. شیطان و ایادی‌اش در کمین

شمایند. ایادی شیطان، دوست [و تأثیرگذار بر] کسانی‌اند که ایمان [به خدا و به برنامه‌های تدارک دیده‌اش برای انسان] نمی‌آورند.^{۲۷} وقتی که انسان‌ها [بدی‌های باطنی خود را نمایان می‌کنند و] مرتکب کار زشتی می‌شوند [در توجیه آن با زبان دل] می‌گویند: نیاکان و پدران‌مان نیز چنین می‌کردند و [چون پروردگار عالم، ما را مختار و آزاد آفریده و حق انتخاب را به خودمان داده است پس معلوم می‌شود که] خدا ما را به آن کار فرمان داده است [زیرا اگر آن را نمی‌خواست ما را آزاد و صاحب انتخاب نمی‌آفرید]. ای پیامبر به ایشان بگو که خدا دستور به کار زشت نمی‌دهد [و فقط آزادی انتخابش را باز می‌گذارد ولی در عین مختار گذاردن‌تان خواهان عدم ارتکاب آن است]. آیا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید^{۲۸} «^{۹۱}.

نتیجه: بنابراین "سوءات" به معنای زشتی‌های نهان در نهاد انسان است و نه شرمگاه آدمی، که نمایان شدنش موجب شرم باشد؛ و "لباس پوشاننده سوءات" لباس تقوی و خویش‌داری، و نیروی مقاومت فرد است که صفات و بدی‌های نهفته در وجود آدم‌ها را می‌پوشاند (و مانع بروز لغزش‌ها می‌شود) و نه دامن یا شورتی که شرمگاه زنان و مردان را در برابر نگاه دیگران می‌پوشاند؛ و مراد از لباس تقوا، همان تقوا است و نه ساتر عورة. و منظور از "کنده شدن لباس آدم و حوا و سایر انسان‌ها"، از دست رفتن قدرت صیانت نفس، و متزلزل شدن جامه تقوا است و نه افتادن شورت یا دامن و به دنبال آن اخراج از جنت؛ و سفارش به انسان‌ها در مورد "کنده نشدن لباس‌شان توسط شیطان"، توصیه به حفظ لباس پرهیزکاری، و در نغلتیدن به آلودگی و زشتی در اثر وسوسه‌های شیطانی است و نه مراقبت از شورت یا دامن که شیطان آن را با فریب و دغل در نیاورد؛ و مراد از "فاحشه" هرگونه کار زشتی است که حیثیت انسانی را مخدوش کند و نه لزوماً مکشوف بودن عورة در برابر مردم و یا لخت شدن در حین طواف حج.

به این ترتیب آیات کنونی (ب) همانند آیات (الف) نفیاً و اثباتاً ارتباطی به بحث حجاب شرعی ندارد ولی اگر بر این ارتباط پافشاری شود تنها خواسته‌اش لزوم توأم با

تأکید بر استتار "شرمگاه" در مردان و زنان است و نه چیزی بیش از آن؛ و تازه درون همین فرض نیز برخی اهل فنّ به اشکال پرداخته‌اند زیرا می‌گویند در متن آیه "حکم" صریحی دالّ بر "لزوم و حتی استحباب" استتار شرمگاه وجود ندارد بلکه آیه صرفاً در صدد برشمردن نعمت‌های خداست!

ج- پوشیدگی شرمگاه طواف کنندگان

مفسران بحث طواف عریان و موضع‌گیری قرآن در قبال آن را، معمولاً در این آیات دنبال می‌کنند:

۱- آیات ۲۶ تا ۲۸ سوره اعراف که در قسمت قبل به آن پرداختم به ویژه آیه ۲۸: «و إذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا عليها آبائنا...».

۲- آیات براءة در اوایل سوره توبه: «براءة من الله و رسوله الى الذين عاهدتم من المشركين...» که در بخش سوم (عامل یازدهم) به آن خواهم پرداخت.

۳- و گاه آیه ۳۵ سوره انفال: «و ما كان صلاتهم عند البيت الا مكاءً و تصديّة...».

اما مشهورترین مصداق و مورد را، آیه ۳۱ سوره اعراف می‌دانند زیرا بر این باورند که بحث نهی از طواف برهنه بر گرداگرد کعبه و سایر معابد، به گونه ملموسی در این آیه مطرح شده، و متن آیه بر وقوع آن صراحت دارد. متن آیه به همراه دو آیه بعدی‌اش از این قرار است:

«يا بني آدم خذوا زينتكم عند كل مسجدٍ و كلوا و اشربوا و لا تسرفوا انه لا يوجب المسرفين^{۳۱} قل من حرم زينة الله التي اخرج لعباده و الطيبات من الرزق قل هي للذين آمنوا في الحيوّة الدنيا خالصة يوم القيامة كذلك نفصل الآيات لقوم يعلمون^{۳۲} قل انما حرم ربّي الفواحش ما ظهر منها و مابطن و الاثم و البغى بغير الحقّ و أن تشرکوا بالله ما لم ينزل به سلطاناً و أن تقولوا على الله ما لا تعلمون^{۳۳}»^{۹۱۲}.

مرور چند ترجمه

۱- «ای فرزندان آدم، به هنگام هر عبادت لباس خود بپوشید. و نیز بخورید و بیاشامید ولی اسراف مکنید، که خدا اسرافکاران را دوست نمی‌دارد.»^{۳۱} - بگو: چه کسی لباس‌هایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده، و خوردنی‌های خوش‌طعم را حرام کرده است؟ بگو: این چیزها در این دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند و در روز قیامت نیز خاص آن‌ها باشد. آیات خدا را برای دانایان این چنین به تفصیل بیان می‌کنیم.^{۳۲} - بگو: پروردگار من زشت‌کاری‌ها را چه آشکار باشند و چه پنهان و نیز گناهان و افزونی جستن به ناحق را، حرام کرده است، و نیز حرام است چیزی را شریک خدا سازید که هیچ دلیلی بر وجود آن نازل نشده است، یا در باره خدا چیزهایی بگویید که نمی‌دانید»^{۹۱۳}.

۲- «ای بنی آدم زینت‌های خود را در مقام عبادت از خود برگیرید و بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید که خدا مسرفان را دوست نمی‌دارد»^{۳۱} بگو ای پیغمبر چه کسی زینت‌های خدا را که برای بندگان خود آفرید حرام کرده است و از صرف روزی حلال منع کرده است بگو این نعمت‌ها در دنیا برای اهل ایمان است و نیکوتر از این‌ها در آخرت برای آنان خواهد بود آیات خود را برای اهل دانش چنین روشن بیان می‌کنیم^{۳۲} بگو پیامبر که خدای من هرگونه اعمال زشت را چه در آشکار چه در پنهان و گناهکاری به ناحق و شرک به خدا را که برای آن شرک هیچ دلیلی ندارید و این‌که چیزی را که نمی‌دانید از جهالت به خدا نسبت می‌دهید حرام کرده است^{۳۳}»^{۹۱۴}.

توضیح: مترجم اخیر، جمله "خذوا زینتکم" را "از خود برگرفتن زینت" ترجمه کرده و چون "از خود برگرفتن" معنای "از تن درآوردن" می‌دهد بنابراین در صورتی که در نزد وی واژه "زینت" عبارت از "لباس و پوشاک" باشد در این صورت ترجمه او دقیقاً نقطه مقابل ترجمه شماره ۱ است زیرا در ترجمه اوّل، امر به "پوشیدن و بر تن کردن لباس" شده بود ولی در این جا امر به "از خود برگرفتن و از تن درآوردن زینت" شده

۹۱۳ - ترجمه عبدالمحمد آیتی
۹۱۴ - ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای

است مگر این‌که زینت را به معنای زیورآلات گرفته باشد و یا این‌که غفلتی در ترجمه‌اش رخ داده باشد مثلاً عبارت "از خود" در جمله "زینت‌های خود را در مقام عبادت از خود برگیرید" به اشتباه آمده باشد. برای تطبیق معنای ترجمه شماره ۲ با ترجمه شماره ۱ دست‌کم می‌بایست جمله "از خود برگیرید" به جمله "بر خود برگیرید" تغییر یابد. گفتنی است همان‌طور که برای مصدر "برگرفتن" در فارسی، معانی متضادی وجود دارد معادل عربی آن یعنی "اخذ" نیز که در آیه به کار رفته، گویا در بردارنده معانی متضاد است چرا که "اخذ"، هم تاب معنای "گرفتن" را دارد و هم تاب معنای "از خود دور کردن و جدا کردن" را. به هر حال واژه "برگرفتن" به ویژه اگر با پسوند "از خود" همراه باشد، حتماً معنای "از تن درآوردن" می‌دهد. برای معنای "برگرفتن" به فرهنگ سخن مراجعه شود.^{۹۱۵}

۳- «ای فرزندان آدم برگیرید زینت خود را نزد هر پرستشگاهی و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که خدا دوست ندارد اسراف‌کنندگان را»^{۳۱} بگو چه کسی حرام کرده است زینت خدا را که برون آورده است برای بندگان خویش و پاکیزه‌ها را از روزی؟ بگو آن‌ها برای کسانی است که ایمان آوردند در زندگانی دنیا و مخصوص به ایشان است در روز رستاخیز چنین تفصیل می‌دهیم آیت‌ها را برای گروهی که می‌دانند^{۳۲} بگو که حرام کرده است پروردگار من زشتکاری‌ها را آنچه آشکار است از آن‌ها و آنچه نهان است و نیز گناه و ستمگری را به ناحق و آن‌که شریک برای خدا قرار دهید آن را که نفرستاده است بر آن دلیلی و آن‌که بگوئید بر خدا آنچه را نمی‌دانید»^{۹۱۶}.

۴- «ای فرزندان آدم، جامه خود را در هر نمازی برگیرید، و بخورید و بیاشامید ولی زیاده‌روی مکنید که او اسرافکاران را دوست نمی‌دارد.»^{۳۱} ای پیامبر بگو: زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدیده آورده، و نیز روزی‌های پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده؟ بگو: این نعمت‌ها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند و روز قیامت نیز خاص آنان می‌باشد. این‌گونه آیات خود را برای گروهی که می‌دانند به روشنی بیان

۹۱۵ - فرهنگ بزرگ سخن ج ۲ ص ۹۲۸

۹۱۶ - ترجمه محمدکاظم معزی

می‌کنیم.^{۳۲} بگو: پروردگار من فقط زشت‌کاری‌ها را -چه آشکارش باشد و چه پنهان- و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است؛ و نیز این‌که چیزی را شریک خدا سازید که دلیل بر حقانیت آن نازل نکرده؛ و این‌که چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت دهید^{۳۳}»^{۹۱۷}. موارد اختلاف در ترجمه و تفسیر، یکی به این برمی‌گردد که منظور از عبارت "عند کل مسجد"، "در نزد مساجد و معابد" است و یا "هنگام عبادت و نماز"؟ و دیگر به این برمی‌گردد که اگر منظور از مسجد، جایگاه نماز باشد و نه فعل نماز، در این صورت مراد از آن، تمامی مسجدها و نمازخانه‌هاست، یا تمامی معابد قابل طواف و حجّ، و یا صرفاً کعبه؟ و دیگر این‌که مقصود از "زینت" پوشاک و لباس است، یا زیورآلات و جواهرات، یا البسه‌ی تازه برای نمازهای جمعه و اعیاد، یا هر نوع آراستگی ظاهری، و یا زینت باطنی؛ و چنان‌چه لباس باشد آیا مراد مطلق لباس است یا صرف ازار و ساتر عورة؟

معنای اسراف: بررسی آیه را با توضیح واژه اسراف آغاز می‌کنیم. اسراف یعنی تجاوز از حدّ مباح و روا، به حدّی که مباح و روا نباشد چه این تجاوز در جهت افراط و زیاده‌روی باشد و چه در جهت تفریط و اتلاف و مهمل‌گذاردن. مثلاً خوردن بیش از حدّ لازم که موجب ضایعات جسمانی شود اسراف و زیاده‌روی است، همچنین نخوردن خوراکی‌های موجود که موجب هدر رفتن و از بین رفتن آنها شود نیز اسراف و اتلاف است. پس شاخه‌های اسراف، یکی "استفاده بیش از حدّ" و دیگری "عدم استفاده" است!! که نقطه مقابل یکدیگرند. معمولاً اسراف در عبارت "کلوا و اشربوا و لاتسرفوا انه لایحب المسرفین" را به معنای "زیاده‌روی" گرفته و آن را این‌گونه ترجمه می‌کنند: «بخورید و بیاشامید ولی زیاده‌روی و اسراف نکنید چرا که خدا اسرافکاران یعنی کسانی که از حدّ در می‌گذرند و مرتکب زیاده‌روی می‌شوند را دوست ندارد» اما از قضا در این عبارت و به موجب شأن نزول‌های متعدّد، اسراف در جنبه دیگرش یعنی "اتلاف، بلااستفاده‌گذاردن، از بین بردن و هدر دادن" کاربرد دارد و منظور اتلاف لباس، خوراکی و نوشیدنی‌های همراه است و نه زیاده‌خوری! پس اسراف در این آیه برخلاف تصوّر رایج به معنای استفاده نکردن و هدر دادن است و نه زیاد استفاده کردن. بنابراین ترجمه

عبارت چنین است: «خوراکی‌ها و نوشیدنی‌های خود را بخورید و بیاشامید و آن‌ها را با دور انداختن از بین نبرید زیرا خدا کسانی که مواهب وی را اتلاف کرده و هدر می‌دهند دوست ندارد». در تأیید انطباق اسراف بر اتلاف و استفاده نکردن، ابتدا توضیحاتی از لغویون و سپس احادیثی صریح و گویا می‌آورم:

«أصل الإسراف تجاوز الحد المباح إلى ما لم يبيح، وربما كان ذلك في الإفراط، و ربما كان في التقصير...»^{۹۱۸}، «سرف: أصل واحد يدلّ على تعدى الحدّ و الإغفال أيضاً للشئ»^{۹۱۹} و «أسرف المال: تلف كرد، بر باد داد».

«سئل أبو عبد الله عن التدلّك بالدقيق بعد النورة فقال: لا بأس قلت: يزعمون أنّه إسراف، فقال: ليس فيما أصلح البدن إسراف إنّي ربّما أمرت بالنقى فيلتّ لي بالزيت فأتلدك به، إنّما الإسراف فيما أتلّف المال و أضرّ البدن»^{۹۲۰}، «اسحاق بن عمار قال: قلت لابي ابراهيم الكاظم: الرجل يكون له عشرة أقمصة، ايكون ذلك من السرف؟ فقال: لا، و لكن ذلك ابقى لثيابه. و لكن السرف ان تلبس ثوب صونك في (ال) - مكان القدر»^{۹۲۱}، «أنه سأل أبا عبد الله عن أدنى الاسراف، قال: ثوب صونك تبذله...»^{۹۲۲}، «أبي عبد الله قال: السرف في ثلاثة في ابتذالك ثوب صونك و الفائتاك النوى يميناً و شمالاً، و إهراقك فضلة الماء و قال: ليس في الطعام سرف»^{۹۲۳}.

استخراج شأن نزول به کمک متن آیات

آن رویداد یا پدیده‌ای که در پی آن، آیاتی از قرآن وحی می‌شد را سبب نزول یا شأن نزول می‌نامند. آیات کنونی، بدلیل محتوایش به نظر می‌رسد در پی "رسم رایج و عادت متداول" نازل شده باشد. در این‌جا به دنبال آن هستیم تا آن رسم و عادت، یعنی شأن نزول آیات، را از دل خود آیات استخراج نمایم (اگرچه معلوم نیست برکنار از شأن نزول‌های از پیش خوانده باشم).

۹۱۸ - مجمع‌البیان ج ۳ ص ۱۹

۹۱۹ - مقایس اللغة (التحقیق ج ۵ ص ۱۰۹)

۹۲۰ - کافی ج ۶ ص ۴۹۹

۹۲۱ - الحیاة حکیمی ج ۶ ص ۶

۹۲۲ - وسائل‌الشیعه ۵۸۷۸

۹۲۳ - وسائل‌الشیعه ۵۸۸۱

در این راستا نکات قابل برداشت از درون آیات را یکایک می‌آورم و سپس به جمع‌بندی و سازمان‌دهی می‌پردازم:

۱- عبارت «عند کل مسجد» نشان می‌دهد که رسم و پدیده مورد اشاره در "معابد و پرستش‌گاه‌ها و مکان‌های نیایش" روی می‌داده است (گفتنی است چنان‌که در شماره ۵ خواهد آمد، عبارت مذکور در عین حال که گویای ظرف مکان است همچنین دال بر ظرف زمان، یعنی ایام عبادت نیز هست).

۲- به موجب مقررات، چیزهایی در داخل معابد و نیایش‌گاه‌ها "تحریم" شده بود: «من حرم». این تحریم احتمالاً با انگیزه‌های دینی صورت گرفته بود چرا که خدا در آیه بعدی موارد تحریم حقیقی را به آن‌ها یادآوری می‌کند: «أما حرم ربی الفواحش...». پس این تحریم‌ها، خودساخته بود نه از جانب خدا و رسولانش.

۳- چیزهای تحریم شده دو مورد بود: پوشیدنی‌ها و روزی‌های پاکیزه: من حرم زینة الله الّتی أخرج لعباده و الطّیبات من الرزق.

۴- پس به موجب مقررات خودساخته، "استفاده از جامه و پوشاک و نیز استفاده از خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها" در داخل معابد و پرستشگاه تحریم شده بود. این مطلب با اطمینانی بیشتر، هم از آیه ۳۲ و هم از طریق مقایسه‌اش با آیه ۳۱ قابل استنباط است: «خذوا زینتکم ... و کلوا و اشربوا» و «من حرم زینة الله ... و الطّیبات من الرزق»

۵- مقررات "پوشیدن لباس" و "نخوردن و نیاشامیدن" در مکان‌های عبادی دستور همیشگی‌شان نبود بلکه خاص زمان نیایش و مناسک بود: عند کل مسجد

۶- "پوشیدن، نخوردن و نیاشامیدن"، منجر به اتلاف و هدر دادن "لباس و مواد خوراکی" می‌شد: «لاتسرفوا انه لایحبّ المسرفین». پس معلوم می‌شود که ایشان پوشاک و خوراک خود را در ایام خاص عبادت در معابد، عمداً و با انگیزه‌های دینی، دور می‌انداختند یا بلااستفاده می‌گذاشتند و در نتیجه از بین می‌بردند.

۷- برتری طلبی ناحق و تجاوز به حدود دیگران، یکی از موارد حقیقی تحریم الهی شمرده شده، و این می‌تواند اشاره به مقررات و قوانین خودساخته‌ی مزبور داشته باشد و چون بحث پوشاک و خوراک مطرح است پس می‌توان گفت که به موجب قوانین

خودساخته، ورود پوشاک و خوراک سرزمین‌های دیگر به سرزمین واضعین این قانون (به دلیل این‌که خود را تافته جدا بافته می‌دانستند) منع شده بود و در نتیجه فقط استفاده از جامه و خوردنی‌های اهل معبد روا شده بود: «حَرَمَ رَبِّي ... البغی بغیر الحق».

۸- معنا و قید "عدم اسراف" فقط به خوردن و آشامیدن بر نمی‌گردد بلکه به لباس پوشیدن [اخذ زینة] نیز مرتبط است زیرا قرآن پس از آوردن هر سه مورد، بحث عدم اسراف را مطرح کرده تا "علت" امر الهی را در هر سه مورد نشان دهد و نه فقط دو مورد خوردن و آشامیدن. همچنین "عند کل مسجد"، علاوه بر این‌که "ظرف" برای أخذ زینة است همچنین ظرف برای خوردن و آشامیدن نیز هست زیرا عبارت "کلوا و اشربوا و لاتسرفوا..." یک جمله بی‌ربط با قبل و بعدش نیست بلکه در دامان کلی بحث معنا می‌یابد از جمله وقتی پس از آن عبارت، بحث سرزنش الهی مطرح می‌گردد، هر سه مورد: "خوردن، آشامیدن و لباس پوشیدن" تکرار گردیده است: «زینة الله... والطیبات من الرزق». پس آیه ۳۱ بنا به صنعت احتیاط و بدون حذف مکررات از این قرار است: «یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد و لاتسرفوا، و کلوا طعامکم عند کل مسجد و لاتسرفوا، و اشربوا شرابکم عند کل مسجد و لاتسرفوا. انه لایحب المسرفین» (ای بنی آدم! هنگام برپائی مراسم در معابد، [همان] لباس [خود]تان را بپوشید و آن را هدر ندهید، نیز خوراکی‌های [خود]تان را میل کنید و مرتکب اتلاف نشوید، همچنین نوشیدنی‌هاتان را مورد استفاده قرار دهید و هدر ندهید. خدا اتلاف‌کنندگان اموال را دوست ندارد). چنان‌که ملاحظه شد اسراف را به معنای اتلاف و هدر دادن گرفتیم و نه زیاده‌روی و زیاده‌خوری.

بنابراین با جمع‌بندی موارد بالا می‌توان گفت که پیش از اسلام برای حضور در پرستش‌گاه‌ها و در صدر آن‌ها مکه، مقررات تحریم پوشاک و خوراک وضع شده بود که به موجب آن برای حجّاج اجازه‌ی استفاده از "پوشاک و خوراک" متعلق به خودشان وجود نداشت و می‌بایست لباس تن و زاد و توشه‌ی همراه‌شان را رها می‌کردند و بلااستفاده می‌گذارند و در نتیجه، موجب فساد و از بین رفتن‌شان می‌گردیدند و گویا به جای پوشاک و خوراک تلف‌شده، اقدام به خرید جامه جدید و آذوقه لازم از اهل حرم

می‌کردند.

در بعضی از شأن نزول‌ها آمده است: قبیله قریش که متولیان کعبه ابراهیمی بودند به مرور ایام و شاید در پی حادثه خاصی مثل واقعه اصحاب فیل، در نظر سایرین گرامی‌تر شدند و ظاهراً این قبیله به خاطر تولیت حج و بدلیل احترامی که پیدا کرده بودند اقدام به وضع مقرراتی برتری‌جویانه کردند زیرا خودشان را در جوار خانه خدا، فرزندان ابراهیم، مصون از هر آسیب و بلا، متولیان و خدمتگزاران کعبه و برتر از دیگران می‌دانستند.

ابن‌العربی مقررات وضع شده را چنین آورده است: قریش وقوف خود را از مزدلفه قرار دادند و نه عرفه زیرا می‌گفتند که عرفه خارج از حدود حرم است این در حالی بود که سنت ابراهیم بر وقوف از عرفه استوار بود. قریش همچنین گفتند، سزاوار نیست هیچ‌کس از عرب به طواف خانه خدا بپردازد مگر این‌که از جامه‌های قریش استفاده کند و هنگامی که حجّ وارد سرزمین ما می‌شوند نباید چیزی جز خوراکی‌های ما را بخورند. نیز کسی به جز قریش و هم‌پیمانانش خوراک کشک نخورد و از سایه‌بان پوستین استفاده نکند در نتیجه مرد و زن عرب وقتی به قصد حجّ می‌آمدند، هنگامی که به مرز حرم می‌رسیدند جامه‌های‌شان و زاد و توشه‌شان را می‌نهادند، و اگر چیزی از پوشاک و خوراک همراه می‌داشتند ورود به مکه بر آن‌ها حرام شده بود. در این حالت اگر کسی از مرد و زن حج‌گذار دارای دوست و رفیقی در میان قریش و هم‌پیمانانش بود، جامه‌ای از او به عاریت می‌گرفت تا طواف خود را در آن انجام دهد و اگر رفیقی نداشت ولی امکان مالی برایش فراهم بود، لباس و جامه‌ای کرایه می‌کرد و به طواف می‌پرداخت ولی اگر نه دوستی در آن‌جا داشت و نه توانایی کرایه لباس برایش فراهم بود در این صورت بین دو امر قرار می‌گرفت: یا این‌که به صورت برهنه و لخت به طواف می‌پرداخت و یا اگر خود را گرامی‌تر از آن می‌دانست که عریان طواف کند پس با لباس خودش طواف را انجام می‌داد اما پس از فراغت از طواف، لباس را از خود دور می‌کرد و دیگر نه او و نه هیچ‌کس دیگری دست به آن جامه نمی‌زد. این جامه‌ی دور افکنده‌شده را "لقی" می‌نامند... زنان نیز در صورت نیافتن لباس عاریه‌ای و لباس اجاره‌ای، لباس‌های خود را درمی‌آوردند و فقط به درعی اکتفا می‌کردند و طواف را انجام می‌دادند... پس آن مردم در

این بدعت و گمراهی بودند تا این که خدا، محمد^(ص) را مبعوث نمود و در باره طواف عریان شان آیه "یا بنی آدم خذوا زینتکم..." را نازل کرد و بدین ترتیب بدعت قریش را برداشت. و نیز در مورد ترک وقوف قریش از عرفه، این آیه را نازل کرد: «ثم أفيضوا من حيث أفاض الناس» (از همان جایی که مردم کوچ می کنند کوچ کنید). متن کامل سخن ابن العربی چنین است: «إن قریشاً كانت رأّت رأياً تكيد به العرب، فقالوا: يا معشر قریش؛ لاتعظّموا شيئاً من البلدان لتعظيم حرمكم، فتزهد العرب في حرمكم إذا رأوكم قد عظّمت من البلدان غيره كتعظيمه، فعظّموا أمرکم في العرب؛ فانكم ولاة البيت و أهله دون الناس؛ فوضعوا لذلك الأمر أن قالوا: نحن اهل الحرم، فلا ينبغي لنا أن نعظم غيره، و لانخرج منه؛ فكانوا يقفون بالمزدلفة دون عرفة؛ لأنها خارج من الحرم، و كانت سنة ابراهيم و عهداً من عهده، ثم قالوا: لا ينبغي لأحد من العرب أن يطوف إلا في ثيابنا، و لا يأكل اذا دخل أرضنا إلا من طعامنا، و لا يأكل الأقط، و لا يستظل بالأدم إلا الخمس؛ و هم قریش، و ما ولدت من العرب و من كان يليها من حلفائها من بنی كنانة؛ فكان الرجل من العرب أو المرأة يأتيان حاجين، حتى إذا أتيا الحرم وضعا ثيابهما و زادهما، و حرم عليهما أن يدخلا مكة بشيء من ذلك؛ فإن كان لأحد منهم صديق من الخمس استعار من ثيابه و طاف بهما، و من لم يكن له صديق منهم، و كان له يسار استأجر من رجل من الخمس ثيابه فإن لم يكن له صديق و لا يسار يستأجر به كان بين احد أمرين: إمّا أن يطوف بالبيت عريانا، و إمّا أن يتكرم أن يطوف بالبيت عريانا فيطوف في ثيابه؛ فإذا فرغ من طوافه ألقى ثوبه عنه، فلم يمسّه، و لم يمسّه أحد من الناس؛ فكان ذلك الثوب يسمى اللقي، قال قائل من العرب: كفى حزناً كرى عليه كأنه / لقي بين أيدي الطائفين حريم. و ان كانت امرأة و لم تجد من يُعيرها و لا كان لها يسار تستأجر به [خلعت] ثيابها كلها الا درعاً مفرداً، ثم طافت فيه، فقالت امرأة من العرب - كانت جميلة تامة ذات هيئة - و هي تطوف: اليوم يبدو بعضه او كله / و ما بدا منه فلا أحله. فكانوا على ذلك من البدعة و الضلالة حتى بعث الله نبيه محمداً^(ص)، و أنزل فيمن كان يطوف بالبيت عريانا: يا بنی آدم خذوا زینتکم ... الى آخر الآیة. و وضع الله ما كانت قریش ابتدعت من ذلك، و قد أنزل الله في تركهم الوقوف

بعرفة: - ثم أفيضوا من حيث أفاض الناس - یعنی بذلك قریشاً و من كان علی دينهم»^{۹۲۴}.
گفتنی است با این‌که بسیاری از شأن نزول‌ها انجام طواف عریان را به غیر قریش منسوب می‌کنند اما گزارشات دیگر حاکی از انجام آن توسط قریش و هم‌پیمانانش نیز می‌باشد. همچنین در بعضی روایات، "طواف عریان زنان" علت نزول آیه می‌باشد. نیز با این‌که گزارشاتی دال بر آن است که افراد پس از درآوردن البسه در خارج از حدود حرم یا بیرون مسجد، به انجام مراسم حج و طواف می‌پرداختند و پس از اتمام کار به سراغ جامه‌های خود که در محل‌شان محفوظ مانده بود می‌رفتند و آن را می‌پوشیدند اما گزارشات متعدد دیگری بیان‌گر این است که نه صاحب لباس و نه هیچ‌کس دیگر از آن البسه استفاده نمی‌کرد بلکه آن‌قدر در آن‌جا می‌ماند که در اثر باد و حرارت خورشید و قرارگرفتن زیر پای مردم از بین می‌رفت. گاه نیز برخی‌ها دارای لباس اضافی بودند بطوری‌که با یکی طواف می‌کردند و پس از انجام مراسم، آن را دور می‌انداختند و لباس دوم را به تن می‌کردند ولی در مقابل، گزارشاتی وجود دارد که فرد در همان بدو ورود به محدوده حرم، جامه از بدن خارج کرده و آن را در راه خدا به دور می‌انداخت و به ادامه مناسک می‌پرداخت یعنی دورانداختن لباس در ابتدای مراسم بوده و نه در پایان آن. نیز در حالی‌که اکثر گزارشات، ناظر به انجام طواف عریان در کعبه ابراهیم است اما روایاتی وجود دارد که مقررات یادشده را جاری در همه کعبه‌ها! و معابد می‌داند. همچنین مطابق برخی گزارشات، طواف عریان فقط مربوط به نوبت اول بوده است و در دفعات بعدی نیاز به تکرارش نبود.

نیز فرأء در شرح آیه ۳۲، قل هی للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا خالصة یوم‌القیامة، می‌گوید: دلیل نزول آیه این بود که قبایلی از عرب جاهلی در ایام حج، فقط در حد رفع گرسنگی غذا می‌خوردند و از گوشت و چربی نیز استفاده نمی‌کردند، آن‌گاه به صورت برهنه به طواف می‌پرداختند؛ مردان در روز، و زنان در شب. زنان از نوعی پوستین استفاده می‌کردند تا قدری آن‌ها را بیوشاند و به همین دلیل [ضباعه] عامریه چنین سُرد: "امروز قسمتی از بدنم و یا تمام آن نمایان می‌شود ولی هر آن‌چه از اندامم آشکار گردد،

۹۲۴ - احکام القرآن ابن‌العربی (اعراف ۳۱)

روا نمی‌دارم آن را [که نگاه کنید]". مسلمانان گفتند: ای رسول خدا ما سزاوارتر به تلاش و مجاهدت در راه پروردگارمان هستیم. آن‌ها با این جمله، خواستار انجام فعل اهل جاهلیت (قوت لایموت و طواف برهنه) بودند ولی خدا در پاسخ آیه "خذوا زینتکم عند کل مسجد و کلوا و اشربوا و لاتسرفوا" را نازل کرد تا بفهماند که عمل آنان حرام شمردن چیزهایی است که خدا آن را حلال و روا دانسته... متن کلام فراء از این قرار است: «و قوله -قل هی للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیامة- ... و انما نزلت هذه الآیة أن قبائل من العرب فی الجاهلیة كانوا لایأکلون آیام حجهم إلا القوت، و لایأکلون اللحم و الدسم، فكانوا یطوفون بالبیة عراة، الرجال نهارا و النساء لیلا، و كانت المرأة تلبس شیئا شبیها بالحوف لیواریها بعض المواراة؛ و لذلك قالت العامریة: (الیوم یبدو بعضه أو کله / و ما بدا منه فلاأحله .) قال المسلمون: یا رسول الله، نحن أحق بالاجتهاد لرینا، فأرادوا أن یفعلوا کفعل أهل الجاهلیة، فأنزل الله تبارک و تعالی: (خذوا زینتکم عند کل مسجد) یعنی اللباس . (و کلوا و اشربوا و لاتسرفوا) حتی یبلغ بکم ذلکم تحریم ما أحللت لکم، و الإسراف هاهنا الغلو فی الدین»^{۹۲۵}.

سایر منابع و گزارشات مربوط به طواف عریان، که در شرح این آیات آمده، را در پایان خواهم آورد (گرچه بحث تفصیلی در این باره را در فصل سوم از بخش اول گزارش کردم).

با توجه به شأن نزولی که از درون آیه استخراج کردم و نیز گزارش‌های پرشمار و همسو، اینک احتمالاتی که از رفتار حجّاج در قبال پوشاک و خوراک همراه‌شان متصور است را مرور می‌کنیم:

الف - خوراک:

۱- برای خوردن و خوراک فقط از بازار مکه استفاده می‌کردند، و زاد و توشه همراه خود، چه خوردنی چه نوشیدنی، را بلااستفاده می‌گذاشتند و در نتیجه فاسد می‌شد و از بین می‌رفت.

۲- در این ایام، از خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها، صرفنظر از این‌که همراه خودشان باشد

یا از بازار مکه تهیه کرده باشند، در حداقل ممکن استفاده می‌کردند و نیز از غذاهای مقوی مثل گوشت و چربی اصلاً استفاده نمی‌کردند.

ب- پوشاک:

۱- جامه از تن درآورده و آن را بیرون از محدوده حرم می‌گذارند و پس از اتمام طواف عریان، یا به طرف لباس رفته و آن را می‌پوشیدند و یا هرگز به سراغش نمی‌رفتند و در نتیجه آن قدر می‌ماند تا بیوسد.

۲- جامه از بدن خارج نموده و پیش از ورود به محدوده حرم بر زمین می‌نهادند و با استفاده از جامه عاریه‌ای یا کرایه‌ای به طواف می‌پرداختند و پس از اتمام طواف، یا به سوی جامه رفته آن را می‌پوشیدند و یا چنین نمی‌کردند و در نتیجه لباس به مرور ایام می‌پوسید.

۳- با جامه خود به طواف می‌پرداختند و پس از اتمام مراسم، آن را از بدن درآورده و دور می‌انداختند و هیچ‌کس به این‌گونه جامه‌ها دست نمی‌زد بنابراین آن قدر می‌ماند تا در اثر قرارگرفتن زیر پاهای مردم و تأثیرات آفتاب و باد از بین می‌رفت.

۴- پیش از ورود به حرم جامه توصیه‌شده‌ی قبیله قریش یعنی ثياب احمسی را تهیه و خریداری می‌کردند و با این جامه‌ی ویژه به طواف می‌پرداختند. پس از انجام مراسم، حق استفاده از جامه‌های قبلی محفوظ بود.

ترجمه جزء به جزء آیات: اینک ترجمه بند بند آیات را همراه با احتمالات گوناگون بی می‌گیریم.

یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد:

ای فرزندان آدم! هنگام طواف حج یا موقع نماز و نیایش در پرستش‌گاه‌ها،

۱- [بدانید طواف و عبادت به صورت عریان، ولو با انگیزه‌های به ظاهر اخلاقی و معنوی، فرمان خدا نبوده و از جمله موجب عاری شدن درون از آلودگی نمی‌شود بنابراین] جامه خود را [که موجب زینت و آراستگی است] بر تن بیارائید [و به طواف و عبادت بپردازید]

۲- [مقررات لزوم استفاده از جامه‌های ویژه طواف، اعم از عاریه‌ای، کرایه‌ای و

خریداری، که متولیان کعبه وضع کردند، مردود است زیرا جامه با جامه دیگر در نزد خدا فرق ندارد. و ارتکاب خطا و گناه در پوشاک و جامه، مجوز عدم استفاده از آن نیست بنابراین همان [جامه‌های موجود] خود را بر تن کنید و بپوشید [و با همان لباس‌ها به طواف و عبادت بپردازید و نیاز به استفاده از جامه‌های ویژه نیست].

۳- [جامه‌ی بر زمین افکنده‌تان را بلااستفاده نگذارید که پوسیده شود بلکه پس از اتمام طوافی که آن را عریان یا با جامهٔ احمسی انجام می‌دهید باید] جامه‌ی خود را از زمین برگرفته و بر تن کنید (و یا: [تن‌پوش را در آغاز طواف از بدن در نیاورده و دور نیفکنید بلکه] جامه را برگزید و بر تن کنید).
و کلو و اشربوا: و

۱- [قانون الزام حجّاج به استفاده‌ی صرف از ارزاق مکه که توسط مکّیان وضع شده، نادرست بوده، حکم خدا نیست. پس خوراکی‌ها و نوشیدنی‌هایی را که همراه‌تان به سفر حجّ آورده‌اید بلااستفاده نگذارید که فاسد شود بنابراین از آن‌ها] بخورید و بیاشامید.
۲- [رسم قبایل عرب در ایّام حجّ مبنی بر اکتفا به حداقل غذا و عدم استفاده از گوشت و چربی به منظور تقویت بار معنوی حجّ یا سایر چیزها، موجب تعالی نبوده شما می‌توانید از همه‌گونه غذا و نوشیدنی به مقدار لازم] بخورید و بیاشامید
و لاتسرفوا: و

۱- [از زاد و توشه‌ی همراه‌تان در سرزمین مکه نیز استفاده کنید و با گوش‌دادن به سخن قریش در وجوب استفاده از مواد غذایی آن‌ها] مرتکب اتلاف [آذوقهٔ موجودتان] نشوید (ناقص)

۲- [در ایّام حجّ و طواف، از همه‌گونه موادّ غذایی به مقدار لازم استفاده کنید ولی برای جلب حظّ معنوی از حجّ، در تناول] زیاده‌روی نکنید (ناقص)
۳- [با دور انداختن جامه‌های خود، و با بلااستفاده گذاردن آذوقهٔ همراه] مرتکب اتلاف [در پوشاک و خوراک] نشوید. (کامل)

۴- [با خرید و اجارهٔ ثياب احمسی، و با خرید آذوقهٔ جدید از مکی‌ها در عین داشتن آذوقه] مرتکب زیاده‌روی [در خرید] و اتلاف [جامه و آذوقه‌تان] نشوید.

أنه لا یحبّ المسرفین:

خدا هدردهندگان [پوشاک و خوراک] را دوست ندارد.

قل من حرّم زینة الله الّتی أخرج لعباده و الطّیبات من الرّزق:

- ۱- ای پیامبر [به متولیان کعبه و به حجّاج] بگو چه کسی استفاده از پوشاک، و خوراک‌های پاک‌ی که پروردگار برای آفریدگانش [از دل خاک] برون می‌آورد [و توسط حجّاج از سایر سرزمین‌ها به قلمرو حرم الهی آورده می‌شود] را تحریم کرده است؟
- ۲- ای پیامبر [به قانون‌گزاران مکه] بگو چه کسی [داشتن] جامه [را به هنگام طواف] و [استفاده از] روزی‌های پاکیزه [را در ایام حج] که خدا [هر دو را] برای بندگان و آفریدگانش آورده تحریم کرده است (یعنی چه کسی محصولات تولیدی خدا را در خانه خدا تحریم کرده است؟)

- ۳- ای پیامبر [به مردم] بگو چه کسی [استفاده از] لباس زینت‌بخش و [انواع] روزی‌های پاک‌ی که خدا برای [بهره‌مندی] بندگانش آفریده است را تحریم کرده؟
- قل هی للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا خالصة یوم‌القیامة کذلک نفضّل الآیات لقوم یعلمون:

ای پیامبر [به ایشان] بگو! خوراک و پوشاک مذکور، در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان می‌آورند و در روز قیامت نیکوتر از آن [مواهب، برای ایشان] هست (یا: و در روز قیامت نیز خاص آنان می‌باشد)...

قل انما حرّم ربّی الفواحش ماظهر منها و ما بطن و الإثم و البغی بغیر الحقّ و أن تشرکوا بالله ما لم ینزل به سلطاناً و أن تقولوا علی الله ما لاتعلمون:

ای پیامبر [به ایشان] بگو: [پروردگار من به هنگام حجّ و طواف:

- ۱- نه استفاده از پوشاک را تحریم کرده که لازم باشد در محضر او به رسم ادب برهنه ظاهر شوید و نه تناول خوراکی‌های کیفی و کافی را ممنوع کرده است ۲- نه استفاده از جامه‌های از پیش داشته‌تان را ممنوع کرده، و نه آذوقه‌ای را که از خارج حرم آورده‌اید، بلکه [پروردگار من فقط:

الف- کارهای زشت پیدا [در نزد مردم، که در اثر پذیرش وسوسه شیطان انجام

می‌دهید]

ب- کارهای زشتِ نهان [از دید مردم]

ج- ارتکاب گناه

د- برتری طلبی و تجاوز به حدود دیگران (که شما قریشیان و متولیان کعبه با وضع قوانین خود ساخته دچار آن هستید)

ه- چیزی را شریک خدا ساختن، در حالی که پروردگار در تائید آن چیزی نازل نکرده است

و- نسبت‌های غیر آگاهانه به خدا [از جمله: وضع قوانین نادرست، و دینی جلوه‌دادن

آن]

را تحریم کرده است [در حالی که شما دچار آن‌ها هستید ولی به جای رفع‌شان، به حوزه دیگران و امور دیگر می‌پردازید]

فرض‌های تحریم

دو چیز در ایام حجّ و طواف، از سوی خود مردم یا از جانب متولیان تحریم شده بود: پوشاک و خوراک. پرسش و ابهام از جزئیات تحریم ناشی می‌شود. اینک احتمالات سه‌گانه‌ای را مطرح و سپس واکنش قرآن در هر مورد را می‌آورم:

۱- تحریم پوشاک غیر مکی در ایام حجّ: یعنی متولیان حجّ، پوشاک و خوراک غیر مکی را در ایام حجّ تحریم کرده بودند و در نتیجه حجّاج، مجاز به استفاده از جامه و آذوقه خود نبودند و می‌بایست هنگام حضور در قلمرو حرم، از پوشاک و خوراک کسبه مکّه خریداری نمایند. البته فرد می‌توانست پس از مراسم، لباس اوّل خودش را بپوشد و به دیار خود کوچ کند. جامه ویژه طواف و احرام، "تیاب احمسی" نام داشت. قرآن در ردّ چنین انحصاری می‌گوید:

«جامه‌ها، خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها تان را مورد استفاده قرار دهید و مرتکب اسراف

نشوید»

در این احتمال هیچ قصدی از سوی قرآن برای انشاء حکم در خصوص پوشش و حجاب شرعی وجود ندارد بلکه تنها در ردّ قانون و رسم رایجی صادر شده که از مردم

غیرمکی خواسته بود هنگام ورود به حرم باید لباس خود را درآورد و "لباس ما" را بپوشید. بنابراین هدف قرآن نفی قانون برتری جویانه و توأم با تبعیض نژادی متولیان حج است و نه این که هدفش دعوت مردم به "لباس پوشی" باشد!

پس ترجمه آیه چنین است: «ای فرزندان آدم [و ای حجّاج خانه خدا] هنگام حج و طواف، از جامه موجودتان و از آذوقه همراهتان استفاده کنید [و با خرید ثياب احمسی و کنار نهادن زاد و توشه‌ی خود] مرتکب زیاده‌روی [در لباس] و اتلاف [آذوقه] نشوید زیرا خدا اسرافکاران را دوست ندارد»

۲- تحریم پوشاک موجود برای همیشه: یعنی حجّاج با رسیدن به مرز حرم، آن پوشاکی که بر اندامشان قرار داشت برای همیشه بر آنها تحریم می‌گشت پس باید آن را از بدن خارج کرده و دور می‌افکندند و کسی نیز حق استفاده از آن را نداشت. همان‌طور که گفتیم این جامه آن قدر می‌ماند تا بیوسد. ممکن است حکایت آذوقه حجّاج "مسافر" نیز همین‌گونه بوده است. قرآن در واکنش به هدررفتن پوشاک حجّاج، آن‌هم با انگیزه‌هایی که به نفس جامه ارتباطی ندارد می‌گوید:

«لباس‌تان را بردارید [و بپوشید] و آب و غذای همراهتان را مورد استفاده قرار

دهید».

در این احتمال، دستور قرآن ناظر به عدم اتلاف اموال است و نه چیز دیگر. در حقیقت، هدف قرآن انشاء حکم در مورد حجاب شرعی و پوشیدگی و برهنگی نیست بلکه قصدش استفاده از لباس، با هدف هدر نرفتن آن است.

پس ترجمه آیات چنین است: «ای فرزندان آدم! در سرزمین حرم و در معابد، لباس [بر زمین افکنده‌تان] را بردارید [و مورد استفاده قرار دهید] و نیز [خوراک و آشامیدنی همراه خود را] بخورید و بیاشامید. [این‌ها را گفتیم تا] مرتکب اتلاف پوشاک و خوراک نشوید چرا که خدا هدردهندگان اموال را دوست ندارد^{۳۱} ای پیامبر به اینان بگو چه کسی پوشاک و خوراک را که خدا برای آفریدگانش [از دل خاک] برمی‌آورد تحریم می‌کند. بگو خدا این نعمت‌ها را در دنیا برای کسانی که [به او] ایمان آورده‌اند قرار داده است و بهتر از آن در روز قیامت [در انتظار آن‌ها] است...^{۳۲} ای پیامبر به ایشان بگو!

خدا [استفاده از خوراک و پوشاک را، حتی با تمسک به احساساتی به ظاهر پاک، تحریم نکرده است بلکه فقط] کارهای زشت [که شخصیت انسانی فرد را مخدوش می‌کند] چه در انظار باشد [همچون سختگیری بر زنان و بردگان] و چه در نهان باشد [همچون خیانت جنسی]، و گناه [همچون میگساری مستانه] و تجاوز به حدود دیگران یا برتری جوئی نسبت به سایرین (که متولیان معابد مظنون به آن هستند) و شرک و نسبت‌های ناآگاهانه [و انتساب قوانین و رسوم خودساخته] به خدا را تحریم کرده است».

۳- تحریم پوشاک مکی و غیرمکی در ایام حج: یعنی در ایام حج هرگونه پوشاک و خوراک را تحریم کرده بودند و هنگام حضور در حرم، نه از جامه خود استفاده می‌کردند و نه از جامه اهالی مکه (تیاب احمسی). در نتیجه لخت و برهنه به طواف می‌پرداختند و به غذای اندک و غیر کیفی در حد سدّ جوع و رفع گرسنگی بسنده می‌نمودند. روشن است این تحریم محدود به پرستش‌گاه‌ها، آن‌هم در ایام حج و طواف بود. قرآن در ردّ تحریم مذکور، که در حرم الهی و هنگام حج و طواف روی می‌داد، چنین واکنش نشان داد:

"پوشید، بخورید و بیاشامید"

در این احتمال، آیا واکنش قرآن با بحث حجاب شرعی ارتباط دارد و آیا قرآن با بیان جمله "پوشید" در این صدد است که رهنمود خودش را در باره پوشش و برهنگی اعلام کند و حکم شرعی حجاب را صادر نماید؟ در پاسخ باید گفت این موضع قرآن، گویای دستور وحی در باره حجاب شرعی نیست زیرا بیشتر از آن‌که خواسته باشد دستور به لباس پوشیدن در ایام حج بدهد، در صدد این است که رسم رایجی که به اسم دین و اخلاق وجود داشته را نفی کند چرا که آن‌ها با پشتوانه‌های به ظاهر مذهبی و اخلاقی، خود را برهنه می‌کردند و به صورت عربان، گرداگرد کعبه طواف می‌کردند. ایشان می‌گفتند در جامه‌هایی که با آن‌ها مرتکب گناه شده‌ایم در برابر حق قرار نمی‌گیریم. آن‌ها با عاری شدن از لباس ظاهری، امید پاک شدن از گناهان و عاری گشتن از خطایا را در سر می‌پروراندند. پس خود را همچون زمان تولد برهنه می‌کردند تا خدا نیز آن افراد برهنه را همچون زمان تولد، عاری از گناه و آلودگی نماید. قرآن با واکنش

خودش، فقط پدیده‌ای که "به نام دین و اخلاق" وجود داشت و مردم را "ملزم" به برهنه شدن می‌کرد رد کرد. بنابراین قرآن نسبت به دو چیز واکنش منفی نشان داد: یکی در برابر "الزام" به برهنه شدن در طواف، که گفت چنین الزامی وجود ندارد و دیگر در برابر رواج طواف عریان که به نام "رسوم مذهبی نیاکان" در میان مردم وجود داشت که قرآن اعلام کرد، این رسم خاستگاه الهی ندارد. پس هدف قرآن، ردّ توهم "مذهبی و اخلاقی بودن" این پدیده، و نیز ردّ "الزام" آن است و نه این‌که قصدش، انشاء حکم شرعی در باب پوشش باشد. با توجه به آیه ۳۲ با اطمینان بیشتری می‌توان گفت که هدف قرآن "ردّ تحریم" پوشاک و خوراک است و نه "بیان وجوب" پوشاک و خوراک (من حرمّ زینة الله الّتی أخرج لعباده و الطّیّبات من الرزق).

پس ترجمه آیه چنین است:

«ای فرزندان آدم! [پای‌بند آموزش‌های موروثی در الزام به انجام طواف عریان و بسنده کردن به غذای بخور و نمیر نباشید پس] در پرستش‌گاه‌ها [می‌توانید] جامه بر تن بگیرید و [اطعمه و اشربه در حدّ لازم و کیفی] بخورید و بیاشامید ولی مرتکب زیاده‌روی [در استفاده از اطعمه و اشربه در این ایام] نشوید زیرا خدا اسرافکاران را دوست ندارد».

چند نکته: اگر این آیه درصدد بیان حکم شرعی حجاب و پوشش باشد، فقط ناظر به پوشش فرد در هنگام طواف یا حدّاکثر نماز خواهد بود و نه سایر اوقات؛ و از آن گذشته میان اهل فنّ در باره نوع دلالت فعل امر مورد بحث (خذوا) اختلاف وجود دارد: وجوب، استحباب یا اباحه؟ (در این رابطه ابن‌عاشور فعل امر اکل و شرب را دالّ بر صیرف اباحه و جواز، ولی فعل امر اخذ زینة را حاکی از وجوب می‌داند؛ اما برای تکمیل توضیحات دقیق وی، که در زیر می‌آید، می‌بایست دلالت فعل امر در اخذ زینة را همچون دلالت فعل امر در اکل و شرب، از نوع جواز و اباحه گرفت و نه وجوب؛ چه، منع و حظری که در اکل و شرب متداول شده بود در پوشیدن نیز رواج داشت پس همان‌طور که امر بعد از حظر در مورد اکل و شرب موجب استنباط وجوب خوردن و آشامیدن نمی‌شود همین‌طور امر بعد از حظر در مورد اخذ زینة هم موجب استنباط وجوب پوشش نخواهد شد: «عن السدی و ابن عبّاس کان أهل الجاهلیّة التزموا تحریم

اللّم و الودك فى أيام الموسم، و لا يأكلون من الطّعام إلّا قوتاً، و لا يأكلون دَسماً، و نسب فى الكشاف ذلك إلى بنى عامر، و كان الحُمس يقولون: لا ينبغي لأحد إذا دخل أرضنا أن يأكل إلّا من طعامنا، و فى تفسير الطبرى عن جابر بن يزيد كانوا إذا حجوا حرّموا الشاة و لبنها و سمنها. و فيه عن قتادة: أن الآية أرادت ما حرّمه على أنفسهم من البحيرة و السائبة و الوصيلة و الحامى. فالأمر فى قوله: خذوا زينتكم للوجوب، و فى قوله: وكلوا واشربوا للإباحة لبنى آدم الماضين و الحاضرين. و المقصود من توجيه الأمر أو من حكايته إبطال التحريم الذى جعله أهل الجاهليّة بأنهم تقضوا به ما تقرّر فى أصل الفطرة ممّا أمر الله به بنى آدم كلّهم، و امتن به عليهم، إذ خلق لهم ما فى الأرض جميعاً. و هو شبيه بالأمر الوارد بعد الحظر. فإنّ أصله إبطال التحريم و هو الإباحة كقوله تعالى: وإذا حللتهم فاصطادوا (المائدة: ٢) بعد قوله: غير محلى الصيد و أنتم حرم (المائدة: ١) و قد يعرض لما أبطل به التحريم أن يكون واجباً. فقد ظهر من السّياق و السّباق فى هذه الآيات أن كشف العورة من الفواحش، فلاجرم يكون اللباس فى الحجّ منه واجب، و هو ما يستر العورة، و مازاد على ذلك مباح مأذون فيه إبطالاً لتحريمه، و أمّا الأمر بالأكل و الشّرب فهو للإباحة إبطالاً للتحريم، و ليس يجب على أحد أكل اللّحم و الدّسم»^{٩٢٦}. و نيز اين اختلاف هست كه آيا نماز و طواف بدون پوشش شرمگاه (با فرض گناه بودن كشف عورة) صحيح است و به عبارت ديگر فقدان ستر عورة موجب بطلان نماز و طواف است يا نه؟ همچنين اين اختلاف وجود دارد كه آيا بحث آيه مربوط به "طواف" است يا "نمازهاى دسته جمعى و اعياد" و يا "تمام نمازها"؟ طبرسى در اين رابطه آورده: «خذوا زينتكم عند كل مسجد اى خذوا ثيابكم التى تتزيّنون بها للصلاة فى الجمعات و الاعياد عن أبى جعفر الباقر و قيل: عند كل صلاة... و قيل: معناه خذوا ما تسترون به عوراتكم و انما قال ذلك لأنهم كانوا يتعرون من ثيابهم للطواف... و كان يطوف الرجال بالنهار و النساء بالليل فأمرنا بلبس الثياب فى الصلاة و الطواف عن جماعة من المفسرين»^{٩٢٧} (امام باقر عبارت خذوا زينتكم عند كل مسجد را چنين معنا کرده: لباس هاى بيوشيد كه به وسيله

٩٢٦ - تفسير التحرير و التنوير ابن عاشور ج ٨ ص ٧٢

٩٢٧ - مجمع البيان ج ٤ ص ٢٤٤

آن برای نمازهای جمعه و اعیاد آراسته و مزین می‌گردید... نیز گفته می‌شود منظور هنگام همه نمازهاست... و نیز گویند منظور آیه این است که "از جامه‌ای برای استتار عورتان استفاده کنید" زیرا آن مردم برای انجام طواف، تمام اندام‌شان را از لباس و جامه لخت می‌کردند... مردان در روز و زنان در شب طواف می‌کردند که آیه امر به پوشیدن در وقت نماز و طواف کرد (...).

محدوده پوشش مورد نظر آیه: برخلاف توضیحات قبلی مبنی بر این‌که آیه به بحث حجاب و پوشیدگی شرعی نپرداخته است اما اکثر مفسران بر این باورند که آیه در صدد انشاء حکمی در باره حجاب شرعی است اما هم‌اینان فقط پوشش عورة و شرمگاه را از آیه استنباط کرده‌اند و نه بیشتر؛ آن‌هم فقط در حین نماز یا طواف حج و نه سایر اوقات!

ملاحسن فیض‌کاشانی می‌گوید: قال الله تعالى: خذوا زینتکم عند کل مسجد. یجب ستر العورة فی الصلاة اجماعاً، والآية نزلت فيه باتفاق المفسرين^{۹۲۸} (پوشاندن عورة در نماز، به اجماع فقهاء واجب است و آیه خذوا زینتکم عند کل مسجد، مطابق رأی همه مفسران در همین باره نازل شده است).

فخررازی نیز در شرح همین آیه می‌گوید: «... أنه تعالى قال فی الآية المتقدمة (قد انزلنا علیکم لباسا یواری سواتکم و ریشا) فبین أن اللباس الذی یواری السواة من قبیل الریاش و الزینة، ثم أنه تعالى أمر بأخذ الزینة فی هذه الآية، فوجب أن یكون المراد من هذه الزینة هو الذی تقدم ذكره فی تلك الآية فوجب حمل هذه الزینة علی ستر العورة، و أيضا فقد أجمع المفسرون علی أن المراد بالزینة ههنا لبس الثوب الذی یستر العورة... قوله (خذوا زینتکم) أمر، و ظاهر الأمر للوجوب، فهذا يدل علی وجوب ستر العورة عند إقامة کل صلاة»^{۹۲۹} (خدای تعالی در آیات قبلی گفت: قد انزلنا علیکم لباسا یواری سواتکم و ریشا. و روشن کرد آن لباسی که شرمگاه را بپوشاند از قبیل زینة است. سپس خدای تعالی امر به "أخذ زینة" در این آیه نمود. پس باید منظور از این زینة، همان چیزی باشد

۹۲۸ - مفاتیح الشرایع فیض‌کاشانی (القول فی لباس المصلی)

۹۲۹ - تفسیر کبیر ج ۱۴ ص ۶۱

که در آن آیه آمد بنابراین لازم است حمل این زینة بر پوشش شرمگاه. نیز مفسران اجماع کرده‌اند بر این که مراد از زینت در این جا پوشیدن لباسی است که عورة و شرمگاه را بپوشاند... خذوا زینتکم، امر است و ظاهر امر برای وجوب است پس این آیه دلالت بر واجب بودن ستر عورة در هنگام اقامه نماز دارد).

اگر از آیه، با اتکا به فعل امر "خذوا" در عبارت "خذوا زینتکم" وجوب پوشش در نماز یا طواف را استنباط کرده‌اند در این صورت با اتکا به فعل امر "کلوا" و "اشربوا" در همان آیه، باید وجوب خوردن و آشامیدن را نیز استنباط کنند! البته فخر رازی این قضیه را مطرح و به آن پاسخی نیز داده است.

گویا علت این که مفسران و فقها از این آیه فقط پوشش "عورة" را استنباط کرده‌اند و نه بیشتر، به واژه زینة برگردد که آن را لباسی می‌دانند که بر روی شرمگاه قرار می‌گیرد و موجب بهبود منظره ناخوشایندش می‌گردد.

علاءالدین کاشانی می‌گوید: «... یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد. قيل فی التأویل الزینة ما یواری العورة»^{۹۳۰} (زینت، آن مقدار جامه‌ای است که عورة و شرمگاه را بپوشاند).

شهید اول نیز گوید: أجمع العلماء علی وجوب ستر العورة فی الصلاة، و عندنا و عند الأكثر أنه شرط فی الصحّة؛ لقوله تعالی (یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد) قيل: اتفق المفسرون علی أنّ الزینة هنا ما تواری به العورة للصلاة والطواف لأنهما المعبر عنهما بالمسجد، و الامر للوجوب. و یؤیده قوله تعالی: (یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباساً یواری سوءاتکم) أمر تعالی باللباس الموارى للسوءة، و هی: ما یسوء الانسان انکشافه، و یقبح فی الشاهد اظهاره، و ترک القبیح واجب. قيل: و اول سوء أصاب الانسان من الشیطان انکشاف العورة، و لهذا ذکره تعالی فی سیاق قصة آدم»^{۹۳۱} (علماء بر واجب بودن پوشش شرمگاه در نماز اجماع دارند. این امر از دیدگاه ما و اکثریت، به دلیل آیه "یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد"، شرط صحّت نماز است. گویند که مفسران اتفاق نظر دارند

۹۳۰ - بدایع الصنائع کاشانی ج ۱ ص ۱۱۶

۹۳۱ - ذکری الشیعه ج ۳ ص ۵

بر این‌که زینة در این آیه آن چیزی است که به وسیله آن شرمگاه را برای انجام نماز و طواف می‌پوشاند زیرا از نماز و طواف به مسجد تعبیر شده، و امر برای وجوب است. این سخن را آیه (یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباساً یوارى سوءاتکم) تقویت می‌کند. در این آیه خدا امر به استفاده از لباسی که پوشاننده سوء است کرده و سوء آن اندامی است که برهنه و منکشف بودنش باعث شرمندگی، و نشان دادنش به ناظران قبیح می‌باشد و [می‌دانیم که] ترک عمل قبیح واجب است. گویند اولین چیز بدی که از سوی شیطان به انسان رسید نمایان شدن شرمگاه بود و به همین دلیل آن را در سیاق داستان آدم نقل کرد).

ملاحظه شد که فقها و مفسران، محتوای آیه را دالّ بر لزوم ستر "عورة و شرمگاه" دانسته‌اند و معمولاً به محدوده‌ای بیش از ناحیه‌ی دامن اشاره نکرده‌اند ولی باید دانست اگر آیه در اعتراض به برهنگی حین طواف و نیایش باشد، که در اثر درآوردن لباس حاصل می‌گشت، در این صورت امر به رفع برهنگی نیز، از طریق بر تن کردن جامه به دست می‌آمد پس با این توضیح، محدوده استتار جامه بیش از ناحیه دامن و شرمگاه است. اما از سوی دیگر تأکید بر استنباط پوشش صرف "شرمگاه" که در کلام مفسران اولیه آمده، خود گویای وخامت برهنگی در آن دوران، و مهم نبودن لُختی سایر قسمت‌های اندام است. کلام مفسران اولیه در تفسیر اخذ زینة به ستر عورة و پوشاندن شرمگاه از این قرار است:

«عن ابن عباس قوله: خذوا زینتکم عند کل مسجد ... الآیة، قال کان رجال یطوفون بالبيت عراة فأمرهم الله بالزینة و الزینة: اللباس، و هو ما یوارى السوأة، و ما سوی ذلك من جيد البز و المتاع، فأمروا أن یأخذوا زینتہم عند کل مسجد»^{۹۳۲}.

«عن مجاهد: خذوا زینتکم عند کل مسجد قال: ما واری العورة ولو عباءة»^{۹۳۳} و

«عن مجاهد فی قوله: خذوا زینتکم عند کل مسجد قال: ما یواری عورتک ولو عباءة»^{۹۳۴}

«قال ابن زید: خذوا زینتکم قال: زینتہم ثیابہم التي کانوا یطرحونها عند البيت و

۹۳۲ - تفسیر جامع البیان طبری ش ۱۱۲۷۷ + الدرا المنثور ج ۳ ص ۷۸

۹۳۳ - تفسیر طبری ۱۱۲۸۰ + تفسیر تبیان ج ۴ ص ۳۸۶

۹۳۴ - تفسیر طبری ۱۱۲۸۰

یتعرون»^{۹۳۵}.

«عن السدی: قال الله: یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد یقول: ما یواری العورة عند کل مسجد»^{۹۳۶}.

بنا بر آنچه تاکنون در بررسی آیه آوردیم، به احتمال زیاد این آیه اساساً به موضوع حجاب شرعی نپرداخته! ولی اگر قائل باشیم که آیه در باره حجاب شرعی است در این صورت مطابق رأی مفسران و فقیهان، فقط پوشیدگی شرمگاه و دامن را مورد توجه قرار داده؛ آن‌هم فقط هنگام نماز یا طواف حجّ را، و از آن گذشته به روشنی معلوم نیست این حکم از باب وجوب است یا استحباب و رجحان و یا صرفاً گویای جواز. و چه بسا نه شأن نزول آیه، آن چیزهایی باشد که در بررسی‌ها آوردیم و نه به موضوع حجاب شرعی پرداخته باشد بلکه آیه مطابق برخی روایات، موضوع آراستگی در حین نماز و استفاده از البسه زیننده را به میان آورده باشد که در این صورت گرچه در باره لباس (لباس زینتی) سخن گفته است ولی از حوزه بررسی کتاب که حجاب شرعی و اخلاقی است بیرون می‌باشد. اینک نمونه‌ای از همین روایات و تفاسیر را مرور می‌کنیم:

«یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد... . الزینة هی اللبسة الحسنة، و یسمى ما یتزین به زینة، کالثیاب الجمیلة و الحلیة، و نحو ذلک. و قوله (عند کل مسجد) روی عن أبی جعفر أنه قال فی الجمعات و الأعیاد»^{۹۳۷}.

«خذوا زینتکم عند کل مسجد ای: خذوا ثیابکم التي تتزینون بها للصلاة فی الجمعات و الأعیاد، عن أبی جعفر الباقر»^{۹۳۸}.

«روی العیاشی بإسناده أن الحسن بن علی، کان إذا قام إلى الصلاة، لبس أجود ثیابه. فقیل له: یا بن رسول الله! لم تلبس أجود ثیابک؟ فقال: إن الله جمیل یحب الجمال، فأتمم لربی، و هو یقول (خذوا زینتکم عند کل مسجد) فأحب أن ألبس أجود ثیابی»^{۹۳۹} (عیاشی

۹۳۵ - تفسیر طبری ۱۱۲۸۹

۹۳۶ - تفسیر طبری ۱۱۲۸۶

۹۳۷ - تفسیر تبیان ج ۴ ص ۳۸۶

۹۳۸ - مجمع البیان ج ۴ ص ۲۴۴

۹۳۹ - مجمع البیان ج ۴ ص ۲۴۴

روایت کرده که امام حسن چون به نماز می‌ایستاد بهترین جامه‌هایش را می‌پوشید. به او گفته شد: ای پسر رسول‌الله چرا بهترین جامه‌هایت را می‌پوشی؟ وی پاسخ داد: خدا زیباست و زیبایی را دوست می‌دارد پس من نیز خود را برای پروردگرم می‌آرایم خدا در قرآن می‌گوید: خذوا زینتکم عند کلّ مسجد [هنگام نماز جامه‌های زیبای‌تان را برتن کنید] به همین دلیل دوست دارم که بهترین جامه‌هایم را [در موقع نماز] بپوشم.

سخن محمداقرا بهبودی در باره تزئین و آراستگی به وسیله لباس در هنگام عبادت و طواف چنین است: «یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کلّ مسجد و کلوا و اشربوا و لاتسرفوا إنه لایحبّ المرفین... منظور از زینت همان دو قطعه لباسی است که در آیه ۲۶ [لباساً یواری سوءاتکم و ریشاً] به عنوان اِزار و رداء (لباس احرام) عنوان شد از آن رو که سوآت بدن را می‌پوشاند و اندام را مانند اندام پرنندگان می‌آراید. این حکم در مقابل ادعای مشرکین صادر شده است و رسمیت یافته است که با اندام عریان، بدون ستر عورة طواف می‌کردند و طواف خود را عبادت خدا می‌پنداشتند. آیه کریمه می‌گوید به هر مسجدی که وارد شدید، به هر بوم و بری که برای عبادت و سجده مناسب بود و خواستید خدا را عبادت کنید و به خاک بیفتید و پیشانی بندگی بر خاک بسائید، حتماً لباس خود را به نحو شایسته بر اندام خود بیارائید تا زشتی‌های اندام شما مستور شود. به سخن کاهنان معابد که همگان بندگان شیطانند گوش فرا مدهید و عریان به عبادت نپردازید. فرمان (کلوا و اشربوا) از آن رو که در زمینه احکام مساجد صادر شده است، گواهی می‌دهد که ناظر به همان اوهام کاهنان بوده است که از خوردن و آشامیدن در حدّ کفاف هم - به هنگام آمدن به معبد - نهی می‌کرده‌اند. بنابراین فرمان (کلوا و اشربوا) افاده جواز می‌کند نه افاده حکم اِلامی از آن رو که امر در مقام حَظَر فقط رافع همان حَظَر است...»^{۹۴۰}.

در تکمیل نقل اخیر باید گفت که در آیه، علاوه بر دو فعل امر "کلوا" و "اشربوا" همچنین از یک فعل امر دیگر یعنی "خذوا"، که هر سه چسبیده به یکدیگرند، استفاده شده است بنابراین به همان ترتیب می‌توان گفت که: امر در "خذوا زینتکم" (خود را

پوشید و بیارید) نیز افاده جواز می‌کند نه افاده حکم الزامی زیرا امر در مقام حظر (ممنوعیت و بازداشتن، مقابله با ممنوعیت)، فقط رافع همان حظر است. پس امر به "پوشیدن، خوردن و آشامیدن" برای نفی سنت رایج (که از لباس پوشیدن، خوردن و آشامیدن در ایام حج منع می‌کرد و یا استفاده از آن‌ها را منحصر به تهیه از مکه می‌کرد) صادر شده است و نه در مقام صدور حکم ابتدایی و الزام شرعی.

سایر مدارک و منابع: در خلال بحث وعده کردم سایر گزارشات مربوط به وجود طواف عریان (و واکنش آیه در قبال آن) را، در پایان خواهم آورد که اینک به برخی از آن‌ها می‌پردازم:

«برای ابطال بدعتی که به تحریم طعام و لباس گذاشته و دستور داده بودند که اهل حل برهنه طواف کنند و از خوراکی که از خارج حرم با خود آورده‌اند نخورند این آیه نزول یافت (یا بنی‌آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد و کلوا و اشربوا و لاتسرفوا انه لایحب المسرفین. قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا... الایه) پس خدا بدعت‌هایی را که قریش در باره حج گذاشته و حمس را از حل جدا کرده بودند برداشت و اهل حرم و اهل حل را در آن احکام یکسان ساخت ... از این آیه که به قول فاضل مقداد به اتفاق مفسران، از (اخذ زینت) پوشاندن عورت اراده شده پنج حکم استفاده گردیده که از آن جمله است وجوب ستر مربوط به نماز»^{۹۴۱}.

«عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال: كانت المرأة تطوف بالبیت و هی عریانة فتقول من یعیرنی تطوفاً تجعله علی فرجها و تقول (الیوم یبدو بعضه او کله/فما بدا منه فلاأحلّه) فنزلت هذه الآیة خذوا زینتکم عند کل مسجد... و کان اهل الجاهلیة یطوفون عراة و یرمون ثیابهم و یترکونها ملقاة علی الارض و لایأخذونها أبدا و یترکونها تداس بالأرجل حتی تبلی و یرسمی اللقاء حتی جاء الاسلام فأمرالله تعالی بستره العورة فقال تعالی خذوا زینتکم عند کل مسجد...»^{۹۴۲}.

«قوله تعالی (یا بنی‌آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد و کلوا و اشربوا و لاتسرفوا انه

۹۴۱ - ادوار فقه شهابی ج ۱ ص ۱۴۳ پاورقی و ج ۲ ص ۲۴

۹۴۲ - صحیح مسلم بشرح النووی ج ۱۸ ص ۱۶۲

لا یحب المسرفین) ... و قال ابن عباس و عطاء و ابراهیم و الحسن و قتادة و سعید ابن جبیر: كانوا یطوفون بالبيت عراة فنهاهم الله عن ذلك»^{۹۴۳}.

«یا بنی آدم خذوا زینتکم) ثیابکم لمواراة عوراتکم. (عند کل مسجد): لصلاة أو طواف. قيل: كانوا یطوفون عراة بالبيت، الرجال بالتهار و النساء باللیل، فأمرهم بلبس الثیاب»^{۹۴۴} (گفته می شود که آنان برهنه طواف می کردند مردها در روز و زنان در شب. پس خدا در این آیه آنان را به پوشیدن لباس امر کرد).

«... أن ستر العورة فرض لقوله تعالى خذوا زینتکم عند کل مسجد. و المراد ستر العورة لاجل الصلاة لا لاجل الناس و الناس فی الاسواق اکثر منهم فی المساجد»^{۹۴۵}.

«یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد و کلاوا و اشربوا و لاتسرفوا انه لا یحب المسرفین. أی لباسکم، حیث إنه سائر للعورة، فهو زینة (عند) دخول (کل مسجد) لطواف أو صلاة أو مطلق دخول المساجد و یحتمل أن یرید أخذ ثیاب التجمّل فیهما فإنّ الزینة أخذت لله تعالی، فعلى الأوّل دلیل وجوب ستر العورة فی الصلاة و الطواف. و على الثانی استحباب الزینة فیهما، أو مطلق المسجد...»^{۹۴۶}.

«عن طاووس فی الآیة قال لم یأمرهم بلبس الحریر و الدیباج و لکنهم كانوا یطوفون بالبيت عراة و كانوا اذا قدموا یضعون ثیابهم خارجا من المسجد ثم یدخلون و کان اذا دخل رجل و علیه ثیابه یضرب و تنزع منه ثیابه فنزلت هذه الآیة یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد»^{۹۴۷} (طاووس گفت: خدا در این آیه مردم را به پوشیدن لباس های [زینتی همانند] حریر و دیباج امر نکرده بلکه [علت نزول آیه این بود که] آنان به صورت برهنه دور خانه خدا طواف می کردند به این صورت که چون به محدوده حرم می رسیدند لباس های شان را بیرون از مسجد در می آوردند و سپس وارد می شدند و حتی اگر فردی با لباس وارد مسجد می شد او را می زدند و لباسش را در می آوردند. به همین خاطر [و در

۹۴۳ - تفسیر تبیان شیخ طوسی ج ۴ ص ۳۸۶

۹۴۴ - تفسیر کنز الدقائق مشهدی ج ۵ ص ۶۷

۹۴۵ - المیسوط سرخسی ج ۱ ص ۱۹۷

۹۴۶ - زبدة البیان مقدس اردبیلی ص ۱۱۴

۹۴۷ - الدر المنثور سیوطی ج ۳ ص ۷۸ + رک: کشف ج ۲ ص ۱۰۰

واکنش به این پدیده] بود که این آیه نازل شد [و از آنان خواست که] هنگام حضور در مساجد جامه‌های تان را بپوشید).

«عن ابن عباس قال كان المشركون يطوفون بالبيت عراة يأتون البيوت من ظهورها فيدخلونها من ظهورها و هم حى من قريش يقال لهم الحمس فأنزل الله يا بنى آدم خذوا زينتكم عند كل مسجد»^{۹۴۸} و «عن قتادة قال كان حى من أهل اليمن يطوفون بالبيت و هم عراة الا ان يستعير أحدهم مئزرا من ميازر أهل مكة فيطوف فيه فأنزل الله يا بنى آدم خذوا زينتكم عند كل مسجد»^{۹۴۹}.

«عن ابن عباس: قوله: يا بنى آدم خذوا زينتكم عند كل مسجد قال: كانوا يطوفون بالبيت الحرام عراة بالليل، فامرهم الله ان يلبسوا ثيابهم و لا يتعروا»^{۹۵۰}.

«عن ابن عباس قال: كان ناس من الاعراب يطوفون بالبيت عراة حتى أن كانت المرأة لتطوف بالبيت و هي عريانة، فتعلق على سفلاها [/ فرجها] سيورا مثل هذه السيور التي تكون على وجوه الحمر من الذباب و هي تقول: (اليوم يبدو بعضه أو كله / و ما بدامنه فلا أحله) فأنزل الله تعالى على نبيه^(ص) (يا بنى آدم خذوا زينتكم عند كل مسجد) فأمروا بلبس الثياب»^{۹۵۱} (ابن عباس گفت شماری از اعراب، برهنه بر گرد خانه خدا می چرخیدند و [حتی زنان نیز چنان طواف می کردند ولی یکی از] زنان بر روی فرج و تهیگاهش بندهایی، همانند بندها و رشته‌هایی که بر صورت الاغها می نهند آویزان کرد و در این حال چنین سرود: امروز قسمتی [از فرج و شرمگاهم] و یا همه‌اش نمایان است اما روا نمی دارم [کسی نگاه کند] آنچه را که نمایان شده است).

«نوآوری‌های قریش پس از واقعه اصحاب فیل: پس از واقعه اصحاب فیل، ... قبیله قریش در چشم تازیان بزرگ و گرامی شدند و گفتند: افراد قبیله قریش، اهل خدا هستند و زیستن در جوار خانه خدا ایشان را از هر آسیبی برکنار می دارد. مردان قریش نیز گرد هم آمدند و گفتند: ما فرزندان ابراهیم خلیل^(ع) و اهل حرم و خدمت گزاران خانه خدا و

۹۴۸ - الدر المنثور ج ۳ ص ۷۸

۹۴۹ - الدر المنثور ج ۳ ص ۷۸

۹۵۰ - تفسیر ابن ابی حاتم روایت ش ۸۳۷۶

۹۵۱ - اسباب نزول الآیات واحدی ص ۱۵۱ + رک: زاد المسیر ابن جوزی ج ۳ ص ۱۲۷

ساکنان مکه هستیم هیچ‌یک از قبائل عرب پایه و مایه ما را ندارد ... پس بیائید تا به هم دست یگانگی بدهیم و قرار بگذاریم که هرگز چیزی را که در بیرون حرم است به اندازه چیزی که در درون حرم است گرامی نشماریم... همچنین گفتند: مردمی که برای حج یا حج عمره می‌آیند نباید خوراکی را که از بیرون حرم با خود آورده‌اند در درون حرم بخورند و نباید به طواف کعبه پردازند مگر با جامه ویژه قریش. بنابراین اگر چنان جامه‌ای نمی‌یافتند برهنه طواف می‌کردند و اگر یکی از بزرگان ایشان از برهنه طواف کردن اکراه داشت و جامه ویژه طواف را نیز به دست نمی‌آورد با جامه خود طواف می‌کرد ولی هنگامی که از طواف فراغت می‌یافت، آن را به دور می‌افکند و دیگر نه او و نه هیچ‌کس دیگری بدان دست نمی‌زد. چنین جامه‌ای را "لقی" (یعنی: دور افکنده) می‌نامیدند... اما زنان... هر زنی همه جامه‌های خویش را می‌انداخت جز جوشن گشوده خود را که با آن پیرامون حرم می‌گشت و می‌گفت: الیوم یبدو بعضه او کله / و ما بدا منها فلا احله (امروز برخی از آن یا همه آن آشکار می‌شود و من آنچه را که آشکار شده حلال نمی‌کنم) وضع زیارت خانه خدا چنین بود تا هنگامی که خداوند، محمد^(ص) را به پیامبری برانگیخت. پیغمبر اکرم بدعت‌های قریش را از میان برد. از این رو حاجیان در ایام حج، مراسم عرفات را به جای آوردند و با همان جامه‌ای که در بیرون حرم بر تن داشتند به طواف پرداختند و در درون حرم نیز از همان خوراکی خوردند که از بیرون با خود آورده بودند... خداوند همچنین در باره خوراک و پوشاکی که در بیرون حرم می‌گذاشتند و به درون حرم نمی‌آوردند، فرموده است: یا بنی‌آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد و کلوا و اشربوا...^{۹۵۲}.

ترجمه آیات با توجه به عبارت پایانی ابن‌اثیر در نقل اخیر چنین است:

«ای فرزندان آدم [و ای حجّاج] جامه‌تان را [در بیرون حرم بر روی زمین مگذارید بلکه آن را] بردارید [و بپوشید، و داخل حرم گردید] و [نیز آذوقه‌تان را در بیرون حرم مگذارید بلکه با خود به درون حرم ببرید و] بخورید و بیاشامید و مرتکب هدر رفتن [خوراک و پوشاک] مشوید.^{۳۱} چه کسی [آوردن] خوراک و پوشاک، که خدا برای

۹۵۲ - کامل ابن‌اثیر ج ۵ ص ۹۹ تا ۱۰۳ (ترجمه ابوالقاسم حالت)

بندگان قرار داده، را [به درون حرم خدا] تحریم کرده است...^{۳۲} ای پیامبر [به ایشان] بگو! پروردگار من فقط فحش‌های آشکار و نهان، گناه، ستم و افزون‌طلبی، شرک و نسبت ناآگاهانه به خدا را تحریم کرده است [و بردن لباس تن و آذوقه‌ی همراه به درون حرم خدا جزو هیچ‌یک از موارد تحریم نیست].»

فصل چهارم - سوره احزاب (زنان پیامبر، و شرایط و مواقع خاص)

گروه کثیری با استناد به آیاتی از قرآن بحث "پرده‌نشینی و خانه‌نشینی" زنان پیامبر را عنوان کرده‌اند. به دنبال آن عده‌ای از همین گروه، بهترین پوشش برای همه بانوان دیگر را نیز همان حضور دائم در خانه دانسته‌اند و اگر آنان را در مواردی ناچار به خروج از خانه بدانند در این صورت "پوشش سرتاسری و همراه با روبند" را برای‌شان استخراج کرده‌اند. آیاتی که مورد استناد اینان است همگی در سوره احزاب بوده و چنین برداشتی از آن دارند:

الف - از آیه خانه و عدم تبرج، "خانه‌نشینی زنان پیامبر، و در خانه ماندن‌شان" را استنباط می‌کنند.

ب - از آیه حجاب و پرده، "پرده‌نشینی زنان پیامبر، و قطع ارتباط‌شان با دنیای خارج از خانه" را برداشت می‌کنند.

ج - از آیه جلباب، "استفاده از روبند و پوشاک سرتاسری را برای همه زنان" به دست می‌آورند.

اما همه این استنباط‌ها در خلال توضیح هر یک از آیات نفی خواهد شد. گفتنی است محور و مخاطب هر سه آیه زنان پیامبرند و در آیه اخیر علاوه بر ایشان، سایر زنان نیز ذکر شده‌اند. اینک بررسی تک تک آیات را آغاز می‌کنیم:

الف - آیه خانه و عدم تبرج

متن آیه: «و قرن فی بیوتکن و لاتبرجن تبرج الجاهلیة الأولى و أقمن الصلوة و آتین الزکوة و أطعن الله و رسوله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یتطهروا»^{۹۵۳}.

آیه را طیّ دو عنوان (و از دو زاویه) به شرح زیر مورد بررسی قرار می‌دهیم:

بررسی اول - پی‌گیری خانه‌نشینی

بحث را با ترجمه‌ای رایج از آیه دنبال می‌کنیم:

«ای همسران پیامبر... در خانه‌های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید و زکاة را ادا کنید، و خدا و رسولش را اطاعت نمائید، خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد»^{۹۵۴}.

ذهنیت رایج: برای آشنائی با برداشت رایجی که از این آیه وجود دارد، علاوه بر

ترجمه بالا، به گزیده‌هایی از چند تفسیر می‌پردازم:

تفسیر المیزان: «(قرن) من قر یقر إذا ثبت و أصله اقرن حذف إحدى الرأین أو من قار یقار إذا اجتمع کنایة عن ثباتهن فی بیوتهن و لزومهن لها، و التبرج الظهور للناس کظهور البروج لناظریها»^{۹۵۵} (کلمه قرن در عبارت قرن فی بیوتکن، کنایه از ثابت ماندن زنان پیامبر در خانه، و خانه‌نشینی‌شان است [یعنی: ای زنان پیغمبر! از خانه‌های خود بیرون نیاید]^{۹۵۶} ...)

تفسیر قرطبی: «معنی هذه الآیة الأمر بلزوم البیت، و إن كان الخطاب لנساء النبی^(ص) فقد دخل غیرهن فیہ بالمعنی. هذا لو لم یرد دلیل یخص جمیع النساء؛ کیف و الشریعة طافحة بلزوم النساء بیوتهن، و الانکفاف عن الخروج منها إلا لضرورة؛ علی ما تقدم فی غیر موضع. فأمر الله تعالی نساء النبی^(ص) بملازمة بیوتهن، و خاطبهنّ بذلك تشریفاً لهنّ»^{۹۵۷} (معنای آیه، دستور به خانه‌نشینی شدن است و با این‌که خطاب آیه متوجه زنان پیامبر است اما سایر زنان نیز مشمول حکم آیه‌اند. حتی اگر دلیل دیگری برای شمول سایر زنان نداشته باشیم همین آیه کفایت می‌کند. البته [دلایل دیگری نیز داریم و] شریعت نسبت به خانه‌نشینی زنان و خودداری‌شان از خروج [مگر در موارد ضروری] سفت و

۹۵۴ - تفسیر نمونه ج ۱۷ ص ۲۸۷

۹۵۵ - تفسیر المیزان ج ۱۶ ص ۳۰۹

۹۵۶ - ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۶ ص ۴۶۲

۹۵۷ - تفسیر قرطبی ج ۱۴ ص ۱۷۹

سخت است. پس خدای تعالی [با وجودی که همه زنان را اراده کرده اما در کلامش] زنان پیامبر را به ماندن در خانه فرمان داد و خطاب را [صرفاً] متوجه آنها کرد تا گرامی‌داشتی نسبت به ایشان باشد).

و از همه گویاتر روایت موجود در تفسیر روض الجنان: «یزیدبن هارون روایت کرد عن محمدبن عبدالله که او گفت: سوده را گفتند - زن رسول را که: تو چرا حج و عمره نکنی چنانکه دیگران می‌کنند؟ گفت: یک بار که واجب بود کردم، از این پس حج و عمره من آن است که از خانه بیرون نیایم چنانکه خدای فرمود مرا فی قوله: و قرن فی بیوتکن - الایه. و عزم من آن است که پای از در این حجره که مرا رسول بنشانند بیرون نهم تا به مردن. و تا به مردن همچنین کرد، بیرون نیامد تا جنازه‌اش از در حجره بیرون آوردند»^{۹۵۸}

با خواندن عبارات بالا ذهن خواننده به این سمت می‌رود که آیه خواهان خانه‌نشینی زنان پیامبر، و به عبارت روشن‌تر حضور دائمی‌شان در خانه است. از آن گذشته، برخی‌ها محتوای آیه را لازم‌الاجرا برای همه بانوان دانسته‌اند.

به سوی برداشتی درست: ریشه برداشت سنتی یعنی آنچه باعث شده که برخی‌ها مراد آیه را ماندگار شدن زنان پیامبر در خانه و آفتابی نشدن در سطح جامعه بدانند از این قرار است:

- معنای واژه "قرن" در عبارت "قرن فی بیوتکن".

- معنای واژه "تبرج" در عبارت "لاتبرجن تبرج الجاهلیة الاولى" و دیگر نکات عبارت.

- ارتباط و در هم تنیده بودن دو عبارت بالا، و یا مستقل و از هم جدا بودن‌شان. اینک معانی متفاوت دو واژه مذکور را می‌آورم و سپس به دلایل گزینش معنای منتخب کتاب برای عبارت "قرن فی بیوتکن" و "لاتبرجن تبرج الجاهلیة الاولى" می‌پردازم که از قضا معلوم خواهد شد هیچ ارتباطی به مقوله خانه‌نشینی زنان پیامبر ندارد. واژه قرن: این کلمه صیغه جمع مؤنث مخاطب از فعل امر است اما در این‌که ریشه

۹۵۸ - تفسیر ابوالفتح رازی (روض الجنان) ج ۱۵ ص ۴۱۵ + ر.ک: تفسیر قرطبی ج ۱۴ ص ۱۸۰ و ۱۸۱

این فعل چه هست، مصدرش چیست، و در نتیجه معنایش چه می‌باشد اختلافی به این شرح وجود دارد:

احتمال اول- "ریشهٔ وقر، مصدر وقار: وَقَرَ يَقْرُ وَقَارًا". در این حالت صیغهٔ مربوطه، "قِرْن" به کسر قاف است و برخلاف رسم الخطّ شایع، گروه کثیری همین قرائت را پذیرفته‌اند (گفتنی است برخی معتقدند قرائت به کسر، حتی ممکن است ناشی از مصدر قرار و فعل اقرن، پس از تغییراتی که در آن به وجود می‌آید باشد): «قرأ أهل المدينة و عاصم: (و قِرْن) بفتح القاف. و قرأ الباقون و هبيرة عن حفص عن عاصم: (و قِرْن) بكسر القاف... قال ابوعلی: قوله (و قِرْن) لا یخلو إما أن یكون من القرار، أو من الوقار. فإن كان من الوقار، فهو مثل عدن و كلن، مما یحذف فيه الفاء، و هی واو، فیبقى من الكلمة عِلن. و إن كان من القرار فیكون الأمر اقرن، فیبدل من العین الیاء، كراهة التضعیف، كما أبدل فی قیراط و دینار. فیصیر لها حركة الحرف المبدل منه. ثم تلقی الحركة علی الفاء، فتسقط همزة الوصل، لتتحرك ما بعدها، فتقول: قرن، لأن حركة الراء كانت كسرة فی تقرّ ألا ترى أن القاف متحرك بها»^{۹۵۹} و «قوله تعالی (و قِرْن) قرأ الجمهور (و قِرْن) بكسر القاف. و قرأ عاصم و نافع بفتحها. فأما القراءة الأولى فتحتمل وجهین: أحدهما- أن یكون من الوقار؛ تقول: وَقَرَ يَقْرُ وَقَارًا أی سكن، و الأمر قِر، و للنساء قِرْن، مثل عدن و زن. و الوجه الثانی- و هو قول المبرد [فی نسخة: الفراء]، أن یكون من القرار...»^{۹۶۰}

وقار که مصدر فعل در احتمال کنونی است به معنای با وقار بودن، و سنگین و آرام بودن است. یکی از دو معنای برگزیدهٔ طبرسی نیز همین معناست: «و قرن فی بیوتکن... و إن كان من وقر یقر فمعناه: کن أهل وقار و سکینه»^{۹۶۱}.

بنابراین معنای عبارت چنین است: «ای زنان پیامبر! در خانه‌هاتان سنگین و با وقار باشید». این ترجمه اشاره به کیفیت حضور در خانه دارد (و نه لزوم حضور در خانه) و در نتیجه گویای این است که هنگام حضور در خانه با وقار و آرام باشید.

احتمال دوم- "ریشهٔ قر، مصدر قرار: قَرَّ يَقْرُ قرارًا". در این حالت صیغهٔ مربوطه،

۹۵۹ - مجمع‌البیان ج ۸ ص ۱۵۴

۹۶۰ - تفسیر قرطبی ج ۱۴ ص ۱۷۸

۹۶۱ - مجمع‌البیان ج ۸ ص ۱۵۵

"قَرْنٌ" به فتح قاف است که مطابق با رسم الخطّ شایع قرآن‌های موجود می‌باشد. زمخشری چکیده گزارش هر دو قرائت را چنین آورده است: «(و قرن) بکسر القاف، من قر [/ وقر] یقر وقاراً. أو من قر یقر، حذف الأولى من رائی: أقرن، و نقلت کسرتها إلى القاف، كما تقول: ظلن، و قرن: بفتحها، و أصله: أقرن فحذفت الراء و ألقیت فتحتها علی ما قبلها، کقولک: ظلن»^{۹۶۲}.

قرار که مصدر فعل در این احتمال است به معنای قرارگرفتن، مستقر شدن، آرام گرفتن، یا بر جا و ثابت شدن و ... می‌باشد. با این وصف اگر مراد آیه از میان معانی فوق این باشد که خواهان آرام و قرارگرفتن در خانه باشد در این صورت شاید با معنای مذکور در احتمال اول تفاوت چندانی نداشته باشد ولی اگر مراد آیه اقامت و حضور در خانه باشد در این صورت به اصل حضور در خانه پرداخته است و نه کیفیت آن. طبرسی از ماده و مصدر کنونی، همین فرض اخیر را استنباط کرده است: «(و قرن فی بیوتکن) أمرهنّ بالاستقرار فی بیوتهن، و المعنی: اثبتن فی منازلکن، و الزمنها»^{۹۶۳}.

احتمال سوم - "ریشه وقر، مصدر وقر: وَقَرَّ یَقَرُّ وَقَرّاً". این احتمال همانند احتمال اول، ماده فعل را وقر می‌داند ولی مصدرش را وقرأ، و نه وقاراً: «قال الأحمر فی قوله (و قرن فی بیوتکن): لیس من الوقار، انما هو من الجلوس. یقال: منه وَقَرْتُ أقرُّ وَقَرّاً»^{۹۶۴}.

گویا این احتمال نیز دربردارنده دو معنا است: یکی نشستن همراه با وقار (وَقَرَّ یَقَرُّ وقرأ فی بیته: جلس بوقار) و دیگری نشستن صرف.

ترجمه عبارت به کمک معنای اول چنین است: «ای زنان پیامبر، در خانه‌هاتان با وقار بنشینید». در این حالت، هدف آیه کیفیت حضور در خانه است و نه الزام به حضور در خانه.

و با معنای دوم چنین است: «ای زنان پیامبر، در خانه‌هاتان بنشینید و بمانید». در این حالت، هدف آیه حضور و ماندگاری در خانه است. البته ممکن است مراد از عبارت منقول در مقائیس اللغه که در صدر احتمال آوردم نیز، جلوس همراه با وقار باشد و نه

۹۶۲ - کشاف ج ۳ ص ۵۳۷

۹۶۳ - مجمع‌البیان ج ۸ ص ۱۵۵

۹۶۴ - مقائیس اللغه ج ۲ ص ۶۴۱

جلوس صرف.

احتمال چهارم - "قار یقار". زمخشری در باره این احتمال چنین نقل کرده: «ذکر أبوالفتح الهمدانی فی کتاب التبیان: وجها آخر، قال: قار یقار: إذا اجتمع. و منه: القارة، لاجتماعها، ألاتری إلى قول عضل و الدیش: اجتمعوا فكونوا قارة»^{۹۶۵} و «ممکن هم هست از ماده (قار یقار) به معنای اجتماع ... باشد»^{۹۶۶}.

در این صورت معنای عبارت چنین است: «ای زن‌های پیامبر، در خانه‌هاتان مجتمع شوید». هدف آیه در این احتمال، لزوم حضور در خانه است.

از مجموع احتمالات چهارگانه، دو ترجمه کلی به دست می‌آید: یکی از این دو ترجمه، اشاره به "حضور" در خانه دارد و به این ترتیب از زنان پیامبر خواسته است که در خانه‌شان بمانند، ولی یکی دیگر از آن دو، اشاره به "نحوه و کیفیت" حضور در خانه دارد و در آن سخنی از حضور یا عدم حضور در خانه به میان نیامده است و گویا فقط خواسته که زنان پیامبر، هنگام حضور در خانه وقارشان را حفظ کنند (البته دلیل چنین سفارشی را توضیح خواهم داد).

واژه تبرج: معنای این کلمه چنین است:

۱- برخی معنای آن را "آشکار شدن در برابر مردم" گرفته‌اند: «کلمه تبرج به معنای ظاهر شدن در برابر مردم است، همان‌طور که برج قلعه برای همه هویدا است»^{۹۶۷}. بر این اساس ترجمه عبارت (و لاتبرجن تبرج الجاهلیة الأولى) چنین است: «ای زنان پیامبر، همچون جاهلیت اولی در میان مردم ظاهر مشوید».

۲- از برخی عبارات می‌توان معنای "بیرون رفتن و خارج شدن" را از آن استنباط کرد: «... متبرجات من الدین، داخلات فی الفتن»^{۹۶۸} و چون در عبارت قبلی آیه، بحث خانه (بیوتکن) مطرح است بنابراین گویا منظور از آن، خارج شدن از خانه است. پس ترجمه عبارت از این قرار است: «ای زنان پیامبر، به شیوه جاهلیت اولی [از خانه] بیرون

۹۶۵ - کشف ج ۳ ص ۵۳۷

۹۶۶ - ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۶ ص ۴۶۱

۹۶۷ - ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۶ ص ۴۶۲

۹۶۸ - من لایحضره الفقیه ح ۴۳۷۴

نروید». سخن طبرسی را شاید بتوان در راستای همین معنا دانست: «(و لا تبرّجن تبرج الجاهلیة الأولى) آی: لا تخرجن علی عادة النساء اللّاتی فی الجاهلیة، و لا تظهرن زینتکن، كما کنّ يظهرن ذلک»^{۹۶۹}.

۳- برخی دیگر، آن را به معنای "نشان دادن زیبایی‌ها و اظهار محاسن" می‌دانند: «التبرج: إظهار المرأة محاسنها»^{۹۷۰} و «تبرّجت المرأة: أظهرت زینتها و محاسنها للأجانب»^{۹۷۱}. انتساب این ویژگی به زن، نشان می‌دهد که او در صدد است با زینت‌های مصنوعی مثل زیورآلات و البسه، یا با زینت‌های طبیعی مثل اندام برهنه، و یا با طرق وسوسه‌انگیز دیگر، خود را نمایش دهد. پس ترجمه عبارت چنین است: «ای زنان پیامبر! به گونه‌ی جاهلیت اولی به خودنمایی و اظهار زیبایی‌ها نپردازید». ابوالفتوح رازی در شرح آیه چنین نقل کرده: «مجاهد و قتاده گفتند: تبرّج، تکسّر و تبختر و تغنّج باشد. و گفتند: مَجْنِبی و کرشمه مکنی چنان‌که اهل جاهلیت پیشینه کردند»^{۹۷۲}. برخی گویند تبرّج در این آیه به معنای "تبختر و تکبر در هنگام راه رفتن" است که اگر آن را معنای جداگانه‌ای ندانیم، می‌توان آن را تحت معنای کنونی (اظهار زیبایی‌ها) دانست.

۴- برخی دیگر، معنای آن را "همانندی در اظهار زیبایی‌ها" گرفته‌اند: «فقیل: تبرّجت المرأة آی: تشبّهت به فی إظهار المحاسن»^{۹۷۳} (تبرجت المرأة، یعنی در اظهار زیبایی‌ها به او همانندی کرد) پس ترجمه عبارت چنین است: «ای زنان پیامبر! در اظهار زیبایی‌ها تان به جاهلیت اولی همانندی نکنید».

۵- دیگر معنای تبرج، "هویدا شدن شخص از [درون] خانه و قصر" است: «معنی تبرجت المرأة ظهرت من برجها آی قصرها»^{۹۷۴} و «ال (بروج) فی الأصل بیوت علی أطراف القصر من تبرجت المرأة إذا ظهرت»^{۹۷۵}. پس ترجمه عبارت چنین است: «ای

۹۶۹- مجمع‌البیان ج ۸ ص ۱۵۵

۹۷۰- مجمع‌البیان ج ۸ ص ۱۵۴

۹۷۱- مصباح‌المنیر فیومی به نقل از: التحقیق ج ۱ ص ۲۴۲

۹۷۲- تفسیر روض الجنان ج ۱۵ ص ۴۱۵

۹۷۳- مفردات راغب ص ۱۱۵

۹۷۴- تفسیر آلوسی ج ۲۲ ص ۸

۹۷۵- تفسیر غریب القرآن فخر الدین طریحی ص ۱۵۱ + تفسیر بیضاوی ج ۲ ص ۲۲۱

زنان پیامبر! به شیوه جاهلیتِ اُولی، به نمایان‌سازی خود از درون خانه‌ها می‌پردازید».

توضیحات بیشتر در باره این ترجمه، در ادامه خواهد آمد.

ترجمه پیوسته و هماهنگ: اینک می‌خواهیم از میان معانی متفاوتی که برای قرن و تبرج آورده شد یکی را انتخاب کنیم و به ترجمه مناسبی از عبارت "و قرن فی بیوتکن و لاتبرجن تبرج الجاهلیة الأولی" که شامل دو جمله است دست یابیم. برای این مهم از بندهای زیر بهره می‌گیریم:

بند ۱- فرمان قرآن، ناظر به نحوه حضور در خانه است: دستور "قرن" در جمله "و قرن فی بیوتکن" مربوط به احکام درون خانه است و نه مربوط به روی آوردن به خود خانه. در واقع آیه، حکمی را در باره نحوه و کیفیت حضور در خانه انشاء می‌کند و نه این‌که به خود خانه رهنمون شده باشد (این مطلب، همچنین از دستور به عدم تبرج نیز قابل برداشت است که در بندهای آتی به آن خواهیم پرداخت). یعنی از دو ترجمه‌ای که از احتمالات چهارگانه‌ی قرن استخراج کردم که یکی به اصل حضور در خانه حکم می‌کرد و دیگری، حکمی را در باره نحوه حضور در خانه انشاء می‌کرد، در این جا همین دومی را برمی‌گزینیم. این گزینش در راستای پیوستگی دو جمله مورد بحث است که در بندهای دیگر تکمیل خواهد شد. بنابراین "بیوتکن" ظرف است برای فعل "قرن" که درون خانه اتفاق می‌افتد (و شاید حرف "فی" که پس از فعل قرن آمده است نیز مؤید آن باشد) ولی اگر دستور قرآن متوجه خود خانه‌ها بود در آن صورت، "بیوتکن" ظرف نبود بلکه هدف و جهت فعل را نشان می‌داد.

بند ۲- انتخاب معنای قرن: با توجه به توضیحات بند ۱ آن معنایی از "قرن" درست است که قابل انطباق به نحوه حضور در خانه باشد و نه مبین روی آوردن به خانه. در این راستا از میان معانی پیش‌گفته، "رعایت وقار و سنگینی، و آرام بودن" افعالی هستند که نحوه‌ی بودن در خانه را بیان می‌کنند (برخلاف معانی "ماندن و مستقر شدن و مجتمع شدن" که مبین اصل روی آوردن به خانه است). بنابراین قرن، امر به رعایت وقار و سنگینی، و آرام بودن است. معانی منتخب، هم به روشنی در مصدرهای "وقار" و "وقر" وجود دارد و هم تا حدودی در مصدر "قرار" می‌توان سراغش را گرفت.

پس با توجه به بندهای ۱ و ۲ ترجمه (و قرن فی بیوتکن) از این قرار است: «ای زنان پیامبر، درون خانه‌هاتان با وقار و آرام باشید».

بند ۳- پیوند جمله دوم به جمله اول: مطابق بند ۲، جمله (و قرن فی بیوتکن) خواهان رعایت وقار و سنگینی در خانه‌ها است. اینک پرسش در این است که مگر در داخل خانه‌ها و محوطه منازل چه پدیده زشتی وجود داشت که قرآن در واکنش نسبت به آن خواهان رعایت وقار و آرامی شد؟ به خاطر وجود همین پرسش، می‌توان انتظار داشت که جمله دوم در صدد پاسخ، و توضیح پدیده مورد اشاره برآمده باشد و به این ترتیب جمله دوم (و لاتبرجن تبرج الجاهلیة الأولى) با جمله اول (قرن فی بیوتکن) دارای پیوستگی معنوی بوده و در واقع دومی مکمل اولی است. پس این دو جمله، دو عبارت جدا و مستقل از یکدیگر نیستند بلکه روی هم، یک چیز را دنبال می‌کنند که در بند ۴ به آن می‌پردازم.

بند ۴- انتخاب معنای تبرج: برای این منظور، می‌بایست آن معنایی از تبرج را برگزید که ناظر به رفتار مربوط به "درون خانه" و اطرافش باشد (معنای پنجم). رفتار مورد اشاره از طریق توضیح زیر که راغب اصفهانی نقل کرده به دست می‌آید: «تبرجت المرأة ای ... و قبل ظهرت من برجها ای قصرها و يدل علی ذلک قوله تعالی: و قرن فی بیوتکن و لاتبرجن تبرج الجاهلیة الأولى»^{۹۷۶} (تبرجت المرأة یعنی آن زن از قصر و خانه‌اش ظهور یافت [و خود را نمایان ساخت] و آیه و قرن فی بیوتکن و لاتبرجن تبرج الجاهلیة الأولى، به همین معنا دلالت دارد).

اما این که نمایاندن و نمایش مورد اشاره از درون خانه‌ها چگونه بوده، و ظهور به چه نحو انجام می‌شده است را بر اساس ترجمه کارشناسانه‌ی محمدباقر بهبودی پی می‌گیریم: «ای خانم‌های پیامبر... در خانه‌های خود قرار و آرام بگیرید و چون دوران جاهلیت پیشین از پنجره‌ها و بام‌ها و دیوارها خودنمایی مکنید»^{۹۷۷}.

گفتنی است نه تنها معنای پنجم تبرج، بلکه حتی معنای سومش (اظهار محاسن) به

۹۷۶ - مفردات ص ۱۱۵

۹۷۷ - معانی القرآن بهبودی (ترجمه آیه)

شرطی که ظرف آن را به دلالت بیوتکن، "خانه" بدانیم نیز می‌تواند دالّ بر مراد باشد. بند۵- ترجمه کلّ عبارت: بنابراین ترجمه "و قرن فی بیوتکن و لاتبرجن تبرج الجاهلیة الأولى" که خیلی‌ها آن را حکم خانه‌نشینی همسران پیامبر و در خانه ماندن‌شان می‌دانند از این قرار است:

«ای همسران پیامبر! در خانه‌هاتان با وقار و آرام باشید و به شیوه جاهلی، خود را از درون خانه و از مقابل درب و پنجره نمایانید».

پس فرمان رعایت وقار هنگام حضور در خانه، در واکنش به "عرض‌اندام و رفتارهای نمایش‌گرایانه زنان" که از درون یا مقابل خانه برای جلب افراد بیرون از خانه انجام می‌گرفت صادر شد و در نتیجه آیه در صدد خانه‌نشینی کردن هیچ‌کس، حتی زنان پیامبر نمی‌باشد.

مرور سایر معانی: حکم به "خانه‌نشینی و حضور دائمی در منزل" که در عمل معادل حبس است چیز ساده‌ای نیست که بشود آن را با دست‌آویزهای سُست و برداشتهای مخدوش استنتاج و اثبات کرد زیرا مسئله، هرچه مهم‌تر باشد دلایل استنباطش از قرآن نیز می‌بایست قوی‌تر و محکم‌تر باشد در حالی‌که دلائل قائلین به این قول، نارسا و ضعیف است.

یکی از ترجمه‌ها و معانی معقولی که برای آیه وجود دارد را شرح دادم که در نتیجه مشخص شد که هیچ ارتباطی با ادعای "خانه‌نشینی و در خانه ماندن" ندارد اما اینک سایر معانی و ترجمه‌ها را به طور خلاصه می‌آورم تا معلوم گردد حتی بر اساس سایر ترجمه‌ها نیز نمی‌توان رأی به خانه‌نشینی زنان پیامبر داد. در این راستا حالاتی که از کنار هم قراردادن معانی اصلی قرن (۱- رعایت وقار و سنگینی ۲- ماندن و اقامت) با پنج معنای تبرج به دست می‌آید را مرور می‌کنیم:

۱- قرن به معنای رعایت وقار و سنگینی: در این صورت معنای جمله اول چنین است: «در خانه‌های‌تان با وقار و سنگین باشید». در این باره به حدّ لازم در شرح معنای منتخب توضیح دادم و مشخص گردید فقط آن معنایی از پنج معنای تبرج می‌تواند صحیح باشد که ناظر به تحقق آن در داخل خانه باشد چرا که در غیر این صورت جمله اول

ناقص و ناتمام می‌ماند.

۲- قرن به معنای ماندن و اقامت دائم در خانه: با این فرض معنای جمله اول چنین است: «در خانه‌های تان بمانید». در این صورت تمام پنج معنای تبرّج قابل بررسی است ولی برای سهولت کار سه معنای کلی استخراج می‌کنیم و بر آن اساس معنای فعل "لاتبرّجن" را ذکر می‌کنیم:

۲/۱- معنای اول (معانی ش ۱ و ۲ تبرّج): «بیرون نروید و در برابر مردم آشکار نشوید». به این ترتیب، این معنا "تأکید و تقویت" جمله اول است و در واقع، هر دو یک چیز را خواسته‌اند: "ماندن در خانه و عدم خروج از آن". اما باید دانست که جمله دوم به وسیله عبارت "تبرّج الجاهلیة الأولى" (به شیوه جاهلی) تقیید و توضیح شده است و در نتیجه معنای کل عبارت چنین است: «در خانه بمانید و به شیوه جاهلی بیرون نروید». بنابراین آن چیزی که مورد نهی قرار گرفته "کیفیت خروج به سبک زنان جاهلیت" است و نه اصل بیرون رفتن. پس امر به "درون خانه ماندن" در واکنش نسبت به "خروج توأم با زیّ جاهلیت" ابلاغ شده و نه به عنوان حکمی مستقل و مطلق.

۲/۲- معنای دوم (معانی ۳ و ۴ تبرّج): «به آشکار ساختن زیبایی‌ها تان نپردازید». بر این اساس جمله اول و دوم می‌خواهد بگوید: «در خانه‌های تان بمانید و [با خروج از منزل] به آشکار ساختن زیبایی‌ها و عرض اندام نپردازید». اما این مورد نیز با همان عبارت "تبرّج الجاهلیة الأولى" که در بالا ذکر شد تبیین و توضیح شده، و در نتیجه معنای کل عبارت چنین است: «در خانه بمانید [و این‌گونه نباشد که در خارج از خانه] زیبایی‌ها تان را به شیوه جاهلی آشکار سازید». در این جا حضور در خانه، جای‌گزین خروج توأم با کرشمه و عرض اندام شده است بنابراین نهی آیه متوجه کیفیت حضور در سطح جامعه است. همچنین علاوه بر عبارت "تبرّج الجاهلیة الأولى" خود جمله دوم یعنی لاتبرّجن (زیبایی‌های تان را آشکار نسازید) نیز علت نهی را در خود نشان می‌دهد پس اگر خروج همسران پیامبر از خانه همراه با اظهار محاسن و آشکارسازی زیبایی‌ها نباشد در این صورت مشمول نهی آیه نیستند.

۲/۳- معنای سوم (معنای ۵ تبرّج): «از درون خانه و از مقابل درب و پنجره، خود

را ظاهر نسازید». بر این اساس غلیظ‌ترین ترجمه‌ای که برای جمله اول و دوم می‌توان لحاظ کرد از این قرار است: «در خانه‌های تان بمانید و در برابر درب و پنجره ظاهر مشوید». اما توضیح مذکور در بندهای بالا و اشاره به عبارت "تبرج الجاهلیة الأولى" در این جا نیز حکمفرماست و در نتیجه ترجمه کل عبارت چنین است: «در خانه‌های تان بمانید و به شیوه جاهلیت محض، خود را از درون خانه و از مقابل درب و پنجره نمایانید». در این جا دستور "درون خانه ماندن" علی‌رغم ظاهرش اشاره به کیفیت حضور در خانه دارد که معادل معنای "رعایت وقار و سنگینی در خانه" است.

خداشه - با این حال ممکن است به توضیحی که در سه مورد بالا برای "تبرج الجاهلیة الأولى" آوردم ایراد گرفته شود زیرا برای این عبارت دو توضیح می‌توان تصور کرد (که توضیح دوم، مطابق با معانی بالا نیست):

توضیح اول - راستای نهی آیه که در قید تبرج الجاهلیة الأولى آمده مربوط به "شیوه" خروج زنان جاهلی باشد و نه اصل خروج و ظهور: «به شیوه جاهلی بیرون نروید و تبرج نکنید». بر این اساس، آن بیرون رفتن و ظهوری اشکال دارد که به شیوه جاهلی باشد و نه هر بیرون رفتن و تبرجی. سخن سیدعلی‌اکبر قرشی در تأیید این توضیح چنین است: «آیا مراد از آیه آن است که زنان آن حضرت در خانه‌های خویش بنشینند و اصلاً خارج نشوند؟ این که نمی‌شود زیرا آن‌ها برای حج و کارهای عادی می‌بایست خارج شوند. و آیه فقط از بیرون شدن در زئی جاهلیت نهی می‌کند».^{۹۷۸}

مرتضی مطهری نیز همین توضیح را پذیرفته است: «مقصود از این دستور زندانی کردن زنان پیغمبر در خانه نیست، زیرا تاریخ اسلام به صراحت گواه است که پیغمبر اکرم (ص) زنان خود را با خود به سفر می‌برد و آنان را از بیرون شدن از خانه منع نمی‌فرمود. مقصود از این دستور آن است که زن به منظور خودنمایی از خانه بیرون نشود و مخصوصاً در مورد زنان پیغمبر اکرم (ص) این وظیفه سنگین‌تر و مؤکدتر است».^{۹۷۹}

توضیح دوم - اما ممکن است گفته شود که راستای نهی آیه در قید مذکور، ناظر به

۹۷۸ - قاموس قرآن ج ۵ ص ۳۰۴

۹۷۹ - مسئله حجاب ص ۱۷۰ [البته در ص ۸۰، چنین وضوحی از کلام وی استنباط نمی‌شود]

"اصل" خروج است و نه شیوه آن. در این حالت ترجمه عبارت، که پیچیده و مخدوش می‌نماید چنین است: «نباید اقدام زنان جاهلیت در خروج از منزل و تبرج را مرتکب شوید».

به راستی اگر منظور آیه حبس زنان پیامبر در خانه‌های بسیار کوچک آن زمان است (تا حدی که مطابق کتب روایی، سوده همسر پیامبر تا زمان مُردنش از خانه‌ای که رسول خدا به او داده بود بیرون نیامد و در همان جا ببرد) در این صورت باید پرسید:

۱- زنان پیامبر برای دو سه نوبت "قضای حاجت و دستشویی" در شبانه‌روز چه می‌کردند؟ زیرا دانستیم درون خانه‌ها جایگاهی برای دفع و ادرار وجود نداشت و در محل‌های دور از خانه به این کار مبادرت می‌کردند، و جالب این‌که مطابق شماری از روایات، خروج همین سوده همسر پیامبر برای قضای حاجت به دقت گزارش شده است.

۲- آنان برای استحمام چه می‌کردند؟ با توجه به این‌که می‌دانیم گرمابه‌ای در داخل خانه‌ها وجود نداشته است.

۳- با توجه به این‌که خانه‌ها معمولاً فاقد حیاط بودند، زنان حضرت چگونه از روشنایی روز و فواید ضروری نور آفتاب بهره‌مند می‌شدند؟

۴- ایشان چگونه به منزل پدر و مادر، برادر و خواهر، خویشان و دوستان، و همسایگان تردد می‌کردند؟

۵- آن‌ها چگونه مایحتاج عمومی و روزمره خود را تهیه می‌کردند؟ آیا پیامبر(ص) باید به امورات مربوط به وحی و نیز مسئولیت اداره جامعه می‌پرداخت و یا وقت خود را صرف برطرف کردن نیازهای بیرون از خانه‌ی زنان متعدّدش که همگی فاقد فرزند بودند می‌کرد و یا برای هریک از آن‌ها غلام زرخریدی استخدام می‌نمود!!؟

در بخش سوم کتاب (عورة شمردن زنان، عامل هفتم، پنجم و ...) به حدّ کافی در باره نادرستی برداشت خانه‌نشینی توضیح خواهم داد. با این حال نباید منکر شد که در آن آلوده‌بازار، حضور بیشتر و پر رنگ بانوان در خانه‌هاشان، هرچه بیشتر به پاکی و تزکیه-شان کمک می‌کرد و خاطرات دوران جاهلی را از ذهن‌شان می‌زدود پس اگر بتوان از درون آیه توصیه به حضور بیشتر در خانه را استخراج کرد به دلیل مذکور بوده و ناظر به

خروج بی‌مورد است.

بررسی دوم - ردیابی منشأ نگرانی آیه

اینک برآنم تا منشأ نگرانی و علت واکنش قرآن، و به عبارت دیگر شأن نزول آیه را از زاویه‌ای دیگر مورد بررسی قرار دهم.

برخی واژه "الأولی" در عبارت "و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الأولی" را به معنای اول (در مقابل دوم) می‌گیرند و به همین خاطر عبارت بالا چنین معنا می‌یابد: «به شیوه جاهلیت اول به تبرج نپردازید». اینان پس از این‌که الجاهلیة الأولی به جاهلیت اول معنا شد در صدد برمی‌آیند تا زمانش را در تاریخ بشر مشخص کنند. در همین راستا برداشت‌های متعدّد و متفاوتی از سوی مفسران صدر اول در تعیین زمان "جاهلیت اول" ابراز شده است (از جمله: روزگار داود و سلیمان، زمان ولادت ابراهیم، فاصله مابین آدم و نوح، فاصله مابین عیسی و محمد، و ...) اما دست‌کم دو برداشت دیگر از این واژه وجود دارد که یکی را اینک از مصطفوی و دومی را بعداً (در اواخر بررسی دوم) از میرد می‌آورم. مصطفوی کاربرد "الأولی" را به معنای اول (در مقابل دوم) غیر وجیه و نادرست دانسته و معنای حقیقی‌اش را پیشین و متقدّم گرفته است: «أی الجاهلیة السابقة التي قبل الاسلام، و الأولی بمعنی السابقة المتقدّمة، و تفسیرها بما یقابل الثانية: غیر وجیه. كما فی: سُنْعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى، فما بال القرون الأُولَى، أو لم تأتْهم بَيِّنَةٌ ما فی الصُّحُفِ الْأُولَى»^{۹۸۰} و «و المراد بالجاهلیة الأُولَى: ما كان قبل الإسلام، عن قتادة»^{۹۸۱}.

بر این اساس ترجمه عبارت از این قرار است: «ای زنان پیامبر! به تبرج جاهلی گذشته [که تا پیش از این جاری بود] مپردازید».

مگر زنان چگونه بودند؟ راستی مگر تا پیش از نزول آیه، زنان چگونه رفتار می‌کردند و در معرض ابتلا به چه چیزهای ناپسندی بودند که آیه خواهان عدم وقوع آن در آینده شد. برای پاسخ به این پرسش و فهم شخصیت اخلاقی و جنسی زنان موارد زیر را، البته صرفاً بر اساس همین آیه، مورد دقت قرار می‌دهیم (گفتنی است اگرچه محتوای

۹۸۰ - التحقیق فی کلمات القرآن الکریم ج ۲ ص ۱۳۳

۹۸۱ - مجمع‌البیان ج ۸ ص ۱۵۵

روایاتی که به عنوان شأن نزول آیات قرآنی آورده می‌شود، لزوماً گویای سبب نزول آیه نیست ولی به هر حال پرده از واقعیات جاری آن روزگار برمی‌دارد چه آیه به آن خاطر نازل شده باشد و چه نه؛ بنابراین از این منظر می‌بایست به روایاتی که در این بررسی می‌آورم نگریست هرچند ممکن است علاوه بر تبیین واقعیات روزگار وحی، از قضا انگیزه نزول آیه نیز باشد):

۱- تبرج و نارسایی جامه: مفسران اولیه (هنگام شرح "عدم تبرج به جاهلیت اولی") مهم‌ترین چیزی که در باره شیوه زنان جاهلی مطرح می‌کنند را مربوط به برهنگی‌ها و کیفیت پوشش آن‌ها می‌دانند. برخی از این روایات که در تبیین جاهلیت اولی آمده از این قرار است:

«و لاتبرجن تبرج الجاهلیة الاولى: و خویشن را از حد بیرون میاراید بی‌عستکی چون بی‌عستکی نادان‌وار نخست، آن وقت که مسلمانی نبود زنان حریرهای تنک پوشیدندی با زبانها گشاده بیرون آمدندی همی خرامیدندی بلیحه و دامن بر کتف افکنده و پیراهن‌های مرواریدین پوشیدندی و در آن بیرون خرامیدندی پیش نامردان محرم [؟] مردان نامحرم]، تبرج الجاهلیة الاولى چنان بود»^{۹۸۲}.

«قیل: إن المرأة كانت تلبس الدرع من اللؤلؤ غیر مخیط الجانین، و تلبس الثیاب الرقاق و لاتواری بدنها»^{۹۸۳} (گویند [شیوه تبرج در جاهلیت اولی چنین بود که] زنان پیراهنی از لؤلؤ می‌پوشیدند در حالی که سمت چپ و راست پیراهن‌شان نادوخته بود، و نیز جامه‌های نازک می‌پوشیدند به گونه‌ای که بدن‌شان را نمی‌پوشاند).

در این راستا می‌توان از روایات زیر، که البته ناظر به معنای قبلی الجاهلیة الأولى است، نیز کمک گرفت:

«ابوالعالیه گفت: روزگار داود و سلیمان است که در آن روزگار زنان جامه نادوخته داشتندی و اندام‌های ایشان ظاهر شدی»^{۹۸۴}.

«قال ابوالعالیه: هی زمن داود^(ع) كانت المرأة تلبس درعاً من اللؤلؤ مفرج الجانین، لا

۹۸۲ - تفسیر سور آبادی ج ۳ ص ۱۹۶۶

۹۸۳ - تفسیر قرطبی ج ۱۴ ص ۱۸۰

۹۸۴ - تفسیر گازر ج ۸ ص ۶+ روض الجنان ج ۱۵ ص ۴۱۶

ثوب علیها غیرها و تعرض نفسها علی الرجال»^{۹۸۵}

«أبو العالیة: هی زمن داود و سلیمان و كانت المرأة تلبس قمیصا من الدر غیر مخیط الجانین فیری خلفها فیه»^{۹۸۶} (منظور روزگار داود و سلیمان است که زنان پیراهنی از درّ می پوشیدند ولی هیچ یک از دو جانبش دوخته نمی شد بطوری که پشتشان در آن نمایان می گردید).

«قال ابو العالیة: كانت الأولى زمن داود و سلیمان علیهما السلام و كان للمرأة قمیص من الدر غیر مخیط الجانین يظهر منه الأعکان و السواتان»^{۹۸۷} و «قال ابو العالیة: من داود و سلیمان، كان للمرأة قمیص من الدر غیر مخیط الجانین، يظهر منه الأکعاب و السواتان»^{۹۸۸} (منظور از اولی روزگار داود و سلیمان علیهما السلام است که پیراهن های زنان شان فاقد دوخت در طرفین اندام بود بطوری که [از همین شکاف های بزرگ، حتی] شرمگاه، شکم و کفل شان نمایان می شد)

بنابراین زنان روزگار پیامبر، و از جمله همسران حضرت و سایر زنان مؤمن، دچار برهنگی های زیر، و یا در خطر ابتلا به آن بودند:

- نمایان بودن اندام به دلیل نادوختگی البسه (جامه نادوخته داشتندی و اندام های ایشان ظاهر شدی).

- نمایان شدن یک یا هر دو طرف چپ و راست بدن به دلیل نهادن دامن لباس بر کتف (دامن بر کتف افکنده: اشتمال صماء).

- نمایان بودن اندام، به دلیل نازکی جامه شان (تلبس الثیاب الرقاق و لاتواری بدنها).

- طرفین جامه و به عبارت دیگر سمت چپ و راست پیراهن شان نادوخته و باز بود، و در نتیجه بخش هایی از پیکر شان نمایان می گشت (غیرمخیط الجانین، مفرج الجانین).

- شکاف های جانبی البسه شان چنان بود که گاه حتی نقاط حسّاس بدن از جمله

۹۸۵ - تفسیر کشف الاسرار ج ۸ ص ۴۵

۹۸۶ - تفسیر تعلی ج ۸ ص ۳۵

۹۸۷ - تفسیر آلوسی ج ۲۲ ص ۸

۹۸۸ - تفسیر البحر المحیط ج ۷ ص ۲۲۳

شکم، نشیمن گاه و شرمگاه‌شان دیده می‌شد و بیرون می‌زد (فیری خلفها فيه، يظهر منه الأعکان و السواتان، يظهر منه الأکعاب و السواتان).

پس با فرض انطباق تبرج بر برهنگی‌های مذکور، قرآن در این آیه خواهان دوری زنان پیامبر از آن برهنگی‌ها شده است.

۲- ابتلا به رجس و آلودگی: در بند پایانی آیه، از برنامه خدا برای زدودن "رجس" از همسران پیامبر و در نتیجه، پاک‌شدن‌شان سخن به میان آمده: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً». اینک باید دید که رجس چیست، و پاک‌شدن از رهگذر چه چیزهایی به دست می‌آید. رجس به معنای "عمل زشت و قبائح شدید، پلیدی و ناپاکی، شک و دودلی، وسوسه شیطانی، و آلودگی" آمده است.

«رجس: پلید. راغب آن را شیئی قدر و پلید گفته در مجمع از زجاج نقل شده که رجس نام هر کار تنفرآور است اقرب و صحاح نیز آن را پلید گفته...»^{۹۸۹}.

«رجس: قال الله جلّ و عزّ: (أَمَّا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْإِزْلَامُ رَجْسٌ)، قال الزّجاج: الرّجس، فی اللّغة: اسمٌ لكل ما استُقدِرَ من عمَل، فبالغ الله فی ذمّ هذه الاشياء و سمّاها رجسا. و يقال: رَجَسَ الرجل رَجَساً، و رَجَسَ يَرَجَسُ: إذا عمل عملاً قبيحاً. و الرّجس، بفتح الراء: شدّة الصوت، فكأن الرّجس: العمل الذي يَقْبُحُ ذكره و يرتفع فی القُبْح... و قال ابو جعفر فی قوله: (أَمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ)، قال: الرّجس: الشك»^{۹۹۰}.

«... و رجسُ الشيطان وسوسته و همزه...»^{۹۹۱}.

«... أن ما يظهر من هذه الكلمات و من موارد استعمال المادّة فی الكتاب الکریم و غيرها: أن الأصل الواحد فيها هو ما يكون غير مناسب و غير لائق شديداً بحيث يعدُّ في الخارج و عند العرف العادل و العقل السالم مكروهاً و قبيحاً مؤكّداً. و هذا الأصل له مصاديق: كالتدزير و التجسس و الخلیط و الوسخ و كل ما يستقدر و الصوت الشديد الخارج عن الاعتدال أو الصوت المكروه و الشكّ و الكفر و اللعنة و ما يرتفع في القبح و ما لا

۹۸۹ - قاموس قرآن قرشی ج ۳ ص ۵۵

۹۹۰ - تهذيب اللغة از هری ج ۲ ص ۱۳۶۷

۹۹۱ - ترتيب كتاب العين خليل بن احمد ج ۱ ص ۶۵۷

خبر فیه و هَدیر البعیر و النتن»^{۹۹۲}.

در واقع همسران پیامبر از یک سو به آیین حق ایمان آوردند و با رسول خدا (که محور این آیین بود) ازدواج کردند، اما از سوی دیگر به دلیل این که در آن جامعه آلوده زده می‌زیستند بعضاً گرفتار وسوسه و دودلی بوده و پلیدی‌ها و قبائلی را از سابق با خود داشتند که قرآن خواهان از بین بردن آن موارد یعنی زدودن رجس شد. صحت این سخن به وسیله جمله دوم همین بند یعنی "و یطهرکم تطهیراً" تأیید می‌شود زیرا تطهیر، از میان بردن آلودگی‌ها و وساوس شیطانی، و زدودن پلیدی‌ها و قبائلی است. گفتنی است همسران رسول، همه مانند خدیجهی "طاهره" نبودند برخی از ایشان با انگیزه‌های ساده و یا تحت شرایط خاص به همسری حضرت درآمدند و در نتیجه بعضی از آن‌ها از استانداردهای لازم برای همسری وی برخوردار نبودند؛ و چون قرآن توجه به واقعیات داشت بنابراین دستورات و رهنمودهایی صادر کرد تا اینان را از حیث اخلاقی و انسانی رشد دهد و قدری با مقام همسری حضرت تطابق یابند. در این راستا می‌توان به توضیحات و دستورات موجود در آیات ۲۸ تا ۳۴ سوره احزاب، که آیه مورد بررسی نیز جزو آن است، مراجعه کرد.

بر این اساس ترجمه عبارت "إِنَّمَا يَرِيْدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً" چنین است: «[ای همسران پیامبر!] خدا می‌خواهد آلودگی [و اعمال زشت و تردیدهای شیطانی] را از شما خانواده پیامبر بزداید و در نتیجه شما را چنان که شایسته و بایسته است پاک نماید».

۳- اوج تبرج و آلودگی: معضلاتی که در باره زنان عصر پیامبر مطرح است به توضیحات پیشین محدود نمی‌شود. مصداق چشمگیر در این باب، "معشوقه‌بازی و آلودگی‌های جنسی" بود که روایات زیر شاهد آن است. گفتنی است این گزارشات در شرح همین آیه، که حاوی توصیه‌های قرآن به زنان پیامبر است، وارد شده است! نیز گفتنی است وجود چنین مواردی چنان شایع بود که قرآن (بر اساس این روایات) به میدان آمد و خواهان پرهیز و عدم ارتکاب آن از سوی زنان پیامبر شد!

شیخ طوسی در تفسیرش در این باره چنین نقل کرده: «و قوله (تبرج الجاهلیة الاولى) ... و قيل ما كان يفعله اهل الجاهلیة، لأنهم كانوا يجوزون لامرأة واحدة رجلا و خلا فللزوج النصف السفلائی و للخل الفوقانی من التقبیل و المعانقة، فنهى الله تعالى عن ذلك ازواج النبی (ص)»^{۹۹۳} (برخی گویند منظور از "تبرج الجاهلیة الاولى" آن چیزی است که اهل جاهلیت مرتکبش می شدند زیرا آنها داشتن رفیق برای زنان شوهردار را جایز و روا می دانستند. پس نیمه‌ی پایین اندام زن برای شوهرش بود [که با او آمیزش و مجامعت کند] و نیمه‌ی بالائی‌اش برای رفیقش بود که او را بیوسد و در آغوش گیرد. پس خدای تعالی همسران پیامبر را از این اقدام بازداشت).

گزارش سایر تفاسیر در این باره از این قرار است:

«و قيل: إن معنى تبرج الجاهلیة الأولى أنهم كانوا يجوزون أن تجمع امرأة واحدة زوجاً و خلاً، فتجعل لزوجها نصفها الأسفل، و لخلها نصفها الأعلى، يقبلها و يعانقها»^{۹۹۴}.

«قال المبرد: كانت المرأة تجمع من زوجها و حلمها [/ خدنها]، للزوج نصفها الأسفل، و للحلم [/ للخدن] نصفها [الأعلى]، يتمتع به فی التقبیل و الترشف»^{۹۹۵}.

«قال أبو العباس المبرد: و الجاهلیة الأولى كما تقول الجاهلیة الجهلاء، قال: و كان النساء فی الجاهلیة الجهلاء يُظهرن ما يقبح إظهاره، حتى كانت المرأة تجلس مع زوجها و خلتها، فینفرد خلتها بما فوق الإزار الی الأعلى، و ینفرد زوجها بما دون الإزار الی الأسفل، و ربما سأل أحدهما صاحبه البذل»^{۹۹۶} (مبرد گفت: عبارت جاهلیت اولی، مانند این است که بگویی عین جاهلیت [جاهلیت محض، عین حماقت]. مبرد در ادامه گفت: زنان در حین ابتلا به عین جاهلیت، آنچه اظهارش قبیح است را ظاهر می کردند. زن در این حالت همراه با شوهرش و رفیقش می نشست و [اندام] مافوق إزار را در اختیار رفیق، و [اندام] مادون إزار را در اختیار شوهر قرار می داد؛ و چه بسا یکی از آن دو خواستار جایجایی با دیگری می شد).

۹۹۳ - تفسیر تبیان ج ۸ ص ۳۳۹

۹۹۴ - مجمع البیان ج ۸ ص ۱۵۵

۹۹۵ - تفسیر البحر المحیط ابوحیان اندلسی ج ۷ ص ۲۲۳، تفسیر آلوسی ج ۲۲ ص ۸

۹۹۶ - تفسیر قرطبی ج ۱۴ ص ۱۸۰

آنچه تا به حال در "بررسی دوم" گفته شد مصادیقی از آلودگی‌ها و زیّ زنان عصر پیامبر بود که قرآن به دلیل شیوع برخی از آن مصادیق، و جدّی بودن خطر برخی دیگر، اوامر و رهنمودهایی صادر کرد تا زنان رسولش را (که نزدیک‌ترین ارتباط را با فرستاده خدا داشتند) هم از جهت حجاب شرعی و هم از جهت دوری از آلودگی ایمن و سربلند سازد. به عبارت دیگر اگر مجموع روایات پیش‌گفته درست باشد در این صورت برهنگی‌ها و نارسایی جامه‌ها و نیز آلودگی‌ها چنان ملموس بود که همه زنان حتّی همسران رسول نیز مواجه با این معضلات و خطرات بودند و قرآن در همین رابطه از اینان خواست که از این برهنگی‌های ناشی از ضعف پوشش جلوگیری نموده و به ویژه از نزدیک شدن به آلودگی‌های جنسی و اخلاقی بپرهیزند.

اینک در پایان بررسی آیه، ترجمه آن را می‌آورم:

ای همسران پیامبر ... «در خانه‌های‌تان با وقار و آرام باشید، و به شیوه جاهلی از درون خانه [و از مقابل درب و پنجره] خود را ننمایانید، و نماز را برپا دارید، و زکوة دهید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید زیرا خدا می‌خواهد [با حذف اعمال و رفتار خیلی قبیح] آلودگی را از شما خانواده پیامبر بزدايد و [در نتیجه] شما را چنان‌که شایسته و بایسته است پاک نماید».

گفتنی است شیعیان "تطهیر و رفع آلودگی" مذکور در بند پایانی آیه را متوجّه پنج‌تن (رسول‌الله^(ص)، امام‌علی، فاطمه، حسن و حسین) می‌دانند؛ این در حالی است که رفع رجس و سطح تطهیر مستفاد از آیه، در مراتبی معمولی قرار دارد که هرگز با عظمت "پاکی و دوری از آلودگی" مورد نظر شیعیان در خصوص پنج‌تن، در یک سطح نیست. چیزی که به این برداشت دامن می‌زند تغییر "صیغه‌ها و ضمائر" مؤنث در آغاز این آیه و آیات قبلی به ضمیر مذکر "کُم" در بند پایانی آیه (اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) است اِنَّمَا می‌توان گفت که ضمیر "کُم" نه به "لفظ" نساء در عبارت نساءالنبيّ (آیه ۳۲) برمی‌گردد که لازم باشد مؤنث (کن) بیاید، و نه به جمع پنج‌تن برگشت دارد که بر آن اساس مذکر (کُم) آمده باشد بلکه این ضمیر به واژه "أهل" در عبارت أهل‌البیت (خانواده پیامبر، که در این آیات به قرینه عبارت نساءالنبيّ به زنان

حضرت محدود می‌شود) برمی‌گردد که لفظی مذکر بوده و ناچار ارجاع به آن نیز می‌باید با ضمیر مذکر (کُم و ...) صورت گیرد. ضمیر "کُم" در این آیه دو بار به کار رفته: یک بار پیش از اهل‌البیت (عنکم الرجس اهل‌البیت: عود الضمیر علی المتأخر) و دیگری پس از اهل‌البیت (اهل‌البیت و يطهرکم: عود الضمیر علی المتقدم) که هر دو با توضیحی که آوردم به اهل‌بیت مصرح در آیه برمی‌گردد. استفاده از ضمیر مذکر برای ارجاع به اهل‌البیت چیز تازه‌ای نبوده و در دیگر آیات قرآن نیز به کار رفته است: «قالوا أتعجبین من أمرالله رحمتالله و برکاته علیکم اهل‌البیت إنه حمید مجید»^{۹۹۷} و «و حرّمنا علیه المراضع من قبل فقالت هل أدلکم علی اهل‌بیت یکفّلونه لکم و هم له ناصحون»^{۹۹۸}. پس تطهیر مورد بحث، نه به پنج‌تن اشاره دارد و نه سطح آن، چنان بالاست که فضیلتی برای همسران پیامبر به شمار آید! با این حال اگر بخواهیم مطابق روایات وارده، عبارت (إنما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل‌البیت و يطهرکم تطهیرا) را به پنج‌تن تفسیر کنیم در این صورت چاره‌ای نیست جز این‌که آن را جمله‌ای مستأنفه فرض کنیم که در این صورت، تطهیر و رفع رجس مستفاد، به ویژه به قرینه تطهیراً، می‌تواند از نوع خاص و اعلی به حساب آید. بر این اساس ضمیر کُم به اعتبار روایات به پنج‌تن معهود برمی‌گردد.

ب- آیه حجاب و پرده

امروزه در میان ایرانیان، واژه "حجاب" به معنای پوشش است و به همین معنا عنوان کتاب را حجاب شرعی در عصر پیامبر نامیدم اما گویا در آیه زیر به معنای "پرده و حائل" است که توضیح آن در ادامه خواهد آمد.

متن آیه: «یا ایهاالذین آمنوا لاتدخلوا بیوت النبیّ إلا أن یؤذن لکم الی طعام غیر ناظرین إناه و لکن اذا دُعیتم فادخلوا فاذا طعمتم فانتشروا و لا مستأنسین لحدیث ان ذلکم کان یؤدی النبیّ فیستحیی منکم والله لایستحیی من الحقّ و إذا سألتموهنّ متاعاً فسئلوهنّ من وراء حجاب ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهنّ و ما کان لکم أن تؤذوا رسولالله و لا

۹۹۷ - سوره هود آیه ۷۳

۹۹۸ - سوره قصص آیه ۱۲

أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبْدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا»^{۹۹۹}

ترجمه عبدالمحمد آیتی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خانه‌های پیامبر داخل مشوید مگر شما را به خوردن طعامی فرا خوانند، بی آن‌که منتظر بنشینید تا طعام حاضر شود. اگر شما را فرا خواندند داخل شوید و چون طعام خوردید پراکنده گردید. نه آن‌که برای سرگرمی سخن آغاز کنید. هر آینه این کارها پیامبر را آزار می‌دهد و او از شما شرم می‌دارد. ولی خدا از گفتن حق شرم نمی‌دارد. و اگر از زنان پیامبر چیزی خواستید، از پشت پرده بخواهید. این کار، هم برای دل‌های شما و هم برای دل‌های آن‌ها پاک دارنده‌تر است. شما را نرسد که پیامبر خدا را بیازارید، و نه آن‌که زن‌هایش را بعد از وی هرگز به زنی گیرید. این کارها در نزد خدا گناهی بزرگ است.»

توضیحاتی در مورد رأی سنتی (پرده‌نشینی): این آیه پیش‌تر در فصل دوم همین بخش در قالب آیات استیذان مورد بررسی قرار گرفت که باید به همان‌جا مراجعه کرد اما در این‌جا صرفاً در صدد بررسی ادعای "پرده‌نشینی زنان پیامبر" که خیلی‌ها آن را خواست آیه می‌دانند هستیم. بنابراین محور بحث‌مان از آیه، جمله «و إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» (اگر از زنان پیامبر چیزی خواستید، از پشت پرده بخواهید) می‌باشد.

معمولاً این آیه (که به آیه حجاب معروف است) را دالّ بر "در حجاب شدن زنان پیامبر، و عدم تماس و رویارویی‌شان با مردان" می‌دانند. البته در نحوه محجوب شدن اختلافی به این شرح وجود دارد:

اکثراً منظور از در حجاب قرار گرفتن را "پرده‌نشینی" یعنی حضور دائمی در خانه، و حائل بودن پرده‌ای میان آنان با مردان و عالم خارج از خانه دانسته‌اند. اینک سخن برخی از این اکثریت را مرور می‌کنیم:

«و إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» یعنی: فَإِذَا سَأَلْتُمْ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ (ص) شَيْئًا تَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ، فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ. قال مقاتل: أَمْرُ اللَّهِ الْمُؤْمِنِينَ أَلَّا يَكَلِّمُوا نِسَاءَ

النبي إلا من وراء حجاب»^{۱۰۰۰} (منظور از عبارت مورد بحث چنین است: هنگامی که خواستید چیزی را که به آن نیاز دارید از زنان پیامبر بگیرید، خواسته خود را از پس پرده مطرح نمایید. مقاتل در این باره گوید: خدا مردان مؤمن را دستور داد که با همسران پیامبر سخن نگویند مگر از پشت پرده و حجاب).

«معنایش این است که اگر به خاطر حاجتی که برای تان پیش آمده، ناگزیر شدید با یکی از همسران آن جناب صحبت بکنید، از پس پرده صحبت کنید، (ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهن) این جمله مصلحت حکم مزبور را بیان می‌کند و می‌فرماید: برای این که وقتی از پشت پرده با ایشان صحبت کنید، دل‌های تان دچار وسوسه نمی‌شود و در نتیجه این رویه، دل‌های تان را پاک‌تر نگه می‌دارد... در الدرالمنثور است که ابن‌سعد، از صالح‌بن‌کیسان روایت کرده که گفت: حجاب همسران رسول‌خدا در ذی‌القعدة سال پنجم از هجرت نازل شد. این حدیث را ابن‌سعد از انس نیز روایت کرده و در آن آمده که سال پنجم همان سالی است که رسول‌خدا^(ص) با زینب ازدواج کرد»^{۱۰۰۱}.

«و اذا سألتموهن متاعاً فاسئلهن من وراء حجاب... چون از زنان پیغمبر متاعی خواستید از پس پرده بخواهید... و این غیر از پوشیده بودن زن از نامحرم است که در سوره نور آمده»^{۱۰۰۲}.

و برخی دیگر منظور از محجوب شدن را استفاده از جامه مناسب، روئند یا پوشش سرتاسری که در واقع پرده سیار بود، و موجب ناشناخته ماندن در سطح جامعه است می‌دانند.

در راستای انطباق حجاب مذکور در آیه بر پوشش یا روئند به دو مورد زیر می‌توان اشاره کرد:

«... و اذا سألتموهن متاعاً فاسئلهن من وراء حجاب ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهن». بعد از آیت حجاب هیچ‌کس را روا نبود که در زنی از زنان رسول نگرستید اگر در تقاب

۱۰۰۰ - مجمع‌البیان ج ۸ ص ۱۷۷

۱۰۰۱ - ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۶ ص ۵۰۶ و ۵۱۵

۱۰۰۲ - قاموس قرآن قرشی ج ۲ ص ۱۰۳ و ۱۰۴

بودی یا بی نقاب»^{۱۰۰۳}.

«مترجم اللؤلؤ و المرجان نیز در توضیح روایتی که بعداً خواهیم آورد و مربوط به یکی از همسران پیامبر بوده و پس از آیه حجاب رخ داده است می‌گوید: این حدیث دلالت بر این دارد که مقصود از حجاب، پوشیده شدن بدن زن است، نه محبوس ساختن او در منزل»^{۱۰۰۴}.

اما برداشت مشهورتر و سنتی‌تر همان پرده‌نشینی و حضور دائم در خانه است که ابتدا آوردم.

اختلاف یادشده در انطباق واژه حجاب بر "پرده" یا بر "پوشش و روبند" ناشی از آن است که این کلمه در اصل به معنای مانع و حاجز، و حائل میان دو چیز است: «مصبا - حَجَبَهُ حَجَبًا مِنْ بَابِ قَتْلٍ: مَنَعَهُ، وَ مِنْهُ قَبِيلٌ لِلْسِتْرِ حِجَابٌ لِأَنَّهُ يَمْنَعُ الْمَشَاهِدَةَ، وَ قَبِيلٌ لِلْيَوَابِ حَاجِبٌ لِأَنَّهُ يَمْنَعُ مِنَ الدَّخُولِ. وَالْأَصْلُ فِي الْحِجَابِ جَسْمٌ حَائِلٌ بَيْنَ جَسَدَيْنِ... وَ التَّحْقِيقُ: أَنَّ الْحِجَابَ هُوَ الْحَائِلُ الْحَاجِزُ الْمَانِعُ عَنِ تَلَاقِي شَيْئَيْنِ أَوْ أَثْرَهُمَا...»^{۱۰۰۵}. چنان‌که ملاحظه می‌شود این معنا در مورد پرده کاملاً پرکاربرد و رایج است و از طرف دیگر جامه و روبند نیز مانع و حائلی‌اند میان اندام و چهره فرد پوشیده شده با افراد مواجه با وی.

موضوع در حجاب قرارگرفتن و محجوب‌شدن زنان رسول، چنان در کتب روایی جدی است که به صورت یک اصطلاح رایج در آمده بود: «... فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ: إِحْدَى أَمْهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ، أَوْ مِمَّا مَلَكَتْ يَمِينَهُ؟ فَقَالُوا: إِنَّ حَجَبَهَا، فَهِيَ مِنْ أَمْهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ إِنْ لَمْ يَحْجُبْهَا، فَهِيَ مِمَّا مَلَكَتْ يَمِينَهُ، فَلَمَّا ارْتَحَل، وَطَأَ [/ وَطَى] لَهَا خَلْفَهُ، وَ مَدَّ الْحِجَابَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ النَّاسِ»^{۱۰۰۶}، «... فَلَمَّا كَانَ عِنْدَ الرَّحِيلِ قَالُوا أَنْظَرُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَإِنْ حَجَبَهَا فَهِيَ أَمْرَاتُهُ وَ إِنْ لَمْ يَحْجُبْهَا فَهِيَ سَرِيَّتُهُ فَأَخْرَجَهَا رَسُولُ اللَّهِ فَحَجَبَهَا فَوَضَعَ لَهَا رَكْبَتَهُ فَقَالَ

۱۰۰۳ - تفسیر کشف الاسرار و عدة الابراج ۸ ص ۸۳

۱۰۰۴ - ترجمه فارسی اللؤلؤ و المرجان، ذیل روایت ۱۴۰۲

۱۰۰۵ - التحقیق فی کلمات القرآن الکریم ج ۲ ص ۱۶۶ و ۱۶۷

۱۰۰۶ - السنن الكبرى نسائی ح ۵۵۱۰، صحیح بخاری ۴۶۹۵

ارکبی...»^{۱۰۰۷}، «عن عامر أن النبی (ص) مات، و قد ملک قیلة بنت الأشعث، فتزوجها عكرمة بن أبي جهل بعد ذلك، فشق على أبي بكر مشقة شديدة، فقال له عمر: يا خليفة رسول الله إنها ليست من نسائه إنها لم يخيرها رسول الله (ص) و لم يحجبها...»^{۱۰۰۸} و «أخرج ابن سعد عن أنس قال نزل الحجاب مبتنی رسول الله (ص) بزینب بنت جحش و ذلك سنة خمس من الهجرة و حجب نساؤه من یومئذ و أنا ابن خمس عشرة»^{۱۰۰۹}.

کسانی که از آیات قرآن پرده‌نشین و محجوب شدن را استنباط می‌کنند دلایلی برای آن ذکر می‌کنند از جمله:

أحكام القرآن جصاص: «قوله تعالى: و إذا سألتموهن متاعا فاسألوهن من وراء حجاب. قد تضمن حظر رؤية أزواج النبی (ص)، و بین به أن ذلك أظهر لقلوبهم و قلوبهن، لأن نظر بعضهم إلى بعض ربما حدث عنه الميل و الشهوة، فقطع الله بالحجاب الذي أوجبه هذا السبب»^{۱۰۱۰} (این آیه متضمن منع نگاه به ازواج پیامبر است و در آیه چنین تبیین شده که: "این کار به پاکی قلوب طرفین کمک می‌کند" زیرا نگاه مردان به همسران پیامبر، چه بسا تمایل و شهوتی را موجب شود به همین خاطر خدا با حجاب و پرده مذکور از بروز چنین مشکلی جلوگیری کرد).

تفسیر نمونه: «زنان پیامبر به خاطر وجود دشمنان فراوان و عیب‌جویان مغرض چون ممکن بود در معرض تهمت‌ها قرار گیرند و دستاویزی به دست سیاه‌دلان بیفتد این دستور خاص به آن‌ها داده شد و یا به تعبیر دیگر به مردم داده شد که به هنگام تقاضای چیزی از آن‌ها با آن‌ها از پشت پرده تقاضای خود را مطرح کنند»^{۱۰۱۱}.

مرتضی مطهری: «در قرآن کریم در باره زنان پیغمبر دستوره‌ای خاصی وارد شده است... اسلام عنایت خاصی داشته است که زنان پیغمبر چه در زمان حیات آن حضرت و چه بعد از وفات ایشان، در خانه‌های خود بمانند، و در این جهت بیشتر منظوره‌ای

۱۰۰۷ - المعجم الكبير طبرانی ج ۱۱ ص ۳۰۴

۱۰۰۸ - تفسیر جامع البیان طبری ش ۲۱۸۴۱

۱۰۰۹ - الدر المنثور ج ۵ ص ۲۱۳ (همین آیه)

۱۰۱۰ - احکام القرآن جصاص ج ۳ ص ۴۸۳

۱۰۱۱ - تفسیر نمونه ج ۱۷ ص ۴۰۳

اجتماعی و سیاسی در کار بوده است... اسلام می‌خواسته است اُمّهات المؤمنین که خواه ناخواه احترام زیادی در میان مسلمانان داشتند از احترام خود سوءاستفاده نکنند، و احیاناً ابزار عناصر خودخواه و ماجراجو در مسائل سیاسی و اجتماعی واقع نشوند... سرّ این‌که زنان پیغمبر ممنوع شدند از این‌که بعد از آن حضرت با شخص دیگری ازدواج کنند به نظر من همین است. یعنی شوهر بعدی از شهرت و احترام زنش سوء استفاده می‌کرد و ماجراها می‌آفرید. بنابراین اگر در باره زنان پیغمبر دستور اکیدتر و شدیدتری وجود داشته باشد بدین جهت است»^{۱۰۱۲}.

بر پایه روایات، عمر بن خطاب پی‌گیر محجوب شدن همسران رسول و در حجاب قرار گرفتن‌شان بود و بر این مسئله پافشاری و علاقه فراوان داشت به گونه‌ای که به پیامبر پیشنهاد می‌کرد تا این امر را در مورد آنان محقق سازد و حتی گویند که آیه مورد بحث در توافق با درخواست عمر نازل گردید. شماری از این روایات بدین قرار است:

«قیل: إن عمر کان یحب ضرب الحجاب علیهن محبة شديدة، و کان یذکره كثيراً، و بود آن‌ینزل فیہ، و کان یقول: لو أطاع فیکن ما رأکن عین، و قال: یا رسول‌الله، یدخل علیک البر و الفاجر، فلو أمرت اُمّهات المؤمنین بالحجاب، فنزلت»^{۱۰۱۳}.

«و اذا سألتموهنّ متاعاً فسئلوهنّ من وراء حجاب. عمر خطاب به مسجد رسول برگذشت و رسول^(ص) را دید با زنان خویش در مسجد، عمر گفت با زنان رسول: احتجبن فان لکنّ علی النساء فضلاً کما انّ لزوجکنّ علی الرجال الفضل - از مردان در حجاب باشید که شما را بر زنان امت فضل است و افزونی؛ همچنان‌که شوهر شما را رسول‌خدا صلوات‌الله علیه فضل است بر عالمیان. به روایتی دیگر زینب گفت: یا بن‌الخطاب انک لتغار علینا و الوحی ینزل فی بیوتنا - تو بر ما غیرت می‌بری باینچ می‌فرمائی، و وحی الله در خانه ما فرود می‌آید، یعنی که اگر مراد الله بود خود فرماید و حاجت به غیرت تو نباشد، تا درین حدیث بودند بر وفق قول عمر آیت حجاب آمد: و اذا سألتموهنّ متاعاً فسئلوهنّ من وراء حجاب. (ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهنّ) بعد از آیات حجاب هیچ‌کس

۱۰۱۲ - مسئله حجاب ص ۸۰ و ۸۱

۱۰۱۳ - تفسیر کشاف ج ۳ ص ۵۵۵ (همین آیه)

را روا نبود که در زنی از زنان رسول نگرستید اگر در نقاب بودی یا بی نقاب. عمر خطاب بعد از آن می‌گفت: وافقتی ربی فی ثلثه، قلت: یا رسول الله لو اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی، فانزل الله تعالی: و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی. و قلت: یا رسول الله انه یدخل علیک البرّ و الفاجر فلو امرت امّہات المؤمنین بالحجاب، فانزل الله آیة الحجاب...»^{۱۰۱۴}.

«أن عائشة زوج النبی قالت: کان عمر بن الخطاب یقول لرسول الله (ص): احجّب نساءک، قالت: فلم یفعل، و کان ازواج النبی (ص) یخرجن لیلاً الی لیل قبل المناصع، فخرجت سودة بنت زمعة، و كانت امرأةً طویلة، فرآها عمر بن الخطاب، وهو فی المجلس، فقال: عرفتک یا سودة، حرصاً علی أن ینزل الحجاب، قالت: فانزل الله عزوجل آیة الحجاب»^{۱۰۱۵} (عایشه همسر پیامبر گفت: عمر بن خطاب به رسول خدا می‌گفت: زنان را در حجاب و پرده قرار بده، اما حضرت چنین کاری نکرد و همسران پیامبر هر شب [برای قضای حاجت از خانه] خارج می‌شدند و به سمت مناصع می‌رفتند. یک بار سوده [همسر پیامبر] که زن بلند قامتی بود [به سمت مناصع، از خانه] بیرون رفت. عمر بن خطاب [نیز] که در آن جا [برای قضای حاجت] نشسته بود، به طمع نزول آیه‌ای در باره حجاب، خطاب به سوده گفت: ای سوده! شناختمت [و از قد بلندی فهمیدم کیستی]. عایشه گوید: آن گاه [در پی همین ماجرا] خدا آیه حجاب را نازل کرد).

«ابن عباس گفت: مردی بر پیامبر وارد شد و نشستن او به درازا کشید. پیامبر (ص) چندین بار از جا برخاست تا آن مرد نیز دنبالش بیفتد و برخیزد اما او این کار را نکرد پس عمر وارد شد و آن مرد را دید و نیز متوجه ناراحتی در سیمای پیامبر گردید پس به آن مرد نگاه کرد و گفت: نکند باعث رنجش پیامبر شده‌ای؟ پس به وی موضوع را فهماند و او نیز برخاست و رفت. پیامبر به عمر گفت: چند بار از جای خود برخاستم تا او نیز دنبالم بیاید اما این کار را نکرد. عمر گفت: ای کاش حجاب برگیری زیرا زنان تو مانند سایر زنان نیستند و اتخاذ حجاب برای دل‌های زنان بهتر است. ابن عباس گفت: در پی همین جریان خدا آیه یا ایها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوت النبی ... تا آخر آیه را نازل

۱۰۱۴ - تفسیر کشف الاسرار ج ۸ ص ۸۲ و ۸۳

۱۰۱۵ - صحیح بخاری ح ۵۷۷۱

کرد. پس پیامبر به دنبال عمر فرستاد و او را نسبت به نزول آیه آگاه کرد» (... فقال عمر لو اتخذت حجابا فان نساءك لسن كسائر النساء و هو أظهر لقلوبهن فأنزل الله تعالى يا ايهاالذين آمنوا لاتدخلوا بيوت النبي الآيه فارسل الي عمر فاخبره بذلك)^{۱۰۱۶}.
شمار کثیری، این پرده‌نشینان و عدم رویارویی با مردان را به صراحت خود آیه فقط خاص زنان پیامبر می‌دانند:

«نکته‌ای که در این جا باید مورد توجه قرار گیرد این است که منظور از حجاب در این آیه پوشش زنان نیست، بلکه حکمی اضافه بر آن است که مخصوص همسران پیامبر بوده و آن این‌که مردم موظف بودند به خاطر شرایط خاص همسران پیامبر هرگاه می‌خواهند چیزی از آنان بگیرند از پشت پرده باشد، و آن‌ها حتی با پوشش اسلامی در برابر مردم در این‌گونه موارد ظاهر نشوند، البته این حکم در باره زنان دیگر وارد نشده و در آن‌ها تنها رعایت پوشش کافی است... بنابراین اسلام به زنان مسلمان دستور پرده‌نشینان نداده، و تعبیر پردگیان در مورد زنان و تعبیراتی شبیه به این جنبه اسلامی ندارد، آن‌چه در باره زن مسلمان لازم است داشتن همان پوشش اسلامی است، ولی زنان پیامبر به خاطر وجود دشمنان فراوان و عیب‌جویان مغرض چون ممکن بود در معرض تهمت‌ها...»^{۱۰۱۷}.

اما برخی دیگر، آن را لازم برای سایر زنان نیز می‌دانند:

«... و هذا الحكم و إن نزل خاصا في النبي^(ص) و أزواجه فالمعنى عام فيه و في غيره، إذ كنا مأمورين باتباعه و الاقتداء به إلا ما خصه الله به دون أمته»^{۱۰۱۸}.

«... چون از زنان پیغمبر متاعی خواستید از پس پرده بخواهید. این همان آیه حجاب در باره زنان آن حضرت است و با تنقیح مناط شامل زنان دیگر هم می‌شود»^{۱۰۱۹}.

در همین راستا استنباط برخی‌ها از آیه چنان است که حتی پدیدار شدن صدای زنان، چه زنان پیامبر و چه سایر زنان!، در برابر مردان (مگر در مورد مشخص یا ضروری)

۱۰۱۶ - الدر المنثور ج ۵ ص ۲۱۳

۱۰۱۷ - تفسیر نمونه ج ۱۷ ص ۴۰۱ و ۴۰۳

۱۰۱۸ - احکام القرآن جصاص ج ۳ ص ۴۸۳

۱۰۱۹ - قاموس قرآن قرشی ج ۲ ص ۱۰۴

جایز نمی‌باشد:

«فی هذه الآیة دلیل علی أن الله تعالی أذن فی مسألتهن من وراء حجاب، فی حاجة تعرض، أو مسألة یستفین فیها، و یدخل فی ذلك جمیع النساء بالمعنی، و بما تضمنته أصول الشریعة من أن المرأة کلها عورة، بدنها و صوتها، كما تقدم، فلا یجوز كشف ذلك إلا لحاجة كالشهادة علیها، أو داء یكون ببدنها، أو سؤالها عما یرض و تعین عندها»^{۱۰۲۰}.

همچنین با فرض قبول پرده‌نشینی، در مورد "مدّت، دوام و زمان" آن، و نیز نوع حکم استنباطی (وجوب یا استحباب) اختلاف وجود دارد یعنی آیا زنان پیامبر می‌بایست تمام شبانه‌روز در پرده می‌بودند، و یا پرده‌نشینی مربوط به موقف، مورد و زمان خاصی بود و نیز آیا با همه این حرف‌ها رعایت پرده‌نشینی، بر زنان پیامبر واجب بود و یا صرفاً ترجیحی و استحبابی. مباحث مهمّ دیگر در ادامه خواهد آمد.

اینک چند گزارش و توضیح را می‌آورم و سپس بحث مستقلّ کتاب را آغاز می‌کنیم. جاحظ در کتاب القیان: «بین مردان و زنان عرب حجاب و مانعی نبود. مردان وقتی که لباس زنان از اندام‌شان جدا می‌شد، به تک نگاه سهوی و یا به نگاه دزدکی اکتفا نمی‌کردند بلکه [تازه پس از رفع پوشش] برای گفتگو و شب‌نشینی دور هم جمع می‌شدند و کاملاً جفت‌وجور و زانوبه‌زانو و صمیمانه به بیان گفته‌ها می‌پرداختند. مردان مشتاق به این‌گونه همنشینی‌ها را زبیر [یعنی دوستدار مجالست با زنان: یحبّ مجالسة النساء] می‌نامیدند. واژه زبیر مشتق از زیارت است. این گفتگوها و همنشینی‌ها تماماً در حضور اولیاء و همسران بود و آن‌ها این کار را، اگر از منکر در امان بودند، تقبیح نمی‌کردند... چه در جاهلیت و چه در اسلام، همواره مردان با زنان گفتگو می‌کردند تا این‌که حجاب در خصوص همسران پیامبر زده شد... زنان نجیب و اصیل به گفتگو با مردان می‌نشستند و نگاه کردن ایشان به یکدیگر نه در جاهلیت عار به حساب می‌آمد و نه در اسلام حرام بود» (فلم یکن بین رجال العرب و نساءها حجاب، و لا كانوا یرضون مع سقوط الحجاب بنظرة الفلتة و لا لحظة الخلسة، دون أن یجتمعوا علی الحدیث و المسامرة، و یزدوجوا فی المناسمة و المثافنة، و یسمی المولع بذلك من الرجال الزبیر، المشتق من

۱۰۲۰ - تفسیر قرطبی ج ۱۴ ص ۲۲۷+ رک: احکام القرآن ابن العربی ج ۳ ص ۶۱۶

الزيارة. و كل ذلك بأعين الأولياء و حضور الأزواج، لا ينكرون ما ليس بمنكر إذا أمنوا المنكر [المكر]... فلم يزل الرجال يتحدثون مع النساء، في الجاهلية و الاسلام، حتى ضرب الحجاب على ازواج النبي خاصة... ثم كانت الشرائف من النساء يقعدن للرجال للحديث، و لم يكن النظر من بعضهم إلى بعض عاراً في الجاهلية، و لا حراماً في الاسلام^{۱۰۲۱}.

ویل دورانت در تاریخ تمدن: «در قرن اول هـ ق مسلمانان زنان را در حجاب نکرده بودند، مردان و زنان با یکدیگر ملاقات می‌کردند و در کوچه‌ها پهلوی به پهلوی می‌رفتند و در مسجد با هم نماز می‌گزاردند. عایشه، دختر طلحه و همسر مصعب بن زبیر، روی نمی‌پوشید و چون مصعب او را ملامت کرد گفت: "خدای متعال مرا به زیور جمال آراسته و دوست دارم مردم آن را ببینند و کرم خدا را بدانند هرگز آن را نخواهم پوشانید، به خدا من عیبی ندارم که کسی از آن سخن تواند گفت." حجاب و خواجه‌داری در ایام ولید دوم (۱۲۵-۱۲۶ هـ ق، ۷۴۳-۷۴۴ م) معمول شد»^{۱۰۲۲}

ابوالفرج اصفهانی در آغانی: «... دخلنا المسجد، فاذا هم يصلون: الرجال و النساء مختلطین...»^{۱۰۲۳} (این گزارش که مربوط به سال هفدهم هجری است نشان از برگزاری نماز در مسجد به صورت مختلط بین زن و مرد دارد).

نادرستی برداشت سنتی: متأسفانه گاهی وقت‌ها به چیزهایی متمایل می‌شویم و احکامی را از درون قرآن استنباط (و بلکه ناخواسته تحمیل) می‌کنیم، بدون این‌که به نتایج و پیامدهای غیرقابل قبولش و نیز عدم تحققش توجه کنیم. استنباط پرده‌نشینی زنان پیامبر از این آیه و آیه مشابه قبلی از همین نوع است. اگر به راستی مفاد آیه گویای پرده‌نشینی ایشان است در این صورت باید دید آیا پس از نزول آیه تغییری پیش آمد و زنان حضرت از منزل بیرون نرفتند و با دیگران مواجه نشدند و پرده‌نشینی و حضور دائم در خانه را برگزیدند؟

۱۰۲۱ - رسائل الجاحظ ج ۲ ص ۱۴۸، تاریخ العرب قبل الاسلام ج ۴ ص ۶۱۷

۱۰۲۲ - تاریخ تمدن (ترجمه) ج ۴ بخش اول ص ۲۸۳، نیز در باره روایت عایشه دختر طلحه رجوع شود به:

الأعلام زرکلی ج ۳ ص ۲۴۰

۱۰۲۳ - ج ۱۶ ص ۵۵

پاسخ کاملاً روشن و صددرصد منفی است. دلیل نادرستی استنباط پرده‌نشینی زنان پیامبر (برخلاف برخی روایات مبهم و جهت‌دار) خیل کثیر روایات و گزارشات تاریخی، دالّ بر حضور همسران پیامبر، آن‌هم در زمان حیات رسول، در خارج از خانه است که تعدادشان از شمار بیرون است. اگر بخواهیم در این رابطه مثال بیاوریم ناخودآگاه از وضوح مسئله کاسته‌ایم.

همچنین روایت صریحی وجود دارد که علاوه بر تأیید سخن بالا حاوی نکات مهمی است این روایت که در منابع مختلف آمده (و متن آن را قبلاً آوردم و در پی نیز می‌آورم) مطابق ترجمه اللؤلؤ و المرجان از این قرار است: «عایشه گوید: بعد از نزول آیه حجاب، سوده (همسر پیغمبر) برای کاری که داشت از منزلش بیرون رفت، سوده که زن چاقی بود نمی‌توانست خود را از کسانی که او را می‌شناختند، پنهان کند. بنابراین عمر بن خطاب او را دید، گفت: ای سوده! قسم به خدا نمی‌توانی خودت را از ما پنهان کنی، بین چطور از منزل بیرون آمده‌ای؟! عایشه گفت: سوده به خانه برگشت، پیغمبر^(ص) در منزل من مشغول شام خوردن بود، یک تکه استخوان گوشت‌دار را در دست داشت، سوده وارد شد، گفت: ای رسول‌خدا! من برای کار مورد نیاز از منزل بیرون رفتم، عمر این حرف‌ها را به من گفت، عایشه گوید: در این اثنا وحی بر پیغمبر^(ص) نازل شد، وقتی که وحی تمام شد و سنگینی آن از پیغمبر^(ص) رفع گردید، هنوز آن تکه استخوان را در دست داشت و بر سفره نگذاشته بود، پیغمبر^(ص) گفت: خداوند به شما زنان اجازه داد که برای انجام کارهای مورد نیاز از منزل بیرون بروید»^{۱۰۲۴}

از این روایت چند نتیجه به دست می‌آید:

اول- مطابق آنچه در صدر روایت آمد زنان پیامبر پس از نزول آیه حجاب، برای برآوردن نیازهای‌شان در سطح جامعه تردد می‌کردند (خرجت سوده بعد ما ضرب الحجاب).

دوم- پس با توجه به بند اول می‌توان گفت که آیه حجاب به معنای پرده‌نشینی نیست و ربطی به آن ندارد.

۱۰۲۴ - ترجمه فارسی اللؤلؤ و المرجان ح ۱۴۰۲ (مؤلف محمد فؤاد عبدالباقی مترجم ابوبکر حسن زاده)

سوم- حتی فرد معترض (یعنی عمر بن خطاب) نیز به عدم ارتباط آیه حجاب به پرده‌نشینی آگاه بود زیرا در جریان اعتراضش هرگز به این آیه، با این‌که پیش از آن نازل شده بود، استشهاد نکرد.

چهارم- رسول خدا^(ص) با صراحت و شفافیت هرچه تمام‌تر، حضور زنان در بیرون از خانه برای برآوردن نیازهای‌شان را مورد تأیید و تأکید قرار داد (إِنَّهٗ قَدْ أذِنَ لَكِنَّ أَنْ تَخْرُجْنَ لِحَاجَتِكُنَّ).

پنجم- حضرت، اجازه خروج زنان از منزل را متأثر از وحیی بیان کرد که همان لحظه و درد بر وی نازل گشته بود بنابراین قرآن نیز بر روا بودن و طبیعی بودن تردد زنان حضرت در بیرون از منزل صحه گذارد و به عبارت درست‌تر، آن را قانون جاری الهی دانست (فَأَوْحَىٰ اللَّهُ إِلَيْهِ ثُمَّ رُفِعَ عَنْهُ... فَقَالَ: إِنَّهٗ قَدْ أذِنَ لَكِنَّ أَنْ تَخْرُجْنَ لِحَاجَتِكُنَّ).

راستی آیه دومی که پس از نزول آیه حجاب بر پیامبر نازل گشت و بر جواز خروج همسرانش صحه گذارد کدام آیه است؟ این آیه گویا همان آیه جلاباب است که طی آن از همه بانوان، چه همسران پیامبر و چه سایرین، خواهان دقت در امر پوشش هنگام حضور در سطح جامعه، با هدف جلوگیری از ایذاء افراد هوس‌باز شده است. به این ترتیب قرآن صورت مسئله را پاک نکرد و حکم به پرده‌نشینی و عدم خروج زنان پیامبر صادر نکرد بلکه در مورد ایشان همچون سایر زنان صرفاً خواهان رعایت پوشیدگی، آن‌هم برای خنثی سازی ایذاء آلودگان، شد.

سیوطی نیز روایت بالا را در ذیل آیه جلاباب آورده است که نشان از تطبیق آیه دوم نازل شده در انتهای روایت، بر همین آیه جلاباب است: «قوله تعالى يا أيها النبي قل لأزواجك الآية * أخرج ابن سعد و البخاری و مسلم و ابن جریر و ابن أبي حاتم و البيهقي في سننه عن عائشة قالت خرجت سودة بعد ما ضرب الحجاب لحاجتها و كانت امرأة جسيمة لاتخفي على من يعرفها فرآها عمر فقال يا سودة انك والله ما تخفين علينا فانظري كيف تخرجين فانكفأت راجعة و رسول الله^(ص) في بيتي و انه ليتعشى و في يده عرق فدخلت و قالت يا رسول الله اني خرجت لبعض حاجتي فقال لي عمر كذا و كذا فأوحى اليه ثم رفع عنه و ان العرق في يده فقال إنه قد أذن لكن ان تخرجن

لحاجتکن»^{۱۰۲۵}. گفتنی است در برخی موارد آیه جلاباب نیز به آیه حجاب معروف است که هنگام مطالعه متون می‌باید به آن دقت داشت: «... أو المراد بآية الحجاب في بعضها قوله تعالى يدنين عليهن من جلابيبهن...»^{۱۰۲۶}.

بنابراین نه تنها عمل زنان پیامبر در حیات حضرت، گویای واقعی نبودن پرده‌نشینی است بلکه کلام صریح پیامبر و نیز در رأس همه، دیگر آیه‌ی قرآن (یعنی جلاباب) به روشنی بر نادرست بودن استنباط پرده‌نشینی از آیه حجاب دلالت دارد.

علاوه بر این‌ها آورده‌اند: «گروهی از زنان، بدون داشتن حجاب (یا پوشش مورد انتظار متشرعان) در نزد پیامبر نشسته بودند و با حضرت مشغول گفتگوی صمیمانه بودند که در این هنگام عمر بن خطاب اجازه ورود خواست. زنان با شنیدن صدای عمر شروع به جمع‌وجور کردن خود و رعایت حجاب کردند»^{۱۰۲۷}.

پیامبر نه تنها برای همسرانش و سایر بانوان قائل به پرده‌نشینی نبود بلکه اگر بحث آشنائیت و خویشاوندی پیش می‌آمد یا را فراتر می‌گذارد بطوری‌که در موردی به شرح زیر به همسر زبیر که دور از خانه، پیاده و همراه با بار بود پیشنهاد کرد تا ترک وی سوار شود تا او را به منزل برساند: «اسماء دختر ابوبکر ما را خبر داد که می‌گفته است زبیر مرا به همسری گرفت در حالی که نه مال داشت و نه برده و نه چیز دیگری و فقط اسبی داشت و من بودم که اسب او را علف می‌دادم و زحمت مراقبت از آن را از دوش زبیر برمی‌داشتم، اسب را تیمار می‌کردم و دانه‌های خرماهای تازه را برای اسب می‌کوبیدم... من هسته‌های خرما را از زمین زبیر که پیامبر^(ص) در اختیارش نهاده بودند جمع می‌کردم و سبد را بر سر می‌نهادم و از آن زمین که با مدینه دوسوم فرسنگ فاصله داشت پیاده به مدینه می‌آمدم، روزی در همان حال که سبد هسته‌ها بر سرم بود و پیاده می‌آمدم با رسول خدا^(ص) که سواره و همراه تنی چند از یارانش به مدینه می‌آمد برخوردیم، آن حضرت نخست برای من دعا فرمود و سپس خواست شترش را بخواباند که مرا همراه خود [ترک خود] سوار کند من آزرتم کردم که همراه آن مردان باشم وانگهی غیرت زبیر را

۱۰۲۵ - الدر المنثور ج ۵ ص ۲۲۱

۱۰۲۶ - فتح الباری ج ۱ ص ۲۱۹

۱۰۲۷ - رک: صحیح بخاری ح ۳۴۰۷

به یاد آوردم که از غیرتمندتر مردم بود، و پیامبر^(ص) احساس فرمودند که من آزرم کردم و به راه خود ادامه دادند و رفتند، من پیش زبیر آمدم و گفتم پیامبر^(ص) مرا در حالی که هسته‌های خرما بر سرم بود و تنی چند از همراهانش با ایشان بودند دیدند و شتر خود را خواباند که همراه ایشان [همراه وی] سوار شوم من آزرم کردم و غیرت تو را به یاد آوردم. زبیر گفت به خدا سوگند دانه کشیدن تو بر من دشوارتر از سوار شدن تو همراه ایشان [همراه او] است»^{۱۰۲۸} (... فدعا لی ثم قال إیخ لیحملنی خلفه فاستحییت أن أسیر مع الرجال و ذکر التزبیر و غیرته و کان من اغیر الناس ... فأناخ لأرکب معه فاستحییت و عرفت غیرتک فقال والله لحملک النوی کان أشد علی من رکوبک معه)^{۱۰۲۹}.

از این‌ها که بگذریم اضطراب شدیدی در شأن نزول آیه وجود دارد و این‌طور نیست که این روایات در راستای پرده‌نشینی‌ای باشد که فقط برخی‌شان ناطق به آن هستند. اینک چند شأن نزول دیگر، علاوه بر موارد پیشین را مرور می‌کنیم تا به ذکر اختلاف‌شان بپردازیم:

«ابن عباس گفت: قومی [از] مسلمانان گاه‌گاه به خانه رسول^(ص) می‌شدند و طعام می‌خوردند، و پیش از رسیدن آن طعام می‌رفتند و دراز می‌نشستند تا طعام فرا رسد، رسول خدا به این سبب رنجور دل می‌شد و شرم می‌داشت که ایشان را از آن منع کند تا آیت فرو آمد که: یا ایها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم الی طعام. ای الا ان تدعوا الی طعام فیؤذن لکم فتأکلوه»^{۱۰۳۰}.

«مجاهد روایت کرده از عایشه که با رسول خدا^(ص) طعام می‌خوردم عمر [بن خطاب] پیدا شد رسول او را به طعام خوردن دعوت کرد وی بیامد و به طعام خوردن مشغول شد و در اثنای طعام خوردن انگشت او به انگشت من خورد رسول را از این کراهت آمد آیه حجاب نازل شد. و از مجاهد مروی است که سبب نزول آیه حجاب آن بود که روزی جمعی نزد رسول^(ص) آمدند در خانه عایشه و آن‌جا مکث نمودند رسول^(ص) بفرمود تا طعام بیاوردند و در اثنای طعام آوردن عایشه نیز تردد می‌کرد و طعام و اسباب آن

۱۰۲۸ - طبقات (ترجمه مهدوی دامغانی) ج ۸ ص ۲۶۱ و ۲۶۲

۱۰۲۹ - الطبقات الکبری ج ۸ ص ۲۵۰ تا ۲۵۱ و سایر منابع

۱۰۳۰ - کشف‌الاسرار میبیدی ج ۸ ص ۸۲

حاضر می‌ساخت اتفاقاً دست مردی بر دست عایشه رسید رسول را از این کراهت آمد و بعد از طعام بسیار توقف کردند بر وجهی که موجب ملال حضرت شد حق تعالی آیه مذکوره را نازل ساخت و فرمود بدون اذن رسول به خانه پیغمبر مروید که موجب اذیت و کراهت رسول است (و إذا سألتموهنّ) و چون خواهید از زنان پیغمبر (متاعاً) چیزی که بدان تمتع و انتفاع گیرید از امتعه خانه (فستلوهنّ) پس بخوانید ایشان را (من وراء حجاب) از پس پرده...»^{۱۰۳۱}.

«یا ایها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوت النبیّ، گفت: ای مؤمنان و گرویدگان در سرای رسول مروی مگر به دستوری، که شما را اذن دهند به طعامی. مفسران گفتند: آیت در شأن ولیمه زینب آمد. انس مالک گفت: آیت حجاب کس از من بهتر نداند، و ابی بن کعب از من پرسید چون رسول -علیه السلام- زینب بنت جحش را به خانه برد، ولیمه‌یی ساخت و گوسپندی بکشت و خرما بسیار و پست. و امّ سلیم رسول را حیسی فرستاد در کاسه‌ای سنگین. رسول مرا گفت: برو و صحابه را بخوان تا این طعام بخورند. من برفتم و ایشان را بخواندم. ایشان می‌آمدند گروه گروه و طعام می‌خوردند و می‌رفتند. چون جمله قوم طعام بخوردند و برفتند، من گفتم: یا رسول الله! کس نماند که او را بخواندم، و از این طعام نخورد. گفت: طعام برداری. برداشتند، سه کس آنجا بماندند بنشستند و حدیث می‌کردند، و رسول -علیه السلام- شرم می‌داشت ایشان را گفتن که بروی. برخاست و به حجره عایشه آمد و [از] آنجا به حجره‌های زنان برگردید و باز آمد و ایشان هنوز نشسته بودند. رسول را -علیه السلام- از آن کراهت آمد و خدای تعالی این آیت فرستاد. مقاتل گفت: آیت در خانه امّ سلمه آمد که جماعتی آنجا پیش رسول بودند طعام بخوردند و مقام کردند دیرگاه، و رسول را از حضور ایشان رنج بود جز که شرم داشت ایشان را گفتن که بروی. خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: ای مؤمنان در سرای رسول مروی جز به دستوری، و چون طعام حاضر نباشد عاجلاً، منشیینی به انتظار آن تا برسند... و اذا سألتموهنّ متاعاً فاستلوهنّ من وراء حجاب؛ چون از زنان چیزی خواهی از پس پرده خواهی. در سبب نزول این آیت خلاف کردند؛ انس مالک گفت: سبب آن بود

که رسول (ع) زنی نو کرده بود. برفت و نزدیک آن زن رفت و ساعتی مُقام کرد، چون از آنجا بیرون آمد جماعتی آهنگ آن حجره داشتند به دیدار رسول. رسول را از آن کراهت آمد که ایشان بی وقت به حجره رسول آمدند. خدای تعالی آیت حجاب بفرستاد. بعضی دگر گفتند؛ عُمر یک دو بار گفت: یا رسول الله! اگر بفرمودیت تا زنان تو محتجب شدندی بهتر بودی، آیت حجاب فرود آمد. بعضی دگر گفتند: سبب آن بود که روزی جماعتی به حجره عایشه پیش رسول حاضر بودند و او بفرمود تا طعامی پیش آورند در میانه عایشه می آمد و می شد طعام می آورد، چیزی به کسی می داد دست آن مرد بر دست او آمد، رسول را خوش نیامد؛ خدای تعالی آیت حجاب بفرستاد. ثابت البُنانی گفت که، انس مالک گفت: من در پیش رسول رفتنی بی دستوری؛ چون آیت حجاب آمد، و من ندانستم، خواستم تا روم رسول آواز پای من بشناخت گفت: همان جا باش که آیتی آمد که تو را در این جا نشاید آمدن، مگر به دستوری»^{۱۰۳۲}.

در روایاتی که تا به حال آوردم (چه روایات بالا و چه روایاتی که در خلال توضیح آیه ذکر شد) تفاوت‌های آشکار در محتوای شان به چشم می خورد و در عین حال هر یک ادعا دارند که آیه حجاب در پی رویداد مورد گزارش آن‌ها نازل شده است! اگر بخواهیم اختلافات را فهرست کنیم در این صورت معلوم نیست که نزول آیه در پی کدام رویداد زیر می باشد:

الف- در پی توصیه عمر به زنان رسول که در مسجد حضور داشتند (و یا در پی همین امر پس از واکنش انتفادی زینب).

ب- در پی توصیه عمر به رسول الله مبنی بر کنترل ورود مراجعین متنوع (پس از این که عمر میهمانان موجود را که مدت طولانی در خانه حضرت توقف کرده بودند از ادامه حضور برحذر داشت).

ج- در پی توصیه عمر به سوده که از خانه برای قضای حاجت یا دیگر کار مورد نیازش بیرون رفته بود و مورد رؤیت و شناخت عمر واقع شده بود.

د- در پی حضور قومی که گهگاه به منزل پیامبر می آمدند و ماندن شان به درازا

می‌کشید و همین امر موجب آزرده‌گی پیامبر و اختلال در روند زندگی‌اش می‌شد ولی به دلیل شرم و آزر لب به اعتراض نمی‌گشود.

ه- در پی اصابت انگشت عمر به انگشت عایشه در جریان غذا خوردن وی در منزل حضرت.

و- در پی اصابت دست یکی از میهمانان حضرت به دست عایشه در جریان تردّد و پذیرایی او از میهمانان.

ز- در پی ولیمه عروسی حضرت با زینب، و عدم ترک خانه از سوی سه نفر از میهمانان

ح- در پی مهمانی در خانه امّ سلمه (دیگر همسر پیامبر) و عدم ترک خانه از سوی میهمانان.

ط- در پی ترددهای سرزده‌ی انس بن مالک (و افراد مشابه) به داخل خانه حضرت. این اختلافات بعضاً شدید، باعث عدم اعتماد می‌شود و در نتیجه پرده‌نشینی زنان رسول (که تحت تأثیر برخی شأن نزول‌ها به تفاسیر راه یافته و در واقع بر فهم آیه تحمیل شده است) را بیش از پیش تضعیف می‌کند. نیز در اکثر گزارشات، همانند بسیاری موارد دیگر، شاهد اسامی تکراری در متن شأن نزول‌ها هستیم که بی‌اعتمادی را دوچندان می‌کند. این‌گونه شأن نزول‌ها بعدها و با انگیزه‌های مختلف ساخته شده است. علاوه بر آن، گاه شاهد تناقض میان شأن نزول‌ها هستیم مثلاً مطابق برخی از آن‌ها، آیه حجاب را ناشی از درخواست عمر از پیامبر مبنی بر محجوب کردن زنان می‌دانند در حالی که مطابق برخی دیگر، آیه حجاب به نوعی در محدود ساختن شخص عمر و امثال وی نازل شده است (اصابت انگشت وی به انگشت عایشه در هنگام غذا خوردن در منزل حضرت) و یا با این‌که در برخی شأن نزول‌ها، حضور طولانی میهمانان سبب نزول آیه است که عمر در آن روایات نقش محوری (چه در جواب کردن میهمان‌ها و چه در پیشنهاد اتخاذ حجاب) دارد اما در برخی دیگر با این‌که حضور طولانی میهمانان در زمان‌های مختلف سبب نزول آیه است اما ابن عباس هیچ اشاره‌ای نسبت به نقش عمر به میان نیاورده است. هرچه هست آیه را نمی‌توان با اعتماد به شأن نزول‌ها تفسیر کرد به

ویژه که محتوای برخی از آنها (همچون نزول آیه در پی اصابت انگشت عمر یا دست یکی از میهمان‌ها به انگشت یا دست عایشه) ضعیف و پیش پا افتاده است.

بررسی مستقل آیه و ارائه برداشت‌های معقول و پذیرفتنی

پس از توضیحاتی که در رد استنباط پرده‌نشینی آوردم اینک در تلاشم تا حقیقت عبارت مورد بحث را از خود آیه استخراج کنم ولی پیش از آن، خطاهای آشکاری که هنگام تفسیر آیه روی داده و موجب برداشت پرده‌نشینی شده است را توضیح می‌دهم.

غفلت‌های نابخشدنی: غفلت‌هایی که در اثر بی‌توجهی به آنها، حکم پرده‌نشینی از عبارت «إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» استخراج شد از این قرار است:

الف- در این عبارت هیچ تکلیفی متوجه زنان پیامبر نیست و از آنان چیزی خواسته نشده است. اگر قرار بر صدور حکمی در باره اینان بود می‌بایست به روشنی بیان می‌شد ولی در این عبارت نه به روشنی و نه حتی به دیگر طرق انشاء حکم، چیزی از زنان پیامبر خواسته نشده است. ترجمه عبارت را دوباره می‌آورم تا خواننده، خود در این باره داوری کند: «و اگر از همسران پیامبر چیزی خواستید از پس پرده بخواهید»^{۱۰۳۳}. با این حال برخی‌ها تحت تأثیر پیش زمینه‌های قبلی، دست به استنتاجات جدید زده‌اند: «فاسألوهن من وراء حجاب» أمر بسدل الستر علیهن و ذلک لایکون إلا بکونهن مستورات محجوبات و کان الحجاب وجب علیهن... و فیه لطیفة: و هی أن عند الحجاب أمر الله الرجل بالسؤال من وراء حجاب، و يفهم منه كون المرأة محجوبة عن الرجل بالطریق الأولى»^{۱۰۳۴}

ب- افراد مورد خطاب و تکلیف، به گواه متن آیه مردان هستند و نه زنان رسول. متن را مرور می‌کنیم تا خواننده در این مورد نیز خود داوری کند: «ای مردان مؤمن... اگر از همسران پیامبر چیزی خواستید از پس پرده بخواهید». البته پس از توضیح دقیق عبارت، ابهامات موجود در ذهن خواننده از بین خواهد رفت و مشخص خواهد شد که

۱۰۳۳ - ترجمه کاظم پورجوادی

۱۰۳۴ - التفسیر الکبیر فخررازی ج ۲۵ ص ۲۲۶

چگونه دانشمندان اسلامی بی‌توجه به دو مورد بالا (الف و ب) و بی‌توجه به شأن نزول آیه که در خود آیه موجود است، عبارت را دالّ بر لزوم پرده‌نشینی همسران پیامبر (و بدتر این‌که آن را نافذ برای سایر زنان) گرفته‌اند.

ج- همچنین از "مکان دقیق، زمان و موقعیت" صدور حکم غفلت شده است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

مبناهای بررسی: بر اساس یکی از دو زاویه زیر می‌توان به بررسی مستقل خود در مورد عبارت "و إذا سألتمهنّ متاعاً فسئلهنّ من وراء حجاب" پرداخت:

زاویه اول- بررسی بر مبنای مصداق واژه حجاب (۱- پرده‌ی سردر، پرده منسوب بر باب خانه؛ یا پرده‌ی حصیری جلوی خانه ۲- دیوارهای جانبی باب خانه ۳- پرده اندرونی)

زاویه دوم- بررسی بر مبنای ظرف مکانی عبارت، و موقعیت مکانی مردان مراجعه کننده (فرض ۱- هنگام حضور در داخل خانه پیامبر. فرض ۲- پیش از ورود به خانه پیامبر)

بررسی بر پایه موقعیت مکانی: از میان دو زاویه یادشده، بررسی را بر مبنای زاویه دوم پی می‌گیریم ولی در خلال آن، مصادیق واژه حجاب را نیز لحاظ می‌کنیم؛ و چون شأن مکانی عبارت با توجه به کلّ آیه، یکی از دو فرض مذکور در زاویه دوم است بنابراین بررسی را نیز بر همین پایه دنبال می‌کنیم:

فرض اول- هنگام حضور در داخل خانه پیامبر: بر این اساس محتوای عبارت، "ادامه تذکرات آیه"، حین مهمانی در خانه رسول است. آیه از آغاز تا سر عبارت مورد بررسی، جملاتی به این مضمون را به مردان مؤمن می‌گوید: «فقط با دعوت به خانه پیامبر وارد شوید، خیلی زودتر از طبخ غذا وارد نشوید، وقتی غذا میل کردید پراکنده شوید، سرگرم سخن و صحبت‌های متفرقه نشوید، این چیزها مایه آزردهی پیامبر است که نسبت به بیان آن، برخلاف خدا، شرم دارد». پس از این جملات، عبارت مورد بحث آورده شده است. همان‌طور که ملاحظه می‌شود جملات منتهی به عبارت اصلی، مربوط به آداب حضور در خانه پیامبر است. حال اگر بخواهیم عبارت اصلی را نیز تداوم ماقبل

بدانیم در این صورت، توضیح آن چنین است: «و اگر [در حین مهمانی و پذیرایی] چیزی از همسران پیامبر می‌خواستید ناغافل پرده اندرونی [پرده آشپزخانه و استراحتگاه همسر پیامبر] را کنار نزنید بلکه خواسته خود از ایشان را از همان پشت پرده مطرح کنید». بر این اساس گویا در قسمتی از درون خانه پیامبر (و احتمالاً خانه‌ی سایر مردم) پرده‌ای نصب شده بود تا هم محل پخت‌وپز باشد و هم (به دلیل عدم وجود اتاق مجزا) محل استراحت زنان در زمان حضور میهمان باشد.

بنابراین آیه خواهان این شده است که میهمان‌های حاضر در خانه، پشت پرده‌ی اندرونی را مختص همسر حضرت بدانند و از ورود به این ناحیه از خانه خودداری کنند. اینک ترجمه آیه را مطابق یکی از ترجمه‌های روز، بدون این‌که چیزی بر آن بیفزایم، می‌آورم تا خود گواه باشید که به راحتی می‌توان توضیح بالا را در آن صادق یافت: «ای مؤمنان! به خانه‌های پیامبر داخل نشوید مگر آن‌که شما را به غذایی دعوت کند، بی آن‌که منتظر آماده شدن آن باشید. مادام که دعوت شدید داخل شوید و پس از غذا خوردن پراکنده شوید و سرگرم صحبت نشوید که پیامبر از این رفتار ناراحت می‌شود ولی از شما شرم می‌کند، اما خدا از بیان حق شرم ندارد و اگر از همسران پیامبر چیزی خواستید از پس پرده بخواهید...»^{۱۰۳۵}.

چنان‌که ملاحظه شد این عبارت کوچکترین ارتباطی به پرده‌نشینی، عدم خروج زنان پیامبر از درون خانه، و حتی عدم خروج‌شان از پشت پرده اندرونی به قسمت اصلی خانه که میهمانان در آن‌جا هستند ندارد بلکه صرفاً این مردان میهمان هستند که نمی‌بایست به اندرونی (پشت پرده) وارد شوند.

فرض دوم - پیش از ورود به خانه پیامبر: بر این اساس محتوای عبارت، "بازگشت به تذکر صدر آیه" بوده و در صدد تکمیل آن است. نحوه اتصال و ارتباط این دو را در ادامه توضیح خواهم داد. این آیه چنان‌که در فصل دوم همین بخش آوردم یکی از آیات استیذان است و در نتیجه می‌بایست از آن زاویه مورد بررسی قرار گیرد. گفته شد که مردان عرب بدون اجازه و اعلام، وارد خانه‌های یکدیگر (و از جمله خانه پیامبر)

می‌شدند و چه بسا در آن لحظه، ساکنین منزل ناآماده بوده و در وضعیت مناسبی (چه از جهت پوشیدگی و برهنگی و چه از جهات دیگر) قرار نداشتند. ورود یکباره‌ی مردان به درون خانه پیامبر، و رویارویی با زنان ناآماده‌ی حضرت از یک‌سو، و وجود افراد بیماردل و پُرهوس در میان مراجعین و واردشوندگان از سوی دیگر، مسائل مهمی است که آیه را می‌باید با توجه به آن‌ها مورد بررسی قرار داد. مرتضی مطهری در باره نحوه ورود آنان چنین می‌گوید: «عرب‌های مسلمان بی‌پروا وارد اتاق‌های پیغمبر می‌شدند. زن‌های پیغمبر هم در خانه بودند. آیه نازل شد که اولاً سرزده و بدون اجازه وارد خانه پیغمبر نشوید... و ثانیاً وقتی می‌خواهید چیزی از زنان پیغمبر بگیرید، از پشت پرده بخواهید بدون این‌که داخل اتاق شوید»^{۱۰۳۶}. حال اگر عبارت اصلی را در ارتباط با این ورودهای ناغافل بدانیم در این صورت ظرف مکانی آیه در هنگام توصیه به مردان مراجعه کننده، نه مربوط به داخل منزل بلکه مربوط به زمانی است که آنان به جلوی خانه رسیده و قصد ورود دارند، و معنای واژه حجاب، "پرده آویزان بر درگاه خانه" (پرده سردر) یا "پرده‌ی حصیری مقابل درگاه خانه" (حائل و دیوار حصیری) است که در آن زمان جای‌گزین درب و لنگه‌های در بودند و افراد حاضر در خانه را از نگاه افراد بیرون محافظت می‌کرد. بر این اساس آیه می‌خواهد به مردان بگوید: اگر کاری دارید یا قصد گرفتن چیزی از زنان پیامبر را دارید نکند پرده‌ی ورودی خانه را کنار زده و وارد شوید و خواسته خود را رو در رو با زنان ناآماده پیامبر مطرح کنید بلکه در مقابل حائل و پرده ورودی توقف کنید و سپس آن‌ها را صدا بزنید. بدیهی است در این هنگام اگر همسر پیامبر بخواهد پاسخ دهد، ابتدا خود را آماده می‌کند و سپس خودش پرده را کنار می‌زند و به پاسخ‌گویی و رفع مشکل‌تان می‌پردازد. گویا مضمون آیه مبین زمانی است که پیامبر در خانه نباشد. ترجمه عبارت بر اساس توضیحات بالا چنین است: «ای مردان ایمان آورده! اگر چیزی از همسران پیامبر می‌خواهید [ناغافل و یکسر وارد خانه‌شان نشوید بلکه] آن‌ها را از پشت پرده ورودی صدا بزنید [تا ابتکار عمل در دست آن‌ها باشد]».

بنابراین پرده‌ی سردر یا دیوار حصیری، مانعی بود برای وارد شدن سرزده‌ی مردان

به خانه همسران پیامبر، و نه این‌که مانع و خط مرزی باشد برای عدم خروج همسران حضرت از داخل خانه به سطح شهر!! به عبارت دیگر تکلیف آیه متوجه مردان است و نه ازواج رسول.

اما گویا عبارت، بر اساس فرض کنونی به نکته ظریف‌تری اشاره دارد. پیش از این، هنگام شرح آیات اسیتدان، از عبارت صدر همین آیه نتیجه گرفتیم که: «نه تنها سرزده و ناغافل، بلکه حتی با کسب اجازه و اعلام نیز وارد خانه پیامبر نشوید و فقط در صورت دعوت پیامبر به خانه‌اش درآیید». دلیل آن نیز روشن است زیرا مراجعات مکرر و متعدد از یک‌سو، و مهربانی و آزرَم پیامبر از سوی دیگر، موجب می‌شد که همه‌ی وقت حضرت به رفت‌وآمد مراجعین که گاه توأم با اطراق و شب‌نشینی و صحبت‌های وقت‌گیر و سرگرم‌کننده بود بینجامد و عملاً زندگی سیاسی، اجتماعی، شخصی و از همه مهم‌تر امور مربوط به قرآن مختل شود. پس از این‌که قرآن در صدر آیه، مراجعان را از ورود به منزل پیامبر نهی کرد، ابتدا چند جمله معترضه آورد و سپس عبارت صدر را با ذکر عبارت اصلی دنبال و تکمیل کرد. پس آیه با کنار نهادن جملات معترضه، به دو جمله صدر آیه و عبارت اصلی تقلیل می‌یابد که از این قرار است: «یا أيها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوت النبی و إذا سألتموهن متاعاً فسلوهن من وراء حجاب» (ای کسانی که ایمان آوردید وارد خانه‌های پیامبر مشوید و چنان‌چه درخواستی از همسرانش داشتید [بدون ورود به داخل خانه] از پشت پرده [ی سردر یا حائل حصیری جلوی خانه] مطرح کنید). بر این اساس، شرح عبارت اصلی با توجه به توضیحاتی که تا به حال آوردم چنین است: «ای مردان! چنین نباشد که پیاپی به منزل پیامبر بروید و درون خانه‌اش بنشینید و منتظر بمانید که رسول خدا از راه برسد تا او را ملاقات کنید زیرا این ترددهای وقت و بی‌وقت، و حضور طولانی در خانه حضرت که حتی در غیاب وی نیز انجام می‌شد اولاً باعث سلب آرامش و آسایش از حضرت و از همسرش می‌گردید به ویژه که خانه ایشان بسیار محدود و کوچک بود و ثانیاً این ترددها به دلالت ادامه آیه می‌توانست موجب شکسته شدن حریم خانواده پیامبر، و پرورش خیالات سوء نسبت به آینده همسران پیامبر شود بنابراین قرآن برای بازگشت نظم و آرامش به درون خانه پیامبر و نیز برای حفظ حریم

خانواده رسول و پیش‌گیری از شیطنتها و خیالات پرهوسان جاهل که حتی حرمت پیامبر را پاس نمی‌داشتند، از مردان مراجعه‌کننده خواست که اصلاً وارد خانه پیامبر (به ویژه زمانی که حضرت در خانه نیست) نشوند بلکه خواسته خود را از همان پشت پرده و حصیر به همسرش بگویند تا او نیز، یا خودش کالای درخواستی را برای‌شان به دم در بیاورد و یا نیاز و پرسش‌شان را بعداً به آگاهی پیامبر برساند. همان‌طور که گفتیم نهی مذکور، موجب تسری آن به زنان پیامبر نمی‌گردید پس آن‌ها کماکان اجازه داشتند به نزد مراجعین رفته و به پاسخگویی بپردازند.

جملاتی که در پایان آیه و پس از عبارت اصلی آمده است جدی بودن شکل‌گیری خیالات پرهوسان ضعیف‌دل، و ترسیم برنامه‌های غیراخلاقی برای پس از پیامبر را نشان می‌دهد: «ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَنْ تُنْكَحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبْداً إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيماً» (این کار دل شما و آن‌ها را پاک‌تر می‌دارد و شما حق آزار رسول خدا را ندارید و پس از او هرگز نباید همسران او را به نکاح خود درآورید که این کار نزد خدا گران می‌آید)^{۱۰۳۷}.

نمونه روایات مربوط به جملات پایانی چنین است:

«عن عبدالرحمن بن زید بن اسلم قال: بلغ النبي (ص) ان رجلا يقول: ان توفي رسول الله (ص) تزوجت فلانة من بعده، فكان ذلك يؤذي النبي (ص) فنزل القرآن و ما كان لكم ان تؤذوا رسول الله...»^{۱۰۳۸} (به پیامبر خبر رسید که مردی می‌گوید: "اگر رسول الله وفات کند با فلان همسرش ازدواج می‌کنم" این مسئله پیامبر را آزار می‌داد تا این‌که آیه و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله... نازل شد [و مردم را از آزار روحی پیامبر برحذر داشت].)

«عن ابن عباس في قوله: و ما كان لكم ان تؤذوا رسول الله... قال: نزلت في رجل هم ان يتزوج بعض نساء النبي (ص) بعده، قال سفیان: ذكروا انها عائشة»^{۱۰۳۹} (ابن عباس گفت: آیه "و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله..." در باره مردی نازل شد که تصمیم گرفت پس از پیامبر با برخی از زنان حضرت ازدواج کند...).

۱۰۳۷ - ترجمه پورجوادی

۱۰۳۸ - تفسیر ابن ابی حاتم روایت ۱۷۷۶۴

۱۰۳۹ - تفسیر ابن ابی حاتم ۱۷۷۶۳

«قد روى معمر عن قتادة أن رجلا قال: لو قبض النبي (ص) لتزوجت عائشة، فأنزل الله تعالى: و ما كان لكم أن تؤذوا رسول الله»^{۱۰۴۰}، «أخرج ابن مردويه عن ابن عباس قال قال رجل لئن مات محمد لأتزوجن عائشة فأنزل الله و ما كان لكم أن تؤذوا رسول الله الآية»^{۱۰۴۱}، «قال السدى: لما نزل الحجاب قال رجل من بنى تميم أنحجب من بنات عمنا إن مات عرسنا بهن، فنزل قوله و لا أن تنكحوا أزواجه من بعده ابدأ»^{۱۰۴۲} (وقتی [ابتدای] آیه حجاب نازل شد [و مردان را از ورود به خانه‌ی همسران حضرت بازداشت] مردی از بنی تميم چنین واکنش نشان داد "آیا از دختر عموهای مان محجوب شویم؟ [حال که چنین است] اگر محمد بمیرد با زنانش عروسی می‌کنیم" به همین خاطر عبارت پایانی آیه نازل شد و مردم را از عروسی با زنان حضرت برحذر داشت)، «عن عكرمة عن ابن عباس قال قال رجل من أصحاب النبي (ص) لو قد مات رسول الله (ص) لتزوجت عائشة أو أم سلمة فأنزل الله عزوجل و ما كان لكم أن تؤذوا رسول الله و لا أن تنكحوا أزواجه من بعده ابدأ ان ذلكم كان عند الله عظيما»^{۱۰۴۳}، «عن السدى قال: بلغنا ان طلحة بن عبیدالله قال: ایحجبتنا محمد، عن بنات عمنا، و يتزوج نساءنا من بعدنا لئن حدث به حدث لتتزوجن نساءه من بعده فنزلت هذه الآية»^{۱۰۴۴}، «ذكر أن بعضهم قال: أنهى أن نكلم بنات عمنا إلا من وراء حجاب، لئن مات محمد لأتزوجن عائشة. فأعلم الله أن ذلك محرم»^{۱۰۴۵}، «و روى أن بعضهم قال: أنهى أن نكلم بنات عمنا إلا من وراء حجاب، لأن مات محمد لأتزوجن عائشة. و عن مقاتل: هو طلحة بن عبیدالله فنزل و ما كان لكم أن تؤذوا رسول الله»^{۱۰۴۶} (روایت شده است که بعضی از اشخاص گفتند: آیا ما نهی می‌شویم که با دختر عموهای مان گفتگو کنیم مگر از پشت پرده؟ به خدا قسم اگر محمد بمیرد بی‌تردید من با عایشه ازدواج می‌کنم. مقاتل گفته است: این شخص طلحة بن عبیدالله بود، از این رو

۱۰۴۰ - أحكام القرآن جصاص ج ۳ ص ۴۸۳

۱۰۴۱ - الدر المنثور ج ۵ ص ۲۱۴

۱۰۴۲ - تبيان ج ۸ ص ۳۵۸

۱۰۴۳ - السنن الكبرى بیهقی ج ۷ ص ۶۹

۱۰۴۴ - تفسير ابن ابی حاتم ۱۷۷۶۵ + الميزان ج ۱۶ ص ۳۴۳

۱۰۴۵ - كشاف ج ۳ ص ۵۵۶

۱۰۴۶ - جوامع الجامع ج ۳ ص ۳۳۰

آیه نازل شد (...)^{۱۰۴۷} و «أخرج ابن سعد عن أبي بكر بن محمد بن عمرو بن حازم قال: نزلت في طلحة لأنه قال: إذا توفي النبي^(ص) تزوجت عائشة. قال ابن عطية: وهذا عندي لا يصح على طلحة ابن عبيدالله. قال القرطبي: قال شيخنا الإمام أبو العباس: وقد حكى هذا القول عن بعض فضلاء الصحابة و حاشا هم عن مثله، وإنما الكذب في نقله، وإنما يليق مثل هذا القول بالمنافقين الجهال»^{۱۰۴۸} (ابوبکر بن محمد گفت آیه در مورد طلحه نازل شد زیرا او بود که گفت اگر پیامبر بمیرد عایشه را به زنی می‌گیرم. اما ابن عطیه قائل است که طلحه چنین حرفی نزده. قرطبی نیز از قول ابوالعباس، انتساب چنین سخنی به طلحه را دروغ می‌داند و می‌گوید: این حرف‌ها لایق منافقین جاهل است و نه طلحه که از فضلا صحابه بود).

در تکمیل سخن به روایت تکان‌دهنده زیر استناد می‌کنم که علاوه بر دلالتش بر ورود ناغافل به خانه پیامبر (و مشاهده حضرت در کنار همسرش) همچنین مبین درخواست شهوانی و گستاخانه فرد واردشونده می‌باشد، درخواستی که برای آن فرد عادی و طبیعی می‌نمود و همین گویای وضع خارج از تصور آن زمان برای ما است. این روایت در شرح آیه «لا یحلّ النساء من بعد و لا أن تبدلّ بهنّ من أزواج ولو أعجبک حسنهنّ»^{۱۰۴۹} آورده شده است. اینک آن را همراه با توضیح کوتاهی در ابتدایش، مطابق گزارش طبرسی مرور می‌کنیم: «و برخی از مفسران گویند: مقصود از تبدیل نکردن [که در آیه آمده است] تبدیل حرام است و آن رسمی بود که در زمان جاهلیت انجام می‌دادند و آن این بود که مردی به مرد دیگری می‌گفت زنت را با زن من عوض کن و هر یک همسرش را به دیگری واگذار می‌کرد. نقل شده که: عُبَيْنَةُ بنِ حِصْنٍ، در حالی که عایشه پیش پیامبر^(ص) بود بدون اجازه بر آن حضرت وارد شد. پیامبر^(ص) به او فرمود: ای عُبَيْنَةُ کسب اجازهات کو؟ گفت: یا رسول‌الله من هنگام وارد شدن هرگز از مردی اجازه نگرفته‌ام. سپس گفت این زن زیبای پهلویت که بود؟ پیغمبر^(ص) فرمود: این عایشه دختر ابوبکر است. عیبینه گفت: آیا نمی‌خواهی زیباترین خلق را برایت بفرستم (مقصودش

۱۰۴۷ - ترجمه تفسیر جوامع الجامع ج ۵ ص ۱۴۷

۱۰۴۸ - فتح القدیر شوکانی ج ۴ ص ۲۹۹

۱۰۴۹ - سوره احزاب آیه ۵۲

مبادله همسران بود) حضرت فرمود: این رسم در اسلام حرام شده است. هنگامی که رفت عایشه پرسید این مرد که بود؟ پیامبر^(ص) فرمود: مردِ احمق و نادانی است که از او پیروی می‌کنند و با این حماقتش که دیدی رئیس طایفه‌اش نیز هست»^{۱۰۵۰} (و قیل: إنَّ التبدلَ المحرَّم هو ما كان يُفعلُ فی الجاهلیَّة، یقول الرَّجُلُ للرَّجُل: بادلنی بامرأتک و أبادلک بامرأتی، فینزلُ کلَّ واحدٍ منهما عن امرأته لصاحبه. و یحکی أنَّ عُبَیْنَةَ بنِ حِصْنِ دَخَلَ عَلَی النَّبِیِّ^(ص) و عنده عائِشَةُ من غیر استیذان، فقال رسولُ اللهِ^(ص): یا عبِیْنَةُ أینَ الاستیذان؟ فقال: یا رسولَ اللهِ! ما استأذنت علی رجلٍ قطُّ منذ أدركت؛ ثمَّ قال: من هذه الجمیلةِ إلی جنبک؟ فقال^(ع): هذه عائِشَةُ بنتُ أبی بکر؛ قال عبِیْنَةُ: أفلا أنزلُ لک عن أحسن الخلق؟ قال^(ع): قد حرَّم ذلك؛ فلمَّا خرج قالت عائِشَةُ: من هذا؟ یا رسولَ اللهِ! فقال: أحمق مطاع و آتاه علی ما ترین لسیّد قومه)^{۱۰۵۱}.

مجموع روایات مذکور را بیشتر از آن جهت آوردیم تا غیر اخلاقی بودن حسّ برخی از افراد را نسبت به همسران رسول، و نیز وجود اوضاع غیر طبیعی در حین حضور برخی از مراجعین در منزل پیامبر (به ویژه زمانی که حضرت حضور نمی‌داشت) را نشان دهیم تا بدین وسیله علتی دیگر از راز محدودیت ایجاد شده توسط قرآن را نشان دهیم اگرچه مرور متن آیه به خودی خود ما را به وجود این خطرات و نگرانی‌ها رهنمون می‌شود.

البته با این اوصاف نیز، آیه هیچ‌گونه محدودیتی برای همسران پیامبر به وجود نیاورده بلکه محدودیت صرفاً متوجّه مردان مراجعه‌کننده است که حقّ ورود به خانه پیامبر، چه با حضور حضرت و چه به ویژه در غیاب وی، را به دو دلیل یاد شده نداشتند و نه متوجّه همسران پیامبر! چه، بنا به گفته‌ی حضرت (که از قضا پس از نزول آیات مربوط به حجاب همسرانش ایراد شد) زنانش کمافی‌السابق اجازه خروج از منزل و برآوردن نیازهای‌شان را داشتند: «قد أذن لکن أن تخرجن لحاجتکن».

بنابراین غفلت از طرف خطاب آیه، باعث شد تا وظیفه‌ای را که قرآن از مراجعین خواسته است متوجه ازواج نبیّ کنند و بر این اساس گمان کنند که طبق آیه، زنان پیامبر

۱۰۵۰ - ترجمه تفسیر جوامع الجامع ج ۵ ص ۱۴۵

۱۰۵۱ جوامع الجامع طبرسی ج ۳ ص ۳۲۷ + کشف ج ۳ ص ۵۵۳

می‌بایست پرده‌نشین شوند و بدتر از آن این‌که برخی آن را نافذ برای سایرین نیز دانستند و در نتیجه زنان را هرچه مؤمن‌تر بودند پرده‌نشین‌تر می‌کردند و حتی از پشت پرده اگر لازم بود با مردی سخن گویند ترجیح می‌دادند انگشت در دهان کنند تا کیفیت صدای ظریف زنانه‌شان تغییر کند: «در خبر است که: بعضی از زنان صحابه چون این آیت [فلاتخضعن بالقول فی طمع الذی فی قلبه مرض و قلن قولاً معروفاً] آمد، چون مردی به در سرای ایشان آواز دادی، و در سرای مردی نبودى تا جواب دهد، آن زن انگشت در دهن نهادی و آوازی مُنکر کردی مُنفر برای این آیت را»^{۱۰۵۲}.

مصدق سوم واژه حجاب: تا به حال دو مورد از مصادیق این واژه را آوردم. در فرض اول آن را به معنای پرده اندرونی گرفتم که استراحتگاه همسر پیامبر را از محل پذیرایی مراجعین جدا می‌کرد، و در فرض اخیر آن را به معنای دیوار حصیری جلوی خانه (یا پرده‌ی سردر) گرفتم که جای‌گزین درب‌های نداشته‌ی آن روزگار بود و محدوده داخلی خانه را از بیرون خانه جدا می‌کرد. اما در برابر فرض اخیر باید گفت که دلیل بی‌معارضی، دال بر وجود قطعی پرده‌ی سردر و دیوار حصیری نسبت به همه‌ی مردم در دست نداریم. با این‌که در بخش اول شواهدی بر تأیید وجود آن آوردم ولی اولاً معلوم نیست که فراگیر بوده و ثانیاً شیوع آن به دلیل روایات دیگری که خواهم آورد و نشان از فقدانش دارد تضعیف شده و در هاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند. با این حساب نه تنها ابواب و دروازه بسیاری از خانه‌ها فاقد درب و لنگه‌های در بود بلکه حتی ممکن است بعضاً فاقد حائل و پرده‌های ورودی نیز بوده باشد. این سخن گرچه هضمش برای مان سخت است ولی چاره‌ای به جز اعتنا به گزارشاتی که به دست‌مان رسیده و قابلیت تطبیق با قرآن را نیز دارد نداریم.

نمونه روایات حاکی از عدم وجود پرده و حائل، چه پارچه‌ای چه حصیری، از این قرار است:

برخی از روایات حاکی از این است که اگر فرد در مقابل در خانه می‌ایستاد می‌توانست درون خانه را ببیند [زیرا هیچ حفاظی، چه درب و پیکر چه پرده و حائل،

۱۰۵۲ - تفسیر روض الجنان ج ۱۵ ص ۴۱۴

نداشت]: «عن هزبیل بن شرحبیل قال اتی سعد بن معاذ النبی^(ص) فاستأذن علیه و هو مستقبل الباب فقال النبی^(ص) بیده هكذا یا سعد فإنما الاستئذان من النظر»^{۱۰۵۳} و «عن هلال بن یساف ان سعدا استأذن علی النبی^(ص) قبالة الباب فقال له إذا استأذنت فلا تستقبل الباب»^{۱۰۵۴} و «روی أن أباسعید استأذن علی الرسول^(ص) و هو مستقبل الباب، فقال علیه الصلاة والسلام: لا تستأذن و أنت مستقبل الباب»^{۱۰۵۵}.

و در آن حین، حتی قعر خانه نیز در معرض رؤیت وی قرار می‌گرفت: «أخرج الطبرانی عن أبي امامة عن النبي^(ص) قال من كان يشهد أئني رسول الله فلا يدخل على أهل بيت حتى يستأنس و يسلم فإذا نظر في قعر البيت فقد دخل»^{۱۰۵۶}.

و در روایات زیر به صراحت سخن از فقدان پرده شده است: «أخرج أبو داود بسند قوي من حديث ابن عباس كان الناس ليس لبيوتهم ستور فأمرهم الله بالاستئذان ثم جاء الله بالخير فلم أر أحدا يعمل بذلك»^{۱۰۵۷}.

این صراحت را همراه با توضیحی استثنایی، در روایت دیگری از ابن عباس می‌توان سراغ گرفت: «عن عكرمة أن نفرا من أهل العراق قالوا: يا ابن عباس، كيف ترى في هذه الآية التي أمرنا فيها بما أمرنا و لا يعمل بها أحد قول الله عزوجل (يا أيها الذين آمنوا ليستأذنكم الذين ملكت أيمانكم والذين لم يبلغوا الحلم منكم ثلاث مرات...) قال ابن عباس: إن الله حلیم رحیم بالمؤمنین یحب الستر، و كان الناس ليس لبيوتهم ستور و لا حجال، فربما دخل الخادم أو الولد أو يتيمة الرجل و الرجل علی أهله، فأمرهم الله بالاستئذان فی تلك العورات، فجاءهم الله بالستور و الخير، فلم أر أحدا يعمل بذلك بعد»^{۱۰۵۸} و «... و كان الناس ليس لهم ستور علی أبوابهم و لا حجال فی بيوتهم فربما فاجأ الرجل خادمه أو ولده أو يتيمه فی حجره و هو علی أهله فأمرهم الله ان يستأذنوا فی تلك العورات التي سمی الله ثم جاء الله بعد بالستور و بسط الله علیهم فی الرزق فاتخذوا الستور و اتخذوا

۱۰۵۳ - السنن الكبرى بیهقی ج ۸ ص ۳۳۹

۱۰۵۴ - السنن الكبرى بیهقی ج ۸ ص ۳۳۹

۱۰۵۵ - تفسیر کبیر فخر رازی ج ۲۳ ص ۱۹۸

۱۰۵۶ - الدر المنثور ج ۵ ص ۳۹

۱۰۵۷ - فتح الباری ج ۱۱ ص ۲۱

۱۰۵۸ - سنن ابوداود ۵۱۹۲

الحججال فرأى الناس ان ذلك قد كفاهم من الاستئذان الذى أمروا به»^{۱۰۵۹} (ابن عباس گفت: بر سردر خانه‌ها پرده‌ای نصب نبود، و حجله و جای محفوظی نیز در داخل خانه‌ها نبود. چه بسا مرد و زن در آغوش هم بودند که ناگاه خادم، فرزند یا یتیم‌شان بر آن‌ها وارد می‌شد. به همین خاطر خدا فرمان کسب اجازه در سه وقت خلوت را صادر کرد. آن‌گاه خدا برای‌شان [اسباب تحصیل] پرده را فراهم آورد و در روزی مردم گشایش ایجاد کرد پس پرده‌ها را بر دروازه خانه نصب کردند و درون خانه حجله و اتاقک محفوظی درست کردند و در نتیجه این پرده و حجله، آن‌ها را از کسب اجازه و استیذان که خدا به آن فرمان داده بود بی‌نیاز می‌کرد).

رسول گرامی به دلیل عدم وجود پرده و در نتیجه معلوم بودن درون خانه از بیرون، هرگاه می‌خواست به خانه‌ای وارد شود برای پرهیز از دیده شدن درون خانه، روبروی دروازه خانه نمی‌ایستاد بلکه در سمت چپ یا راست درگاه قرار می‌گرفت و در واقع دیوار خانه را حائل قرار می‌داد سپس اجازه ورود می‌طلبید و در صورت موافقت ساکنین به درون می‌رفت. این روایات که به صراحت فقدان پرده ورودی را، موجب رفتار مذکور پیامبر دانسته از این قرار است:

«عن عبدالله بن بسر، قال: كان رسول الله^(ص) إذا أتى باب قوم لم يستقبل الباب من تلقاء وجهه، ولكن من ركنه الأيمن أو الأيسر، و يقول: "السلام عليكم، السلام عليكم" و ذلك أن الدور لم يكن عليها يومئذ ستور»^{۱۰۶۰} (راوی گفت: رسول الله^(ص) وقتی به دم در خانه‌ای می‌رسید روبروی در نمی‌ایستاد بلکه در سمت راست یا چپ آن قرار می‌گرفت، و [سپس برای آگاه ساختن ساکنین و کسب اجازه] سلام می‌داد. این کار پیامبر به این سبب بود که دروازه خانه‌ها در آن روزگار فاقد پرده و حفاظ بود).

«عن عبدالله بن بسر قال كان رسول الله^(ص) إذا أتى باب قوم مشى مع الجدار و لم يستقبل الباب و لكن يقوم يمينا و شمالا فيستأذن فان اذن له و الا رجع و ذلك أن القوم لم يكن لأبوابهم ستور (هذا لفظ حديث آدم و فى رواية الحرائى لم يستقبل الباب من تلقاء

۱۰۵۹ - الدر المنثور ج ۵ ص ۵۶

۱۰۶۰ - سنن ابوداود ۵۱۸۶

وجهه و لكن من ركنه الأيمن أو الأيسر و يقول السلام عليكم و ذلك أن الدور لم يكن عليها يومئذ ستور»^{۱۰۶۱} (رسول خدا وقتی به خانه‌ای می‌رسید کنار دیوار راه می‌رفت و مقابل در نمی‌ایستاد بلکه سمت راست و چپ می‌ایستاد. در این هنگام اجازه ورود می‌طلبید پس اگر اجازه می‌یافت وارد می‌شد و در غیر این صورت باز می‌گشت. دلیل نایستادن در برابر درگاه خانه این بود که پرده بر آن نصب نمی‌کردند).

بر این اساس گویا بتوان رؤیت بستر پیامبر توسط مشرکان در لیلۃ‌المبیت را ناشی از همین مسئله، یعنی فقدان پرده و حفاظ بر دروازه خانه دانست.

به این ترتیب اگر واژه حجاب را بر این اساس مورد توجه قرار دهیم باید آن را به معنای "دیوارهای کناری" درگاه منزل و یا هر چیز دیگری که مانع رؤیت درون خانه شود گرفت. شاید نکره آوردن کلمه حجاب در عبارت "من وراء حجاب" تا حدودی به تقویت همین مصداق کمک کند.

با این حال چه بسا نتوان نادیده گرفت که کاربرد واژه حجاب در این آیه، تشویقی باشد برای نصب پرده و یا مهر تأییدی باشد بر استفاده از آن؛ چنان‌که حتی نزول آیه را در تأیید نصب پرده از سوی پیامبر دانسته‌اند: «عن أنس قال كنت مع النبي (ص) فاتي باب امرأة عرس بها فاذا عندها قوم فانطلق ففضي حاجته فرجع و قد خرجوا فدخل و قد أرخت بيبي و بينه ستر فذكرته لابي طلحة فقال لئن كما كان تقول لينزلن في هذا شيء فنزلت آية الحجاب»^{۱۰۶۲} (أنس گفت: همراه پیامبر بودم که به در اتاق بانویی که با وی عروسی کرده بود رسید اما دید که گروهی نزد همسرش هستند پس [وارد نشد و] بازگشت و به کار دیگری پرداخت. دفعه دوم که مراجعه کرد آن‌ها رفته بودند پس وارد اتاق شد و "پرده‌ای" بین من و خودش آویخت. این مطلب را برای ابوطلحه بیان کردم و او گفت اگر این‌طور باشد که می‌گوئی حتماً در این باره چیزی نازل می‌شود. پس [حدس ابوطلحه درست از آب درآمد و] آیه حجاب نازل شد).

اینک ترجمه پایانی فرض دوم را (چه حجاب در آن پرده سردر یا حائل حصیری

۱۰۶۱ - السنن الكبرى بیهقی ج ۸ ص ۳۳۹
 ۱۰۶۲ - الدر المنثور ج ۵ ص ۲۱۳ (همین آیه)

جلوی خانه باشد و چه دیوار جانبی درگاه) مرور می‌کنیم (و همان‌طور که توضیح دادم باید دقت کرد که عبارت صدر آیه به عبارت اصلی متصل شود و به همین دلیل جملات معترضه‌ی موجود میان آن دو را مابین - - آوردم):

«ای مردانی که ایمان آوردید [نه تنها سرزده و بی‌رخصت بلکه حتی با کسب اجازه] وارد اتاق‌های پیامبر مشوید - مگر آن‌که [با دعوت خودش] برای خوردن طعام به شما اجازه ورود داده شود آن‌هم نه این‌که [پیش از طبخ غذا وارد شوید و] در انتظار پخته شدنش باشید بلکه وقتی دعوت شدید [همان موقع] وارد شوید و هنگامی که تناول کردید پراکنده شوید بی آن‌که سرگرم سخن شوید [و وقت پیامبر تلف، و آسایش از همسرانش سلب شود]. بی‌شک این زود آمدن و دیر رفتن‌تان پیامبر را آزار می‌دهد ولی از شما آزر م‌دارد [که عذرتان را بخواهد] ولی خدا از حق‌گویی شرم نمی‌کند- و چنان‌چه [در غیاب پیامبر] خواهان چیزی [چه دریافت کالا و چه پی‌جویی و خبرگیری از رسول‌الله] از همسران حضرت هستید [بی آن‌که وارد خانه شوید] از همان پشت پرده [ی س‌ردر یا پشت حائل حصیری و یا در صورت فقدان پرده و حصیر، از کنار دیوار خانه] به طرح خواسته‌تان بپردازید. رعایت این نکته، به پاکی دل‌های [پرهوس] شما و دل‌های [جاهلیت‌زده ولی در حال تزکیه‌ی] همسران رسول می‌انجامد. شما مردان حق ندارید رسول‌خدا را [با اطراق کردن در خانه‌اش به ویژه در غیاب وی، و یا بر زبان آوردن سخنان غیراخلاقی در مورد قصدتان نسبت به همسران حضرت] برنجانید و ابداً حق ندارید که همسرانش را [زیر نظر گرفته و بخواهید] پس از [درگذشت] او به نکاح خود درآورید. این [گونه توجه داشتن به همسران پیامبر، و ازدواج با آن‌ها پس از وی] در پیشگاه خداوند جهان بسیار سهمگین است».

ج- آیه جلاباب و پوشاک

آیه جلاباب یا جلابیب، همان آیه‌ای است که برخی‌ها از آن، وجود "روبند و پوشاک سرتاسری" را استنباط کرده‌اند که در ادامه در نقد آن، توضیح مفصل خواهم داد. گفتنی است مخاطب آیه علاوه بر زنان پیامبر همچنین دختران حضرت و سایر زنان مؤمن

می‌باشد.

متن آیه: «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزَاجِكُمْ وَ بَنَاتِكُمْ وَ نِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذِينَ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً»^{۱۰۶۳}.

عناوین اختلافی: یکی از مهم‌ترین محورهای بحث‌انگیز و مورد اختلاف، به معنا و مصداق واژه "جلابیب" که مفردش جلاباب است برمی‌گردد. گذشته از آن بر سر معنای "دینین" و اِدْنَاء جلاباب، اتفاق رأی نیست. همچنین در مراد از "أَنْ يُعْرَفْنَ" و حتّی در معنای "أَدْنَى أَنْ" و در نتیجه در کل عبارت "ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ" نیز اختلاف هست. از پیچیدگی نوع ایداء در "فَلَا يُؤْذِينَ" نیز نباید گذشت. مراد از نساء در "نِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ" می‌تواند از دیگر موارد تفاوت برداشت باشد. حدّ پوشیدگی مستنبط از آیه و فلسفه آن نیز اختلاف‌انگیز است و می‌شود آن دو را از طریق مصداق جلاباب و عبارت فَلَا يُؤْذِينَ مورد بی‌گیری قرار داد و در همین رابطه این پرسش را دنبال کرد که آیا آیه اساساً در صدد تعیین حدّی برای پوشش هست یا خیر؟ نیز "شأن نزول" آیه و همچنین "اطلاق یا تقيید" حکم آیه قابل بررسی است. در مباحث آتی به بی‌گیری موارد اختلافی خواهیم پرداخت.

مرور چند ترجمه و تفسیر: اینک چند ترجمه و تفسیر، که برخی از موارد اختلافی بالا نیز در آن جای دارد را می‌آورم تا پس از آن به مباحث اصلی‌تر پردازیم.

الف - ترجمه‌ها

محمد مهدی فولادوند: «ای پیامبر، به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: پوشش‌های خود را بر خود فروتر گیرند. این برای آن‌که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند [به احتیاط] نزدیک‌تر است، و خدا آمرزنده مهربان است».

بهاء‌الدین خرمشاهی: «ای پیامبر به همسرانت و دخترانت و زنان مسلمان بگو که روسری‌های خود را بر خود بپوشند، که به این وسیله محتمل‌تر است که شناخته شوند و رنجانده نشوند، و خداوند آمرزگار مهربان است».

محمدکاظم معزی: «ای پیامبر بگو به زنان خویش و دختران خویش و زنان مؤمنین

که فروپوشند بر خویشان روپوش‌های خویش را این بهتر است تا آن‌که شناخته شوند پس آزار نشوند و خدا آمرزندهٔ مهربان است».

کاظم پورجوادی: «ای پیامبر! به همسران و دختران و زنان با ایمان بگو روسری بر سر ببندند. این کار بهتر از این است که شناخته شوند و نیز مورد آزار قرار نگیرند. خداوند آمرزندهٔ مهربان است».

تفسیر نمونه: «ای پیامبر! به همسران و دختران و زنان مؤمنان بگو جلباب‌ها (روسری‌های بلند) خود را بر خویش فرو افکنند، این کار برای این‌که (از کنیزان و آلودگان) شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است و (اگر تاکنون خطا و کوتاهی از آن‌ها سرزده) خداوند همواره غفور و رحیم است».

طاهره صفارزاده: «ای پیامبر! به همسران و دختران و زنان مؤمن بگو، حجاب‌ها، روسری یا مقنعهٔ بزرگ خود را تا روی سینه پایین بیاورند برای این‌که نشانهٔ مشخصی باشد و شناخته شوند و در زمرهٔ زنانی که رعایت حجاب را نمی‌کنند مورد اذیت و آزار مردان هرزه و ولگرد قرار نگیرند و خداوند آن عفو‌کنندهٔ رحم‌گستر است (اگر همسران پیامبر این موارد را قبلاً رعایت نکرده‌اند، خداوند گناهان‌شان را مورد عفو قرار می‌دهد)».

مرتضی مطهری: «ای پیغمبر به همسران و دختران و به زنان مؤمنین بگو که جلباب‌های (روسری‌ها) خویش را به خود نزدیک سازند. این کار برای این‌که شناخته شوند و مورد اذیت قرار نگیرند نزدیک‌تر است و خداوند آمرزنده و مهربان است»^{۱۰۶۴}.

مهدی الهی قمشه‌ای: «ای پیغمبر (گرامی) با زنان و دختران خود و زنان مؤمنان بگو که خویشان را به چادر بیوشانند که این کار برای این‌که آن‌ها شناخته شوند تا از تعریض و جسارت آزار نکشند بسیار بهتر است و خدا در آمرزنده و مهربان است».

عبدالمحمد آیتی: «ای پیامبر، به زنان و دختران خود و زنان مؤمنان بگو که چادر خود را بر خود فرو پوشند. این مناسب‌تر است، تا شناخته شوند و مورد آزار واقع نگردند. و خدا آمرزنده و مهربان است».

محمدباقر بهبودی (ترجمه و تفسیر): «ای پیامبر. به همسرانت و دخترانت و خانم‌های مؤمنان بگو هنگام خروج از منزل از جامه‌های چادری خود جامه‌ای بزرگ بردوش بگیرند و بر تن بپوشند. این جامه بزرگ به شناسایی آنان بهتر کمک می‌کند تا معلوم شود که این خانم‌ها اجازه تماس با بیگانگان را ندارند و نباید مورد آزار دیگران قرار بگیرند. خداوند رحمان آمرزنده و مهربان بوده است که راه خطاکاری شما را مسدود کرده است.»

ابوالفتح رازی: «ای پیغامبر! بگو زنان را و دخترانت را و زنان مؤمنان را تا نزدیک کنند بر ایشان از پیراهن‌شان، آن نزدیک‌تر است که بشناسند ایشان رنجه ندارندشان و بوده است (خدای) آمرزنده و بخشاینده»^{۱۰۶۵}.

ب- تفاسیر

اینک علاوه بر ترجمه‌های بالا، با مطالب چند تفسیر نیز به منظور شناخت آراء مشهور آشنا می‌شویم و سپس بررسی ویژه کتاب را آغاز می‌کنیم.

تفسیر روض الجنان: «والذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات [آیه ماقبل جلاباب]، آنکه گفت: و آنانی که ایذا کنند مردان مؤمن را و زنان مؤمنات را به چیزی که ایشان نکرده باشند از دروغی و بهتانی و غیبتی ... ضحاک و سُدّی و کلبی گفتند: مراد جماعتی متهمتکان بودند که به شب بیرون آمدندی و دنبال زنان و پرستاران داشتندی، چون ایشان به قضا حاجتی رفتندی انگشت در ایشان زدندی اگر بایستادندی مقصود خود از ایشان حاصل کردندی و اگر زجر کردندی ایشان را، بگریختندی. زنان این شکایت با مردان بگفتند مردان با رسول بگفتند، خدای این آیت فرستاد. یا ایها النبی قل لازواجک و بناتک و نساء المؤمنین، آنکه حق تعالی گفت: ای پیغامبر بگو زنان را و دخترانت را و زنان مؤمنان را: یدنین علیهن من جلابیهن، تا چادرها به خویشان در بپوشند و سر تا پای به آن بپوشند تا از پرستاران پیدا شوند. و این آنکه بود که زنان آزاد و برده به یک زی و شکل بودندی، خدای تعالی این آیت بفرستاد تا زنان آزاد چیزی بکنند که به آن ممیز باشند از بردگان. آنکه گفت: ذلک ادنی أن یعرفن؛ آن نزدیک‌تر باشد که ایشان را به آن

شناسند نرنجانند ایشان را به گمان بردگی و پرستاری، که زنان آزاد در آن عهد اختیار زنا نکردندی از رشک. و کان الله غفوراً رحیماً، و خدای آمرزنده و بخشاینده است. عبدالله عباس و عبیده گفتند: شکل آن است که زنان را فرمود که سر بپوشی، و روی و یک چشم رها کنی که به او می‌نگری. انس گفت: پرستاری به عمر خطاب بگذشت روی باز پوشیده عمر او را به درّه بزد و گفت: یا لکاع! مانندگی می‌کنی به آزادان»^{۱۰۶۶}.

منهج الصادقین: «... و از کلیبی نیز مروی است که آیه [والذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات ...] در شأن زانیانست که شب‌ها بر سر راه‌ها نشستندی و دست تعدی به دامن کنیزان رسانیدندی. و سدی روایت کرده که در آن وقت علامت حرائر آن بوده که در راه سرپوشیده رفتندی و جواری سربرهنه بودندی و چون آن بدکاران از سرپوشیدن تحاشی می‌نمودند لاجرم این آیه نازل شد. (یا ایهاالنبی) ای پیغمبر برگزیده (قل لازواجک) بگو مر زنان خود را (و بناتک) و مر دختران خود را (و نساء المؤمنین) و زنان مؤمنان را که به وقت بیرون رفتن از خانه (یدنین) نزدیک گردانند و فروگذارند (علیهن) بر رو و پهلوه‌ای خود (من جلابیهن) چادرهای خود را یعنی وجوه و ابدان را بدن بیوشند من از برای تبعیض است چه زن ارخای بعضی از جلاباب خود می‌کند و به بعضی دیگر متلفع می‌شود تا زنان [؟زناکاران] متعرض ایشان نشوند (ذلک) آن پوشیدن سر و روی (أدنی) نزدیک‌تر است (أن یعرفن) به آن‌که ایشان را بشناسند به صلاح و عفت یا به جهت آن متعرض ایشان نشوند تا متمیز شوند به آزادی (فلا یؤذین) پس ایذا کرده نشوند یعنی زانیان تعرض نکنند به ایشان (و کان الله) و هست خدا (غفوراً) آمرزنده گناهان گذشته را چون توبه کنند (رحیماً) مهربان که مصلحت بندگان با ایشان بیان می‌کند»^{۱۰۶۷}.

تفسیر کشاف: «و معنی (یدنین علیهن من جلابیهن) یرخینها علیهن، و یغظین بها وجوههن و أعطافهن. یقال: إذا زل الثوب عن وجه المرأة: أدنی ثوبک علی وجهک، و ذلك أن النساء كنّ فی أول الإسلام علی هجیراهن فی الجاهلیة متبذلات، تبرز المرأة فی درع و خمار فصل بین الحرّة و الأمة، و کان الفتیان و أهل الشطارة يتعرضون إذا خرجن

۱۰۶۶ - روض الجنان ج ۱۶ ص ۲۰ و ۲۱

۱۰۶۷ - منهج الصادقین ج ۷ ص ۳۶۸

باللیل إلى مقاضی حوائجهم فی النخیل و الغیطان للإماء، و ربما تعرّضوا للحرّة بعلّة الأمة، یقولون: حسبناها أمة، فأمرن أن یخالفن بزیهن عن زی الإمام بلبس الأردیة و الملاحف و ستر الرؤوس و الوجوه، لیحتشمن و یهین فلا یطمع فیهن طامع، و ذلك قوله (ذلك أدنی أن یعرفن) أى أولى و أجدر بأن یعرفن فلا یتعرّض لهنّ و لا یلقین ما یکرهن. فإن قلت: ما معنى (من) فى (من جلابیهن)؟ قلت: هو للتبعیض، إلا أن معنى التبعیض محتمل وجهین، أحدهما: أن یتجلبن ببعض ما لهنّ من الجلابیب، و المراد أن لا تكون الحرّة متبذلة فى درع و خمار، كالأمة و الماهنة و لها جلاببان فصاعدا فى بیتها. و الثانى: أن ترخى المرأة بعض جلابها و فضله على وجهها تتقنع حتى تتميز من الأمة. و عن ابن سیرین: سألت عبیدة السلمانی عن ذلك فقال: أن تضع رداءها فوق الحاجب ثم تدیره حتى تضعه على أنفها. و عن السدی: أن تغطى إحدى عینیها و جبهتها، و الشق الآخر إلا العین. و عن الکسائى: یتقنعن بملاحفهن منضمة علیهنّ، أراد بالانضمام معنى الإدناء (و كان الله غفورا) لما سلف منهن من التفريط مع التوبة؛ لأن هذا مما یمکن معرفته بالعقل»^{۱۰۶۸}.

تفسیر کابلی (دیوبندی): «[ترجمه:] ای پیغمبر بگو به زنان خود و دختران خود و زنان مسلمانان که فروگذارند بر خود چیزی از چادرهای خود این نزدیک تر است به آن که شناخته شوند پس ایضا داده نشوند ایشان و هست خدا آمرزنده مهربان. تفسیر: یعنی علاوه بر پوشیدن بدن یک حصه چادر خود را پائین سر به چهره هم آویزان کنند در روایات است که در اثر نزول این آیت زنان مسلمان در حین خروج از خانه‌ها بدن و چهره خود را چنان می پوشیدند که فقط یک چشم برای دیدن راه باز می ماند- ازین ثابت شد که در وقت فتنه باید زنان آزاد و حر نیز چهره خود را بپوشند- کنیزان را از سبب ضرورت شدید به آن مکلف نساخت زیرا که در کار و بار حرج عظیم واقع می شود. حضرت شاه صاحب می نویسد تا شناخته شوند که کنیزان نیستند بلکه خاتون‌های صاحب ناموس و دارای حسب و نسب و نیک کردارند مردان بدکردار نباید ایشان را آزار بدهند چه جلاب (چادر به چهره آویزان کردن) علامه نجابت است... (تکمیل) این برای زنان آزاد هدایت داده شده تا آنها شناخته شوند و کسی به ایدای ایشان جسارت

نکند و برای آوردن عذرهای دروغ موقع باقی نماند- در آتی راجع به ایذای عمومی تهدید فرموده است و در آن بی بی و کنیز تخصیصی ندارند»^{۱۰۶۹}.

تفسیر المیزان: «الجلایب جمع جلباب و هو ثوب تشتمل به المرأة فیغطی جمیع بدنها أو الخمار الذی تغطی به رأسها و وجهها. و قوله: (یدنین علیهن من جلابیهن) ای بسترن بها فلا تظهر جیوبهن و صدورهن للناظرین. و قوله: (ذلک أدنی أن یعرفن فلا یؤذین) ای ستر جمیع البدن أقرب إلى أن یعرفن أنهن أهل الستر و الصلاح فلا یؤذین ای لا یؤذین أهل الفسق بالتعرض لهن. و قیل: المعنی ذلک أقرب من أن یعرفن أنهن مسلمات حرائر فلا یعرض لهن بحسبان أنهن إماء أو من غیر المسلمات من کتابیات أو غیرهن و الأول أقرب»^{۱۰۷۰} (... جمله یدنین علیهن من جلابیهن یعنی: خود را طوری با جلباب بپوشند که سینه هاشان در انظار ناظرین پیدا نباشد. و جمله ذلک أدنی أن یعرفن فلا یؤذین یعنی: پوشاندن همه بدن به این که اهل حجاب و اصلاح هستند نزدیک تر بوده و در نتیجه فاسقان سر راه شان سبز نمی شوند و به ایذاءشان نمی پردازند. برخی گفته اند مراد از ذلک أدنی أن یعرفن فلا یؤذین این است که: پوشاندن همه بدن، معرف این است که آن ها مسلمان و آزاد هستند و در نتیجه کسی به گمان کنیز یا نامسلمان بودن متعرض شان نمی شود. اما معنای اول به صحت نزدیک تر است).

فی ظلال القرآن: «آن گاه یزدان به پیغمبر (ص) فرمان می دهد که به زنانش و به دخترانش و به عموم زنان مؤمنان دستور بدهد هنگامی که برای حاجت و نیازی بیرون رفتند بدن ها و سرها و گردن ها و چاک سینه های خود را با چادرها و جامه ها بپوشانند و نهان گردانند، تا این چادرها و جامه های بلند و فراگیر ایشان را از دیگران جدا سازد و آنان را از بدکاری ها و یاوه کاری های فاسقان و فاجران در امن و امان نگاه دارد. چه شناخته شدن زنان مؤمن و حشمت و وقارشان هر دو با هم سبب می گردد شرم و حیا را به دل کسانی بیندازند که زنان را دنبال می کردند و به بازیچه می گرفتند، و ایشان را از همچون کار زشت و پلشتی باز دارند * خدا بدیشان دستور می دهد رداء و روپوش خود

۱۰۶۹ - تفسیر کابلی ج ۵ ص ۱۲۶ و ۱۲۷

۱۰۷۰ - المیزان ج ۱۶ ص ۳۳۹

را در وقت بیرون رفتن برای قضاء حاجت و رفع نیاز بر خویشتن بیفکنند تا با همچون جامه بلند بالای بدن پوشی ممتاز گردند و شناخته شوند، و بدین وسیله مورد اذیت و آزار افراد بداخلاق و منافقان و شایعه پردازان و فاسقانی قرار نگیرند که در مدینه متعرض زنان می شدند و بر سر راهشان می آمدند»^{۱۰۷۱}.

تفسیر نمونه: «در این آیه [به زنان با ایمان دستور می دهد که هرگونه بهانه و مستمسکی را از دست مفسده جویان بگیرند ... و منظور از یدنین (نزدیک کنند) این است که زنان جلباب را به بدن خویش نزدیک سازند تا درست آن‌ها را محفوظ دارد، نه این که آن را آزاد بگذارند بطوری که گاه و بی گاه کنار رود و بدن آشکار گردد، به تعبیر ساده خودمان لباس خود را جمع و جور کنند. اما این که بعضی خواسته اند از این جمله استفاده کنند که صورت را نیز باید پوشانید هیچ دلالتی بر این معنی ندارد و کم تر کسی از مفسران پوشاندن صورت را در مفهوم آیه داخل دانسته است»^{۱۰۷۲}.

بررسی آیه در شش بند

این آیه مهم ترین آیه ای است که بر مبنای برداشتی که می شود نهایی ترین و غلیظ ترین پوشش و حجاب را برای بانوان از آن استخراج می کنند. در غلیظ ترین برداشت‌ها حجابی از نوک پا تا فرق سر را از آن استنباط کرده اند و حتی گویند جلباب، حجابی است مضاعف یعنی جامه و پوشاکی است بر روی پوشاک دیگر. اینان می گویند بر پایه این آیه اگر زن می خواهد از خانه بیرون رود باید حتی گردی صورت، کف دست‌ها و کف دو پایش را نیز بسته و پوشیده بدارد و حداکثر یک چشمش را آزاد بگذارد تا بتواند مسیر راه را ببیند، و سخت تر از آن این که برخی دیگر از ایشان قائل اند که بهترین جلباب برای بانوان خانه هاشان است یعنی چه بهتر که در منزل بمانند و خارج نشوند (حتی با وجود پوشش های چندلایه و جامه سرتاسری که هیچ قسمتی از اندامشان را پیدا نمی گذارد!). این گونه سخن ها گاه از سوی محقق ترین عالمان صادر شده: «...»

۱۰۷۱ - ترجمه فارسی فی ظلال القرآن ج ۵ ص ۲۲۷ و ۲۱۷

۱۰۷۲ - تفسیر نمونه ج ۱۷ ص ۴۲۷ و ۴۲۸

مَحْجُوبِيَّةُ الْمَرْأَةِ وَ عَفَّتْهَا تَقْتَضِي أَنْ تُجَلِّبَ بِالْبَيْتِ وَ الْبَيْتُ جَلْبَابُهَا»^{۱۰۷۳}. سخنانی از این دست، ناخودآگاه در بردارنده نوعی بدبینی نسبت به آفرینش خداست. اینک بررسی آیه (که حاوی نتایجی کاملاً متفاوت با منقولات بالا است) را در قالب بندهای شش‌گانه‌ی زیر آغاز می‌کنیم:

بند ۱- معنای جلباب: بارزترین اختلاف در تفسیر آیه به معنا و مصداق واژه جلباب برمی‌گردد. دامنه اختلاف در این باره از یک سو "از روسری کوچک تا چادر بلند امروزی" و از سوی دیگر "از پارچه‌های نبریده تا پیراهن و لباس خیاطی‌شده" و از سوی آخر "از مصداق‌های مشخص البسه تا اشاره‌ی کلی به پوشاک" است! توضیح متفاوت مفسران چنین است:

الف- «جلايب جمع جلباب و در معنی آن اختلاف هست. راغب آن را پیراهن و روسری گفته (قمیص و خمار) مجمع‌البیان... فرموده: روسری زن که وقت خروج از منزل سر و صورتش را با آن می‌پوشاند. صحاح آن را ملحفه (چادرمانند) گفته. ابن‌اثیر در نهاییه آن را چادر و رداء معنی کرده و می‌گوید: گفته شده مانند چارقد و مانند ملحفه است. در قاموس هست که آن پیراهن و لباس گشاد کوچک‌تر از ملحفه یا چیزی است مثل ملحفه که زن لباس‌های خود را به آن می‌پوشاند یا آن ملحفه است... با این قرائن [یعنی سخنانی که از نهج البلاغه آورده] و آنچه از نهاییه و صحاح و قاموس نقل شد می‌شود گفت: جلباب ملحفه و لباس بالائی و چادرمانند است نه فقط روسری و خمار»^{۱۰۷۴}.

ب- «جامه‌ای است سرتاسری که تمامی بدن را می‌پوشاند، و یا روسری مخصوصی است که صورت و سر را ساتر می‌شود»^{۱۰۷۵}.

ج- «در این‌که منظور از جلباب چیست مفسران و ارباب لغت چند معنی برای آن ذکر کرده‌اند: ۱- ملحفه (چادر) و پارچه بزرگی که از روسری بلندتر است و سر و گردن و سینه‌ها را می‌پوشاند. ۲- مقنعه و خمار (روسری). ۳- پیراهن گشاد... اما بیشتر به نظر

۱۰۷۳- التحقیق فی الکلمات القرآن الکریم (حسن مصطفوی) ج ۲ ص ۹۶ واژه جلباب

۱۰۷۴- قاموس قرآن قرشی ج ۲ ص ۴۱ و ۴۲

۱۰۷۵- ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۶ ص ۵۰۹ و ۵۱۰

می‌رسد که منظور پوششی است که از روسری بزرگ‌تر و از چادر کوچک‌تر است چنان‌که نویسنده لسان‌العرب روی آن تکیه کرده است»^{۱۰۷۶}.

د- «ثوبی است واسع که اوسع از خمار است و کم‌تر از ردا که زن آن را بر سر خود می‌پيچد و فاضل آن را بر سینه فرود می‌آورد. ابن‌عباس فرموده که جلباب ردائی است که ستر بدن می‌کند از فوق تا اسفل و به روایت دیگر از او نقل است که جلباب مقنعه زنان است که جبهه و رأس خود را به آن می‌پوشانند در وقت بیرون آمدن از خانه برای حاجت به خلاف اماء که مکشفات‌الراس بیرون می‌آمدند»^{۱۰۷۷}.

ه- «...فظهر بهذه القرائن: أن الجلباب هو ما قيل: أنه ما يغطي الثياب و يستر البدن و الثياب معاً، و الملاءة التي يُشتمل بها، و الملحفة، و الرداء الذي يستر تمام البدن و يلبس فوق الثياب»^{۱۰۷۸} (ملحفه و پارچه بزرگی که بر روی سایر لباس‌ها قرار می‌گیرد و تمام اندام و دیگر جامه‌ها را می‌پوشاند).

و- «الجلباب: ثوبٌ واسعٌ أوسع من الخمار و دون الرداء، تلويه المرأة على رأسها، و تبقى منه ما تُرسله على صدرها»^{۱۰۷۹} (جلباب، پارچه‌ای است بزرگ‌تر از روسری و کوچک‌تر از ردا و شنل که زن آن را بر سرش می‌پيچد و آنچه که از آن آویزان می‌شود را بر روی سینه‌اش قرار می‌دهد).

ز- «أى: قل لهؤلاء فليسترن موضع الجيب بالجلباب، و هو الملاءة التي تشتمل بها المرأة، عن الحسن»^{۱۰۸۰} (جلباب پارچه‌ای است که زن را در بر می‌گیرد و گرداگرد خود را با آن می‌پوشاند).

ح- «الجلباب: خمار المرأة الذي يغطي رأسها و وجهها إذا خرجت لحاجة. يعنى جلباب عبارت است از روسری‌ای که در موقع خروج از منزل به کار برده می‌شود و سر و صورت را با آن می‌پوشانند»^{۱۰۸۱}.

۱۰۷۶ - تفسیر نمونه ج ۱۷ ص ۴۲۸

۱۰۷۷ - تفسیر منهج الصادقین ج ۷ ص ۳۶۸

۱۰۷۸ - التحقيق في كلمات القرآن الكريم مصطفى ج ۲ ص ۹۵

۱۰۷۹ - جوامع الجامع طبرسی ج ۳ ص ۳۳۲، کشف زمخشری ج ۳ ص ۵۵۹

۱۰۸۰ - مجمع‌البیان ج ۸ ص ۱۸۱

۱۰۸۱ - مجمع‌البیان ج ۸ ص ۱۷۸، مسئله حجاب مطهری ص ۱۷۴

ط - «و قیل: الجلباب مقنعة المرأة أی: یغطین جباههنّ و رؤوسهنّ إذا خرجن لحاجة، بخلاف الإمام اللاتی یخرجن مکشفات الرؤوس و الجباه، عن ابن عباس و مجاهد»^{۱۰۸۲} (ابن عباس و مجاهد گویند: جلباب مقنعه‌ی زن است که باید با آن پیشانی و سر را بپوشاند و سپس برای حاجتش از خانه بیرون رود برخلاف کنیزان که سربرهنه و بدون ستر پیشانی بیرون می‌روند).

ی - و سرانجام مرتضی مطهری: «چنان‌که ملاحظه می‌فرمائید معنی جلباب از نظر مفسران چندان روشن نیست. آنچه صحیح‌تر به نظر می‌رسد این است که در اصل لغت، کلمه جلباب شامل هر جامه وسیع می‌شده است، ولی غالباً در مورد روسری‌هایی که از چارقد بزرگ‌تر و از ردا کوچک‌تر بوده است به کار می‌رفته است. ضمناً معلوم می‌شود دو نوع روسری برای زنان معمول بوده است: یک نوع روسری‌های کوچک که آن‌ها را خِمار یا مقنعه می‌نامیده‌اند و معمولاً در داخل خانه از آن‌ها استفاده می‌کرده‌اند. نوع دیگر روسری‌های بزرگ که مخصوص خارج منزل بوده است. این معنی با روایاتی که در آن‌ها لفظ جلباب ذکر شده است نیز سازگار است، مانند روایت عبیدالله حلبی که در تفسیر آیه ۶۱ [۶۰] سوره نور نقل کردیم. مضمونش این بود که در مورد زنان سالخورده جایز است خمار و جلباب را کنار بگذارند و نگاه به موی آن‌ها مانعی ندارد. از این جمله فهمیده می‌شود که جلباب وسیله پوشانیدن موی سر بوده است»^{۱۰۸۳}.

خواننده به خوبی در جریان اختلاف شدید در تشخیص معنای جلباب قرار گرفت و در نتیجه با این مصادیق متفاوت روبرو شد: "روسری‌ای که موی سر را در بر گیرد"، "مقنعه یا سربندی که پیشانی و سر را می‌پوشاند"، "روسری کوچک که سر و صورت را بپوشاند"، "روسری متوسط که سینه و بازوان را نیز تحت پوشش قرار دهد"، "روسری بلند (چادر کوتاه) که تا شکم و کمر امتداد یابد"، "چادر بلند که از بالا تا پایین آویزان باشد و اندام را بپوشاند"، "ملحفه که بر روی سایر البسه قرار گیرد"، "پیراهن و لباس گشاد"، ...

۱۰۸۲ - مجمع‌البیان ج ۸ ص ۱۸۱

۱۰۸۳ - مسئله حجاب ص ۱۷۴

با این حساب معلوم نیست کارکرد جلباب، پوشاندن چه قسمتی از پیکر است: "موی سر"، "سر و پیشانی"، "سر و صورت"، "سینه، گردن و بازو"، "نیمه بالای بدن"، "همه پیکر"، "اندام و سایر البسه"، ...

اما به نظر می‌رسد این واژه اشاره به هیچ لباس مشخصی نداشته باشد بلکه معنایش "پوشاک و وسیله پوشش" به طور کلی است به عبارت دیگر آیه توجه به معنای جلباب دارد و نه مصادیق آن. بر این اساس جلباب عنوان کلی لباس و جامه است که معادل فارسی‌اش پوشاک می‌باشد. ابن فارس به چنین معنایی از واژه پرداخته است: «جلب: الجیم و اللام و الباء (أصلان): أحدهما الإتيان بالشيء من موضع إلى موضع، و الآخر شيء يغشى شيئاً»^{۱۰۸۴}، «[المصباح المنير للفيومي]: و قال ابن فارس: الجلباب ما يغطى به من ثوب و غيره»^{۱۰۸۵}. در بسیاری از تفاسیر هنگام شرح آیه به همین معنا اشاره شده است: راغب آن را اعم از پیراهن (لباس دوخته) و خمار (لباس نادرخته و سرانداز) دانسته: «و الجلابيب: القمص و الخمر، الواحد: جلباب»^{۱۰۸۶}. طبرسی نیز از قول جبائی و ابومسلم با وضوح بیشتری به این معنا پرداخته: «أراد بالجلابيب الثياب و القميص و الخمار، و ما تستتر [/ يتستر] به المرأة، عن الجبائي و أبي مسلم»^{۱۰۸۷} (مراد از جلابيب: جامه، پیراهن، خمار و [هر] آن چیزی است که زن به وسیله آن پوشیده می‌شود) و «نزد جبائی و ابومسلم هرچه مرثه به آن متستر می‌شود جلباب است از قمیص و خمار و غیر آن»^{۱۰۸۸}.

از آن گذشته اصل اختلاف مفسران در تعیین مصداق جلباب، خود گواه فراتر بودن معنای آن از مصادیق یادشده بوده و به نوعی مؤید انطباق آن بر پوشش و پوشاک به طور کلی است به ویژه که محتمل است شأن قرآن فراتر از اشاره به جامه‌ای خاص باشد و در نتیجه انتظار است که حکم را به صورت کلی‌تر بیان کرده باشد.

۱۰۸۴ - مقایس اللغة ج ۱ ص ۲۴۰

۱۰۸۵ - التحقيق ج ۲ ص ۹۳

۱۰۸۶ - مفردات راغب ص ۱۹۹

۱۰۸۷ - مجمع‌البیان ج ۸ ص ۱۸۱ + بحارالانوار ج ۲۲ ص ۱۸۶

۱۰۸۸ - منهج الصادقین ج ۷ ص ۳۶۸

در بین ترجمه‌هایی که در آغاز آیه آوردم مرحوم محمدمهدی فولادوند (که به تازگی از میان‌مان رخت بر بست) همین معنای کلی را برگزیده: «پوشش‌های خود را بر خود فروتر گیرند». پس آیه، نه سخن از روسری به میان آورده نه مقنعه نه رداء نه چادر نه پیراهن نه... بلکه صرفاً به "لباس، پوشاک و وسایل پوشش" به طور کلی (و بدون تأکید بر مورد خاصی از آن) پرداخته و به زنان مؤمن گفته است که: «جامه‌هاتان که به وسیله‌اش اندام‌تان را می‌پوشانید به خود نزدیک کنید». مرتضی مطهری نیز آیه را خالی از اشعار به کیفیت و حدود پوشش می‌داند: «در این آیه حدود پوشش بیان نشده است... آنچه از این آیه استفاده می‌شود این است [دستور وقار در وضع لباس در هنگام رفت‌وآمد] نه کیفیت خاصی برای پوشش»^{۱۰۸۹}.

بند ۲- معنای یدنین علیهنّ من جلابیهنّ: برای فعل یدنین دو ترجمه معروف وجود دارد: اول- نزدیک کردن. بر این اساس مراد از عبارت بالا "نزدیک ساختن جامه‌های رها و ول، به اندام" است زیرا چنان‌که گفته شد لباس مردم آن روزگار عمدتاً پارچه‌های نادرخته‌ای بود که از جمله بر روی دوش یا سر می‌نهادند ولی بسیار پیش می‌آمد که لبه‌های طرفینش را به هم وصل نمی‌کردند و یا تدبیری دیگر نمی‌اندیشیدند و در نتیجه، همین سهل‌انگاری‌ها موجب ظهور بخش‌های حسّاسی از اندام‌شان می‌شد که در این بین قرآن به میدان آمد و رو به زنان مؤمن، خواهان چسباندن جامه‌های رها و آویزان به اندام شد. در واقع منظور از یدنین و نزدیک کردن جلاباب، انضمام لباس به بدن و اندام است. مطهری در این باره گوید: «مقصود از نزدیک ساختن جلاباب، پوشیدن با آن می‌باشد... وقتی که به زن بگویند جامه‌ات را به خود نزدیک کن مقصود این است که آن را رها نکن، آن را جمع‌وجور کن، آن را بی‌اثر و بی‌خاصیت رها نکن و خود را با آن پیوشان»^{۱۰۹۰}. دوم- فرودآوردن، پایین آوردن و فروهستن: معمولاً این معنا نیز معادل معنای اول است و نشان از فاصله داشتن جامه از اندام تحت پوشش دارد و در واقع اشاره به جامه‌های رها و فارغ از استتاری دارد که از ثمردهی مناسب خارج بودند و به

۱۰۸۹ - مسئله حجاب ص ۱۷۷ و ۱۷۸

۱۰۹۰ - مسئله حجاب ص ۱۷۵

درستی بر روی اندام قرار نداشتند. بر این اساس ترجمه عبارت چنین است: «باید جامه را بر روی اندامشان فرود آورند و بر پیکر فرو نهند». گفتنی است توضیحات جدید و متفاوتی در عنوان ۵/۴ خواهم آورد.

اینک خود را در برابر این پرسش قرار می‌دهیم که آیا قرآن با القاء حکم مذکور (نزدیک ساختن جامه به خود) در صدد توصیه به استفاده از جامه‌ای جدید است تا بدان وسیله بین آنان با سایر زنان، تمایزی از حیث تعداد لباس ایجاد کند و یا چنین سفارشی نکرده و صرفاً خواهان بکار بستن ملاحظاتی در نحوه استفاده از البسه‌ی موجود بر اندامشان است. استنباط جامه جدید، طرفدار چندانی ندارد اما زمخشری آن را به عنوان یکی از دو احتمال آورده است: «فإن قلت: ما معنى (من) فى (من جلابيهن)؟ قلت: هو للتبعيض، إلا أن معنى التبعض محتمل وجهين، أحدهما: أن يتجلبن ببعض ما لهن من الجلابيب، والمراد أن لا تكون الحرة متبدلة فى درع و خمار، كالامة و الماهنة و لها جلاببان فصاعدا فى بيتهما. و الثانى: ...»^{۱۰۹۱} و از وی قاطع‌تر محمداقرب بهبودی است که صراحتاً اتخاذ جامه جدید را استنباط کرده: «ای پیامبر! به همسران و دختران و خانم‌های مؤمنین بگو: جامه عریضی بر تن بیاریند ... * یک جامه از جامه‌های روان‌داز خود را بر دوش بگیرند و به اطراف بدن بپاویزند ... * باید با پوشیدن یک جامه گشاد و بلند، شخصیت والای خود را به جامعه اعلام کنند... * دستور آمد که این سه دسته از خانم‌ها، با پوشیدن یک لباس ممتاز و غیرمعمول، یعنی جلاباب، که معمولاً به هنگام خواب، مانند شمد بر روی خود می‌کشیده‌اند هویت خود را اعلام نمایند که ... طبیعی است که باید این جلاباب را بر روی ازار و خمار پیوشند تا با عبارت قرآن (یدنین علیهن) مطابق باشد»^{۱۰۹۲}. اما می‌توان آیه را به گواه ظاهر متنش فاقد سفارش به تهیه جامه جدید دانست و معتقد بود که فقط به کیفیت استفاده از جامه موجود پرداخته است: «جامه‌هاشان را به خود نزدیک گردانند» به ویژه که ضمیر هن در جلابیهن تا حدی حاکی از البسه موجود است: "جلباب‌هایشان". اما اگر عبارت را ناظر به اصل پوشش

۱۰۹۱ - کشف ج ۳ ص ۵۶۰

۱۰۹۲ - معارف قرآنی بهبودی ص ۴۹۰ و ۵۳۰

و پوشیدگی بدانیم و نه کیفیت استفاده از آن، در این صورت می‌توان عبارت آیه را فراتر و کلی‌تر از توجه به هریک از دو مورد مذکور (نحوه استفاده از جامه موجود/ تهیه جامه جدید) دانست. گفتنی است بحث در باره دلالت "یدنین علیهن من جلابیهن" و نیز صحت و سقم جامه جدید، در بندهای آتی ادامه خواهد یافت.

بند ۳- شأن نزول آیه بر طبق متون روایی (پدیده ایذاء): اینک بنا داریم آن نگرانی و دلیلی که باعث نزول آیه شد را از دیدگاه روایاتی که در اختیارمان است توضیح دهیم. این شأن نزول‌ها با این‌که خودشان نیاز به بررسی دارند اما با این حال در بردارنده توضیحات و نکات مهمی می‌باشند از جمله (همگام با متن آیه) به ما آگاهی می‌دهند که آیا حکم آیه "مطلق و غیرمرتبط با ظهور پدیده خاص" است و یا "مقید و وابسته به شرایط ویژه‌ی حادث‌شده"؟ با مرور گزارشات زیر در جریان شرایط و مسائلی که از منظر مفسران اولیه باعث نزول آیه شد قرار گرفته و سپس بحث اطلاق یا تقیید حکم آیه را در بند ۴ پی می‌گیریم. این شأن نزول‌ها را به چند بند فرعی تقسیم کرده‌ام که از این قرارند:

۳/۱- آزار و مزاحمت لفظی: مطابق برخی روایات، علت نزول آیه وجود مردان و جوانان بی‌مبالاتی بود که به ویژه در هنگام تاریکی شب بر سر راه زنان سبز می‌شدند و به آزار و اذیت می‌پرداختند. بعضی از این زنان، کسانی بودند که برای نماز به سمت مسجد می‌رفتند. وقتی به جوانان متعرض گفته می‌شد چرا چنین می‌کنید در پاسخ می‌گفتند: ما نمی‌دانستیم که این‌ها زنان آزاد هستند بلکه گمان می‌کردیم کنیزند. بر این اساس به دلیل یکسان بودن پوشش زنان آزاد و کنیز (و یا به دلیل تاریکی شب که امکان تشخیص را سلب می‌کرد) آیه نازل شد و از خانواده پیامبر و سایر زنان مؤمن خواست که در کیفیت پوشش و یا در شمار پوشاک‌شان تغییراتی ایجاد کنند تا از کنیزها متمایز شده و در نتیجه مورد آزار قرار نگیرند. نمونه‌هایی از این گزارشات چنین است:

«ذلک أدنی أن يعرفن فلا یؤذین أی: ذلک أقرب إلی أن يعرفن بزیهن أنهن حرائر و لسن باماء، فلا یؤذین أهل الریبة، فإنهم كانوا یمازحون الإمام، و ربما كان یتجاوز المناقون

إلى مـمازحة الحرائر. فإذا قيل لهم في ذلك قالوا: حسبناهن إماء، فقطع الله عذرهم»^{۱۰۹۳}
 [ترجمه - ذلك أدنى أن يعرفن فلا يؤذين یعنی این نزدیک تر است به این که شناخته شوند
 به زی خودشان که این‌ها زنان آزاد (و نجیبه) هستند و کنیز نیستند پس اهل هوا و
 شهوت ایشان را (با مزاح و شوخی و متلک گفتن خود) اذیت نکنند، چون آن‌ها با کنیزان
 شوخی می‌کردند، و چه بسا بود که منافقین از شوخی با کنیزان تجاوز کرده و سر به سر
 زنان آزاد (و نجیبه) هم می‌گذاشتند، پس وقتی به ایشان می‌گفتند چرا این کار را کردی،
 می‌گفتند ما خیال کردیم کنیز و برده هستند، پس خدا عذر ایشان را قطع نمود]^{۱۰۹۴}.

«حسن بصری در تفسیر آیه ما را خبر داد که می‌گفته است منظور اصلی این است
 که سفلگان مدینه متعرض کنیزکان می‌شده‌اند و هنگامی که زنان آزاده هم بیرون
 می‌آمده‌اند گاهی آنان را برده می‌پنداشته‌اند و آزار می‌دیده‌اند بدین سبب خداوند آنان را
 فرمان داده است که رویوش‌های خود را فروهشته دارند. و باز واقدی از ابن‌ابی‌سبره از
 ابوصخر، از ابن‌کعب‌قرظی ما را خبر داد که می‌گفته است مردی از منافقان متعرض زنان
 مؤمن می‌شده و آنان را آزار می‌داده است و چون به او متذکر می‌شده‌اند می‌گفته است او
 را کنیز پنداشتم، خداوند متعال به زنان مسلمان فرمان داد تا لباس آنان مشخص و
 برخلاف کنیزکان باشد و رویوش خود را بر چهره و اندام خود فروهشته دارند و چهره را
 به گونه‌یی بپوشند که فقط یک چشم ایشان بیرون باشد و می‌فرماید این شایسته‌تر از آن
 است که شناخته شوند»^{۱۰۹۵}.

یکی از اشکالات این‌گونه گزارش‌ها نادیده گرفتن "کنیزها" و انسانیت آن‌هاست.
 گویا راویان می‌خواهند ملاک‌های تبعیض‌آمیز خود را به قرآن نیز تحمیل کنند! در این
 باره و نیز در باره میزان پوشیدگی مورد انتظار آیه، در بندهای آتی توضیح خواهم داد.
 ۳/۲- آزار روحی و اختلال در روابط خانوادگی: در حالی که دیگران ایذاء و آزار
 مذکور در آیه را از نوع مزاحمت هوس‌بازان (که در بالا اشاره شد) و یا ایذاء زناکاران
 (که در ادامه خواهد آمد) می‌دانند اما محمدباقر بهبودی امکان آزار مذکور را نفی کرده و

۱۰۹۳ - مجمع‌البیان ج ۸ ص ۱۸۱

۱۰۹۴ - ترجمه تفسیر مجمع‌البیان ج ۲۰ ص ۱۷۷

۱۰۹۵ - ترجمه طبقات ابن سعد ج ۸ ص ۱۸۳

می‌گوید: «... این سه گروه باید با پوشیدن یک جامه گشاد و بلند، شخصیت والای خود را به جامعه اعلام کنند، تا مبادا بی‌خردان با آنان تماس بگیرند و بگویند که: آرزوی همسری دارند... این دستور ویژه به خاطر رفع مزاحمت‌های هرزگان نبود، چرا که در جامعه کوچک مدینه، این‌گونه مزاحمت‌ها و هرزگی‌ها نسبت به افراد عادی هم صورت نمی‌گرفت، تا چه رسد به همسران پیامبر و دختران آن سرور که از نظر شخصیت، مشهور و از نظر عدد، انگشت‌شمار بوده‌اند. این دستور ویژه برای آن بود که آزادی‌های جامعه اسلامی، دایر بر جواز تماس بانوان و آقایان، به صورت مطبوع و شایسته‌ای کنترل شود و احیاناً ایجاد دردسر نکند؛ زیرا بر اساس قوانین قرآنی، تماس اجنبی با این سه دسته از بانوان غدقن شده بود. ولی آقایان، ناخواسته و ناشناخته با آنان تماس می‌گرفتند و این خود، مایه تهمت و بدنامی بود و اسباب مشاجرات لفظی و احیاناً درگیری خانوادگی را فراهم می‌کرد. لذا دستور آمد که این سه دسته از خانم‌ها با پوشیدن یک لباس ممتاز و غیرمعمول، یعنی جلباب، که معمولاً به هنگام خواب، مانند شمد بر روی خود می‌کشیده‌اند هویت خود را اعلام نمایند که: ما شوهر داریم و نزدیک شدن با ما و تماس با ما، جز تهمت و بدنامی و آزار و اذیت برای ما و شما، ثمری نخواهد داشت»^{۱۰۹۶}.

در این باره نیز در بندهای آتی توضیحاتی خواهم آورد.

۳/۳- ایذاء جنسی، به گمان کنیزبودن (به ویژه در مسیر منتهی به خلا و دستشویی): اکثریت قریب به اتفاق شأن نزول‌ها همین محتوا را مورد توجه قرار داده‌اند که اینک به ذکر چند مورد، که تفاوت‌هایی نیز با هم دارند، می‌پردازیم:

«شب‌ها که همسران رسول خدا^(ص) برای قضای حاجت بیرون می‌رفتند گروهی از منافقان بر سر راه آنان می‌آمدند و آنان ناراحت می‌شدند و آزار می‌دیدند، آن‌ها در این باره شکایت کردند و چون موضوع به منافقان تذکر داده شد گفتند ما نسبت به کنیزکان چنین می‌کنیم!! و در این هنگام این آیه نازل شد که می‌فرماید: ای پیامبر! به همسرانت و دخترانت و زنان مؤمن بگو که روپوش‌های خود را بر خود فروهشته دارند این نزدیک‌تر

از آن است که شناخته شوند، پس آزار نبینند و خداوند آمرزنده مهربان است»^{۱۰۹۷} (عن
أبي مالك قال: كان نساء نبي الله^(ص) يخرجن بالليل لحاجتهن و كان ناس من المنافقين
يتعرضون لهن فيؤذين، فشكوا ذلك، فقبل ذلك للمنافقين فقالوا: إنما نفعه بالإماء. فنزلت
هذه الآية: يا أيها النبي...)^{۱۰۹۸}.

«عن ابی صالح قال قدم النبي^(ص) المدينة على غير منزل فكان نساء النبي^(ص) و غیرهن
اذا كان الليل خرجن يقضين حوائجهن و كان رجال يجلسون على الطريق للغزل فانزل الله
يا ايها النبي قل لازواجك و بناتك الآية یعنی [/ يقنعن] بالجلباب حتى تعرف الأمة من
الحرّة»^{۱۰۹۹} (پیامبر بی آنکه خانه‌ای را در نظر داشته باشد وارد مدینه شد و وقتی زنان
پیامبر و دیگر زنان در موقع شب برای قضای حاجت بیرون می‌رفتند مردانی بر سر
راهشان برای غزل و عشق‌بازی می‌نشستند به همین خاطر خدا آیه^{۱۰۹۹} یا ایها النبي قل
لازواجك و بناتك ... را نازل کرد تا به این وسیله کنیزان و آزاد زنان از یکدیگر
تشخیص داده شوند).

«عن الكلبي في الآية قال كن النساء يخرجن الى الجبابين لقضاء حوائجهن فكان
الفساق يتعرضون لهن فيؤذونهن فامرهن الله ان يدنين عليهن من جلابيبن حتى تعلم الحرّة
من الامّة»^{۱۱۰۰} (زنان برای قضای حاجت از خانه به سمت خارج شهر بیرون می‌شدند. در
این هنگام مردان فاسق در برابرشان سبز می‌شدند و به آزارشان می‌پرداختند به همین
خاطر خدا زنان را مأمور ساخت که جلپاب‌شان را به خود نزدیک سازند تا معلوم شود
که زنی آزاد هستند و نه کنیز و برده).

«قال السدي في قوله تعالى (يا أيها النبي قل لازواجك و بناتك و نساء المؤمنین یدنین
عليهن من جلابيبن ذلك أدنى أن يعرفن فلا يؤذین) قال كان ناس من فساق أهل المدينة
يخرجون بالليل حين يختلط الظلام إلى طرق المدينة فيعرضون للنساء و كانت مساكن
أهل المدينة ضيقة فإذا كان الليل خرج النساء إلى الطرق يقضين حاجتهن فكان أولئك

۱۰۹۷ - طبقات (ترجمه مهدوی دامغانی) ج ۸ ص ۱۸۲

۱۰۹۸ - الطبقات الكبرى ج ۸ ص ۱۷۶

۱۰۹۹ - الدر المنثور ج ۵ ص ۲۲۱، تفسیر طبری ۲۱۸۶۷

۱۱۰۰ - الدر المنثور ج ۵ ص ۲۲۱

الفساق یتنغون ذلك منهن فإذا رأوا المرأة عليها جلباب قالوا هذه حرة فكفوا عنها و إذا رأوا المرأة ليس عليها جلباب قالوا هذه أمة فوثبوا عليها»^{۱۱۰۱} (گروهی از فاسقان مدینه هنگام تاریکی شب بیرون می آمدند و به سمت گذرگاه‌های شهر می آمدند تا متعرض زنان شوند. منازل أهل مدینه محدود و کوچک [و فاقد سرویس‌های بهداشتی] بود به همین خاطر وقتی زنان در شب برای قضای حاجت به سمت آن گذرگاه‌ها [و محل‌های قضای حاجت] می رفتند مردان فاسق به دنبال‌شان می افتادند در این حال اگر می دیدند بر آن زن جلباب قرار دارد می گفتند: این زن، آزاد است پس از او دست بکشید و اگر می دیدند که فاقد جلباب است می گفتند این کنیز است پس به او حمله کنید).

سیوطی روایت سوده همسر پیامبر، که در شرح آیه حجاب آوردم را به عنوان شأن نزول همین آیه جلباب آورده است. لازم به ذکر است که ظرف وقوع آن روایت (به استناد مورد مشابه زیر) صریحاً مربوط به مسیر و محلّ قضای حاجت اعلام شده: «أن عائشة زوج النبي قالت: كان عمر بن الخطاب يقول لرسول الله (ص): احجب نساءك قالت: فلم يفعل، و كان ازواج النبي (ص) يخرجن ليلاً الى ليل قبل المنامع، فخرجت سودة بنت زمعة و كانت امرأة طويلة فرآها عمر بن الخطاب و هو في المجلس فقال: عرفتك يا سودة حرصاً على أن يُنزل الحجاب، قالت: فانزل الله عز وجل آية الحجاب»^{۱۱۰۲}.

اگر شأن نزول‌هایی که تا به حال در بند ۳ آوردم درست باشد و در واقع دستور آیه برای تمایز زنان آزاد از کنیزها بوده باشد در این صورت وخامت شدید اوضاع را در آن ایام نشان می دهد زیرا با این فرض، آیه فقط توانسته تدابیری برای حلّ مشکل خانواده پیامبر و زنان آزاد ارائه کند و به عبارت دیگر در آن جامعه زمینه‌ای، برای پرهیز دادن کنیزان مهیا ندیده است (هرچند در نقد این گونه شأن نزول‌ها توضیحاتی خواهم آورد).

به هر حال آنچه از روایات متعدد شأن نزول به دست می آید این است که زنان مؤمن آزاد می بایست هنگام خروج شبانه از خانه، خود را به گونه‌ای بپوشانند که از کنیزها متمایز شده و در نتیجه مورد اذاء افراد لایبالی یا زانی قرار نگیرند!

۱۱۰۱ - تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۵۲۶

۱۱۰۲ - صحیح بخاری ش ۵۷۷۱ + رک: الدر المنثور سیوطی ج ۵ ص ۲۲۱ که در شرح آیه حجاب آوردم

۳/۴- ایذاء جنسی، به گمان عقیف نبودن: تعدادی شأن نزول دیگر وجود دارد که در آن‌ها سخنی از کنیزان به میان نیامده، و به جای آن از عنوان غیر عقیف و آلوده (در مقابل عقیف و پاکدامن) استفاده شده است که در بند ۵/۳ به آن خواهیم پرداخت. بر این اساس زنان مؤمن می‌بایست از زیّ واحد با زنان آلوده (و نه لزوماً کنیزان!) به در می‌آمدند تا به اشتباه مورد ایذاء واقع نمی‌شدند.

بند ۴- مطلق یا مقید بودن حکم آیه: در بند شماره ۳ ملاحظه شد که پدیده ایذاء و آزار جنسی، نقش اصلی را در علّت نزول آیه داشت. نقش این پدیده به طور سربسته و کلیّ اما به وضوح در متن آیه ذکر شده است: ذلک أدنی أن یعرفن فلا یؤذین (نزدیک سازیِ جلیباب به اندام موجب می‌شود که شناخته شوند "تا مورد ایذاء واقع نشوند"). بسیاری از راویان و مفسران، آیه ماقبل جلیباب را نیز مرتبط با آیه جلیباب دانسته و ایذاء مذکور در آن را همان ایذاء اشاره شده در آیه جلیباب می‌دانند. آیه ماقبل چنین است: «والذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغير ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتاناً و إثمًا مبیناً» (و نیز کسانی که بی‌گناه، باعث آزار مردان و زنان باایمان شوند مرتکب تهمت و گناه آشکاری شده‌اند)^{۱۱۰۳} و تدبیر موجود در آیه جلیباب را برای مهار ایذائی می‌دانند که در آیه ماقبل آمده است. توضیح سورآبادی در باره این دو آیه از این قرار است: «والذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغير ما اکتسبوا: و آن کس‌ها که بیازارند گرویدگان را از مردان و زنان بی‌آن‌که جرمی کرده باشند فقد احتملوا بهتاناً و إثمًا مبیناً: به درستی که برگرفتند و بر پذیرفتند دروغی و ستمی و بزه‌ای هویدا. این آیت در حدیث منافقان مدینه آمد، و آن آن بود که در آن وقت که پیغامبر صلوات‌الله علیه به مدینه آمد زنان مدینه بر عادت خویش به شب به فراغت گاه از شهر بیرون شدند روی گشاده و منافقان می‌شدند در راه زنان می‌نشستند بر قصد زنا و به پرستاران دست درازی می‌کردند و قصد زنان آزاد نیز می‌کردند؛ زنان مسلمانان به رسول بنالیدند که گروهی ما را می‌رنجه دارند در راه. رسول ایشان را بخواند و بانگ بر ایشان زد ایشان جرم بر اصحاب صفه نهادند گفتند آن ایشان می‌کنند که ایشان قومی‌اند عذب و غربا و ما را خود زنان و

۱۱۰۳ - سوره احزاب آیه ۵۸، ترجمه پورجوادی

کنیزکان هست از ما این نیاید پیغامبر علیه السلام گفت: یا معشر الناس اتقوا اذی المسلمین فأنه من اذی مسلماً فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله. آنگه خدای تعالی ادب در آموخت زنان را در ستر تا از بدن رسته باشند گفت یا ایهاالنبی قل لزوجک و بناتک و نساء المؤمنین: ای پیغامبر بزرگوار بگوی مر زنان ترا و دختران ترا و زنان گرویدگان را، یعنی زنان امت ترا یدنین علیهن من جلابیهن: تا فروگذارند بر خویشتن چادرهای ایشان، یعنی تا خود را به چادرها بیوشند چنانکه بر و سینه همه پوشیده بود زیر چادر ذلک أدنی أن یعرفن فلا یؤذین: آن نزدیک تر و اولی تر بدان که بشناسند ایشان را تا نیازارند ایشان را»^{۱۱۰۴}.

در این جا تأکید یا تأییدی بر صحّت شأن نزول سوراآبادی و سایر شأن نزولهای پیش گفته ندارم ولی آنچه مهم است این که علاوه بر متن صریح قرآن همچنین روایات و مفسران روایی نیز "پدیده ایذاء" را موجب نزول آیه دانسته اند، و حتی شمول حکم آیه بر طبق روایات، مقیدتر و تنگ تر از شمول آن بر طبق نصّ قرآن است زیرا در روایات علاوه بر این که حکم آیه مقید و معلق به "ایذاء و آزار جنسی" دانسته شده، همچنین در کتیری از آن ها ظرف زمانی اش محدود به "شبها" و ظرف مکانی اش محدود به مسیر و محوطه "خرابه ها، گودال ها و نخلستان ها" که در آن جا به قضای حاجت می پرداختند شده است در حالی که در متن قرآن از این دو ظرف حرفی به میان نیامده است هر چند شاید با استفاده از دلالات و قرائن ظریف بتوان ظرف زمانی و مکانی مصرح در روایات را در دل آیه نیز سراغ گرفت زیرا ایذاء جنسی در آن جامعه کوچک در هنگام روز و در محدوده مسکونی شهر صورت نمی گرفت.

بنابراین مطابق شأن نزولهای متعدّد می توان حکم آیه (یعنی پوشش) را مقید و وابسته به: "وجود ایذاء جنسی" دانست که در "هنگام شب" و در "مکان های خالی دور از محله" روی می داد و ناشی از "یکسان بودن پوشش زنان آزاردیده با کنیزان و غیر عقیقان" بود؛ و نه مطلق و نافذ در: "شرایط عادی عاری از مزاحمت" که در "هنگام روز" و در داخل "محله" وجود داشت!!

و اما قرآن در این باره می‌گوید: زنان مؤمن می‌بایست جلباب و پوشاک‌شان را به خود نزدیک کنند... تا مورد ایذاء و آزار قرار نگیرند (یُدنین علیهنّ من جلابیبهنّ... فلا یؤذین). به این ترتیب حکم آیه ناظر به "وجود ایذاء"، و مقید و معلق به آن است و نه لزوماً نافذ در همه مواقع و شرایط. سخن مطهری در باره مطلق نبودن حکم آیه را در ادامه خواهیم آورد. بنابراین حکم آیه معطوف به وضعیّت منصوص در خود آیه است و نه فراتر از آن.

گفتنی است "اگر" آیه بعدی را ادامه بحث آیه جلباب بدانیم در این صورت به دلیل ذکر "منافقان و نقش‌آفرینی آن‌ها" و "جمله: اگر از کارشان دست بر ندارند" و "وجود شایعه‌پراکنان" در آن آیه، می‌توان بیش از پیش به مقید و محدود بودن حکم آیه به اوضاع ناآرام، مشکوک و کاملاً ناعادی که توسط منافقان، بیماردلان و شایعه‌پراکنان ایجاد شده بود پی برد: «لئن لم ینته المنافقون والذین فی قلوبهم مرض و المرجفون فی المدینة لَنُغْرِیَنَّکَ بهم ثم لایجاورونک فیها إلا قلیلاً» (اگر منافقان و بیماردلان و آن‌ها که اخبار دروغ و شایعات بی‌اساس در مدینه پخش می‌کنند دست از کار خود برندارند، تو را بر ضد آنان می‌شورانیم، سپس جز مدت کوتاهی نمی‌توانند در کنار تو در این شهر بمانند)^{۱۱۰۵}.

بند۵- بررسی اُن یُعرفن (مورد شناسایی): آیه پس از این که گفت: «زنان خانواده پیامبر و سایر زنان مؤمن باید جلباب‌های‌شان را بر اندام‌شان فرو خوابانند» در ادامه‌اش آورد: ذلک اَدنی اُن یُعرفن فلا یؤذین، یعنی: این کار برای این که شناخته شوند و در نتیجه مورد آزار واقع نشوند بهتر است (یا: این کار به شناخته شدن‌شان و در نتیجه آزار ندیدن‌شان نزدیک‌تر است). اینک پرسش مهم این است که زنان بر طبق عبارت اخیر، "به چه چیزی می‌بایست شناخته می‌شدند" و از چه جهت باید مورد شناخت قرار می‌گرفتند؟ این سخن ناظر است به این که جمله قرآن دارای عبارت پنهان، محذوف و مقدری است که آن را مثلاً می‌بایست از طریق قرائن و شواهد استخراج کرد. همین عبارت محذوف موجب اختلاف گردیده زیرا مفسران در تشخیص مورد شناسایی هم‌رأی

نیستند. استنباط‌های متفاوتی که از مورد شناسایی (عبارت مقدّر مربوط به آن‌یعرفن) وجود دارد از این قرار است:

۵/۱- شناخته شدن آزاد از کنیز: بسیاری از مفسران، به ویژه مفسران روایی، بر این رأی‌اند که آیه می‌خواهد بگوید: زنان و دختران پیامبر و نیز سایر زنان مؤمن می‌بایست از جلباب استفاده کنند تا شناخته شوند که "زنی آزاد هستند و نه کنیز!!". پس عبارت مقدّر، همین جمله‌ای بود که درون " " گذاردم. اگرچه آن عبارت در آیه نیامده ولی آنان تحت تأثیر روایات متعدّد و گزارش مفسران اولیه، به آن قائل شده‌اند. اینان معتقدند کنیزها زیّ و پوشش ناقصی داشتند و فقط از دو قطعه جامه استفاده می‌کردند و زنان آزاد نیز معمولاً همین‌گونه بودند و همین تساوی در پوشش و پوشاک، مانع شناسایی آنان از یکدیگر در هنگام شب می‌شد. پس ایشان می‌خواهند بگویند که قرآن در این آیه از زنان آزاد خواسته است که در زیّ و پوشش خود تغییری دهند و یک قطعه جامه جدید بر تعداد قبلی بیفزایند و با آن نقاط بالایی اندام را بپوشانند تا موجب تمایزشان از کنیزها شده و در نتیجه به اشتباه مورد ایداء مزاحمان و فاسدان واقع نشوند. روایات متعدّد چنین استنباط‌هایی را پیش از این مکرّر آوردم و اینک نیز دو مورد بر آن می‌افزایم به ویژه که در این موارد جدید، تمرکز سخن بر تعداد البسه‌ی کنیزان و همانندی‌اش با زنان آزاد است:

«يا أيها النبي قل لزوجك الآية كان قوم من الزناة يتبعون النساء إذا خرجن ليلا و لم يكونوا يطلبون إلا الإماء و لم يكن يومئذ تعرف الحرة من الأمة لأن زيهن كان واحدا إنما يخرجن في درع و خمار فنهى الله سبحانه الحرائر أن يتشبهن بالإماء و أنزل قوله تعالى يدنين عليهن من جلابيبهن أي يرخين أرديتهن و ملاحظهن ليعلم أنهن حرائر فلا يتعرض لهن...»^{۱۱۰۶} (گروهی از زناکاران وقتی زنها شب‌هنگام از خانه خارج می‌شدند تعقیب‌شان می‌کردند. البته زناکاران فقط در پی شکار کنیزان بودند ولی در آن روزگار زنان آزاد از کنیزان قابل شناسائی نبودند زیرا یکسان می‌پوشیدند و هر دو فقط از درع و خمار استفاده می‌کردند. به همین خاطر خدای سبحان زنان را از همانندی با کنیزان برحذر

داشت و آیه یدنین علیهن من جلابیهن را نازل کرد ...).

«قال الضحاک والسدی والکلبی: نزلت فی الزناة الذین کانوا یمشون فی طرق المدینة یتبعون النساء إذا تبرزن باللیل لقضاء حوائجهن، فیرون المرأة فیدنون منها، فیغمزونها، فإن سکتت اتبعوها، و إن زجرتهم انتهوا عنها، و لم یکنوا یطلبون إلا الاماء، و لم یکن یومئذ تعرف الحرة من الأمة و لأن زیهن کان واحدا، إنما یخرجن فی درع واحد و خمار الحرة و الأمة فشکون ذلك إلى أزواجهن فذکروا ذلك لرسول الله (ص): فأنزل الله تعالی: و الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات...، ثم نهى الحرائر أن یتشبهن بالأماء، فقال تعالی: یا ایها النبی قل لآزواجک و بناتک و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیهن»^{۱۱۰۷} (آیه در مورد زناکارانی نازل شد که در گذرگاه‌های مدینه قرار می‌گرفتند و زنانی را که شب‌هنگام برای قضای حاجت به بیرون محله می‌رفتند رصد می‌کردند پس چون زنی را می‌دیدند به وی نزدیک می‌شدند و او را لمس می‌کردند در این حال اگر زن سکوت می‌کرد در پیش او روان می‌شدند ولی اگر سرشان داد می‌زد از وی صرف‌نظر می‌کردند. آنان فقط در پی کنیزان بودند و حال آن‌که زنان آزاد و کنیزان از یکدیگر شناخته نمی‌شدند زیرا یکسان می‌پوشیدند و هر دو با یک پیراهن و یک خمار از خانه خارج می‌شدند. زنان به شوهران خود شکایت بردند و آن‌ها نیز موضوع را به رسول‌الله گفتند که در نتیجه آیه و الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات نازل شد سپس زنان آزاد را از مشابهت با کنیزان نهی کرد و فرمود: یا ایها النبی قل لآزواجک و بناتک و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیهن).

مرتضی مطهری در ردّ چنین برداشتی می‌گوید: «مفسرین گفته‌اند: گروهی از منافقین، اوائل شب که هوا تازه تاریک می‌شد، در کوچه‌ها و معابر مزاحم کنیزان می‌شدند... گاهی از اوقات این جوانان مزاحم و فاسد، متعرض زنان آزاد نیز می‌شدند و بعد مدعی می‌شدند که ما نفهمیدیم آزاد زن است و پنداشتیم کنیز است. لذا به زنان آزاد دستور داده شد که بدون جلاباب یعنی در حقیقت بدون لباس کامل از خانه خارج نشوند تا کاملاً از کنیزان تشخیص داده شوند و مورد مزاحمت و اذیت قرار نگیرند. بیان مذکور

خالی از ایراد نیست، زیرا چنین می‌فهماند که مزاحمت نسبت به کنیزان مانعی ندارد و منافقین آن را به عنوان عذری مقبول برای خود ذکر می‌کرده‌اند، در حالی که چنین نیست... این تفسیر صحیح نیست. به هیچ وجه قابل قبول نیست که قرآن کریم فقط زنان آزاد را مورد عنایت قرار دهد و از آزار کنیزان مسلمان چشم‌پوشد»^{۱۱۰۸}. و از وی صریح‌تر سخن ابن حزم است که سخت بر چنین استنباطی تاخته: «قد ذهب بعض من وهل فی قول الله تعالی: "یدنین علیهن من جلابیبهن ذلک أدنی أن یعرفن فلا یؤذین" الی أنه إنما أمر الله تعالی بذلک لان الفساق كانوا يتعرضون للنساء للفسق، فامر الحرائر بان یلبسن الجلابیب لیعرف الفساق أنهن حرائر فلا یعترضوهن. قال علی: و نحن نبرأ من هذا التفسیر الفاسد، الذی هو: إما زلة عالم و وهلة فاضل عاقل، أو افتراء کاذب فاسق، لأن فیہ أن الله تعالی أطلق الفساق علی أعراض إماء المسلمین، و هذه مصیبة الأبد، و ما اختلف اثنان من أهل الاسلام فی أن تحريم الزنا بالحررة کتحريمه بالأمة، و أن الحد علی الزانی بالحررة کالحد علی الزانی بالأمة و لا فرق، و أن تعرض الحررة فی التحريم کتعرض الأمة و لا فرق. و لهذا و شبهه وجب أن لا یقبل قول أحد بعد رسول الله (ص) الا بأن یسندہ الیه»^(ع) ۱۱۰۹ (برخی افراد ضعیف‌الفکر در باره آیه "یدنین علیهن من جلابیبهن ذلک أدنی أن یعرفن فلا یؤذین" و انگیزه نزولش گفته‌اند که، فاسقان برای فسق متعرض زنان می‌شدند به همین خاطر خدا زنان آزاد را فرمان داد که جلاباب بپوشند تا افراد فاسق بفهمند که آن‌ها زنانی آزاد هستند و در نتیجه به آن‌ها تعرض نکنند. علی در این باره گوید: ما از این تفسیر فاسدی که یا ناشی از لغزش مفسر و کج‌فکری وی است و یا ناشی از افتراء دروغ‌پرداز فاسق است بی‌زاری می‌جوئیم زیرا بنا به این تفسیر، خدا دست فاسقان را برای تعدی به کنیزان آزاد گذارده، و این مصیبة الأبد است. این در حالی است که هیچ‌یک از اهل اسلام در این موارد اختلاف ندارند که: تحريم زنا نسبت به زن آزاد همانند تحريم زنا نسبت به کنیز است و نیز کیفر زناکاری که با زنی آزاد مرتکب زنا شده، همان کیفری است که اگر با کنیز مرتکبش شود و هیچ فرقی وجود ندارد و همچنین

۱۱۰۸ - مسئله حجاب ص ۱۷۶ و ۱۷۹

۱۱۰۹ - المحلی ابن حزم ج ۳ ص ۲۱۸

تعرض به زن آزاد با تعرض به کنیز فرقی با هم ندارد. به خاطر همین چیزهاست که لازم است قول احدی پس از رسول الله پذیرفته نشود مگر این که به وی اسناد شود). علاوه بر دو نقد بالا همچنین چند اشکال دیگر نیز بر آن استنباط وجود دارد که موجب عدم پذیرش آن می شود از جمله:

اول- این روایات و گزارشات معمولاً اشاره به این دارند که تعداد البسه کنیزها و آزاده‌ها تا پیش از نزول آیه، فلان تعداد بوده و پس از نزول آیه (و در واقع تحت تأثیر آن) زنان آزاد موظف به تهیه یک قطعه پارچه‌ی دیگر شدند اما همان طور که پیش تر آوردم عبارت "یدنین علیهن من جلابیهن" توجه به نحوه استفاده از جامه‌های موجود بر اندام دارد و نه افزودن جامه جدید (باید جلاباب‌شان را به خود نزدیک کنند/ باید جامه-شان را بر اندام فرو خوابانند). و جالب است واحدی که نقل اول در همین قسمت ۵/۱ را از وی آوردم و هدف آیه را طی نقلش شناسائی زنان آزاد به وسیله اتخاذ "جامه مازاد" بر کنیزان دانسته، ولی همو هنگام شرح لغوی آیه، صرفاً به "کیفیت استفاده" از جلاباب موجودشان پرداخته: «...یدنین علیهن من جلابیهن ای یرخین أردیتهن و ملحفهن لیعلم أنهن حرائر فلایتعرض لهن...» از آن گذشته، گزارشاتی که قائل به تعیین تعداد جامه هستند با یکدیگر متفاوت می باشند زیرا در حالی که بعضی شان روسری را وجه اشتراک زنان و کنیزان در ماقبل نزول می دانند (دو گزارش ابتدائی ۵/۱ شامل درع و خمار) ولی برخی دیگر روسری را وجه تمایز آن دو پس از نزول آیه دانسته اند (روایت سابق الذکر: الجلاباب مقنعة المرأة ای: یغطين جباههن و رؤوسهن إذا خرجن لحاجة، بخلاف الإماء اللاتی یخرجن مکشفات الرؤوس و الجباه، عن ابن عباس و مجاهد).

دوم- این شأن نزولها ذهن را به سمت محتوای تبعیض آمیزش می برد به ویژه که در تاریخ ثبت است، و قرطبی در شرح همین آیه نقل کرده که عمر بن خطاب با کنیزانی که از سرانداز استفاده می کردند برخورد می کرد و مانع شان می شد تا به این وسیله از نوع پوشش زنان آزاد محافظت نماید: «قوله تعالی: ذلک أدنی أن یعرفن ای الحرائر، حتی لا یختلطن بالإماء، فإذا عرفن لم یقابلن بأدنی من المعارضة مراقبة لرتبة الحرية، فتقطع الأطماع عنهن... و کان عمر إذا رأى أمة قد تقنعت ضربها بالدرة، محافظة علی زی

الحرائر»^{۱۱۱۰}. اما این تبعیض به قرآن راه نداشته و در واقع مخالف قرآن است. مخالفتش با اخلاق اسلامی و احکام فقهی اسلام را در المحلي ابن حزم مشاهده کردیم و اگر بخواهیم به شرح مخالفت قرآن با چنین شأن نزول‌هایی بپردازیم ناخواسته از قدر و منزلت قرآن فاصله گرفته‌ایم و با بهادادن به این‌گونه سخنان بی‌ربط، خود را موظف به پاسخگویی به انبوه شأن نزول‌ها و روایات ساختگی کرده‌ایم و وقت خود را در غیر مورد لازم گذرانده‌ایم.

سوم- برخلاف روایات و گزارشاتی که توجّه به تمایز از کنیزها دارد اما روایات دیگری در شأن نزول آیه وارد شده که هیچ اشاره‌ای در آن‌ها به متمایز شدن از کنیزها نشده است. یکی از این موارد چنین است: «تفسیر علی بن ابراهیم: ان النساء کن یخرجن الی المسجد و یصلین خلف رسول الله فاذا کان باللیل و خرجن الی صلاة المغرب و العشاء و الغداة یقعد الشاب [الشباب] لهن فی طریقهن فیؤذونهن و یتعرضون لهن فأنزل الله: یا ایها النبی قل لازواجک و بناتک و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن...»^{۱۱۱۱} (در تفسیر قمی آمده است که زنان از خانه به سمت مسجد بیرون می‌رفتند و پشت رسول‌الله نماز می‌خواندند. آن‌ها در هنگام شب که برای نماز مغرب و عشاء و صبح به سمت مسجد می‌رفتند جوانان در مسیرشان می‌نشستند و به ایذاء و تعرض نسبت به آن‌ها می‌پرداختند و به همین خاطر بود که آیه یا ایها النبی قل لازواجک ... نازل شد). از این گویاتر روایتی است که سمعانی در تفسیرش آورده که در ادامه می‌آورم.

گفتنی است شأن نزولی وجود دارد که شاید گره و ایراد شأن نزول‌های متعدّد قبلی را تا حدودی باز کند. این روایت را صنعانی آورده: «عبدالرزاق عن معمر عن الحسن قال کن إماء بالمدينة یقال لهن کذا و کذا کن یخرجن فیتعرض لهن السفهاء فیؤذونهن فکانت المرأة الحرة تخرج فیحسبون أنها أمة فیتعرضون لها و یؤذونها فأمر النبی المؤمنات أن یدنین علیهن من جلابیبهن ذلک أدنی أن یعرفن من الإمام أنهن حرائر فلا یؤذین»^{۱۱۱۲} (کنیزانی در مدینه بودند که به آن‌ها چنین و چنان می‌گفتند. آن‌ها بیرون می‌آمدند و در

۱۱۱۰ - تفسیر القرطبی ج ۱۴ ص ۲۴۴

۱۱۱۱ - بحار الانوار ج ۱۰۴ (۱۰۱) ص ۳۳، ج ۲۲ ص ۱۹۰

۱۱۱۲ - تفسیر القرآن صنعانی ج ۳ ص ۱۲۳

نتیجه افراد سقیه سر راهشان سبز می‌شدند و به ایذاءشان می‌پرداختند. زنان آزاد نیز که خارج می‌شدند به گمان این‌که کنیزند مورد تعرض و ایذاء قرار می‌گرفتند پس پیامبر [از جانب خدا] به زنان مؤمن فرمان داد که جلبابشان را بر خود فرود آورند تا از کنیزان متمایز شده، و فهمیده شود که آزادند و در نتیجه ایذاء نشوند). علی‌الظاهر این روایت اشاره به گروه خاصی از کنیزان دارد و نه قاطبه آن‌ها (کنّ اِماء). اگر چنین باشد در این صورت آیه خواهان عدم همانندی زنان مؤمن با آن دسته از کنیزانی شده که مشهور به آلودگی بودند و نه کلیت کنیزان. به این ترتیب سایر کنیزان نیز می‌بایست با عمل به مضمون آیه از همانندی با کنیزان آلوده به در می‌آمدند. پس چه بسا شأن نزول‌های قبلی نیز در آغاز همین‌گونه گزارش شده و ناظر به همین تعداد خاص از کنیزها بوده، ولی در نقل‌های بعدی در اثر غفلت جای خود را به گروه کنیزان داده است (تبدیل گروهی از کنیزان به گروه کنیزان)؛ چنان‌که در بندهای پایانی همین روایت نیز شاهد چنین غفلی هستیم.

لازم به ذکر است گروهی از مفسران که معتقد به صحّت شأن نزول‌های قبلی‌اند، در رفع شبهه تبعیض می‌گویند: هدف آیه ایمن‌سازی زنان مؤمن و از بین بردن بهانه از دست فاسدان است و هرگز به منزله جواز تداوم ایذاء کنیزان نیست و به عبارت دیگر کنیزان، موضوع بررسی نیستند. از جمله تفسیر نمونه پس از اشاره به این شأن نزول‌ها می‌گوید: «... بدیهی است مفهوم این سخن آن نیست که اوپاش حق داشتند مزاحم کنیزان شوند، بلکه منظور این است که بهانه را از دست افراد فاسد بگیرند»^{۱۱۳}. این توجیه اگر هم به‌خودی‌خود درست باشد اما با توجه به مضمون شأن نزول‌ها، دست‌کم بی‌مهری و بی‌توجهی آیه به کنیزان و بردگان، که آن‌ها نیز همانند سایرین آفریده‌های خدای‌اند، را نشان می‌دهد که البته از ساحت قرآن و از قاموس کتاب خدا، که در صدد شخصیت‌دهی به مستضعفان بود، به دور است.

۵/۲- شناخته شدن متأهل از مجرد: بر این اساس زنان مذکور در آیه می‌بایست پارچه‌ای علیحده بر اندام می‌نهادند تا شناخته شوند و معلوم شود که دارای شوهرند و یا

۱۱۳ - تفسیر نمونه ج ۱۷ ص ۴۲۷

عضو خانواده پیامبرند تا مردان از روی ناآگاهی از ایشان درخواست ازدواج نکنند که موجب آزار روحی و اختلافات خانوادگی شود. پس عبارت مقدر و محذوف "متاهل بودن یا از خانواده پیامبر بودن" است که از صدر آیه قابل استنباط است. بنابراین جلیباب در این توضیح، اولاً پارچه‌ای جدید و افزون بر جامه‌های قبلی بوده، و ثانیاً "علامتی" بود برای نشان دادن تأهل زنان شوهردار (و یا نشانه انتساب به پیامبر). پس جلیباب جنبه حجاب و پوشش نداشت و صرفاً علامت و تشریفات بود. با سخن محمدباقر بهبودی که واضح این رأی است قبلاً آشنا شدیم و اینک به تکرار آن می‌پردازم: «این سه گروه [همسران رسول، دختران حضرت و زنان شوهردار] باید با پوشیدن یک جامه گشاد و بلند، شخصیت والای خود را به جامعه اعلام کنند تا مبادا بی‌خردان با آنان تماس بگیرند و بگویند که: آرزوی همسری دارند... در هر حال بدیهی و روشن است و لفظ آیه کریمه نیز صراحت دارد که این لباس جنبه تشریفاتی دارد نه حجاب شرعی... این دستور ویژه برای آن بود که آزادی‌های جامعه اسلامی، دایره بر جواز تماس بانوان و آقایان، به صورت مطبوع و شایسته‌ای کنترل شود و احیاناً ایجاد دردسر نکند؛ زیرا بر اساس قوانین قرآنی، تماس اجنبی با این سه دسته از بانوان غدق شده بود. ولی آقایان، ناخواسته و ناشناخته با آنان تماس می‌گرفتند و این خود مایه تهمت و بدنامی بود و اسباب مشاجرات لفظی و احیاناً درگیری خانوادگی را فراهم می‌کرد. لذا دستور آمد که این سه دسته از خانم‌ها با پوشیدن یک لباس ممتاز و غیر معمول، یعنی جلیباب، که معمولاً به هنگام خواب، مانند شمد بر روی خود می‌کشیده‌اند هویت خود را اعلام نمایند که: ما شوهر داریم و نزدیک شدن با ما و تماس با ما جز تهمت و بدنامی و آزار و اذیت برای ما و شما ثمری نخواهد داشت. طبیعی است که باید این جلیباب را بر روی آزار و خمار ببوشند تا با عبارت قرآن (بدنین علیهن) مطابق باشد»^{۱۱۴}.

چنان‌که پیش از این آوردیم وی مزاحمت و آزارهای ناموسی را به دلیل "کوچک بودن جامعه مدینه" منتفی دانسته، و رأی خود را به جای آن نشانده است: «این دستور ویژه به خاطر رفع مزاحمت‌های هرزگان نبود، چرا که در جامعه کوچک مدینه، این‌گونه

مزاحمت‌ها و هرزگی‌ها نسبت به افراد عادی هم صورت نمی‌گرفت، تا چه رسد به همسران پیامبر و دختران آن سرور که از نظر شخصیت، مشهور و از نظر عدد، انگشت شمار بوده‌اند»^{۱۱۵}، اینک اگر منظور وی این است که زنان شوهردار می‌بایست جامهٔ جدیدی را به نشان متأهل بودن بپوشند تا مردان ناشناس، به اشتباه از آن‌ها خواستگاری نکنند در این صورت همان ایرادی که او (بر غیر واقعی بودن ایذاء ناموسی در جوامع کوچک) در مورد رأی دیگران گرفته بود تا حدودی در مورد همین رأی نیز وجود دارد، و اگر منظور این است که زنان شوهردار با پوشیدن این جامهٔ تشریفاتی از هرگونه مواجهه و هم‌سخنی با مردان بپرهیزند در این صورت نهی از معاشرت طبیعی و احوال‌پرسی عادی و مانند آن، نیاز به دلیل محکم و بیانی آشکار دارد که آیهٔ جلباب هرگز مبین آن نیست. از آن گذشته، یکی از محورهای اصلی رأی وی این است که واژهٔ نساء در آیه را به معنای "همسران" گرفته و در نتیجه منظور از عبارت نساء المؤمنین را "همسران مردان مؤمن" دانسته است. اما در این رابطه باید گفت اولاً واژهٔ نساء در قرآن محدود به همسران و زنان شوهردار نیست بلکه این واژه اعم بوده و به معنای مطلق "زنان" (افراد مؤنث) است و در واقع نقطهٔ مقابل رجال (مردان) می‌باشد: «و اِذْ نَجَّيْنَاكَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكَ سِوَاءَ الْعَذَابِ يَذَّبُونَ اٰبْنَاكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ...»^{۱۱۶} و «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً...»^{۱۱۷} و ثانیاً چنین به نظر می‌رسد که در آیهٔ مورد بحث نیز به معنای مطلق زنان است و نه فقط همسران مردان! زیرا در آغاز آیه، ابتدا وابستگان مؤنث پیامبر یعنی همسران وی (ازواجک) و دخترانش (بناتک) را جداگانه نام برد و سپس وابستگان مؤنث سایر مردان مؤمن را یکجا با واژهٔ نساء (نساء المؤمنین) ذکر کرد و همانند آغاز آیه از واژهٔ "ازواج" استفاده نکرد که منحصر در همسران شود! شاید علتی که باعث شد تا از زنان مؤمن با واژه راحت‌تر "مؤمنات" یاد نشود این باشد که در آغاز آیه، وابستگان مؤنث پیامبر از طریق "انتساب‌شان به حضرت" ذکر شدند و در ادامه‌ی کلام به همین

۱۱۵ - معارف قرآنی ص ۵۳۰

۱۱۶ - سوره بقره آیه ۴۹

۱۱۷ - سوره نساء آیه ۱

شیوه، زنان مؤمن را از طریق "انتسابشان به مردان مؤمن" یاد کرد بنابراین منظور از نساء المؤمنین زنان وابسته به مردان مؤمن اعم از مادر، همسر، خواهر، دختر و... می باشد (البته به قرینه ازواجک و بناتک و نیز به دلایل دیگر می توان آن را در این مورد محدود به همسر و دختر کرد اگرچه به دلیل فقدان مادر و خواهر برای پیامبر در موقع نزول آیه، محرز نمی نماید).

سیدعلی اکبر قرشی در باره نساء می گوید: «نساء: زنان. همچنین است نسوة و نسوان... در مفردات و غیره آمده: نسوه و نساء و نسوان جمع مرثة [انسان مؤنث] است از غیر لفظش مثل قوم در جمع مرء [انسان مذکر]. در مجمع ذیل یستحیون نساء کم (بقره: ۴۹) گفته: جایز است نساء به زنان و دختر بچه ها اطلاق شود مثل ابناء»^{۱۱۱۸}.

ابن عاشور ضمن رد دلالت نساء المؤمنین بر همسران مؤمنین، مسیر ساده تری را برای ترجمه اش ارائه می کند: «فلیس المراد بالنساء هنا أزواج المؤمنین بل المراد الإناث المؤمنات، و إضافته إلى المؤمنین علی معنی "من" أي النساء من المؤمنین»^{۱۱۱۹} (مراد آیه از واژه نساء، همسران مؤمنین نیست بلکه مرادش زنان مؤمن مؤنث است؛ و اضافه شدن نساء به المؤمنین، افاده معنای "از" را دارد یعنی: گروه زنان از مردم مؤمن).

پس در صورت محدود نشدن معنای نساء به زنان متأهل، اصل نظریه ی وی که جلباب را علامت زنان شوهرکرده معرفی نموده بود زیر سؤال می رود اما با این حال هیچ یک از دو خدشه ای که ذکر کردم را نمی توان سند حتمی بر رد این نظریه دانست به ویژه که این محقق ممتاز، نکات فنی و دقیقی را در توضیح رأیش آورده که می بایست مراجعه، و به آن دقت کرد.

۵/۳- شناخته شدن عقیف از غیر عقیف: برخی دیگر از مفسران بر این رأیند که آیه با دستورش در صدد بود که خانواده پیامبر و سایر زنان مؤمن، با شناخته شدن به "عفت، تقوا، وقار و عدم آلودگی جنسی" از مزاحمت مزاحمان و ایذاء فاسقان دور باشند. پس عبارت مقدر و پنهان در آیه، جنبه های شخصیتی فرد است. البته در تعیین این مصادیق

۱۱۱۸ - قاموس قرآن ج ۷ ص ۵۹

۱۱۱۹ - تفسیر التحریر و التنویر ابن عاشور ج ۲۱ ص ۳۲۸

شخصیتی و شدت و ضعفش تفاوت‌هایی وجود دارد که می‌توان در دو دسته زیر پی‌گیری کرد:

الف- حفظ وقار: این گروه از محققان توجه بیشتری به مصادیقی همچون "رعایت وقار و تقوا، سهل‌انگار نبودن، و اهل حجاب بودن" دارند که اینک با توضیح برخی‌شان آشنا می‌شویم:

«... ذلك أدنى أن يُعرفن فلا يُؤذین أی لیس الجلباب أقرب من المعروفیة بالعفة و التقوی و المحجوبیة، فُیُعرفن به و لا یؤذین. فالمراد من المعروفیة: التعرّف بالتقوی و الحجاب»^{۱۱۲۰} (معنای ذلک ادنی آن‌ی‌عرفن فلا یؤذین این است که پوشیدن جلباب، زن را به عفت و تقوا و محجوبیت می‌شناساند و در نتیجه آزار نخواهند دید. پس مراد از شناخته شدن، "شناسایی به تقوی و حجاب" است)

«و قوله: ذلك أدنى أن يُعرفن فلا یؤذین أی ستر جمیع البدن أقرب إلی أن یُعرفن أنهن أهل الستر و الصلاح فلا یؤذین أی لا یؤذین أهل الفسق بالتعرض لهن» (یعنی پوشاندن همه بدن به شناخته شدن به این‌که اهل عفت و حجاب و صلاح و سدادند نزدیک‌تر است، در نتیجه وقتی به این عنوان شناخته شدند، دیگر اذیت نمی‌شوند، یعنی اهل فسق و فجور متعرض آنان نمی‌گردند)^{۱۱۲۱}.

«در این‌که منظور از شناخته شدن چیست؟ دو نظر در میان مفسران وجود دارد... [نظر] دیگر این‌که هدف این است که زنان مسلمان در پوشیدن حجاب سهل‌انگار و بی‌اعتنا نباشند... [زیرا در صورت نمایان بودن قسمت‌هایی از بدن] توجه افراد هرزه را به آن‌ها جلب می‌کند»^{۱۱۲۲}.

«... ذلك أدنى أن يُعرفن فلا یؤذین... برای این‌که نشانه مشخصی باشد و شناخته شوند و در زمره زنانی که رعایت حجاب را نمی‌کنند مورد اذیت و آزار مردان هرزه و ولگرد قرار نگیرند»^{۱۱۲۳}.

۱۱۲۰ - التحقیق ج ۲ ص ۹۶

۱۱۲۱ - تفسیر المیزان ج ۱۶ ص ۳۳۹، ترجمه المیزان ج ۱۶ ص ۵۱۰

۱۱۲۲ - تفسیر نمونه ج ۱۷ ص ۴۲۷ و ۴۲۸

۱۱۲۳ - ترجمه طاهره صفار زاده

«ذلک ادنی ان یعرفن فلا یؤذین ... معنی جمله این است که بدین وسیله شناخته می‌شوند که زنان نجیب و عقیف می‌باشند و بیماردلان از این‌که به آن‌ها طمع ببندند چشم می‌پوشند زیرا معلوم می‌شود این‌جا حریم عفاف است، چشم طمع کور، و دست خیانت کوتاه است»^{۱۱۲۴}.

ب- پرهیز از آلودگی جنسی و زنا: اما برخی دیگر صریحاً عدم آلودگی جنسی، و رعایت پاکدامنی را مورد توجه قرار داده‌اند. شاید علت تفاوت در تشخیص مصادیق شخصیتی، به واژه‌هایی همچون عفت (خودداری) باز گردد زیرا در عصر نزول قرآن، مصداق عفت و عفاف خودداری از زنا و آلودگی جنسی بود ولی مثلاً در روزگار کنونی مصداقش خودداری از چیزهای جزئی‌تری است که در روزگار وحی موضوعیت چندانی نداشته‌اند. بنابراین اگر امروزه در تفسیر آیه، سخن از سهل‌انگاری نکردن در پوشش جزئی‌ترین بخش‌های اندام و رعایت دقیق حجاب می‌شود ناشی از تحولاتی است که در گستره اخلاق و حساسیت‌ها به وجود آمده و در نتیجه مصداق‌های جدیدتر و ریزتری را برای عفت و پاکدامنی جستجو می‌کنند. به بحث اصلی، یعنی بیان پرهیز از آلودگی جنسی و زنا باز گردیم:

فخر رازی می‌گوید: «... و یمکن أن یقال المراد یعرفن أنهن لایزنین لأن من تستر وجهها مع أنه لیس بعورة لایطمع فیها أنها تکشف عورتها فیعرفن أنهن مستورات لایمکن طلب الزنا منهن»^{۱۱۲۵} (ممکن است مراد آیه این باشد که آن‌ها به آن وسیله شناخته می‌شوند که اهل زنا نیستند...).

و پُر رنگ‌تر از نقل بالا سخن و روایتِ وعده‌شده‌ی سمعانی است که گفت: «قوله تعالی: یا ایها النبی قل لازواجک و بناتک و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن. ذکر المفسرون أن المدینة کانت ضيقة المنازل، و کان النساء یخرجن إلى البوار باللیالی لقضاء الحاجات، و کان قوم من المنافقین و الفاسقین یرصدونهن و یتعرضون لهن، فمن کانت عفیفة منهن صاحت و ترکوها، و من کانت غیر عفیفة أعطوها شیئا و واقعوها»^{۱۱۲۶}

۱۱۲۴ - مسئله حجاب ص ۱۷۷

۱۱۲۵ - التفسیر الکبیر ج ۲۵ ص ۲۳۰

۱۱۲۶ - تفسیر السمعانی ج ۴ ص ۳۰۶

(مفسران گویند که منازل مدینه تنگ و محدود بود و زنان شب‌ها برای قضای حاجت به سمت [خرابه‌ها و] زمین‌های متروک [بیرون شهر] از خانه خارج می‌شدند. در این هنگام گروهی از منافقان و فاسقان در کمین‌شان می‌نشستند و متعرض‌شان می‌شدند. پس [هنگام مواجهه،] هر کدام از زنان که عقیف بود جیغ می‌کشید و آنان وی را رها می‌کردند و اگر غیر عقیف بود به وی چیزی می‌دادند و [در عوض] با او نزدیکی می‌کردند). گفتنی است در این روایت که گویا از چند مأخذ گرفته است هیچ سخنی از کنیزها نشده، و وجه شناسایی آیه را مربوط به تشخیص آزاد از کنیز ندانسته بلکه تشخیص "عقیف از غیر عقیف" گرفته است. جالب این‌که معانی در ادامه تفسیرش قول مربوط به شناسایی آزاد از کنیز را به عنوان رأی غیر اصلی و مرجوح آورده است: «و فی روایة: أنهم كانوا يتعرضون للإماء، و لا يتعرضون للحرائر، فأنزل الله تعالى هذه الآية».

چنان‌که ملاحظه شد تمرکز بحث در بند ب از جنبه‌های شخصیتی، بر خودداری از آلودگی جنسی می‌باشد و جالب این‌که واژه ایذاء که در آیه مورد استفاده قرار گرفته (فلا یؤذین) در همین معنای "آلودگی" نیز کاربرد دارد. اگر این سخن درست باشد و فلا یؤذین اشاره به عدم آلودگی داشته باشد در این صورت عبارت مقدر و محذوف را می‌توان از درون خود آیه استخراج کرد زیرا آن جمله‌ی مقدر به قرینه فلا یؤذین، که پس از آن آمده، "عدم آلودگی" و به تعبیر دقیق‌تر "عدم تمایل به آلودگی" است و در نتیجه ترجمه ذلک ادنی آن یعرفن فلا یؤذین چنین است: «نزدیک‌سازی جلاباب به اندام، موجب می‌شود که به عدم رغبت به آلودگی شناخته شوند و در نتیجه آلوده نشوند».

اینک می‌خواهیم بررسی کنیم که آیا تحقق آلودگی و اختلاط، ناشی از اقدام و خواست یک طرفه‌ی مردان بود و زنان مورد ایذاء هیچ نقشی در آن نداشتند و فقط به اجبار تن به آن می‌دادند، و یا ناشی از خواست و توافق هر دو طرف بوده و زنان نیز در دعوت و تحریک مردان نقش داشته و دست‌کم با درخواست مردان موافقت می‌کرده‌اند؟ در پاسخ می‌توان گفت، از ظاهر آیه به دست می‌آید که این رابطه دوطرفه بوده زیرا اولاً در پایان آیه وعده غفران و بخشش الهی به زنان داده شده است: "و کان الله غفوراً رحیماً" و این نشان می‌دهد که آنان مرتکب گناه می‌شده‌اند که آیه سخن از غفور و رحیم

بودن خدا به میان آورده است. ثانیاً مخاطب آیه، زنانی هستند که باید تغییراتی در نحوه پوشش می‌دادند تا [موجب دعوت مردان نشده و] به آلودگی در نیفتند و واضح است که زنان، به نامناسب بودن پوشش خود، و تأثیرش در مردان واقف بودند و این‌گونه نبود که زنان متوجه این مسئله نباشند. به همین خاطر قرآن برای اصلاح عمومی زنان مؤمن از آن‌ها می‌خواهد که از زیّ و پوشش آلودگان درآیند تا آلودگان و فاسقان پی به تغییر رویه ایشان ببرند و دیگر به سوی‌شان نیایند. بنابراین کیفیت جدید پوشش که قرآن خواستارش شد "علامتی" بود که زنان مؤمن به وسیله آن، عدم تمایل خود نسبت به زنا، آلودگی جنسی و معاشقه را ابراز می‌کردند! بر این اساس، جامه‌های رها و ناپسته، بعضاً می‌توانست علامت زنان غیرعقیف و آلوده باشد که قرآن در واکنش به این مسئله از زنان مؤمن و خانواده پیامبر خواست که با جمع‌وجور کردن آن نشان دهند که جزو آلودگان نیستند و یا نشان دهند که از این پس به آلودگی نمی‌پردازند. در راستای تقویت بحث کنونی (شناخته شدن به پرهیز از آلودگی جنسی، و انطباق ایذاء بر آلودگی) می‌توان به آیه تبرّج و تطهیر و به واژه رجس و آلودگی که در آن آیه بود و نیز به احادیث شگفت‌آوری که در باره آلودگی و معاشقه در ذیل آن (در ابتدای همین فصل) آوردم استناد کرد. گویا آیه جلاباب ادامه آیه تبرّج است.

گفتنی است اگر ایذاء را به معنای آزار، اذیت و مزاحمت بگیریم نشان از عدم نقش زنان و در نتیجه یک‌طرفه بودن ایذاء از سوی مردان دارد که البته با جمله پایانی آیه یعنی غفران و آمرزندگی خدا نسبت به زنان، جور در نمی‌آید، و اگر آن را به معنای آلودگی بگیریم می‌تواند نشان از نقش زنان و در نتیجه دوطرفه بودنش داشته باشد که با جمله پایانی آیه همخوانی دارد ولی با این حال با آیه ماقبل که گویا ایذاء در آن به معنای آزار و اذیت است هم‌راستا نیست هرچند دلیل روشنی مبنی بر ارتباط این دو آیه (به جز روایات مفسران اولیه) پیدا نکردم.

در تأیید دوطرفه بودن ایذاء، به متن آیه اشاره کردم و توضیحاتی در این باره دادم. علاوه بر آیه، همچنین روایت سمعانی به روشنی گویای دوطرفه بودن است زیرا مطابق آن، اگر مردان زناکار با زن با عفتی روبرو می‌شدند از وی کناره می‌گرفتند ولی اگر با زن

غیرعنفی مواجه می‌شدند به وی پول یا چیز دیگری می‌دادند و در نتیجه با جلب توافقش مخفیانه مبادرت به نزدیکی با وی می‌کردند.

۵/۴- شناخته شدن هویت (یا شناسایی شخص): شاید نزدیک‌ترین و دم‌دست‌ترین معنایی که از یُعرفن در این آیه به ذهن می‌رسد "شناخته شدن شخص، دیده شدن و در واقع مشخص شدن هویت و چهره فرد" و این‌که معلوم شود که او چه کسی است می‌باشد.

گویا به دلیل طبیعی بودن چنین استنباطی است که برخی در صدد نفی آن در این آیه برآمده‌اند: «فالمراد من المعروفية: التعرف بالتقوى والحجاب لا التعرف الشخصي، فان التعرف الشخصي يتحقق كاملاً بدون الجلباب، و الجلباب مانع عن ذلك التعرف»^{۱۱۲۷} (منظور از آن‌ی‌عرفن، شناخته شدن به تقوی و حجاب است و نه شناسایی شخص؛ زیرا احراز هویت با نبودن جلباب محقق می‌شود و [در واقع] جلباب مانع از شناسایی فرد است).

و نیز گویا به دلیل نقش بستن چنین معنایی در ذهن است که برخی دیگر را به سمت بازنگری در معنای "أدنی أن" سوق داده تا همچنان کل عبارت "ذلک أدنی أن یعرفن" هماهنگ با تفاسیر رایج درآید. در این رابطه به موارد زیر دقت کنید:

«... بگو روسری بر سر ببندند. این کار بهتر از این است که شناخته شوند»^{۱۱۲۸} در این ترجمه به عبارت "بهرتر از این است که شناخته شوند" دقت کنید.

«... یدنین علیهن من جلابیهن، تخمّر وجهها إلا إحدى عینیهما. یقول: ذلک أدنی أن یعرفن فلا یؤذین، یقول: ذلک أحرى أن یعرفن» (... و چهره را به گونه‌یی بپوشند که فقط یک چشم ایشان بیرون باشد و می‌فرماید این شایسته‌تر از آن است که شناخته شوند)^{۱۱۲۹}. دقت شود که اینک در صدد توضیح یدنین علیهن من جلابیهن، و محدوده پوشش نیستیم زیرا آن را در مبحث بعدی پی می‌گیریم و نیز کاری به این ندارم که "أدنی أن" به معنای: "بهرتر کمک می‌کند به ... / نزدیک‌تر است به ..." می‌باشد و یا به معنای:

۱۱۲۷ - التحقیق ج ۲ ص ۹۶

۱۱۲۸ - کاظم پورجوادی (ترجمه آیه)

۱۱۲۹ - الطبقات الکبری ج ۸ ص ۱۷۷، ترجمه محمود مهدوی دامغانی ج ۸ ص ۱۸۳

"بهتر است از ... / شایسته‌تر است از..." می‌باشد بلکه صرفاً معنای یُعرفن را مورد توجه قرار داده‌ام، و معلوم شد که در معنای "شناخته شدن شخص، و دیده شدن چهره‌ی وی" به کار رفته است.

و باز به دلیل وضوح چنین معنایی است که برخی وادار شده‌اند بگویند: شناخته شدن در این آیه به معنای "شناخته نشدن"!! است: «سؤال: اگر مقصود آن بود که ایشان را بدانند پس چرا گفت ذلک ادنی ان یعرفن؟ جواب گفته‌اند ان یُعرفن معناه ان لا یعرفن تا ندانند که ایشان که‌اند و با ایشان مزاح نکنند و ایشان را نیازارند»^{۱۱۳۰}.

نکته مهم در معنای کنونی این است که دیگر خبری از عبارت محذوف و مقدر نمی‌باشد و در واقع نیازی به آن نیست زیرا خودش به معنای شناخت هویت و چهره بوده و احتیاجی به مکمل ندارد.

حال باید دید که این معنا چگونه با دستور آیه، یعنی یدنین علیهن من جلابیهن، قابل جمع است. در پاسخ می‌توان گفت چنان‌که قبلاً نیز آوردم مفسران و مترجمان برای یدنین دو معنا ذکر کرده‌اند: اول، "نزدیک آوردن" که در این‌جا با آن کاری نداریم و دوم، "فروآوردن و پایین آوردن" که محل بحث ماست. البته عادت قدما بر این بوده که این معنا را بر پایین آوردن و آویزان ساختن دنباله‌ی مقنعه، عمامه، روسری یا رداء، از پیشانی بر روی چهره و صورت بگیرند که موجب پوشش چهره و در نتیجه عدم شناسایی فرد شود: «... أن ترخی المرأة بعض جلابیها و فضله علی وجهها تتقنع حتی تتميز من الأمة. و عن ابن سیرین: سألت عبیدة السلمانی عن ذلک فقال: أن تضع رداءها فوق الحاجب ثم تدیره حتی تضعه علی أنفها. و عن السدی: أن تغطي إحدى عینیها و جبهتها، و الشق الآخر إلا العین»^{۱۱۳۱} که این توضیح نیز به کارمان نمی‌آید.

و اما اگر آن را در اشاره به پایین آوردن جلاباب و سرانداز (یا کاستن از پوشش رأس اندام) با هدف هویداشدن چهره بدانیم در این صورت با معنای کنونی آن یُعرفن (شناخت شخص) جور درمی‌آید. اگر این تفسیر درست باشد ناظر به این است که زنان

۱۱۳۰ - تفسیر سورآبادی ج ۳ ص ۱۹۹۵

۱۱۳۱ - تفسیر کشاف ج ۳ ص ۵۶۰

عصر پیامبر گاهی اوقات جلباب‌شان را بر روی صورت و چهره قرار می‌دادند تا در حین تردّد در برخی نقاط مبهم و به ویژه در حین عزیمت به سمت دستشویی و خلا (که مکان‌های نامطمئنی از حیث استتار بودند) هویت‌شان شناخته نشود! در این بین، برخی افراد فاسق و بی‌مبالات که در گوشه و کنار مزاحمت ایجاد می‌کردند، به دلیل عدم شناخت طرف مقابل که ناشی از مخفی بودن چهره‌اش بود مقدمات ایذاء را نسبت به او (چه عقیف چه آلوده) اجرا می‌کردند. پس آیه بر مبنای معنای مذکور و در واکنش نسبت به این معضل، از خانواده پیامبر و از سایر زنانی که ایمان آورده بودند خواست که جلباب را از روی صورت و چهره پایین آورند تا دیده شده و شناخته شوند، و در نتیجه [از سوی مزاحمان و فاسقان حاضر در کمین، به گمان این‌که غیرعقیف هستند] مورد ایذاء قرار نگیرند. در راستای تقویت چنین معنایی می‌توان به عذر مزاحمان و فاسقان در شأن نزول‌های گذشته اشاره کرد که می‌گفتند: ما آن‌ها را نشناختیم و نفهمیدیم چه کسی هستند: عقیف‌اند غیر عقیف‌اند، آزادند جزو کنیزان آلوده‌اند...؟ بدیهی است روشن‌ترین تفسیری که برای عذر مذکور به ذهن متبادر می‌شود این است که آنان چهره زنانِ عابر را به دلیل پوشیده بودنش نمی‌دیدند و در نتیجه آیه برای رفع این مشکل خواهان پایین آوردن جلباب از روی صورت شد. (البته از احتمال شناخته نشدن زنان به دلیل "تاریکی هوا" نیز نمی‌توان گذشت).

۵/۵- شناخته شدن به ایمان و خودداری جنسی: خطاب آیه صریحاً مربوط به خانواده اهل ایمان (شامل: ۱- همسران و دختران پیامبر ۲- خانواده مؤمنان) است. زنان مذکور مطابق دیگر آیات قرآن موظف شدند که در پی ایمان آوردن، دست از تبرّج و آلودگی‌هایی که قبلاً داشتند بردارند و حافظ دامن خود باشند. در همین راستا در آیه کنونی از آنان می‌خواهد که آن بخش از زمینه‌های آلودگی که به خودشان مربوط می‌شود را از بین ببرند یعنی زنان مؤمن می‌بایست با حفظ حجاب عقلایی و پرهیز از بی بندوباری در پوشش، عملاً عدم تمایل خود را به آلودگی و معاشقه نشان می‌دادند. گفتنی است تأکید شرح کنونی بر ایجاد تغییر در منش خود زنان ایمان آورده است و نه لزوماً برای ایجاد تفاوت ظاهری با زنان خطاکار.

چرا حجاب عقلایی: گویا آیه به دلالت بند پایانی اش (و كان الله غفوراً رحيماً) زنانی را که به محتوای آیه عمل نکرده بودند [گناهکار و در عین حال] مستحقّ آمرزش و بخشودگی گناه دانسته است. پرسش این است که چرا باید آنان را گناهکار دانست در حالی که هنوز این آیه بر آنها نازل نشده بود؟ در پاسخ، چنین به ذهن می‌رسد که علتّ خاطی قلمداد شدن آنان در مدت پیش از نزول آیه، به عدم توجه‌شان به تشخیص عقل برمی‌گردد زیرا ایشان می‌توانستند از ارشاد عقل و رهنمود ذاتی بهره‌گیرند و با رعایت زیّ پاکان، از حوزه آلودگی و ایذاء برکنار بمانند این توضیح در بند ۶/۶ پی‌گیری می‌شود.

عبارت ذلک أدنی أن يعرفن: این جمله که مرکب از ذلک + أدنی + أن + فعل مضارع است در چند آیه دیگر نیز به کار رفته که اینک متن آنها به همراه دو ترجمه پیشنهادی برای هریک را می‌آورم:

- «ذلکم... أدنی ألا ترتابوا»^{۱۱۳۲} (۱- کتابت وام، به عدم شک و تردید نزدیک‌تر است
 ۲- کتابت وام موجب می‌شود که [بعداً] به شک و تردید نیفتید).
- «ذلک أدنی ألا تعولوا»^{۱۱۳۳} (۱- این‌کار، به ترک ظلم و عدم انحراف از حقّ نزدیک‌تر است ۲- این‌کار موجب می‌شود که ظلم نکنید و از حقّ منحرف نشوید).
- «ذلک أدنی أن یأتوا بالشهادة علی وجهها»^{۱۱۳۴} (۱- آن روش، به آوردن گواهی درست نزدیک‌تر است ۲- آن روش موجب می‌شود که گواهی درست بدهند).
- «ذلک أدنی أن تقرّ أعینهن»^{۱۱۳۵} (۱- این‌کار به شادمانی آنها نزدیک‌تر است ۲- این‌کار موجب شادمانی آنان می‌شود).

به همین منوال ترجمه عبارت اصلی چنین است:

- «ذلک أدنی أن يعرفن» (۱- پوشش مذکور، به شناخته شدنشان [به ایمان، به خودداری جنسی و به رعایت ارشادات عقل] نزدیک‌تر است ۲- پوشش مذکور موجب

۱۱۳۲ - سوره بقره آیه ۲۸۲

۱۱۳۳ - سوره نساء آیه ۳

۱۱۳۴ - سوره مائده آیه ۱۰۸

۱۱۳۵ - سوره احزاب آیه ۵۱

می‌شود که [فردی مؤمن، خوددار و عاقل] شناخته شوند و در نتیجه ایذاء و آلوده نشوند).

بنده - اقدام مورد انتظار آیه: اینک بنا دارم تا انتظار آیه در مورد میزان پوشیدگی اندام زنان مؤمن را ترسیم کنم. بدیهی است در خلال تبیین، به زیّ سابق آنها، که مورد انتقاد آیه قرار گرفته، پی خواهیم برد. اما استخراج مراد آیه به دلیل پیچیدگی‌های به وجود آمده چندان ساده نیست و در نتیجه با احتمالات متفاوتی روبرو هستیم که در قالب بندهای فرعی زیر به آن می‌پردازم. گفتنی است احتمال یا احتمالاتی که ضعیف هستند را با نقد و جرح بیشتری معرفی می‌کنم ولی به ردّ کامل‌شان نپرداخته و حتی راه برون‌رفت یا توجیهاتی برای پذیرش مشروط‌شان می‌آورم.

۶/۱- پوشاندن صورت، پیشانی، سر، گردن و موی سر: می‌گویند خانواده پیامبر و سایر زنان مؤمن تا پیش از نزول آیه، مواضع مذکور را نمی‌پوشاندند، و آیه در واکنش به آن خواهان پوشش قسمت‌های مذکور شد. گفتنی است مفسران همه این مواضع را یکجا و باهم ذکر نمی‌کنند بلکه هر کدام فقط به یکی دو مورد به شرح زیر اشاره کرده‌اند: سر را نمی‌پوشاندند، سپس در پی نزول آیه با استفاده از سرانداز، آن را پوشاندند. سر و پیشانی را نمی‌پوشیدند، پس در پی نزول آیه به استتار آنها به وسیله سرانداز و روسری پرداختند.

سر و صورت را نمی‌پوشیدند، آن‌گاه به دنبال نزول آیه با استفاده از قسمتی از چادر، آن را پوشاندند.

صورت را نمی‌پوشاندند، و پس از نزول آیه با استفاده از مقنعه یا اضافه چادر، آن را پوشیدند.

صورت، گردن و احیاناً قسمت‌های جزئی دیگر را نمی‌پوشیدند، ولی در پی نزول آیه تمام اندام را از بالای سر تا نوک انگشتان پا پوشاندند.

چنان‌که در عنوان ملاحظه شد همه موارد و مواضع یادشده را برای سهولت کار و دراز نشدن تحقیق در عنوانی واحد آوردم.

استنباط لزوم ستر مواضع مذکور، از شأن نزول‌های پیش‌گفته ناشی می‌شود همان

شأن نزول‌هایی که غالباً بحث دوری از تشابه با کنیزان را مطرح می‌کردند، و پیش‌تر در تضعیف‌شان توضیحاتی دادم. این شأن نزول‌ها می‌گویند تا پیش از نزول آیه همه زنان از حیث تعداد لباس و میزان پوشیدگی مثل یکدیگر بودند یعنی "سر، صورت، گردن و موی سر" آن‌ها، چه کنیزان چه زنان آزاد و چه حتی زنان و دختران پیامبر، برهنه و فاقد پوشش بود و آیه در واکنش به آن خواهان پوشیده شدن آن مواضع از سوی خانواده پیامبر و سایر آزاد زنان مؤمن شد تا از کنیزها متمایز شده! و در نتیجه مورد ایداء واقع نشوند! گزارش این شأن نزول‌ها را فراوان نقل کردم اما اینک بد نیست دو مورد دیگر (و سپس روایتی) را مرور کنیم:

«یا ایها النبی قل لازواجک و بناتک و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن ذلک أدنی أن يعرفن فلا یؤذین ... کان دأب الجاهلیة أن تخرج الحرة و الأمة مکشوفتی الوجه فی درع و خمار، و کان الزناة یتعرضون إذا خرجن باللیل لقضاء حوائجهن فی النخیل و الغیطان للإماء، و ربما تعرضوا للحرة بعلة الأمة، یقولون: حسبناها أمة، فأمرن أن یخالفن بزیهن عن زی الاماء، بلبس الأردیة و الملاحف، و ستر الرؤس و الوجوه، لیحتشمن و یهین، فلا یطمع فیهن»^{۱۱۳۶} (عادت عصر جاهلی چنین بود که کنیزها و آزادزن‌ها با پیراهن و خیماری، در حالی که چهره‌شان باز و ناپوشیده بود، بیرون می‌آمدند. هنگامی که شب‌ها برای قضای حاجت از خانه خارج می‌شدند و به سمت نخلستان و گودال می‌رفتند زناکاران کنیزان را مورد تعرض قرار می‌دادند و چه بسا اشتباهاً متعرض زنان آزاد نیز می‌شدند. پس زنان آزاد با نزول آیه جلاباب موظف شدند که با پوشیدن رداء و ملحفه و پوشاندن سر و صورت، از کنیزان متفاوت شوند تا زناکاران را به شرم وادارند و کسی در آن‌ها طمع نبندد).

«والذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات... ضحاک و کلبی گفتند: این آیت در شأن قومی منافقان فرو آمد ازین زانیان و فاجران که هر شب بیرون می‌آمدند و در کوی‌های مدینه به راه کنیزکان که به طلب آب بیرون آمده بودند یا به قضاء حاجت؛ و تعرض آن کنیزکان می‌کردند و در میان ایشان آزاد زنان می‌بودند که از تعرض آن منافقان رنجور می‌گشتند و

هرچند که آن منافقان در طلب آن کنیزکان برمی‌خواستند اما آزاد زن و کنیزک از هم باز نمی‌شناختند که زیّ ایشان و کسوت ایشان هر دو یکسان بود؛ آن آزاد زنان این قصه با شوهران خویش باز گفتند و کراهیت نمودند و شوهران با رسول خدا باز گفتند و رب العزة در شأن ایشان این آیت فرستاد، پس آزاد زنان را نهی کردند که به شبه کنیزکان روی‌گشاده از خانه بیرون آیند ایشان را فرمودند تا گلیم‌های سیاه در سر کشیدند و به چادرها روی‌های خود پوشیدند و در شأن ایشان این آیت فرستادند که: "يا ايها النبي قل لاوزاجك وبناتك و نساء المؤمنين يدنين عليهن من جلابيبهن" جمع الجلاب و هو الملاءة التي تشتمل بها المرأة فوق الدرع و الخمار. یعنی یرخین اردیتهن و ملاحفهن فیتقنن بها و یغظین رؤسهن و وجوههن الا عیناً واحدة [یعنی با رداء و ملحفه مقنعه درست کنند و بدان وسیله سر و صورت‌شان، مگر یک چشم را بپوشند] "ذلک ادنی ان یعرفن" انهن حرائر»^{۱۱۳۷}.

«عن عائشة قالت: كان الركبان يمرون بنا ونحن مع رسول الله (ص) محرّمات فاذا حاذوا بنا أسدلت [سدلت] احدانا جلابيبها من رأسها على وجهها فاذا جاوزنا [/ جاوزونا] كسفناه»^{۱۱۳۸}.

اما باید دانست که استنباط پوشش "صورت، سر، گردن و مو" مساوی است با: ۱- دوری از معنای شفاف آیه و نیز تجویز تبعیض و ادامه تعدی نسبت به کنیزان (و یا دست‌کم بی‌اعتنایی نسبت به آنها) که هر دو از ساحت قرآن به دور است. همچنین برخلاف شأن نزول‌های یادشده آراء دیگری در مورد پوشش کنیزان وجود دارد که در ادامه خواهیم آورد. ۲- دورشدن از واقعیات پذیرفته شده در زمان حیات پیامبر (که از این پوشش‌های سخت خبری نبود) و تن‌دادن به: سیره‌های منسوبین و صحابه پیامبر (که پس از حیات پیامبر جلوه یافتند) و تأثیرپذیری از روایات جعلی. نتیجه‌ی این‌گونه برداشت‌ها، به شرط اطلاق آیه، یا حبس محترمانه در خانه است یا نصب نقاب و روبند بر چهره.

۱۱۳۷ - تفسیر کشف الاسرار و عده الابراج ج ۸ ص ۸۸
 ۱۱۳۸ - مسند احمد بن حنبل ج ۶ ص ۳۰، سنن ابوداود ح ۱۸۲۳

با این حال، حتی اگر فرض کنیم که مراد آیه، پوشش صورت و سر است باز به قرینه همان شأن نزول‌هایی که مبنای این فرض هستند، دستور یادشده مربوط به وقت بروز ایذاء است نه سایر اوقات! مطهری در این باره توضیح دقیقی به این شرح دارد: «مفسران غالباً هدف جمله "یدنین علیهنّ من جلابیهنّ" را پوشانیدن چهره دانسته‌اند، یعنی این جمله را کنایه از پوشیدن چهره دانسته‌اند. مفسران قبول دارند که مفهوم اصلی "یدنین" پوشانیدن نیست اما چون غالباً پنداشته‌اند که این دستور برای باز شناخته شدن زنان آزاد از کنیزان بوده است، این چنین تعبیر کرده‌اند. ولی ما قبلاً گفتیم که این تفسیر صحیح نیست. به هیچ وجه قابل قبول نیست که قرآن کریم فقط زنان آزاد را مورد عنایت قرار دهد و از آزار کنیزان مسلمان چشم‌پوشد. آنچه عجیب به نظر می‌رسد این است که مفسرانی که در این جا چنین گفته‌اند غالباً همان‌ها هستند که در تفسیر سوره نور با کمال صراحت گفته‌اند که پوشانیدن چهره و دو دست لازم نیست و آن را امر حرجی دانسته‌اند، از قبیل زمخشری و فخر رازی. چطور شده است که این مفسران متوجه تناقض در سخن خود نشده‌اند و ادعای منسوخیت آیه نور را هم نکرده‌اند. حقیقت این است که این مفسران تناقضی میان مفهوم آیه نور و آیه احزاب قائل نبوده‌اند. آیه نور را یک دستور کلی و همیشگی می‌دانسته‌اند خواه مزاحمتی در کار باشد یا نباشد ولی آیه سوره احزاب (جلباب) را مخصوص موردی می‌دانسته‌اند که زن آزاد یا مطلق زن مورد مزاحمت افراد ولگرد قرار می‌گرفته است... تا آن جا که من الآن به خاطر دارم هیچ فقهی به این آیه به عنوان یکی از ادله وجوب ستر استناد نجسته است»^{۱۱۳۹}. وی تناقض ظاهری در کلام محققان را به خوبی رفع کرد، و معلوم شد که مفسران و فقها معمولاً از این آیه برای اثبات پوشش هیچ موضعی از اندام استفاده نکرده‌اند زیرا حکم آیه مقید و معلق به شرایط خاص قلمداد شده است. از جمله فیض‌کاشانی با این که آیه را دال بر پوشش چهره و بدن می‌داند (یدنین علیهنّ من جلابیهنّ یغظین وجوههنّ و ابدانهنّ بملاحفهنّ اذا برزن لحاجة)^{۱۱۴۰}، اما همو در کتاب فقهی‌اش نه تنها پوشاندن وجه و کفین را لازم نمی‌داند

۱۱۳۹ - مسئله حجاب ص ۱۷۹ و ۲۲۰

۱۱۴۰ - تفسیر صافی ج ۴ ص ۲۰۳ + ر.ک: مسئله حجاب ص ۲۲۰

بلکه حتی پوشاندن "موی سر" و "گردن" را نیز واجب ندانسته است! امروزه رأی فیض‌کاشانی عجیب می‌نماید ولی این رأی در سابق هرگز عجیب و غیرمنتظره نبود. آراء فقهی فیض در حوزه حجاب را در فصل دوم از بخش سوم خواهم آورد. گفتنی است واکنش مرتضی مطهری در باره پوشاندن چهره و صورت از این قرار است: «پوشش وجه و کفین مرز محبوسیت و عدم محبوسیت زن است، و مفهوم حجاب و اثر آن با اضافه کردن این قسمت کاملاً عوض می‌شود»^{۱۱۴۱}.

حال با فرض صحت استنباط پوشش سر، صورت و گردن باید دید ظرف آیه، یعنی آن وضعیتی و موقعیتی که حکم آیه، مربوط به آن بوده و زنان مؤمن می‌بایست در آن شرایط، مواضع مذکور را می‌پوشانیدند تا از تشابه به آلودگان درآیند چه زمان و موقعیتی بوده است؟ قبلاً در این باره صحبت شد و به دلالت شأن نزولها مشخص گردید که ظرف اجرای حکم آیه، محصور به "شبها، هنگام عزیمت به سوی خلا، وجود مزاحمان زناکار و ... " بود و نه سایر اوقات و شرایط. بر این اساس ترجمه آیه چنین است: «ای پیامبر! به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو [شبها، به ویژه هنگام رفتن به سوی خلا که در بیرون محدوده مسکونی بوده، و زانیان در کمین نشسته‌اند] جلباب را [بر سر نهند، و دنباله‌اش را بر روی صورت] پایین آورند. این کار به آنها کمک می‌کند که [به تقوا و پاکدامنی] شناخته شده و در نتیجه مورد ایذاء قرار نگیرند. و خدا [نسبت به بی‌توجهی‌های سابق‌شان] غفور و رحیم است».

روسی علامت تمایز: چنان‌که گفته شد زنان آزاد و کنیزان مطابق برخی روایات سابق‌الذکر، تا پیش از نزول این آیه زیّ واحدی داشتند و از مقنعه و روسری استفاده نمی‌کردند! [اگر هم زنان آزاد از آن استفاده می‌کردند؛ اولاً بر آن مداومت نداشتند ثانیاً چندان عمومی نبود و در واقع تثبیت نشده بود] سپس زنان آزاد مطابق آیه موظف شدند مقنعه و روسری بکار برند تا از کنیزان، متمایز شده و در نتیجه به اشتباه مورد ایذاء فاسقان واقع نشوند. بر این اساس کاربرد روسری در مورد زنان مؤمن عصر پیامبر برای تفکیک از کنیزان و مقابله با خطر مذکور بود (از آن گذشته مطابق شأن نزولها لزوم

تمایز و استفاده از روسری، به خروج شبانه و محیط‌های خلوت منتهی به خلا محدود می‌شد). بنا به این توضیح ترجمه آیه از این قرار است: «ای پیامبر! به زنان و دختران و به زنان مؤمنان بگو [هنگام خروج از خانه برای رفع حاجت] روسری بپوشند. این کار موجب می‌شود که [به آزاد بودن] شناخته شوند و مورد آزار [فاسقانی که در کمین کنیزان آلوده نشستند] قرار نگیرند...».

تعریف روسری: برخی روایات اشعار به این دارند که این روسری در عصر پیامبر، همانند روسری‌های کنونی نبوده بلکه چیزی شبیه عمامه است! در این راستا می‌توان به عبارت (یغطین جباههن و رؤوسهن) در گزارش ابن عباس، و همچنین به عبارت (کأن علی رؤوسهن الغربان) در روایت امسلمه اشاره کرد: «الجلباب مقنعة المرأة أی: یغطین جباههن و رؤوسهن إذا خرجن لحاجة، بخلاف الإمام اللاتی یخرجن مکشفات الرؤوس و الجباه، عن ابن عباس و مجاهد»^{۱۱۴۲} و «عن امسلمة قالت: لما نزلت یدنین علیهن من جلابیهن خرج نساء الانصار كأن علی رؤوسهن الغربان من الأكسیة»^{۱۱۴۳}. بر این اساس حتی اگر آیه در صدد اشاره به روسری باشد باز هم توجه چندانی به حجاب شرعی! ندارد زیرا گردن و بخشی از مو را در بر نمی‌گیرد. توضیح بیش‌تر در بخش سوم، مبحث تردید در معنای روسری (شواهد انطباق روسری بر عمامه) می‌آید.

۶/۲- پوشاندن سینه و پستان: برخلاف گروه قبلی که مواضع برهنه‌ی کنیزان (و زنان آزاد تا قبل از نزول آیه) را فقط سر و گردن می‌دانستند اما مدارکی در دست است که گویای برهنگی سینه و احتمالاً شانه و کتف ایشان است. گفتنی است فقها از دیرباز در مورد میزان پوشیدگی کنیزان اختلاف داشته‌اند این اختلاف در اصل، ناشی از نامعلوم بودن پوشش متداول آن‌ها در زمان حیات رسول الله است. شرح این مطلب در فصل دوم از بخش سوم خواهد آمد. قرطبی در تفسیرش سینه و پستان را جزو قسمت‌های لازم‌الاستتار کنیزان ندانسته است: «... أما الأمة فالعورة منها ما تحت ثديها...»^{۱۱۴۴} اگر این رأی مطابق با واقعیات عصر نزول باشد در این صورت زنان آزاد می‌بایست برای

۱۱۴۲ - مجمع‌البیان ج ۸ ص ۱۸۱

۱۱۴۳ - سنن ابوداود ج ۴۱۰۱

۱۱۴۴ - تفسیرالقرطبی ج ۷ ص ۱۸۳

درآمدن از تشابه با کنیزان، ناحیه بالای شکم یعنی سینه و شانه و کتف‌شان را می‌پوشاندند تا به اشتباه مورد ایداء فاسقان قرار نگیرند. بنابراین سینه بانوان (چه آزاد چه کنیز) تا پیش از نزول آیه، نمایان و یا گهگاه نمایان بود. بر همین اساس آیه خواهان پوشاندن (یا مراقبت از پوشیده ماندن) ناحیه مذکور گردید.

لازم به ذکر است که استنباط برهنگی سینه و ... صرفاً از طریق مبحث کنیزان به دست نمی‌آید که اعتراض‌های قبلی نسبت به ضعف شأن نزول‌ها را به همراه داشته باشد بلکه برخی مفسران با اتکا به سایر مدارک و قرائن قائل به پیدا بودن سینه بانوان تا پیش از نزول آیه بوده، و حکم آیه را در راستای استتار آن دانسته‌اند از جمله:

«یا ایها النبی قل لإزواجک و بناتک و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیهن آی: قل لهؤلاء فلیسترن موضع الجیب بالجلباب»^{۱۱۴۵} و «کتبی عن الصدور بالجیوب»^{۱۱۴۶}.

«یدنین علیهن من جلابیهن»: تا فروگذارند بر خویشتن چادرهای ایشان، یعنی تا خود را به چادرها پوشند چنان‌که بر و سینه همه پوشیده بود زیر چادر»^{۱۱۴۷}.

«و قوله: یدنین علیهن من جلابیهن آی یتسترن بها فلاتظهر جیوبهن و صدورهن للنظرین»^{۱۱۴۸} و «... و المراد بالجیوب الصدور»^{۱۱۴۹}.

در برخی تفاسیر از پیدا بودن مواضع دیگری نام برده شده که می‌بایست به آن‌ها مراجعه کرد.

بر این اساس ترجمه آیه چنین است: «ای پیامبر! به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو [همیشه] جلباب‌ها را بر [سینه و پستان، شانه و کتف و پهلوهای] خود فرو بنشانند زیرا آن نزدیک‌ترین شاخص شناسایی [به پاکدامنی و عدم تمایل به روابط آلوده] بوده و در نتیجه مورد ایداء قرار نمی‌گیرند...»

۶/۳- استفاده از پارچه‌ای جدید به عنوان علامت تأهل: بر این اساس زنان مؤمن

۱۱۴۵ - مجمع‌البیان ج ۸ ص ۱۸۱
 ۱۱۴۶ - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۴۲ (نور ۳۱)
 ۱۱۴۷ - تفسیر سورآبادی ج ۳ ص ۱۹۹۵
 ۱۱۴۸ - تفسیر المیزان ج ۱۶ ص ۳۳۹
 ۱۱۴۹ - تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۱۱۲

شوهردار (و نیز به دلایل خاصی دختران پیامبر) می‌بایست پارچه‌ای بر اندام می‌نهادند تا از زنان مجرد شناخته شوند. شرح این مطلب و مشکلاتش در بند ۵/۲ آورده شد. این پارچه صرفاً علامتی برای اعلام تأهل و ایجاد حریم بود و در نتیجه کارکرد پوشانندگی‌اش مدّ نظر شارع نبود. اگر این تفسیر درست باشد در این صورت اساساً موضوع آیه از حوزه حجاب شرعی خارج است و ارتباطی به بحث کتاب ندارد.

بر این اساس ترجمه آیه چنین است: «ای پیامبر به همسرانت و دخترانت و به همسران مؤمنان بگو جلبابی بر روی خود قرار دهند. این کار کمک می‌کند شناخته شوند [که دارای شوهر بوده و یا از خانواده پیامبرند] تا در نتیجه مورد ایذاء [روحی از سوی مردانی که در اثر اشتباه و غفلت، از آنها خواستگاری می‌کنند] قرار نگیرند. و خداوند غفور و رحیم است». یکی دیگر از نقاط ابهام در این تفسیر، بند پایانی آیه است زیرا به آمرزندگی خدا که ناظر به گناه قبلی زنان است پرداخته، حال آن‌که مطابق جملات ماقبلش گناهی متوجه زنان نمی‌باشد.

۶/۴- نمایان گزاردن چهره: زنان که تا پیش از این آیه در برخی اوقات سر و صورت‌شان را می‌پوشانیدند و همین امر موجب ناشناخته ماندن و عدم احراز هویت‌شان می‌شد می‌بایست چهره را نمایان گزارند تا شناخته شده و به اشتباه مورد ایذاء آلودگان قرار نگیرند. بنابراین ترجمه آیه چنین است: «ای پیامبر به زنان و دخترانت و زنان مؤمنان بگو بخشی از جلباب‌شان [که بر روی سر و صورت قرار دارد] را پایین آورند. این کار به شناخته شدن [هویت و در بی آن، سیرت] شان می‌انجامد و در نتیجه [از سوی آلودگان] مورد آزار و ایذاء قرار نمی‌گیرند. و خداوند غفور و رحیم است». پس آیه زنان را از پوشش‌هایی که منجر به عدم شناسایی‌شان می‌گردید برحذر داشته، و دست‌کم کشف وجه را خواستار شده است.

۶/۵- توجه به پوشیدگی، و جلوگیری از رها بودن جامه: در بخش اول کتاب گفته شد که لباس دوخته در آن زمان رواج قابل توجهی نداشت و زنان نیز همچون مردان از پارچه‌های ساده استفاده می‌کردند. همین امر به بروز برهنگی‌ها می‌انجامد که شرحش را نیز ذکر کردم. مثلاً اگر طرفین پارچه‌ای که برای استتار نیمه‌ی بالائی پیکر بر

روی سر یا شانه‌شان می‌نهادند را به هم متصل نمی‌کردند و آویزان بود در این صورت موجب ظهور بخش‌هایی از سینه و حتی شکم می‌شد و بدتر از آن، زمانی رخ می‌داد که پارچه‌ی سوار شده بر روی سر را به سمت پشت و کمر می‌انداختند. در مورد پیراهن‌های بسیار ساده و شکاف‌های جانبی‌اش که گاه موجب پیدا شدن پهلوها و کناره‌های ران و پا می‌شد نیز توضیح دادم. از آن بدتر هنگام اشتمال‌صما بود که پارچه‌ای را دور خود می‌پیچیدند و سپس دامنش را از سمت چپ یا راست بالا آورده و بر روی شانه می‌آویختند و در نتیجه به بروز جانبین و عورات می‌انجامید. همه این معضلات و رخنه‌ها ناشی از ول و رها بودن جامه و یا متأثر از اشتمال‌صماء بود. گویا به دلیل بروز برهنگی‌های مذکور بود که قرآن در این آیه خواهان: "جمع‌وجور کردن جامه"، "نزدیک ساختن پارچه‌های آزاد و رها به اندام"، "فروخواباندن البسه بر روی بدن"، "اتصال طرفین جامه‌های آویزان" و "پایین آوردن جامه‌های بالابُرده" شد.

نکته مهم این است که برخلاف استنباط‌های ۶/۱ و ۶/۲ که حکم آیه را مربوط به پوشش "سر و صورت" یا "سینه و پستان" می‌دانند اما این برداشت، حکم آیه را فراتر از توجه به موضع خاص دانسته، و در واقع پوشش صحیح و استفاده درست از جامه را مورد توجه قرار داده است پس آیه به ناحیه یا نواحی خاص اشاره نکرده و گویا شأن قرآن نیز همین باشد که مطلب را به طور سر بسته بیان کند و به ریز مسئله یعنی ذکر ناحیه خاص نپردازد ولی با این حال اگرچه در آیه قرینه واضحی دال بر توجه به ناحیه خاص نیست و فقط اصل بی‌مبالاتی را نفی کرده، اما با توجه به قرائن و شواهد پیش گفته می‌توان بی‌مبالاتی در پوشش "ناحیه دامن" و "سینه و پستان" را به عنوان مصادیق اصلی این بی‌توجهی دانست به ویژه که جلباب در معنی إزار و رداء (که ثقل کارکردشان سینه و دامن است) و حتی إزار صرف، کاربرد دارد: «و الجلباب: الإزار و الرداء»^{۱۱۵۰} «و فی (الغریبین): الجلباب الإزار»^{۱۱۵۱}.

با توجه به آنچه در بند ۵ آورده شد می‌توان خواست و هدف آیه را یکی از این دو

۱۱۵۰ - النهایه ابن‌اثیر ج ۱ ص ۲۸۳

۱۱۵۱ - عمدة القاری ج ۳ ص ۳۰۴

مورد دانست:

الف- زنان مؤمن باید جامه‌های رها و آویزان‌شان را به اندام نزدیک کنند که تن و بدن‌شان نمایان نگردد و "زمینه" تحریک و آلودگی جنسی را تقویت نمایند و بهانه را از آلودگان سلب کنند.

ب- زنان مؤمن باید از کیفیت جامه‌های رها و باز که "علامت تمایل به روابط آلوده" بود خارج می‌شدند و با دقت در پوشش عملاً به جامعه اعلام می‌کردند که دیگر اهل آلودگی نبوده و از این پس خواهان پاکدامنی‌اند. بنابراین ترجمه آیه بر اساس بند ب چنین است: «ای پیامبر به زنان و دختران و به زنان مؤمنان بگو، جامه‌هاشان [که از روی بدن کنار رفته و موجب پیدا شدن برهنگی‌شان شده است] را به [اندام و به ویژه ناحیه دامن و سینه‌ی] خود نزدیک کنند [تا پوشیده گردند] زیرا این‌کار [در عین حال علامتی است که] به معرفی [شخصیت جدید] آن‌ها [یعنی عدم تمایل به رفیق بازی، حفظ پاکدامنی و رعایت تعهد خانوادگی] نزدیک‌تر بوده، و در نتیجه به آلودگی افتاده نمی‌شوند. و خدا [نسبت به آلودگی‌های پیشین‌شان] آمرزنده و مهربان است».

۶/۶- رعایت حجاب عقلایی: اگرچه آیه رأساً به صدور رهنمود در امر پوشش پرداخته است اما در عین حال از همین آیه می‌توان استنباط کرد که تشخیص پوشش و کیفیت آن، از عهده عقل نیز برمی‌آید زیرا همان‌طور که قبلاً گفتم خدا در آخرین جمله‌ی آیه، زنان مورد بحث را مشمول آمرزندگی و بخشش قرار داده: "و كان الله غفوراً رحیماً" و پیداست که غفران خدا ناظر به گناهی است که از آنان سر می‌زده است زیرا به قول زمخشری آن‌ها پیش از نزول آیه نیز می‌توانستند به "مددعقل‌شان" پوشش صحیح را به دست آوردند: «(و كان الله غفوراً) لما سلف منهن من التفریط مع التوبة؛ لأن هذا مما يمكن معرفته بالعقل»^{۱۱۵۲} اما به تشخیص عقل و ندای درون توجه نکردند و در نتیجه به گناه افتادند پس خدا رأساً رعایت پوشش درست را مورد تأکید قرار داد، و گناه قبلی نادیده گرفتن تشخیص عقل را (به شرط تغییر رویه) بخشید.

بنابراین جامعه ایمانی عصر پیامبر کافی بود میزان پوشش را با خردورزی و عقل

خدادادی استخراج نماید. حکم عقل ایجاب می‌کند که زنان: «جامه را آویزان و رها نگذارند و از پوشیدگی پستان و سینه اطمینان حاصل کنند. مرتکب اشتغال صماء نشوند و برهنگی پهلو و کناره‌های کفل و ران را مهار کنند. مراقب جامه‌دانی‌شان باشند و از پوشیدگی ران و به ویژه عورتین و لمبر مطمئن شوند. احتیاط نکنند و هنگام نشست و برخاست از چاک دامن محافظت نموده تا شرمگاه‌شان گاه و بی‌گاه نمایان نشود. از تشابه پوشش با زنان آلوده و زناخواه بر حذر باشند و حجاب‌شان به گونه‌ای باشد که علامت پای‌بندی به پاکدامنی و تعهدات خانوادگی و بی‌رغبتی به آلودگی باشد...».

گفته شد که رابطه منجر به ایذاء، منسایبی دو جانبه داشت زیرا زنان می‌توانستند با پوشش عقلانی‌شان خود را از حوزه هوسرانی آلودگان خارج نمایند اگر آنان جامه را به شیوه پاکدامنان و متعهدان مورد استفاده قرار می‌دادند در حریم عفاف و بی‌زاری از روابط جنسی جای می‌گرفتند و در نتیجه از پیشنهادهای جنسی می‌رهیدند. البته میزان حجاب عقلانی در عصر پیامبر در همان حدی بود که در کتاب آوردم و نه سرتاسری. پس حجاب معقول و حریم عفاف در عین حال که ایمنی‌دهنده و آرامش‌بخش زنان مؤمن بود اما دست‌وپاگیر و محدود کننده نیز نبود یعنی بر آنان: «لازم نبود که مو، گردن و صورت را بپوشند (آنها اگر هم پارچه‌ای بر سر می‌آویختند، بنا به رسم و عادت، یا برای تشخیص و تمایز نسبت به کنیزان، یا ناشی از مسائل اقلیمی، یا برای نماز، و یا به عنوان تکیه‌گاه نصب بود به ویژه که گاه مردان نیز چنین می‌کردند). لازم نبود آرنج و ساعد را پوشیده دارند. لازم نبود ساق پا (زانو به پایین) را مستتر کنند. لازم نبود از حضور در اجتماع خودداری کنند. لازم نبود از مواجهه یا سخن معمولی با مردان پرهیزند...». در واقع اطمینان از پوشیدگی "تنه، ران و بازو" نشانه پای‌بندی بود ولی برهنگی "مو، گردن، ساعد و ساق" چنان پیش‌پا افتاده می‌نمود که هرگز علامتی برای واکنش مردان آلوده و زناکار به شمار نمی‌آمد.

بر این اساس ترجمه آیه چنین است: «ای پیامبر به زنان و دخترانت و زنان مؤمنان بگو! جامه را بر اندام بنشانند. این کار موجب می‌شود که به [خودداری از آلودگی] شناخته شده و در نتیجه آلوده نگردند. و خدا [نسبت به گناهان قبلی (که برخاسته از عدم

توجه به ندای عقل و در نتیجه حدوث برهنگی‌ها و سپس آزار دیدن و آلودگی بود) در صورت بکار بستن دستور آیه و توجه به ندای عقل [پرده‌پوش و مهربان است].
گفتنی است امر به رعایت پوشش مذکور، لزوماً به آن معنا نیست که زنان پیامبر پیش از نزول آیه برخلافش عمل می‌کرده‌اند و یا مصداق زنان بی‌مبالات و بی‌تعهدی بوده‌اند که مضمون آیه در صدد سرزنش آنان است بلکه می‌تواند تحذیری باشد نسبت به زی‌نامتعهدانه‌ای که در جامعه رواج داشته است.

فصل پنجم - سوره نور (توضیح پوشش)

آیات این سوره را نیز در سه بند زیر بررسی می‌کنیم:

الف - غضّ بصر و حفظ فرج (پوشش شرمگاه?): آیه ۳۰ و بخش اول آیه ۳۱

ب - لاییدین زینتهنّ الّا مظهر منها (پوشاندن برهنگی‌های نامتعارف): آیه ۳۱

ج - وضع ثیاب (جامه نهادن!?): آیه ۶۰

گفتنی است حسّاس‌ترین آیه قرآن در باره حجاب بانوان، در همین سوره قرار دارد که در بند ب مرور می‌شود. امروزه! مشهور است و ادّعا می‌شود که به روشنی می‌توان پوشش موی سر را از این آیه به دست آورد. این در حالی است که از ظاهر آیه و حتّی از برداشت پیشینیان چنین چیزی به دست نمی‌آید. در این باره در خلال بررسی آیه و به ویژه در بخش سوم کتاب که خاصّ مباحث فقهی است به تفصیل سخن خواهم گفت. اینک بررسی هریک از آیات:

الف - آیات غضّ بصر و حفظ فرج (پوشش پایین تنه و شرمگاه?)

متن آیه ۳۰ و بند اول آیه ۳۱: «قل للمؤمنین یغضّوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم إنّ الله خبیر بما یصنعون^{۳۰} و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهنّ و یحفظن فروجهن ...^{۳۱}».

ترجمه: «بگو مر مؤمنان را که فروگیرند دیده‌هاشان را و نگاه دارند عورت‌هاشان را. آن پاکیزه‌تر است برای ایشان به درستی که خدا آگاه است به آنچه می‌کنند^{۳۰} و بگو مر زنان با ایمان را که فروگیرند دیده‌هاشان را و نگاه دارند عورت‌هاشان را...»^{۱۱۵۳}.

مفسّران مقصود از حفظ فرج در دو عبارت "یحفظوا فروجهم" و "یحفظن فروجهن" را یا "پوشاندن" شرمگاه می‌دانند و یا آن را به معنای رایج ترش یعنی "پاکدامنی و عدم

۱۱۵۳ - سوره نور آیه ۳۰ و ۳۱، ترجمه ؟

ارتکاب زنا" می‌گیرند. همچنین غضب بصر در دو عبارت "یغضوا من ابصارهم" و "یغضن من ابصارهن" را یا می‌توان به معنای "نگاه نکردن و دیده نداشتن" گرفت و یا آن را دال بر "خودداری از آلودگی و چشم‌پوشی از زنا" دانست. بر همین اساس آیات را با دو مبنای یادشده مورد بررسی قرار می‌دهیم به این ترتیب که: محور بحث را در مرحله اول بر این می‌گذارم که معنای حفظ فرج، پوشاندن شرمگاه؛ و معنای غضب بصر، نگاه نکردن باشد (بررسی بر اساس نگاه و پوشش)؛ و بررسی را در مرحله دوم بر این مبنا که حفظ فرج و غضب بصر به معنای چشم‌پوشی از آلودگی جنسی، و رعایت پاکدامنی باشد دنبال می‌کنیم.

مرحله اول - بررسی بر اساس "نگاه" و "پوشش"

حفظ فرج (پوشاندن دامن): قرطبی می‌گوید: منظور از عبارت "و یحفظوا فروجهم" این است که فرج و عورة خود را از دیده شدن توسط نامحرمین بپوشانند (قوله تعالی: و یحفظوا فروجهم ای یستروها عن أنیرها من لایحل)^{۱۱۵۴}. طبرسی نیز در جوامع الجامع چنین نقل می‌کند: «امام صادق فرموده است: حفظ فرج در تمام مواردی که در قرآن آمده، به معنای خودداری از زناست، مگر در این مورد که به معنای پوشش است تا هیچ‌کس به عورت دیگری نگاه نکند»^{۱۱۵۵} (الصادق: حفظ الفروج: عبارة عن التحفظ من الزنا فی جمیع القرآن إلا هنا، فإن المراد به الستر حتی لا ینظر إليها أحد)^{۱۱۵۶}. وی در تفسیر اصلی‌اش، مجمع‌البیان، همچنین از قول ابن‌زید می‌گوید: هر جا در قرآن بحث حفظ فرج مطرح شده، منظور حفظ فرج از "ارتکاب زنا" است مگر در این آیات که منظور پوشاندن فرج و عورة است تا کسی نتواند به آن نگاه کند (به عبارت دیگر حفظ فرج و شرمگاه از دیده شدن): «و قال ابن‌زید: کل موضع فی القرآن ذکر فیه حفظ الفروج، فهو عن الزنا إلا فی هذا الموضع فإن المراد به الستر حتی لا ینظر إليها أحد، و هو المروی عن أبي عبدالله»^{۱۱۵۷}. همین برداشت را از ابوالعالیه نیز آورده‌اند: «روی عن

۱۱۵۴ - تفسیر قرطبی ج ۱۲ ص ۲۲۳

۱۱۵۵ - ترجمه تفسیر جوامع الجامع ج ۴ ص ۳۰۴

۱۱۵۶ - جوامع الجامع ج ۳ ص ۱۰۳

۱۱۵۷ - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۴۱

أبي العالية أنه قال: كل آية في القرآن (يحفظوا فروجهم و يحفظن فروجهن) من الزناء إلا التي في النور (يحفظوا فروجهم) (و يحفظن فروجهن) أن لا ينظر إليها أحد... و عسى أن يكون أبو العالية ذهب في ايجاب التخصيص في النظر لما تقدم من الأمر بغض البصر»^{۱۱۵۸} و «قال ابو العالية المراد به هاهنا حفظها عن الأبصار حتى لا يراها أحد»^{۱۱۵۹}. مرتضى مطهری به نقل همین اقوال پرداخته، و دلیل آن را چنین توضیح داده: «... عقیده مفسرین اولیه اسلام و همچنین مفاد اخبار و احادیث وارده این است که هر جا در قرآن کلمه حفظ فرج آمده است مقصود حفظ از زناء است جز در این دو آیه که به معنای حفظ از نظر است و مقصود وجوب ستر عورت است. چه این تفسیر را بگیریم یا حفظ فرج را به معنی مطلق پاکدامنی و عفاف بگیریم در هر حال شامل مسأله ستر عورت می باشد. در جاهلیت بین اعراب ستر عورت معمول نبود و اسلام آن را واجب کرد»^{۱۱۶۰}. پس، این بررسی به ما می گوید که مراد آیه در دو عبارت یحفظوا فروجهم و یحفظن فروجهن، حفظ فرج از "دیده شدن" است (و نه از زنا) و در نتیجه باید فرج و دامن را پوشاند تا مورد رؤیت دیگران نباشد.

غضّ بصر (دیده ندوختن): چکیده سخن لغویون و مفسران در باره معنای غض بصر از این قرار است: نگاه برگرفتن، پایین انداختن چشم، خودداری از نگاه و بازداشتن چشم، پلک‌ها را بر هم نهادن، پلک‌ها را به هم نزدیک کردن ولی نبستن، پلک‌ها را به حالت نیمه‌خفته درآوردن، کوتاه کردن نگاه، کاستن از نگاه و کاهش دادن آن، کم کردن نگاه تُند، توجه نکردن در نگاه و عدم و رانداز، خیره نشدن و به تماشا نشستن، دیده ندوختن و...

پس اگر غضّ بصر در دو عبارت یغضوا من ابصارهم و یغضن من ابصارهن را دستور به "دیده ندوختن به دیگران" بگیریم در این صورت با این پرسش مواجه می شویم که "متعلّق" عدم نگاه چیست و به عبارت دیگر زنان و مردان مؤمن به چه بخشی از اندام دیگران نباید نگاه می کردند؟ بحث را با پی گیری همین پرسش ادامه

۱۱۵۸ - احکام القرآن ج ۳ ص ۴۰۷

۱۱۵۹ - احکام القرآن ابن العربی ج ۳ ص ۳۷۸

۱۱۶۰ - مسئله حجاب ص ۱۴۱ و ۱۴۲

می‌دهیم:

متعلّق غضّ بصر: آیا زنان و مردان مؤمن، صرفاً موظّف شدند از نظر دوختن به "فرج و دامن" دیگران خودداری کنند و یا می‌بایست از دیده دوختن به "هر قسمت از اندام" دیگران، و از جمله صورت و چهره‌شان پرهیز می‌کردند؟

در این رابطه برخی می‌گویند منظور، نهی از نگاه به مطلق اندام و از جمله چهره است در این راستا می‌توان به این روایت اشاره کرد: «در کافی به سند خود از سعد الأسکاف از ابی جعفر روایت کرده که فرمود: جوانی از انصار در کوچه‌های مدینه به زنی برخورد که می‌آمد- و در آن ایام زنان مقنعه خود را پشت گوش می‌انداختند- وقتی زن از او گذشت او را تعقیب کرد، و از پشت او را می‌نگریست، تا داخل کوچه تنگی که امام آن را زقه بنی فلان نامید، شد و در آنجا استخوان و یا شیشه‌ای که در دیوار بود به صورت مرد گیر کرده آن را بشکافت، همین‌که زن از نظرش غایب شد متوجه گردید که خون به سینه و لباسش می‌ریزد، با خود گفت: به خدا سوگند نزد رسول خدا^(ص) می‌شوم و جریان را به او خبر می‌دهم. سپس فرمود: جوان نزد آن جناب شد و رسول خدا^(ص) چون او را بدید پرسید چه شده؟ جوان جریان را گفت پس جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد: قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم ان الله خبیر بما یصنعون»^{۱۱۶۱}.

ولی برخی دیگر، مراد آیه را نهی از نگاه به "موضع فرج و دامن" می‌دانند. در این باره می‌توان به این روایت استناد کرد: «تفسیر علی بن ابراهیم: (قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم) فانه حدثنی ابي عن محمد بن ابي عمیر، عن ابي بصیر، عن ابي عبدالله قال: کل آیه فی القرآن فی ذکر الفروج فهو من الزنا إلا هذه الآیه، فإنها من النظر فلا یحل لرجل مؤمن أن ینظر إلی فرج أخته [/ أخیه] و لا یحل للمرأة أن ینظر [؟ تنظر] إلی فرج أخیها [/ أختها]»^{۱۱۶۲} (امام صادق در شرح آیه گفت: ... پس بر مرد مؤمن روا نیست که به فرج و شرمگاه خواهرش [/ برادرش، مطابق نسخه چاپی مجمع‌البیان] بنگرد،

۱۱۶۱ - ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۱۶۰

۱۱۶۲ - بحار الانوار ج ۱۰۱ (۱۰۴) ص ۳۳ + رک: مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۴۱

و زن را نیز روا نیست که به فرج برادرش [/ خواهرش، مطابق نسخه چاپی مجمع‌البیان] نگاه بدوزد).

المیزان در بحث روایی، هر دو احتمال را مورد توجه قرار داده و پس از ذکر روایت مربوط به جوان انصاری می‌گوید: «نظیر این روایت را الدر المنثور از ابن‌مردویه، از علی‌بن‌ابی‌طالب روایت کرده، و ظاهر آن این است که مراد از امر به چشم‌پوشی در آیه شریفه، نهی از مطلق نگاه به زن اجنبی است، همچنان‌که ظاهر بعضی از روایات سابق این است که [مراد] آیه شریفه نهی از نگاه به خصوص فرج غیر است»^{۱۱۶۳} (... و ظاهر الحدیث أن المراد بالامر بالغض فی الآیة النهی عن مطلق النظر الی الأجنبیة كما أن ظاهر بعض الروایات السابقة أنه نهی النظر إلی فرج الغير خاصة)^{۱۱۶۴}.

این اختلاف از آن‌جا ناشی می‌شود که "متعلق" غضّ بصر (یعنی "موضع") که می‌بایست چشم از آن برگرفت) در آیه ذکر نشده است اما محمداقر بهبودی با استفاده از بحث ادبی‌اش متعلق مذکور را از درون خود آیه استخراج کرده و در نتیجه موضع منهی از نگاه را "فرج" دانسته است و نه سایر مواضع پیکر. البته وی مراد از فرج را چاک دامن می‌داند. سخن محققانه‌ی وی در استنباط متعلق مذکور، که در شرح آیه ۳۰ (و سپس عیناً در آیه ۳۱) آمده چنین است: «در این قسمت آیه، صنعت ادبی احتیاج به کار رفته است. احتیاج یعنی قرینه‌بندی متقابل که صدر و ذیل سخن، یکدیگر را در آغوش بگیرند و کامل‌کننده هم باشند. این شیوه از ابداعات قرآن مجید است و در آیات فراوانی به کار رفته است. از جمله در سوره مؤمن آیه ۶۱ که می‌گوید: جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه و النهار مبصراً. یعنی: خداوند شب را آفرید تا آرامش بیابید و روز را روشن آفرید. چنان‌که ملاحظه می‌شود ظاهراً صدر و ذیل کلام ناتمام است ولی با توجه به قرینه‌بندی متقابل، عبارت به این صورت تکمیل می‌گردد: خداوند شب را تاریک آفرید تا آرامش بگیرید و روز را روشن آفرید تا برای تلاش معاش برخیزید. آیه مورد بحث هم به این صورت کامل می‌شود: ای پیامدار حق! به مردان مؤمن بگو: چشم خود را از چاک دامن دیگران

۱۱۶۳ - ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۱۶۱

۱۱۶۴ - المیزان ج ۱۵ ص ۱۱۶

فرو بخوابانند و مراقب چاک دامن خود نیز باشند که از معرض دید دیگران محفوظ نگه دارند... ای رسول! به بانوان مؤمن بگو: چشم خود را از چاک دامن دیگران فرو بخوابانند و از چاک دامن خود مراقبت کنند که از دیگران مستور بماند»^{۱۱۶۵} همین توضیح از وی در جایی دیگر: «و أما فی قوله تعالی: یغضوا من أبصارهم و یحفظوا فروجهم. فالظاهر منه الحفظ من النظر بقرینة غض البصر، و بعبارة أخرى هو من صنعة الاحتیابک ... حیث یکمل کل جزء الجزء الاخر ... فالمعنی فی آیه النور هكذا: قل للمؤمنین یغضوا أبصارهم من فروج المؤمنین و المؤمنات و یحفظوا فروجهم من أبصار المؤمنین و المؤمنات»^{۱۱۶۶}.
 مطهری نیز برداشت مذکور را نقل کرده: «برخی از مفسران... مدعی هستند که مقصود ترک نظر به عورت است همچنانکه جمله بعد نیز ناظر به حفظ عورت از نظر است»^{۱۱۶۷}.
 و اما علامه طباطبایی به همین احتمال متمایل شده و گویا آن را ترجیح داده است: «و المقابلة بین قوله: "یغضوا من أبصارهم" و "یحفظوا فروجهم" یعطی أن المراد بحفظ الفروج سترها عن النظر لا حفظها عن الزنا و اللواط كما قيل، و قد ورد فی الروایة عن الصادق أن کل آیه فی القرآن فی حفظ الفروج فهی من الزنا إلا هذه الآیه فهی من النظر. و علی هذا یمکن أن تقید أولى الجملتين بثانیتهما و یمکن مدلول الآیه هو النهی عن النظر إلى الفروج و الامر بسترها» (و مقابله‌ای که میان جمله یغضوا من ابصارهم با جمله یحفظوا فروجهم افتاده، این معنا را می‌رساند که مراد از "حفظ فروج" پوشاندن آن از نظر نامحرمان است، نه حفظ آن از زنا و لواط که بعضی پنداشته‌اند... و بنابراین ممکن است جمله اولی از این دو جمله را با جمله دومی تقیید کرده، و گفت مدلول آیه تنها نهی از نظر کردن به عورت، و امر به پوشاندن آن است)^{۱۱۶۸}. و سرانجام، امام‌علی صریحاً معنای غض بصر در آیه را تحریم نگاه به خصوص "فرج" دیگران می‌داند: «قال أمير المؤمنين فی وصيته لابنه محمد بن الحنفية: ... فرض علی البصر أن لا ينظر إلى ما حرم الله عزوجل علیه فقال عز من قائل: "قل للمؤمنین یغضوا من أبصارهم و یحفظوا فروجهم" فحرم

۱۱۶۵ - معارف قرآنی ص ۴۷۸ و ۴۸۲

۱۱۶۶ - بحار الانوار ج ۸۳ پاورقی ص ۱۷۹

۱۱۶۷ - مسئله حجاب ص ۱۴۱

۱۱۶۸ - میزان ج ۱۵ ص ۱۱۱، ترجمه میزان ج ۱۵ ص ۱۵۵

أَنْ يَنْظُرَ أَحَدٌ إِلَى فَرْجٍ غَيْرِهِ»^{۱۱۶۹}.

بنابراین به قرینه حفظ "فرج" می‌توان تشخیص داد که منظور از غضّ بصر، دیده ندوختن به "فرج" دیگران است چنان‌که به قرینه غضّ "بصر" نیز نتیجه می‌گیریم که منظور از حفظ فرج، پوشاندن فرج و دامن از "دیده" دیگران است. در واقع متعلّق و عبارت محذوف در هریک از این دو جمله را از طریق تقابل و هم‌پوشانی‌شان نسبت به یکدیگر به دست آوردیم.

بر این پایه، حاصل ترجمه آیات از این قرار است: «ای پیامبر به مردان و زنان مؤمن بگو! از نظر دوختن به فرج دیگران بپرهیزند، و فرج خود را نیز از دیده دیگران پوشیده دارند».

حال اگر قرینه‌سازی مذکور را معتبر ندانند و یا آن را کافی برای استنتاج یادشده نگیرند در این صورت آیات، دربردارنده چنین دستوری خواهد شد: «ای پیامبر به مردان و زنان مؤمن بگو، به "اندام" دیگران نگاه نکنند و علاوه بر آن نسبت به پوشش "فرج" خود اقدام کنند». بر این اساس مؤمنان از یک‌سو موظف شده‌اند که سرشان را پایین بیندازند و به "صورت، دست، پا و سایر اندام" دیگران نگاه نکنند ولی از سوی دیگر در مورد پوشش خودشان، موظف گشته‌اند که فقط "فرج" را بپوشانند! سستی این تفسیر کاملاً مشهود است زیرا اگر قرار باشد که مؤمنان در حوزه پوشش فقط مأمور به پوشاندن فرج باشند در این صورت زمینه را برای دیده شدن اندام‌شان (به جز فرج) فراهم کرده‌اند و در نتیجه مردم، پیکر برهنه آنان را خواه ناخواه می‌بینند و این چیزی جز بی‌اثر شدن دستور مذکور نیست. بنابراین به دلیل این‌که دستور عمومی "پوشاندن صرف فرج" با دستور عمومی "عدم نگاه به هر بخش از اندام دیگران" ناهمخوانی دارد و تحقق توأمان هر دوی آن‌ها عملاً ممکن نیست پس نمی‌توان غضّ بصر را به معنای عدم نگاه به "پیکر و اندام" دیگران دانست.

اگر گفته شود که متعلّق عدم نگاه در غضّ بصر "چهره و صورت" است در این صورت نیز به معنای شفافی در آیه نمی‌رسیم: «به مردان و زنان مؤمن بگو! نگاه از چهره

دیگران برگیرند و علاوه بر آن فرج و شرمگاه خود را از دیگران پوشیده دارند» زیرا ایرادات فوق‌الذکر در این جا نیز پابرجا است. از آن گذشته، خدا انسان‌ها را نیافریده که سرشان را در اجتماع به زیر اندازند و به یکدیگر نگاه نکنند! چنین تلقی‌ای از آیه، هم زیر سؤال بردن آفرینش خداست و هم حرکت در مسیر ضعیف ساختن انسان‌ها. اما در توجیه این احتمال مردود و برای نزدیک ساختن آن به صحت می‌بایست نگاه منهی به چهره یا اندام را مقید و محدود به نگاه‌های شهوانی و شیطانی، و به عبارت دیگر منطبق بر سوءنظر جنسی کنیم و نه نگاه‌های عادی و طبیعی که مقدمه و لازمه سخن گفتن با طرف مقابل و لازمه حضور در اجتماع است. روایات زیر می‌تواند در این باره به ما کمک کند:

«النظرة سهمٌ مسمومٌ من سهام ابليس: نگاه بد تیری زهرآگین از تیرهای شیطان است»^{۱۱۷۰}.

«خمس خصال يُفطرن الصائم و يَنْقُضْنَ الوُضوءَ: الكذب و الغيبة و النميمة و النظر بشهوة و اليمين الكاذبة: پنج کار است که روزه را باطل می‌کند و وضو را می‌شکند، دروغ و غیبت و سخن‌چینی و نظر شهوت و قسم دروغ»^{۱۱۷۱}.

بنابراین غضب بصر به یکی از این دو مورد اشاره دارد:

رأی صحیح‌تر: عدم نگاه به "فرج و شرمگاه" دیگران (و یا به احتمالی مطابق رأی بهبودی، عدم نگاه به محدوده زیر دامن افراد که گهگاه از طریق چاک جانبی دامن نمایان می‌شد) به قرینه عبارت حفظ "فرج".

رأی ضعیف‌تر: عدم نگاه شهوانی و شیطانی به هر قسمت از اندام دیگران و به ویژه چهره و صورت‌شان.

اینک بحث را بر مبنای نتایج حاصل از تبیین حفظ فرج و غضب بصر دنبال می‌کنیم. غضب بصر و حفظ فرج، نسبت به چه جنسی: آیا ممنوعیت نگاه به فرج دیگران، و نیز لزوم پوشاندن فرج از چشم دیگران، "مطلق" است و یا صرفاً نسبت به جنس

۱۱۷۰ - نهج الفصاحه ابوالقاسم باینده (سخنان پیامبر) ش ۳۱۵۹

۱۱۷۱ - نهج الفصاحه ۱۴۵۹

"مخالف" است؟ یعنی آیا بر مردان و زنان مؤمن لازم است که چشم از فرج "همه"ی مردم بردارند و یا فقط به فرج جنس "مخالف" نگاه ندوزند و همچنین آیا زنان و مردان مؤمن لازم است که فرج خود را از "همه"ی مردم بیوشانند و یا فقط کافی است که از جنس "مخالف" خود بیوشانند؟

شیخ طوسی بر این باور است که خدا "مردان" مؤمن را به چشم ندوختن به فرج و عورة "زنان" فرمان داده، و نیز "زنان" مؤمن را به نظر ندوختن به فرج و عورة "مردان" فرمان داده است: «لما امر الله تعالى الرجال المؤمنين في الآية الأولى بغض ابصارهم عن عورات النساء و امرهم بحفظ فروجهم عن ارتكاب الحرام، أمر المؤمنات في هذه الآية أيضاً من النساء بغض أبصارهن عن عورات الرجال و ما لا يحل النظر اليه»^{۱۱۷۲}. طبرسی نیز غضّ بصر "مردان" را دیده فروگرفتن از فرج و عورة "زنان" دانسته است: «و قيل: إن "من" مزبدة، و تقديره: يغضوا أبصارهم عن عورات النساء»^{۱۱۷۳}.

نیز مصطفوی، با این که غضّ بصر را محدود به فرج نمی‌داند ولی آن را مربوط به جنس‌های مخالف دانسته زیرا این آیات را در ادامه آیاتی می‌داند که در باره زنان و مردان است: «قلنا إن الغضّ هو كفّ مع خفض و لما كانت الآيات قبلها مربوطة بما يتعلّق بالرجال و النساء: عقبها بها فيكون الغضّ في الرجال في قبال النساء، و في النساء في قبال الرجال»^{۱۱۷۴}. سیدعلی‌اکبر قرشی نیز همین را می‌گوید: «این دو آیه در باره نگاه مردان به زنان و زنان به مردان است»^{۱۱۷۵}.

همچنین روایاتی در بخش اول آوردم که حاکی از عادی بودن برهنگی مؤمنان نخستین در برابر جنس موافق، به هنگام استحمام بود که آن تأیید دیگری است بر این که مضمون دستورات این دو آیه مربوط به جنس‌های مخالف می‌باشد. علاوه بر آن در ادامه آیه ۳۱، نمایان شدن اندام پوشیده زنان در برابر زنان دیگر بلاشکال دانسته شده است. نیز احادیثی وجود دارد که تحریم نگاه به فرج و دامن را متوجه جنس مخالف می‌کند و

۱۱۷۲ - تفسیر تبیان ج ۷ ص ۴۲۹

۱۱۷۳ - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۴۱

۱۱۷۴ - التحقیق ج ۷ ص ۲۳۶ (واژه غضّ)

۱۱۷۵ - قاموس قرآن ج ۵ ص ۱۰۵

در باره جنس موافق سکوت کرده است مانند این سخن پیش‌گفته‌ی حضرت موسی به آن دختری که پیشاپیش حضرت حرکت می‌کرد و جامه‌اش در اثر وزش باد از روی کفّش کنار رفت: من از گروهی هستم که به نشیمنگاه زنان نگاه نمی‌کنند (فمشت امامه فسفتتها الرياح فبان عجزها ... فأنا من قوم لا ينظرون فی أدبار النساء). و یا این کلام رسول‌خدا بنا به روایت امام محمدباقر: مردی که به فرج زن نامحرمی نگاه کند و مردی که به برادرش [برادر دینی یا اخلاقی، یا هم‌نوع] در مورد زنش خیانت کند و نیز مردی که سایر مردم به نفع رسانی‌اش نیازمند باشند ولی او در قبال آن خواستار رشوه می‌شود، مطرود و رانده شده از درگاه الهی است: «عن ابی جعفر قال: لعن رسول الله (ص) رجلاً ينظر الى فرج امرأة لاتحل له و رجلاً خان أخاه في امرأته و رجلاً يحتاج الناس الى نفعه فسألهم [/ فيسألهم] الرشوة»^{۱۱۷۶}.

البته روایاتی نیز در توضیح آیه وجود دارد که علی‌الظاهر دلالت بر حرمت نگاه به فرج و عورة جنس "موافق" می‌کند اما باید گفت در بعضی موارد، اصل این روایات هنگام نسخه‌برداری‌های بعدی و یا چاپ و تصحیحات جدید دچار تغییر شده است و عمده این تغییرات متوجه "نقطه‌گذاری‌ها" می‌باشد که احتمالاً در زمان‌های دور چندان متداول نبوده است مثلاً این سخن معروف امام صادق را در مجمع‌البیان طبرسی، این‌گونه چاپ کرده‌اند: «فلا يحل للرجل أن ينظر إلى فرج "أخيه" و لا يحل للمرأة أن تنظر إلى فرج "أختها"»^{۱۱۷۷} که معنای آن با توجه به نقطه‌گذاری کلمات مابین " " چنین است: «برای مرد روا نیست که به فرج و عورة برادرش نگاه بدوزد و برای زن نیز روا نیست که به فرج و عورة خواهرش بنگرد». اما این‌طور پیداست که نقطه‌گذاری "أخيه" و "أختها" در آن روایت، برخلاف رأی طبرسی باشد زیرا او تحریم نگاه مردان را متوجه فرج "زنان" دانسته و نه "مردان" (يغضوا أبصارهم عن عورات النساء) و کلام امام صادق را به عنوان تأیید سخن آورده است پس نگارش صحیح حدیث امام صادق بر طبق رأی طبرسی چنین است: «فلا يحل للرجل أن ينظر إلى فرج "أخته" و لا يحل للمرأة أن تنظر إلى فرج

۱۱۷۶ - الکافی ج ۵ ص ۵۵۹، وسائل‌الشیعه ۲۵۳۹۷، الوافی ۲۲۳۴۶ + تهذیب الاحکام ش ۵۳۴، مستدرک الوسائل ش ۹۰۲، بحارالانوار ج ۱۰۴ (۱۰۱) ص ۳۹ ح ۴۱
۱۱۷۷ - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۴۱

"أخيهها" که معنای عبارت با نگارش اخیر از این قرار است: «برای مرد روا نیست که به فرج و عورة خواهرش نگاه بدوزد و برای زن نیز روا نیست که به فرج و عورة برادرش بنگرد». یعنی به جای "أخیه و أختهها" می‌بایست این‌گونه نقطه‌گذاری کرد: "أخته و أخیهها". نقطه‌گذاری صحیح این حدیث را در چاپ بحارالانوار می‌توان سراغ گرفت: «... فلا یحلّ لرجل مؤمن أن ینظر إلی فرج أخته و لا یحلّ للمرأة أن ینظر [؟ تنظر] إلی فرج أخیهها»^{۱۱۷۸} همچنین در چاپ فقه‌القرآن قطب‌الدین راوندی نیز صحیح آمده است: «قال الصادق: لا یحلّ للرجل أن ینظر إلی فرج أخته، و لا یحلّ للمرأة أن تنظر إلی فرج أخیهها»^{۱۱۷۹}.

از آن گذشته، ادّعی دلالت آیه به جنس موافق و نپرداختن به جنس مخالف، دور از ذهن می‌باشد زیرا چطور ممکن است که فرد در مقابل جنس موافق مسئول باشد ولی مسئولیتی در قبال جنس مخالف، به وی گوشزد نشده باشد.

بنابراین با توجه به توضیحات یادشده، و نیز فقدان صراحت قرآن در قبال برهنگی‌های مردم در برابر جنس موافق (که روایاتش قبلاً آورده شد) می‌توان گفت: «ممنوعیت آیه در نگاه به فرج و دامن دیگران و نیز لزوم پوشاندن فرج خود از چشم دیگران، بیشتر ناظر به جنس مخالف است تا همه مردم».

گفتنی است معنای "فرج" همان معنای رایج فقهی‌اش است که عبارت از عورتین و اطراف است که تقریباً با کف دو دست می‌توان آن‌ها را پوشاند. این معنا دقیقاً منطبق بر معنای لغوی فرج که عبارت از "مابین دو چیز" است می‌باشد که در این‌جا منطبق بر "مابین دو پا" بوده و از طرفی می‌دانیم که مابین دو پای زنان و مردان چیزی جز "عورتین، پیرامون و حدفاصل‌شان" وجود ندارد.

نتیجه: در پایان، ابتدا ترجمه محمدباقر بهبودی را می‌خوانیم و سپس ترجمه‌ای مبتنی بر نتایج مرحله اول بررسی می‌آوریم.

ترجمه بهبودی: «به مردان مؤمن بگو که چشم‌های خود را از نظر دوختن به زیر

۱۱۷۸ - بحارالانوار ج ۱۰۴ (۱۰۱) ص ۳۳

۱۱۷۹ - فقه‌القرآن قطب‌الدین راوندی ج ۲ ص ۱۲۷

دامن دیگران فرو بخوابانند و از دامن‌های خود نیز مراقبت به عمل آورند که چشم دیگران به زیر دامن آنان نیفتد. این شیوه برای مؤمنان به طهارت و پاکی نزدیک‌تر است به یقین خداوند رحمان به هر کاری که سازمان بدهید خبیر و با اطلاع است^{۳۰} به زنان مؤمن بگو که چشم‌های خود را از نظر دوختن به زیر دامن دیگران فرو بخوابانند و از دامن‌های خود نیز مراقبت به عمل آورند که چشم دیگران حتی بانوان به زیر دامن آنان نیفتند ...^{۳۱}» ۱۱۸۰.

ترجمه پایانی مرحله اول بررسی: «به مردان مؤمن بگو! چشم از تماشای فرج و شرمگاه زنان [و احتیاطاً مردان] بردارند، و فرج و عورت‌شان را در برابر زنان [و احتیاطاً مردان] پوشیده دارند ... و به زنان مؤمن بگو! دیده از تماشای فرج مردان [و احتیاطاً زنان] برگیرند، و فرج و شرمگاه خود را در برابر مردان [و احتیاطاً زنان] بپوشانند».

این بررسی نشان می‌دهد که مردم، چه زن چه مرد، دقت و عزمی بر استتار حساس‌ترین موضع پیکرشان یعنی فرج و دامن نیز نداشتند. بنابراین معلوم می‌شود گزارشاتی که قبلاً در مورد برهنگی‌های گاه و بی‌گاه و بی‌مبالاتی‌های فاحش زنان (اشتمال‌صماء، احتباء، مفرج‌الجانبین و شکاف‌های جانبی، پیدایی لمبر و فرج و ...) آوردم گزارشات درستی بود. قرآن در واکنش به این واقعیت، خواهان پوشاندن فرج و پایین‌تنه از سوی زنان و مردان مؤمن شد.

توجه دقیق به این نکته که قرآن در آغاز آیه ۳۱ اشاره به بی‌مبالاتی زنان در پوشاندن فرج دارد (بطوری که خواهان رفع این بی‌مبالاتی شده) راه را برای فهم درست ادامه آیه ۳۱، که حساس‌ترین جملات قرآن در باره پوشش است، هموار می‌کند و مانع پذیرش برداشت‌های غلیظ در باره میزان حجاب مورد انتظار آیه می‌شود و انتظارات مان از آن را متناسب با آنچه جاری بوده (و در آغاز آیه به آن اشاره رفته) می‌کند و نه آنچه بعدها به حوزه حجاب و پوشش راه یافت.

توجه: گفتنی است مطلب بررسی اول در مورد کفایت غضب بصر مردان در قبال صرف "فرج" زنان، زمانی صحیح است که جمله را پس از یحفظن فروجهن تمام شده

فرض کنیم ولی اگر بخش بعدی آیه ۳۱ یعنی "لایبیدن زینتهن الا مظهرمنها ..." (که اینک مورد بررسی نیست) را متصل به همین بحث بدانیم در این صورت از آنجا که در آن، زنان را موظف به ستری بیش از فرج و پایین تنه کرده، پس چه بسا بتوان حدّ غضّ بصر مردان در قبال زنان را به قرینه‌ی مجموع "یحفظن فروجهن و لایبیدن زینتهن الا مظهرمنها و ..." عبارت از این موضع جدید لازم‌الستر (که چنان‌که بعداً خواهیم گفت متعیّن بر تنه، ران و بازو است) دانست و نه صرفاً فرج و پایین تنه؛ مگر همان‌طور که اشاره کردم بخش بعدی آیه صرفاً مربوط به پوشش باشد و نه علاوه بر آن، نگاه مردان به زنان! گویا امام‌علی و امام صادق، جمله را پایان‌یافته تلقّی کرده و به همین خاطر غضّ بصر و نگاه منهیّ را صرفاً محدود به فرج دانسته‌اند! توضیح بیشتر در عنوان رابطه نگاه و پوشش (مذکور در عامل نهم از بخش سوم) خواهد آمد.

مرحله دوم- بررسی بر اساس خودداری از فحشاء و آلودگی جنسی

در بررسی دقیق‌تر چنین به نظر می‌رسد که در این آیات اساساً به موضوع "نگاه" و "پوشش و حجاب" پرداخته نشده است چرا که نه غضّ بصر، دقیقاً به معنای نگاه نکردن است و نه حفظ فرج قطعاً منطبق بر پوشاندن فرج است! اینک توضیحات جدیدی در باره این دو جمله می‌آورم:

غضّ بصر (چشم‌پوشی از فحشا): عبارت (غضّ بصره) و (غضّ من بصره) به معنای خودداری کردن، صرف‌نظر کردن و "چشم‌پوشی" از انجام عملی است. آن عملی که قرآن خواستار چشم‌پوشی از آن شده است به قرینه معنای مشهور حفظ فرج که در عنوان بعدی می‌آید، عبارت از زنا و فحشا است بنابراین غض بصر در دو جمله "یغضوا من ابصارهم" و "یغضضن من ابصارهن" به معنای "چشم‌پوشی از زنا و آلودگی جنسی" است و نه نگاه نکردن به فرج و عورة که برخی از مفسران گفته‌اند، و نه نگاه نکردن به چهره‌ی جنس مخالف که معلّمان اخلاق می‌گویند. پس گویا در این آیات، اصلاً موضوع نگاه و عدم نگاه در میان نیست. شاید علّت برداشت قبلی، به واژه‌های تشکیل‌دهنده غضّ بصر برگردد جالب این‌که در ترجمه دقیق غض بصر به فارسی یعنی چشم‌پوشی نیز همان حکایت و ابهام برقرار است. بنابراین معنای غض بصر و چشم‌پوشی به قرینه حفظ

فرج، عبارت از خودداری و چشم‌پوشی از "فحشا و آلودگی" است. گفتنی است در صورتی که قائل به این قرینه‌بندی نباشیم و غضّ بصر را دالّ بر چشم‌پوشی و خودداری از "همه محرّمات و گناهان بارز" بگیریم باز هم فحشاء و زنا به دلیل رواجش در آن روزگار اصلی‌ترین مصداق گناهان مذکور است. نیز اگر نگاه نکردن و دیده ندوختن را از مصادیق چشم‌پوشی و غضّ بصر بگیریم در این صورت مراد از آن به دلیل جمله حفظ فرج صرفاً نگاه‌های شیطانی منجر به فحشاء و آلودگی است. بیضاوی می‌گوید: «و يحفظن فروجهن بالتستر أو التحفظ عن الزنا و تقديم الغض لأن النظر برید الزنا»^{۱۱۸۱}.

حفظ فرج (پاکدامنی): تطبیق حفظ فرج بر عدم زنا و رعایت پاکدامنی، چیز جدیدی نیست زیرا به گفته مفسران همواره در قرآن به همین معنا به کار رفته است که آیاتش را نیز در فصل اول بخش کنونی آوردم. پس اگر همین معنا را برای آیات کنونی نیز معتبر بدانیم دچار بدعت نشده‌ایم به ویژه که معنای لغوی‌اش نیز بیشتر به همین برداشت نزدیک است. این معنا را، علی‌رغم رأی بسیاری از مفسران اولیه، کماکان می‌توان به عنوان رأی اصلی در تفاسیر سراغ گرفت از جمله: «قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلک أزکی لهم إن الله خبیر بما یصنعون... و حظر الجماع إلا ما استثنی منه. و یجوز أن یراد -مع حفظها عن الإفضاء إلی ما لایحل- حفظها عن الإبداء»^{۱۱۸۲} و «(و یحفظوا فروجهم) إلا علی أزواجهم أو ما ملکتم ایمانهم... و قیل حفظ الفروج هاهنا خاصة سترها»^{۱۱۸۳}. فخررازی رأی مفسران اولیه یعنی تخصیص حفظ فرج بر حفظ از "نگاه" را ضعیف و فاقد دلیل دانسته، و در نتیجه آن را عام یعنی شامل حفظ از "زنا، لمس و نگاه" می‌داند: «و أما قوله تعالی (و یحفظوا فروجهم) فالمراد به عما لایحل، و عن أبی العالیة أنه قال: کل ما فی القرآن من قوله (یحفظوا فروجهم)، و یحفظن فروجهن، من الزنا إلا التی فی النور (یحفظوا فروجهم، و یحفظن فروجهن) أن لاینظر إلیها أحد، و هذا ضعیف لأنه تخصیص من غیر دلالة، والذی یقتضیه الظاهر أن یکون المعنی

۱۱۸۱ - تفسیر بیضاوی ج ۴ ص ۱۸۳

۱۱۸۲ - تفسیر کشاف ج ۳ ص ۲۲۹

۱۱۸۳ - تفسیر بیضاوی ج ۴ ص ۱۸۲

حفظها عن سائر ما حرم الله عليه من الزنا و المس و النظر»^{۱۱۸۴}. این کلام پیش از فخررازی توسط جصاص نیز ابراز شده است وی همچنین همه آیات دیگر حفظ فرج را نیز عامّ و شامل دانسته است: «روی عن أبي العالیة أنه قال كل آية في القرآن يحفظوا فروجهم و يحفظن فروجهن من الزنا إلا التي في النور (يحفظوا فروجهم) (و يحفظن فروجهن) أن لا ينظر إليها أحد. قال أبو بكر: هذا تخصيص بلا دلالة، و الذي يقتضيه الظاهر أن يكون المعنى حفظها عن سائر ما حرم عليه من الزنا و المس و النظر، و لذلك سائر الآی المذکورة فی هذا الموضع فی حفظ الفروج هی علی جمیع ذلك ما لم تقم الدلالة علی أن المراد بعض ذلك دون بعض»^{۱۱۸۵}. قرطبی نیز همانند دو مفسر اخیر معنای حفظ فرج در آیات مورد بحث را اعمّ از حفظ از "نگاه" دیگران و حفظ از "زنا" دانسته: «قوله تعالی: (و يحفظوا فروجهم) (و يحفظوا فروجهن) أي يسترها عن أن يراها من لا يحل. و قيل: و يحفظوا فروجهم، أي عن الزنى... و الصحيح أن الجميع مراد و اللفظ عام»^{۱۱۸۶}. اما آنچه واضح می‌نماید این است که حتّی اگر حفظ فرج را فقط دالّ بر حفظ دامن از "زنا" ندانیم بلکه آن را عامّ دانسته و شامل حفظ از "زنا، لمس و نگاه دیگران" بدانیم باز هم چنان‌که مشاهده می‌شود اصلی‌ترین و خطیرترین مصداقش همان حفظ دامن از زنا است و چون مطلب به صورت کلی بیان شده، بنابراین اولین چیزی که در مورد مردم عصر پیامبر با شنیدن حفظ فرج به ذهن متبادر می‌شود همان اصلی‌ترین مصداقش است که طبیعتاً خواست قرآن نیز از این تبادر ذهنی جدا نمی‌باشد.

پس قرآن با بیان عبارات "غضّ بصر" و "حفظ فرج"، از مردان و زنان مؤمن می‌خواهد که [شخصاً] از ارتکاب زنا چشم‌پوشی کنند و [همچنین در برابر درخواست دیگران نیز] دامن خود را از آلوده شدن به آن حفظ نمایند. بر این اساس ترجمه پایانی مرحله دوم بررسی، که گویا ترجمه‌ای درست‌تر نسبت به ترجمه مرحله اول می‌باشد از این قرار است:

ترجمه پایانی مرحله دوم بررسی: «[ای پیامبر] به مردان مؤمن بگو [از زنا]

۱۱۸۴ - تفسیر کبیر ج ۲۳ ص ۲۰۵

۱۱۸۵ - احکام القرآن جصاص ج ۳ ص ۴۰۷

۱۱۸۶ - تفسیر قرطبی ج ۱۲ ص ۲۲۳

چشم‌پوشی کنند و پاکدامنی پیشه نمایند زیرا رعایت این رهنمود، به تزکیه بیشتر می‌انجامد. خدای جهان نسبت به اعمال بندگان مؤمن [چه ارتکاب زنا چه پشیمانی و تغییر رویه] آگاه است [اگرچه از دید مردم، بستگان و خانواده طرفین پوشیده باشد]^{۳۰} و به زنان مؤمن [نیز] بگو [از افتادن در روابط جنسی ناسالم و خائنه] خودداری کنند و دامن [از فحشاء] مصون دارند».

نتایج بررسی کنونی نشان می‌دهد که این آیات اساساً به بحث پوشش و نگاه نپرداخته‌اند و در واقع از قلمرو موضوع کتاب خارج است اما از آن‌جا که خواستار خودداری از فحشاء و رعایت پاکدامنی شده است بنابراین به دلیل ابتلا نشان به همین معضلات حادث‌تر، تا حدودی می‌توان وجود برهنگی عمیق (که از فحشاء جنسی سبک‌تر است) را استخراج کرد. قرآن نسبت به فحشاء مذکور از خود واکنش نشان داد و خطاب به جامعه ایمانی نوپا، ابتدا طی آیات کنونی خواستار رعایت پاکدامنی و دوری از آلودگی جنسی شد و سپس طی ادامه آیه ۳۱ (که بلافاصله پس از این آیات بررسی می‌شود و صریحاً مربوط به پوشش است) "تدابیری" را در مورد پوشش بیان کرد تا زمینه آلودگی مذکور مهار شود.

دو نکته پایانی: اینک در پایان بررسی آیه ۳۰ و ابتدای آیه ۳۱ که از دو زاویه و طی دو مرحله انجام گرفت نکات زیر بیان می‌شود:

۱- تفسیر مرحله اول یعنی انطباق غضب بصر بر "دیده ندوختن به فرج" دیگران، نشان می‌دهد که وظیفه مردان و زنان مؤمن در بخش نگاه منهی، صرفاً متوجه "فرج و دامن" دیگران است و نه سایر مواضع جنس مخالف و موافق (با این حال رجوع شود به: عنوان "رابطه نگاه و پوشش" در عامل نهم از بخش سوم کتاب). گفتنی است کلام مسبوق امام علی خطاب به محمد حنیفه (و همچنین سخن امام صادق) مؤید همین برداشت است زیرا وی به استناد آیه مورد بحث، تنها وظیفه چشم را، عدم نگاه به "فرج" دیگران دانسته است.

۲- علیرغم دو ترجمه کاملاً متفاوتی که برای آیات انجام شد اما در هر ترجمه، هریک از دو جمله به کمک دیگری تفسیر می‌شود به این صورت که:

در ترجمه اول، جمله غضّ بصر کمک می‌کند تا جمله حفظ فرج به معنای حفظ از نگاه باشد، و حفظ فرج نیز کمک می‌کند تا غضّ بصر اولاً به معنای عدم نگاه بوده و ثانیاً این عدم نگاه نسبت به خاصّ فرج باشد.

در ترجمه دوم، حفظ فرج کمک می‌کند تا غضّ بصر به معنای خودداری و چشم‌پوشی از "آلودگی و زنا" باشد و غضّ بصر نیز کمک می‌کند که حفظ فرج به معنای "خودداری و پرهیز" باشد تا پوشش از نگاه دیگران.

پس هنر ادبی قرآن در این آیات به گونه‌ای ظهور یافته که اولاً تاب هر دو ترجمه را دارد و ثانیاً معنای هر جمله در این دو ترجمه‌ی متفاوت، به قرینه جمله کناری‌اش به دست می‌آید. پس این دو جمله در دو حالت مختلف چنان به هم‌پوشانی یکدیگر در آمده‌اند و چنان در هم تنیده‌اند که گویا چاره‌ای به جز پذیرش هر دو ترجمه نیست.

ب- لایبیدین زینتهنّ الا ما ظهرمنها (پوشاندن برهنگی‌های نامتعارف)

متن کامل آیه ۳۱: «و قل للمؤمنات یغضضن من أبصارهنّ و یحفظن فروجهنّ و لایبیدین زینتهنّ الا ما ظهرمنها ولیضربن بخمرهنّ علی جیوبهنّ و لایبیدین زینتهنّ الا لبعولتهنّ أو آبائهنّ أو آباء بعولتهنّ أو ابنائهنّ أو أبناء بعولتهنّ أو إخوانهنّ أو بنی‌اخوانهنّ أو بنی‌أخواتهنّ أو نسائهنّ أو ما ملکت أیمانهنّ أو التابعین غیر اولی‌الإرته من الرجال أو الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء و لایضربن بارجلهنّ لیعلم ما یخفین من زینتهنّ و توبوا الی الله جمیعاً آیة المؤمنون لعلکم تفلحون».

ترجمه‌ای کلی: «به زنان با ایمان بگو! دیده برگیرند و دامن‌شان را حفظ کنند و زینت خود را جز آن مقدار که نمایان است آشکار نکنند و پارچه‌ی خمار را بر روی جیوب‌شان قرار دهند و زینت‌شان را جز در برابر شوهر، پدر، پدرشوهر، پسر، پسر شوهر، برادر، پسر برادر، پسر خواهر، زنان، مملوکین، وابستگان بی‌نظر، و کودکان بی‌خبر، آشکار نسازند و نباید چنان قدم زنند که زینتِ نهان‌شان برملا گردد و همه شما مؤمنان، پشیمان به سوی خدا باز گردید تا بلکه رهایی یابید».

این آیه را کامل‌ترین و حاوی ریزترین توضیح در رعایت حجاب شرعی زنان

می‌دانند بطوری که قائلند حتی به کیفیت پوشش و نحوه مراقبت از پوشیدگی اندام پرداخته شده است اما مهم این است که مشخص شود توضیحات فوق، مربوط به چه قسمت‌هایی از اندام است و به عبارت دیگر قرآن در این آیه خواهان پوشیدگی و مراقبت از پوشش کدام یک از اعضای پیکر شده است؟ در این باره احتمالات معقول را توضیح خواهم داد و از قضا مشخص خواهد شد که نتیجه با تصورات کنونی تفاوت بسیار دارد این در حالی است که برداشت‌های ضعیف باعث شده که خواست آیه را چیزهایی بگیرند که هیچ جایی در متن آیه ندارد از جمله می‌گویند: (۱- زنان مؤمن نباید هیچ قسمتی از هیكل و اندام‌شان را نمایان گزارند و فقط نمایان بودن یکی از این موارد استثنا شده است: "لباس‌هایی که بر تن دارند!!" یا "گردی صورت و انگشتان دست" یا "صورت و کف دست و انگشتان دست" یا "مواضع سُرْمه، انگشتر، النگو و دستبند، حنا و نیز گونه و رخسار" یا "وجه [ناحیه وضوء خورِ صورت]، کف [ناحیه دستکش خور] و قدم [ناحیه کفش خور]" یا "ظهور ناخودآگاه وجه و کفین". ۲- زنان باید لبه‌های خمار [که آن را به روسری با کارکرد امروزی‌اش ترجمه می‌کنند] را به گونه‌ای در جلوی بدن به هم وصل کنند که علاوه بر ناحیه سینه همچنین گردن، موی سر و شانه‌ها کاملاً پوشیده گردد. ۳- زنان اجازه ندارند "مواضع موجود در زیر سرانداز" و یا "زینت‌های پنهان و مواضع آن‌ها شامل زیور خلخال که به میج پا می‌بندند، زیور گوشواره که به گوش متصل می‌کنند، دستبند که به میج دست می‌آویزند و ... را جز در برابر محارم آشکار نمایند تا جایی که نمایان بودن ناحیه "گوشواره، خلخال و دستبند" یا "اعضاء واقع در زیر سرانداز" حتی در برابر زنان غیرمسلمان ممنوع است! چه رسد به مردان. ۴- زنان مؤمن نباید به گونه‌ای حرکت کنند و پا بر زمین بکوبند! که دنباله دامن‌شان بالا رود و در نتیجه خلخال که متصل به میج پا است پیدا گردد و یا صدای آن به گوش نامحرم برسد).

با خواندن بسیاری از تفاسیر و شأن نزول‌ها این تصور برای خواننده پیش می‌آید که انگار تا پیش از نزول آیه، همه اندام زنان پوشیده بود بطوری که مثلاً "دامن‌شان تا قوزک پا گسترده بود، دارای البسه‌ی زیر و رو و متعدد و حتی جلاب سرتاسری بودند و علاوه بر پیراهن دوخته‌ای! که از جمله بالاتنه‌ی آن‌ها را فرا می‌گرفت با یک روسری یا مقنعه

جداگانه موی سر و گردن را می‌پوشاندند" و تنها اشکال‌شان در پوشش، یکی این بود که برخی از آن‌ها اطراف روسری‌شان را در جلوی سینه به هم گره نمی‌زدند و در نتیجه بخشی از جلوی موی سر، قسمت جلوئی گردن، و نیز قدری از بالای سینه‌شان نمایان می‌ماند و اشکال دیگر این بود که دامن‌شان هنگام راه رفتن، کمی بالا می‌رفت و در نتیجه میج پای‌شان که محلّ نصب زیور خلخال بود نمایان می‌شد!!

پس اینان تکلیف و خواست آیه را عبارت از مراقبت نسبت به استتار "میج پا، جلوی مو، جلوی گردن، و بالای سینه" می‌دانند زیرا مراقبت نسبت به پوشیدگی سایر مواضع همچون ساعد، ساق، بازو و ران (و حتی قسمت اعظم مو، بیشتر گردن و بیشتر سینه) را مفروض و مفروغ‌عنه گرفته و از پیش مورد عمل بانوان دانسته‌اند؛ «الخُمُرُ: المقانع جمع خمار: و هو غطاء رأس المرأة المنسدل علی جیبهها. أمرن بإلقاء المقانع علی صدورهن، تغطية لنحورهن ... و قيل: إنهن أمرن بذلك لیسترن شعورهن و قرطهن و أعناقهن»^{۱۱۸۷} و «فالخمر واحدها خمار و هی المقانع قال المفسرون: إن نساء الجاهلیة كنّ یسددن خمرهن من خلفهن، و إن جیوبهن كانت من قدام فکان ینكشف نحورهن و قلائدهن، فأمرن أن یضربن مقانعهن علی الجیوب لیتغطی بذلك أعناقهن و نحورهن و ما یحیط به من شعر و زینة من الحلی فی الأذن و النحر و موضع العقدة منها»^{۱۱۸۸}.

بی تردید اگر به صدر آیه (که حاکی از بی‌دقتی زنان در استتار فرج و دامن است) توجه می‌شد دیگر چنین تفاسیر بی‌ارتباطی برای ادامه آیه ارائه نمی‌گردید. ادعای واکنش آیه نسبت به "میج پا، جلوی گردن و موهای پیدا" نادیده گرفتن محتوای صریح سایر آیات و حتی همین آیه است. زنان عصر پیامبر بنا به آنچه در بخش اول و آیات پیشین آوردم دچار برهنگی‌های حادی بودند که با وجود آن‌ها نوبت به نواحی جزئی "میج پا، گوش، جلوی گردن، بالای سینه، جلوی مو" نمی‌رسید.

اما بررسی‌های کتاب نشان خواهد داد که خواست و تکلیف آیه، یا پوشاندن "ناحیه دامن [پایین تنه] و سینه و پستان [بالا تنه]" است و یا "دقت! نسبت به پوشش

۱۱۸۷ - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۴۱
 ۱۱۸۸ - تفسیر فخررازی ج ۲۳ ص ۲۰۵

متعارف‌شان یعنی جلوگیری از پیدا شدن تنه، ران و بازو، که از شکاف‌های پیش‌گفته‌ی جامه‌ها رخ می‌نمود" می‌باشد. همچنین در خلال این بررسی‌های مستقل (که ناظر به واقعیات اجتماعی عصر پیامبر و هماهنگ با کلّ جملات آیه است و از محتوای سایر آیات نیز به دور نمی‌باشد) با برخی احتمالات دیگر هم آشنا می‌شویم اما پیش از آن، موارد بحث‌انگیز در آیه را مرور می‌کنیم.

موارد بحث انگیز

اولین و دومین مورد بحث‌انگیز مربوط به مراد آیه از "غضّ بصر" و "حفظ فرج" در عبارت (یغضضن من أبصارهنّ و یحفظن فروجهنّ) است که به حدّ کافی در این باره صحبت شد و چکیده‌اش در ادامه خواهد آمد. همچنین در ضمن مورد اخیر می‌توان بررسی کرد که آیا منظور از فرج، "عورتین و میان دو پا" است یا به احتمالی تمام ناحیه‌ی واقع در زیر لُنگ و دامن لباس است و یا چاک و شکافِ جانبی لُنگ و اِزار می‌باشد که از سوی محمدباقر بهبودی مطرح شده است.

سومین مورد اختلاف مربوط به معنا و مصداق "زینة" می‌باشد که سه بار در آیه به کار رفته است. در این راستا می‌توان سه معنا و مصداق اصلی برای این واژه مطرح کرد: الف- "زیورآلات و موادّ آرایشی" که در واقع زیبایی‌های عارضی یا تزئینات الحاقی به اندام هستند. ب- "لباس و جامه" که نوع دیگری از زیبایی‌های عارضی یا تزئینات الحاقی است. ج- "تن و پیکر یا اندام زیبا" که زیبایی‌های ذاتی هستند: «الزینة علی قسمین: خلقیة و مکتسبة فالخلقیة وجهها فإنه أصل الزینة و جمال الخلقة و معنی الحيوانیة لما فیہ من المنافع و طرق العلوم و أما الزینة المکتسبة فهی ما تحاوله المرأة فی تحسین خلقتها کالثیاب والحلیّ والكحلّ والخضاب»^{۱۱۸۹} و «فالحاصل: أن المراد من الزینة الواردة فی الآیة أعم من الزینة الخلقیة، و حیث إنه عد منها الذراعان و الکفان، فهی بلاشکال تعم الشعر والثدی والرقة والساق والفخذ و الألیتین والظهر والبطن، فإن تزین المرأة خلقة بكل منها لیس أقل من تزینها بالذراعین و الکفین، كما لا یخفی»^{۱۱۹۰}.

۱۱۸۹ - تفسیر قرطبی (الجامع لاحکام القرآن) ج ۱۲ ص ۲۲۹

۱۱۹۰ - کتاب الصلاة مؤمن (تقریر بحث محقق داماد) ص ۳۵۳

چهارمین محلّ اختلاف به ترجمه "لایبیدین" برمی‌گردد که یک معنای رایجش "آشکار نکردن، نشان ندادن و نمایان نگزاردن" است و معنای دیگرش مطابق برخی تفاسیر "درنیاوردن و کنار نگزاردن" است. بنابراین ترجمه جمله "لایبیدین زینتهن" بر پایه معنای اول چنین است: "زنان مؤمن نباید زینت‌شان را آشکار کنند" و بر پایه معنای دوم این‌گونه است: "زنان مؤمن نباید زینت‌شان را در بیاورند": «و لایبیدین زینتهن آی: لایظهرن مواضع الزینة ... و لایبیدین زینتهن یعنی... و قیل: معناه لایضعن الجلباب و الخمار، عن ابن عباس»^{۱۱۹۱} و «عن سعیدبن جبیر: و لایبیدین زینتهن قال: و لایضعن الجلباب و هو القناع من فوق الخمار»^{۱۱۹۲}.

پنجمین مورد اختلاف به عبارت "الا مظهرمنها" برمی‌گردد یکی از جهت نوع استثناء موجود در آن، که آیا "متصل" و مربوط به ماقبل است و یا "منقطع" و جدا از آن بوده و اشاره به چیز جدیدی دارد؟ و دوم در مورد معنای "ماظهر" است که آیا منظور زینت و اندامی است که همیشه ظاهر و آشکار است و یا اشاره به ظهور ناخودآگاه زینت و اندام دارد (۱- اندام همیشه ظاهر و بارز ۲- ظهور و بروز موردی اندام) به عبارت دیگر آیا عبارت مظهر را باید به "آنچه ظاهر است" ترجمه کرد و یا می‌بایست به "آنچه [اتفاقاً] ظاهر می‌شود" ترجمه نمود؟ بدیهی است تفاوت این دو ترجمه بسیار حسّاس و تعیین کننده بوده که در مباحث آتی به شرح آن خواهیم پرداخت. علاوه بر آن اگر مراد از مظهر، احتمال اول یعنی اندام ظاهر و آشکار باشد در این صورت مباحث مهمی در تعیین اندامی که برهنه و آشکار بودن‌شان روا دانسته شده وجود دارد!

ششمین مورد بحث‌انگیز به معنا و مصداق واژه خِمار (مفردِ خُمُر) برمی‌گردد که بسیاری آن را "روسری" و سرانداز و برخی دیگر معادل "رداء" (که برای ستر نیمه‌ی بالا است) می‌دانند و نیز از دل برخی روایات می‌توان آن را معادل "إزار و لُنگ" (که برای استتار پائین‌تنه است) دانست ولی چه بسا معنای اصلی و کلی‌تر آن "پوشاک و

۱۱۹۱ - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۴۱ و ۲۴۲

۱۱۹۲ - تفسیر القرآن العظیم ابن ابی حاتم ش ۱۴۴۰۸

وسیله پوشش " صرفنظر از قلمرو پوشاندگی اش باشد. بنابراین هر جامه‌ای و از جمله جامه‌های فوق‌الذکر مصادیقی برای این معنای کلی است. تازه اگر هم منظور از خمار روسری باشد آیا کارکردش در این آیه و در آن ایام، همانند روسری کنونی بوده و قرآن با انشاء آن، توجه به استتار مو، گردن و ... داشته است و یا این‌که استفاده‌ی مردم از آن دلیلی طبیعی و اقلیمی داشته و مشترک میان زن و مرد بوده، و قرآن از این وسیله‌ی موجود بر سر، فقط کاربرد جدیدی که خودش مطرح کرده (یعنی قراردادن بر جیب) را مدنظر دارد و در نتیجه بهتر است آن را "سرانداز" ترجمه کنیم تا قدری از انطباق کارکرد روسری بر آن بکاهیم.

هفتمین مورد بحث‌انگیز به واژه جیب (مفرد جُیوب) برمی‌گردد معنای اصلی این واژه "شکاف" است که می‌تواند به شکاف حاصل از جدایی طرفین جامه از یکدیگر (و حتی به شکاف مربوط به اشتمال صماء) اشاره داشته باشد که موجب نمایان شدن لُختی‌ها می‌شود ولی مفسران ترجیح می‌دهند این معنای کلی را (به کمک برخی قرائن لغوی) صرفاً بر روی ناحیه سینه پیاده کنند. گفتنی است معنای اصلی جیب، حتی بر ناحیه فرج و دامن نیز قابل انطباق است که در ادامه خواهد آمد. بنابراین جمله "ولیضربن بخرمهن علی جیبهن" که واژه‌های خُمُر و جُیوب در آن به کار رفته می‌تواند برداشت‌های متفاوتی به این شرح را بپذیرد: «زنان مؤمن باید پوشاک و جامه‌شان را بر روی شکاف‌ها و فاصله‌ها گذارند» یا «زنان مؤمن باید سراندازشان را بر روی سینه [ی برهنه]شان قرار دهند» و یا «زنان مؤمن باید اِزارشان را [به خوبی] بر روی فرج و دامن بنهند».

هشتمین چالش بر سر نهی موجود در "لا یضربن بارجلهن..." و دلیل آن است که در جای خود به آن نیز خواهم پرداخت.

و نهمین چالش مربوط به ظرف مکانی آیه است. رأی اصلی این است که ظرف آیه، تمام سطح جامعه است. بررسی‌هایی که تا پایان شرح آیه دنبال خواهد شد همگی بر مبنای همین ظرف است اما شاید بتوان ظرف و شأن نزول بخش‌هایی از آیه (و نیز آیه ۳۰) را مربوط به زمان حضور در گرمابه و محل استحمام دانست. پیش از این در فصل پنجم از بخش اول کتاب (و نیز طی دو عنوان در بخش کنونی) در مورد "برهنگی مردم

در گرمابه‌ها و مکان‌های ناپوشیده‌ی استحمام" و "احتمال اختلاط زنان و مردان در آن‌ها" توضیحاتی داده شد و روایات متعددی در واکنش به این وضعیّت، مبنی بر "لزوم ستر شرمگاه و دامن"، "عدم نگاه به عورة و شرمگاه دیگران" و "سخت‌گیری و دقّت بیشتر در مورد زنان" آورده شد. اوامر و رهنمودهای موجود در این آیه (و آیه ۳۰) شباهت زیادی با روایات یادشده دارد و به همین دلیل شاید بتوان ظرف مکانی و شأن نزول آیه را مربوط به گرمابه‌ها دانست به ویژه که این دو آیه (۳۰ و ۳۱) بلافاصله در ادامه آیه ۲۹ است که در باره جواز ورود به بیوت غیر مسکونه بوده، و این بیوت مطابق برخی روایات منطبق بر گرمابه‌ها می‌باشد. اگر این سخن درست باشد در این صورت می‌توان گفت پس از آن‌که در آیه ۲۹ ورود به گرمابه‌های موصوف بلاشکال دانسته شد، در آیه ۳۰ و ۳۱ به ذکر اندرزهایی در مورد آداب حضور مؤمنان در آن‌جا پرداخت و خواهان "دیده ندوختن به شرمگاه دیگران"، "پوشاندن شرمگاه خود" و "رعایت دقّت بیشتر در مورد بانوان" شد. چنان‌که ملاحظه می‌شود این اندرزهای قرآنی معادل همان خواسته‌هایی است که در روایات نبوی آمده بود. از سوی دیگر ابن‌عاشور ظرف آیه را بدلیل جملات ماقبلش یعنی آیات استیدان (که در باره‌ی پیش از ورود به خانه مردم، و لزوم کسب اجازه بود) مربوط به پس از ورود به درون خانه، و آداب نگاه و پوشش نسبت به جنس مخالف در داخل خانه می‌داند: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ. أَعْقِبْ حِكْمَ الْاسْتِئْذَانِ بِيَانِ آدَابِ مَا تَقْتَضِيهِ الْمَجَالِسَةُ بَعْدَ الدُّخُولِ وَ هُوَ أَنْ لَا يَكُونَ الدَّخْلُ إِلَى الْبَيْتِ مُحَدَقاً بَصْرَهُ إِلَى امْرَأَةٍ فِيهِ بَلْ إِذَا جَالَسَتْهُ الْمَرْأَةُ غَضَّ بَصْرَهُ وَ اقْتَصَرَ عَلَى الْكَلَامِ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهَا إِلَّا النَّظَرَ الَّذِي يَعْسُرُ صَرْفَهُ ... وَ الْأَمْرُ بِحِفْظِ الْفُرُوجِ عَقِبَ الْأَمْرِ بِالْغَضِّ مِنَ الْأَبْصَارِ لِأَنَّ النَّظَرَ رَأْدَ الزَّانِي. فَلَمَّا كَانَ ذَرِيعَةً لَهُ قَصْدَ الْمْتَدْرَعِ إِلَيْهِ بِالْحِفْظِ تَنْبِيهاً عَلَى الْمَبَالِغَةِ فِي غَضِّ الْأَبْصَارِ فِي مُحَاسِنِ النِّسَاءِ. فَالمراد بحفظ الفروج حفظها من أن تباشر غير ما أباحه الدين. ... و قل للمؤمنات يغضضن من أبصارهنّ و يحفظن فروجهنّ و لا يبدین زینتهنّ إلّا ماظهر منها ولیضربن بخمرهنّ علی جیوبهنّ... أردف أمر المؤمنین بأمر المؤمنات لأنّ الحکمة فی الأمرین واحدة، و تصریحاً بما تقرر فی أوامر الشریعة المخاطب بها الرجال من أنها تشمل

النساء أيضاً. و لكنه لما كان هذا الأمر قد يظن أنه خاص بالرجال لأنهم أكثر ارتكاباً لصدده وقع النص على هذا الشمول بأمر النساء بذلك أيضاً. و انتقل من ذلك إلى نهى النساء عن أشياء عرف منهن التساهل فيها و نهين عن إظهار أشياء تعودن أن يحببن ظهورها و جمعها القرآن في لفظ الزينة بقوله: و لا يبدین زینتهن إلا ما ظهر منها»^{۱۱۹۳}.

اینک شرح آیه را در عناوین زیر پی می گیریم:

گذری بر بررسی غضّ بصر و حفظ فرج

بررسی لایبیدین زینتهنّ الا ماظهرمنها... بر مبنای معانی متفاوت زینة

ولیضربن بخرهنّ علی جیوبهنّ

محارم زنان

لا یضربن بأرجلهنّ لیعلم ما یخفین من زینتهنّ

حجاب متعارف و حکم قرآن

ترجمه پایانی آیه

گذری بر بررسی غضّ بصر و حفظ فرج

چنانکه گذشت برای غضّ بصر و حفظ فرج در عبارت "یغضضن من أبصارهنّ و

یحفظن فروجهنّ" دو معنا به دست آمد:

الف- مطابق یک رأی، غضّ بصر و حفظ فرج به ترتیب به معنای "چشم پوشی از

آلودگی جنسی" و "رعایت پاکدامنی و عدم زنا" است که در واقع هر دو جمله تعبیری

متفاوت از امری واحد یعنی پاکدامنی جنسی است (البته گویا تفاوتی مختصر در آن دو به

این ترتیب وجود دارد که در اوّلی می گوید: نه خودتان اقدام کنید، و در دومی می گوید: و

نه از اقدام و پیشنهاد دیگران استقبال کنید). این خواسته در آیات متعدّدی برای اصلاح

جامعه نوپای اسلامی، و تحکیم کانون خانواده ابلاغ شده است. پس این دو جمله به

بحث حجاب شرعی نپرداخته ولی معضلات حادثتری را بیان کرده است.

ب- اما مطابق رأی دیگر، هم به نگاه ممنوع و هم مستقیماً به بحث پوشیدگی و

حجاب پرداخته است ولی باید دانست که نهی از نگاه و امر به پوشش، محدود به موارد

۱۱۹۳ - تفسیر ابن عاشور ج ۱۸ ص ۱۶۴-۱۶۳

زیر است:

۱- نهی زنان از نگاه به "فرج و پائین تنه مردان (و احتمالاً سایر زنان)" : دلایل خود را در این باره در شرح آیه ۳۰ و بخش اول آیه ۳۱ آوردم که دیگر تکرار نمی‌کنم. دلایل یادشده در تحدید نگاه منهی به موضع "فرج"، مؤید به کلام امام علی نیز بود: «... قل للمؤمنین یغضوا من أبصارهم و یحفظوا فروجهم. فحرم أن ینظر أحد إلى فرج غیره» چنان‌که امام صادق هم در تفسیر آیه صرفاً به همین موضع پرداخته بود: «قال الصادق: لا یحل للرجل أن ینظر الی فرج أخته، و لا یحل للمرأة أن تنظر الی فرج أخيها» و از این سخن رسول خدا نیز می‌توان در تأیید این تحدید استفاده کرد: «عن ابی جعفر قال: لعن رسول الله^(ص) رجلاً ینظر الی "فرج" امرأة لاتحل له ...».

۲- امر به زنان در مورد پوشاندن "فرج و پائین تنه از مردان (و احتمالاً سایر زنان)": استنباط پوشش از واژه حفظ در عبارت یحفظن فروجهن، اولاً یک احتمال معقول می‌نماید و در ثانی مستند به سخن مفسران اولیه است. اما محدود بودن موضع مورد پوشش به "ناحیه فرج"، بی‌نیاز از توضیح می‌باشد زیرا به صراحت در خود آیه ذکر شده است. این مسئله حاکی از این واقعیت مهم است که حتی زنان نیز در استتار ناحیه فرج و دامن‌شان چندان دقت نداشته و دچار بی‌مبالاتی بوده‌اند! توجه به این مسئله، انتظارمان از ادامه دستورات آیه را واقعی‌تر می‌کند.

بنابراین، یا دو عبارت مورد بحث خواهان "پاکدامنی جنسی" می‌باشد و یا خواهان "عدم نگاه به فرج دیگران، و نیز پوشاندن فرج خود از نگاه دیگران" است.

بررسی لایبیدین زینتهن^۱ إلا ما ظهر منها ...، بر مبنای معانی متفاوت زینة ترجمه عنوان فوق از این قرار است: «زنان مؤمن نباید زینت‌هاشان را آشکار کنند مگر زینت‌های مازهر را ...». (ماظهر: ۱- آنچه آشکار است ۲- آنچه مورد آشکار می‌شود).

چنان‌که قبلاً گذشت سه معنا یا مصداق برای واژه زینت مطرح است: ۱- زیور و آرایش ۲- جامه و لباس ۳- اندام. اینک در صدد هستم تا بر اساس هریک از این معانی به بررسی عبارت فوق بپردازیم:

۱- زیورآلات و مواد آرایشی: گروه کثیری مراد از زینت را زیورآلات و مواد آرایشی می‌دانند که شامل این موارد است: انگشتر (خاتم)، انگو و دستبند (سوار)، بازوبند (دملج)، حلقه (فتخه) برای انگشتان دست و شاید پا، خلخال در ناحیه پا، گردن‌بند و سینه‌ریز (قلاده و عقده)، گوشواره (قرط)، پارچه‌ی مرصع (وشاح) در ناحیه سینه، تاج مرصع (اکلیل)، زلف مصنوعی یا موبند تزئینی (قرامیل)، سرمه (کحل)، حنا و خضاب در ناحیه کف و قدم، مالیدنی‌های تزئینی (غُمره، طیب و عطر) در ناحیه گونه و صورت، و ...

البته اینان معتقدند منظور آیه، "مواضع" زینت است و نه خود زینت زیرا دیده شدن انگشتر، گوشواره، سینه‌ریز، خلخال، حنا و... به خودی خود مورد بحث نبوده بلکه دیده شدن جایگاه و موضع‌شان بر روی اندام یعنی دست، گوش، سینه، پا و ... مورد بحث است: «و لا یبدین زینتهنّ أی: لا یظهن مواضع الزینة لغير محرم و من هو فی حکمه و لم یرد نفس الزینة لأنّ ذلك یحل النظر الیه بل المراد مواضع الزینة»^{۱۱۹۴}. همچنین منظور از موضع زینت، کلّ آن عضوی است که زینت بر روی بخشی از آن قرار گرفته و نه فقط بخش کوچکی از عضو که زینت در آن جا قرار دارد: «فإن قلت: ما المراد بموقع الزینة؟ ذلك العضو کله أم المقدار الذی تلابسه [/ یلامسه] الزینة منه؟ قلت: الصحیح أنه العضو کله»^{۱۱۹۵}.

بنابراین جایگاه "گوشواره، سرمه، انگو، زیور پا، انگشتر و..." به ترتیب عبارت است از: "تمام گوش، کلّ صورت (یا چشم)، همه‌ی ساعد، تمام ساق، کلّ کف و پنجه و ..."

از آن جا که اینان منظور اصلی از زینت را "مواضع" زیور و آرایش می‌دانند بنابراین عملاً با کسانی که زینت را مستقیماً به معنای اندام و بدن می‌گیرند فرقی ندارند جز این که فقط مواضعی از اندام که قابل تزئین به زیورآلات و مواد آرایشی هست را مدّ نظر دارند در حالی که گروه مورد اشاره، که در ادامه بررسی خواهد شد، چنین محدودیتی ندارند و

۱۱۹۴ - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۴۱ + رک: ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۱۵۶

۱۱۹۵ - کشاف ج ۳ ص ۲۳۰ + زبدة البیان مقدس اردبیلی ج ۲ ص ۶۸۶

در تعیین زینة، محدود به گستره مواضع زیورآلات و مواد آرایشی نمی‌شوند بلکه بخش‌های بسیاری از جسم و بدن (مانند گیسوان، صورت، گردن، سینه و پستان، شکم، کمر، بازو، کتف، ران، لمبر، ساعد، ساق، کف و قدم) و شاید تمام پیکر و اندام را در نظر می‌گیرند.

مفسران تحت تأثیر محتوای آیه، زیورآلات و مواد آرایشی را به دو دسته تقسیم می‌کنند: الف- زینت ظاهری و آشکار: یعنی زیورها و آرایش‌هایی که بیرون از محدوده جامه و لباس است و در نتیجه پوشاندن جایگاه‌شان در برابر مردان بیگانه لازم نمی‌باشد. ب- زینت باطنی و پنهان: یعنی زیورآلات و آرایش‌هایی که در پس لباس پنهان بوده و نباید موضع‌شان جز در برابر محارم مکشوف گردد. البته آنان در تعیین محدوده و مصداق زینت ظاهری، و نیز در تعیین مصداق زینت باطنی هم‌رأی نیستند:

«الزینة: ما تزینت به المرأة من حلیّ أو كحلّ أو خضاب، فما كان ظاهراً منها كالخاتم والفتخة والكحل والخضاب فلا بأس بإيدائه للأجانب و ما خفی منها كالسوار والخلخال والدملج والقلادة و الإكلیل والشاح والقرط فلا تبدیه الا لهؤلاء المذكورین»^{۱۱۹۶}، «الزینة زینتان ظاهرة و باطنة. فالظاهرة لا یجب سترها و لا یحرم النظر إليها لقوله (الا ما ظهر منها) و فیها ثلاثة أقاویل أحدها: ان الظاهرة الثیاب و الباطنة الخللان والقرطان والسواران عن ابن مسعود و ثانيها: إن الظاهرة الكحل والخاتم والخدان والخضاب فی الكف عن ابن عباس. و الكحل والسوار والخاتم عن قتادة. و ثالثها: إنها الوجه والكفان عن الضحاک و عطا. و الوجه والبنان عن الحسن. و فی تفسیر علی بن ابراهیم الكفان و الأصابع»^{۱۱۹۷} و «عن ابن عباس فی قوله و لا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها و الزینة الظاهرة الوجه و كحل العینین و خضاب الكف و الخاتم فهذا تظهره فی بیتها لمن دخل علیها ثم قال و لا یبدین زینتهن الا لبعولتهن او آبائهن الآیة و الزینة التي تبدیها لهؤلاء قرطها و قلاذتها و سوارها فاما خلخالها و معضدها و نحرها و شعرها فانها لا تبدیه الا لزوجها»^{۱۱۹۸}.

همین مصداق‌یابی‌های متفاوت، نشان‌گر اجتهاد شخصی مفسران اولیه بوده و لزوماً

۱۱۹۶ - کشاف ج ۳ ص ۲۳۰

۱۱۹۷ - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۴۱

۱۱۹۸ - الدر المنثور ج ۵ ص ۴۲

نمی‌تواند بیان‌گر مراد آیه باشد به ویژه که برخی از این اقوال متضمّن معانی و نتایج غیر قابل هضم است از جمله توضیح آیه بر اساس رأی ابن‌عباس، که در بالا از الدرالمنتور نقل کردم چنین خواهد شد: (زنان مؤمن نباید زینت‌های پنهان‌شان را در برابر نامحرم‌ان نمایان سازند مگر "صورت، سرمه‌ی چشم، حنای دست و انگشتر" که جزو زینت‌های آشکار بوده و نمایان بودن‌شان در برابر بیگانگان بلامانع است. زنان مؤمن فقط می‌توانند برخی از زینت‌های پنهان شامل "گوشواره، گردنبند و النگو" را در برابر پدر، پدر شوهر، پسر، پسر شوهر، برادر و سایر محارم نمایان گزارند اما نمایان ساختن سایر زینت‌های پنهان شامل "خلخال، بازوبند، گردن و مو" صرفاً در برابر شوهر اشکال ندارد!!)

این تفسیر، که چندان با متن آیه سروکاری ندارد برداشتی کاملاً افراطی بوده که کم‌ترین سازگاری را با واقعیّات عصر پیامبر ندارد. تفسیر ابن‌عباس دو تکلیف برای زنان قائل شده: ۱- در برابر نامحرم‌ان: پوشاندن همه‌ی اندام به جز وجه و کفّین ۲- در برابر محارم: پوشاندن همه‌ی اندام به جز وجه، کفّین، گوش، گردن و ساعد (که موضع زینت‌های مذکور در روایت‌اند).

مطابق این تفسیر، دختر در برابر پدرش فقط می‌تواند صورت، کفّین، ساعد، گوش و گردن را نپوشاند و شرعاً موظّف است سایر اندام از جمله پا، بازو، موی سر و... را در برابر وی بپوشاند. پسر که تا دیروز آغوش مادرش مرکز احساس و عواطفش بود امروز اجازه‌ی نگاه کردن به ساق، بازو و سینه‌ی وی را نداشته، و مادر نیز می‌بایست این مواضع و حتی موی سر را از پسران و نوه‌اش پوشیده دارد. زنان که تا دیروز کم‌ترین پای‌بندی را به حجاب شرعی داشتند و حتی دقّت در پوشش فرج و دامن نداشتند امروز به گمان راوی موظّف شدند که در برابر مردم تمام جسم خود مگر گردی صورت و کفّ را بپوشانند. مطابق این تفسیر، حکم لزوم پوشش "فرج و عورة" (که از یحفظن فروجهنّ استنباط می‌شود) ناگهان و بدون هیچ فاصله‌ای به حکم لزوم پوشش "تمام اندام به جز وجه و کفّین" (که وی از لایبیدین زینتهنّ الا ما ظهرنھا استنباط کرد) وصل شده است. پُرش‌هایی این چنین، از فرج به تمام اندام، فقط از کم‌دقتی‌های بشر سر می‌زند و نه از

تعالیم حقیقی الهی.

اگر زینت را به معنای زیور و آرایش بگیریم در این صورت اندام متعدّد و حسّاسی وجود دارد که محلّ تزئین به زیور و آرایش نبوده و در نتیجه آیه قرآن، حکم پوشش آن را مسکوت گذارده است. آیا می‌توان پذیرفت در این آیه طولانی، نام تک تک محارم و افراد ملحق به آن‌ها آورده شود که در نهایت فقط بخواهد حکم اندام دارای زیور و آرایش را بگوید و هیچ سخنی در باره سایر اندام به میان نیاورد؟ پر واضح است که میزان برهنگی مجاز زنان در برابر محارم بسیار بیش از آن چیزی است که در روایت ابن عباس آمد و میزان برهنگی مجازشان در برابر سایر مردان نیز بیش از آن چیز ناچیزی است که در چنین روایاتی آمده است. جالب آن‌که حتی دیگر روایات نقل شده از ابن عباس نیز، محدوده‌های مجاز به کشف بیشتری را چه در برابر محارم و چه در برابر نامحرمان اظهار کرده‌اند از جمله در مورد نامحرمان از وی نقل شده که: «قال ابن عباس و قتادة و المسورین مخرمة: ظاهر الزينة هو الكحل والسوار والخضاب الى نصف الذراع و القرطة والفتح و نحو هذا فمباح أن تبدیه المرأة لكل من دخل علیها من الناس»^{۱۱۹۹} و در مورد محارم چنین نقلی از وی رسیده: «و نهان عن ابداء زینتهن إلا ما ظهر منها. قال ابن عباس: یعنی القرطین و القلادة و السوار و الخلل و المعضد و المنحر، فانه يجوز لها إظهار ذلك لغير الزوج فاما الشعر فلا يجوز ان تبدیه إلا لزوجها»^{۱۲۰۰}.

حتّی اگر زینت‌های مجاز به کشف در برابر محارم را شامل همه زیورآلات و آرایش‌ها بدانیم باز هم ایراد قبلی پابرجاست زیرا اندام متعدّد دیگری وجود دارد که برهنگی‌اش در برابر محارم مجاز می‌باشد ولی در عین حال محلّ زیور و آرایش نبوده و همچنان حکم آن‌ها در مهم‌ترین آیه پوشش مسکوت مانده است که این، نشان از نارسایی ترجمه زینت به زیورآلات و آرایش دارد.

تفسیر زینت به زیور و آرایش ابهامات و ایرادات زیادی را به همراه دارد که به بخشی از آن اشاره شد شاید برای گریز از مواجهه با این ایرادات است که منظور از زینت

۱۱۹۹ - تفسیر قرطبی ج ۱۲ ص ۲۲۸

۱۲۰۰ - تفسیر تبیان ج ۷ ص ۴۲۹

را موضع آن گرفته‌اند تا قدری از حجم ابهامات و ایرادها کاسته گردد اما گویا از این نکته غفلت شده که اگر زنی خود را از زیور و آرایش عاری کند به طور طبیعی از شمول حکم آیه خارج شده زیرا بنا به فرض، روی سخن آیه صرفاً با زنان مزین به "زیور و آرایش" است و نه همه! و از طرفی مواضع زینت به اعتبار وجود زینت بر آن‌ها مورد بررسی قرار گرفته است.

محمدباقر بهبودی در ردّ انطباق معنای زینت بر زیورآلات و موادّ آرایشی می‌گوید: «در فرهنگ قرآن کلمهٔ زینت در زیورآلات عاریتی و خارجی استعمال نمی‌شود بلکه همواره در زینت‌های طبیعی به کار می‌رود. خواه مانند سبزه و گلزار، زینت زمین باشد یا مانند ستارگان شب‌تاب، زینت آسمان باشد و یا مانند اسب و استر و غلام و نوکر، زینت دولتمندان و امیران باشد و یا مانند زلف و ساعد و ساق سیمین، زینت بانوان باشد که هیچ‌یک زیورآلات عاریتی نیست که دستاورد بشر باشد. منطق نویسنده بر این پایه استوار است که: فرهنگ هر قومی، دیدگاه احساس آنان را ارائه می‌کند و فرهنگ قرآن دیدگاه رسالت الهی را معرفی می‌نماید. از این روی، قرآن روا نمی‌دارد که دیدگاه الهی را با دیدگاه دیگران خلط کند. لذا آنچه را مردم خام، با احساس زنانهٔ خود، زینت زندگی می‌شناسند و به صورت گوشواره و گردن‌بند به خود می‌آویزند، قرآن با دیدگاه فرهنگی خود به نام حلیه یاد می‌کند و هرگز نام زینت بر آن نمی‌نهد و تنها آنچه را با بینش والای خود زیب و فرّ زندگی می‌شمارد، با نام زینت یاد می‌کند»^{۱۲۰۱}.

با این وصف اگر باز هم قائل به مدخلیت زیورآلات و آرایش‌ها در معنای آیه باشیم در این صورت نهایتاً می‌توان آن را یک بخش از زینت موجود در آیه دانست که آن را زینت مصنوعی، عارضی، الحاقی، ظاهر، رو و آشکار می‌نامیم (البته با این توضیح که تمام این نوع زینت، آشکار بوده و پنهان از دیدشان نبوده است زیرا به ظنّ قوی همهٔ زیورآلات و آرایش‌ها در معرض دید قرار داشتند و در واقع به ظاهر و باطن یا آشکار و پنهان تقسیم نمی‌شدند). در برابر این زینتِ نمایان، زیبایی‌های اندام قرار دارد که زینت طبیعی، ذاتی و باطنی است که می‌تواند در پس جامه پنهان باشد. اینک دو ترجمه برای

عبارت مورد بررسی می‌آورم که زیورآلات در اوّلی، یک بخش از زینت مذکور در آیه است و در دومی فقط نقش جانبی و کمکی دارد:

ترجمه اول: «زنان مؤمن نباید همه زینت‌های [طبیعی و مصنوعی]شان را [در برابر بیگانگان] آشکار کنند مگر زیورآلات و آرایش‌ها که [زینت‌های مصنوعی و ظاهری‌اند و] همیشه جایگاه این زینت‌ها [شامل: موی سر (موضع موبند و زلف مصنوعی)، صورت (موضع سرمه و مالیدنی‌های تزئینی)، گوش (موضع گوشواره)، گردن و بالای سینه (موضع گردن‌بند و سینه‌ریز)، بازو (موضع زیور بازو)، ساعد (موضع النگو و دستبند)، مچ دست به پایین (موضع حنا و انگشتر)، مچ پا به پایین (موضع حنا) و پا (موضع زیور پا)، در برابر محرم و غیر محرم] آشکار و پیدا است. زنان مؤمن باید جامه‌شان را بر روی شکاف‌ها [ی ناشی از "رها شدگی طرفین جامه"، "اشتمال صمّاء" و ...] قرار دهند و نباید زینت‌های طبیعی [فاقد زیور و آرایش شامل: "تنه" و "ران"] را جز در برابر شوهر، پدر، پدر شوهر، پسر، پسر شوهر، برادر، ... [و سایر محارم] آشکار کنند».

ترجمه دوم: «زنان مؤمن نباید [اندام خود یعنی] زینت‌های طبیعی‌شان را نمایان سازند مگر آن بخش [از اندام شامل: مو، گردن، ساعد و ساق] که [به وسیله زیور و آرایش موجود بر آنها] ظهور یافته است. آنان می‌بایست جامه‌هاشان را بر روی شکاف‌ها و فاصله‌ها قرار دهند تا سایر بخش‌های اندام‌شان جز در برابر شوهر، پدر، پدر شوهر، ... نمایان نشود».

۲- جامه و لباس: احتمال دیگر این است که زینت را جامه و پوشاک بگیریم. در این صورت براساس نوع ترجمه‌ی "لایبیدن" دو حالت پیش می‌آید:

حالت اول- اگر فعل لایبیدن در همان معنای مشهورش یعنی آشکار نکردن بکار رود در این صورت عبارت "ما ظهرمنها" منطبق بر "لباس‌های رو" بوده و چنین ترجمه‌ای به دست می‌آید: «زنان مؤمن نباید لباس‌هایی که بر اندام دارند را در برابر نامحرمان آشکار کنند مگر جامه‌های رو را [که خودبخود آشکار و در معرض دید هستند] ... ولی [هرگز] نباید جامه‌های زیرین‌شان را جز در برابر شوهر، پدر، پدر شوهر، ... نمایان سازند». این تفسیر به دلایل زیر مخدوش است: الف- از "اندام" زنان، که

محور و موضوع حجاب می‌باشد، غفلت شده است و در عین حال زنی مجهول‌الهویه را به تصویر کشیده که از وی فقط لباس او (که از فرق سر تا نوک پایش را فرا گرفته) نمایان است. البته توجیهی برای لباس وجود دارد که در ادامه خواهد آمد. ب- عدم رواج البسه زیر در مقابل البسه رو، در آن زمان. ج- با این فرض به راحتی نمی‌توان عبارت "ولیضرن بخرهن علی جیوبهن" را معنا کرد. د- لازم به ذکر نبودن الاماظهرمنها (لباس‌های رو) به دلیل بدیهی بودن ظهورش (توضیح و اوضحات). مرتضی مطهری در این باره گوید: «کسانی که پوشش وجه و کفین را واجب می‌دانند باید استثناء (الاماظهرمنها) را منحصر بدانند به لباس رو، و واضح است که حمل استثناء بر این معنی بسیار بعید و خلاف بلاغت قرآن است. مخفی داشتن لباس رو، به علت این‌که غیر ممکن است، احتیاج به استثناء ندارد. گذشته از این‌که لباس را وقتی می‌توان زینت محسوب کرد که قسمتی از بدن نمایان باشد. مثلاً در مورد زنان بی‌پوشش می‌توان گفت که لباس آن‌ها یکی از زینت‌های آن‌هاست ولی اگر زن تمام بدن را با یک لباس سرتاسری بپوشاند چنین لباسی زینت شمرده نمی‌شود»^{۱۲۰۲}.

توضیحی دیگر: اما اگر جامه [و زیور] را صرفاً بخشی از زینت مذکور در آیه بگیریم چه بسا به ترجمه مناسبی دست یابیم و دچار توضیح و اوضحات نیز نشویم: امام باقر زینت ظاهر و جایز‌الکشف را عبارت از لباس (و سرمه و انگشتر و حنا و دستبند) می‌داند: «عن ابي جعفر فی قوله "و لا یبدین زینتهن الا ماظهر منها" فهی الثیاب و الکحل و الخاتم و خضاب الکف و السوار»^{۱۲۰۳} بر این مبنا می‌توان به چنین ترجمه‌ای رسید: «زنان مؤمن نباید [در برابر نامحرمان] بجز "لباس، سرمه، انگشتر، حنا و دستبند" هیچ زینت [طبیعی و عارضی] دیگری را آشکار نمایند مگر در برابر شوهر، پدر، ...» بر این اساس دیگر نمی‌توان قائل به وجود و تأیید پارچه‌های چادرمانند برای زنان بود چه، در این صورت جایی برای ظهور لباس معمول و نیز النگو و حنا و... باقی نمی‌ماند. با این فرض حتی اگر زینت را صرفاً بر لباس منطبق کنیم چه بسا بتوان به ترجمه معقولی از آیه

۱۲۰۲ - مساله حجاب ص ۱۸۸

۱۲۰۳ - تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۰۱

دست یافت: «زنان مؤمن نباید [در برابر نامحرمان] بجز لباسِ رو [که ساتر تنه، ران و بازو است] را آشکار کنند و باید جامه‌هایشان را بر روی فاصله‌ها و شکاف‌ها قرار دهند [تا هیچ قسمتی از مواضع تحت پوشش لباس رو، در برابر نامحرمان نمایان نگردد] و نباید لباسِ زیر [که فقط ساتر کمر تا ران و زانو است] را بجز در برابر شوهر، پدر، ... نمایان کنند».

حالت دوم - ولی اگر فعل لایبیدن را چنان‌که پیش‌تر توضیح دادم به معنای لایضعن یعنی "در نیاوردن" بگیریم در این صورت با ترجمه‌های محتملِ زیر روبرو می‌شویم:

الف - با فرض اشاره‌ی "ماظهرمنها" به ظهور موردی و ناخواسته بودن برهنگی: «زنان مؤمن نباید [در برابر نامحرمان] لباس‌شان را در بیاورند مگر این‌که ناخودآگاه [جامه کنار رود و در نتیجه اندام‌شان] آشکار گردد... [بنابراین] زنان مؤمن نباید [عامداً] جز در برابر شوهر، پدر، پدر شوهر، ... جامه و لباس را از تن درآورند».

ب - با فرض اشاره‌ی "ماظهرمنها" به لباس رو: «زنان مؤمن نباید [در برابر نامحرمان] جامه و لباس را درآورند مگر لباس‌های رو را، ... [پس] لباس‌های زیر را جز در برابر شوهر، پدر، ... [و سایر محارم] نباید از تن درآورند».

از واری‌های خدشه‌های وارد بر دو ترجمه بالا و ترجمه زیر، به دلیل طولانی نشدن بحث، در می‌گذریم.

ج - با فرض ترجمه زینة به إزار و لنگ: گفتنی است ترجمه را برای هضم مطالبش از ابتدای آیه آغاز می‌کنیم: «به زنان مؤمن بگو [از آلودگی جنسی] چشم‌پوشی کنند و حافظ فرج و دامن‌شان باشند و إزار (یا دامن لباس) را [در اثر سهل‌انگاری و یا برای جلب توجه مردان، از روی پایین‌تنه] کنار نزنند مگر این‌که ناخواسته [و در پی حرکت و فعالیت کنار رود و در نتیجه پائین‌تنه] آشکار گردد. و [برای جلوگیری از اتفاق مذکور] می‌بایست جامه و پوشاک را بر روی فاصله [ی میان دو پا] یا شکاف [مابین لبه‌های جامه در پایین‌تنه] قرار دهند [تا بروز فرج و پایین‌تنه را قطعاً متوقف کنند] و حق ندارند إزار را جز در برابر شوهر، پدر، پدر شوهر، ... یا کودکانی که بر ناحیه عورة زنان وقوف [و آگاهی جنسی] ندارند از تن درآورند».

ترجمه‌ی بالا بر این استوار است که زینت را مساوی با "ساتر ناحیه دامن" که آن را إزار، لنگ یا دامن می‌نامیم گرفتیم. مستنداتی دال بر این کاربرد وجود دارد که پیش‌تر به آن پرداخته‌ام. در متن آیه نیز از تقابل "لا یبدین زینتهن" با "الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء" می‌توان به صحّت تطبیق زینة بر ساتر عورة نزدیک شد زیرا برداشتن جامه و زینت، تنها در برابر افرادی مجاز شمرده شده که یکی از آن افراد، کودکانی‌اند که وقوف بر حساسیت "ناحیه عورة" ندارند و در نتیجه زینت مذکور، ساتر عورت است (الزینة ما یواری العورة). همچنین قرارگرفتن عبارت لا یبدین زینتهن در خلال آیاتی که قبل و بعدش در باره عدم آلودگی جنسی، و ازدواج است (آغاز آیه ۳۱ و آیات ۳۲ و ۳۳) تا حدودی موجب تقویت این تفسیر می‌شود. بدیهی است پوشاندن ناحیه‌ی محدود عورة و فرج، با استفاده از دنباله پیراهن و یا إزاری محقق می‌شد که تا نیمه ران یا نزدیک زانو می‌رسید.

د- با فرض منقطع بودن استثناء مظهرمنها (ترجمه پایانی): «زنان مؤمن نباید [در برابر نامحرمان] جامه از تن درآورند و یا آن را رها گذارند [که منجر به ظهور برهنگی‌شان گردد] مگر آن بخش [از اندام شامل: مو، گردن، ساعد و ساق] که اغلب لخت و آشکار می‌باشد [و معمولاً لباسی بر روی آن‌ها قرار ندارد]. آن‌ها می‌بایست جامه و پوشاک‌شان را بر روی شکاف‌ها و فاصله‌ها قرار دهند [تا بر ظهور برهنگی فائق آیند] و جز در برابر شوهر، پدر، ... [و سایر محارم] نمی‌بایست جامه [ی پوشاننده تنه، ران و بازو را] از تن درآورند و یا آن را کنار زنند».

چنان‌که ملاحظه شد انطباق زینت بر "زیورآلات و آرایش" و بر "جامه و لباس" چندان قوی نمی‌نماید و به همین دلیل بیشتر ترجمه‌های پیشنهادی همراه با تکلف یا دچار خدشه بود.

۳- اندام بانوان: جدی‌ترین معنای زینت، اندام زنان است زیرا زینت معنای "زیبایی" می‌دهد و هنگامی که این زیبایی به انسان و به ویژه زنان نسبت داده شود مراد از آن اندام وی خواهد شد که زیبایی‌های طبیعی و خدادادی‌اش است. روایات متعددی نیز که "اندام" جایز‌الکشف را (هنگام شرح زینت ظاهر در عبارت الا مظهرمنها) معین

کرده‌اند مؤید همین معنا است.

در بخش اول کتاب نتیجه گرفتیم که قسمت‌هایی از اندام بانوان، برهنه بود و معمولاً جامه‌ای بر روی آن نواحی قرار نمی‌گرفت که از آن قسمت‌ها به "معاری" [قسمت‌های معمولاً برهنه] تعبیر شد. دیگر بخش‌های پیکر بانوان معمولاً دارای جامه و لباس بود که به وسیله آن می‌شد آن بخش‌ها را پوشاند که از آن قسمت‌ها به "عورة" [قسمت‌های اغلب پوشیده که نباید برهنه شود] تعبیر کردم هرچند که معنای اختصاصی تر عورة، ناحیه دامن و فرج است. برای تعیین محدوده عورة و معاری بر روی پیکر بانوان، کل اندام وی را به دو بخش اصلی تقسیم می‌کنیم: اولین بخش، "تنه" است که از بیخ گردن و رأس شانها آغاز می‌شود و تا انتهای ناحیه دامن و نشیمن‌گاه امتداد می‌یابد. تنه، به همراه ران و گویا بازو همان بخش‌هایی است که مطابق رسم عقلاهی جامعه دارای پوشاک معین بود و به همین دلیل اغلب پوشیده بود هرچند که سهل‌انگاری‌های فراوانی وجود داشت. دومین بخش "اطراف" است که شامل سر، گردن، دست‌ها و پاها می‌شود و معمولاً بیشتر این اعضاء لخت بود و جامه‌ای (با انگیزه‌های اخلاقی) بر روی آنها قرار نداشت پس به این ترتیب تمام سر و گردن (مگر به دلایل خاص و اقلیمی)، بیشتر دست‌ها (از انگشتان تا آرنج و بلکه نیمه بازو) و نیمی از پاها (از انگشتان تا زانوها) برهنه و فاقد پوشاک بود و در واقع حساسیتی نسبت به لخت بودن این قسمت‌ها در میان افراد جامعه نبود.

حال باید دید واکنش قرآن در این باره، یعنی قسمت‌های معمولاً پوشیده و قسمت‌های معمولاً آشکار زنان در روزگار وحی چه بود؟ قرآن می‌گوید: و لایبیدن زینتنه إلی ما ظهرمنها: زنان مؤمن نباید اندام‌شان را [در اثر بی‌توجهی، رها گذاردن جامه یا استفاده ناقص از آن] نمایان سازند مگر فقط آن مواضعی که [به حسب عادت جاری و عرف جامعه] پیدا و نمایان است». در این عبارت قرآنی، اندام زنان به دو بخش تقسیم شده و در هر مورد حکم یا رهنمودی صادر شده است:

الف- اندام نمایان که لباسی بر روی آن قرار ندارد. قرآن نیز پیدا بودن این بخش از اندام را بلامانع دانست و آن را در قالب الّماظهرمنها (مگر قسمت‌هایی از اندام که معمولاً آشکار و نمایان است) بیان کرد. پس "ماظهرمنها" یعنی اندامی که بر اساس عرف و

عادت برهنه بود: «إلا ما ظهرمنها یعنی إلا ماجرت العادة و الجبله على ظهوره و الأصل فيه الظهور»^{۱۲۰۴} و «أما الذين حملوا الزينة على الخلقة، فقال القفال معنى الآية إلا ما يظهره الانسان في العادة الجارية»^{۱۲۰۵}.

و چون تعبیر قرآنی "الا ما ظهرمنها" انطباق بر "معارى" (که در بخش اول توضیح دادم) دارد در نتیجه آیه نیز نمایان بودن "مو، گردن، و نیمه‌ی پایین دست و پا" را روا دانسته است.

علاوه بر آن همچنین تفسیر امام جعفر صادق از آیه را می‌توان با لحاظ کردن دو توضیح زیر در راستای جواز کشف مواضع فوق‌الذکر دانست آن‌جا که امام در شرح "الا ما ظهرمنها" می‌گوید: منظور، وجه زن و دو ذراع وی است: «عن أبي عبدالله في قوله جل ثناؤه: الا ما ظهرمنها، قال: الوجه و الذراعان»^{۱۲۰۶}

چنان‌که ملاحظه می‌شود امام، اولاً زینت را عبارت از "اندام زن" دانسته و ثانیاً اندام جایز‌الکشف در برابر مردم را وجه و دو ذراع گرفته است. وجه به معنای صورت و چهره است و در باره ذراع می‌گویند حدّ فاصل مابین آرنج تا نوک انگشتان دست است و به این ترتیب ذراع علاوه بر کفین شامل "ساعد" نیز می‌شود. اما سخن امام صادق برای نزدیک شدن به ادّعای بالا نیازمند دو توضیحی است که وعده دادم.

توضیح اول - باید دقت داشت که تشبیه بودن ذراع، اشاره به دو دست (دست چپ و دست راست) ندارد بلکه همچون أبوان (برای آب و أم)، قمران (برای قمر و شمس) و مشرقین (برای مشرق و مغرب) اشاره به دست و پا دارد بنابراین دست بانوان (از نوک انگشتان تا آرنج) و پای ایشان (از نوک انگشتان تا زانو، یعنی همان قسمت متناظر دست بر روی پا، جزو مواضعی‌اند که پیدا بودن‌شان بر طبق این توجیه از تفسیر امام جایز است. شرح موضوع در مبحث تعمیم حدیث ذراعان می‌آید (بخش مباحث فقهی گام چهارم فصل ۲).

۱۲۰۴ - کشف ج ۳ ص ۲۳۱

۱۲۰۵ - تفسیر فخر رازی ج ۲۳ ص ۲۰۵

۱۲۰۶ - مستدرک الوسائل ح ۱۶۷۰۱

توضیح دوم - گویا جواز استثناء وجه از کل سر، به مفهوم مخالفت با کشف مو نیست زیرا زنان "عادتاً و عرفاً" چیزی بر سر می‌نهادند که ناظر بر حجاب شرعی و اخلاقی نبود به همین خاطر امام صادق، وقتی پای تعیین حکم شرعی! پیش می‌آمد قائل به جواز کشف سر [و به تبع آن گردن] بود به موثق ابن بکیر توجه کنید: «عن ابی عبدالله قال: لا بأس بالمرأة المسلمة الحرة أن تصلی و هی مکشوفة الرأس»^{۱۲۰۷} (بر بانوی مسلمان ایرادی نیست که سر برهنه نماز گذارد). گفتمی است حضرت نه تنها کشف سر در حین نماز یومیّه را بلا مانع می‌دانست بلکه آن را "مقدمه و شرط" دعا و استغاثه به درگاه خدا در زیر پهنه‌ی آسمان! برای شفای فرزند رو به موت می‌داند: «... فقال ضمی علیک ثیابک ثم ارقی فوق البیت ثم اکشفی قناعک حتی تبرزی شعرک إلی السماء ثم قولی أنت أعطیتنی و أنت وهبته لی اللهم فاجعل هبتک الیوم جدیدة انک قادر مقتدر ثم اسجدی فإنک لاترفعین رأسک حتی یبرأ ابنک ...»^{۱۲۰۸}. شرح موضوع در عناوین (سربرهنه و موپیریشان)، (حمل بر رسم و اعتبار اجتماعی، و نه حجاب شرعی) و (تبدیل حجاب عرفی به حجاب شرعی) در بخش مباحث فقهی می‌آید. بنابراین علاوه بر نیمه‌ی پایین دست و پا (یعنی ساعد و ساق و کف و قدم) همچنین مو و گردن نیز جزو زینت‌ها و مواضعی‌اند که پوشاندن‌شان مطابق آیه لازم نبوده و در واقع مصداق "الا ما ظهر منها" در عصر وحی می‌باشند.

ب - اندام لباس‌دار. این بخش از اندام با این‌که دارای جامه و لباس بود ولی زنان استفاده‌ی درستی از آن جامه نمی‌کردند بطوری‌که یا خود را (در اثر ارتداء و رها بودن جامه، اشتغال صمّاء، احتباء، مفرج‌الجانبین، عدم مراقبت از چاک‌های دامن و...) به خوبی نمی‌پوشاندند و در نتیجه گهگاه سینه، شکم و حتی ناحیه‌ی دامن و ران‌شان نمایان بود، و یا گاه جامه را از تن بیرون می‌آوردند که در این صورت برهنگی‌شان بیشتر می‌شد. قرآن در این باره واکنشی به این شرح از خود نشان داد: اول این‌که خواهان آشکار نماندن اندام لباس‌دار (شامل تنه، ران و گویا بازو) شد: "لایبدین زینتهن" و در این راستا

۱۲۰۷ - وسائل‌الشیعه ح ۵۵۵۸

۱۲۰۸ - طب‌الأئمة ابن‌سبور الزیات ص ۱۲۲، بحار‌الانوار ج ۹۲ (۹۵) ص ۱۰

تدبیری عملی ابلاغ کرد که طی آن از ایشان خواست تا با قرار دادن طرفین جامه بر روی هم، مانع از نمایان گشتن اندام [شامل سینه و پستان، شکم، ران و کل پائین تنه] گردند: "ولیضربن بخرهن علی جیوبهن" پس آیه خواهان رفع سهل انگاری های شدید زنان در حفظ پوشش "تنه، ران و بازو" گردید. دوم این که مکشوف بودن مواضع اخیر را صرفاً در برابر محارم روا دانست: "ولاییدین زینتهن إلا ل..."

بنابراین از عبارت "ولاییدین زینتهن إلا ما ظهرمنها" و از ذکر استثناء محارم به دست می آید که زنان نه تنها مو، گردن، ساعد و ساق را نمی پوشانند بلکه حتی در پوشش اندام دارای لباس (تنه، ران و بازو) نیز عزم و جدیتی نداشتند بطوری که قرآن در واکنش به این بی مبالاتی فاحش، خواهان محفوظ نگه داشتن نقاط اصلی پیکر (تنه، ران و بازو) در برابر نامحرمان شد و رعایت دقت در این امر را مورد توجه قرار داد: «ولاییدین زینتهن إلا ما ظهرمنها ولیضربن بخرهن علی جیوبهن» ولی نمایان شدن این نقاط اصلی را صرفاً در برابر محارم مجاز دانست: ولاییدین زینتهن إلا لبعولتهن أو ...

ترجمه پیشنهادی کتاب برای عبارت مورد بررسی (که در آن زینت به معنای هر یک از اندام زنان است) چنین می باشد: «زنان مؤمن نباید پیکرشان را [در برابر نامحرمان] نمایان سازند مگر آن اندام [واقع در اطراف تنه شامل سر و گردن، و نیمه ی پائین دست و پا] که [معمولاً بنا به عادت و عرف جامعه] آشکار هستند. زنان مؤمن می بایست [برای دیده نشدن اندام اصلی شامل "تنه، ران و بازو" لبه های] پوشاک و جامه شان را به هم وصل نموده و بر روی هم قرار دهند، و حق ندارند [این] اندام را جز در برابر شوهر، پدر، پدرشوهر، ... آشکار نمایند»

نتایج حاصل از بررسی عبارت "ولاییدین زینتهن إلا ما ظهرمنها..." از این قرار است:

۱- در آوردن جامه یا بی اعتنایی به حفظ و کارکرد آن، که به نیمه برهنگی و گاه برهنگی می انجامید، یک پدیده رایج در بین زنان آن روزگار بود به گونه ای که قرآن در واکنش به آن از زنان مؤمن خواست که (با جدا کردن جامه از خود یا استفاده ناقص از آن) مرتکب برهنگی و آشکار شدن اندام نشوند. این بی مبالاتی چنان بود که پیامبر، برهنه شدن زنان در غیر خانه ی خودشان را موجب هتک آن چه مابین آن ها و خدا است

می‌داند: «النبی (ص): ما من امرأة تخلع ثيابها في غير بيتها إلا هتكت ما بينها وبين الله»^{۱۲۰۹} (پیامبر گفت: هیچ زنی نیست که جامه‌هایش را در غیر خانه‌اش درآورد، مگر این‌که موجب هتک پرده‌ی میان خود و خدا شده است). همچنین روایت زیر که در شأن نزول همین آیه وارد شده، تا حدودی گویای این واقعیت است: «... أن جابر بن عبد الله الأنصاري حدث أن أسماء بنت مرشدة [/ مرثد] كانت في نخل لها في بني حارثة، فجعل النساء يدخلن عليها غير متزرات [/ متأزرات] فيبدو ما في أرجلهن، يعني: الخلاخل و تبدو صدورهنّ و ذوائهنّ، فقالت أسماء: ما أقبح هذا، فأنزل الله عزوجل في ذلك: و قل للمؤمنات يغضضن من أبصارهنّ»^{۱۲۱۰} (اسماء بنت مرشدة در کنار نخلش در باغ بنی حارثه بود که زنان شروع کردند به وارد شدن بر او، در حالی که جامه و دامن‌شان را به خود نیچانده بودند و به همین خاطر مابین پاها، سینه و گیسوان‌شان نمایان بود. اسماء با دیدن این وضعیت گفت: چه منظره زشتی. در پی این رویداد آیه قل للمؤمنات يغضضن من ابصارهن ... بر پیامبر نازل گشت).

۲- یکی دیگر از نتایج این است که بسیاری از زنان تا پیش از این آیه، علاوه بر محارم و نزدیکان، در برابر دیگران نیز لباس را از تن در می‌آوردند و یا دچار بی‌مبالاتی جدی در نگهداری‌اش بودند و در واقع ضابطه خاصی در این باره نداشتند. اینان چنان در برابر مردم نسبت به پوشش تنه و ران کم‌انگیزه و لاقید بودند که قرآن در واکنش به این امر، فهرست افرادی که "صرفاً" در برابر آنها اجازه داشتند جامه باشند را به ایشان معرفی کرد و در نتیجه وضعیت ماقبل را محدود به محارم و نزدیکان نمود. گویا به خاطر همین برهنگی‌های بی‌ضابطه بود که مطابق روایات بخش اول کتاب (که نمونه‌اش را در شماره ۱ نیز آوردم) جامه درآوردن در خانه‌ای غیر از خانه خود یا خانه مادران، به دریده شدن حجاب میان زن و خدا تعبیر شد.

۳- دست‌کم یکی از علل مهمی که باعث شد قرآن از زنان مؤمن بخواهد در مورد حجاب‌شان دقت‌های یادشده را بکار بندند "مهار زمینه‌های زنا و فحشاء" و "اعلام

۱۲۰۹ - کنز العمال ۴۵۰۲۹ + رک: ۴۵۰۰۵، ۴۵۰۰۹ و ۴۵۰۹۹

۱۲۱۰ - تفسیر ابن ابی حاتم روایت ۱۴۳۸۹ + لباب القول فی اسباب النزول ص ۱۵۸

عملی عدم تمایل به آن" بود چرا که این رهنمودها در خلال آیه‌ای آمده که صدر آن دالّ بر "چشم‌پوشی از آلودگی" و "حفظ پاکدامنی" است.

۴- تماس‌های جنسی در آن روزگار، از حالت محدود و منضبط خارج شده بود، و بی‌انضباطی جنسی و ناعادی بودن ارتباطات به شکل عادی درآمده بود. این مطلب از خطاب قرآن به مردان و زنان ایمان‌آورده؛ دایر بر لزوم پاکدامنی و چشم‌پوشی از آلودگی جنسی، و نیز از تمهیداتی که برای عدم بروز روابط جنسی صادر شده قابل برداشت است. در واقع این "شیوع و شمول" موجب واکنش قرآن برای اصلاح وضع رایج و ارائه طرح برورفت شد پس برای توفیق عملی‌شان در این راه، تمهیداتی برای پوشش بانوان مقرر کرد تا آن‌ها به این وسیله، "عدم تمایل خود را نسبت به تکرار سوءپیشینه" اعلام کنند و "نوعی تشخیص جدید اجتماعی" برای خود کسب کنند و نیز زمینه "تحریک و تهییج مردان" را از بین ببرند. البته این سخنان به معنای همه‌گیر بودن آلودگی جنسی، و لرزان بودن پوشش همه بانوان نیست بلکه وجود پدیده‌ای منفی حتی در حدّ یک‌چهارم افراد جامعه نیز کافی است تا آن را بالای شایع و رایج به شمار آوریم. و اما ریشه شیوع فحشا و آلودگی جنسی، یکی طبع پُرهوس یا خوگرفته به تماس‌های جنسی بود که شاید به مختصات اقلیمی بازگشت می‌کرد. و دیگری نوع لباس بانوان بود که به دلیل عدم دوخت‌ودوز، قالب اندام نبود و در نتیجه گهگاه زیبایی‌های بیشتری از جسم‌شان را نمایان می‌ساخت و گاه رها و آویزان و در نتیجه ناپوشا بود که در هر صورت محرک مردان پرتماایل آن دیار بود. در آیه به هر دو علت مذکور پرداخته است: الف- وجود روابط جنسی افسار گسیخته، که آیه خواهان چشم‌پوشی از آن و حفظ پاکدامنی شده است (و در آیات دیگر، آن را محدود بین شوهر با همسرش و کنیزش کرده): *قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم... و قل للمؤمنات یغضن من ابصارهنّ و یحفظن فروجهن*. ب- جامه‌های نادرخته و ناپوشا، که آیه خواهان بستن شکاف‌ها و فاصله‌های مابین جامه شد تا اندام زیبایی که معمولاً پنهان بودند نمایان نگردد: و لایبیدن زینتهنّ الا ما ظهرنھا ولیضربن بخمرهن علی جیوبهنّ.

گفتنی است اگرچه در خلال بحث کنونی، اندکی به توضیح "ولیضربن بخمرهنّ علی

جیوبهن" پرداخته شد اما بحث مشروح آن در عنوان آتی می‌آید.

استخراج هدف ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن، از چهار طریق

ترجمه عبارت بالا چنین است: «... و می‌بایست خمارشان را بر روی جیب‌شان قرار دهند». اما چنان‌که ملاحظه شد با دو کلمه ترجمه نشده یعنی خمار (مفرد خُمُر) و جیب (مفرد جُیوب) روبرو هستیم. پس برای گویا شدن ترجمه باید معنا و به تعبیر دقیق‌تر مصداق این دو کلمه را پیدا کرد زیرا هم واژه خمار حامل معنایی فراگیر بوده و چنان‌که قبلاً توضیح دادم به معنای جامه و "پوشاک" به طور کلی است و هم تا حدودی واژه جیب چنین وضعیتی دارد و به معنای "شکاف" و فاصله میان دو چیز است. نظر به اهمیت موضوع، عبارت مورد بحث را (که امروزه علاوه بر سینه حتی پوشش مو و گردن را نیز از آن استنباط می‌کنند) از چند طریق مورد بررسی قرار می‌دهیم:

طریق اول - کاستی و نارسایی جامه‌ها: چنان‌که در فصل اول بخش کنونی آوردم این عبارت گویای نادوختگی البسه در آن زمان می‌باشد زیرا سخن از وصل کردن طرفین جامه به هم برای پُر شدن شکاف‌ها و فاصله‌ها است. حال باید دید این شکاف و فاصله‌ی باز، که منجر به برهنه ماندن بخش‌هایی از اندام است، مربوط به کدام ناحیه از پیکر بود؟ و در نتیجه، آیه خواهان ستر کدام موضع مکشوف است. در این رابطه سه احتمال زیر وجود دارد:

احتمال ۱- رفع برهنگی سینه: زنان جاهلی دو گونه لباس می‌پوشیدند پس بر اساس هریک به توضیح عبارت می‌پردازم: الف- درع و خمار: قبلاً توضیح دادم که آنان معمولاً از پیراهن و بعضاً همراهش از سرانداز استفاده می‌کردند اما هریک از این دو دارای اشکالی بود: از یک سو گریبان پیراهن بسیار فراخ بود بطوری‌که نیمی از سینه‌ی زنانگی و پیرامونش نمایان بود و از سوی دیگر طرفین خمار را در جلوی سینه به هم وصل نمی‌کردند بلکه آن را یا آویزان می‌گذاشتند و یا به پشت گردن هدایت می‌کردند و در نتیجه مانع پیدایی سینه نمی‌شد. بر این اساس آیه از آنان خواسته که طرفین سرانداز را بر گریبان نهند تا سینه و پستان پوشیده گردد. ب- ازار و رداء: نیز گفتم که برخی زنان از ازار و رداء بهره می‌بردند: ازار که همانند لنگ است را از حدود ناف یا زیر سینه

به دور بدن می‌بستند و تا زانو امتداد می‌یافت و برای ستر بالاتنه، خمار که رداء زنانه است را بر دوش (یا بعضاً بر سر) می‌نهادند تا کل سینه و بازو را در برگیرد اما در این امر تعلل زیادی داشتند بطوری که طرفین خمار را مستمراً و به خوبی به هم متصل نمی‌کردند و به همین خاطر مرتب سینه‌هاشان نمایان می‌شد. بر این اساس آیه از آنان خواسته که طرفین خمار را در ناحیه سینه به هم برسانند تا از بروز سینه‌ی زنانه ممانعت شود.

گفتنی است مفسران نیز خمار را به معنای روسری و سرانداز، و جیب را در اشاره به ناحیه سینه می‌دانند و همان توضیح بند الف را مطرح می‌کنند: «و قوله: ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن. الخمر بضم تین جمع خمار و هو ما تغطي به المرأة رأسها و ینسدل علی صدرها، و الجیوب جمع جیب بالفتح فالسکون و هو معروف و المراد بالجویوب الصدور، و المعنی ولیلقین بأطراف مقانعهن علی صدورهن لیسترنها بها»^{۱۲۱۱} و «فقد قیل: إنهن کنّ یلقین مقانعهن علی ظهورهن فتبدو صدورهن»^{۱۲۱۲}. البته قلیلی معتقدند حکم آیه علاوه بر ستر سینه ضمناً دلالت بر لزوم ستر مو نیز دارد زیرا استتار آن را یا به دلیل وجود خمار از قبل مفروض و مفروغ‌عنه دانسته‌اند و یا قائل‌اند که عمل به دستور آیه، یعنی کمک‌گیری از سرانداز برای پوشاندن سینه، خودبخود موجب پوشیدگی مو نیز می‌شود: «... و هو صریح -کما تری- فی کون الخمار منسدلاً الی الصدر و الظهر موجبا لستر شعر الرأس و العنق كما لا یخفی»^{۱۲۱۳} و به همین خاطر خمار را به سرپوش و مقنعه ترجمه می‌کنند اما باید دانست که استفاده از خمار بر روی سر، ناشی از رسوم و اعتبارات اجتماعی یا برخاسته از شرایط اقلیمی و آب‌وهوایی آن دیار (با هدف مهار تابش آفتاب و گرد و غبار) بود و در نتیجه ارتباطی به حجاب، عفت جنسی، و انگیزه‌های اخلاقی و شرعی نداشت و درست به همین خاطر بود که گاه مردان نیز سرشان را می‌پوشاندند. پس آیه از زنان می‌خواهد که از خمار یعنی دم‌دست‌ترین پارچه‌ی نزدیک به سینه، برای پوشاندن سینه استفاده کنند. با این وصف بهتر است خمار را به سرانداز ترجمه کنیم تا ذهنیت کارکرد روسری و مقنعه، بر فهم‌مان سایه نیفکند. ابوالقاسم امامی در ترجمه‌ی آیه

۱۲۱۱ - میزان ج ۱۵ ص ۱۱۲

۱۲۱۲ - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۴۲

۱۲۱۳ - الحدائق الناضرة بحرانی ج ۷ ص ۱۳

همین معنا را برای خمار برگزیده است: «و سرانداز خویش را بر گریبان‌هاشان زنند...»^{۱۲۱۴}. علاوه بر آن معلوم نیست خمار حتماً به معنای روسری و سرانداز باشد زیرا چه بسا چنان‌که گفتم معادل رداء مردانه باشد. گفتنی است توضیحات فنی در باره عدم دلالت آیه بر پوشش مو و گردن در بخش "مباحث فقهی" خواهد آمد.

به نظر می‌رسد عبارت "ولیضرن بخرهن علی جیوبهن" از جمله عبارات قرآنی است که تحت تأثیر ذهنیت قبلی مفسر معنا می‌شود: مفسرانی که بالاتنه‌ی زنان عصر پیامبر را کاملاً پوشیده و به عبارت دیگر آنان را دارای پیراهن کنونی تصور می‌کنند مراد عبارت را ستر گردن، مو و قسمت ناچیزی از سینه که به گردن متصل است می‌دانند: «و قیل: إنهن أمرن بذلک لیسترن شعورهن و قرطهن و أعناقهن»^{۱۲۱۵} ولی مفسرانی که به واقعیات عصر پیامبر توجه بیشتری دارند و زنان آن دوره را یا فاقد پیراهن می‌دانند و در نتیجه مراد عبارت را ستر سینه و جلوی بدن می‌گیرند و یا اگر هم برای‌شان قائل به وجود پیراهن‌اند گریبانش را فراخ (بطوری که حتی می‌شد دست را به درونش بُرد) دانسته و به همین خاطر مقصود عبارت را ستر بخش‌های مشهود سینه و پستان می‌دانند: «... کانت جیوبهن واسعة تبدو منها صدورهن و ما حوالیها و کن یسدلن الخمر من ورائهن فتبقی مکشوفة فأمرن بأن یسدلنها من قدامهن حتی تغطینها»^{۱۲۱۶}.

احتمال ۲- رفع ظهور فرج و پایین‌تنه: پیش از این مکرراً در باره نارسایی دامن لباس مطالبی گفته شد: یکی از آن نارسایی‌ها وجود درع مفرج‌الجانبین و غیر مخیط‌الجانبین بود که با این‌که پائین‌تنه را نیز در برمی‌گرفت ولی به دلیل شکاف جانبی‌اش حتی به خوبی نمی‌توانست کفل‌ها را تحت پوشش قرار دهد. نارسائی دیگر، ابتلاء آنان به دو گونه استفاده‌ی منهی از جامه بود: یکی اشمال صماء که طی آن دامن لباس را از سمت چپ، راست یا هر دو سمت به بالا آورده و بر روی کتف می‌نهادند و در نتیجه کناره‌های ران، پهلو و یا عورة و دامن نمایان می‌گشت. و دیگری احتباء، که طی آن شکاف تحتانی دامن لباس در هنگام نشستن رو به افق یا آسمان قرار می‌گرفت و در

۱۲۱۴ - سوره نور آیه ۳۱، ترجمه ابوالقاسم امامی

۱۲۱۵ - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۴۲

۱۲۱۶ - تفسیر النسفی ج ۳ ص ۱۴۳

نتیجه اگر با پارچه‌ای دیگر یا با اضافه‌ی همان پارچه خود را نمی‌پوشاندند در این صورت فرج، ران و پایین‌تنه آشکار می‌شد. گویا رسول‌الله^(ص) به همین دلایل از این دو گونه لباس پوشی یعنی اشتمال صمّاء و احتباء فی ثوب واحد نهی کرد. روایات مربوطه را به تفصیل در فصل اول و دوم از بخش اول کتاب آوردم و در این جا چند مورد را برای نمونه تکرار می‌کنم: «نهی [النبی^(ص)] عن لبستین اشتمال الصمّاء و أن یحتبی الرجل بثوب لیس بین فرجه و بین السماء شیء»^{۱۲۱۷}، «نهی رسول‌الله عن لبستین أن یحتبی الرجل مفضیاً بفرجه الی السماء، و یلبس ثوبه و أحد جانبیه خارج و یلقى ثوبه علی عاتقه»^{۱۲۱۸} و «نهی رسول‌الله^(ص) عن لبستین؛ و هو أن یتحف الرجل بثوب لیس علیه غیره، ثم یرفع جانبیه علی منکبیه، أو یحتبی الرجل فی ثوب واحد لیس بین فرجه و بین السماء شیء» یعنی سترأ^{۱۲۱۹}. گویا منظور از الرجل در این گونه روایات، شخص است و نه صرف مردان زیرا: «عن أبی عبدالله قال: فیما أخذ رسول‌الله^(ص) من البیعة علی النساء أن لا یحتبین و...»^{۱۲۲۰} و «آن وقت که مسلمانی نبود زنان حریره‌های تنک پوشیدندی با ذبانه‌ها گشاده بیرون آمدندی همی خرامیدندی بلیحه و "دامن بر کتف افکنده" و پیراهن‌های...»^{۱۲۲۱}.

بنابراین می‌توان دستور قرآن در عبارت "ولیضربن بخرهنّ علی جیوبهنّ" را در جهت مهار "شکاف جانبی ناشی از درع مفرج‌الجانبین یا اشتمال صمّاء، و شکاف تحتانی ناشی از احتباء" بدانیم و در نتیجه مراد آیه را پوشاندن پایین‌تنه دانست. چه بسا تأکید قرآن بر این امر، از آن جا ناشی می‌شد که زنان فاقد "شورت" یا "شلوار" بودند و برای استتار فرج و پایین‌تنه فقط به دامن پیراهن‌شان اکتفا می‌کردند: «کان النساء از ذاک لایلبسن الأزر، انما تخرج المرأة فضلاً فی درع بغیر إزار»^{۱۲۲۲}.

احتمال ۳- رفع برهنگی هر قسمتی از تنه و ران، به طور کلی: از اطلاق واژه خمار (پوشاک) و جیب (شکاف و فاصله میان دو چیز) می‌توان استنباط کرد که آیه در

۱۲۱۷ - بحار الانوار ج ۸۳ ص ۲۰۰

۱۲۱۸ - سنن ابوداود ح ۴۰۸۰

۱۲۱۹ - السنن الکبری نسائی ح ۹۶۶۶

۱۲۲۰ - کافی ج ۵ ص ۵۱۹

۱۲۲۱ - تفسیر سورآبادی ج ۳ ص ۱۹۶۶

۱۲۲۲ - المنق محمد بن حبیب ص ۱۶۳

این عبارت خواهان رفع برهنگی ناشی از شکاف‌ها و فاصله‌ها به طور کلی می‌باشد چه این برهنگی در ناحیه سینه بوده و ناشی از شکاف بزرگ گریبان باشد، چه در همان ناحیه بوده و ناشی از فاصله طرفین سرانداز باشد، چه در سمت چپ یا راست اندام، و مربوط به پهلوها، کناره‌های کمر یا ران بوده و ناشی از درج مفرج‌الجانبین و یا ناشی از قراردادن پایین جامه بر کتف باشد و چه در ناحیه فرج و پایین تنه بوده و ناشی از نمایان شدن شکاف تحتانی إزار و دامن لباس در هنگام نشستن باشد و چه ...

بنابراین دستور پوشش در این احتمال، محدود به موضع خاصی نبوده و هر موضعی از تنه و ران که در اثر بی‌مبالاتی برهنه و باز می‌ماند را در بر می‌گیرد.

اولین بررسی "ولیزرن بخرهن علی جیوبهن" از راه نارسائی جامه‌ها و با ذکر سه احتمال به پایان رسید و در نتیجه معلوم شد حکم پوشش در آن، یا خاص ناحیه سینه است، یا دامن و پایین تنه، و یا هر قسمت حساس به طور کلی.

طریق دوم - مقایسه با جملات ماقبل: دومین راه برای نزدیک شدن به معنای "ولیزرن بخرهن علی جیوبهن" مقایسه‌اش با جملات پیش از آن است. در این رابطه نیز سه احتمال زیر وجود دارد:

احتمال ۱- ستر سینه: اگر جمله صدر آیه یعنی "یحفظن فروجهن" را محور مقایسه قرار دهیم، با این شرط که حفظ فرج را در آن به معنای "ستر" عورة و پایین تنه بگیریم، در این صورت اولین جای مهم پس از عورة و پایین تنه که در صدر آیه آمد عبارت از بالاتنه با محوریت سینه و پستان می‌باشد و در نتیجه مراد قرآن در عبارت "ولیزرن بخرهن علی جیوبهن" را می‌توان امر به پوشش سینه دانست خیل کثیری از مفسران نیز مراد عبارت را پوشش همین ناحیه دانسته‌اند.

احتمال ۲- ستر فرج و پایین تنه: اما اگر جمله صدر آیه را نه به معنای ستر عورة بلکه به معنای عدم ارتکاب فحشاء و زنا بدانیم در این صورت اولین موضع لازم‌الستر، برای مهار نسبی فحشاء، پوشاندن ناحیه دامن و پائین تنه است بنابراین گویا بتوان مراد آیه در عبارت "ولیزرن بخرهن علی جیوبهن" را لزوم دقت در پوشش فرج و پایین تنه دانست به ویژه که در این امر بی‌توجهی‌هایی داشتند.

احتمال ۳- ستر جاهای حسّاس به طور کلی: اما اگر جمله "لاییدین زینتھن إلا ما ظھرمنھا" که بلافاصله پیش از عبارت مورد بحث آمده است را ملاک مقایسه قرار دهیم در این صورت از آنجا که این جمله بنا به آنچه قبلاً توضیح دادم دالّ بر مهار برهنگی در ناحیه تنه، ران و بازو است پس عبارت اصلی می‌تواند گویای "توجّه عملی" به پوشش مواضع مذکور، رعایت دقّت و ارائه شیوه‌ای اجرائی در آن خصوص باشد.

دومین بررسی نیز همراه با سه احتمال متصوّرش به پایان رسید و مشخص شد که حکم آیه، یا متمرکز بر پوشش سینه است، یا پوشش دامن و پایین تنه، و یا پوشش هر قسمت حساس به طور کلی.

طریق سوم- معانی جیب: سومین طریق دست‌یابی به معنای "ولیضربن بخرھن" علی جیوبھن" پی‌گیری معانی و مصادیق جیب (مفرد جیوب) است. در این رابطه نیز سه احتمال به شرح زیر وجود دارد:

احتمال ۱- ستر سینه: چنان‌که پیش از این گفته شد بسیاری از مفسران بر این باورند که منظور از جیوب در این آیه، ناحیه سینه و گریبان است و در نتیجه هدف آیه را لزوم پوشش "سینه" دانسته‌اند.

احتمال ۲- ستر فرج و پایین تنه: از دیگر مصادیق واژه جیب، کاربرد آن به جای واژه فرج و شرمگاه است! به بی‌تی که خلیل‌بن‌احمد آورده توجه کنید: «و لغة طی: هذه رجلة و هذا رجل... و قال فی الرجلۃ التي هی المرأة: خرقوا جیب فتاتھم / لم یبالوا سوءة الرجلۃ»^{۱۲۲۳} این بیت گرچه معنایش واضح، و گویای انطباق جیب بر فرج و شرمگاه و دامن است ولی با این حال توضیح ابن‌منظور و زبیدی را برای اطمینان می‌آورم: «کل جار ظل مغتبطا / غیر جیران بنی‌جبله // خرقوا جیب فتاتھم / لم یبالوا حرمة الرجلۃ. عنی بجیبھا هنھا»^{۱۲۲۴} و «کل جار ظل مغتبطا / غیر جیران بنی‌جبله // خرقوا جیب فتاتھم / لم یبالوا حرمة الرجلۃ. کنی بالجیب عن الفرج»^{۱۲۲۵}. بنابراین آیه در عبارت "ولیضربن

۱۲۲۳- العین ج ۱ ص ۶۵۹، تفسیر تبیان ج ۴ ص ۳۷۹

۱۲۲۴- لسان العرب ج ۱۱ ص ۲۶۶ (واژه رجل)

۱۲۲۵- تارح العروس ج ۱۴ ص ۲۶۳

بخرهنّ علی جیوبهنّ" خواهان پوشش ناحیه فرج و پایین تنه، و رعایت دقت در این امر شده است تا زنان مؤمن از ظهور گاه و بی‌گاه این ناحیه، که به صورت عادت در آمده بود، جلوگیری کنند. این تفسیر گرچه غیر منتظره می‌نماید و با ذهنیات مفسران (به ویژه آن ذهنیاتی که عبارت را دالّ بر پوشش گردن و مو! می‌دانند) تفاوت فاحش دارد اما برگرفته از معانی مسبوق به سابقه در ادبیات کهن عرب بوده و از آن گذشته در آیه، قرینه روشنی دالّ بر انحصار معنای جیب بر سینه وجود ندارد و در نتیجه نمی‌توان احتمال کنونی را نادیده گرفت.

علاوه بر این‌ها چه بسا حدیث نبوی لَیَّةٌ لِأَلِیَّتِینِ، مرتبط با همین آیه بوده و گویای تأکید بر ستر دامن و نشیمن‌گاه باشد. متن حدیث بنا به نقل سیوطی، که آن را در ذیل همین آیه آورده، از این قرار است: «أَخْرَجَ الْحَاكِمُ وَصَحَّحَهُ عَنْ أُمِّ سَلْمَةَ أَنَّ النَّبِيَّ (ص) دَخَلَ عَلَيْهَا وَهِيَ تَخْتَمِرُ فَقَالَ لَیَّةٌ لِأَلِیَّتِینِ»^{۱۲۲۶} (پیامبر (ص) بر اُمّ سلمه وارد شد در حالی که وی مشغول اختمار بود پس حضرت به او گفت: لَیَّةٌ لِأَلِیَّتِینِ). سخن پیامبر را دو جور می‌توان تلفظ و قرائت کرد: ۱- لَیَّةٌ لِأَلِیَّتِینِ؛ که ناظر به نحوه‌ی عمامه‌بستن و تعداد دور آن است. تلفظ رایج و مشهور همین بوده و در آینده مورد استفاده قرار می‌گیرد (بخش ۳ فصل ۲ گام ۲ مبحث تردید در معنای روسری). ۲- لَیَّةٌ لِأَلِیَّتِینِ؛ که با این فرض اَلِیَّتِینِ مثنای اَلِیَّةٌ بوده و به معنای کفل و نشیمن‌گاه است و در نتیجه معنای کلام حضرت به اُمّ سلمه چنین است: «[با این‌که در خانه هستی با این‌حال] ساتر دامت را به دور کفل‌هایت بیچان [تا برهنه نباشی]». گزارش دیگری از این روایت وجود دارد که به تفسیر اخیر نزدیک‌تر است زیرا در آن به جای تختمر، "لم تختمر" آمده و در نتیجه، اختمار و عمامه‌بستی در کار نبوده که حضرت بخواهد در نحوه‌اش سخن گفته باشد! گزارش مذکور را احمد بن حنبل آورده: «... عَنْ وَهْبٍ مَوْلَى أَبِي أَحْمَدَ عَنْ أُمِّ سَلْمَةَ أَنَّ النَّبِيَّ (ص) دَخَلَ عَلَيْهَا وَهِيَ تَخْتَمِرُ فَقَالَ لَیَّةٌ لِأَلِیَّتِینِ»^{۱۲۲۷} و ترجمه‌اش چنین است: «پیامبر [به خانه رسید و] بر اُمّ سلمه وارد شد در حالی که اُمّ سلمه خود را نپوشانده بود [و کاملاً

۱۲۲۶ - الدر المنثور ج ۵ ص ۴۲، المستدرک علی الصحیحین ج ۴ ص ۱۹۴، مسند احمد بن حنبل ج ۶ ص ۳۰۶ و ۳۰۷

۱۲۲۷ - مسند احمد بن حنبل ج ۶ ص ۲۹۴

برهنه بود، و یا دامن و لنگ را ناقص بسته بود و در نتیجه دورتادور کمر و پایین تنه را به خوبی در بر نگرفته بود]. پیامبر به وی گفت: پارچه را دور کمرت ببیچان [و نشیمن- گاهت را بیوشان]». گویا رهنمود پیامبر، با این که امّسلمه در داخل خانه بود، ناشی از خانه‌های ناپوشا و ورودهای ناغافل مراجعین است. علاءالدین هندی همین قرائت را محتمل دانسته زیرا حدیث را علاوه بر مبحثی دیگر^{۱۲۲۸} همچنین در مبحثی با عنوان "ذیل لباس المرأة" (دامن لباس زن) آورده: «(ذیل لباس المرأة)... لَیَّةٌ لالیَّتین»^{۱۲۲۹} که گویای انتخاب واژه آلِیتین و نه لَیتین توسط وی است. از جمله خدشه‌هایی که بر این قرائت می‌توان گرفت فقدان ال بر آلِیتین است.

احتمال ۳- ستر همه شکاف‌ها و فاصله‌های جامه‌ها: معنای اصلی جیب عبارت از شکاف (و فاصله میان دو چیز) است پس هر شکاف و فاصله‌ای که بر روی یک جامه و یا حدّ فاصل میان دو جامه بود (و منجر به نمایان شدن بخش‌هایی از تنه، ران و بازو می‌گردید) را در بر می‌گیرد: چه این شکاف لباس در ناحیه گریبان و سینه، و یا میان طرفین سرانداز باشد، چه ناشی از فاصله مابین لباس پایین تنه و لباس بالاتنه بود و منجر به ظهور شکم و کمر می‌شد، چه ناشی از شکاف‌های جانبی جامه، درع و إزار (در اثر اشتغال صماء، درع غیر مخیط‌الجانبین، و چاک جانبی إزار) بود و موجب نمایان شدن پهلوها و کناره‌های ران می‌گردید و چه مربوط به شکاف تحتانی إزار و دامن لباس بود که در هنگام نشستن و زانو در بغل گرفتن، به کشف عورة و ران می‌انجامید. بر این اساس عبارت "ولیضربن بخرهن علی جیوبهن" خواهان بسته شدن "همه" شکاف‌ها و فاصله‌های مذکور شده است و به عبارت دیگر، رفع برهنگی هر بخشی از اندام یادشده را مورد توجه قرار داده و نه فقط ناحیه سینه و یا ناحیه فرج و پایین تنه را.

چنان‌که ملاحظه شد آیه در این طریق بررسی نیز که با سه احتمال همراه بود، خواهان پوشاندن سینه یا پایین تنه و یا به طور کلی هر قسمتی از اندام غیرظاهر شده است.

۱۲۲۸ - کنز العمال حدیث ۴۱۲۳۱

۱۲۲۹ - کنز العمال ج ۱۵ ص ۳۲۴ حدیث ۴۱۲۴۰

طریق چهارم - نسبت آن با لایب‌دین زینت‌هن: جمله لایب‌دین زینت‌هنّ إلا مظهرمنها که بلافاصله پیش از عبارت اصلی آمده، می‌تواند ملاکی برای تعیین معنای آن باشد. جمله فوق به "کلیت نهی از برهنگی اندام غیرظاهر" پرداخته و وارد توضیحات نشده است پس چه بسا جمله اصلی، توضیح‌گر جمله مذکور باشد ولی معلوم نیست که این توضیح چگونه است به همین خاطر گمانه‌های مربوط به نسبت جمله اصلی با جمله فوق را فهرست می‌کنم:

احتمال ۱- تبیین عملی‌سازی جمله ماقبل: اگر لایب‌دین زینت‌هنّ إلا مظهرمنها، امر به "هویدا نساختن اندام غیرظاهر" باشد در این صورت جمله اصلی می‌تواند بیان‌گر کیفیت عملی ساختن دستور مذکور، چگونگی تحقق آن و نحوه پوشش مورد انتظار باشد به ویژه که اشاره به جامه‌های موجود بر اندام (خمرهن) دارد و این نشان می‌دهد که اولاً درون توضیحات پوشیدگی است (و نه مبین اصل و کلیت پوشش که در جمله ماقبل بود) و ثانیاً بیان‌گر وجود ایراد قبلی در نحوه استفاده از آن است زیرا به اصلاح استفاده از خمار پرداخته است. این ایرادها و کاستی‌ها، همیشه یا گهگاه بر پوشیدگی مواضع مهمی از اندام وجود داشت که شرح آن را مکرراً آورده‌ام. بنابراین عبارت "ولیضربن بخمرهنّ علی جیوبهنّ" خواهان استفاده بهینه از جامه‌های‌شان، و در نتیجه برطرف ساختن کاستی‌هایی که منجر به پیدا شدن اندامی که معمولاً پوشیده بود می‌باشد تا بدان وسیله مراد آیه در عبارت "لایب‌دین زینت‌هنّ إلا مظهرمنها" فعلیت یابد.

احتمال ۲- تأکید بر ستر جاهای حسّاس: اگر بنا باشد عبارت ولیضربن بخمرهنّ علی جیوبهنّ در صدد "تأکید" بر "موضعی خاص" از میان اندام ملحوظ در لایب‌دین زینت‌هنّ الا مظهرمنها (شامل تنه، ران و بازو) باشد در این صورت با دو برداشت زیر روبرو هستیم:

الف- ناحیه دامن: برداشت اول این است که عبارت در صدد بیان ناحیه "دامن و فرج" می‌باشد زیرا اولین و حسّاس‌ترین موضع برای تأکید در پوشش، همین ناحیه است (که در فقه نیز تحت عنوان "ستر العورة" از آن روزگار بر جا مانده است). در تأیید این برداشت می‌توان به انطباق واژه جیب بر "فرج" که پیش از این آوردم اشاره کرد. گویا

هر دو واژه جیب و فرج به معنای "مرز، شکاف و فاصله‌ی" میان دو چیز، و در بحث فعلی به معنای "مرز، شکاف و فاصله" میان دو پا، است که منطبق بر ناحیه عورتین (از موی زهار در جلو تا بالای شرمگاه عقب، یعنی حدّ فاصل میان پاها) می‌باشد که البته برای تحقق استتارش می‌بایست از پارچه‌ای که از دور کمر تا نزدیک زانو امتداد می‌یافت استفاده می‌کردند. پس ترجمه کل عبارت "لا یبدین زینتهنّ الا مظهرمنها ولیضربن بخرهنّ علی جیوبهنّ" چنین است: «زنان مؤمن نباید اندام [واقع در محدوده تنه، بازو و ران]شان را نمایان سازند... و [به ویژه] می‌بایست جامه و پوشاک‌شان را بر فرج و پایین تنه بپوشانند [و از استتارش اطمینان حاصل کنند]». گفتنی است هنگامی این برداشت درست است که عبارت یحفظن فروجهنّ به معنای صیانت جنسی و عدم زنا باشد زیرا اگر به معنای پوشاندن فرج و عورة باشد در این صورت برداشت کنونی با اشکال تکرار روبرو می‌شود.

ب- ناحیه سینه: برداشت دوم این است که اگر یحفظن فروجهنّ به معنای ستر عورة و پائین تنه باشد در این صورت عبارت اصلی برای ستر سینه و بالاتنه است زیرا پس از فرج و پائین تنه، حسّاس‌ترین موضع برای پوشش همین سینه است که برای استتارش کافی بود طرفین سرانداز و روسری را در ناحیه جلوی بدن به هم وصل کنند. پس معنای جیب و جیوب در این عبارت سینه و جلوی بدن است. انطباق جیب بر سینه از پایگاه ادبی و تفسیری نیز برخوردار است: «و یجوز أن یراد بالجیوب: الصدور تسمیة بما یلبها و یلبسها. و منه قولهم: ناصح الجیب»^{۱۲۳۰} و «فقد قیل: إنهنّ کنّ یلقین مقانعهن علی ظهورهن فتبدو صدورهنّ. و کتّی عن الصدور بالجیوب، لأنّها ملبوسة علیها»^{۱۲۳۱}. بنابراین ترجمه کل عبارت چنین است: «زنان مؤمن نباید اندام‌شان را آشکار سازند و [به ویژه علاوه بر اطمینان از فرج و دامن، که در صدر آیه آمد] می‌بایست جامه‌شان را بر روی سینه [نیز] قرار دهند [و بدین وسیله از استتار دو ناحیه مهم، یعنی دامن و سینه اطمینان یابند]».

۱۲۳۰ - کشف ج ۳ ص ۲۳۱

۱۲۳۱ - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۴۲

چنان‌که پیش‌تر آوردم ممکن است برخی‌ها جیب و سینه در این آیه را (متأثر از: تحولاتی که در البسه و در افزایش دایره حساسیت‌ها به وجود آمده) محدود به قسمت‌های بالایی سینه که نزدیک گردن و استخوان ترقوه است بکنند اما روشن است که در آن روزگار پیدا بودن این مقدار اندک از سینه، چندان حساسیت‌زا نبوده و نشانه بی‌مبالاتی زن به شمار نمی‌آمده است زیرا بخش‌های بسیار حساس‌تر از آن، همچون فرج و عورة مطابق آیات پیش‌گفته، دچار خطر برهنگی بودند و در نتیجه در آن آشفته‌بازار نوبت پرداختن به استتار "بخش کوچک واقع در بالای سینه (و نیز گردن)" نمی‌رسید و از آن گذشته باید میان پوشش فرج و دامن (که در عبارت صدر آیه آمد) با پوشش سینه (که در این عبارت آمده است) تناسب منطقی و معقولی برقرار باشد. این ترتیب منطقی همانا ذکر "سینه و پستان!" پس از ذکر "فرج و دامن" است و نه ذکر ناحیه ناچیزی از سینه، پس از ذکر فرج و دامن!

در واقع گریبان و شکاف لباس در ناحیه سینه و جلوی بدن، چنان بزرگ و فراخ بود که به راحتی موجب نمایان بودن سینه و پستان به طور اجمال می‌شد و در نتیجه آیه را به واکنش واداشت. علاوه بر توضیحات گویای کتاب همچنین توضیح قرطبی در تفسیر آیه (ذیل حدیثی از صحیح بخاری) تا حدودی ما را به وسعت جیب و فراخی شکاف جامه و گریبان نزدیک می‌کند: «فی هذه الآیة دلیل علی أن الجیب انما یکون فی الثوب موضع الصدر. و كذلك کانت الجیوب فی ثیاب السلف رضوان الله علیهم؛ علی ما یصنعه النساء عندنا بالاندلس و أهل الدیار المصریة من الرجال و الصبیان و غیرهم. و قد ترجم البخاری (باب جیب القمیص من عند الصدر و غیره) و ساق حدیث ابی هریره قال: ضرب رسول الله (ص) مثل البخیل و المتصدق کمثل رجلین علیهما جُبَّتان من حدید قد اضطرت أیدیہما إلی تَدِیہما و تراقیہما، [فجعل المتصدق کلما تصدق بصدقة انبسطت عنه حتی تغشى أنامله و تعفو أثره و جعل البخیل کلما هم بصدقة قلصت و أخذت کل حلقة بمکانها.] قال ابوهریره: فأنا رأیت رسول الله (ص) یقول باصبعیه هكذا فی جیبه؛ فلو رأیته یوسّعها و لا تتوسّع. فهذا بیّن لک أن جیبه (ع) کان فی صدره؛ لأنه لو کان فی منکبه لم تکن

یداه مضطرّة الی تَدْبِيهِهِ و تراقبه. و هذا استدلال حسن»^{۱۲۳۲}. در این روایت شاهد انطباق محدوده جیب و شکاف بر موضع سینه، اما نه بر محدوده ناچیزی از سینه که در ذهن برخی مان وجود دارد، می‌باشیم و همچنین است: «جربان القميص: جيبه و هو فتحته التي تكون بين الثديين»^{۱۲۳۳} و «وليضربن بخمرهن على جيوهن: الجيوب فتحات الصدر التي تبدو منه أجزاء من الجسم، و هذه من العورة، والخمر جمع خمار، وليضربن: أي ليضعن الخمر على هذه الجيوب التي ترى منها الصدور، فيستتر ذلك الجزء من عورة المرأة؛ لأن عورة المرأة الحرة كل جسمها»^{۱۲۳۴}.

شاهد قوی‌تر و گویاتر بر فراخی جیب و شکاف، دو آیه‌ای است که قرآن در باره نشانه‌های مربوط به حضرت موسی^(ع) آورده: «و أدخل يدك في جيبك تخرج بيضاء من غير سوء في تسع آيات...»^{۱۲۳۵} (ای موسی دستت را در جیب و گریبان داخل کن تا درخشان بیرون آید...) و «اسلك يدك في جيبك تخرج بيضاء من غير سوء و اضمم اليك جناحك من الرهب»^{۱۲۳۶} (دستت را به درون گریبان ببر تا روشن، اما بی‌عیب بیرون آید...). واضح است که آسانی ورود دست به جیب و گریبان (و رساندن آن به سینه و زیر بغل) فقط در صورتی ممکن است که شکاف گریبان را طویل (یعنی از بالای سینه و زیر گردن تا پایین سینه و نزدیک شکم و بلکه پایین‌تر)، بزرگ و فراخ بدانیم. روایت زیر نیز در همین راستا است: «حدثني معاوية بن قرة عن ابيه قال أتيت رسول الله^(ص) في رهط من مزينة فبايعناه و ان قميصه لمطلق قال فبايعناه ثم أدخلت يدي في جيب قميصه فمسست الخاتم ثم قال عروة فما رأيت معاوية و لا ابنه قال حسن يعني أبا إياس في شتاء قط و لا حر الا مطلقا ازارهما لايزرانه أبدا»^{۱۲۳۷} (گفتمنی است از این روایت فقط توضیح لغوی را دنبال می‌کردم و نه صحت و سقم چیزهای دیگرش را).

این شکاف طویل و فراخ، چنان‌که در مثال‌ها آورده شد، حکم دروازه ورودی را

۱۲۳۲ - تفسیر قرطبی ج ۱۲ ص ۲۳۱ [ج ۱۰ ص ۲۵۰]
 ۱۲۳۳ - باورقی حدیث ۶۰۷۲ وسائل الشیعه چاپ آل البیت
 ۱۲۳۴ - زهرة التفاسیر (محمد أبوزهرة) ج ۶۵ ص ۵۱۸۲
 ۱۲۳۵ - سوره نمل آیه ۱۲
 ۱۲۳۶ - سوره قصص آیه ۳۲
 ۱۲۳۷ - مسند احمد بن حنبل ج ۳ ص ۴۳۴ + ج ۴ ص ۱۹

داشت یعنی از همین راه بود که فرد می‌توانست دستش را به راحتی به درون ببرد، و گویا در همین راستا است که واژه جیب و شکاف دارای کاربرد در معنای "مدخل و دروازه" است: «جَبِ الارض: مَدْخُلُهَا»^{۱۲۳۸}. بنابراین انطباق جیب لباس در این آیه و در آن روزگار بر شکاف مخصوص "گردن و ناحیه ناچیز واقع در بالای سینه" نادرست است هرچند بعدها که از دوخت و دوز استقبال شد و طرفین جامه به هم متصل شد، شکاف جامه نیز محدود به ناحیه "گردن و بالای سینه" گردید!

بنابراین مطابق احتمال ۲، عبارت ولیضربن بخرهن علی جیوبهن در صدد تأکید بر پوشش دامن یا سینه از میان کلیت مذکور در لاییدین زینتهن است.

احتمال ۳- نبود نسبت و رابطه: بر این اساس عبارت ولیضربن بخرهن علی جیوبهن، جمله‌ای جدید و مستأنفه بوده و قصد توضیح جمله لاییدین زینتهن الا ما ظهرمنها را ندارد.

ستر مو و گردن: اگر سخن فوق درست باشد در این صورت می‌توان انتظار داشت که ولیضربن بخرهن علی جیوبهن به پوشاندن ناحیه جدیدی از پیکر (علاوه بر تنه، ران و بازو که قبلاً از لاییدین زینتهن الا ما ظهرمنها به دست آمد) اشاره دارد. این ناحیه جدید را، چنان‌که از برخی گزارشات و تفاسیر برمی‌آید، می‌توان موی سر و گردن تصور کرد: «و قیل: إنهن أمرن بذلك لیسترن شعورهن و قرطهن و أعناقهن»^{۱۲۳۹} (گفته می‌شود به این دلیل دستور ولیضربن بخرهن علی جیوبهن نازل شد که زنان مو، گوشواره و گردن را بیوشانند). مطهری نیز می‌گوید: «دقت فرمائید! خمار=روسری، اساساً برای پوشانیدن سر وضع شده است. ذکر کلمه خمر در آیه می‌فهماند که زن باید روسری داشته باشد...»^{۱۲۴۰}.

نقد استنباط ستر مو و گردن: اما در ردّ این برداشت، علاوه بر مطالب فراوانی که در طول کتاب آورده شد، سه توضیح زیر را می‌آورم:

توضیح اول- کسانی که عبارت را دالّ بر پوشش موی سر و گردن دانسته‌اند به

۱۲۳۸- لسان العرب ج ۱ ص ۲۸۸، قاموس فیروز آبادی ج ۱ ص ۵۰

۱۲۳۹- مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۴۲

۱۲۴۰- مسئله حجاب ص ۱۸۹

خوبی می‌دانند که هیچ اسمی از موی سر در آیه نیامده و نیز قبول دارند که نصّ عبارت صرفاً دستور به قرار دادن سرانداز بر روی سینه (و حداکثر گردن) داده است: «ولیضربن بخمرهنّ علی جیوبهنّ. یعنی می‌باید روسری خود را بر روی سینه و گریبان خویش قرار دهند»^{۱۲۴۱}. بنابراین پیداست که ایشان استنباط پوشش مو را از لابلای عبارت، و نه از صراحت متن، استخراج کرده‌اند و همچنین پیداست که آنان استفاده از سرانداز را از پیش از نزول آیه لازم و به عبارتی شرعی تلقی کرده‌اند. ولی در پاسخ باید گفت استنباط لزوم پوشش مو از راه قهری بودن استتارش در پی پوشش سینه و گردن، در نهایت ضعف و سُستی است. از آن گذشته، شرعی قلمداد شدن استفاده از سرانداز در پیش از نزول آیه نیز نادرست است زیرا هیچ آیه‌ای پیش از این آیه (و حتی پس از آن) دالّ بر استفاده از خمار و سرانداز نازل نشده و بلکه هیچ اسمی نیز از آن به میان نیامده است. همچنین "ذکر" خمار و سرانداز به خودی خود نمی‌تواند کاشف از حکم قرآن مبنی بر لزوم استفاده از آن و لزوم پوشش قلمرو تحت استتارش باشد مگر این‌که "امر" به استفاده از آن شده باشد ولی هرگز چنین امری در آیه نیست بلکه از خمار صرفاً به عنوان وسیله‌ای برای قرارگرفتن بر روی ناحیه‌ای دیگر یادشده است. پس همان‌طور که پیش‌تر گفتم حتی اگر خمار به معنای سرانداز و روسری باشد در این صورت استفاده از آن، به شرایط اقلیمی، عادات جاری، اعتبار اجتماعی، و رسم و عرف رایج‌شان برگشت می‌کرد و در نتیجه "صرف ذکر" سرانداز نمی‌تواند مبنای تفسیرمان از آیه قرار گیرد. در واقع وجود خمار در متن آیه، بدون این‌که آیه وظیفه‌ای برای آن در قبال ستر مو تعریف کند، دلالت بر عرفی بودن کاربردش دارد. شرح این مطلب را در مبحث (حمل بر رسم و اعتبار اجتماعی، و نه حجاب شرعی) در فصل دوم از بخش ۳ می‌آورم.

به این ترتیب آیه در این عبارت، خمار و سرانداز را به عنوان دم‌دست‌ترین وسیله‌ای که در اختیار فرد است و از همه جامه‌ها به ناحیه سینه نزدیک‌تر است انتخاب کرده تا زنان به آن وسیله جیب و سینه را بپوشانند و نه این‌که کاربرد قبلی خمار، که برخاسته از رسوم، شرایط اقلیمی و نیز مشترک میان زنان و مردان بود را مورد تشریح و امضاء قرار

داده باشد.

توضیح دوم- با این که سخن مفسرانی که در توضیح اول از آن‌ها یاد کردیم، بیان‌گر وجود قبلی روسری است اما روایاتی به شرح زیر در دست است که ظهور آن را متأثر از دستور همین آیه دانسته؛ زیرا در این روایات آمده که زنان مؤمن پس از نزول ولیضربن بخرهن علی جیوبهن، قطعه‌ای از جامه را بُریدند و آن را به دور سرشان بستند. علی رغم اختلاف و بلکه تضادی که بین برداشت مفسران یادشده با این روایات وجود دارد اما جالب این است که مبنای تفسیر بسیاری از آن مفسران، همین روایات است! اینک چند نمونه از این نوع روایات را می‌آورم و سپس در نقد آن‌ها به توضیح خواهم پرداخت:

«عن صفیة بنت شیبیة عن عائشة قالت: فلما نزلت: ولیضربن بخرهن انقلب رجال من الانصار إلى نسائهم يتلونها عليهن فقامت كل مرأة منهن إلى مرطها فصعدت منه صدعة فاختمت بها فاصبحن من الصبح و كان علی رؤوسهن الغربان»^{۱۲۴۲}، «عن عروة عن عائشة قالت: یرحم الله نساء المهاجرات الأول، لما أنزل الله: ولیضربن بخرهن علی جیوبهن، شقن مروطهن فاختمن بها»^{۱۲۴۳}، «عن صفیة بنت شیبیة أن عائشة كانت تقول: لما نزلت هذه الآية: ولیضربن بخرهن علی جیوبهن، أخذن أزهرن فشققنها من قبل الحواشی فاختمن بها»^{۱۲۴۴} و «عایشه همواره زنان انصار را این چنین ستایش می‌کرد: مرحبا به زنان انصار. همین که آیات سوره نور نازل شد یک نفر از آنان دیده نشد که مانند سابق بیرون بیاید. سر خود را با روسری‌های مشکی می‌پوشیدند. گوئی کلاغ روی سرشان نشسته است. در سنن ابوداود جلد ۲ ص ۳۸۲ همین مطلب را از ام سلمه نقل می‌کند با این تفاوت که ام سلمه می‌گوید: پس از آن که آیه سوره احزاب یدنین علیهن من جلابیهن نازل شد، زنان انصار چنین کردند»^{۱۲۴۵}.

چنان‌که ملاحظه شد این روایات، قابل پذیرش نیست زیرا متنی پریشان و به دور از محتوای آیه دارد. برخی اشکالات این گونه روایات چنین است:

۱۲۴۲ - تفسیر ابن ابی حاتم روایت ۱۴۴۰۵

۱۲۴۳ - صحیح بخاری ماقبل حدیث ۴۳۸۷

۱۲۴۴ - صحیح بخاری ح ۴۳۸۷

۱۲۴۵ - مسئله حجاب ص ۲۵

۱- در حالی که برخی از آن‌ها اقدام زنان در استفاده از روسری را متأثر از آیه کنونی (ولیضربن بخرهن علی جیوبهن) دانسته‌اند، اما در برخی دیگر از همین نوع روایات، آن اقدام مربوط به آیه جلاب (یدنین علیهن من جلابیهن) دانسته شده است: «أخرج ابن مردويه عن عائشة قالت: رحم الله نساء الأنصار لما نزلت يا ايها النبي قل لازواجك الآية شقن [؟شقن] مروطن فاعتجرن بها و صلين خلف رسول الله (ص) كأنما علی رؤوسهن الغربان»^{۱۲۴۶} و «و أخرج عبدالرزاق و عبدبن حمید و أبو داود و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابن مردويه عن أم سلمة قالت لما نزلت هذه الآية یدنین علیهن من جلابیهن خرج نساء الانصار كان علی رؤسهن الغربان من أكسية سود یلبسناها»^{۱۲۴۷}.

۲- با این که در بسیاری از آن‌ها زنان انصار مورد تشویق قرار گرفته‌اند و از آن‌ها به عنوان عمل‌کنندگان به مضمون آیه نام می‌برد اما در برخی دیگر، از زنان مهاجر سخن رفته است! این در حالی است که هر دو دسته از روایات دارای متن و الفاظ یکسانی هستند.

۳- در حالی که در روایات صریحاً از تهیه پوشاک جدید سخن به میان آمده (به این صورت که زنان در پی نزول آیه بخشی از جامه‌شان را بریدند و آن را به عنوان روسری بر سر نهادند) اما از متن آیه چنین چیزی به دست نمی‌آید زیرا نه جیوب به معنای سر است و نه سخن (از برش پارچه و) تهیه جامه جدید به میان آمده است بلکه آیه صرفاً خواهان قراردادن خمار موجودشان بر روی جیب و سینه شده است. با این حال اگر بخواهیم مضمون روایات را متأثر از دستور آیه بدانیم در این صورت با چنین ترجمه‌ای روبرو می‌شویم: «و باید (بخشی از) جامه‌شان را (برش دهند و آن قطعه را) بر روی (سر، یعنی محل) شکاف (فوقانی جامه) قرار دهند». از آن جا که در این ترجمه مراد از جیوب، شکاف فوقانی پیراهن که سر و گردن از آن رد می‌شود بوده و نیز امر آیه دال بر استتار شکاف مذکور دانسته شده است بنابراین با زنان خیمه بر سر روبرو می‌شویم که برای بسته شدن شکاف جامه در ناحیه گردن، "تمام سر، صورت، گردن و سینه‌شان" به وسیله

۱۲۴۶ - فتح القدیر شوکانی ج ۴ ص ۳۰۷

۱۲۴۷ - الدر المنثور ج ۵ ص ۲۲۱

خیمه مذکور بسته شده است. همان‌طور که ملاحظه می‌شود این تفسیر همراه با تکلف و نیازمند توجیه بوده و از آن گذشته نتایج مردودی دارد که حتی با مطلع آیه سازگاری ندارد. همچنین حرف باء در بخرهن در معنای "تبعیض" به کار رفته ولی گویا این حرف در کنار فعل ضرب، مجموعاً به معنای "قراردادن" است.

در این‌جا با بخشی از سرگذشت پوشش مو آشنا شدیم اما تفصیل آن در بخش مباحث فقهی خواهد آمد. به هر حال گویا بدعتِ چنین تشریحی در نزد متشرعان اولیه خوش آمده بود که طرفداران عایشه آن را به وی، و طرفداران ام سلمه آن را به او نسبت دادند تا هریک افتخار استنباط ستر مو و سر از قرآن را به فرد مورد نظر خود نسبت دهند!

بنابر آنچه گذشت نه سخن مفسران سابق‌الذکر صحیح است (زیرا وجود سرانداز در پیش از ظهور اسلام، به علاوه‌ی صرف ذکر آن در قرآن دلیل بر شرعیت و تشریح کاربردش از سوی قرآن نیست) و نه محتوای روایات بالا صحیح است (زیرا قرآن در این آیه امر به تهیه و ابداع خمار و سرانداز نکرده و نیز دستور به گذاردن خمار بر روی سر نداده است).

گفتنی است تمام مطالبی که در توضیح اول و دوم آورده شد بر این مبنا استوار بود که خمار را به معنای روسری و سرانداز، و جیب را مربوط به ناحیه سینه بدانیم در حالی که مطابق مطالب پیش‌گفته، نه خمار لزوماً به معنای روسری و سرانداز است و نه جیب الزاماً اشاره به ناحیه سینه دارد.

تنمهی توضیح دوم - از توصیفات که در متن روایات فوق در مورد خمار آمده، چنین به نظر می‌رسد که تعریف این واژه در آن عصر، نزدیک به عمامه می‌باشد و نه روسری‌های کنونی. دلایل خود در این باره را همان‌طور که در شرح آیه جلاب و عده دادم در بخش سوم (شواهد انطباق روسری بر عمامه) می‌آورم.

توضیح سوم - در این توضیح بنا دارم اثبات کنم که جمله ولیضربن بخرهن علی جیوبهن با جمله ما قبلش یعنی لایبیدن زینتھن الا ماطهرمنھا دارای ارتباط توضیحی بوده و در نتیجه احتمال سوم (که حاکی از مستأنف بودن ولیضربن بخرهن علی جیوبهن بود و

به همین خاطر امکان استنباط پوشش مو و گردن، به عنوان نواحی جدید، از آن به دست می‌آید) از اساس نادرست است. برای اثبات مطلب کافی است کل عبارات را همراه با ادامه آن مرور کنیم و به جمله‌ی تکرار شده‌اش دقت کنیم: «لاییدین زینتهن الا مظهرمنها ولیضربن بخرهن علی جیوبهن و لاییدین زینتهن الا لبعولتهن...». چنان‌که ملاحظه می‌شود جمله لاییدین زینتهن برای استثناء کردن شمول حکم آیه نسبت به محارم، تکرار شده ولی جالب است که جمله ولیضربن بخرهن علی جیوبهن در این تکرار همراهش نیامده است و این نشان می‌دهد که ولیضربن بخرهن علی جیوبهن در عبارت یکپارچه‌ی "لاییدین زینتهن الا مظهرمنها ولیضربن بخرهن علی جیوبهن" به عنوان توضیح و تنمّه لاییدین زینتهن است چه اگر مستقل، مستأنفه و بی‌ارتباط با ماقبل بود و در نتیجه اشاره به پوشش مو و گردن (یا هر بخش جدیدی از اندام) داشت در این صورت لازم بود علاوه بر استثناء لاییدین زینتهن همچنین ستر مو و گردن نیز در برابر آنان (محارم) با ذکر دوباره‌ی ولیضربن بخرهن علی جیوبهن استثناء می‌شد در حالی‌که چنین نشده است!

چهارمین و آخرین طریق بررسی ولیضربن بخرهن علی جیوبهن نیز پایان یافت و در نتیجه، یا مطابق آنچه در احتمال اول آوردم مبین کیفیت تحقق لاییدین زینتهن است و یا طبق آنچه در احتمال دوم گفته شد در صدد تأکید بر موضع خاصی از اندام ملحوظ در لاییدین زینتهن می‌باشد و در نتیجه چیز جدید و جداگانه‌ای نبوده و اشاره به هیچ موضعی بیش از آنچه از شرح لاییدین زینتهن الا مظهرمنها به دست می‌آید ندارد. نتیجه: عبارت ولیضربن بخرهن علی جیوبهن از چهار طریق مورد بررسی قرار گرفت و مشخص شد که دستور آیه در این عبارت:

- ۱- یا مبین ستر "سینه و پستان" است زیرا خمار را به معنای سرانداز (با قابلیت استتار جلوی بدن) می‌دانند و جیب را حاکی از باز بودن ناحیه سینه دانسته‌اند.
- ۲- و یا گویای ستر "فرج و پایین تنه" می‌باشد زیرا جیب به معنای فرج بوده، و خمار نیز ساتری است که آن را می‌پوشاند.
- ۳- و یا بهتر از همه این است که دستور آیه را یک رهنمود کلی، و واژه‌های کلیدی

خمار و جیب را نیز ناظر به معانی کلی‌شان بدانیم. به این ترتیب جیب، اِشعار بر شکاف یا فاصلهٔ خاصی ندارد بلکه دالّ بر هر شکاف یا فاصلهٔ نمایانی بود که به خاطر جامه‌های نادوخته‌شان در وضعیتهای مختلف حادث می‌شد و در نتیجه تنه و ران را در معرض برهنگی قرار می‌داد و به ویژه موجب ظهور "فرج و پایین‌تنه" و "سینه و پستان" می‌گردید. همین‌طور خمار نیز اِشعار بر جامهٔ خاصی نداشته بلکه دالّ بر جامه و پوشاک به طور کلی است که بر روی اندام قرار می‌گرفت و می‌توانست ظهور جیب را مهار کند و به ویژه ناحیهٔ "فرج" و "سینه" را بپوشاند.

بنابراین جملهٔ ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن، که در ادامه و در تبیین عبارت لایبیدن زینتهنّ الا ما ظهرمنها آمده، خواهان بسته شدن پنجره‌هایی است که رو به فحشا باز شده زیرا صدر آیه، به عنوان محور بحث، در رابطه با چشم‌پوشی از زنا و رعایت صیانت جنسی صادر گردیده است (یغضضن من ابصارهنّ و یحفظن فروجهنّ). و چنان‌که بارها توضیح دادم، در آن روزگار مصادیق این پنجره‌ها و نقاط خطر عبارت از بازماندن فرج و دامن، سینه و پستان و نیز دریچه‌هایی بود که نگاه‌های شیطانی منجر به فحشاء را در پی داشت.

همچنین توضیح داده شد که استنباط پوشش مو و گردن از این عبارت، نادرست است. در این رابطه علاوه بر مطالب پیش‌گفته، باید دانست که فقهای امامیه تا حدود دو سه قرن پیش، از این عبارت برای اثبات ستر مو استفاده نمی‌کردند و حتی پس از این تاریخ نیز توجه چندانی به آن در کتب فقهی نشد. و از آن مهم‌تر این‌که اساساً پوشش مو تا قرن هشتم هجری در متون فقهی ما جایی نداشته است! شرح ادّعی‌ای اخیر را به طور مفصّل در بخش مباحث فقهی خواهم آورد.

محارم زنان (و لایبیدن زینتهنّ الا لبُعولتهنّ او آبائهنّ او ...)

هنگام شرح "لایبیدن زینتهنّ الا مظهرمنها" به این تفسیر راجح رسیدیم که زنان مؤمن می‌بایست به جز "وجه، مو، گردن، و نیمه‌ی پایین دست و پا"، دیگر بخش‌های اندام شامل "تنه، ران و بازو" را از غیر بپوشانند. قرآن در ادامهٔ آیه، به ذکر افرادی می‌پردازد که محرم به شمار آمده و در نتیجه زنان مؤمن اجازه داشتند در برابر آنان "تنه،

ران و بازو" را نیز نمایان گزارند. اینان دوازده گروهند که هشت مورد اولش افرادی با نسبت‌های مشخص هستند. اینک به همان ترتیب آیه به ذکر یکایک آنها می‌پردازم.

نسبت‌های مشخص: [شوهر، پدر، پدرشوهر (و داماد)، پسر، پسرشوهر (وشوهر

مادر)، برادر، پسربرادر و پسرخواهر (و عمو و دایی)]

۱- "شوهر" نسبت به همسرش: *إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ*. همچنین است "مالک و صاحب"

نسبت به کنیزش به قرینه: *وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ* * *إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ* *أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ* ۱۲۴۸

۲- "پدر" نسبت به دخترش: *أَوْ آبَائِهِنَّ*. نیز پدر پدر و پدر مادر و هرچه بالاتر رود.

۳- "پدر شوهر" نسبت به عروس: *أَوْ آبَاءَ بُعُولَتِهِنَّ*. همچنین "داماد" نسبت به مادر

زن (با تغییر دادن جنس‌ها در طبقات بالاتر و پایین‌تر).

۴- "پسر" نسبت به مادرش: *أَوْ ابْنَائِهِنَّ*. نیز پسر دختر و پسر پسر و هرچه پایین‌تر

رود. همچنین است دایه در برابر "پسر رضاعی" اش.

۵- "پسر شوهر" نسبت به زن‌بابا: *أَوْ ابْنَاءَ بُعُولَتِهِنَّ*. نیز پسر پسر شوهر و پسر دختر

شوهر و هرچه پایین‌تر رود. همچنین است "شوهر مادر" نسبت به دختر همسر (با تعویض

جنس‌ها در طبقات بالا و پایین) و نیز شوهر مادر مادر و شوهر مادر پدر و هرچه بالا

رود.

۶- "برادر" نسبت به خواهر: *أَوْ إِخْوَانِهِنَّ*؛ چه مشترک باشند در پدر و مادر و چه

در یکی از آن دو. همچنین "برادر رضاعی" نسبت به وی.

۷ و ۸- "پسر برادر" نسبت به عمه و "پسر خواهر" نسبت به خاله: *أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ*

أَوْ بَنِي أَخْوَانِهِنَّ. نیز پسر پسر برادر، پسر دختر برادر، پسر پسر خواهر و پسر دختر

خواهر، و هرچه پایین‌تر رود. همچنین "عمو" نسبت به دختر برادر و "دایی" نسبت به

دختر خواهر (با جابجایی جنس‌ها در طبقات بالاتر و پایین‌تر) و نیز عموی پدر، عموی

مادر، دایی پدر و دایی مادر، و هرچه بالاتر رود.

از آن‌جا که عنوان عمو و دایی صریحاً در آیه نیامده برخی از مفسران، این دو را

جزو محارم ندانسته و سپس در علّتش سخنان ناپخته و غیرمسئولانه‌ای گفته‌اند. اینان می‌گویند علّت محرم نبودن عمو و دایی این است که نکند آنان پس از دیدن اندام دختر برادر یا دختر خواهرشان به وصف اندام آنان در نزد پسران خود بپردازند!! سخن زمخشری در این باره چنین است: «فإن قلت: لم لم يذكر الله الأعمام والأخوال؟ قلت: سئل الشعبي عن ذلك؟ فقال: لئلا يصفها العم عند ابنه، والخال كذلك. ومعناه: أن سائر القربات يشترك [بها] الأب والأب والابن في المحرمية إلا العم والخال وأبناهما. فإذا رآها الأب فربما وصفها لابنه وليس بمحرم، فيداني تصوّر لها بالوصف نظره إليها وهذا أيضا من الدلالات البليغة على وجوب الاحتياط عليهن في التستر»^{۱۲۴۹}.

پاسخ: محرم بعدی، چنان‌که در شماره ۹ خواهد آمد، زنان هستند که دست‌کم شامل زن عمو، زن دایی، خاله، عمّه، دختر عمو، دختر دایی و مانند این‌ها می‌شود. اینک از قائلین به استدلال مذکور باید پرسید آیا زنان اخیرالذکر بیشتر در مظانّ توصیف اندام دختر مورد نظر برای پسران و برادران خود هستند یا عمو و دایی!! متأسفانه گاه بعضی بی‌توجهی‌ها منشاء استدلالاتی می‌شود که علی‌رغم سستی، فقط به دلیل قدمتش در میان مفسّران بعدی جا باز کرده و کم‌تر به ردّ آن پرداخته می‌شود. گذشته از این پاسخ باید دانست همان‌طور که در آیه صریحاً نام عمو و دایی را نیاورده، همچنین از داماد (شوهر دختر) و شوهر مادر نیز نامی به میان نیامده است حال باید از آن قائلین پرسید علّت عدم ذکر دو مورد اخیر چیست و آیا می‌توان استدلال مشابهی برای این دو نیز آورد!

اما چنان‌که اشارتاً توضیح دادم محرمیت عمو و دایی به راحتی (با جایجایی مؤنث و مذکر به یکدیگر در طرفین نسبت) از محرم بودن پسر برادر به عمه و پسر خواهر به خاله به دست می‌آید همچنان‌که محرمیت داماد به مادرزن از محرمیت پدر شوهر به عروس، و محرمیت شوهر مادر به دختر همسر از محرمیت پسر شوهر به زن بابا حاصل می‌شود که در شماره‌های ۳ و ۵ آورده شد و فقه اسلامی نیز ناطق به تمام نتایج ارائه شده است.

۹- زنان: او نسائهنّ. پس از هشت مورد قبلی که توجّه به نسبت‌های مشخص داشتند در این‌جا اولین گروه کلی از محارم، یعنی زنان را نام می‌برد اما در این باره اتفاق

نظر کامل وجود ندارد زیرا اتصال ضمیر (هنّ) به نساء موجب بروز اختلاف در استنباط مصادیق نساء شده است. در این باره چند احتمال قابل توجه را مرور می‌کنیم:

الف - شمار زیادی از مفسران، مراد آیه از نساء را صرفاً زنان مؤمن و مسلمان می‌دانند: «و این که فرمود: (نساء) و زنان را اضافه کرد به ضمیر زنان، برای اشاره به این معنا بوده که مراد از (نساء) زنان مؤمنین است که جایز نیست خود را در برابر زنان غیر مؤمن برهنه کنند»^{۱۲۵۰} و «أو نساءهن. و هو یعنی النساء المؤمنات، و لایحل لهنّ أن یتجردن لیهودیة أو نصرانیة أو مجوسیة...»^{۱۲۵۱} و گویا ابلاغیه عمر بن خطاب را منبعث از همین آیه می‌دانند: «عباده گفت: عمر خطاب نامه نبشت به ابوعبیده جراح آن‌جا که او عامل بود، گفت: شنیدم که زنان اهل کتاب با زنان مسلمانان به یک جای به گرمابه می‌شوند، تمکین مکن ایشان را از آن‌که با زنان مسلمانان به گرمابه روند، و اندام ایشان ببینند. او کس فرستاد و منع کرد»^{۱۲۵۲}. اینان چنین استدلال می‌کنند: «چنان‌که از کلمه نساء (زنانی که از خودشانند) استفاده می‌شود باید زن، خود را از زنان کافر بیوشاند زیرا ممکن است زنان کافر خصوصیات زن را نزد شوهرشان بیان کنند»^{۱۲۵۳} و از امام جعفر صادق نیز چنین نقل کرده‌اند: «سزاوار نیست برای زن که در برابر زنان یهود و نصاری برهنه شود؛ چون می‌روند و نزد شوهران خود تعریف می‌کنند»^{۱۲۵۴}. مرتضی مطهری احتمال کنونی را ترجیح داده ولی در عین حال آیه را صریح در حرمت برهنگی در برابر زنان غیر مسلمان ندانسته: «حقیقت این است که احتمال اول [این‌که مراد زنان مسلمان هستند] قوی‌ترین احتمالات است و روایاتی هم بر طبق آن وارد شده که برهنه شدن زن مسلمان را در برابر زنان یهودیه یا نصرانیّه منع کرده است. در این روایات استناد شده است به این‌که زنان غیر مسلمان ممکن است زیبایی زنان مسلمان را برای شوهران یا برادران خود توصیف کنند: (لأنهنّ قد یصیفن لأزواجهنّ و إخوانهنّ) ... ولی

۱۲۵۰ - ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۱۵۶

۱۲۵۱ - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۴۲

۱۲۵۲ - تفسیر روض الجنان ابوالفتوح رازی ج ۱۴ ص ۱۲۶ (همین آیه)

۱۲۵۳ - آیات الاحکام شانه‌چی ص ۲۴۸

۱۲۵۴ - ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۱۶۲ (همین آیه)

البته آیه صراحت کامل ندارد به این‌که ظاهر کردن زینت‌ها و زیبایی‌ها در برابر آن‌ها [زنان غیر مسلمان] حرام است. لهذا با قرائن و دلایل دیگر ممکن است گفته شود که این عمل مکروه است. فقها معمولاً در این مسأله قائل به وجوب پوشش زن نسبت به زنان غیر مسلمان نیستند و تنها به کراهت بی‌پوششی فتوا می‌دهند»^{۱۲۵۵}. ایراد بارز در این استنباط این است که مطلق زنان یهودی، نصرانی و مشرک را به چوب بی‌تعهدی رانده است. چه بسا این تلقی، متأثر از شکاف‌های سیاسی و دینی باشد که میان آنان با جامعه نوپای اسلامی به وجود آمد و از سویی ضمیر متصل "هن" موجب تقویت این برداشت گردید.

ب- اگر قرار باشد قرآن با آوردن ضمیر "هن" توجه به بخش خاصی از زنان داده باشد در این صورت می‌توان آن را در اشاره به آشنایان و مرتبطين وی دانست. بر این اساس آیه با بیان نساءهن در صدد است تا محرمیت بین زنانی را که با یکدیگر دارای خویشاوندی، دوستی یا آشنایی و پیوندهای عاطفی هستند اعلام کند.

ج- اما گویا بهتر است مراد قرآن را مطلق زنان بدانیم و نه گروه خاصی از آن‌ها. مصطفوی عبارت را چنین ترجمه کرده: «استثناء می‌شود همه زن‌ها»^{۱۲۵۶} و فخررازی نیز همین قول را پسندیده است: «أو نساءهن. و فیه قولان: أحدهما: المراد والنساء اللاتی هن علی دینهن، و هذا قول أكثر السلف. قال ابن عباس: لیس للمسلمة أن تتجرد بین نساء أهل الذمة و لاتبدی للكافرة إلا ما تبدی للأجانب إلا أن تكون أمة لها لقوله تعالی: أو ما ملکت أیمانهن. و کتب عمر إلى أبي عبيدة أن يمنع نساء أهل الكتاب من دخول الحمام مع المؤمنات و ثانيهما: المراد بنساءهن جميع النساء، و هذا هو المذهب و قول السلف محمول علی الاستحباب و الأولى»^{۱۲۵۷} به این ترتیب وجود ضمیر "هن" می‌تواند برای حفظ آهنگ کلام باشد زیرا پیاپی در آیه تکرار شده است. ابن‌العربی همین علت را برای وجود ضمیر مذکور آورده، و نساءهن را گویای همه زنان می‌داند: «قوله أو نساءهن و فیه قولان أحدهما أنه جميع النساء و الثاني أنه نساء المؤمنین ... و الصحيح عندی أن ذلک جائز

۱۲۵۵ - مسئله حجاب ص ۱۵۷ و ۱۵۸

۱۲۵۶ - تفسیر روشن ج ۱۴ ص ۹۲

۱۲۵۷ - تفسیر فخررازی ج ۲۳ ص ۲۰۷

لجميع النساء و إنما جاء بالضمير للاتباع فإنها آية لضمائر إذ فيها خمسة و عشرون ضميراً لم يروا في القرآن لها نظيراً فجاء هذا للاتباع»^{۱۲۵۸}.

۱۰- مملوکین و بردگانِ خانه: او ما ملکت ایمانهنّ. گروهی از مفسران منظور از این مورد را اعمّ از غلام و کنیز می‌دانند، و گروهی دیگر بر این باورند که مراد آیه فقط کنیز است و غلام مملوک را شامل نمی‌شود. گروه اخیر همان کسانی‌اند که نساءهنّ در شماره ۹ را زنان مؤمن (و نه همه زنان) می‌دانند و اینک در شماره ۱۰ می‌گویند علاوه بر زنان مؤمن همچنین زنان کنیز، حتّی اگر مؤمن نباشند، مَحْرَم‌اند: «أو نساءهنّ. و هو یعنی النساء المؤمنات، و لایحلّ لهنّ أن یتجرّدن لیهودیة أو نصرانیة أو مجوسیة إلا اذا كانت أمة و هو معنی قوله: أو ما ملکت ایمانهنّ. أی من الإمام، عن ابن جریج و مجاهد و الحسن و سعید بن المسیب... و قیل: معناه العبیّد و الإمام، و روی ذلك عن أبي عبدالله [؟]»^{۱۲۵۹}. اما مطابق رأی ترجیح شده، مراد از نساءهنّ، همه زنان و یا زنان مرتبط و آشنا بود و چون کنیز یک مورد از همان‌ها است پس نیاز به تکرار جداگانه، تحت عبارت (ما ملکت ایمانهنّ) ندارد بنابراین منظور، غلام زرخرد خانواده است مگر این‌که معتقد باشیم محارم زن در شماره‌های قبلی، از میان "انسان‌های آزاد" انتخاب شده و در این شماره "انسان‌های غیر آزاد" را جداگانه و یکجا آورده است بر این اساس منظور از آن، مملوکین خانواده (اعم از غلامان و کنیزان) می‌باشد.

۱۱- مردان بی‌نظر: أو التابعین غیر اولی‌الإرابة من الرجال. قرآن در شماره‌های پیشین عمدتاً بستگانی را محرم اعلام کرد که عموماً فاقد سوءنظر و تمایل جنسی نسبت به زن مورد بحث بوده و به همین دلیل عام، محرم او شمرده می‌شوند و اینک به یک گروه کلی می‌پردازد که به دلایل خاصّ و موردی فاقد ولع، نیرنگ، سوءنظر و شهوت نسبت به آن زن بوده و به همین دلیل خاص محرم وی می‌باشند. بنابراین ترجمه عبارت التابعین غیر اولی‌الإرابة من الرجال، که آن را به طور خلاصه تحت عنوان مردان بی‌نظر آوردم چنین است:

۱۲۵۸ - احکام القرآن ابن العربی ج ۳ ص ۳۸۵
 ۱۲۵۹ - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۴۲ نیز رجوع شود به نقل اخیر فخررازی

«[علاوه بر محارم مشخص قبلی همچنین] سایر مردان همراه و پیوستگانی که [به دلایل خاص] فاقد حسّ جنسی و نیرنگ [نسبت به زن مربوطه] هستند [نیز محرم و خودمانی به شمار می‌آیند].»

این گروه کلی، می‌تواند به گروه‌های فرعی زیر اشاره داشته باشد:

الف- افراد سفیه و ناقص‌العقل که فقدان حسّ جنسی در آنها به طبیعت و خلقت‌شان برمی‌گردد. اینان همیشه و نسبت به همه زنان دارای چنین وضعی هستند. مرتضی مطهری می‌گوید: «قدر مسلم، این جمله دیوانگان و افراد بُلّه را که دارای شهوت نیستند و جاذبه‌ای را که در زن است درک نمی‌کنند شامل می‌گردد»^{۱۲۶۰}. این گمان را نیز می‌توان داد که آیه "صریحاً" به این افراد پرداخته باشد زیرا یکی از معانی اِربّه و مشتقاتش عقل است و بر این اساس ترجمه عبارت غیر اُولی اِربّه من الرجال، مردان فاقد عقل است.

ب- مردان آخته و خواجه که مقطوع‌الذکر بوده و از انجام عمل جنسی ناتوان‌اند. طبرسی می‌گوید: «قیل: هو العنین الذی لا اِرب له فی النساء لعجزه ... و قیل: إنه الخسی المَجبوب الذی لا رغبة له فی النساء»^{۱۲۶۱}. گویا بیضه‌ی برخی خادمان و بردگان را قطع می‌کردند (یا می‌کوبیدند) تا فاقد شهوت، و ناتوان از رویارویی جنسی شوند (خدای من! بشر در سرگذشتش شاهد چه جنایاتی از سوی هموعش بوده). مطهری می‌گوید: «بعضی‌ها عمومیت بیشتری در آیه قائل شده‌اند و آن را شامل خواجهگان حرمسرا نیز دانسته‌اند به استناد این‌که خواجهگان نیز حاجتی به زن ندارند. محرم دانستن خواجهگان و آوردن آنان به حرمسراها در زمان‌های قدیم بر اساس همین فتوا بوده است»^{۱۲۶۲}. دلالت عبارت بر مردان آخته و خواجه، چه زمانی که واژه اِربّه را به معنای نیاز جنسی بگیریم و چه آن را به معنای فَرَج و اعضاء جنسی بدانیم، امکان‌پذیر است. ابن‌منظور در باره این واژه چنین آورده: «اِربّه و اِرب: الحاجة. و فیه لغات: اِربٌ و اِربّة و اِربٌ و اِربّة و اِربّة و اِربّة و اِربّة. و فی حدیث عائشة: کان رسول‌الله (ص) اَمَلکُم لِاِربّه اِی لِحاجتہ، تعنی أنه (ص) کان

۱۲۶۰ - مسأله حجاب ص ۱۶۰

۱۲۶۱ - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۴۲

۱۲۶۲ - مسأله حجاب ص ۱۶۰

أغلبکم لهواه و حاجته أى كان يملك نفسه و هواه. و قال السلمى: الإرب الفرج ههنا. قال: و هو غير معروف. قال ابن الاثير: أكثر المحدثين يروونه بفتح الهمزة و الراء يعنون الحاجة و بعضهم يرويه بكسر الهمزة و سكون الراء و له تأويلان: أحدهما أنه الحاجة و الثانى أرادت به العضو، و عنت به من الأعضاء الذكر خاصة. و قوله فى حديث المخت: كانوا يُعدّونه من غير اولى الإربة أى النكاح»^{۱۲۶۳}.

ج- مردان سالخورده و پيرمردانى كه دوران تمايلات جنسى شان به پايان رسيده و به همين خاطر سوداى معاشقه و رابطه جنسى در سر نمى پروارند. طبرسى مى گويد: برخى گویند محرم مورد اشاره آيه، پيرمرد فرتوت است زيرا تمايل جنسى وى به زن از بين رفته است: «قيل: إنه الشيخ الهم لذهاب إربه»^{۱۲۶۴}.

د- مردان فقير و نیازمندی كه در خانه به عنوان خدمتكار و وِردست مشغول شده و به دليل فاصله طبقاتى شان با اعضاء خانه، قصد رابطه با زنان منزل را نمى كنند. كاظم پورجوادی ترجمه این بخش از آیه را چنین آورده: «مردان خدمتکاری كه رغبتى به زنان ندارند».

فخررازی عبارت مورد بحث را شامل عموم احتمالاتى كه تا به حال آورده شد مى داند: «... إما لفقد الشهوة و إما لفقد المعرفة و إما للفقر و المسكنة، فعلى هذه الوجوه الثلاثة اختلف العلماء فقال بعضهم هم الفقراء الذين بهم الفاقة، و قال بعضهم: المعتوه و الأبله و الصبى، و قال بعضهم: الشيخ و سائر من لا شهوة له، و لا يمتنع دخول الكل فى ذلك»^{۱۲۶۵}.

ه- مردان كاملاً مرتبط و آشنایى كه به دلایلى خاص (از جمله: زندگى مشترك خانوادهها، ارتباط زیاد، در يك خانه و اتاق زندگى كردن، احساس پدر و دختری یا پسر و مادری یا برادر و خواهری نسبت به هم داشتن،...) نسبت به وى حس جنسى نداشته باشند. بر این اساس ترجمه عبارت چنین است: «دیگر مردان آشنا و پیوندداری كه [نسبت به بانوی پیوسته شان] فاقد سوء نظر جنسى و شهوانى اند». در این راستا شاید بتوان

۱۲۶۳ - لسان العرب ج ۱ ص ۲۰۸

۱۲۶۴ - مجمع البيان ج ۷ ص ۲۴۲

۱۲۶۵ - التفسير الكبير ج ۲۳ ص ۲۰۸

از روایت زیر، گرچه در مورد مردان نسبت به زنان است، استفاده کرد: «عن بهز [بن حکیم] قال حدثني أبي عن جدي قال قلت يا رسول الله عوراتنا ما نأتي منها و ما نذر قال احفظ عورتك الا من زوجتك أو ما ملكت يمينك قال قلت يا رسول الله فاذا كان القوم بعضهم في بعض قال ان استطعت ان لا يراها أحد فلا يرينها...»^{۱۲۶۶} (راوی در مورد حدّ و حدود ستر عورة پرسید و رسول الله پاسخ داد: عورة و پائین تنهات را جز مقابل همسر و مملوکت در برابر همه بیوشان. راوی ادامه داد: اگر قاطی و با هم زندگی کنیم چه؟ [آیا باز هم عورت مان را از زنانی که با آنها زندگی می‌کنیم بیوشانیم] پیامبر پاسخ داد: سعی کن مانع رؤیت عورتت در برابر زنان شوی ...).

و- اشخاص صالح و رجال کامل و افتاده‌ای که به دلیل الائی شخصیت، از رهیدگی تمایلات جنسی به دور بوده و از هیجانی شدن غرائز جنسی (جز در برابر همسر و کنیز) پرهیز می‌کردند. اینان علی‌رغم داشتن تمایلات طبیعی جنسی، آن را در کنترل داشتند. ایشان افراد خوددار و چشم‌پاکی بودند که برای هر بانویی که آنها را می‌شناخت قابل اعتماد بودند. وجود چنین محرمی را، هم از عبارت غیر اولی‌الإریة (نامتمایل به تماس جنسی) می‌توان به دست آورد (البته با این توضیح که فقدان تمایل جنسی در ایشان قهری و طبیعی نبوده بلکه در اثر پختگی شخصیت‌شان است) و هم ممکن است وجود چنین محرمی را از واژه الرجال استنباط کرد زیرا این واژه علاوه بر معنای مردان (در برابر زنان) همچنین به معنای فرد واجد شخصیت کامل است. چه بسا توضیح خلیل‌بن‌احمد در همین راستا باشد: «هذا رجلٌ أی لیس بأثنی، و هذا رجلٌ أی کامل»^{۱۲۶۷}. حال، از آن‌جا که قرآن برای بیان محارم زنان، قهراً باید به ذکر مردان و مذکرها بپردازد (چنان‌که همین کار را انجام داده) و مضافاً مطابق عبارت نسائهنّ بحث زنان را به طور کلی و یکجا به پایان رسانده بود بنابراین دیگر لزومی به ذکر الرجال (به معنای مردان) در شماره کنونی نیست پس به همین دلایل، احتمال این‌که الرجال در این عبارت به معنای اشخاص کامل و جاافتاده باشد بیش از این است که به معنای صرف

۱۲۶۶ - مسند احمد بن حنبل ج ۵ ص ۳

۱۲۶۷ - ترتیب کتاب العین ج ۱ ص ۶۵۹

مردان باشد. طنطاوی، مردان صالح را یکی از مصادیق عبارت می‌داند: «أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ. أَى الَّذِينَ... وَ الشُّيُوخِ وَ الصَّلْحَاءِ»^{۱۲۶۸}. بر پایه توضیحاتی که آورده شد ترجمه عبارت چنین است: «و سایر وابستگان صالح و کاملی که [شخصیتاً] غیر شهوانی‌اند».

از آن‌جا که هدف از پوشش بانوان جلوگیری از آلودگی جنسی است که در مطلع آیه آمد (غض بصر و حفظ فرج) بنابراین در صورت ایمنی و اطمینان خاطر زنان از شخصیت طرف مقابل، الزامی به رعایت حجاب مذکور در آیه در برابر آنان نبود.

توضیح پایانی ش ۱۱- ریشه تعدد احتمالات یادشده، عمدتاً به نوع برداشتی برمی‌گردد که از تعبیر غیر اولی‌ال‌إرْبَةِ (فاقد ولع و شهوت) ناشی می‌شود زیرا گروهی این فقدان شهوت را قهری دانسته و به طبیعت و خلقت فرد برمی‌گردانند و آن را مربوط به سفیهان و مجانین و ... می‌دانند (بند الف) و یا همچون اختگان و مجبوبین ناشی از فقدان عضو جنسی می‌دانند (بند ب). ولی برخی دیگر فقدان شهوت را مقطعی و مربوط به دوران سالخوردگی و کهن‌سالی می‌دانند (بند ج) و عده‌ای دیگر آن را ناشی از اختلاف مالی وردستان، خدمتکاران و سایر بینوایانی می‌دانند که با صاحب و ارباب خود داشتند (بند د). حالت دیگر از فقدان شهوت و سوء‌نظر، مربوط به بستگان و آشنایان صمیمی است که به دلیل قرابت زیاد و زندگی توأمان، هرگونه سوء‌نظری از سوی ایشان نسبت به آن زن منتفی است با این‌که نه نیروی جنسی در ایشان خفته است و نه سایر زنان می‌توانند در برابر آن‌ها فاقد حجاب باشند (بند هـ) و سرانجام می‌توان فقدان بروز تمایلات جنسی را اختیاری و غیر قهری دانست که این مورد، اشاره به مردان صالح و شخصیت‌های پخته‌ای دارد که از پنجره شهوانی به زنان نمی‌نگرند و به همین سبب در وی احساس اطمینان به وجود می‌آورند (بند و).

بعید نیست که این عبارت در قرآن به گونه‌ای تنظیم شده باشد که همه احتمالات بالا را در بر گیرد زیرا نقطه اشتراک آن‌ها عبارت از اشخاص بی‌نظر، بی‌خطر و غیر شهوانی است و این نقطه مشترک، با تعبیر (التابعین غیر اولی‌ال‌إرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ) مغایر نبوده و بلکه

۱۲۶۸ - الجواهر فی تفسیر القرآن طنطاوی (شرح آیه)

با آن هماهنگ و مطابق است.

گفتنی است واژه "إربة" دارای معانی بعضاً متفاوت به این شرح است: «حاجة و نیاز، عشق و شیفستگی، فرج و عضو جنسی، عقد و پیوند، نصیب، عقل، خدعه و نیرنگ، عضو؟ و ...» ولی در این بحث عمدتاً معنای مشهورش مورد توجه قرار گرفت: «الاربة الفعلة من الأرب كالمشيية و الجلسة من المشى و الجلوس و الأرب الحاجة و الولوع بالشىء و الشهوة له، و الإربة الحاجة فى النساء...»^{۱۲۶۹}. همچنین ترکیب و اعراب جمله مورد بحث و نقش واژه‌ها در آن مهم است که می‌بایست به مجمع‌البیان طبرسی (بخش الحجّة) مراجعه شود.

۱۲- کودکان بی‌خبر: أو الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء. اینک نوبت به بیان آخرین مورد از محارم زنان می‌رسد. در شماره قبلی گروهی از "مردان" را به صورت کلی ذکر کرد و در این‌جا از یک گروه کلی دیگر که از حیث سن و سال نقطه مقابل مردان است نام می‌برد. این گروه، "کودکان" هستند. کودکانی که فاقد آگاهی نسبت به رازهای جنسی بوده و یا توان رویارویی جنسی با زنان را ندارند و به همین دلایل به محرم بودنشان حکم شد. اینک پیش از پی‌گیری بحث، از تقابل یادشده میان مردان و کودکان استفاده کرده و از همین راه دست به ترجیح برداشته‌های مناسب‌تر، از میان احتمالات مطروح در شماره ۱۱ می‌زنیم: شاید بتوان از طریق تقابل این دو گروه و نیز از طریق توصیفی که برای کودکان به کار رفته، چه این توصیف مربوط به بی‌خبری جنسی و چه مربوط به عدم توانایی جنسی باشد، نتیجه گرفت که مردان مذکور در شماره پیشین، کسانی‌اند که هم وقوف جنسی دارند و هم توانایی رویارویی جنسی با زنان را، زیرا این توصیف، نقطه مقابل اوصاف مذکور برای کودکان است و در نتیجه توصیف ملحوظ در التابعین غیر أولى الإربة من الرجال، اشاره به مردانی دارد که در عین آگاهی و توانایی جنسی، به دلایل خاصی از سوء نظر جنسی و تمیّات شهوانی نسبت به زن مورد نظر برکنار بودند (بندهای ه، و، د) و نه اشخاص سفیه، مجنون، ناقص‌العقل و دیگرانی که اساساً و طبیعتاً بی‌بهره از تمایلات جنسی بودند هرچند صریحاً نمی‌توان همین‌ها را نیز از

دایره شمول آیه بیرون دانست.

به بحث در مورد شماره کنونی (الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء) که آن را مختصراً به کودکان بی‌خبر ترجمه کردم بازگردیم. در این باره به بیان سه توضیح می‌پردازم: یکی این‌که به قرینه موصول جمع "الذین" نتیجه می‌گیریم که مراد از "الطفل" نیز جمعش است و نه مفرد آن زیرا: «و العرب تقول: جاریة طفل و طفلة. و جاریتان طفل و جوار طفل و غلام طفل»^{۱۲۷۰}. دیگر این‌که واژه عورات (و مفردش عورة)، هم بر معنای مشهورش که ناحیه دامن است قابل انطباق می‌باشد و هم به طور کلی بر چیزهایی که پنهان است و نباید آشکار گردد که در این آیه می‌توان آن را رازها و جاذبه‌های پنهان جنسی دانست. سوم، واژه لم یظهروا است. برای این واژه چند معنا آورده‌اند: اگر با حرف اضافه علی بیاید می‌تواند به معنای پی‌بردن و آگاه‌شدن باشد (ظهر علی السر: به راز پی برد). بر این اساس ترجمه عبارت چنین است: «کودکانی که هنوز به رازها و جاذبه‌های پنهان جنسی زنان پی نبرده‌اند» و یا «کودکانی که از شرمگاه زنان، آگاهی ندارند»^{۱۲۷۱}. همین ترکیب می‌تواند به معنای تواناشدن، چیرگی و غلبه‌یافتن باشد. طبرسی می‌گوید: «... لم یظهروا علی عورات النساء ای: لم یقووا علیها. و منه قوله: (فأصبحوا ظاهرين) ... یرید به الصبيان الذین لم یعرفوا عورات النساء، و لم یقووا علیها لعدم شهوتهم. و قيل: لم یطيقوا مجامعة النساء»^{۱۲۷۲}. بر این پایه ترجمه عبارت چنین است: «کودکانی که توان رویارویی جنسی با زنان را ندارند». دو معنایی که تا به حال از واژه لم یظهروا بیان شد را زمخسری چنین توضیح داده: «لم یظهروا. إما من ظهر علی الشیء إذا اطلع علیه، ای: لا یعرفون ما العورة و لا یميزون بینها و بین غیرها. و إما من ظهر علی فلان إذا قوی علیه، و ظهر علی القرآن: أخذه و أطاقه، ای: لم یبلغوا أوان القدرة علی الوطء»^{۱۲۷۳}.

مرتضی مطهری در این باره می‌گوید: «کودکانی که از امور جنسی بی‌خبرند، یا توانائی ندارند (الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء). این قسمت را نیز دو جور

۱۲۷۰ - معجم تهذیب اللغة از هری ج ۳ ص ۲۲۰۰

۱۲۷۱ - ترجمه کاظم پورجوادی

۱۲۷۲ - مجمع البیان ج ۷ ص ۲۳۹ و ۲۴۳

۱۲۷۳ - کشف ج ۳ ص ۲۳۲

می‌توان تفسیر کرد. کلمه لم یظهوروا از ماده ظهور است و با کلمه علی متعدی شده است ممکن است ترکیب این دو کلمه مفهوم اطلاع را بدهد. پس معنی چنین می‌شود: کودکانی که بر امور نهانی زنان آگاه نیستند. و ممکن است مفهوم غلبه و قدرت را بدهد، پس معنی چنین می‌شود: کودکانی که بر استفاده از امور نهانی زنان توانائی ندارند»^{۱۲۷۴}. همچنین می‌توان معنای سرک کشیدن و یرده برداشتن را برای آن عنوان کرد و شاید سخن قرطبی گویای همین معنا باشد: «یظهوروا. معناه یطلعوا بالوطء آی لم یکشفوا عن عوراتهن للجماع لصغرن»^{۱۲۷۵} و بر این اساس ترجمه عبارت چنین است: «کودکانی که زنان را [برای تماس جنسی] کشف عورة نمی‌کنند».

نتیجه: چنان‌که ملاحظه شد در هشت شماره‌ی اول به ذکر محارمی با نسبت‌های مشخص و معین پرداخت: «۱- شوهر ۲- پدر ۳- پدر شوهر (و داماد) ۴- پسر ۵- پسر شوهر (و شوهر مادر) ۶- برادر ۷ و ۸- پسر برادر و پسر خواهر (و عمو و دایی)» و به دنبال‌شان محارم کلی و نامشخص را یاد کرد: «۹- زنان (که هم‌جنس اویند) ۱۰- بردگان (که در خدمت اویند) ۱۱- مردان بی‌طمع (که بی‌خطر برای اویند) ۱۲- کودکان بی‌خبر (که ناآشنا به رمز و راز اویند)». بنابراین زنان مؤمن از ستر اندام پنهان (شامل تنه، ران و بازو) در برابر ۱۲ استثناء مذکور معاف شدند و در نتیجه پیداشدن هریک از این اندام در برابر آنان بلاشکال دانسته شد هرچند به دلیل اطلاق یحفظن فروجهن (با فرض استخراج معنای ستر از آن) که در صدر آیه آمد می‌توان ناحیه فرج و پائین‌تنه را از شمول محرمیت، مگر در برابر شوهر، برکنار دانست چنان‌که رأی غالب در فقه اسلامی نیز همین است: «ما هو حد العورة فی المرأة بالنسبة إلی امرأة مثلها، و الی محرم لها، لنسب او مصاهرة؟ قال الحنیفة و الشافعیة: یجب علیها فی هذه الحال ان تستتر مابین السرة و الركبة ... و قال اکثر الامامیة: یجب ان تستتر السواتین عن النساء و المحارم»^{۱۲۷۶}.

۱۲۷۴ - مسأله حجاب ص ۱۶۱

۱۲۷۵ - تفسیر قرطبی ج ۱۲ ص ۲۳۶

۱۲۷۶ - الفقه علی المذاهب الخمسة محمد جواد مغنیه ص ۸۶

لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ

بخش پایانی آیه چنین است: و لا یضربن بأرجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن و توبوا الی الله جمیعاً آیة المؤمنون لعلکم تفلحون.

این عبارت را از سه زاویه مورد بررسی قرار می‌دهیم:

زاویه اول - زینة: اندام (اندام ناحیه دامن): پیش‌تر گفته شد که واژه زینة می‌تواند بر یکی از سه معنای (۱- اندام ۲- زیورآلات و آرایش ۳- جامه و پوشاک) دلالت داشته باشد. از طرفی واژه مذکور سه بار در این آیه به کار رفته است، حال اگر بپذیریم که در هر سه بار می‌بایست صرفاً بر یکی از معانی یادشده، و نه بر معانی متعدّد، منطبق باشد در این صورت بهتر است آن را دالّ بر اندام بگیریم زیرا هم فاقد اشکال است و هم در کلّ آیه هماهنگی ایجاد می‌کند و چون در این عبارت بحث اندام پنهان واقع در ناحیه پا مطرح است بنابراین اندام مذکور به ناحیه دامن و ران محدود می‌شود. اما اگر بخواهیم زینة را دالّ بر جامه و لباس بدانیم عبارت کنونی، مگر با تکلف زیاد، معنا نمی‌یابد. همچنین انطباق زینة بر زیورآلات نیز با خدشه‌های پیش‌گفته همراه است. اینک بر مبنای انطباق زینة بر ناحیه پائین‌تنه و ران به ادامه توضیحات می‌پردازیم.

قرآن در ابتدای آیه، به نهی از فحشاء جنسی پرداخت (یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن) سپس در همان راستا زنان را از "نمایان ساختن اندام" نهی کرد (لایبیدن زینتهن) و به این منظور دو رهنمود عملی صادر کرد. این دو دستور ناظر به واقعیات آن عصر و ناشی از عدم رعایت حدّ اقلّها بود. این هر دو دستور با استفاده از فعل (ضرب + ب) که به معنای قراردادادن و نهادن است انشاء شد. گویا بتوان ادعا کرد که دستور اول (ولیضربن بخرهن علی جیوبهن) مربوط به زمان تردّد زنان و حالت ایستاده‌شان است که در شرح آن به حدّ کافی توضیح داده شد و مشخص گردید که می‌بایست شکاف‌ها و فاصله‌های باز را ببندند تا به ویژه ناحیه دامن و سینه‌شان پوشیده گردد، و دستور دوم یعنی عبارت کنونی (لا یضربن بأرجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن) مربوط به زمان نشستن و قرار گرفتن‌شان بر روی زمین است که طیّ آن از زنان می‌خواهد هنگامی که می‌نشینند از جمله نباید بین پاهایشان فاصله بیفتد یا زانوهای بالا

آورده شود که در پی آن، به دلیل کوتاهی دامن و عدم استفاده از شورت و شلوار، پائین‌تنه‌شان (شامل: ران، لمبر، فرج و شرمگاه) نمایان گردد. گویا احادیث متعدد نهی از اشتغال صمّاء و نهی از احتباء فی ثوب واحد که مکرّر آوردم متأثر از همین دو رهنمود عملی آیه باشد (عن عائشة، قالت: نهی رسول الله^(ص) عن لبستین: اشتغال الصماء و الاحتباء فی ثوب واحد، و أنت مفض فرجک الی السماء)^{۱۲۷۷}. بنابراین ترجمه عبارت کنونی چنین است: «زنان مؤمن نباید [در وقت نشستن] پاهایشان را به گونه‌ای قرار دهند که اندام نهان [در زیر دامن پیراهن]شان هویدا گردد...».

نیز شاید بتوان، به دلیل توجه آیه به استتار ناحیه فرج و دامن در دستور کنونی، معنای جیوب در دستور اول را بیشتر متمرکز بر ناحیه سینه و پستان دانست و در نتیجه باور داشت که قرآن با این دو رهنمود خواهان دقت در پوشش دو بخش حساس اندام یعنی "ناحیه دامن" و "ناحیه سینه و پستان" شده است.

زاویه دوم - زینة: خلخال: گفته شد که اگر زینة را به جامه و پوشاک تفسیر کنیم در آن صورت ترجمه عبارت به راحتی ممکن نیست ولی اینک اگر آن را جامه‌ای خاص بدانیم که نقش پوشاندگی‌اش کم‌رنگ، و در عوض جنبه تزئینی یا استفاده‌ی خاصش بیشتر مطرح باشد در این صورت ترجمه عبارت گویا و روشن می‌شود. این پوشاک و زیور خاص، همان چیزی است که در متون کهن خلخال نامیده می‌شود، اما خلخال برخلاف تصور رایج لزوماً به معنای زیور و حلقه‌ای که به میج پا می‌بستند بلکه پارچه‌ی نازک یا رشته‌مانند و جواهرنشانی بود که به ران و یا دور ناحیه دامن می‌بستند. در این باره در بخش اول کتاب (مبحث پنجم از فصل اول) توضیحی داده شد. بر این اساس ترجمه عبارت چنین است: «زنان مؤمن نباید پاهایشان را به نحوی قرار دهند که پوشاک مزین و پنهان [در زیر دامن]شان نمایان گردد...».

اما اگر خلخال را به معنای حلقه‌ی واقع بر میج پا بگیریم، در این صورت باید گفت که آیه خواستار پنهان ماندن میج پای بانوان در هنگام راه‌رفتن شده، و آن را به عنوان یک مسئله مهم در جمله‌ای جداگانه مطرح کرده است! ولی این تفسیر به هیچ‌وجه با

واقعیات و ظرفیت‌های آن دوران سازگاری ندارد. متأسفانه با مرور بسیاری از تفاسیر و شماری از شأن نزول‌ها (همان‌طور که پیش از این نیز توضیح دادم) این تصوّر برای خواننده پیش می‌آید که انگار اندام بانوان در پیش از ظهور اسلام تماماً پوشیده بود، و تنها نقص و اشکال‌شان در رعایت حجاب، محدود به این دو مورد می‌شد: ۱- گاه اطراف روسری را در جلوی سینه به هم گره نمی‌زدند و در نتیجه جلوی گردن (و بالای سینه) و اندکی از موی‌شان نمایان می‌ماند، و به همین خاطر خدا عبارت و لیضربن بخمرهن علی جیوبهنّ را نازل کرد تا بخش‌های پیدا از مو و گردن را بپوشانند. ۲- دامن‌شان در هنگام راه‌رفتن کمی بالا می‌رفت و در نتیجه میج پا (و خلخال‌شان) نمایان می‌شد، و به همین خاطر خدا عبارت کنونی یعنی ولا یضربن بارجلهنّ لیعلم ما یخفین من زینتهن، را فرو فرستاد تا مراقب باشند که میج پای‌شان ظاهر نشود! اما همان‌گونه که پیش‌تر گفتم چنین تلقّی‌ای از حجاب عصر پیامبر نادیده گرفتن واقعیات تاریخی و بی‌توجهی نسبت به متن قرآن (و حتی آیه کنونی) است زیرا چطور می‌توان از زنان بی‌خیالی! که به گواهی صدر آیه، حتی در پوشاندن فرج و شرمگاه و یا در رعایت صیانت جنسی دقت نداشتند (قل للمؤمنات ... یحفظن فروجهن) درخواست کرد که نسبت به پوشیدگی میج پا! دقت کنند و نیز چگونه می‌توان انتظار داشت که آیه از آنان خواسته باشد که جلوی گردن و موی پیدا را بپوشانند.

با این حال، اگر رهنمود قرآن را در رابطه با "رؤیت" خلخال و میج پا ندانیم بلکه بگوئیم منظور آیه این است که زنان نباید پاها را به گونه‌ای حرکت دهند که در اثر آن "صدا و طنین" خلخالی که به میج پای‌شان وصل است درآید (و در نتیجه موجب تحریک مردان شود و آن‌ها را به سوی صاحب خلخال سوق دهد) در این صورت انطباق زینة بر خلخال واقع بر میج پا قابل پذیرش است. ابوحیان اندلسی در این باره چنین آورده: «و لایضربن بارجلهن ... و قال ابن عباس هو قرع الخلخال بالاجراء و تحریک الخلاخل عند الرجال و زعم حضرمی ان امرأة اتخذت خلخالاً من فضة و اتخذت جزعا فجعلته فی ساقها فمرت علی القوم فضربت برجلها الارض فوقع الخلخال علی الجزع فصوت فنزلت هذه الآیة * و قال الزجاج و سماع صوت هذه الزینة أشد تحریکا للشهوة

من ابدائها انتهى * و قال ابو محمد بن حزم، معناه انه تعالى نهاهن عن ذلك لأن المرأة اذا مرت على الرجال قد لا يلتفت اليها و لا يشعر بها و هي تكره ان لا ينظر اليها فاذا فعلن ذلك نهبن على انفسهن و ذلك بحبهن في تعلق الرجال بهن و هذا من خفايا الاعلام بحالهن»^{۱۲۷۸}. بر این اساس، پس از این‌که در ابتدای آیه بحث پرهیز از "آلودگی و ارتباطات بی‌رویه جنسی" مطرح شد (یحفظن فروجهن) و به دنبالش اوامر، تدابیر و تمهیداتی را در نحوه پوشش بانوان صادر کرد تا زمینه بروز آلودگی فوق‌الذکر را به حداقل برساند (لا یبدین زینتهن... ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن) سرانجام در عبارت کنونی، مورد دیگری که در برانگیختن شهوت مردان مؤثر است را متذکر شد و از زنان خواست که خلخال‌های زنگوله‌دارشان را به صدا در نیاورند تا موجب تهییج و تحریک جنسی مردان پرهوس نشوند (لا یضربن بارجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن). این دو رهنمود در راستای مهار جلواتی است که بر "چشم" و "گوش" مردان تأثیر فریبنده دارد. به این ترتیب هر سه امر فوق مربوط به پرهیز از آلودگی جنسی و اخلاقی، و از بین بردن زمینه‌های بروز آن است. در تفسیر اخیر، گرچه فعل یعلم در معنای درستی به کار رفته اما توضیح یخفین چندان آسان نمی‌نماید و همین مطلب نقطه ابهام تفسیر است. گفتنی است فعل ضرب می‌تواند به معنای حرکت دادن، تکان دادن و جنباندن باشد که معنایی رایج است. بنابراین ترجمه عبارت، با این فرض که زینة به معنای خلخال و زیور طنین‌دار باشد چنین است: «زنان مؤمن نباید پا را چنان بجنبانند [و نباید به گونه‌ای آن را حرکت و تکان دهند] که [از طریق طنین و آهنگ] بی به خلخال و زینتی که نهان کرده‌اند بُرده شود [و در نتیجه مردان به سوی صاحب خلخال روی آورند]...». ضعف این ترجمه و تفسیر، نیاز جدی‌اش به توضیحات تکمیلی است ولی در هر صورت ارتباط مستقیمی به بحث پوشش و حجاب ندارد.

زاویه سوم - توضیحی جدید: فعل ضرب علاوه بر معانی مشخص (مانند حرکت کردن و زدن) همچنین به کمک قرینه می‌تواند بر هر عمل و فعلی دلالت داشته باشد.

خلیل بن احمد می‌گوید: «الضَّرْبُ يَقَعُ عَلَى جَمِيعِ الْأَعْمَالِ»^{۱۲۷۹}. اینک در جمله لایضربن بأرجلهن، به قرینه أرجل (پاها) می‌توان ادعا کرد که مراد از آن "راه رفتن و قدم زدن" است. علاوه بر آن از معانی رایج قبلی، که در باره ضرب آورده شد نیز می‌شد مفهوم قدم زدن را استنباط کرد. از طرفی حرف "ل" در عبارت لِيُعَلِّمَ، لام تعلیل بوده و در نتیجه قصد و هدف را می‌رساند. بر اساس این دو توضیح ترجمه عبارت از این قرار است: «زنان مؤمن نباید به قصد نمایاندن زیبایی‌ها و اندام نهان به تردد و راهپیمایی بپردازند. و همه‌ی شما مؤمنان، پشیمان [از کرده‌ی گذشته] به سوی خدا بازگردید تا بلکه رهایی یابید». از نقاط قوت این ترجمه، عدم استفاده از توضیحات تکمیلی است.

منظور از زینة که آن را به اندام و زیبایی‌ها ترجمه کردم، برخلاف توضیح مندرج در زاویه اول صرفاً محدود به اندام ناحیه دامن و ران نیست بلکه نمایاندن هر بخش معمولاً پوشیده است و حتی می‌تواند فراتر از اندام بوده، و سایر زیبایی‌ها (مانند زیبایی‌های غیرجسمانی و نیز زیور و آرایش‌های لازم‌الستر) را در برگیرد. خط محوری آیه که صیانت جنسی است و در مطلع آن آمده بود و در طول آیه مورد توجه قرار گرفت در این عبارت نیز دنبال شد و طی آن از زنان مؤمن خواست که دست از فریبندگی و دعوت به آلودگی بردارند (لایضربن بأرجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن).

نشان ابتناء تمام رهنمودهای آیه بر حول پرهیز از آلودگی جنسی را در انتهای عبارت کنونی می‌توان سراغ گرفت آن‌جا که خواهان توبه همگانی مؤمنان از عملکرد سابق‌شان شده است (توبوا الی الله جمیعاً آیه المؤمنون لعلکم تفلحون).

ترجمه کنونی یادآور یکی از تفاسیر آیه تبرج است با این تفاوت در تعبیر که در آیه تبرج به زنان پیامبر سفارش شده بود که به جای تردد توأم با تبرج در جامعه، در خانه‌هاشان قرار گیرند؛ و قرن فی بیوتکن و لاتبرجن تبرج الجاهلیة، و در این‌جا از زنان مؤمن می‌خواهد که با قصد عرض اندام و نمایش زیبایی‌های نهان به تردد در سطح جامعه نپردازند: لایضربن بأرجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن. گفتنی است پیش از این عبارت، جمله لایضربن بخرهن علی جیوبهن نیز یادآور آیه جلباب بود که در هر دو،

توجه به مراقبت از جامه‌های رها، نادوخته و نارسا داده است.

حجاب متعارف، و حکم قرآن

بی‌گمان حسّاس‌ترین توضیحی که قرآن در باره پوشش زنان آورده، عبارت "لایبدين زينتهنّ إلا ما ظهرمنها ولیضربن بخرهنّ علی جیوبهنّ" می‌باشد که پیش‌تر به آن پرداخته شد و آراء مختلف تبیین گردید ولی اینک با اتکا به رأی برگزیده کتاب، و با نگاهی نو به شرح دوباره‌اش می‌پردازیم. در این راستا ابتدا از باب مقدمه دست به استخراج "معنای" مظهرمنها می‌زنم و سپس اقدام به تعیین "مصادیق" معنای برگزیده می‌کنم و سرانجام حکم قرآن در باره حجاب متعارف و مرسوم در پیش از نزول وحی، آورده می‌شود.

مقدمه - معنای مظهرمنها: یکی از مهم‌ترین چالش‌ها در توضیح عبارت "لایبدين زينتهنّ إلا ما ظهرمنها..." دستیابی به "معنای" مظهرمنها، که انتخاب یکی از دو مورد "اندام ظاهر و نمایان" یا "ظهور موردی اندام" است می‌باشد:

الف - اندام ظاهر و نمایان: بر این اساس مظهرمنها اشاره به اعضاء مشخص و بخش‌هایی معین از اندام زنان دارد و در نتیجه عبارت چنین معنا می‌شود: «زنان مؤمن نباید اندام و زیبایی‌هایشان را نمایان سازند مگر آن بخش‌هایی که [معمولاً] نمایان و ظاهر هستند...».

ب - ظهور موردی اندام: اما بر این اساس مظهرمنها اشاره به عضو و بخش معینی از پیکر نداشته بلکه به معنای ظهور موردی و برهنگی ناخودآگاه بخش‌هایی از اندام است و در نتیجه عبارت چنین معنا می‌دهد: «زنان مؤمن نباید اندام و زیبایی‌هایشان را نمایان سازند مگر این‌که [خودبخود] نمایان شود [و از پس لباس بیرون زند]...». صاحب بدایة‌المجتهد هر دو احتمال را فهرست کرده: «و لایبدين زينتهنّ إلا ما ظهرمنها. هل هذا المستثنى المقصود منه أعضاء محدودة، أم انما المقصود بما لا یملک ظهوره؟»^{۱۲۸} وجود هر یک از این دو قول را در ترجمه‌های معاصر نیز می‌توان سراغ گرفت: «... جز آن

مقدار که نمایان است»^{۱۲۸۱} و «... جز آنچه قهراً ظاهر می‌شود»^{۱۲۸۲}.

تفسیر اول، توجه به اندامی دارد که معمولاً نمایان و فاقد پوشش بوده و به بیانی دیگر ذاتاً آشکار بودند. این قول را می‌توان برای آسانی کار، "اندام نمایان" نام‌گذاری کرد. تفسیر دوم، توجه به بیرون زدن اندام پوشیده، و ظهور ناخودآگاه دارد. در این برداشت، ظهور و برهنگی، بر اندام عارض می‌شود. این قول را نیز می‌توان "ظهور موردی" یا پدیدار شدن اتفاقی اندام پوشیده نامید.

ترجیح قول اندام ظاهر بر ظهور اتفاقی: با این‌که برخی محققان همچون ابن عطیه، ابوالحسن شعرانی، حسن مصطفوی و محمدباقر بهبودی (که سخن‌شان در آینده خواهد آمد) معتقد به قول دوم بوده و استثناء آیه را مربوط به ظهور "ناخودآگاه و در حین حرکت" می‌دانند اما گویا همان قول اول که مشهورتر می‌باشد درست بوده و استثناء آیه مربوط به آشکار بودن بخش‌هایی از اندام است که معمولاً فاقد پوشش بودند زیرا:

۱- در دیگر آیات قرآنی "ماظهر" در کنار "مابطن" قرار گرفته، و چون مابطن به معنای چیزهای پنهان است و نه چیزهایی که گهگاه پنهان می‌شود بنابراین ماظهر منها که نقطه مقابل آن است به معنای اندام نمایان و ظاهر می‌باشد و نه اندامی که گهگاه به صورت ناخودآگاه ظاهر می‌شود. (برای توضیح بیشتر و مطالعه مدارک قرآنی به عامل ششم از بخش سوم مراجعه شود).

۲- کسانی که ماظهر منها را به معنای ظهور اتفاقی اندام می‌گیرند چندان زیربار تقسیم اندام به دو بخش "زینت باطنی" (اندام پنهان) و "زینت ظاهری" (اندام نمایان و آشکار) نمی‌روند زیرا ماظهر منها که مبنای تقسیم اندام به دو بخش یادشده است را به معنای ظهور غیر ارادی اندام و زینت‌ها گرفته‌اند و نه به معنای اندام ظاهر و نمایان (در مقابل اندام پنهان و مستتر). اما از آن‌جا که در ادامه همین آیه صریحاً سخن از زینت مخفی و غیرظاهر (در مقابل زینت ظاهر و نمایان) شده است: "لا یضربن بارجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن" بنابراین خود آیه قائل به تقسیم مذکور می‌باشد و در نتیجه ماظهر منها را به

۱۲۸۱ - ترجمه ناصر مکارم شیرازی

۱۲۸۲ - ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای

معنای اندام نمایان و زیبایی‌های آشکار می‌گیریم (رک: عامل ششم از بخش ۳).

۳- با استنباط ظهور اتفاقی از مظهرمنها، ترجمه عبارت چنین می‌شود: «زنان مؤمن نباید زینت و پیکرشان را نمایان سازند مگر این‌که ناخواسته آشکار شود...». اما این تفسیر حاوی توضیح و اوضحات بوده که از ساحت قرآن به دور است زیرا بلاشکال بودن ظهور ناخودآگاه، بدیهی بوده و همه‌فهم است. از آن گذشته زنان عصر پیامبر به گواه خود آیه، حتی در پوشش "ارادی" حسّاس‌ترین بخش‌های پیکرشان بی‌مبالات بودند و در نتیجه جایی برای رفع ابهام در مورد ظهور "غیر ارادی" اندامشان وجود نداشت. آن‌ها مگر در موارد خودآگاه انگیزه درستی برای پوشش داشتند که در پی آن منتظر کسب تکلیف در خصوص موارد ناخواسته باشند، همان موارد ناخواسته‌ای که اساساً از دایره تکلیف بیرون بوده و نیازی به حکم جداگانه ندارد.

پایان: ترجمه عبارت با توجه به معنایی که برای مظهرمنها انتخاب شد چنین است: «زنان مؤمن نباید به جز اندام [معمولاً] نمایان، [مابقی] اندام و زیبایی‌هایشان را آشکار سازند...». توضیحات بیشتر در باره دو معنای مذکور را می‌باید در عامل ششم از بخش سوم پی‌گیری کرد.

مصادیق مظهرمنها (یا برهنگی‌های مجاز): تا به حال مشخص شد که آیه با القاء جمله‌الا مظهرمنها، در صدد تجویز تداوم برهنگی اندامی است که معمولاً نمایان و ناپوشیده بودند. اینک باید بررسی کرد که این نواحی مجاز به کشف، کدامین بخش از اندام بانوان بوده و به عبارت دیگر مصادیق مظهرمنها چه اعضای از پیکر بود. پس باید جستجو کرد که زنان عصر پیامبر نسبت به پوشش چه بخش‌هایی از پیکرشان فاقد برنامه بوده و معمولاً آن بخش‌ها را نمایان و باز می‌گذارند؟ پاسخ این است که آنان تدبیر و برنامه‌ای برای پوشاندن "صورت، گردن، موی سر، دست‌ها از آرنج به پایین و پاها از زانو به پایین" نداشتند و به عبارت دیگر برهنگی این مواضع کاملاً رایج و فاقد هرگونه قبح و اشکالی بود. در این باره که گویا مخالف چندانی نیز ندارد می‌بایست به مطالب مشروح بخش اول مراجعه کرد. بنابراین قرآن با انشاء جمله‌الا مظهرمنها، تداوم رسم جاری زنان یعنی نمایان بودن مواضع یادشده را بلاشکال دانست.

واکنش قرآن در قبال پوشیدگی و برهنگی رایج: در این جا پرسشی پیش می‌آید و آن این‌که اگر رسم مذکور بلاشکال است پس در این صورت آیه چه چیزی از زنان مؤمن خواسته است؟ پاسخ این است که زنان علاوه بر این‌که مطابق مطلب بالا اساساً برنامه‌ای برای استتار "صورت، گردن، مو، ساعد، ساق، کفین و قدمین" نداشتند، همچنین در پوشش سایر مواضع حسّاس‌تر پیکرشان (شامل تنه، ران و بازو) که معمولاً پوشیده و دارای جامه بود نیز بی‌مبالات، فاقد حسّاسیت و عاری از عزم جزم بودند پس قرآن با توجه به این دو واقعیت (الف- مکشوف بودن صورت، گردن، مو، ساعد و ساق ب- بی‌مبالاتی در استتار تنه، ران و بازو) از خود واکنش نشان داد و عبارت "لایبیدن زینتهن" الا مظهرمنها ولیضربن بخرهنّ علی جیوبهنّ" را نازل کرد تا حکم خدا را در قبال هر دو رویه ابلاغ کند. بر این اساس واکنش قرآن، به همراه نتایج حاصله، از این قرار است:

۱- از زنان مؤمن خواست که اندام و زیبایی‌های معمولاً پوشیده (شامل تنه، ران و بازو) را محافظت! کنند و در این راستا خواستار رفع شکاف‌ها، فاصله‌ها و کاستی‌های جامه شد تا موجب ظهور مواضع مذکور نشوند به عبارت دیگر آن‌ها را از بی‌مبالاتی در ستر پرهیز داد و خواستار اطمینان در این باره شد: لایبیدن زینتهن الا مظهرمنها ولیضربن بخرهنّ علی جیوبهنّ.

۲- اما در مورد اندام معمولاً مکشوف و باز (شامل صورت، گردن، مو و دست و پا از آرنج و زانو به پایین) رهنمود جدید و اصلاحی صادر نکرد و تداوم وضع سابق را بی‌اشکال دانست (الا مظهرمنها) زیرا آنان به گواه همین آیه و تفسیراتش حتی در پوشاندن "فرج و دامن" و "سینه و پستان" نیز بی‌مبالات بودند (یحفظن فروجهن ... ولیضربن بخرهنّ علی جیوبهنّ).

حاصل شماره ۱ و ۲ این است که زنان می‌بایست در استتار اندام‌شان دقت و از بی‌مبالاتی دوری می‌کردند ولی در مورد بخش‌هایی که معمولاً خارج از دایره پوشش بود فاقد تکلیف بودند.

۳- گویا آیه، نواحی جایزاکشف و بخش‌های لازم‌الستر را به عینه و بی‌ابهام مشخص نکرده، بلکه به تبیین کلی آن با استفاده از حجاب متعارف و مرسوم پرداخته

است. از طرفی با این‌که حجاب متعارف و رایج را مبنا قرار داد اما هرگز آن را درست نپذیرفت بلکه با گوشزد نقاط ضعفش به کارآمد کردن و بهینه‌سازی‌اش پرداخت تا از بروز پنجره‌های منتهی به فحشاء جنسی که در صدر آیه آمد پرهیز دهد. بنابراین اگر این سخن درست باشد که قرآن محدودۀ ستر و کشف را مبهم باقی گذارده است در این صورت به نظر می‌رسد که تعیین مورد در نزد قرآن اصل نیست بلکه صرف کارآمدی منجر به مهار فحشا، تنها خواست آیه است. این کارآمدی مطابق آن‌چه در آیه جلاباب گفتم از طریق توجّه به تشخیص عقل و عقلا نیز فراهم است.

ترجمه پایانی

اینک در پایان بررسی آیه ۳۱، ترجمه آن را بر پایه آراء ترجیحی می‌آورم.

متن آیه: و قل للمؤمنات يغضضن من ابصارهن و يحفظن فروجهن و لا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها وليضربن بخمرهن على جيوبهن و لا يبدين زينتهن الا لبعولتهن أو آبائهن أو آباء بعولتهن أو ابنائهن أو ابناء بعولتهن أو إخوانهن أو بنى إخوانهن أو بنى أخواتهن أو نسائهن أو ما ملكت أيمانهن أو التابعين غير اولی الاربة من الرجال أو الطفل الذین لم یظهروا على عورات النساء و لا یضربن بأرجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن و توبوا الی الله جمیعاً
 آیة المؤمنون لعلکم تفلحون.

ترجمه: [ای پیامبر!] به زنان مؤمن بگو چشم از آلودگی جنسی فرو پوشند و دامن از ارتکاب فحشاء مصون دارند و [برای تحقق آن] به غیر از زیبایی‌های [معمولاً] پیدا [در برابر مردم شامل: صورت، مو، گردن، و نیمه‌ی پایین دست و پا]، زیبایی‌های [معمولاً] نهان [شامل: تنه، ران و بازو] را جز در برابر شوهر، پدر، پدرشوهر [، داماد]، پسر، پسر شوهر [، شوهر مادر]، برادر، پسر برادر، پسر خواهر [، دایی، عمو]، زنان، غلام زرخرید، سایر مردان بی‌طمع و کودکان بی‌خبر نمایان نسازند و باید [برای نمایان نشدن زیبایی‌های نهان] جامه و پوشاک را بر روی شکاف‌ها [و دروازه‌ی جامه در نواحی تنه، سینه، دامن و پهلو] قرار دهند. و نباید برای نمایاندن زیبایی‌های نهان‌شان به تردد و قدم‌زنی بپردازند. و همه شما مؤمنان، شرمنده و پشیمان [از گذشته، با بکار بستن رهنمودهای مذکور] به سوی [خواست] خدا باز گردید تا بلکه [از آلودگی‌های جنسی و اخلاقی] رهایی و نجات

یابید.

ج- آیه وضع ثیاب (جامه نهادن!)

متن آیه: «وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَغْفِنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (و بر زنان از کار افتاده‌ای که [دیگر] امید زناشویی ندارند گناهی نیست که پوشش خود را کنار نهند [به شرطی که] زینتی را آشکار نکنند؛ و عفت ورزیدن برای آن‌ها بهتر است، و خدا شنوای داناست) ۱۲۸۳.

برخلاف آیات قبلی که رعایت پوشش را خواستار بودند اما این آیه دالّ بر واجب نبودن پوشش برای گروهی از زنان است که طیّ عبارت "القواعد من النساء اللّاتی لایرجون نکاحاً" از آنان یاد شده است. حال، آیا زنان موصوف یعنی القواعد من النساء، اشاره به زنان یائسه دارد که از حیض ماهانه و تولید مثل "بازنشسته‌اند"، یا توجه به زنان سالخورده دارد که "خانه نشین‌اند"، یا مربوط به همه زنان "حاضر در خانه" است، و یا ناظر به زنان "بازمانده از شوهر" و بی‌نصیب از همسر می‌باشد؟ در این رابطه آیا جمله بیانی اللّاتی لایرجون نکاحاً، در صدد توضیح و توصیف القواعد من النساء است و به این ترتیب قلمرو معنائی‌اش را محدود نمی‌سازد، و یا بیانی احترازی و تخصیصی برای آن بوده و موجب تحدید در دلالتش می‌گردد؟

در این آیه همچنین باید بررسی کرد که مراد از موارد زیر چه هست:

القواعد: جمع قاعد (یائسه)، یا جمع قاعده (نشسته).

نکاحاً: پیوند زناشویی، یا [هرگونه] تماس جنسی.

ثیاب: جامه‌ها و لباس‌ها، یا سرانداز و مقنعه، یا رداء و رودوشی، یا لباس‌های ظاهر و رو، یا لباس تأهل، یا دامن و إزار.

أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ: لباس‌هاشان را درآورند، یا لباس‌شان را آویزان و رها بر اندام باقی

گذارند [پوشش ناقص جاهلی]، یا بخشی از لباس‌هاشان را کم کنند، یا این تعبیر کنایه از تماس جنسی است و ربطی به بحث پوشش ندارد.

غیرمترجّات بزینة: بدون نمایش اندام، یا بدون این‌که قصدشان [از لباس کردن] نمایش اندام باشد [اگرچه اندام‌شان در پی آن پیدا شود]، یا بدون عرض‌اندام از جلوی باب‌خانه و پنجره آن، یا بی آن‌که خود را [همچون آلودگانِ پرچم‌دار، با هدف رابطه جنسی] از درون خانه بنمایانند، یا بی رفیق‌بازی و معاشقه.

أن يستعفن: خودداری از درآوردن جامه، یا خودداری از پوشش ناقص، یا خودداری از نکاح جنسی موقت، یا پیوند ازدواج و زناشویی.

اینک در بررسی آیه به سه شرح متفاوت بسنده می‌کنم:

شرح اصلی - معافیت زنان "یائسه و سالخورده" از پوشش

شرح فرعی - معافیت زنان "حاضر در خانه" از پوشش

شرح کنایی وضع ثیاب - مفرّی برای زنان "بازمانده" از نکاح (توضیح یک احتمال).

شرح اصلی - معافیت زنان "یائسه و سالخورده" از پوشش

بر این اساس مراد از القواعد من النساء، زنان یائسه (که از حیض و باروری فرو نشسته‌اند) یا زنان سالخورده (که دوران نشستن‌شان در خانه بیشتر شده) می‌باشد: «و القواعد من النساء اللاتی لایرجون نکاحاً یعنی المسنات [/ هن المستثنیات] من النساء اللاتی قعدن عن التزویج، لانه لایرغب فی تزویجهن. و قیل: هن اللاتی ارتفع حیضهن، و قعدن علی ذلک...»^{۱۲۸۴}، «قال ابن قتیبة: سمیت المرأة قاعداً اذا کبرت لانهّا تكثر القعود»^{۱۲۸۵} «... یعنی اللاتی قعدن عن الولد من الکبر فلا یحضن و لایلدن»^{۱۲۸۶} و گاه برخی مفسران، معافیت مذکور را ناشی از زشتی چهره نیز می‌دانند: «و القواعد من النساء) اللاتی قعدن عن الاستمتاع و الشهوة (اللاتی لایرجون نکاحاً) آی: لایطمعن فی

۱۲۸۴ - تبیان ج ۷ ص ۴۶۱ + مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۷۱، زبدة البیان ص ۵۵۴

۱۲۸۵ - تفسیر کشف الاسرار ج ۶ ص ۵۶۵

۱۲۸۶ - تفسیر تعلبی ج ۷ ص ۱۱۷

النکاح، و لا یطمع فیهن، و ذلك لكونها عجوزا لاتشتهی و لاتشتهی، أو دمیمة الخلقه، لاتشتهی»^{۱۲۸۷}.

بنابراین ترجمه آیه چنین است:

«بر زنان یائسه و سالخورده که امید به نکاح و پیوند جنسی ندارند گناهی نیست که جامه‌های خود را، نه به قصد نمایاندن اندام و زیبایی‌ها، از تن درآورند. ولی اگر از این کار خودداری کنند بهتر است. و خدا [به اعتراض پیرزنان نسبت به پوشش‌های دست و پاگیر] شنوا و [بر حال ایشان] آگاه است.»

بسیاری از مفسران منظور از ثیاب (البسه) در این آیه را خمار و جلباب مذکور در آیات قبلی می‌دانند که البته اشکالی ندارد ولی اشکال از جایی شروع می‌شود که خمار و جلباب را نه به معنای اصلی‌اش یعنی پوشاک و وسایل پوشش، بلکه به معنای پوشش خاص همچون روسری یا لباس رو می‌گیرند و معتقدند زنان یائسه و زنان کهن‌سال اجازه یافتند فقط روسری یا لباس رو و ظاهر را از خود جدا کنند ولی معنای ثیاب مطابق آنچه در کتب لغت آمده، لباس و پوشاک به طور کلی بوده و فراتر از مصادیق آن است: «قال ابوالعباس: الثیاب: اللباس»^{۱۲۸۸} و «الثوب اللباس... کان یحفظ الثیاب فی الحمام»^{۱۲۸۹} و طبرسی نیز که ثیاب را در این آیه محدود به جامه‌های خاصی می‌کند، خود می‌داند که معنای این واژه فراتر از مصداق بوده و هر جامه‌ای را در بر می‌گیرد: «... فالمراد بالثیاب ما ذکرناه، لا "کل" الثیاب»^{۱۲۹۰} تا جایی که المیزان مراد آیه را همین معنای عام ثیاب (و گویا فاقد دلالت بر پوشاکی خاص) می‌داند: «و الآیة فی معنی الاستثناء من عموم حکم الحجاب، و المعنی: و الکبائر المسننة من النساء فلا بأس علیهن أن لا یحتجبن حال کونهن غیر متبرجات بزینة. و قوله: (و أن یتستغفن خیر لهن) کنایة عن الاحتجاب أی الاحتجاب خیر لهن من وضع الثیاب» (این آیه در معنای استثنایی است از عموم حکم حجاب، و معنایش این است که بر هر زنی حجاب واجب است الا زنان مسن، که می‌توانند

۱۲۸۷ - تیسیر الکریم الرحمن فی الکلام المنان عبدالرحمن بن ناصر السعدی ص ۵۷۴

۱۲۸۸ - تهذیب اللغة ج ۱ ص ۴۶۴

۱۲۸۹ - قاموس فیروزآبادی واژه تاب

۱۲۹۰ - مجمع البیان ج ۷ ص ۲۷۱

بی حجاب باشند؛ البته در صورتی که کرشمه و تبرج نداشته باشند. و جمله و آن‌یستعففن خیر لهنّ کنایه است از خودپوشی، یعنی همین زنان سالخورده نیز اگر خود را بپوشانند بهتر از برهنه بودن است)^{۱۲۹۱}. اما زمخشری مراد از ثیاب را البسه‌ی ظاهر و رو، همچون ملحفه و جلباب می‌داند و معتقد است منظور آیه از ذکر "غیر متبرجات بزینة" این است که معافیّت پوشش در زنان یائسه و سالخورده نباید در حدّی باشد که "زینت نهان" را آشکار نمایند زیرا وی مراد از زینة مذکور در این آیه را همان زینة نهان و غیر ظاهری می‌داند که قبلاً در عبارت "لا یبدین زینتهنّ الا لبعولتهنّ" به کار رفته بود و طی آن از نمایان شدنش جز در برابر محارم نهی شده بود. گویا زمخشری مطابق آیه کنونی قائل به "جواز پیدا بودن البسه [و زینت] ظاهر، و عدم جواز نمایان بودن زینت باطن و نهان" برای زنان یائسه می‌باشد. (گفتنی است وی در باره عبارت یادشده تفسیر دیگری نیز ارائه کرده است). مقدّس اردبیلی پس از نقل سخنان زمخشری به تفسیر وی ایراد قابل توجهی گرفته، زیرا معتقد است مطابق آیه مورد استناد زمخشری، همه زنان، چه یائسه و چه غیر یائسه، اجازه داشتند زینت ظاهر را در برابر مردم آشکار گذارند (لا یبدین زینتهنّ الا ما ظهرمنها) ولی می‌بایست زینت پنهان و باطن را از مردم مستتر می‌کردند (لا یبدین زینتهنّ الا لبعولتهنّ أو ...). بنابراین آیه کنونی، که تخفیف جدیدی برای بانوان یائسه و سالخورده ذکر می‌کند می‌بایست حاکی از این باشد که این دسته از زنان علاوه بر زینت و زیبایی ظاهر همچنین از پوشاندن زینت باطن و اندام نهان نیز معاف هستند: «فی الکشاف: القاعد التي قعدت عن الحيض و الولد لكبرها (لا یرجون نکاحاً) لا یطمعن فیه، و المراد بالثیاب الظاهرة كالمحففة و الجلباب الذی فوق الخمار (غیر متبرجات بزینة) غیر مظهرات بزینة، یرید الزینة الخفیة التي أرادها فی قوله: (و لا یبدین زینتهنّ الا لبعولتهنّ) أو غیر قاصدات بالوضع التبرج و لكن التخفف إذا احتجن الیه... و فیه تأمل إذ قد تقدّم جواز اظهار الزینة الظاهرة فلیس علی غیر القاعد من النساء أيضاً جناح فی وضع الثیاب الظاهرة، و الظاهر من سوق هذه الآیة أن القاعدات من النساء مستثنیات من حکم السابق الذی هو وجوب التستر، و تحریم کشف الزینة الباطنة و مواضعها المتقدّمة، فلا یحرم علیها

کشف مواضع الزینة الباطنة المحرّم علی غیرها، و لکن بشرط أن لا تتبرّج بزینة أی لا تقصد إظهارها»^{۱۲۹۲}.

از جمله ایراداتی که بر شرح اصلی می‌توان گرفت این است که ناامیدی از نکاح را به زنان یائسه نسبت داده: «بر زنان یائسه که امید به پیوند ازدواج ندارند...» در صورتی که این گزاره چندان با واقعیات سازگاری ندارد زیرا اگر سنّ یائسگی در آن روزگار را همانند حال بدانیم در این صورت زنان یائسه لزوماً در مرحله‌ای از سنّ و سال و خانه‌نشینی نبودند که امید به ازدواج نداشته باشند چرا که سال‌های ابتدائی یائسگی مصادف با کهولت سنّ و ناتوانی نیست تا موجب عدم تمایل مردان به ایشان شود مگر این‌که عبارت اللّاتی لایرجون نکاحاً را وصف تخصیصی و احترازی برای القواعد من النساء بگیریم و در نتیجه فقط آن عده از زنان یائسه‌ای را در بر گیرد که [به دلیل پیری زیاد و ناتوانی عمومی] امید به نکاح، و انتظار پیوند زناشویی نداشتند که در این صورت مجموع "القواعد من النساء" و "لایرجون نکاحاً" منطبق بر پیرزنان سالخورده و بانوان خانه‌نشین و ناتوان است. البته گویا چنان‌که در آغاز آوردم القواعد من النساء، به تنهایی نیز می‌تواند منطبق بر پیرزن خانه‌نشین باشد: «قال ابن قتیبة: سمّیت المرأة قاعداً اذا کبرت لانّها تکثر القعود»^{۱۲۹۳} و «رخص للقواعد من النساء و هن الطاعنات فی السن أن یضعن ثیابهن غیر متبرّجات بزینة»^{۱۲۹۴} که در این حالت اللّاتی لایرجون نکاحاً وصف توضیحی برای آن است. بنابراین ترجمه عبارت در هریک از دو حالت چنین است: «بر آن دسته از زنان یائسه که [به دلیل فرط پیری] امید به ازدواج ندارند / بر پیرزنان سالخورده که [طبیعتاً] نومید از ازدواج‌اند». ولی اشکال در اینجاست که با وجود چنین معنایی، دیگر چه نیازی به آوردن قید "غیر متبرّجات بزینة" بود زیرا زنان یادشده آن‌قدر سالخورده و پیر بودند که لباس درآوردن‌شان قهراً و به طور حتم برای نشان دادن زینت‌ها و زیبایی‌ها! نبوده است.

از آن گذشته گویا در قرآن تعبیر واضحی برای زنان یائسه وجود دارد: «واللّاتی

۱۲۹۲ - زبده البیان ج ۲ ص ۶۹۸

۱۲۹۳ - کشف الاسرار ج ۶ ص ۵۶۵

۱۲۹۴ - تأویل مختلف الحدیث ابن قتیبة ص ۲۸۷

یئسن من المحيض»^{۱۲۹۵} و عدم کاربرد این تعبیر یا مانند آن، بر تردیدمان نسبت به انطباق القواعد من النساء بر زنان یائسه (چه کهن سال چه غیر آن) می‌افزاید.

محمدباقر بهبودی در تحلیل معافیت مورد بحث معتقد است که منظور از ثیاب و لباس در این آیه همان جلیباب و شنلی است که زنان شوهردار مطابق آیه ۵۹ سوره احزاب به عنوان "شعار و نشانه تاهل" بر تن می‌انداختند و اینک مطابق آیه کنونی پیرزنان شوهردار می‌توانند آن را کنار گذارند: «و القواعد من النساء اللّاتی لایرجون نکاحاً فلیس علیهنّ جناح أن یضعن ثیابهنّ غیر متبرّجات بزینة و أن یتستغفن خیر لهن. یعنی: (خانم‌هایی که از نظر جنسی بازنشسته‌اند و امیدواری ندارند که مورد توجه قرار بگیرند مجازند که این جامه زائد را فرو نهند، در صورتی که با هیچ زینتی خود را مزین نکرده باشند. در عین حال اگر عفت اختیار کنند و با جامه جلیباب و شنل گشاد در انظار عمومی ظاهر شوند شایسته‌تر خواهد بود.) در این آیه، گرچه کلمه ثیابهن جمع است ولی از نظر ادبی در حکم مفرد است. یعنی هر خانمی از خانم‌های شوهردار می‌تواند یک جامه خود را کم کند و آن جامه‌ای که می‌تواند کم کند و بر زمین بگذارد همین جامه جلیباب است که به عنوان شعار بر تن می‌کرده است نه ازاری که عورت او را می‌پوشاند و نه خماری که سر و بر او را می‌پوشاند... آیه [جلیباب در سوره] احزاب چند سال زودتر از آیه [القواعد من النساء در سوره] نور نازل شده است یعنی آیه احزاب قبلاً و با صراحت دستور جلیباب را برای همه زنان شوهردار صادر کرده است و آیه سوره نور که بعداً نازل شده است همان جامه جلیباب را از حجاب پیرزنان شوهردار حذف کرده و تنها حکم استحبابی آن را برقرار نگه داشته است»^{۱۲۹۶}. اما باید گفت علی‌رغم این‌که وی "شوهردار بودن" را از صدر آیه برای زنان موصوف استنباط کرده ولی صحت چنین استنباطی، که اساس بحث او نیز هست، روشن نمی‌نماید زیرا در هیچ‌یک از دو عبارت "القواعد من النساء" و "اللاتی لایرجون نکاحاً" صراحت و بلکه اشارتی به تاهل و شوهردار بودن نشده است و تازه این‌طور پیداست که عبارت اللاتی لایرجون نکاحاً

۱۲۹۵ - سوره طلاق آیه ۴

۱۲۹۶ - معارف قرآنی ص ۴۹۲ و ص ۵۲۹

بیشتر گویای نفی وجود شوهر برای آنان است و نه اثبات آن، مگر این‌که نکاحاً را مطابق ترجمه‌ای دیگر از وی دالّ بر همبستری بگیریم و نه ازدواج: «آن خانم‌هایی که از خون‌ریزی ماهیانه مأیوسند و امیدی به نکاح همسر و بستر شوهر ندارند...»^{۱۲۹۷} اما باید دانست که این معنا از نکاح، چنان‌که در ترجمه‌های آتی خواهد آمد صرفاً قابل انطباق بر همبستری "زن و شوهر" نیست بلکه بر مورد ناروای آن نیز دلالت دارد. استنباط وجود شوهر برای زنان مورد بحث، همچنین متأثر از این است که وی نساء المؤمنین در آیه جلیاب را منطبق بر همسران مردان مؤمن (و یا به عبارت دیگر زنان شوهردار) دانسته و چون این آیه را استثنایی از آن آیه می‌داند بنابراین جواز حذف ثیاب در آیه کنونی را منطبق بر جواز حذف "جلیاب" دانسته و آن را مربوط به زنان "شوهردار سالخورده" می‌داند به ویژه که القواعد من النساء به سالخوردگی، و لایرجون نکاحاً به بی‌میلی به همبستری [با شوهر] نیز قابل تفسیر است اما چنان‌که در آیه جلیاب (بند ۵/۲) توضیح داده شد مراد از نساء در نساء المؤمنین نه صرفاً زنان شوهردار بلکه عبارت از عموم زنان است.

بنابر آنچه تا به حال در توضیح آیه گفته شد اجمالاً حکم قرآن در لزوم حجاب و پوشش، از زنان یائسه و کهن‌سال برداشته شده است ولی در تشخیص میزان این معافیت چالش وجود دارد. در همین راستا بحث را پی می‌گیریم و بندهای زیر را به مباحث پیشین می‌افزایم:

۱- همان‌طور که توضیح دادم معنای ثیاب، "جامه و پوشاک" به طور کلی بوده و تحدید و تقیید آن به جامه‌ای خاص نیاز به قرینه دارد که البته معلوم نیست چنین قرینه‌ای در آیه وجود داشته باشد. تطبیق ثیاب بر هر لباس و پوشاک، آن‌چنان روشن است که برخی را به چاره‌اندیشی انداخت تا با توجیه و دیگر شگردها مراد آیه را غیر منطبق بر همه‌ی البسه کنند تا مگر بدین وسیله از نتیجه آیه که جواز برهنگی زنان یائسه است جلوگیری کنند. در این راستا حتی معتقد شدند که حرف تبعیض "من" در وسط عبارت أن یضعن ثیابهن وجود داشته: "أن یضعن من ثیابهن" و سپس نادیده گرفته شده

است. آنان با اعتقاد به وجود چنین حرفی (که نتیجه‌اش تن دادن به کاسته شدن از قرآن است!) در صدد هستند جواز حذف را صرفاً مربوط به "بخشی" از البسه و پوشاک کنند و نه "همه‌ی" آن. اینان این ادعا را به امام باقر و امام صادق نیز نسبت داده‌اند: «... و قرأ أبو جعفر و أبو عبدالله: يضعن من ثيابهن. و روی ذلک عن ابن عباس و سعید بن جبیر... و من قرأ (من ثيابهن): فلأنه لا يوضع كل الثياب و انما يوضع بعضها»^{۱۲۹۸}. اما از سوی دیگر در صورت اعتبار "اطلاق" ثياب، به جواز حذف کامل پوشش می‌رسیم که این یکی نیز قابل هضم نمی‌باشد. شاید به همین دلایل، بهتر باشد در جستجوی معانی دیگری برای آیه باشیم.

۲- در راستای تحدید معنای ثياب، یا انطباق آن بر بخشی از جامه‌ها می‌توان این‌گونه توجیه کرد: چه بسا ثياب در برابر شعاع (لباس زیر) باشد و در نتیجه ثياب، که آیه جواز برداشتنش را داده، فقط شامل البسه‌ی رو شود. اما وجود البسه‌ی زیر و رو در آن زمان با تردید مواجه است که در بخش اول توضیح داده شد. نیز شاید این تقيید به قرینه‌ی آیات قبلی، که در آنها از واژه‌ی خمار و جلباب استفاده شده به دست آید که البته با اشکالات پیش‌گفته مواجهیم.

اما گویا بتوان از درون خود آیه، عبارتی برای میزان کاستن از البسه، تحدید اندازه‌ی وضع ثياب، و تقيید آن یضعن ثيابهن به دست آورد. این قید عبارت "غير متبرجات بزينة" است. در واقع می‌توان جواز وضع ثياب را معلق و محدود به قید مذکور دانست. ترجمه‌ی آیه بر این اساس چنین است: «بر گردن زنان یائسه‌ی نومید از نکاح گناهی نیست که جامه‌شان را، نه به اندازه‌ای که به علم کردن و برجسته نمودن زیبایی‌ها بینجامد، از تن درآورند. ولی بهتر است...».

از این‌ها که بگذریم ممکن است کلمه‌ی وضع در عبارت آن یضعن ثيابهن نه به معنای درآوردن بلکه به معنای کاستن و کم کردن باشد. اگر این سخن درست باشد در این صورت بدون نیاز به وجود قرینه و هر توجیه دیگری، مستقیماً شاهد دلالت آیه بر کنار گذاردن بخشی از جامه و البسه هستیم.

شرح فرعی - معافیت همه زنان "حاضر در خانه" از پوشش

ابتدا باید دانست که واژه "نکاح" در آن روزگار صراحتاً بر جماع و آمیزش جنسی دلالت داشته! ترجمه ابوالقاسم امامی نیز به درستی گویای آن است: «زنان فرونشسته که امید "آمیزشی" ندارند بر آنان گناهی نیست که جامه‌هاشان فرو نهند بی آن‌که به زیوری خود نمایند لیک اگر پارسایی جویند برای‌شان بهتر است و خداوند شنواست، بیناست». البته این کلمه، هم به معنای عقد و معامله وارد شده و هم به معنای آمیزش و تماس جنسی؛ بطوری‌که بعضی‌ها معنای اول را حقیقی و معنای دوم را مجازی و کنایی می‌دانند: «اصل النکاح للعقد، ثم استعير للجماع»^{۱۲۹۹} ولی برخی دیگر آمیزش و جماع را حقیقی دانسته و عقد را مجازی می‌دانند: «حقیقة النکاح فی اللغة الوطء»^{۱۳۰۰}. طبرسی هر دو احتمال را ذیل آیه سوم سوره نور آورده است: «اختلف فی تفسیره علی وجوه أحدها: إن المراد بالنکاح العقد ... و ثانیها: إن النکاح هنا الجماع»^{۱۳۰۱} هرچند برخی دیگر معنای آن را عام‌تر (شامل هرگونه اختلاط و درهم تنیدگی) دانسته و هریک از "آمیزش جنسی" و "عقد" را مجاز و از مصادیق آن شمرده‌اند: «یقال: [النکاح] مأخوذ من نکحه الدواء، إذا خامره و غلبه، أو من تناکحت الأشجار، إذا انضم بعضها الی بعض، أو من نکح المطر الأرض، إذا اختلط بثراها. و علی هذا فیکون النکاح مجازاً فی العقد و الوطء جميعاً، لأنه مأخوذ من غیره فلا یتستقیم القول بأنه حقیقة لا فیهما و لا فی أحدهما، و یؤیده أنه لا یفهم العقد إلا بقربنة، نحو نکح فی بنی فلان، و لا یفهم الوطء إلا بقربنة نحو نکح زوجته، و ذلك من علامات المجاز... [مصباح اللغة فیومی]»^{۱۳۰۲}. بنابراین حتی اگر آمیزش و تماس جنسی، معنای حقیقی نکاح نباشد دست‌کم یکی از معانی حتمی و مصادیق قطعی آن است بطوری‌که در شرح انواع "نکاح" رایج در دوران جاهلیت، فقط اشاره به انواع "نزدیکی جنسی" شده است! از جمله در روایت عایشه به وجود چهار نوع نکاح در روزگار جاهلیت اشاره شده که نوع اول آن توجه به نکاح جنسی زن و شوهر پس از

۱۲۹۹ - مفردات راغب ص ۸۲۳

۱۳۰۰ - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۲۰ (سوره نور آیه ۳)

۱۳۰۱ - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۲۰

۱۳۰۲ - التحقیق فی کلمات القرآن الکریم ج ۱۲ ص ۲۳۴

ازدواج و خواستگاری رسمی دارد ولی نوع دوم آن "آمیزش زن شوهردار با مردی دیگر بنا به درخواست شوهر و با هدف ولادت فرزندی نجیب!"، نوع سومش "همبستری تعدادی مرد که شمارشان به ده نفر نمی‌رسد با یک زن" و نوع چهارمش "آمیزش زنان تابلودار و حرفه‌ای با مردان بی‌شمار" است: «أَنَّ النِّكَاحَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ كَانَ عَلَى أَرْبَعَةِ أَنْحَاءٍ: فَنِكَاحِ مَنْهَا نِكَاحُ النَّاسِ الْيَوْمِ يَخْطُبُ الرَّجُلُ إِلَى الرَّجُلِ وَلِيَّتِهِ أَوْ ابْنَتِهِ فَيُصَدِّقُهَا ثُمَّ يَنْكِحُهَا وَنِكَاحِ آخَرَ كَانَ الرَّجُلُ يَقُولُ لِامْرَأَتِهِ - إِذَا طَهَّرْتَ مِنْ طَمَثِهَا - أَرْسَلِي إِلَى فُلَانٍ فَاسْتَبْضِعِي مِنْهُ ... وَنِكَاحِ آخَرَ يَجْتَمِعُ الرَّهْطُ مَادُونَ الْعِشْرَةِ فَيَدْخُلُونَ عَلَى الْمَرْأَةِ كُلِّهِمْ يُصِيبُهَا ... وَنِكَاحِ الرَّابِعِ يَجْتَمِعُ النَّاسُ الْكَثِيرُ فَيَدْخُلُونَ عَلَى الْمَرْأَةِ لَا تَمْتَنِعُ مَنْ جَاءَهَا وَهِنَّ الْبَغَايَا كُنَّ يَنْصَبْنَ عَلَى أَبْوَابِهِنَّ رَايَاتٍ تَكُونُ عَلَمًا ... فَلَمَّا بُعِثَ مُحَمَّدٌ (ص) بِالْحَقِّ هَدَمَ نِكَاحَ الْجَاهِلِيَّةِ كُلَّهُ إِلَّا نِكَاحَ النَّاسِ الْيَوْمِ»^{۱۳۰۳}. بنابراین در مورد نكاح؛ استنباط آمیزش ناروا (که یکی از مصادیق آمیزش در آن روزگار بود) منطبق بر واقعیات تاریخی و در راستای مستندات لغوی است.

جهت دستیابی به ترجمه‌ای برای شرح کنونی همچنین باید دانست که واژه "القواعد" جمع یکی از این دو کلمه مفرد است: الف - کلمه "قاعد" به معنای زن یائسه که دوران حیض و بجه آوری‌اش به پایان رسیده و پیش‌تر در شرح اصلی مورد استناد قرار گرفت. ب - کلمه "قاعدة" به معنای "زن نشسته" که این معنا اینک مورد استفاده قرار می‌گیرد. نیز از آن‌جا که فعل نشستن در خانه رخ می‌دهد بنابراین القواعد من النساء، اشاره به هنگام حضور و قرار گرفتن زنان در خانه دارد (و نه بیرون از خانه و نه صرفاً زنان یائسه و کهن‌سال). بر این اساس، آیه درصدد است تا وظیفه زنان "حاضر در خانه" را از حیث حجاب و پوشش بیان کند. گویا ابن‌عباس نیز به همین معنای ساده اشاره دارد: «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ قَالَ هِيَ الْمَرْأَةُ لَا جَنَاحَ عَلَيْهَا أَنْ تَجْلِسَ فِي بَيْتِهَا بِدِرْعٍ وَ خِمَارٍ وَ تَضَعَ عَنْهَا الْجَلْبَابَ مَا لَمْ تَتَّبِرْجْ لِمَا يَكْرَهُ اللَّهُ وَ هُوَ قَوْلُهُ فَلَيْسَ عَلَيْهَا جَنَاحٌ أَنْ يَضَعَ ثِيَابَهَا غَيْرَ مَتَبَرِّجَاتٍ بَزِينَةٍ»^{۱۳۰۴}. شاید علت صدور حکم در باره پوشش

۱۳۰۳ - صحیح بخاری (نکاح، باب ۳۷) ح ۴۷۳۲

۱۳۰۴ - الدر المنثور ج ۵ ص ۵۷

زنان حاضر در خانه به این واقعیت برمی‌گشت که خانه‌های آن دوران از استتار کافی برخوردار نبودند و در نتیجه به خوبی نمی‌توانست حاضران در آن را ببوشاند. برای دستیابی به ترجمه‌ای جدید همچنین می‌بایست تبرج را به معنای: "خود را از درون خانه و پنجره به دیگران نشان دادن" بگیریم که در شرح آیه تبرج و تطهیر به آن پرداختیم.

با توجه به این مطالب ترجمه آیه چنین است: «برگردن زنان، وقتی در خانه حضور دارند و در سر سودای هیچ نکاح و اختلاطی نمی‌پروراند، گناهی نیست که جامه‌هاشان را [برای راحت بودن] از تن درآورند اما [در این وضعیت] نباید با رفتن جلوی پنجره و دروازه‌ی [بی حفاظ] خانه، [اندام آشکار] خود را بنمایانند. با این حال اگر از درآوردن لباس [در آن خانه‌های بی‌درب و حفاظ] خودداری کنند برای‌شان بهتر است و خدا [بر پرسش مفروض شما در باره حکم حجاب در داخل خانه] شنوا و [در عین حال بر شیطنت و سوءاستفاده از این رخصت] آگاه است».

ترجمه کنونی در صدد است تا بگوید زنان می‌توانند درون خانه‌شان، ولو که فاقد درب و استتار کافی باشد، جامه از تن درآورند ولی نباید پس از کندن البسه شروع به ایستادن در مقابل باب و پنجره (و در نتیجه نمایاندن زیبایی‌های اندام) کنند. این ترجمه تا حدودی یادآور ترجمه‌ای از آیه تبرج و تطهیر است که می‌گفت: «در خانه‌های خود قرار و آرام بگیرد و چون دوران جاهلیت پیشین از پنجره‌ها و بام‌ها و دیوارها خودنمایی مکنید»^{۱۳۰۵} (و قرن فی بیوتکن و لاتبرجن تبرج الجاهلیة الاولى).

شرح کنایی برای وضع ثیاب - مفری برای زنان بازمانده از نکاح (توضیح یک احتمال):

نتیجه این شرح، حاکی از بی‌ارتباطی آیه با موضوع پوشش و حجاب است. برای رسیدن به شرح فوق می‌بایست با چند نکته جدید آشنا شویم:

نکته اول - القواعد من النساء: کلمه القواعد در عبارت القواعد من النساء را معمولاً به معنای کسی که از حیض و بچه‌آوری معاف و "برنشسته" است می‌گیرند و القواعد من

۱۳۰۵ - معانی القرآن محمدباقر بهبودی، ترجمه آیه ۳۳ سوره احزاب

النساء را علّت جمله وصفی اللاتی لایرجون نکاحاً می‌دانند یعنی یائسگی و کهولت را سبب عدم رغبت مردان نسبت به ازدواج با آن‌ها می‌دانند که در شرح اصلی به آن اشاره شد. اما بی آن‌که عدم ازدواج به یائسگی نسبت داده شود به طور کلی نیز می‌توان مراد از القواعد را زنانی دانست که فعلاً و به هر دلیلی از داشتن شوهر برنشسته و بی‌نصیب بوده و از عقد ازدواج بازمانده‌اند و آن شامل زنان مطلقه و شوهر از دست داده نیز می‌شود. گویا رأی زجاج تا حدودی در همین راستا است: «قال الزجاج: هن اللاتی قعدن عن التزویج»^{۱۳۰۶} و «و فی التنزیل: و القواعد من النساء، و قال الزجاج فی تفسیر الآیة: هن اللواتی قعدن عن الأزواج»^{۱۳۰۷}. در این صورت عبارت اللاتی لایرجون نکاحاً وصف تخصیصی برای القواعد من النساء بوده و در نتیجه معنای کل عبارت القواعد من النساء اللاتی لایرجون نکاحاً چنین است: «[آن دسته از] زنان خانه‌نشسته و بی‌همسری که امید انجام ازدواجی را ندارند (و یا آرزوی آن را ندارند)».

نکته دوم - معنایی جدید برای ترکیب وضع ثیاب: این ترکیب را در عبارت أن یضعن ثیابهنّ به معنای درآوردن لباس از بدن می‌دانند اما می‌توان آن را با حفظ معنای اصلی‌اش کنایه از "جماع و آمیزش جنسی" دانست! به ویژه که کلمه وضع به معنای پایین آوردن بوده: «وضع: الواو و الضاد و العین أصلٌ واحدٌ يدلّ علی الخفض (للشّیء) و حطّه. و وضعته بالأرض وضعاً، و وضعت المرأة ولدها»^{۱۳۰۸} و در نتیجه وضع ثیاب به معنای پائین کشیدن لباس (و آماده‌جماع شدن) است. نیز با این‌که ثیاب به معنای جامه و لباس، به طور کلی است ولی به دلیل محوریت پائین‌تنه در امر پوشش، می‌تواند مراد از این کلمه دامن و ساتر عوره باشد (رک: بخش اول کتاب) به ویژه که مواردی از کاربرد ثیاب در ساتر عوره و ازار و دامن وارد شده است.

این قرائن ضعیف با توضیحات زیر تقویت می‌شود زیرا "وضع ثیاب" (درآوردن لباس و پائین کشیدن دامن) همان "کشف عوره" (نمایان ساختن عوره در اثر درآوردن لباس و دامن) بوده، و از سوی دیگر معنای کنایی "کشف عوره"، چنان‌که در کتاب

۱۳۰۶ - فتح القدير ج ۴ ص ۵۲

۱۳۰۷ - لسان العرب ج ۳ ص ۳۶۱ وازه قعد

۱۳۰۸ - معجم مقاییس اللغة ج ۲ ص ۶۳۵

مقدس آمده، "آمیزش و اتصال جنسی" است؛ «و یستخدم کشف العورة مرادفاً للاتصال الجنسی (لا ۱۸: ۶-۹، حز ۲۳: ۱۰ و ۱۸)»^{۱۳۰۹}. برابری "کشف عورة" (و معادلش وضع ثیاب) با "آمیزش جنسی" زمانی جدی تر می شود که جملات قرآن و تورات را در موضوع موارد تحریم نکاح و آمیزش کنار هم قرار دهیم. قرآن، زنانی که نکاح و همبستری با آنها ممنوع شده را به این شرح آورده است: «حرام شد بر شما مادر، دختر، خواهر، عمه، خاله، دختر برادر، دختر خواهر، مادر رضاعی، خواهر رضاعی، مادرزن، دختر زن ...، همسر پسر ... و جمع بین دو خواهر ...»^{۱۳۱۰} و در کتاب مقدس همین موارد تحریم نکاح و همبستری، با تعبیر تحریم "کشف عورة" آورده شده است: «و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ... هیچ کس به احدی از اقربای خویش نزدیکی ننماید تا کشف عورت او بکند. من یهوه هستم.^۷ عورت پدر خود یعنی مادر خود را کشف ننماید؛ او مادر توست. کشف عورت او مکن^۸ عورت زن پدر خود را کشف مکن آن عورت پدر توست.^۹ عورت خواهر خود، خواه دختر پدرت، خواه دختر مادرت چه مولود در خانه، چه مولود بیرون، عورت ایشان را کشف ننماید^{۱۰} عورت دختر پسر و دختر دخترت، عورت ایشان را کشف مکن، زیرا که اینها عورت تو است.^{۱۱} عورت دختر زن پدرت که از پدر تو زاییده شده باشد، او خواهر تو است کشف عورت او را مکن^{۱۲} عورت خواهر پدر خود را کشف مکن، او از اقربای پدر تو است^{۱۳} عورت خواهر مادر خود را کشف مکن، او از اقربای مادر تو است^{۱۴} عورت برادر پدر خود را کشف مکن، و به زن او نزدیکی ننماید. او (به منزله) عمه تو است^{۱۵} عورت عروس خود را کشف مکن، او زن پسر تو است. عورت او را کشف مکن^{۱۶} عورت زن برادر خود را کشف مکن آن عورت برادر توست^{۱۷} عورت زنی را با دخترش کشف مکن و دختر پسر او یا دختر دختر او را مگیر، تا عورت او را کشف کنی اینان از اقربای او می باشند و این فجور است^{۱۸} و زنی را با خواهرش مگیر، تا هیوی [؟هوی] او بشود، و تا عورت او را با وی مادامی که او زنده است کشف نمایی^{۱۹} و به زنی در نجاست حیضش نزدیکی ننماید تا عورت او را

۱۳۰۹ - دائره المعارف الکتبیه ج ۵ ص ۳۷۵، واژه عورة

۱۳۱۰ - سوره نساء آیه ۲۳

کشف کنی ...»^{۱۳۱۱}، «هیچکس زن پدر خود را نگیرد و دامن پدر خود را منکشف نسازد»^{۱۳۱۲} و «ملعون باد کسی که با زن پدر خود همبستر شود چون که دامن پدر خود را کشف نموده است»^{۱۳۱۳}. بنابراین از کنار هم قرار دادن قرآن و تورات، و نیز با توجه به مطالب پیش گفته، نتیجه می‌گیریم که "کشف دامن و عورة" و "وضع ثیاب" در معنای کنایی "تماس جنسی" به کار رفته است.

همچنین بدون پیچ‌وخم‌های بالا نیز می‌توان معنای جماع و آمیزش را از عبارت وضع ثیاب استنباط کرد زیرا در دومین آیه پیش از آیه مورد بحث (یعنی در آیه ۵۸ سوره نور) نیز ترکیب وضع ثیاب در قالب عبارت "حين تضعون ثيابکم" به کار رفته، و طی آن از مؤمنان خواست تا کودکان و غلامان و خادمان را وادار کنند که در سه نوبت از شبانه‌روز [وقتی می‌خواهند وارد استراحتگاه پدر و مادر خانواده شوند] اجازه ورود بطلبند: «یکی پیش از نماز فجر، دیگری هنگام نیمروز که وضع ثیاب می‌کنند (حين تضعون ثيابکم من الظهيرة) و سومی پس از نماز عشاء». با این‌که گروهی از مفسران فلسفه‌ی طلب اذن در سه وقت یادشده را مربوط به برهنگی حين استراحت و خواب می‌دانند ولی گروهی دیگر از ایشان، دلیل آن را مربوط به "خلوت و آمیزش جنسی" پدر و مادر می‌دانند. در این رابطه شماری از شواهد روایی نیز وجود دارد. از جمله طبرسی از قول سدی آورده که: گروهی از صحابه دوست می‌داشتند که در این سه وقت با همسران خود "آمیزش" کنند تا در پی آن به غسل و شست‌وشو بپردازند و سپس برای شرکت در نماز از منزل خارج شوند و به همین خاطر خدا به ایشان فرمان داد تا کودکان و غلامان را وادار به کسب اجازه در این سه وقت نمایند: «قال السدی: کان أناس من الصحابة يعجبهم أن یواقعوا نساءهم فی هذه الأوقات لیغتسلوا ثم یخرجوا إلى الصلاة فأمرهم الله سبحانه أن یأمروا الغلمان و المملوکین أن یستأذنوا فی هذه الساعات الثلاث»^{۱۳۱۴}. این روایت علاوه بر این‌که واقعیات و بی‌توجهی‌ها را در آن دوران ترسیم

۱۳۱۱ - سفر لویان فصل ۱۸

۱۳۱۲ - سفر تنبیه فصل ۲۲ ش ۳۰

۱۳۱۳ - سفر تنبیه فصل ۲۷ ش ۲۰

۱۳۱۴ - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۷۰ + الدر المنثور ج ۵ ص ۵۵

می‌کند، و علّت کسب اجازه را ناشی از "آمیزش و همبستری" می‌داند همچنین نشان می‌دهد که رأی این کتاب در استنباط معنای آمیزش از عبارت وضع ثیاب صحیح است زیرا عبارت حین تضعون ثیابکم (هنگامی که لباس را در می‌آورید) به عنوان کنایه از جماع و آمیزش (و آماده شدن برای آن) آورده شده است. همچنین از جمع روایت بالا با روایت زیر شاهد استخراج وضع ثیاب، و دلالت آن بر تماس جنسی در دو وقت دیگری که صریحاً وضع ثیاب در آن‌ها نیامده است نیز می‌باشیم: عن عبدالله بن سوید قال سألت رسول الله (ص) عن العورات الثلاث فقال إذا أنا وضعت ثیابی بعد الظهر لم یلیج علی أحد من الخدم من الذین لم یبلغوا الحلم و لا أحد من الاجراء الا باذن و إذا وضعت ثیابی بعد صلاة العشاء و من قبل صلاة الصبح^{۱۳۱۵}.

نکته سوم - غیر متبرّجات بزینة: چنان‌که در شرح فرعی اشاره کردم و در آیه تبرّج توضیح دادم واژه تبرّج می‌تواند به معنای ظهور از برج و خانه، و در نتیجه خود را از داخل خانه به سایرین نشان دادن باشد.

بنابراین اگر مطابق آنچه در نکته دوم آوردم جمله أن یضعن ثیابهنّ در راستای "جواز" اضطراری نکاح موقت برای زنان موصوف در صدر آیه باشد در این صورت قید غیر متبرّجات بزینة به این معناست که برای رسیدن به نکاح یادشده نباید به این روش عمل کنند که در مقابل در و پنجره‌ی خانه بایستند و شروع به نمایاندن زیبایی‌های خود کنند. بدیهی است که این کار موجب فریب مردان رهگذر شده و به اشاعه آلودگی در میان مردان و زنان می‌انجامد. رسول خدا شدیداً از زنانی که دیگران را به انحراف و آلودگی می‌کشاند به بدی یاد کرده و آن‌ها را محروم از رایحه بهشتی دانسته است: «صنفان من أهل النار لم أرهما قوم معهم سیاط كأذنان البقر یضربون بها الناس و نساء کاسیات عاریات ممیلات مائلات رؤسهن كأسنمة البخت المائلة لا یدخلن الجنة و لا یجدن ریحها و ان ریحها لتوجد من مسيرة کذا و کذا»^{۱۳۱۶}.

تبرّج فوق‌الاشاره و فساد علنی در جامعه آن روز، امری رایج و عادی بود بطوری‌که

۱۳۱۵ - الدر المنثور ج ۵ ص ۵۵

۱۳۱۶ - صحیح مسلم بشرح النووی ج ۱۷ ص ۱۹۰

زنان و مردانی مشهور به زنا وجود داشت و حتی زنان زناکار حرفه‌ای، برای تبلیغ این کار بر در خانه‌شان پرچمی نیز می‌افراشتند. به چند روایت زیر که به عنوان شأن نزول آیه الزانی لاینکح الا زانیة او مشرکة والزانیة لاینکحها الا زان او مشرک و حُرْمِ ذلک علی المؤمنین^{۱۳۱۷} وارد شده توجه کنید: «القَمی هو ردّ علی من یستحلّ التمتع بالزوانی و التزویج بهنّ و هنّ المشهورات المعروفات فی الدنیا لایقدر الرجل علی تحصینهن قال و نزلت هذه الآیة فی نساء مکه کنّ مستعلنات بالزنا سارة و خثیمة و الرباب کنّ یغنی بهجاء رسول الله^(ص) فحرم الله نکاحهنّ و جرت بعدهنّ فی النساء من امثالهن. و فی الکافی عن الصادق انه سئل عن هذه الآیة فقال هنّ نساء مشهورات بالزنا و رجال مشهورون بالزنا شهروا به و عرفوا به و الناس الیوم بتلك المنزلة... و عن الباقر هم رجال و نساء كانوا علی عهد رسول الله^(ص) مشهورین بالزنا فنهی الله عن اولئک الرجال و النساء و الناس الیوم علی تلك المنزلة...»^{۱۳۱۸} [این آیه در مورد زنان مکه که علناً زنا می‌دادند نازل شد... (از امام صادق از معنای آیه الزانی لاینکح الا زانیة او مشرکة سؤال کردم، فرمود: این‌ها زنان و مردانی معروف به زنا بودند که به این عمل شهرت داشتند، و مردم به این عنوان آن‌ها را می‌شناختند، مردم امروز هم مانند مردم عصر پیامبر می‌باشند... مثل این روایت را کافی از ابی‌جعفر به این عبارت آورده: ایشان مردان و زنانی بودند که در عهد رسول‌خدا مشهور به زنا بودند. پس خدای تعالی مردم را از این مردان و زنان نهی فرمود، و مردم امروز هم به مانند مردم آن روز می‌باشند)^{۱۳۱۹}] ، «وقتی مهاجرین مکه به مدینه آمدند به جز چند نفر انگشت‌شمار همه در شدت تنگی بودند، در شهر مدینه هم گرانی و قحطی بود، و نیز در بازار مدینه فاحشه‌های علنی و رسمی بود از اهل کتاب، و اما از انصار یکی امیه دختر کنیز عبدالله بن ابی بود، و یکی دیگر نسیکه دختر امیه بود که از مردی از انصار بود و از این کنیززادگان انصار عده‌ای بودند که زنا می‌دادند و هریک به در خانه خود بیرقی افراشته بود تا مردان بفهمند این‌جا خانه یکی از آنان است، و این زنان از همه اهل مدینه زندگی بهتری داشتند و بیش از همه به دیگران کمک می‌کردند. پس جمعی از

۱۳۱۷ - سوره نور آیه ۳

۱۳۱۸ - تفسیر الصافی فیض کاشانی ج ۳ ص ۴۱۶

۱۳۱۹ - ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۱۲۰

مهاجرین برای نجات از قحطی و گرسنگی با اشارهٔ بعضی تصمیم گرفتند با این زنان ازدواج کنند تا به این وسیله معاش‌شان تأمین شود. یکی گفت خوب است قبلاً از رسول خدا^(ص) دستور بگیریم، پس نزد رسول خدا^(ص) شده گفتند: یا رسول الله^(ص) گرسنگی بر ما شدت کرده و چیزی که سد جوع ما کند پیدا نمی‌کنیم، و در بازار فاحشه‌هایی از اهل کتاب و کنیززادگانی از ایشان و از انصار هستند که با زنا کسب معاش می‌کنند، آیا صلاح هست ما با آنان ازدواج کنیم و از زیادی آنچه به دست می‌آورند استفاده کنیم البته هرگاه زندگی خودمان راه افتاد و بی‌نیاز از ایشان شدیم رهای‌شان می‌کنیم. در این هنگام خدا این آیه را فرستاد: "الزَّانِي لَا يَنْكِحُ..." و بر مؤمنین حرام کرد ازدواج با زناکاران را که علنی زنا می‌دادند^{۱۳۲۰} و «عکرمه گفت: آیت در زانی آمد زناکننده که در مکه و مدینه بودند، و بسیار بودند، و از مشاهیر ایشان نه زن بود و صواحب رایات چون علم‌های بیطار تا ایشان را به آن بشناختندی... و خانه‌های ایشان را خرابات خواندندی در جاهلیت. و به خانهٔ ایشان الا مشرکی یا زانی نرفتی. و در جاهلیت عادت بودی که مردم فرومایه زن ناپارسا به زنی کردی به طمع کسب ایشان، و آن را طعمه بساختندی. جماعتی درویشان مسلمانان را اندیشه افتاد که همچنین کنند، از پیغامبر دستوری خواستند. خدای تعالی این آیت فرستاد و نهی کرد ایشان را از مناکحت ایشان و امثال ایشان»^{۱۳۲۱}. روایات نشان می‌دهند که چگونه برخی از یاران پیامبر خواهان ازدواج با زناکاران حرفه‌ای بودند تا از عواید و مزایای درآمدی آن‌ها بهره‌مند شوند! این روایات و نیز روایات انواع نکاح جاهلی که پیش از این آوردم همچنین نشان می‌دهند که اختلاط جنسی در آن عصر واقعیت داشته و نیز ثابت می‌کنند که آلودگی جنسی همسایه دیوار به دیوار مردم بود.

ترجمه و توضیح: اینک مطابق سه نکتهٔ مذکور، ترجمهٔ آیه را در دو حالت الف و ب می‌آورم و سپس به توضیحات دیگری در این باره می‌پردازم:

الف - «بر آن گروه از زنان [بی همسر] خانه‌نشسته‌ای که امید به ازدواج ندارند

۱۳۲۰ - ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۱۲۰ و ۱۲۱

۱۳۲۱ - تفسیر روض الجنان ج ۱۴ ص ۸۲ و ۸۳

گناهی نیست که صیغه موقت و نکاح گذرا برقرار کنند اما نه چنان [گستاخانه] که از درون خانه به نمایش زیبایی‌ها و عرض اندام بپردازند [تا مردان را جذب کنند]. ولی [علی‌رغم وجود این مجوز] خودداری [از صیغه موقت جنسی] برای‌شان بهتر است. و خدا [نسبت به اعتراض زنانی که فرصت ازدواج برای‌شان مهیا نمی‌شود] شنوا و [بر حال درونی‌شان] آگاه است».

ب- «بر آن دسته از زنان [بی همسر] خانه‌نشسته‌ای که آرزوی ازدواج ندارند گناهی نیست که نکاح موقت برقرار کنند اما نه به این روش [علنی] که خود را از درون خانه [به رهگذران] عرضه کنند [و همچون فاسدان حرفه‌ای با نصب پرچم و آگهی بر سر در خانه، مردان را به سوی خود دعوت نمایند]. ولی [باید بدانند که] انجام ازدواج [در مقایسه با نکاح موقت، ولو که از طریق نمایش اندام یا نصب پرچم نباشد] برای‌شان بهتر است. و خدا شنوا و آگاه است».

اختلاف ترجمه در دو حالت بالا، از جمله به این برمی‌گردد که عبارت آن‌یستعففن را به معنای خودداری و خویش‌داری بدانیم و یا به انجام ازدواج تفسیر کنیم. همین بحث را با مرور روایت کلینی پی‌گیری می‌کنیم که در آن امام صادق گفت: زنی نزد پیامبر^(ص) آمد و از وی در باره حقوق شوهر بر گردن زن (مسئولیت‌های زن در قبال شوهر) پرسید و حضرت پاسخ وی را داد. سپس در باره حقوق زن بر گردن شوهر (مسئولیت‌های شوهر در برابر زن) پرسش کرد و پیامبر فرمود: شوهر باید با تهیه پوشاک و خوراک، مشکل برهنگی و گرسنگی زن را برطرف سازد و چنان‌چه مرتکب لغزش و گناهی شد از خطای وی درگذرد. آن زن [به پاسخ پیامبر واکنش نشان داد و] گفت: آیا به جز این‌ها حق دیگری بر گردن شوهر ندارد؟ حضرت گفت: خیر. زن گفت: به خدا سوگند هرگز ازدواج نمی‌کنم. سپس روی گرداند و بیرون رفت. در این لحظه پیامبر خطاب به وی گفت: باز گرد، و او نیز بازگشت. آن‌گاه پیامبر [بند پایانی آیه کنونی را مورد استناد قرار داده و] فرمود: خدای عزوجل می‌گوید: و آن‌یستعففن خیر لهن: «... عن ابی عبدالله قال: جاءت امرأة الى النبی^(ص) فسألته عن حق الزوج علی المرأة فخبّرها، ثم قالت: فما حقها علیه؟ قال: یکسوها من العری و یطعمها من الجوع و إن أذنبت غفر لها، فقالت: فلیس لها

علیه شیء غیر هذا؟ قال: لا، قالت: لا والله لا تزوجت أبداً، ثم ولّت، فقال النبي (ص): ارجعی فرجعت، فقال: ان الله عزوجل يقول: و أن يستعفن خیر لهن^{۱۳۲۲}. با توجه به استناد پیامبر، این گونه پیداست که گفت و گوی آن دو مرتبط با بحث آیه است و در نتیجه گویا آن زن در هنگام اعتراض می خواست بگوید: حال که مسئولیت شوهر در قبال زن، این قدر محدود و ناچیز است پس ترجیح می دهم که ازدواج نکنم و فقط رابطه نکاح موقت داشته باشم زیرا این روابط، هم نیازهای غریزی را برطرف می کند و هم درآمدی بیش از تعهدات شوهر دارد. ولی پیامبر در واکنش به این استدلال و اندیشه، آیه مورد بحث را به میان کشید و فرمود: و أن يستعفن خیر لهن. پاسخ پیامبر با توجه به فضای بحث وی با آن زن، به یکی از این دو احتمال تفسیر و معنا می شود: «۱- عفاف و خودداری از روابط جنسی موقت [که زن یادشده همین روابط را ترجیح داد] بیشتر به نفع زنان است. ۲- ازدواج و تشکیل خانواده [که زن از آن گریزان شد] بهتر از روابط جنسی موقت است». مجلسی در مرآة العقول ضمن اذعان به این که ظاهر روایت دلالت بر این دارد که منظور از استعفاف، ازدواج است ولی آن را دور از صحت دانسته چرا که آن را متناقض با "لا یرجون نکاحاً" در صدر آیه می داند: «و اما تفسیر الاستعفاف بالتزویج كما هو ظاهر الخبر فهو بعيد عن اول الآیة لكون الکلام فی اللاتی لایرجون نکاحاً والله اعلم»^{۱۳۲۳} البته چنان که ملاحظه شد به نحوی می توان به ترجمه و تفسیر آیه پرداخت که با چنین تناقضی نیز روبرو نشد.

بنابراین چنانچه تفسیری که در شرح کنونی آوردم درست باشد در این صورت علت تن دادن آیه به نکاح موقت برای زنان مذکور را می توان این گونه توجیه کرد: قرآن در آیه ۳۱ همین سوره، اولاً خواهان دوری از فحشاء و رعایت صیانت جنسی شد و ثانیاً رهنمودهایی در مورد حجاب و پوشش داد تا زنان با به کار بستن آنها، هم عدم رغبت شان به آلودگی را نشان دهند و هم از انگیزه مردان پر هوس بکاهند. و در آیه ۳۲ ازدواج و نکاح پایدار را مورد تشویق قرار داد: «و أنکحوا الأيامی منکم و الصالحین من

۱۳۲۲ - کافی ج ۵ ص ۵۱۱

۱۳۲۳ - پاورقی روایت اخیر (کافی ج ۵ ص ۵۱۱)

عبادکم و اماتکم...» و در آیه ۳۳ خواستار این شد که در صورت میسر نشدن ازدواج "عفت و خویشتن داری" پیشه نمایند: «ولیستعفف الذین لایجدون نکاحاً حتی یغنیهم الله من فضله...». اما چون ممکن بود با محقق نشدن ازدواج دائم، مشکلاتی برای آنان به وجود آید و تداوم خویشتن داری شان مخدوش گردد به همین خاطر گویا در آیه کنونی به عنوان تبصره‌ای خاص، اضطراراً به آنان اجازه داد در صورت نومییدی از ازدواج دائم مبادرت به نکاح موقت نمایند اما نه به گونه‌ای که برای نیل به آن اقدام به تبرج، تبلیغ و عرض اندام کنند. همچنین گوشزد کرد که "خودداری از نکاح موقت" و "استقبال از انجام ازدواج" بیشتر به نفع شان است. این مجوز در نهایت استعاره (یعنی در قالب وضع ثیاب) و با توصیه به پرهیز از آن بیان شد تا تشویقی نسبت به آن نباشد.

با توجه به توضیحاتی که در شرح کنونی آورده شد آیه، نفیاً یا اثباتاً، به بحث حجاب شرعی ارتباط ندارد و در نتیجه می‌توان آن را از جمله آیات حجاب و پوشش به شمار نیاورد.

نکته پایانی: آیه والقواعد من النساء اللاتی ...، آخرین آیه از سلسله آیات کتاب است که بررسی آن به اتمام رسید. اینک در پایان شرح آیات به نکته‌ای اشاره می‌کنم: همان‌طور که در آیه اخیر و دیگر آیات ملاحظه شد هر یک از آن‌ها قابل تفسیر به چند معنا بود و با این‌که در بسیاری از موارد یکی از آن‌ها انتخاب یا ترجیح داده شد ولی چه بسا برخی دیگر از آن‌ها نیز مقرون به صحت باشد. در واقع ممکن است پروردگار عالم کلام خود را به گونه‌ای سامان‌دهی کرده باشد که بتوان از دل آن معانی گوناگونی استخراج کرد. در این راستا روایات اسلامی به وجود ظاهر و باطن برای معانی آیات اذعان دارند و حتی برای بطن یا معانی نهانی‌اش لایه‌های هفتگانه قائل شده‌اند. به عنوان مثال چه بسا محتوای آیه "یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباساً یواری سواتکم..." در نزد بسیاری از مردم عصر پیامبر مبین "پوشاندن عورة" به وسیله جامه بوده است (یعنی همان چیزی که نسبت به آن سهل‌انگاری شدید داشتند) و چون صاحب قرآن از چنین تبادر ذهنی آگاه است بنابراین نمی‌توان برداشت مذکور را خارج از اراده آیه دانست. از طرفی با بررسی دقیق‌تر آیه (که هنگام شرحش آوردم) تفاسیر بهتری به دست می‌آید که

از جمله مبین "مقاومت در برابر بروز بدی‌های بالقوه و صفات زشت" با استفاده از تقوای ذاتی خدادادی بوده و به راحتی می‌توان آن را مراد آیه دانست. بنابراین چه بسا قرآن با یک تیر دو (و یا چند) هدف را نشانه گرفته باشد. از بحث مفصل در این باره در می‌گذرم هرچند عملاً در خلال بررسی آیات تا حدودی به آن پای‌بند بودم.

فصل ششم - هدف از حجاب و پوشش

اینک در آخرین فصل از بخش قرآنی قرار داریم. در این فصل می‌خواهم "انگیزه و هدف" قرآن را نسبت به امر پوشش و استفاده از لباس به دست آورم. این مهم را از صراحت یا اشارات آیات مربوطه استخراج می‌کنم. اهداف قرآن در این باره را در سه عنوان زیر پی‌گیری می‌کنیم:

- ۱- کاربرد اولیّه - نگهداری از گرما و سرما
 - ۲- کاربرد تکمیلی - تکمیل زیبایی آفرینش
 - ۳- کاربرد ثانویه - صیانت جنسی، و اعلام پرهیز از آلودگی
- اینک به توضیح هر یک می‌پردازیم.

هدف اول - نگهداری از گرما و سرما

بر پوست حیوانات پوشش‌هایی از مو، پشم یا کرک وجود دارد که آن‌ها را در برابر سرما و گرما محافظت می‌کند اما این‌گونه پوشش‌های خاص، کم‌تر بر روی پوست آدمی وجود دارد و در نتیجه وظیفه محافظت در برابر گرما و سرما به خود انسان، که موجودی عاقل و کاردان می‌باشد، سپرده شده است. شاید بتوان گفت که قرآن از این هدف به صراحت نام برده، آن‌جا که می‌فرماید: «... و جعل لکم سراپیل تقیکم الحرّ و سراپیل تقیکم بأسکم» (و خدا برای شما تن‌پوش‌هایی مقرر کرده که شما را از گرما [و سرما] حفظ می‌کند، و تن‌پوش‌ها [زره‌ها] بی که شما را در جنگ‌تان حمایت می‌نماید)^{۱۳۲۴}. پس جدی‌ترین کاربرد پوشاک و جامه، "نگهداری از گرما و سرما" است. گفتنی است با این‌که نگهداری از سرما در قیاس با محافظت از گرما مهم‌تر می‌نماید اما واژه سرما برخلاف گرما صریحاً در آیه نیامده است. در این آیه فقط واژه الحرّ، که به معنای گرما

۱۳۲۴ - سوره نحل آیه ۸۰، ترجمه فولادوند

می‌باشد به کار رفته و از واژه البرد (سرما) ذکری به میان نیامده است با این حال معمولاً مفسران سرما را نیز از کاربرد همین واژه گرما استنباط می‌کنند و برای عدم ذکر سرما دلایلی می‌آورند. از جمله المیزان چنین نقل می‌کند: «در مجمع‌البیان گفته: اگر فرمود: شما را از گرما حفظ می‌کند و نفرمود: از سرما، برای این بود که هر چیزی که آدمی را از گرما حفظ کند از سرما هم حفظ می‌کند و اگر خصوص گرما را ذکر کرد با این که همان چیز آدمی را از سرما بیشتر حفظ می‌کند برای این بود که مخاطبین به این خطاب اهالی گرمسیر حجاز بودند که احتیاج‌شان به حفظ از گرما بیشتر از چیزی بود که از سرما حفظ‌شان کند (به نقل از عطاء). آن‌گاه صاحب مجمع اضافه کرده است که عرب از دو چیز که ملازم هم‌اند به ذکر یکی اکتفا می‌کرده‌اند چون از ذکر یکی از آن دو، دیگری هم فهمیده می‌شود چنان‌چه شاعر گفته: و ما ادری اذا یممت ارضا / ارید الخیر ایهما یلینی. یعنی نمی‌دانم وقتی بخواهم به امید خیر به دیاری سفر کنم کدام یک از آن دو برایم پیش می‌آید. [در این بیت] مقصود از "آن دو" خیر و شر است چون خیر را در کلام آورده بود به همان اکتفاء نمود (نقل از فراء)»^{۱۳۲۵}. بنابراین یکی از دو دلیل اصلی که باعث شد فقط عبارت "نگهداری از گرما" را ذکر کند و بحث "نگهداری از سرما" را عیناً نیاورد این بود که مخاطبین قرآن، مردم مناطق گرمسیر بودند که طبیعتاً نیازشان به حفظ از گرما بیش از حفظ از سرما بود. و دلیل دوم، این است که وقتی در زبان عربی واژه‌ای را بدون همراه همیشگی‌اش به کار بریم [مثل گرما و سرما، شب و روز، سیاه و سفید و... که معمولاً همراه هم می‌آیند] در این صورت می‌توان واژه همیشه همراهش را نیز مد نظر قرار داد به این ترتیب در آیه مورد استناد، علاوه بر نگهداری لباس از انسان در برابر گرما همچنین محافظت و نگهداری در برابر سرما نیز مورد نظر قرآن است. پیش از طبرسی، شیخ طوسی نیز دو دلیل یادشده را چنین آورده بود: «و قوله تقيکم الحر ای تمنعکم من الحر، و خص الحر بذلک مع ان وقایتها للبرد اکثر لامرین: احدهما - إن الذین خوطبوا بذلک أهل الحر فی بلادهم فحاجتهم الی ما یقی الحر أشد فی قول عطاء. الثانی - انه ترک ذلک لانه معلوم کما قال الشاعر: (و ما ادری اذا یممت وجهاً / ارید الخیر ایهما

۱۳۲۵ - ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۲ ص ۴۵۵، متن اصلی در: مجمع‌البیان ج ۶ ص ۱۸۶

یلینی) فکنی عن الشر و لم یذکره لانه مدلول علیه ذکره الفراء»^{۱۳۲۶}.

آیه مورد استناد به همراه آیه پیش از آن، زندگی ساده و ابتدائی مردم آن روزگار را نشان می‌دهد بطوری که مؤلف المیزان را به این سمت سوق داده که حتی احتمال انطباق آیه بر زندگی بشر اولیّه را مطرح کند: «و بعید هم نیست وجه دیگر این که حرارت را ذکر کرد و به ذکر آن اکتفا نمود این باشد که: بشر اولی در مناطق گرم زمین زندگی می‌کرده و با شدت گرما بیشتر سر و کار داشته تا شدت سرما و لذا این طایفه را به اتخاذ پیراهن تذکر می‌دهد و این برای پرهیز از هوای نامساعدی است که با آن در تماسند و آن گرمای شدید است»^{۱۳۲۷}.

اینک دو آیه فوق‌الاشاره، که مرورشان تائید بخش‌هایی از مطالب پیش‌گفته کتاب است، را می‌آورم و به توضیح هدف اول پایان می‌دهم:

«والله جعل لکم من بیوتکم سکناً و جعل لکم من جلود الانعام بیوتاً تستخفونها یوم ظعنکم و یوم إقامتکم و من اصوافها و أوبارها و أشعارها أثنائاً و متاعاً إلی حین^{۸۰} والله جعل لکم ممّا خلق ظللاً و جعل لکم من الجبال أکناناً و جعل لکم سراویل تقیکم الحرّ و سراویل تقیکم بأسکم کذلک یتّم نعمته علیکم لعلکم تشکرون^{۸۱}» [و خداوند از خانه‌های تان برای شما مایه آرامش پدید آورد؛ و برای شما از پوست‌های چارپایان خیمه‌هایی پدید آورد که در روز کوچیدن تان و روز اقامت تان آن را سبکبار می‌یابید؛ و از پشم‌ها و کرک‌ها و موهای آن‌ها اثاثیه و مایه بهره‌وری تا هنگامی معین پدید آورد * و خداوند برای شما از آنچه آفریده است، سایه‌سارها و از کوه‌ها برای شما غارها پدید آورد؛ و برای شما تن‌پوش‌هایی قرار داد که شما را از گرما (و سرما) نگه می‌دارد، و تن‌پوش‌هایی که شما را از آسیب همدیگر نگه می‌دارد؛ بدین‌سان نعمتش را بر شما تمام می‌کند باشد که تسلیم پیشه کنید]^{۱۳۲۸}.

۱۳۲۶ - تفسیر تبیان ج ۶ ص ۴۱۳

۱۳۲۷ - ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۲ ص ۴۵۶

۱۳۲۸ - سوره نحل آیه ۸۰ و ۸۱، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی

هدف دوم - تکمیل زیبایی آفرینش

در آیات مربوط به حجاب و پوشاک، چند بار واژه "زینة" به کار رفته و بسیاری از مفسران مراد از آن را جامه و لباس می‌دانند و در یکی دو مورد از این موارد تقریباً اتفاق نظر وجود دارد. همچنین در یک آیه از واژه "ریشاً" استفاده شده که آن را نیز دال بر جامه و پوشاک می‌دانند. مبنای بحث کنونی همین است که زینة را منطبق بر جامه و لباس بدانیم و چون زینة (و ریشاً) آن چیزی است که باعث زیبایی می‌شود پس در قرآن از جامه و لباس به عنوان یک وسیله زیباکننده‌ی آدمی یاد شده است!

آدمی به خودی خود و بدون هرگونه جامه و لباس (یعنی همان‌گونه که آفریده شده) شاهکار آفرینش خداست و در میان موجودات زمینی، دست‌کم از دیدگاه خود انسان‌ها، از حیث زیبایی بی‌مانند است. قامت برافراشته‌ی این موجود دو پا بر شکوه و ترکیب زیبای او می‌افزاید. نیز فقدان پشم، کرک و موی زمخت و به جای آن‌ها رویش پوستی لطیف بر اندام وی زیبایی‌اش را دوچندان ساخته است.

هرچه از زیبایی پیکر آدمی سخن رود کم است: دست و پای خارق العاده، ساق زیبا، بازوان خیره‌کننده، ران و لطافت پوستش، بال و شانه‌های ستبر مردان، سینه برآمده‌ی زنان، ... و شگفت‌آورتر از همه رُخ حیرت‌انگیز او و به ویژه زنان با لب، چشم و گیسوان جادویی؛ همه و همه باعث تواضع بیننده در برابر آفرینش یگانه‌ی خداوندی می‌گردد: «و لقد خلقنا الانسان... فتبارک الله أحسن الخالقین» (... آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است)^{۱۳۲۹}. دیدن یا تصوّر مردان و زنانی اینچنین، در واقع مشاهده آفرینش ممتاز خدا و رویارویی با آفریده سامان‌یافته‌ی حق تعالی است: «الذی خلقک فسوّاک فعدلک ﴿۱﴾ فی آیّ صورة ماشاء رکّبک» (همان کس که تو را آفرید و [اندام] تو را درست کرد و [آن‌گاه] تو را سامان بخشید و به هر صورتی که خواست، تو را ترکیب کرد)^{۱۳۳۰} تا جایی که در روایتی ابتدا به تماشای زنان زیبا حتی اگر خوشایند بیننده و موجب شگفتی‌اش باشد، به شرط قصد پاک، "روا و شرعی" قلمداد شده است: «عن

۱۳۲۹ - سوره مؤمنون آیه ۱۲ و ۱۴، ترجمه محمد مهدی فولادوند

۱۳۳۰ - سوره انفطار آیه ۷ و ۸، ترجمه فولادوند

علی بن سوید قال: قلت لابی الحسن: إني مبتليّ بالنظر الى المرئة الجميلة يعجبني النظر اليها؟ فقال لي: يا عليّ لا بأس اذا عرف الله من نيتك الصّدق و إياك و الزنا فأنه يمحّق البركة و يُهلك الدّين: به نقل از علی بن سوید گفت به امام کاظم عرض کردم: من گرفتار نگاه کردن به زن زیبایی [؟زنان زیبا] هستم که دوست دارم به او [؟آن‌ها] نظر کنم فرمود: ای علیّ مانعی ندارد هنگامی که خدا از نیت تو راستی را بداند و از زنا حذر کن که آن برکت را نابود می‌سازد و دین را هلاک می‌کند»^{۱۳۳۱} و حتی مطابق روایت منتسب! به پیامبر، نگریستن به زنان زیبارو تأثیرات مثبتی نیز به همراه دارد: «النظر الى المرأة الحسنة و الخضرة يزيدان في البصر: دیدن زن خوبروی و سبزه‌زار، بینائی را افزون می‌کند»^{۱۳۳۲}.

از آن‌جا که انسان موظّف است در راستای آفرینش خدا گام بردارد پس باید بر زیبایی پیکر بیفزاید: موهای زائد بدن را بزدايد و به فرموده رسول‌الله مردان عطر و موادّ خوشبو کننده، و زنان موادّ خوشرو کننده و آراینده به کار برند: «خير طيب الرجال ما ظهر ريحُه و خفي لونه و خير طيب النساء ما ظهر لونه و خفي ريحُه: بهترین عطر مردان آن است که بویش عیان و رنگش نهان باشد و بهترین عطر زنان آن است که رنگش عیان و بویش نهان باشد»^{۱۳۳۳} و سرانجام، همین انسانی که به خودی خود زیبا و شکیل است اگر جامه بر تن کند زیباتر و آراسته‌تر می‌گردد. تصوّر زنان و مردانی که جامه‌هایی بر اندام دارند، و بر زیبایی خود افزوده‌اند، در مقایسه با مردم برهنه‌ای که فقط به زیبایی خدادادی اکتفا کرده باشند گواه این مدّعا است. آدمی چنین می‌کند تا بدان‌ها، هم به خواست درونی، که ظهوری زیباست، پاسخ دهد و هم در جهت تکمیل آفرینش خدا گام بردارد.

بررسی آیات - مطابق آیاتی که در پی می‌آید گویا از انسان خواسته شده که با بهره‌گیری از پارچه و جامه بر زیبایی خود بیفزاید و در واقع به آفرینش، زیبایی بیشتری دهد. آیاتی که از آن‌ها می‌توان در این راستا استفاده کرد چنین است:

۱۳۳۱ - آثار الصادقین ج ۲۳ ص ۲۸۰ روایت ۳۳۵۷۸، تفسیر نورالتقلین ج ۳ ص ۵۹۰ + کافی ج ۵ ص ۴۲

۱۳۳۲ - نهج الفصاحه ش ۳۱۶۰ + آثار الصادقین ۳۳۶۶۹

۱۳۳۳ - نهج الفصاحه ش ۱۵۱۶

الف - «خذوا زینتکم عند کل مسجد»^{۱۳۳۴} (هنگام طواف و حضور در خانه خدا جامه‌ها تان، که مایه زیبایی شما باید باشند را بر تن بیارید).

در این آیه (و آیاتی چند) از جامه و لباس به شیوه "توصیفی" یاد شده است تا وصف مذکور، یعنی جنبه "زیبایی" لباس، مورد توجه جدی قرار گیرد من نیز در ترجمه بالا سعی کردم تا این توجه قرآنی را به کار آورم.

در مورد اندازه جامه مذکور در آیه، دو احتمال به این شرح وجود دارد:

احتمال اول - مراد از آن صرفاً "ساتر عورة" (پوشاننده شرمگاه، إزار، دامن و لنگ) بوده و هدف از آن مخفی شدن ناحیه قبیح المنظر شرمگاه است تا پس از استتارش نمای بیرونی آن خوش منظر گردد. پس زینت در این آیه جامه‌ای است که قسمت زشت اندام را پنهان کرده و زیبایی را جای‌گزین آن می‌کند. مطابق شأن نزول‌هایی که هنگام بررسی آیه آوردم بسیاری از مردم آن روزگار هنگام حضور بر گرد کعبه و سایر مساجد مهم، به صورت کاملاً برهنه طواف می‌کردند و زشتی شرمگاه‌شان را نمایان می‌ساختند و قرآن در واکنش به این پدیده از ایشان خواست که: جامه بر تن کنید تا [زشتی شرمگاه، پنهان شده و در نتیجه] آراسته گردید.

احتمال دوم - منظور از زینت جامه‌هایی است که به طور متعارف بر تن می‌کردند و معمولاً بخش عظیمی از اندام را در بر می‌گرفت. بر این اساس هدف آیه حفظ "زیبایی بیشتر" بود زیرا همان‌طور که گفته شد انسان به خودی خود زیباست و در صورت استفاده از جامه و لباس، زیباتر می‌شود. این احتمال اعم از معنای اول است زیرا با استفاده از جامه‌های بیشتر، هم ناحیه زشت منظر عورة پوشیده می‌شود و در نتیجه آن ناحیه را "زیبا" می‌سازد و هم سایر بخش‌های اندام "زیباتر" و آراسته‌تر می‌شود.

در این رابطه می‌توان به این روایت استناد کرد که: «امام حسن چون به نماز می‌ایستاد بهترین جامه‌هایش را می‌پوشید. به او گفته شد: ای پسر رسول‌الله چرا بهترین جامه‌هایت را می‌پوشی؟ وی پاسخ داد: خدا زیباست و زیبایی را دوست می‌دارد پس من نیز خود را برای پروردگارم می‌آرایم. خدا در قرآن می‌گوید: خذوا زینتکم عند کل

مسجد (هنگام نماز جامه‌های زیبای‌تان را بر تن کنید) به همین دلیل دوست دارم که بهترین جامه‌هایم را بپوشم»^{۱۳۳۵}.

گفتنی است بلافاصله پس از این آیه در آیه بعدی نیز از واژه زینة استفاده شده است ولی از بحث مشابه در باره آن در می‌گذرم و فقط متن و ترجمه‌اش را می‌آورم: «قل من حرم زینة الله الّتی أخرج لعباده...»^{۱۳۳۶} (بگو چه کسی [در ایام حج و در مساجد، استفاده از] جامه‌های آرایندهٔ اندام را که خدا برای بندگانش پدید آورده تحریم نموده است؟).
ب- «لا یبیدین زینتھنّ الا ما ظھرمنھا... و لا یبیدین زینتھنّ الا لبعولتھنّ أو...»^{۱۳۳۷}
(زنان مؤمن، به جز لباس زیبای رو، نباید لباس زیبای زیرین را جز در برابر محارم آشکار نمایند).

برخی مفسران، زینة در این آیه را به معنای جامه و ثیاب دانسته‌اند و از آن‌جا که این زینة به دو بخش ظاهر و نهان تقسیم شده است بنابراین محتوای آیه مبین این است که آن زینتی که آشکار شدنش در برابر مردم بلامانع است عبارت از لباس‌های رو، و آن زینتی که آشکار ساختنش در برابر آنان ممنوع است عبارت از لباس مختصر زیر است. بر پایهٔ مقام توصیفی زینة، لباس زنان موجب افزایش زیبایی و آراستگی‌شان است چنان‌که ملاحظه شد در این‌جا نیز بر کاربرد زیانناپذیری جامه، صحهٔ گذارده زیرا از آن با عنوان توصیفی‌اش نام بُرد. بر اساس تقسیم مذکور زینة نهان، همان پوشاکی (شامل مئزر یا شورت و ...) است که از جمله ناحیهٔ قبیح‌المنظر عورتین را می‌پوشاند و موجب بهبود نمای آن می‌شود، و زینة ظاهر عبارت از تمام جامه‌های موجود بر تن است که سبب بهبود مضاعف نمای اندام می‌گردد.

ج- «یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباساً یواری سوءاتکم و ریشاً و لباس‌التقوی ذلک خیر» (ای فرزندان آدم در حقیقت ما برای شما لباسی فروفرستادیم که عورت‌های شما را پوشیده می‌دارد و [برای شما] زینتی است و [لی] بهترین جامه، [لباس] تقوا است)^{۱۳۳۸}.

۱۳۳۵ - مجمع‌البیان ج ۴ ص ۲۴۴ (ترجمه‌ی متن) + ترجمه تفسیر المیزان ج ۸ ص ۱۱۴

۱۳۳۶ - سوره اعراف آیه ۳۲

۱۳۳۷ - سوره نور آیه ۳۱

۱۳۳۸ - سوره اعراف آیه ۲۶، ترجمه فولادوند

این آیه را می‌توان در دو فرض مورد بررسی قرار داد:

الف- اگر "لباساً یواری سوءاتکم و ریشاً" اشاره به جامه‌ای واحد داشته باشد که همچون اِزار فقط ناحیه دامن و پایین تنه را در بر گیرد در این صورت عبارت "یواری سوءاتکم" نقش این جامه در استتار شرمگاه بدمنظر را نشان می‌دهد، و پیامد آن ایجاد منظره خوش‌نما در همین ناحیه بوده که صراحتاً در عبارت "ریشاً" متبلور و نتیجه‌گیری شده است. چنان‌که ملاحظه شد "یواری سوءاتکم" احتمالاً و "ریشاً" به صراحت کارکرد زیبایی‌یافته و جمال‌بخشی لباس را ترسیم می‌کنند.

ب- اما اگر "لباساً یواری سوءاتکم و ریشاً" اشاره به جامه‌های متعدد (همچون اِزار و رداء) و یا یک جامه بلند و گسترده داشته باشد که پایین تنه و بالاتنه را تحت پوشش قرار می‌دهد در این صورت عبارت "یواری سوءاتکم" مبین استتار شرمگاه و پایین تنه بوده و در نتیجه گویا نوعی زینت به شمار می‌آید و عبارت "ریشاً" صراحتاً گویای تزئین و آراسته ساختن بالاتنه (و سایر بخش‌های اندام) است. البته گذشته از دو فرض مذکور و بی‌هیچ توضیحی، استنباط جنبه آرایندگی لباس، از عین عبارت ریشاً کتمان‌ناپذیر است.

گفتنی است هنگام شرح آیه، تفسیر دقیق‌تری آورده شد که محتوای آن فاقد ارتباط با بحث پوشش و جامه ظاهری بود ولی حتی با فرض صحّت آن، بعید نیست که در عین حال نیم‌نگاهی به همین تفسیر و جامه ظاهری داشته باشد. همان‌طور که گفتیم چه بسا جملات قرآن به گونه‌ای نگارش و سامان یافته باشد که تاب هرچند معنای درست را داشته باشد.

آنچه در هدف دوم گفته شد، چه "ستر شرمگاه" و چه "کسب جمال و ایجاد تشخّص"، در روایات مورد توجه قرار گرفته است از جمله آن‌که امام‌علی گفت: هنگامی که رسول‌خدا جامه به تن می‌کرد خدا را به خاطر این‌که آن جامه عورة و شرمگاهش را می‌پوشاند و نیز با آن خود را می‌آراست مورد حمد و شکر قرار می‌داد: «... فاشتری [علی‌بن‌ابی‌طالب] قمیصاً... و أتى المسجد فصلی فیہ رکعتین ثم قال: الحمد لله الذی رزقنی من الریاش ما اتجمل به فی الناس، و أودى فیہ فریضتی، و أستر به عورتی. فقال له رجل:

یا امیرالمؤمنین أعنک نروی هذا أو شیء سمعته من رسول الله^(ص)؟ قال: بل شیء سمعته من رسول الله^(ص)، سمعت رسول الله^(ص) يقول ذلك عند الکسوة»^{۱۳۳۹}.

در حین بررسی هدف دوم پریشی رخ می‌نماید و آن این است که آیا از دیدگاه قرآن استفاده از لباس برای آراسته شدن فرد، الزام‌آور است و به عبارتی باید (گذشته از دیگر اهداف پوشش) به صرف ایجاد آراستگی و تشخیص نیز، به استفاده از لباس روی آورد و یا چنین کاربردی، تنها مورد تشویق شرع بوده و واجب تلقی نمی‌شود؟ اگرچه برداشتِ وجوب سخت است اما دست‌کم استتار ناحیه دامن و پایین تنه چنان مهم، موجب ایجاد تشخیص و کسب شائیت بود که رسول‌خدا را وادار ساخت برای بینوایان برهنه‌ی صُفه پارچه‌ای تهیه کند، آن را قطعه قطعه نموده و سپس برای هریک از آن‌ها لُنگ و دامنی، ولو کوتاه درست نماید. و شاید به همین دلایل بود که قرآن یکی از موارد کفاره را تهیه جامه برای مستمندان قرار داد تا از معضل برهنگی به درآمده و به تشخیص اجتماعی دست یابند.

هدف سوم - صیانت جنسی، و اعلام پرهیز از آلودگی

در این هدف که آخرین شماره است به حسّاس‌ترین مورد می‌رسیم زیرا قرار است به فلسفه پوششی که از آن به حجاب شرعی یاد می‌شود پرداخته شود. در این بحث باید به این پرسش‌ها پاسخ دهیم:

۱- آیا حجاب به خودی خود هدف است و یا به وسیله آن هدفی دیگر تعقیب می‌شود؟

۲- اگر حجاب به خودی خود هدف نیست در این صورت هدف قرآن از امر به حجاب چه می‌باشد؟

۳- آیا امر قرآن به حجاب، مطلق است و بستگی به شرایط، محیط و زمان ندارد و یا مقید بوده و خودش و فروعاتش بستگی به آن‌ها دارد؟

۴- میزان پوشیدگی لازم برای تحقق هدف قرآن چقدر است.

برای دستیابی به پاسخ پرسش‌ها به سراغ آیات می‌رویم و بدون این‌که به شرح دوباره آن‌ها بپردازیم صرفاً نگاهی گذرا به آن‌ها می‌اندازیم تا به پاسخ نزدیک شویم. گفتنی است آن تفسیری از آیات را ملاک می‌گیریم که گویای ارتباط با مقولهٔ حجاب و پوشش است.

الف- آیه ۵۹ سورهٔ احزاب: «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَلزَّوْجِكِ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلا يُؤْذِنَ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا». در علت نزول آیه می‌گویند «شب‌هنگام که زنان مؤمن برای قضای حاجت (و یا امور دیگر) به خرابه‌ها و اطراف می‌رفتند، مزاحمان و زناکاران برای ارضاء خود به سمت‌شان می‌شدند. آنان اقدام خود را چنین توجیه می‌کردند که اینان را با آلودگان و کنیزان اشتباه گرفتند». به همین خاطر قرآن از زنان مؤمن خواست که با اضافه کردن جامه‌ای دگر، خود را از زی‌کنیزان آلوده به درآورده تا به اشتباه مورد ایذاء جنسی واقع نشوند. بر این اساس، شاخص و ملاک در میزان پوشیدگی اندام برای زنان مؤمن، "ایجاد تفاوت پوشش" نسبت به زنان آلوده‌ای بود که معمولاً مورد تعرض (از سوی جوانان لایبالی، مردان پرشهو و فقیران بی‌همسر) قرار می‌گرفتند. بنابراین مطابق شأن نزول‌های وارده و نیز تا حدودی بر اساس محتوای خود آیه، حکم قرآن وابسته و مربوط به این شرایط بود: «۱- از حیث پوشش بین زنان مؤمن با زنان آلوده‌ی مورد تعرض، تشابه وجود داشته باشد ۲- افراد زناکار یا مزاحمی در کمین باشند ۳- تاریکی شب حکمفرما باشد (شأن نزول) و در اثر این تاریکی (که در آن روزگار به دلیل محدودیت‌های روشنائی کاملاً نمود داشت) امکان تشخیص هویت زنان وجود نداشته باشد».

حال اگر شأن نزول‌ها را کنار گذاریم و صرف آیه را منهای آن‌ها مورد بررسی قرار دهیم باز هم وجود شرایط ویژه و ناعادی منجر به نزول را از درون خود آیه، به ویژه به قرینه آیهٔ ماقبل و مابعدش، می‌توان بدست آورد. در این‌جا ممکن است گفته شود که ایذاء مورد نظر قرآن (فلا یؤذین) ناظر به شرایط خاصی نبوده بلکه یک چیز عمومی است که خطرش همیشه و در همه حال نسبت به آنان وجود داشت؛ اما در پاسخ کافی است

هر سه آیه را مرور کنیم تا نسبت به صدق اطلاق آیه مردّد شویم: «و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی آن که مرتکب [عمل زشتی] شده باشند آزار می‌رسانند، قطعاً تهمت و گناهی آشکار به گردن گرفته‌اند.^{۵۸} ای پیامبر، به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: پوشش‌های خود را بر خود فروتر گیرند. این برای آن که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند [به احتیاط] نزدیک‌تر است، و خدا آمرزندهٔ مهربان است.^{۵۹} اگر منافقان و کسانی که در دل‌های‌شان مرضی هست و شایعه‌افکنان در مدینه، [از کارشان] باز نایستند، تو را سخت بر آنان مسلط می‌کنیم تا جز [مدتی] اندک در همسایگی تو نپایند^{۶۰}». علاوه بر آن، آوردن فلاؤذین بیشتر مبین وجود شرایطی خاص است چه، اگر نزول آیه معلول چنان شرایطی نبود می‌توانست مستقلاً و بدون ذکر فلاؤذین نازل شود.

بر اساس مطالب مذکور، هدف قرآن از صدور حکم "حجاب یا پوشش مازاد"، به صراحت خود آیه، "عدم ایذاء" بود (فلاؤذین) و روشن است که حجاب و پوشش در این آیه خودش هدف نبوده بلکه صرفاً وسیلهٔ تحقق هدف دیگری (که صیانت جنسی و رفع مزاحمت است) می‌باشد. این پوشش قرآنی، علامتی برای "ابراز عدم تمایل زنان به آلودگی" و "جدا شدن از زیّ آلودگان" بود. از سوی دیگر، چنان‌که توضیح دادم، این حکم برای شرایط موصوف وضع شده و به همین دلیل دارای اطلاق نبوده و دست‌کم، اعتبارش برای شرایط عادی‌شان محرز نیست؛ در این راستا هنگام شرح آیه، توضیحاتی از مرتضی مطهری مبنی بر عدم اطلاق آیه، تعلیق آن به وجود شرایط خاص، و این‌که هیچ فقیهی به این آیه برای لزوم ستر استناد نکرده است آوردم از آن گذشته برخی دیگر از فقها زبان آیه را به افاده‌ی استحباب نزدیک‌تر می‌دانند تا به افاده‌ی وجوب.

ب- آیه ۶۰ سورهٔ نور: «والقواعد من النساء اللاتی لایرجون نکاحاً فلیس علیهنّ جناح أن یضعن ثیابهنّ غیر متبرّجات بزینة و أن یتتعفن خیر لهنّ والله سمیع علیم» (بر زنان از کار افتاده‌ای که در پی نکاح و همبستری نیستند گناهی نیست که... پوشش را کنار نهند). بر این اساس بین "پوشش و حجاب" از یک سو با "نکاح و همبستری" از سوی دیگر رابطهٔ تنگاتنگی وجود دارد یعنی زنان جوان و میان‌سال می‌بایست خود را

می‌پوشیدند تا بدین وسیله عدم تمایل‌شان را به داشتن روابط آلوده اعلام کنند و با درآمدن به زیّ پاکدامنان مورد توجه جنسی قرار نگیرند ولی زنان مسنّ که از جهت جنسی از کار افتاده‌اند می‌توانستند پوشش و حجاب را کنار گذارند زیرا به طور طبیعی مورد توجه جنسی قرار نمی‌گرفتند که لازم باشد با ستر خود عدم تمایل‌شان را به نکاح و رابطه نشان دهند. بنابراین لزوم پوشش در رابطه با "نکاح و جماع" معنا می‌یابد و در نتیجه حجاب به خودی خود هدف و اصل نیست زیرا جواز برداشتن آن به زنان مسنّ و یائسه داده شد. هدفی که در این آیه (از طریق مفهوم مخالف) برای حکم حجاب ترسیم شده، عبارت از "صیانت جنسی و پرهیز از آلودگی" است. از توضیحاتی که هنگام شرح آیه، و به ویژه واژه نکاح، آوردم می‌توان وجود افسارگسیختگی جنسی را در آن دوران استخراج کرد و در نتیجه حکم حجاب را بسته به آن دانست و به همین دلایل، حجاب گویای رفتار متعهدانه جنسی، و نیز نشانه و شعاری برای ابراز عدم تمایل به آلودگی بود.

ج- آیه ۵۳ و ۳۳ سوره احزاب: اگر محتوای این دو آیه که در باره زنان پیامبر (و متأثر از اوضاع رایج زنان آن عصر) است مربوط به پوشش باشد در این صورت دلیل آن (به گواهی متن هر دو آیه و مؤیدات روایی و تاریخی که در شرح آوردم) مربوط به جوّ آلوده، سوءنظر جنسی و خطر معاشقه است. این ادّعا را همچنین از عبارات "أطهر لقلوبکم و قلوبهنّ"، "لا أن تنکحوا أزواجه من بعده"، "لا تبرّجن تبرّج الجاهلیة الأولى" و "لیذهب عنکم الرجس" که در متن آیات به کار رفته می‌توان به دست آورد: «یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی... و إذا سألتموهنّ متاعاً فسلوهنّ من وراء حجاب ذلکم أطهر لقلوبکم و قلوبهنّ و ما کان لکم أن تؤذوا رسول الله و لا أن تنکحوا أزواجه من بعده أبداً إنّ ذلکم کان عند الله عظیماً»^{۱۳۴۱} و «و قرن فی بیوتکنّ و لا تبرّجن تبرّج الجاهلیة الأولى... إنّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً»^{۱۳۴۲}. بنابراین هدف آیات از وضع حجاب و پوشش مفروض، رفع زمینه آلودگی و اختلاط، سالم‌سازی خانه پیامبر، و محدودسازی بیماردلان پرهوسی بود که به سرای همسران حضرت تردّد

۱۳۴۱ - سوره احزاب آیه ۵۳

۱۳۴۲ - سوره احزاب آیه ۳۳

می‌کردند.

د- آیه ۳۱ سوره نور: قرآن در ابتدای آیه خواستار "چشم‌پوشی زنان [از آلودگی]" شده و لزوم "صیانت جنسی" را به آنان گوشزد نموده، و بلافاصله پس از آن دستوراتی در مورد استتار و استفاده بهینه از جامه و پوشاک صادر کرد. بنابراین گویا بتوان نتیجه گرفت که دستورات مربوط به پوشش و چگونگی آن، معلول "شرایط وخیم جنسی" بود که در صدر آیه زنان را از درافتادن به آن برحذر داشت. وجود جامه‌های نامطمئن و بی‌مبالاتی در اتصال آن‌ها و ظهور موردی اندام پنهان در پائین تنه و سینه، عاملی بود که زمینه بروز فحشاء را تقویت می‌کرد به همین دلیل قرآن خواستار اطمینان از پوشیدگی مواضع حسّاس شد و در این راستا حتی نحوه‌ی کیفی‌سازی و استفاده از البسه موجود را ارائه کرد. علاوه بر آن عدم رعایت حجاب در برابر "مملوکان، نابالغان بی‌انگیزه و مردان بی‌خطر" را مجاز دانست پس این‌ها همه نشان می‌دهد که رعایت پوشش مستقلاً و به خودی خود مراد آیه نیست زیرا اگر این‌گونه بود می‌بایست در همه شرایط (حتی اگر شرایط وخیم جنسی در جامعه نبود) و بی‌استثناء در برابر همه مردم (حتی سه گروه فوق‌الذکر که در برابرشان ایمنی جنسی دارد) رعایت می‌شد. انگیزه حجاب و خاستگاه کیفی‌سازی پوشش (که در خلال آیه به توضیح آن پرداخت) همان "صیانت جنسی" مذکور در مطلع آیه (یحفظن فروجهن) است که به نوعی در جملات "غیر اولی‌الاربه" و "لم یظهروا علی عورات النساء" نیز ملحوظ و مستتر است. پس گویا حکم آیه مطلق نبوده بلکه ناشی از شرایط قابل تحصیل از متن آیه است که (در کنار سایر آیات) حاکی از وجود افسارگسیختگی جنسی در آن روزگار است. متن آیه چنین است: «قل للمؤمنات یغضن من ابصارهنّ و یحفظن فروجهنّ و لا یدین زینتهنّ الا ما ظهر منها ولیضربن بخمرهن علی جیوبهنّ و لا یدین زینتهنّ الا لبعولتهنّ... أوالتابعین غیر اولی‌الاربه من الرجال أو الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء...».

نتیجه: بنا بر توضیحاتی که در شرح آیات آوردیم و اینک چکیده‌ای از آن را بازگو کردم حجاب و پوشش به خودی خود هدف و مراد قرآن نیست زیرا امر به رعایت آن (برخلاف بسیاری از احکام مستقل قرآنی) هیچ‌گاه به صورت مطلق و به عنوان حکمی

مستقل نیامده است. توجه به حجاب در قرآن عمدتاً ناشی از فضا و شرایط آلوده موجود در جامعه عصر نزول بود. فضای مورد اشاره، یا همچون آیه "یَدْنِینَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلَابِیْهِنَّ" صراحتاً در خود آیه ذکر شده (ذلک أدنی أن یعرفن فلا یؤذین) و یا همانند آیه "لایبیدین زینتهنّ الا ما ظهرمنها ولیضربن بخرهنّ علی جیوبهنّ" از سایر بندهای آیه قابل استنباط است (قل للمؤمنات یغضن من ابصارهنّ و یحفظن فروجهنّ). شاید تنها مواردی که بتوان آن‌ها را مصداق حکم شرعی مستقل و مطلق نامید آیات ۲۶ اعراف، آیات مربوط به داستان آدم و آیات ۳۰ و ابتدای ۳۱ نور است که در همگی آن‌ها تنها خواستار "استتار فرج و شرمگاه" شده است ولی باید توجه داشت که حتی همین استنباط هم با خدشه‌هایی جدی روبرو است زیرا چنان‌که در شرح آیه ۳۰ و ۳۱ سوره نور آوردم اساساً اطمینانی در دست نیست که عبارت "یحفظوا فروجهنّ" و "یحفظن فروجهنّ" به معنای پوشاندن فرج و شرمگاه باشد بلکه چنان‌که در بالا ارجاع دادم، به احتمال زیاد ممکن است به معنای عدم ارتکاب زنا، و رعایت پاکدامنی باشد و نیز مطابق آنچه در شرح آیه ۲۶ سوره اعراف گفته شد معلوم نیست که عبارت "لباساً یواری سوءاتکم" دالّ بر جامه ظاهری و منطبق بر ساتر شرمگاه باشد زیرا در آن‌جا تفاسیر دقیق‌تری آورده شد که از قضا ارتباطی به مقوله پوشش و جامه ظاهری نداشت. همین مطلب در مورد آیات مربوط به آدم و ستر عوره وی نیز مطرح است زیرا عبارات "لبیدی لهما ما وری عنهما من سوءاتهما"، "بدت لهما سوءاتهما و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنّة" و "ینزع عنهما لباسهما لیریهما سوءاتهما" [آیات ۲۰ تا ۲۷ اعراف] می‌تواند گویای واقعیات و حقایق بالاتری باشد که در شرح آیات به آن پرداختم و معلوم شد که ارتباطی به ساتر شرمگاه (و لنگ و شورت!) نداشت. دقت شود که بحث بر سر این نیست که آیا "استتار فرج و شرمگاه" به صورت مطلق و بی قید و شرط چیز درستی است یا نه، بلکه بحث بر سر این است که آیا اساساً قرآن در این آیات به این مسئله پرداخته است یا خیر! پس با این‌که آیات یادشده مطلق هستند و نه مقید، اما اصل پرداختن یا نپرداختن آن‌ها به حجاب، در هاله‌ای از ابهام است. بنابراین به ضرس قاطع نمی‌توان هیچ آیه‌ای در قرآن را به صورت مطلق و مستقل از شرایط، دالّ بر رعایت حجاب (ولو ستر عوره) دانست.

پس بهتر است حجاب شرعی را تابعی از "شرایط جنسی زمان وحی" و متأثر از "اوضاع غیرعادی" دانست. آیات حجاب به دلیل همین شرایط (یعنی وجود خطرات و مزاحمت‌های جنسی و رواج آلودگی‌های دو طرفه) و به منظور صیانت زنان و اصلاح رفتار جنسی‌شان نازل گردیده است. در تائید وابستگی "حجاب" به "فقدان امنیت جنسی" می‌توان به موارد معافیّت در آیات زیر استناد کرد که مطابق آن‌ها وقتی زنان دارای امنیت جنسی باشند از حکم حجاب معاف‌اند: ۱- زنان یائسه یا مسنّ، که خطر جنسی تهدیدشان نمی‌کند زیرا بدلیل کهولت، تمایلی برای ارتباط جنسی با آن‌ها وجود نداشت (القواعد من النساء اللاتی لایرجون نکاحاً فلیس علیهنّ جناح أن یضعن ثیابهنّ)^{۱۳۴۳}. ۲- همه زنان در برابر محارم‌شان، زیرا محرم یکدیگر بوده، ازدواج‌شان حرام است و به همین خاطر در برابر آنان دارای امنیت‌اند (لایبیدین زینتهنّ الا ل... أو آبائهنّ أو آباء بعولتهنّ أو أبنائهنّ أو... بنی أخواتهنّ)^{۱۳۴۴}. ۳- زنان در برابر "بردگان زرخرید"، "کودکان بی‌خبر و ناتوان" و "مردان بی‌خطر و فاقد سوءنظر"، زیرا زنان از ناحیه اینان خطری احساس نمی‌کنند (لایبیدین زینتهنّ الا ل... أو ما ملکت ایمانهنّ أو التابعین غیر اولی الاربة من الرجال أو الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء)^{۱۳۴۵}. به توصیفی که قرآن در باره کودکان و مردان بی‌خطر به کار برده دقت شود تا وجود رابطه میان امنیت جنسی با حکم پوشش تأکید شود: "غیر اولی الاربة" و "لم یظهروا علی عورات النساء". عبارت مربوط به کودکان و نابالغان را چنین تفسیر کرده‌اند: «معناه یطلعوا بالوطء؛ ای لم یکشفوا عن عوراتهنّ للجماع لصغرهنّ. و قیل: لم یبلغوا أن یطبقوا النساء»^{۱۳۴۶} و «... و لم یقووا علیها لعدم شهوتهم. و قیل: لم یطبقوا مجامعة النساء»^{۱۳۴۷}. مطابق این تفاسیر، جواز رفع حجاب در برابر نابالغان، به فقدان توانایی‌شان! مرتبط دانسته شده است.

۱۳۴۳ - سوره نور آیه ۶۰

۱۳۴۴ - سوره نور آیه ۳۱

۱۳۴۵ - سوره نور آیه ۳۱

۱۳۴۶ - تفسیر قرطبی ج ۱۲ ص ۲۳۶

۱۳۴۷ - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۴۳

حال که چرایی نزول آیات حجاب را به وجود (مزاحمت‌ها و) روابط آلوده گره زد، دوباره یادآور می‌شوم که این آلودگی و بی بندوباری جنسی، به پدیده‌ای رایج در میان آنان تبدیل شده بود. برای پی بردن به رواج آن، به این گفتگوی بی تکلفی که ناشی از قبیح نبودن زنا در پیش از اسلام است توجه کنید: «قال رجل یا رسول الله [اینی] زنیت بامرأة فی الجاهلیة أفأنکح ابنتها؟ قال: لا أری ذلک و لا یصلح لک ان تنکح امرأة تطلع من ابنتها علی ما تطلع علیه منها»^{۱۳۴۸} (مردی به رسول خدا گفت: پیش از اسلام با زنی مرتکب زنا شده‌ام اینک آیا می‌توانم دخترش را نکاح کنم؟ رسول الله پاسخ داد: خیر، روا نمی‌دانم. [همچنین] روا نمی‌دانم با زنی نکاح کنی در حالی که بر دخترش سرک کشیده باشی، آن گونه که مادرش را می‌نگری و سرک می‌کشی).

قرآن در مواجهه با این پدیده شایع، روابط جنسی مجاز را محدود به همسر و کنیز کرد (والذین هم لفروجهم حافظون * الا علی أزواجهم أو ما ملکت أیمانهم)^{۱۳۴۹} و از زنا نهی کرد (و لایزنون)^{۱۳۵۰} و از مؤمنان خواست که از آن دوری کنند. دستور قرآن در نهی از "زنا و بی بندوباری جنسی"، بیش از آن که موعظه و اندرزی اخلاقی باشد رهنمودی برای تغییر و اصلاح رویه جنسی‌شان بود زیرا این عمل در نزد آنان قبح بارز و فحشاء بزرگ شمرده نمی‌شد و در واقع، این قرآن بود که فحشا بودن زنا و بزرگ بودن زشتی‌اش را به آنان گوشزد کرد: «و لاتقربوا الزنی إنه کان فاحشة و ساء سبیلاً»^{۱۳۵۱} (گرد زنا نگردید که کاری بسیار زشت و شیوه‌ای ناپسند است). قرآن برای مهار زنا و آلودگی جنسی خواستار ستر مناسب اندام از سوی بانوانی که ایمان می‌آوردند شد تا اولاً نشان‌گر این باشد که دیگر تمایلی به ارتکاب روابط آلوده گذشته ندارند و به عبارت دیگر به زی و پوشش پاکدامنان درآمده‌اند و ثانیاً مانع "رؤیت اندام و سوسه‌انگیز و مرور خاطرات گذشته در ذهن مردان" شوند و از سهولت دستیابی به آلودگی جلوگیری کنند. پس از این‌که در باره هدف حجاب توضیحاتی داده شد اینک مرور کوتاهی بر اندازه

۱۳۴۸ - المحلی ابن حزم ج ۹ ص ۵۳۰ + تفسیر آلوسی ج ۴ ص ۲۵۹

۱۳۴۹ - سوره مؤمنون آیه ۵ و ۶، سوره مجادله آیه ۲۹ و ۳۰

۱۳۵۰ - سوره فرقان آیه ۶۸

۱۳۵۱ - سوره اسراء آیه ۳۲

پوشش لازم برای تحقق هدف مذکور می‌کنیم.

ابتدا باید دانست (به جز ناحیه فرج و شرمگاه) هیچ جمله‌ای در قرآن وجود ندارد که عیناً اندامی را برای پوشاندن مشخص کرده باشد. گویا این عدم خط‌کشی، طبیعی باشد زیرا اگر حجاب به خودی خود هدف نباشد در این صورت پرداختن اجمالی به اصل پوشش کفایت کرده، و ورود به جزئیات و فرعیاتش چندان لازم نمی‌نماید. اصل و محور نبودن "اندازه حجاب" را می‌توان از خود قرآن استخراج کرد آن‌جا که به یکباره حتی "کلیت حجاب" و نیز پوشش حساس‌ترین بخش اندام یعنی فرج و شرمگاه را در مقایسه با جامه تقوی کم اهمیت نشان می‌دهد: «یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباساً یواری سوءاتکم و ریشاً و لباس التقوی ذلک خیر»^{۱۳۵۲} چه رسد به اندازه حجاب.

با این‌که قرآن اندام مورد پوشش را ذکر نکرده ولی گویا بتوان از اشارات برخی جملاتش حجاب مورد انتظار آیات را برای زنان عصر پیامبر استخراج کرد. از جمله در آیه ۳۱ سوره نور اندام زنان را بر اساس پوشش جاری‌شان در آن عصر به دو بخش زینت ظاهر و زینت پنهان تقسیم کرده؛ تداوم برهنگی اندام ظاهر را بلاشکال دانسته و بر مراقبت نسبت به ستر اندام لباس‌دار و پنهان تأکید ورزیده است: «لایبدین زینتهن الا ما ظهرنھا ولیضربن بخرهن علی جیوبهن و لایبدین زینتهن الا لبعولتهن او آبائهن او... و لایضربن بأرجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن» ولی از آن‌جا که صراحتاً محدوده هر یک از این زینت‌ها و اندام را مشخص نکرده پس برای پی بردن به آن‌ها باید به متون دیگری که واقعیات جاری در آن عصر را بیان کرده‌اند مراجعه کرد تا مبنای توجه آیه را به دست آورد. پس می‌بایست آن متون را بررسی کرد تا اندام ظاهر و نهان آنان (یعنی میزان پوشیدگی و برهنگی‌شان) را شناسایی کرد، و پس از اعمال ارشادات آیه و اوامر اصلاحی‌اش، به اندازه حجاب قرآنی در آن عصر دست یافت. در این راستا مطابق بررسی‌هایی که در طول کتاب و به ویژه در فصل اول از بخش اول انجام دادم معمولاً زنان عصر پیامبر صورت، مو، گردن، پاها (از زانو به پایین) و دست‌هاشان (از آرنج به پایین) نمایان بود ولی اغلب جامه‌هایی برای استتار تنه، ران و بازو داشتند بطوری‌که

اجمالاً می‌توان آن‌ها را نهان تلقی کرد ولی باید دانست عزمی برای دقت در پوشیدگی این نواحی نیز نداشتند. بنابراین می‌توان خواست آیه را عبارت از "اطمینان! از پوشیدگی اندام لباس‌دار شامل تنه، ران و بازو، و تداوم جواز کشف اندام ظاهر شامل صورت، مو، گردن، ساعد و ساق" دانست. البته این قول برگزیده کتاب است و اِلّا دو رأی کَلّی دیگر وجود دارد: یکی مشهور، و دیگری شاذّ و ناپرداخته. مطابق رأی مشهور، زنان موظّف به پوشش همه‌ی اندام، مگر وجه و کفّین‌اند که در این باره قبلاً توضیح داده و در بخش سوم پی‌گیری خواهم کرد؛ و اما مطابق رأی شاذّ، همه مردم چه مردان و چه زنان صرفاً مکلف‌اند که عورتین (و یا ناف تا زانو) را بیوشانند به ویژه که گویا بتوان آیات حجاب را مقید و غیرمطلق دانست و فقط آیات ستر عورة (۲۶ اعراف، ۳۰ و ابتدای ۳۱ نور و آیات داستان آدم) را مطلق و فارغ از شرایط گرفت و در نتیجه فقط اطمینان داشت که قرآن استتار شرمگاه را به عنوان حکمی بی قیدوشرط برای مردان و زنان انشا کرده و نه بیش از آن را؛ و چه بسا ابن‌جنید اسکافی تحت تأثیر همین مسائل رأی به کفایت پوشش عورتین (شرمگاه جلو و عقب)، چه در مورد زنان چه در مورد مردان، داده است! سخن وی و شرح کامل آن را در فصل سوم از بخش آتی خواهم آورد. البته همان‌طور که اشارتاً گفتم آیات موسوم به ستر عورة، با این‌که مطلق و غیر مقیدند امّا، معلوم نیست که حتماً مربوط به حجاب، و پوشاندن شرمگاه باشند پس تندتر از رأی اسکافی، این قول است که قرآن به صورت مطلق و بی قیدوشرط هیچ توصیه و اندازه‌ای برای پوشش، چه در مورد مردان چه حتی زنان، ندارد. در پایان گفتنی است با این‌که قرآن مطابق رأی برگزیده کتاب، زنان را موظّف کرده که دست‌کم تنه، ران و بازو را بیوشانند اما برای مردان چیزی بیش از ستر شرمگاه را مطرح نکرده است.

بخش سوم - مباحث فقهی (بررسی تطابق آراء فقهی با میزان حجاب شرعی در عصر پیامبر):

رأی مشهور و غیر مطابق: پوشاندن همه‌ی اندام مگر وجه و کفین

رأی مطابق و غیر مشهور: پوشاندن تنه، ران و بازو

رأی حدّ اقلّی و اضطرار: ستر عورتین (یا ناف تا زانو)

علل تغلیظ آراء

بخش سوم- مباحث فقهی (بررسی تطابق آراء فقهی با میزان حجاب شرعی در

عصر پیامبر)

در بخش اول، حجاب پیش از اسلام را ترسیم کردم و به دنبال آن واکنش جامعه اسلامی را شرح دادم هرچند اطمینان ندارم این واکنش را درست به دست آورده باشم چرا که آن را از دل متون تاریخی، و نیز از روایاتی استخراج کردم که اطمینانی به درستی و صحت صدور آن نداریم زیرا روشن است که ما با حجم زیادی از روایات ساختگی در کنار روایات صحیح روبرو هستیم که تشخیص درست از نادرست آن، کار دشواری است و من وارد این حوزه نشدم.

در بخش دوم تلاش کردم اولاً اوضاع پیش از قرآن را با استفاده از متن قرآن ترسیم کرده و واکنش وحی را اجمالاً بیاورم، ثانیاً در چهار فصل به شرح تفصیلی تک تک آیات پوشش پرداخته و طی آن‌ها نکات تازه‌ای را گفتم و ثالثاً راز پوشش و حجاب را بر پایه تفسیر آیات شرح دادم.

بر اساس مطالبی که در آن دو بخش آوردم به نتایجی در مورد میزان حجاب زنان مؤمن عصر پیامبر رسیدم که با ذهنیات ما از آنان تفاوت فاحش دارد. در این رابطه ثابت شد اگر مو، گردن، و نیمه‌ی پایین دست و پای آنان پیدا می‌شد گناهکار شناخته نمی‌شدند و مرتکب فعل حرام نبودند.

اینک در این بخش در صدد هستم تا آراء و شواهد فقهی‌ای که مؤید یافته‌های کتاب در باره آنان است و میزان حجاب شرعی در عصر پیامبر را ترسیم می‌کند رصد کنم. به

همین خاطر هرگاه در این واکاوی به رأی فقهی استناد کنم صرفاً در صدد نشان دادن حکم حجاب در عصر پیامبر هستم به ویژه که معمولاً فقها تفکیکی در این باره بین عصر پیامبر و عصر خود قائل نیستند؛ ولی در هر صورت قصدم از نقل آراء و شواهد، تعیین تکلیف عصری نیست.

برای رسیدن به رأی فقهی که بتواند ترسیم‌کننده‌ی حجاب شرعی در عصر پیامبر باشد می‌بایست در متون فقهی و روایی جستجو کرد و تسلیم رأی مشهور نشد. در این بخش سه رأی را مورد پردازش قرار می‌دهم:

فصل اول- رأی مشهور و غیرمطابق: پوشاندن همه‌ی اندام مگر وجه و کفین. (این رأی، ما را به واقعیت حجاب شرعی در عصر پیامبر نمی‌رساند و در نتیجه نمی‌تواند احکام رایج در آن عصر را ترسیم کند).

فصل دوم- رأی مطابق و غیرمشهور: پوشاندن تنه، ران و بازو. (این رأی که از دل اخبار و شواهد فقهی به دست می‌آید، ترسیم‌کننده‌ی حجاب شرعی در عصر پیامبر بوده، قدر واجب پوشش‌شان را نشان می‌دهد و مطابقت با احکام جاری در آن عصر دارد).

فصل سوم- رأی حدّ اقلی و اضطرار: ستر عورتین (یا ناف تا زانو). این رأی شاذّ، ناظر بر اضطرارات عصر پیامبر است.

فصل چهارم- علل تغلیظ آراء: در این فصل، عللی که موجب افزایش حجاب و در نتیجه تغییر تصوّرمان نسبت به مؤمنان عصر پیامبر شده است را می‌آورم.

فصل اول- رأی مشهور و غیرمطابق: پوشاندن همه‌ی اندام مگر وجه و

کفّین

امروزه مشهورترین رأی در مورد پوشش زنان عبارت از این است که آنان باید "همه‌ی" جسمشان را بیوشانند و فقط مُجاز به کشف "وجه و کفّین" اند.

ارکان رأی مشهور

رأی مشهور بر دو پایه بنا شده است:

الف- عورة شمردن همه‌ی اندام زنان؛ که مستظهر به حدیث نبوی المرأة عورة است.
ب- جواز کشف صرف وجه و کفّین از میان کلّ اندام؛ که مستظهر به دیگر حدیث نبوی در استثناء آن دو است.

اما این هر دو پایه از اساس مخدوش است زیرا مطابق آنچه در عناوین بعدی می‌آورم هیچ‌یک از این دو حدیث واقعاً از پیامبر صادر نشده و علاوه بر آن، حدیث اولی اصلاً مربوط به پوشش نیست! مباحثی که در این فصل پرداخته می‌شود بر مبنای توضیح همین دو رکن است:

عورة شمردن زنان

استثناء صرف وجه و کفّین

نتیجه (ناتوانی رأی مشهور در ترسیم حجاب شرعی در عصر پیامبر)

سیاست کتاب در بخش مباحث فقهی، معرفی آراء ناشناخته و ناپرداخته است به همین دلیل از شرح و شناساندن رأی مشهور، بجز نقد دو رکن اصلی‌اش، در می‌گذرم. در معرفی این رأی آثار متعددی وجود دارد که می‌بایست مراجعه کرد.

الف- عورة شمردن زنان (حدیث المرأة عورة)

به جرأت می‌توان گفت روایت "المرأة عورة" (زن عورة است) که منسوب به پیامبر می‌باشد تأثیرگذارترین عبارت دینی بر روی حجاب بانوان است. مطابق برداشت رایجی

که از این روایت وجود دارد زنان مؤمن موظفاند تمام جسم خود را بپوشانند تا چشم نامحرم به هیچ نقطه‌ای از آن نیفتد. حضور این روایت در متون فقهی کاملاً ملموس است از جمله: «جسد المرأة البالغة الحرة عورة؛ بلاخلاف بین کل من یحفظ عنه العلم لقول النبی (ص): (المرأة عورة) رواه الجمهور»^{۱۳۵۳} و «... و یظهر من کلام الشیخ - فی الاقتصاد - و کلام أبی الصلاح منع کشف الیدین و القدمین لعموم قول النبی (ص): المرأة عورة»^{۱۳۵۴}. عمدتاً تحت تأثیر همین روایت، عباراتی همچون "المرأة کلها عورة" و "بدن المرأة کلها عورة" در فقه شکل گرفته است: «إن الفقهاء قد اتفقت کلماتهم علی أن المرأة کلها عورة...»^{۱۳۵۵}، «تنطبق علیه الاجماع الناطقة، علی أن بدن المرأة و جسدها کله عورة إلا أن یقال ان البدن و الجسد لا یشمل الرأس»^{۱۳۵۶} و «قال بعض اصحابنا المرأة کلها عورة لأنه قد روى فی حدیث عن النبی (ص): المرأة عورة»^{۱۳۵۷}.

ارزش این روایت تا جایی بالا رفته که فقها آن را "اساس و مبنای داوری" قرار داده‌اند بطوری که برای جواز برهنگی قسمت‌های کوچکی مثل گردی صورت یا کفین، دنبال روایات دیگری می‌گردند تا روایت المرأة عورة را تخصیص بزند زیرا بر این باورند که رسول اکرم (ص) مطابق آن روایت، حکم به استتار کامل تمام جسم داده است و در نتیجه برای پذیرش استثناء و تخصیص حکم عام، وجود سخن دیگری از حضرت [یا سایر ادله] را ضروری می‌دانند: «الأصل فی هذا أن المرأة عورة مستورة لقوله علیه الصلاة و السلام المرأة عورة مستورة إلا ما استثناءه الشرع و هما عضوان»^{۱۳۵۸}، «قال بعض اصحابنا المرأة کلها عورة لأنه قد روى فی حدیث عن النبی (ص) (المرأة عورة) رواه الترمذی و قال حدیث حسن صحیح، لکن رخص لها فی کشف وجهها و کفیها لما فی تغطيته من المشقة»^{۱۳۵۹}، «ان المرأة من قرنھا الی قدمھا عورة... و إليه أشار رسول الله (ص)

۱۳۵۳ - منتهی‌المطلب علامه حلی ج ۴ ص ۲۷۱

۱۳۵۴ - ذکر الشیخ ج ۳ ص ۸

۱۳۵۵ - جواهر الکلام ج ۸ ص ۱۶۴

۱۳۵۶ - مفتاح الکرامه ج ۶ ص ۳۲

۱۳۵۷ - المغنی ابن قدامه ج ۱ ص ۶۳۷

۱۳۵۸ - تکملة البحر الرائق ج ۲ ص ۲۵۱ شرح

۱۳۵۹ - المغنی ج ۱ ص ۶۳۷

فقال المرأة عورة مستورة ثم أبيع النظر الى بعض المواضع منها للحاجة و الضرورة...»^{۱۳۶۰}، «...على أنه قد ثبت كونها عورة شرعا من الأخبار مثل (ان النساء عورات) و غيره و الاجماع، فإن الفقهاء قد اتفقت كلمتهم على أن المرأة كلها عورة، ثم يستثنون شيئاً منها»^{۱۳۶۱} و «جسد المرأة عورة، و سوغ لها كشف الوجه و اليدين و القدمين»^{۱۳۶۲}.

ملاحظه شد که این روایت تا چه حدی بر فضای ذهنی فقها سایه افکنده است. سنگینی این سایه مرهون دو چیز است: یکی انتساب به پیغمبر، و دوم غفلت از متن کامل روایت و ضعف آن. ادامه گفتار، بررسی همین دو چیز یعنی سند و متن است؛ اما پیش از آن لازم به ذکر است که روایت، به دو صورت فرعی دیگر نیز ضبط شده است: الف - به صورت المرأة عورة مستورة: «قال رسول الله (ص) المرأة عورة مستورة»^{۱۳۶۳} چنان که در پاورقی ارجاع داده‌ام این متن در کتب "فقهی" و توسط "فقهها" از جمله سرخسی آورده شده ولی با وجود جستجویی که در جوامع حدیثی انجام دادم با چنین تعبیر و متنی برخورد نکردم؛ و ابن حجر و بعضی دیگر نیز به این مطلب اشاره کرده‌اند: «حدیث المرأة عورة مستورة لم أجده لكن أوله عند الترمذی»^{۱۳۶۴} و «و لفظ مستورة لم أجده عند أحد منهم والله اعلم»^{۱۳۶۵}. ب - به صورت جسد المرأة عورة: «... لقول النبي (ص) جسد المرأة عورة»^{۱۳۶۶}. این متن نیز همچون متن فرعی قبلی در یک کتاب "فقهی" و توسط یک فقیه یعنی محقق حلی آورده شده ولی باز هم علی‌رغم جستجویی که کردم به مرجع آن در جوامع حدیثی برخورد نکردم. ممکن است "اضافات" این دو متن فرعی [المستورة / جسد] نسبت به متن اصلی، یا حاصل "استنباط" فقهای نامبرده از متن اصلی بوده و یا ایشان به روایاتی دسترسی داشته‌اند که اینک در اختیار ما نیست. همان‌طور که گفتیم متن اصلی و موجود در جوامع حدیثی، "المرأة عورة" بوده که در بعضی جاها به صورت "النساء

۱۳۶۰ - المبسوط سرخسی ج ۱۰ ص ۱۴۵

۱۳۶۱ - جواهر الکلام ج ۸ ص ۱۶۴

۱۳۶۲ - تبصرة المتعلمين علامة حلی ص ۴۱

۱۳۶۳ - المبسوط سرخسی ج ۴ ص ۳۳ و ج ۱ ص ۲۳ و ۱۹۸ + تکملة البحر الرائق ج ۲ ص ۳۵۱

۱۳۶۴ - الدراية فی تخريج أحاديث الهداية ابن حجر ج ۱ ص ۱۲۳

۱۳۶۵ - نصب الراية ج ۱ ص ۴۱۱

۱۳۶۶ - المعبر ج ۲ ص ۱۰۱

عورة" نیز آمده است.

اینک به بررسی پرونده حدیث از دو منظر "سند و متن" می‌پردازیم:

بررسی سند: ترمذی در سنن از قول عبدالله بن مسعود آورده که رسول خدا (ص) فرمود: «حدثنا محمد بن بشار أخبرنا عمرو بن عاصم أخبرنا همام عن قتادة عن مروق عن أبي الأحوص عن عبدالله عن النبي (ص) قال: (المرأة عورة فإذا خرجت [أخرجت] استشرفها الشيطان) هذا حديث حسن صحيح غريب»^{۱۳۶۷} این روایت با افزوده شدن عبارت "من بیتها" در مسند بزار نیز آمده: «و قال رسول الله: ان المرأة عورة فإذا خرجت من بيتها استشرفها الشيطان»^{۱۳۶۸} (رسول خدا گفت: همانا زن عورة است پس چون از خانه‌اش بیرون بیاید شیطان به او می‌نگرد و با دقت او را زیر نظر می‌گیرد).

با جستجویی که انجام شد این روایت را تقریباً در بیست منبع از جوامع اولیه یافتیم که هیچ‌یک از آن‌ها محدود به عبارت کوتاه ترمذی نبود بلکه در انتهای آن، عبارت دیگری نیز وجود داشت. عبارت اضافه بر متن ترمذی به یکی از این سه دسته تقسیم می‌شود:

دسته اول - وجود عبارت "أقرب ما تكون من ربها اذا هي في قعر بيتها" و مانند آن. این نوع نقل در صحیح ابن حبان، الکامل عبدالله بن عدی، المعجم الاوسط طبرانی، المعجم الکبیر طبرانی، مسند بزار، صحیح ابن خزیمه و چند جای دیگر که در ادامه خواهیم آورد آمده است^{۱۳۶۹} و اینک نمونه‌ای از این موارد: «... عن أبي الأحوص عن عبدالله عن النبي (ص) قال المرأة عورة فإذا خرجت استشرفها الشيطان وأقرب ما تكون من ربها اذا هي في قعر بيتها»^{۱۳۷۰} (پیغمبر (ص) گفت: زن عورة است پس هنگامی که خارج شود شیطان او را تعقیب می‌کند. بهترین محل تقرب به خدا برای زنان، پستوی خانه است).

دسته دوم - وجود عبارت "قال لها انك لا تمرين بأحد الا أعجب بك". این نقل را

۱۳۶۷ - سنن ترمذی روایت ۱۱۸۳ + کنز العمال ۴۵۰۴۵

۱۳۶۸ - مسند بزار روایت ۲۰۶۵

۱۳۶۹ - صحیح ابن حبان ۵۵۹۶ و ۵۵۹۷ / الکامل ج ۳ ص ۴۲۳ / المعجم الاوسط ج ۳ ص ۱۸۹ و ج ۸ ص ۱۰۱ /

المعجم الکبیر ج ۱۰ ص ۱۰۸ ش ۱۰۱۱۵ / مسند بزار ۲۰۶۱ و ۲۰۶۲ / صحیح ابن خزیمه ج ۳ ص ۹۳ سه مورد

۱۳۷۰ - صحیح ابن حبان روایت ۵۵۹۷

ابن ابی شیبیه به نقل از شخص ابن مسعود (و نه پیغمبر) آورده: «حدثنا أبو الأحوص عن أبي اسحاق عن الأحوص قال قال عبدالله: احبسوا النساء في البيوت فان النساء عورة و ان المرأة اذا خرجت من بيتها استشرفها [استشرفها] الشيطان و قال لها: انك لا تمرين بأحد الا اعجب بك»^{۱۳۷۱} (عبدالله بن مسعود گفت: زنان را در خانه زندانی کنید چرا که آنها عورة هستند و همانا وقتی زن از خانه اش بیرون می آید شیطان او را زیر نظر گرفته و به وی می گوید: بر هیچ کس گذر نمی کنی مگر این که از تو خوشش می آید).

دسته سوم - وجود عبارت طولانی موجود در این روایت: «... عن ابی الاحوص عن عبدالله: عن النبی (ص) قال النساء عورة و إن المرأة لتخرج من بيتها بلباس يستشرفها الشيطان يقول: ما مررت بأحد إلا أعجبته و إن المرأة لتلبس ثيابها فيقال لها: أين تريدین فتقول أعود مریضا أشهد جنازة أصلى في مسجد و ما عبدت امرأة ربها بمثل أن تعبد في بيتها»^{۱۳۷۲} (رسول خدا (ص) گفت: زنان عورت اند و هر آینه اگر زنی از خانه اش با لباسی! خارج شود شیطان [به سراغش آمده و] دقیقاً او را زیر نظر گرفته و به وی می گوید: "بر هیچ مردی گذر نمی کنی مگر این که او را به شوق و شگفتی می اندازی" [ولی] اگر از [خودش، یعنی] زنی که لباسش را بر تن کرده و عزم خارج شدن از خانه را دارد در مورد علت بیرون رفتنش سؤال کنی در پاسخ می گوید [یا: حتی اگر زنان در پاسخ بگویند]: "به عیادت بیماری می روم، (یا) می خواهم در تشییع جنازه ای شرکت کنم، (یا) برای اقامه نماز به مسجد می روم" [اما بدانید] عبادت زنان در هیچ مکانی به ارزش عبادت شان در خانه نمی رسد).

گویا عطش حدیث سازان از روایت ترمذی به طور کامل تأمین نشده بود که ناچار شدند با افزودن عبارات سه دسته فوق در انتهای آن، خواسته های شخصی خود را به کرسی بنشانند؛ و زنان یعنی نیمی از بندگان خدا را در خانه زندانی کنند و ناخواسته بزرگ ترین اهانت را به آفرینش خدا روا دارند. البته فعلاً به متن روایت کاری ندارم و صرفاً سند را بررسی می کنم، هر چند پس از مطالعه روایات بالا فکر نمی کنم چندان دل و

۱۳۷۱ - المصنف ابن ابی شیبیه ج ۳ ص ۴۶۷

۱۳۷۲ - منبع ؟

دماغی برای ادامه بررسی حدیث برای خواننده باقی مانده باشد و پیشاپیش ساحت قدسی رسول الله (ص) را از این گونه اراجیف مبرا دانسته‌اید.

اینک ابتدائاً ایراد و خدشه‌ی بعضی فقها و محدثان را نسبت به روایات بالا می‌آورم و سپس به توضیح خود در این باره می‌پردازم:

محمد بن حسن بن شهید ثانی: «... فَإِنْ قُلْتَ: قد ورد فی بعض الأخبار عن النبی (ص) أنَّ المرأة عورة . قلت: الروایة حکاها العلّامة فی المنتهی، و سندها غیر معلوم الحال»^{۱۳۷۳}.
ابن خزیمه: «... قال أبو بکر و انما قلت و لا هل سمع قتادة هذا الخبر عن أبي الاحوص لروایة سليمان التیمی هذا الخبر عن قتادة عن أبي الاحوص لأنه أسقط مورقا من الاسناد و همام و سعید بن بشیر أدخلوا فی الإسناد مورقا و انما شككت أيضا فی صحته لأنی لأقف علی سماع قتادة هذا الخبر من مورق»^{۱۳۷۴}.

عبدالله بن عدی: «تنا علی بن سعید بن بشیر ثنا محمد بن أبان الواسطی ثنا سوید أبو حاتم ثنا قتادة عن أبي الاحوص عن عبدالله قال: قال رسول الله (ص): (المرأة عورة و إنها اذا خرجت من بيتها استشرفها الشيطان فإنها أقرب ما تكون من الله فی قعر بيتها)... قال الشيخ: و هذه الاحادیث عن محمد بن عمرو لیست بمحفوظة و لسوید غیر ما ذكرت من الحدیث عن قتادة و عن غیره بعضها مستقیمة و بعضها لا یتابعه أحد علیها و انما یخلط علی قتادة و یأتی بأحادیث عنه لا یأتی به أحد عنه غیره و هو الی الضعف أقرب»^{۱۳۷۵}.
البته در باره سخن عبدالله بن عدی باید گفت که علاوه بر سوید ابو حاتم، همچنین "همام، سعید بن بشیر و پدر معتمر بن سلیمان" به نقل روایت مورد بحث از قتاده پرداخته‌اند: «و قال [عبدالله بن عدی فی الکامل]: (سوید یخلط علی قتادة و یأتی بأحادیث عنه لا یأتی بها أحد غیره و هو الی الضعف أقرب). قلت: قد تابعه همام كما رأیت فذلک مما یقویه و تابعه أيضا سعید بن بشیر عن ابن خزيمة فی صحیحہ و فیہ عنده الزیادة عن همام و سعید»^{۱۳۷۶}.

طبرانی: «... لم یرو هذا الحدیث عن قتادة الا سوید أبو حاتم و همام و سعید بن بشیر،

۱۳۷۳ - استقصاء الاعتبار ج ۶ ص ۳۰۲

۱۳۷۴ - صحیح ابن خزیمه ج ۳ ص ۹۳

۱۳۷۵ - الکامل ج ۳ ص ۴۲۳

۱۳۷۶ - ارواء الغلیل ج ۱ ص ۳۰۳ روایت ۲۷۳

تفرد به عن همام: عمرو بن عاصم الکلابی، و تفرد به عن سعید: أبو الجماهر^{۱۳۷۷} در این رابطه باید توجه داشت که علی‌رغم متفرد بودن راوی همام به عمرو بن عاصم، با این حال حدیث دارای طرق و سلسله‌های دیگری نیز هست که خالی از افراد نامبرده بوده که می‌بایست به منابعی که اشاره کردم مراجعه کرد.

اما صرف‌نظر از این مطالب، ایرادات زیر به سند حدیث و انتسابش به رسول خدا وارد است:

اول- تفرد در طبقه اول سند: سلسله‌های اسناد حدیث در طبقه اول، متفرد و قائم به یک نفر است گرچه آن فرد "عبدالله بن مسعود" باشد یعنی تمام سلسله‌های متفاوت در بیست روایت فوق‌الاشاره، به جز یک مورد خاص که بعداً می‌آورم، فقط منتهی به عبدالله بن مسعود می‌شود و در واقع کسی جز او چنین سخنی را از رسول خدا نقل نکرده است.

دوم- حضور تمام عیار ابوالاحوص در طبقه دوم: اسناد حدیث در طبقه دوم نیز، به جز در یک مورد، قائم به یک نفر است یعنی در تمام بیست روایت، تنها کسی که این روایت را از عبدالله بن مسعود، و او از رسول اکرم (ص) نقل کرده ابوالاحوص است. تنها موردی که نام وی در میان نیست مربوط به نقل طبرانی در المعجم الاوسط است که به جای او، نام سالم بن عبدالله به عنوان راوی پدرش عبدالله بن مسعود آمده است. ولی با این حال به دلیل حضور قریب به اتفاق ابوالاحوص در تمام اسناد، می‌توان ادعا کرد که روایات بر محور این شخص می‌گردد.

سوم- انتساب روایات به شخص عبدالله بن مسعود و نه رسول الله! گمان می‌رود که این روایات، اساساً سخن رسول الله نباشد بلکه سخن شخص عبدالله بن مسعود باشد که با گذر زمان به حضرت منسوب شده است زیرا در پنج مورد از این بیست روایت، هیچ اسمی از رسول الله در میان نیست و روایت به شخص عبدالله بن مسعود ختم می‌شود و در واقع مطابق این پنج روایت، حدیث مورد بحث سخن ابن مسعود است و نه رسول خدا! طبرانی در المعجم الکبیر و ابن ابی شیبیه در المصنف با اسناد متفاوت این روایت را به

شخص ابن مسعود منتهی کرده‌اند و همچنین است نقل ابن‌عبدالبر در استذکار به واسطهٔ ثوری. و اینک متن هریک از این پنج روایت:

۱- قال الثوری قال عبدالله بن مسعود المرأة عورة و أقرب ما تكون الى الله فی قعر بيتها فإذا خرجت استشرفها الشيطان^{۱۳۷۸} (عبدالله بن مسعود گفت: زن عورة است و بیشترین نزدیکی او به خدا در پستوی خانه‌اش محقق می‌شود ولی اگر از خانه خارج شود شیطان وی را با دقت زیر نظر می‌گیرد).

۲- حدثنا وكيع ثنا سليمان بن المغيرة عن حميد بن هلال عن أبي الأحوص قال قال عبدالله المرأة عورة و أقرب ما تكون من ربها اذا كانت فی قعر بيتها فإذا خرجت استشرفها الشيطان^{۱۳۷۹} (عبدالله بن مسعود گفت: [همان ترجمه شماره ۱]).

۳- حدثنا أبو الأحوص عن أبي اسحاق عن الأحوص قال قال عبدالله: احبسوا النساء فی البيوت فان النساء عورة و ان المرأة اذا خرجت من بيتها استشرفها الشيطان و قال لها: انك لا تمرين بأحد الا أعجب بك^{۱۳۸۰} (عبدالله بن مسعود گفت: زنان را در خانه حبس کنید زیرا زنان عورة‌اند و چون زنی از منزل خارج شود شیطان با دقت او را تحت نظر می‌گیرد و به وی می‌گوید: بر هیچ مردی عبور نمی‌کنی مگر این‌که از تو خوشش می‌آید).

۴- حدثنا علي بن عبدالعزيز ثنا حجاج بن المنهال ثنا أبو هلال عن حميد بن هلال عن أبي الأحوص عن بن مسعود قال إن المرأة عورة و إنها اذا خرجت من بيتها استشرفها الشيطان فتقول ما رأني أحد الا أعجبت به و أقرب ما تكون الى الله اذا كانت فی قعر بيتها^{۱۳۸۱} (عبدالله بن مسعود گفت: زن عورة است و چون از منزلش بیرون آید شیطان به او نگاه اندازد و آن زن می‌گوید: "احدی مرا نخواهد دید مگر این‌که او را به شوق و شگفتی می‌اندازم" و نزدیک‌ترین مسیر نیل به خدا برای زنان، به حضورشان در قعر خانه برمی‌گردد).

۵- حدثنا محمد بن حیان المازنی ثنا عمرو بن الاستثناء أنا شعبة عن أبي اسحاق عن

۱۳۷۸ - الاستذکار ابن عبدالبر ج ۲ ص ۴۶۹

۱۳۷۹ - المصنف ابن ابی شیبہ ج ۲ ص ۲۷۷

۱۳۸۰ - المصنف ابن ابی شیبہ ج ۳ ص ۴۶۷

۱۳۸۱ - المعجم الكبير ج ۹ ص ۲۹۵

أبي الأحوص عن عبدالله قال انما النساء عورة و إن المرأة لتخرج من بيتها و ما بها من بأس فيستشرف لها الشيطان فيقول انك لا تمرين بأحد الا أعجبتك و ان المرأة لتلبس ثيابها فيقال اين تريدین فتقول أعود مريضاً أو أشهد جنازة أو أصلى في مسجد و ما عبت امرأة ربها مثل أن تعبد في بيتها^{۱۳۸۲} (عبدالله بن مسعود گفت: زنان عورة هستند و هر آینه چون زنی از خانه خارج شود و ایرادی هم [از حیث پوشش و ...] به وی نباشد، با این حال شیطان به دیدارش می آید [تا دست به اغواگری بزند] و رضایت نمی دهد مگر این که آن زن با گذرکردن از کنار هر مردی، او را به وسوسه‌ی شوق بیندازد. و چون واقع شود که زنی [به عزم خروج از منزل] لباس بیوشد و از وی پرسیده شود که چه قصدی داری؟ و زن می گوید [یا: حتی اگر زن بگوید]: "به عیادت بیمار یا به تشییع جنازه یا به مسجد برای نماز خواندن می روم" [اما بدانید] برای زنان جایی بهتر از منازلشان برای عبادت خدا نیست).

همان طور که ملاحظه شد تمام این روایات کلام شخص ابن مسعود است و نه رسول خدا.

چهارم - تقویت انتساب به ابن مسعود توسط روایات مشابه: گروه دیگری از روایات وجود دارد که علی رغم فقدان عبارت "المرأة عورة" در آنها، با این حال معنای شان به محتوای روایات مورد بحث بسیار نزدیک است و جالب این که گوینده این گروه از روایات نیز شخص عبدالله بن مسعود است این مسئله احتمال انتساب روایات مورد بحث را به ابن مسعود بیش از پیش تقویت می کند. اینک نمونه هایی از این روایات:

«عبدالرزاق قال: أخبرنا معمر عن أيوب عن حميد بن هلال عن [أبي] الأحوص عن ابن مسعود قال: صلاة المرأة في بيتها أفضل من صلاتها فيما سواها، ثم قال: إن المرأة اذا خرجت تشوف [تشرف] لها الشيطان»^{۱۳۸۳} (عبدالله بن مسعود گفت: زن اگر نمازش را در خانه اش بخواند بهتر از خواندن آن در هر جای دیگر [حتی مسجد] است زیرا اگر از خانه خارج شود شیطان او را با دقت زیر نظر می گیرد [تا در مسیر شیطانی گام بردارد]).

۱۳۸۲ - المعجم الكبير ج ۹ ص ۱۸۵ و ۲۹۴
 ۱۳۸۳ - المصنف عبدالرزاق ج ۳ ص ۱۵۰ روایت ۵۱۱۶

«... عن أبي الاحوص عن بن مسعود قال صلاة المرأة في بيتها أفضل من صلاتها في حجرتها و صلاتها في حجرتها أفضل من صلاتها في دارها و صلاتها في دارها أفضل من صلاتها فيما سواه ثم قال إن المرأة إذا خرجت تشرف لها الشيطان»^{۱۳۸۴}.

پنجم - نادرستی انتساب روایت به پیامبر به دلایل محتوایی: معنای روایات به گونه‌ای است که صحّت انتساب آن به پیامبر (و حتّی یاران متأثر از وی) را منتفی می‌کند زیرا با سیره حضرت و سخنان واقعی وی، و نیز با تعالیم روشن الهی مخالفت آشکار دارد. آزادی زنان پیامبر و روایاتی که قبلاً آوردم خود گویای آن است. هیئات از پیغمبر و صدور چنان جملات تأسف باری! دور باد از وی امر به حبس زنان، این آفریدگان خدا! دور باد از او سینه سپر کردن در برابر آفرینش خدا!

نتیجه: بنابراین دست‌کم به دلیل تردید جدّی در انتساب روایات به پیامبر، دیگر نمی‌توان ارزشی فوق‌العاده و محوری برای آن‌ها قائل شد و در واقع نمی‌توان از آن‌ها برای چنین بحث مهمی خرج کرد یعنی اگر قرار باشد روایتی ملاک "حبس خانگی و محدودیت کامل" نیمی از آفریدگان خدا قرار گیرد در این صورت آن روایت علاوه بر نیازمندی به مؤلفه‌های دیگر (مثل سازگاری با قرآن، وضوح متن، تواتر نقل) همچنین نیاز به اسناد روشن و بی‌ابهام دارد که این روایات، نه این دارد و نه آن. گفتنی است اگر این روایات سخن خود ابن مسعود و یا ساخته حدیث‌سازان باشد، که احتمال آن بسیار زیاد است، در این صورت مربوط به طرز فکر و ویژگی شخصیتی ابن مسعود یا جاعلین بوده و طبیعتاً ملاک حکم خدا برای خیل عظیم انسان‌ها نیست. از آن گذشته این روایات اساساً مربوط به میزان پوشیدگی نیست که فقها در این باره از آن استفاده می‌کنند بلکه مربوط به حبس و آزادی است! این اشتباه از آن‌جا ناشی شده که روایت را به صورت ناقص المرأة عورة نقل می‌کنند و از ادامه‌اش غفلت می‌شود.

سندی امامی (بدون حضور عبدالله بن مسعود و ابوالأحوص): چنان‌که گفته شد تمام سلسله‌های اسناد حدیث به ابن مسعود منتهی می‌شود اما تک‌سندی در میان شیعیان وجود دارد که روایانش امامان بوده و دست به دست، روایت را به پیامبر می‌رسانند. این روایت

که در نهایت توسط امام علی از پیامبر نقل شده است را، نوری در مستدرک الوسائل به نقل از الجعفریات به ثبت رسانیده است. متن روایت از این قرار است: «باب استحباب حبس المرأة فی بیتها أو بیت زوجها، فلا تخرج لغير حاجة، و لا یدخل علیها أحد من الرجال. ۱- الجعفریات: أخبرنا عبدالله أخبرنا محمد [محمد بن محمد بن الأشعث] حدثنی موسی قال حدثنی ابی، عن أبیه، عن جده جعفر بن محمد، عن أبیه، عن جده علی بن الحسین، عن أبیه، عن علی، قال: قال رسول الله (ص): النساء عورة فاحبسوهن [احبسوهن] فی البیوت، و استعینوا علیهن بالعری»^{۱۳۸۵} (... محمد بن محمد بن الأشعث از موسی، و موسی از پدرش [اسماعیل] و او از پدرش [امام موسی کاظم] و او از پدرش امام جعفر صادق، و او از پدرش [امام محمد باقر] و او از پدرش امام سجاد، و او از پدرش [امام حسین] و او از [پدرش] امام علی نقل کرد که رسول خدا گفت: زنان عورة هستند پس ایشان را در خانه حبس کنید، و با برهنه نگه داشتن شان با آنها مقابله کنید [تا از خانه بیرون نروند]).

چنانکه اشاره شد اصل این روایت امامی السند به کتاب الجعفریات! برمی گردد. می گویند اسماعیل پسر امام موسی کاظم اقدام به جمع آوری هزار حدیث (از جمله حدیث مذکور) با سند یکسان فوق الذکر کرد سپس پسر او یعنی موسی بن اسماعیل [نوه امام موسی کاظم] به نقل این روایت از پدر پرداخت. اما جالب است بدانید "تنها" فردی که ادعای وجود چنین کتابی را کرده است کسی نیست جز محمد بن محمد بن الأشعث که نام کتاب نیز به خاطر وی به الأشعثیات مشهور شده است. در واقع تمام روایات این کتاب که سندی واحد دارد قائم به همو است.

اما این شخص کیست؟ او مقیم مصر بود و کتابش را "بدون ارائه مدرک اصلی و مورد استنادش که در حین اخذ حدیث واقع می شود" و "با خطی تازه نوشته شده" و "در اوراقی نو" که همگی شک برانگیز است رو کرد و در آن تمام روایات کتاب را مستقیماً از موسی بن اسماعیل، نوه امام کاظم، نقل کرد. اما دست این فرد در همان زمان توسط یکی از شیوخ علویون در مصر رو شد چرا که شیخ علوی در پاسخ به پرسشی در مورد

۱۳۸۵ - مستدرک الوسائل روایت ۱۶۴۴۹ + بحار الانوار ج ۱۰۰ (۱۰۳) ص ۲۵۰ [نوادیر الراوندی]

روایات موسی بن اسماعیل که محمد بن محمد بن الأشعث به نقل آنها پرداخته بود گفت: «موسی بن اسماعیل چهل سال در مدینه همسایه من بود و هرگز نگفت که روایتی از پدرش و یا دیگران در نزد او هست!!». بنابراین روایات اشعثیات، نه گفته‌ی موسی بن اسماعیل است، و نه کتاب پدرش اسماعیل بن موسی بن جعفر! پس چنان سلسله‌ی طلایی و معتبری برای نقل روایات کتاب مذکور و از جمله روایت مورد بحث وجود ندارد و در واقع کتاب اشعثیات ساخته و پرداخته شخص محمد بن محمد بن اشعث و یا افراد دیگر بوده و حاصل "خواب‌نمای"! یکی از آنهاست پس بهتر همان است که نام کتاب را اشعثیات بنامیم و نه جعفریات یا علویات یا مسند اهل بیت.

البته بدیهی است که وی بسیاری از احادیثش را از روی روایات رایج استنساخ کرده و صرفاً به افزودن سند فوق در ابتدای آنها اقدام نموده و یا به احتمال ضعیف صرفاً روایات حاوی سند مذکور را بدون توجه به صحّت و سقم آنها جمع‌آوری کرده، بدون این که "شخصاً" سندسازی یا جعل روایت کرده باشد و یا این که بعضاً متن و سند هر دو را از خود جعل نموده باشد.

در باره علّت جعل "سلسله‌سندی امامی" برای این روایت، می‌توان چنین توضیح داد: به مرور، روایات پیش‌گفته‌ی عبدالله بن مسعود در میان مردم جا افتاده بود و چون محتوای آنها (یعنی عورة شمردن زنان و لزوم ماندن‌شان در منزل) به مذاق بعضی متشرعان شیعه نیز خوش آمده بود ولی در طرق و اسناد مختلف حدیث، نامی از امامان اهل بیت و اصحاب آنها در میان نبود، به همین خاطر برخی از آنان (از جمله محمد بن محمد بن اشعث نگارنده کتاب ساختگی جعفریات) را به این سمت سوق داد تا از قافله عقب نمانند و دست به جعل سند، و انتساب روایت از طریق "شیعه امامیه" به پیامبر بزنند و چه بهتر که سلسله‌سند، کاملاً طلایی باشد (امام هفتم از امام ششم، و او از امام پنجم، و او از امام چهارم، و او از امام سوم، و او از امام اول و او از رسول خدا) تا از اسناد پیش‌گفته‌ی عامه پررنگ‌تر جلوه کند. در همین راستا می‌توان به برخی دیگر از جعلیات کتاب جعفریات اشاره کرد از جمله طیّ روایتی با همان سلسله‌سند مجعول! به داستان‌سازی کودکانه‌ای می‌پردازد که آن را مستدرک الوسائل بلافاصله پس از روایت

قبلی نقل کرده است: «۱- الجعفریات ... ۲- و بهذا الاسناد عن جعفر بن محمد، عن أبيه: أن فاطمة بنت رسول الله (ص) دخل عليها علي (ع) و به كآبة شديدة، فقالت: ما هذه الكآبة؟ فقال: سألتنا رسول الله (ص) عن مسألة و لم يكن عندنا جواب لها، فقالت: و ما المسألة؟ قال: سألتنا عن المرأة، ما هي؟ قلنا عورة، قال: فمتى تكون أدنى من ربها؟ فلم ندر، قالت: ارجع إليه فأعلمه أن أدنى ما تكون من ربها أن تلزم قعر بيتها، فانطلق فأخبر النبي (ص) فقال: ما ذا من تلقاء نفسك يا علي، فأخبره أن فاطمة أخبرتته، فقال: صدقت، ان فاطمة بضعة»^{۱۳۸۶} (علی در حالی که سخت اندوهگین و دلشکسته بود بر فاطمه وارد شد. فاطمه گفت: دلیل این اندوه چیست؟ علی گفت: رسول خدا مسئله‌ای از ما پرسید ولی ما جوابی برایش نداشتیم. فاطمه گفت: مسئله چه بود؟ علی گفت: از ما در باره زن سؤال کرد که زن چیست؟ گفتیم: عورة است. رسول خدا گفت: زن در چه وقتی نزدیک‌ترین فاصله را با پروردگار دارد؟ اما ما جوابش را نمی‌دانستیم. فاطمه گفت: برگرد پیش او و آگاهش کن که نزدیک‌ترین جای تقرب زن به خدا استمرار حضور در قعر خانه‌اش است. پس علی رفت و پیامبر را از پاسخ سؤال آگاه کرد. پیامبر گفت: ای علی! این را از خودت نگفتی. پس علی به پیامبر خبر داد که پاسخ را فاطمه به وی داده. پیامبر گفت: فاطمه پاره تنم است). همچنین همین کتاب مجعول است که روایت مخفی شدن فاطمه از فرد نابینا را به جامعه اسلامی تزریق کرد: «باب تحريم رؤية المرأة الرجل الأجنبي، و إن كان أعمى. ۱- الجعفریات: أخبرنا عبدالله، أخبرنا محمد، حدثني موسى قال: حدثنا أبي، عن أبيه، عن جده جعفر بن محمد، عن أبيه (عليهما السلام): أن فاطمة بنت رسول الله (ص)، استأذن عليها أعمى فحجبته، فقال لها النبي (ص): لم حجبته و هو لا يراك؟ فقالت: يا رسول الله، إن لم (يكن) يراني فأنا أراه، و هو يشم الريح، فقال النبي (ص): أشهد أنك بضعة مني»^{۱۳۸۷} در این باره قبلاً به افشاء تناقضات جاعلان در تعیین نوع واکنش پیامبر در قبال مواجهه‌ی زنان با فرد نابینا پرداخته‌ام (ر.ک: بخش اول عنوان حضرت فاطمه).

گفتنی است فقها و محدثان امامی مذهب از قدیم‌الایام به کتاب اشعثیات روی خوش

نشان نمی‌دادند و در واقع به دلیل ضعف آن، جزو کتب متروک به حساب می‌آمد بطوری که در وسائل الشیعه نیز از آن استفاده نشد ولی سرانجام حسین نوری روایات آن را در مستدرک الوسائل جای داد.

مستندات مربوط به سند امامی و کتاب اشعئیات از این قرار است:

آقابزرگ طهرانی: «الأشعئیات و یقال له الجعفریات... و هی ألف حدیث باسناد واحد عظیم الشان... و قد روی جمیعها الشریف السید الاجل إسماعیل بن الامام موسی بن جعفر عن أبیه موسی عن أبیه جعفر عن آباءه علیهم السلام و لذا یقال له الجعفریات و یرویهما عن الشریف اسماعیل ولده أبو الحسن موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر و یرویهما عن أبی الحسن موسی الشیخ أبوعلی محمد بن محمد بن الأشعث الکوفی و لذا یقال لها الأشعئیات و صدر أكثر أحادیثها باسمه محمد عن موسی عن أبیه و فی جملة منها أخبرنا عبدالله أخبرنا محمد حدثنی موسی الخ و عبدالله هذا هو أبو محمد عبدالله بن محمد بن عبدالله بن عثمان المعروف بابن السقا»^{۱۳۸۸}.

شوشتری: «محمد بن محمد بن الأشعث. قال: عده الشیخ فی رجاله فی من لم یرو عن الائمة قاتلا: الکوفی، یکنی أباعلی، و مسکنه مصر فی سفیفة جواد یروی نسخة عن موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر، عن أبیه اسماعیل بن موسی بن جعفر، عن أبیه موسی بن جعفر. قال التلعکبری: أخذ لی والدی منه إجازة فی سنة عشر و ثلاثمائة»^{۱۳۸۹}.

سید محسن امین: «... و یمکن أن یكون الكتاب من تألیف ابن الأشعث بان یكون جمع الروایات التي یرویهما عن موسی بن اسماعیل عن أبیه عن آباءه و رتبها و جعلها کتابا عرف بالأشعئیات كما یدل علیه قول سهل بن احمد فیما یأتی فی ترجمة ابن الأشعث: قراءة علیه من کتابه فنسب الكتاب الی ابن الأشعث»^{۱۳۹۰}.

عبدالله بن عدی: «محمد بن محمد بن الأشعث أبو الحسن الکوفی مقیم بمصر کتبت عنه بها حمله شدة میله الی التشیع ان أخرج لنا نسخته قریبا من ألف حدیث عن موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر بن محمد عن أبیه عن جده الی أن ینتهی الی علی و النبی (ص)

۱۳۸۸ - الذریعة آقا بزرگ طهرانی ج ۲ ص ۱۰۹

۱۳۸۹ - قاموس الرجال شوشتری ج ۹ ص ۵۴۵ + ر.ک: معرفة الحدیث بهبودی ص ۲۲۶

۱۳۹۰ - اعیان الشیعه ج ۳ ص ۴۳۶

کتاب کتاب یخرجه الینا بخط طری علی کاغذ جدید فیها مقاطیع و عامتها مسندة مناکیر کلها أو عامتها فذکرنا روايته هذه الأحادیث عن موسی هذا لأبی عبدالله الحسین بن علی بن الحسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسن بن علی بن علی بن طالب و كان شیخا من أهل البيت بمصر و هو أخ الناصر و كان اكبر منه فقال لنا كان موسی هذا جاری بالمدينة أربعین سنة ما ذكر قط ان عنده شیئا من الروایة لا عن أبيه و لا عن غيره [در ادامه، عبدالله بن عدی به ذکر چند نمونه از روایات وی می‌پردازد...]. قال الشيخ: و هذه النسخة كتبتها عنه و هی قریبة من ألف حدیث و كتبت عامتها عنه و هذه الاحادیث و غيرها من المناکیر فی هذه النسخة و فیها أخبار مما یوافق متونها متون أهل الصدق و كان متهما فی هذه النسخة و لم اجد له فیها أصلا كان یخرج الینا بخط طری و کاغذ جدید»^{۱۳۹۱}.

محمدباقر بهبودی: «... أقول: النسخة سائرة و دائرة حتی الیوم و لكن الفقهاء أعرضوا عنها من قديم الأيام لغرابة هذا السند و تفرّد هذا الرجل بروایته. و قد أخذ أبو الرضا فضل الله الراوندی نواذر هذه النسخة و رواها مفردة عن أبي المحاسن الرویانی عن محمد بن الحسن البکری عن الیدیاجی سهل بن احمد عن محمد بن الأشعث هذا. و قد اعترف العلامة النوری فی مستدرکه ج ۳ ص ۲۹۶ بتشابه هذه النسخة مع ما یروی عن الحسین بن یزید النوفلی عن اسماعیل بن أبي زیاد السکونی، و هذا التشابه یوجب سقوطهما»^{۱۳۹۲}.

بررسی متن: وقتی سند روایت و اصل صدور آن نامعتبر باشد دیگر چه نیازی به بررسی دقیق متن است. ما با خیل عظیم خرافات و حرف‌های نامربوط که در خلال مجموعه‌های حدیثی آمده روبرو هستیم اگر قرار باشد هم خود را مصروف شناسایی و افشاء آنها کنیم در این صورت عمری سپری می‌شود و فقط بخش‌هایی از احادیث جعلی و روایات نادرست شناخته می‌شود و در این بین از پرداختن به رهنمودهای راستین باز خواهیم ماند. چرا باید وقت خود را صرف ردّ روایات حبس زنان در خانه از یک‌سو، و روایات تجویز تماس جنسی مردان با چندین و چند زن از سوی دیگر کنیم؟! کسی که در متون روایی تحقیق کرده باشد با دو دسته روایات مورد اشاره آشنایی دارد:

۱۳۹۱ - الکامل عبدالله بن عدی ج ۶ ص ۳۰۱ همراه با روایت ۱۷۱۹ + رک: معرفة الحدیث پاورقی ص ۲۲۷

۱۳۹۲ - معرفة الحدیث محمدباقر بهبودی ص ۲۲۷

«۱- باز بودن میدان برای مردان به منظور تأمین شهوات افسارگسیخته تحت عنوان صیغه موقت (ولو ساعتی) ۲- بسته بودن حتی درب منزل برای زنان!» حال اگر قرار باشد به شناسایی روایات نادرستی که در مقوله حجاب وارد شده است بپردازیم (مثل: حبس زنان در خانه و اصرار بر پوشیدگی سرتاسری‌شان) و وارد جزئیاتش شویم حتی ممکن است ناخواسته تحت تأثیر آن‌ها قرار گرفته و به مرور از "اصل بحث، هدف قرآن و سیره واقعی پیامبر" دور شویم. بنابراین چرا باید بیش از این وقت خود را صرف ردّ اوهام و اباطیل دیگران که به ناحق به اسم حدیث پیامبر در متون دینی جا خشک کرده بکنیم؟! همان‌طور که ملاحظه شد سند روایات مختلف عبدالله بن مسعود و تک‌سند منتسب به امام‌علی که به نقل سخن پیامبر پرداخته بودند فاقد شرایط پذیرش بود و در نتیجه صحت انتساب‌شان به پیامبر مردود شناخته شد علاوه بر آن وجود محتوای غیرقابل باور آن‌ها ما را بر آن می‌دارد که صرف‌نظر از سند، متن روایات را نیز نپذیریم چرا که نتیجه‌ی پذیرش، ایجاد محدودیت بسیار سنگین برای زنان است حتماً به دلیل این‌که زن! آفریده شده‌اند و با این حساب، روشن است که مجرم، خداست زیرا او بود که زنان را آفرید همان زنانی که اگر پای‌شان از درب منزل بیرون گذارده شود در خدمت شیطان قرار می‌گیرند و آلودگی می‌پراکنند. این سخن فقط در مورد عده‌ای خاص از زنان نیست بلکه در مورد همه زنان بدون هیچ استثنایی صادر شده زیرا مطابق روایات، حتی مؤمن‌ترین و پای‌بندترین زنان نیز می‌بایست در قعر خانه باشند و بهترین جای برپایی نماز برای آن‌ها، در اندرونی‌ترین نقطه خانه بود و نزدیک‌ترین محل تقرب آنان به درگاه ربوبی پستوی منزل‌شان بود و چه بهتر که جز شوهر و حداکثر محارم، فرد دیگری آن‌ها را نبیند... با این وصف چگونه این ادعا قابل توجیه است که: "خدا زنان را آفرید! و سپس حکم به حبس آن‌ها در خانه‌هاشان کرد!" آن‌هم خانه‌هایی خیمه‌ای یا گلی و خشتی که بسیاری‌شان از چند متر مربع تجاوز نمی‌کرد. گویا حدیث‌سازان یادشان رفته بود که خانه‌های زمان پیامبر، فاقد دستشویی و خلا بود و حتی مؤمن‌ترین زنان نیز همچون سایر مردم مجبور بودند برای قضای حاجت به خرابه‌ها و مکان‌های خلوت که فاقد استتار لازم بود بروند. اما همگام با محدودیت‌های وحشتناکی که برای زنان ساخته شد،

از آن طرف میدان برای مردان باز شد و اجازه داشتند دست به هر کاری برای ارضاء بزنند و هیچ نگرانی نیز لازم نبود به خود راه دهند چرا که شرع جاعلان حدیث، پشت و پناه‌شان بود.

بنابراین محتوای هریک از روایات المرءة عورة فاذا خرجت استشرفها الشيطان، مبین لزوم حبس و پرده‌نشینی زنان می‌باشد که این مطلب با خواست خدا دائر بر آفرینش زنان، و نیز با قرآن خدا و سیره واقعی رسول خدا ناسازگار بوده، و پذیرفتنی نیست. گفتنی است بی‌توجهی برخی شارحان به زنان، تا جایی پیش رفته که از کاربرد رایج عورة یعنی شرمگاه استفاده می‌کنند و بین "شرمگاه" و "کل اندام زنان" رابطه برقرار کرده و می‌گویند: شرمگاه را از این جهت عورة می‌گویند که نمایان شدنش قبیح، و موجب شرم و عار است و به همین خاطر زنان را نیز عورة گفته‌اند: «... و منه الحدیث (المرأة عورة) جعلها نفسها عورة، لأنها اذا ظهرت یستحیا منها كما یستحیا من العورة اذا ظهرت»^{۱۳۹۳}، «العورة سؤة الانسان و ذلك کنایة و أصلها من العار و ذلك لما یلحق فی ظهوره من العار أی المذمة، و لذلك سُمی النساء عورة»^{۱۳۹۴} و «قوله (المرأة عورة) قال فی مجمع البحار جعل المرأة نفسها عورة لأنها اذا ظهرت یستحیی منها كما یستحیی من العورة اذا ظهرت، و العورة السؤة و کل ما یستحیی منه اذا ظهر»^{۱۳۹۵}.

بی‌ارتباطی حدیث به پوشش اندام: باید دقت داشت که مطابق روایات مورد بحث، پوشش سرتاسری کفایت نمی‌کند یعنی اگر تصور شود که زنان پس از پوشاندن همگی اندام‌شان اجازه دارند در سطح جامعه حضور یابند تصویری اشتباه است زیرا هیچ روایتی پیدا نشد که فقط به عبارت المرأة عورة محدود باشد بلکه در ادامه‌ی تمام آن‌ها، عبارات دیگری وجود دارد که به موجب آن‌ها، زنان اساساً اجازه بیرون آمدن از منزل را ندارند. معروف‌ترین عبارت تکمیلی که بلافاصله پس از عبارت المرأة عورة آمده جمله "فاذا خرجت استشرفها الشيطان" مذکور در روایت ترمذی است که به موجب آن، زن حق

۱۳۹۳ - النهایه ابن اثیر ج ۳ ص ۳۱۹

۱۳۹۴ - مفردات راغب (واژه عور)

۱۳۹۵ - تحفة الأحمذی بشرح جامع الترمذی روایت ۱۱۸۳

ندارد پایش را از درگاه خانه بیرون گذارد زیرا اگر در بیرون از منزل آفتابی شود باعث برانگیخته شدن شیطان می‌گردد. در واقع عباراتی که در سایر روایات در ادامه‌ی بند اول و دوم روایت ترمذی آمده، توضیح صریح همین مطلب است چرا که در آن‌ها به وضوح از لزوم حبس خانگی، سخن رفته و حتی قعر خانه را بستر معراج وی دانسته‌اند. این در حالی است که قرآن، حبس در خانه‌ها را مجازات زنان خطاکار! می‌داند و نه برنامه خدا برای خیل عظیم زنان: «وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّهَا الْفَاحِشَةُ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتُوفِّيَهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا» (زنانی را که مرتکب زنا شده‌اند چهار شاهد مسلمان بر آن‌ها بطلبید، اگر گواهی دادند آن‌ها را در خانه محبوس کنید تا مرگ‌شان فرا رسد یا خدا راهی بر آن‌ها بگشاید)^{۱۳۹۶}.

اهمیت رعایت پرده‌نشینی در "روایات ساختگی" تا جایی است که بهترین زنان را کسانی دانسته‌اند که اساساً مردان را ببینند و مردان نیز نتوانند او را ببینند، و در این راستا چه بهتر که برای مواجه نشدن‌شان با مردان، حبس خانگی شده و پرده‌نشین گردند و از آن بهتر این است که برهنه و بی‌لباس شوند تا هوس بیرون رفتن از منزل را نکنند: «عنه [أبی‌عبدالله] قال: قال رسول الله (ص) في الحديث الذي قالته فاطمة: خير النساء أن لا يرين الرجال و لا يراهن الرجال، فقال رسول الله: إنها مني»^{۱۳۹۷} (فاطمه گفت: بهترین زنان کسانی‌اند که نه مردان را ببینند و نه مردان بتوانند آن‌ها را ببینند. رسول‌خدا با ذکر عبارت "إنها مني" حرف فاطمه را تأیید کرد)، «الامام علی - لابنه الحسن - : و اكف عليهن من أبصارهن بحجبك إياهن، فإن شدة الحجاب خير لك و لهن، و ليس خروجهن بأشد من ادخالك من لا يؤثق به عليهن، و إن استطعت أن لا يعرفن غيرك فافعل: امام علی به فرزندش حسن فرمود: برای آن‌که دیده‌شان به نامحرم‌ان نیفتد آن‌ها (زنان) را در پرده نگه‌دار؛ زیرا هرچه بیشتر در پرده باشند برای تو و آن‌ها بهتر است و بیرون رفتن آن‌ها بدتر از این نیست که اشخاص نامطمئن بر آنان وارد کنی. اگر توانی کاری کنی که مردی جز تو را نشناسد این کار را بکن»^{۱۳۹۸} و «حدثنا ابوالأحوص عن ابي اسحاق عن حارثة

۱۳۹۶ - سوره نساء آیه ۱۵ ترجمه کاظم پورجوادی

۱۳۹۷ - مکارم الاخلاق روایت ۱۷۲۷

۱۳۹۸ - میزان الحکمه با ترجمه فارسی ج ۲ روایت ۳۲۵۴

بن مضر بن قال قال عمر: استعینوا علی النساء بالعری ان إحداهن اذا كثرت ثیابها و حسنت زینتها أعجبها الخروج»^{۱۳۹۹} (عمر بن خطاب گفت: با برهنه نگه داشتن زنان با ایشان مقابله کنید زیرا هریک از زنان که جامه‌اش زیاد شود و اندامش مزین و زیبا گردد تمایل به خروج از منزل پیدا می‌کند).

شاعر از قول خدا گوید: (من نکردم خلق تا سودی کنم / بلکه تا بر بندگان جودی کنم) اگر جود و لطف و بخشش خدا بر زنان، مطابق ادعای حدیث‌سازان عبارت از "حبس در خانه‌ها و این همه سخت‌گیری در امر پوشش و ارتباطات" است جا دارد زنان بگویند: (از طلا گشتن پشیمان گشته‌ایم / مرحمت فرموده ما را مس کنید) اگر جود خدا در مورد زنان این است که برای همیشه در داخل خانه حبس شوند و حتی برای "دیدار نزدیکان، اقامه نماز در مسجد، خرید مایحتاج منزل و خاک‌سپاری آشنایان" از منزل خارج نشوند همان بهتر که به دیار عدم باز گردند و این همه منت هم بر سرشان نباشد.

بنابراین روایت "المرءة عورة" محدود به همین دو کلمه نیست که بتوان با توجیه کلمه‌ی عورة، معنای دیگری برای آن پیدا کرد بلکه در تمام نقل‌ها همراه با جملات دیگری آمده است که مطابق آن‌ها به کلی از خروج زنان از منزل نهی شده است. پس اصلی‌ترین پایه رأی مشهور، مستند به قولی از پیامبر است که علاوه بر این‌که ثابت نشد واقعاً از حضرت است همچنین مشخص شد اساساً در مورد پوشیدگی خارج از خانه نیست! بلکه در لزوم پرده‌نشینی و حضور دائم در خانه است و به همین خاطر نباید مبنای توضیح فقهای قائل به رأی مشهور قرار گیرد اما آنان غافل از وجود ادامه‌ی حدیث، همان دو کلمه‌ی المرءة عورة را مشاهده کرده، و آن را به پوشش تفسیر کردند در صورتی که اگر بر ادامه‌اش آگاهی می‌یافتند دچار این اشتباه نمی‌شدند و آن را اساس رأی فقهی‌شان قرار نمی‌دادند، و از روایتی که مربوط به حبس یا آزادی است این همه به عنوان محور بحث استفاده نمی‌کردند!

جعلی بودن حدیث: گفته شد که سند تمام روایات المرءة عورة به عبدالله بن مسعود

برمی‌گردد و در واقع یک روایت بیشتر نیست که فقط با اسناد مختلف [آن‌هم در طبقه سوم و به بعد] در جوامع حدیثی به ثبت رسیده است؛ و اگر در انتهای حدیث، زیاد و کمی وجود دارد یا عمدتاً به حافظهٔ راویان برمی‌گردد یا نتیجهٔ تفسیری است که بر متن اولیه انجام داده‌اند و یا... پس تمام روایات عامه، تک روایتی است که عبدالله بن مسعود، و نه هیچ شخص دیگری، از پیامبر نقل می‌کند. از آن گذشته قطع حاصل نشد که همین روایت مفرد! کلام پیغمبر است بلکه چه بسا سخن شخص عبدالله بن مسعود باشد. همچنین از طریق امامیه نیز فقط یک سند دارد که آن‌هم مورد ادعای فردی است که جداً متهم به جعل کتاب حاوی روایت مورد نظر است! و نیز مشخص شد که گذشته از سند لرزان و نامعتبر، همچنین متن غیرانسانی روایت از ساحت رسول الله (ص) که بیشترین احترام را برای زنان قائل بود دور است. بنابراین از آن‌جا که روایت «المرءة عورة فإذا خرجت استشرفها الشيطان» هم از حیث "سند و صحّت انتساب به پیغمبر" نامعتبر است و هم از حیث "متن" صریحاً برخلاف خواست الهی دایر بر آفرینش زن بوده و با سیرهٔ نبوی نیز ناسازگار است، پس "سخن پیغمبر نبوده" و در نتیجه حجّتی برای عمل مسلمانان ندارد اگرچه متأسفانه تأثیر آن در متون فقهی و در حجاب شرعی از هر عبارت دیگری بیشتر است.

لازم به ذکر است چه بسا این روایت، حتی سخن عبدالله بن مسعود نیز نباشد (بلکه دیگران دست به جعل آن زده باشند) زیرا با روایت دیگری از وی معارضه دارد که طی آن در تفسیر آیه "و لایبدین زینتهن الا ما ظهرنهن" می‌گوید منظور آیه، جواز کشف "گوشواره، بازوبند (یا ساق‌بند) و النگو" [و طبیعتاً موضع آن‌ها یعنی گوش، بازو (یا ساق) و ساعد] در برابر مردان است! جالب این‌که راوی ابن مسعود در این‌جا نیز ابوالأحوص است همو که راوی ابن مسعود در روایات گذشته بود. متن روایت اخیر از این قرار است: «و قوله جل و عز: (و لایبدین زینتهن الا ما ظهرنهن ...) روی أبواسحق عن أبي الأحوص عن عبدالله قال: القرط و الدمليج و السوار»^{۱۴۰۰}.

احادیث عی و عورات: در پایان، تعدادی حدیث که طی آن‌ها علاوه بر عورة،

همچنین "عی" نیز به زنان منسوب شده است را می‌آورم و داوری در باره آن‌ها را به خواننده واگذار می‌کنم:

«عن ابی عبدالله قال: قال رسول الله (ص): النساء عی و عورة فاستروا العورات بالبیوت و استروا العی بالسکوت»^{۱۴۰۱} (رسول خدا گفت: زنان عی و عورة هستند پس عورت‌ها را با خانه بپوشانید، و عی را با سکوت بپوشانید).

«... علی بن ابی طالب عن النبی (ص) قال: النساء عی و عورات فداووا عیهن بالسکوت و عوراتهن بالبیوت»^{۱۴۰۲} (امام علی نقل کرد که پیامبر گفت: زنان عی و عورات هستند پس عی آن‌ها را با سکوت و عورات‌شان را با خانه مداوا کنید).

«عن ابی عبدالله قال: قال امیر المؤمنین: لاتبدؤوا النساء بالسلام و لاتدعوهن الی الطعام فان النبی (ص) قال: النساء عی و عورة فاستروا عیهن بالسکوت و استروا عوراتهن بالبیوت»^{۱۴۰۳} (امام علی گفت: آغازگر سلام به زنان نباشید و آن‌ها را به غذا دعوت نکنید چرا که پیامبر گفت: زنان عی و عورة هستند پس عی آن‌ها را با سکوت و عورت‌هاشان را با خانه بپوشانید).

«[عن أنس بن مالک قال قال رسول الله (ص): إن من النساء عیا و عورة فكفوا عیهن بالسکوت و واروا عوراتهن بالبیوت»^{۱۴۰۴} (برخی زنان عی و عورة هستند [یا: زنان، از جمله متّصف به عی و عورتند] پس [ویژگی] عی آن‌ها را با سکوت رفع کنید و عورات‌شان را با خانه بپوشانید).

برای دستیابی به معنای "عی" به احادیث مشابهی مراجعه می‌کنیم که در آن‌ها به جای آن از کلمه "ضعف" استفاده شده است. (چه بسا به کمک همین واژه که به عنوان معادل عی آمده بتوان معنای بهتری برای عورة به دست آورد):

۱- «عن ابن عباس عن النبی (ص) قال: النساء خلقن من ضعف و عورة فاستروا

۱۴۰۱ - کافی ج ۵ ص ۵۳۵، بحار ج ۱۰۰ ص ۲۵۲ (امالی طوسی) + ر.ک: من لایحضره الفقیه ح ۴۳۷۲

۱۴۰۲ - وسائل الشیعه ۲۵۰۵۳، بحار الانوار ج ۱۰۰ ص ۲۵۱ (امالی شیخ)

۱۴۰۳ - کافی ج ۵ ص ۵۳۵، وسائل الشیعه ۲۵۵۱۶

۱۴۰۴ - کنز العمال ۴۴۹۶۸ + الجامع الصغیر ۲۴۶۷

عورتهن بالبیوت و اغلبوا ضعفهن بالسکوت»^{۱۴۰۵} (ابن عباس نقل کرد که پیامبر گفت: آفرینش زنان مبتنی بر ضعف و عوره است پس عورت‌شان را با خانه مداوا کنید و بر ضعف‌شان به وسیله سکوت غلبه کنید). دقت شود که در این روایت دو ویژگی ضعف و عوره به "آفرینش" زنان نسبت داده شده است. همین نکته تا حدودی می‌تواند گویای این باشد که اساساً این‌گونه روایات در باره حجاب و پرده‌نشینی صادر نشده‌اند. روایت بعدی نیز همین‌گونه است.

۲- «النساء خلقن من ضعف و عوره فاستروا عورتهن بالبیوت و اغلبوا علی ضعفهن بالسکون. رواه ابن لآل عن انس»^{۱۴۰۶} (آفرینش زنان با ضعف و عوره آمیخته شده است پس عورت‌شان را با خانه پوشانید و بر ضعف‌شان به وسیله سکون و آرامش غلبه کنید). در روایات بعدی، خواهان توجه و درک زنان، و رعایت مسائل انسانی در مورد آن‌ها شده! و به همین خاطر آنان را در کنار مملوک‌ها [کنیزان و بردگان] یا یتیم‌ها، با تعبیر کنایی "ضعیف‌ها" یاد می‌کند و جالب این‌که علت توصیه به رعایت حقوق زنان را به خاطر "عوره" بودن آن‌ها دانسته است:

۳- «عن أبي عبد الله قال: اتقوا الله في الضعيفين - یعنی بذلك الیتیم و النساء - و انما هن عوره»^{۱۴۰۷} (امام صادق گفت: تقوای الهی را در مورد دو گروه ضعیف، یعنی یتیم‌ها و زنان، رعایت کنید زیرا آن‌ها عورت‌اند!)، «عن الصادق قال: اتقوا الله في الضعيفين یعنی المملوک و المرأة»^{۱۴۰۸}، «قال رسول الله اني أخرج عليكم حق الضعيفين الیتیم و المرأة»^{۱۴۰۹}، «اتقوا الله في الضعيفين: المملوک و المرأة»^{۱۴۱۰}، «... والله الله في أصحاب نبیکم^(ص) فانه أوصی بهم والله والله في الضعيفين من النساء و ما ملکت ایمانکم»^{۱۴۱۱} و «قال رسول الله^(ص): اتقوا الله، اتقوا الله في الضعيفين: الیتیم، و المرأة، فإن خيارکم خيارکم

۱۴۰۵ - کتاب المجروحین! ابن حبان ج ۱ ص ۱۲۰

۱۴۰۶ - کشف الخفاء العجلونی ج ۲ ص ۳۱۶ روایت ۲۸۰۴

۱۴۰۷ - کافی ج ۵ ص ۵۱۱

۱۴۰۸ - مکارم الاخلاق طبرسی ص ۲۱۸

۱۴۰۹ - المستدرک حاکم ج ۱ ص ۶۳

۱۴۱۰ - کنز العمال ۲۵۰۰۴، الجامع الصغیر ش ۱۲۶

۱۴۱۱ - مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۴۳

لأهله»^{۱۴۱۲}].

چنان‌که ملاحظه شد علاوه بر عی، کاربرد عورة نیز به ضعف ساختاری زنان (در مقایسه با مردان) یا به اوصاف خاص آن‌ها برمی‌گردد و در واقع از هر دو واژه به عنوان ویژگی‌های آفرینشی زنان یاد می‌کند ولی در این‌که هریک به چه ویژگی‌ای اشاره دارد نیاز به بررسی بیشتری دارد که از پی‌گیری آن در می‌گذریم و صرفاً به این بسنده می‌شود که حتی اگر روایات عی و عورة صحیح باشند، دلیلی ندارد که مربوط به حجاب و پرده‌نشینی باشند. در این راستا سخن رسول‌خدا که در دعائم‌الاسلام آمده را می‌آورم تا ببینیم آیا حضرت طیّ گفتارش در صدد انشاء حکمی در باره پوشش و حجاب است و یا این‌که کلام وی ارتباطی به آن ندارد: «دعائم‌الاسلام: عن رسول‌الله (ص)، أنه قال: اتقوا الله فی النساء فانهن عی و عورة، و انکم استحللتموهن بأمانة الله، و هن عندکم عوان فادرؤوا [فداووا] عیهن بالسکوت و واروا عوراتهن بالبیوت»^{۱۴۱۳} (رسول‌خدا گفت: [ای مردان!] در مورد زنان تقوای الهی را پیشه کنید زیرا ایشان عی و عورة هستند. آن‌ها به عنوان امانت الهی به شما سپرده شدند و بر شما حلال گشتند، و چون اسیران بی‌یاوری در پناه شما نیستند پس عی آن‌ها را با سکوت درمان کنید و عورت‌شان را با خانه بپوشانید). در صورتی که بپذیریم روایت دعائم‌الاسلام، به واقع کلام رسول‌الله (ص) باشد و مانند دیگر روایات پیش‌گفته ساختگی نباشد در این صورت بعید است هدف حدیث، پرداختن به پوشش و پرده‌نشینی باشد بلکه این‌طور پیداست که توضیحی اخلاقی، روان‌شناسانه و اجتماعی در باره زنان و آفرینش آنان است که علاوه بر این روایت، از سه روایت پیش از آن نیز قابل استنباط بود. عدم دلالت عورة بر حجاب و پرده‌نشینی، و توجه روایات مذکور به حقوق انسانی زنان را به خوبی می‌توان از ترجمه‌ای که محمدباقر بهبودی برای حدیث شماره ۳ آورده بدست آورد: «عن أبي عبد الله قال: اتقوا الله فی الضعیفین - یعنی بذلک الیتیم و النساء - و إنما هُنَّ عورة» (ابوعبدالله صادق (ع) گفت: از خدا بترسید و در حفظ و صیانت یتیمان و بانوان بکوشید که ضایع ماندن یتیمان و بانوان مایه‌ی رسوائی

۱۴۱۲ - قرب الاسناد ص ۹۲

۱۴۱۳ - مستدرک الوسائل ۱۶۴۵۱، جامع احادیث شیعه ج ۲۰ ص ۲۶۲

است) ۱۴۱۴.

بنابراین در مورد احادیث "النساء عی و عورة / النساء خلقن من ضعف و عورة / و روایاتی از این دست" دو احتمال معنایی وجود دارد:

احتمال اول- این که معنا و موضوع آن‌ها ارتباطی به بحث حجاب نداشته باشد. در این صورت واجد هر معنایی باشد، از موضوع کتاب خارج است. در این باره توضیحاتی آوردم و گاه معنای جدیدی برای بعضی از آن‌ها پیشنهاد کردم ولی مهمّ همان است که بدانیم این روایات اساساً ممکن است در موضوعی دیگر صادر شده ولی بعداً به حجاب تفسیر گردیده، به صورت المرأة عورة یا النساء عورة درآمده، سپس راویان و مفسران بعدی توضیحات خود را بر آن افزوده یا تحمیل کرده، نسل بعد بدون توجه به این موضوع نسبت به انتقال تمام آن (متن + توضیح) به راویان پس از خود اقدام نموده، و سرانجام به شکل وهن آلود حبس در خانه به دست ما رسیده باشد.

احتمال دوم- این که معنا و موضوعشان حجاب و پرده‌نشینی باشد و در واقع چکیده روایات المرأة عورة... باشند در این صورت مطابق مشروح استدلالاتی که در آن باره آوردم این روایات نیز معتبر نبوده و کلام رسول خدا نمی‌باشد و چیزی جز وهن آیین محمدی به همراه ندارد. سرانجام این گونه روایات:

الف- پیوند با احادیث جعلی "لزوم حبس زنان، و عدم مجوز خروج از خانه" است که به حدّ کافی در این باره مدرک روایی آورده شد.

ب- و از آن بدتر، پیوند با احادیث ساختگی لزوم حبس در خانه "توأم با لخت و برهنه گذاردن" با هدف بیرون رفتن آن‌هاست. در این باره نیز مدارکی آورده شد و اینک روایاتی دیگر در این زمینه: «عن عمر قال: استعینوا علی النساء بالعری، فان المرأة اذا عربت لزمت بیتها»^{۱۴۱۵} (عمر گفت: با عربان گذاردن زنان، به ایشان یاری رسانید [مقابله کنید] چرا که زن، اگر برهنه باشد ملازم خانه [و پرده‌نشین] می‌شود). و «أن رسول الله (ص) قال: اعروا النساء یلزم الحجال»^{۱۴۱۶} (رسول خدا گفت: زنان را لخت و برهنه نگه دارید

۱۴۱۴ - گزیده کافی محمدباقر بهبودی ج ۵ ص ۱۵۹ ح ۳۱۵۴

۱۴۱۵ - کنز العمال ۴۵۹۲۰

۱۴۱۶ - الموضوعات ابن جوزی ج ۲ ص ۲۸۲

تا خانه نشین شوند).

ج- و بدتر از همه پیوند با احادیث قلابی لزوم حبس و برهنه‌گذاردن، به علاوه‌ی "گرسنه‌ی نسبی نگه‌داشتن آنان" است: «قال رسول الله (ص): أجبِعوا النساء جوعاً غیر مضر و أعرهن عریاً غیر مبرح لأنهن اذا سمن و اکتسین فلیس شیء أحب الیهن من الخروج و لیس شیء شر لهن من الخروج و إنهن اذا أصابهن طرف من العری و الجوع فلیس شیء أحب الیهن من البیوت و لیس شیء خیر لهن من البیوت»^{۱۴۱۷} (رسول‌خدا گفت: زنان را گرسنه نگه دارید، البته نه به اندازه‌ای که به آن‌ها آسیب برسد، و آنان را برهنه نگه دارید، البته نه چندان شدید؛ زیرا زنان اگر فرجه و ملبس شوند در نزد آنان چیزی دوست داشتنی‌تر از خارج شدن از منزل نیست در حالی که بدترین چیز برای‌شان همین خروج از خانه است ولی اگر مقداری برهنگی و گرسنگی به آنان برسد در نزدشان چیزی محبوب‌تر از حضور در خانه نیست و در واقع نیز، بهترین چیز برای‌شان همین حضور در خانه است).

گل بود به سبزه نیز آراسته شد! جاعلان متشرع چه خوب از زنان، که هدیه‌ها و امانت‌های الهی‌اند، حمایت می‌کنند: حبس در خانه، منع خروج از خانه، فراهم نکردن لباس برای آن‌ها، نگه‌داشتن‌شان در گرسنگی نسبی و... جالب‌تر این‌که همین بانوی زندانی برهنه و گرسنه، اگر در بستر خواب از شوهرش تمکین نکند و یا بدون اجازه او برای دیدن بستگانش از خانه خارج شود ناشزه و متمرّد شمرده می‌شود.

گفتنی است همواره محدثان آگاه، به ردّ چنین احادیث قلابی و ساختگی پرداخته و نقاب از چهره جاعلان و روایات ساختگی‌شان برداشته‌اند. اینک کلام تعدادی از محققان را در این باره می‌آورم که طی آن، اشاره به ضعف این احادیث و جعلی بودن‌شان شده و حتی تعدادی از محدثان صریحاً نام کسانی که اقدام به جعل کرده‌اند را آورده‌اند:

«باب تأدیب النساء بالایجاج و الإعرء لتلاینکشفن و لو عند الکفرة... و روی عن ابن عباس (أجبِعوا النساء جوعاً غیر مضر و أعرهن عریاً غیر مبرح لأنهن اذا سمن و اکتسین فلیس شیئاً أحب الیهن من الخروج) الخ. لا یصح. (أعرُوا النساء یلزم الحجال) لا

أصل له (استعينوا على النساء بالعرى) فيه متروكان الصغاني (أعروا النساء يلزمن) الخ. موضوع»^{١٤١٨}.

«عبيدالله بن عبدالله العتكي بصرى يروى عن أنس و عنده أحاديث مناكير حدث عن النضر بن شميل وغيره ثنا محمد بن داود بن دينار الفارسي ثنا أحمد بن يونس ثنا سعدان بن عبدة القداحي أخبرنا عبيدالله بن عبدالله العتكي أخبرنا أنس بن مالك قال: قال رسول الله (ص) ... و بإسناده قال: قال رسول الله (ص): (أجيعوا النساء جوعا غير مضر و أعروهن عريا غير مبرح لأنهن اذا سمن و اكتسبن فليس شيء أحب اليهن من الخروج و ليس شيء أشد لهن من الخروج و إنهن اذا أصابهن طرف من العرى و الجوع فليس شيء أحب اليهن من البيوت)... قال الشيخ: و هذه الاحاديث مناكير كلها و سعدان بن عبدة القداحي غير معروف و أحمد بن اسحاق بن يونس لا يعرف أيضا و شيخنا محمد بن داود بن دينار كان يكذب...»^{١٤١٩}.

«... و به: أجيعوا النساء جوعا غير مضر و أعروهم عريا غير مبرح لأنهم [لأنهن] اذا سمنوا [سمن] فليس شيء أحب اليهم [اليهن] من الخروج. و به: من طلب العلم مشى فى رياض الجنة. قلت: لعل هذه الأحاديث من وضع محمد بن داود. و لا يدرى من شيخه و لا من شيخ شيخه»^{١٤٢٠}.

«باب تقليل كسوة المرأة. فيه عن مسلمة و أنس: فأما حديث مسلمة فأنبأنا... حدثنا شعيب بن يحيى حدثنا... عن مسلمة بن مخلد أن رسول الله (ص) قال: (اعروا النساء يلزمن الحجال). و أما حديث أنس فله طريقان: الطريق الأول: أنبأنا... حدثنا زكريا بن يحيى الخراز حدثنا اسماعيل بن عباد الكوفي حدثنا سعيد بن أبي عروبة عن قتادة عن أنس أن رسول الله (ص) قال: (استعينوا على النساء بالعرى). الطريق الثانى: أنبأنا... حدثنا ابن عدى حدثنا محمد بن داود بن دينار أنبأنا أحمد بن يونس حدثنا سعدان بن عبدة أنبأنا عبيدالله بن عبدالله العتكي أنبأنا أنس بن مالك قال قال رسول الله (ص): (أجيعوا النساء جوعا غير مضر و أعروهن عريا غير مبرح لأنهن اذا سمن و اكتسبن فليس شيء أحب اليهن من الخروج و ليس شيء شر لهن من الخروج و انهن اذا أصابهن طرف من العرى و الجوع فليس شيء

١٤١٨ - تذكرة الموضوعات فتنى ص ١٢٨ و ١٢٩

١٤١٩ - الكامل عبدالله بن عدى ج ٤ ص ٣٣٣ شرح رواية ١١٦٤

١٤٢٠ - ميزان الاعتدال ذهبى ج ٣ ص ١٠ و لسان الميزان ج ٤ ص ١٠٦

أحب اليهن من البيوت و ليس شى خير لهن من البيوت). ليس فى هذه الاحاديث ما يصح. أما حديث مسلمة فقال ابو حاتم الرازى: شعيب بن يحيى ليس بمعروف، و قال ابراهيم الحري: ليس لهذا الحديث أصل. و أما حديث أنس ففى الطريق الأول اسماعيل بن عباد. قال الدارقطنى: متروك، و قال ابن حبان: لا يجوز الاحتجاج به، و زكريا بن يحيى ليس بشىء. و فى الطريق الثانى عبيد الله العتقى. قال البخارى: عنده منكير، و قال ابن حبان: يتفرد عن الثقة بالمقلوبات، و قال ابن عدى: سعدان مجهول و شيخنا محمد بن داود يكذب»^{۱۴۲۱}.

«اسماعيل بن عباد السعدى، عن سعيد بن عروبة، قال الدارقطنى متروك و قال ابن حبان اسماعيل بن عباد أبو محمد المزنى بصرى لا يجوز الاحتجاج به بحال، حدثنا زكريا بن يحيى الرقاشى عنه عن سعيد بن أبى عروبة عن قتادة عن أنس مرفوعاً إياكم و السكنى فى السواد فانه من سكن السواد يصدأ قلبه كما يصدأ الحديد، قلت، و ساق له العقيلي، حدثنا سعيد عن قتادة عن أنس مرفوعاً كفوا عى النساء بالسكوت و واروا عوراتهن بالبيوت انتهى. و قال العقيلي [اسماعيل بن عباد] بصرى حديثه غير محفوظ و هذا الذى قبله أوردهما ابن حبان عن الحسن بن سفيان عن زكريا بسنده و قال كتبنا عنه نسخة بهذا الاسناد لا تخلو عن القلوب و الموضوع، و ذكره ابن عدى فقال ليس بذاك المعروف و أورد حديث استعينوا على النساء بالعرى، و قال منكر بهذا الاسناد»^{۱۴۲۲}.

ب- استثناء "صِرْف" وجه و كَفَّين (حديث وجه و كَفَّين)

کسى که در متون فقهی به بررسی حجاب زنان می‌پردازد حتماً به عبارت وجه و کَفَّين برمی‌خورد و آن اشاره به این دارد که زنان مؤمن فقط مُجاز به کشف همین مقدار از اندام سراسر عورت‌شان می‌باشند یعنی فقط می‌توانند "گردی صورت" و "پایینِ مچ دست" را بپوشانند.

تأثیر ابن عباس در حصر مذکور: قدیمی‌ترین سراغ از عبارت "وجه و کَفَّين" در متون فقهی ما را، می‌توان در استنباط ابن عباس از آیه‌الماظهر منها دانست؛ به موارد زیر

۱۴۲۱ - الموضوعات ابن جوزى ج ۲ ص ۲۸۲

۱۴۲۲ - لسان الميزان ابن حجر ج ۱ ص ۴۱۲

دَقَّتْ كَنِيْد:

علامه حلی: «عورة المرأة جميع بدنها إلا الوجه بإجماع علماء الأمصار، عدا أبابكر بن عبدالرحمن بن هشام فإنه قال: كل شيء من المرأة عورة حتى ظفرها، و هو مدفوع بالإجماع. و أما الكفان فكالوجه عند علمائنا أجمع -و به قال مالك والشافعي و الأوزاعي و أبو ثور- لأن ابن عباس قال في قوله تعالى "و لا يبدین زینتھن الا ما ظھرمنھا" قال: الوجه و الكفان ... و قال احمد و داود: الكفان من العورة لقوله تعالى (الا ما ظھرمنھا) و الظاهر منها الوجه. و يبطل بقوله ابن عباس»^{۱۴۲۳} [علامه در تذكرة الفقهاء، كتاب الصلاة می فرماید: جميع بدن زن عورت است جز چهره، به اجماع جميع علماء در جميع شهرها، جز ابوبكر بن عبدالرحمن بن هشام كه تمام بدن زن را عورت دانسته است و سخن او به حكم اجماع مردود است. از نظر علماء ما (شیعه) دو دست تا مچ نیز مانند چهره است و عورت نیست. مالك بن انس و شافعی و اوزاعی و سفیان ثوری در این جهت با علماء شیعه هم عقیده اند زیرا ابن عباس در تفسیر سخن خدا: "و لا یبدین زینتھن الا ما ظھرمنھا" وجه و کفین را توأمأ جزء استثناء شمرده است. اما به عقیده احمد حنبل و داود ظاهری کفین باید پوشیده شود. و سخن ابن عباس کافی است در رد سخن آن ها]^{۱۴۲۴}، «أما الحرة البالغة فجميع بدنها عورة الا الوجه و الكفین و القدمین لقوله تعالى "و لا یبدین زینتھن الا ما ظھرمنھا" قال ابن عباس: الوجه و الكفین. و قال الباقر: المرأة تصلی فی الدرع و المقنعة»^{۱۴۲۵} و «لا یجب ستر الوجه فی الصلاة و هو قول كل من یحفظ عنه العلم حرة كانت المرأة أو أمة، بالغة أو صغيرة و لقوله تعالى "و لا یبدین زینتھن الا ما ظھرمنھا" قال ابن عباس: الوجه و الكفین. و لأنه یجب بذله فی الاحرام فلم یكن من العورة. الثاني: قال علماءنا: الكفان بمنزلة الوجه و به قال مالك والشافعی و أصحاب الرأی و أحمد فی إحدى الروایتین و فی الأخری انهما عورة یجب سترها. لنا: قوله تعالى: "الا ما ظھرمنھا" و هو یتناول الكفین فی قول ابن عباس و لأنهما تشتد الحاجة الیهما فی الأخذ و العطاء كالوجه

۱۴۲۳ - تذكرة الفقهاء علامه حلی ج ۲ ص ۴۴۶ و ۴۴۷

۱۴۲۴ - مسئله حجاب مرتضی مطهری ص ۲۴۵

۱۴۲۵ - نهاية الاحكام علامه حلی ج ۱ ص ۳۶۶

فی البیع و الشراء فلا یحرم کشفها فی الصلاة کالوجه»^{۱۴۲۶}.

محقق حلی: «أما المرأة الحرة فجسدها عورة خلا الوجه باجماع علماء الاسلام و لقول النبي^(ص) "جسد المرأة عورة" و كذا الكفان عند علمائنا و به قال مالك و الشافعی، و قال الخرفی من الحنابلة: هما عورة. لنا أن العادة ظهورهما للأخذ و العطاء فلم یكونا من العورة و لما روى عن ابن عباس فی قوله "و لا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها" قال: الوجه و الكفان...»^{۱۴۲۷}.

شهید اول: «و اجمع العلماء على عدم وجوب ستر وجهها -الا ابابكر بن هشام- و على عدم وجوب ستر الكفین الا احمد و داود لقوله تعالى "و لا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها" قال ابن عباس: هی الوجه و الكفان»^{۱۴۲۸}.

صاحب جواهر: «أما الوجه فلأصل بناء على ما ذكرنا و ... و تفسیر ابن عباس ما ظهر من الزینة به [الوجه] و الكفین... و أما الكفان كما فی المختلف لا یجب سترهما فی الصلاة... و ما عن ابن عباس من تفسیر قوله تعالى "الا ما ظهر منها" بهما [الكفین] و الوجه»^{۱۴۲۹}.

اقوال فوق نشان می دهد نه آیه ای مواضع جایز الكشف را محدود به وجه و کفین کرده و نه حدیثی بر آن دلالت دارد! بلکه تنها منقول فقها به استنباطی برمی گردد که ابن عباس از عبارت الاماظهر منها دارد؛ و درست به همین خاطر است که وحید بهبهانی صریحاً اعلام کرده که لفظ "وجه و کف و قدم" در هیچ حدیث و آیه ای در موضوع مورد بحث نیامده است! در واقع وی تعبیر وجه و کفین را فاقد صراحت قرآنی و روایی می داند هرچند در ادامه، بحث اجماع را پیش کشیده است: «و بالجملة؛ لم یرد لفظ الوجه و الكف و القدم فی حدیث أو آیه فی المقام حتی یقال: المرجع فیہ الی العرف أو غیره، بل الدلیل علی عدم وجوب سترها الإجماع أو غیره، فإن كان الإجماع فالقدر الذی تمّ الإجماع

۱۴۲۶ - منتهی المطلب علامه حلی ج ۴ ص ۲۷۲

۱۴۲۷ - المعتبر محقق حلی ج ۲ ص ۱۰۱

۱۴۲۸ - الذکری شهید اول ج ۳ ص ۸

۱۴۲۹ - جواهر الکلام ج ۸ ص ۱۶۹ تا ۱۷۱

فیه» ۱۴۳۰.

و علی الظاهر علّتی که باعث شد فیض کاشانی در تعیین حدود حجاب بانوان، زیر بار عبارت وجه و کفّین (یا وجه و کفّین و قدمین) نرود و نیز باعث شد که شهرت فراگیر و اجماع مذکور را نپذیرد، مستند نبودن آن به "کلام خدا، و سخن رسول اکرم^(ص) و امامان" است چه او در مقدمه مفاتیح الشرایع به این مبنای کاری تأکید کرده است: «... وفقنی الله سبحانه لاستنباط مفاتیح جملة من تلك الابواب من مأخذها المتينة و أصولها المحكمة و هی محکّمات کلام الله عزوجل و کلام رسوله^(ص) و کلام أهل البيت من غیر تقلید لغیرهم و ان کان من الفحول و لا اعتماد علی ما یسمى اجماعاً و لیس بالمصطلح علیه فی الاصول الراجع الی کلام المعصوم من آل الرسول و لا متابعة للشهرة من غیر دلیل و لا...»^{۱۴۳۱}.

روایت عایشه از پیامبر (منشأ حصر): استنباط وجه و کفّین، به غیر از ابن عباس همچنین به "ابن عمر، ضحاک، عطاء، سعیدبن جبیر، عکرمه، اوزاعی، أبی الشعثاء، ابراهیم نخعی و ...» نیز منسوب است: «روینا عن ابن عمر أنه قال الزينة الظاهرة الوجه و الکفان»^{۱۴۳۲}، «إنها الوجه و الکفان، عن الضحاک و عطاء»^{۱۴۳۳}، «قال سعیدبن جبیر أيضا و عطاء و الأوزاعی: الوجه و الکفان و الثیاب»^{۱۴۳۴} و «و قال بقول ابن مسعود الحسن و ابن سیرین و أبوالجوزاء و ابراهیم النخعی و غیرهم و قال الأعمش عن سعیدبن جبیر عن ابن عباس: و لایبدین زینتهن الا مظهرمنها قال وجهها و کفیها و الخاتم. و روی عن ابن عمر و عطاء و عکرمة و سعیدبن جبیر و أبی الشعثاء و الضحاک و ابراهیم النخعی و غیرهم نحو ذلك و هذا یحتمل أن یكون تفسیرا للزينة التي نهين عن ابدائها»^{۱۴۳۵}.

اما نکته مهمّ این است که گویا استنباط ابن عباس و سایرین، ناشی از روایتی باشد که عایشه از پیامبر نقل کرده و طیّ آن صریحاً عبارت "وجه و کفّین" را به حضرت نسبت داده است: «و یحتمل أن ابن عباس و من تابعه أرادوا تفسیر مظهرمنها بالوجه و

۱۴۳۰ - مصابیح الظلام فی شرح مفاتیح الشرایع وحید بهبهانی ج ۶ ص ۱۵۷

۱۴۳۱ - مفاتیح الشرایع ملامحسن فیض کاشانی ج ۱ ص ۴

۱۴۳۲ - السنن الکبری بیهقی ج ۲ ص ۲۲۶

۱۴۳۳ - مجمع البیان ج ۷ ص ۲۴۱ (آیه ۳۱ سوره نور)

۱۴۳۴ - تفسیر قرطبی ج ۱۲ ص ۲۲۸ (آیه ۳۱ سوره نور)

۱۴۳۵ - تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۲۹۴

الكفين و هذا هو المشهور عند الجمهور و يستأنس له بالحديث الذي رواه أبو داود في سننه ... عن عائشة ...»^{۱۴۳۶}.

روایت عایشه از پیامبر را ابتدا بر اساس گزارش ابوداود می‌آورم تا بر مبنای آن، بحث را پی‌گیری کنیم: «حدثنا يعقوب بن كعب الأنطاكي و مؤمل بن الفضل الحراني قالا: ثنا الوليد عن سعيد بن بشير، عن قتادة عن خالد، قال يعقوب: ابن دريک، عن عائشة، أن أسماء بنت أبي بكر دخلت على رسول الله (ص) و عليها ثياب رقاق فأعرض عنها رسول الله (ص) و قال: "يا أسماء ان المرأة اذا بلغت المحيض لم تصلح أن يری منها الا هذا و هذا" و أشار الى وجهه و كفيه»^{۱۴۳۷} (ترجمه: سعید بن بشیر از قتاده، و او نیز از خالد بن دریک، و او نیز از عایشه نقل کرده است که [عایشه] گفت: روزی اسماء دختر ابوبکر [و خواهر عایشه] بر رسول خدا وارد شد در حالی که لباس نازکی بر تن داشت به همین خاطر رسول خدا صورتش را از اسماء برگرداند و به او گفت: ای اسماء! وقتی زن، بالغ می‌شود شایسته نیست که به غیر از این و این، از او دیده شود. و پیامبر در هنگام بیان "این و این" به وجه و کفین اشاره کرد).

شاید خواننده کتاب بگوید چه مدرکی بهتر از این روایت، که پیامبر به این دقیقی تکلیف بانوان را مشخص کرده است. اگر این تصور را دارید پس بحث را دنبال کنید. البته فعلاً کاری به این ندارم که آیا شخصیت پیامبر اجازه می‌داده که با مهمان خودش این‌گونه رفتار کند و نیز کاری ندارم که آیا درخواست پوشش سرتاسری (به جز وجه و کفین) با سایر رهنمودهای پیامبر در این باره، که در بخش‌های قبلی دیدیم همخوانی دارد یا نه.

اینک به بررسی اجمالی سند روایت و پی‌گیری تفصیلی متن آن می‌پردازیم: بررسی سند: کسی که این روایت را "بی‌واسطه" از عایشه نقل کرده، خالد بن دریک است این در حالی است که محدثین می‌گویند این شخص، نه عایشه را دیده و نه کلامی از او شنیده است به همین خاطر روایت را مرسل و منقطع می‌گویند و حتی ابوداود که به

۱۴۳۶ - تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۲۹۴

۱۴۳۷ - سنن ابوداود حدیث ۴۱۰۴

نقل این حدیث پرداخته است خود می‌گوید این حدیث مرسل است [زیرا] خالد بن دریک عایشه را ندیده: «قال ابوداود: هذا مرسل، خالد بن دریک لم یدرک عائشة»^{۱۴۳۸}، «قال ابوداود و أبوحاتم الرازی هو مرسل، خالد بن دریک لم یسمع من عائشة»^{۱۴۳۹}. این شخص از سوی ابن قطن، مجهول الحال قلمداد شده: «قال بن القطان و مع هذا فخالد مجهول الحال»^{۱۴۴۰}. همچنین در سلسله سند حدیث، نام سعید بن بشیر وجود دارد که از سوی التقریب، تضعیف شده، و بدتر از آن این که حدیث، متفرد به او است یعنی غیر از او، کس دیگری این سخن را از قتاده نقل نکرده است: «أن فی إسناده سعید بن بشیر الأزدی مولا هم، قال فیہ فی (التقریب): ضعیف»^{۱۴۴۱} و «لأعلم رواه عن قتادة غیر سعید بن بشیر»^{۱۴۴۲}.

پس روایت به دلیل انقطاع در سند، ضعیف و مجهول بودن راویان، و تفرد به فردی ضعیف، روایتی ضعیف و غیر قابل اعتماد شمرده می‌شود به ویژه که مطابق سند دیگری که برای همین روایت وجود دارد، راوی سخن پیامبر "أم سلمه" دیگر همسر پیامبر است و نه "عایشه" که این تشابه بر احتمال جعلی بودنش می‌افزاید: «و قال مرة فیہ عن خالد بن دریک عن أم سلمة بدل عائشة»^{۱۴۴۳}.

اینک در پایان بررسی سند، کلام نسبتاً جامع ابن حجر را بخوانیم: «قد أعله ابوداود بالانقطاع و قال إن خالد بن دریک لم یدرک عائشة و رواه فی المراسیل من حدیث هشام بن قتادة مرسل لم یدرک خالد و لا عائشة و تفرد سعید بن بشیر و فیہ مقال عن قتادة بذکر خالد فیہ و قال ابن عدی ان سعید بن بشیر قال فیہ مرة عن أم سلمة بدل عائشة...»^{۱۴۴۴} و «[الحدیث] ضعیف. و هو إلى أنه منقطع، ضعیف السند»^{۱۴۴۵}.

بررسی متن: متن روایت با بیان‌های مختلف نقل شده است بطوری که مقایسه بین

۱۴۳۸ - سنن ابوداود توضیح حدیث ۴۱۰۴

۱۴۳۹ - تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۲۹۴

۱۴۴۰ - نصب الرایة زیلعی ج ۱ ص ۴۱۱

۱۴۴۱ - أضواء البیان شنقیطی ج ۶ ص ۲۵۲

۱۴۴۲ - الکامل عبدالله بن عدی ج ۳ ص ۳۷۳

۱۴۴۳ - الکامل ج ۳ ص ۳۷۳

۱۴۴۴ - تلخیص الحبیر ابن حجر ج ۱۰ ص ۲۸۱

۱۴۴۵ - ارواء الغلیل توضیح روایت ۱۷۹۵

آن‌ها موجب تردید جدی‌تر نسبت به اصل حدیث می‌گردد. نتیجه مقایسه چنین است:

۱- همان‌طور که گفته شد معلوم نیست روایت را "عایشه" از پیامبر^(ص) نقل کرده و یا "أم سلمه" از حضرت، و نیز معلوم نیست که این رویداد در مورد "خواهر" عایشه رخ داده و یا مطابق متن دیگری در مورد "دختر برادر" عایشه: «و قد روی أبو بکر عن ابن جریج [ابن خدیج] قال قالت عائشة دخلت علی ابنة أخی مزينة فدخل علی النبی^(ص) فاعرض فقلت یا رسول الله انها ابنة أخی و جارية فقال "إذا عرکت [ای حاضرت] المرأة لم یجز لها أن تنظر [تظهر] الا وجهها و الا مادون هذا" و قبض علی ذراع نفسه فترک بین قبضته و بین الکف مثل قبضة أخرى أو نحوها...»^{۱۴۴۶}.

۲- در حالی که پیامبر مطابق متن اول (یعنی روایت ابوداود که در آغاز کلام آوردم) با دیدن اسماء "روی خود را از او برگرداند" و آن جمله را گفت، و مطابق متنی دیگر "چشم برهم نهاد و یا به زمین نگاه کرد" و چنان جمله‌ای گفت، ولی مطابق متن سوم "از خانه خارج شد" و هیچ کلامی نگفت: «فأعرض عنها»^{۱۴۴۷} و «فضرب رسول الله^(ص) (الی الارض) ببصره»^{۱۴۴۸} و «فلما نظر اليها رسول الله^(ص) قام فخرج»^{۱۴۴۹}.

۳- در حالی که مطابق متن اول، پیامبر^(ص) و عایشه در خانه حضور داشتند، و اسماء بر آن‌ها وارد شد اما مطابق متن دیگر، اسماء و عایشه در خانه حضور داشتند و پیامبر^(ص) بر آن‌ها وارد شد: «دخل رسول الله^(ص) علی عائشة بنت ابی بکر و عندها أختها أسماء بنت ابی بکر»^{۱۴۵۰}.

۴- در متن اول علت ناراحتی پیامبر، به خاطر لباس نازک (ثیاب رقاق) اسماء بود اما در متن دیگر، واکنش پیامبر به دلیل جامه گشاد وی است: «و علیها ثیاب شامية واسعة الأکمام»^{۱۴۵۱}.

۱۴۴۶ - المغنی عبدالله بن قدامه ج ۷ ص ۴۶۷ + رک: موسوعة الفقه الاسلامی المعروفة بموسوعة جمال عبدالناصر الفقهية ج ۳ ص ۱۲۷

۱۴۴۷ - سنن ابوداود ۴۱۰۴ + السنن الكبرى بیهقی ج ۲ ص ۲۲۶

۱۴۴۸ - سنن بیهقی ج ۷ ص ۸۶

۱۴۴۹ - سنن بیهقی ج ۷ ص ۸۶

۱۴۵۰ - سنن بیهقی ج ۷ ص ۸۶

۱۴۵۱ - سنن بیهقی ج ۷ ص ۸۶

۵- مطابق متن اول، پیامبر^(ص) جمله‌اش را خطاب به خود اسماء می‌گوید اما مطابق متن دیگر، پیامبر^(ص) هیچ سخنی به اسماء نمی‌گوید بلکه پس از این‌که از منزل خارج شد و سپس به خانه بازگشت و اسماء نیز حضور نداشت، جمله‌اش را در پاسخ به پرسش عایشه بیان کرد. متن اخیر که بیهقی در السنن الکبری آورده، و سند آن نیز به استثناء عایشه با سند پیشین تفاوت دارد از این قرار است: «... ثنا ابن لهيعة عن عياض ابن عبدالله انه سمع ابراهيم بن عبيد بن رفاعة الانصاري يخبر عن أبيه أظنه عن أسماء بنت عميس انها قالت دخل رسول الله^(ص) على عائشة بنت ابي بكر و عندها أختها أسماء بنت ابي بكر و عليها ثياب شامية واسعة الاكمام فلما نظر اليها رسول الله^(ص) قام فخرج فقالت لها عائشة تنحى فقد رأى [منك] رسول الله^(ص) أمرا كرهه فتنحت فدخل رسول الله^(ص) فسألته عائشة لم قام قال أو لم ترى الى هيئتها [هناتها] انه ليس للمرأة المسلمة ان يبدو منها الا هذا و هذا أخذ بكفيه [كميه] فغطى بهما ظهر كفيه حتى لم يبد من كفه الا أصابعه ثم نصب كفيه عن صدغيه حتى لم يبد الا وجهه»^{۱۴۵۲} (ترجمه: اسماء بنت عميس گفت: رسول خدا^(ص) بر عایشه وارد شد در حالی که خواهر عایشه، اسماء بنت ابی‌بکر نیز حضور داشت، و بر اندام اسماء جامه گشاد شامی بود. پس هنگامی که رسول خدا به او نگاه کرد برخاست و از خانه بیرون رفت در پی این امر، عایشه به اسماء گفت: برو بیرون زیرا رسول خدا چیزی که موجب ناراحتی‌اش شده است را دیده. اسماء بیرون رفت و سپس رسول خدا^(ص) وارد منزل شد. عایشه از رسول خدا علت برخاستن و خروج از منزل را پرسید و حضرت گفت: "مگر به هیئت اسماء ننگریستی؟ برای زن مسلمان روا نیست که آشکار شود از پیکر او مگر این قسمت و این قسمت" در این حین پیامبر آستین خود را گرفت و به وسیله آن تمام دست به جز انگشتان را پوشاند [و در نتیجه از دست‌ها، فقط برهنگی انگشتان را روا دانست] و سپس دست بر ناحیه مابین چشم و گوش نهاد و فقط گردی صورتش آشکار ماند [و در نتیجه مکشوف بودن همین مقدار را روا دانست].»

ولی سند این متن نیز به گفته بیهقی ضعیف است و از آن گذشته به گفته طبرانی

متفرد و قائم به یک نفر است: «اسناده ضعیف»^{۱۴۵۳} و «لایروی هذا الحدیث عن أسماء بنت عمیس الا بهذا الاسناد، تفرد به: ابن لهیعة»^{۱۴۵۴} علاوه بر آن، متن روایت نیز حاکی از آن است که رسول اکرم در غیاب اسماء به غیبت او پرداخته است! نیز مطابق متن، نحوه ترک منزل و ورود مجدد رسول خدا، به دور از سیره عملی وی و به دور از آموزه‌های دینی و اخلاقی بود. حضرت به صراحت قرآن الگوی اخلاقی است: «و لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة»^{۱۴۵۵} و نرم‌خوبی‌اش عامل جذب دیگران بود: «فما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظاً غلیظاً لانفضوا من حولک»^{۱۴۵۶} و حتی از بیان مسائل مهم‌تر هم شرم داشت ولو که موجب رنجش او باشد: «ان ذلکم کان یؤذی النبی فیستحی منکم»^{۱۴۵۷}.

همان‌طور که ملاحظه شد با این‌که در متن اول، جواز کشف "تمام کفین" صادر شده بود اما در این متن، فقط جواز کشف "انگشتان دست" صادر شده است. همچنین وجه مجاز به کشف در روایت اخیر، مختصرتر از کل وجه است که در متن اول آمده بود. گویا متن پیشین عطش جاعلین را تسکین نداده بود که در نتیجه محدودیت بیشتری قائل شدند و متأسفانه آن را به پیامبر نسبت دادند، آن‌هم با آن خط‌کشی دقیقی که در متن روایت مشاهده کردید.

۶- و اما مطابق متن معروف دیگری که در همین رابطه از عایشه آمده است با تغییرات دیگری روبرو هستیم: اولاً کلام پیامبر با عبارتی سنگین که لزوم توجه جدی‌تر را می‌طلبد آغاز می‌شود که در هیچ‌یک از متون قبلی نبود ثانیاً خطاب پیامبر عمومی گردید و دیگر از اسماء بنت ابی‌بکر خبری نیست و ثالثاً برخلاف متن دوم که در شماره ۵ آمد و موضع جایز‌الکشف در ناحیه دست را از کفین نیز کم‌تر دانست، اما در این متن از حد کفین که در متن اول آمده بود نیز فراتر رفت. این متن را بر اساس تفسیر ابوالفتوح

۱۴۵۳ - السنن الکبری بیهقی ج ۷ ص ۸۶ شرح حدیث

۱۴۵۴ - المعجم الاوسط ج ۸ ص ۱۹۹

۱۴۵۵ - سوره احزاب آیه ۲۱

۱۴۵۶ - سوره آل عمران آیه ۱۵۹

۱۴۵۷ - سوره احزاب آیه ۵۳

رازی مرور می‌کنیم: «و عایشه روایت کرد که رسول گفت: لایحلّ لامرأة تؤمن بالله و اليوم الآخر إذا تحرّك [عركت: تفسیر قرطبی] أن تظهر الا وجهها و یدها [یدیها: قرطبی] الى ههنا، قالت: و قبض علی نصف الذراع، گفت: حلال نباشد هیچ زنی را که ایمان دارد به خدای و به قیامت که چون بجنبند [یا: بالغ شود=عركت] پیدا کند إلا رویش و دست‌ها تا نیمه بازو [یا: تا نیمه ساق^{۱۴۵۸}]»^{۱۴۵۹}.

۷- و سرانجام بر طبق متنی دیگر، از هیچ‌یک از موارد پیش‌گفته یعنی نه از کلام پیامبر و نه از حضور اسماء خبری نیست بلکه این شخص عایشه است که عبارت وجه و کفین را در تفسیر عبارت "ماظهرمنها" بیان می‌کند و حتی برداشت خود را به پیامبر منسوب نمی‌کند با این‌که واضح است که اگر ناقل سخن پیامبر بود حتماً به آن اشاره می‌کرد تا کلامش حجیت بیشتری پیدا کند.

بنابراین شاید بتوان وقایع و داستان‌هایی که در متن‌های قبلی آمده بود را شاخ و برگ‌هایی دانست که جاعلین حدیث به متن حاضر، که سخن شخص عایشه است، داده‌اند تا کلام وی را اعتبار بیشتری دهند و گوینده سخن را رسول‌اکرم معرفی نمایند. روایت اخیر را بیهقی این‌گونه آورده: «أخبرنا... عقبه بن الأصب عن عطاء بن أبي رباح عن عائشة قالت ما ظهر منها الوجه و الكفان»^{۱۴۶۰} (عایشه گفت، منظور از مواضع جایزالکشف که در آیه "ماظهرمنها" آمده، وجه و کفین است).

نتیجه بررسی روایت عایشه از پیامبر: چنان‌که ملاحظه شد با سندی ضعیف و متنی اضعف و مجموعاً پریشان و متناقض روبرو بودیم؛ از آن گذشته حدیث دیگری از رسول‌اکرم در تأیید روایات مذکور نیافتیم؛ پس این روایات را نمی‌توان گزارشی واقعی و معتبر دانست و به انتساب وجه و کفین به حضرت حکم کرد. بنابراین چه بسا کلام ابن عباس و شاگردانش و سایرین، ناشی از روایتی اساساً جعلی باشد.

حدیث وجه و ذراعان: نه تنها حدیثی در تأیید محدود بودن مواضع جایزالکشف زنان به وجه و کفین وجود ندارد بلکه حتی حدیثی از امام جعفر صادق به دست ما رسیده

۱۴۵۸ - تفسیر گازر ج ۶ ص ۲۹۹

۱۴۵۹ - تفسیر روض الجنان (ابوالفتوح رازی) ج ۱۴ ص ۱۲۵ + رک: تفسیر قرطبی ج ۱۲ ص ۲۲۹

۱۴۶۰ - السنن الكبرى بیهقی ج ۲ ص ۲۲۶

که علناً بیش از حدّ مذکور است. امام صادق برخلاف ابن عباس معتقد است مراد آیه "الا مظهرمنها" عبارت از وجه و ذراعان است [و نه وجه و کفّین]: «الحسن بن فضل الطبرسی فی مکارم الأخلاق: نقلاً عن المحاسن، عن أبي عبدالله، فی قوله جل ثناؤه: "الا مظهرمنها" قال: الوجه و الذراعان»^{۱۴۶۱} بر این اساس علاوه بر کفّین، همچنین ساعد زنان (از آرنج به پایین) نیز جزو نواحی جایز الکشف است.

البته حدیث دیگری از همین امام وجود دارد که آیه مذکور را همچون عایشه و ابن عباس به وجه و کفّین تفسیر می‌کند: «عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن زياد قال: سمعت جعفرًا و سئل عما تظهر المرأة من زينتها؟ قال: الوجه و الكفّين»^{۱۴۶۲}. گفتنی است قدماً معمولاً به این حدیث استناد نمی‌کردند؛ چه بسا اولین بار از جانب سبزواری (متوفی به سال ۱۰۹۰هـ) مورد استفاده قرار گرفت: «و روی عبدالله بن جعفر فی قرب الاسناد عن مسعدة بن زياد فی الصحيح قال: سمعت جعفر و قد سئل عما تظهر المرأة من زينتها؟ قال: الوجه و الكفّين»^{۱۴۶۳}.

اینک این پرسش پیش می‌آید که از میان دو سخن امام صادق به کدام یک می‌توان استناد کرد و آن را مبنا قرار داد؟ در این رابطه قاعده‌ای به این مضمون وجود دارد که اگر با چند روایت متفاوت و متضاد از ائمه مواجه بودید، آن روایتی که مخالف رأی حاکم بوده است را انتخاب کنید. این قاعده با هدف مخالفت فرقه‌ای نیست بلکه ناظر به واقعیّات جاری در آن دوران است زیرا به مرور پس از پیامبر و در قرن دوم جوّ سنگینی به وجود آمده بود که امامان شیعه (و چه بسا برخی فقهای سایر مذاهب) چاره‌ای نداشتند جز این‌که در بسیاری از اوقات، رأی اصلی‌شان را ابراز نکنند بلکه رأیی موافق فقه حاکم بدهند و در واقع قانون جاری روز را بیان کنند تا از تبعات مخالفت با رأی حاکم و از تعطیلی کامل درس در امان باشند. این همان چیزی است که "تقیّه" نامیده می‌شود. همان‌طور که ملاحظه شد وجه و کفّین از پشتوانه‌ی چنان جوّ سنگینی برخوردار بود. بنابراین بنا به قاعده فوق، از آن‌جا که حدیث وجه و کفّین در توافق با رأی حاکم است

۱۴۶۱ - مستدرک الوسائل ش ۱۶۷۰۱

۱۴۶۲ - قرب الاسناد حمیری ص ۴۰، وسائل الشیعه ۲۵۴۲۹

۱۴۶۳ - کفایة الاحکام سبزواری ج ۲ ص ۸۵

کنار می‌رود ولی حدیث وجه و ذراعان ملاک عمل قرار می‌گیرد^{۱۴۶۴} به ویژه که وجه و ذراعان، مستظهر به چند روایت دیگر است که در گام سوم از فصل ۲ می‌آیند.

گفتنی است چه بسا ذراعان در این حدیث، نه فقط بر ذراع بلکه بر ذراع و ساق، هر دو، دلالت داشته باشد که در این باره در گام سوم از فصل دوم توضیح خواهم داد.

پشت‌گرمی متون فقهی به قول ابن‌عباس و عایشه: در نقد انحصار مواضع جایز‌الکشف به وجه و کفین، باید گفت:

اولاً- نصّ قرآن، ناطق به این انحصار نیست.

ثانیاً- چنان‌که مشروحاً توضیح دادم هیچ حدیث معتبری، دالّ بر این امر وجود ندارد؛ علاوه بر آن حتی احادیثی که گویای جواز کشف نواحی بیش‌تری می‌باشد وارد شده است.

ثالثاً- اجماعی در این امر وجود ندارد. گفتنی است این‌که فقهای ما معمولاً قائل به اجماع در کشف وجه و کشف کفین‌اند به این معنا نیست که آنان قائل به انحصار! مواضع جایز‌الکشف به صرف وجه و کفین هستند بلکه به این معنا است که قائل به اجماعی بودن دخول وجه و کفین در مواضع جایز‌الکشف‌اند. در واقع اجماعی بر انحصار و تحدید نیست بلکه اجماع بر تأیید و پذیرش و ورود است؛ به عبارت دیگر با این‌که فقهای ما استثناء وجه و کفین را پذیرفته‌اند ولی بر صرف این مواضع توقّف نکرده‌اند؛ به همین خاطر اکثرشان بلافاصله پس از استثناء کفین، قائل به استثناء قدمین نیز شده‌اند که شرح آن در فصل دوم (گام اول) خواهد آمد.

رابعاً- استدلالاتی که بر جواز کشف وجه و کفین اقامه می‌شود معمولاً در مورد قدمین نیز جاری است و فقها نیز همین‌گونه توضیح داده‌اند.

نتیجه: بنابراین تحدید مواضع جایز‌الکشف به وجه و کفین (که دومین رکن رأی

۱۴۶۴ - همین حکایت در مورد دو حدیث زیر که اولی را در اشاره به وجه و کفین، و دومی را در اشاره به وجه و ذراعان می‌دانند برقرار است:

الف- عن أبي عبدالله في قول الله تبارك و تعالی الاماظهرمنها، قال الزينة الظاهرة الكحل والخاتم [الوافي ح ۲۲۲۶۲ (الكافي ۵: ۵۲۱)]

ب- عن أبي عبدالله قال: سألته عن قول الله عزوجلّ ولايبدين زينتهنّ لإماظهرمنها، قال الخاتم والمسكّة و هي القلب [الوافي ۲۲۲۶۳ (الكافي ۵: ۵۲۱)]

مشهور است) غیر مستند و نامعتبر می‌باشد.

همان‌طور که توضیح دادم سر و کله‌ی وجه و کفین، در اثر تفسیر ابن عباس به متون ما وارد شد و چه بسا این نیز منبعث از روایت مجعول عایشه باشد. در واقع انحصار! مذکور، مستظهر به نقل‌های غیرقابل استناد و مجعول است. از سوی دیگر، پذیرش استنباط ابن عباس به نتایج سخیفی می‌انجامد زیرا وی عبارت وجه و کفین را در ضمن تفسیر مشروحه‌ی از آیه ۳۱ سوره نور آورده که به موجب دیگر قسمت‌های همین تفسیر، زنان مؤمن می‌بایست مو! گردن! میچ‌یا! و بازوی‌شان را از پدر، پسر و برادرشان بیوشانند! و فقط مجاز به کشف این مواضع در برابر شوهرند: «عن ابن عباس فی قوله و لایبدین زینتهن الا ماظهرمنها والزینة الظاهرة الوجه و کحل العینین و خضاب الکف والخاتم فهذا تظهره فی بیتها لمن دخل علیها ثم قال و لایبدین زینتهن الا لبعولتهن او آبائهن الآیة و الزینة التي تبدیها لهؤلاء قرطاهها و قلاذتها و سوارها فاما خلخالها و معضدها و نحرها و شعرها فانها لاتبدیه الا لزوجها»^{۱۴۶۵}.

در پایان لازم به ذکر است:

الف- وجود روایات دیگری از عایشه و ابن عباس (دال بر کم‌تر یا بیش‌تر بودن نواحی جایزاکشف از وجه و کفین) ما را به اصل صدور روایات قبلی از آن دو دچار تردید می‌کند: «ماظهرمنها ... قالت عائشة احدی عینیها»^{۱۴۶۶}، «رأیت عائشة بنت أبی بکر و أمّ سلیم، و انهما لمشمّرتان، أری خدمَ سوقهما ...»^{۱۴۶۷}، «قال ابن عباس و قتادة و المسوربن مخرمة: ظاهر الزینة هو الکحل و السّوار و الخضاب الی نصف الذراع و القرطه و الفتح؛ و نحو هذا فمباح أن تبدیه المرأة لكل من دخل علیها من الناس»^{۱۴۶۸}، «قال علی و ابن عباس: ما ظهرمنها الکحل و الخاتم»^{۱۴۶۹} و «عن ابن عباس أنه قال فی قوله تعالی (الا ماظهرمنها) رقعة الوجه و باطن الکف»^{۱۴۷۰}.

۱۴۶۵ - الدر المنثور ج ۵ ص ۴۲

۱۴۶۶ - المبسوط سرخسی ج ۱۰ ص ۱۵۲

۱۴۶۷ - صحیح بخاری (مغازی ۱۸ مناقب ۷۷) ح ۳۷۵۷ و ۳۵۲۷، اللؤلؤ و المرجان (ترجمه) ۱۱۸۷

۱۴۶۸ - تفسیر قرطبی ج ۱۲ ص ۲۲۸

۱۴۶۹ - تکلمة البحر الرائق ج ۲ ص ۳۵۱ شرح

۱۴۷۰ - تفسیر آلوسی ج ۱۸ ص ۱۴۱

ب- نقدهایی که بر روایات منسوب به عایشه و ابن عباس وارد کردم صرفاً در راستای ناکافی بودن استناد به سخن آنان برای استنباط است. گفتنی است بحث وجه و کفین را می‌توان در عامل ششم از بخش سوم پی‌گیری کرد.

نتیجه

رأی مشهور در مورد حجاب زنان عبارت از ستر همگی اندام مگر وجه و کفین است. چنان‌که گفته شد کهن‌ترین مبنای این رأی، دو روایت زیر از پیامبر است: الف- زن عورة است اگر پایش را از خانه بیرون گذارد شیطان به استقبالش می‌آید. ب- وقتی زن بالغ می‌شود شایسته نیست به غیر از وجه و کفین، از او دیده شود. اما با بررسی‌هایی که در شرح هریک انجام دادم معلوم شد هیچ‌یک از این دو روایت، اساساً از پیامبر صادر نشده! و نیز محتوای‌شان مخالف سیره حضرت و سایر رهنمودهای وی است. علاوه بر آن، با این‌که بخشی از روایت اول دائماً مورد استناد متون فقهی است اما با پی‌گیری متن کامل آن، مشخص شد اصلاً ربطی به میزان پوشش ندارد. نیز روایت دوم موجب نقض روایت اول است زیرا نه تنها خروج از منزل باعث برانگیختن شیطان نشده بلکه مواضع جایز‌الکشف نیز بیان گردیده است. علاوه بر مشکلات فوق، همچنین رأی مشهور با واقعیات عصر پیامبر سازگاری ندارد و نمی‌تواند حجاب شرعی در آن عصر را ترسیم کند؛ به همین دلیل آن را رأیی غیرمطابق نامیدم.

پس رأی مشهور را می‌توان مانع پی‌بردن به میزان حجاب شرعی در عصر پیامبر، و ناسازگار با واقعیات تاریخی دانست. گفتنی است رأی مشهور، که تحت‌تأثیر روایت عایشه و تفسیر ابن عباس و عبدالله بن عمر و... شکل گرفت، مربوط به فقهای اهل سنت است و نه فقهای شیعی (و حنفی)؛ هرچند در یکی دو قرن اخیر رأی رایج فقهای شیعی نیز شد!

فصل دوم- رأی مطابق و غیرمشهور: پوشاندن تنه، ران و بازو

آیا از درون متون و روایات می‌توان رأیی را استخراج کرد که مطابق با یافته‌های کتاب نسبت به عصر پیامبر بوده، و ترسیم‌کننده‌ی احکام آن دوران باشد؟ پاسخ مثبت به این پرسش (که حاکی از لزوم ستر تنه، ران و بازو؛ و حرام نبودن کشف وجه، گردن، مو، و نیمه‌ی پایین دست و پا است) را در عنوان زیر پی می‌گیریم:

معافیت‌های زنان در امر پوشش (گام‌به‌گام در تعیین مواضع جایزالکشف)

در این عنوان بنا دارم تا هریک از مواضعی که زنان، الزامی به پوشاندنش نداشتند را یک به یک معرفی کنم. این استثنائات، که هریک از آن‌ها گامی در جهت اثبات عنوان فصل دوم است عبارتند از:

گام اول- وجه و کف و قدم.

گام دوم- مو و گردن.

گام سوم- ساعد.

گام چهارم- ساق.

مرور مجموع گام‌ها

با اثبات این چهار مورد، به همان پوششی که در مورد زنان مسلمان عصر پیامبر گفته شد خواهیم رسید. اما پیش از همه لازم است به بحث مقدماتی زیر پردازیم.

مقدمه (وحدت سترصلاتی و غیرصلاتی در نزد فقها)

فقها، بجز در یکی دو قرن اخیر، به طور مستقل به حجاب زنان نپرداخته‌اند بلکه آن را در کتاب الصلاة (و گاه در حج و نکاح و طهارة) مورد توجه قرار می‌دهند. ایشان معتقدند آن مقداری را که فرد مکلف می‌بایست در برابر نامحرم بیوشاند همچنین باید در حین نماز ولو نامحرمی نباشد بیوشاند. در واقع حدّ ستر از نامحرم (که از آن به عورة

تعبیر می‌شود) را به طور کلی تعریف می‌کنند و سپس می‌گویند باید آن را در حین نماز مطلقاً، با ناظر و بی‌ناظر، پوشانید. بنابراین اگر در بخشی از مباحث آتی برای توضیح حجاب زنان، به مطالبی استناد گردید که در لباس‌المصلی آمده است اولاً به دلیل یکسان بودن هر دو در نزد فقها بوده ثانیاً به دلیل فقدان بحث مستقل در این باره است.

در وحدت ستر صلاتی و غیرصلاتی همین بس که بسیاری از شواهد مورد استناد فقها در پوشش نمازگزار، خاصّ نماز نبوده بلکه مطلق است یعنی از "آیات، استدلالات و بعضاً روایات" غیر صلاتی برای صلاة استفاده می‌شود.

از آن گذشته احکام ستر در حین صلاة، مطلق است یعنی هیچ فقهی و هیچ متنی از متون شرعی، بین نمازگزار که در خانه و خلوت نماز می‌خواند با نمازگزار که در مسجد و بیرون، یعنی در مرئی نماز می‌خواند فرق نگذاشته است؛ هر دو یک مبنا و یک مأخذ دارد، و دو مسئله مجزاً عنوان نمی‌شود بلکه تحت یک عنوان می‌آیند. پس احکام ستر در حین صلاة برای هر دو حالت، چه با وجود ناظر و چه بدون آن، نافذ است. تنها استثنا در این مورد، سخنی از ابن جنید اسکافی است که در جای خود به آن می‌پردازم.

اغلب فقها قدر واجب پوشش در نماز و غیر نماز را یکسان می‌دانند به همین خاطر وقتی به میزان ستر در نماز می‌پردازند، قابل تسری به غیر نماز می‌باشد. اینک کلام شماری از ایشان را می‌آورم که صراحتاً یا اشارتاً تساوی ستر در نماز و غیر نماز را گوشزد کرده‌اند و یا این تساوی از مضمون بحث‌شان به خوبی قابل استنباط است (گفتنی است مراد از عورة در عبارت فقها، نواحی لازم‌الستر است که حدّ آن را در مورد هر یک از زن و مرد مشخص کرده‌اند ولی در این‌جا برای پرهیز از اطاله کلام، به قسمت اصلی کلام‌شان بسنده می‌کنم و در مباحث آتی به حدّ آن خواهیم پرداخت):

شیخ طوسی: «قالوا: و يدل على أن الوجه و الكفين و القدمين ليس من العورة من الحرة، ان لها كشف ذلك في الصلاة، و إذا كانت محرمة مثل ذلك، بالاجماع»^{۱۴۷۱}.
 محقق حلی: «ستر العورة واجب و شرط في صحة الصلاة»^{۱۴۷۲}.

۱۴۷۱ - تبیان شیخ طوسی ج ۷ ص ۸-۴۲۷

۱۴۷۲ - المعتمر ج ۲ ص ۹۹

علّامه حلى: «ستر العورة عن العيون بما لا يصف البشرة واجب في الصلاة و غيرها»^{١٤٧٣} ، «يجب ستر العورة عن العيون، لقوله^(ع): لعن الله الناظر و المنظور إليه. سواء الصلاة و غيرها. و لا يجب في الخلوة في غير الصلاة»^{١٤٧٤} و «المطلب الثاني: في ستر العورة. و هو واجب في الصلاة و غيرها، و لا يجب في الخلوة إلا في الصلاة»^{١٤٧٥}.

شهيد اول: «فيما يجب ستره. وفيه مسائل: الأولى: أجمع العلماء على وجوب ستر العورة في الصلاة ... الثانية: يجب الستر في غير الصلاة و الطواف عن الناظر ... اما في الخلوة فلا يجب ... الثالثة: اختلف الأصحاب في العورة، فالمشهور انها السوءتان ... و اما في المرأة الحرة فجميع بدنها و رأسها، الا الوجه و ظاهر الكفين و القدمين»^{١٤٧٦}.

ابن فهد حلى: «يجب ستر العورة في الصلاة، و عن ناظر لا يحل نكاحه، و هي للرجل القبل و الدبر و البيضتان، و للمرأة و الخنتى جميع الجسد عدا الوجه و الكفين و القدمين»^{١٤٧٧}.

محقق ثاني: «المطلب الثاني في ستر العورة: و هو واجب في الصلاة و غيرها) المراد بغير الصلاة: ما إذا كان هناك ناظر يحرم كشف العورة عنده، بمقتضى قوله بعده: (و لا يجب في الخلوة) و وجوب الستر في الصلاة باجماع العلماء، و كذا في غيرها مع وجود الناظر»^{١٤٧٨}.

شهيد ثاني: «عورة الرجل التي يجب سترها في الصلاة و عن الناظر المحترم و ما يلحق بالصلاة كالطواف هي قبله و... دبره ... و جسد المرأة الحرة كله عورة يجب عليها ستره في الصلاة و ما في حكمها عدا الوجه ... و الكفين ... و كذا القدمين»^{١٤٧٩}.

مجلسي: «اعلم أنه لا خلاف في وجوب ستر العورة في الصلاة و المشهور بين الأصحاب أن عورة الرجل التي يجب سترها في الصلاة و غيرها قبله و دبره ... و عورة

١٤٧٣ - تذكرة الفقهاء ج ٢ ص ٤٤٣

١٤٧٤ - نهاية الاحكام ج ١ ص ٣٤٥

١٤٧٥ - قواعد الاحكام ج ١ ص ٢٥٦

١٤٧٦ - الذكرى ج ٣ ص ٥

١٤٧٧ - الرسائل العشر ابن فهد حلى ص ١٥١

١٤٧٨ - جامع المقاصد ج ٢ ص ٩٢

١٤٧٩ - روض الجنان ص ٢١٥

المرأة جسدها كله عدا الوجه و الكفين و القدمين، هذا هو المشهور بين الأصحاب»^{۱۴۸۰}.
بحرانی: «فی العورة التي يجب سترها فی الصلاة و عن الناظر المحترم و أنها عبارة عماذا؟ و الأشهر الأظهر أنها عبارة عن القبل و الدبر ... و أما المرأة فالمشهور فی كلام الأصحاب أن بدن المرأة الحرة جميعه عورة عدا الوجه و الكفين و القدمين ... و أما ما اعترض به فی المدارك على كلام الشيخ فی الاقتصاد حيث قال: و أما احتجاج الشيخ فی الاقتصاد على وجوب الستر بأن بدن المرأة كله عورة فإن أراد بكونه عورة و وجوب ستره عن الناظر المحترم فمسلم، و إن أراد وجوب ستره فی الصلاة فهو مطالب بدليله. انتهى ففیه أن الظاهر من الأخبار و كلام الأصحاب أن وجوب الستر عن الناظر المحترم و كذا فی الصلاة أمران متلازمان، و ذلك فإن وجوب الستر فی الموضعين دائر مدار ثبوت كونه عورة، و لهذا كما عرفت من كلام العلامة فی المنتهى و المختلف إنما تمسك فی عدم وجوب ستر هذه الأشياء بالخروج عن كونها عورة»^{۱۴۸۱}.

ملاحم نراقی: «لو وجد ساترا لإحدى العورتين أو المرأة لبعض جسدها، وجب الستر عن الناظر المحترم إذا كان، و مطلقا فی الصلاة...»^{۱۴۸۲}.

حاج شیخ عبدالکریم حائری: «فالعورة التي يجب سترها فی الصلاة هي التي يجب سترها عن الناظر المحترم ... فلو صلت المرأة و كانت ساترة لبدنها الا ما ذكر (أى: الوجه و اليدين الى الزندين و القدمين الى الساقين) صحت صلوتها و ان كان الناظر المحترم موجودا»^{۱۴۸۳}.

مرتضى مطهری: «مسألة پوشش را فقهاء در دو جا طرح می کنند. یکی در باب نماز، از باب این که در نماز واجب است که زن تمام بدن خویش را بیوشاند، خواه نامحرمی وجود داشته باشد و یا وجود نداشته باشد. در این جا این سؤال پیش می آید که آیا وجه و کفین هم در نماز باید پوشیده باشد یا نه؟ دیگر در باب نکاح، به مناسبت بحث از این که خواستگار تا چه حدودی حق دارد به زن مورد نظر خود نگاه کند. در

۱۴۸۰ - بحار الانوار ج ۸۰ ص ۱۷۷

۱۴۸۱ - الحدائق الناضرة ج ۷ ص ۱۱۶

۱۴۸۲ - مستند الشیعه ج ۴ ص ۲۳۷

۱۴۸۳ - کتاب الصلاة عبدالکریم حائری ص ۴۴ و ۴۵

این جا نیز معمولاً یک بحث کلی در باره پوشش و یا در باره جواز و عدم جواز نظر می‌شود. علیهذا از نظر فقه دو نوع ستر داریم: ستر صلاتی، یعنی پوششی که در نماز باید به کار برده شود که البته شرائطی دارد از قبیل این که پاک باشد، غصبی نباشد و غیره. و ستر غیر صلاتی که در مقابل مردان بیگانه باید رعایت شود و شرائط خاص نماز را ندارد. بعداً خواهیم گفت که ظاهراً اختلافی نیست در این که ستر صلاتی و غیر صلاتی از نظر مقدار و حدود پوشش با هم تفاوت ندارند ... چنان که ملاحظه می‌شود فقهاء اسلام در باب ستر صلاتی به آیه سوره نور تمسک می‌کنند که مربوط به نماز نیست، زیرا آنچه در نماز لازم است پوشیده شود همان است که در مقابل نامحرم باید پوشیده شود. و شاید اگر بحثی باشد در این است که آیا در نماز، زائد بر آنچه در مقابل نامحرم باید پوشیده شود لازم است پوشیده شود یا نه؟ اما در این که آنچه در نماز لازم نیست پوشیده شود، در مقابل نامحرم هم لازم نیست پوشیده شود، بحثی نیست... در کتاب الفقه علی المذاهب الخمسة تألیف شیخ جواد مغنیه می‌گوید: (علمای اسلام اتفاق نظر دارند که بر هر یک از زن و مرد لازم است آنچه را در خارج نماز باید بیپوشد، در حال نماز هم باید بیپوشد. اختلاف در این است که آیا در نماز مقداری زائد بر آنچه در خارج نماز باید پوشیده شود، لازم است پوشیده شود یا نه؟ ...). آن گاه چنین می‌گوید: (به عقیده علمای شیعه امامیه بر زن در حال نماز همان قدر واجب است بیپوشد که در غیر نماز باید از نامحرم بیپوشد ...). نقل سخنان علماء در این زمینه به طول می‌انجامد. علمای گذشته در کتاب‌های خود اگر بحث کرده‌اند به همین گونه نظر داده‌اند که گفته شد. معمولاً فقهاء مسأله پوشش را در باب صلاة و مسأله نظر را در باب نکاح متعرض شده‌اند»^{۱۴۸۴}.

نتیجه: بنابراین جواز کشف هر موضعی در حین نماز، برای غیر نماز نیز نافذ است زیرا اولاً احکام پوشش نمازگزار، مطلق از وجود یا عدم وجود ناظر است ثانیاً در نزد فقها بین میزان ستر در نماز و غیر نماز فرقی نیست؛ و تازه اگر فرقی باشد حاکی از بیش تر بودن میزان پوشش در وقت نماز نسبت به غیر نماز است. با این همه، اندکی از فقها قائل به این وحدت نبوده، و حتی ستر در غیر نماز را بیش از نماز می‌دانند که اکثراً

مربوط به دوره‌های اخیرند: ۱- «اعلم أن الستر قسمان: ستر يلزم فى نفسه، و ستر مخصوص بحالة الصلاة. أما الأول: ... يجب ستر المرأة تمام بدنها عن عدا الزوج و المحارم إلا الوجه و الكفين ... و أما الثانى: أى الستر حال الصلاة فله كيفية خاصة، و يشترط فيه ساتر خاص و يجب مطلقاً، سواء كان هناك ناظر محترم أو غيره أم لا، و يتفاوت بالنسبة إلى الرجل و المرأة ... أما المرأة فيجب عليها ستر جميع بدنها حتى الرأس و الشعر إلا الوجه المقدار الذى يغسل فى الوضوء، و إلا اليدين إلى الزندين، و القدمين إلى الساق ظاهرهما و باطنهما»^{۱۴۸۵} وجود عبارت "مطلقاً سواء كان هناك ناظر محترم أم لا" که در کلام خود صاحب عروه آمده، تقسیم‌بندی وی در خصوص تفاوت سترصلاتی و غیرصلاتی را مخدوش می‌کند. ۲- «بدن المرأة البالغة الحرة عورة بلاخلاف بين كل من يحفظ عنه العلم كما فى المنتهى ... و أما حال الصلاة فلايجب على الحرة ستر الوجه ...»^{۱۴۸۶} با پی‌گیری‌ای که انجام دادم معلوم شد سیدجواد که نقل اخیر از وی است برداشت درستی از کلام علامه در المنتهى نداشته است.

پی‌گیری تاریخی: در باره نسبت ستر صلاتی و ستر غیرصلاتی سه احتمال وجود دارد: الف- جدی‌تر بودن ستر در نماز نسبت به غیر نماز: این رأی مطابقت با احکام جاری در صدر اسلام دارد و مردم نیز به درستی قائل به همین امرند. ب- تساوی آن دو: این رأی غالب فقها در طول دوران فقه است که شرح آن آورده شد. ج- بیش‌تر بودن میزان ستر در غیر نماز نسبت به نماز: این رأی در دوره‌های اخیر شکل گرفته؛ و علاوه بر این‌که با اخبار و روایات ناسازگار است همچنین از درون ناصحیح می‌نماید زیرا احکام ستر صلاتی مطلقاً، چه با وجود ناظر چه بی ناظر، بیان می‌شود.

با این‌که از قرائن و شواهد چنین برمی‌آید که در عصر پیامبر و حتی قرن دوم، کیفیت ستر در نماز از ستر در غیر نماز ویژه‌تر، مهم‌تر، جدی‌تر و دقیق‌تر بود اما به مرور ملاحظات وقت نماز به سایر اوقات تسری یافت و به تغلیظ حجاب انجامید، و از آن عجیب‌تر این‌که سرانجام در دوره‌های اخیر از سوی برخی چنین استنباط شد که ستر در

۱۴۸۵ - العروة الوثقی سیدمحمدکاظم یزدی ج ۲ ص ۳۱۶ و ۳۱۸

۱۴۸۶ - مفتاح‌الکرامه سیدجواد عاملی ج ۶ ص ۲۱

غیر نماز از ستر در نماز بیش‌تر است! این در حالی است که ستر در غیر نماز، خودش مستقلاً مستند قابل توجّهی ندارد و حتّی می‌توان ادّعا کرد هرچه در احادیث جستجو شود نمی‌توان اخبار روشنی دالّ بر لزوم ستر بخش‌های مهمّی از اندام زنان در سایر اوقات پیدا کرد زیرا تمرکز روایات حجاب و پوشش بر وقت نماز است یعنی احادیثی که به توضیح در باره لباس و حجاب، و احیاناً مواضع تحت پوشش پرداخته‌اند عمدتاً مربوط به نمازگزار است به همین خاطر فقها، مگر در سده‌های اخیر، به بیان رأی در باره غیرنماز پرداخته‌اند.

بنابراین در آغاز اسلام، میزان ستر در نماز جدّی‌تر و بلکه بیش‌تر از سایر اوقات بود سپس در نزد فقها یکسان گردید و دست‌آخر توسط برخی به نقطه مقابل رسید.

گام اول - وجه و کفّین و قدمین

بیشتر فقهای ما قائل‌اند که زنان مؤمن لازم نیست در برابر مردان نامحرم وجه (چهره و صورت)، کفّ (دست‌ها از میچ به پایین) و قدم (پاها از میچ به پایین) را بیوشانند و در واقع برهنه‌بودن مواضع یادشده را بلاشکال می‌دانند. آنان رأی خود در این خصوص را عمدتاً هنگام بحث از پوشش نمازگزار (لباس المصلی / سترالعورة فی الصلاة) اعلام کرده‌اند. اینک رأی گروهی از خیل کثیر فقها را می‌آورم و از ترجمه عبارت‌شان پرهیز می‌کنم زیرا تماماً حاکی از جواز برهنگی پنج موضع یادشده، یعنی وجه، دو کفّ و دو قدم است:

ابن‌ادریس حلّی: «و لایجب علیها ستر الوجه و الکفین و القدمین»^{۱۴۸۷}.

علامه حلّی: «جسد المرأة کله عورة، عدا الوجه و الکفین و القدمین»^{۱۴۸۸}.

شهید اول: «بدن المرأة و رأسها عورة الا الوجه و الکفین و القدمین ظاهرهما و

باطنهما»^{۱۴۸۹}.

ابن‌فهدحلّی: «... و للمرأة و الخنثی جمیع الجسد عدا الوجه و الکفین و القدمین»^{۱۴۹۰}.

۱۴۸۷ - السرائر ابن‌ادریس حلّی ج ۱ ص ۲۶۰

۱۴۸۸ - ارشاد الاذهان علامه حلّی ج ۱ ص ۲۴۷

۱۴۸۹ - الدروس شهید اول ج ۱ ص ۱۴۷

۱۴۹۰ - الرسائل العشر ابن‌فهدحلّی ص ۱۵۱

شهيدثاني در حاشيه هايش بر الفيه: «و المشهور استثناء الكفين و القدمين؛ لبدوهما غالباً، و للأصل، و لا فرق بين ظاهرهما و باطنهما»^{١٤٩١}.

محمدباقر مجلسي: «عورة المرأة جسدها كله عدا الوجه و الكفين و القدمين، هذا هو المشهور بين الأصحاب»^{١٤٩٢}.

محقق بحراني: «أما المرأة فالمشهور في كلام الأصحاب أن بدن المرأة الحرة جميعه عورة عدا الوجه و الكفين و القدمين»^{١٤٩٣}.

ميرزاي قمي: «أما المرأة فيجب عليها ستر تمام بدنها إلا الوجه و الكفين و القدمين على المشهور بين الأصحاب»^{١٤٩٤}.

ملا احمد نراقي: «يجب على المرأة ستر جميع جسدها، عدا الوجه و الكفين و القدمين ظاهراً و باطناً»^{١٤٩٥}.

صاحب جواهر: «عورت در زن كه پوشانيدن آن در نماز واجب است، تمام بدن اوست و پوشانيدن قرص صورت و دو كف و دو قدم برای او واجب نيست»^{١٤٩٦}.

شيخ انصاري: «جسد المرأة كله عورة عدا الوجه و الكفين و القدمين»^{١٤٩٧}.

نائيني: «أما المرأة فيجب ستر جميع بدنها عدا الوجه و الكفين و القدمين»^{١٤٩٨}.

حاج شيخ عبدالكريم حائري: «عورة المرأة جميعها الا الوجه و اليدين الى الزندين و القدمين الى الساقين»^{١٤٩٩}.

شيخ محمد مهدي شمس الدين: «قد تحصل من جميع ما تقدم أن مقتضى الأصل العملي -الإستصحاب و البراءة- هو مشروعية كشف الوجه و الكفين و القدمين، إذا لم يدل دليل

١٤٩١ - المقاصد العلية في شرح الرسالة الالفية و حاشيتها الألفية ص ٤٨١

١٤٩٢ - بحار الانوار ج ٨٣ ص ١٧٩

١٤٩٣ - الحدائق الناضرة بحراني ج ٧ ص ٧

١٤٩٤ - غنائم الايام ميرزاي قمي ج ٢ ص ٢٥٤

١٤٩٥ - مستند الشيعة ملا احمد نراقي ج ٤ ص ٢٤٢

١٤٩٦ - مجمع الرسائل صاحب جواهر ص ٢٠٥

١٤٩٧ - كتاب الصلاة شيخ انصاري ص ٢٠٤

١٤٩٨ - كتاب الصلاة، تقرير بحث النائيني للكاظمي ج ١ ص ٣٨٣

١٤٩٩ - كتاب الصلاة شيخ عبدالكريم حائري ص ٤٤

إجتهدی من کتاب أو سنة أو إجماع علی وجوب ستر هذه الاعضاء»^{۱۵۰۰}.

برخلاف تصویری که در تحدید مواضع جایز الکشف به وجه و کفین داریم، اما اکثر قاطع فقهای ما (چنان که برخی شان را در بالا ذکر کردم) تا یکی دو قرن پیش علاوه بر آن دو همچنین قائل به جواز کشف قدمین اند! این مطلب از مرور کتب فقهی در طول ادوار گذشته به دست می آید.

ایشان معمولاً از همان استدلالاتی که برای استثناء وجه و کف استفاده می کردند برای استثناء قدم هم بهره می بردند از جمله: «... لنا أنهما يظهران غالباً فکانا کالکفین بل ظهورهما لیس بفاحش مثل ظهور الوجه»^{۱۵۰۱}، «... و أما القدمان فالظاهر عدم وجوب سترهما - و به قال أبوحنيفة و الثوری و المزنی - لأن القدمین يظهر منهما فی العادة فلم یکن عورة کالکفین // لنا: إنهما يظهران غالباً فأشبهها الکفین و الوجه. و لأن ظهورهما لیس بفاحش، فکانا أولى بالترخص من الوجه»^{۱۵۰۲}، «... و کذا القدمین علی المشهور و مستنده مع بدوهما غالباً قول الباقر فی روایة محمدبن مسلم و المرأة تصلی فی الدرع و المقنعة إذا کان الدرع کثیفاً فاجتزأ علیه السلام بالدرع و هو القمیص و المقنعة و هی للرأس و القمیص لایستر القدمین غالباً»^{۱۵۰۳} و «و فی الصحیح عن محمدبن مسلم عن أبی جعفر قال: "و المرأة تصلی فی الدرع و المقنعة إذا کان الدرع کثیفاً" و هذه الروایة کما تدل علی وجوب ستر الرأس و الجسد تدل علی استثناء الوجه و الکفین و القدمین، لأنه علیه السلام اجتزأ بالدرع و هو القمیص، و المقنعة و هی للرأس، فدل علی أن ما عدا ذلك غیر واجب، و الدرع لایستر البیدین و لا القدمین بل و لا العقبین غالباً»^{۱۵۰۴}.

قطیفی بحرانی (متوفی به سال ۹۵۰ هجری) قائل است که ظاهراً هیچ قول مخالفی در جواز کشف قدم وجود ندارد: «دلیل الاستثناء عموم قوله تعالی الاماظهر منها قال ابن عباس الوجه و الکفان قلت و القدمان اولی لانهما يظهران غالباً بل ظهورهما لیس بفاحش کظهور

۱۵۰۰ - الستر و النظر شیخ محمد مهدی شمس الدین ص ۷۵

۱۵۰۱ - المعبر محقق حلی ج ۲ ص ۱۰۱

۱۵۰۲ - تذکرة الفقهاء علامه حلی ج ۲ ص ۴۴۷ مسألة ۱۰۸ // منتهی المطلب علامه حلی ج ۴ ص ۲۷۳

۱۵۰۳ - روض الجنان شهید ثانی ص ۲۱۷ + جامع المقاصد محقق ثانی ج ۲ ص ۹۶

۱۵۰۴ - مدارک الاحکام سید عاملی ج ۳ ص ۱۸۸

الوجه و لا خلاف فی الوجه و الکفین و الظاهر انه لا خلاف فی القدمین ایضاً»^{۱۵۰۵}.
 بسیاری دیگر از فقها ضمن پذیرش استثناء "وجه، کف و قدم" واژه‌های کف و به
 ویژه قدم را مقید به ظهر یا بطن می‌کنند: «... و لا یجب علیها ستر الوجه و الکفین و ظهور
 القدمین»^{۱۵۰۶}. صاحب‌جواهر در رابطه با تقیید قدم به ظهر، معتقد است منظور نفی استثناء
 باطن قدم نیست بلکه آن مفروغ‌منه بوده و اهمیّتش در مرتبه‌ای پایین‌تر از کشف ظاهر
 قدم، وجه و کف است: «لعلّ الاقتصار علی الظهر ... لا لوجوب ستر الباطن کما ظن
 باعتبار استتاره غالباً بالأرض أو الثیاب، فلا حاجة الی کشفه، بل لأنّه مفروغ‌منه و لو
 للسیرة القطعیة علی عدمه و الا لم یجتز بالأرض ساترة له مع التمكن من غیرها، و لأولویته
 من الظاهر و الوجه و الکفین قطعاً...»^{۱۵۰۷}.

در راستای تقویت مطالب، کلام خود را با سخنی از امام‌جعفر صادق دنبال می‌کنم. از
 وی پرسیده شد: مردان به چه موضعی از اندام زنان نامحرم می‌توانند نگاه کنند؟ امام در
 پاسخ "وجه، کف و قدم" یعنی همان مواضع مورد بحث را نام برد: «... عن أبی عبدالله
 قال: قلت له: ما یحلّ للرجل أن یری من المرأة إذا لم یکن محرماً؟ قال: الوجه و الکفان و
 القدمان»^{۱۵۰۸}. شیخ صدوق پیش از ذکر این حدیث می‌گوید: بر مردان روا است که به پنج
 ناحیه از جسم زنان نامحرم نگاه کنند [صورت، دو کف و دو قدم]: «للرجل أن یری من
 المرأة التي لیست له بمحرم خمسة اشیاء»^{۱۵۰۹}.

به این ترتیب مطابق رأی اکثریت قاطع فقها پوشاندن "صورت، کفین و قدمین" از
 سوی زنان مؤمن در برابر مردان نامحرم لازم نیست.

همان‌طور که اشاره کردم کاهش مواضع جایزالکشف از وجه و کف و قدم به صرف
 وجه و کف، از یکی دو قرن پیش آغاز شد و در نتیجه موجب یکی‌شدن رأی فقهای ما
 با فقهای اهل سنت گردید زیرا آنان صرفاً قائل به کشف وجه و کفین‌اند.

۱۵۰۵ - شرح الفیه شیخ‌ابراهیم قطیفی بحرانی (۹۵۰ق) کتابخانه آستان قدس، بخش نسخ خطی ش ۲۵۴۸۳ م

۱۵۰۶ - المبسوط شیخ طوسی ص ۸۷

۱۵۰۷ - جواهر الکلام ج ۸ ص ۱۷۱

۱۵۰۸ - کافی کلینی ج ۵ ص ۵۲۱ ح ۲، وسائل‌الشیعه ح ۲۵۴۲۶

۱۵۰۹ - خصال صدوق ص ۳۰۲ عنوان حدیث ۷۸

گفتنی است با این‌که برخی از "صحابه، تابعین و قدمای اهل سنت" در مورد نواحی جایز‌الکشف از عبارت وجه و کفین استفاده کرده‌اند اما چه بسا منظورشان از کفین فقط کف نبوده بلکه کف و قدم هر دو باشد. این مطلب، هم از باب تغلیب و هم از طریق مقایسه قابل تأیید است و با واقعیات پیش‌گفته در باره عصر پیامبر سازگار می‌باشد؛ به ویژه که ظهور قدم از وجه و کف، پیش‌یا افتاده‌تر بود و از آن گذشته ایشان به پابرهنه راه‌رفتن عادت داشتند (شیوع مشیهن حفاة فی جمیع الأعصار) ^{۱۵۱۰}. آلوسی در این رابطه معتقد است، چه بسا واژه "قدمین" در نزد ابن عباس و ابن عمر همانند کفین بوده و با این‌که آن را عیناً ذکر نکرده‌اند اما از طریق مقایسه با کفین بدست آید به ویژه که سختی پوشش قدم از کف بیشتر است: «أخرج ابن‌ابی‌شبیبة و عبدبن‌حمید عن ابن‌عباس أنه قال فی قوله تعالی: (الا ماظهرمنها) رقة الوجه و باطن الكف، و أخرجنا عن ابن عمر أنه قال: الوجه و الکفان و لعل القدمین عندهما کالکفین الا أنهما لم یذکراهما اکتفاء بالعلم بالمقایسة فإن الحرج فی سترهما أشد من الحرج فی ستر الکفین لا سیما بالنسبة الی أكثر نساء العرب الفقیرات اللاتی یمشین لقضاء مصالحهن فی الطرقات» ^{۱۵۱۱}.

نسفی نیز در تفسیرش آورده: «يجوز النظر الی وجه الاجنبیة و کفها و قدمیها فی روایة ... الا ما ظهرمنها إلا ما جرت العادة و الجبلة علی ظهوره و هو الوجه و الکفان و القدمان ففی سترها حرج بین» ^{۱۵۱۲}.

گفتنی است فقهای حنفی معمولاً قائل به جواز کشف قدم هستند.

گام دوم - موی سر و گردن

عناوینی که در این گام مورد بررسی قرار می‌گیرد به ترتیب زیر است:

- شهید اول، مبتکر بحث مو

- سربرهنه و موپیشان! (احادیث جواز کشف مو)

- حمل ستر مو بر استحباب (رأی برخی فقها)

۱۵۱۰ - کشف اللنام ج ۱ ص ۱۸۹، ستر العورة

۱۵۱۱ - تفسیر آلوسی ج ۱۸ ص ۱۴۱

۱۵۱۲ - تفسیر النسفی ج ۳ ص ۱۴۳ (شرح آیه ۳۰ و ۳۱ سوره نور)

- حمل بر رسم و اعتبار اجتماعی، و نه حجاب شرعی (رای کتاب)
- تردید در معنای روسری (شواهد انطباق روسری بر عمامه و پیچه)
- نقد مستندات فقهی پوشش مو
- روسری، نماد تمایز از کنیزان آلوده

شهید اول، مبتکر بحث مو

امروزه تصوّر ما از زنان مؤمنی که در صدر اسلام زندگی می‌کردند این است که "موی سرشان" را به طور کامل می‌پوشاندند و هیچ قسمتی از سر و گردن آن‌ها، به جز گردی صورت‌شان، نمایان نبوده است؛ و حتّیٰ زنانی که اینک تقیّدی به ستر مو ندارند در مورد آنان گمانی بجز ستر کامل مو و گردن ندارند. علاوه بر آن فکر می‌کنیم احادیث و روایات فراوانی که ارزش استناد فقهی داشته باشد در "لزوم پوشش مو" صادر شده است همچنین این‌گونه تصور می‌کنیم که بحث "ستر مو" از روزی که فقه جعفری شکل گرفته در میان متون فقهی وجود داشته، و فقیهان یکی پس از دیگری، به تأسّی از امام محمدباقر و امام جعفر صادق و شاگردان ایشان، حکم به لزوم آن داده‌اند یعنی بر این باوریم که فقهای نامدار فقه جعفری مانند ابن‌ابی‌عقیل عمانی، ابن‌جنید اسکافی، شیخ مفید، سیّد مرتضیٰ، شیخ طوسی، ابن‌ادریس حلّی، محقق حلّی، علامه حلّی و ... بحث "پوشش موی سر" را مورد دقّت قرار داده و حکم به لزوم آن داده‌اند.

اما باید گفت که همیشه تصوّرات، انتظارات و علایق ما با واقعیّات همخوانی ندارد؛ و در این موضوع، نه تصویری که از زنان مؤمن صدر اسلام داریم درست است، و نه احادیث صریحی در مستندات فقهی وجود دارد و نه این‌که فقهای نامبرده حکم به لزوم پوشاندن مو توسط زنان مسلمان داده‌اند! پس قضیه چیست؟

حقیقت این است که از ابتدای تأسیس فقه جعفری و ظهور فقهای بزرگ، تا قرن هشتم هجری، کسی از فقها هیچ عبارتی در باره "موی سر" و "لزوم پوشش آن" مطرح نکرده است! و در واقع (به جز عبارتی از قاضی ابن‌براج که مبهم نیز می‌نماید) اولین فقیهی که رسماً بحث پوشش مو را وارد موضوعات فقهی کرد و نیز نسبت به استتار آن

نگاه مثبتی داشت، "شهید اول" بود. شهید اول در قرن هشتم هجری می‌زیست و متوفی به سال ۷۸۶ است، یعنی اولین فقیه شیعی که به مقوله ستر موی سر پرداخته، حدود ۷/۵ قرن پس از رسول‌الله^(ص) و حدود شش قرن پس از امام جعفر صادق زندگی می‌کرده است!

تازه پس از شهید اول، این‌گونه نبود که فقهای بعدی نسبت به دیدگاه وی رویکرد مثبت داشته باشند بلکه تا قرن‌ها پس از وی یعنی تا نزدیک قرن سیزدهم هجری، یا به بحث "پوشش مو" اصلاً پرداخته نمی‌شد و در واقع سیره فقهای پیش از شهید اول رعایت می‌گردید، و یا اگر هم تحت تأثیر نوآوری شهید مورد بررسی قرار می‌گرفت گاه نسبت به استتار آن نگاه مخالف، و گاه نگاه موافق وجود داشت.

از جمله فقهای مابین شهید اول تا قرن سیزدهم که موافق پوشش مو در هنگام نمازند می‌توان محقق کرکی (۹۴۰ هـ) و شهید ثانی (۹۶۵ هـ) را نام برد. این دو با اتکا به یک نقل کلی (المرءة عورة) و نیز روایت فضیل از امام باقر (صلت فاطمة...) قائل به وجوب پوشاندن موی سر شدند. محقق کرکی در این رابطه می‌گوید: «الثالثة: ستر العورة للمصلی. و هی: القبل و الأنتیان و الدبر و ما بینهما للرجل، و جمیع البدن و الشعر عدا الوجه و الکفین و القدمین للمرأة و الخنثی»^{۱۵۱۳} و «قوله: (و یجب علی الحرة ستر رأسها) لأنها عورة کلها، و لموم: (و لایبیدن زینتهن)، و لروایة الفضیل، عن الباقر قال: (صلت فاطمة و خمارها علی رأسها لیس علیها أكثر مما وارت به شعرها و أذنیها). و کما یجب ستر الرأس یجب ستر الشعر و الأذنین و العنق، و الظاهر أن الصدغین و ما لایجب غسله فی الوضوء مما یجب ستره، لأن جمیع بدنها عورة الا ما أخرجہ دلیل»^{۱۵۱۴}. همچنین شهید ثانی می‌گوید: «... و یعلم من استثناء المذكورات لا غیر وجوب ستر الشعر و الأذنین علیها و یدل علیه أيضاً روایة الفضل [الفضیل]...»^{۱۵۱۵} وی در شرح فیه شهید اول می‌گوید: «(و الأولى) للمرأة (ستر شعرها و أذنیها؛ للروایة) التي رواها الفضیل عن الباقر قال: صلت فاطمة [و] خمارها علی رأسها، لیس علیها أكثر مما وارت به شعرها و أذنیها.

۱۵۱۳ - رسائل کرکی ج ۱ ص ۶۷

۱۵۱۴ - جامع المقاصد کرکی ج ۲ ص ۹۷

۱۵۱۵ - روض الجنان شهید ثانی ص ۲۱۷

و فی التعبير ب(الأولی) إشارة الى عدم الحكم بالوجوب، و فی الذکری قَرَّب الوجوب، و هو الوجه؛ لأن بدنها کَلَّه عورة، كما دَلَّت علیه الروایة، الا ما أخرجہ الدلیل الخاص... قوله (و الأولی ستر شعرها) بل الاصح وجوب ستر ذلك کَلَّه^{۱۵۱۶}.

اما صاحب مدارک (عاملی، ۱۰۰۹هـ) در سخنی ماندگار اعلام کرد که اکثر فقها به بحث وجوب پوشش موی سر نپرداخته‌اند. وی در شرح عبارت "و لایجوز للمرأة إلا فی ثوبین: درع و خمار، ساترة جمیع جسدها عدا الوجه و الکفین و ظاهر القدمین" که محقق حلی در شرایع الاسلام آورده چنین می‌گوید: «آگاه باش که در عبارت محقق حلی و نیز در کلام اکثر فقهای شیعه، نه تنها به وجوب پوشش موی سر پرداخته نشده بلکه از ظاهر عبارت چنین برمی‌آید که پوشاندنش لازم و واجب نیست زیرا مو جزو جسد و بدن به حساب نمی‌آید... ولی شهید اول در کتاب الذکری وجوبش را اقرب دانسته است، آن‌هم با اتکا به این روایت امام محمد باقر که گفت: فاطمه با پیراهنی که بر تن داشت به نماز ایستاد در حالی که روسری وی [از شدت کوچکی] فقط می‌توانست مو و گوش‌های او را بپوشاند. اما این روایت اگر هم سند درستی داشته باشد با این حال دلالت بر وجوب استتار مو نمی‌کند تازه ممکن است با همین روایت بتوان به عدم لزوم پوشاندن گردن استناد کرد» (و اعلم أنه لیس فی العبارة کثیرها من عبارات أكثر الأصحاب تعرض لوجوب ستر الشعر، بل ربما ظهر منها أنه غیر واجب، لعدم دخوله فی مسمى الجسد. و یدل علیه إطلاق الأمر بالصلاة فلا یقتید إلا بدلیل و لم یثبت، اذا الأخبار لاتعطى ذلك. و استقرّب الشہید فی الذکری الوجوب، لما رواه ابن بابویه، عن الفضیل، عن أبی جعفر قال: "صَلَّت فاطمة فی درع و خمار لیس علیها أكثر مما وارت به شعرها و أذنیها." و هی مع تسلیم السند لاتدل علی الوجوب. نعم یمکن الاستدلال بها علی عدم وجوب ستر العنق، (...)^{۱۵۱۷}. ظاهراً منظور صاحب مدارک از عبارت "اکثر فقها"، که به ستر مو نپرداخته‌اند، تمام فقهای آنند که تا پیش از شهید اول بوده‌اند و در نتیجه "اقلیتی" که به وجوب ستر مو پرداخته‌اند شامل شهید اول و کسانی است که پس از وی (تا زمان صاحب مدارک) آمده

۱۵۱۶ - المقاصد العلیة فی شرح الرسالة الالفیه و حاشیتنا الألفیه ص ۱۶۹ و ۴۸۱

۱۵۱۷ - مدارک الاحکام ج ۳ ص ۱۸۹

و رأی او را پذیرفته‌اند.

سبزواری (۱۰۹۰هـ) نیز با عاملی، صاحب مدارک الاحکام، موافق است و معتقد است اولاً نه تنها استنباط ستر کردن با اشکال فقهی مواجه است بلکه "لازم نبودن ستر" آن نیز می‌تواند قابل استنباط باشد ثانیاً نه تنها در کلام اکثر فقها به لزوم استتار مو پرداخته نشده، بلکه به دلیل خارج بودن مو از مصداق و مدلول "جسد و بدن" می‌توان به واجب نبودن پوشش آن حکم کرد زیرا این جسد و بدن است که متّصف به عورة بودن شده است [جسد المرأة عورة / بدن المرأة عورة] و نه موی سر که اساساً جزو جسد نیست ثالثاً این شهید اول بود که [به عنوان اولین نفر] قائل به پوشش مو شد: «و الأقوی أن جسد المرأة الحرة كلة عورة سوى الوجه والكفين والقدمين، و فی اثبات وجوب ستر العنق للمرأة اشکال، و لم یذكر فی اکثر عبارات الأصحاب وجوب ستر الشعر، و أوجبه الشهيد و فيه تأمل»^{۱۵۱۸} و «و فی اثبات وجوب ستر العنق للحرة خفاء ... و اعلم أنه ليس فی کلام المصنف^{۱۵۱۹} و أكثر عبارات الأصحاب تعرض لوجوب ستر الشعر بل ربما ظهر منها انه غير واجب لعدم دخوله فی مسمى الجسد المحكوم بكونه عورة و هو الظاهر من اطلاق الامر بالصلاة لعدم الأدلة بتقییده و استترب الشهيد فی الذکری الوجوب لما رواه ابن بابویه عن الفضیل عن أبی جعفر قال صلّت فاطمة فی درع و خمار ليس عليها أكثر مما وارت به شعرها و أذنيها و هی بعد الإغماض عن السند لاتدل علی الوجوب و يمكن الاستدلال بها علی عدم وجوب ستر العنق»^{۱۵۲۰}.

محمدباقر مجلسی هم قائل است که اکثر فقهای شیعه به وجوب پوشش موی سر نپرداخته‌اند و این شهید اول بود که [برای اولین بار] رأی به وجوب پوشش آن داد: «... ثم إنّه ليس فی کلام الأكثر تعرض لوجوب ستر الشعر، و استترب الشهيد فی الذکری الوجوب و هو أحوط»^{۱۵۲۱}.

اما از حدود قرن دوازدهم سیزدهم بحث "استتار موی سر" با حساسیت و دقت

۱۵۱۸ - کفاية الاحکام ج ۱ ص ۸۱

۱۵۱۹ - منظور از مصنف، علامه حلی است که سبزواری در حال شرح کتاب ارشاد الازهان وی است

۱۵۲۰ - ذخيرة المعاد سبزواری ج ۱ ق ۲ ص ۲۳۷

۱۵۲۱ - بحارالانوار ج ۸۳ ص ۱۸۰

بیشتری مورد بررسی فقها قرار گرفت و نسبت به گذشته (از شهید اول تا قرن دوازدهم) بر شمار و درصد موافقان پوشش افزوده گردید. فقیهانی که در این دوره موافق پوشش مو بودند، گاه به دلیل آن که مستند قوی فقهی و حدیثی در دست نداشتند، دست به دامان آیاتی از قرآن می‌شدند تا بر قوت رأی خود بیفزایند، همان آیاتی که در طول تاریخ فقه جعفری هرگز مورد استناد هیچ‌یک از فقهای قدیم و میانه، برای اثبات پوشش مو قرار نگرفته بود چرا که از آن آیات چنین برداشتی نداشتند. در این زمان، آرام آرام واژه "خمار" در آیه "ولیضربن بخرهن علی جیوبهن" کارکرد شرعی روسری امروزی را پیدا کرد آن‌هم با توجیه و یا با استناد به چند روایت تفسیری صدر اول که برای فقهای ماقبل قرن دوازده فاقد ارزش فقهی بود. فقهای پس از قرن ۱۲ را از این منظر که رأی‌شان در باره ستر مو چه هست می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف - قائلین به پوشش مو: برخی از فقها به لزوم پوشش مو گرایش پیدا کردند. از جمله محمدباقر وحیدبهبهانی (۱۲۰۵ هـ) در حاشیه‌اش بر مدارک الاحکام، طی توضیحی کوتاه و نه چندان قوی، و نیز تحت تأثیر پوشاک رایج زمان خودش، احتیاطاً رأی به پوشش گردن و مو صادر کرد: «قوله: (لاتدل علی الوجوب...) لکن فیها إشعار بأن الخمار ممّا یواری الشعر عند نساء العرب، و الآن نشاهد نساءهم علی هذا النحو خمارهم، و الظاهر أن الملحفة و المقنعة الواردتین فی الصحیحین السابقتین الخمار، بل علی‌ای حال مقنعهنّ و ملحفتهنّ تستر شعرهنّ، بل و عنقهنّ علی ما نشاهد، بل ربما کان فی قوله^(ع): (و تجلّل بها) إیماء الی ذلک، و کیف کان الأحوط الستر»^{۱۵۲۲}.

سیدعلی طباطبائی صاحب ریاض (۱۲۳۱ هـ) پس از ادعای اجماع، دلیل خود را در لزوم استتار مو و گردن، اطلاق نصّ و فتوی در عورة بودن تمام بدن زن می‌داند: «... و أما ستر الشعر و العنق فظنی کونه مجمعاً علیه و إن تأمل فیہ نادراً لشدوده و مخالفته لإطلاق النصوص و الفتاوی بکون بدن المرأة جملتها عورة»^{۱۵۲۳}. گمان شگفت‌آور وی مبنی بر "اجماع! فقها بر لزوم پوشش مو" در حالی است که تا ۷۵۰ سال پس از رحلت

۱۵۲۲ - الحاشیة علی مدارک الاحکام وحیدبهبهانی ج ۲ ص ۳۷۲

۱۵۲۳ - ریاض المسائل طباطبائی ج ۲ ص ۱۷۹

رسول اکرم، حتی یک نفر از فقهای شیعه رأی به وجوب پوشش مو نداده بود. از آن گذشته صاحب جواهر که معاصر با صاحب ریاض بود، با این که در رأیش تمایل به پوشش مو دارد با این حال اعلام کرده که بین فقهای شیعه اجماع و اتفاق نظر بر روی پوشش گردن و موی سر وجود ندارد: «نعم يمكن تحصيل الاجماع علی وجوب ستر ما عدا الوجه و الكفين و القدمين و الشعر و العنق فی الصلاة فضلاً عن منقوله»^{۱۵۲۴}. در باره ریشه اشتباه طباطبائی و دیگر کسانی که قائل به پوشاندن مو هستند در آینده توضیح خواهیم داد و همچنین مستندات ایشان را در خلال توضیحات آتی و هم به طور مستقل بیان خواهیم کرد.

بحرانی (۱۱۸۶ هـ) با اتکا به واژه‌های خمار، مقنعه و ملحفه که در احادیث متعدد به کار رفته، به لزوم پوشاندن گردن و مو رأی داده است و در تکمیل سخن خود پای آیه "ولیضربن بخرهن علی جیوبهن" (و استفاده از خمار برای نیل به مقصودش با نقل سخنانی از مجمع‌البیان طبرسی) را به میان آورده است: «... أن الظاهر من الأخبار المتقدمة - باعتبار اشتمالها علی الخمار و المقنعة التي هی عبارة عن الخمار أيضا كما ذكره أهل اللغة و غیرهم و الملحفة تلتف بها - هو ستر شعر الرأس و ستر العنق بل ستر الرأس و ما انحدر عنه ما عدا الوجه ... و من اظهر الأدلة علی ذلك قوله عزوجل "ولیضربن بخرهن علی جیوبهن" قال شیخنا أمين الاسلام الطبرسی فی تفسیر مجمع‌البیان " ... و قيل إنهن أمرن بذلك لیسترن شعرهن و قرطهن و أعناقهن، قال ابن عباس تغطي شعرها و صدرها و ترائبها و سواها". انتهى. و هو صریح - كما ترى - فی كون الخمار منسدلا الی الصدر و الظهر موجبا لستر شعر الرأس و العنق كما لا یخفی، و إن حملناه علی ما هو المعمول الآن و المتعارف بین نساء هذا الزمان فهو ابلغ و أظهر فی ستر الأجزاء المذكورة من أن یحتاج الی بیان»^{۱۵۲۵}. اما باید گفت که احادیث مذکور و واژه‌های یاد شده در آن، در زمان فقهایی که از قرون اول تا قرن دهم هجری زندگی می‌کرده‌اند نیز وجود داشته است اما هیچ یک از این فقها با استناد به واژه‌های مذکور، حکم به لزوم پوشش موی سر و گردن

۱۵۲۴ - جواهر الکلام ج ۸ ص ۱۶۵

۱۵۲۵ - الحدائق الناضرة بحرانی ج ۷ ص ۱۳

نکرده است حتی شهید اول که واضع بحث ستر مو است هرگز از این واژه‌ها و احادیث برای اثبات رأی خود استفاده نکرد بلکه دلیل خود را روایتی قرار داد که در آن به صراحت از موی سر صحبت به میان آمده است. گفتنی است در باره واژه‌های مورد استفاده بحرانی و حدیث مورد اشاره شهید اول در ادامه توضیح خواهیم داد. جالب است بحرانی که قائل به وجوب پوشش مو است، خود معترف است فقهایی که به ستر مو پرداخته‌اند تعدادشان کم است: «إذا عرفت ذلك فاعلم أن ما تقدم كله من الكلام إنما هو بالنسبة إلى بدن المرأة و جسدها من وجوب ستره كمالاً أو ما عدا المواضع الثلاثة المتقدمة و اما بالنسبة إلى شعرها فلم يتعرض للكلام فيه و قل من تعرض للكلام فيه من اصحابنا»^{۱۵۲۶}.

ب- قائلین به پوشش آن قسمت از موی سر که بر روی کاسه سر است: دسته دوم از فقیهان حاضر در قرن دوازدهم سیزدهم و پس از آن، فقهایی هستند که قائل اند فقط پوشش قسمتی از موی سر که بر روی کاسه سر قرار دارد واجب است و مابقی مو که بر روی صورت، گردن و شانه‌ها آویزان می‌شود نیاز به استتار ندارد. ملا احمد نراقی (۱۲۴۵ هـ) لزوم پوشش "تمام" موی سر را مردود دانسته چنان‌که نفی پوشش از "تمام" موی سر را هم قبول ندارد. او در این رابطه قائل به تفکیک است به این صورت که، آن قسمتی از مو که بر روی کاسه‌ی سر (محل رویش موی سر) قرار دارد را لازم به ستر می‌داند ولی آن قسمت از مو که بر روی صورت، گردن، شانه‌ها، پشت و جلوی بدن آویزان است را بی‌نیاز از ستر و پوشش دانسته: «... و منه يظهر الحال في الشعر و أنه لا يجب ستره كما صرح به بعضهم، بل العنق كما عن بعضهم، بل الأذنين أيضاً، مع احتياط في الأخير بل الثاني. و المراد بالشعر الذي لا يجب ستره ما انسدل من الرأس و وقع على الوجه و نحوه، و أمّا الواقع على الرأس فوجوب ستره مجمع عليه، و في الأخبار دلالة عليه. و منه يظهر ضعف ما استند به بعضهم - في لزوم ستر الشعر مطلقاً، و في تضعيف قول من استثناء - مما يدل على لزوم الخمار أو القناع. و أمّا الاستناد إلى كونه من العورة المجمع على وجوب سترها في الصلاة فقد عرفت ما فيه، مع أنه يمكن أن يكون شعر الرأس ممّا يجب ستره و

إن لم يكن عورة، أو تكون العورة غير ما انسدل منه»^{۱۵۲۷}.

ج- ابهام و تردید در صدور رأی: دسته سوم، فقهای اند که به رأی صریحی نرسیدند و حکم را مبهم باقی گذاردند. میرزای قمی (۱۲۳۱هـ) سند و مدرک روشنی که بتواند بر مبنای آن در باره پوشش مو حکمی صادر کند به دست نیاورده و صدور حکم را مسکوت گذارده است وی فقط هر دو احتمال پوشش یا عدم آن را مطرح کرده، و البته قول به عدم لزوم پوشش را بدون وارد کردن خدشه آورده است: «و أما الشعر فریما یقال: انه لا یظهر من الأخبار وجوب سترها، فیکتفی بالقدر الیقینی. و یمکن أن یقال: صحیحة زارة" قال: درع و ملحفة تنشرها علی رأسها، و تجلل بها" تدل علی ذلك، إذ التجلیل التعمیم و التطبيق، سیما مع ملاحظة الاصول. و استدل علیه الشهد بروایة فضیل فی صلاة فاطمة" و لیس علیها أكثر مما وارت به شعرها و اذنیها" و هی مع سلامتها فی دلالتها تأمل»^{۱۵۲۸}.

فقهای این دوره با طرح مباحث مبسوط در باره حکم مو، بحث آن را وارد دور جدیدی نمودند و به واکاوی بیشتر آن پرداختند. از این جمله می توان سیدجواد عاملی (۱۲۲۶هـ) صاحب مفتاح الکرامه و آقارضا همدانی (۱۳۲۲هـ) صاحب مصباح الفقیه را نام برد. بخش های کوتاهی از بحث نامبردگان، که یا رأی خودشان است و یا نقل دیگران و در عین حال اختلافی بودن حکم را به نمایش می گذارد، از این قرار است:

سیدجواد عاملی: «و یحتج علی وجوب ستر شعرها بخبر الفضیل عن أبی جعفر قال صلت فاطمة فی درع و خمار لیس علیها أكثر مما وارت بها شعرها و اذنیها... قلت و یمکن الاستدلال علی عدم ستر الشعر بأصل البراءة و أصل عدم الاشتراط و باطلاق الامر بالصلوة و لا دلیل یقیده و فی الاستدلال بالأصل ما مر غیر مرة و الخمار مما یواری به الشعر كما نشاهده الآن فی أخمرة العرب لأن الظاهر أن الخمار هو الفناع و قول الکاظم لا یصلح لها الا فی ملحفة مما یدل علی وجوب ستر الشعر. فتأمل. ثم أن الشعر من الرأس فیندرج تحت الاجماع المنقولة علی وجوب ستره و یمیثی الکلام فیما طال منه و تجاوز

^{۱۵۲۷} - مستندالشیعه ملااحمد نراقی ج ۴ ص ۲۴۶

^{۱۵۲۸} - مناهج الاحکام میزای قمی ص ۱۱۳

الرأس و كيف كان فالأحوط الستر»^{۱۵۲۹}، «تنطبق عليه الاجماعات الناطقه، على أن بدن المرأة و جسدها كله عورة إلا أن يقال ان البدن و الجسد لايشمل الرأس»^{۱۵۳۰} و «فی المدارک و البحار ليس في كلام الأكثر تعرض لذكر الشعر. قلت: قد أوجب ستره الشهيدان ... و المحقق الثاني ... و اليه مال أو قال به الأستاذ في حاشيته»^{۱۵۳۱}.

آغازضا همدانی: «بقي الكلام في الشعر، و هو خارج عن مسمى الجسد، فلا يعمه قولهم: "إنه يجب على المرأة ستر جميع جسدها عدا ما استثنى" و لذا صرح بعض بخلو كلام أكثر الأصحاب عن التعرض له، بل في الحدائق: قل من تعرض للكلام فيه من أصحابنا. و في المدارک قال في هذا المقام: و اعلم أنه ليس في العبارة كغيرها من عبارات الأصحاب تعرض لوجوب ستر الشعر، بل ربما ظهر منها أنه غير واجب؛ لعدم دخوله في مسمى الجسد... أقول: و ربما يغلب على الظن أن من لم يتعرض لوجوب ستر الشعر زعم أنه من توابع الجسد، فألحقه به حكماً، و إلا لنبه على عدم وجوب ستره دفعا لتوهم التبعية...»^{۱۵۳۲}.

و سرانجام در قرن ۱۴ و ۱۵ قمری یعنی از حدود یک قرن پیش (از جمله پس از عروة الوثقی سیدمحمدکاظم یزدی) قائل بودن به لزوم ستر مو به حد اکثر خود رسید. حاج آقا حسین بروجردي (۱۳۸۰ق / ۱۳۴۰ش) وجوب پوشش موی سر، چه در نماز و چه در سایر اوقات، را این چنین آورده است: «مسأله ۷۹۷: زن باید در موقع نماز، تمام بدن حتی سر و موی خود را بپوشاند ... مسأله ۲۴۴۴: زن باید بدن و موی خود را از مرد نامحرم بپوشاند...»^{۱۵۳۳} مراجع پس از وی در نیم قرن اخیر (همچون میلانی، خوانساری، حکیم، خمینی، خوئی، گلپایگانی، شریعتمداری، نجفی مرعشی و ...) نیز همان رأی حاج آقا حسین را استنباط کردند^{۱۵۳۴}.

"موی سر" که تا پیش از قرن هشتم موضوعیت نداشت و تازه پس از ورودش به

۱۵۲۹ - مفتاح الكرامه سيدجواد عاملی ج ۶ ص ۳۰ شرح

۱۵۳۰ - مفتاح الكرامه ج ۶ ص ۳۲

۱۵۳۱ - مفتاح الكرامه ج ۶ ص ۲۵ و ۲۶

۱۵۳۲ - مصباح الفقيه همدانی ج ۱۰ ص ۳۹۲

۱۵۳۳ - توضیح المسائل محشی

۱۵۳۴ - ر.ک: توضیح المسائل محشی

متون فقهی، تا یکی دو قرن اخیر دارای موافق و مخالف بود، امروزه حکمی بی معارض تلقی می‌شود. کهن نبودن لزوم ستر مو را علاوه بر اقوال پیش گفته، از نقل‌های زیر هم می‌توان به دست آورد:

محمدصادق روحانی از فقهای معاصر که خود معتقد به وجوب پوشش مو است می‌گوید: به ظاهر عبارات اکثر فقهای امامیه، این‌گونه منسوب است که آنان پوشش مو را واجب نمی‌دانستند و نیز گروهی از بزرگان امامیه از صدور رأی در این باره خودداری کرده‌اند: «الشعر: فقد نسب الی ظاهر عبارات اکثر الاصحاب: انه لایجب ستره، و عن جماعة من الاکابر التوقف فیه. و يدل علی وجوب ستره خبر الفضیل عن ابی جعفر قال: صلت فاطمة فی درع و خمارها علی رأسها لیس عیها اکثر ممّا وارت به شعرها و اذنیها. فإنه ظاهر فی ان هذا هو الواجب»^{۱۵۳۵}.

عدم استنباط پوشش مو تا پیش از شهید اول را به خوبی می‌توان از کلام صاحب جواهر بدست آورد وی هنگام برشمردن موافقان پوشش مو، نام هیچ فقیهی که پیش از شهید اول و پیش از قرن هشتم باشد را نمی‌آورد با این‌که موافقان پوشش پس از قرن هشتم را یک به یک نام می‌برد: «... و من هنا نص الشهدان فی الذکری و الدروس و الروض و المقاصد العلیة علی ما حکى عن ثانيهما و المحقق الثاني فی جامع المقاصد و فوائد الشرايع و الإصبهانی فی کشفه و العلامة الطباطبائی فی منظومته و الفاضل المعاصر فی ریاضه علی وجوب ستره، و لعله ظاهر الأستاذ الأكبر، بل و المحکی عن الألفیه و إن قال فیها إنه أولى»^{۱۵۳۶}.

دایره صدور "فتوی" در خصوص ستر مو، آن قدر تنگ است که محمدعلی انصاری مجبور شده فقط فقهای یک قرن اخیر را به عنوان کسانی که به وجوب پوشش مو "تصریح" کرده‌اند نام ببرد: «... و لكن صرح بوجوب الستر عدید من الفقهاء، منهم السادة: الیزدی، و الحکیم، و الخوئی و الخمینی»^{۱۵۳۷}.

به دلیل همین پیشینه است که فقیه معاصر حاج شیخ حسینعلی منتظری، پوشش مو را

۱۵۳۵ - فقه الصادق روحانی ج ۴ ص ۲۲۵

۱۵۳۶ - جواهر الکلام ج ۸ ص ۱۶۸ + ر.ک: مفتاح الکرامه سید جواد ج ۶ ص ۲۵ و ۲۶

۱۵۳۷ - الموسوعة الفقهية الميسرة محمدعلی انصاری ج ۲ ص ۲۴۲

مورد اختلاف فقها می‌داند: «پوشش مو، محل خلاف است»^{۱۵۳۸}.

در پایان بحث جاری به ذکر دو مطلب می‌پردازم:

الف - عدم قطع شهید: آیا شهید اوّل، که او را اوّلین فقیه امامی مذهب در پرداختن به بحث مو می‌دانند، در لزوم ستر به "قطع" رسیده بود و یا صرفاً قائل به "ترجیح" سترش نسبت به عدم ستر شد؟ مطابق بررسی‌ای که انجام دادم وی در سه کتاب از کتب خود بحث یادشده را مطرح ساخته و در هر یک از آنها حکم خود را به گونه‌ای غیر از دیگری بیان کرده است وی در کتاب الفیه از عبارت "الاولی" و در کتاب الدروس از واژه "الظاهر" و در کتاب الذکری از کلمه "الاقرب" استفاده کرده است:

«الأقرب وجوب ستر الأذنین و الشعر من المرأة»^{۱۵۳۹}.

«الأولی ستر شعرها و اذنیها للروایة»^{۱۵۴۰}.

«الظاهر أن الأذنین و الشعر فی الحرّة من العورة»^{۱۵۴۱}.

از نظر فقهی هیچ‌یک از آن سه واژه دلالت بر حکم قاطع نمی‌کند زیرا این واژه‌ها از الفاظ ترجیحی هستند و از آن گذشته وقتی هر سه کلمه را در کنار هم بگذاریم، چیزی بیش از "ترجیح" و "جوب" به دست نمی‌آید. تغییر واژه‌های به کار رفته در کلام شهید، و عدم صدور رأی قطعی، خود نشانه‌ی روشنی است بر این‌که مسأله ستر مو در نزد وی پایان نیافته است. این‌طور پیداست که رفتار محتاط‌آمیز وی در صدور حکم علاوه بر فقدان سند قوی، ناشی از جدید بودن طرح آن در کتب فقهی است زیرا وی اوّلین فردی بود که می‌خواست بحث ستر مو را مطرح کند.

بنابراین اگر بپذیریم شهید اول به حکم قطعی دست نیافته، و رویهم‌رفته قائل به ترجیح جدّی شده است در این صورت باید سراغ فقیه دیگری را گرفت که برای اوّلین بار رأی به وجوب قطعی آن داده است. بر اساس سخن سابق الذکر صاحب‌جواهر، آن فرد می‌تواند محقق‌ثانی (کرکی) و پس از وی شهیدثانی باشد که هر دو در قرن دهم

۱۵۳۸ - وبلاگ شریعت عقلانی (احمد قابل) مقاله جواب الصدیق

۱۵۳۹ - ذکری الشیعه ج ۳ ص ۱۱

۱۵۴۰ - الألفیه و النفلیه ص ۵۰

۱۵۴۱ - الدروس الشرعیه ص ۷۷

می‌زیسته‌اند. بر این اساس اولین فقهای قائل به وجوب ستر مو، حدود ۹ تا ۱۰ قرن پس از رسول اکرم (ص) و حدود ۸ قرن پس از امام جعفر صادق می‌زیسته‌اند!

ب- عبارت ابن‌براج: همان‌طور که قبلاً اشاره کردم پیش از شهید اول، عبارتی از قاضی ابن‌براج (۴۸۱ هـ) در باره موی سر وجود دارد که نشان می‌دهد گروهی از فقها در این باره نظری داشته‌اند ولی اثری از کلام‌شان، به جز همین عبارت بر جای نمانده است. ابن‌براج این عبارت را در شرح کتاب *جمل‌العلم‌والعمل* سیدمرتضی آورده: «... فاما النساء فلاخلاف فی ان ابدانهن عورة و لاخلاف ایضاً فی ان الحرّة یجب علیها ستر رأسها فی الصلوة فان ذلك لا یجب علی الأمة و ان كان قد اختلف قوم من الفقهاء فی الحرّة اذا غطت رأسها و بقى شعرها هل تجب ستره ام لا فقد اتفقوا فی الجملة علی وجوب سترها لرأسها»^{۱۵۴۲} متأسفانه این جمله تحت تأثیر جو "لزوم پوشش مو" که در دو قرن اخیر به وجود آمده، ترجمه‌ای غیر منطبق با واقعیت پیدا کرده است. اگر اشتباه نکنم از کلام صاحب جواهر این‌طور برمی‌آید که وی فقیهانی که در زمان ابن‌براج پوشاندن مو را لازم نمی‌دانستند نسبت به فقهائی که در آن زمان قائل به لزوم ستر مو بودند در اقلیت دانسته و به عبارت دیگر جوّ فقهی قرن پنجم را کاملاً به نفع طرفداران پوشش مو می‌داند: «و من هنا نص الشہیدان فی الذکری و الدروس و الروض و المقاصد العلیة علی ما حکى عن ثانیهما و المحقق‌الثانی فی جامع‌المقاصد و فوائد‌الشرايع و الاصبهانی فی کشفه و العلامة الطباطبائی فی منظومته و الفاضل المعاصر فی ریاضه علی وجوب ستره، و لعله ظاهر الأستاذ الأكبر، بل و المحکی عن الألفیه و إن قال فیها إنه أولى، خلافاً للسید فی المدارک، و لم أجد له موافقا صریحا معتدا به، نعم عن القاضی فی شرح الجمل أنه حکى عن بعض أصحابنا ذلك أيضا، و لا ریب فی ضعفه کمستنده من الأصل المقطوع بما عرفت... فحینئذ ستره مع کونه أحوط أقوى»^{۱۵۴۳} در صورتی که آن چیزی که از کلام ابن‌براج برمی‌آید دقیقاً بر عکس استنباط یادشده است یعنی در زمان ابن‌براج گروهی وجود داشتند که به موشکافی بیشتری می‌پرداختند و علاوه بر بدن و رأس، در این مورد هم به بحث

۱۵۴۲ - شرح جمل‌العلم و العمل قاضی ابن‌براج ص ۷۳

۱۵۴۳ - جواهر‌الکلام ج ۸ ص ۱۶۸

می‌پرداختند که آیا پوشش خاصّ مو نیز لازم است یا نه؟ در واقع ابن‌براج "بحثی" را که در میان "بعضی" از فقها وجود داشته بیان می‌کند و از عبارت بعدی‌اش یعنی "فقد اتفقوا فی الجملة علی وجوب سترها لرأسها" برمی‌آید که تازه همان گروه خاصّ موشکاف (که بحث موی سر را پیش کشیده بودند) و یا مجموع فقها فقط به لزوم ستر "اجمالی" سر رسیده بودند و در مورد خاصّ مو به نتیجه‌ای مبنی بر لزوم ستر دست نیافته بودند. برخلاف صاحب جواهر، از کلام سیدمحسن حکیم این‌طور پیداست که وی لازم نبودن ستر مو را از عبارت قاضی ابن‌براج استنباط کرده است: «الشعر، فعن القاضی: عدم وجوب سترهن و عن الکفاية التأمّل فیہ، و عن ألفیة الشہید: ما ظاہرہ التوقف فیہ، و فی المدارک و عن البحار: لیس فی کلام الأكثر تعرض لذکرہ، بل فی المدارک: ربما ظهر منها یعنی: من عبارات اکثر الأصحاب أنه غیر واجب...»^{۱۵۴۴}.

از آن گذشته کلام ابن‌براج گویای آن است که در غیر نماز، وی و سایر فقها فقط بدن زن را عورة و واجب‌الستر می‌دانند و نه سر او را (فامّا النساء فلاخلاف فی ان "ابدانهن" عورة و لاخلاف ایضاً فی ان الحرة يجب علیها ستر "رأسها" فی الصلوة) ولی با این‌که پوشاندن سر در غیر نماز را، به دلیل این‌که جزو عورة نیست، لازم نمی‌دانند با این‌حال قائل به وجوب ستر اجمالی آن در وقت نمازند (لاخلاف ایضاً فی ان الحرة يجب علیها ستر رأسها فی الصلوة). بر این اساس:

اولاً مو و حتی کلّ سر در غیر نماز جزو عورة و مواضع واجب‌الستر نیست.

ثانیاً در وقت نماز هم، فقط ستر اجمالی سر بدون تأکید بر خصوص مو واجب است.

سربرهنه و موپیشان! (احادیث جواز کشف مو)

روایات متعددی وجود دارد که حرام نبودن پیدایی مو، عادی بودن کشف رأس، جزو حجاب شرعی نبودن ستر سر و مو، و حتی در مواردی توصیه به ظهور مو و سر را نشان می‌دهد. برخی از آن‌ها به قرار زیر است.

الف - تصمیم فاطمه: حضرت فاطمه پس از خطری که نسبت به سلامت امام‌علی در جریان شدت عمل حاکمان برای اخذ بیعت احساس کرد، تصمیم گرفت در صورت

عدم خروج آنان از خانه‌اش موی سر را مکشوف نموده و به درگاه خدا ناله‌ی استغاثه سر دهد: «پس فاطمه بیرون آمد و گفت: والله لئن خرجنَّ او لأكشفنَّ شعری و لأعجنَّ الی الله. به خدا قسم باید بیرون روید اگر نه مویم را برهنه سازم و نزد خدا ناله و زاری کنم...»^{۱۵۴۵} و یا مطابق گزارش دیگری از همان مورد، تصمیم گرفت همراه با حسن و حسین به نزد قبر پدرش پیامبر رود، موی سرش را [نه تنها مکشوف بلکه آن را] پریشان کند، و به درگاه پروردگار فریاد برآورد: «... والله لئن لم تکفَّ عنه لأنشرنَّ شعری و لأشقنَّ جیبی و لآتیننَّ قبر أبی و لأصیحنَّ إلی ربی، فأخذت بید الحسن و الحسین، و خرجت ترید قبر النبی...»^{۱۵۴۶}.

ب- در سوگ امام علی: زنان بنی‌هاشم پس از شنیدن خبر شهادت امام، با سرهای برهنه و موهای پریشان از خانه‌هاشان خارج شدند: «... و أوصاهم بطاعة الله و طاعة أخویهم الحسن و الحسین... ثم قضی نحبه صلوات الله و سلامه علیه، فأقاموا عزاء، و ارتفعت الأصوات بالنیاحه و العویل من أهل بیته و نسائه و هن حاسرات، و خرجت نساء بنی‌هاشم مشققات الجیوب، ناشرات الشعور، لاطمات الخدود، و ارتجت الكوفة بالنیاحه و العویل، و دهش الناس و صار كأنه الیوم الذی مات فیهِ رسول الله...»^{۱۵۴۷}. از این واقعه که در حضور دو امام معصوم، امام حسن و امام حسین، رخ داد می‌توان حرام نبودن پیدائی مو را به دست آورد.

ج- سخنرانی دختران امام علی برای یاران حسین: زینب و دیگر دختران امام علی و پیامبر، در پی امر امام حسین از خیمه‌ها بیرون آمدند و با موهای آشفته و پید، یاران حسین را با سخنان خود تحریض به دفاع در برابر دشمن کردند: «... ان الحسین أمر أهل بیته یوم الطف عند اشتداد الحرب بالخروج من الخدور، تحریضا للأصحاب علی المجاهدة و القتال فی میدان المعركة، حیث قال: یا زینب، و یا أم کلثوم، و یا رقیة، و یا سکینه، و یا أهل بیت النبوة أخرجن من خدورکن. فخرجن بارزات الوجوه، ناشرات الشعور، لاطمات الصدور، یندبن و ینکبن و یقلن: یا أنصار دین الله ألا تدفعون عن بنات

۱۵۴۵ - تاریخ یعقوبی ترجمه محمدابراهیم آیتی ج ۱ ص ۵۲۷

۱۵۴۶ - تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۶۷، بحارالانوار ج ۲۸ ص ۲۲۸

۱۵۴۷ - وفيات الاثمه ص ۶۴

رسول الله؟ ألا تذبون عن حرم رسول الله؟ و الأصحاب ينظرون إليهن و يبكون بين أيديهن، فقالوا للحسين: يا ابن رسول الله والله لا يصيبك أحد بسوء مادام منا عرق نابض...»^{۱۵۴۸}. از این واقعه که در حضور مؤثر معصوم صورت گرفت می توان تقریباً عدم حرمت کشف مو را استنباط کرد.

د- در سوگ حسین(ع): در این باره چند گزارش می آورم: ۱- پیش از شهادت: زینب پس از این که از مکالمه امام حسین در شب عاشورا دریافت کرد که حضرت فردا به شهادت می رسد به صورت سربرهنه از خیمه خارج، و به سوی وی روانه شد: «قال أبو مخنف حدثني الحرث بن كعب و أبو الضحاک عن علي بن الحسين ابن علي قال إني جالس في تلك العشيّة التي قتل أبي صبيحتها و عمتي زینب عندی تمرضنی ... فإنها سمعت ما سمعت و هي امرأة و فی النساء الرقة و الجزع فلم تملك نفسها أن و ثبت تجر ثوبها و إنها لحاسرة حتى انتهت إليه فقالت و ا ثكلاه ليت الموت أعدمني الحياة...»^{۱۵۴۹}.

۲- با دیدن اسب بی سوار حسین: زنان کربلا پس از مشاهده اسب بی صاحب حسین، موپیشان از خیمه ها خارج شدند: «فلما رأين النساء جوادك مخزيا، و نظرن سرجك عليه ملويا، برزن من الخدور، ناشرات الشعور على الخدود، لاطمات الوجوه، سافرات، و بالعويل داعيات...»^{۱۵۵۰}. ۳- عزاداری کوفیان: مردان و زنان کوفه در پی ورود کاروان اسرا جمع شدند و با سخنرانی زینب، فاطمه و ام کلثوم به عزاداری پرداختند و زنان کوفه، که یک شهر کاملاً اسلامی بود، سرهای خود را برهنه و موهاشان را آشفته و پریشان کردند: «قال الراوی: فضجّ الناس بالبكاء و النحيب و النوح، و نشر النساء شعورهن، و حثين التراب على رؤوسهنّ، و خمس وجوههنّ، و لطنن خدودهنّ، و دعون بالويل والثبور، و بكى الرجال و تنفوا لحاهم، فلم يُرَ باكیةٌ و باكٍ أكثر من ذلك اليوم. ثمّ، أنّ زين العابدين أوماً إلى الناس أن اسکتوا، فسکتوا، فقام قائماً، فحمدالله...»^{۱۵۵۱}. ۴- عزاداری تمام زنان مدینه: دختران عقیل بن ابی طالب با دریافت خبر شهادت امام حسین،

۱۵۴۸ - اللمعة البيضاء تبریزی انصاری ص ۳۲۳ و ۳۲۴

۱۵۴۹ - تاریخ الطبری ج ۴ ص ۳۱۸ و ۳۱۹ + الارشاد شیخ مفید ج ۲ ص ۴۴۴ و ۴۴۵

۱۵۵۰ - المزار محمد بن المشهدی ص ۵۰۴

۱۵۵۱ - لهوف سید بن طاووس ص ۲۰۶

سربرهنه از خانه‌شان در مدینه خارج شدند و گریه‌کنان مرثیه‌سرایبی کردند: «فخرجت أمّ لُقمان بنت عقيل بن أبي طالب حين سمعت نعي الحسين حاسرة، و معها أخواتها: أمّ هانئ و أسماء و رملة و زينب، بنات عقيل بن أبي طالب عليهنّ تبكي قتلاها بالطفّ و تقول: ...»^{۱۵۵۲}؛ و پس از ورود اسرا به شهر مدینه، همه‌ی زنان این شهر، خود را سربرهنه کردند و به عزاداری در سطح شهر پرداختند: «... فما بقيت في المدينة مخدرة و لا محجبة إلا برزن من خدورهن مكشوفة شعورهن مخمشة وجوههن، ضاربات خدودهن، يدعون بالويل و الثبور، فلم أر باكيا أكثر من ذلك اليوم و لا يوما أمر على المسلمين منه ...»^{۱۵۵۳} از این چند واقعه که اکثراً با حضور و سکوت معصوم یعنی امام سجّاد روی داد می‌توان پی به عدم تحریم کشف مو برد. ۵- تأسی شیعیان در قرون بعدی: «ثم دخلت سنة ثنتين و خمسين و ثلاثمائة. في عاشر المحرم من هذه السنة أمر معز الدولة بن بويه قبحه الله [!] أن تغلق الأسواق و أن يلبس النساء المسوح من الشعر و أن يخرجن في الأسواق حاسرات عن وجوههن، ناشرات شعورهن يلطنن وجوههن ينحن على الحسين بن علي بن أبي طالب، و لم يكن أهل السنة منع ذلك لكثرة الشيعة و ظهورهم، و كون السلطان معهم»^{۱۵۵۴}.

ه- نماز حاجت: برهنه‌بودن سر، چنان عادی و غیر حرام بود که امام باقر گفت اگر زنان حاجتی از درگاه خدا دارند به پشت‌بام روند، دو رکعت نماز بخوانند و سر را رو به آسمان مکشوف کنند چه، اگر چنین کنند خدا درخواست‌شان را اجابت می‌نماید و ناامیدشان نمی‌کند: «الصدوق في الخصال... عن جابر الجعفی، عن أبي جعفر محمد بن علي، قال: إذا كانت للمرأة إلى الله حاجة، صعدت فوق بيتها، و صلت ركعتين، و كشفت رأسها إلى السماء، فإنها إذا فعلت ذلك، استجاب الله لها و لم يخيبها»^{۱۵۵۵}. چنان‌که ملاحظه شد اجابت دعای زنان از مسیر کشف رأس می‌گذرد.

۱۵۵۲ - الارشاد شيخ مفيد ج ۲ ص ۴۸۳

۱۵۵۳ - بحار الانوار ج ۴۵ ص ۱۴۷

۱۵۵۴ - البداية و النهاية ابن كثير ج ۱۱ ص ۲۷۶

۱۵۵۵ - مستدرک الوسائل ۶۸۹۸ + بحار الانوار ج ۸ ص ۳۴۲ باب صلاة الحاجّة

و- التَّجَاءُ مَادِرَ بِهِ خُدا: خواهرزاده‌ی امام صادق به شدت مریض شد و از او قطع امید کردند. در این حال خواهر، فردی را نزد امام فرستاد و حضرت در محل حاضر شد. امام از خواهر خواست به بالای بام رود، مقنعه از سر بردارد، موهایش را نمایان گذارد و دعای زیر را برای شفای فرزند بخواند او نیز چنین کرد و فرزند شفا یافت: «دعاء الوالدة للولد من فوق البيت. علی بن مهران بن الولید العسکری قال حدثنا محمد بن سالم عن الأرقط و هو ابن أخت أبي عبدالله الصادق قال: مرضت مرضاً شديداً و أرسلت أُمی إلى خالی فجاء و أُمی خارجة فی باب البيت و هی أم سلمة بنت محمد بن علی و هی تقول و اشباباه فرآها خالی فقال ضمی علیک ثيابک ثم ارقی فوق البيت ثم اکشفی قناعک حتی تبرزی شعرك إلى السماء ثم قولی أنت أعطیتنیه و أنت وهبتہ لی اللهم فاجعل هبتک الیوم جدیدة انک قادر مقتدر ثم اسجدی فإنک لا ترفعین رأسک حتی یرأ ابنک فسمعت ذلك و فعلته قال فقمتم من ساعتی فخرجت مع خالی إلى المسجد»^{۱۵۵۶}.

ز- در نماز یومیّه: امام صادق علاوه بر این که خواهرش را دلالت کرد که در زیر پهنه‌ی آسمان، روسری از سر بردارد و دست به دعا، شفای فرزند را از خدا بخواهد همچنین نماز سربرهنه و بی‌روسری را نیز فاقد ایراد می‌داند: «... عن ابی عبدالله قال: لا بأس بالمرأة المسلمة الحرّة أن تصلی و هی مکشوفة الرأس»^{۱۵۵۷} (اشکالی ندارد که زنان آزاد مسلمان، سربرهنه نماز بخوانند) و «عن ابی عبدالله قال: لا بأس أن تصلی المرأة المسلمة و لیس علی رأسها قناع»^{۱۵۵۸} (ایرادی ندارد که زن مسلمان، بدون این که مقنعه بر سرش باشد، نماز بخواند). این در حالی است که ستر در حین نماز از غیر آن جدی‌تر است. مجلسی در ملاذالاخیار، و فیض‌کاشانی در مفاتیح‌الشرایع، حدیث اول را موثق می‌دانند.

نتیجه: از مجموع اخبار فوق نتیجه می‌گیریم که پیدا بودن مو (و گردن) حرام شرعی تلقی نمی‌شد.

۱۵۵۶ - طب الأئمة ابن‌سبور الزیات ص ۱۲۲، بحار الانوار ج ۹۲ (۹۵) ص ۱۰

۱۵۵۷ - تهذیب الاحکام شیخ طوسی حدیث ۸۵۷

۱۵۵۸ - تهذیب ح ۸۵۸

حمل بر استحباب (رای برخی فقها)

جمع بین ادله، برخی از فقها (مانند مقدّس اردبیلی) را به این سمت سوق داده که در نوع حکم استنباطی شان در مورد ستر مو (و گردن) به "استحباب" روی آورند و آن را از نوع واجب ندانند زیرا از طرفی مطابق روایات متعدّد، پوشاندن مو برای کنیزان را غیر لازم و بلکه منهی دانسته و از سوی دیگر پوشاندنش برای زنان آزاد را مورد خواست شرع می‌دانند. گویا تساوی جنسیت زنان آزاد با کنیزان، آنان را به تقلیل حکم استنباطی در مورد زنان آزاد رسانده است. ملامحسن فیض‌کاشانی نیز، نه به روش فوق بلکه به دلیل عدم دلالت روایات بر وجوب ستر گردن و موی سر، صرفاً قائل به احتیاط شده است که با کلام وی در انتهای فصل آشنا می‌شویم (...). هما کما تری لاتدلان علی وجوب ستر شعر الرأس و العنق کما یفهم من کلام الاکثر ... و چنان‌که قبلاً آوردم محمدباقر مجلسی هم، از صدور فتوا فاصله گرفته و به احتیاط روی آورده است: «لیس فی کلام الاکثر تعرّض لوجوب ستر الشعر، و استترب الشهد فی الذکری الوجوب و هو أحوط».

احمد قابل از معاصرین، مطابق تحقیقش به "استحباب" ستر گردن و مو بسنده کرده و آن را مورد توجّه و پردازش قرار داده است. اینک با توضیحات وی، که در بردارنده نقل‌هایی از سایر فقها می‌باشد، آشنا می‌شویم:

«اکثریت فقهاء، پوشاندن سر را برای زنان مسلمان آزاد (غیر برده) لازم دانسته‌اند ... تمامی فقهای شیعه (بلکه تمامی فقهای اسلام) پوشاندن سر و گردن را بر زنان مسلمانی که برده بودند، واجب نمی‌دانند. بلکه مثل شیخ صدوق و گروهی از علمای قم (در زمان صدوق) پوشش سر را بر زنان برده، حرام می‌شمردند ... مرحوم صاحب‌جواهر پوشاندن اجزاء بدن (به استثنای صورت، دست‌ها تا مچ، پاها تا مچ، گردن، موی سر) را اجماعی می‌داند. یعنی در موارد استتنا شده، نظریات فقهاء مختلف است و اتفاق نظری وجود ندارد. ایشان از قول شهید اول در الفیه و صاحب‌مدارک نقل می‌کند که نظر آنان، عدم وجوب پوشش مو و گردن است و می‌نویسد: قاضی ابن‌براج، عدم وجوب پوشش مو را به بعضی از علمای شیعه نسبت داده است (ج ۸ ص ۱۶۶ تا ۱۶۹). صاحب‌جواهر، نظر خود را این‌گونه بیان کرده است: پوشاندن موی سر، مطابق با احتیاط، بلکه قول قوی‌تر

است. بنابراین فتوای صریح بر لزوم آن ارائه نکرده است، بلکه از روی احتیاط و احتمال، ابتدائاً احتیاط کرده و سپس آن را ترجیح داده است. از مجموع این بررسی، روشن می‌شود که مسأله، اختلافی است و اجماع مسلمانان در این امر (پوشش سر و گردن) محقق نشده است ... البته مقتضای جمع عرفی بین دلائل وجوب و دلائل عدم وجوب، تصرف در مدلول آن‌ها است. اگر به این قاعده عمل شود نتیجه‌ی آیات و روایات نیز مؤید عدم وجوب پوشش سر و گردن می‌شود و تنها "استحباب" را ثابت می‌کند. با توجه به مطالب یادشده، بنده مبتنی بر دلائل علمی، پوشش بدن را لازم می‌شمارم ولی پوشش سر و گردن را مستحب شرعی می‌دانم ... عدم وجوب پوشاندن سر و گردن زنان برده‌ی مسلمان (که مقتضای دلائل نقلی معتبر و گرایشی اجماعی است) نشان‌گر این امر بسیار مهم است که؛ در مرئی و منظر بودن سر و گردن هر زن مسلمانی، حرام نیست. به عبارت دیگر؛ نه زن بودن و نه مسلمان بودن زن دلیل وجوب پوشش سر و گردن نیست. چرا که زنان برده‌ی مسلمان هم "زن" و هم "مسلمان" بودند و پوشش سر و گردن (و حتی برخی اجزای دیگر بدن، بنا بر اظهارات صریح برخی فقهاء) بر آنان واجب نبود. حتی برخی معتقد به کراهت یا حرمت پوشش سر برای زنان برده‌ی مسلمان بوده‌اند. [احمد قابل سپس به نقل عباراتی از ابن براج، صاحب‌جواهر، سبزواری، صاحب‌مدارک، مجلسی، نراقی و مقدس‌اردبیلی، مبنی بر لازم نبودن ستر مو (یا بخشی از آن) و گردن و یا احتیاط آنان در صدور رأی، می‌پردازد و همچنین عدم دلالت آیات جلباب و خمار بر وجوب ستر مو را مورد توجه قرار می‌دهد و آن‌گاه نتیجه می‌گیرد که] به گمان من، مقتضای جمع دلالتی و ضرورت اعمال آن در این مسأله، نتیجه‌ای جز پذیرفتن حکم استحباب پوشش سر و گردن را در پی نخواهد داشت. این ادعای بدون دلیل فردی ناآگاه به فقه شیعه نیست بلکه بزرگانی از فقه و اصول و فضل و تقوا و تقدس، به این امر توجه کرده‌اند. مرحوم مقدس‌اردبیلی در این خصوص می‌نویسد (مجمع الفائدة و البرهان ۱۰۵/۲): "و لولا خوف الاجماع المدعی، لامکن القول باستثناء غیرها من الرأس و ما یظهر غالباً، فتأمل... و الجمع بین الادلة ایضاً بالحمل علی الاستحباب طریق واضح، فتأمل = اگر ترسی از اجماع ادعایی نبود، امکان منطقی استثنای غیر صورت و دست‌ها، یعنی

سر و چیزهای دیگری که در اغلب اوقات آشکار بوده‌اند نیز وجود داشته و دارد. پس در این نکته درنگ کن... و جمع بین دلایل به گونه‌ای که حمل بر استحباب شوند، روشی روشن و پذیرفته شده است، پس درنگ کن... و بالجمله، لایخفی تأیید هذه الاخبار للاستثناء المتقدم. لان ظاهرها عدم وجوب ستر الرأس، فكيف القدم؟ ... = خلاصه سخن آن است که؛ این روایات، استثنای پیش‌گفته (در خصوص صورت و دست‌ها تا میچ) را تأیید می‌کند، چرا که ظاهر آن‌ها عدم وجوب پوشش سر است، تا چه رسد به پاها؟ ... " فکر می‌کنم کلام این فقیه اصولی شیعه در "جمع بین ادله" و "حمل بر استحباب" و این‌که این روش "طریقی واضح" و شناخته شده و روش‌مند است، به حد کافی صراحت در مطلوب داشته باشد. همچنین عبارت عدم وجوب ستر الرأس به حد کافی، روشنی و صراحت دارد. مرحوم حاج آقارضا همدانی نیز در مورد روایات موثقه‌ی ابن‌بکیر از امام صادق که می‌گوید: زن مسلمان آزاده می‌تواند بدون داشتن پوشش سر، نماز بخواند آورده است (مصباح‌الفقیه ۳۸۵/۱۰): "و لولا اعراض المشهور عن ظاهر هذه الرواية، لامکن الجمع بینها و بین اکثر الاخبار المتقدمة بالحمل علی الاستحباب = اگر روی‌گردانی مشهور فقهاء نبود، امکان منطقی برای جمع دلالی بین این روایات و اکثر روایات پیش‌گفته وجود داشت که حمل بر استحباب شوند." بنابراین "الحمل علی الاستحباب = حمل بر استحباب" امری ابداعی و اختراعی نیست، بلکه مبنایی است که بزرگانی از فقه شیعه با چند قرن فاصله از زمان ما، این مطلب را در خصوص پوشش سر نیز بکار برده و به ارث گذاشته و رفته‌اند. توجه به مبنایی پذیرفته شده و میراث سلف صالح و گزینش علمی در مسائل اختلافی، امری جدید و خروج از روش و مبنای فقهی رایج نیست»^{۱۵۵۹}.

رأی فوق، گرچه بتوان با آن مابین احادیث مربوط به حجاب زنان آزاد با کنیزان را جمع کرد و برای فتوا مورد استفاده قرار داد، اما با این حال پرده از حقیقت بر نمی‌دارد زیرا اساساً استفاده از روسری و سرانداز، برای رعایت حجاب! (پوشش شرعی، اخلاقی و جنسی) نبود و در قلمرو ستر شرعی تعریف نمی‌شد که لزوم کاربردش واجب باشد یا

مستحب. توضیح مطلب را در عنوان بعدی پی می‌گیریم.

حمل بر رسم و اعتبار اجتماعی، و نه حجاب شرعی (دلایل عدم "تشریح" روسری) رأی کتاب

روایات متعددی در مورد ستر رأس وارد شده که البته معمولاً مربوط به "قرن دوم"، "حین صلاة" و "فاقد تأکید بر خصوص مو" است. با این‌همه نه تنها از این روایات نمی‌توان استنباط "وجوب" کرد بلکه برخلاف توضیحات مندرج در عنوان قبلی، حتی نمی‌توان استنباط "استحباب" را از آن‌ها داشت! زیرا روایات در صدد تشریح "حجاب شرعی" نیستند بلکه از آن ستر، هدف دیگری غیر از حجاب شرعی و اخلاقی دنبال می‌شد که عبارت از کسب تشخص، عمل به عرف، تمایز نسبت به کنیزان و مسائلی از این دست بود. بنابراین استفاده‌ی زنان آزاد از روسری، "رسم" بود و نه "حجاب"!

دلایلی که باعث می‌شود ستر خصوص مو و حتی ستر سر را مربوط به حجاب شرعی، و ناشی از عفت جنسی ندانیم بلکه آن را مربوط به رسم و عرف بدانیم؛ و به عبارت دیگر دلایلی که باعث عدم استنباط "تشریح" روسری می‌شود از این قرار است:

الف- معافیّت کنیزان مسلمان: روایات متعددی وجود دارد که لازم نبودن استفاده‌ی کنیزان مسلمان از روسری، و بلکه منهی و ممنوع بودن آن برای ایشان را مورد تذکر قرار داده است که از تکرار آن‌ها پرهیز می‌کنم. اگر منشأ استفاده از روسری پوشیدگی سر و خصوص مو از نامحرم (آن‌هم به دلایل شرعی، اخلاقی و عدم تهییجات جنسی) است در این صورت چه فرقی بین کنیزان مسلمان با زنان آزاد مسلمان است به ویژه که کنیزان از نژادهای متنوع‌تر با موهای رنگارنگ‌تر بودند: «... برخی بردگان زمان ائمه‌ی هدی اهل ایران و اروپا بودند و از نظر تنوع رنگ مو و زیبایی، از بسیاری زنان عرب در مکه و مدینه و یمن زیباتر و جذاب‌تر بودند»^{۱۵۶۰}. بنابراین از آن‌جا که ساختار فیزیکی کنیزان مسلمان فرقی با دیگر زنان مسلمان ندارد پس ستر رأس زنان آزاد مسلمان را اساساً نمی‌توان مربوط به حجاب شرعی، چه واجب چه مستحب، دانست.

ب- آزادی و بلکه معافیت زنان مسلمانی که زیر بارِ روسری نمی‌روند: مطابق روایات وارده، زنان مسلمان "روستایی، بادیه‌نشین، کارگری‌شده، و تهامی" که زیر بار استفاده از روسری نمی‌رفتند، آزاد بودند بدون روسری در جامعه حاضر شوند و مردان مؤمن نیز اجازه داشتند به سر و موی آنان نگاه کنند. از نوع زنان استثنا شده، چنین برمی‌آید که کشف رأس آنان در نزد شارع، حرام شمرده نمی‌شود. روایتی که کلینی در این باره آورده از این قرار است: «باب النظر إلى نساء الأعراب و أهل السواد ... عن عبّاد بن صهیب قال: سمعت أبا عبد الله يقول: لا بأس بالنظر إلى رؤوس أهل التهامة و الأعراب و أهل السواد و العلوج لأنهم إذا نهوا لا ينتهون. قال: و المجنونة و المغلوبة علی عقلها و لا بأس بالنظر إلى شعرها و جسدها ما لم يتعمد ذلك»^{۱۵۶۱} (امام صادق: نگاه کردن به موهای زنان تهامه و بادیه‌نشین و دهات و کفار اشکالی ندارد؛ چون اینان اگر نهی شوند به آن توجه نمی‌کنند (...)^{۱۵۶۲}. از تصریح بر جواز رؤیت سر و موی‌شان توسط مردان نامحرم، اساساً می‌توان به عدم ارتباط ستر مو به حجاب شرعی پی برد و آن را از نوع آداب خاص اجتماعی و احترامات متعارف و تشخیص‌ها دانست، همان چیزی که زنان یادشده در قید رعایتش نبودند.

این آزادی در مورد زنان اهل ذمه (اهل کتاب ساکن در جامعه اسلامی) نیز برقرار بود و آنان می‌توانستند بدون سرانداز در جامعه تردد کنند: «عن عبّاد بن صهیب قال: سمعت أبا عبد الله يقول: لا بأس بالنظر إلى شعور نساء أهل تهامة و الأعراب و أهل البوادی من أهل الذمة و العلوج لأنهم إذا نهين لا ينتهين. قال: و المجنونة ...»^{۱۵۶۳}، «عن السكونی، عن أبي عبد الله قال: قال رسول الله: لا حرمة لنساء أهل الذمة أن ينظر إلى شعورهن و أیدیهن»^{۱۵۶۴} و «عبدالله بن جعفر فی قرب الاسناد ... عن علی بن ابي طالب قال: لا بأس بالنظر إلى رؤوس نساء أهل الذمة، و قال: ينزل المسلمون علی أهل الذمة فی أسفارهم و

۱۵۶۱ - کافی ج ۵ ص ۵۲۴، گزیده کافی ۳۱۶۷

۱۵۶۲ - میزان الحکمه با ترجمه فارسی ح ۲۰۲۷۸

۱۵۶۳ - من لایحضره الفقیه ح ۴۶۳۶، گزیده فقیه ح ۱۳۰۹

۱۵۶۴ - کافی ج ۵ ص ۵۲۴، وسائل الشیعه ۲۵۴۴۰

حاجاتهم، و لا ينزل المسلم على المسلم إلا بإذنه»^{۱۵۶۵}.

ج- معافیت عمومی در مواقعی که رعایت تشخص و رسم، جایی ندارد: روایات متعددی وجود دارد که به خوبی گویای آن است که وقتی زنان مسلمان رسم و عرف اجتماعی و تشخص و اعتبار خود را نادیده می‌گرفتند بدون روسری و سرانداز ظاهر می‌شدند؛ و این نشان از آن دارد که وجود روسری ناشی از عرف و تشخص و اعتبارات اجتماعی است و نه مربوط به حجاب شرعی! روایات مورد استناد تماماً در عنوان "سربرهنه و موپیشان" آورده شد که مطابق آن: فاطمه وقتی نسبت به جان امام علی احساس خطر کرد رسوم اجتماعی را نادیده گرفت و مصمم شد که سربرهنه و آشفته‌مو فریاد اعتراض برآورد، یا زینب پس از این‌که در شب عاشورا از مضمون کلام امام حسین فهمید که امام به شهادت می‌رسد بی‌توجه به عرف رایج، سربرهنه از خیمه به سمت وی خارج شد، یا همین زینب و دیگر دختران امام علی در اثر عظمت حادثه کربلا بی‌توجه به تشخص‌های اجتماعی سربرهنه به سخنرانی پرداختند و یاران حسین را به دفاع در برابر سپاه یزید تحریض کردند، یا زنان کوفه و مدینه همگی شخصیت اجتماعی خود را زیر پا نهادند و سربرهنه و موپیشان در سطح شهر به سوگ حسین بن علی نشستند، یا زنان در هنگام نماز حاجت باید شأن خود را نادیده می‌گرفتند و سربرهنه بر بام در مقابل پروردگار قرار می‌گرفتند، و یا مادر می‌بایست برای جلب نظر پروردگار در شفای فرزند رو به موتش شخصیت اجتماعی‌اش را نادیده می‌گرفت و مقنعه را بر می‌داشت و با موه‌های آشکار از وی طلب بازگرداندن فرزند را می‌کرد.

د- معافیت، در صورتی که روسری‌شان را پیدا نکنند: امروزه اگر زنان مؤمن، روسری‌شان را گم کنند و یا به نحوی آن را از دست دهند در این صورت، تا وقتی وسیله‌ای برای ستر سر نیابند، هرگز از خانه بیرون نمی‌روند زیرا پوشاندن سر را امری شرعی دانسته، و خود را شرعاً موظف به استفاده از روسری (یا چیزهای مشابه) می‌دانند؛ اما اگر زنی در عصر پیامبر و حتی در عصر امام باقر، فاقد روسری بود و یا فعلاً دم دستش نبود در این صورت مانعی شرعی برای خروج وی از منزل وجود نداشت زیرا

استفاده از روسری و پوشاندن سر در آن عصر امری عرفی بود و نه شرعی و ناشی از رعایت مسائل جنسی! به این حدیث دقت کنید: «عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر قال: لا يصلح للجارية إذا حاضت إلا أن تختمر إلا أن لاتجده»^{۱۵۶۶} (امام باقر گفت: دختران از وقتی به بلوغ می‌رسند، فقط موقعی می‌توانند سربرهنه بیرون روند که روسری‌شان را پیدا نکنند؛ ولی در غیر این صورت خوب نیست بدون روسری بیرون روند).

هكذا حکایت زنان کنونی و زنان عصر مذکور در مورد نماز نیز چنان است: «عن یونس بن یعقوب، أنه سأل أبا عبد الله عن الرجل يصلی فی ثوب واحد؟ قال: نعم. قال: قلت: فالمرأة؟ قال: لا، و لا يصلح للحرّة إذا حاضت إلا الخمار، إلا أن لاتجده»^{۱۵۶۷} (امام صادق در پاسخ به این سؤال که آیا زنان می‌توانند با یک جامه نماز بخوانند، گفت: شایسته نیست زنان آزاد از وقتی بالغ می‌شوند بدون روسری نماز بخوانند مگر این که روسری‌شان را پیدا نکنند).

هـ- عدم ظهور الفاظ روایات بر حجاب شرعی: علاوه بر دو حدیث فوق همچنین به این یکی دقت کنید: «عن عبدالرحمن بن الحجاج قال: سألت أبا إبراهيم عن الجارية التي لم تدرك، متى ينبغي لها أن تغطّي رأسها ممن ليس بينها وبينها محرم؟ و متى يجب عليها أن تقنّع رأسها للصلاة؟ قال: لاتغطّي رأسها حتى تحرم عليها الصلاة»^{۱۵۶۸} (راوی گوید از امام کاظم پرسیدم: دختران از چه وقتی شایسته است سرشان را از نامحرم بیوشند و نیز از چه زمانی بر آنان واجب است برای نماز از مقنعه استفاده کنند؟ امام پاسخ داد: تا زمانی که [اولین حیض را می‌بینند و در نتیجه] نماز بر آنها حرام می‌شود لازم نیست سرشان را بیوشند).

چنان‌که در این سه روایت ملاحظه شد، در نهی از سربرهنه بودن، از فعل لا يصلح (شایسته نیست، خوب نیست) و در ترغیب به پوشاندن سر از فعل ينبغي (شایسته است، سزاوار است) استفاده شد که هیچ‌یک ظهور در وجوب و حرمت ندارد؛ این در حالی است که راوی در مورد پوشاندن سر در حین نماز! از فعل يجب (واجب است) استفاده

۱۵۶۶ - وسائل الشیعه ۲۵۴۹۵ [الکافی ۵: ۱/۵۳۲]، صحیح الکافی محمدباقر بهبودی ۳۱۸۰

۱۵۶۷ - وسائل الشیعه ۵۵۴۰ [القیه ۱۰۸۲]

۱۵۶۸ - وسائل الشیعه ۲۵۴۹۶ [الکافی ۵: ۲/۵۳۳]، صحیح الکافی ۳۱۸۱

کرد که اهمّیت بیش‌تر نماز به غیر نماز را در نزد مردم نشان می‌دهد. در واقع از افعال به کار رفته و از نوع بیان جملات (به ویژه در روایات غیر صلاتی) می‌توان پی به عدم تأکید بر شرعی بودن روسری برد و کاربرد آن را عرفی و اعتباری دانست؛ به همین خاطر در احادیثی که به ایراد نداشتن کشف سر می‌پردازد مراد، عدم ایراد آن از حیث شرعی است (لا بأس أن تصلى المرأة المسلمة و لیس علی رأسها قناع: ایرادی ندارد زن مسلمان بدون روسری نماز بخواند).

در پایان، بار دیگر ترجمه دو حدیث اول را، با هدف تشخیص شرعی یا عرفی بودن مسئله، مرور می‌کنیم:

امام باقر: خوب نیست دختران بالغ، بدون روسری از خانه خارج شوند مگر این‌که آن را نیابند.

امام صادق: شایسته نیست زنان بالغ، بدون روسری نماز بخوانند مگر این‌که روسری‌شان را پیدا نکنند.

و- عدم استقبال زنان مهاجر از روسری: گزارشاتی که در مورد ظهور روسری وارد شده، گویای آن است که (تحت تأثیر تفسیری که از آیات جلباب یا خمار در میان انصار شکل گرفت) فقط زنان انصار (مدینه) به روسری روی آوردند، و در واقع زنان مهاجر (مکه) چنین نکردند: «عایشه همواره زنان انصار را این‌چنین ستایش می‌کرد: مرحبا به زنان انصار. همین‌که آیات سوره نور نازل شد یک نفر از آنان دیده نشد که مانند سابق بیرون بیاید. سر خود را با روسری‌های مشکی می‌پوشیدند. گوئی کلاغ روی سرشان نشست است. در سنن ابوداود جلد ۲ صفحه ۳۸۲ همین مطلب را از امّسلمه نقل می‌کند با این تفاوت که امّسلمه می‌گوید: پس از آن‌که آیه سوره احزاب (یدنین علیهن من جلابیهن) نازل شد، زنان انصار چنین کردند»^{۱۵۶۹}. بر این اساس چه بسا مراد از اهل تهامه که در حدیث بند ب آمد همین زنان مکه باشد چه، قوامیس لغت نیز گواه این انطباق است.

نتیجه: وقتی کنیزان مسلمان از پوشاندن سر معافاند، وقتی برخی زنان مسلمان

(روستایی، بادیه‌نشین، کارگری‌شده، اهل تهامه) از این معاقبت استفاده می‌کنند، وقتی همی زنان در برخی موارد (اعتراض و دادخواهی، ماتم و عزا، نماز حاجت و درخواست شفا) می‌توانند کشف رأس کنند، وقتی زنان در صورت دم دست نبودن روسری‌شان اجازه داشتند بدون آن از خانه بیرون روند، و وقتی زنان مهاجر و مکه تقیدی به روسری نداشتند در این صورت اساساً می‌توان ستر رأس را از نوع مراعات عفت جنسی و ناشی از عمل به حجاب شرعی ندانست بلکه آن را مربوط به چیزی دیگر (از جمله احترام و اعتبار اجتماعی، عرف و آداب جامعه، تمایز و بازشناسی) دانست. بر این اساس استفاده از روسری، امری عرفی بود و نه شرعی؛ و در نتیجه آنان سرشان را عرفاً می‌پوشاندند و نه شرعاً. «احترام اجتماعی زن در گرو پوشش سر و گردن بود و زنان برده (مسلمان و غیرمسلمان) به خاطر این‌که از نظر اجتماعی چندان محترم شمرده نمی‌شدند و با دیده‌ی حقارت به آنان نگرسته می‌شد، پوشش غالب آنان شامل سر و گردن نمی‌شد»^{۱۵۷۰}.

علاوه بر توضیحات فوق چه بسا اساساً معنای روسری در عصر پیامبر، چیزی غیر از معادل کنونی آن باشد. این بحث را در عنوان بعدی بی می‌گیریم.

تردید در معنای روسری و مقنعه (شواهد انطباق روسری بر عمامه و پیچه!)

امروزه وقتی با واژه مقنعه و روسری در متون دینی برمی‌خوریم، آن را سراندازی می‌دانیم که دست‌کم ستر تمام مو و گردن است؛ اما معلوم نیست این واژه در عصر پیامبر، کارکرد فوق را داشته و گردن و تمام مو را در برمی‌گرفته است. مطابق شواهدی که در اختیارمان است مقنعه را می‌توان معادل عمامه‌ی مردان، که دور پیشانی و سر پیچیده می‌شود، دانست. بر این اساس زنان مؤمن پس از نزول آیه جلیباب یا خمار، اقدام به استفاده از عمامه کردند که مقنعه، قناع یا حتی خمار نیز نامیده می‌شد. عمامه، تاج اعتبار مردان آزاد بود (عن ابي عبدالله قال: قال رسول الله (ص): العمامة تيجان العرب^{۱۵۷۱}) چنان‌که مقنعه، تاج اعتبار زنان آزاد شد. این معنایی که برای مقنعه آوردیم از توضیحات لغویون در این باره بیگانه نیست زیرا تَقَنَّعٌ دلالت بر پارچه‌ای را دور سر پیچیدن، و مُقَنَّعَةٌ

۱۵۷۰ - وبلاگ شریعت عقلانی ص تیرماه ۸۴
 ۱۵۷۱ - وسائل الشیعه ۵۸۹۰ [کافی ج ۶ ص ۴۶۱]

دلالت بر زنی دارد که پارچه‌ای را دور سرش می‌پیچد.

بنابراین مقنعه و روسری در آن عصر را می‌توان عبارت از عمامه و دستار و پیچه دانست (که طبیعتاً اولاً برای زینت و تجمل و تمایز است و ثانیاً گردن و بیشتر مو را نمی‌پوشاند) و نه روسری‌های کنونی که تمام مو و گردن را در برمی‌گیرد! همچنین اگر به اصل معنای روسری (چیزی که بر روی سر قرار می‌گیرد) نیز توجه کنیم به همین معنای جدیدی که از مقنعه ارائه کردم می‌رسیم.

در تأیید توضیحاتی که ارائه کردم می‌توان به موارد زیر استناد کرد:

الف - توضیح ابن عباس و مجاهد: توضیحی که این دو درباره مقنعه آورده‌اند دلالت بر عمامه و پیچه دارد و نه روسری‌های کنونی: «الجلباب مقنعة المرأة أي: يغطين جباههنَّ و رؤوسهنَّ إذا خرجن لحاجة، بخلاف الإماء اللاتي يخرجن مكشفات الرؤوس و الجباه، عن ابن عباس و مجاهد»^{۱۵۷۲}.

ب - كَأَنَّ عَلِيَّ رُؤُوسَهُنَّ الْغُرَبَانَ: مطابق روایات متعدّد، وقتی زنان موظّف شدند از روسری (مقنعه) استفاده کنند قطعه پارچه‌ای را دور سرشان (پیچاندند و) انباشته کردند به طوری که انگار کلاغی پارچه‌ای روی سرشان قرار دارد. این توضیح کاملاً دلالت بر عمامه دارد و نه روسری‌های کنونی: «عن أمّ سلمة، قالت: لما نزلت "يدنين عليهن من جلابيبهن" خرج نساء الأنصار كأنَّ عليَّ رؤُوسهنَّ الغربان من الأكسية»^{۱۵۷۳} و «عن عائشة: ما رأيت نساء خيراً من نساء الأنصار، لما نزلت هذه الآية قامت كل واحدة منهن إلى مرطها المرهل فصعدت منه صدعة، فاخترمن، فأصبحن كأنَّ عليَّ رؤُوسهنَّ الغربان»^{۱۵۷۴}.

ج - اعتجار: این واژه به معنای پیچیدن عمامه به دور سر است (الاعتجار: لفّ العمامة على الرأس من غير إدارة تحت الحنك^{۱۵۷۵}) که در روایات زیر، دقیقاً در موردی به کار رفته که زنان موظّف شدند از روسری استفاده کنند؛ بر این اساس، تشریح روسری

۱۵۷۲ - مجمع‌البیان ج ۸ ص ۱۸۱

۱۵۷۳ - سنن ابوداود ح ۴۱۰۱

۱۵۷۴ - تفسیر کشاف ج ۳ ص ۲۳۱ (سوره نور آیه ۳۱)

۱۵۷۵ - العین خلیل بن احمد (ترتیب کتاب العین) ص ۱۱۴۲

عبارت از عمامه بستن بود: «عن صفیة بنت شیبة قالت: بینما نحن عند عائشة قالت: و ذكرت نساء قریش و فضلهن، فقالت عائشة: إن لנساء قریش لفضلا، و انی والله ما رأیت أفضل من نساء الانصار أشد تصدیقا بکتاب الله، و لا ایمانا بالتنزیل لقد أنزلت سورة النور: ولیضربن بخرمهن علی جیوبهن انقلب رجالهن الیهن یتلون علیهن ما انزل الیهن فیها، و یتلو الرجل علی امرأته و ابنته و أخته، و علی کل ذی قرابته، ما منهن امرأة الا قامت الی مرطها المرحل فاعتجرت به تصدیقا و ایمانا بما أنزل الله من کتابه، فأصبحن یصلین وراء رسول الله^(ص) الصبح معتجرات كأن علی رؤوسهن الغربان»^{۱۵۷۶}.

د- لیه لا لیتین: حاکم نیشابوری نقل می‌کند که پیامبر بر همسرش امّسلمه وارد شد و دید که او مشغول روسری! بستن است؛ حضرت به وی گفت آن را یک دور به دور سرت بپیچان و نه دو دور: «عن امّسلمه ان النبی^(ص) دخل علیها و هی تختمر فقال: لیه لا لیتین»^{۱۵۷۷}. توضیح شارحان در باره‌ی این حدیث چنین است: «فی حدیث الاختمار (لیة لا لیتین) ای تلوی خمارها علی رأسها مرّة واحدة، و لا تدیره مرتین، لثلا تشبّه بالرجال إذا اعتّموا»^{۱۵۷۸} (ابن اثیر سخن پیامبر خطاب به امّسلمه را چنین تفسیر می‌کند: امّسلمه می‌بایست روسری! را فقط یک دور به دور سرش بپیچد و نه دو دور! نباید دو دور می‌پیچانید تا نکند شبیه عمامه! بستن مردان در تعداد دور شود)، «... قال ابوداود: معنی قوله (لیة لا لیتین) یقول: لا تعتم مثل الرجل لا تکرره طاقا أو طاقین»^{۱۵۷۹} (ابوداود سخن پیامبر را این‌گونه تفسیر می‌کند: امّسلمه نباید تعداد پیچش عمامه‌اش را همانند مردان به صورت زوج ببندد)، «... لیه لا لیتین بفتح اللام و التشدید، ای: مرّة من اللی لا مرتین منه و الخطاب لأمّسلمه أمرها أن یكون الخمار علی رأسها و تحت حنکها عطفة واحدة لا عطفتین حذراً من التشبه بالمتعممین»^{۱۵۸۰}. یکی بودن روسری با عمامه، به خوبی در روایت مورد بحث مشهود است. سیوطی روایت را در شرح آیه ولیضربن بخرمهن علی

۱۵۷۶ - تفسیر ابن ابی حاتم ج ۸ ص ۲۵۷۵ ح ۱۴۴۰۶ + الدر المنثور ج ۵ ص ۴۲

۱۵۷۷ - المستدرک حاکم ج ۴ ص ۱۹۴

۱۵۷۸ - النهایه ابن اثیر ج ۴ ص ۲۷۹

۱۵۷۹ - سنن ابوداود شرح حدیث ۴۱۱۵

۱۵۸۰ - التیسیر شرح الجامع الصغیر ج ۵ ص ۴۷۴ شرح حدیث ۷۷۴۴

جیوبهن آورده که آن را مربوط به روسری می‌دانند.

ه- روسری ناچیز فاطمه: این روسری، گرچه توضیحی در مورد عمامه بودنش نیامده اما، حاکی از تطابق اندازه‌اش با محدوده‌ی تحت پوشش عمامه است: «صلت فاطمة علیها السلام فی درع و خمارها علی راسها لیس علیها اکبر مما وارت به شعرها و اذنیها»^{۱۵۸۱}. در تکمیل آن می‌توان به گزارش دیگری استناد کرد که روسری بستن فاطمه را عبارت از اعتجار و عمامه به سر پیچیدن می‌داند: «... فدخلت و إذا فاطمة جالسة، و علیها عباءة قد اعتجرت بها و استترت»^{۱۵۸۲}.

نتیجه: بنابراین زنان مؤمن عصر پیامبر از روسری به معنای کنونی استفاده نمی‌کردند! بلکه پارچه‌ای را همانند مردان به صورت عمامه، دور سرشان می‌پیچاندند؛ به همین خاطر چنان‌که گفتم هدف از آن، تحقق ستر مو نبود زیرا بخش عمده‌ای از مو، از پایین عمامه (مقنعه) بیرون می‌ماند. گویا برخی از فقها نیز به خاطر همین تعریف از مقنعه است که فقط قائل به پوشاندن آن بخشی از مو که بر روی سر قرار دارد می‌باشند و مابقی‌اش یعنی الشعر النازل را جزو مواضع لازم‌الستر نمی‌دانند.

پس وقتی می‌گوییم زنان مؤمن عصر پیامبر سرشان را می‌پوشاندند منظور این است که عمامه می‌بستند؛ و وقتی می‌گوییم کنیزان حق نداشتند سر را بپوشند منظور این است که نباید از عمامه، که تاج عرفی زنان آزاد بود، استفاده می‌کردند. روایات مکرر برخورد با کنیزان، دلالت بر این دارد که کنیزان می‌خواستند از این نمادِ خانم محترم بودن استفاده کنند؛ بنابراین لزوم کشف رأس کنیزان، دلالت بر محرومیت آنان از تاج زنان آزاد دارد چنان‌که ستر رأس زنان آزاد ربطی به ستر شرعی مو ندارد زیرا عمامه نه آن را به خوبی می‌پوشانید و نه اساساً چنین هدفی را تعقیب می‌کرد.

البته به تدریج روسری و مقنعه از این معنای اولیه فاصله گرفت و تعریف معهود در ذهن را پذیرفت.

گفتنی است از روایات متعدد چنین برمی‌آید که تازه همین عمامه‌ها در عصر پیامبر

۱۵۸۱ - شرح الفیه (قطیفی بحرانی) کتابخانه آستان قدس بخش نسخ خطی ش ۲۵۴۸۳م

۱۵۸۲ - الناقب فی المناقب ابن حمزة الطوسی ص ۸-۲۹۷

فراگیر نشد زیرا به اذعان روایات مذکور صرفاً زنان انصار (مدینه)، به آن رو آوردند. با این همه چنان‌که پیش‌تر توضیح دادم آیات جلباب و خمار تصریحی بر روسری (ولو عمامه) ندارد؛ و استنباط مفسران صدر اول موجب چنین ذهنیتی گردید؛ به همین خاطر کسانی همانند زنان مهاجر (مکه) که چنین تفسیری را نپذیرفتند از همان اول عمامه و روسری نیستند.

نقد مستندات فقهی پوشش مو

اصلی‌ترین دلایل و مستندات فقیهانی که قائل به لزوم ستر مو و گردن‌اند از این قرار است:

مستند اول - عورة شمردن زنان: معمولاً در متون فقهی، اندام زنان را تماماً عورة! و در نتیجه واجب‌الستر می‌دانند. بر همین اساس برخی از فقها معتقدند از آن‌جا که موی سر جزو اندام است بنابراین زنان باید آن را بپوشند. این استدلال را قبلاً (در مبحث شهید اول مبتکر بحث مو) از محقق‌ثانی، شهیدثانی و صاحب ریاض آوردم، و اینک سخنی از قطیفی‌بحرانی در همین راستا: «... ستر شعرها و اذنیها ل... و علی کون جمیع المرأة عورة»^{۱۵۸۳}.

در پاسخ دو توضیح به شرح زیر می‌آورم:

الف - مبنای ساختگی: همان‌طور که مشروحاً توضیح دادم مبنای عورة شمردن زنان، روایات المرأة عورة است که اساساً جعلی و غیرمتعین بر پوشش اندام می‌باشد به همین خاطر از این طریق نمی‌توان برای ستر مو سندی به دست آورد زیرا خانه از پای‌بست ویران است (ر.ک: مبحث عورة شمردن زنان، در فصل ۱ از همین بخش).

ب - عبارت فرعی: گفتنی است برخی از فقها به جای عبارت عورة شمردن زنان، از عبارت عورة شمردن "جسد و بدن" زنان استفاده می‌کنند که با این فرض، باید گفت از کلام قدما (بنا به گفته‌ی صاحب‌مدارک و صاحب‌کفایه) چنین برمی‌آید که آنان مو را جزو جسد و بدن به شمار نمی‌آوردند.

نه تنها مو جزو جسد نیست بلکه کل سر را می‌توان جزو جسد ندانست؛ در این

رابطه تقابل رأس و جسد امری شایع است که نمونه‌های آن را خواهیم آورد. از کلام محقق حلی چنین برمی‌آید که وی نه تنها (مطابق توضیح صاحب‌مدارک) مو را جزو جسد و در نتیجه واجب‌الستر نمی‌داند بلکه چه بسا تمام سر را جایز‌الکشف و جدا از جسد بداند زیرا استثناء وجه در نزد او به دلیل جزو جسد نبودنش است! به ویژه که محقق قائل به استحباب برداشتن مقنعه در هنگام وضوء است: «أما المرأة الحرة فجسدها عورة خلا الوجه باجماع علماء الاسلام و لقول النبي (ص) جسد المرأة عورة و كذا الكفان عند علمائنا و به قال مالك والشافعي ... أما ظهر القدمين فقد قال الشيخ في المبسوط: لا يجب سترهما و به قال أبوحنيفة»^{۱۵۸۴} و «يجوز [المسح] على البشرة و على شعر البشرة، و لا يجزى على حائل كالعمامة و المقنعة، و هو اتفاق منا، بل يدخل الرجل يده تحت العمامة، و المرأة تحت المقنعة، و يستحب لها وضعه، و يتأكد في المغرب و الصبح»^{۱۵۸۵}. این استحباب مورد تأیید علامه نیز قرار گرفته: «يستحب أن تضع المرأة القناع، و يتأكد في المغرب و الصبح، لما رواه الشيخ، عن أبي عبدالله»^{۱۵۸۶}. شیخ مفید در این باره معتقد است عادت زنان در هنگام صبح و مغرب بر این بوده که از روسری استفاده نمی‌کردند! به همین خاطر قائل به کشف روسری در هنگام مسح سر در نماز صبح و مغرب است ولی در مورد ظهر و عصر و عشاء که عادتاً از روسری استفاده می‌کردند صرفاً قائل به افضلیت کشف روسری بوده ولی برنداشتنش را هم جایز می‌داند. حال دلیل استفاده و عدم استفاده از روسری در هر یک از دو مورد فوق چه بوده مشخص نیست ولی تقریباً معلوم است که استفاده از آن، ناشی از عمل به حجاب شرعی نبود زیرا اولاً در صبح و مغرب فاقد آن بودند ثانیاً ترجیح کشف آن در وضوی سه نماز دیگر هم برقرار بود ثالثاً شیخ مفید جواز برنداشتن روسری در سه وقت اخیر را نه به دلیل حرام بودن کشف مو بلکه به دلیل مشقت درآوردنش می‌داند: «... و للنساء أن يدخلن إصبعاً من أصابع أيديهن تحت القناع، فيمسحن بمقدار أنملة واحدة في ثلاث صلوات، و هي الظهر و العصر و العشاء الآخرة، و إن ألقين القناع و مسحن بأكثر من ذلك كان أفضل، و يجزيهن ما ذكرناه، و يضعن القناع

۱۵۸۴ - المعتبر ج ۲ ص ۱۰۱

۱۵۸۵ - المعتبر ج ۱ ص ۱۴۶

۱۵۸۶ - المنتهى ج ۲ ص ۵۲ + تحرير الأحكام ج ۱ ص ۷۹

فی صلاتین، و هی الغداة و المغرب، و یمسحن برؤوسهن علی التمام حسب مسح الرجال كما ذكرناه. و إنما رخص لهن فی الصلوات تیسیراً علیهن، و رفعا للمشقة عنهن»^{۱۵۸۷} و «... و إنما رخص لها فی الصلوات الثلاث المذكورة أن تمسح رأسها من تحت القناع لرفع المشقة عنها بنزعه فی هذه الأوقات، و وجب علیها إیصال المسح إلى حده، و إن كان ذلك لا يتم إلا بنزع القناع فی ضوء المغرب و الغداة، لأن من عادة النساء أن یضعن ثیابهن فی هذین الوقتین فلا یشق علیهن مسحه علی الإسباغ، و من توضأ علی ما شرحناه، و قال فی وضوئه ما اثبتناه فقد أتى بالفرض و السنة»^{۱۵۸۸}. گویا مدرک فقها در استحباب کشف مقنعه در وضوی نمازها (به ویژه صبح و مغرب) اخباری از این دست است: «سئل أبو الحسن موسی بن جعفر ... قال ... و إذا توضأت المرأة أَلقت قناعها عن موضع مسح رأسها فی صلاة الغداة و المغرب و تمسح علیه، و یجزئها فی سائر الصلوات أن تدخل إصبعها فتمسح علی رأسها من غیر أن تلمس [عنها] قناعها»^{۱۵۸۹}.

مستند دوم - وجود مقنعه، خمار و ملحفه در روایات: بعضی از فقها با استناد به ذکر خمار، مقنعه و ملحفه که در تعداد زیادی از روایات وجود دارد، و با تعریف و توضیحی که از آن البسه و نوع کارکردشان ارائه می‌کنند نتیجه گرفته‌اند که چون گردن و مو تحت پوشش جامه‌های مذکور قرار دارد، پس می‌بایست پوشیده بمانند. عبدالله شبر (۱۲۴۲هـ) می‌گوید: «ان الاخبار المتقدمة ظاهرة فی ستر الشعر حیث اشتملت علی الخمار و المقنعة و هی عبارة عن الخمار ایضا و الملحفة و هذه الاشياء یحصل بها ستر الشعر و العنق و الرأس بل و ما انحدر عنه ایضا»^{۱۵۹۰}.

پاسخ این ادعا را در سه محور بیان می‌کنم و توضیحات بیشتر را در مباحث دیگر دنبال خواهیم کرد:

الف - یکسان نبودن تعریف، کارکرد و محدوده: شاید خواننده با دیدن واژه خمار که امروزه آن را روسری و سرپوش ترجمه می‌کنند و نیز با شنیدن واژه مقنعه، به سمت

۱۵۸۷ - احکام النساء شیخ مفید ص ۱۷

۱۵۸۸ - المقنعة شیخ مفید ص ۴۵

۱۵۸۹ - من لا یحضره الفقیه ح ۹۹ (نیز حدیث مشابهی از امام باقر در وسائل الشیعه ح ۲۵۴۷۳)

۱۵۹۰ - مصابیح الظلام شبر نسخه خطی کتابخانه مجلس ش ۱۴۲۵۸ + رک: الحدائق الناضرة ج ۷ ص ۱۳

موافقان پوشش مو متمایل گردد ولی باید گفت که تصوّرات امروزی ما از واژه‌ها لزوماً با واقعیت آن در عصر پیامبر همخوانی ندارد. مثلاً ایرانیان وقتی با واژه مقنعه برخورد می‌کنند ذهن‌شان به سمت مقنعه‌های امروزی سوق پیدا می‌کند یعنی همان روسری‌ها و سرپوش‌هایی که از ناحیه‌ی جلو دوخته شده و فقط به اندازه گردی صورت باز است و بعضاً حتی ناحیه‌ی چانه نیز در آن پوشیده و بسته است. پس مقنعه‌های کنونی تمام موی سر و گردن را تحت پوشش کامل قرار می‌دهد. اما باید گفت که چنین طراحی و دوخت و دوز، و نامیدن آن به مقنعه، حداکثر مربوط به قرن اخیر است. مقنعه‌های موصوف ابداً در "عصر رسول اکرم، عصر ائمه فقهی که در قرن دوم و سوم می‌زیسته‌اند، عصر فقهای متقدم، عصر فقهای میانه و..." وجود خارجی نداشته است! میرزا ابوالقاسم قمی معتقد است در روایات، تصریحی به موضعی که زنان باید بپوشانند نشده و نیز معتقد است محدوده‌ای را که مقنعه و بعضی البسه دیگر تحت پوشش قرار می‌دهند نامعلوم است و فقط آن تعریفی از البسه‌ی مذکور در روایات معتبر است که در همان زمان رایج بوده و نه تحولاتی که بعداً در معنا و محدوده‌شان به وجود آمده است: «لیس فی الاخبار تصریح فی تحدید ما یجب ستره من المرأة لکن ظاهر بعضها یفید ما قدمنا مثل صحیحة محمدبن مسلم... و لکن الاشکال فی استفاده وجوب ستر غیر المذكورات، و هو متوقف علی کون المقنعة ساترة للعنق و ساتر الجیب الدرع حتی لا یظهر شیء من الصدر، أو یکون الدرع ساترا له، و کل ذلك مشکل... و أيضا یشکل الأمر فی تحدید الدرع و المقنعة و تعیینهما، و الظاهر أن المعتبر منه ما هو المتعارف فی زمان الراوی و المروی عنه و بلادهم، و لا یمکن معرفته إلا بالنقل أو بأصالة عدم النقل، و ذلك یتم إذا کان الدرع و المقنعة المتداولة فی بلاد الحجاز و العراق الآن كذلك...»^{۱۵۹۱} در ردّ انطباق مقنعه‌های عصر وحی بر مقنعه‌های کنونی، از جمله می‌توان به این دو مورد استناد کرد: الف- دلالت بر پارچه‌ی نادوخته: «إنهنّ کنّ یلقین مقانعهن علی ظهورهن، فتبدو صدورهن»^{۱۵۹۲}. ب- دلالت بر پیچه و سربند: «الجلباب مقنعة المرأة أی: یغطین جباههنّ و رؤوسهنّ إذا خرجن

۱۵۹۱ - غنائم الايام ج ۲ ص ۶-۲۵۵

۱۵۹۲ - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۴۲

لحاجة، بخلاف الإمام اللاتی یخرجن مکشفات الرؤوس و الجباه، عن ابن عباس و مجاهد».

اما در بارهٔ خمار، وضع از این‌هم پیچیده‌تر است. در حالی‌که امروزه خمار را صرفاً به روسری ترجمه می‌کنند اما چه بسا در عصر پیامبر کارکرد "لنگ و إزار" را داشته است مثلاً همین شهید اول، حدیث نبوی "لا یقبل الله صلاة حائض الا بخمار"، و خمارى که در آن به کار رفته را برای ستر عورة و پائین‌تنه مورد استناد قرار داده است: «أجمع العلماء على وجوب ستر العورة فى الصلاة ... لقوله تعالى: "يا بنى آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد" قيل: اتفق المفسرون على ان الزینة هنا ما توارى به العورة للصلاة والطواف لأنهما المعبر عنهما بالمسجد و الأمر للوجوب... و لقول النبى (ص): "لا یقبل الله صلاة حائض الا بخمار" و هى البالغ، فغيرها كذلك إذ لا قائل بالفرق»^{۱۵۹۳}. بعضی دیگر خمار را به معنای رداء و شنل که بر روی شانه‌ها قرار می‌گیرد و تا ناحیهٔ کمر را مورد پوشش قرار می‌دهد دانسته‌اند. در تأیید دلالت خمار بر رداء (و نه روسری) می‌توان به پوشش مشابه زنان آزاد و کنیزان تا قبل از نزول آیهٔ جلباب اشاره کرد زیرا مطابق مجموع این روایات، با این‌که کنیزان همانند زنان آزاد از درع و "خمار" استفاده می‌کردند اما در عین حال آنان را سربرهنه معرفی می‌کند! که این به خوبی گویای عدم انطباق خمار بر روسری و بلکه دالّ بر انطباق آن بر رداء مردانه است. همچنین از توضیحی که در مبحث تردید در معنای روسری آوردیم می‌توان خمار را معادل عمامه و پیچه دانست: «عن ام سلمه ان النبى (ص) دخل علیها و هى تختمر فقال: لیه لا لیتین».

خمار از یک طرف اسمی عام برای هر جامه‌ای بود زیرا به معنای پوشاک می‌باشد و جنبهٔ وصفی‌اش مراد است و به همین خاطر بیشتر ناظر به ستر پائین‌تنه (و چه بسا سینه) است و از طرف دیگر اسمی خاص برای روسری و عمامه بود که روایات متعددی با این معنا در دست است اما در همین معنای معروف باید به کارکردش دقت داشت زیرا همان‌طور که گفتیم لزوماً تکلیف اخلاقی و شرعی، آن‌ها را مُجاب به استفاده از آن نمی‌کرد بلکه چه بسا رسم، تمایزات اجتماعی، عادت و شرایط اقلیمی موجب استفاده از

آن بود. پس به دلیل ابهام در تعریف و کارکرد خمار و عدم تصریح به مو و گردن در روایات، نمی‌توان صرف ذکر آن را ملاک قرار داد و به ستر مو قائل شد.

گفتنی است روایاتی که واژه‌های مقنعه و خمار را منطبق بر روسری می‌دانند عمدتاً مربوط به پیامبر نبوده بلکه منسوب به دیگران است و به ویژه در قرن دوم تثبیت گردید! از آن گذشته در روایات قرن دوم نیز با این که خمار را به معنای روسری گرفتیم اما در آن‌ها ستر اجمالی سر و صرف قرارگرفتن بر روی سر مهم است و نه تأکید بر جنبه استتاری‌اش نسبت به مو، ولو که به خودی خود بخش مهمی از آن را می‌پوشانید.

همچنین استفاده از واژه "ملحفه" در روایات برای اثبات وجوب پوشش مو و گردن نیز با خدشه‌های زیادی مواجه است که از حوصله بحث فعلی خارج است گذشته از آن‌که، موافقان پوشش نیز چندان توجهی به این کلمه برای اثبات رأی خود ندارند.

ب- انحصار روایات به زمان نماز: اکثریت قاطع و بلکه تمام روایاتی که در آن‌ها از واژه‌های خمار، مقنعه و ملحفه استفاده شده، صرفاً لباس زنان در "هنگام برپایی نماز" را توضیح می‌دهند و چیزی در مورد غیر نماز نمی‌گویند بنابراین اگر خمار و مقنعه دلالت بر روسری کنند و حتی از وجود آن‌ها در روایات بتوان لزوم ستر مو و گردن را اثبات کرد، باز هم صرفاً موقع نماز را در برمی‌گیرد و نه سایر اوقات فرد را، به ویژه که در این‌گونه روایات، راوی به صراحت بحث نماز را مورد پرسش قرار می‌داد و معمولاً متعرض غیر نماز نمی‌شد. همچنین از کیفیت پرسش راویان این‌طور برمی‌آید که لباس نماز از لباس عادی، مهم‌تر و حسّاس‌تر می‌باشد: «قال النبی (ص): ثمانیة لا یقبل الله لهم صلاة، منهم المرأة المدركة تصلی بغیر خمار»^{۱۵۹۴}، «... عن علی قال: إذا حاضت الجارية فلا تصلی إلا بخمار»^{۱۵۹۵}، «سألت أباجعفر عن أدنی ما تصلی فیہ المرأة؟ قال: درع و ملحفة، فتنشرها علی رأسها و تجلّل بها»^{۱۵۹۶}، «سأل أخاه موسی بن جعفر عن المرأة لیس لها إلا ملحفة واحدة، کیف تصلی؟ قال: تلتفّ فیها و تغطی رأسها و تصلی، فإن خرجت

۱۵۹۴ - وسائل الشیعه ح ۵۵۴۲

۱۵۹۵ - وسائل الشیعه ح ۵۵۴۹

۱۵۹۶ - وسائل الشیعه ح ۵۵۴۵

رجلها و ليس تقدر على غير ذلك فلا بأس»^{۱۵۹۷} و «عن محمد بن مسلم، في حديث، قال: قلت لأبي جعفر: ما ترى للرجل يصلّي في قميص واحد؟ فقال: إذا كان كثيفاً فلا بأس به، و المرأة تصلّي في الدرع و المقنعة إذا كان الدرع كثيفاً، يعني إذا كان ستيراً»^{۱۵۹۸}.

ج- ابهام در نوع حکم: خمار، مقنعه و ملحفه با این فرض که پوشاننده مو و گردن باشند و نیز با این فرض که علاوه بر نماز در سایر اوقات نیز توصیه به استفاده از آنها شده باشد آیا با این اوصاف، استفاده از آنها الزامی و "واجب" است و یا صرفاً ترجیحی و "مستحب" می‌باشد. فقها در این مسئله، هم‌رأی نیستند از جمله فیض‌کاشانی، روایات حاوی مقنعه و ملحفه را ذکر می‌کند ولی از آنها لزوم ستر مو و گردن را استنباط نمی‌کند؛ و جالب این‌که واجب نبودن پوشاندن گردن و موی سر را به اکثر فقها نیز نسبت می‌دهد: «... و اما المرأة الحرة البالغة فيجب عليها ستر ما يستره المقنعة و الدرع الشامل غالباً وفاقاً للاكثر و قيل بل هي كالرجل لنا صحيحة زرارة عن الباقر قال سألته عن ادنى ما تصلى فيه المرأة قال درع و ملحفة تنشرها على رأسها و تجلل بها و صحيحة محمد بن مسلم عنه عليه السلام قال و المرأة تصلى في الدرع و المقنعة إذا كان الدرع كثيفاً و هما كما ترى لا تدلان على وجوب (ستر) شعر الرأس و العنق كما يفهم من كلام الاكثر»^{۱۵۹۹} و شیخ محمد (نوه شهیدثانی) در توضیح حدیث ۵۵۴۵ و سائل الشیعه که در بالا آوردم بحث "استحباب" ملحفه، و احتمال واجب نبودن پوشاندن مو را مطرح کرده: «دال على أن ادنى ما تصلّى فيه المرأة درع و ملحفة تنشرها على رأسها و تجلل بها، و قد يستدل به على وجوب تغطية الشعر، إذ الملحفة تقتضى ذلك، الا أن يقال: إن تغطية الملحفة جميع الشعر غير معلوم، و فيه: احتمال عدم الفارق، الا ان يقال: ان ما دل على اكتفاء المرأة بالقناع يقتضى حمل الملحفة على الاستحباب، فلا تكون تغطية الشعر واجبة»^{۱۶۰۰} و سیدجواد عاملی، احتمال لازم نبودن ستر "سر، گردن و موی سر" را از چنین روایتی استنباط کرده: «... لان الملحفة هي الازار لكن نقل في المنتهى اجماع المسلمين على عدم

۱۵۹۷ - وسائل الشیعه ۵۵۳۸

۱۵۹۸ - وسائل الشیعه ۵۵۴۳

۱۵۹۹ - معتمد الشیعه فیض کاشانی نسخه خطی ش ۷۰۲۹ و ۹۶۴۴ کتابخانه مجلس ص ۱۶۵ ؟

۱۶۰۰ - استقصاء الاعتبار ج ۶ ص ۲۹۹

وجوب الازار و أنه مستحب فلتحمل على الاستحباب مع لبس الخمار و إلا كانت دالة على عدم وجوب ستر الرأس والعنق و الشعر فتأمل»^{۱۶۰}. همچنین مطابق آنچه در مباحث (حمل بر استحباب / حمل بر رسم و اعتبار اجتماعی، و نه حجاب شرعی / روسری نماد تمایز از کنیزان آلوده) آوردم، از درون روایات نمی‌توان به وجوب استفاده از روسری رسید (و حتی چنان‌که توضیح دادم اساساً می‌توان آن را مرتبط با عفت جنسی و حجاب شرعی ندانست): «عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر قال: لا يصلح للجارية إذا حاضت إلا أن تختمر إلا أن لاتجده»، «عن يونس بن يعقوب، أنه سأل أبا عبد الله عن الرجل يصلي في ثوب واحد؟ قال: نعم. قال: قلت: فالمرأة؟ قال: لا، و لا يصلح للحرّة إذا حاضت إلا الخمار، إلا أن لاتجده» و «عن عبدالرحمن بن الحجاج قال: سألت أبا إبراهيم عن الجارية التي لم تدرك، متى ينبغي لها أن تغطّي رأسها ممّن ليس بينها وبينه محرم؟ و متى يجب عليها أن تقنّع رأسها للصلاة؟ قال: لا تغطّي رأسها حتى تحرم عليها الصلاة».

مستند سوم - آیه و لیضربن بخمرهن علی جیوبهن: در قرون اخیر برخی از فقها برای اثبات ستر مو به آیه فوق روی آوردند. خمار را به معنای روسری دانسته و سپس هدف آیه از قراردادن آن بر روی جیوب را ستر مو، گردن و... گرفتند. از جمله بحرانی (۱۱۸۶هـ) در این باره چنین می‌گوید: «و من اظهر الأدلة علی ذلك قوله عزوجل "ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن" قال شیخنا أمين الاسلام الطبرسی فی تفسیر مجمع البیان و الخمر المقانع جمع خمار و هو غطاء رأس المرأة المنسدل علی جیبها، أمرن بالقاء المقانع علی صدورهن تغطية لنحوهن فقد قيل انهن كن یلقین مقانعهن علی ظهورهن فتبدو صدورهن، و کنی عن الصدور بالجیوب لأنها ملبوسة علیها. و قيل إنهن أمرن بذلك لیسترن شعرهن و قرظهن و أعناقهن، قال ابن عباس تغطی شعرها و صدرها و ترائبها و سوافها. انتهى. و هو صریح - كما ترى - فی كون الخمار منسدلا الی الصدر و الظهر موجبا لستر شعر الرأس و العنق كما لا یخفی، و إن حملناه علی ما هو المعمول الآن و المتعارف بین نساء هذا الزمان فهو أبلغ و أظهر فی ستر الأجزاء المذكورة من أن یحتاج الی

بیان»^{۱۶۰۲} و عبدالله شیر (۱۲۴۲هـ) نیز استدلال مشابهی دارد: «... و کفاک قوله تعالی ولیضربن بخرهن علی جیوبهن قال الطبرسی "الخرم المقانع جمع خمار و هو غطاء راس المرأة المنسدل علی جیبها" و یؤید ذلك ما یوجد الآن من استعمال القناع فانه یواری الرأس و العنق و الشعر بل و ما تحتها»^{۱۶۰۳}.

اینک در پاسخ نکاتی را یادآور می‌شوم:

۱- فقهای امامیه هرگز در مباحث فقهی خود به این آیه استناد نکرده‌اند این در حالی است که فقیهان حتی احادیث ضعیف را هم مورد توجه قرار می‌دهند چه رسد آیه‌ای وجود داشته باشد و بتواند فصل‌الخطاب باشد! اما در دو سه قرن اخیر گروه قلبی از فقیهان، آیه را با استناد به اقوال روایی مجمع‌البیان (که عمدتاً اقوال منقول و مرجوح وی است) و نیز با تحلیلی خاص، مستند رأی خود قرار دادند. راستی اگر چنین سند محکمی در لزوم پوشش مو و گردن وجود داشت چرا هیچ‌یک از فقهای پیشین در طول یک هزار سال فقاقت، به آن نپرداخته و اسمی از "موی سر" و اسمی از "آیه مذکور به عنوان سند" به میان نیاورده است. جالب این‌که شهید اول و گویا شهیدثانی و محقق‌کرکی که اولین مطرح‌کنندگان ستر مو هستند نیز به این آیه استناد نکرده‌اند.

۲- طبرسی، که اقوال منقول در تفسیر وی ملاک رأی این گروه است خودش پوشش موی سر را مطرح نکرده و بلکه از عبارت "ولیضربن بخرهن علی جیوبهن" تنها پوشش نحر (سینه یا گردن) را استنباط کرده: «أمرن بإلقاء المقانع علی صدورهن، تغطية لنحوهن»^{۱۶۰۴} و سایر اقوال مورد بحث را به عنوان آراء مرجوح یا منقول، آن‌هم از منابع فقهی غیر جعفری، بیان کرده است: «... و قیل: إنهن أمرن بذلك لیسترن شعورهن و قرظهن و أعناقهن. قال ابن عباس: تغطي شعرها و صدرها و ترائبها و سوافها»^{۱۶۰۵}.

۳- در باره این آیه به حدّ کافی در بخش دوم توضیح آوردم و فقدان ارتباط آن با موی سر و گردن را نشان دادم که می‌بایست مراجعه شود و در این‌جا از دوباره گویی

۱۶۰۲ - الحدائق الناضرة ج ۷ ص ۱۳

۱۶۰۳ - مصابیح الظلام عبدالله شیر نسخه خطی ک مجلس ۱۴۲۵۸

۱۶۰۴ - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۴۱ و ۲۴۲ (شرح آیه)

۱۶۰۵ - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۴۲

پرهیز می‌کنم.

۴- اگر خمار مذکور در آیه به معنای سرانداز و روسری باشد با این حال قرینه‌ واضحی وجود ندارد که آیه درصدد "شرعی قلمداد کردن" وجود آن بر روی سر و گردن است. آن‌چه می‌توان احتمال داد یکی از این دو مورد است: الف- تشریح کاربرد جدید خمار در پوشاندن ناحیه‌ جیوب. اگر جیوب را مطابق رأی مفسران، سینه بگیریم در این صورت قرآن از زنان مؤمن خواسته است که دنباله‌ پارچه‌های واقع بر سر را، روی سینه قرار دهند تا موجب استتار سینه‌شان گردد. بدیهی است که امر به استفاده‌ی جدید از یک پوشاک، به معنای "تشریح کاربرد قبلی" آن پوشاک نیست! متأسفانه این موضوع روشن، مورد غفلت اینان واقع شده است. ب- قراردادن دنباله‌ سرانداز بر جیوب با هدف اطمینان از پوشیدگی بخش‌هایی از مو و گردن که به دلیل عدم اتصال طرفین سرانداز به همدیگر، مکشوف مانده بود. چنان‌که ملاحظه می‌شود این برداشت صرفاً یک احتمال است که البته به دلیل وجود معضلات یا برهنگی‌های حادث‌تری که در مطلع آیه (یحفظن فروجهن) به آن اشاره شده، صحیح نمی‌نماید. آیا قرآن در حساس‌ترین عبارت از مهم‌ترین آیه‌ی مربوط به حجاب، لزوم پیدا نبودن اندک بخش‌های نمایان از مو و گردن را مورد اشاره قرار داده است! آن‌هم در مورد زنانی که حتی مراقب ستر دامن‌شان نبودند. چه بسا گفته شود که هدف آیه صرفاً استتار "قسمت‌های نمایان" مو و گردن نیست بلکه علاوه بر آن، امضاء استتار "قسمت‌های پنهان" مو و گردن هم هست که در این صورت نیز تقد‌های قبلی پابرجاست به ویژه که چنین تفسیری بر این استوار است که وجود روسری برای زنان جاهلی! را از قبل مفروض بدانیم. برای تکمیل توضیحات به مبحث (نقد استنباط ستر مو) در شرح آیه مراجعه شود.

۵- برخلاف فرض شماره ۴، همان‌طور که مکرراً توضیح دادم صراحتی که مبین انطباق خمار بر سرپوش و روسری‌های کنونی باشد در این آیه وجود ندارد. نه تنها کارکرد خمار مذکور در آیه با روسری‌های کنونی تفاوت دارد بلکه چه بسا منظور از آن رداء و شنلی باشد که بر روی شانه و کتف سوار می‌شد ولی چون لبه‌های آن را به خوبی به هم وصل نمی‌کردند گاه "سینه و پستان" در معرض رؤیت قرار می‌گرفت و در نتیجه

قرآن از ایشان خواست که طرفین آن را در ناحیه سینه و جلوی بدن به هم متصل کنند تا از "شکاف" مابین طرفین رداء (یعنی گریبان‌های فراخ)، که موجب پیدایی سینه و پستان بود، جلوگیری نمایند. برای ردیابی احتمالات مختلف در معنای خمار به شرح آیه مراجعه شود.

۶- مفسران فقیه نیز، هدف و نتیجه آیه "ولیضرن بخرهن علی جیوبهن" را پوشش موی سر ندانسته بلکه مراد قرآن را پوشاندن سینه می‌دانند و در غلیظ‌ترین حالت علاوه بر سینه، پوشش گردن را استنباط کرده‌اند. تفسیر جصاص در این باره چنین است: «قوله تعالی "ولیضرن بخرهن علی جیوبهن" روت صفیة بنت شبیة عن عائشة أنها قالت نعم النساء نساء الانصار لم یکن یمنعهن الحیاء أن یتفقهن فی الدین و أن یستلن عنه لما نزلت سورة النور عمدن الی حجوز مناطقهن فشققنه فاخترن به قال أبو بکر قد قیل إنه أراد جیب الدروع لأن النساء کن یلبسن الدروع و لها جیب مثل جیب الدراعة فتکون المرأة مکشوفة الصدر و النحر إذا لبستها فأمرهن الله بستر ذلك الموضع بقوله "ولیضرن بخرهن علی جیوبهن" و فی ذلك دلیل علی أن صدر المرأة و نحرها عورة لایجوز للأجنبی النظر إلیهما»^{۱۶۰۶}.

مستند چهارم - پوشاندن رأس: قطیفی بحرانی معتقد است برای نیل به لزوم ستر مو، می‌توان از آنچه دلالت بر ستر رأس دارد استفاده کرد زیرا مو و گوش عُرفاً جزو سر است: «الوجه الاستدلال بعموم ما دل علی وجوب ستر الرأس و شعر المرأة و اذنیها منه عرفاً و ؟ فی الشعر و الاذنان منه قطعاً»^{۱۶۰۷}.

شاید طباطبایی، صاحب ریاض، حق داشته باشد که در پاسخ به منتقدین پوشش مو (که مدعی‌اند از عبارت قدما این‌گونه به دست می‌آید که "مو" جزو جسد و بدن نیست و در نتیجه لزومی به پوشش آن وجود ندارد) بگوید: اگر از نظر قدما مو جزو جسد و بدن نیست در این صورت چه نیازی بود که در کلامشان لزوم استفاده از خمار بیاید. او می‌گوید "پوست سر" به وسیله موی سر پوشیده شده و نیاز به ساتر ندارد پس نتیجه

۱۶۰۶ - احکام القرآن جصاص (شرح آیه ۳۱ نور)

۱۶۰۷ - شرح الفیه کتابخانه آستان قدس بخش نسخ خطی ش ۲۵۴۸۳ م

می‌گیرد که هدف از خمار استتار "خود موی سر" است: «... والمراد من البدن ما یعم الشعر، لتصریحهم بلزوم نحو الخمار الساتر للشعر جداً، و لو كان مرادهم بالجسد ما یقابل الشعر لما كان لأمرهم بلزوم الخمار وجه، لستر الشعر جلد الرأس جداً، فكان فيه غنی عن الخمار الساتر قطعاً...»^{۱۶۰۸}.

در پاسخ به سخن طباطبائی مبنی بر دلالت روایات حاوی خمار بر لزوم ستر موی سر می‌گوییم:

اولاً سخنان وی در صورتی می‌تواند صحیح باشد که روایات مورد اشاره، بر وجوب استفاده از خمار ظهور داشته باشد در صورتی که مطابق توضیحات پیشین نمی‌توان از مجموع روایات به چنین تصریحی رسید.

ثانیاً چنان‌که مکرراً توضیح دادم روایات را اساساً نمی‌توان شاهد "تشریح" روسری دانست بلکه آنچه استنباطش از مجموع روایات، محتمل‌تر است گویای کاربرد روسری به عنوان رسم و اعتبار و تمایزات اجتماعی است و نه ناشی از رعایت عفت جنسی. ثالثاً حتی با فرض تشریح روسری، باز هم خصوص مو مورد توجه نبوده بلکه صرف ستر اجمالی سر مورد نظر بوده است.

رابعاً چه بسا مراد از رأس نه فقط سر بلکه نیمه‌ی بالای جسم، و هدف از خمار نه فقط برای ستر سر بلکه برای ستر نیمه‌ی بالای جسم باشد که در این صورت محوریت پوشش در نیمه‌ی بالای جسم بر سینه و پستان و بر و بازو است و نه مو؛ به ویژه که وظیفه خمار در آیه (ولیضرن بخرهن علی جیوبهن) را ستر سینه دانسته‌اند. شرح بند رابعاً در فصل سوم می‌آید.

مستند پنجم - روایت فضیل از امام باقر (خمار فاطمه): مهم‌ترین مدرکی که موافقان استتار مو در دست دارند روایتی مربوط به خمار و موی حضرت فاطمه در هنگام نماز است مدرکی که برخلاف مستندات گنگ و مبهم قبلی، به صراحت واژه "موی سر" (شعر) در آن به کار رفته است. این روایت در واقع "تک سند آشکار" قائلین به ستر مو است که همواره مورد استناد آنان بوده و شهید اول نیز صرفاً با اتکا به همین روایت،

بحث پوشش مو را برای اولین بار در تاریخ فقه جعفری مطرح کرد. متن روایت، که شیخ صدوق آن را آورده، از این قرار است:

«روی الفضیل عن أبي جعفر قال: صلّت فاطمة علیها السلام فی درع و خمارها علی رأسها لیس علیها أكثر ممّا وارت به شعرها و أذنیها»^{۱۶۰۹}. از آن جا که تفاسیر متفاوتی از این روایت شده سعی می‌کنم ترجمه‌ای به دور از تفاسیر بیابورم تا پس از آن برداشت‌های مختلف را مطرح کنم.

ترجمه حدیث: «حضرت فاطمه با پیراهنی [که بر تن داشت] به نماز ایستاد در حالی که روسری وی بیشتر از آن اندازه‌ای که به وسیله آن، موی سر و گوش خود را بپوشاند نبود».

گروهی از فقها "لزوم یا ترجیح لزوم" پوشش مو را از این روایت استنباط کرده‌اند از جمله همان‌طور که پیش‌تر گفته شد شهید اول در صدر این گروه است: «الأقرب وجوب ستر الأذنین و الشعر من المرأة لروایة الفضیل عن الباقر قال: صلّت فاطمة و خمارها علی رأسها لیس علیها أكثر ممّا وارت به شعرها و أذنیها»^{۱۶۱۰} ولی گروهی دیگر از چنین برداشتی اظهار شگفتی کرده‌اند: «العجب من الشهيد أنه استقرب وجوب ستر الشعر لروایة الفضیل»^{۱۶۱۱} و بعضی دیگر همچون صاحب مدارک و سبزواری، نه تنها آن را دالّ بر لزوم ستر مو نمی‌دانند بلکه "لازم نبودن پوشش گردن" را نیز از آن، قابل استنباط دانسته‌اند: «... یمكن الاستدلال بها [روایة الفضیل] علی عدم وجوب ستر العنق»^{۱۶۱۲} و برخی صریحاً می‌گویند که روایت در مقام بیان حکم نیست: «هذه روایة فعل لیس فی موضع البیان فلا دلالة فیہ لاحتماله...»^{۱۶۱۳}.

اختلاف در برداشت‌ها به این موارد برگشت می‌کند: یکی به اندازه روسری فاطمه و دیگر به این‌که آیا امام باقر با بیان گزارش پوشش حضرت، قصد انشاء حکم داشته است

۱۶۰۹ - من لایحضره الفقیه حدیث ۷۸۹

۱۶۱۰ - ذکری ج ۳ ص ۱۱

۱۶۱۱ - استقصاء الاعتبار ج ۶ ص ۳۰۱

۱۶۱۲ - مدارک الاحکام ج ۳ ص ۱۹۰، ذخیره المعاد سبزواری ج ۱ ق ۲ ص ۲۳۷

۱۶۱۳ - شرح الفیه شیخ ابراهیم قطیفی بحرانی بخش نسخ خطی کتابخانه آستان قدس ش ۲۵۴۸۳

یا خیر.

فقها در باره اندازه روسری فاطمه به دو گروه تقسیم می‌شوند: الف- اکثریت قاطع، کسانی‌اند که روسری وی را خیلی کوچک می‌دانند. بر این اساس دو احتمال در باره حکم ستر مو متصور است: ۱- برداشت تکلف‌آمیز: این‌که باید تمام مو را پوشانید و چون روسری فاطمه کوتاه بود پس وی حتماً تمام مو را جمع کرده و زیر روسری مخفی نموده است. ۲- برداشت عادی: این‌که فقط پوشش قسمتی از مو که روی کاسه سر قرار گرفته واجب بوده و مابقی‌اش که به دلیل کوتاهی روسری، خارج از آن بود واجب نبوده است. ب- گروهی دیگر روسری فاطمه را آن‌قدر کوچک نمی‌دانند که نتواند تمام مو را بپوشاند. یعنی اگر مویش آویزان هم بوده باز تحت پوشش روسری قرار می‌گرفته است.

به این ترتیب خلاصه استنباط متفاوت فقها از روایت چنین است:

الف- عدم دلالت بر لزوم پوشش مو: سیدعاملی در این باره می‌گوید: «... و هی مع تسلیم السند لاتدل علی الوجوب»^{۱۶۱۴} و سبزواری نیز همین را می‌گوید: «... و هی بعد الاغماض عن السند لاتدل علی الوجوب»^{۱۶۱۵} و سرانجام ملااحمد نراقی با قاطعیت، استنباط وجوب استتار مو را از آن نفی می‌کند: «... فلایدل علی الوجوب أصلاً»^{۱۶۱۶}.

ب- دلالت بر وجوب پوشش مو، البته با این ترفند که موها را باید روی سر جمع کرد تا بتوان همه آن را در زیر آن روسری کوچک پنهان کرد: عبدالله شیر، از جمله این افراد است: «... و اما الروایة المذكورة فهي ظاهرة فی وجوب ستر الشعر حیث جمعته و وارته فی ذلك الخمار»^{۱۶۱۷}.

ج- دلالت بر لزوم پوشش مویی که روی سر قرار دارد، و لازم نبودن پوشش مویی که بر روی گردن و شانه‌ها آویزان است: طباطبایی آن را این‌گونه توضیح داده: «و لیس فیه أنه ما کان علی رأسها من الخمار إلا قدر قليل تستر به الشعر الذی فوق الاذنین

۱۶۱۴ - مدارک الاحکام ج ۳ ص ۱۹۰

۱۶۱۵ - دخیره المعاد ج ۱ ق ۲ ص ۲۳۷

۱۶۱۶ - مستند الشیعه ج ۴ ص ۲۴۷

۱۶۱۷ - مصابیح الظلام شیر نسخه خطی ک مجلس ۱۴۲۵۸

خاصة»^{۱۶۱۸}.

د- دلالت بر وجوب پوشش کل مو، بدون نیاز به ترفند فوق‌الاشاره: صاحب ریاض پس از آن‌چه در بند (ج) از او نقل کردم چنین ادامه می‌دهد: «بل ظاهر قوله: (واریت شعرها) کون خمارها كالخمر المتعارفة أو دونها، بحيث یستر الشعر المتسدل علی الكتفین و العنق غالباً، و لیس فیها انها جمعت الشعر كله تحت ذلك الخمار»^{۱۶۱۹}. بر این اساس، سرانداز فاطمه به حدّ کافی بلند بوده که بتواند موی خود را بدون نیاز به ترفند خاص ببوشاند. در این راستا می‌توان به دیگر سخن امام باقر در مورد خمار فاطمه، که حاکی از پهن شدن آن تا وسط بازو است، استناد کرد. این روایت بزودی در گام سوم خواهد آمد (... ما كان خمارها إلا هكذا: و أوماً بیده إلى وسط عضده ...).

ه- دلالت بر لازم نبودن استتار کامل مو در مواقع ضرورت و ناچاری.

و- دلالت بر لازم نبودن استفاده از ازار و قمیص و ... و در نتیجه کفایت درع و خمار برای نماز بانوان: سیدعلی طباطبایی، احتمال داده که عبارت "لیس علیها اکثر" به تعدد جامه‌ها برگشت کند و نه به اندازه روسری و خمار: «یمكن أن یقال ان المراد بقوله: (لیس علیها اکثر .. الخ) بیان عدم وجوب نحو الإزار زیادة عن الخمار و الدرع»^{۱۶۲۰} با این وصف، ترجمه روایت بیش از پیش پیچیده می‌شود.

کاستی‌های روایت فضیل در دلالت بر وجوب ستر مو: در این راستا موارد زیر را

فهرست می‌کنم:

۱- روایت فضیل از امام باقر یک خبر واحد، آن‌هم از نوع مفردش است. بدیهی است با اتکا به چنین خبری که اعتماد قطعی به صدورش نداریم و از طرفی فاقد وضوح لازم برای صدور رأی قطعی، به دلیل ابهام متن و تعدّد استنباط، است نمی‌توان حکم شرعی را از دل آن استخراج کرد.

۲- آیا امام باقر با بیان گزارش پوشش فاطمه، قصد انشاء حکم شرعی را داشت؟ و اگر چنین قصدی داشته، آیا از بیان وی "وجوب" تأسی و الگوبذیری قابل برداشت است

۱۶۱۸ - ریاض المسائل ج ۲ ص ۱۸۰

۱۶۱۹ - ریاض المسائل ج ۲ ص ۱۸۰

۱۶۲۰ - ریاض ج ۲ ص ۱۸۰

و یا صرفاً "استحباب؟" راستش این است که نه پاسخ پرسش اول را می‌توان از دل متن به دست آورد و نه پاسخ دومی را، و شاید به همین خاطر است که میرزای قمی در مناهج الاحکام در دلالت روایت تأمل و شک کرده، و سیدعاملی در مدارک الاحکام و محقق سبزواری در ذخیره‌المعاد، آن را دالّ بر وجوب ندانسته‌اند و نوه شهیدثانی در استقصاءالاعتبار از استنباط شهید اول اظهار تعجب کرده، و ملااحمد نراقی در مستندالشیعه به شدت استنباط وجوب را مورد انکار قرار داده و قطیفی بحرانی، سخن امام را صرفاً گزارش فعل فاطمه دانسته و آن را در مقام بیان حکم حجاب نمی‌داند.

۳- فرضاً که امام باقر با بیان گزارش مذکور، در صدد انشاء حکم بوده، باز هم به صراحت متن روایت، "ظرف" حکم صرفاً "زمان نماز" را نشان می‌دهد و نه پوشش در غیر نماز را: «یفهم من الخبر وجوب مواراة الشعر والأذنين للمرأة في الصلاة»^{۱۶۲۱}.

نهایت برداشتی که قائلین به پوشش مو از این حدیث می‌توانند بکنند وجوب یا استحباب استتار مو در "هنگام اقامه نماز" است و نه سایر اوقات، تازه از نوع بیان روایت برمی‌آید که استفاده از روسری یادشده برای اقامه نماز بوده است! ظرف نماز به صراحت در متن حدیث موجود است: «فضیل از امام باقر روایت کرده است که آن حضرت فرمود: حضرت فاطمة سلام الله علیها در پیراهنی که به تن می‌کرد نماز می‌خواند و مقنعه یا روسری کوچکی به سر می‌فرمود، و آن نیز بیش از این نبود که موها و گوش‌های آن حضرت را بیوشاند»^{۱۶۲۲}.

۴- انگیزه، سبب، اوضاع و هدفی که امام باقر را به بیان این گزارش سوق داد برای ما روشن نیست ولی فقها و محدثان عادت دارند که گزارشات تاریخی و ریز رفتارهای بزرگان را از دریچه فقهی مورد بررسی و دقت قرار دهند. البته نمی‌خواهم بگویم که این روایت را باید از منظر غیر فقهی مورد ارزیابی قرار داد بلکه احتمالات دیگری که ممکن است سبب صدور حدیث شده باشد را می‌آورم:

یکی این‌که ممکن است سخن امام در مورد روسری "کوچک" فاطمه، اشاره به

۱۶۲۱ - من لایحضره الفقیه پاورقی علی اکبر غفاری بر حدیث ۷۸۹
۱۶۲۲ - ترجمه و متن من لایحضره الفقیه ح ۷۸۹ (محمدجواد غفاری)

تنگدستی فاطمه زهرا، دختر پیامبر اکرم^(ص)! داشته باشد و در واقع هدف امام بیان وضعیت اسفانگیز خانواده وحی (و چه بسا سایر مردم آن زمان) بوده باشد و نه بیان حکم شرعی پوشش مو یا دیگر قسمت‌های اندام. پس این حدیث، هم بیان‌گر واقعیات عصر نزول است و هم مبین تساوی خانواده پیامبر با سایر مردم در آن شرایط.

مهم‌تر این‌که ممکن است هدف امام از بیان چنین گزارشی، کاستن از حساسیت‌های فقهی‌ای باشد که به شدت در میان محدثان و فقها در حال شکل‌گیری بود تا بدین وسیله اعلام کند، فاطمه‌ای که دختر پیامبر اکرم^(ص) و همسر مولا علی بود با چنین ساتر اندکی به نماز می‌ایستاد بنابراین لازم نیست این قدر حساسیت و موشکافی نشان داده و بیش از حد معمول به پوشاک ظاهری توجه کنید. دو احتمال مذکور را می‌توان در گزارش دیگری که همین فضیل از امام باقر در باره خمار فاطمه آورده (و چنان‌که وعده دادم در گام سوم می‌آورم) رصد کرد.

مستند ششم - روایات مورد استناد (نقد همه‌ی اخبار وارده): در این قسمت بنا دارم تمام روایاتی که از آن برای وجوب ستر مو و سر استفاده می‌شود را طی دسته‌های زیر مورد بررسی اجمالی قرار دهم:

الف - روایات نماز: روایات حاوی استفاده از روسری در حین نماز، با دو مشکل تعمیم حکم و نوع حکم استنباطی روبرو است زیرا؛
اولاً چنین برمی‌آید که همگی توجه به وقت نماز دارند و از بیان حکم در غیر نماز، نه تنها مسکوت‌اند بلکه از نوع پرسش و پاسخ‌ها می‌توان اهمیت بیشتر نماز به غیر نماز را به دست آورد؛ در ویژه‌تر بودن ستر نماز به غیر آن می‌توان به احادیثی که در مستند دوم بند ب آوردم مراجعه کرد.

ثانیاً حتی در همان نماز هم نمی‌توان قائل به وجوب شد چه، با روایاتی معارض روبرو بوده (روایات عبدالله بن بکیر: عن ابی‌عبدالله قال: لا بأس بالمرأة المسلمة الحرّة أن تصلی و هی مکشوفة الرأس / عن ابی‌عبدالله قال: لا بأس أن تصلی المرأة المسلمة و لیس علی رأسها قناع) و گاه الفاظ به کار رفته در بیان حکم، به عدم وجوب دامن می‌زند (روایت یونس بن یعقوب: أنه سأل أباعبدالله عن الرجل یصلی فی ثوب واحد؟ قال: نعم.

قال: قلت: فالمرأة؟ قال: لا، و لا يصلح! للحرّة إذا حاضت إلا الخمار، إلا أن لاتجده! و در نتیجه می‌بایست به استحباب و احتیاط بسنده کرد.

فیض‌کاشانی در نقد کلیدی‌ترین روایات نماز که برای وجوب ستر موی سر مورد استفاده قرار می‌گیرد (صحیحة زرارة عن الباقر قال سألته عن ادنی ما تصلى فيه المرأة قال درع و ملحفة تنشرها علی راسها و تجلل بها و صحیحة محمد بن مسلم عنه علیه السلام قال و المرأة تصلى فی الدرع و المقنعة اذا كان الدرع کثیفا) می‌گوید: «همان‌طور که می‌بینید این روایات دلالتی بر وجوب پوشش مو و گردن ندارند و از کلام اکثر فقها نیز همین نظر استنباط می‌شود».

ب- روایات لایصلح و متی ینبغی: این روایات را قبلاً آوردم (عن محمد بن مسلم، عن ابي جعفر قال: لا يصلح للجارية إذا حاضت إلا أن تختمر إلا أن لاتجده / عن عبدالرحمن بن الحجاج قال: سألت ابا ابراهيم عن الجارية التي لم تدرك، متى ینبغی لها أن تغطی رأسها ممن لیس بینها و بینه محرم؟ و متی يجب علیها أن تقنّع رأسها للصلاة؟ قال: لاتغطی رأسها حتی تحرم علیها الصلاة) چنان‌که ملاحظه می‌شود بدلیل عدم ظهور افعال مربوطه، لا اقل نمی‌توان حکم "وجوب" را از آن‌ها استنباط کرد به ویژه که در اصل استفاده از روسری سخت‌گیری نشده، و به راحتی جواز خروج سربرهنه از منزل در صورت دم‌دست نبودن روسری صادر گردیده است.

ج- روایات فضیل در مورد روسری فاطمه: در این مورد پیش‌تر توضیحات مشروحی آورده شد.

د- روایات کنیزان: بر این اساس، استنباط وجوب ستر مو در مورد زنان آزاد طیّ روندی آرام، مرحله به مرحله، اما با غفلت از فلسفه مراحل قبلی بدست آمد. مسیر منتهی به این استنباط نادرست چنین است:

مرحله ۱- دوران نهی و منع کنیزان از داشتن سرانداز (دوران صحابه / مقررات عرفی / نادیده انگاشتن کنیزان): در تاریخ و حدیث آمده است که برخی، به ویژه عمر بن خطاب، قائل بودند کنیزان نباید از سرانداز استفاده کنند تا شبیه زنان آزاد نشوند و بین این دو گروه تمایز حاصل شود. چنان‌که پیداست وجود سرانداز برای زنان آزاد و نهی کنیزان را

هیچ‌یک را در آن مقطع نمی‌توان مربوط به رعایت عفاف و حجاب شرعی دانست بلکه این رسم و مقررات، سیاستی عرفی و اعتباری بود.

مرحله ۲- دوران تقلیل نهی و منع کنیزان به معافیت صرف و ملزم نبودن‌شان (دوران صادقین / کاهش سخت‌گیری‌های عرفی / توجه به کنیزان): پس از دوران قبلی، قدری حقوق انسانی کنیزان مورد توجه قرار گرفت و محرومیت از سرانداز (که نماد تشخص و ارجمندی بود) اندک اندک به معافیت (و نه منع و محرومیت) تبدیل گردید و در نتیجه بر آنان واجب نبود که از سرانداز استفاده کنند. این معافیت و عدم وجوب را می‌توان در روایات متعدّد مشاهده کرد. اوج این روند انسانی، زمانی بود که امام صادق گفت اگر کنیزان دوست داشته باشند می‌توانند از سرانداز استفاده کنند.

مرحله ۳- دوران مفهوم‌گیری از مرحله ۲ و استنباط وجوب سرانداز برای زنان آزاد (دوران پس از صادقین / تلقی شرعی از روندی عرفی): معافیت کنیزان و عدم وجوب سرانداز در مورد آن‌ها به مرور موجب مفهوم‌گیری و پدید آمدن عدم معافیت زنان آزاد و وجوب استفاده از سرانداز در مورد ایشان شد (به ویژه که زنان آزاد به طور معمول و عرفی از سرانداز استفاده می‌کردند) در حالی که عدم وجوب ستر سر و معافیت کنیزان در مرحله ۲، واکنشی آرام به نهی و منع مذکور در مرحله ۱ بود و نه درصدد انشاء حکمی که بشود از آن برای زنان آزاد مفهوماً نتیجه‌ای بدست آورد. جدای از روشنگری فوق، صحت چنین مفهومی نیز نیاز به بررسی بیشتر دارد.

ه- روایات نگاه نکردن به موی زنان: نهی از نگاه به موی زنان، با فرض وجود روایاتی صحیح در این باره، دلیل بر لزوم ستر آن از سوی زنان نیست تازه چه بسا از نهی مذکور بتوان عادی بودن کشف آن را رصد کرد. در ضعف این نوع روایات همین بس که در جواز نگاه به موی محارم، حتی مادر و خواهر، نیز تردید می‌شود. در سستی اخبار موجود ناگفته‌ها و توضیحات بی‌گیرانه‌تری وجود دارد که وارد آن نمی‌شوم.

و- روایات منسوب به امام رضا (عصر تغییر کارکرد روسری از عرفی و اعتباری به شرعی و جنسی): بر اساس روایات زیر که همگی به امام رضا منسوب است می‌توان این دوره را یکی از نقاط عطفی دانست که به مرور پس از عصر پیامبر و حتی صادقین،

ضرورت ستر مو و سر، از منشأهای عرفی، اعتباری و تمایزی به خاستگاه‌های شرعی، اخلاقی و جنسی تبدیل شد:

حدیث ۱: «روی [...] و عبدالله بن جعفر الحمیری جمیعا عن أحمد بن محمد بن عیسی عن [أحمد بن محمد بن أبی نصر عن الرضا قال: یؤخذ الغلام بالصلاة و هو ابن سبع سنین، و لا تغطي المرأة شعرها منه حتی یحتلم»^{۱۶۲۳} (امام رضا: پسران هفت‌ساله را باید به خواندن نماز وادار کنند ولی تا به حد بلوغ نرسند، لازم نیست که خانم‌ها در برابر آنان موی سر خود را بپوشانند).

حدیث ۲: «عبدالله بن جعفر فی قرب الإسناد: عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن أحمد بن محمد بن أبی نصر، عن الرضا قال: لا تغطي المرأة رأسها من الغلام حتی يبلغ الغلام»^{۱۶۲۴} (زن می‌تواند سرش را از پسران، تا قبل از بالغ شدنشان، بپوشاند).

دو حدیث فوق، صریح‌ترین روایاتی است که در مورد پوشش سر و مو وجود دارد با این حال به نظر می‌رسد هر دو صرفاً یک روایت باشد که دو گونه گزارش شده است به ویژه که حمیری در قرب الاسناد، علیرغم ذکر نامش در هر دو سند، فقط روایت دوم را آورده است. حمیری در سند حدیث سوم نیز حضور دارد.

حدیث ۳: «عبدالله بن جعفر فی قرب الاسناد عن أحمد بن محمد بن عیسی عن أحمد بن محمد بن أبی نصر عن الرضا قال سألته عن الرجل یحلّ له أن ینظر الی شعر أخت امرأته فقال لا إلا أن تكون من القواعد قلت له أخت امرأته و الغریبة سواء قال نعم قلت فما لی من النظر الیه منها فقال شعرها و ذراعها»^{۱۶۲۵} (بزنطی گوید از امام رضا پرسیدم که آیا بر مرد روا است که به موی خواهر زنش بنگرد؟ پاسخ داد: نه، مگر این‌که خواهر زنش مُسن باشد. پرسیدم آیا خواهر زن و غریبه یکسان‌اند؟ پاسخ داد: بله. پرسیدم به چه اندامی از او! می‌توانم نگاه کنم؟ پاسخ داد: مو و ساعدش).

این روایت بدلیل ابهام و پیچیدگی در متن، قابل استناد نیست زیرا در ابتدا نگاه به موی سر را ناروا دانسته و در انتها روا می‌داند. برخی از جمله شیخ حرّعاملی به توجیه

۱۶۲۳ - من لایحضره الفقیه ح ۴۵۰۷، وسائل الشیعه ۲۵۴۹۷، گزیده فقیه بهبودی ح ۱۲۷۱

۱۶۲۴ - وسائل الشیعه ۲۵۴۹۸

۱۶۲۵ - وسائل الشیعه ۲۵۴۲۰

تناقض مذکور پرداخته و جواز انتهایی را مربوط به قواعد (زنان مسن) دانسته‌اند: «... فقال شعرها و ذراعها. أقول هذا مخصوص بالقواعد لما ذكر في اوله» اما این توجیه نادرستی است زیرا یرسش راوی در مورد قواعد نیست به ویژه که امام رضا بی‌اشکالی نگاه به موی قواعد را رأساً در ابتدای پاسخش بیان کرد و نیاز به پرسش مجدد در این باره نبود؛ صحت این نقد از ادامه‌ی روایت، که شیخ حرّعاملی آن را نیاورده، نیز بدست می‌آید زیرا به وضوح در باره‌ی زنان نامحرم توضیح می‌دهد و نه قواعد: «... قلت فما لي من النظر اليه منها فقال شعرها و ذراعها و قال إن أباجعفر مر بامرأة محرمة و قد استترت بمروحة على وجهها فأماط المروحة بقضيبه [/ بنفسه: الكافي] عن وجهها»^{۱۶۲۶}. علاوه بر این‌ها پرسش و پاسخ در مورد نگاه کردن است و نه حدّ پوشیدگی؛ و حتی از کلام چنین بر می‌آید که عدم پوششِ مو چیزی عادی بوده است.

حدیث ۴: «الإمام الرضا -مما كتب في جواب مسائل محمد بن سنان-: و حُرِّمَ النظر إلى شعور النساء المحجوبات بالأزواج و إلى غيرهنّ من النساء؛ لما فيه من تهییج الرجال، و ما يدعو التهیيج إليه من الفساد و الدخول فيما لا یحلّ و لا یجمل، و كذلك ما أشبه الشعور، إلا الذي قال الله تعالى: "والقواعد من النساء ... " ... فلا بأس بالنظر إلى شعور مثلهنّ» (امام رضا در پاسخ به یکی از پرسش‌های محمد بن سنان نوشت: نگاه کردن به موی زنان شوهردار و دیگر زنان به این علت حرام شده است که باعث تحریک مردها می‌شود و این تحریک به فساد و ارتکاب اعمال حرام و ناشایست می‌انجامد. همچنین است چیزهایی که [به لحاظ تحریک کنندگی] مانند مو باشد. مگر در مواردی که خدای متعال فرموده است "والقواعد من النساء ... " ... نگاه کردن به موهای این‌گونه زنان اشکالی ندارد)^{۱۶۲۷}.

اولاً بحث روایت در مورد نگاه است و نه پوشش. این روایت صریحاً فلسفه‌ی نهی از نگاه را به مهار غرایز جنسی نسبت می‌دهد در حالی که در عصر پیامبر، از این فلسفه خبری نبود؛ با این‌همه راوی حدیث محمد بن سنان است که از سران جعل حدیث است.

۱۶۲۶ - قرب الاسناد ج ۳ ص ۱۶۰

۱۶۲۷ - میزان الحکمه با ترجمه فارسی ج ۱۳ ح ۲۰۲۷۱ + وسائل الشیعه ح ۲۵۴۰۶ [علل الشرایع و عیون الأخبار]

فضل بن شاذان وی را یکی از پنج دروغگوی مشهور می‌داند.

حدیث ۵: «و بهذا الاسناد [هلال بن محمد بن جعفر الحفار عن اسماعیل بن علی بن علی الدعبلی عن ابيه علی بن علی بن رزین عن الرضا عن آباءه] عن الحسين بن علی قال: ادخل علی أختی سکینه بنت علی خادم فغطت رأسها منه، فقيل لها: إنه خادم قالت: هو رجل منع شهوته»^{۱۶۲۸} (امام رضا از امام حسین نقل کرد که خادمی را به نزد خواهرم سکینه دختر امام علی آوردند و او سرش را از آن مرد پوشاند. به او گفتند: این مرد، خادم است. سکینه گفت: او [به هر حال] مرد است [هر چند] جلوی شهوتش را [با اخته کردن] گرفته‌اند).

این روایت جداً ضعیف‌السند بوده و احتمالاً از جعلیات اسماعیل بن علی است. برخلاف این گزارش ساختگی، همان‌طور که قبلاً آوردم، سکینه همراه با دیگر دختران امام علی در روز عاشورا سربرهنه در برابر جمع مردان به سخنرانی پرداخت؛ این سخنرانی بنا به خواست امام حسین انجام شد! (ان الحسين أمر أهل بيته يوم الطف عند اشتداد الحرب بالخروج من الخدور تحريضا للأصحاب علی المجاهدة و القتال فی میدان المعركة، حيث قال: يا زينب و يا أم كلثوم و يا رقية و يا سکينه! و يا أهل بيت النبوة أخرجن من خدوركن فخرجن بارزات الوجوه، ناشرات الشعور، لاطمات الصدور، يندبن و يبكين و يقلن: يا أنصار دين الله ألا تدفعون عن بنات رسول الله؟ ألا تذبون عن حرم رسول الله؟ و الأصحاب ينظرون إليهن و يبكون بين أيديهن، فقالوا للحسين: يا ابن رسول الله والله لا يصيبك أحد بسوء مادام منا عرق نابض) و حتی نقل است که وی (یا سکینه دختر امام حسین) دارای مدل خاصی از آرایش مو بوده که همه می‌شناختند (الطرة السکينية). با این همه در وجود چنین دختری برای امام علی تردید اساسی وجود دارد.

اگر انتساب روایات فوق به امام رضا مسجل شود در این صورت چه بسا شرایط غلیظ ایران را نتوان در صدور روایات منکر شد. به هر حال این دوره را می‌توان عصر تغییر حجاب عرفی به حجاب شرعی نامید چه این روایات کلام امام رضا باشد و چه ساخته‌ی متشرعان.

توجه: توضیحاتی که در طول گام دوم در مورد واجب نبودن ستر مو آوردم مربوط به فقه جعفری بود؛ اما این بدان معنا نیست که ستر آن در میان سایر مذاهب اسلامی همواره لازم شمرده می‌شده؛ زیرا اولاً این‌گونه برمی‌آید که برخی صرفاً قائل به ستر موهای واقع بر کاسه‌ی سر می‌باشند و نه بخش‌های آویزانش: «و للحرّة ولو خنثی جمیع بدنہا حتی شعرها النازل فی "الأصح"»^{۱۶۲۹} و ثانیاً برخی دیگر اساساً قائل به جایز‌الکشف بودن آن‌اند: «و لایبیدین زینتہن إلا مآظہرمنہا ... فسر جمع من المفسرین الزینة بالجسد کله و فسر مآظہر بالوجه و الکفین قیل و القدمین و الشعر»^{۱۶۳۰}.

روسری؛ نماد تمایز از کنیزان آلوده (ریشه‌یابی روسری)

مطابق شماری از روایات کهن، آغاز ظهور روسری به "ایجاد تمایز از کنیزان آلوده‌ای" برمی‌گشت که دائم مورد آزار جنسی زناکاران قرار می‌گرفتند. توضیح مطلب از این قرار است:

در ابتدا زنان آزاد و کنیزان پوشش مشابهی داشتند تا این‌که خبر مزاحمت شبانه‌ی زناکاران در مسیر خرابه‌های قضای حاجت نسبت به زنان آزاد و مؤمن به اطلاع پیامبر رسانده شد. مزاحمان و زناکاران در تبرئه خود چنین استدلال می‌کردند که ما قصد زنان آزاد را نداریم بلکه آن‌ها را با "کنیزان" و "آلودگان نامسلمان" اشتباه گرفتیم. چه بسا این اشتباه به تاریکی هوا در شب برمی‌گشت. گویند در این حین آیه جلاباب نازل شد و از خانواده پیامبر و سایر زنان مؤمن خواست که "در پوشش خود تغییری" بوجود آورند تا شناخته شوند که زنی آزاد و اهل ایمان‌اند که از آلودگی پرهیز دارند و بدین ترتیب از آلودگان نامسلمان و از کنیزان آلوده "تمایز" شده و به اشتباه مورد ایذاء فاسقان قرار نگیرند (ر.ک: یا ایها النبی قل لازواجک و بناتک و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن ذلک ادنی ان یعرفن فلا یؤذین و کان الله غفوراً رحیماً).

احادیث و روایات می‌گویند این تمایز با استفاده از "روسری" یا همان مقنعه و پیچه، حاصل شد از جمله:

۱۶۲۹ - الدر المختار حصکفی ج ۱ ص ۴۳۶-۴۳۵

۱۶۳۰ - تفسیر ابن عاشور ج ۱۸ ص ۱۶۶

الف- أمّ سلمه گفت وقتی آیه "یدنین علیهن من جلابیهن" نازل شد، از آن پس زنان انصار در حالی که روسری سیاهی بر روی سر می‌نهادند از خانه خارج می‌شدند: «عن صفیة بنت شیبة عن أمّ سلمة قالت: لما نزلت "یدنین علیهن من جلابیهن" خرج نساء الانصار كأنّ علی رؤوسهن الغربان من الأكسیة / "من الأكسیة" جمع كساء شبهت الخمر فی سوادها بالغراب»^{۱۶۳۱}. البتّه در روایت ام‌سلمه اشاره‌ای به تمایز نشده است.

ب- ابن‌عباس در رابطه با همین آیه می‌گوید: جلاباب مقنعه‌ی زن است که وقتی می‌خواهد برای حاجتش از خانه بیرون رود باید با آن پیشانی و سر را بپوشاند برخلاف کنیزان که سر برهنه و بدون ستر پیشانی بیرون می‌روند: «الجلباب مقنعة المرأة أی: یغطین جباههنّ و رؤوسهنّ إذا خرجنّ لحاجة، بخلاف الإماء اللاتی یخرجنّ مکشفات الرؤوس و الجباه، عن ابن‌عباس و مجاهد»^{۱۶۳۲}.

ج- عمر بن خطاب کنیزی را دید که مقنعه داشت پس کنیز را با تازیانه زد و به او گفت سرت را برهنه کن و خود را شبیه زنان آزاد نکن: «عن قتادة، عن أنس بن مالک أن عمر بن الخطاب رأى أمة علیها قناع، فعلاها بالدرّة، و قال: اکشفی رأسک و لاتشبهی بالحرائر!»^{۱۶۳۳}.

د- راویان، حفظ این تمایز و بلکه سخت‌گیری نسبت به کنیزان در عدم استفاده از مقنعه را به امام‌باقر و امام‌صادق نیز نسبت می‌دهند: «عن حماد اللحام قال: سألت أبا عبد الله عن المملوكة تقنع رأسها فی الصلاة؟ قال: لا، قد کان أبی إذا رأى الخادم تصلى و هی مقنعة ضربها، لتعرف الحرّة من المملوكة»^{۱۶۳۴} و «عن حماد الخادم، عن أبی عبد الله، قال: سألته عن الخادم تقنع رأسها فی الصلاة؟ قال: اضربوها، حتی تعرف الحرّة من المملوكة»^{۱۶۳۵}.

البتّه باید دانست مطابق روایات متین زیر، هیچ‌یک از آن دو امام واقعاً چنین نبودند

۱۶۳۱ - عون‌المعبود ج ۶ ص ۱۰۷ ح ۴۰۹۵

۱۶۳۲ - مجمع‌البیان ج ۸ ص ۱۸۱

۱۶۳۳ - تفسیر ابن‌زمین ج ۳ ص ۴۱۲

۱۶۳۴ - وسائل‌الشیعه ۵۵۶۲ + دعائم‌الاسلام ج ۱ ص ۱۷۷ [... کان أبی إذا رأى أمة تصلى و علیها مقنعة ضربها و قال: یا لکع لاتشبهی بالحرائر، لتعلم الحرّة من الأمة]

۱۶۳۵ - وسائل‌الشیعه ۵۵۶۱

به ویژه امام صادق کنیزان را آزاد می‌دانست که هرگونه خودشان دوست دارند عمل کنند؛ اگر تمایل دارند می‌توانند مقنعه بر سر گذارند و اگر نمی‌خواهند می‌توانند استفاده نکنند: «سألت أبا عبد الله عن الأمة، أتقنع رأسها؟ قال: إن شاءت فعلت، و إن شاءت لم تفعل، سمعت أبي يقول: كن يضرين فيقال لهن: لا تشبهن بالحرائر»^{۱۶۳۶} و «عن أبي بصير عن أبي عبد الله أنه قال: على الصبي إذا احتلم الصيام، و على الجارية إذا حاض الصيام و الخمار إلا أن تكون مملوكة فإنه ليس عليها خمار إلا أن تحب أن تختمر و عليها الصيام»^{۱۶۳۷}.

در متن اخبار و گزارشات صراحتاً علّت منع کنیزان از داشتن مقنعه، به شناسایی و تمایزشان از زنان آزاد مربوط شده است: «لتعرف الحرة من المملوكة»^{۱۶۳۸}، «حتى تعرف الحرة من المملوكة»^{۱۶۳۹}، «لتعلم الحرة من الأمة»^{۱۶۴۰}، «لا تشبهى بالحرائر»^{۱۶۴۱}، «لا تشبهن بالحرائر»^{۱۶۴۲}.

گفتنی است تمایز مذکور صرفنظر از ریشه و پیشینه‌اش تدریجاً به عرف و رسم رایج تبدیل شد. این مطلب را به خوبی می‌توان در احادیث قرن دوم، به ویژه در مورد لباس نمازگزار، ردیابی کرد.

پایان: چنان‌که ملاحظه شد روسری در اصل، علامت و نمادی بود برای تمایز زنان مؤمن از کنیزانی که به آلودگی تن می‌دادند پس ظهور روسری و تشریح آن بر طبق روایات برای ایمنی از ناامنی جنسی بود به همین خاطر اگر احتمال ایذاء و ناامنی جنسی نبود جواز کنار گذاردنش برقرار بود! در این رابطه حتی می‌توان به وقت نماز اشاره کرد که چون در محیطی برگزار می‌شد که خبری از ایذاء نبود بنابراین اشکال نداشت که سربرهنه نماز خواند و از مقنعه استفاده نکرد چنان‌که امام جعفر صادق صراحتاً آن را

۱۶۳۶ - وسائل الشیعه ۵۵۶۴

۱۶۳۷ - تهذیب ح ۱۰۱۵ و ۸۵۱، استبصار ح ۳۹۸، وسائل الشیعه ۵۵۵۶

۱۶۳۸ - وسائل الشیعه ۵۵۶۲

۱۶۳۹ - وسائل الشیعه ۵۵۶۱

۱۶۴۰ - دعائم الاسلام ج ۱ ص ۱۷۷

۱۶۴۱ - تفسیر ابن‌زمینین ج ۳ ص ۴۱۲

۱۶۴۲ - احکام القرآن ج ۵ ص ۱۷۴

گوشزد کرد. پس امام صادق، نه قائل به الزام کنیزان به عدم استفاده از روسری بود و نه زنان آزاد را مجبور به استفاده از آن در همه اوقات می دانست!

با این همه همان طور که در شرح آیه توضیح دادم متن آیه تصریحی به استفاده از جامه ای جدید به نام روسری ندارد بلکه فقط خواهان پرهیز از ولنگاری در پوشش، و استفاده مناسب از جامه ای موجود بر اندام است (یدنین علیهن من جلابیهن).

نیز باید دانست که روسری در فقه صدر اول علاوه بر این که علامتی برای تمایز مذکور بود همچنین جامه ای خاص نماز بود بطوری که مثلاً فاطمه خود را موظف می دید با روسری، ولو کوچک و ناچیز باشد، نماز بخواند: «صلت فاطمة فی درع و خمارها علی رأسها لیس علیها أكثر مما وارت به شعرها و أذنیها». استفاده ی زنان از روسری در حین دعا و نیایش، در کتاب مقدس مسیحیان نیز مورد تأکید است (ر.ک: بخش سوم عامل یکم).

گام سوم - ساعد

مباحثی که در این گام بررسی می شود از این قرار است:

- حدیث ذراعان

- حدیث وسط العضد

- روایات زیورآلات ساعد

حدیث ذراعان: فرزند طبرسی در مکارم الاخلاق حدیثی را از المحاسن برقی آورده که مطابق آن امام جعفر صادق در تبیین مواضع جایزالکشف زنان که در آیه «إلا ماظهرمنها» آمده، می گوید: منظور آیه "وجه" (چهره) و "ذراعان" (دست ها از آرنج تا نوک انگشتان) است. این حدیث توسط مجلسی در بحارالانوار و نوری در مستدرک الوسائل به ثبت رسیده^{۱۶۴۳} و متن آن چنین است: «من کتاب المحاسن عن ابی عبدالله فی قوله جلّ ثناؤه (الا ماظهرمنها) قال: الوجه و الذراعان»^{۱۶۴۴} (امام صادق، مراد پروردگار از عبارت

۱۶۴۳ - بحارالانوار ج ۱۰۴ (۱۰۱) ص ۳۶ ح ۲۳ / مستدرک الوسائل ش ۱۶۷۰۱

۱۶۴۴ - مکارم الاخلاق طبرسی ص ۲۳۲ یا ۲۶۶

إلا ما ظهر منها را وجه و دو ذراع دانست). بنابراین مطابق تفسیر رئیس مذهب جعفری علاوه بر کفین، برهنه بودن ساعد (از آرنج تا مچ) نیز بلامانع است. گویا سفیان ثوری (۱۶۱هـ) نیز، آیه مورد استناد امام صادق را همانند وی دالّ بر لازم نبودن ستر ساعد و ذراع‌ها می‌داند: «سفین عن منصور عن ابراهیم فی قوله (و قل للمؤمنات یغضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن و لایبدین زینتهن الا ما ظهر منها) الی آخر الآیة قال، هو ما فوق الذراع»^{۱۶۴۵}.

در تقویت سخن امام صادق می‌توان به کلام دو امام دیگر استناد کرد: الف - امام رضا نگاه مردان به "وجه و ذراع" زنان را روا دانسته: «سئل الرضا ... فما لی من النظر إلیه منها؟ قال: وجهها و ذراعیها»^{۱۶۴۶}. ب - امام موسی کاظم در پاسخ به این پرسش برادرش که "مردان به چه موضعی از اندام زنان نامحرم می‌توانند نگاه کنند؟" علاوه بر وجه و کف، از جایگاه سوار یعنی ساعد نام برد: «سألته عن الرجل ما یصلح له أن ینظر الیه من المرأة التي لاتحل له؟ قال: الوجه و الکف و موضع السوار»^{۱۶۴۷}.

حدیث **وسط العضد**: امام باقر می‌گوید: [با وجودی که] فاطمه سرور زنان بهشتی است با این حال سرانداز وی، [فقط] تا وسط بازویش می‌رسید [و در نتیجه نیمی از بازو و تمام ساعدش نمایان و مکشوف بود]: «عن الفضیل، عن أبی جعفر قال: فاطمة سیدة نساء أهل الجنة و ما کان خمارها إلا هكذا: و أوماً بیده إلی وسط عضده و ما استثنی / استثنی [أحداً»^{۱۶۴۸} (لعل المراد ان خمار فاطمة لم یتجاوز عن وسط العضد لقصره مع کونها سیدة النساء)^{۱۶۴۹}.

توجه: باید دقت داشت که خیمار در آن روزگار فقط قلمرو روسری کنونی یعنی مو و گردن را در بر نمی‌گرفت بلکه عمدتاً بخش‌های فوقانی بالاتنه شامل سینه، کتف و علاوه بر آن بازوان را نیز در بر داشت و به همین خاطر آن را سرانداز ترجمه می‌کنم تا قدری

۱۶۴۵ - تفسیر الثوری ص ۲۲۵ روایت ۷۲۷

۱۶۴۶ - هداية الأمة الی احکام الائمة (شیخ حرّ عاملی) ج ۷ ص ۷۸ ح ۹۰

۱۶۴۷ - بحار الانوار ج ۱۰۴ (۱۰۱) ص ۳۴، مسائل علی بن جعفر ص ۲۱۹، قرب الاسناد حمیری ص ۲۲۷

۱۶۴۸ - مکارم الاخلاق چاپ دارالکتب الاسلامیه آخوندی ص ۱۰۶، چاپ نشر اسلامی ج ۱ ص ۲۱۱

۱۶۴۹ - تعلیق علاء‌الدین علوی طالقانی در چاپ دارالکتب الاسلامیه

متوجه تفاوتش با روسری کنونی باشیم. لباس زنان اکثراً عبارت از پیراهن و سرانداز بود پیراهن‌شان در قسمت فوقانی دارای دو اشکال بود یکی این‌که بخش‌های مهمی از سینه را نمی‌پوشانید (که آیه ولیضربن بخرهن علی جیوبهن به آن اشاره دارد) و دیگر این‌که به دلیل کم‌بودن عرضش بخش زیادی از دست و بازو را نیز در بر نمی‌گرفت. به همین خاطر وقتی از سرانداز استفاده می‌کردند، هم می‌توانست بازو را بپوشاند و هم اگر طرفینش را در جلوی بدن به هم وصل می‌کردند موجب استتار سینه می‌شد. گویا سرانداز حضرت فاطمه، با این‌که سید زنان بهشت است، آن‌چنان بلند نبود که حتی تا آرنجش برسد و فقط تا وسط بازویش را در بر می‌گرفت و در نتیجه نیمی از بازو و تمام ساعدش نمایان بود. هرگونه تفسیر دیگری از این حدیث به دلیل ارتباط لاینفک عبارت "فاطمة سيدة نساء أهل الجنة" با بخش اصلی حدیث، مخدوش و بلکه نادرست است. چنین بیانی از امام باقر در باره پوشش اندک فاطمه، تنبیهی است به متشرعان، که بی‌مورد جانماز آب نکشید.

ابوالفتوح رازی در تفسیرش به نقل چنین روایتی پرداخته: «عایشه روایت کرد که رسول گفت: لا یحل لامرأة تؤمن بالله و الیوم الآخر إذا تحرکت [/ حرکت] أن تظهر أآ وجهها و یدها الی ههنا، قالت: و قبض علی نصف الذراع، گفت: حلال نباشد هیچ زنی را که ایمان دارد به خدای و به قیامت که چون بجنبند [/ بالغ شود] پیدا کند إلا رویش و دست‌ها تا نیمه بازو»^{۱۶۵۰}. گفتنی است ابوالفتوح ذراع را عبارت از بازو می‌داند.

روایات زیورآلات ساعد: گفتنی است گاه در تفسیر لایبیدین زینتهن الا مآظهرمنها، به جای تعیین اندام جایزالکشف از زیور و آرایش‌های جایزالکشف نام می‌برند که در این مورد هم طبیعتاً جایگاه آن‌ها مهم است. در تأیید کشف ساعد بر مبنای اخیر، به ذکر دو حدیث می‌پردازم:

الف - امام محمدباقر، قائل به جایزالکشف بودن سوار (النگو و دستبند) که جایگاهش ساعد است می‌باشد: «فی روایة أبی الجارود عن أبی جعفر فی قوله: (و لایبیدین زینتهن الا

۱۶۵۰ - تفسیر روض الجنان (آیه ۳۱ نور) ج ۱۴ ص ۱۲۵ + رک: تفسیر قرطبی ج ۱۲ ص ۲۲۹

ماظهرمنها) فهی الثیاب و الکحل و الخاتم و خضاب الکف و السوار»^{۱۶۵۱}. گفتنی است ذکر ثیاب در تفسیر امام باقر (که برای جواز نمایان بودن لباس زنان در برابر مردان آمده) در عین حال حاکی از این است که استفاده از چادر و مانند آن برای استتار کل اندام و البسه، جایی در فقه نداشته است زیرا با وجود آن دیگر خبری از نمایان بودن ثیاب و البسه نیست! این در حالی است که برخی جلاباب در آیه ۵۹ احزاب را به چادر و ملحفه تفسیر می‌کنند.

ب- امام صادق بنا به روایتی دیگر از وی، از النگو و دستبند به عنوان یکی از زیورآلات جایز الکشف نام می‌برد و در نتیجه به جواز کشف موضع آن یعنی ساعد رأی می‌دهد: «عن أبي بصير، عن أبي عبدالله قال: سألته عن قول الله عزوجل و لا یبدین زینتهن إلا ماظهرمنها، قال الخاتم و المسکة و هی القلب. بیان: القلب بالضمّ السوار»^{۱۶۵۲}.

همچنین ابن مسعود بنا به روایتی مواضع جایز الکشف را بر اساس آیه مورد بحث، عبارت از گوشواره، بازوبند! و دستبند و النگو می‌داند: «قوله جل و عز: و لا یبدین زینتهن الا ماظهرمنها... روی أبو اسحق عن أبي الأحوص عن عبدالله قال: القرط و الدملج و السوار»^{۱۶۵۳}. قتاده نیز النگو و دستبند را از آیه استنباط می‌کند: «إلا ماظهرمنها: ... و السوار و الخاتم عن قتادة»^{۱۶۵۴}.

نکته: در جایی که ذکر کحل (سُرمه) موجب استثناء کل وجه و صورت، و ذکر خاتم (انگشتر) موجب استثناء کل کفین می‌شود به طریق اولی ذکر سوار و النگو، که بخش عظیمی از ساعد را در برمی‌گیرد، موجب استثناء کل ساعد است.

*گفتنی است فقهای حنفی علاوه بر تشابه‌شان با امامیه در استثناء قدم، همچنین از دیرباز گروهی از آنان قائل به جواز کشف ذراع و ساعد بودند و گروهی نیز پوشاندنش را در نماز لازم شمردند و در غیر نماز لزومی به ستر آن ندیدند. برخی که قائل به لازم نبودن پوشش ذراع‌اند دلیل‌شان را آیه (الا ماظهرمنها) و نیاز به کشف آن برای انجام

۱۶۵۱ - تفسیر قمی (علی بن ابراهیم) ج ۲ ص ۱۰۱ + تفسیر صافی ج ۳ ص ۴۳۰

۱۶۵۲ - الوافی ۲۲۲۶۳ (الکافی ۵: ۵۲۱)

۱۶۵۳ - معانی القرآن نحاس ج ۴ ص ۵۲۱

۱۶۵۴ - مجمع البیان ج ۷ ص ۲۴۱

راحت تَرَ کار دانستند: «... (و للحرّة) ... (جميع بدنّها) حتّى شعرها النازل في الأصح (خلا الوجه و الكفين) ... (و القدمين) ... و ذراعها على المرجوح»^{۱۶۵۵}، «قال في المعراج عن المبسوط: و في الذراع روايتان، و الأصح أنّها عورة اه. قال في البحر: و صحّ بعضهم أنّه عورة في الصلاة لا خارجها»^{۱۶۵۶} و «... و صحّ بعضهم أنّه [الذراع] عورة في الصلاة لا خارجها»^{۱۶۵۷}.

قاضی ابویوسف، از اعظام حنفی، رأی به عورة نبودن ذراع و در نتیجه، لازم نبودن سترش داده و علاوه بر آن نگاه کردن مردان به آن را نیز بلااشکال می‌داند: «... الذراع عورة و عن أبی یوسف ليس بعورة و اختاره في الاختيار للحاجة الى كشفه للخدمة، و لأنه من الزينة الظاهرة و هو السوار»^{۱۶۵۸} و «ذكر في جامع البرامكة عن أبی یوسف انه يبّاح النظر الى ذراعها أيضا لأنها في الخبز و غسل الثياب تبثلي بابدء ذراعها أيضا»^{۱۶۵۹}.

ابوحنیفه رئیس مذهب حنفی نیز، بنا به آنچه از وی نقل شده، قائل به لازم نبودن ستر ذراع و ساعد است: «ذراع الحرّة عورة في ظاهر الرواية و هي الأصح و عن ابی حنیفة ليس بعورة»^{۱۶۶۰} و «... و عنه [ابی یوسف] ان ذراعها [الحرّة] ليست بعورة و هو رواية عن ابی حنیفة»^{۱۶۶۱} و «في الملتقط عن ابی حنیفة ان ذراع الحرّة ليست بعورة كذراع الامة»^{۱۶۶۲}.

گام چهارم - ساق

عناوینی که در این گام مورد بررسی قرار می‌گیرد از این قرار است:

-تعمیم حدیث ذراعان

-حدیث حدّ دامن

۱۶۵۵ - الدر المختار ج ۱ ص ۴۳۶ تا ۴۳۸ هنگام تعریف عورة در شروط الصلوة

۱۶۵۶ - حاشیة رد المختار ج ۱ ص ۴۳۸

۱۶۵۷ - البحر الرائق ج ۱ ص ۴۷۰

۱۶۵۸ - البحر الرائق ج ۱ ص ۴۷۰

۱۶۵۹ - المبسوط سرخسی ج ۱۰ ص ۱۵۳

۱۶۶۰ - مراقی الفلاح جزء ۱ ص؟

۱۶۶۱ - شرح النقایه مختصر الوقایه (ابوالمکارم بن عبدالله بن محمد ق ۱۰) نسخه خطی ش ۱۵۵۱۶ کتابخانه مجلس

۱۶۶۲ - شرح مختصر الوقایه (عبدالعلی بیرجندی) نسخه خطی ش ۱۵۵۲۲ کتابخانه مجلس

-حدیث ساق مکشوف

-نارسایی درع و جامه

تعمیم حدیث ذراعان (ذراع+ساق): حدیث وجه و ذراعان، که در تفسیر
إلّا ما ظهر منها از جانب امام جعفر صادق صادر گردید را در گام سوم آوردیم ولی در آنجا
کلمه‌ی مثنای ذراعان را مطابق قول رایج، فقط بر روی دست‌ها پیاده کردم و تشبیه بودنش
را مربوط به ذراع دست راست و ذراع دست چپ (و به عبارتی، ساعد چپ + ساعد
راست) گرفتم.

از طرف دیگر برای بیان دو کلمه‌ی متفاوتی که معمولاً در کنار هم به کار می‌روند و
یا مشابهتی بین آن‌ها برقرار است کافی است از باب تغلیب، یکی از آن دو واژه را به
صورت مثنیّ بیاوریم تا اشاره به هر دوی آن‌ها داشته باشد مثل: «أبوان (أب و أم) ،
مشرقین (مشرق و مغرب) ، صادقین (امام باقر و امام صادق) ، قمران (قمر و شمس) ،
عمرین (ابوبکر و عمر) ، تهذیبین (تهذیب و استبصار) ، ظهیرین (ظهر و عصر) ، عصران
(غداة و عشیّ / نماز صبح و عصر) و ...». به همین ترتیب می‌توان برای اشاره به "ذراع
(نیمه‌ی پائین دست) و ساق (نیمه‌ی پایین پا)" از عبارت مثنای "الذراعان" استفاده کرد
که معنای آن عبارت از ساعد و ساق ، یا نیمه‌ی پایین دست و پا است.

بنابراین بطور معمول برای اشاره به مجموع ذراع راست و ذراع چپ، از کلمه‌ی مثنای
ذراعان استفاده می‌شود و همچنین برای اشاره به ذراع دست و ساق پا نیز می‌توان از باب
تغلیب از همان مثنای ذراعان استفاده کرد و در نتیجه ذراعان هم می‌تواند به معنای
نیمه‌ی پایین دست راست و چپ باشد و هم قابلیت انطباق بر نیمه‌ی پایین دست و پا را
دارد. حال باید دید که مراد امام کدام یک از این دو مورد است. اگر قائل شویم که مراد
امام فقط ذراع است در این صورت معتقدیم که امام صادق کشف هیچ قسمتی از پا ولو
قدمین و یا حتی انگشت و پنجه را روا نمی‌دانست. اما این برداشت صحیح نمی‌نماید زیرا
امام مطابق سخنی که قبلاً از وی نقل کردم حتی معتقد به جواز نگاه مردان به قدم زنان
است: «عن أبي عبد الله قال: قلت له: ما يحلّ للرجل أن يری من المرأة إذا لم یکن محرماً؟

قال: الوجه و الكفان و القدمان». علاوه بر آن، برهنگی قدم و دست‌کم بخش‌هایی از ساق در روزگار وحی قطعی و مصداقِ إلا مظهرمنها است. باید دقت کرد که اگر منظور از ذراعان فقط دست‌ها باشد دیگر جایی برای هیچ قسمتی از پا در متن حدیث وجود ندارد. بر این اساس اگر قائل به شمول ذراعان بر پا نباشیم و آن را فقط منطبق بر دست‌ها بدانیم در این صورت، با زنانی مواجهیم که دست‌هایشان تا آرنج مکشوف است اما پاهایشان، حتی انگشت و پنجه‌ها کاملاً پوشیده است! بنابراین بهتر است منظور امام صادق از واژه ذراعان را نیمه‌ی پایین دست و پا بدانیم

گفتنی است حالت مثنای ذراع در قرآن هم به کار رفته و چه بسا منظور قرآن نیز، "دست و پا" باشد و نه فقط دست‌ها! این مورد در جریان توضیح واقعه‌ی اصحاب کهف، هنگامی که در داخل غار قرار گرفتند و به اتفاق سگ‌شان به خواب شگفت فرو رفتند، بیان شده است: «و تحسبهم أيقاظاً و هم رُقود و نقلبهم ذات اليمين و ذات الشمال و كليهم باسط ذراعيه بالوصيد لو اطلعت عليهم لوليت منهم فراراً و لمليت منهم رعباً»^{۱۶۶۳} (و می‌پنداری که ایشان بیدارند در حالی که خفته‌اند و آن‌ها را به پهلوی راست و چپ می‌گردانیم، و سگ‌شان بر آستانه غار دو ذراع خود را بر روی زمین پهن کرده بود [و به خواب شگفت فرو رفته بود]. اگر بر حال آنان اطلاع می‌یافتی، گریزان روی از آن‌ها برمی‌تافتی و از [مشاهده] آن‌ها آکنده از بیم می‌شدی). روشن است که خواب و استراحت سگ‌ها با پهن شدن "دست و پای" آن‌ها بر روی زمین همراه است و نه فقط با فرش شدن دست‌هایشان! پس گویا منظور از ذراعین در آیه، دست و پا می‌باشد.

حدیث حدّ دامن: عبدالله بن عدی، گزارشی را آورده که بر اساس آن به نظر می‌رسد بلندی دامن زنان پیامبر تا حدود زانوی پای‌شان بود، و در نتیجه ساق پای آن‌ها نمایان و بدون ساتر بود: «... عن أبي الصديق الناجي عن ابن عمر عن عمر قال ذكرن نساء رسول الله ما يرسلن من الثياب فقال شبرا قلن فإن شبرا قليل تخرج منه العورة قال فذراع قال فكانت إحداهن تذرع ذراعا من منطقتها»^{۱۶۶۴} (عمر بن خطاب گفت: زنان رسول خدا

۱۶۶۳ - سوره کهف آیه ۱۸

۱۶۶۴ - الکامل عبدالله بن عدی ج ۳ ص ۲۰۱

خواهان میزان بلندی دامن لباس شدند. حضرت پاسخ داد: یک وجب. زنان گفتند: یک وجب کم است زیرا [هنگام تحرک و نشست و برخاست] عوره از آن بیرون می‌زند و نمایان می‌گردد. رسول خدا گفت: پس به اندازه یک ذراع بگیرید. راوی می‌گوید: [در پی این رهنمود] هریک از ایشان، بلندی دامن خود را به درازی یک ذراع که از کمر شروع می‌شد [و تا زانو یا کمی پائین‌تر امتداد می‌یافت] می‌گرفت).

خلیل‌بن‌احمد، واحد اندازه‌گیری ذراع را معادل فاصله آرنج تا نوک انگشت وسط می‌داند: «الذراع من طرف المرفق الی طرف الاصبع الوسطی. ذرعت الثوب أذرع ذراعاً بالذراع»^{۱۶۶۵}. بر این قیاس، اندازه دامن بانوان از کمر تا زانو بوده و در نتیجه ساق پا که در پایین زانو واقع است مکشوف و نمایان بود؛ ولی اگر شبر را مطابق برخی توضیحات عبارت از یک وجب و چهار انگشت بدانیم در این صورت دو شبر که در بعضی روایات به جای ذراع آمده برابر با حدود ۶۱ سانتیمتر (معادل دو فوت) خواهد شد. بر این قیاس، اندازه دامن زنان از کمر تا نیم وجب پائین‌تر از زانو بوده و در نتیجه بیشتر ساق پای‌شان نمایان بوده است و چون هدف روایت بنا به متنش استتار مافوق زانو بود بنابراین کشف همان نیم وجب از ساق که پوشیده می‌شد نیز ایراد نداشت.

چه بسا پرسش زنان پیامبر به این دلیل بود که قبلاً حضرت، مردان و زنان را از پوشیدن جامه‌های بلند که با ناز و تبختر توأم باشد [و موجبات آزرده‌گی خاطر مستمندان بی‌جامه را فراهم کند] نهی کرده بود، و در نتیجه زنان پیامبر خواستار تعیین حدّ دامن لباس شدند و پس از آن ادامه ماجرا که در متن روایت آمده است. بنابراین رسول خدا^(ص) علاوه بر این که به درخواست‌ها و پرسش‌های مردم در باره حجاب شرعی پاسخ می‌داد، بیشتر از آن به ارزش‌های انسانی و اخلاقی جامعه توجه داشت و رأساً به توصیه در آن باره می‌پرداخت و مؤمنان را از پوشیدن لباس‌های بلند و فراخ منع می‌نمود.

در فصل سوم از بخش اول در مبحثی با عنوان "اندازه دامن، و روایات شبر و ذراع" در باره مبنای افزایش طول دامن زنان توضیح دادم و احتمالات مختلف را مطرح کردم که می‌بایست به آن‌جا مراجعه کرد اما اینک به ذکر دو تفسیر برای روایت فوق می‌پردازم:

۱۶۶۵ - العین خلیل ابن احمد (واژه ذراع)

الف- تعیین بلندی دامن: در این روایت، پیامبر به پرسش زنان در مورد حدّ بلندی دامن پاسخ داده است. این تفسیر توجهی به مبناهای مقایسه‌ای ندارد بلکه تکلیف طول دامن را به طور کلی مشخص کرده است. رهنمود پیامبر موجب ستر پا از بالا تا زانو با هدف اطمینان از پوشیدگی شرمگاه و پائین‌تنه است.

ب- افزایش نسبی دامن: اگر "مابین ناف تا زانو" را عورة همگانی، چه برای مردان و چه برای زنان، بگیریم در این صورت مبنای افزایش طول دامن برای زنان عبارت از زانو است. بنابراین: ۱- آنان مطابق عورة همگانی مذکور، نه تنها شرمگاه و پائین‌تنه بلکه کلّ ران تا زانو را نیز جزو عورة قلمداد می‌کردند و در نتیجه خود را موظف به ستر آن می‌دانستند. ۲- با افزایش یک شبری و یک ذراعی، طول دامن زنان به ترتیب به نیمه‌ی ساق (و بلکه کمی پائین‌تر) و غوزک پا (وبلکه روی زمین) می‌رسید. ۳- به صراحت متن روایت، هدف زنان از این درخواست‌ها و افزایش‌ها اطمینان از پوشیدگی عورة (که به مافوق زانو تفسیر شد) بود تا از جمله در حین تحرّک و نشست و برخاست از زیر لباس بیرون نزنند و مکشوف نگردد (تخرج منه العورة) زیرا آنان از لُنگ یا جامه‌های نه چندان مطمئن استفاده می‌کردند که موجب مشکل بالا می‌شد ۴- بنابراین افزایش طول دامن و گسترده شدن جامه بر روی ساق پا، با هدف اصالت دادن به ستر ساق نبود بلکه وسیله‌ای برای اطمینان از ستر ران و شرمگاه بوده است. ۵- پس اگر آنان دارای شلواری بودند که تا زانو را در بر می‌گرفت دیگر نه تحرّک و نشست و برخاست موجب کشف مافوق زانویشان می‌گردید و نه از پیامبر پرسش مجدد می‌کردند زیرا با وجود شلوارک غرض حاصل شده بود و ران و شرمگاه از پس آن بیرون نمی‌زد. ۶- از آن گذشته مطابق ش ۲ افزایش یک ذراعی دامن، منجر به پدیدهٔ جرّ اِزار می‌گردید که شدیداً مورد نهی پیامبر بود به همین خاطر بهتر است همان معنائی را که در ترجمهٔ روایت و در بند الف آوردم پذیرفت هرچند هر دو احتمال، حاکی از لازم نبودن پوشش ساق است.

حدیث ساق مکشوف: گویا به همین خاطر بود که حضرت فاطمه حتی در ملاقات دو نفره‌ای! که با سلمان داشت لزومی به پوشاندن ساق پایش از وی ندید چه، حضرت در خانه‌اش حضور داشت پس اگر لازم می‌دید می‌توانست در حین اذن دخول سلمان،

پارچه یا ملافه‌ای بیابد و با آن ساق را بپوشاند و یا ملاقات را به وقت دیگری موکول کند. گفتنی است در جریان همین دیدار بود که فاطمه دعای نور را به سلمان تعلیم داد: «سلمان فارسی گفت: به منزل فاطمه شتافتیم؛ وی نشسته بود در حالی که تک پارچه‌ای بر خود داشت. این پارچه را اگر بر سر می‌کشید ساقش نمایان می‌شد و اگر با آن ساق را می‌پوشانید سرش مکشوف می‌ماند پس چون مرا دید پارچه را به دور سرش بست ... ثم قال سلمان: علمتني هذا الحرز فقالت: بسم الله الرحمن الرحيم، بسم الله النور، بسم الله نور النور، بسم الله نور علی نور، بسم الله الذي هو مدبر الأمور، بسم الله الذي خلق النور من النور، الحمد لله الذي خلق النور من النور، و أنزل النور على الطور، في كتاب مسطور، في رق منشور، بقدر مقدور، على نبي محبور، الحمد لله الذي هو بالعز مذکور و بالفخر مشهور، و على السراء و الضراء مشكور، و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين»^{۱۶۶۶}.

ساق پیدای فاطمه، وابسته به صرف گزارش فوق نیست بلکه از جمله در موردی دیگر که پیامبر همراه با مردی بر وی وارد شد همین حکایت به وقوع پیوست ولی پیامبر فاطمه را از ادامه پوشش منصرف ساخت زیرا مرد همراه را به عنوان غلام به وی هدیه کرد. متن این روایت را در مرور مجموع گام‌ها، مبحث شخص زهرا، می‌آورم (... و علی فاطمة ثوب إذا قنعت به رأسها لم يبلغ رجلها، و إذا غطت به رجلها لم يبلغ رأسها ...).

حرام نبودن کشف ساق را علاوه بر عمل فاطمه دختر پیامبر! همچنین در عمل عایشه همسر پیامبر! و أمّ سلیم مادر انس بن مالک نیز می‌توان سراغ گرفت: «انس گوید: در جنگ أحد ... دیدم که عایشه دختر ابوبکر و أمّ سلیم هر دو دامن خود را جمع کرده‌اند به نحوی که ساق‌های‌شان را می‌دیدم، با عجله هرچه تمام‌تر مشک آب را از دوش خود پایین می‌آوردند و آن‌ها را در دهان تشنگان خالی می‌کردند و فوراً برمی‌گشتند مشک‌ها را پر آب می‌کردند و مجدداً به تشنگان آب می‌دادند»^{۱۶۶۷}. برخی، همین روایت را دالّ بر عورة نبودن ساق و جایز الکشف بودن آن دانسته‌اند: «قد تمسک بظاهرة من یری أن تلک المواضع لیست بعورة من المرأة»^{۱۶۶۸}

۱۶۶۶ - بحار الانوار ج ۴۳ ص ۶۶

۱۶۶۷ - ترجمه فارسی اللؤلؤ و المرجان ح ۱۱۸۷

۱۶۶۸ - عمدة القاری العینی ج ۱۴ ص ۱۶۷

نارسایی درع و جامه: چنان‌که در گزارش ساق فاطمه و دامن زنان پیامبر ملاحظه شد جامه‌ی آنان لزوماً به گونه‌ای نبود که ساق را در بر گیرد. در بخش اول کتاب نیز توضیح دادم که درع‌های آن زمان، چندان بلند نبود که ساق را حتماً بپوشاند؛ بر این اساس احادیث (درع و خمار) و (درع و مقنعه) حاکی از پیدا بودن ساق، و جواز آن از سوی امام است:

الف- «عن الفضیل، عن أبي جعفر قال: صلّت فاطمة علیها السلام فی درع و خمارها علی رأسها، لیس علیها أكثر ممّا وارت به شعرها و أذنیها»^{۱۶۶۹}.

ب- «عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر قال: المرأة تصلى فی الدرع و المقنعة إذا كان كنیفاً، یعنی ستیراً»^{۱۶۷۰}.

گویا به همین خاطر است که ملاحمد نراقی، دلالت اخبار بر ستر ساق را نارسا می‌داند. کلام وی را در مرور مجموع گام‌ها می‌آورم.

گفتنی است چه بسا "قدم" در آن اعصار، نه برابر با قدم کنونی (از میج پا به پایین) بلکه دلالت بر قسمت‌های بیشتری از پا داشته و حتی معادل رجل بوده: «یقال: رجل الانسان و قدمه، و هما سواءٌ و الجمیع: أرجل و أقدام»^{۱۶۷۱} در این راستا حتی ساق به قدم نسبت داده می‌شود: «و الساق: ساق القدم»^{۱۶۷۲}. از آن گذشته، احتمال می‌رود که ذراع مستقیماً بر ساق نیز دلالت داشته باشد و در نتیجه استثناء ذراعان در کلام امام صادق، بدون تمسک به باب تغلیب، بر ساق هم منطبق باشد: «یقال: ذراع الانسان. و موضعها من ذوات أخفاف و الحوافر: الوظیف، و الجماع: الأوظفة. كذلك: الوظیف فی موضع الساق من الإنسان. و ما كان من ذوات الأظلاف فهو منها: الكراع»^{۱۶۷۳}.

قاضی ابویوسف نیز بنا به نقل ابوالمکارم قائل به لازم نبودن ستر ساق است: «قال ابویوسف ان ساقیها لیست بعورة و عنه ان ذراعها لیست بعورة و هو رواية عن

۱۶۶۹ - وسائل الشیعه ح ۵۵۳۷ [الفقیه ۱: ۱۶۷ / ۷۸۵]

۱۶۷۰ - وسائل الشیعه ح ۵۵۳۹ [الفقیه ۱: ۲۴۳ / ۱۰۸۱] + ح ۵۵۴۳ [الکافی ۳: ۳۹۴ / ۲ و التهذیب ۸۵۵]

۱۶۷۱ - رسالتان فی اللغة اصمعی ص ۶۴

۱۶۷۲ - لسان العرب ابن منظور (ماده سوق)

۱۶۷۳ - رسالتان فی اللغة اصمعی ص ۱۱۰ (کتاب الفرق)

ابی حنیفة «۱۶۷۴» .

مرور مجموع گام‌ها

در این مبحث به مجموع مواضع جایزالکشف می‌پردازم؛ در این رابطه رأی برخی فقها را ذکر می‌کنم، سپس سه معصوم را مورد توجه قرار می‌دهم و دست آخر به یکی دو بحث فقهی یا تاریخی اشاره می‌کنم. عناوین مورد اشاره از این قرارند:

محمدباقر بهبودی

ملاحمد نراقی

ملاحسن فیض‌کاشانی

مقدس اردبیلی

امام صادق

امام باقر

شخص زهرا

وضوی دسته‌جمعی

اصل براءة‌الذمة

محمدباقر بهبودی: وی نواحی مورد بحث یعنی قدم، گردن، مو، ساعد و ساق را مصداق عورة نمی‌داند و به همین خاطر پوشاندن‌شان را "فریضه" الهی ندانسته، و نمایان بودن‌شان را مصداق فعل حرام نمی‌داند؛ با این حال بر طبق توضیحاتی که در شرح آیه ۳۱ سوره نور ارائه می‌کند معتقد است که علاوه بر مو و گردن همچنین ستر نیمه‌ی بالای "ساق و ساعد" که گشتین است لازم می‌باشد و فقط الزامی در ستر نیمه‌ی پایینی‌شان نیست: «زینتی که در زیر دامن و یا ازار خانم‌ها نهان می‌شود و امکان آشکار شدن آن وجود دارد ساق پاهاست که عنوان عورت ندارد تا کشف آن حرام باشد ولی چون زینت خانم‌ها محسوب می‌شود در برابر اجنبی باید مستور بماند... اگر در حال راه رفتن و یا خم و راست شدن، قسمتی از ساق یا مکشوف شود اشکالی نخواهد داشت... با پوشیدن

خمار و یا شنل که تا روی دامن بیاید طبیعی است که دست‌ها تا نیمه ساعد از زیر آن خارج خواهد ماند و فقط قسمت بالای ساعد که گوشتین است، مانند ساق پا مستور می‌شود... اگر در حال حرکت دادن دست‌ها، قدری [خمار و شنل یادشده که تا میچ دست، آن را بلند گرفته‌اند] بالا رود و تا نیمه ساعد عریان شود اشکالی نخواهد داشت... قتاده می‌گوید: از رسول خدا حدیث آمده است که فرمود: هیچ خانمی که خدا و روز جزا را باور کرده است حق ندارد دست خود را از زیر خمار خود بیرون بیاورد مگر تا این‌جا، با دست خود به نیمه ساعد اشاره کرد»^{۱۶۷۵}.

بر اساس رأی وی کشف وجه، کف، قدم، و بخشی از ساعد و ساق نه حرام است و نه سترش لازم؛ اما کشف مو، گردن و بخش گوشتین ساعد و ساق گرچه حرام نیست ولی لازم است. همچنین ظهور مو در حین تحرک، مشمول ظهور ناخواسته (إلا ما ظهر منها) بوده و بلا اشکال می‌باشد.

از آن گذشته، وی پوشاندن موی سر را، نه ناشی از رعایت عفت جنسی! بلکه آن را یک تشریف اسلامی می‌داند: «نکته شایان تذکر آن است که پوشیدن موی سر، با هر وسیله‌ای که باشد، به عفت جنسی ربطی ندارد، بلکه یک تشریف اسلامی است تا خانم‌های آزاده‌ی مؤمن از زنان یهود و نصاری و مجوس ممتاز باشند و لذا می‌بینیم که حتی کنیزان مسلمان از پوشیدن موی سر معاف، بلکه ممنوع بوده‌اند ... بنابراین اگر خانمی مقنعه بر سر نکند نمی‌توان او را بی‌عفت نامید. اگر تصور ما این باشد که پوشیدن روسری دلیل بی‌عفتی است، چندین سؤال بی‌جواب در پی خواهد داشت ... آیا اسلام می‌خواهد از عفت کنیزان مسلمان، مانع شود که می‌گوید: مقنعه بر سر نکنند؟ آیا به دختران امام‌کاظم که در برابر خواجگان حرمسرا بی‌مقنعه ظاهر می‌شده‌اند می‌توان چنین نسبتی داد؟ آیا این قرآن نیست که با وجود آن‌همه سخت‌گیری نسبت به تماس با زنان پیامبر، اجازه می‌دهد که در برابر بردگان خود، حجاب نگیرند؟ ... آیا رواست و اجازه‌ی مذهب صادر شده است که این همه نصرانی و یهودی را که مقنعه بر سر نمی‌کنند هرزه و بی‌عفت بنامند؟ پس چرا جواز ازدواج موقت را با آنان صادر کرده‌اند ... به اجماع

مسلمانان، از شیعه و سنی، کنیز مسلمان حق ندارد، یا لزومی ندارد که مقنعه بر سر کند. پس اگر نپوشیدن مقنعه، مستلزم بی‌عفتی باشد آیا مسلمانان اجماع کرده‌اند که باید کنیزان بی‌عفت باشند؟»^{۱۶۷۶}.

همچنین این‌طور برمی‌آید که وی زیر بار روایت ساختگی المرأة عورة نرفته و در نتیجه همه‌ی اندام زن را عورة نمی‌داند بلکه حدّ عورة زنان را همچون مردان عبارت از ناف تا زانو دانسته و مابقی اندامشان را زینت می‌داند.

ملاحمد نراقی: آیا می‌توان لزوم پوشش "وجه و کفین و قدمین، مووگردن، ساعد، و ساق" را از درون احادیث استخراج کرد؛ به عبارت دیگر آیا احادیث فقهی، دلالت روشنی بر لزوم ستر مواضع یادشده دارند؟ و یا این‌که در این راه با خدشه‌ها و ابهامات فراوانی روبرو هستیم؟

نراقی غیر از این‌که "وجه، کفین، قدمین، گردن؟ و موی آویزان از سر" را جزو مواضع جایز‌الکشف می‌داند همچنین ستر برخی دیگر از اندام را نیز فاقد مدرک روایی و حدیثی دانسته! و مبنای فقها در ستر آن‌ها را قول اجماعی فقهای قبلی می‌داند و نه احادیث! وی پس از این‌که عمده روایات اصلی در باره پوشش زنان را می‌آورد صریحاً اعلام می‌کند که این روایات اگر هم صحیح باشند اما وافی به مقصود نبوده و از درون آن‌ها نمی‌توان رأی به لزوم پوشش تمام "ساعد، ساق، گردن و ..." داد! جالب این‌که گروه کثیری از فقها با اتکا به همین روایات، رأی به لزوم ستر "سر، گردن، ساق، ساعد و مو" داده‌اند. از آن گذشته، نراقی دلالت روایات بر "وجوب" پوشش را مواجه با خدشه و ایراد می‌داند به ویژه که قائل است روایات مخالفی برای بعضی از آن‌ها وجود دارد. قسمتی از سخنان نراقی از این قرار است: «يجب على المرأة ستر جميع جسدها، عدا الوجه والكفین والقدمین ظاهراً و باطناً، بالإجماع فی المستثنی منه و الأصل فی المستثنی؛ و هما الحجة فی المقامین. لا فی الاول ما ذكره من الأخبار الناطقة بأن المرأة تصلی فی درع و مقنعة، أو فی إزار و درع و خمار، فإن لم تجد ففی ثوبین. أو أن أدنی ما تصلی فیهِ المرأة درع و ملحفة. أو أنه لا تصلی المرأة فی ثوب واحد، و أمثالها، و إن كانت صحاحاً»

لعدم وفائها بتمام المطلوب حتى تمام الصدغين و الأذنين و قدام العنق و جميع الساعدين و الساقين. و القول بورودها على ما هو المتعارف في زمان صدور الروايات من طول الأذيال و الأكمام بحيث يغطى اليدين و الأقدام، ضعيف كما سيظهر وجهه، فالمناط هو الاجماع ... فلا يبقى إلا ما ذكرنا بالاجماع المركب أيضاً، إلا أن في دلالة تلك الأخبار على الوجوب نظراً سيما مع وجود المعارض لبعضها ... و منه يظهر الحال في الشعر و أنه لا يجب ستره كما صرح به بعضهم، بل العنق كما عن بعضهم، بل الأذنين أيضاً، مع احتياط في الاخير بل الثاني. و المراد بالشعر الذي لا يجب ستره ما انسدل من الرأس و وقع على الوجه و نحوه، و أمّا الواقع على الرأس فوجوب ستره مجمع عليه، و في الأخبار دلالة عليه. و منه يظهر ضعف ما استند به بعضهم - في لزوم ستر الشعر مطلقاً، و في تضعيف قول من استثناءه - مما يدل على لزوم الخمار أو القناع.^{١٦٧٧}

استنباطهای مغایر از یک روایت، چیز تازه‌ای نیست و این مسئله در بحث حاضر، به دلیل "عدم تعریف روشن از پوشاک مذکور در روایات، محدوده پوشش هریک از آنها، و نیز ابهام در وجوب یا استحباب کاربردشان" است مثلاً در حالی که بعضی از فقهای قرون اخیر از روایت زیر لزوم استتار مو را استنباط می‌کنند ولی سیدجواد عاملی احتمال لازم نبودن پوشش "سر، گردن و مو" را از همان روایت استنباط کرده است!؛ «و أما قول الصادق [؟قول الباقر: وسائل الشیعه ۵۵۴۵] فی صحیح زرارة حین سأله عن أدنی ما تصلى به [تصلى فيه المرأة قال] درع و ملحفة ... فلتحمل [الملحفة] على الاستحباب مع لبس الخمار و الا كانت دالة على عدم وجوب ستر الرأس و العنق و الشعر. فتأمل»^{١٦٧٨} و نیز در حالی که گروهی از فقها با استناد به عبارت فقهی "بدن المرأة و جسدها كله عورة" مبنا را لزوم پوشش تمام جسم زن می‌دانند اما برخی در مصداق بدن و جسد تشکیک کرده و احتمال داده‌اند که "سر" از شمول معنای بدن و جسد خارج باشد: «تنطبق عليه الاجماع الناطقه على أن بدن المرأة و جسدها كله عورة إلا أن يقال ان البدن و الجسد لا يشمل الرأس كما قيل مثل ذلك في بحث الحبوّة. و فيه نظر ظاهر»^{١٦٧٩}.

١٦٧٧ - مستند الشیعه ج ٤ ص ٧-٢٤٢

١٦٧٨ - مفتاح الكرامة ج ٦ ص ٢٨

١٦٧٩ - مفتاح الكرامة ج ٦ ص ٣٢

این احتمال درست است زیرا سر جزو بدن و جسد به شمار نمی‌آید و اساساً تقابل و تغایر رأس و جسد در متون فقهی رایج است: «الأمة و الصببة تجترتان بستر الجسد، و ستر الرأس مع ذلك أفضل»^{۱۶۸۰} و «عورة الأمة كعورة الرجل ... و يستحب لها كشف رأسها ... و يكره لها كشف جسدها»^{۱۶۸۱}. نه تنها سر از شمول معنای بدن و جسد خارج است بلکه چه بسا "گردن، دست‌ها و پاها" نیز جزو آن به حساب نیاید: «البدن ما سوى الرأس و الأطراف»^{۱۶۸۲}. در واقع به ناحیه "مابین کتف تا پایین کفل‌ها" بدن می‌گفتند: «قال محمد: و البدن هو من أليته إلى منكبیه»^{۱۶۸۳} به بیان دیگر، بدن عبارت است از پیکر آدمی منهای دست‌ها و پاها و سر و گردن. بنابراین با حذف "دست، پا و سر و گردن" که آن را "اطراف یا شوی" می‌نامند، ناحیه "بدن" باقی می‌ماند که در فارسی آن را "تنه" می‌گوئیم: «بدن. أصل واحد، و هو شخص الشيء دون شواه و شواه: أطرافه»^{۱۶۸۴}. سخن دقیق حسن مصطفوی در این باره چنین است: «بدن. أن الأصل الواحد في هذه المادة: هو الضخامة و السمن، ثم استعملت في بدن الانسان غير الیدین و الرجلین و الرأس لضخامته، و هكذا اطلقت على الابل باعتبار ما يُتراءى من ضخامة بدنه، فصارت حقيقة ثانوية فيهما، البدن في بدن الانسان و البدنة في الابل المهداة للبيت الحرام»^{۱۶۸۵}. گفتنی است انطباق بدن بر "تنه" صرفاً در میان فقهای اولیه رایج بود ولی با گذر ایام و افزایش حساسیت‌ها، از معنای اولیه فاصله گرفت و بر "تمام اندام" تغییر معنا یافت.

و یا همان‌طور که پیش‌تر گفتیم گروهی از فقهای متأخر با استناد به بعضی روایات دارای واژه‌های "خمار، ملحفه یا مقنعه" قائل به لزوم ستر مو شدند این در حالی است که آن واژه‌ها قبل از متأخرین نیز در متون روایی وجود داشته و فقهای غیر متأخر، به آن روایات واقف بوده ولی چنین استنباطی نداشتند. سیدجواد عاملی قول به پوشش مو را

۱۶۸۰ - المختصر النافع محقق حلی ص ۲۵

۱۶۸۱ - الکافی فی فقه اهل المدينة ص ۶۳

۱۶۸۲ - مجمع البحرین طریحی

۱۶۸۳ - حاشیة در المختار ج ۳ ص ۲۸۲

۱۶۸۴ - مقایس اللغة

۱۶۸۵ - التحقیق ج ۱ ص ۲۳۴

منسوب به شهید اول، محقق کرکی، شهید ثانی و وحید بهبهانی (که جزو فقهای متقدم نیستند) می‌داند: «و فی المدارک و البحار لیس فی کلام الأكثر تعرض لذكر الشعر. قلت: قد أوجب ستره الشهدان فی الذکری والدروس والروض و المقاصد العلیة مع احتمال العدم فی الروض و المحقق الثانی فی جامع المقاصد و فوائد الشرایع. و فی الالفیة أنه اولی و الیه مال أو قال به الأستاذ آدم الله تعالی حراسته فی حاشیته و تأمل فیہ فی الکفایة و لم یوجبه فی المدارک و عن القاضی أنه نقل عن بعض أصحابنا عدم وجوب ستره. و فی مجمع [الفائدة و] البرهان عند الکلام علی القدمین لولا الإجماع المدعی لأمکن القول باستثناء الرأس و کل ما ظهر غالباً»^{۱۶۸۶}.

پیچیدگی مسئله و تضاد در استنباط زمانی به اوج می‌رسد که ببینیم علامه حلی اعلام کند که کاربرد "إزار"، واجب نبوده بلکه فقط مستحب است و بالاتر از آن این که اعلام کند که این حرف، فقط نظر او نیست بلکه بگوید هیچ فقهی را نمی‌شناسم که قائل به وجوب إزار باشد بلکه همه آنها، استفاده از ازار را مستحب می‌دانند. در واقع علامه حلی "استحباب" ازار را اجماعی مسلمین می‌داند: «الخامس: لانعرف خلافاً فی استحباب الازار و أنه لیس بواجب»^{۱۶۸۷} اما کار به این جا پایان نمی‌پذیرد زیرا سید جواد و بعضی دیگر معتقدند که منظور از "ملحفه" نیز همان ازار است: «و أما قول الصادق فی صحیح زارة حین سأله عن أدنی ما تصلی به درع و ملحفة ... لأن الملحفة هی الازار لکن نقل فی المنتهی اجماع المسلمین علی عدم وجوب الازار و أنه مستحب ...»^{۱۶۸۸}.

با این حساب در روایاتی مانند روایت "درع و ملحفه" که استفاده از ملحفه در آن غیر واجب است به هر چهار گام پیش گفته نزدیک شده‌ایم زیرا درع یا پیراهن در روزگار پیامبر، نه هرگز "وجه و کف و قدم" را می‌پوشانده، و نه می‌توانسته "مو و گردن" را در بر گیرد، و نه به گونه‌ای طراچی شده بود که "ساعد" را تحت پوشش قرار دهد، و نه آن قدر بلند بود که به "ساق" برسد.

ملا محسن فیض کاشانی: وی فقیه و دانشمند جامع‌الاطراف اسلامی است که در

۱۶۸۶ - مفتاح الکرامه ج ۶ ص ۲۵
 ۱۶۸۷ - منتهی المطلب علامه حلی ج ۴ ص ۲۷۴
 ۱۶۸۸ - مفتاح الکرامه ج ۶ ص ۲۸

سال ۱۰۰۷ هجری قمری زاده شد و در سال ۱۰۹۱ وفات یافت. آثار مرجع و پرشمارش وی را بی‌نیاز از توصیف می‌کند. او در بخش فقه دو اثر دارد یکی "معتمم‌الشیعه" است که مفصل نوشته شده ولی نمی‌دانم سرانجام آیا این اثر را به پایان رسانده است یا خیر، و در هر صورت گویا هنوز به چاپ نرسیده است. دیگری "مفاتیح‌الشرایع" است که در واقع خلاصه معتمم‌الشیعه بوده و شامل یک دوره کامل و مختصر فقه است و تا بیش از یک قرن پس از وی، بازار شرح و حاشیه بر آن داغ بود که یکی از آخرین آن‌ها مصابیح‌الظلام فی شرح مفاتیح‌الشرایع است که محمدباقر وحیدبهبهانی نوشته و چاپ شده است.

اینک آراء فیض و نتایجی که از کلام وی در باب حجاب و پوشش زنان به دست می‌آید را ذکر می‌کنم و سپس متن سخن او را از کتاب معتمم‌الشیعه می‌آورم:

۱- وی پوشش واجب زنان را بر مبنای دو رأی کلی شرح می‌دهد: رأی اول که "تقریباً" با مطالب این فصل یعنی پوشش تنه، ران و بازو نزدیکی دارد. او این رأی را مربوط به اکثر فقها دانسته و خود نیز جزو ایشان است زیرا به تقویت آن می‌پردازد. رأی دوم، برابری پوشش زن با مرد است که در فصل سوم به آن می‌پردازم. فیض این قول را رأی اقلیت می‌داند و آن را نپذیرفته و بلکه به رد آن مبادرت کرده است.

۲- از آن جا که در اخبار و روایات، تصریحی به مواضع مورد پوشش نشده است او نیز ترجیح داده، صرفاً نام جامه‌هایی را ببرد که در متن روایات آمده، تا پس از آن در مورد محدوده پوشش آن جامه‌ها صحبت کند: "ستر ما تستره المقنعة و الدرع".

۳- فیض هرگز قسمت‌های جایز‌الکشف زنان را منحصر به "وجه و کفین" یا "وجه و کفین و قدمین" نمی‌کند.

۴- فیض معتقد است محتوای روایات و مدارک، دلالت بر لزوم پوشاندن مو ندارد پس قائل به وجوب ستر مو نیست.

۵- او همچنین قائل به لزوم استتار گردن نیز نیست.

۶- جالب این‌که او معتقد است از کلام اکثر فقهای جعفری این‌گونه برمی‌آید که آنان

نیز پوشش گردن و موی سر را لازم و واجب نمی‌دانسته‌اند!

۷- از کلام فیض چنین برمی آید که وی "مقنعه" و ملحفه را پوشاکی نمی داند که برای استتار مو و گردن به کار می رفته زیرا از روایات دارای واژه مقنعه یا ملحفه استفاده می کند و در عین حال از همان روایات نتیجه می گیرد که پوشش مو و گردن لازم نیست. بنابراین باید بین کارکرد مقنعه هایی که معادل سرپوش اند و مقنعه های قرن اول و دوم تفاوت زیادی باشد چه، مقنعه های آن روزگار برای خصوص ستر سر و گردن نبود.

۸- از بخش دیگری از کلام وی این گونه برمی آید که گویا در مورد دست، پا یا هر دوی آن ها به چیزی بیش از جواز کشف کف و قدم اعتقاد دارد: "الدرع الشامل غالباً". توجه به نکات مندرج در ش ۹ این احتمال را جداً تقویت می کند.

۹- وی دلیل کسانی که قائل به تساوی ستر زنان با مردان اند را حدیث امام صادق مبنی بر جواز کشف رأس زنان می داند؛ بر این اساس کشف رأس در این حدیث را می توان در اشاره به کشف بالاتنه دانست و نه مربوط به سر.

۱۰- وی روایت فضیل از امام باقر را دال بر پوشیده نبودن "گردن" حضرت فاطمه دانسته، و نیز معتقد است از این روایت نمی توان وجوب پوشش مو را استنباط کرد. گفتنی است روایت فضیل تنها روایتی است که شهید اول برای اثبات پوشش مو آورده است.

در پایان، متن سخن فیض در معتصم الشیعه را می خوانیم: «... و اما المرأة الحرة البالغة فيجب عليها ستر ما يستره المقنعة و الدرع الشامل غالباً وفاقاً للاكثر و قيل بل هي كالرجل لنا صحیحة زرارة عن الباقر قال سألته عن ادنى ما تصلى فيه المرأة قال درع و ملحفة تنشرها على راسها و تجلل بها و صحیحة محمد بن مسلم عنه عليه السلام قال و المرأة تصلى في الدرع و المقنعة اذا كان الدرع كثيفاً و هما كما ترى لا تدلان على وجوب (ستر) شعر الرأس و العنق كما يفهم من كلام الاكثر و يعضدهما اصالة البراءة و اطلاق الامر بالصلوة و يؤيد عدم وجوب ستر العنق و لا ينافي عدم وجوب ستر الشعر ما روى عن الباقر انه قال صلت فاطمة في درع و خمار ليس عليها اكثر مما وارت به شعرها و اذنيها و لاريب ان سترهما سيما الشعر احوط و استدلل على مساواتهما للرجل بموثقة عبد الله بن بكير قال لا بأس بالمرأة المسلمة الحرة ان تصلى و هي مكشوفة الرأس و الجواب انها لا تصلح

لمعارضة الاخبار الصحيحة فيجب تأويلها او طرحها و يؤل [/ يأول] بالحمل على الصغيرة او المضطرة»^{۱۶۸۹}.

مقدّس اردبیلی: گفته شد که ملا احمد نراقی دلالت روایات را بر پوشش "ساق، ساعد و گردن" نارسا دانسته، اما فقط به دلیل اجماعی که از آن یاد می‌کند قائل به پوشش مواضع فوق‌الذکر شده است. میرزای قمی نیز بر این باور است که اخبار و احادیث، "محدوده لازم‌الستر زنان" را به روشنی مشخص نکرده‌اند: «لیس فی الأخبار تصریح فی تحدید ما یجب ستره من المرأة...»^{۱۶۹۰}.

اما مقدّس اردبیلی، که دو سه قرن پیش از نراقی می‌زیسته، نه تنها دلالت روایات و احادیث را بر پوشش "سر، گردن، ساق، ساعد و بازو" نارسا دانسته است بلکه تحت تأثیر اجماع ادعایی! نیز قرار نگرفته، و در نتیجه یک جا محتاطانه و در جای دیگر با صراحت، رأی به لازم نبودن پوشش "سر، گردن، ساق و بازو" داده است: «الا ما ظهرمنها. یعنی إلا ماجرت العادة علی ظهوره، و الأصل فیهِ الظهور... لا شکّ أن مع الضرورة والحاجة يجوز ابداء موقع الزينة الظاهرة والباطنة كالعلاج للطبيب وللشهادة والمحكمة، و ایضاً إن نُظر الى العادة و الظاهر خصوصاً الفقیرات فالعادة ظهور الرقبة بل الصدر والعضدين والساقین و غیر ذلك، و بالجملة الحكم محلّ الاشکال و قد اوضحته فی الجملة فی محلّه من الفروع فی شرح الارشاد فتأمل»^{۱۶۹۱} (إلا ما ظهرمنها یعنی بجز آن مواضعی که عادت زنان بر ظهورش جاری است، و در واقع اصل در مورد این اندام بر ظهور و کشف است [: نقل سخن زمخشری]. شکّی نیست که زنان در هنگام نیاز و ضرورت مثل معالجه، اداء شهادت و محاکمه، [شرعاً] اجازه دارند که علاوه بر مواضع همیشه آشکارشان مواضع پنهان را نیز نمایان کنند و همچنین اگر عادت رایج زنان [در برهنه بودن قسمت‌هایی از جسم و بیکرشان] ملاک قرار داده شود به نظر می‌رسد چون عادت رایج آنان، به ویژه زنان فقیر، عریان‌گذاشتن "گردن و بلکه سینه، بازو، ساق پا و غیره" است پس پیدا بودن این مواضع بلاشکال است. و خلاصه این‌که صدور حکم در

۱۶۸۹ - معتصم الشیعه فیض کاشانی نسخه خطی ش ۲۹ و ۹۶۴۴ کتابخانه مجلس ص ۱۶۵ ؟

۱۶۹۰ - غنائم الايام میرزا ابوالقاسم قمی ج ۲ ص ۲۵۵

۱۶۹۱ - زیادة البیان مقدس اردبیلی ج ۲ ص ۶۸۷ (آیه ۳۱ سوره نور)

این خصوص با مشکل مواجه است و [نظر خود در باره] این مسئله را به طور خلاصه و در یک جمله در کتاب "مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الازدهان" روشن و معلوم کرده‌ام که با دقت باید در آن نگریست).

علی‌الظاهر منظور محقق اردبیلی از جمله مذکور، عبارت زیر است:

«و لولا خوف الاجماع المدعی لامکن القول باستثناء غیرها [أی: غیر الوجه والکفین والقدمین] من الرأس و ما یظهر غالباً ایضاً، فتأمل...»^{۱۶۹۲} (اگر ترس از اجماع ادعایی نبود علاوه بر "وجه و کفین و قدمین" همچنین "سر" و "سایر قسمت‌هایی که غالباً بنا به عادت رایج زنان] پیدا و برهنه هستند [مانند: گردن، سینه، بازو و ساق پا که قبلاً آوردم]" را نیز از لزوم پوشش استثناء می‌کردم).

مقدس اردبیلی در قرن دهم هجری می‌زیسته و متوفی به سال ۹۹۳ هجری است.

اینک با بخش‌های دیگری از سخنان وی آشنا می‌شویم:

وی معتقد است علاوه بر عبارت "الا ما ظهر منها" همچنین روایاتی وجود دارد که دلالت بر لازم نبودن پوشش سر دارد و از طرفی با توجه به وجود روایات دیگری که پوشش رأس و سر را مطرح کرده، به جمع این دو گونه روایات پرداخته و نتیجه می‌گیرد که پوشاندن سر مستحب است و نه واجب: «و لولا خوف الاجماع المدعی لامکن القول باستثناء غیرها من الرأس و ما یظهر غالباً ایضاً، فتأمل. و یدل علیه ایضاً ما سیجیء من الاخبار الدالة علی جواز کشف الرأس للأمة و الجارية فانها تدل علی المطلق. و الجمع بین الادلة ایضاً بالحمل علی الاستحباب، طریق واضح، فتأمل. والذی یدل علی استثناء الجارية و الامة: علی ما قیل: مثل ما روی فی الصحیح: و لاینبغی للمرئة ان تصلی الا فی ثوبین و فی الاخری: الامة تغطي رأسها؟ قال: لا و فی الموثق عن الصادق علیه السلام لا یاس بالمرأة المسلمة الحرة ان تصلی و هی مکشوفة الرأس و فی آخر، قال: لا یاس ان تصلی المرئة المسلمة و لیس علی راسها قناع و حملت علی الصبیه، معللاً بعدم التکلیف، فتأمل. و بالاجماع: و الظاهر انها عامه لو لم تکن خاصة بالبالغة، لفظ المرئة المسلمة، و حملها

۱۶۹۲ - مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الازدهان مقدس اردبیلی ج ۲ ص ۱۰۵ + رک: مستند الشیعه ج ۴ ص ۲۴۶ پاورقی ۵

علی‌الامه اولی، و تكون الصبیه مستثنی (مستثناة) بالاجماع: و ادعی علیه الاجماع و علی‌الامه ایضاً: و بالجملة لا یخفی تأیید هذه الاخبار للاستثناء المتقدم، لان ظاهرها عدم وجوب ستر الراس فكيف القدم...»^{۱۶۹۳}.

وی بعضی استنادات مربوط به عورة شمردن زنان را چنین رد کرده: «فان الذي نقل عليه في المنتهى هو الاجماع و قوله^(ص): المرئة عورة و صحیحة زرارة قال: سالت اباجعفر عن ادنی ما تصلى فيه المرئة؟ قال: درع و ملحفة فتنشرها علی رأسها و تجلل بها. فالاجماع انما یثبت فی غیرهما كما مر. و الاولى مطلقة، مع عدم الدلالة و الثانية لیست بصریحة اذ الغالب فی العرف...»^{۱۶۹۴}. وی کاربرد ملحفة در روایت مذکور را واجب ندانسته و آن را معادل ازار می‌داند و از قول خود علامه حلی نیز واجب نبودن ازار را مطابق رأی همه فقها اعلام می‌کند: «... علی ان الظاهر ان لیس الملحفة بواجبة. و نقل فی المنتهى الاجماع من المسلمین علی عدم وجوب الازار، و انه مستحب، و الظاهر انها الازار، فتحمل علی الاستحباب»^{۱۶۹۵}.

او مردان سالمند صالحی که غضب بصر داشته و همراه زنانند را مستقیماً و نه با استناد به آیه «التابعین غیر اولی الاربعة من الرجال»^{۱۶۹۶} محرم می‌داند! وی معتقد است اساساً به دلیل اوصاف مذکور نیازی به ذکر محرمیت آنها نیست و به همین دلیل آیه را خالی از اشعار به آنها می‌داند: «و لا یخفی أن الشیوخ الصلحاء الذین یغضون أبصارهم اذا كانوا معهن لا یحتاجون الی الاستثناء بل لا یصحّ فان الظاهر من الاستثناء جواز الكشف لهم و جواز النظر لهم، فافهم»^{۱۶۹۷}.

وی همچنین از شریعت سهل و آسان، و نفی حرج و سختی، در ادله خود نام می‌برد و عادت جاری مردم را مورد توجه جدی قرار می‌دهد به ویژه اگر منعی از امامان و دانشمندان در باره آن عادت وارد نشده باشد. وی این سخن را بر روی لازم نبودن

۱۶۹۳ - مجمع الفائدة و البرهان ج ۲ ص ۱۰۵ تا ۱۰۶

۱۶۹۴ - مجمع الفائدة ج ۲ ص ۱۰۴

۱۶۹۵ - مجمع الفائدة ج ۲ ص ۱۰۵

۱۶۹۶ - بخشی از آیه ۳۱ سوره نور. در این آیه به ذکر محارم زنان پرداخته است.

۱۶۹۷ - زیادة البیان ج ۲ ص ۶۹۰

پوشش پا پیاده کرده است. او در شرح آیه ۳۱ سوره نور (گویا با مبنا قراردادن امضاء آیه نسبت به تداوم جواز کشف اندام ظاهر که از عبارت لایبیدین زینتهن^{۱۶۹۸} إلا مظهرمنها بدست آورده) بحث عرفی بودن حجاب را مطرح می‌کند: «و ایضا الشریعة السهلة و نفی الحرج والضیق عقلا و نقلا يدل عليه و ایضا العادة سيما في القرى و البدو جار بعدم ستر القدمین من غیر نقل المنع عنهم علیهم السلام و لا عن اهل العلم عن ذلك و لان الغالب لیس عندهم القدرة علی ذلك الا بالتعب فالتکلیف بعید»^{۱۶۹۸} و «القول فی الظاهرة و الباطنة، و لا یبعد حملها علی العرف»^{۱۶۹۹}.

در حالی که مقدّس اردبیلی، واجب نبودن ستر "سر، گردن، ساق پا و حتی بازو" را بر پایه مستندات فقهی و به ویژه عبارات قرآنی، از جمله آیه الا مظهرمنها، مطرح کرده و به آن تمایل جدی نشان داده، اما هم‌زمان با وی ملافتح‌الله کاشانی، آرائی کاملاً متضاد با مقدّس اردبیلی داشته است. ملافتح‌الله کاشانی فقیه و مفسری است که در قرن دهم می‌زیسته و در سال ۹۷۷ هجری درگذشته است. وی صاحب تفسیر منهج الصادقین است که به فارسی نوشته شده است. او نه تنها آراءش فرسنگ‌ها با آراء محقق اردبیلی فاصله دارد بلکه حتی برخلاف اکثریت قاطع فقها، قائل است که زن باید تمام اندام خود را بپوشاند و "هیچ" قسمتی از وی حتی گردی صورتش نمایان نباشد. وی معتقد است منظور از عبارت قرآنی الا مظهرمنها (آنچه پوشاندنش لازم نیست) فقط لباس است! یعنی بر طبق نظر وی مفهوم جمله خداوند این است: بر زنان لازم نیست که جامه و لباس خود را با چیز دیگری بپوشانند! متن سخنان وی از این قرار است: «و لایبیدین... زینتهن... الا مظهر... منها... بنابراین مستثنی وجه است نه کفین و اصح آن است که این در حال صلوتست نه در نظر زیرا که همه بدن حرة عورتست و مر غیر زوج و محرم را جایز نیست نظر کردن بشیء از آن مگر به جهت ضرورت... و اظهر نزد من آن است که مراد نفس زینت است و نظر در آن حرام است زیرا که نظر به آن وسیله نظر است به مواضع آن و اما آنچه از آن ظاهر باشد حرام نیست به جهت لزوم حرج که منفی است

۱۶۹۸ - مجمع الفائدة ج ۲ ص ۱۰۵
 ۱۶۹۹ - زیدة البیان ج ۲ ص ۶۹۰ (آیه ۳۱ سوره نور)

در دین و مراد به ظاهره ثیابست فقط و این اصح است نزد من به جهت اطباق فقها بر آن که همه بدن عورتست مگر بر زوج و محارم پس بنابراین مراد به باطنه خلخال است و سوار و قرط و جمیع آنچه مباشر ملاصق بدن است که نظر به آن مستلزم نظر است به بدن اما باقی اقوال در زینت ظاهره که آن وجه است و کفان یا کحل و یا خضاب یا خاتم و قول به این که مسامحه و جواز نظر به آن به جهت حاجتست به کشف آن ضعیف است و به حد تحقیق نرسیده پس اگر ضرورت واقع شود به کشف آن و حرج لازم آید به ستر آن اقتضار به همان باید کرد نه به آلات آن و اگر نه وجه جواز نظر در آن صورت ندارد»^{۱۷۰۰}.

به راستی در باره این دو دیدگاه کاملاً متفاوت از سوی محقق اردبیلی و ملافتح الله کاشانی چه می توان گفت؟ کدام شان مبین حکم خداست؟! جایز نبودن کشف هیچ موضعی حتی "وجه و کفین" و یا علاوه بر آن دو، جواز کشف "سر، مو، گردن، ناحیه فوقانی سینه، ساعد، ساق و حتی بازو"؟

امام صادق (رئیس مذهب جعفری): وجود احادیث زیر نشان می دهد که کشف وجه، کف، مو، گردن، ساعد، قدم و چه بسا ساق در نزد امام صادق حرام شمرده نمی شد و مرتکبش گناهکار تلقی نمی گردید:

۱- «ما يحلّ للرجل أن يرى من المرأة إذا لم يكن محرماً؟ قال: الوجه و الكفّان و القدمان».

۲- «فی قوله جلّ ثناؤه (الا ماظهرمنها) قال: الوجه و الذراعان».

۳- «لا يصلح" للحرّة إذا حاضت إلا الخمار، إلا أن "لا تجده"».

۴- «لا بأس بالمرأة المسلمة الحرّة أن تصلّي و هي مكشوفة الرأس».

۵- «لا بأس أن تصلّي المرأة المسلمة و ليس علی رأسها قناع».

۶- «ضمی علیک ثیابک ثم ارقی فوق البیت ثم اکشفی قناعک حتی تبرزی شعرك إلى السماء ثم قولی أنت أعطیتنیه و أنت وهبته لی اللهم فاجعل هبتک الیوم جدیدة انک قادر مقتدر ثم اسجدی».

نکته: این که امام در سه چهار جا، جواز ظهور مو و سر را ابراز می‌کند ولی در مواردی صرفاً به جواز کشف وجه می‌پردازد و سخنی از کلّ سر نمی‌گوید را می‌توان چنین توجیه کرد:

الف- در موارد اول، نظر به بحث "شرعی" داشته و حکم به روا بودن کشف مو و سر داده است.

ب- در موارد دوم، نظر به تداوم سترِ سر از حیث "عرفی" دارد زیرا مردم عرفاً از روسری استفاده می‌کردند و ائمه نیز به آن احترام می‌گذارند با این حال وقتی ائمه بر سر دو راهی شرع و عرف قرار می‌گرفتند طبیعتاً شرع را برمی‌گزیدند گواه این مطلب حدیث شماره ۶ است که طیّ آن امام به خواهرش امر به کشف سر و مو، برای تحقق التّجّاه به درگاه خدا، می‌کند. برای شرح مطالب به مباحث (حمل بر رسم و اعتبار اجتماعی، و نه حجاب شرعی) در گام دوم، و (تبدیل حجاب عرفی و اعتباری به حجاب شرعی) در فصل پایانی کتاب مراجعه شود.

به عبارت دیگر وجه در حدیث وجه و ذراعان، شرعاً از کلّ سر نمایندگی می‌کند به ویژه که بسیاری از فقها اساساً مو را جزو جسد و اندام نمی‌دانند و حتی در موضوع حکم بودنش جای تردید است زیرا همین امام از امام علی روایت می‌کند که لزومی به رساندن آب به موی سر در هنگام غسل جنابت نیست: «عن أبي عبدالله، عن أبيه، عن علي^(ع) قال: لا تنقض المرأة شعرها إذا اغتسلت من الجنابة»^{۱۷۰۱}.

امام باقر: وی استفاده از روسری در ماقبل بلوغ جنسی را لازم نمی‌داند و حتی پس از بلوغ، قائل به سخت‌گیری نیست زیرا خروج از منزل در صورت پیدا نشدن روسری را جایز می‌داند! چه بسا حضرت، تأکیدی بر تشریح روسری نداشته و پوشاندن سر را از منظر عرفی مورد توجه قرار می‌داده است به ویژه که مقدمه نماز حاجت را، رفتن به بام خانه و برهنه کردن سر در زیر پهنه‌ی آسمان می‌داند. امام در مورد حجاب زهرا در حین نماز، توضیح می‌دهد که روسری وی چنان بود که فقط کاسه‌ی سر و گوش را در بر می‌گرفت (و نمی‌توانست گردن و موهای آویزان را بیوشاند) نیز گزارش می‌کند که

۱۷۰۱ - وسائل الشیعه ح ۲۰۹۴، گزیده تهذیب (صحیح‌التهذیب) محمدباقر بهبودی ح ۳۰۹

سرانداز زهرا در غیر نماز نمی‌توانست ساعد وی را در بر گیرد. علاوه بر این‌ها چنین برمی‌آید که امام پوشاندن قدم (و چه بسا دست‌کم بخشی از ساق) را واجب نمی‌شمرد زیرا درع، نه قدم را می‌پوشانید و نه حتی ساق را:

۱- «لا یصلح للجاریة إذا حاضت إلّا أن تختمر إلّا أن لاتجده»

۲- «إذا كانت للمرأة إلى الله حاجة، صعدت فوق بیتها، و صلت رکعتین، و کشفت رأسها إلى السماء، فإنها إذا فعلت ذلك، استجاب الله لها و لم یخیبها»
سایر مدارک در عنوان بعدی

شخص زهرا: وجود روایات زیر در مورد شخص حضرت زهرا، نشان می‌دهد که علاوه بر وجه و کف همچنین پیدا بودن مو، گردن، ساعد، قدم و ساق حرام شمرده نمی‌شد:

۱- «صلّت فاطمة فی درع و خمارها علی رأسها لیس علیها أكثر ممّا وارت به شعرها و أذنیها».

۲- «فاطمة سيدة نساء أهل الجنة و ما كان خمارها إلا هكذا: و أوماً بیده إلى وسط عضده».

۳- «هی جالسة و علیها قطعة عباء اذا خمرت رأسها انجلی ساقها و إذا غطت ساقها انکشف رأسها، فلما نظرت الیّ اعتجرت».

۴- «عن أنس أن النبی (ص) أتى فاطمة بعدد قد وهبه لها، قال: و علی فاطمة ثوب إذا قنعت به رأسها لم یبلغ رجلیها، و إذا غطت به رجلیها لم یبلغ رأسها، فلما رأى النبی (ص) ما تلقى قال إنه لیس علیک بأس، إنما هو أبوک و غلامک»^{۱۷۰۲}.

۵- «والله لئن لم تکف عنه لأنشرن شعری و لأشقن جیبی و لآتین قبر أبی و لأصیحن إلى ربی ... فدعنی حتی آتی قبر أبی فأنشر شعری و أشق جیبی و أصیح إلى ربی».

۶- «روی أنها ما كانت فی بعض الاوقات مالكة ما تغطي جسدها».

این روایات قبلاً در طیّ هر یک از گام‌ها و نیز مجموعاً در انتهای بخش اول (عنوان حضرت فاطمه) آورده شد.

وضوی دسته‌جمعی (زنان و مردان در کنار هم): برخی گزارشات، إشعار به آن دارد که در زمان پیامبر مردان و زنان مؤمن با هم و در کنار یکدیگر وضو می‌گرفتند: «عن ابن عمر قال: كان الرجال و النساء يتوضؤون في زمان رسول الله (ص) جميعاً»^{۱۷۰۳} و «عن نافع عن ابن عمر قال: كنا نتوضأ نحن و النساء معاً»^{۱۷۰۴}.

دو گزارش زیر نیز در همین راستا است: «عبدالرزاق عن ابن جریج قال: سألت عطاء عن الوضوء الذي بباب المسجد، فقال: لا بأس به كان على عهد ابن عباس و هو جعله، و قد علم أنه يتوضأ منه الرجال و النساء، الأسود و الأحمر، و كان لا يرى به بأساً، ولو كان به بأس لنهي عنه، قال: أكنت متوضئاً منه؟ قال: نعم»^{۱۷۰۵} و «عبدالرزاق عن ابن جریج قال: لا بأس أن يتوضأ الرجال و النساء معاً، انما هن شقائقكم و أخواتكم و بناتكم و أمهاتكم»^{۱۷۰۶}.

این گزارشات نشان می‌دهد که مواضع وضوی زنان، شامل: وجه، کف، قدم، مو (و طبیعتاً گردن)، ساعد و آرنج، و چه بسا مقداری از ساق، دست‌کم در حین وضو در مرئی و منظر مردان نمازگزار بود؛ و سکوت پیامبر در این امر، خود امضائی بر جواز کشف است. از آن گذشته پیامبر شخصاً نیز در کنار زنان وضو می‌گرفت: «سمعت خولة بنت قيس أم صبيبة الجهنية قالت اختلفت يدي و يد رسول الله (ص) في إناء واحد في الوضوء»^{۱۷۰۷} و «عن نافع عن ابن عمر أنه أبصر النبي و أصحابه يتطهرون الرجال و النساء من إناء واحد كلهم يتطهر منه»^{۱۷۰۸} و حتی آن را بر وضو در مکان پوشیده ترجیح می‌داد زیرا دین خدا را سمحه می‌دانست: «عن ابن عمر أنه قيل يا رسول الله الوضوء من جر جديد مخمر أحب إليك أم الضوء [؟الوضوء] من المطاهر قال لا بل من المطاهر إن دین الله عزوجل الحنيفية السمحة»^{۱۷۰۹}.

۱۷۰۳ - سنن نسائی ج ۱ ص ۹۹ (۵۷)، السنن الكبرى نسائی ح ۷۲، صحیح بخاری ح ۱۹۳ (۱۸۶) + سنن ابوداود

حدیث ۷۹، صحیح ابن حبان ج ۴ ص ۷۶

۱۷۰۴ - المصنف عبدالرزاق ش ۲۴۵، کنز العمال ۲۷۵۱۴

۱۷۰۵ - المصنف عبدالرزاق ش ۲۳۶

۱۷۰۶ - المصنف عبدالرزاق صنعانی روایت ۲۴۴

۱۷۰۷ - الطبقات ج ۸ ص ۲۹۶ + سنن ابوداود ح ۷۸

۱۷۰۸ - صحیح ابن حبان ج ۴ ص ۷۵

۱۷۰۹ - الکامل عبدالله بن عدی ج ۲ ص ۳۷۴

گفتنی است برخی از این روایات دارای معنای تندتری هست که در فصل سوم به آن خواهیم پرداخت.

اصل براءة الذمّة: مادام که به وجود تکلیف، قطع حاصل نشود بر موارد مشکوک الحکم نمی‌توان تکلیف کرد و در نتیجه ذمّه‌ی مکلف از عمل به این موارد بری است. علیرضا فیض در این باره می‌گوید: «هر گاه مکلف در تکلیف شرعی یعنی در وجود حکم شرعی از وجوب یا حرمت شک داشته باشد و با مراجعه به مآخذ نتواند آن حکم را اثبات یا نفی کند، در برابر این حکم واقعی مشکوک چه رفتاری باید داشته باشد؛ مشهور اصولیین در این مورد به اصل براءة تمسک می‌کنند، هم براءة عقلی هم براءة نقلی»^{۱۷۱۰}.

بنابراین می‌بایست وجوب پوششِ وجه، کف، قدم، مو، گردن، ساعد و ساق را احراز کرد! و اِلّا به حرام بودن کشف‌شان نمی‌توان حکم کرد.

بر این اساس، با وجود اخبار و شواهد متعددی که در جواز کشف مواضع مذکور آوردم، آیا می‌توان در مورد ستر این مواضع به قطع رسید و در نتیجه وجوب پوشش را خواسته‌ی شرع از مردم عصر پیامبر دانست؟ اگر چنین باشد در این صورت با مطالب فراوانی که در این تحقیق در نقض آن آوردم چه می‌توان کرد؟

باید خود را از تصوّر وجود اجماع رهانید تا به احکام جاری در صدر اسلام نزدیک گشت؛ امروزه گمان می‌کنیم رأی اجماعی فقها عبارت از این است که فقط می‌توان وجه و کفین را مکشوف گذارد اما در اولین گام از همین فصل نشان دادم که فقهای ما تا یکی دو قرن پیش، تقریباً تماماً در کنار وجه و کفین همچنین قدمین را هم ذکر می‌کردند که صراحتاً ناقض اجماع متصوّر است! نیز گمان می‌کنیم که ستر مو جزو اجماعیات فقه‌مان است اما چنان‌که در گام دوم توضیح دادم تا پیش از قرن هشتم اساساً اسمی از آن به میان نمی‌آمد! به همین ترتیب اگر دنباله‌ی قضیه گرفته شود به همان چیزی که در مورد سایر مواضع هفت‌گانه آوردم می‌رسیم.

نتیجه

در بخش اول کتاب توضیح دادم که زنان روزگار جاهلی غالباً تنه، ران و بازو را تحت پوشش قرار می‌دادند هرچند در این امر سهل‌انگاری‌های جدی و بارزی داشتند که بسیار باعث پیدائی جانبین، و گاه منجر به ظهور ناحیهٔ دامن و سینه می‌شد اما اجمالاً می‌توان محدودهٔ مذکور را ملبّس دانست؛ از سوی دیگر برنامه‌ای برای پوشاندن سر و گردن، و نیمه‌ی پایین دست و پا وجود نداشت زیرا نه پیراهن‌شان چندان بلند بود که ساق پا را در برگیرد، نه اصراری بر استفاده از سرانداز داشتند که سر و گردن را پوشاند، و نه هیچ‌یک از آن دو می‌توانست از عهدهٔ استتار ساعد برآید.

با چنین ترسیمی از اوضاع جاهلی به سراغ بخش دوم کتاب، یعنی اخذ رهنمودهای قرآن رفتیم. گویا قرآن، اولاً تأکید بر پوشاندن ناحیه دامن داشت (یحفظن فروجهن / أنزلنا علیکم لباساً یواری سوءاتکم) و ثانیاً خواهان دقت در استتار مواضع غالباً پوشیده‌ای (شامل تنه [به ویژه سینه]، ران و بازو) شد که عملاً بی‌مبالاتی‌های زیادی در رعایت آن وجود داشت (لایبیدن زینتهن ... ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن / یدنین علیهن من جلابیهن) در عین حال تداوم کشف مواضع غالباً پیدا (شامل وجه، کف، قدم، مو، گردن، ساعد و ساق) را روا دانست و حرام نشمرد (لایبیدن زینتهن الا ما ظهرمنها).

و اما در بخش کنونی به طرح آراء و روایاتی از فقه پرداختم که نتایج بالا را تأیید می‌کرد. در این راستا توضیح دادم که اولاً اکثر قریب به اتفاق فقهای ما علاوه بر وجه و کف همچنین قائل به جواز کشف قدم‌اند ثانیاً روایاتی در عدم حرمت کشف مو آوردم و از آن گذشته روایات ناظر بر ستر سر را مربوط به رعایت حجاب شرعی! ندانستم، در دلالت روسری تردید کردم و بحث ستر مو در فقه را مربوط به قرن هشتم به بعد دانستم ثالثاً احادیثی در جواز کشف ساعد آوردم رابعاً روایات و توضیحاتی در همین باره در مورد ساق ذکر کردم و آن‌گاه نگاهی تکمیلی به مجموع مواضع جایز الکشف انداختم و به ویژه احادیث امام صادق را مرور کرده و در مورد شخص حضرت زهرا روایاتی را بازگو کردم. در نتیجه، به حرام نبودن کشف هفت موضع (وجه، کف، قدم، مو، گردن، ساعد و ساق) در عصر پیامبر رسیدم و دقت در ستر (تنه، ران و بازو) را حجاب شرعی و

واجب‌شان دانستم.

به این ترتیب تطابقی میان متون فقهی اصیل با رهنمودهای قرآن برقرار کردم و خواسته‌ی هر دو را با حجابِ اصلاح شده‌ی عصر پیامبر یکی دانستم!

فصل سوم- رأی حدّ اقلی و اضطرار: ستر عورتین (یا ناف تا زانو)

آغاز این فصل با نام ابن جنید اسکافی گره خورده است. گویند که ابن ابی عقیل عمّانی و ابن جنید اسکافی بنیان گزاران اجتهاد و مؤسس فقه حوزوی بودند و در واقع عصر اجتهاد در شیعه به وسیله آنان آغاز شده است و ظاهراً به همین خاطر این دو را "قدیمین" گویند. وی در قرن چهارم هجری می زیسته و بنا به قولی متوفی به سال ۳۸۱ قمری است. صاحب کتب مهمی مانند: "الاحمدی فی الفقه المحمدی" [/ المختصر الاحمدی للفقه المحمدی]، "تهذیب الشیعه لاحکام الشریعه ۲۰ جلدی"، "اظهار ما ستره أهل العناد من الروایة عن ائمة العترة فی أمر الاجتهاد" است که متأسفانه هیچ یک از کتب وی به دست ما نرسیده است. امید این که در آینده بتوان نسخه هایی از کتب او را کشف کرد.

ابن جنید اسکافی در پوشش واجب زنان رأی ویژه ای دارد که مبنای بررسی عنوان کنونی است. علامه حلی رأی او را چنین آورده: «قال ابن الجنید: الذی یجب ستره من البدن العورتان، و هما القُبُل و الدُبُر من الرجل و المرأة. و هذا یدلّ علی مساواة المرأة للرجل عنده فی أنّ الواجب ستر قُبُلها و دُبُرها لا غیر.»^{۱۷۱۱} (ابن جنید گفت: "آن چه از بدن که بر مرد و زن واجب است بپوشانند عبارت از عورتین یعنی شرمگاه جلو و عقب است" [علامه حلی می گوید:] سخن ابن جنید بر این دلالت دارد که در نزد وی، زن و مرد در میزان پوشش با یکدیگر مساوی هستند به این صورت که مقدار واجب برای هر دوی آنها، پوشاندن شرمگاه "جلو و عقب" می باشد و لا غیر).

با این که بحث حاضر بر محور رأی ابن جنید (و نیز روایتی از پیامبر) شکل گرفته

۱۷۱۱ - مختلف الشیعه علامه حلی ج ۲ ص ۱۱۴ مساله ۵۵

گفتنی است سخنی را هم که شیخ طوسی از داود ظاهری نقل کرده به همین مقداری که اسکافی گفته دلالت دارد: ... و قال ابوبکر بن عبدالرحمن بن الحرث بن هشام: المرأة کلها عورة فعلیها أن تستر جمیع بدنھا فی الصلاة و به قال أحمد بن حنبل. و قال داود: العورة نفس السوتین، و ما عدا هذا فلیس بعورة (الخلاف شیخ طوسی ج ۱ ص ۳۹۴)

است اما صرف‌نظر از رأی او، مطالب مهمّ دیگری نیز آورده می‌شود که توجّه به هر دو آن‌ها ضروری است. برای فهم درست نظریهٔ ابن‌جنید اسکافی، نیازمند طیّ مراحل چند هستیم تا از شگفت‌آور بودن رأی وی، که در بدو امر به ذهن‌خطور می‌کند، کاسته شود. به این منظور مطالب را در دو عنوان "مقدماتی" و "اصلی" پی‌گیری می‌کنم و وظیفهٔ آماده‌سازی ذهن، برای فهم رأی اسکافی را به عنوان مقدماتی می‌سپارم تا پس از ذکر هر دو عنوان، شاید از میزان انزوا و شگفت‌انگیز بودن نظریه‌اش کاسته گردد و در پایان با شخصیت‌های ویژه‌تری روبرو می‌شویم که احتمال انتساب رأی مذکور (البته نه در حدّ کفایت ستر عورتین بلکه در حدّ کفایت ستر ناف تا زانو) به آن‌ها نیز جداً وجود دارد.

عنوان مقدماتی: پوشش رأس و ذیل بانوان (پوشش بالاتنه و پایین‌تنه)

منظور از "رأس" بانوان که به کرات در روایات پوشش آمده، کدام موضع از جسم است و منظور از ناحیهٔ پایین بانوان که آن را ابتکاراً "ذیل" نامیدم کدام قسمت از جسم است؟ برخی از فقها به استناد عبارتی که از گذشتگان به دست‌شان رسیده است هنگام بحث از مواضع لازم‌الستر می‌گویند: «مردان باید عورة جلو و عقب و یا حداکثر محدودهٔ مابین ناف تا زانو را بپوشانند و زنان [علاوه بر آن] می‌بایست "رأس" خود را نیز بپوشند». راستی واژهٔ رأس در این عبارت مهمّ و کهن چه معنایی دارد؟ آیا منظور از آن، چنان‌چه فقهای قرون بعدی فکر کرده‌اند "سر" است؟ اگر آری، بنابراین باید گفت که زنان از نظر شرعی هیچ تکلیفی نسبت به پوشش ناحیهٔ مابین کتف تا کمر و ناف ندارند و در واقع حکم استتار این ناحیه مسکوت است زیرا در متن، فقط به پوشش دو ناحیه: "ناف تا زانو" و "سر" پرداخته شده و هیچ اشاره‌ای به استتار ناحیهٔ مهم کتف تا ناف شامل "پستان و سینه، کتف و شانه، بازو، شکم، گرده و پشت، کمر و ..." نشده است! با توضیحاتی که به مرور داده می‌شود از اصل این عبارت کهن دفاع خواهد شد ولی در کنار آن به استنباط نادرستی که از این متن، و به ویژه از واژهٔ رأس می‌شود و آن را معادل سر می‌گیرند، حمله خواهد شد همان استنباط نادرستی که منجر به نتیجه‌ی سخیف فوق‌الاشاره گردید. گویا قبلاً در ردّ دلالت رأس بر سر، اشاراتی کرده‌ام ولی آن را حواله به نگاه تخصصی‌تر و بحث گسترده‌تر داده‌ام، که اینک موعدهٔ آن است پس می‌بایست با

حساسیت بیشتری پیش رفت بنابراین عناوین فرعی ذیل را می‌آورم و در ادامه خودبخود به نتیجه دلخواه رهنمون می‌شویم

تقسیم‌بندی جدید (بالاتنه [کتف تا کمر] ، پایین تنه [کمر تا زانو]): بنا بر آنچه گذشت مقدار پوشش واجب برای زنان مؤمن عبارت از تنه، ران و بازو یعنی "بدن و پیرامون آن" بود و نه کلّ جسم و اندام؛ و گفته شد که منظور از بدن، ناحیه مابین کتف تا پایین نشیمن‌گاه است که در فارسی به آن "تنه" می‌گوییم. به این ترتیب پوشش واجب شامل تنه و نیمه‌ی بالائی "دست و پا" می‌شد. در واقع این "تنه و پیرامونش" بود که محلّ لباس‌خورِ اندام زنان بود و نه کلّ جسم‌شان.

اینک می‌توان "تنه و پیرامونش" یا "محلّ لباس‌خورِ جسم" را به دو محدوده‌ی: بالا (رأس) و پایین (ذیل) تقسیم کرد. بالاتنه یا رأس بدن، از کتف تا کمر امتداد داشته و معمولاً در هنگام پوشیده شدن، بازو را نیز در بر می‌گرفت. پایین تنه یا ذیل بدن از کمر تا پایین لمبر و کفل امتداد داشته و هنگام پوشش، ران را نیز می‌پوشانید.

لباس بانوان یا می‌توانست یک قطعه پارچه باشد و یا دو تا. اگر دو قطعه بود در این صورت قطعه‌ی بالا، رأس بدن (بالاتنه) و بازو را تحت پوشش قرار می‌داد و قطعه‌ی پایین، پایین تنه و ران را می‌پوشانید. جامه‌ی پایین تنه، شبیه لُنگ بود؛ و جامه بالاتنه، حالت شنل کوتاه را داشت. گاهی اوقات شنل به قدری کوتاه بود که نمی‌توانست به جامه دامن‌ی متصل شود و در نتیجه قسمتی از شکم نمایان می‌شد [شاید منظور اُصمعی از واژه ترائب در عبارت «المعاری: الوجوه و الأطراف و الترائب»^{۱۷۱۲} همین ناحیه باز شکم باشد و شاید مرادش ناحیه سینه بود که در بخش اول به آن اشاره کردم]؛ و اگر جامه‌شان یک قطعه بیشتر نبود در این صورت پارچه‌ای بلند بود که تمام بالاتنه و پایین تنه به همراه ران و دست را یکجا می‌پوشاند ولی ضایعات زیادی به دنبال داشت که در بخش اول و دوم به آن اشاره کردم؛ و گاه به جای پارچه‌های ندوخته از یک پیراهن (و بعضاً در کنارش از یک رداء یا شنل) استفاده می‌کردند. این پیراهن چنان‌که در بخش اول توضیح دادم پائین تنه، ران و بیشتر بالاتنه را در بر می‌گرفت ولی ساق را نمی‌پوشانید و گاه حتی

نمی‌توانست قسمت فوقانی بالاتنه را بپوشاند و در نتیجه قسمت‌هایی از سینه، کتف و نیز کل بازو نمایان می‌ماند که در این صورت برای سترشان از ردائی استفاده می‌کردند تا صدر بالاتنه یعنی سینه، کتف و بازو را بپوشاند. در واقع درع در این حالت بیشتر پوشاننده و "سپر" پایین‌تنه بود تا ساتر بالاتنه.

خلاصه این‌که جامه‌ی بالاتنه، تمام رأس "تنه" به همراه بازو را می‌پوشانید و نه تمام رأس "جسم" را که عبارت از سر و گردن باشد! همچنین جامه‌ی پایین‌تنه تمام ذیل تنه به همراه ران را می‌پوشانید و نه تمام ذیل جسم را که شامل زانو به پایین هم بشود. بنابراین وقتی رأس و ذیل (بالا و پایین) آورده می‌شود منظور، بالا و پایین "جسم" نیست که شامل "سر و گردن" و "ساق پا" بشود بلکه مراد از آن بالا و پایین "بدن و تنه" است زیرا متعلق بحث پوشش و حجاب، تنه و پیرامونش بود و نه کل جسم و پیکر. پس منظور روایات و عبارات کهن از واژهٔ رأس "رأس تنه، رأس منطقه‌ی پوشش، و رأس پوشاکی" است و نه لزوماً رأس جسمانی. پس موضوعیت رأس و ذیل، بر اساس مناطق تحت پوشش جامه بود و نه بر پایهٔ کل اندام و پیکر!

استخراج اسم خاص برای شنل و رداء (ساتر بالاتنه) و دامن (ساتر پایین‌تنه) از درون روایات و عبارات کهن کار دشواری است ولی گویا بتوان واژهٔ "خِمار" را برای شنل و رداء و واژهٔ "إزار" و بعضاً درع را برای دامن در نظر گرفت گرچه عمومیت نداشته و قابل اطمینان قطعی نیست زیرا با کاربردهای دیگری از واژه‌های خمار و إزار روبرو هستیم.

مطالب مذکور را نگفتم تا بحث رأس را با همین توضیحات جا بیندازم و پروندهٔ آن را ببندم، خیر تازه آغاز راه است. این توضیحات را به عنوان پیش‌درآمد بحث مطرح کردم تا پس از چند مقدمهٔ دیگر، آن را با کارشناسی دقیق‌تری هضم کنیم.

عورة مردان (پایین‌تنه): منظور از عورة، جاهایی از جسم است که می‌بایست توسط فرد مکلف پوشیده گردد. معنای لغوی عورة نیز عبارت از چیز پنهانی که نباید آشکار شود و یا چیز پنهانی که آشکار شدنش مایهٔ شرم و عار است می‌باشد. فقها اصل عورة را همان شرمگاه جلو و عقب (قُبُل و دُبُر) می‌دانند و بعضاً از آن به عورة مغلظه، عین عورة

یا عورة مثقله یاد می‌کنند و سایر قسمت‌های لازم به پوشش را عورة مخففة گویند. راستی مردان مؤمن چه موضعی از پیکر خود را می‌باید در برابر دیگران بیوشانند، و در واقع عورة مردان کجاست؟ اکثریت قاطع فقهای جعفری و تعدادی از فقهای سایر مذاهب اسلامی بر این رأی‌اند که حدّ واجب پوشش برای مردان در برابر دیگران فقط عبارت از شرمگاه جلو و عقب است و نه بیشتر. ایشان مطابق روایاتی که در دست دارند "ران" را جزو عورة ندانسته و علاوه بر آن "کفل و لمبر" را نه تنها جزو عورة نمی‌دانند بلکه آن را پوشاننده و حافظ عورة عقب نیز می‌دانند: «مسألة ۱۰۷: و عورة الرجل عند اکثر علمائنا قبله و دبره لا غیر و به قال عطاء و داود و ابن‌ابی‌ذئب و هو وجه للشافعی و روایة عن أحمد لأن أنسا قال: إن النبي (ص) يوم خيبر حسر الإزار عن فخذة حتى لأني أنظر الى بياض فخذ النبي (ص) [و إن ركبتي لتمس فخذ نبي الله] و من طريق الخاصة قول الصادق: الفخذ ليس [ليست] من العورة...»^{۱۷۱۳} و «عن أبي الحسن قال: العورة عورتان القبل و الدبر، فأما الدبر مستور بالأليتين... و قال في رواية أخرى: و أمّا الدبر فقد سترته الأليتان...»^{۱۷۱۴}. روایات مذکور که مؤید مطالب پیش‌گفته‌ی کتاب است حاکی از واقعیات آن دوران بوده و مبین شیوع لُختی و برهنگی در آن عصر است. وضعیّت پوشش در زمان رسول اکرم به گونه‌ای بود که حضرت مجبور شد از مردم بخواهد که: کسی از شما در تک جامه‌ای که پوشاننده‌ی فرج نیست نماز نخواند: «أن رسول الله (ص) قال لا يصل أحدكم في ثوب واحد ليس على فرجه منه شيء»^{۱۷۱۵}. برای درک بهتر واقعیات آن عصر باید دانست که معمولاً در متون فقهی، حکم واضحی در خصوص پوشش بردگان، حتی پوشش عورتین آن‌ها وجود ندارد.

و اما بسیاری از فقها و امامان سایر مذاهب اسلامی، و نیز اندکی از فقهای جعفری قائل هستند که عورة مردان عبارت از ناحیه‌ی مابین ناف تا زانو است. در واقع اینان "ران و کفل" را مطابق روایاتی که در دست دارند جزو عورة مردان می‌دانند و بر این باورند

۱۷۱۳ - تذكرة الفقهاء علامه حلی ج ۲ ص ۴۴۵ / إن ركبتي لتمس... : عون المعبود ج ۶ ص ۳۸ / حدیث امام

صادق: الوافی ۵۰۱۹

۱۷۱۴ - الوافی ۵۰۱۶ و ۵۰۱۷، کافی ج ۶ ص ۵۰۱

۱۷۱۵ - احکام القرآن جصاص ج ۴ ص ۲۰۶ (آیه ۳۱ اعراف)

که می‌بایست از زنان نامحرم، محارم و سایر مردان پوشیده گردد: «و قال جماعة منا: العورة ما بين السرة و الركبة و به قال الشافعی و مالک و أحمد و أصحاب الرأی لقوله عليه السلام: لا تكشف فخذک و لا تنظر الی فخذ حیّ و لا میت»^{۱۷۱۶}.

اگر عورة مردان را فقط شرمگاه جلو و عقب‌شان بدانیم برای تحقق پوشیدگی‌اش می‌بایست از یک لُنگ ولو کوتاه استفاده کرد که از دور کمر تا حدود وسط ران امتداد داشته باشد چنان‌که همین کار را پیامبر اکرم^(ص) با بینوایان اهل صفه که کاملاً برهنه بودند انجام داد و برای هریک از ایشان اِزار کوتاهی جهت استتار شرمگاه‌شان تهیه کرد. روشن است که پوشش عین شرمگاه، غیر معمول و نامتعارف است و همان‌طور که گفته شد برای تحقق آن می‌بایست از لُنگی ولو کوتاه استفاده کرد بنابراین رأی این گروه از فقها با رأی فقهای سایر مذاهب که قائل به پوشش ناف و کمر تا زانو هستند خیلی در عمل فرقی ندارد زیرا در هر دو صورت، مردان می‌بایست از یک اِزار که دور کمر بسته می‌شود و تا پایین عورتین امتداد می‌یابد استفاده کنند الا این‌که امتداد اِزار در رأی گروه اول تا وسط ران است ولی در رأی گروه دوم تا زانو.

نتیجه مهمی که به دست می‌آید و برای مباحث آتی لازم و کلیدی است این است که مردان مؤمن کافی بود که "پایین‌تنه" خود را با یک لُنگ ببوشانند تا به وظیفه شرعی عمل کرده باشند و دیگر الزامی به پوشاندن "بالاتنه" و همچنین الزامی به پوشاندن مابقی نیمه‌ی "پایین جسم" که شامل ساق پا و احتمالاً نیمه پایینی ران است نبود.

عورة کنیزان (پایین‌تنه)

در باره عورة کنیزان سه رأی اصلی وجود دارد: یک رأی که ظاهراً طرفدار زیادتری در میان فقهاء اسلامی دارد را در این‌جا می‌آورم و دو رأی دیگر (که یکی از آن‌ها نیز دارای طرفداران زیادی است) را در ضمن مبحث "پیامدهای تحریف رأس پوشاک به رأس جسم" ذکر می‌کنم.

مطابق رأی بسیار مشهور عورة کنیزها مساوی با عورة مردان است یعنی کنیزانی که به آیین پیامبر ایمان می‌آوردند کافی بود که از یک اِزار که از "کمر یا ناف" تا "وسط ران

۱۷۱۶ - تذکرة الفقهاء ج ۲ ص ۴۴۵ / حدیث مذکور در آن: سنن ابوداود ۴۰۱۵

یا زانو" امتداد داشت استفاده می‌کردند تا به وظیفه شرعی‌شان عمل کرده باشند و چیزی فراتر از استتار "پایین تنه و ران" از آن‌ها خواسته نشده بود: «عن جعفر، عن أبيه^(ع) أنه قال: إذا زوج الرجل أمتة فلا ينظرن إلى عورتها، و العورة ما بين السرة و الركبة»^{۱۷۱۷}، «فرق الشافعي و أبوحنيفة و الجمهور بين عورة الحرة و الأمة فجعلوا عورة الأمة ما بين السرة و الركبة كالرجل، و قال مالك: الأمة عورتها كالحرة حاشا شعرها فليس بعورة، و كأنه رأى العمل في الحجاز على كشف الإمام لرؤوسهن هكذا حكاه عنه ابن عبد البر في الاستنذكار. قال العراقي في شرح الترمذی: و المشهور عنه أن عورة الأمة كالرجل، كذا في النيل»^{۱۷۱۸}، «و قال بعض الشافعية: إن عورتها [الأمة] كالرجل ما بين السرة الى الركبة، و هو رواية عن أحمد، لأن من لم يكن رأسه عورة لم يكن بدنه عورة كالرجل»^{۱۷۱۹}، «و العورة من رجل ما بين سرّة و ركبة ... و من أمة ما بين سرّة و ركبة...»^{۱۷۲۰}، «(فرع) في مذاهب العلماء في العورة قد ذكرنا أن المشهور من مذهبنا أن عورة الرجل ما بين سرته و ركبته و كذلك الأمة ... و ممن قال عورة الأمة ما بين السرة و الركبة مالك و احمد»^{۱۷۲۱}، «والذي عليه أكثر اصحابه [الشافعي] أن يجب عليها ستر ما بين السرة و الركبة مثل الرجل و لا يجب ما زاد على ذلك»^{۱۷۲۲}، «و أما عورة الأمة: فقدم المصنف هنا أنها ما بين السرة و الركبة كالرجل. و هو المذهب. جزم به ابن عقيل في التذكرة، و المذهب الأحمد، و الطريق الأقرب و ...»^{۱۷۲۳}، «قال علماؤنا: تستر في الصلاة ما يستر الرجل، حتى لو انكشف بطنها لم يضرها»^{۱۷۲۴} و حتى برخی‌ها عورة کنیزان و مردان را محدود به صرف عورتین می‌دانند اگرچه برای استتار آن نیز لاجرم می‌بایست از ننگ استفاده کرد: «... و عنه عورة الأمة: الفرغان كالرجل. ذكرها جمهور الأصحاب. منهم أبو الخطاب، و... قال الشيخ تقي الدين: لا يختلف المذهب أن ما بين السرة و الركبة من الأمة عورة. قال: و قد حكى جماعة من

۱۷۱۷ - وسائل الشیعه ۲۶۷۵۵

۱۷۱۸ - عون المعبود ج ۱ ص ۲۴۳ (شرح حدیث ۶۳۷)

۱۷۱۹ - تذكرة الفقهاء ج ۲ ص ۴۴۹

۱۷۲۰ - فتح الرحيم ج ۱ ص ۶۵

۱۷۲۱ - المجموع نووی ج ۳ ص ۱۶۸

۱۷۲۲ - الخلاف طوسی ج ۱ ص ۳۹۷ مساله ۱۴۷

۱۷۲۳ - الانصاف مرداوی ج ۱ ص ۴۴۹

۱۷۲۴ - احكام القرآن ابن العربي ج ۲ ص ۷۸۱ (سوره اعراف آیه ۳۱)

أصحابنا: أن عورتها السوأتان فقط، كالرواية في عورة الرجل...»^{۱۷۲۵} و «وقيل: العورة من الرجل العانة الى مستغلظ الفخذ من أعلى الركبة، وهو العورة من الاماء»^{۱۷۲۶}.

گفتنی است نه تنها کنیزان تکلیفِ واجبی در پوشاندن بالاتنه [شکم، سینه و پستان، کتف، گرده و ...] نداشتند بلکه مردان مؤمن نیز، نگاه کردنشان به بالاتنه‌ی کنیزان حرام نبود: «الاماء لسائر الاجنبيين بمنزلة الحرائر لذوی محارمهن فيما يحل النظر إليه فيجوز للأجنبي النظر إلى شعر الأمة و ذراعها و ساقها و صدرها و ثديها كما يجوز لذوی المحرم النظر إلى ذات محرمه»^{۱۷۲۷}.

گذشته از این‌که کنیزان الزامی به پوشش بالاتنه نداشتند و مردان نامحرم نیز می‌توانستند به طور طبیعی به بالاتنه آنها نگاه کنند، تازه در شرایط خاص مثل خرید کنیز، دامن لباس وی توسط مردان مؤمن! خریدار، کنار زده می‌شد (شاید به این خاطر که با واریسی دقیق، به خرید آنها اقدام کنند تا نکند در خرید دچار اشتباه و ضرر شوند). گویند پسر عمر هنگام خرید کنیز، دامن او را کنار می‌زد و دست خود را بر روی لمبر وی می‌نهاد و به ساق و جلوی او می‌نگریست [و به این ترتیب او را ورنانداز می‌نمود یا مال خود می‌کرد]: «عن ابن عمر كان اذا أراد أن يشتري جارية فراضاهم على ثمن، وضع يده على عجزها و ينظر الى ساقها و قبلها یعنی بطنها»^{۱۷۲۸} و «أخبرني عمرو أو ابن الزبير عن ابن عمر أنه وجد تجارا مجتمعين على أمة، فكشف عن بعض ساقها و وضع يده على بطنها»^{۱۷۲۹} و این امر چیز رایجی بود: «روى عن أبي موسى الأشعري أنه قال على المنبر الا لأعرفن أحدا أراد أن يشتري جارية فينظر الى ما فوق الركبة أو دون السرة لا يفعل ذلك أحد الا عاقبته»^{۱۷۳۰}.

امیدوارم در این واویلا دیگر انتظار نداشته باشید که جامعه اسلامی عصر پیامبر، از زنان آزاد خواسته باشد که مثلاً "مو!" یا "ساعد!" یا مواضعی از این دست را بپوشانند.

۱۷۲۵ - الانصاف ج ۱ ص ۴۵۰

۱۷۲۶ - تفسیر تبيان ج ۷ ص ۴۲۷ (سوره نور آیه ۳۰)

۱۷۲۷ - احکام القرآن جصاص ج ۵ ص ۱۷۴ (سوره نور آیه ۳۱)

۱۷۲۸ - المصنف عبدالرزاق صنعانی روایت ۱۳۲۰۰

۱۷۲۹ - المصنف عبدالرزاق ۱۳۱۹۹

۱۷۳۰ - المجموع نووی ج ۳ ص ۱۶۷

همچنین از متن دو روایت مربوط به پسر عمر به خوبی پیداست که منظور از ساق، ناحیه‌ای که امروزه ساق یا ترجمه می‌کنیم نیست بلکه بالعکس، مراد از آن نیمه بالای پا است.

نتیجه مهمی که به دست می‌آید و برای مباحث آتی لازم و کلیدی است این است که کنیزان مؤمن کافی بود که "پایین‌تنه‌ی" خود را با یک لنگ که حداکثر تا زانوی‌شان امتداد داشت بپوشانند تا به وظیفه شرعی عمل کرده باشند و دیگر ضرورتی به پوشاندن "بالاتنه" و سایر قسمت‌های جسم و پیکر نبود، و حتی اگر جامه‌ای برای بالاتنه‌اش مورد استفاده قرار می‌داد مورد مؤاخذه بعضی از صحابه و بزرگان واقع می‌شد که چرا خودت را مانند زنان آزاد کرده‌ای!

عورة زنان؛ و دلالت رأس بر بالاتنه: ملاحظه شد که عورة مردان و کنیزان عبارت بود از استتار پایین‌تنه و ران، که عمل به آن با پوشیدن یک لنگ محقق می‌گردید و بر آنان لازم نبود که ناحیه مهم "بالاتنه" و نیز ناحیه "سر و گردن" و همچنین ناحیه "پایین‌تر از زانو" را بپوشانند. حال با توجه به این‌که پوشش واجب مردان و کنیزان، منحصر در پایین‌تنه بود فکر می‌کنید حد پوشش واجب زنان، شامل چه ناحیه‌ای بیش از ناحیه‌ی واجب مردان و کنیزان بود؟! البته این پرسش را طرح نکردم تا بگویم که احکام فقهی را می‌توان از این راه استخراج کرد ولی باید پذیرفت که گفتن مطالب پیشین کاملاً لازم است تا: اولاً در جریان حقایق حجاب سایر مردم [مردان و کنیزان] در عصر نزول قرآن قرار گیریم و ثانیاً انتظارمان از پوشش واجب زنان آزاد در آن دوران را مطابق واقعیت کنیم، و ترتیب منطقی در افزایش پوشش را لحاظ کنیم. بدیهی است اولین ناحیه مهمی که بعد از ناحیه بسیار مهم "پایین‌تنه" به ذهن خطور می‌کند ناحیه مهم "بالاتنه" است اما اینک بحث را صرفنظر از تبادل ذهنی یادشده پی می‌گیریم چه، پرسش مذکور بیشتر برای آمادگی ذهنی خواننده بود.

پیش‌تر گفتیم که در بعضی متون فقهی کهن، پس از آن‌که پایین‌تنه به عنوان عورة مردان و کنیزان اعلام می‌شد، بلافاصله گفته می‌شد که زنان می‌بایست رأس خود را بپوشانند. از این عبارت چنین استنباط می‌شود که زنان "علاوه" بر پایین‌تنه، می‌بایست

رأس خود را نیز بپوشند. سید مرتضی در باره پوشش مردان و زنان چنین می‌گوید: «يجب على المصلی ستر عورته و هما قبله و دبره و على المریة الحرّة ان تغطی رأسها فی الصلوة و ليس علیها ذلك اذا كانت امة»^{۱۷۳۱} (بر مردان نمازگزار واجب است که عورتین را [با لُنگ یا هر پوشاکی دیگر] مستور کنند و بر زنان نمازگزار واجب است که رأس‌شان را بپوشانند اما رعایت آن، اگر کنیز باشند لازم نیست). گذشته از این‌گونه عبارات، روایات فراوانی وجود دارد که در آن‌ها واژه رأس به کار رفته است و البته تعدادی از آن‌ها، بنا به قرائنی که وجود دارد قطعاً مربوط به سر است که از بحث فعلی خارج است ولی تعدادی دیگر از این‌گونه روایات که مربوط به بحث جاری است فاقد صراحت انطباق بر "سر" یا "بالاتنه" است. حال خواننده چه احتمالی می‌دهد آیا در روایات مربوطه که قصد اعلام حکم حجاب زنان آزاد را دارد منظور از رأس، "سر" یعنی بالای "جسم" است و یا منظور از آن "بالاتنه" یعنی بالای "تنه و بدن" است؟ دقت شود که واژه رأس، نه صرفاً به معنای سر بلکه به معنای "بالای هر چیز" است: «رأس کل شیء: أعلاه»^{۱۷۳۲} و «الرأس: أعلى کل شیء»^{۱۷۳۳} به این ترتیب رأس، هم قابلیت انطباق بر بالای جسم (سر و گردن) را دارد و هم بالای تنه (سینه، کتف و گرده) را. اینک بحث به جای حسّاسی رسیده است، آیا رأس در آن روایات، اشاره به رأس جسم یعنی سر (و گردن) دارد و یا اشاره به رأس تنه و بدن یعنی بالاتنه (با محوریت سینه و پستان) دارد؟ به عبارت دیگر زنان آزاد، چه ناحیه‌ای بیش از مردان و کنیزان را می‌بایست استتار می‌کردند؟ سر (رأس جسمانی) را یا بالاتنه (رأس پوشاکی) را؟!

پوشش مازاد زنان نسبت به مردان و کنیزان (بالاتنه): موضعی که زنان می‌بایست علاوه بر قدر مشترک‌شان با مردان و کنیزان بپوشانند عبارت از "بالاتنه" است یعنی زنان آزاد علاوه بر پایین‌تنه که توسط مردان و کنیزان نیز می‌بایست پوشیده می‌شد همچنین باید بالاتنه‌شان را می‌پوشیدند. در واقع هدف از ستر رأس در این‌گونه موارد

۱۷۳۱ - شرح جمل العلم و العمل این براج ص ۷۳ + رک: رسائل المرتضی ج ۳ ص ۲۸

۱۷۳۲ - العین خلیل ابن احمد (رأس)

۱۷۳۳ - مجمع‌البیان ج ۲ ص ۲۷

استتار بالاتنه است و نه پوشاندن سر (حتی اگر سر نیز همراه بالاتنه پوشیده شود) زیرا:
 الف- پیش‌تر گفته شد که: اولاً مطابق عبارت معروف فقهی صرفاً "بدن و جسد" زنان است که عورة و لازم‌الستر است و نه تمام "جسم" ایشان: «بدن المرأة عورة» و «جسد المرأة عورة: النبي^(ص)»^{۱۷۳۴} گرچه بعدی‌ها بدن و جسد را به معنای کل جسم گرفتند. ثانیاً مکرراً گفتیم که منظور از بدن یا حتی جسد، ناحیه "مابین کتف تا پایین لمبر" است که آن را تنه نامیدیم و به دو بخش پایین‌تنه و بالاتنه تقسیم کردم: «البدن: الجسد، و هو ما سوى الرأس و الأطراف من الجسم»^{۱۷۳۵} (بدن همان جسد است و منظور از آن جسم انسان به جز سر و دست و پاهای اوست) بنابراین از آن‌جا که "سر" جزو تعریف بدن نیست پس جزو عورة و محدوده واجب‌الستر نمی‌باشد در نتیجه تنها محدوده‌ای که بعد از "پایین‌تنه"، که مشترک بین مردان و کنیزان و زنان است، باقی می‌ماند ناحیه "بالاتنه" بوده و به این ترتیب منظور از رأس، بالاتنه می‌باشد.

ب- روایات متعددی در دست است که مطابق آن، کنیزان را از پوشیدن "رأس" منع می‌کردند، و استدلال صحابه و امامان در منع کنیزان این بود که اگر آن‌ها نیز رأس خود را بیوشانند در این صورت با "زنان آزاد" یکسان و شبیه می‌شدند از جمله نقل شده که عمر بن خطاب به کنیزان می‌گفت: رأس‌تان را مکشوف و برهنه بگذارید و خودتان را به زنان آزاد شبیه نکنید: «روی أن عمر کان یضرب الإمام و یقول اکشفن رؤسکن و لاتتشبهن بالحرائر»^{۱۷۳۶} و حتی در این باره شدت عمل نشان می‌داد: «قال: رأیت عمر و فی یده درة فضرب رأس أمة حتی سقط القناع عن رأسها، قال: فیم الأمة تشبه بالحررة»^{۱۷۳۷} و «قال ابن‌المنذر: ثبت أن عمر قال لأمة رأها متقنعة: اکشفی رأسک و لاتشبهی بالحرائر و ضربها بالدرة»^{۱۷۳۸}.

حال پرسش این‌جاست که منظور از رأسی که کنیزان نباید آن را بیوشانند تا نکند

۱۷۳۴ - المعتمر ج ۲ ص ۱۰۱

۱۷۳۵ - معجم الفاظ الفقه الجعفری

۱۷۳۶ - احکام القرآن جصاص ۳۱ نور ج ۵ ص ۱۷۴

۱۷۳۷ - کنز العمال ۴۱۹۲۸

۱۷۳۸ - ارواء الغلیل الألبانی روایت ۱۷۹۶

مثل زنان آزاد شوند کجاست؟ یک پاسخ همان است که قبلاً آوردیم و آن را طبق معمول منطبق بر صرف سر گرفتیم اما برای پاسخی دیگر به این پرسش بهتر است سراغ سخت‌گیرترین فرد نسبت به حجاب زنان و کنیزان یعنی عمر بن خطاب را بگیریم تا ببینیم او در مورد کنیزان خودش چگونه عمل می‌کرد. عبدالله بن انس از قول پدر بزرگش انس بن مالک نقل می‌کند که گفت: کنیزان عمر در حین پذیرایی از ما، پستان‌هاشان تکان می‌خورد: «کن إماء عمر یخدمننا کاشفات عن شعورهن، تضرب ثدیهن»^{۱۷۳۹}. علت تکان خوردن پستان‌ها عدم استفاده از جامه‌ی بالاتنه بود (جامه‌ای که بتواند به خوبی بالاتنه را بپوشاند و یا مجموع بالاتنه و سر را در بر گیرد) و علت عدم استفاده از جامه‌ی بالاتنه که منجر به پیدا شدن پستان‌ها (به ویژه در هنگام پذیرایی) می‌شد، عمل به دستور عمر یعنی کشف رأس بود که در بالا ذکر کردم. این حدیث را بیهقی در السنن الکبری و معرفة السنن و الآثار آورده و متقی هندی در کنز العمال ثبت کرده است: «عبدالله بن انس عن جده أنس بن مالک قال قال إماء عمر یخدمننا کاشفات عن شعورهن تضرب [تضرب / یضرب] ثدیهن»^{۱۷۴۰}. سند حدیث مورد تأیید قرار گرفته: «قلت: و اسناده جید رجاله کلهم ثقات غیر شیخ البیهقی أبی القاسم عبدالرحمن بن عبیدالله الحرّبی [الحرّبی] و هو صدوق كما قال الخطیب»^{۱۷۴۱}. سرخسی همین روایت را با اندکی تغییر در واژگان چنین آورده است: «حدیث أنس کن جواری عمر یخدمن الضیفان کاشفات الرؤس مضطربات التدی»^{۱۷۴۲}.

بنابراین منظور عمر بن خطاب از عبارت "کشف رأس" عدم استفاده از ساتر "بالاتنه" است با این استدلال که اگر کنیزان بالاتنه را می‌پوشاندند همانند "زنان آزاد" می‌شدند. بنا به این فرض نتیجه می‌گیریم که زنان آزاد بالاتنه یعنی رأس تنه و بدن را تحت پوشش قرار می‌دادند و این وجه تمایزشان با کنیزان بود پس مراد از لباس رأس، ساتر بالاتنه است و نه صرفاً سرپوش! گفتنی است در روایت سرخسی به وضوح شاهد

۱۷۳۹ - ارواء الغلیل ج ۶ ص ۲۰۴

۱۷۴۰ - السنن الکبری بیهقی ج ۲ ص ۲۲۷، معرفة السنن و الآثار بیهقی ج ۲ ص ۹۳، کنز العمال ۴۱۹۲۷

۱۷۴۱ - ارواء الغلیل ج ۶ ص ۲۰۴

۱۷۴۲ - المبسوط سرخسی ج ۹ ص ۱۲

ارتباط کشف رأس با جایگاه سینه و پستان که در بالاتنه قرار داد هستیم (کاشفات الرؤوس مضطربات الندی).

ج- هنگام مطالعه روایات پوشش، با توضیح در باره دو موضع مهم روبرو هستیم: یکی فرج و عورة که به وسیله دامن پوشیده می‌شود، و دیگری رأس. حال اگر قرار باشد که رأس به "سر" اشاره داشته باشد در این صورت باید قائل شد که روایات اسلامی به پوشاندن ناحیه "سینه و پستان، شکم، کتف و پشت" (بالاتنه) اهمیت کم‌تری نسبت به استتار موی سر از خود نشان داده است. پس بهتر است هدف از واژه رأس را بالاتنه بدانیم، و نیز پوشاکی مانند خمار و مقنعه را که فکر می‌کنیم فقط برای استتار سر است، عمدتاً مربوط به بالاتنه بگیریم. البته نباید از نظر دور داشت که گاهی اوقات ساتر بالاتنه بر روی سر قرار می‌گرفت و به سمت پایین گسترده می‌شد ولی باید دقت کرد که در این حالت نیز هدفش این بود که بالاتنه را بپوشاند (اگرچه در این بین سر و گردن را نیز در بر می‌گرفت). بر اساس وضع اخیر منظور از رأس همان "سر" ولی هدف از ستر رأس، پوشاندن بالاتنه بود. در واقع قرارگرفتن جامه بر روی سر برای ستر شرعی مو نبود بلکه به دلایلی بود که قبلاً توضیح داده‌ام.

خلاً بالاتنه: بنابراین، خلاً اشاره به بالاتنه از یکسو و پرداختن به پائین‌تنه و سر از سوی دیگر، موجب ترسیم هیئتی بی‌قواره می‌شود. ولی اگر رأس را شامل بالاتنه (که رأس پوشاکی اندام است) بگیریم به آن هیئت بی‌قواره سوق داده نمی‌شویم. چه بسا همین خلاً، چشم تیزبین محمدباقر بهبودی را به این سمت کشانده باشد که خمار را مابه‌ازای رداء مردانه بداند و نه صرفاً روسری کنونی: «خمار. شغل برای بانوان... خمار هم مانند ازار و رداء، یک قطعه جامه‌ی نادوخته است که در صدر اسلام، پوشیدن آن، متداول بوده است: ازار برای زن و مرد. رداء برای مردان که بر دوش و پهلو بیچند. خمار برای زن که بر سر بیندازد و سر و سینه و پهلو را بپوشاند و تنها دست و صورت او مکشوف بماند»^{۱۷۴۳} و «... و الخمار کان شملة اخرى كالرداء یعقدنه النساء علی جیوبهن، فیستر من عنقها الی سرتها، و کان الخمار هذا مذیلاً بحیث یتدلی علی الازار الی الالیتین، لتلا

ینکشف مافوق الازار حین الانحاء، أو عند رفع الیدین لبعض الحاجات کالقنوت فی الصلاة»^{۱۷۴۴}.

پیامدهای تحریف رأس پوشاک به رأس جسم: پس از این که رأس پوشاکِ اندام یعنی بالاتنه به رأس جسمانی یعنی سر تغییر فهم پیدا کرد و از اندام تحت پوشش ساتر رأس تشخیص نادرستی حاصل شد مشکلات زیر رخ نمود:

۱- اختلاف در باره عورة کنیزان: فقها را در رابطه با عورة کنیزان به سه دسته کلی می توان تقسیم کرد:

الف- گروه کثیری از فقها که قبلاً آوردیم، بخش های واجب الستر کنیزان را عبارت از محدوده مابین ناف تا زانو، و یا حتی صرف عورتین می دانند. البته بدیهی است برای تحقق حالت اخیر یعنی استتار صرف عورتین نیز پارچه ای از دور کمر آویزان می شود و عملاً همان محدوده ناف تا زانو (یا نیمه ران) تحت پوشش قرار می گیرد و نه صرفاً ناحیه ناچیز عورتین. پس موضع لازم الاستتار کنیزان در نزد این گروه از فقها عبارت از "پایین تنه [از دور کمر تا زیر لمبرین] و حداکثر ران تا زانو" است.

ب- گروه دیگری از فقها همچون مرغینانی و قدوری بر این باورند که عورة کنیزان عبارت از "ناف تا زانو + شکم و کمر" است: «و عورة الرجل ما تحت السرة الى الركبة ... و ما كان عورة من الرجل فهو عورة من الأمة و بطنها و ظهرها عورة و ما سوی ذلك من بدنھا لبس بعورة»^{۱۷۴۵}. برای استتار این ناحیه، از إزار یا پیراهن خاصی استفاده می کردند که زیر سینه بسته می شد و تا زانو امتداد می یافت. پس جاهای لازم الاستتار کنیزان در نزد این گروه از فقها عبارت از "پایین تنه، شکم، کمر و ران" است.

ج- اما بسیاری دیگر از فقها معتقدند که عورة کنیزان عبارت از همه پیکر منهای "سر، مستننات زنان آزاد، و بعضاً ساق و ساعد" است: «لا فرق فی المرأة فیما ذکر بین الحرّة و الأمة الا فی الرأس، فلا یجب ستره علی الأمة اجماعاً محققاً و محکیماً»^{۱۷۴۶}، «و

۱۷۴۴ - پاورقی محمدباقر بهبودی در بحارالانوار ج ۸۳ ص ۱۷۹
۱۷۴۵ - الهدایة شرح بداية المبتدی ص ۲۸ + مختصر القدوری ص ۷۵
۱۷۴۶ - مستند الشیعه نراقی ج ۴ ص ۲۴۷

أما الأمة ففيها وجهان أحدهما أن جميع بدنها عورة الا مواضع التقليل و هي الرأس و الذراع لان ذلك تدعو الحاجة الى كشفه و ما سواه لاتدعو الحاجة الى كشفه»^{۱۷۴۷}، «قال الآمدى: عورة الأمة ما خلا الوجه، والرأس، والقدمين إلى أنصاف الساقين، واليدين إلى المرفقين»^{۱۷۴۸} و «قال القاضي في الجامع عورة الأمة ما عدا الرأس واليدين الى المرفقين و الرجلين الى الركبتين، و هو قول بعض الشافعية لأن هذا يظهر عادة عند التقليل والخدمة فهو كالرأس و ما سواه لا يظهر غالبا و لاتدعو الحاجة الى كشفه»^{۱۷۴۹}. پس نواحى لازم الاستتار كنيزان در نزد اين گروه از فقها عبارت از "تنه، ران و بازو" است.

گویا ریشه اختلاف سه گروه مذکور، به برداشت متفاوت از کاربرد رأس و ساتر رأس برمی‌گردد. در این راستا روایات و عباراتی فقهی (که خود مستند به عباراتی کهن‌تر می‌باشد) در دست است که بر طبق آن‌ها کنیزان از استتار رأس و یا از کاربرد ساتر رأس معاف شده‌اند: «عن محمد بن مسلم عن أبي عبد الله قال: قلت له: الأمة تغطّي رأسها؟ فقال: لا»^{۱۷۵۰}، «عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر - في حديث - قال: قلت: الأمة تغطّي رأسها إذا صلّت؟ فقال: ليس على الأمة قناع»^{۱۷۵۱}، «عبدالله بن الحسن عن جدّه علي بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر قال: سألته عن الأمة، هل يصلح لها أن تصلّي في قميص واحد؟ قال: لا بأس»^{۱۷۵۲}، «عورة الأمة كالحرّة إلا في الرأس عند علمائنا أجمع و به قال بعض الشافعية»^{۱۷۵۳}، «و اما الأمة ففيها ثلاثة أوجه... الثاني و هو قول أبي علي الطبري كعورة الحرّة الا رأسها فليس بعورة و ما عداه عورة»^{۱۷۵۴}، «العورة الواجب سترها من الرجال القبل و الدبر، و من النساء جميع أبدانهن الا رؤوس المماليك منهن»^{۱۷۵۵} و «يجب على المصلّي ستر عورته و هما قبله و دبره. و على المرأة أن تغطّي رأسها في الصلاة و ليس

۱۷۴۷ - المجموع نووی ج ۳ ص ۱۶۷

۱۷۴۸ - الانصاف مرداوی ج ۱ ص ۴۵۰

۱۷۴۹ - الشرح الكبير ابن قدامه ج ۱ ص ۴۵۷

۱۷۵۰ - وسائل الشیعه ۵۵۵۷

۱۷۵۱ - وسائل الشیعه ۵۵۵۴

۱۷۵۲ - وسائل الشیعه ۵۵۶۳

۱۷۵۳ - تذکرة الفقهاء ج ۲ ص ۴۴۹

۱۷۵۴ - المجموع ج ۳ ص ۱۶۸

۱۷۵۵ - غنية النزوع ابن زهره ص ۶۵

علیها ذلک اذا كانت أمة»^{۱۷۵۶} بنابراین معافیت کنیزان به ناحیه "رأس" برمی‌گردد و چون مطابق توضیحی که دادم رأس به معنای بالای هر چیزی است پس به پی‌گیری مصداق آن در سه رأی مذکور می‌پردازیم بر این اساس:

- اگر مراد از رأس و بالا را "بالاتنه" بدانیم در این صورت به رأی فقهای مذکور در بند الف می‌رسیم و در نتیجه عورة کنیزان محدود به پایین تنه و ران گشته و نیازی به استتار رأس یعنی بالاتنه (شامل: سینه، شکم، کتف و گرده) نیست. گویا ابن‌جنید اسکافی نیز از واژه رأس، نیمه‌ی "بالای" تنه و یا نیمه‌ی "بالای" جسم (که این مورد نیز عمدتاً شامل نیمه‌ی بالای تنه می‌باشد) را اراده کرده است که در ادامه با کلام وی و روایات مورد استناد آشنا خواهیم شد. بنابراین رأس معاف شده در نزد این گروه از فقها "کل" بالاتنه است.

- اگر مراد از رأس و بالا را "صدر بالاتنه" (یعنی سینه و پستان، کتف و شانه، و گرده) بدانیم در این صورت عورة کنیزان عبارت از "پایین تنه و ران + شکم و کمر" می‌گردد که مطابق با رأی فقهای مذکور در بند ب است. گویا قرطبی نیز رأس را منطبق بر نواحی ما فوق شکم دانسته و عورت کنیز را از زیر سینه می‌داند: «و أما الأمة فالعورة منها ما تحت ثديها، و لها أن تبدى رأسها و معصمها»^{۱۷۵۷}. گفتنی است گاه مردان، و از جمله رسول خدا^(ص) نیز جامه‌اش را از زیر سینه می‌بست: «قلنا لجابر عبدالله: صل بنا كما رأيت رسول الله^(ص) يُصلّي، قال: فأخذ ملحفةً فشدّها من تحت ثنودّه و قال: هكذا رأيت رسول الله^(ص) يفعلها»^{۱۷۵۸} و «عن ابي عبدالله قال: الرجل إذا اتزر بثوب واحد إلى ثنودّه صلى فيه»^{۱۷۵۹}. بنابراین رأس معاف شده در نزد این گروه از فقها "صدر بالاتنه" است. گویا همین رأس، یعنی سینه و پستان، است که می‌بایست مطابق آیه و لیضربن بخرهنّ علی جیوبهنّ، از سوی زنان مؤمن پوشیده می‌شد زیرا جیوب را کنایه از ناحیه سینه دانسته‌اند.

۱۷۵۶ - رسائل المرتضی ج ۳ ص ۲۸

۱۷۵۷ - تفسیر قرطبی ج ۷ ص ۱۸۳

۱۷۵۸ - الطبقات ج ۱ ص ۴۶۳

۱۷۵۹ - کافی ج ۳ ص ۴۰۱ ح ۱۵، و مسائل الشیعه ۵۴۸۳ (۵۴۸۱)

- و اگر مراد از رأس و بالا را صدر جسم، یعنی سر (و گردن) بدانیم در این صورت به رأی فقهای مذکور در بند ج می‌رسیم. بنابراین رأسِ معاف شده در نزد این گروه از فقها "بالای جسم" است.

۲- لازم شدن پوشش سر: پس از این‌که کاربرد رأس و ساتر رأس از حقیقت اولی‌اش فاصله گرفت، ساترِ بالاتنه به سرپوش تفسیر شد. یعنی در حالی‌که روایات اسلامی با بیان واژه‌هایی همچون خمار در صدد توصیه به پوشش دقیق بالاتنه بودند، فقهای قرون بعدی به دلیل بُعد زمانی و متأثر از تحولاتی که در کم و کیف البسه به وجود آمده بود و نیز تحت تأثیر افزایش موشکافی‌ها گمان کردند هدف از بکارگیری ساتر رأس، و استفاده از واژه‌هایی همچون خمار، لزوم پوشش سر است. به این ترتیب آرام آرام پوشش سر و به تبع آن گردن، وارد فقه اسلامی گردید اما چون از اصلی‌ترین جزء مورد مناقشه‌ی سر یعنی مو در روایات خبری نبود فقط به صورت سر بسته لزوم استتار سر را به طور کلی مطرح می‌کردند و به جزئیاتش نمی‌پرداختند تا این‌که فاصله‌ی زمانی با عصر نزول و عصر روایات بیشتر گردید و استدلالات فقهی در کنار منقولات، جای‌گزین استنادات روایی صرف شد و در نتیجه با تمسک به روایات "ستر رأس و استفاده از خمار" رأی به لزوم پوشش مو دادند این در حالی است که هدف روایات از بیان رأس و خمار، "سر و سرپوش" نبود بلکه هدف (ولو که بعضاً سر و گردن به وسیله خمار مستتر می‌شد) بالاتنه بود از آن گذشته ستر مو و گردن در آن عصر موضوعیت نداشت و مورد بحث نبود. پس اگر در مورد صفیه، عمه پیامبر، نقل می‌کنند که وی "رأس" خود را از پیغمبر^(ص) و ده نفر از مردان مهاجر نمی‌پوشانید، نه به این معناست که او در برابر آنان صرفاً موی سر را نمی‌پوشاند بلکه منظور این است که در برابر آنان عزم و دقتی در پوشش "بالاتنه" از خود نشان نمی‌داد زیرا تمام آن ده نفر، محارم وی بودند وانگهی عدم ستر مو در برابر محارم! چه لزومی به ثبت در تاریخ دارد آن‌هم مو که هیچ زنی در برابر هیچ مردی ملزم به استتار آن نبود چه رسد به مادر در برابر پسرش، خواهر در برابر برادرش و مانند آن. رویه‌ی صفیه دقیقاً برگرفته از قرآن و نیز مطابق با فقه است. نفراتی که صفیه در برابر آنان دقتی در ستر بالاتنه‌اش نداشت با ذکر نسبت عبارتند از:

رسول الله (ص) (برادرزاده)، حمزه (برادر)، جعفر بن ابی طالب (برادرزاده)، علی بن ابی طالب (برادرزاده)، زبیر (فرزند)، عثمان بن عفان (نوه خواهر)، ابوسلمه (خواهرزاده)، ابوسبره (خواهرزاده) و ابواحمد اعمی (شاعر نابینا): «حدثنا الزبیر بن بکار قال: كانت صفیة بنت عبدالمطلب لاتغطي رأسها من رسول الله (ص) و لا من عشرة من المهاجرین الأولین حمزة بن عبدالمطلب أخوها و جعفر و علی ابنا ابی طالب ابنا أخيها و الزبیر بن العوام ابنا و عثمان بن عفان ابن ابنة أختها... و ابوسلمة بن عبدالاسد و ابوسبرة بن أبی رهم ابنا أختها... و أبی احمد الاعمی الشاعر... امیمة بنت عبدالمطلب»^{۱۷۶۰}.

۳- ایجاد تفاوت فاحش بین عورة مردان و کنیزان با عورة زنان آزاد: اگر میانگین آراء فقهی را ملاک قرار دهیم در این صورت مردان مؤمن می توانستند فقط با پوشیدن یک إزار سی چهل سانتیمتری که شرمگاه و پایین تنه را تحت پوشش قرار می داد به تردد بپردازند (و جالب این که با این پوشش حداقلی، مرتکب هیچ گناهی نمی شدند) و از آن جا که پوشش واجب کنیزان نیز (بر طبق رأی کثیری از فقها) تفاوت چندانی با عورة مردان نداشت پس آنان نیز می توانستند فقط با پوشیدن یک إزاری که از شکم یا کمر تا زانوی شان امتداد داشت به تردد بپردازند و از مؤاخذه شرعی برکنار باشند. حال اگر بنا باشد که رأس را به معنای سر بگیریم در این صورت زنان آزاد که از نظر ساختاری هیچ گونه تفاوتی با کنیزان ندارند می بایست همه بدن و حتی سر، گردن و مو را نیز می پوشانیدند. این تفاوت فاحش در اثر همان برداشت نادرست به وجود می آید ولی اگر هدف از رأس و ساتر رأس را "بالا تنه و ساتر بالاتنه" بگیریم دیگر خبری از استتار مو و گردن و نیز خبری از این تفاوت فاقد توجیه نخواهد بود.

تعیین رأس پوشش به بیانی دیگر: چنان که مکرر نقل کردم عبارت معروفی وجود دارد که عورة را از ناحیه "ناف تا زانو" (اندام تحتانی) می داند منشأ این عبارت سخن رسول الله است: «عورة المؤمن مابین سرته الی ركبته»^{۱۷۶۱}. در این امر فرقی بین مردان و زنان وجود ندارد چه حضرت در جای دیگر عورة زنان را نیز همانند مردان

۱۷۶۰ - المعجم الکبیر طبرانی ج ۲۴ ص ۳۱۹ ح ۸۰۵

۱۷۶۱ - الجامع الصغیر سیوطی ح ۵۶۴۱

دانسته است! این حدیث مهمّ بزودی تکرار می‌شود. حال اگر زنان بنا به ملاحظاتی خاصّ و غیرمطلق، لازم شود علاوه بر موضع تحتانی مذکور موضع جدیدی در ناحیه فوقانی را بیوشانند در این صورت آن موضع فوقانی چه بخشی از پیکر است؟ احتمال ۱- بالاتنه، که معقول و بدیهی می‌نماید. به این ترتیب در اندام تحتانی، ساق پا و در اندام فوقانی، سر و گردن جزو قلمرو پوشش نیستند. احتمال ۲- سر، که به دلیل برهنه ماندن بالاتنه، عقلانی نمی‌نماید. احتمال ۳- مجموع بالاتنه و سر، که هدف و محورشان بالاتنه است و سر نقش جانبی دارد به ویژه که ساق کماکان برهنه است.

در این جا مباحث مقدماتی را به پایان می‌رسانم ولی می‌توان ادامه بحث را در عنوان آتی پی‌گیری کرد که طی آن‌ها اولاً مشخص می‌شود که چنین برداشتی از جامه‌ی فوقانی و ساتر رأس منحصر به این کتاب نیست و ثانیاً با قولی روبرو می‌شویم که در مورد زنان نیز قائل به واجب نبودن پوشش بالاتنه است.

عنوان اصلی: واجب نبودن پوشش بالاتنه

از آن‌چه تا به حال آورده شد به دست می‌آید که محدوده حجاب شرعی عبارت از "تنه" (و ران) بود و نه همه جسم و پیکر. نیز آورده شد که محدوده تنه یا بدن از راستای شانه‌ها تا پایین نشیمنگاه است و معلوم شد که اگر تنه و ران را به دو ناحیه‌ی: بالاتنه (از شانه‌ها تا کمر) و پایین‌تنه (از کمر تا زانو) تقسیم کنیم در این صورت عورة مردان و کنیزان عبارت از تمام یا بخشی از پایین‌تنه و ران بوده، و عورة زنان علاوه بر پایین‌تنه و ران، ناحیه بالاتنه را شامل می‌گردید

حال پرسش این‌جاست که آیا پوشش مازاد بر مردان و کنیزان، یک امر واجب برای زنان بود یعنی آیا زنان باید بالاتنه را نیز مستور می‌کردند و یا عورة آن‌ها همانند مردان بوده و استتار بالاتنه صرفاً یک امر خاصّ و ترجیحی بود؟ پاسخ این پرسش را بر پایه رأی ابن جنید اسکافی دنبال می‌کنیم.

ابن جنید اسکافی (واجب نبودن ستر بالاتنه): اسکافی بالاتنه را جزو "عورة" زنان نمی‌داند بنابراین پوشاندنش را "واجب" نمی‌دانست. در نزد وی، فقط پوشاندن شرمگاه جلو و عقب واجب است که ستر آن به وسیله اِزّاری که تا وسط ران امتداد یابد محقق

می‌شود. در واقع او معتقد به برابری عورة زنان و مردان و یکی بودن میزان پوشیدگی واجب‌شان است. در آغاز فصل کنونی، عبارت معروف و اصلی وی را آوردیم و اینک دوباره به نقل آن می‌پردازیم. علامه حلی از قول ابن‌جنید می‌گوید: «آن مقداری که پوشیدنش واجب است عورتین یعنی جلو و عقب مرد و زن است». علامه حلی که به آثار وی دسترسی داشته پس از مشاهده عبارت فوق، هیچ جمله دیگری که نشان از لزوم پوشش بیشتری برای زنان باشد در کتاب ابن‌جنید ندیده و در نتیجه به دلیل صراحت جمله مذکور اعلام کرده: این جمله دلالت دارد بر برابری زنان با مردان در نزد اسکافی در این‌که قدر واجب، پوشیدگی "جلو و عقب" زنان است و نه چیز دیگری بیش از آن: «قال ابن‌الجنید: الذی یجب ستره من البدن العورتان، و هما القبل و الذبر من الرجل والمرأة. و هذا يدل على مساواة المرأة للرجل عنده في أن الواجب ستر قبلها و ذبرها لا غير»^{۱۷۶۲}. پس از علامه حلی، سایر فقهای امامیه به نقل عبارت ابن‌جنید پرداختند بطوری‌که رأی وی را تقریباً می‌توان در تمام منابع فقه جعفری یافت.

عبارت فرعی: علاوه بر عبارت اصلی، عبارت دیگری از ابن‌جنید در باره پوشش زنان در هنگام نماز به دست ما رسیده که آن را برای آسانی کار، عبارت فرعی می‌نامیم. علامه حلی آن را چنین آورده: «قال ابن‌الجنید: لا بأس أن تصلى المرأة الحرة و غيرها و هی مكشوفة الرأس حیث لا یراها غیر ذی‌محرم لها. و كذلك الروایة عن أبي عبدالله»^{۱۷۶۳} (ابن‌جنید گفت: اشکالی ندارد زن آزاد و غیر آزاد بدون پوشاندن رأس نماز بخواند البته در جایی که نامحرم او را نبیند). در این عبارت، بیان دو مطلب ضروری است:

مطلب اول این‌که با توجه به عبارت اصلی، دیگر نباید انتظار داشت که منظور اسکافی از مكشوفة الرأس در عبارت فرعی، مكشوف بودن "سر" باشد بلکه مراد وی به احتمال بسیار زیاد "بالاتنه" است. دیگران نیز چنان‌که خواهیم آورد کلام وی را همین‌گونه استنباط کرده‌اند بنابراین معنای عبارت فرعی ابن‌جنید اسکافی چنین است: «اشکالی ندارد که زن بدون استتار بالاتنه نماز بخواند به شرطی که نامحرم او را نبیند».

۱۷۶۲ - مختلف الشیعه ج ۲ ص ۱۱۴

۱۷۶۳ - مختلف الشیعه ج ۲ ص ۱۱۳

پس در صورت حضور نامحرم پوشاندن پایین تنه و بالاتنه، هر دو در نماز لازم است. ادامه سخن را در مطلب دوم دنبال می‌کنیم.

مطلب دوم این‌که جداً احتمال دارد بخش پایانی عبارت، یعنی "در جایی که نامحرم او را نبیند" (حیث لایراها غیر ذی‌محرم لها) ادامه سخن اسکافی نباشد بلکه توضیح شارحان باشد که به اشتباه وارد متن وی شده و این‌گونه تلقی شده که کلام ابن‌جنید است. شبر عبارت وی را بدون جمله پایانی نقل کرده: «ثم قال و لا بأس ان تصلی المرأة الحرة و غيرها و هی مکشوفة الرأس»^{۱۷۶۴} با این حساب اگر جمله پایانی را جزو کلام اسکافی به حساب نیاوریم در این صورت معنای عبارت چنین است: «اشکالی بر زنان نیست که در حین نماز، فاقد پوشش بالاتنه باشند [و به همان إزار برای ستر پایین تنه اکتفا کنند]» که در نتیجه معنای عبارت فرعی با عبارت اصلی یکی خواهد بود با این تفاوت که عبارت اصلی اطلاق دارد ولی عبارت فرعی صرف نماز را مورد توجه قرار داده است.

دلایلی که باعث شد جمله پایانی عبارت فرعی را جزو کلام اسکافی ندانیم از این قرار است:

۱- مستند روایی عبارت اصلی اسکافی، بنا به قول فقها، همان روایاتی است که مستند خود اسکافی در عبارت فرعی‌اش قرار گرفته است. علامه حلّی پس از نقل عبارت فرعی اسکافی، مستندات وی را این‌گونه آورده است: «احتج ابن‌الجنید بأصالة براءة الذمة و بما رواه عبدالله بن بکیر عن الصادق، قال: لا بأس بالمرأة المسلمة الحرة أن تصلی و هی مکشوفة الرأس. و عن عبدالله بن بکیر عن الصادق، قال: لا بأس أن تصلی المرأة المسلمة و لیس علی رأسها قناع»^{۱۷۶۵} و این نشان از یکی بودن معنای دو عبارت اصلی و فرعی دارد.

۲- روایات مذکور در بند ش ۱، مطلق بوده و نشانه‌ای از مقید شدن به قید محارم در آن وجود ندارد البته تقیید روایات در فقه امری رایج است اما در این مورد با عبارت

۱۷۶۴ - مصابیح الظلام شبر نسخه خطی ک مجلس

۱۷۶۵ - مختلف الشیعه ج ۲ ص ۱۱۳

اصلی اسکافی سازگاری ندارد.

۳- علامه حلّی هنگام نقل عبارت اصلی، روایات مورد نظر اسکافی در اثبات سخنش را نمی‌آورد، شاید دلیل آن این باشد که پیش‌تر هنگام نقل عبارت فرعی، مستندات او را آورده بود و دیگر نیازی به تکرار آن نمی‌دید. این نیز قرینه‌ای بر یکی بودن مفهوم دو عبارت اصلی و فرعی است.

اما اگر قائل باشیم که جمله پایانی، کلام خود اسکافی است در این صورت با توجه به دو عبارت اصلی و فرعی باید گفت که وی عورة زنان را در دو حوزه مختلف به این شرح بیان می‌کند:

الف- زنان در غیر اوقات نماز همانند مردان بوده و پوشش واجب برای هر دو، فقط شرمگاه جلو و عقب است (عبارت اصلی).

ب- زنان در هنگام برپایی نماز علاوه بر پایین تنه، باید بالاتنه را نیز بپوشانند. اما اگر نامحرم او را در حین نماز نمی‌بیند پوشاندن بالاتنه در برابر محارم لازم نیست (عبارت فرعی).

از کلام همدانی در مصباح الفقیه این‌طور برمی‌آید که وی نیز احتمالاً قائل به تفکیک فوق‌الاشاره در کلام اسکافی است: «عن ابن‌الجنید أنه قال الذی یجب ستره من البدن العورتان و هما القبل والدبر من الرجل و المرأة ثم قال و لا یاس ان تصلى المرأة الحرة و غیرها و هی مکشوفة الرأس حیث لا یراها غیر ذی محرم لها انتهى أقول الظاهر أن کلامه الأول مسوق لبیان ما یجب ستره عن الناظر المحترم»^{۱۷۶۶}.

در هر صورت، چه عبارت فرعی را تماماً از خود او بدانیم و چه بخش پایانی را از وی ندانیم، یک چیز مسلم است و آن این‌که از نظر ابن‌جنید اسکافی، عورة و پوشش واجب زنان در "غیر نماز" برابر با مردان بوده، و معادل ستر عورتین است که با استفاده از لُنگی ولو کوتاه تحصیل می‌شود.

توجیه عبارت اصلی توسط برخی: تعداد کمی از فقها به دلیل شگفت‌انگیز بودن عبارت اصلی ابن‌جنید مبنی بر کفایت ستر عورتین (و نیز به خاطر ابهامی که در عبارت

فرعی وی هست) اقدام به توجیه آن کرده‌اند از جمله صاحب‌جواهر عبارت اصلی ابن‌جنید را طیّ احتمالاً، مربوط به یکی بودن مسمّای عورة در زن و مرد دانسته و نه ملحقاتِ عورة که زنان علاوه بر عین عورة باید بیوشند. او برای این احتمال دو سند تائیدی آورده است: یکی این‌که محقق حلّی در المعبر از قول ابن‌جنید آورده که در نماز به غیر از وجه نباید چیز دیگری نمایان گردد و دیگر این‌که ابن‌فهدحلی در المهذب البارع از قول اسکافی آورده که به غیر از سر، تمام جسد زن عورة است: «...اذ المحکی عن ابن‌الجنید من تساوی الرجل و المرأة فی العورة - مع أنه غیر ثابت، لاحتمال وقوع ذلك منه فی بیان اتحاد مسمى العورة لا الملحق بها فی الحكم من باقی الجسد، كما یؤیده ما قیل من أن المصنف فی المعبر نسب الیه أن المرأة لا تکشف فی الصلاة غیر الوجه، و إن أبالعباس فی المهذب نسب الیه أن جسدها عورة دون رأسها - غیر قادح، خصوصاً مع عدم الدلیل له سوى الأصل المقطوع بما عرفت و تعرف»^{۱۷۶۷}.

در پاسخ باید گفت اولاً در عبارت اسکافی صراحتاً سخن از "قدر واجب برای پوشش" است و نه فقط مسمّی و مصداق عورة: «الذی یجب ستره من البدن العورتان ...». ثانیاً علی‌رغم جستجویی که در المعبر محقق حلّی کردم، نقل قول مذکور از اسکافی را نیافتیم. ثالثاً سخن ابوالعباس ابن‌فهدحلی که می‌گوید: «المرأة و فیها ثلاثة أقوال. الف: الجسد، دون الرأس، الا ان یكون هناك ناظر لیس بمحرم و هو قول أبی‌علی [ابن‌الجنید] و احتجاجة: بروایة عبدالله بن‌بکیر عن الصادق قال: لا بأس بالمرأة المسلمة أن تصلی مكشوفة الرأس و بأصالة الصحة، و براءة الذمة من وجوب الزائد عمّا وقع علیه الاجماع ...»^{۱۷۶۸} نقل جامعی از کلام اسکافی نیست و صرفاً به عبارت فرعی وی اکتفا شده است آن‌هم با برداشت رایجی که از کشف رأس هست. در واقع کلام ابن‌فهدحلی برداشتی آزاد از سخن ابن‌جنید است و نه نقل دقیق عبارت وی، به ویژه که در کلام اسکافی اساساً واژه جسد وجود ندارد. تازه در صورت نادیده گرفتن این مسائل، سخن ابن‌فهدحلی فقط حوزه نماز را در برمی‌گیرد و نه غیر نماز که ظرف عبارت اصلی بود ولی ابن‌فهد آن را

۱۷۶۷ - جواهر الکلام ج ۸ ص ۱۶۵

۱۷۶۸ - المهذب البارع ابن‌فهدحلی ج ۱ ص ۳۲۹ و ۳۳۰

نیاورد.

فرد دیگر میرزا ابوالقاسم قمی است که احتمال داده منظور ابن جنید فقط بیان آن عورتی از زنان باشد که حتی باید از محارم، چه در نماز و چه در غیر نماز، پوشیده شود [و نه مابقی عورة زنان نسبت به مردان نامحرم]! او جمله پایانی عبارت فرعی را به عنوان شاهد صدق کلام خود آورده: «و وجوب ستر ماعدا الأمور المذكورة [الوجه و الکفین و القدمین] اتفاق من أصحابنا، عدا ابن الجنید فانه جوز للمرأة الحرة و غيرها أن تصلى مكشوفة الرأس حيث لا يراها غير ذي محرم. و ربما يشتهه كلام بعض الأصحاب في نقل قول ابن الجنید بأنه لا يقول بوجوب ستر غير القبل و الدبر على المرأة في الصلاة، و ليس كذلك، بل مراد ابن الجنید بیان العورة بمعنى ما يجب ستره حتى عن المحارم، لا في خصوص حال الصلاة. و اشتراط تجویزه كشف الرأس بعدم وجود غير ذي محرم شاهد صدق على ذلك»^{۱۷۶۹}. سخن قمی گرچه می‌تواند در مورد عبارت فرعی صحیح باشد ولی دلیلی وجود ندارد که عبارت اصلی را مربوط به محارم دانست. اگر این‌گونه بود چه دلیلی داشت علامه حلی که آثار او در اختیارش قرار داشت، بحث تساوی مرد و زن در قدر واجب پوشش را از کلام وی برداشت کند.

به هر حال عبارت اسکافی روشن است، و فقهای نیز که به نقل سخن او پرداخته‌اند عموماً قائل به تساوی عورة زنان با مردان از دیدگاه وی هستند و گویا خود میرزای قمی در کتاب دیگرش همین برداشت را مطرح می‌کند: «و يظهر من ابن الجنید تسويتها مع الرجل في العورة و قال بجواز الصلاة الحرة المسلمة مكشوفة الرأس كغيرها اذا أمن من ناظر غير محرم»^{۱۷۷۰}.

مستندات ابن جنید: مدارک و اسناد ابن جنید برای چنین رأی شگفت‌آوری چیست؟ در میان دانشمندان اسلامی اگر یک عارف یا یک فیلسوف یا یک متکلم و یا حتی یک مفسر قرآن قائل به این رأی بود به این اندازه تعجب‌آور نبود که یک فقیه، آن‌هم فقیه سرشناسی که حق بنیان‌گزار بودن بر گردن حوزه‌های علمیه دارد، چنین رأیی داشته

۱۷۶۹ - غنائم الايام ج ۲ ص ۲۵۴

۱۷۷۰ - مناهج الاحکام میرزا ابوالقاسم قمی ص ۱۱۲

باشد: واجب نبودن حجاب برای زنان، به جز جلو و عقب‌شان!

شاید این‌جنید به مدارکی دسترسی داشته و بر پایه آن‌ها به استخراج این حکم پرداخته که اینک در اختیار ما نیست و شاید در آن روزگار واژه‌ها و روایات دچار تحریف معنائی نشده بود و چنین استنباطی شگفت‌آور و عجیب نمی‌نمود چنان‌که در این راستا "هیچ‌یک از فقیهان و محدثان پیش از اسکافی رأی صریحی برخلاف گفته وی اعلام نکرده است!" در احادیث ائمه نیز معمولاً هنگام بحث از لباس نمازگزار فقط به پوشاک مورد استفاده در آن عصر مثل: درع و قمیص، مقنعه و قناع، خمار و ملحفه اشاره شده ولی اسمی از ناحیه مورد پوشش به میان نیامده است اما از قرن پنجم و کمی پیش از آن، که دوره اجتهاد در فقه جعفری آغاز شد به مرور نام بخش‌های مختلف جسم که باید پوشیده شود برده شد آن‌هم با استناد به پوشاکی که در روایات چند قرن پیش از آن وجود داشت همان پوشاکی که طی دو سه قرن گذر زمان، دچار تغییرات کمی، کیفی و موضعی شده بود. به هر حال مجتهدان با تصوّر عصری خود از پوشاک مذکور در روایات، محدوده مورد پوشش هر یک از آن‌ها را در ذهن به تصویر کشیدند و رأی به لزوم پوشش آن محدوده و موضع دادند در صورتی که در خود روایات، معمولاً اثری از موضع مورد پوشش وجود نداشت! و شاید اسکافی، کاربرد اکثر البسه‌ی به کار رفته در روایات را از نوع واجب تلقی نکرده و بلکه حکم کاربرد آن‌ها را مستحب می‌دانسته است. و شاید همان‌طور که متن عبارتش گواه است رأی وی ناظر به سایر اوقات است و نه وقت نماز چرا که اخبار و روایات فقه جعفری، تقریباً از اعلام حکم در باره پوشش در غیر نماز مسکوت است چه اکثریت قاطع روایات، معطوف به حکم پوشش در "نماز، حجّ و قضای حاجت" است و نه سایر اوقات عادی. و شاید روایاتی که به تعیین محدوده‌ی ناچیز عورة پرداخته را مطلق و نه مخصوص مردان دانسته و در نتیجه رأی به تساوی زن و مرد در میزان پوشش واجب داده است (العورة عورتان القبل و الدبر و أمّا الدبر فقد سترته الألیتان و أما القبل فاستره بیدک). و شاید اسکافی مطابق روایات متعددی که در بخش اول آوردم و از جمله در بعضی‌شان رسول‌خدا مردم را "از تردّد به صورت برهنه نهی کرده بود"، با تمسک به این‌گونه روایات که اولاً بعضی‌شان مطلق

است و اختصاص به مردان ندارد و ثانیاً تمرکز و محوریت پوشش در آن زمان "پایین تنه" بود و نه بیش از آن، رأی به لزوم پوشش پایین تنه داده است و نه غیر از آن. و شاید روایات مربوط به اندازه دامن بانوان که طی آن‌ها خطر دیده شدن عورة زنان گوشزد شده بود اسکافی را به این سمت سوق داده که حد واجب پوشش، پایین تنه است. و شاید این حدیث که پیامبر طی آن "از نمازی که در آن، فرج و شرمگاه نمازگزار نمایان باشد نهی کرد" وی را متمایل به این رأی ساخته است و نیز شاید روایات و توضیحات مهمی که در بحث آتی خواهم آورد.

بنابراین اسکافی باید معنا و مدلول آیه ۳۱ سوره نور (لایبیدن زینتنه إلا ماظهرمنها ...) را مربوط به شرایط ویژه‌ای دانسته باشد که شرایط عادی را در بر نمی‌گیرد، و یا این که معتقد بوده که آیه چیزی بیش از استتار دقیق پایین تنه را نمی‌خواهد.

*حال برای ورود به عنوان بعدی این پرسش را مطرح می‌کنم: آیا در میان فقها کسانی وجود دارند که از عبارات "رأس"، "ساتر رأس" و "کشف رأس" همان برداشتی را داشته باشند که این کتاب مطرح کرد یعنی آیا کسی هست که هدف از رأس را "بالاتنه" و منظور از استتار رأس را "پوشاندن بالاتنه" و مراد از کشف رأس را "مکشوف بودن بالاتنه" بدانند؟ پاسخ مثبت به این پرسش را در عنوان بعدی پی‌گیری می‌کنیم و "مهم‌تر" از آن مشخص خواهد شد که فقهای شیعه، رأی اسکافی در تساوی عورة زنان با مردان را متکی به سخن امام جعفر صادق می‌دانند! که به حدیث موثق عبدالله بن بکیر معروف است.

روایت ابن بکیر از امام جعفر صادق (حرام نبودن کشف بالاتنه)

اینک روایت آشنایی را از امام صادق می‌آورم که راوی آن عبدالله بن بکیر است این روایت در کتب فقهی به موثق ابن بکیر مشهور است. فقها معتقدند ابن جنید اسکافی بر پایه همین حدیث، به برابری پوشش زنان با مردان رأی داده است. در واقع فقیهان بر این باورند که از این روایت چیزی بیش از پوشش پایین تنه استفاده نمی‌شود البته آن‌ها در عین حال می‌گویند که این روایت توان مقابله با دیگر روایاتی که حاکی از پوشش بیشتر است را ندارد و یا در این باره توجیهاتی کرده‌اند که شاید در ادامه به آن بپردازم ولی یک

چیز در بیان ایشان کاملاً واضح است و آن این‌که اولاً مبنای اسکافی در رأیش را همین روایت و امثال آن می‌دانند و ثانیاً قبول دارند که این روایت قابلیت چنین برداشتی، یعنی جواز کشف بالاتنه (و اکتفا به ستر پایین‌تنه) را دارد. راستی مگر در این روایت چه چیزی آمده که مطابق آن، می‌توان زنان را از پوشاندن بالاتنه و یا نیمه بالای جسم معاف کرد؟ پاسخ این است که در این روایت هیچ چیزی به جز اجازه‌ی "کشف رأس" (مکشوف گذاردن رأس!) نیامده است پس روشن می‌شود که منظور از رأس در این روایت، بنا به تفسیر فقهای که به رأی اسکافی پرداخته‌اند، "بالاتنه" (و یا نیمه‌ی بالای جسم شامل "بالاتنه و سر" البته با محوریت بالاتنه) است و نه "سر و موی آن" زیرا اگر منظور از اجازه کشف رأس، فقط مکشوف گذاردن "سر" بود و پوشیدگی بالاتنه‌ی زنان از قبل مفروض بود؛ در این صورت دیگر جایی برای تساوی زنان و مردان (و کفایت ستر عورتین و پایین‌تنه برای هر دو) که اسکافی گفته باقی نمی‌ماند. توضیح بیشتر نمی‌دهم، ابتدا متن روایت عبدالله بن بکیر را می‌آورم و سپس توضیحات را در عنوان بعدی پی می‌گیریم. این روایت را شیخ طوسی در تهذیب الاحکام و استبصار آورده و به تبع آن دو در الوافی فیض‌کاشانی و وسائل الشیعه حرّاعلمی ثبت شده است.

متن روایت: «عن ابن بکیر، عن ابی عبدالله قال: لا بأس بالمرأة المسلمة الحرّة أن تصلی و هی مکشوفة الرأس»^{۱۷۷۱}.

ترجمه: «بر زن آزادِ مسلمان اشکالی نیست که در حین نماز، رأس او مکشوف و برهنه باشد».

اذعان فقها: دلالت روایت بر جواز کشف بالاتنه: حال سخن شماری از فقها که هم به رأی اسکافی پرداخته‌اند و هم مبنای او در این رأی را همین روایت دانسته‌اند می‌آورم. پس این سخنان کلیدی را ذکر می‌کنم تا اولاً ثابت شود که منظور از کشف رأس در روایت بالا، مکشوف گذاردن بالاتنه است و نه سر؛ و ثانیاً ثابت شود که بنا به این روایت و تفسیری که از آن شده، امام جعفر صادق نیز قائل به واجب نبودن ستر بالاتنه است (گفتنی است پیش از این در فصل دوم با روایت ابن بکیر آشنا شدیم اما در آن جا

۱۷۷۱ - تهذیب ۸۵۷، استبصار ۱۴۸۱، الوافی ۶۱۲۸، وسائل الشیعه ۵۵۵۸

عبارت کشف رأس را به معنای کشف سر گرفتیم و نه بالاتنه).

شهید اول در الذکری می‌گوید: «ابن جنید معتقد است، زن و مرد مساوی هستند در این‌که پوشش واجب آن‌ها، همان محدوده جلو و عقب است. شاهد سخن ابن جنید اسکافی، روایت ابن‌بکیر از امام صادق است که فرمود، بر بانوی مسلمان ایرادی نیست که با نمایان بودن رأسش نماز بخواند. این حدیث از نظر سند ضعیف است و از آن گذشته با قول مشهور فقها و نیز با روایاتی که سند صحیح‌تر (یا آشکارتر) دارند مخالفت دارد و شیخ طوسی آن را مربوط به زمان ضرورت و ناچاری و یا خاص دختران می‌داند: «الثالث: قول ابن‌الجنید: ان الرجل والمرأة سواء في ان العورة هي القبل و الدبر... روی ابن‌بکیر منا: لا بأس بالمرأة المسلمة الحرة مكشوفة الرأس... الخبر الآخر [روایة ابن‌بکیر] ضعیف‌السند، مخالف للمشهور و لما هو اصح [اوضح] سندا و تأوله الشيخ بالحمل على الضرورة أو الصغيرة»^{۱۷۷۲}.

نکته مهم این‌که شهید اول در هنگام نقد روایت، هرگز نگفت که در این روایت، رأس به معنای سر است و در نتیجه تساوی عورة زن و مرد از آن استنباط نمی‌شود و مدعی نشد که اسکافی برداشت نادرستی از متن حدیث دارد بلکه صرفاً به تضعیف سند حدیث و مخالفتش با سایر روایات پرداخت و یا آن را به نحوی توجیه کرد. بنابراین شهید اول نیز از عبارت مکشوفة الرأس، مکشوف بودن "بالاتنه" (و یا حداکثر تمام نیمه‌ی بالای جسم) را استنباط می‌کرده و نه برهنه بودن "سر" را. پس به وضوح شاهد دلالت رأس بر بالاتنه‌ایم!

صاحب مدارک نیز به نقل هر دو عبارت اصلی و فرعی ابن‌جنید پرداخته، و سند وی برای اثبات رأیش را همان روایت عبدالله بن‌بکیر می‌داند: «قال ابن‌الجنید: الذي يجب ستره من البدن العورتان، و هما القبل و الدبر من الرجل و المرأة ثم قال: و لا بأس أن تصلى المرأة الحرة و غيرها و هي مكشوفة الرأس حيث لا يراها غير ذي محرم لها... احتج ابن‌الجنید بما رواه عبدالله بن‌بکیر عن أبي عبدالله قال: لا بأس بالمرأة المسلمة الحرة أن تصلى و هي مكشوفة الرأس. و أجاب عنها الشيخ في التهذيب بالحمل على الصغيرة أو

علی حالة الضرورة. و قال فی المعتمر: انّ هذه الرواية مطّرحه، لضعف عبدالله بن بکیر فلا تترك لخبیره الأخبار الصحيحة المتفق علی مضمونها، و هو حسن»^{۱۷۷۳}.

دقت شود همان طور که قبلاً گفتیم صاحب مدارک قائل به وجوب پوشش مو (و گویا گردن) نیست بنابراین اگر رأس و مکشوفة الرأس در روایت ابن بکیر در نزد او به معنای سر، و برهنه بودن سر بود در این صورت روایت را به عنوان تأییدی بر رأی خودش می آورد ولی نه تنها این کار را نکرد بلکه پس از ذکر روایت، در جهت تضعیف آن گام برداشت. بنابراین وی نیز هدف از رأس را بالاتنه دانسته و روایت امام صادق را دال بر نظریه اسکافی می داند گرچه او نیز همچون شهید اول به توجیه حدیث و یا تضعیف سند آن پرداخته است.

ملا محسن فیض کاشانی دلیل قائلین به تساوی پوشش زنان با مردان را همین روایت می داند ولی معتقد است این روایت توان رویارویی با دیگر روایات صحیح را ندارد و به همین دلیل پیشنهاد تأویل و یا کنار گذاردن آن را داده است ولی در اصل انطباق محتوای آن بر تساوی عورة زن با مرد خدشه ای وارد نکرده است بنابراین او نیز معتقد است که روایت ابن بکیر دلالت بر تساوی پوشش واجب زن با مرد دارد پس در نزد فیض منظور از مکشوفة الرأس که در روایت آمده، مکشوف بودن "بالاتنه" است و نه سر! زیرا او مطابق روایت، نتیجه ی کشف رأس زنان را برابری با پوشش مردان دانسته؛ و از آن گذشته چنان که در فصل دوم آوردم وی پوشش مو و حتی گردن را لازم نمی داند ولی با این حال روایت ابن بکیر را مدرک سخن خود قرار نداد و بلکه با آن به مخالفت برخاست: «... قيل بل هي كالرجل ... واستدل علی مساواتهما للرجل بموثقة عبدالله بن بکیر قال لا بأس بالمرأة المسلمة الحرة ان تصلى و هي مكشوفة الرأس و الجواب انها لاتصلح لمعارضة الاخبار الصحيحة فيجب تأويلها او طرحها و يؤل [/ یا أول] بالحمل علی الصغيرة او المضطرة»^{۱۷۷۴}.

عبدالله شبر، صاحب تفسیر معروف به شبر نیز، در شرح خود بر مفاتیح الشرایع فیض

۱۷۷۳ - مدارک الاحکام ج ۳ ص ۹-۱۸۸

۱۷۷۴ - معتصم الشیعه فیض کاشانی نسخه خطی ش ۷۰۲۹ و ۹۶۴۴ کتابخانه مجلس ص ۱۶۵؟

کاشانی، نظریه تساوی عورة زن با مرد را مربوط به ابن جنید اسکافی دانسته و دلیل وی را حدیث موثق ابن بکیر از امام صادق می‌داند: «(و قيل هي كالرجل) هذا القول منقول عن ابن الجنيد حيث قال الذي يجب ستره من البدن العورتان و هما القبل و الدبر من الرجل و المرأة ثم قال و لا بأس ان تصلي المرأة الحرة و غيرها و هي مكشوفة الرأس (للموثق) الذي رواها الشيخ عن عبدالله بن بکیر عن ابي عبدالله قال لا بأس بالمرأة المسلمة الحرة ان تصلي و هي مكشوفة الرأس (و هو شاذ) قال في المعتبر ان هذه الرواية مطرحة لضعف عبدالله بن بکیر فلا تترك لخبره الاخبار الصحيحة المتفق على مضمونها و اجاب عنها الشيخ في التهذيب بحملها على الصغيرة او على حالة الضرورة و يمكن حملها على كشف الرأس من القناع»^{۱۷۷۵}.

شبر گرچه به تضعیف سند یا توجیه متن حدیث می‌پردازد اما هرگز دلالت کشف "رأس" بر کشف "بالاتنه" و نیز دلالت روایت بر مساوی بودن عورة زن با مرد را نفی نکرد یعنی شبر پذیرفته بود که منظور از رأس در این حدیث، "سر" نیست و در واقع سخن امام صادق را حاکی از برابری عورة زن و مرد می‌دانست.

علامه مجلسی نیز برداشتی همین‌گونه دارد گرچه کلام وی فاقد صراحت است: «قال ابن الجنيد الذي يجب ستره من البدن العورتان و هما القبل و الدبر من الرجل و المرأة و هذا يدل على المساواة بينهما عنده، و قال ايضاً لا بأس أن تصلي المرأة الحرة و غيرها و هي مكشوفة الرأس حيث لا يراها غير [ذی] محرم لها، و كذلك الرواية عن أبي عبدالله انتهى و الأول أقوى لهذه الرواية و غيرها»^{۱۷۷۶}.

اگر منظور مجلسی از کلمه الأول در جمله "الأول أقوى لهذه الرواية" اشاره به عبارت اصلی اسکافی باشد که در ابتدا آورد در این صورت مجلسی می‌خواهد بگوید که از روایت امام صادق برابری "مطلق" عورة زن با مرد، بیشتر قابل استنباط است تا مقید کردن برابری عورة آن دو به قید محارم، یعنی روایت امام صادق بیشتر می‌تواند مستند عبارت اصلی اسکافی باشد تا عبارت فرعی وی. و اگر منظور وی از کلمه الأول قول

۱۷۷۵ - مصابيح الظلام في شرح مفاتيح شرايع الاسلام نسخة خطی ك مجلس ۱۴۲۵۸

۱۷۷۶ - بحار الانوار ج ۸۳ ص ۱۸۰

مشهور فقها در تبیین عورة زنان، و یا چیز دیگر باشد باز هم استنباط برابری عورة زن با مرد را از این روایت منتفی ندانسته است.

آغازضا همدانی نیز عبارت ابن جنید را نقل کرده و مستند وی را اخبار و روایاتی می‌داند که در ادامه آورده و علی‌الظاهر یکی از آن روایات، همین روایت ابن‌بکیر است: «عن ابن‌الجنید أنه قال: الذي يجب ستره من البدن العورتان، و هما القُبل و الدُّبر من الرجل و المرأة. ثم قال: و لا بأس أن تصلّي المرأة الحرّة و غيرها و هي مكشوفة الرأس حيث لا يراها غير ذي محرم لها. انتهى. أقول: الظاهر أن كلامه الأوّل مسوق لبيان ما يجب ستره عن الناظر المحترم، فخلّاه في المقام إنّما هو في جواز كشف الرأس، و مستنده بحسب الظاهر بعض الأخبار الآتية»^{۱۷۷۷}.

همدانی عبارت اصلی اسکافی را مربوط به پوشش زنان در غیر نماز می‌داند و مستند عبارت وی را "جواز كشف رأس" می‌داند که در روایت ابن‌بکیر آمده است. بر این اساس، هم رأس به معنای بالاتنه است و نه سر، و هم روایت امام صادق دالّ بر کفایت پوشش پایین تنه است و نه بیشتر.

شیخ حسین عصفوری نیز در شرح مفاتیح‌الشرايع، قول به برابری عورة زن با مرد را مربوط به ابن‌جنید اسکافی دانسته و دلیل آن را روایت موثق ابن‌بکیر می‌داند که از امام صادق نقل کرده است: «(قيل) عن ابن‌الجنيد ان عورة الرجل و المرأة سواء (فهى) عنده (كالرجل) لا يجب عليها الا ما يجب على الرجل ستره من القبل و الدبر (للموثق) المروى عن ابن‌بکير عن ابي‌عبدالله قال لا بأس بالمرأة المسلمة الحرة ان تصلّي مكشوفة الرأس و فى خبر اخير له عن ابي‌عبدالله قال لا بأس ان تصلّي المرأة المسلمة و ليس على رأسها قناع و حملها الشيخ فى التهذيبين على وجوه بعيدة احدها ان يكون المراد بالمرأة الصغيرة من النساء دون البالغة و ان يكون انما سَوَّغَ لهنّ هذا فى حال لا يقدرّون على القناع و ان يكون المراد ان تصلّي بغير قناع اذا كان عليها ثوب يسترها من رأسها الى قدمها و احتمال فى الاخير لعدم ذكر الحرة فيه ان تكون امة (و هو شاذ) فلا يحتاج الى هذه المحامل البعيدة و الاولى حملها على التقيّه لان المشهور بينهم ان الذى يجب ستره على الرجل يجب على

المرأة»^{۱۷۷۸}.

عصفوری تمام توجیهاتی که شیخ طوسی در ذیل روایت آورده را مردود دانسته، و سخن امام صادق (که آن را مستند رأی اسکافی و دالّ بر برابری عورة زن با مرد می‌داند) را ناشی از "تقیّه" امام می‌داند! چرا که معتقد است رأی مشهور فقهای معاصر امام صادق، برابری عورة زن با مرد بوده و امام نیز احتیاطاً و متأثر از جوّ سیاسی زمانه چنین رأی صادر کرده است. بنابراین شیخ حسین عصفوری کاملاً پذیرفته که این روایت گویای تساوی زن و مرد در اندازه پوشش واجب بوده و آن را به صراحت در کلام خود آورده؛ و چون روشن است که دلیل آن را در متن روایت، وجود عبارت مکشوفة الرأس می‌داند بنابراین شکی نیست که رأس در نزد او نیز، نه به معنای سر بلکه به معنای بالاتنه (و حداکثر بالاتنه + سر) است.

همچنین بعید نیست توجیهاتی که از سوی بعضی از فقها (همچون شیخ طوسی، محقق حلّی و علامه حلّی) در ردّ روایت ابن بکیر انجام شده، ناشی از آن باشد که اینان نیز نتیجه روایت را تساوی عورة زن با مرد می‌دانسته‌اند و به همین دلیل به ردّ آن پرداخته‌اند چرا که اگر کشف رأس در این روایت را صرفاً به معنای نپوشاندن سر و مو می‌دانستند این قدر اصرار بر ردّ آن نمی‌کردند زیرا محقق حلّی (بنا به استنباط سیّد عاملی^{۱۷۷۹}) و علامه حلّی (بنا به استنباط سبزواری^{۱۷۸۰}) موی سر را جزو مصادیق عورة زن به حساب نمی‌آورده‌اند بنابراین دلیلی بر ردّ حدیثی که اجازه کشف موی سر را می‌داد باقی نمی‌ماند پس احتمالاً در نزد ایشان (به ویژه علامه حلّی که ناقل کلام ابن جنید اسکافی است) نیز، عبارت مکشوفة الرأس به معنای مکشوف بودن بالاتنه (یا مجموع بالاتنه و سر با محوریت بالاتنه) می‌باشد. از طرفی بعید است که شیخ طوسی با رأی اسکافی و مدرک وی آشنایی نداشته باشد و چه بسا توجیهات مفصل شیخ طوسی در ذیل روایت ابن بکیر (با این که اسمی از اسکافی نیاورده اما به صورت غیر مستقیم) پاسخی بوده به مدرک مورد استناد اسکافی. البته شیخ طوسی برخلاف محقق حلّی در سند روایت شک نمی‌کند

۱۷۷۸ - الانوار اللوامع نسخه خطی کتابخانه مجلس ش ۴۴۲۵

۱۷۷۹ - مدارک الاحکام ج ۳ ص ۱۸۹ که قبلاً توضیح دادم

۱۷۸۰ - ذخیره المعاد ج ۱ ق ۲ ص ۲۳۷ که قبلاً توضیح دادم

(چرا که عبدالله بن بکیر مورد وثوق روایی است) و تنها به متن حدیث می‌پردازد و آن را از اطلاق خارج می‌کند به این ترتیب که احتمال داده: شاید منظور امام دختران کم سن بوده و نه زنان و شاید صرفاً مربوط به زمانی است که تمکن و توانایی بر تهیه روسری نباشد و شاید اشاره به حالتی دارد که زن تمام سرتاپای خود را با پارچه‌ای سرتاسری پوشانده و نیازی به روسری جداگانه ندارد و شاید منظور از زنان در حدیث دوم [که در ادامه می‌آورم] فقط کنیزان باشد چرا که در این حدیث صراحتی بر زنان آزاد وجود ندارد: «فیحتمل أن یکون المراد بهذین الخیرین الصغیرة من النساء دون البالغات، لأنه یجوز لهن أن یصلین بغير قناع. و یحتمل أيضاً أن یکون انما سوغ لهن هذا فی حال لم یتمکن و لا یقدرن علی القناع فحینئذ یجوز لهن أن یصلین بغير قناع، و یحتمل أيضاً أن یکون المراد بقوله تصلی بغير قناع اذا کان علیها ثوب تسترها من رأسها الی قدمیها. فأما الحدیث الثانی فلیس فیہ ذکر الحرّة و انما تضمن ذکر المرأة المسلمة و یجوز أن یکون المراد بها أمة لان الامة لا یجب علیها القناع حسب ما ذکرنا، و یزیده بیاناً»^{۱۷۸۱}. البته توجیهاً شیخ طوسی حتی مورد پسند بسیاری از محدثان و فقهای موافقش هم واقع نشده است از جمله علاوه بر نقد عصفوری که در بالا آوردم همچنین فیض‌کاشانی با این‌که با رأی اسکافی توافق ندارد اما همه توجیهاً شیخ را تکلف بعید می‌داند: «و الكلّ تکلف بعید»^{۱۷۸۲}.

حدیث مؤید: در جهت تقویت رأی اسکافی می‌توان به دیگر سخن امام صادق اشاره کرد آن‌جا که راوی از وی می‌پرسد آیا مردان می‌توانند فقط با استفاده از یک پارچه [که پایین‌تنه را می‌پوشاند ولی از عهده‌ی ستر بالاتنه بر نمی‌آید] نماز بخوانند؟ امام پاسخ می‌دهد: بله می‌توانند. راوی می‌پرسد: زنان چطور، آیا آن‌ها نیز می‌توانند فقط با یک پارچه [که پایین‌تنه را می‌پوشاند ولی تمام یا قسمت‌هایی از بالاتنه‌شان برهنه است] نماز بخوانند؟ امام می‌گوید: خیر، شایسته نیست که زنان آزاد از زمانی که بالغ می‌شوند بدون خمار [جامه‌ی بالاتنه] نماز بخوانند مگر این‌که در دسترس‌شان نباشد: «سأل یونس بن یعقوب أبا عبدالله عن الرجل یصلی فی ثوب واحد قال نعم قال: قلت: فالمرأة؟

۱۷۸۱ - ملاذ الاخیار ج ۴ ص ۲۱۴

۱۷۸۲ - الوافی ج ۷ ص ۳۷۸ شرح حدیث ۶۱۲۸ و ۶۱۲۹

قال لا و لا یصلح للحرّة اذا حاضت الا الخمار إلا أن لاتجدہ»^{۱۷۸۳}.

بدیهی است منظور از یک پارچه یا "یک لباس"ی که مورد پرسش واقع شده، جامه‌ای است که عمدتاً می‌توانسته پایین‌تنه را بیوشاند و نه جامه‌ای بلند که کلّ تنه و پیرامونش را پوشش دهد زیرا در این صورت دیگر چه فرقی از حیث کارکرد و مواضع تحت پوشش بین "یک جامه‌ی بلند" با "دو جامه‌ی معمولی" وجود دارد؟ در این باره در بخش اول توضیح داده‌ام و متن روایت نیز همین را می‌خواهد بگوید چرا که اگر غیر از این بود موردی برای پرسش وجود نداشت لازم به ذکر است مطابق متن روایت، امام صادق به زنان بالغ "توصیه" می‌کند علاوه بر جامه‌ی اول (إزار، یا درعی که به خوبی ساتر بالاتنه نیست) از جامه دوم (خمار، ساتر بالاتنه) نیز استفاده کنند ولی این حکم را به گونه‌ای بیان نمی‌کند که بتوان از آن "وجوب" را استنباط کرد زیرا فعل لایصلح را به کار می‌برد که اگر هم اشاره به حجاب شرعی داشته باشد باز به ترجیح و استحباب نزدیک‌تر است تا به الزام و وجوب! و علاوه بر این، استفاده از جامه‌ی دوم (ساتر بالاتنه) را موكول به موجود بودنش می‌کند در صورتی که استفاده از إزار را موكول به موجود بودن نمی‌کند زیرا این یکی را لازم و واجب می‌داند. گفتنی است امام صادق با بیان إلا أن لاتجدہ (مگر این که جامه‌ی دومی نیابد) در صدد بیان شرایط اضطراری نیست چرا که مطابق رأی امام در اضطرار می‌توان برهنه و بی‌هیچ جامه‌ای نماز خواند بلکه عبارت وی صرفاً دلالت بر "ترجیح مؤکد" استتار بالاتنه (یا رأس بالاتنه: سینه) دارد و نه "وجوب" آن. این مطلب همان چیزی است که حتی از روایت ابن‌بکیر نیز قابل استنباط است زیرا در آن جا هم با این که گفته شده "بر زنان ایرادی نیست که بدون پوشاک بالاتنه نماز بخوانند" اما از آن فهمیده می‌شود که اگر بالاتنه را بیوشانند بهتر است. بنابراین، هم روایت ابن‌بکیر و هم روایت اخیر، که هر دو از امام جعفر صادق است، یک چیز را القا می‌کنند: "توصیه‌ی غیر واجب به پوشاندن بالاتنه".

تردید در دلالت روایت بر جواز کشف بالاتنه: با همه توجیهاتی که تا به حال در جهت انطباق حدیث ابن‌بکیر بر تساوی عورة زن و مرد، و کفایت ستر پایین‌تنه آوردم، اما

۱۷۸۳ - الوافی ۶۱۳۳ [الفقیه ۱۰۸۲]

کماکان ایراداتی وجود دارد از جمله:

الف - حدیث دوم ابن بکیر: عبدالله بن بکیر علاوه بر روایت اول، روایت مشابه دیگری از امام صادق نقل کرده که کار را برای تأیید برداشتی که از روایت اوّل وی نقل کردم سخت می‌کند. این روایت را نیز شیخ طوسی در تهذیب الاحکام و استبصار آورده، و در الوافی و وسائل الشیعه به ثبت رسیده است. امام جعفر صادق در این خبر می‌گوید: بر زن مسلمان اشکالی نیست که در حین نماز، رأس او فاقد قناع (یعنی مقنعه) باشد: «عن ابن بکیر، عن ابی عبدالله قال: لا بأس أن تصلی المرأة المسلمة و لیس علی رأسها قناع»^{۱۷۸۴}. در این روایت به جای عبارت (مکشوفة الرأس) که در اوّلی آمده بود از عبارت (لیس علی رأسها قناع) استفاده کرده و جایی برای توجیه باقی نمی‌گذارد زیرا رخصتی که در آن داده شده است مربوط به سر می‌باشد و نه بالاتنه! چرا که صریحاً از مقنعه (قناع) نام می‌برد که ساتر سر است؛ مگر این‌که به توجیه ادامه داده، و قناع را عبارت از پارچه‌ای بگیریم که به دور سر و بدن می‌پیچیدند و نه فقط به دور سر (رایت رسول الله یا ترز هذه الإزرة و يعتاد التتقع بردائه لأن النبی کان یكثر القناع و التتقع) و یا اصل روایت را ضعیف بدانیم.

ب - تفسیر روایت مؤید: در روایت مؤیدی که آوردم نشان دادم که قدر واجب شرعی برای زنان، استفاده از یک قطعه پارچه است که گویا از عهده ستر بالاتنه بر نمی‌آید. مبنای این توضیح وجود عبارت (ثوب واحد) در آن روایت بود اما وجود روایت مشابهی که در آن به جای عبارت مذکور از واژه (درع یا قمیص) استفاده کرده است کار را برای تأیید توجیه قبلی سخت می‌کند زیرا درع یا قمیص، ساتر کل تنه بوده و در نتیجه استنباط اکتفا به ستر پایین تنه را ردّ می‌کند مگر این‌که روایت جدید را ناصحیح بدانیم. متن روایت از این قرار است: «عن محمد بن مسلم - فی حدیث - قال: قلت لأبی جعفر: ما ترى للرجل یصلی فی قمیص واحد؟ فقال: إذا کان کثیفاً فلا بأس به، و المرأة تصلی فی الدرع و المقنعة إذا کان الدرع کثیفاً، یعنی إذا کان ستیراً»^{۱۷۸۵}.

۱۷۸۴ - تهذیب ۸۵۸، استبصار ۱۴۸۲، الوافی ۶۱۲۹، وسائل الشیعه ۵۵۵۹

۱۷۸۵ - وسائل الشیعه ۵۵۴۳ [الکافی ۳: ۲/۳۹۴، التهذیب ۸۵۵]

ج- سایر فقها: با همه‌ی توضیحاتی که از فقها در باره استنباط تساوی از حدیث ابن‌بکیر داده شد اما چنین برداشتی دقیق و صریح نمی‌نماید؛ به همین خاطر فقهای اخیر به رد استنباط مذکور و نفی دلالت حدیث بر مدعا اقدام کرده‌اند. از جمله فقهای قرون اخیر که روایت ابن‌بکیر را دال بر کشف بالاتنه نمی‌دانند بلکه آن را بر کشف سر تفسیر می‌کنند اینان‌اند:

علم‌الهدی فرزند فیض‌کاشانی: «قوله و قيل هی كالرجل [للموثق] ... المراد بالموثق رواية عبدالله بن بكير السابقة التي عول هو عليها في نفي الباس عن المرأة اذا صلت و هي مكشوفة الرأس و الجواب عنها و عن حجته الاخرى ما اسلفناه نقلا عن غير واحد من اعظم الاصحاب على ان نفي الباس عن كشف راسها لا يدل على جواز ابداء ما خلا عورتها لا بصريح القول و لا بفحوى الخطاب»^{۱۷۸۶}. برداشت علم‌الهدی چنان‌که ملاحظه شد برخلاف استنباط پدرش است.

محمدباقر وحیدبهبهانی: «و استدلل لابن الجنيد بموثقة عبدالله بن بكير عن الصادق قال: (لا بأس بالمرأة المسلمة الحرة أن تصلّي و هي مكشوفة الرأس) و الجواب بعد منع الدلالة على مدعاه على النحو الذي قرر أولاً، أنها لا تعارض الأخبار الصحاح المعتمدة بعمل الأصحاب»^{۱۷۸۷}.

با این حال حقیقت این است که موثق ابن‌بکیر، دست‌کم در میان فقهای متقدم و میانه، کم‌تر بر سر منطبق می‌شد اما در دوره‌های اخیر، آن را منطبق بر سر می‌دانند و نه مجموع بالاتنه و سر؛ من نیز هر احتمال را در عنوانی جداگانه آوردم.

وحدت حکم بالاتنه و سر (توضیحی جدید برای جواز کشف بالاتنه): تعبیری در لابلای متون فقهی وجود دارد که به موجب آن، حکم بالاتنه و سر تواماً یکی است یعنی اگر سر انسان عورة و واجب‌الستر نباشد بالاتنه نیز عورة نبوده و واجب‌الستر نمی‌باشد به عبارت دیگر سراسر نیمه‌ی بالای جسم (از سر تا کمر) مشمول حکم واحدی است و قابل تفکیک از حیث ستر شرعی نیست. البته فقهایی که چنین تعبیری دارند آن را بر

۱۷۸۶ - حاشیه مفاتیح فیض‌کاشانی از علم‌الهدی نسخه خطی ۲۶۰۱ مدرسه عالی مطهری ص ۲۲۵

۱۷۸۷ - مصابیح‌الظلام وحیدبهبهانی ج ۶ ص ۱۵۵

کنیزان پیاده می‌کنند (و جزو کسانی‌اند که عورة آنان را از کمر تا زانو می‌دانند). ایشان دلیل خود برای عورة نبودن بالاتتهی کنیزان را عبارت از آن می‌دانند که سر آن‌ها عورة نیست: هر کس سرش عورة نباشد بدنش [بالاتتهاش] نیز عورة نمی‌باشد.

«عورة الأمة كالحرّة إلا فی الرأس عند علمائنا أجمع ... و قال بعض الشافعية: إن عورتها كالرجل مابین السرة إلى الركبة، و هو رواية عن أحمد، لأن من لم یکن رأسه عورة لم یکن بدنه عورة كالرجل. و الفرق أن للمرأة محاسن بخلاف الرجل»^{۱۷۸۸}.
«... و لان من لم یکن رأسه عورة لم یکن صدره عورة كالرجل»^{۱۷۸۹}.

«أما الأمة ففيها وجهان أحدهما أن جميع بدنها عورة الا مواضع التقلیب و هی الرأس و الذراع لان ذلك تدعو الحاجة إلى كشفه و ما سواه لاتدعو الحاجة إلى كشفه و الثانی و هو المذهب أن عورتها مابین السرة و الركبة لما روى عن أبی موسی الأشعری أنه قال علی المنبر "الا لأعرفن أحدا أراد أن یشتري جارية فینظر إلى ما فوق الركبة أو دون السرة لایفعل ذلك أحد الا عاقبته" و لان من لایكون رأسه عورة لایكون صدره عورة كالرجل»^{۱۷۹۰}.

بر این اساس، اگر قاعده فوق را در مورد موثق ابن بکیر (که حرام نبودن کشف سر را نسبت به زنان اعلام نموده است) پیاده کنیم در این صورت به حرام نبودن کشف بالاتته، و در نتیجه تساوی عورة زنان و مردان می‌رسیم.

پایان: مسلم است که بسیاری از فقها قائل‌اند که سند و مدرک ابن جنید اسکافی در تساوی عورة زن و مرد، همین روایت است یعنی بنا به این موثقه، می‌توان گفت که امام صادق نیز قائل به تساوی پوشش واجب زن و مرد، و کفایت استفاده از ازار می‌باشد. طبیعی است برای ما که در این عصر زندگی می‌کنیم شنیدن این سخن سخت باشد و نتوانیم بپذیریم که امام جعفر صادق، رئیس مذهب جعفری، میزان پوشش واجب برای زنان را شامل بالاتته نداند اما برای این که از شگفتی مان کاسته گردد (علاوه بر مرور مطالب بخش اول کتاب) عنوان بعدی را مطالعه می‌کنیم.

^{۱۷۸۸} - تذکره الفقهاء علامه حلی ج ۲ ص ۴۴۹

^{۱۷۸۹} - المغنی عبدالله بن قدامه ج ۱ ص ۶۳۹

^{۱۷۹۰} - المجموع نووی ج ۳ ص ۱۶۷

سایر مدارک احتمالی ابن‌جنید اسکافی: بحث را با طرح پرسشی آغاز می‌کنم. اگر مردان و به ویژه زنان مسلمانی که در عصر حاضر زندگی می‌کنند، در پی حادثه‌ای (مثل برخورد با راهزنان یا نجات یافتن از دریا) لباس خود را از دست بدهند و کاملاً برهنه شوند چه می‌کنند؟ آیا زنان و حتی مردان در این‌گونه مواقع به چیزی جز استتار و پنهان شدن فکر می‌کنند آیا این لحظات برای زنان مؤمن، سخت‌ترین و بدترین لحظات عمرشان نیست؟ آیا جز این است که بلافاصله پس از لخت شدن به دنبال جایی می‌گردند که خود را تا حدی پوشیده و پنهان بدارند. دیده نشدن شرمگاه، کفل، پستان و ران که جای خود دارد، زنان مسلمان حتی نمی‌پذیرند سایر اندام‌شان را هم نامحرم ببینند. آیا تا زمانی که هنوز لباسی به دست‌شان نرسیده، هیچ زن مسلمانی حاضر می‌شود که در این لحظات نماز بخواند؟ نماز در کجا و در برابر چه کسانی؟! بدون تردید حتی نمازخوان‌ترین زن مسلمان نیز در این شرایط به فکر نماز هم نمی‌افتد چرا که بر این باور است مسئله‌ای برایش پیش آمده که صد برابر از نماز مهم‌تر است یعنی عریانی کامل در برابر سایرین! اما باید بدانیم که این میزان تشویش خاطر و نگرانی ناشی از برهنگی، و این اندازه اهمیت شرعی و اخلاقی نسبت به پوشش و حجاب، هرگز در میان مؤمنان صدر اسلام وجود نداشته و در واقع دین و اخلاق را تا این اندازه با حجاب و پوشش گره زده بودند. آنان، چه مرد چه زن! اگر در چنان شرایطی قرار می‌گرفتند اضطراب و ترس از دیده شدن توسط دیگران، سراپای وجودشان را فرا نمی‌گرفت و احساس گناه نمی‌کردند بلکه در آن وضعیت به وظیفه معمول خود عمل می‌کردند بی آن‌که احساس خیلی بدی از اوضاع داشته باشند؛ و اگر هنگام نماز فرا می‌رسید با گذاردن دست خود بر روی شرمگاه به نماز مشغول می‌شدند! در واقع نماز آنان به دلیل فقدان حتی ازار متوقف نمی‌شد!

زراره از امام باقر پرسید: وظیفه مردی (شخصی) که از کشتی به صورت تمام عریان بیرون آید و یا تمام البسه‌اش ربوده شود و چیزی نیابد که با آن نماز بخواند چیست؟ امام باقر پاسخ داد: با اشاره نماز بخواند اگر آن شخص، زن باشد دستش را روی فرج خود قرار دهد و اگر آن شخص، مرد است دستش را روی شرمگاهش قرار دهد آن‌گاه بنشینند

و با اشاره نماز بخوانند [یعنی] به رکوع و سجده نروند تا نکند شرمگاه پشت‌شان هنگام خم شدن نمایان گردد: «عن زرارة قال: قلت لأبي جعفر: رجل خرج من سفينة عرياناً أو سلب ثيابه و لم يجد شيئاً يصلّي فيه. قال: يُصلّي ايماء، و إن كانت امرأة جعلت يدها على فرجها، و إن كان رجلاً وضع يده على سواته ثم يجلسان فيومئتان ايماءً و لا يركعان و لا يسجدان فيبدو ما خلفهما»^{۱۷۹۱}.

بہتر است به جای توضیح بیشتر، چند حدیث دیگر را مرور کنیم زیرا مطالعه آنها بی‌نیاز از هرگونه توضیحی است:

امام علی در پاسخ به پرسشی در مورد نماز شخص عریان گفت: اگر مردم او را می‌بینند، نشسته نماز بخواند ولی اگر او را نمی‌بینند ایستاده نماز بخواند: «عن جده جعفر بن محمد عن أبيه، ان علياً سئل عن صلاة العريان فقال: اذا رآه الناس صلّى قاعدا و اذا كان لا يراه الناس صلّى قائماً»^{۱۷۹۲}.

در روایات در باره مردی که برهنه بیرون می‌شود و یا لباسی به همراه ندارد آمده است که هنگام نماز اگر کسی او را نمی‌بیند "برهنه و ایستاده" و در غیر این صورت نشسته نماز بخواند: «عن ابی عبدالله فی الرجل یخرج عریاناً فتدرکه الصلاة، قال: یصلّي عریاناً قائماً إن لم یره أحد فإن رآه أحد صلّي جالساً»^{۱۷۹۳} و «عن ابی جعفر فی رجل عریان لیس معه ثوب، قال: إذا کان حیث لا یراه أحد فلیصل قائماً»^{۱۷۹۴}.

عبدالله بن سنان از امام صادق پرسید: اگر جمعی لخت و عریان باشند و بخواهند نماز خود را به جماعت (!) بخوانند تکلیف آنان چیست؟ امام صادق پاسخ داد: همگان در یک خط صف بکشند و بنشینند و پیش‌نمازشان به مقدار یک زانو جلوتر از دیگران بنشینند و با آنان نماز جماعت بخواند: «عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله قال: سألته عن قوم صلّوا جماعة و هم عراة. قال: يتقدّمهم الامام برکبتیه و یصلّي بهم جلوساً و هو

۱۷۹۱ - تهذیب ۱۵۱۲، وسائل الشیعه ۵۶۸۷، گزیده تهذیب بهبودی ۱۰۶۸ + کافی ج ۳ ص ۳۹۶

۱۷۹۲ - مستدرک الوسائل ۳۴۳۲

۱۷۹۳ - وسائل الشیعه ۵۶۸۴ + رک: ۵۶۸۶

۱۷۹۴ - وسائل الشیعه ۵۶۸۸

جالس» ۱۷۹۵.

بدیهی است برای مسلمانان عصر حاضر، "تصوّر" نماز خواندن به صورت کاملاً برهنه، حتی در تنگ‌خانه و به دور از چشم هریک از محارم نیز سخت است چه رسد در عالم واقعیت در یک محیط باز، آن‌هم در حضور افراد نامحرم، و بدتر از آن برپایی نماز جماعت در این آشفته‌بازار؛ در حالی که حداکثر سه دستور و رهنمود شرعی وجود داشته باشد: یکی این‌که نشسته نماز بخوانند دوم این‌که چه مرد چه زن دست خود را بر روی وسط دو پا بگذارند تا فرج و شرمگاه جلوی‌شان پوشیده شود و سوم این‌که از خم شدن به هنگام رکوع و سجود خودداری کنند مبادا شرمگاه عقب‌شان نمایان شود. تازه مطابق روایتی اجازه رکوع و سجود واقعی، دست‌کم برای مأمومین صادر شده است: «عن اسحاق بن عمار قال: قلت لأبي عبد الله: قوم قطع عليهم الطريق و أخذت ثيابهم فبقوا عراة و حضرت الصلاة، كيف يصنعون؟ فقال: يتقدمهم امامهم فيجلس و يجلسون خلفه فيوميء ايماءً بالركوع و السجود، و هم يركعون و يسجدون خلفه على وجوههم»^{۱۷۹۶}.

همچنین بسیاری دیگر از فقهای اولیه معتقدند افرادی که به دلایل پیش‌گفته و یا به دلیل فقرشان برهنه و عریان هستند می‌بایست مطابق معمول، نماز جماعت را "ایستاده" برگزار کنند و رکوع و سجده را نه به صورت اشاره بلکه "واقعی" بجا بیاورند اما می‌باید مردان از نگاه کردن به زنان، و زنان از نگاه کردن به مردان خودداری کنند از همین رو صحابه فقیر پیامبر که لباس برای پوشش دقیق فرج و شرمگاه نداشتند با آگاهی رسول‌خدا از این وضعیت، و در کنار خود او به نماز جماعت می‌ایستادند در حالی که امور معمول نماز از جمله رکوع و سجده را ترک نمی‌کردند. اینک سخن ابن‌حزم در این باره: «و العراة بعطب أو سلب أو فقر يصلون كما هم في جماعة في صف خلف امامهم، يركعون و يسجدون و يقومون و يغضون أبصارهم و من تعمد في صلاته تأمل عورة رجل أو امرأة محرمة عليه بطلت صلاته فان تأملها ناسيا لم تبطل صلاته و لزمه سجود السهو فان... و قال أبو حنيفة: يصلی العراة فرادی قعوداً یومئون للسجود و الركوع فان صلوا

۱۷۹۵ - وسائل الشیعه ۵۶۸۹، گزیده تهذیب ۱۰۶۹ و ۱۳۳۴

۱۷۹۶ - وسائل الشیعه ۵۶۹۰ [التهذیب ۱۵۱۴]

جماعة أجزأهم إلا أنهم يقعدون و يقعد الامام فى وسطهم و قال بعض العلماء بقوله أنهم إن صلوا قياما أجزأهم عند أبى حنيفة و أصحابه و قال مالك: يصلون فرادى يتباعد بعضهم عن بعض قياما فإن كانوا فى ليل مظلم صلوا فى جماعة قياما يقف امامهم أمامهم و قال الشافعى: يصلى العراة فرادى أو جماعة قياما يركعون و يسجدون و يقوم امامهم وسطهم و يغضون أبصارهم و يصرف الرجال وجوههم عن النساء و النساء وجوههن عن الرجال و لا اعادة على أحد منهم. و قال زفر بن الهذيل: يصلون قياما يركعون و يسجدون و لا يجزيهم غير ذلك. و قال ابوسليمان كقولنا. قال على: قول أبى حنيفة و مالك و الشافعى خطأ لأنها أقوال لم تخل من إسقاط أن يصلوا جماعة و هذا لا يجوز أو من اسقاط القيام و الركوع و السجود و هذا باطل أو من اسقاط حق الامام فى تقدمه و هذا لا يجوز و غض البصر يسقط كل ما شغبوا به فى هذه الفتيا و قول أبى حنيفة اكثرها تناقضا و العجب أنهم بكل ذلك لا يوارون جميع عوراتهم من الافخاذ و غيرها! فكيف و النصّ قد ورد بما قلنا. حدثنا حمام ثنا... عن أبى سعيد الخدرى أنه سمع رسول الله (ص) يقول: (يا معشر النساء اذا سجدتن فاحفظوا أبصاركم، لاترين عورات الرجال من ضيق الازر). قال على: هكذا فى كتابى عن حمام، و بالله ما لحن رسول الله (ص) و لولا أن ممكنا أن يخاطب رسول الله (ص) النساء، و من معهن من صغار أولادهن لما كتبناه الا (فاخفضن أبصاركن فهذا نص على أن الفقراء من الصحابة كانوا يصلون بعلم رسول الله (ص) و معه و ليس معهم من اللباس ما يوارى عورتهم و لا يتركون القعود و لا الركوع و لا السجود، إلا أن الامر بغض البصر لازم فى كل ذلك»^{۱۷۹۷}.

این روایت و گزارشات را نیاوردم تا لزوماً حدّ عورة و میزان پوشش واجب را استخراج کنم بلکه آوردم تا اولاً بفهمیم "تصوّرات و ذهنیّات شرعی ما" چقدر با "حقایق و واقعیات پذیرفته شده‌ی صدر اسلام و حتی قرن دوم" تفاوت دارد، و ثانیاً نسبت به رأى ابن جنید اسکافی مبنی بر تساوی عورة زن و مرد، و کفایت ستر عورتین ملایم شویم. به راستی اگر اسکافی رأى استنباطی خود را با استناد به این احادیث و به ویژه روایت اول (زراره از امام باقر) استخراج کرده آیا به بیراهه رفته؟ اگر پوشش واجب برای

زن و مرد چیزی بیش از استتار شرمگاه جلو و عقب (قُبُل و دُبُر) بود چرا روایت مذکور فقط برای همان قُبُل و دُبُر تدبیر کرد و از سایر مواضع ذکری به میان نیاورد. اگر پوشاندن ران، سینه و سایر مواضع، واجب حتمی بود پس چرا دست‌کم دستور تأخیر نماز به امید یافتن لباس صادر نشد آیا نماز اول وقت آن قدر اهمیت داشت که برای تحقّقش برهنه ماندن لمبر، ران و سینه‌ی بانوان نمازگزار در برابر سایرین بلاشکال دانسته شد؟

محقق حلّی، فقیه نامدار امامیه، با اتکا به روایاتی از این دست، نتیجه گرفته که قدر واجب پوشش برای مردان در هنگام نماز، فقط شرمگاه جلو و عقب است. روایت مورد استناد محقق از این قرار است: «عن علی بن جعفر عن أخیه موسی، قال: سألته عن الرجل قطع علیه أو غرق متاعه فبقي عریانا و حضرت الصلاة، کیف یصلی؟ قال: إن أصاب حشیشا یستر به عورته أتم صلاته بالركوع و السجود، و إن لم یصب شیئا یستر به عورته أوماً و هو قائم»^{۱۷۹۸} (راوی از امام موسی کاظم در باره تکلیف مرد برهنه‌ای که لباسش توسط راهزنان ربوده شده و هنگام نمازش فرا رسیده پرسش کرد و امام در پاسخ گفت: اگر گیاهی به دست آورد که بتواند شرمگاهش را بیوشاند در این صورت رکوع و سجده را به جا آورد و در غیر این صورت با ایماء و اشاره نماز بخواند). و اینک متن سخن محقق حلّی: «عورة الرجل قبله و دبره... و ستر العورة واجب و شرط فی صحة الصلوة أما الوجوب فعلیه علماء الاسلام و أما كونها شرطاً فعلیه علماؤنا... لنا قول النبی (ص) (لاتقبل صلاة حائض الا بخمار) و لا قائل بالفصل و من طریق الأصحاب روایات منها روایة علی بن جعفر عن أخیه موسی بن جعفر: سألته عن رجل قطع علیه الطریق فبقي عریانا و حضرت الصلاة قال إن اصاب حشیشاً یستر عورته أتم صلاته فی الركوع و السجود و إن لم یصب شیئاً یستر عورته أوماً و هو قائم»^{۱۷۹۹}.

اگر محقق حلّی اجازه دارد که از روایت مورد استنادش برای "کفایت ستر شرمگاه جلو و عقب در مورد مردان" استفاده کند چرا دیگر فقیه نامدار امامیه، یعنی ابن جنید اسکافی حق نداشته باشد که از روایت اول [جعلت یدها علی فرجها] که به صراحت

۱۷۹۸ - وسائل الشیعه ۵۶۸۲ (۵۶۸۳)

۱۷۹۹ - المعبر ج ۲ ص ۱۰۰

"زنان" را هم ذکر کرده بود برای اثبات رأیش یعنی "کفایت ستر شرمگاه جلو و عقب در مورد زنان" استفاده کند؟ علاوه بر روایت اول که صریحاً زنان را نام برده همچنین همین حکم برای "زنان" از دیگر روایات مذکور نیز قابل استنباط است زیرا اگرچه کلمه زنان به صراحت در مابقی روایات مذکور نیامده ولی در واقع منظور از رجل در آنها نه فقط مردان بلکه مردان و زنان است چرا که رَجُل در این موارد به معنای شخص است و نه صرفاً مردان؛ و اگر هم در روایت اول صراحتاً زنان را ذکر کرده، برای بیان ریزه‌کاری بعدی بود بطوری که نام مردان را نیز بعد از واژه رجل مجدداً ذکر کرد. توضیح مذکور در ذیل روایت اول، که گویا از خود شیخ حرّعاملی است، می‌تواند در همین راستا باشد: «فیه استعمال الرجل فیما تشمل المرأة. و مثله کثیر و یظهر فی اکثر المواضع أنهم یوردونه بطریق المثال أو یریدون به مطلق المکلف»^{۱۸۰۰}.

پس همان‌طور که ملاحظه شد رأی ابن‌جنید اسکافی را نمی‌توان بیگانه از روایات و ادله شرعی دانست.

رسول خدا و تساوی عورة زن و مرد: آیا تساوی عورة زنان و مردان را به جز در عبارت ابن‌جنید اسکافی و حدیث بحث‌انگیز امام صادق، از عبارت معتبرتر و صریح‌تر دیگری نیز می‌توان به دست آورد؟ در عنوان کنونی خواهیم دید که این ادعا حتی به حضرت پیامبر (ص)^۱ نیز منسوب شده است. ابتدا باید دانست سخنی از پیامبر وجود دارد که مطابق آن عورة مؤمن عبارت از ناحیه مابین ناف تا زانو اعلام شده است. این حدیث در الجامع الصغیر، کنز العمال و معنی‌المحتاج به ثبت رسیده: «عورة المؤمن مابین سرته الی ركبته»^{۱۸۰۱} و نیز: «ما بین السرة و الركبة عورة»^{۱۸۰۲} و «ما فوق الركبتین من العورة، و ما أسفل من السرة من العورة»^{۱۸۰۳} اکثریت فقهای اسلامی نیز تحت تأثیر همین سخن پیامبر، عورة مردان را عبارت از مابین ناف تا زانو می‌دانند از جمله: «عورة الرجل مابین السرة و الركبة والسرة والركبة لیساً من العورة و من أصحابنا من قال هما من العورة و الأول

۱۸۰۰ - وسائل الشیعه جاب آل البیت باورقی ح ۵۶۸۷

۱۸۰۱ - الجامع الصغیر ۵۶۴۱، کنز العمال ۱۹۱۰۰، معنی‌المحتاج ج ۱ ص ۱۸۵

۱۸۰۲ - کنز العمال ۱۹۱۰۱

۱۸۰۳ - کنز العمال ۱۹۱۰۲

أصح لما روی أبو سعید الخدری أن النبی (ص) قال عورة الرجل ما بین سرته الی ركبته»^{۱۸۰۴}. حال پرسش مهمّ این است که آیا مراد پیامبر از واژه المؤمن (که گاه به صورت الرجل نیز ضبط شده) صرف مردان مؤمن است و یا مردان و زنان، هر دو را در بر می‌گیرد؟ اعتقاد فقها بر این است که حدیث مذکور صرفاً منطبق بر مردان بوده، و به همین خاطر عورة زنان را (به کمک دلایل دیگر) بیشتر از محدوده مذکور دانسته، و آن را جداگانه ذکر می‌کنند: «و أما الحرة فجميع بدنها عورة الا الوجه و الكفين لقوله تعالى و لا یبدین زینتھن الا ما ظھر منها قال ابن عباس و جھها و کفیھا»^{۱۸۰۵}؛ اما اگر معنای حدیث بر زنان نیز اطلاق داشته باشد در این صورت می‌توان آن را دالّ بر تساوی زنان و مردان در مواضع لازم‌الستر دانست. از همین جا وارد بحث اصلی می‌شویم:

آیا کلامی از پیامبر (ص) وجود دارد که صریحاً در مورد زنان نیز سخن گفته، و عورت‌شان را معادل مردان دانسته باشد، و در نتیجه ابهام حدیث مقدّماتی نیز برطرف گردد؟ پاسخ، مثبت است. این حدیث مهم نبوی را حاکم در المستدرک و دیلمی در فردوس الأخبار به نقل از امام علی آورده‌اند و در الجامع الصغیر و کنز العمال به ثبت رسیده است. اینک متن حدیث را از سه منبع، که اختلاف ناچیزی با یکدیگر دارند، ملاحظه می‌کنیم:

۱- فردوس الاخبار- «علی: عورة الرجل علی الرجل كعورة المرأة علی الرجل، و عورة المرأة علی المرأة كعورة الرجل علی المرأة»^{۱۸۰۶} (عورة مرد نسبت به مرد دیگر، همانند عورة زن نسبت به مرد است و عورة زن در مقابل زن دیگر، همانند عورة مرد در مقابل زن است).

۲- المستدرک- «حدثنی علی بن عمر بن علی بن أبی طالب، عن أبیه، عن جده: أن النبی (ص) قال: عورة الرجل علی الرجل كعورة المرأة علی الرجل، و عورة المرأة علی المرأة كعورة المرأة علی الرجل»^{۱۸۰۷} (عورة مردان در برابر مردان همچون عورة زنان در

۱۸۰۴ - المجموع نووی ج ۳ ص ۱۶۷

۱۸۰۵ - المجموع ج ۳ ص ۱۶۷

۱۸۰۶ - فردوس الاخبار ج ۳ ص ۷۳ ش ۳۹۳۲

۱۸۰۷ - المستدرک حاکم ج ۴ ص ۱۸۰

برابر مردان است و عورة زنان نیز در برابر زنان به مانند عورة زنان در برابر مردان است).
۳- جامع الاحادیث - «عورة الرجل على الرجل كعورة المرأة على المرأة، و عورة المرأة على المرأة كعورة المرأة على الرجل»^{۱۸۰۸} (عورة مردان در برابر مردان همانند عورة زنان در برابر زنان است و نیز عورة زنان در برابر زنان همچون عورة زنان در برابر مردان است).

عورة در این حدیث، بخشی از اندام را گویند که فرد مکلف می‌بایست آن را از نگاه مردم پوشیده دارد و نیز به چنین بخشی از اندام دیگران نگاه نکند. بر این اساس نتایج سخن پیغمبر از این قرار است:

الف- عورة مردان، چه در برابر مردان چه در برابر زنان، فرقی با هم ندارد. همچنین عورة زنان نیز در برابر جنس موافق و مخالف یکسان است بنابراین زنان، همان مواضعی را می‌بایست در برابر مردان بپوشانند که در برابر سایر زنان می‌پوشانند!

ب- ممنوعیت نگاه به پیکر سایرین، چه نسبت به جنس موافق چه نسبت به جنس مخالف، فرقی با هم نداشته، و همان مواضعی را در مورد جنس مخالف نباید نگاه کرد که در مورد جنس موافق نیز نهی شده است.

گویا مأخذ صدور حدیث را بتوان آیات ۳۰ و ۳۱ سوره نور دانست که هم حجاب و پوشش را مورد توجه قرار داده و هم قلمرو نگاه را: «قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم... و قل للمؤمنات یغضن من ابصارهنّ و یحفظن فروجهنّ» (به مردان و زنان مؤمن بگو! دیده [از دامن دیگران] برگیرند و دامن خود را [نیز از نگاه دیگران] پوشیده دارند).

با این‌که در حدیث پیامبر عورة هریک از زنان و مردان از حیث میزان پوشش و نگاه منهی، چه نسبت به جنس موافق و چه نسبت به جنس مخالف‌شان، برابر اعلام شده، اما با این حال محدوده عورة در آن معین نشده و در واقع سخن از "ناحیه‌ی" لازم به پوشش (و ممنوع از نگاه) به میان نیامده است ولی چنان‌که زمینه را قبلاً آماده ساختم می‌توان به وسیله دو راه زیر به میزان عورة در آن روایت دست یافت:

۱۸۰۸ - جامع الاحادیث الجامع الصغیر و زوائد و الجامع الکبیر ج ۶ ص ۲۱۷ ش ۱۴۴۳

۱- از طریق تناظر با آیات ۳۰ و ۳۱ سوره نور: چنان‌که گفته شد گویا منشأ حدیث، دو آیه مذکور است؛ و چون محور "پوشش و نهی از نگاه" در آن آیات عبارت از محدوده فرج و دامن است بنابراین عورة مورد نظر پیامبر در حدیث نیز همان ناحیه فرج و دامن است که به وسیله چیزی شبیه لُنگ پوشیده می‌شود و از زیر ناف تا حدود زانو را در بر می‌گیرد. در تأیید دلالت آیه بر صرف ناحیه فرج!، چه از حیث موضع مورد پوشش و چه از حیث موضع منهی از نگاه، به روایاتی که از امام‌علی و امام‌صادق در تفسیر آیه آوردم مراجعه شود [قال أمير المؤمنين في وصيته لابنه محمد بن الحنفية: ... فرض على البصر أن لا ينظر إلى ما حرم الله عز وجل عليه فقال عز من قائل: (قل للمؤمنين يغضوا من أبصارهم و يحفظوا فروجهم) فحرم أن ينظر أحد إلى فرج غيره // تفسیر علی بن ابراهیم: (قل للمؤمنين يغضوا من أبصارهم و يحفظوا فروجهم) فإنه حدثني أبي عن محمد بن أبي عمير، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله قال: كل آية في القرآن في ذكر الفروج فهو من الزنا إلا هذه الآية، فإنها من النظر فلا يحل لرجل مؤمن أن ينظر إلى فرج أخته و لا يحل للمرأة أن ينظر إلى فرج أخيها]. گفتنی است بر اساس تناظر این دو آیه با حدیث، عبارت مذکور در ادامه آیه ۳۱ یعنی (و لا یبیدین زینتهنّ الا ما ظهر منها و لیضربن بخرهنّ علی جیوبهنّ) را می‌توان گویای تأکید به دقت بر پوشش ناحیه قبلی یعنی محدوده فرج و دامن دانست و نه به میان کشیدن نواحی جدید.

۲- از طریق حدیث مفروغ‌عنه و مفروض "عورة المؤمن مابين سرته الى ركبته": در ابتدای بحث از قول پیامبر آوردم که حضرت، عورة مؤمن را عبارت از ناحیه مابین ناف تا زانو می‌داند، و گویا آگاهی به آن را مفروغ‌عنه (و از پیش مفروض) می‌داند و به همین خاطر در حدیث اصلی صرفاً به اعلام تساوی مردان و زنان در اندازه عورة مفروض می‌پردازد.

پس نتیجه می‌گیریم که پیامبر^(ص) بر طبق حدیث اصلی قائل است که عورة زنان، چه در برابر مردان و چه در برابر زنان، محدود به ناحیه مابین ناف تا زانو می‌باشد همان‌طور که عورة مردان نیز در برابر سایرین، همان ناحیه ناف تا زانو است.

گویا تحت تأثیر روایات فوق است که عباراتی از برخی فقها صادر شده، که ستر

واجب هر دو جنس را از ناف تا زانو می‌داند: «فیما يجب ستره من الجسد و يجب علی الرجل و المرأة ستر المغلظ من غیر من يجوز له الوطی ... و العورة المغلظة هی الركبة إلی تحت السرة»^{۱۸۰۹}.

لا يقبل الله صلاة حائض إلا بخمار: این کلام، حدیث معروفی از رسول خدا^(ص) است. البته می‌باید این حدیث را همچون دیگر اخبار منسوب به حضرت مورد بررسی قرار داد تا صحت انتسابش به وی سنجیده شود ولی اینک به این کار نمی‌پردازم و علاقه‌مندان می‌توانند به کتب مربوطه، از جمله تحقیق و پاورقی موجود در کتاب الاتحاف بتخریج أحادیث الأشراف مراجعه کنند^{۱۸۱۰}. این حدیث در سنن ابوداود، سنن ابن‌ماجه، مسند احمد بن حنبل و با اندک تفاوتی (لا تقبل صلوٰة حائض [/ الحائض] الا بخمار) در مستدرک حاکم و سنن ترمذی آمده است^{۱۸۱۱}. امروزه وقتی با این عبارت روبرو می‌شویم تصوّر همگانی این است که پیامبر با ذکر کلمه "حائض" در صدد است تا حکمی را صرفاً در باره "زنان" بالغ بیان کند و مهم‌تر از آن این است که تصوّر می‌کنیم منظور حضرت از واژه "خمار" پارچه‌ای است که با آن موی سر را می‌پوشانند که در فارسی به آن روسری، مقنعه و سرپوش گفته می‌شود. با این وصف ترجمه روایت چنین می‌شود: «خدا نماز زنان بالغ را بدون داشتن سرپوش و روسری نمی‌پذیرد». اما باید گفت که احتمال صحت این ترجمه، و در واقع انطباق واژه خمار بر سرپوش خیلی ضعیف است. در بسیاری از موارد منظور از خمار، پارچه یا جامه‌ای بوده که بالاتنه را می‌پوشانده (معادل رداء مردان) و نیز در بسیاری از موارد منظور از آن، جامه یا پارچه‌ای بوده که پایین تنه را تحت پوشش قرار می‌داده یعنی همان چیزی که امروزه دامن یا ازار نامیده می‌شود! البته روایاتی نیز وجود دارد که منظور از خمار در آن‌ها روسری است ولی آن روایات اکثراً مربوط به قرن دوم بوده و از بیغمبر نیست.

۱۸۰۹ - شرح الأزهار (احمد المرتضی) ج ۴ ص ۱۱۷ (گفتنی است این عبارت در مبحث لباس آمده است و نه لباس نمازگزار)

۱۸۱۰ - الاتحاف بتخریج أحادیث الأشراف ج ۲ ص ۵۰۹

۱۸۱۱ - سنن ابوداود ج ۶۴۱، سنن ابن‌ماجه ج ۶۵۵، مسند احمد بن حنبل ج ۶ ص ۲۱۸ / مستدرک حاکم ج ۱ ص ۲۵۱، سنن ترمذی ج ۳۷۵

پیش از این که به معنای واقعی تر روایت بپردازم لازم می‌دانم در باره اصل واژه خِمار توضیح دهم. اگر بخواهیم برای کلمه خِمار معادلی در فارسی بکار بریم می‌توان از "پوشاک" استفاده کرد. منظور از پوشاک، آن چیزی است که به وسیله آن، فعل پوشاندن محقق می‌گردد که به طور خلاصه، وسیله پوشش است. منظور از کلمه خِمار نیز دقیقاً همین چیزی است که در باره پوشاک گفته شد پس خِمار یعنی وسیله پوشش! این توضیح دقیقاً مطابق با معنای لغوی آن است که در قوامیس لغت آمده و اینک به نقل بعضی از آن‌ها می‌پردازم:

«خمر: پوشاندن. طبرسی گوید خمر به معنی ستر و پوشاندن است. راغب می‌گوید: اصل خمر به معنی پوشانیدن شیء است و به آن چه با آن چیزی را می‌پوشانند خِمار گویند...»^{۱۸۱۲}.

«أَخْمَرَهُ الْبَيْتَ: سَتَرَهُ، وَ خَمَرْتُ الْبَيْتَ، أَي: سَتَرْتُهُ... وَ خَمَرْتُ الْإِنَاءَ: غَطَّيْتُهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: خَمَّرُوا شَرَابَكُمْ لَوْ بَعُودٍ»^{۱۸۱۳}.

«قد خَمَّرَ شَهَادَتَهُ: إِذَا كَتَمَهَا وَ قَدْ خَمَّرَ عَنِي يَخْمَرُ خَمْرًا: إِذَا تَوَارَى. شَمْرُ بْنُ شَمِيلٍ: الْخَمْرُ: مَا وَارَاكَ مِنْ شَيْءٍ... وَ كَلَّ مَا وَارَاكَ فَهُوَ: خَمْرٌ... وَ رُؤْيُ عَنِ النَّبِيِّ (ص)، أَنَّهُ قَالَ: (خَمَّرُوا آيَاتِكُمْ) قَالَ أَبُو عُبَيْدٍ: التَّخْمِيرُ: التَّغْطِيَةُ... وَ سَمِيَ الْخَمْرُ خَمْرًا لِأَنَّهُ يَغْطِي الْعَقْلَ...»^{۱۸۱۴}.

«خمر الخاء و الميم و الراء أصل واحد يدل على التغطية، و المخالطة في ستر»^{۱۸۱۵}.
«أصل الخمر: ستر الشيء، و يقال لما يُسْتَرُ به: خِمار»^{۱۸۱۶}.

بدیهی است سرپوش و روسری که موی سر را پوشش می‌دهد نوعی پوشاک و خِمار است چنان که رداء و پیراهن که بالاتنه یا کل تنه را می‌پوشاند، و همچنین اِزار و لُنگ که پایین تنه را تحت پوشش قرار می‌دهد نیز انواع دیگری از پوشاک و خِمار

۱۸۱۲ - قاموس قرآن سیدعلی اکبر قرشی ج ۲ ص ۲۹۹ (خمر)

۱۸۱۳ - العین خلیل بن احمد ص ۵۲۶

۱۸۱۴ - تهذیب اللغة از هری ص ۱۱۰۰

۱۸۱۵ - مقایس اللغة ابن فارس ج ۱ ص ۳۷۷

۱۸۱۶ - مفردات راغب اصفهانی ص ۲۹۸

هستند. از بررسی قوامیس و روایات می‌توان نتیجه گرفت که خمار در آن دوران از یک طرف به دلیل معنای لغوی‌اش اسمی عامّ برای هر جامه و لباس بود و به همین خاطر بر دامن و إزار نیز منطبق بود، و از طرف دیگر اسمی خاصّ برای روسری و سرانداز شد که به ویژه در قرن دوم رایج‌تر گردید.

گروهی از فقها معتقدند منظور پیامبر از حدیث مورد بحث، این بوده که زنان می‌بایست به محض بلوغ جنسی " سر و موی‌شان" را در هنگام نماز بپوشانند. در واقع اینان خمار را به معنای سرپوش می‌گیرند چنان‌که استنباط چنین کارکردی از خمار توسط شمار اندکی در مورد عبارت "ولیضربن بخرهنّ علی جیوبهن" در آیه ۳۱ سوره نور مطرح شده است. البته این برداشت، چه در مورد روایت پیامبر چه در مورد آیه، طرفدار خیلی زیادی ندارد هرچند جوّ روانی قرون اخیر، عطش چنین انطباقی را خواستار است بطوری‌که طرفداران این برداشت رو به فزونی گذاشته‌اند.

حال می‌خواهم سخن تعدادی از فقها و محققان را بیاورم که معتقدند کلمه خمار در حدیث پیامبر به معنای ساتر پایین‌تنه است و نه ساتر سر و مو! خواندن این جمله شگفتی‌آور است مگر می‌شود این اندازه تفاوت: یکی بگوید مراد پیامبر از خمار، پارچه و پوشاکی است که با آن موی سر را مستتر می‌کردند و دیگری بگوید منظور حضرت، پارچه و پوشاکی است که با آن پایین‌تنه را تحت پوشش قرار می‌دادند. علاوه بر آن، بسیاری که خمار را به معنای ساتر پایین‌تنه می‌گیرند همچنین معتقدند حتی با وجود کلمه حائض، محتوای حدیث شامل مردان نیز می‌شود. اینک سخن شماری از همین فقها را مطالعه می‌کنیم:

محقق حلی: «ستر العورة واجب و شرط فی صحة الصلاة أما الوجوب فعليه علماء الاسلام و أما كونها شرطاً فعليه علماؤنا و به قال الشافعی و ابوحنيفة و أحمد و اختلف أصحاب مالک فقال بعضهم: شرط مع الذكر دون النسيان و قال آخرون: ليس شرطاً بل هو واجب غير مختص بالصلاة كوجوب بر الوالد و صلة الرحم. لنا قول النبي (ص) (لا تقبل صلاة حائض الا بخمار) و لا قائل بالفصل و من طريق الاصحاب روايات منها رواية علی بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر (سألته عن رجل قطع عليه الطريق فبقي عريانا و

حضرت الصلاة قال: إن اصاب حشيشاً يستر عورته أتم صلاته فى الركوع والسجود و إن لم يصب شيئاً يستر عورته أو ما و هو قائم»^{١٨١٧}.

علّامه حلى: «ستر العورة شرط فى الصلاة اجماعاً منا، فلو صلى مكشوف العورة فى خلوة أو غيرها بطلت صلاته و هو قول اكثر العلماء كالشافعى و أبى حنيفة و أحمد. قال ابن عبد البر: أجمعوا على فساد صلاة من ترك ثوبه و هو قادر على الاستتار به و صلى عرياناً، لقول النبى^(ص): لا يقبل الله صلاة حائض الا بخمار»^{١٨١٨} و «ستر العورة شرط فى الصلاة، فلو صلى مكشوف العورة متمكناً من سترها فى خلوة أو غيرها، فى ليل أو نهار، فى ضوء أو ظلمة، بطلت صلاته لقوله^(ع): لا يقبل الله صلاة حائض الا بخمار»^{١٨١٩}.

علاء الدين كاشانى: «... و منها ستر العورة لقوله تعالى يا بنى آدم خذوا زينتكم عند كل مسجد. قيل فى التأويل الزيتة ما يوارى العورة و المسجد الصلاة فقد أمر بمواراة العورة فى الصلاة و قال النبى^(ص) لا صلاة للحائض الا بخمار. كنى بالحائض عن البالغة لان الحيض دليل البلوغ فذكر الحيض و أراد به البلوغ لملازمة بينهما»^{١٨٢٠}.

عبد الرحمن بن قدامة: «ستر العورة شرط لصحة الصلاة فى قول اكثر أهل العلم، قال ابن عبد البر: أجمعوا على فساد صلاة من ترك ثوبه و هو قادر على الاستتار به و صلى عرياناً... و لنا قول النبى^(ص) (لا يقبل الله صلاة حائض الا بخمار) و عن سلمة بن الأكوع قال: قلت يا رسول الله^(ص) انى أكون فى الصيد فأصلى فى القميص الواحد؟ قال نعم و ازوره ولو بشوكة»^{١٨٢١}.

بهوتى: «و هو أى ستر العورة الشرط السادس فى الذكر. قال ابن عبد البر: أجمعوا على فساد صلاة من ترك ثوبه و هو قادر على الاستتار به، و صلى عرياناً. لقوله تعالى: (خذوا زينتكم عند كل مسجد) لأنها و إن كانت نزلت بسبب خاص، فالعبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب. و لقوله^(ص) (لا يقبل الله صلاة حائض الا بخمار) رواه أبوداود، و الترمذى

١٨١٧ - المعتبر ج ٢ ص ١٠٠

١٨١٨ - تذكرة الفقهاء ج ٢ ص ٤٤٤

١٨١٩ - نهاية الاحكام علامه حلى ج ١ ص ٣٦٦

١٨٢٠ - بدائع الصنائع علاء الدين كاشانى ص ١١٦

١٨٢١ - الشرح الكبير عبد الرحمن بن قدامة ج ١ ص ٤٥٥

و حسنه من حديث عائشة. و رواه الحاكم و قال: على شرط مسلم. و المراد بالحائض: البالغ»^{۱۸۲۲}.

محمد بن ابراهيم الكندي: «ستر العورة واجب في الصلاة لقول النبي (ص) (لا تقبل صلاة حائض الا بخمار) و إن صلت و بعض فخذها أو بعض ساقها مكشوف فسدت صلاتها»^{۱۸۲۳}.

پاورقی حلیة العلماء: «... و قال مالک: ستر العورة واجب للصلاة و ليس بشرط في صحتها [پاورقی: فالفرض ما يستر العورة، و لا خلاف في أنه فرض عند علماء المالكية للحديث المروى عن النبي (ص) أنه قال: لا تقبل صلاة حائض الا بخمار]»^{۱۸۲۴}.

شهيد اول: «أجمع العلماء على وجوب ستر العورة في الصلاة، و عندنا و عند الاكثر أنه شرط في الصحة لقوله تعالى (يا بني آدم خذوا زينتكم عند كل مسجد) قيل: اتفق المفسرون على أن الزينة هنا ما توارى به العورة للصلاة و الطواف لانهما المعبر عنهما بالمسجد و الامر للوجوب. و يؤيده قوله تعالى (يا بني آدم قد انزلنا عليكم لباساً يواري سوآتكم) أمر تعالى باللباس الموارى للسوء، و هي ما يسوء الانسان انكشافه و يقيح في الشاهد اظهاره، و ترك القبيح واجب. قيل: و اول سوء أصاب الانسان من الشيطان انكشاف العورة، و لهذا ذكره تعالى في سياق قصة آدم. و لقول النبي (ص) (لا يقبل الله صلاة حائض الا بخمار) و هي البالغ فغيرها كذلك اذا لا قائل بالفرق. و روى محمد بن مسلم عن أبي جعفر في الرجل يصلى في قميص واحد: (اذا كان كثيفاً فلا بأس به) و مفهوم الشرط حجة. و روى زرارة عن الباقر فيمن يخرج من سفينة عرياناً و لم يجد شيئاً يصلى فيه فقال يصلى ايماءً و ان كانت امرأة جعلت يديها على فرجها و ان كان رجلاً وضع يده على سوءته ثم يجلسان فيومئتان ايماءً و لا يركعان و لا يسجدان»^{۱۸۲۵}.

شهيد اول با اين كه معتقد به ستر مو بود و در واقع اولين فردى است كه رسماً اين بحث را در فقه جعفرى مطرح كرد اما نه تنها هرگز از اين حديث براى اثبات رأيش يعنى

۱۸۲۲ - كشاف القناع بهوتى ج ۱ ص ۳۱۲

۱۸۲۳ - بيان الشرع محمد بن ابراهيم الكندي ج ۱۲ ص ۱۰۵

۱۸۲۴ - حلیة العلماء ج ۲ ص ۶۱ پاورقی

۱۸۲۵ - ذكرى الشيعة ج ۳ ص ۵

تایید ستر مو استفاده نکرد بلکه از آن، صرفاً برای اثبات ستر شرمگاه [و پایین تنه] استفاده کرد آن هم چه برای مردان چه برای زنان. کلام شهید آن قدر روشن است که راه هرگونه برداشت دیگری را می‌بندد زیرا وی علاوه بر حدیث پیامبر، همچنین از روایت دیگری برای لزوم ستر شرمگاه استفاده می‌کند که مطابق آن، چه برای زنان چه برای مردان، صرفاً پوشیدگی "شرمگاه" مطرح شده [ان کانت امرأة جعلت یدیه‌ها علی فرجها و ان کان رجلاً وضع یدیه علی سوءته] و نه قسمت‌های دیگر اندام. گفتنی است نکره بودن "خمار" در حدیث، رأساً تا حدودی انطباق آن بر روسری معلوم‌الحال و معروف را نفی می‌کند.

پی‌گیری رأی اسکافی در قرآن: اینک به شکل گذرا به مرور آیات پوشش می‌پردازم تا ببینیم آیا رأی ابن‌جنید اسکافی می‌تواند برخاسته و مستنبط از قرآن باشد و یا این که رأی او هیچ جایی در قرآن ندارد؟ بدین منظور آیات مربوط را یک به یک آورده، و رأی اسکافی را بر اساس محتوای آن‌ها ارزیابی می‌کنیم:

الف- اکتفاء آدم و حوا به پوشاندن شرمگاه: مطابق آیات ۲۰ و ۲۲ سوره اعراف، و آیه ۱۲۱ سوره طه گفته می‌شود که آدم و حوا تحت تأثیر فریب شیطان قرار گرفتند و در نتیجه حجاب شرعی آن‌ها که فقط عبارت از ساتر شرمگاه بود از دامن‌شان جدا و کنده شد و کاملاً برهنه و مکشوف العورة شدند. آن دو پس از پی بردن به وضعیت پیش آمده و با استفاده از برگ درختان شروع به پوشاندن شرمگاه کردند. همان‌طور که ملاحظه می‌شود تا پیش از وسوسه شیطان به غیر از محدوده‌ی کوچک عورة و شرمگاه هیچ موضع دیگری از پیکر آدم و حوا پوشیده نبود (و یا اگر هم پوشیده بود، نه مهم بود و نه واجب، چرا که نه مورد فریب شیطان قرار گرفت و نه بحثی از آن به میان آمد) و ملاحظه شد که آنان پس از پی بردن به اشتباه خود، به پوشش تنها موضعی که اقدام کردند فقط شرمگاه بود و نه بیش از آن. در واقع آنان با این کار به تنها وظیفه‌ی شرعی و اخلاقی خود در حوزه حجاب، که عبارت از "ستر عورة" و شرمگاه است عمل کردند، و فقط زمانی گناهکار و عاصی شناخته شدند که در پی وسوسه شیطان دچار "کشف عورة" و شرمگاه شدند. همچنین ملاحظه شد که در جریان این رخداد هیچ فرقی بین آدم و حوا

در قدر عورة و حجاب شرعی وجود نداشت. یادمان نرود که مطابق رأی مشهور مفسران، آدم اولین پیامبر خدا بود و حوا نیز همسر پیامبر خدا!.

در این جا نمی‌خواهم دوباره به بررسی آیه بپردازم زیرا در جای خودش به حدّ بضاعت، مطالبی آوردم و رأی منتخب خود را نیز ذکر کردم و گفتم که این آیات، ارتباطی به بحث حجاب و پوشش ندارد.

بنابراین "اگر" آیات یادشده مربوط به بحث حجاب باشد در این صورت "فقط" لزوم استتار شرمگاه، چه برای آدم چه برای حوا (و به تبع آن دو برای سایر مردم) استنباط می‌شود و نه چیزی بالاتر از آن. این تفسیر مطابقت کامل با رأی اسکافی مبنی بر تساوی عورة زن و مرد و کفایت ستر عورتین برای آن دو دارد. آیات مربوطه از این قرار است:

«فوسوس لهما الشیطان لیبدی لهما ما وُری عنهما من سواتهما و قال ما نهیکما ربّکما عن هذه الشجرة الا أن تکونا ملکین أو تکونا من الخالدين^{۲۰} و قاسمهما ائی لکما لمن الناصحین^{۲۱} فدلّیها بغرور فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سواتهما و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة...^{۲۲}» (شیطان آن دو را وسوسه کرد تا شرمگاه مستورشان را ظاهر سازد و گفت: "پروردگار به این سبب شما را از آن درخت نهی کرد که فرشته می‌شوید و جاودانه خواهید شد" و برای‌شان سوگند یاد کرد که "من خیرخواه شمایم" بدین ترتیب آن‌ها را فریب داد. وقتی از آن درخت تناول کردند شرمگاه‌شان آشکار شد و بر آن شدند که از برگ‌های بهشت بر خود بپوشانند...)^{۱۸۲۴}.

«فأکلا منها فبدت لهما سواتهما و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة و عصی آدم ربّه فغوی» (آن‌ها [آدم و حوا] سرانجام از آن خوردند و شرمگاه‌شان آشکار شد و به پوشاندن خود با برگ‌های بهشت پرداختند. آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و گمراه شد)^{۱۸۲۷}.

ب- امر به مردان و زنان در مراقبت از پوشش شرمگاه: بر مبنای آیه ۲۷ سوره

۱۸۲۴ - سوره اعراف آیه ۲۰ و ۲۲، ترجمه پورجوادی

۱۸۲۷ - سوره طه آیه ۱۲۱، ترجمه پورجوادی

اعراف لزوم پوشش شرمگاه، محدود به آدم و حوا نیست بلکه مطابق برداشتی مشهور تمام مردان و زنان موظفاند مراقب باشند تا دچار فریب و وسوسه شیطان نشوند که از ستر عورة صرفنظر کنند و شورت‌شان را از پا درآورند. همان‌طور که ملاحظه شد تنها چیزی که از نسل آدم و حوا خواسته شده، فقط پوشیدن شرمگاه است و نه بیش از آن؛ و نباید این‌گونه تصور شود که انحصار حجاب واجب شرعی به ناحیه شرمگاه، فقط مربوط به آدم و حوا است که در دوران نخستین بشر زندگی می‌کردند، و نسل‌های پس از آن دو علاوه بر شرمگاه می‌بایست جاهای دیگری را نیز بپوشانند زیرا در این آیه از تمام نسل‌های بعدی آدم، چه مرد چه زن، نیز فقط یک چیز یعنی ستر شرمگاه خواسته شده است. البته مطابق رأی برگزیده کتاب، که در شرح آیات آوردیم این آیه نیز ارتباطی به بحث حجاب و پوشش ندارد گرچه می‌تواند در عین حال همانند آیه قبلی نگاهی به آن داشته باشد.

بنابراین "اگر" مطابق رأی مشهور، آیه مربوط به بحث حجاب باشد در این صورت از فرزندان آدم، چه مرد و چه زن، فقط یک چیز در امر حجاب شرعی خواسته شده و آن عبارت از لزوم پوشاندن شرمگاه جلو و عقب است که مطابقت کامل با رأی اسکافی دارد. متن آیه از این قرار است:

«یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما أخرج أبویکم من الجنّة ینزع عنهما لباسهما لیریهما سوءاتهما...» (ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد چنان‌که لباس پدر و مادرتان [آدم و حوا] را از تن‌شان برکند تا شرمگاه‌شان را در نظرشان آشکار کرد و از بهشت بیرون کرد) ۱۸۲۸.

ج- آماده سازی وسایل استتار شرمگاه: نه تنها آدم و حوا، و فرزندان و اعقاب آن دو موظف به پوشاندن فرج و شرمگاه هستند بلکه مطابق برداشت معروفی که از آیه ۲۶ اعراف وجود دارد پروردگار عالم وسایل ستر عورة را برای انسان‌ها نازل و فراهم کرده تا بشر بتواند با بهره‌مندی از آنچه که در طبیعت هست پوشاکی برای "ستر عورة" و احتمالاً البسه‌ای برای زیبایی سایر اندام درست کند. همان‌طور که ملاحظه می‌شود البسه

خدادادی برای "استتار شرمگاه و خوش‌نما ساختن آن" و یا برای "استتار شرمگاه و زیبا ساختن سایر قسمت‌های اندام" است بنابراین جنبه شرعی و اخلاقی حجاب منحصر به ستر عورة است و پوشاک مازاد احتمالی، کاربردی تجملی دارد. در بخش دوم توضیح دادم که آیه به احتمال قوی ارتباطی به بحث لباس و حجاب ندارد اگرچه نمی‌توان آن را نفی کرد چنان‌که اکثریت قریب به اتفاق مفسران نیز قائل به تفسیر آیه به بحث حجاب‌اند. بنابراین "اگر" آیه در باره لباس ظاهری باشد چیزی بیش از لزوم استتار شرمگاه، چه برای مرد چه برای زن، از آن استنباط نمی‌شود که کاملاً مطابق با رأی منسوب به اسکافی است. اینک مرور آیه:

«یا بنی‌آدم قد أنزلنا علیکم لباساً یواری سوءاتکم و ریشاً و لباس التقوی ذلک خیر ذلک من آیات الله لعلهم یذکرون» (ای فرزندان آدم، در حقیقت، ما برای شما لباسی فرو فرستادیم که عورت‌های شما را پوشیده می‌دارد و [برای شما] زینتی است و [لی] بهترین جامه، [لباس] تقوا است. این از نشانه‌های [قدرت] خداست باشد که متذکر شوند).^{۱۸۲۹}

د- لزوم پوشش شرمگاه در هنگام طواف و نماز: بر اساس برداشت رایجی که از آیه ۳۱ اعراف وجود دارد زنان و مردان موظف شدند که هنگام طواف حج و نماز، لباسی که عورة و شرمگاه‌شان را بپوشاند بر تن کنند و آیه آنان را از این‌که در هنگام طواف ازارشان را از پا درآورند برحذر داشته است. بعضی از مفسران بر این برداشت ادعای اجماع کرده‌اند و بر این باورند منظور از زینت که در آیه به کار رفته، لباسی است که شرمگاه [و زشتی آن] را می‌پوشاند. البته برداشت دیگر از آیه، حاکی از آن است که مردان و زنان می‌بایست در هنگام عبادت و نماز، لباس‌هایی را که مایه زینت و آراستگی آنهاست بر تن کنند و در واقع اندام و بیکرشان را به زینت لباس مزین کنند. برداشت اخیر اگر هم درست باشد، ربطی به بحث حجاب شرعی و واجب ندارد. از آن گذشته معلوم نیست که آیا آیه در صدد انشاء حکم پوشش است و یا این‌که صرفاً برای مقابله با تحریم خودساخته‌ای که در بین مردم آن روزگار نسبت به خوراکی‌ها و پوشیدنی‌ها در هنگام حج وجود داشت نازل شده است. در باره هدف و مفاد آیه توضیحاتی در هنگام

شرح آوردم که باید به آنجا مراجعه شود و از جمله گفتیم به احتمال قوی با این که آیه علی‌الظاهر از لباس سخن می‌گوید اما حکمی در باره حجاب شرعی صادر نمی‌کند. بنابراین "اگر" آیه در باره حجاب شرعی صحبت کرده باشد در این صورت تنها چیزی که می‌توان استنباط کرد لزوم ستر شرمگاه در هنگام طواف و نماز است. به این ترتیب این آیه نیز به چیزی بیش از ستر شرمگاه، چه در مورد مرد و چه در مورد زن، ناظر نیست (که مطابقت با رأی اسکافی دارد) و علاوه بر آن "ظرف" حکم فقط طواف و نماز است. اینک مرور آیه:

«یا بنی‌آدم خذوا زینتکم عند کلّ مسجد و کلاوا و اشربوا و لاتسرفوا انه لایحبّ المسرفین»^{۱۸۳۰} (ای فرزندان آدم! به هنگام عبادت، لباس‌تان را [که پوشاننده‌ی شرمگاه و مایه آراستگی شماست] بگیرید و به تن کنید...).

هـ- لزوم پوشش شرمگاه مردان و زنان مؤمن: اکثریت مفسران بر طبق آیه ۳۰ و صدر آیه ۳۱ سوره نور بر این باورند که مردان و زنان مؤمن موظف‌اند که ناحیه فرج خود را بپوشانند و به چیزی بیش از استتار فرج امر نشده است. البته این برداشت در صورتی است که منظور از حفظ فروج که در این دو آیه به کار رفته "پوشاندن" فرج و شرمگاه باشد یعنی همان برداشتی که کاملاً رایج است و در کتب تفسیری به آن پرداخته شده؛ اما چنان‌که در شرح آیه گفتیم چه بسا منظور از آن، معنای اصلی‌تر آن یعنی حفظ دامن از آلودگی جنسی باشد که در نتیجه به بحث پوشش ارتباطی ندارد.

بنابراین "اگر" آیات، مربوط به پوشش و حجاب باشد به صراحت خود آیه چیزی بیش از لزوم استتار فرج و شرمگاه، از زنان و مردان مؤمن نمی‌خواهد که کاملاً منطبق با رأی اسکافی است. اینک مرور آیات:

«قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم... و قل للمؤمنات یغضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن...»^{۱۸۳۱} (به مردان با ایمان بگو چشم بگیرند و شرمگاه‌شان را مستور کنند... و به زنان مؤمن بگو چشم ببوشند و شرمگاه‌شان را ببوشانند).

۱۸۳۰ - سوره اعراف آیه ۳۱

۱۸۳۱ - سوره نور آیه ۳۰ و ۳۱

تذکر: تا به حال مطابق آیاتی که در بندهای الف، ب، ج، د و هـ آوردم تنها می‌توان استتار شرمگاه را از آن‌ها استنباط کرد و نه بیش از آن. تازه این در حالی است که آیات را مربوط به بحث حجاب بدانیم زیرا چنان‌که در این‌جا اشاره کردم و در شرح آیات به طور مفصل آوردم، موضوع این آیات چه بسا اساساً "پوشش و لباس" نبوده، و یا اگر هم در مورد لباس صحبت شده، بحث انشاء حکم و پوشش شرعی را دنبال نمی‌کرده است!

و- صراحت در پوشش پایین‌تنه: مطابق آنچه در شرح آیه آوردم دو معنای کلی برای ادامه آیه ۳۱ نور می‌توان قائل شد:

معنای اول، همانند رأی مطابق است. در این معنا زنان مؤمن موظف شدند تنه، ران و بازو را بپوشانند و اجازه یافتند کماکان مابقی اندام را مکشوف گذارند. اعتماد این معنا یا ناظر بر حجاب جاری آنان، که به ویژه در عبارت *إلا مظهرمنها متبلور شده می‌باشد* و یا علاوه بر آن، بر این‌که عبارت "یحفظن فروجهن" که در صدر آیه آمده است را به معنای "پوشش" شرمگاه و پایین‌تنه بگیریم و ادامه آیه را ناظر به پوشش مازاد بر پایین‌تنه بدانیم و نه روش کاربردی دقت در پوشش مذکور در صدر آیه. با این وصف دیگر نمی‌توان رأی اسکافی، و اصولاً نظریه تساوی عورة زن با مرد را موافق آیه دانست (مگر این‌که عبارات صدر آیه یعنی "یغضن من ابصارهن" و "یحفظن فروجهن" را دال بر دوری از آلودگی و رعایت صیانت جنسی بدانیم و ادامه آیه را ناشی از جو آلوده‌ای دانست که از صدر آیه به دست می‌آید و در نتیجه آیه را مقید به شرایط موصوف دانست و در نتیجه تعارضی با رأی مطلق و غیر مقید اسکافی ندید).

معنای دوم، مشابه رأی حدّ اقلی است. در این معنا زنان مؤمن موظف شدند که ناحیه فرج و پایین‌تنه را به خوبی و با دقت بپوشانند. اعتماد این معنا بر این است که عبارت "یحفظن فروجهن" که در صدر آیه آمده به معنای عدم ارتکاب زنا باشد و نه پوشاندن فرج و شرمگاه. با این فرض چه بسا ادامه آیه که مربوط به پوشش است مطابق توضیحاتی که در شرح آوردم در باره استتار مهم‌ترین موضع یعنی شرمگاه و پایین‌تنه باشد.

بنابراین "اگر" معنای دوم را بپذیریم در این صورت تعارضی با رأی اسکافی ندارد. اینک مرور کلّ آیه:

«و قل للمؤمنات یغضن من أبصارهنّ و یحفظن فروجهنّ و لایبدین زینتهنّ الا ما ظهرمنها ولیضربن بخمرهنّ علی جیوبهنّ و لایبدین زینتهنّ الا لبعولتهنّ أو آبائهنّ أو... و لایضربن بارجلهنّ لیعلم ما یخفین من زینتهنّ و توبوا الی الله جمیعاً آیة المؤمنون لعلکم تفلحون» (به زنان مؤمن بگو از آلودگی و زنا چشم‌پوشی کنند و دامن از فحشا مصون دارند و نباید اندام تمام برهنه‌ی خود را با درآوردن جامه آشکار کنند مگر این‌که ناخودآگاه باشد و یا این‌که در برابر شوهر، پدر، پدر شوهر، پسر، پسر شوهر، برادر، پسر برادر، پسر خواهر، زنان، بردگان، همراهان بی‌نظر و کودکان بی‌خطر باشد. و می‌بایست جامه و پوشاک را بر روی فرج و [یا] شکافِ ننگ و دامن قرار دهند... و نباید به گونه‌ای تردّد کنند که پایین‌تنه‌ی پنهان در پس جامه، نمایان گردد. ای مردان و زنان مؤمن! از گذشته‌ی آلوده‌ی خود به سوی خدا بازگردید تا مگر رستگار شوید).

همان‌طور که در شرح آوردم حجاب مذکور در آیه، با هر میزان پوششی که از آن استخراج کنیم، ناظر به شرایط جنسی افسارگسیخته‌ی جامعه بود بنابراین گمان می‌رود که حکم آیه مطلق نبوده و صرفاً شرایط خاصی را در برگیرد پس گویا آیه در مقام بیان حکم حجاب در مطلق شرایط نیست با این وصف آیه در لزوم ستر پایین‌تنه صراحت دارد ولی در ستر مازاد بر آن فاقد وضوح کافی است.

ز- لزوم اصل پوشش و شرایط خاص: مورد بحث، آیه جلیاب است. احتمالات مختلف و حتی مقابل پوشش را هنگام شرح آوردم.

حال "اگر" آیه را مطابق مطلب مذکور در خود آیه، ناشی از شرایط ناعادی بدانیم در این صورت ولو که قائل به استنباط پوشش خیلی بیشتری از درون آیه در مقایسه با رأی اسکافی باشیم باز هم نمی‌توان آن را مخالف رأی وی دانست زیرا آیه به شرایط ویژه و موارد خاص جنسی‌ای اشاره دارد (فلا یؤذین) و حجاب را وسیله‌ی برون‌رفت و ایمنی از آن و موجب تمایز از آلودگان معرفی کرده (ذلک ادنی أن یعرفن) ولی رأی اسکافی مربوط به مطلق شرایط است. از آن گذشته چه بسا آیه صرفاً به اصل پوشش

صرفنظر از چند و چون آن، توجه داشته باشد که در این صورت علاوه بر تقیید آیه به شرایط خاص، همچنین به خاطر ابهام در تعیین حد آن، نمی‌توان به مخالفتش با رأی اسکافی حکم کرد به ویژه اگر به سهل‌انگاری‌های آنان در ستر ناحیه دامن توجه داشته باشیم. اینک مرور آیه:

«یا ایهاالنبی قل لاوزاجک و بناتک و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن ذلک اذنی أن یعرفن فلا یؤذین و کان الله غفوراً رحیماً»^{۱۸۳۲} (ای پیامبر! به همسران و دخترانت و به زنان با ایمان بگو، خود را بیوشانند تا بدین وسیله [از آلودگان متمایز شده و به پرهیز از معاشقه] شناخته شوند و در نتیجه [به اشتباه] مورد ایذاء [جنسی] واقع نشوند).

حال که یکایک آیات آورده شد می‌توان گفت دلیل کاملاً روشنی که مطابق آن رأی اسکافی را در شرایط عادی و مطلق شرایط، مخالف آیات قرآن دانست در دست نیست؛ و حتی این احتمال فرعی‌تر از رأی اسکافی را نمی‌توان نادیده گرفت که اساساً قرآن صراحتاً حکم "مطلق و همیشگی" حتی نسبت به ستر پایین‌تنه صادر نکرده، زیرا مطابق آن چه قبلاً در مورد آیات مذکور در بندهای (الف) تا (هـ) آوردم چه بسا اصلاً بحث پوشش و حجاب در میان نباشد و در مورد بندهای (و) و (ز) با این‌که صراحتاً در مورد حجاب و پوشش است اما متأثر از شیوع روابط جنسی افسارگسیخته و مزاحمت‌ها بود و نه مطلق و مربوط به شرایط عادی! و گویا به همین دلیل است که قرآن پس از اطمینان از عادی شدن شرایط، جواز حذف پوشش را در مورد زنان سالمند ایمن از تماس جنسی، به شرح زیر صادر کرد.

ح- جواز حذف پوشش در شرایط عادی: بر اساس آیه ۶۰ سوره نور، زنان یائسه‌ای که امید به نکاح و انگیزه‌ای برای تماس جنسی ندارند، اجازه دارند لباس و پوشش را بدون قصد تبرج کنار گذارند گرچه در همین حالت نیز استفاده از جامه و لباس ترجیح داده شده است. البته در شرح آیه آوردم که احتمال می‌رود آیه اساساً به پوشش، ولو نفیاً نپرداخته باشد و معنای واقعی آن چیز دیگری باشد که باید به شرح مراجعه کرد.

بنابراین "اگر" منظور آیه، بحث پوشش باشد در این صورت به زنان معاف از شور

جنسی، که نه خود انگیزه‌ای داشتند و نه برانگیزاننده مردان پُرهوس بودند، اجازه مشروطِ حذف پوشش داده شد. اینک مرور آیه:

«و القواعد من النساء اللّاتی لا یرجون نکاحاً فلیس علیهنّ جناح أن یضعن ثیابهنّ غیر متبرجات بزینة و أن یرتفعن خیر لهنّ والله سمیع علیم»^{۱۸۳۳} (زنان یائسه‌ای که خواهان نکاح و تماس جنسی نیستند گناهی بر آنها نیست که در صورت عدم خودنمایی، لباس و پوشش را واگذارند. ولی اگر خود را بیوشانند بهتر است ...).

چنان‌که به وضوح در این آیه ملاحظه شد و بارها تذکر دادم بحث حجاب زنان با مسئله نکاح و تماس جنسی گره خورده بود و در واقع فلسفه حجاب شرعی، رابطه‌ای تامّ و مستقیم با نکاح [تماس جنسی] داشت!

نکته پایانی: علاوه بر مدارکی که تا به حال در تایید رأی اسکافی آوردم، این‌گونه پیداست که وی بر اساس مدارک و ادله شرعی به لزوم پوششی بیش از ستر عورتین دست نیافته، و به همین دلیل ذمه زنان مکلف را از حجاب مازاد بر پوشش مردان بری می‌داند: «احتجّ ابن‌الجینید بأصالة براءة الذمة»^{۱۸۳۴}.

امکان تلفیق آراء مطابق و حدّ اقلّی

چنان‌که ملاحظه شد با دو رأی فقهی در مورد زنان آشنا شدیم: ۱- رأی مطابق، که به موجب آن موظّف بودند اندام خود مگر "مو، گردن، و نیمه‌ی پایین دست و پا" را مستور کنند. ۲- رأی حدّ اقلّی، که مطابق آن وظیفه داشتند "عورتین و حداکثر ناف تا زانو" را بیوشانند که این میزان برابر با مردان بود.

اما اینک خود را در برابر این پرسش قرار می‌دهیم که آیا امکان تلفیق و سازگاری بین آراء یادشده وجود دارد و به عبارتی آیا می‌توان مسئله را به گونه‌ای مطرح کرد که هر دو رأی پذیرفته شوند؟ چه در غیر این صورت، انتخاب یک رأی و نفی رأی دیگر با اشکالاتی همراه خواهد شد مثلاً مگر می‌توان پذیرفت که مطابق رأی حدّ اقلّی، زنان

۱۸۳۳ - سوره نور آیه ۶۰

۱۸۳۴ - مختلف الشیعه ج ۲ ص ۱۱۳

روزگار وحی از نظر اخلاقی و اجتماعی مجاز بوده باشند در سطح جامعه صرفاً با پوشیدن یک إزار تردد کنند! از طرف دیگر مگر می‌توان محدودیت‌های بهداشتی آن عصر را نادیده گرفت و مطابق رأی مطابق، از آنان خواسته شده باشد که همیشه حتی در موقع استحمام، که معمولاً در مکان‌های باز و ناپوشیده انجام می‌گرفت تمام تنه، ران و بازو را بیوشانند و یا گفته باشند هنگام از دست دادن جامه، که بسیار هم روی می‌داد باید در گوشه‌ای پنهان شوند تا کسی پیدا شود و برای‌شان لباس! بیاورد.

معضلات و واقعیات منجر به تلفیق: یادمان نرود که ظرف این بررسی مربوط به عصر پیامبر است همان عصری که قبیح برهنگی در نزد مردم آن، هرگز و هرگز به اندازه قبیح آن در اعصار بعدی و به ویژه عصر حاضر نبود. همان عصری که مردمش در تهیه جامه با محدودیت مواجه بودند، همان عصری که در آن با فقدان مکان‌های بهداشتی پوشیده چه برای استحمام و چه برای قضای حاجت روبرو بودند پس هنگام بررسی حجاب شرعی باید به محدودیت‌ها و واقعیات توجه داشت. اینک چند نمونه از این معضلات و واقعیات را دوباره مرور می‌کنیم که بعضی از مطالب سابق یادآوری شوند تا در سایه آن، بحث را دنبال کنیم:

الف - فقر و محدودیت: جامه و پارچه، کالای گران‌بهایی بود که به راحتی در اختیار همه قرار نداشت به ویژه که قرآن برای بردگان و کنیزان نیز نازل شده بود، و فقر ایشان بی‌نیاز از توضیح است. علاوه بر سختی تهیه، همچنین جامه‌هاشان نادرخته بود و شکل لباس امروزی را کم‌تر داشت در واقع البسه‌شان عمدتاً پارچه‌هایی بود که به دور کمر بسته می‌شد و یا بر روی شانها قرار می‌گرفت که این وضعیت، خود مولد پیامدهای دیگری بود.

علی‌الظاهر هر دو محدودیت، چه فراهم نبودن جامه و چه نادرختگی‌اش، دامان حضرت فاطمه دختر پیامبر را نیز گرفته بود بطوری‌که وحید بهبهانی در مصابیح‌الظلام با استناد به روایتی در باره‌ی او می‌گوید: «... کما روی أنها [فاطمة] ما كانت فی بعض الاوقات مالکة ما تغطي جسدها»^{۱۸۳۵} (در روایت است که فاطمه گاهی وقت‌ها جامه‌ای

۱۸۳۵ - مصابیح‌الظلام فی شرح مفاتیح‌الشرایع وحید بهبهانی ج ۶ ص ۱۵۷

نداشت که با آن اندامش را بیوشاند!).

پاورقی‌نویس کتاب مذکور، سند وحیدبهبهانی برای این سخن مهم را روایتی می‌داند که مطابق آن، جامه‌ی فاطمه در برابر سلمان فارسی چنان بود که اگر سر خود را با آن می‌پوشانید دیگر به ساق پایش نمی‌رسید و اگر می‌خواست ساق را بیوشاند دیگر نمی‌توانست سرش را تحت پوشش قرار دهد. متن روایت که قبلاً نیز آورده‌ام چنین است: «... قال سلمان الفارسی: فهرولت الی منزل فاطمة بنت محمد^(ص)، فاذا هی جالسة و علیها قطعة عباء اذا خمرت رأسها انجلی ساقها و اذا غطت ساقها انکشف رأسها، فلما نظرت الیّ اعتجرت ثم قالت...»^{۱۸۳۶}.

روایت دیگری با همان مضمون، حکایت از آن دارد که در این مورد نیز جامه‌ی فاطمه: اولاً نادوخته بود ثانیاً کوچک و کوتاه بود و سوم این‌که اگر همیشه نه، لاقلاً گاهی اوقات فقط از یک جامه استفاده می‌کرد (تک‌جامه‌ی کوتاه نادوخته‌ها): «روی ابوداود عن انس أن رسول الله^(ص) أتى فاطمة بعد قد وهبه لها، قال: و علی فاطمة ثوبٌ اذا غطت [قنعت] به رأسها لم يبلغ إلی رجليها و اذا غطت به رجليها لم يبلغ (إلی) رأسها، فلما رأى النبی^(ص) (ما تلقى من ذلك) قال: إنه لا بأس عليك إنما هو أبوك و غلامك»^{۱۸۳۷}.

با این حال معلوم نیست که روایات بالا، همان روایت مورد اشاره وحیدبهبهانی باشد زیرا توضیح وی با روایت پاورقی‌نویس، انطباق کامل و دقیق ندارد پس چه بسا سند بهبهانی حاکی از مواقعی باشد که حضرت، همانند سایر زنان، تک‌جامه‌اش را می‌شست و تا هنگام خشک شدن، پوشاک مناسب جای‌گزینی برای استفاده نداشت.

این معضلات و محدودیت‌ها دست‌کم تا قرن دوم هجری ادامه داشت زیرا مطابق آراء گروهی از فقهای قرن دوم نمایان بودن یک‌چهارم، یک‌سوم یا حتی یک‌دوم از اندام حساس زنان مثل ران، شکم و... در حین برگزاری نماز بلاشکال دانسته شده! و حتی در باره عین عورة (قُبُل و دُبُر) نیز تخفیف‌هایی داده شده: «فإن صلت و قد انکشف بعض رأسها أو بعض فخذها أو بعض بطنها تعدت لذلك أو لم تتعد؟ قال: إن كان ذلك یسیرا

۱۸۳۶ - بحارالانوار ج ۴۳ ص ۶۶ ح ۵۹ و ج ۹۲ (۹۵) ص ۳۷ ح ۲۲

۱۸۳۷ - تفسیر قرطبی ج ۱۲ ص ۲۳۴ + سنن ابوداود ح ۴۱۰۴

فصلاتها تامة و قد أساءت في ذلك، و إن كان كثيرا فعليها أن تعيد الصلاة. و قال ابوحنيفة: إن صلت و ربع رأسها أو ثلثه مكشوف أعادت الصلاة، و إن كان أقل من ذلك لم تعد و هو قول محمد و قال أبو يوسف: لا تعيد حتى يكون النصف مكشوفاً، و كذلك الفخذ و البطن و الشعر في قوله و قولهما^{۱۸۳۸}، «قال ابوحنيفة: اذا ظهر من العورة المغلظة و هي القبل و الدبر قدر الدرهم لم تبطل الصلاة (و إن كان أكثر بطلت)، و أما المخففة فإن انكشف منها مادون الربع من الفخذ أو شعر المرأة لم تبطل الصلاة و قال ابو يوسف: إن انكشف أقل من النصف لم تبطل»^{۱۸۳۹}، «كان النعمان يقول: المرأة تصلى و ربع رأسها مكشوف أو ثلثه مكشوف، أو ربع فخذها أو ثلثها أو ربع بطنها، أو ثلثها مكشوف. قال: تنتقض الصلاة و إن انكشف أقل من ذلك هذا قول محمد، و قال يعقوب: إذا انكشف أقل من النصف لم تنتقض الصلاة»^{۱۸۴۰}، «قال ابوحنيفة: إن انكشف من العورة المغلظة - و هي القبل و الدبر - قدر الدرهم لم تبطل و إن انكشف أكثر بطلت و إن انكشف من المخففة - و هي ما عدا ذلك - أقل من الربع لم تبطل، و أما المرأة فإن انكشف ربع شعرها أو ربع فخذها أو ربع بطنها بطلت صلاتها و ان كان أقل من ذلك لم تبطل. و قال ابو يوسف: إن انكشف أقل من النصف لم تبطل، لأن ستر العورة حكم يسقط حال العذر...»^{۱۸۴۱}، «و اذا صلت و شئ من رأسها و شئ من بطنها و شئ من عورتها باد فان كان ذلك اذا جمع بلغ قدر ربع عضو يمنع جواز الصلاة و الا فلا»^{۱۸۴۲} و «لا بأس أن يصلى الانسان في ثوب و ان لم يزرّ جيبه و إن كان في الثوب خرق لا يوارى العورة لا بأس به فإن حاذى العورة لم يجز»^{۱۸۴۳}.

ب- عادی بودن برهنگی: مکرر گفته شد که آنان هرگز حساسیتی به برهنگی‌ها معادل آنچه بعدها پدید آمد نداشتند و در واقع این پدیده امری خیلی قبیح به شمار نمی‌آمد اینک به دو سه نمونه از مواردی که حاکی از فقدان زشتی برهنگی در نزد آنان است اشاره می‌کنم گرچه مطالب را به طور مشروح در بخش‌های قبلی ذکر کرده‌ام:

۱۸۳۸ - کتاب الأصل محمد بن حسن شیبانی (۱۸۹ هـ) ص ۲-۲۰۱

۱۸۳۹ - حلیة العلماء الشاشی ج ۲ ص ۶۱

۱۸۴۰ - بیان الشرع ج ۱۲ ص ۱۰۰

۱۸۴۱ - تذکر الفقهاء علامه حلی ج ۲ ص ۴۵۳ مسألة ۱۱۲

۱۸۴۲ - المبسوط سرخسی ج ۱ ص ۱۹۸ + رک: بدایع الصنائع ص ۱۱۷

۱۸۴۳ - المبسوط شیخ طوسی ج ۱ ص ۸۸

بازسازی کعبه، و برهنگی مردان: قبیله قریش پنج یا ده سال پیش از مبعث در حالی که رسول الله (ص) ۲۵ یا ۳۵ سال سن داشت تصمیم به بازسازی کعبه گرفتند علت بازسازی به درستی مشخص نیست: یا به خاطر سیلی بود که خانه را ویران کرده بود، یا به خاطر سیل محتمل و پرهیز از وقایع بعدی بود و یا صرفاً اقدامی برای مقاوم سازی، مسقف نمودن و مرتفع سازی دیوار کعبه بود. در هر صورت در جریان همیاری مردم برای مرمت خانه خدا، مردان برای سهولت کار تنها جامه شان را از دور بدن یا کمر باز کردند و بر روی شانه ها گذاردند تا سنگ هایی را که بر روی دوش می گذارند کم تر آزاردهنده باشد. بدیهی است ایشان در پی این اقدام کاملاً برهنه شدند اما با این حال هیچ چیز جالب توجهی رخ نداده بود یعنی کسی به کس دیگر نگاه نمی کرد زیرا پدیده ای عادی واقع شده بود که هرازگاهی، به دلایل گوناگون روی می داد و چه بسا مردم مذهبی تر و مقیدتر، در کار مرمت کعبه (به شرح موصوف) از سایرین پیشگام تر بودند زیرا بحث خانه خدا مطرح بود و حتی ابوطالب یا عباس، عموهای پیامبر، از وی خواستند که او نیز مانند دیگران جامه از تن به درآورده تا راحت تر به کمک اقدام کند اما هنوز لختی از اجابت درخواست عمو از جانب محمد بن عبدالله (ص) نگذشته بود که تلنگری معنوی باعث شد که محمد امین هیچ گاه پس از آن مکشوف العورة دیده نشود.

طواف کعبه، و برهنگی بانوان: آیین حج و طواف کعبه، تقریباً مطابق آنچه که امروزه وجود دارد پیش از ظهور اسلام نیز وجود داشت اما دست کم رسم بسیاری از آنان بر این مدار چرخیده بود که زنان و مردان "جامه ها" را از پیکر جدا کرده و با اندام کاملاً برهنه (و یا حداکثر با استتار عین شرمگاه از سوی زنان) به گرد خانه خدا طواف کنند. بعضی از زنان که از نقاط دیگر به قصد مناسک و طواف می آمدند نذر داشتند که این مسیر را "پیاده"، "پارهنه" و "بی لباس" بیابند تا با تحمل سختی بیشتر، تقرب بیشتری حاصل کنند و به آرزوهای خود نائل شوند. طواف عریان و دسته جمعی، معمولاً به دور از حساسیت هایی بود که امروزه حتی نسبت به مو و صورت به وجود آورده شده است چرا که مردم آن روزگار همه روزه با برهنگی ها مواجه بودند و از کنار آن گذر می کردند زیرا خود نیز ممکن بود در لحظه ای دیگر یا در روزی دیگر و به دلیلی مشابه یا متفاوت

برهنه گردند. گویا قرآن در رابطه با حجّ موصوف، سفارشی در حدّ لزوم ستر پایین تنه صادر کرد و همچنین پیامبر^(ص)، خدا را بالاتر از آن دانست که زنان با نذرهای آن چنانی خود را به عذاب بیندازند تا مورد عنایت خدا قرار گیرند.

بی لباس مانده‌ها، و نماز جماعت عریان: گاه پیش می‌آمد وقتی راهزنان به اعضای کاروانی حمله می‌کردند جامه‌ی مردان و زنان، که به راحتی از بدن جدا می‌شد، را می‌ربودند و در نتیجه کاروانیان برهنه می‌ماندند. بعضی مواقع مردمی که از دریا برمی‌گشتند فاقد هرگونه لباسی بودند و نیز گاهی اتفاق می‌افتاد که بعضی‌ها به هر دلیلی، چه ارادی چه غیر ارادی، در وضعیّت برهنگی قرار می‌گرفتند اما هیچ‌یک از گروه‌های یادشده از وضعیت پیش آمده نگرانی جدّی به خود راه نمی‌دادند چرا که ایشان بیش از آن‌که به لباس نگاه اخلاقی داشته باشند نگاهی تجملی و شخصیتی داشتند. آن‌ها در این شرایط به زندگی نسبتاً عادی خود ادامه می‌دادند و حتی اگر هنگام نماز فرا می‌رسید نماز خود را با همان برهنگی، در مرئی و منظر دیگران اقامه می‌کردند چه مرد باشند و چه زن، و چه بهتر که نمازشان به جماعت برگزار شود! در این حین مطابق رأی برخی از فقها حداکثر چیزی که نمازگزاران وظیفه داشتند این بود که: «نشسته نماز بخوانند، دست را بر روی شرمگاه جلو بگذارند و از رکوع و سجده‌ی معمول پرهیز کند» تا شرمگاه جلو و عقب‌شان پوشیده بماند. ولی گروه دیگری از فقها با استناد به برخی روایات نبوی معتقدند که به همان شکل معمول و همیشگی عمل کنند یعنی ایستاده نماز بخوانند و نیز رکوع و سجود واقعی را بجا آورند و فقط از نگاه کردن به سایرین خودداری کنند.

ج- واقعیات بهداشتی: در آن ایام از سرویس‌های بهداشتی محفوظ خبری نبود. مردم، چه مرد چه زن، برای قضای حاجت مجبور بودند به مکانی دور از اماکن مسکونی بروند ولی در آن مکان دور هرگز اتاکی ولو پارچه‌ای که فرد را از دید دیگران در امان نگه دارد وجود نداشت. البته برای ادرار لازم نبود به نقطه دورتری روانه شوند بلکه همین که جای مناسبی پیدا می‌کردند در همان‌جا ادرار می‌کردند و حتی گزارش شده که فردی در داخل مسجد و در حضور پیامبر اقدام به ادرار کرد: «حدثنی انس بن مالک... قال بینما نحن فی المسجد مع رسول الله^(ص) إذ جاء اعرابی فقام یبول فی المسجد فقال أصحاب

رسول الله^(ص) مه مه قال قال رسول الله^(ص) لا تزرموه دعوه فتركوه حتی بال ثم إن رسول الله^(ص) دعاه فقال له ان هذه المساجد لاتصلح لشيء من هذا البول و لا القذر إنما هي لذكر الله عزوجل و الصلاة و قراءة القرآن أو كما قال رسول الله^(ص) قال فامر رجلا من القوم فجاء بدلو من ماء فشنه عليه^{۱۸۴۴}. پیامبر از مردم خواست که در حین قضای حاجت با یکدیگر صحبت نکنند. بی‌مبالاتی زنان چنان بود که حضرت را مجبور کرد تا از زنان بیعت‌کننده تعهد بگیرد از این پس در هنگام قضای حاجت، نزدیک مردان ننشینند! این که در کتب فقهی در ابواب مربوط به تخلی و خلا بحث لزوم "ستر عورة" وجود دارد در واقع یادگار همان دوران است که رؤیت شرمگاه افرادی که در حین تخلیه بول و غائط بودند برای رهگذران کاملاً محتمل بود.

آنان همچنین مکان پوشیده‌ای برای نظافت و استحمام نداشتند و هر جا آب جمع شده‌ی مناسبی وجود داشت، چه زنان چه مردان، از آن به صورت مشترک و همزمان استفاده می‌کردند زیرا محدودیت‌ها و عادی بودن برهنگی، آن‌ها را در این امر، فاقد حساسیت کنونی کرده بود. به غیر از آب‌های طبیعی، ممکن است توسط بعضی افراد حوض‌های مخصوصی درست شده بود تا با هدایت اندک آب‌های زیرزمینی به سمت آن، محلی برای نظافت و استحمام ساخته باشند که از این محل‌های ناپوشیده نیز، زن و مرد به صورت مشترک و بدون نوبت‌بندی استفاده می‌کردند. از مجموع روایاتی که در این باره صادر شده این‌طور برمی‌آید که پیامبر^(ص) از "مردان" خواسته است که هنگام حضور در گرمابه‌های مشترک موصوف، حتماً شرمگاه و پایین‌تنه را با ساتری بیوشانند تا در معرض دید زنان (و مردان) قرار نداشته باشد و از "زنان" نیز خواسته که حتی‌الامکان از حضور در چنین گرمابه‌هایی خودداری کنند مگر این‌که به دلیل بیماری یا مسائل مربوط به بیماری‌های زنانگی، نیاز حتمی به حضور داشته باشند: «عن أبي عروة، و كان قد ادرک النبي^(ص) عن عائشة أن النبي^(ص) نهى الرجال و النساء عن الحمامات الا مریضة أو نفساء»^{۱۸۴۵} و «عن عمر قال: لا یحل للمؤمن أن یدخل الحمام إلا بمندیل و لا مؤمنة إلا

۱۸۴۴ - صحیح مسلم ج ۱ ص ۱۶۳
 ۱۸۴۵ - المصنف ابن ابی شیبہ ج ۱ ص ۱۳۴

من سقم فانی سمعت عائشة تقول: إن رسول الله (ص) قال: أیما امرأة وضعت خمارها فی غیر بیتها فقد هتکت الحجاب فیما بینها و بین ربها»^{۱۸۴۶} زنان در هنگام حضور ضروری طبیعتاً می‌بایست دست‌کم پایین تنه را بپوشانند تا مورد رؤیت مردان (و زنان) واقع نشوند. البته اساس احادیث مذکور مخدوش است زیرا وجود حمام در آن ایام در هاله‌ای از ابهام است مگر این‌که منظور از حمام در روایات منسوب به پیامبر، همان حوض‌های مصنوعی و گرمابه‌های طبیعی باشد! در این رابطه، گزارشاتی وجود دارد که بسیاری از ابهامات را می‌زداید؛ ابتدا دو روایت زیر که قبلاً هم مورد استفاده قرار داده‌ام را می‌آورم تا بحث را بر مبنای آن‌ها پی‌گیری کنیم:

روایت اول- «باب وضوء الرجال و النساء جميعاً... عن نافع عن ابن عمر قال: كان الرجال و النساء يتوضؤون فی زمان رسول الله (ص) جميعاً»^{۱۸۴۷} (عبدالله بن عمر گفت: در زمان رسول خدا مردان و زنان به اتفاق یکدیگر به وضوء می‌پرداختند).

روایت دوم- «عن نافع عن ابن عمر قال: كنا نتوضأ نحن و النساء معاً»^{۱۸۴۸} (عبدالله بن عمر گفت: ما مردان، همراه با زنان به وضوء می‌پرداختیم).

مطابق این دو روایت، عبدالله بن عمر صریحاً گزارش می‌دهد که زنان و مردان در عهد پیامبر با یکدیگر به "وضوء" می‌پرداختند. کلمه وضوء (و فعل‌های آن یعنی يتوضؤون و تتوضأ که در روایات بالا آمده) گرچه اکنون به ویژه در نزد ما ایرانی‌ها به معنای دست‌نماز یا همان وضوئی است که پیش از نماز انجام می‌گیرد اما معنای اصلی‌اش، نظافت و پاکیزگی و غسل و شست‌وشو، و در واقع تمیزکردن است که طبیعتاً با روشن شدن و سفیدی فرد همراه خواهد شد. وضوء نماز نیز از این جهت وضوء نامیده می‌شود که در آن به شست‌وشو و نظافت قسمتی از اندام پرداخته می‌شود.

بنابراین در این‌جا دو معنای مهم برای وضوء و توضأ مطرح است یکی "نظافت و شستن" که معنایی کلی است و دیگری "وضوء نماز یا دست‌نماز" که معنای فرعی و

۱۸۴۶ - کنز العمال ۲۷۴۱۹

۱۸۴۷ - سنن نسائی ج ۱ ص ۹۹ (۵۷)، السنن الکبری نسائی ح ۷۲، صحیح بخاری ح ۱۹۳ (۱۸۶) + سنن ابوداود

ح ۷۹، صحیح ابن حبان ج ۴ ص ۷۶

۱۸۴۸ - المصنف عبدالرزاق ش ۲۴۵، کنز العمال ۲۷۵۱۴

مصدیقی آن است. حال باید دید که وضوء و تَوَضُّاً در روایات فوق به کدام یک از این دو معنا توجّه دارد؟ اگر تَوَضُّاً و وضوء به معنای "نظافت و شست‌وشو" باشد در این صورت معنای روایات این است که زنان و مردان در عهد پیامبر (و پس از ظهور اسلام) همراه با هم در محل‌های شست‌وشو حاضر می‌شدند و به استحمام می‌پرداختند این معنا مبین همان گرمابه‌های ابتدایی ناپوشیده، و در عین حال مشترک است؛ ولی اگر منظور از وضوء و تَوَضُّاً "وضوی نماز" باشد در این صورت معنای روایات این است که زنان و مردان [قبل از حضور در مسجد] "در کنار یکدیگر" وضوی نماز را می‌گرفتند. بدیهی است مطابق معنای اخیر، چنان‌که در مبحث وضوی دسته‌جمعی توضیح دادم، زنان نیز همچون مردان برای انجام وضو "سر و گردن، دست‌ها تا بالای آرنج و پاها تا مقدار لازم" را [اگر هم فرضاً برهنه و باز نبودند] مکشوف می‌کردند. تازه اگر می‌خواستند مستحبات وضو را لحاظ کنند می‌باید مقدار بیشتری از دست و پا را آشکار می‌کردند تا مورد مسح و شست‌وشو قرار گیرد. بنابراین اگر وضوء و تَوَضُّاً در این روایات به معنای وضوی نماز باشد در این صورت نتیجه می‌گیریم که زنان مؤمن در برابر مردان و در حضور پیامبر «وجه، کفین، قدمین، مو، گردن، ساعد به همراه بخشی از بازو، و قدم همراه بخشی از ساق و بلکه تمام آن» را مکشوف می‌کردند. این عمل، کاملاً عادی تلقی می‌شد و حسّاسیتی نسبت به آن وجود نداشت و از آن گذشته چنان‌که توضیح دادم مواضع مذکور معمولاً مکشوف بود و نیازی نبود در موقع دست‌نماز مکشوف شود. اگر بخواهیم وضوء را صرفاً به همین معنا محدود کنیم در این صورت (همان‌طور که در جای خود گفتم) می‌توان محتوای روایات را تأییدی بر رأی مطابق که در فصل دوم آوردم دانست و در واقع جواز کشف "وجه، کفین، قدمین، مو، گردن، ساعد و بلکه ساق" را از روایات وضوء دسته‌جمعی استخراج کرد.

اما راستش این است که دلالت این‌گونه گزارشات کهن بر وضوی نماز چندان مقرون به صحت نیست و در واقع رأی صحیح‌تر این است که وضوء را دست‌کم در برخی از روایات مربوطه، به معنای نظافت اندام و استحمام بدانیم. اینک دو روایت بالا را با این فرض که وضوء و تَوَضُّاً به معنای نظافت و استحمام باشد مرور کنید و سپس به روایات

زیر، که وضوء را در آن‌ها نیز به معنای نظافت تن گرفته‌ام، بپردازید:

«عبدالرزاق عن ابن جریج قال: لا بأس أن يتوضأ الرجال و النساء معاً، انما هن شقائقکم و أخواتکم و بناتکم و أمهاتکم»^{۱۸۴۹} (ابن جریج گفت: بر مردان و زنان اشکالی نیست که با همدیگر به نظافت و استحمام بپردازند زیرا زنان نیمه‌ی دیگر شما مردان بوده، و [مانند] "خواهران، دختران و مادران" شمايند).

و اما روایتی مهم و کلیدی: «رأيت عمر بن الخطاب أتى حياضاً، عليها الرجال و النساء يتوضؤون جميعاً، فضربهم بالدرّة، ثم قال لصاحب الحوض: (اجعل) للرجال حياضاً و للنساء (حياضاً) ثم لقي علياً، فقال: ما ترى؟ فقال: أرى إنما أنت راع، فإن كنت تضربهم على غير ذلك فقد هلكت و أهلكت»^{۱۸۵۰} (راوی گوید عمر بن خطاب را دیدم که به حوض آبی درآمد و دید که مردان و زنان، همزمان مشغول نظافت اندام‌شان بر لب آن حوض‌اند. عمر بن خطاب [که از حضور مشترک و همزمان زنان و مردان در حوض ناخشنود بود] حاضرین در حوض را با تازیانه بزد! [و از محل دور کرد] و به صاحب حوض [گرمابه‌دار] گفت: برای مردان یک حوض جداگانه، و برای زنان حوض جداگانه دیگری قرار بده. آن‌گاه عمر بن خطاب، علی بن ابی طالب را ملاقات کرد و رأی وی را در این باره جویا شد، امام علی گفت: از دیدگاه من، تو شبان مردم هستی [و در حال انجام وظیفه‌ای] ولی اگر در تنبیه‌شان قصدی غیر از شبانی [و تربیت] داشته باشی به نابودی در افتاده‌ای [و دنیا و آخرتت را از دست داده‌ای].

این روایت نشان می‌دهد که منظور از وضوء و توضأ "وضوی نماز" نیست چرا که اولاً مواضع وضوء آن قدر وسیع نیست که چنان واکنش تندی را به همراه داشته باشد. ثانیاً اگر منظور از این روایت، وضوی نماز مردان و زنان مؤمنی! باشد که آماده حضور در نماز جماعت می‌شوند، دیگر تازیانه خوردن توسط عمر بن خطاب چه معنایی دارد؟ مگر آن‌ها چه جنایتی مرتکب شده بودند. آیا پیدا شدن مواضع وضوء برای اجرای مقدمه نماز، مستحق تازیانه خوردن است؟ ثالثاً مطابق آنچه تا به حال آوردم و از واقعیات

۱۸۴۹ - المصنف عبدالرزاق صنعانی روایت ۲۴۴

۱۸۵۰ - المصنف عبدالرزاق ش ۲۴۶ + کنز العمال ۲۷۴۸۲

مسلم به شمار می‌آید این است که مواضع وضوی نماز همیشه مکشوف بود پس فرقی بین هنگام دست‌نماز و سایر اوقات وجود نداشت و در واقع عمر با چیز جدیدی مواجه نشده بود که بخواهد واکنش نشان دهد. بنابراین درست همان است که منظور از اشتغال به وضوء، "استحمام" باشد و نه دست‌نماز. یعنی آن‌ها طبق معمول به منظور استحمام به گرمابه و حوضخانه رفتند و لباس‌ها را از تن و بدن خارج کردند، و زمانی که عمر بن خطاب اندام برهنه‌ی زنان و مردان را در کنار یکدیگر دید آن واکنش تند را نشان داد. در واقع تازیانه‌زدن، صرف‌نظر از درستی یا نادرستی‌اش، فقط می‌تواند با جامه درآوردن زنان و مردان در حمام‌های مختلط همخوانی داشته باشد و نه با کشف مواضع وضوء، آن‌هم به قصد برپایی نماز!!

ناگفته پیداست که آن واکنش قهرآمیز، روش عمر بن خطاب بود ولی در مورد مواجهه‌ی رسول‌خدا با این مسئله، مطابق آنچه پسر عمر بن خطاب یعنی عبدالله بن عمر نقل کرده، چنین می‌خوانیم: در زمان رسول‌خدا مردان و زنان همزمان به استحمام می‌پرداختند [و حضرت واکنشی به آن نشان نمی‌داد]: «کان الرجال و النساء یتوضؤون فی زمان رسول‌الله جمیعاً» و چه بسا علت صدور چنین نقلی از سوی عبدالله بن عمر، واکنش به سنتی بود که پدرش در جداسازی گرمابه‌ها ایجاد کرد!

گفتنی است چه بسا به ذهن آید که با توجه به کاربردهای توضاً، منظور از آن در این‌گونه روایات، دستشویی‌رفتن و طهارت‌حین آن باشد؛ که در این صورت با اخذ تعهد پیامبر از زنان مبنی بر نشستن در کنار مردان در حین قضای حاجت (که قبلاً آوردم) در تناقض است. به هر حال، گویا این روایات چندان ترجمه‌پذیر به زمان حضور در خلا، و طهارت‌حین آن نیست.

نتیجه: سه نظریه‌ای که در باره حجاب زنان مورد پردازش قرار دادم از این قرار است: ۱- ستر عورتین (نظریه ابن جنید اسکافی) ۲- ستر کمر تا زانو (برخاسته از حدیث نبوی) ۳- ستر تنه، ران و بازو (رأی مطابق).

همچنین اندام زنان را از حیث رعایت حجاب به سه بخش می‌توان تقسیم کرد:

۱- سوءة ۲- عورة ۳- زینة.

اینک با هدف تلفیق آراء، به توضیح هریک از این سه بخش و بیان نسبت‌شان با حجاب می‌پردازیم:

الف- سوءة: این ناحیه را همچنین عین عورة، عورة مغلظه و عورة مثقله می‌نامند و محدوده‌اش عبارت از "شرمگاه جلو و عقب" است که از آن به عورتین (قُبُل و دُبُر) تعبیر می‌شود.

گویند: این ناحیه‌ی کوچک در آغاز آفرینشِ آدم و "حوا" پوشیده بود (ینزع عنهما لباسهما لیریهما سواتهما)؛ لزوم استتارشان چنان مهم است که نتیجهٔ وسوسه‌ی شیطان نسبت به آدم و حوا را، از دست دادن ساترِ همین قسمت دانسته‌اند (فوسوس لهما الشیطان لیبدی لهما ما وری عنهما من سواتهما) و خدا پوشاندنش را به عینه متذکر شده (یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری سواتکم)

گویا کشف قُبُل و دُبُر، فقط زمانی نافرمانی تلقی نمی‌شود که زن به اختیار خود چنین نکرده باشد اما حتی اگر به اجبار یا به ناچار برهنه شده باشد باید در هنگام نماز با استفاده از دست‌هایش شرمگاه جلو را بیوشاند و نیز به سجده نرود تا مانع ظهور شرمگاه عقب شود (جعلت یدها علی فرجها... لایرکعان و لایسجدان فیدو ما خلفهما). پس رأی اسکافی را می‌توان یک مکتوب الهی و رعایتِ صرفِ عینش را مربوط به زمان اضطرار دانست.

ب- عورة: به ناحیهٔ مابین ناف تا زانو عورة گویند که ناحیهٔ سوءة را نیز در بر می‌گیرد. چه بسا لزوم ستر این ناحیه، ناشی از آن باشد که پیرامون سوءة است و یا تدبیری برای اطمینان از پوشیدگی سوءة باشد چه، با ستر کمر تا زانو می‌توان به پوشش سوءة مطمئن شد.

گویا فرموده‌ی پیغمبر^(ص) مَهر تأییدی بر تعیین این ناحیه است (عورة المؤمن مابین سرّته الی رکبته // عورة الرّجل علی الرّجل کعورة المرأة علی الرّجل، و عورة المرأة علی المرأة کعورة الرّجل علی المرأة).

استفاده از ساتر کمر تا زانو، حکمی مطلق بود و وظیفهٔ همیشگی زنان را نشان می‌داد و کشف آن در حالت اختیار نافرمانی قلمداد می‌شد.

ج- زینة: زینة موردنظر، زینة باطن است که شامل تنه، ران و بازو می‌باشد و نواحی عورة و سوءة را نیز در بر می‌گیرد. در مقابلش زینة ظاهر قرار دارد که شامل سر و گردن، و نیمه‌ی پائین دست و پا است.

قرآن لزوم ستر زینة باطن، و جواز تداوم کشف زینة ظاهر را صادر کرد (لایبیدن زینتھن الا ماظھرمنھا ولیضربن بخرھن علی جیوبھن و لایبیدن زینتھن الا ل...).

گویا دقت در ستر زینة باطن (بجز سوءة و عورة) متأثر از شرایط خاص بود (یُدنین علیھن من جلابیھن ذلک أدنی أن یعرفن فلا یؤذین / یغضضن من أبصارھن و یحفظن فروجھن و لایبیدن زینتھن الا ماظھرمنھا ولیضربن بخرھن علی جیوبھن) به همین دلیل کشف آن، دست‌کم در مواقعی همچون ضرورت‌های بهداشتی، حرام شمرده نمی‌شد.

فصل چهارم - علل تغلیظ آراء

اگر آن‌چه تا به حال در مورد حجاب شرعی مؤمنان عصر پیامبر گفتم درست باشد در این صورت باید دید تغلیظ و افزایش آن در اعصار بعدی به چه چیزی برمی‌گردد و ناشی از چه فهم نادرستی است. علاوه بر تغلیظ، همچنین سعی می‌کنم تا هر عاملی که منجر به اثبات هر مقدار حجاب، ولو حجاب پائین‌تنه، شده است را شناسایی کرده و سپس نقد کنم تا بدین ترتیب هم عوامل شکل‌گیری و اثبات حجاب را به طور کلی، و هم علل تغلیظ آن را نسبت به عصر پیامبر مورد بررسی قرار داده باشم تا مشخص شود که آراء فقهاء اسلامی تحت تأثیر چه عواملی شکل گرفته و چگونه تقویت پوشش و تغلیظ حجاب، بر پایه‌هایی نامطمئن بنا شده است! گفتنی است این بررسی از نوع درون‌متنی بوده، و به تأثیرگذاری سایر حوزه‌های انسانی، طبیعی، عصری، سیاسی، روان‌شناختی و... نپرداخته‌ام.

اهمّ موارد شناسایی شده از این قرار است:

- ۱- احکام کتب مقدّس پیشین
- ۲- نادیده گرفتن شأن نزول وحی یا واقعیات عصر پیامبر
- ۳- داستان ستر عورة آدم و حوا
- ۴- روایت عورة المؤمن علی المؤمن حرام
- ۵- روایت المرءة عورة (عورة شمردن زنان)
- ۶- تفسیرِ إلا مظهرمنها به صرف وجه و کفّین
- ۷- تصوّر پرده‌نشینی زنان پیامبر و حضرت فاطمه
- ۸- شخصیت عمر بن خطاب
- ۹- احادیث نهی از نگاه
- ۱۰- احادیث نهی از ورود به حمّام
- ۱۱- احادیث نهی از طواف عریان

- ۱۲- احادیث نهی از خلوت
 - ۱۳- پیدایش روسری (آیه جلاباب)
 - ۱۴- تبدیل حجاب عرفی و اعتباری به حجاب شرعی
 - ۱۵- خارج ساختن زنان از خطاب‌های مطلق
 - ۱۶- گره زدن تدبیر، اخلاق و حیاء به پوشش و حجاب
 - ۱۷- افزایش حساسیت‌های فقهی به موازات افزایش و بهبود پوشاک
 - ۱۸- دگرگونی معنای واژه‌ها و عبارات
- اینک به شرح هریک از این عوامل می‌پردازیم:

عامل یکم - احکام کتب مقدس پیشین

بدیهی است مندرجات کتب مقدس قبلی به طور طبیعی در میان مسلمانان اثر می‌گذاشت زیرا قرآن، تصدیق‌کننده همه پیامبران قبلی بود و از آن گذشته گروهی از اهل کتاب، آیین اسلام را پذیرفتند و به همراه آگاهی‌هایی که از آیین قبلی خود داشتند وارد جامعه اسلامی نوپا شدند، و چون قرآن در بسیاری از موارد به ذکر جزئیات نپرداخته بود و مطالب را به صورت کلی بیان کرده بود در نتیجه آن‌ها با آگاهی‌های از پیش داشته‌ی خود، مسلمانان تشنه جزئیات را تغذیه می‌کردند.

اینک قسمتی از عهد جدید که در باره لزوم پوشش سر به هنگام دعا و نماز است را بدون هیچ‌گونه توضیحی می‌آورم:

«پس اقتدا به من نمایید چنان‌که من نیز به مسیح کنم.^۲ اما ای برادران شما را تحسین می‌نمایم از این جهت که در هر چیز مرا یاد می‌دارید و اخبار را بطوری که به شما سپردم حفظ می‌نمایید^۳ اما می‌خواهم شما بدانید که سر هر مرد، مسیح است و سر زن، مرد و سر مسیح، خدا.^۴ هر مردی که سرپوشیده دعا یا نبوت کند، سر خود را رسوا می‌نماید^۵ اما هر زنی که سربرهنه دعا یا نبوت کند، سر خود را رسوا می‌سازد، زیرا این چنین است که تراشیده شود.^۶ زیرا اگر زن نمی‌پوشد، موی را نیز بُرد، و اگر زن را موی بریدن یا تراشیدن قبیح است، باید بپوشد^۷ زیرا که مرد را نباید سر خود بپوشد چون که

او صورت و جلال خداست، اما زن جلال مرد است^۸ زیرا که مرد از زن نیست بلکه زن از مرد است^۹ و نیز مرد به جهت زن آفریده نشده، بلکه زن برای مرد^{۱۰} از این جهت زن می‌باید عزتی بر سر داشته باشد به سبب فرشتگان^{۱۱} لیکن زن از مرد جدا نیست و مرد هم جدا از زن نیست در خداوند^{۱۲} زیرا چنان‌که زن از مرد است، همچنین مرد نیز به وسیله زن، لیکن همه چیز از خدا.^{۱۳} در دل خود انصاف دهید: آیا شایسته است که زن ناپوشیده نزد خدا دعا کند؟^{۱۴} آیا خود طبیعت شما را نمی‌آموزد که اگر مرد موی دراز دارد، او را عار می‌باشد؟^{۱۵} و اگر زن موی دراز دارد، او را فخر است، زیرا که موی به جهت پرده بدو داده شد^{۱۶} و اگر کسی ستیزه‌گر باشد، ما و کلیساهای خدا را چنین عادت نیست.»^{۱۸۵۱}.

گفتنی است متن مزبور با این‌که جزو کتاب مقدس مسیحیان است اما عبارتی و حیانی به شمار نمی‌آید و ارزشی معادل انجیل‌های چهارگانه ندارد ولی به هر حال متونی از این دست، در جامعه اسلامی نوپا و در ذهن مفسران و فقهای اولیه اثر داشته است. (همچنین در اوستا [بخش خرده اوستا که این نیز ارزش بخش‌های اصلی‌تر اوستا همچون سروده‌های زرتشت را ندارد] آمده: نام ایزد واجیم منش خوب داریم همگی سر واپوشیم همگی دعا و کریم به دادار اورمزد رایومند خروهمند ... و به فارسی نو چنین است: نام خداوند را بر زبان می‌رانیم با اندیشه نیک با سرهای پوشیده، و ستایش می‌کنیم دادار اورمزد رایومند خروهمند را)^{۱۸۵۲}.

همان‌طور که ملاحظه شد تشریح ستر مو از رساله پولس، ساده‌اندیشی است و از این تأسف‌بارتر هنگامی است که در صدد باشند از بعضی عبارات کتاب مقدس، تأییدی برای تشریح "روبند و نقاب" اخذ کنند: «...»^{۶۱} پس رفته با کنیزانش برخاسته، بر شتران سوار شدند، و از عقب آن مرد روانه گردیدند. و خادم، رفته را برداشته، برفت.^{۶۲} و اسحاق از راه بئرلحی رُئی می‌آمد، زیرا که او در ارض جنوب ساکن بود^{۶۳} و هنگام شام، اسحاق برای تفکر به صحرا بیرون رفت، و چون نظر بالا کرد، دید که شتران می‌آیند.^{۶۴} و رفته

۱۸۵۱ - رساله اول پولس رسول به قرنتیان فصل ۱۱

۱۸۵۲ - اوستا ترجمه و پژوهش هاشم رضی ص ۵۲۳ خرده اوستا فصل آفرینگان دهمان

چشمان خود را بلند کرده، اسحاق را دید، و از شتر خود فرود آمد.^{۶۵} زیرا که از خادم پرسید: "این مرد کیست که در صحرا به استقبال ما می‌آید؟" و خادم گفت: "آقای من است" پس برقع خود را گرفته، خود را پوشانید.^{۶۶} و خادم، همه کارهایی را که کرده بود به اسحاق باز گفت.^{۶۷} و اسحاق، رفقہ را به خیمهٔ مادر خود، ساره، آورد و او را به زنی خود گرفته، دل در او بست. و اسحاق بعد از وفات مادر خود، تسلی پذیرفت^{۱۸۵۳}.

آیا استفادهٔ رفقہ از "روبند و برقع" برای تحقق حجاب شرعی بود، آن‌هم در برابر کسی که اساساً این سفر برای ازدواج با او انجام شده بود؟ آیا روگیری رفقہ نمی‌تواند مربوط به شرم و آزر، و یا مسائلی از این دست که ناشی از اولین رویارویی با نامزدش اسحاق است باشد. هرگز کسی نمی‌تواند کاربرد روبند و نقاب در کتاب مقدس را نشانهٔ حجاب شرعی بداند زیرا در بعضی موارد، "روبند و برقع" نشانه‌ی چنان چیزهای بدی بود که هر کس را از چنین استنباطی پشیمان می‌کند:

«...»^{۱۱} و یهودا به عروس خود، تامار گفت: "در خانهٔ پدرت بیوه بنشین تا پسر شایله بزرگ شود." زیرا گفت: "مبادا او نیز مثل برادرانش بمیرد" پس تامار رفته، در خانهٔ پدر خود ماند.^{۱۲} و چون روزها سپری شد، دختر شوعه زن یهودا مرد و یهودا بعد از تعزیت او با دوست خود حیره عدلّامی، نزد پشم‌چینان گلهٔ خود، به تمنه آمد.^{۱۳} و به تامار خبر داده، گفتند: "اینک پدر شوهرت برای چیدن پشم گلهٔ خویش به تمنه می‌آید"^{۱۴} پس رخت بیوگی را از خویشتن بیرون کرده، برقیعی به رو کشیده، خود را در چادری پوشید، و به دروازهٔ عینایم که در راه تمنه است بنشست. زیرا که دید شایله بزرگ شده است، و او را به وی به زنی ندادند.^{۱۵} چون یهودا او را بدید، وی را فاحشه پنداشت، زیرا که روی خود را پوشیده بود.^{۱۶} پس از راه به سوی او میل کرده، گفت: "بیا تا با تو درآیم" زیرا ندانست که عروس اوست. گفت: "مرا چه می‌دهی تا به من در آیی"^{۱۸۵۴}.

با مطالعهٔ کتاب مقدس پی به وجود مسائل جدی‌تری (مانند برهنگی‌های منسوب به پاکان و پیامبران) می‌بریم که دیگر نوبت به تأکید بر پوشش صورت و موی زنان نمی‌رسد

۱۸۵۳ - سفر پیدایش فصل ۲۴

۱۸۵۴ - سفر پیدایش فصل ۳۸

و از آن گذشته، چنان‌که ملاحظه شد لزوم استفاده از روسری مربوط به زمان دعا و نماز بود و نه سایر اوقات. نیز گفتنی است آموزه‌های کتاب مقدس در باب حجاب و پوشش، که بخش مهم آن آورده شد، جزو بخش‌های وحیانی کتاب نبوده و اکثراً گزارشات تاریخی می‌باشد و در نتیجه تأثیر آن‌ها در جامعه اسلامی نوظهور، لزومی نداشته و از حیث تکلیف، الزام‌آور نیستند.

عامل دوم - نادیده گرفتن شأن نزول وحی و واقعیات عصر پیامبر

گاهی عملاً و ناخودآگاه دچار این تفسیر هستیم که آیات حجاب، درجا برای مردم عصر ما نازل شده یعنی اگر زنان جامعه‌ی خود را مبتلا به نمونه‌هایی از عدم رعایت حجاب تشخیص دهیم فلان آیه را در نهی از آن ابتلاء تلقی می‌کنیم مثلاً اگر: "مو و گردن را نپوشانند" یا "صرفاً با بلوز و دامن تردد کنند" یا "هنگام خرید روزانه، ساعدشان از زیر چادر خارج شود" یا "از البسه‌ی زیر و رو و چندلایه استفاده نکنند" یا "صورت خود را نپوشانند" یا "از خانه خارج شوند" یا "از البسه بدن‌نما استفاده کنند" یا "بالای سینه‌شان نمایان باشد" یا "از چادر سرتاسری استفاده نکنند" یا ...؛ در هریک از این حالات، گمان می‌رود که آیات پوشش و حجاب، برای آن موارد نازل گردیده، غافل از آن‌که آیات در چهارده قرن پیش "ابتدائاً" برای مردم جزیره‌العرب نزول یافته است. درست است که این آیات، سرمشق همه مردم در تمام ازمه و امکان است و در حقیقت همه علاقه‌مندان، مخاطب آن‌اند اما نباید فراموش کرد که اولین مخاطبان، هموطنان معاصر پیامبر بودند یعنی خطاب قرآن ابتدا و پیش از هر کس و هر عصری متوجه آن‌هاست.

بنابراین ابتدا باید میزان پوشیدگی و برهنگی آنان را استخراج کرد و سپس کلام وحی را در آن باره شنید. اگر غیر از این بیندیشیم، در استنباط به خطا می‌رویم زیرا اگر پوشیدگی معاصرین خود را ملاک نزول وحی بدانیم با مشکلات زیادی مواجه می‌شویم: در آن روزگار گروهی از مردم، برهنه یا نیمه‌برهنه بودند زیرا توانایی تهیه لباس نداشتند، آیا در این روزگار چنین گروهی پیدا می‌شود؟ در روزگار پیش از پیامبر، انگیزه اخلاقی

قوی‌ای برای ستر اندام وجود نداشت، آیا در این روزگار مهم‌ترین کاربرد لباس برای مسلمانان، پوشش اخلاقی و حجاب شرعی نیست؟ در آن روزگار با وجودی که مردم لباس می‌پوشیدند اما حتی نسبت به ستر عورة نیز جدیت، عادت و اهتمام نداشتند، آیا اکنون مسلمانان چنین‌اند؟ در آن ایام مکان محفوظ و جداگانه‌ای برای نظافت و استحمام وجود نداشت و هر جا آبی بود زن و مرد از آن استفاده می‌کردند، آیا در این روزگار نیز چنان است؟ در آن عصر بر مدخل خانه‌ها دربی نصب نبود و افراد سرزده و ناغافل بر اعضاء خانه وارد می‌شدند، آیا اینک خانه‌ها چنان‌اند و مردمش چنین؟ در آن روزگار برای پوشش، از یکی دو قطعه پارچه‌ی خیاطی نشده استفاده می‌کردند، آیا مردم عصر حاضر نیز با پارچه و نه لباسِ دوخته، خود را می‌پوشانند؟ در آن روزگار دست‌کم نیمی از اندام مردان و ثلث پیکر زنان، جزو دایره حجاب و پوشش متعارف به حساب نمی‌آمد، آیا مسلمانان کنونی نیز چنین عرف و شیوه‌ای دارند؟ و...

بنابراین قرآن در چنان شرایطی نازل شد و به همین خاطر سخنانی ناظر به آن زمان (ولی در عین حال کلی و همه‌گیر!) بیان کرد و به عبارت دیگر احکام پوشش و حجاب، با نگاه به واقعیات جاری ماقبل بعثت نازل شد و در نتیجه زمانی برای بعدی‌ها قابل فهم و کاربردی خواهد بود که به هر دو مطلب [۱-] اوضاع جاری ماقبل بعثت ۲- رهنمود قرآن] توجه شود. اگر کسی به این موضوع مهم توجه نکند و مثلاً در جامعه‌ای زندگی کند که عادت به ستر عورة نداشته باشند در این صورت ممکن است کلمه خِمار در آیه ولِیضْرین بخرهنّ علی جیوبهنّ را به اِزار و لُنْگ تفسیر کند ولی اگر در جایی زندگی کند که جامعه‌ی زنانش جوری نباشد که سینه و پستان را تحت پوشش قرار دهد چه بسا همان کلمه و آیه را در راستای رفع برهنگی سینه و پستان تفسیر کند و اگر در منطقه‌ای باشد که گریبان پیراهن‌شان ناحیه فوقانی سینه (موضع سینه‌ریز و گردن‌بند) را در بر نگیرد، ممکن است هدف آیه و واژه‌ی مذکور را پوشیده شدن همین ناحیه کوچک بداند و اما اگر در جای دیگری زندگی کند که عزمی در استتار مو و گردن نداشته نباشند چه بسا مراد کلمه و آیه را، ستر گردن و مو بداند.

علاوه بر مطلب مذکور همچنین باید دانست که قرآن فقط برای فقهای که در صدر

اول زندگی می‌کردند نازل نشده بلکه برای تمام مردمی که به رسول‌الله (ص) ایمان آوردند نازل شده بود بنابراین لزومی ندارد که حتماً سخن صحابه پیامبر، که البته مقام و شأن‌شان محفوظ است، را بپذیریم زیرا چه بسا گروهی از صحابه و تابعین که به امر فقه و حدیث و تفسیر می‌پرداختند، دارای حساسیت‌های بیشتری نسبت به مابقی افراد جامعه بودند، و متأثر از همان حساسیت‌های از پیش‌داشته، اقدام به تفسیر آیات می‌کردند. بنابراین مهم، آگاهی از واقعیات پیش از پیامبر، و دانستن این نکته است که قرآن برای همه معاصرین پیامبر (ص) نازل شده بود و نه فقط برای گروهی از اهل علم.

علاوه بر توجه به شأن نزول عمومی فوق‌همچنین باید دانست که بعضی آیات، شرایط و حال و هوای خاصی را سبب نزول خود می‌داند که به این نکته نیز حتماً باید توجه کرد مثلاً حکم آیه جلاباب به گواهی خود آیه، ناشی از وضعیت مذکور در آیه است: «... یدنین علیهن من جلابیهن ذلک ادنی أن یعرفن فلا یؤذین...» و حکم آیه خمار نیز به سیاق صدر آیه، مربوط به وضعیت نابهنجار جنسی‌ای بود که به شدت وجود داشت: «و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن و لا یدین زینتهن الا ما ظهنها ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن...».

پس یکی از عوامل مهم تغلیظ پوشش و دور شدن از حجاب قرآنی عصر پیامبر، ناشی از بی‌توجهی به موارد مذکور است.

عامل سوم - داستان ستر عورة آدم و حوا

می‌گویند آدم و حوا در ناحیه شرمگاه دارای لباس و پوششی بودند اما پس از این‌که پذیرای وسوسه شیطان شدند و دست به نافرمانی زدند "ساتر شرمگاه‌شان" را از دست دادند، و چون خود را برهنه دیدند با استفاده از برگ درختان اقدام به پوشاندن شرمگاه کردند. و خداوند مواد لازم برای تهیه پوشاک را در اختیار همه آدمیان قرار داد تا از آن برای ستر شرمگاه و پایین‌تنه استفاده کنند و باید مراقب باشند تا فریب شیطان را نخورند که: دامن و شورت را کنار بگذارند و برهنه تردد کنند. این سخنان، برداشت مشهوری است که از آیات قرآن وجود دارد. اینک آیاتی که از آن چنین برداشتهایی می‌کنند، به

همراه ترجمه متناسب با این برداشت را می آورم:

«... و لا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين^{۱۹} فوسوس لهما الشيطان ليبدى لهما ما وورى عنهما من سوءاتهما...^{۲۰}... فدلّيهما بغرور فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سوءاتهما و طفقا يخصفان عليهما من ورق الجنة...^{۲۱}... قال اهبطوا...^{۲۲}... يا بنى آدم قد انزلنا عليكم لباساً يواری سوءاتكم و ريشاً و لباس التقوى ذلك خير ذلك من آيات الله لعلهم يذكرون^{۲۳} يا بنى آدم لا يفتننكم الشيطان كما أخرج أبويكم من الجنة ينزع عنهما لباسهما ليريهما سوءاتهما انه يريكم هو و قبيله من حيث لا ترونهم...^{۲۴}»^{۱۸۵۵}.

ترجمه: «ای آدم! تو و همسرت در باغ بهشت سکونت گزینید و از هر میوه ای که میل داشتید تناول کنید ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید شد. پس شیطان [با زمزمه های فریبنده] آن ها را وسوسه کرد تا عورت های پنهان شان را در نظرشان آشکار کند... و بدین گونه با مکر و فریب آن دو را از بلندی به سقوط کشانید. و چون از میوه آن درخت چشیدند، شرمگاه شان بر آن ها پدیدار شد و با چسبانیدن برگ های درختان باغ، به پوشاندن آن کوشیدند... ای فرزندان آدم! ما لباسی که شرمگاه شما را بپوشاند و مایه زینت و جمال شما باشد برای تان فرستادیم و بر شما باد به لباس تقوی ... ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد چنان که لباس پدر و مادرتان [آدم و حوا] را از تن شان برکند و شرمگاه شان را در نظرشان آشکار نمود و از بهشت بیرون کرد. چرا که شیطان و گروهش از جایی که آن ها را نمی بینید شما را می بینند».

بر این اساس گفته می شود که نتیجه اولین سرکشی آدم و حوا، که سرسلسله بشر بودند، پیدا شدن شرمگاه شان بود و یا اولین چیز بد و سوئی که از جانب شیطان به آدمی رسید کشف عورة وی بود: «أول سوء أصاب الانسان من الشيطان انكشاف العورة»^{۱۸۵۶} بنابراین از آیات یاد شده نتیجه می گیرند که مطابق حکم قرآن، "پوشاندن فرج و شرمگاه" بر تمام نوع بشر، اعم از مرد و زن واجب است. در واقع مشهورترین و صریح ترین آیاتی که از آن برای لزوم ستر عورة در تمام اوقات استفاده می شود همین

۱۸۵۵ - سوره اعراف آیات ۱۹ تا ۲۷

۱۸۵۶ - الذکری ج ۳ ص ۵، بحار الانوار ج ۸۰ ص ۱۷۳ و کنز الدقائق

آیات است و چون این بحث با داستان آفرینش گره خورده و نتیجه‌ی اولین سرکشی آدم و حوا قلمداد می‌شود بنابراین اهمیت فوق‌العاده و درجه‌ی اول پیدا کرده است. در این راستا حتی اولین تلنگرهای معنوی و اولین روزنه‌های وحی که بر روی پیامبر^(ص) گشوده شد را نیز مربوط به توصیه به "پوشاندن شرمگاه" می‌دانند که روایت آن قبلاً آورده شد. با این‌که در این آیات، "فقط" پوشش ناحیه‌ی شرمگاه مورد توجه قرار گرفته و در آن از توصیه به بشر برای اتخاذ حجابی بیش از آن‌چه یاد شد خبری نیست، اما باید دانست که همین برداشت حدّ اقلی نیز با خدشه‌های اساسی مواجه است. در شرح آیات به حدّ بضاعت در نادرستی این تفسیر صحبت کردم و مشخص شد که پایین آوردن سطح بحث "روزشمار آفرینش انسان" در حد "خوردن و نخوردن، افتادن دامن، پوشاندن شرمگاه با برگ درخت و ... " اشتباه بزرگی است. در این‌جا به تکرار مطالب گذشته نمی‌پردازم و فقط ترجمه‌ی آیات فوق را بر اساس آن‌چه که در شرح پیشنهاد کردم می‌آورم:

«ای آدم! به همراه زوجت در باغ سراسر رویش و موهبت، آرامش گیر، و از ثمرات آن هرچه خواهید تناول کنید ولی به این درخت [قد افراشته‌ی شیطانی که در نهان وجودتان ریشه دارد] نزدیک نشوید چرا که به سیاهی [دوری از نور حق] می‌گرائید. شیطان [ریشه کرده در وجود آدمی] با زمزمه‌های درونی، آدم و زوجش را فریب داد تا بدی‌های نهفته و پلیدی‌های بالقوه‌ی پنهان در وجود آن دو را برملا کند. ... پس آن دو را بفریفت و با نیرنگ به ته چاه ظلمت فرو برد. آن‌گاه که آن دو از درخت [سرکش و قد برافراشته در برابر اراده‌ی حق] چشیدند، زشتی‌ها و پلشتی‌های نهان در نهاد وجودشان برون زد، ولی آن دو به مدد شاخ و برگ رحمانی، خطای خود را رفو کردند... ای آدمیان! ما شما را مجهّز به جامه‌ای [از نوع پرهیزگاری و خویشنداری] کردیم که هم بدی‌های نهانی‌تان را پوشیده نگه می‌دارد و هم بال پرواز شما به سوی تعالی و حق است. این جامه‌ی پرهیزگاری [که هم مانع بروز صفات بدّ شماست و هم باعث رشد معنوی‌تان] بهتر [از تن‌پوش‌ها و زینت‌های ظاهری] است. ای آدمیان [به هوش باشید که] شیطان شما را نفریبد چنان‌که پدر و مادرتان [آدم و حوا را به فتنه و فریب انداخت و آن‌ها] را با کندن جامه‌ی [پرهیزگاری] و [در نتیجه] نمایاندن زشتی‌های باطنی، از گلزار

الهی بیرون کرد. شیطان و ایادی‌اش در کمین شمایند...».

بنابراین به نتایج زیر که در شرح آیات نیز آوردم می‌رسیم:

الف- "سوءات" به معنای بدی‌های بالقوه و زشتی‌های پنهان در وجود انسان، یا همان خباثت‌های ذاتی و صفات بد اوست، و "نه" شرمگاه آدمی، که نمایان شدنش موجب شرم باشد.

ب- "لباس پوشاننده‌ی سوءات" لباس تقوی و خویشتن‌داری است که مانع نمایان شدن بدی‌های پنهان در وجود آدمی است، و "نه" إزار یا شورتی که شرمگاه را می‌پوشاند.

ج- منظور از "کنده شدن لباس آدم و حوا و سایر انسان‌ها" از دست رفتن قدرت خویشتن‌داری و متزلزل شدن جامه‌تقوا است و "نه" درآورده شدن إزار یا شورت.

د- و سفارش به انسان‌ها در مورد "کنده نشدن لباس‌شان توسط شیطان" توصیه به حفظ جامه‌پرهیزگاری، و در نغلتیدن به آلودگی و زشتی است و "نه" مراقبت از شورت یا دامن که شیطان آن را با فریب و دغل در نیاورد.

به این ترتیب نه تنها از دست دادن ساتر شرمگاه، نتیجه‌ی اولین سرکشی در برابر حق نبود بلکه اساساً آیات مورد بحث، نفیاً و اثباتاً، ارتباطی به ساتر مذکور و به مقولهٔ حجاب شرعی ندارد.

عامل چهارم- روایت عورة المؤمن علی المؤمن حرام

روایت بالا سخن رسول‌الله^(ص) است. این روایت، حدیث معروف و شناخته شده‌ای بود چرا که همواره مورد پرسش راویان قرار می‌گرفت تا معنای واقعی‌اش را بفهمند. خیلی‌ها این روایت را به حجاب و پوشش ربط می‌دهند و بر این باورند که منظور از آن، لزوم پوشاندن فرج و شرمگاه در برابر سایرین، و نیز نگاه نکردن به فرج و شرمگاه دیگران است. بر این اساس کلمهٔ عورة به معنای شرمگاه گرفته شده و در نتیجه حدیث را چنین معنا می‌کنند: «مؤمن نباید شرمگاه خود را در برابر مؤمنان آشکار کند و یا به شرمگاه مؤمنان بنگرد». اینان شأن صدور حدیث را، هم مربوط به زمان غسل و استحمام

و هم مربوط به سایر اوقات می‌دانند: «يجب الستر في غير الصلاة و الطواف عن الناظر اجماعاً لقول النبي (ص) (لعن الله الناظر و المنظور اليه). و عن زين العابدين قال: قال رسول الله (ص): عورة المؤمن على المؤمن حرام»^{۱۸۵۷}، «لا ينبغي لاحد أن يكشف عورته لدخول الماء أو دخول الحمام لان الله قد أمر بستر العورات، و قد قال رسول الله: عورة المؤمن على المؤمن حرام»^{۱۸۵۸} و «تقدم في رواية ابن سدير من باب وجوب ستر العورة في الحمام قوله دخلت أنا و أبي و جدی و عمی حماماً بالمدينة...»^{۱۸۵۹} و «الاستتار حال الاغتسال ... عن حنان بن سدير...»^{۱۸۶۰}.

نتیجه این‌که اینان معتقدند بر طبق این حدیث نبوی، می‌بایست شرمگاه خود را در همه اوقات از دیگر مردم مؤمن پوشاند و نیز می‌بایست به شرمگاه دیگران نگاه نکرد و حتی امام سجّاد نیز همین برداشت را از کلام حضرت دارد: «عن حنان بن سدير، عن أبيه قال: دخلت أنا و أبي و جدی و عمی حماماً بالمدينة فإذا رجل في بيت المسلخ فقال لنا: ممّن القوم؟ قلنا: من أهل العراق فقال: و أیّ العراق؟ قلنا: كوفیون، فقال: مرحباً بكم يا أهل الكوفة أنتم الشعار دون الدثار ثمّ قال: ما يمنعكم من الازر فإن رسول الله (ص) قال: عورة المؤمن على المؤمن حرام، قال: فبعث إلى أبي كرباسة فشققها بأربعة ثم أخذ كل واحد منّا واحداً ثمّ دخلنا فيها...»^{۱۸۶۱} (حنان بن سدير از قول پدرش آورده که، من با پدرم و جدّم و عمویم در مدینه به حمام رفتیم. در رختکن با مردی [امام سجّاد] مواجه شدیم. آن مرد از ما پرسید: شما اهل کجا هستید؟ ما گفتیم: اهل عراق هستیم. او گفت: کدام قسمت عراق؟ ما گفتیم: اهل کوفه هستیم. او گفت: خوش آمدید ای اهل کوفه، شما محرم جان و روانید، نه چون دیگران نامحرم و بیگانه. او پس از لحظه‌ای گفت: چرا لنگ نمی‌بندید؟ [مگر نمی‌دانید که] رسول خدا فرموده است: "مؤمن نباید شرمگاه خود را در برابر مؤمنان آشکار کند و یا به شرمگاه مؤمنان بنگرد" (عورة المؤمن على المؤمن حرام).

۱۸۵۷ - ذکرى الشيعة ج ۳ ص ۵ ←

۱۸۵۸ - الأحكام يحيى بن الحسين (۲۹۸هـ) ج ۲ ص ۴۱۳

۱۸۵۹ - جامع أحاديث الشيعة بروجردى ج ۱۶ ص ۵۳۱

۱۸۶۰ - الموسوعة الفقهية الميسرة ج ۲ ص ۲۴۰

۱۸۶۱ - كافي ج ۶ ص ۴۹۷، من لا يحضره الفقيه ح ۲۵، وسائل الشيعة ح ۱۵۵۳

سپس یک شال کرباسی برای پدرم فرستاد که آن را به چهار قطعه لنگ تقسیم کرد و هر یک از ما یک لنگ به کمر بستیم و وارد حمام شدیم (...).

با این اوصاف، قابل پیش‌بینی است که چنین برداشتی از حدیث رسول‌الله (ص) تا چه حد در تقویت پوشیدگی شرمگاه و پایین‌تنه مؤثر بوده است. اما آیا به راستی رسول اکرم با بیان آن حدیث، درصدد پرداختن به حجاب شرعی و استتار شرمگاه و پایین‌تنه بود؟ ابتدا باید دانست که به غیر از روایت امام‌سجاد، مابقی روایاتی که در توضیح حدیث پیامبر وارد شده، سخن حضرت را مربوط به پوشش و نگاه نمی‌دانند بلکه معنای آن را به کلی چیز دیگری می‌دانند. ریشه تفاوت تفسیر به معنای "عورة" برمی‌گردد:

بعضی‌ها کلمه عورة در این حدیث را به معنای شرمگاه و پائین‌تنه می‌دانند زیرا این ناحیه، موضعی است که باید پوشیده بماند و به عبارتی آشکار بودنش موجب شرم و عار است و چون این توضیحات منطبق بر معنای لغوی عورة است بنابراین شرمگاه می‌تواند مصداق جسمانی واژه عورة باشد.

اما بعضی دیگر، کلمه عورة را نه به معنای شرمگاه بلکه به معنای "عیوب، لغزش‌ها و اسرار مگوی" مردم می‌دانند که نباید توسط دیگران مورد گفتگو قرار گرفته و برملا شود و در واقع می‌بایست پوشیده باقی بماند و چون این توضیحات انطباق کامل با معنای لغوی عورة دارد بنابراین عیوب و لغزش‌های باطنی و رازهای ناگفتنی، مصداق کامل و اصلی عورة می‌باشد زیرا همان‌طور که گفتیم عورة به طور کلی چیزی است پنهان که نباید آشکار گردد چه، برملا شدنش موجب ناراحتی یا شرمندگی فرد است.

اینک به نقل تعدادی روایت که در تفسیر حدیث رسول اکرم وارد شده می‌پردازم و فقط به ترجمه آن‌ها بسنده می‌کنم زیرا بی‌نیاز از هرگونه توضیحی است و صراحتاً مبین عدم ارتباط حدیث حضرت با بحث حجاب و ستر عورة است:

الف - عبدالله بن سنان به امام جعفر صادق گفت: آیا عبارت "عورة المؤمن علی المؤمن حرام" صحّت دارد؟ امام صادق پاسخ داد: بله. عبدالله بن سنان گفت: یعنی منظور از آن، شرمگاه و تهیگاه است [یعنی آیا پیامبر با این سخن قصد تحریم برهنگی شرمگاه، و تحریم نگاه به شرمگاه دیگران را داشته]؟ امام پاسخ داد: معنای حدیث، این‌طور که تو

فکر می‌کنی نیست بلکه مراد، "افشای راز" مؤمنان است [یعنی پیامبر با این سخن قصد تحریم افشای راز دیگران را داشته]: «عن عبدالله بن سنان، عن أبي عبد الله قال: سألته عن: عورة المؤمن على المؤمن حرام؟ فقال: نعم، قلت: أعني سفليه، فقال: ليس حيث تذهب، إنما هو إذاعة سرّه»^{۱۸۶۲} و «عن عبدالله بن سنان قال: قلت له: عورة المؤمن على المؤمن حرام؟ قال: نعم، قلت: يعني سفلته؟ قال: ليس حيث تذهب إنما هو إذاعة سرّه»^{۱۸۶۳}.

ب- امام صادق در تفسیر حدیث "عورة المؤمن على المؤمن حرام" گفت: منظور، تحریم این نیست که کسی جامه‌اش را در بیاورد [و برهنه شود] و تو چیزی از او بینی، بلکه مراد روایت این است که بدی‌هایش را به ضررش نقل نکنی و معایش را ذکر نکنی: «عن أبي عبد الله فيما جاء في الحديث: عورة المؤمن على المؤمن حرام، قال: ما هو أن ينكشف فتری منه شيئاً، إنما هو أن تروی علیه أو تعيیه»^{۱۸۶۴} و «عن أبي عبد الله في عورة المؤمن على المؤمن حرام؟ قال: ليس أن يكشف [/ ينكشف] فتری [/ فيرى] منه شيئاً إنما هو أن تزی [/ يزی] علیه أو تعيیه [/ يعيیه]»^{۱۸۶۵}.

ج- حذیفه بن منصور از امام صادق در باره حرف مردم پیرامون حدیث "عورة المؤمن على المؤمن حرام" پرسش کرد و امام پاسخ داد: منظور حدیث، آن‌گونه که مردم فکر می‌کنند نیست بلکه منظور از عورة مؤمن این است که لغزشی از وی سر بزند یا کلامی که جای سرزنش دارد بر زبان جاری کند و فرد حاضر در صحنه، این لغزش یا کلام زشت را بر علیه او در ذهن خود نگهداری کند تا در وقت مناسب (و هنگام خشم از او) با به رخ کشیدن آن‌ها، او را مورد سرزنش قرار دهد: «باب تحریم تتبع زلات المؤمن و معایبه ... عن حذيفة بن منصور قال: قلت لأبي عبد الله: شيء يقوله الناس: عورة المؤمن على المؤمن حرام، فقال: ليس حيث يذهبون إنما عنى عورة المؤمن أن يزل زلة، أو يتكلم بشيء يعاب عليه، فيحفظ عليه ليعبّره به يوماً ما»^{۱۸۶۶}.

۱۸۶۲ - وسائل الشیعه ۱۴۱۰ (التهدیب ۱۱۵۳)

۱۸۶۳ - وسائل الشیعه ۱۶۳۴۰ (الكافی ج ۲ ص ۲۶۷)

۱۸۶۴ - وسائل الشیعه ۱۶۳۴۲ (الكافی ج ۲ ص ۲۶۷)

۱۸۶۵ - مکارم الاخلاق ح ۳۳۱، وسائل الشیعه ۱۴۱۱

۱۸۶۶ - وسائل الشیعه ۱۴۰۹ (التهدیب ۱۱۵۲) + رک: میزان الحکمه ح ۱۴۷۱۰

گفتنی است علاوه بر این حدیث، احادیث دیگری وجود دارد که واژه عورة در آنها به وضوح منطبق بر عیوب، اسرار و لغزش‌ها است: «رسول الله: لا تتبعوا عورات المؤمنین، فانه من تتبع عورات المؤمنین تتبع الله عورته، و من تتبع الله عورته فضحه و لو فی جوف بیته» (پیامبر خدا^(ص): عیب‌های مؤمنان را جستجو نکنید؛ زیرا هر که دنبال عیب‌های مؤمنان بگردد خداوند عیب‌های او را دنبال کند و ...)^{۱۸۶۷}، «رسول الله^(ص): من کشف عورة أخیه المسلم کشف الله عورته حتی یفضّحه بها فی بیته» (پیامبر خدا^(ص): هر که عیب و زشتی برادر مسلمان خود را برملا کند، خداوند زشتی او را آشکار سازد تا جایی که او را در درون خانه‌اش هم رسوا سازد.)^{۱۸۶۸}، «الامام علی: من تتبع عورات الناس کشف الله عورته / الإمام علیّ - من کتابه للأشتر لما ولّاه مصر: ... فاستر العورة ما استطعت یستر الله منک ما تحبّ ستره من رعیتک / مقایسه شود با: الامام علی: من بحث عن أسرار غیره، أظهر الله أسرارہ»^{۱۸۶۹} (امام علی: هر که دنبال عیب‌های مردم بگردد، خداوند عیب و زشتی‌های او را برملا سازد / ... تا می‌توانی جرم‌پوش باش تا خداوند نیز عیب و جرم‌های تو را که دوست داری از ملتت پوشیده بماند، بیوشاند.)^{۱۸۷۰} و «قال^(ص): من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یرفعن الینا عورة أخیه المسلم»^{۱۸۷۱}.

بنابراین روایت "عورة المؤمن علی المؤمن حرام"، نفیاً و اثباتاً، ارتباطی به حجاب و نگاه ندارد ولی خدا می‌داند از رهگذر انطباق دادن آن بر پوشش، چه تأثیراتی به جا گذارده و چقدر شاخ و برگ بر آن افزوده شده است.

عامل پنجم - روایت المرأة عورة (عورة شمردن زنان)

حدیث المرأة عورة، تأثیرگذارترین عبارت دینی بر روی حجاب زنان است. می‌گویند این حدیث، کلام پیامبر است که به موجب آن خواهان پوشیده بودن همه‌ی اندام

۱۸۶۷ - میزان الحکمه محمدی ری شهری ص ۲۲۰۸، میزان الحکمه با ترجمه فارسی شیخی ح ۱۴۷۰۳

۱۸۶۸ - میزان الحکمه ص ۲۲۰۸، ترجمه ح ۱۴۷۰۱

۱۸۶۹ میزان الحکمه ص ۲۲۰۸ و ۲۲۰۹

۱۸۷۰ - میزان الحکمه با ترجمه فارسی ح ۱۴۷۰۲ و ۱۴۷۰۷

۱۸۷۱ - مشکاة الانوار علی الطبرسی ص ۳۳۸

زنان شده است. اما در مقابل آن باید گفت اولاً چنین کلامی واقعاً از حضرت صادر نشده، و در نتیجه مضمونش حجیت ندارد ثانیاً این حدیث ضعیف و بلکه جعلی، محدود به عبارت دوکلمه‌ای فوق نیست بلکه بلافاصله پس از آن، جملات صریحی آمده که به شدت زنان را از خروج از منزل نهی کرده و بهترین جا برای آنان را پستوی خانه دانسته است به طوری که حتی قائل به عدم شرکت در تشییع جنازه بستگان، عدم حضور در نماز جماعت، و سرزدن به خویشان شده است.

متأسفانه این حدیث را با غفلت از واقعی نبودن انتسابش به پیامبر، و ناآگاه از متن کاملش، که حاوی مضامین سخیف است، مبنای بررسی حجاب زنان قرار دادند! از آنجا که حدیث را قبلاً به بهانه نقد رأی مشهور (فصل ۱ از بخش ۳) مورد بررسی قرار داده‌ام بنابراین از تکرار مطالب پرهیز کرده، و خواننده می‌بایست برای شرح کامل آن (شامل: ساختگی بودن روایت، محتوای ضعیف و غیر انسانی، و مردود بودن پرده‌نشینی) به همان‌جا مراجعه کند.

عامل ششم - تفسیر إلا مظهرمنها به صرف "وجه و کفین": عبارت "وجه و کفین" پس از روایت "المرأة عورة" تأثیرگذارترین عبارات دینی در تغلیظ حجاب زنان، و شایع‌ترین عبارت رایج فقها در باره مناطق جایزالکشف است. بسیاری از فقها و مفسران با اتکا به آیه "لایبدین زینتهن إلا مظهرمنها" معتقدند تنها مواضعی که زنان مجاز به کشف آن‌اند وجه و کفین است و نه بیش از آن.

مسیر استنباط: مسیری که باعث استنباط وجه و کفین از آیه می‌شود دو مرحله‌ای است:

مرحله اول - ترجمه مظهرمنها به زینت‌ها و اندام ظاهر: بر این اساس ترجمه آیه چنین است: «زنان نباید زینت‌ها و اندام‌شان را نمایان گذارند مگر زینت‌ها و اندام ظاهر را». با وجودی که می‌توان به این ترجمه اعتماد کرد و آن را صحیح دانست اما در عین حال بخش دیگری از محققان قائل‌اند که مظهرمنها به معنای ظهور ناخودآگاه و موردی اندام و زینت‌ها است و در نتیجه آیه را چنین ترجمه می‌کنند: «زنان نباید زینت‌ها

و اندام‌شان را نمایان گذارند مگر این‌که ناخودآگاه و اتفاقاً آشکار گردد» ابن‌رشد حفید هر دو برداشت متفاوت از مظهرمنها را ذکر کرده: «... سبب الخلاف فی ذلک: احتمال قوله تعالی: (و لا یبدین زینتهن الا ما ظهرمنها) هل هذا المستثنی المقصود منه أعضاء محدودة، أم انما المقصود بما لا یملک ظهوره»^{۱۸۷۲} بنابراین اگر قول گروه اخیر درست باشد دیگر نمی‌توان آیه را در صدد اشاره به اعضاء مشخص دانست و در نتیجه نمی‌توان برای استنباط وجه و کفین حسابی باز کرد زیرا اولین مرحله‌ی نیل به آن، که انطباق مظهرمنها بر زینت‌های ظاهر و اندام نمایان می‌باشد، نادرست شناخته شده است. در پایان، سخن ابن‌عطیه و محمدباقر بهبودی که قائل به دلالت آیه بر ظهور اتفاقی و غیر ارادی‌اند را می‌آورم: «الا ما ظهرمنها یعنی مگر آن قسمت که خودبخود آشکار شود و تعمّدی در کار نباشد / و لا یبدین زینتهن الا ما ظهرمنها: یعنی زینتی را که در زیر دامن نهان می‌شود آشکار نسازند جز آن‌که در حال راه‌رفتن و خم و راست شدن به خودی خود ظاهر شود»^{۱۸۷۳} و «قال ابن‌عطیه: و یظهر لی بحکم الفاظ الآیة أن المرأة مأمورة بالأُتبدی و أن تجتهد فی الاخفاء لكل ما هو زینة، و وقع الاستثناء فیما یظهر بحکم ضرورة حركة فیما لا بد منه أو إصلاح شأن و نحو ذلک. فما (ما ظهر) علی هذا الوجه مما تؤدی الیه الضرورة فی النساء فهو المعفو عنه»^{۱۸۷۴}.

مرحله دوم - ردّ تحدید اندام ظاهر به وجه و کفین: ابن‌عباس و شاگردانش پس از این‌که مظهرمنها را به اندام ظاهر و نمایان ترجمه کردند سپس به تعیین موارد و مصادیقش پرداختند و "وجه و کفین" را استخراج کردند و در نتیجه قائل به چنین ترجمه‌ای برای آیه شدند: «زنان نباید زینت‌ها و اندام‌شان را نمایان گذارند مگر اندام ظاهر، شامل وجه و کفین را». اما در پاسخ باید گفت اولاً مطابق مطالب فراوانی که در کتاب آوردم به هیچ وجه اندام مکشوف زنان عصر پیامبر محدود به وجه و کفین نمی‌شد بلکه قدم، مو، گردن، ساعد و ساق را نیز شامل می‌شد و در نتیجه چنین استنباطی با واقعیات سازگاری ندارد. ثانیاً در باره منشأ شکل‌گیری وجه و کفین در مبحث (استثناء

۱۸۷۲ - بدایة المجتهد و نهاية المقتصد ابن رشد حفید ج ۱ ص ۹۵

۱۸۷۳ - معارف قرآنی بهبودی ص ۵۱۴ و ۴۸۲

۱۸۷۴ - تفسیر قرطبی ج ۱۲ ص ۲۲۹

صرف وجه و کفین) در فصل اول همین بخش توضیح دادم که باید مراجعه کرد تا در جریان علل رد آن قرار گرفت.

ردّ دلالت مظهرمنها بر "ظهور اتّفاقی" وجه و کفین: گفته شد که اگر مظهرمنها را به معنای ظهور غیرارادی بگیریم در این صورت اساساً نمی‌توان به عبارت وجه و کفین رسید زیرا با این فرض، آیه به اندام خاصی اشاره ندارد اما کار به این سادگی نیست زیرا برخی همچون میرزا ابوالحسن شعرانی همین معنا را به طریق ظریفی به وجه و کفین ربط داده‌اند یعنی اینان نه تنها مواضعی غیر از وجه و کفین را جایز‌الکشف نمی‌دانند بلکه حتی وجه و کفین را هم (بجز در مواردی که ناخودآگاه و اتّفاقی ظاهر می‌شوند) واجب‌الستر می‌دانند. شعرانی جواز کشف آگاهانه‌ی وجه و کفین را به بعضی از شافعی‌ها نسبت داده است یعنی وی نه تنها وجود آن را در فقه جعفری بلکه در فقه سایر مذاهب اسلامی به جز گروهی از شافعی‌ها نیز منکر شده است. فقهای حنبلی هم قول یادشده را به شافعی‌ها نسبت می‌دهند: «... و هذا مذهب الشافعی لقول الله تعالی "و لا یبدین زینتھن الا ما ظھرمنھا" قال ابن عباس الوجه و الکفین و روت عائشة أن اسماء بنت ابی بکر دخلت علی رسول الله (ص) فی ثیاب رقاق فأعرض عنها، و قال یا أسماء ان المرأة اذا بلغت المحیض لم یصلح أن یری منها الا هذا و هذا و أشار الی وجهه و کفیه...»^{۱۸۷۵}. شعرانی سخن خود را این‌گونه توضیح می‌دهد: «سخن مؤلف [یعنی ملافتح‌الله کاشانی مبنی بر جایز نبودن کشف وجه و کفین] که قول عامه مجتهدین ما است البته صحیح و شبهه مخالف غلط و غیر قابل اعتنا است و توضیح آن را در حواشی وافی گفته‌ایم (صفحه ۱۲۱ از کتاب النکاح) و در حواشی مجمع‌البیان^{۱۸۷۶} اشارت کرده‌ایم و اکنون گوئیم گروهی از شافعیه اشتباه عجیبی کرده‌اند و به غور آیه نرسیده روی و دست‌ها را از حجاب مستثنی کنند با آن‌که مفهوم إلا مظهر از متشابهات نیست و حاجت به تفسیر مفهومی ندارد یعنی زیور خود را آشکار نکنند مگر آن‌چه خود زیور آشکار شود و علت تصریح به استثناء آن است که چون زن از نمودن زیور خویش ممنوع گشت

^{۱۸۷۵} - المغنی عبدالله بن قدامه ج ۷ ص ۴۶۰ + الشرح الکبیر عبدالرحمن بن قدامه ج ۷ ص ۳۵۵

^{۱۸۷۶} - مجمع‌البیان ج ۷ ص ۱۳۶ و ۱۳۸ پاورقی شعرانی بر آیه ۳۱ سوره نور

توهم آن شد که این نهی مانند شرب خمر و زنا نیست که بتوان دائماً از آن محفوظ ماند، اگر زنی بخواهد هرگز زنا نکند ممکن است و اگر بخواهد در کوی و برزن و مساجد حتی در خانه خود هیچ نظر نامحرم بر او نیفتد ممکن نیست خداوند استثناء منقطع فرمود که آن چه بی اختیار پیدا شود گناه نیست. و در احادیث شیعه قید کردند این ضرورت را به روی و کفین که گاهی بی اختیار ظاهر گردد تا زنان بی مبالا در پوشیدن موی و بازو و سینه مسامحه نکنند و آن را از ضروریات نشمرند [؟ بشمرند] و داخل إلا ما ظهر ندانند و پیش تر در قضیه افک عایشه گفتیم زنان پس از آیه حجاب روی می پوشیدند»^{۱۸۷۷}.

توضیحات دیگر شعرانی که در پاورقی الوافی در باره همین آیه آورده از این قرار است: وی استثناء موجود در "لا یبدین زینتهن إلا ما ظهر منها" را منقطع دانسته، و معنای "ظهور خودبخودی و بدون اختیار" را برای "ما ظهر منها" برگزیده است و ظهور غیر ارادی اندام را مشمول نهی الهی نمی داند زیرا مانند سایرین معتقد است تکالیف الهی مربوط به افعال اختیاری انسان است. او بر این باور است که تمام اندام بانوان، بدون هیچ استثنایی، باید پوشیده باشد، و تنها اگر در "زمان انجام کار، حین تردّد، در اثر وزش باد، حین احرام، زمان خواستگاری، هنگام گواهی در دادگاه، درمان بیماری یا ...» گردی صورتش یا کف دست او یا قدم وی نمایان شد طبق "الا ما ظهر منها" بلاشکال می باشد زیرا چنان که گفت تکلیف الهی متوجه حالت اختیار انسان است و نه موارد غیر ارادی. بنابراین وی کشف "آگاهانه‌ی" وجه و کفین را غیر شرعی دانسته و شدیداً آن را رد می کند. او معتقد است اگر در بعضی روایات جواز کشف وجه و کفین و قدمین داده شده صرفاً مربوط به ظهور ناخودآگاه آنها است و نه این که زنان مجاز به کشف آگاهانه‌ی وجه و کفین باشند: «... و لا یبدین زینتهن إلا ما ظهر منها. و الإستثناء فی الآیه منقطع ... الذی یظهر بنفسه غیر داخل فی المنهی عنه لأنّ الله تعالی نهی عن اظهار الزینة بالإختیار، و لیس ظهور الزینة بنفسها من غیر اختیار داخلاً فی المنهی عنه لأنّ التکالیف تتعلّق بالأفعال الاختیاریة ... و قد فسّر فی هذه الأخبار ما یظهر بنفسه من غیر اختیار بالوجه و الکفین ... و إنّما یتفق الظهور بنفسه من غیر اختیار غالباً فی الوجه و الکفین و القدمین لخروج المرأة

^{۱۸۷۷} - تفسیر منهج الصادقین ج ۶ ص ۲۹۶ پاورقی شعرانی

فی حوائجها و عدم اعتیاد لبس الجوراب و ستر الكفّ و زوال النقاب عن بعض الوجه بالريح و مثلها، فقید فی هذه الأخبار الزينة الظاهرة بالوجه و الكفّين أو القدمين أيضاً مع أنّها تشمل زينة سایر الأعضاء أيضاً. و الحاصل أنّه لا فرق بين الوجه و الكفّين و سایر الأعضاء، أمّا اختياراً فلا يجوز ابدأؤهما و النظر إليها، و أمّا اضطراراً فهو خارج عن التكليف و لا حرج فيه، و أمّا خصّ ذكر الوجه و الكفّين في الإستثناء لغلبة الإضطرار و الظهور بنفسها فيها. و قال بعض الشافعية أنّ الآية تدلّ على جواز النظر الى الوجه و الكفّين مطلقاً و عدم وجوب سترهما، و هو من عجائب الأوهام، و إنّما غرّهم ما روى عن ابن عباس أنّ المراد من الإستثناء الكحل و الخاتم و الخضب، و عن قتادة أنّه الكحل و الخاتم و الخضب، و عن الضحّاك و عطاء أنّه الوجه و الكفّان، و عن الحسن البصرى أنّه الوجه و البنان، و لما نظروا الى كلام هؤلاء المفسّرين زعموا أنّها مستثناة مطلقاً ولو اختياراً، و غفلوا عن الآية الكريمة و لم يدروا أنّ ما ذكره ليس تفسيراً لمفهوم إلاماظهرمنها، لأنّ هذا المفهوم ظاهر لا يحتاج الى تفسير، و مفاده إلا ماظهر بنفسه من غير أن تظهره المرأة اختياراً، و إنّما ذكر المفسّرون المورد الذي يتّفق فيه هذه الضرورة غالباً [و] ليس بين ما ذكره اختلاف ... و قد ذكر بعضهم أنّ المراد إلاماظهر في عادة النساء في عصر النبي (ص) و هذا يرفع الإستهجان في الجملة، لكن لا يصحّ معنى، و ذلك لأنّه يستلزم أن لا تكون آية الحجاب على خلاف عادة الناس ذلك العصر، بل يكون تقريراً لما كانت النساء عليه، فما كانت عادتھنّ على ستره [صار ستره] واجباً شرعاً أيضاً، و ما كان مكشوفاً في عادتھنّ بقي على الجواز مع أنّ الأخبار و السير تدلّ على تغيير عادتھنّ بعد آية الحجاب، فوجب عليهنّ ستر ما لم يكن يسترنه، و كنّ يحتجن بعدھا عمّا لم يكن يحتجن ...»^{۱۸۷۸}.

پاسخ به توضیحات شعرانی از این قرار است:

پاسخ اول- برخلاف استنباط وی معنای "ماظهرمنها" عبارت از "چیز آشکار و نمایان" است و نه "چیزی که گهگاه و به طور ناخودآگاه آشکار می شود" زیرا "ماظهرمنها" در سایر آیات قرآنی همواره در برابر "مابطن" قرار گرفته و چون معنای

۱۸۷۸ - الوافی فیض کاشانی ج ۱۲ ص ۸۱۸ تا ۸۲۰ پاورقی شعرانی بر حدیث ۲۲۲۶۱ چاپ جدید [کتاب النکاح ص ۱۲۱ چاپ قدیم]

"مابطن" عبارت از "چیز پنهان و نهان" است بنابراین عبارت "ما ظهرمنها" به معنای "چیز آشکار و نمایان" و در این آیه به معنای "اعضای آشکار و اندام پیدایا" است. آیات مورد اشاره عبارتند از:

«... لا تقربوا الفواحش ماظهرمنها و مابطن...» (به کارهای زشت آشکار و نهان نزدیک نشوید)^{۱۸۷۹}.

«قل ائما حرم ربی الفواحش ماظهرمنها و مابطن و...» (بگو: پروردگار من فقط زشت‌کاری‌ها را -چه آشکارش [باشد] و چه پنهان- و ... را حرام گردانیده است)^{۱۸۸۰}.
نیز در تکمیل دو مورد بالا: «و ذروا ظاهر الإثم و باطنه...» ([ای مردم!] از گناهان پرهیز کنید، چه آشکار باشد و چه پنهان)^{۱۸۸۱}.

پاسخ دوم- همان‌طور که در شرح آیه آوردیم کسانی که ترجمه‌ای همانند شعرانی دارند نباید تقسیم زینة به ظاهر و باطن را از آیه استخراج کنند زیرا اگر چنین کنند معنای مورد نظر خود از مظهرمنها را زیر سؤال برده‌اند، این در حالی است که تقسیم مذکور از درون خود آیه به دست می‌آید زیرا دیگر قسمت آیه یعنی "لِیَعْلَمَ ما یُخْفینَ من زینتھن" به خوبی گواه وجود زینة مخفی و پنهان بوده و در نتیجه خود آیه قائل به این تقسیم، و اراده‌ی معنای زینة آشکار و اندام ظاهر از مظهرمنها است.

پاسخ سوم- بر اساس معنایی که وی برای مظهرمنها آورده، آیه چنین معنا می‌دهد که اگر ناخودآگاه قسمتی از جامه زنان کنار رفت و وجه، کفین یا قدمین آن‌ها نمایان شد گناهی بر عهده‌شان نیست! در پاسخ باید گفت بعید است آیه در صدد توضیح و اوضحات باشد چرا که اگر انسان می‌توانست جلوی موارد "ناخودآگاه، اتّفاقی، غیرعامدانه، و خارج از کنترل" را بگیرد دیگر اسمش ناخودآگاه و اتّفاقی نبود به ویژه که خود شعرانی نیز تأکید کرده که تکالیف الهی شامل افعال غیراختیاری نمی‌شود بنابراین اگر افعال غیراختیاری و از جمله ظهور ناخودآگاه اندام، مشمول تکلیف و حسابرسی نباشد در این صورت چه نیازی به ذکر این نکته بدیهی و همه‌فهم از جانب قرآن بود. اساساً مگر در

۱۸۷۹ - سوره انعام آیه ۱۵۱، ترجمه الهی قمشہ‌ای

۱۸۸۰ - سوره اعراف آیه ۳۳، ترجمه فولادوند

۱۸۸۱ - سوره انعام آیه ۱۲۰، ترجمه طاهره صفار زاده

باره‌ی ظهور خودبخودی و ناخودآگاه پرسشی به ذهن‌شان خطور کرده بود که قرآن بخواهد از این موارد رفع گناه کند. آن‌ها مگر در حالت ارادی و خودآگاه انگیزه‌ای قوی در امر حجاب داشتند که بخواهند در بارهٔ مواردی که ارادی و عامدانه نیست حساس و نگران باشند. ایشان به گواه همین آیه حتی نسبت به ستر فرج و پایین‌تنه دقت نداشتند (یحفظن فروجهن) چه رسد به این‌که بابت کشف اتفاقی وجه و کفین نگران و پرسشگر باشند!

پاسخ چهارم - حتی اگر ترجمهٔ مظهرمنها به ظهور موردی، اتفاقی و ناخودآگاه درست باشد باز هم چیزی در آیه وجود ندارد که لزوم ستر در حالت آگاهانه را شامل همه‌ی اندام بداند. به ترجمهٔ آیه بنا به همین فرض دقت شود: «زنان نباید زینت و اندام‌شان را آشکار گذارند مگر این‌که ناخودآگاه ظاهر شود» چنان‌که ملاحظه می‌شود اشاره‌ای به ستر تمام یا قسمتی از پیکر وجود ندارد و صرفاً اصل پوشش را مورد توجه قرار داده و رعایت حجاب را اجمالاً و صرفنظر از مواضعش خواستار شده است. استنباط ستر کامل از عبارت "زینت‌شان را آشکار نکنند" ناشی از کم دقتی است. برای پی‌بردن به مواضع ستر می‌بایست به وضعیت زنان عصر پیامبر مراجعه کرد در آن ایام اگر زنی تنه، ران و بازو را می‌پوشانید فرد پوشیده‌ای به شمار می‌آمد و خواست آیه‌ی "لا یبدین زینتهن" را محقق کرده بود بنابراین مراد از "لا مظهرمنها بخشودگی ظهور اتفاقی بخش‌هایی از تنه، ران و بازو است و نه بخشودگی ظهور اتفاقی وجه، کفین و قدمین! (و مو، گردن، ساعد و ساق). ترجمهٔ آیه بر این اساس چنین است: «زنان نباید زینت و اندام [تحت پوشش] را نمایان گذارند مگر این‌که خود [به خود] ظاهر شود».

امضاء رسم رایج؟: اگر "مظهرمنها" را به معنای اندام مشخصی که نمایان بود بگیریم و آیه را چنین ترجمه کنیم: «زنان نباید زینت و پیکرشان را نمایان سازند مگر اندامی که معمولاً ظاهر و آشکارند» در این صورت این سؤال پیش می‌آید که آیا قرآن رسم رایج زنان ماقبل اسلام را امضاء کرده؟ چه، اگر رسم رایج آن‌ها مورد تأیید بود چه نیازی به بیانش وجود داشت؟

پاسخ این است که قرآن رسم رایج "متعهدان" جامعه را تأیید کرد و نه هر رسم

رایجی را؛ زیرا از درون خود آیه می‌توان به وجود دو گروه کلی از زنان مؤمن پی برد: ۱- زنان مؤمن ولی بی‌مبالات- زیرا از عبارت "لایبیدن زینتهن" این‌طور استنباط می‌شود که گروهی از زنان توجّهی به رعایت پوشش نداشتند. ۲- زنان مؤمن و پای‌بند- زیرا از عبارت "إلا مظهرمنها" این‌طور برداشت می‌شود که گروه دیگری از زنان توجه لازم را به رعایت پوشش داشتند و فقط قسمت‌هایی از پیکرشان نمایان بود که در آن زمان، حساسیت برانگیز نبود (در واقع عبارت لایبیدن زینتهن إلا مظهرمنها بر مبنای وجود هریک از این دو گروه انشاء شده است).

بنابراین قرآن از میان دو زیّ فوق، رسم زنان متعهّدی که اهل دقّت در پوشش بودند را تأیید کرد و نه رسم رایج دیگران را؛ و بلکه از زنان گروه اول که رسم رایج‌شان زیّ ولنگارانه بود خواست که شیوه‌شان را تغییر داده و به رسم متعهّدان درآیند.

پایان: بنا بر آنچه گذشت انحصار مواضع جایزالکشف به "وجه وکفّین" نه از معنای اصلی "ماظهرمنها" [اندام آشکار] و نه حتّی از معنای دومش [ظهور ناخودآگاه اندام] به دست می‌آید پس فاقد مابه‌إزاء قرآنی است. این عبارت حتّی از حیث روایی نیز جدّاً مخدوش است که توضیحش در مبحث "بررسی وجه و کفّین در فقه جعفری" آورده شد.

عامل هفتم- تصوّر پرده‌نشینی زنان پیامبر و حضرت فاطمه

الف- پرده‌نشینی زنان پیامبر: مسلمانان گمان می‌کنند زنان پیامبر پوشش کامل و سرتاسری داشتند بطوری‌که هیچ جایی از اندام‌شان نمایان نبود و افزون بر آن برخی دیگر معتقدند آنان پرده‌نشین بودند و ارتباط‌شان با مردان از پشت پرده و حائل بوده و با آن‌ها مواجه نمی‌شدند. بر این اساس، ارتباط زنان پیامبر با جهان خارج از خانه بُریده بود زیرا در بیرون منزل مردان بسیاری تردّد می‌کردند. بنابراین حتّی پیکر کاملاً پوشیده آنان نباید دیده می‌شد و به همین خاطر گفته می‌شود اگر سفری پیش می‌آمد آن‌ها را در هودج و کجاوه، که جای‌گزین اتاق است قرار می‌دادند. پرده‌نشینی زنان پیامبر یا در حجاب شدن‌شان، در بعضی از متون روایی به صورت یک اصطلاح مطرح شده، بطوری‌که وسیله تشخیص زنان پیامبر از سایرین و حتی از کنیزانش بود: «... فقالوا: إن

حجبها [صَفِيَّةُ بِنْتُ حَيِّ] فهي من أمهات المؤمنين و إن لم يحجبها فهي مما ملكت يمينه فلما ارتحل وطأ لها خلفه و مدّ الحجاب بينها و بين الناس»^{۱۸۸۲} و «عن أنس قال نزل الحجاب مبتنى رسول الله (ص) بزینب بنت جحش و ذلك سنة خمس من الهجرة و حجب نساؤه من يومئذ و أنا ابن خمس عشرة»^{۱۸۸۳}.

اما كار به این جا پایان نمی پذیرد زیرا برخلاف گروهی که مخالف تسری حکم پرده نشینی زنان پیامبر به سایر زنان هستند: (منظور از حجاب در این آیه پوشش زنان نیست بلکه حکمی اضافه بر آن است که مخصوص همسران پیامبر بوده و آن این که مردم موظف بودند به خاطر شرایط خاص همسران پیامبر هرگاه می خواهند چیزی از آنان بگیرند از پشت پرده باشد و آنها حتی با پوشش اسلامی در برابر مردم در این موارد ظاهر نشوند البته این حکم در باره زنان دیگر وارد نشده و در آنها تنها رعایت پوشش کافی است ... بنابراین اسلام به زنان مسلمان دستور پرده نشینی نداده و تعبیر پردگیان در مورد زنان و تعبیراتی شبیه به این جنبه اسلامی ندارد)^{۱۸۸۴} اما علی الظاهر بعضی دیگر تمایل دارند این حکم به سایر زنان مؤمن تسری یابد: (هذا الحكم و إن نزل خاصا فی النبی (ص) و أزواجه فالمعنى عام فيه و فی غیره، إذ كنا مأمورين باتباعه و الاقتداء به إلا ما خصه الله به دون أمته)^{۱۸۸۵} به این ترتیب تمام زنانی که به آیین محمدی ایمان می آورند، موظف اند در خانه هاشان حبس شوند و مردان نیز می بایست بر حسن اجرای آن نظارت کنند.

اما باید دانست افسانه پرده نشینی، به تفسیر انحرافی! از "آیه حجاب و اندکی به آیه جلباب" برمی گردد. پرده نشین بودن زنان صدر اسلام و حتی زنان پیامبر، به دلیل "نوع خانه ها، فقدان سرویس های بهداشتی در منازل، مخالفت با اراده خدا دایر بر آفرینش زنان و..." اساساً یک دروغ بزرگ است.

آیه حجاب: در این قسمت بنا نیست که دوباره به شرح آیه پردازم ولی قسمت

۱۸۸۲ - السنن الكبرى نسائی ج ۵، ۵۵۱۰، صحیح بخاری ۴۶۹۵

۱۸۸۳ - الدر المنثور ج ۵ ص ۲۱۳

۱۸۸۴ - تفسیر نمونه (آیه ۵۳ سوره احزاب)

۱۸۸۵ - احکام القرآن جصاص ج ۳ ص ۴۸۳

اصلی آیه را به صورت گذرا توضیح می‌دهم تا مشخص شود که آیا از این آیه می‌توان حکم پرده‌نشینی زنان، و حتی زنان پیامبر را استخراج کرد؟ قسمت اصلی آیه چنین است: «إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ»^{۱۸۸۶}. این آیه خطاب به مردان است و می‌گوید اگر می‌خواهید از زنان پیامبر چیزی بگیرید یا از آن‌ها درخواستی دارید، همین‌طوری سرتان را نیندازید پایین و وارد خانه‌های فاقد درب آنان شوید چرا که ممکن است آن‌ها برهنه باشند و یا در وضعیتی قرار داشته باشند که دوست ندارند در آن حالت، کسی آن‌ها را ببیند بنابراین باید پشت حائل ورودی (یعنی پرده‌ی آویزان بر درگاه یا دیوار حصیری مقابل درگاه) توقف کنید سپس آن‌ها را صدا بزنید یا پرسش و تقاضای‌تان را مطرح کنید. در این هنگام طبیعی است همسر پیامبر که درون خانه است اگر در وضعیت نامناسبی باشد ابتدا خود را آماده می‌کند و سپس بیرون می‌آید و پاسخ شما را می‌دهد و اگر نمی‌توانست خود را به راحتی جمع‌وجور کند ممکن است از همان داخل خانه پاسخ شما را بدهد... بنابراین ترجمه آیه چنین است: «و هنگامی که شما مردان خواهان کالا یا چیزی از زنان پیامبر هستید (و یا پرسش و تقاضایی از آن‌ها دارید) [نباید سرزده وارد اتاق آنان شده و به طرح تقاضای‌تان پردازید بلکه] باید [آن‌ها را] از پس حائل و حاجبی [صدا بزنید و] خواسته خود را مطرح کنید».

اما ناخواسته از همین آیه‌ی ساده، بدترین تفسیر را روا داشتند و عملاً جنایت بزرگی را رقم زدند غافل از آن‌که در این عبارت هیچ درخواستی از زنان پیامبر نشده! بلکه مخاطب کلام، مردان مراجعه‌کننده به منزل پیامبرند. در واقع روی سخن متوجه مردان است و نه زنان حضرت! متأسفانه از مطلبی به این سادگی، حکمی به آن پیچیدگی را استخراج کردند. تفسیر نمونه، نه قاطعانه اما تا حدود زیادی به این مسئله توجه کرده: «... این دستور خاص به آن‌ها [زنان پیامبر] داده شد و یا "به تعبیر دیگر به مردم داده شده" که به هنگام تقاضای چیزی از آن‌ها با آن‌ها از پشت پرده تقاضای خود را مطرح کنند».

بنابراین حکم آیه‌ی حجاب، "مانع و ترمزی بود نسبت به ورود سرزده‌ی مردان به

اتاق همسران پیامبر" و نه این که "مانعی باشد نسبت به خروج همسران پیامبر از منزل!" حتی مطابق مواردی از شأن نزول‌های آیات حجاب و جلباب، پس از این که آیه حجاب نازل شد باز هم زنان پیامبر به بیرون تردد می‌کردند و علی‌رغم اعتراض برخی نسبت به این تردد، آیه دیگری نازل شد که در پی آن پیغمبر^(ص) رسماً اعلام کرد که اجازه خروج همسرانش کمافی‌السابق ادامه دارد: «... خرجت سودة بعد ما ضرب الحجاب لحاجتها... فرآها عمر فقال يا سودة... فانظري كيف تخرجين فانكفأت راجعة... فأوحى الله اليه ثم رُفِع عنه ... فقال: أنه قد أذن لكن أن تخرجن لحاجتكن»^{۱۸۸۷}.

آن چه گفته شد برای نفی وجود پرده‌نشینی در "زمان پیغمبر" است اما این که پس از رحلت حضرت و اتمام نزول قرآن، چه چیزهایی به وجود آمد ربطی به قرآن و پیامبر ندارد ولو زاننش به دلیل برداشت‌های نادرست از آیات و یا به هر دلیل دیگر پرده‌نشینی شده باشند زیرا اصل، زمان حضرت است. حتی ممکن است چنین پدیده‌ای پس از حضرت نیز در مورد آنان به وقوع نپیوسته بلکه زائیده‌ی آمال حدیث‌سازان و استنباطات ناصحیح در دهه‌های بعد باشد.

ب- **حجاب فاطمه:** مشهورترین کلامی که در باره حجاب زهرا در ذهن عام و خاص نقش بسته، این است که وی خود را حتی از فرد نابینایی در پرده کرد و در توجیه عملش گفت: اگر او مرا نمی‌بیند من که او را می‌بینم. یکی دیگر از سخنان نسبتاً مشهور در باره او این است که وی معتقد بود بهترین زن کسی است که مردان را نبیند و مردان نیز نتوانند وی را ببینند.

این تصویری است که از فاطمه، به عنوان الگوی زنان مسلمان، در ذهن‌مان حک شده است!

اما در پاسخ باید گفت نه تنها دو حدیث فوق، مردود و جعلی است بلکه در مقابل آن روایاتی در مورد حضرت وجود دارد که گویای پوششی به مراتب کم‌تر از زنان مؤمن کنونی است.

شرح مطالب پیرامون میزان پوشیدگی حضرت را در عناوین: حضرت فاطمه (انتهای

بخش اول)، شخص زهرا (اواخر فصل ۲ از بخش ۳) و در لابلای: عورة شمردن زنان (ابتدای فصل ۱ بخش ۳)، تلفیق آراء مطابق و حدّ اقلّی (انتهای فصل ۳ از بخش ۳) و نیز در ضمن گام‌ها (گام ۲ تا ۴ از فصل ۲ در بخش ۳) ملاحظه کنید.

عامل هشتم - شخصیت عمر بن خطاب

رفتار و آرای که تا به حال به صورت جسته و گریخته از عمر آوردن نشان می‌دهد که وی تا چه حدّی نسبت به پوشش زنان حسّاس بود. صراحت روایات نشان می‌دهد در حالی که پیامبر^(ص) موضع خاصی در قبال بسیاری از موارد مربوط به پوشش زنان نداشت و بلکه به راحتی از کنار آن‌ها می‌گذشت اما او حتّی در حضور و مقابل پیامبر خواهان تشدید و تغلیظ پوشش آنان می‌شد.

وی خواهان پرده‌نشینی کامل زنان به ویژه زنان پیامبر بود و در این امر آن‌قدر پافشاری داشت که "به زعم بعضی!" آیه حجاب، با همان تفسیر رایجی که از آن می‌کنند، در اثر همین پافشاری نازل شد. رأی نهایی‌تر او این بود که زنان باید به گونه‌ای مخفی و پنهان از دیده‌ها باشند که چشم هیچ مردی به آن‌ها نیفتند.

درست است که عمر تنها صحابه‌ای نیست که نسبت به پوشش زنان سخت‌گیری داشت اما باید پذیرفت که رأی و اراده وی بیش از هر کس دیگری در این باب تأثیرگذار بوده است زیرا سه سال پس از رحلت پیامبر به حکومت رسید و آراءش ملاک عمل قرار گرفت، سپس آیات قرآن به نفع همین آراء تفسیر و توجیه شد و چه بسا جاعلان حرفه‌ای، با توجه به روحیاتی که از وی سراغ داشتند، دست به جعل روایات دیگری به نام او زده باشند.

بنابراین آنچه امروزه در باره موضع عمر نسبت به پوشش زنان در اختیار ما است از دو نوع روایت پدید آمده: اول - روایاتی که واقعاً سخن خود اوست. دوم - روایاتی که جاعلان حدیث، با توجه به شناختی که از وی در نقل‌های تاریخی به دست آورده بودند ساخته‌اند. ولی ما به راحتی نمی‌توانیم روایات واقعی عمر را از روایات جعلی منسوب به وی تمیز دهیم اما آنچه مهم است این‌که شخصیت عمر بن خطاب و روایات منسوب به

وی، چه واقعی چه جعلی، از تأثیرگذارترین علل در تشدید حجاب زنان است. اینک به شماری از اقدامات و آراء منسوب به وی اشاره می‌کنم ولی برای پرهیز از اطاله کلام به نقد مجددشان نمی‌پردازم چرا که در خلال کتاب توضیحات لازم در باره‌شان داده شده است:

۱- جداسازی گرمابه (یا وضوخانه‌ی) زنان و مردان از یکدیگر:

عن أبي سلامة السلمی قال رأيت عمر بن الخطاب أتى حياضا عليها الرجال و النساء يتوضؤون جميعا فضربهم بالدرّة ثم قال لصاحب الحوض: (اجعل) للرجال حياضا و للنساء (حياضا) ثم لقي عليا فقال ما ترى؟ فقال: أرى إنما أنت راع فإن كنت تضربهم على غير ذلك فقد هلكت و أهلكت^{۱۸۸۸}.

ترجمه: عمر وارد محوطه حوضی شد که زنان و مردان با همدیگر "مشغول نظافت تن و بدن" (یا مشغول وضوء و دست‌نماز) بودند. عمر آنها را با تازیانه زد (و از محل دور کرد) و به گرمابه‌دار گفت: برای مردان و زنان، حوض جداگانه‌ای درست کن...

۲- جداسازی حمام زنان مسلمان از زنان اهل کتاب:

قال عبادة بن نسي: و كتب عمر الى أبي عبيدة بن الجراح: أنه بلغني أن نساء اهل الذمة يدخلن الحمامات مع نساء المسلمين؛ فامنع من ذلك، و حلّ دونه فانه لا يجوز أن تری الذمّية عربيّة المسلمة^{۱۸۸۹}.

ترجمه روایتی مشابه: عباده گفت: عمر خطاب نامه نبشت به ابو عبیده جراح آن جا که او عامل بود، گفت: شنیدم که زنان اهل کتاب با زنان مسلمانان به یک جای به گرمابه می‌شوند، تمکین مکن ایشان را از آن که با زنان مسلمانان به گرمابه روند، و اندام ایشان ببینند. او کس فرستاد و منع کرد^{۱۸۹۰}.

۳- ناراضی بودن از حضور همسرش در مسجد:

گزارش این مورد در خلال سخنان مرتضی مطهری آورده می‌شود.

۴- علاقه شدید به پرده‌نشینی زنان پیامبر، و دیده نشدن آنها توسط هیچ چشمی:

۱۸۸۸ - کنز العمال ۲۷۴۸۲

۱۸۸۹ - تفسیر قرطبی ج ۱۲ ص ۲۳۳ (آیه ۳۱ سوره نور)

۱۸۹۰ - تفسیر ابوالفتوح رازی ج ۱۴ ص ۱۲۶ (آیه ۳۱ سوره نور)

قیل إن عمر کان یحب ضرب الحجاب علیهن محبة شديدة و کان یذکره كثيراً و یود أن ینزل فیہ و کان یقول لو أطاع فیکن ما رأتن عین^{۱۸۹۱}.

ترجمه: عمر علاقه زیادی داشت که همسران پیامبر پرده‌نشین شوند و این مطلب را مرتب یادآوری می‌کرد و دوست داشت در این باره آیه‌ای نازل شود و می‌گفت: اگر اختیار با من بود و از من اطاعت می‌شد، هیچ چشمی شما را نمی‌دید.

۵- نهی مستقیم زنان پیامبر از تردد در جامعه، و حتی حضور در مساجد:

عن الشعبي قال مر عمر علی نساء النبی^(ص) و هن مع نساء فی المسجد فقال لهن احتجین فان لکن علی النساء فضلا کما أن لزوجکن علی الرجال فضلا فلم یلبثوا الا یسیرا حتی أمروا بالحجاب^{۱۸۹۲}.

ترجمه: عمر بر همسران پیامبر که به همراه گروهی دیگر از زنان در مسجد بودند گذر کرد و به آن‌ها گفت: به پرده درآیید چرا که شما نسبت به سایر زنان فضل و برتری دارید چنان‌که همسر شما [یعنی رسول‌الله] بر سایر مردان فضیلت دارد...

۶- توصیه به پیامبر در خصوص اجرای پرده‌نشینی همسرانش:

فقال عمر لو اتخذت حجابا فان نساءک لسن کسائر النساء و هو أظهر لقلوبهن فانزل الله تعالی ...^{۱۸۹۳}.

ترجمه: عمر به پیامبر گفت ای کاش پرده و حجابی قرار دهی چرا که زنان تو مانند سایر زنان نیستند و این کار به پاکی دل‌شان بیشتر کمک می‌کند.

قال [عمر]: یا رسول‌الله یدخل علیک البر و الفاجر فلو أمرت امهات المؤمنین بالحجاب فنزلت^{۱۸۹۴}.

ترجمه: عمر گفت: ای رسول‌الله! مردان نیک و فاجر (هر دو) بر تو وارد می‌شوند پس ای کاش مادران مؤمنین [یعنی همسرانت] را به حجاب [و پرده‌نشینی] فرمان دهی...

۷- ادعای نزول آیه حجاب در پی درخواست و پافشاری وی:

۱۸۹۱ - تفسیر کشف ج ۳ ص ۵۵۵ (آیه ۵۳ سوره احزاب) + تخريج الاحادیث ج ۳ ص ۱۲۶

۱۸۹۲ - تخريج الاحادیث و الآثار ج ۳ ص ۱۲۷ + ص ۱۲۶

۱۸۹۳ - الدر المنثور ج ۵ ص ۲۱۳ (آیه ۵۳ سوره احزاب)

۱۸۹۴ - تفسیر کشف ج ۳ ص ۵۵۵ (آیه ۵۳ سوره احزاب)

روی الطبری فی تفسیره... عن ابن مسعود قال أمر عمر نساء النبی^(ص) بالحجاب فقالت زینب یا بن الخطاب انک لتغار علینا و الوحی ینزل فی بیوتنا فأنزل الله تعالی " و اذا سألتموهن متاعا فسئلوهن من وراء حجاب " الآیة^{۱۸۹۵}.

ترجمه: عمر، زنان پیامبر را به حجاب و پرده‌نشینی امر کرد و زینب (همسر پیامبر) در پاسخ گفت: ای پسر خطاب تو نسبت به ما غیرتمند شدی؟! در حالی که وحی در خانه‌های ما نازل می‌شود پس خدا آیه " و اذا سألتموهن متاعا فسئلوهن من وراء حجاب " [آیه حجاب] را نازل کرد.

روی أنه مر علیهن و هن مع النساء فی المسجد فقال لهن احتجبن فإن لکن علی النساء فضلا کما أن لزوجکن علی الرجال فضلا فقالت زینب یا بن الخطاب انک لتغار علینا و الوحی ینزل فی بیوتنا فلم یلبثوا الا یسیرا فنزلت^{۱۸۹۶}.

ترجمه: عمر بر زنان پیامبر که به همراه زنان دیگر در مسجد حضور داشتند گذر کرد و به آن‌ها گفت: "به پرده در شوید به درستی که مر شما را بر زنان دیگر فضلی است همان‌طور که همسران بر مردان دیگر فضل دارد" پس زینب بگفت: "ای پسر خطاب آیا در کار ما واری می‌کنی و غیرت به خرج می‌دهی در حالی که قرآن در خانه‌های ما نازل می‌شود" پس دیری نپایید که آیه حجاب نازل شد.

عن ابن عباس قال دخل رجل علی النبی^(ص) فاطال الجلوس فقام النبی^(ص) مرارا کی یتبعه و یقوم فلم یفعل فدخل عمر فرأی الرجل و عرف الکراهیة فی وجه رسول الله^(ص) فنظر الی الرجل المقعد فقال لعلک آذیت النبی^(ص) ففطن الرجل فقال النبی^(ص) لقد قمت مرارا کی یتبعنی فلم یفعل فقال عمر لو اتخذت حجابا فان نساءک لسن کسائر النساء و هو أظهر لقلوبهن فانزل الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوت النبی^(ص) الآیة فارسل الی عمر فاخبره بذلك^{۱۸۹۷}.

ترجمه: (در پی طولانی شدن حضور مردی در خانه پیامبر، و شرم حضرت از معذور داشتن او، عمر وارد شد و پس از آن‌که آن مرد را با توضیح مطلب معذور کرد به پیامبر

۱۸۹۵ - تخرج الاحادیث ج ۳ ص ۱۲۷

۱۸۹۶ - تخریج الاحادیث ج ۳ ص ۱۲۶

۱۸۹۷ - الدر المنثور ج ۵ ص ۲۱۳

گفت: ای کاش حجاب و حائلی برگیری زیرا زنان تو مانند زنان دیگر نیستند و این کار دل آن‌ها را پاک تر می‌دارد. در پی این حادثه آیه حجاب نازل گردید و پیامبر به نزد عمر فرستاد و وی را از موضوع آگاه ساخت.

قال [عمر]: یا رسول الله (ص) یدخل علیک البار و الفاجر فلو أمرت أمهات المؤمنین بالحجاب فنزلت^{۱۸۹۸}.

ترجمه: عمر گفت "ای رسول خدا، افراد جورواجور (مردان نیک و فاجر) بر تو وارد می‌شوند پس ای کاش مادران مؤمنین را به وسیله حجاب و پرده [از مراجعه کننده‌ها] جدا کنی" در پی این حادثه آیه [حجاب] نازل شد.

روی مجاهد عن عائشة قالت: كنت آكل مع النبي (ص) حيساً في قعب فمر بنا عمر فدعا فأكل فأصابت إصبعه إصبعي، فقال: "حسّ لو أطاع فيكنّ ما رأتك عین" فنزل الحجاب^{۱۸۹۹}.

ترجمه: عایشه گفت: با پیامبر (ص) غذایی می‌خوردیم که عمر گذر کرد و پیامبر او را دعوت کرد پس او نیز به غذا خوردن با ما مشغول شد و در این حین انگشت عمر به انگشت من اصابت کرد. پس عمر گفت: "اگر در مورد شما زنان، از من حرف شنوی می‌شد هیچ چشمی شما را نمی‌دید" در پی این واقعه آیه حجاب نازل شد.

أن عائشة زوج النبي قالت: كان عمر بن الخطاب يقول لرسول الله (ص): احجّب نساءك، قالت: فلم يفعل، و كان ازواج النبي يخرجن ليلا الى ليل قبل المناصع فخرجت سودة بنت زمعة، و كانت امرأة طويلة فرآها عمر بن الخطاب و هو في المجلس فقال: عرفتك يا سودة، حرصاً على أن ينزل الحجاب، قالت: فانزل الله عز وجل آية الحجاب^{۱۹۰۰}.

ترجمه: عایشه همسر پیامبر گفت: عمر بن خطاب به رسول خدا می‌گفت: زنان را در پرده ببر (یا بپوشان) اما حضرت چنین کاری نکرد. همسران پیامبر هر شب برای قضای حاجت از خانه به سمت مناصع خارج می‌شدند. یک بار سوده (همسر پیامبر) که زن بلند قامتی بود [برای قضای حاجت به سمت مناصع] بیرون رفت. عمر بن خطاب (نیز)

۱۸۹۸ - تخريج الاحاديث ج ۳ ص ۱۲۶

۱۸۹۹ - مجمع البيان (آیه ۵۳ سوره احزاب)

۱۹۰۰ - صحيح بخاری ح ۵۷۷۱

که آنجا نشسته بود سوده را دید و به طمع نزول آیه‌ای در باره حجاب، خطاب به سوده گفت: ای سوده شناختمت. عایشه گفت: در پی همین جریان، خدا آیه حجاب را فرو فرستاد.

توضیح مختصر: در مباحث علوم قرآنی به موضوعی به نام "موافقات عُمر" برمی‌خوریم که مراد آیاتی است که سازگار با خواست عمر بن خطاب نازل شد. از جمله این موافقات، یکی همین آیه حجاب را می‌دانند. اینک به سایر مصادیق موافقات عمر کاری ندارم ولی همان‌طور که ملاحظه کردید جاعلان حدیث برای انتساب آیه حجاب به عمر، و این‌که آیه در پی رأی و پافشاری عمر نازل شده، دست به ساخت روایات و شأن نزول‌هایی زدند که حتی با یکدیگر نیز موافقت ندارند بطوری‌که سرانجام مشخص نیست که آیه حجاب در پی کدام اقدام عمر نازل گردید به ویژه که در پایان هر یک از این شأن نزول‌های ساختگی، آمده است که آیه حجاب در پی این حادثه نازل گردید. گفتنی است علاوه بر شأن نزول‌هایی که در آن‌ها برای عمر بن خطاب نقش اول قائل شدند همچنین شأن نزول‌های دیگری وجود دارد که نامی از وی در آن دیده نمی‌شود که این نیز بر بی‌اعتمادی نسبت به ادعای فوق می‌افزاید. متأسفانه در روایت اخیر شاهد به رخ کشیدن عمر در برابر رسول‌الله هستیم آن‌جا که پیامبر با درخواست عمر [احجب نساءک] موافقت نکرد [فلم یفعل] ولی آیه به نفع عمر نازل گردید [فانزل الله عزوجل آیه الحجاب].

اگر بخواهیم از میان شأن‌نزول‌ها گزارشی که در مخالفت با مضمون آیه نباشد را انتخاب کنیم با روایتی روبرو می‌شویم که طی آن سوده همسر پیامبر پس از نزول آیه حجاب برای انجام کاری بیرون رفت که با اعتراض عُمر مواجه شد. سوده برخورد عمر را به پیامبر شرح داد. در این حال بر حضرت آیه جدیدی نازل شد و نتیجه‌اش این بود که پیامبر^(ص) پس از اتمام وحی فرمود: "خدا به شما اجازه داده که برای برآوردن نیازتان از منزل خارج شوید" و این مهر ابطالی است بر تمام تلاش‌های جاعلان حدیث که سعی داشتند خواست رد شده‌ی عُمر توسط قرآن و رسول را، بدل به ضد آن کنند. متن روایت: عن عائشة، قالت: خرجت سودة بعد ما ضرب الحجاب لحاجتها و كانت امرأة جسيمة لا تخفى على من يعرفها فرآها عمر بن الخطاب فقال: يا سودة أما والله ما تخفين

علینا فانظری کیف تخرجین قالت: فانكفأت راجعة و رسول الله (ص) فی بیتی و أنه لیتعشی و فی یده عرق فدخلت فقالت: یا رسول الله انی خرجت لبعض حاجتی فقال لی عمر کذا و کذا قالت: فأوحی الله الیه ثم رُفِع عنه و إن العرق فی یده ما وضعه . فقال أنه قد أذن لکن أن تخرجن لحاجتکن^{۱۹۰۱}.

ترجمه: عایشه گوید: بعد از نزول آیه حجاب، سوده (همسر پیغمبر) برای کاری که داشت از منزلش بیرون رفت سوده که زن چاقی بود نمی توانست خود را از کسانی که او را می شناختند پنهان کند بنابراین عمر بن خطاب او را دید، گفت: ای سوده! قسم به خدا نمی توانی خودت را از ما پنهان کنی، بین چطور از منزل بیرون آمده‌ای؟! عایشه گوید: سوده به خانه برگشت پیغمبر (ص) در منزل من مشغول شام خوردن بود ... سوده وارد شد گفت: ای رسول خدا! من برای کار مورد نیاز از منزل بیرون رفتم، عمر این حرف‌ها را به من گفت، عایشه گوید: در این اثنا وحی بر پیغمبر (ص) نازل شد وقتی که وحی تمام شد و سنگینی آن از پیغمبر (ص) رفع گردید ... گفت: خداوند به شما زنان اجازه داد که برای انجام کارهای مورد نیاز از منزل بیرون بروید^{۱۹۰۲}.

گفتنی است دوباره وارد بحث محتوایی آیه، و بیان عدم ارتباط آن با چیزی که در شأن نزول‌های جعلی آمده است نمی‌شوم چرا که به حد کافی در این باره صحبت کرده‌ام.

۸- برهنه‌گذاران زنان، با هدف خارج نشدن از خانه:

عن عمر قال: استعینوا علی النساء بالعری فان المرأة اذا عریت لڑمت بیته^{۱۹۰۳}.

ترجمه: عمر گفت: با برهنه نگاه داشتن زنان، به مقابله با آن‌ها بپردازید زیرا اگر زن عریان بماند ملازم خانه می‌شود [و از آن خارج نمی‌گردد].

عن عمر قال: استعینوا علی النساء بالعری ان احداهن ان کثرت ثیابها و حسنت زینتها أعجبها الخروج^{۱۹۰۴}.

ترجمه: عمر گفت: جلوی زنان را به وسیله برهنگی بگیرید. به درستی که اگر کسی

۱۹۰۱ - صحیح بخاری ح ۴۴۲۱، الدرالمثور (سوره احزاب آیه ۵۹)

۱۹۰۲ - ترجمه فارسی اللؤلؤ و المرجان ح ۱۴۰۲

۱۹۰۳ - کنز العمال ۴۵۹۲۰

۱۹۰۴ - کنز العمال ۴۵۹۱۴

از آن‌ها لباسش زیاد شود و زینتش نیکو گردد دوست دارد که از خانه بیرون رود.

۹- ممنوعیت خروج زنان از منزل؛ حتی برای تشییع جنازه عزیزان:

عن أبي هريرة أن النبي (ص) كان في جنازة فرأى عمر امرأة فصاح بها فقال النبي (ص):
دعها يا عمر فإن العين دامعة و النفس مصابة و العهد قريب^{۱۹۰۵}.

ترجمه: پیامبر (ص) در مراسم تشییع و خاکسپاری فردی شرکت کرده بود. عمر [نیز که در آن‌جا حاضر بود] زنی را [که از بستگان متوفی بود] مشاهده کرد پس بر سر آن زن فریاد زد [که چرا بیرون آمده‌ای]. اما پیامبر گفت: ای عمر! او را واگذار؛ زیرا گریان، مصیبت‌زده و تازه‌داغدار است.

۱۰- ترس زنان حاضر در نزد پیامبر از عمر به دلیل تندخویی‌اش:

...أن أباه سعد بن أبي وقاص، قال: استأذن عمر علي رسول الله (ص) و عنده نساء من قريش، يُكَلِّمَنَّهُ و يستكثرنه، عالية أصواتهن [على صوته] فلما استأذن عمر قمن يبتدرن الحجاب، فأذن له رسول الله (ص)، و رسول الله (ص) يضحك، فقال عمر: أضحك الله سنك يا رسول الله، قال: عَجِبْتُ من هولاء اللاتي كنَّ عندي فلما سمعن صوتك ابتدرن الحجاب قال عمر: فأنت يا رسول الله كنت أحقَّ أن يهبن ثم قال: أي عدوات انفسهن، أتتهبنني و لاتتهبن رسول الله؟ قلن: نعم أنت أفظ و أغلظ من رسول الله قال رسول الله (ص): [ايها يا ابن الخطاب] والذی نفسہ بيده ما لقيک الشيطان قطَّ سالکاً فجاً الا سالکاً فجاً غیر فجک^{۱۹۰۶}.

ترجمه: عمر بن خطاب درخواست ورود از رسول الله کرد در حالی که نزد رسول الله زنانی از قریش بودند که با حضرت صحبت می‌کردند. زنان، زیاد سخن می‌گفتند و طنین صدای‌شان نیز بلندتر از صدای رسول الله بود. چون عمر اذن دخول خواست، آنان اقدام به حجاب (و رفتن به پشت پرده) کردند. حضرت به عمر اجازه ورود داد در حالی که مشغول خندیدن بود. پس عمر گفت: خدا شما را همیشه خندان کند. رسول خدا گفت: در شگفت هستم از این زنانی که نزد من بودند و هنگامی که صدای تو را شنیدند مبادرت به حجاب (و رفتن به پشت پرده) کردند. عمر گفت: ای رسول خدا، سزاوارتر این است که از

۱۹۰۵ - سنن ابن‌ماجه ۱۵۸۷

۱۹۰۶ - صحیح بخاری ۳۰۵۱ + ۳۴۰۷ و ۵۶۲۱

تو بترسند. سپس عمر [خطاب به آن زنان] گفت: ای دشمنان خود! آیا از من می‌ترسید ولی از رسول خدا ترس و حذر ندارید؟ زنان گفتند: بله [زیرا] تو از رسول خدا تندخوتر و خشن‌تر هستی. رسول خدا خطاب به عمر گفت: (بس کن ای پسر خطاب! [و اینقدر تند نرو]) سوگند به کسی که جانم در دست اوست، شیطان [با این رویه‌ات] هرگز به جاده و دره‌ای که تو در آن قرار داری در نمی‌آید [؟ ابهام در شرح جمله پایانی].

۱۱- تعصّب عمر در کلام مرتضی مطهری:

سخن مطهری از این قرار است: «پیغمبر اکرم زنان را اجازه می‌داد که به خاطر حاجتی که دارند بیرون روند و کار خویش را انجام دهند. سوده دختر زمعه، همسر رسول خدا زنی بلندبالا بود. یک شب با اجازه رسول خدا از خانه به خاطر کاری بیرون آمد. با این‌که شب بود عمرین خطاب سوده را به خاطر بلندبالایش شناخت. عمر در این جهت تعصب شدیدی داشت و همواره به پیغمبر توصیه می‌کرد اجازه ندهد زنان بیرون روند. عمر با لحن خشنی به سوده گفت: تو خیال کردی که ما ترا نشناختیم؟! خیر شناختم. پس از این در بیرون آمدن خود دقت بیشتری بکن. سوده از همان‌جا مراجعت کرد و ماجرا را به عرض رسول خدا رساند در حالی‌که رسول خدا مشغول شام خوردن بود و استخوانی در دستش بود طولی نکشید که حالت وحی بر آن حضرت عارض شد پس از بازگشت به حالت عادی فرمود: (انّه قد اذن لکنّ أنّ تخرجن لحوائجکن. یعنی اجازه داده شد به شما که اگر حاجتی دارید بیرون روید). آن‌چنان که مجموعاً از تواریخ و نقل‌های حدیثی برمی‌آید در میان صحابه رسول خدا، عمرین الخطاب -همچنان‌که مقتضای طبیعت‌هائی خشک و خشن از طراز اوست- در مورد زنان فوق‌العاده سخت‌گیر و طرفدار خانه‌نشینی کلی آن‌ها بوده است. جاحظ در البیان و التبیان جلد ۲ صفحه ۹۰ و جلد ۳ صفحه ۱۵۵ از عمر نقل می‌کند که: (اکثروا لهنّ من قول لا فانّ نعم لیضریهنّ علی المسألة. یعنی بیشتر به زن‌ها "نه" بگوئید زیرا "بلی" آنان را در خواهش جری‌تر می‌کند). در تفسیر کشاف ذیل آیه ۵۳ سوره احزاب می‌نویسد: (عمر خیلی علاقه‌مند بود که زنان رسول خدا در پرده باشند و بیرون نروند، زیاد این مطلب را به میان می‌گذاشت. به زنان پیغمبر می‌گفت: اگر اختیار با من بود چشمی شما را نمی‌دید. یک روز بر آنان

گذشت و گفت آخر شما با سایر زنان فرق دارید همچنانکه شوهر شما با سایر مردان فرق دارد. بهتر است به پرده درشوید. زینب همسر رسول خدا گفت: پسر خطاب! وحی در خانه ما نازل می‌شود و آن‌گاه تو نسبت به ما غیرت می‌ورزی و تکلیف معین می‌کنی؟! در سنن ابن‌ماجه باب ما جاء فی البكاء علی المیت حدیث شماره ۱۵۸۷ می‌نویسد: رسول‌خدا در تشییع جنازه‌ای شرکت کرد. زنی از کسان متوفی شرکت کرده بود. عمر بر آن زن نهیب زد رسول‌خدا فرمود: ولش کن ای عمر! چشم گریان و دل داغدار و عهد قریب است. از این‌گونه جریان‌ها در تاریخ زندگی عمر زیاد یافت می‌شود حتی نقل کرده‌اند که: عاتکه، همسر عمر، دائماً با او برای رفتن به مسجد در کشمکش بود. عمر نمی‌خواست او شرکت کند اما او اصرار داشت شرکت کند. عاتکه نمی‌خواست نهی شوهرش را تمرد کند، عمر هم نمی‌خواست نهی صریح کند، دلش می‌خواست وقتی که در مقابل تقاضای عاتکه سکوت می‌کند، عاتکه به مسجد نرود. این بود که در مقابل درخواست عاتکه سکوت می‌کرد و لب از لب نمی‌جنبانید. اما عاتکه می‌گفت به خدا قسم مادامی که صریحاً نهی نکنی خواهم رفت و می‌رفت»^{۱۹۰۷}.

پایان سخن: آنچه در این یازده شماره آوردم بیان‌گر روحیات صحابه‌ای است که "صرفنظر از قرآن و رسول‌الله" خواهان تشدید پوشش زنان بود یعنی چنین پیداست که وی، پیش از آشنایی و دریافت "مضامین قرآنی و رهنمودهای نبوی" خودش صاحب تفکری در مورد زنان بوده است و درست به همین دلیل آراء و رفتار و اقدامات وی در مورد پوشش زنان، نمی‌تواند مبنای عمل مؤمنان قرار گیرد چرا که بسیاری از آن‌ها را از قرآن و رسول^(ص) اخذ نکرده است!

تفاوت روحیات و ویژگی‌ها امری طبیعی است اما این موضوع در مورد عمر بن خطاب از آن رو حائز اهمیت است که وی پس از سه سال از رحلت رسول‌الله حاکم جامعه اسلامی شد و در واقع اندیشه‌ها و ویژگی‌های او بر کرسی حکومت نشست و کاملاً قابل انتظار است که مدار حرکت او علاوه بر قرآن و پیامبر^(ص) همچنین آراء و روحیات خودش نیز باشد زیرا وی چنان‌که ملاحظه شد حتی در زمان حیات رسول^(ص)

و هنگام نزول قرآن، دارای فتواهایی مخصوص به خود و فارغ از قرآن و رسول بود بنابراین انتظار عمل مو به مو از وی بر طبق قرآن و سنت، انتظاری غیرواقعی می‌نماید. این تحلیل را آوردم تا بدانید بسیاری از احکام مربوط به پوشش و حجاب زنان، برگرفته از آراء و فتاوی‌ای عُمُر است که با گذر زمان جنبه "شرعی و دینی" نیز گرفت زیرا هم شخص خودش به دلیل این‌که صحابه رسول و حاکم قریب‌العهد وی بود اعتبار و جایگاه ویژه‌ای داشت و هم این‌که فقهای پس از وی با پیش زمینه‌ی آراء و دستورات وی به سراغ بررسی آیات قرآن می‌رفتند و بدین ترتیب آراء وی، عملاً جای‌گزین حکم شرعی حجاب و پوشش گردید.

این سخنان را با هدف تخریب شخصیت عمر بن خطاب بیان نکردم زیرا ما هرگز از "غلاة" شیعه که به دشمنی با خلفا می‌پردازند و امامان را به اوصاف غلوآمیز متصف می‌کنند نیستیم. در این جا بد نیست به روایتی اشاره کنم: امام سجاد با استناد به آیات ۸ تا ۱۰ سوره حشر، خطاب به کسانی که در حضور او به ابوبکر و عمر ناسزا گفتند چنین واکنش نشان داد: «آیا شما از بینوایان مهاجری هستید که دست از سرزمین و اموال خود کشیدند و فضل الهی و خشنودی او را جستند و خدا و رسول او را یاری دادند؟ [ر.ک: آیه ۸] گفتند: نه. فرمود: آیا شما از آن کسانی هستید که پیش از ایشان در (مدینه) در خانه خود بودند و قبل از این ایمان آورده بودند و کسانی را که به سوی‌شان مهاجرت کردند دوست داشتند؟ [ر.ک: آیه ۹] گفتند: نه. آن‌گاه فرمود: اینک شما خود اعتراف کرده‌اید که نه از (مهاجران) هستید و نه از این (انصار). پس اکنون من گواهی می‌دهم که شما از آن گروه سوئی نیز نیستید که خداوند در باره‌شان می‌فرماید: کسانی که پس از آنان آمدند و می‌گویند پروردگارا ما را پیامرز و نیز برادران ما را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند. و (پروردگارا) در دل‌های ما هیچ کینه‌ای نسبت به ایمان‌آوردگان قرار مده [ر.ک: آیه ۱۰]. اینک از حضور من برخیزید که خداوند نه شما را برکت دهد نه به همدیگر نزدیک‌تان سازد. شما اسلام را به مسخره گرفته‌اید و از پیروان آن نیستید»^{۱۹۰۸} (متن اصلی: و جاء عنه [عن الامام علی بن الحسین] أن جماعة من الشيعة نالوا من أبي بكر و

عمر فی مجلسه فقال لهم: أخبروني أنتم من المهاجرين الأولين الذين اخرجوا من ديارهم وأموالهم يبتغون فضلاً من الله ورضواناً وينصرون الله ورسوله؟ قالوا: لا، قال: أفانتم من الذين تبوءوا الدار والایمان من قبلهم يحبون من هاجر اليهم؟ قالوا: لا، فقال لهم: أما أنتم فقد أقررتم على أنفسكم وشهدتم بأنكم لستم من هؤلاء ولا من هؤلاء وأنا أشهد أنكم لستم من الفرقة الثالثة الذين قال الله فيهم: "والذين جاؤوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلاً للذين آمنوا" قوموا عنى لا بارک الله فيکم و لا قرب دورکم أنتم مستهزئون بالاسلام و لستم من أهله^{۱۹۰۹}.

بلکه هدفم در این مقال صرفاً توجّه به ملاک و ریشه استنباط احکام فقهی بود و نه چیز دیگر. از آن گذشته جداً احتمال دارد که بسیاری از موارد منسوب به عمر، جزو روایات ساختگی باشد که جاعلین با سوءاستفاده از مقام و موقعیت او، در صدد آبرودادن به جعلیات خود بوده‌اند چنان‌که ردّ پای جعل در بعضی از آن‌ها به خوبی مشهود است و چه بسا بعضی از عبارات واقعی عمر دچار تحریف معنوی یا گرفتار افزایش متن شده باشد مثلاً ممکن است در باره اصل بعضی از روایات، مسئله این‌گونه باشد که: چون خانه هریک از همسران پیامبر صرفاً محدود به یک اتاق، بدون هیچ چیز دیگری بود و از طرفی مراجعین جورواجور برای دیدار حضرت به داخل همین خانه‌های کوچک می‌آمدند و بعضاً ماندن‌شان طولانی می‌شد و پیامبر نیز به دلایلی نمی‌توانست عذر آن‌ها را بخواهد، و از سویی دیگر همسری که در این تک اتاق زندگی می‌کرد هرگونه آسایش از او سلب می‌شد زیرا اولاً باید پذیرایی می‌کرد ثانیاً هیچ جای استراحتی برای وی وجود نداشت در نتیجه عمرین خطاب (یا هر فرد دیگری) در مقام حلّ مشکل به پیامبر پیشنهاد کرده باشد که: به دلیل وجود مراجعین موصوف [و فقدان پستو برای همسر]، چه خوب است که با نصب پرده در وسط خانه، محلّی برای جداسازی و استراحت زنان درست کنی [یدخل علیک البر و الفاجر فلو أمرت امهات المؤمنین بالحجاب * لو اتخذت حجاباً فان نساءک لسن کسائر النساء]؛ و چه بسا بعدها با اتکا به این سخنان، چیزهایی

۱۹۰۹ - الموضوعات فی الآثار و الاخبار هاشم معروف حسنی ص ۱۸۰ + شرح احقاق الحق مرعشی ج ۲۸ ص ۴۴۹، تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر ج ۴۱ ص ۳۹۰

بر آن افزوده باشند و یا آن را ملاک ساخت چیزهای غلیظ دیگری قرار داده باشند. البته این انعطاف‌ها و توجیه‌ها را در مورد بعضی دیگر از روایات عمر نمی‌توان انجام داد و تازه در مورد همین مقداری که توجیه کردم خدشه‌هایی وجود دارد.

به هر حال، درست است که احتمالاً بعضی از گزارشات مربوط به عمر بن خطاب واقعی نیست ولی آنچه برای ما از وی (و سایرین) مهم است فقط واقعیات زندگی‌اش نیست چرا که مسلمانان علاوه بر واقعیات همچنین تحت تأثیر سیره غیر واقعی و روایات جعلی منسوب به او نیز می‌باشند پس ما چاره‌ای نداریم جز آن که "تأثیرات" او در نسل‌های بعدی را، که برگرفته از "شخصیت واقعی" و "شخصیت ساختگی" اوست در نظر بگیریم پس مهم "تأثیرات" یک فرد است و نه فقط "واقعیات" زندگانی او، زیرا ما نه فقط در مورد عمر بلکه در مورد سایرین، در چنبره گزارشاتی هستیم که اطلاعی از صحت و جعل آن‌ها نداریم و اگر کسانی در این باره، یعنی شناخت واقعیات از جعلیات کار کرده‌اند، تا به حال نتایج کار آن‌ها در جامعه اسلامی تأثیر چندانی نداشته است.

بنابراین شناخت ما از آراء عمر بن خطاب در حوزه پوشش و حجاب، به آن چیزی برمی‌گردد که در تاریخ به اسم او ثبت شده است که علی‌الظاهر مجموعه‌ای از واقعیات و جعلیات است. این سخن در مورد سایر صحابه و پیشوایانی که تا به حال از آن‌ها روایاتی آورده‌ام نیز صدق می‌کند.

جالب است بدانیم در کنار تصویری که در اذهان مبنی بر سخت‌گیر بودن عمر نسبت به تشدید پوشش، و محدودیت معاشرت زنان شکل گرفته است، اخبار و روایات دیگری وجود دارد که از آن‌ها نمی‌توان چنان برداشتی کرد و در واقع نقطه مقابل روایات پیش‌گفته‌اند: مطابق یک دسته از این روایات، وی نسبت به کنیزان رفتاری برعکس رفتارش با زنان آزاد داشته و از آن‌ها می‌خواست که رأس‌شان را نپوشانند! و حتی اگر کسی از کنیزان به ستر رأس اقدام می‌کرد با برخورد عمر مواجه می‌شد یعنی نه تنها طرفدار تشدید حجاب در باره این گروه از زنان نبود بلکه خواهان تضعیف پوشش ایشان بود و در این راستا عملاً نیز وارد میدان می‌شد. روایات مربوط به این مطلب را در بخش‌های پیشین کتاب آوردم و از تکرار آن پرهیز می‌کنم؛ و مطابق یک دسته دیگر از

این روایات، او به نمایندگی از سوی پیامبر^(ص) با زنانی که خواهان بیعت با حضرت بودند دست می‌داد و عمل مصافحه را بارها در حضور پیامبر انجام داد. روایات این بخش را در مبحث دست‌دادن زن و مرد، مذکور در عامل دوازدهم، می‌آورم.

همان‌طور که ملاحظه شد عمر بن خطاب مطابق گروهی از روایات، خواهان تشدید حجاب و حذف ارتباط بیرونی زنان، و خواستار پرده‌نشینی و حبس آنان در خانه‌ها بود ولی مطابق گروهی دیگر از روایات، خبری از سخت‌گیری موصوف نبوده بلکه خواهان رفع حجاب از کنیزان بوده و نیز به راحتی با زنان بیعت‌کننده دست می‌داد. بنابراین از مجموع این روایات متناقض نمی‌توان پی به شخصیت واقعی وی برد ولی یک چیز را می‌توان حدس زد و آن این‌که جاعلان حدیث، عمر را به عنوان "نقش اول" تمام احادیث، ولو که با یکدیگر "متناقض" نیز باشند، قرار دادند تا بدین وسیله یا او را محور همه مسائل پوشش در صدر اسلام جلوه دهند و یا از اعتبار وی در مقام صحابی رسول و حاکم اسلامی، به نفع جعلیات خود استفاده کنند.

و سرانجام وجود یک چیز مسلم است و آن این‌که آراء و رفتار منسوب به عمر بن خطاب در تشدید و تغلیظ حجاب زنان، فوق‌العاده زیاد بوده و غیر قابل انکار است.

عامل نهم - احادیث نهی از نگاه

یکی دیگر از عوامل مهم تغلیظ، احادیثی است که مطابق برداشت رایج از آن‌ها، مردان از نگاه به اندام زنان و حتی صورت‌شان نهی شده‌اند. گویا همین مطلب موجب این نتیجه شده که زنان می‌بایست اندام را بیوشانند تا در معرض نگاه مردان قرار نگیرند. در واقع یکی از مهم‌ترین پیامدهای احادیث نهی از نگاه، لزوم پوشش بانوان با هدف نگریسته نشدن و مورد توجه قرار نگرفتن، دانسته شده است اما این‌که واقعاً از "لزوم پرهیز مردان از نگاه" می‌توان به "لزوم پوشش زنان" رسید بحثی است که مختصراً به آن خواهیم پرداخت.

اینک احادیث نهی از نگاه را مورد بررسی قرار می‌دهیم تا اولاً مشخص شود که

هدف آن‌ها چیست و ثانیاً تا چه میزان به پوشش و حجاب ارتباط دارند. برای سهولت، این احادیث را از دو زاویه مورد بررسی قرار می‌دهیم:

زاویه اول- احادیث نهی؛ صرف‌نظر از موضع مورد رؤیت: اینک کاری نداریم که نهی از نگاه متوجه کدام قسمت از پیکر زنان است بلکه صرفاً کلیت نهی، ملاک بررسی است. در آغاز شماری حدیث می‌آورم:

«رسول الله (ص) - و هو یحدّث عن ربه - : النظرة سهم مسموم من سهام ابلیس من ترکها من مخافتی أبدلته ایماناً یجد حلاوته فی قلبه. / پیامبر خدا (ص) - از قول پروردگار خود - : نگاه کردن تیری از تیرهای زهرآلود ابلیس است. هر که از ترس من آن را ترک کند در عوضش ایمانی به او دهم که حلاوت آن را در دل خویش بیابد»^{۱۹۱۰}.

«عن الرضا عن آبائه قال: قال رسول الله (ص): لا تتبع النظرة النظرة فلیس لك یا علیّ الا أوّل نظرة»^{۱۹۱۱} و «قال (ص) لعلی: لا تتبع النظرة النظرة فإنما لك الأولى و لیست لك الثانية»^{۱۹۱۲} (پیامبر (ص) به امام علی گفت: نگاهت را [به زنان] با نگاهی دیگر دنبال مکن. فقط همان نگاه ابتدایی برایت مجاز است و شایسته نیست که آن را با نگاه دوم تداوم ببخشی).

«عن علی بن ابی طالب قال: قال رسول الله (ص): یا علیّ لك أوّل نظرة و الثانية علیک و لا لك»^{۱۹۱۳} و «عنه (ص): ایّاک و النظرة بعد النظرة فإنّ الأولى لك و الثانية علیک. / [پیامبر خدا (ص) گفت:] از نگاه بعد از نگاه بپرهیز؛ زیرا نگاه اول از آن توست و نگاه دوم به زیان توست»^{۱۹۱۴}.

«الامام علی: لكم أوّل نظرة الی المرأة، فلا تتبعوها بنظرة أخرى و احذروا الفتنة. / امام علی: اولین نگاه شما به زن حق شماسست، اما آن را با نگاه دوم دنبال نکنید و از فتنه و گناه برحذر باشید»^{۱۹۱۵}

۱۹۱۰ - میزان الحکمه با ترجمه فارسی ح ۲۰۲۸۵

۱۹۱۱ - وسائل الشیعه ۲۵۴۰۵

۱۹۱۲ - تفسیر قرطبی ج ۱۲ ص ۲۲۳ (آیه ۳۱ سوره نور)

۱۹۱۳ - الوافی ۲۲۳۳۸

۱۹۱۴ - میزان الحکمه با ترجمه فارسی ح ۲۰۲۹۰

۱۹۱۵ - میزان الحکمه با ترجمه فارسی ۲۰۲۹۶

«قال ابو عبدالله: اياكم و النظر فانه سهم من سهام ابليس و قال لا بأس بالنظر الى ما وصفت الثياب»^{۱۹۱۶} (امام صادق گفت: از نظر بپرهیز! چه، تیری از تیرهای ابلیس است. وی همچنین گفت: نگاه به اندامِ وصف شده با لباس [یعنی حجم هر یک از اندام]، ایراد ندارد).

«عن ابی عبدالله قال: سمعته يقول: النظر سهم من سهام ابليس مسموم و کم من نظرة أورثت حسرة طويلة»^{۱۹۱۷} (امام صادق: نگاه کردن تیری از تیرهای زهرآگین ابلیس است چه بسیار نگاه‌های بد که حسرت‌هایی دراز به بار می‌آورد).

«قال ابو عبدالله: النظرة بعد النظرة تزرع فى القلب الشهوة و كفى بها لصاحبها فتنة»^{۱۹۱۸} (امام صادق: نگاه بعد از نگاه، بذر شهوت در دل می‌کارد و این خود برای به فتنه و به گناه کشاندن صاحبش کافی است)^{۱۹۱۹}.

از مجموع احادیثی که در این بخش وجود دارد به دست می‌آید که منظور از نگاهِ مورد نهی؛ نگاه شیطانی، شهوانی، فسادآور، هوس‌آلود، زهرآگین، و در یک کلمه "نگاهِ سوء" است و نه نگاه‌های طبیعی و عادی. مرتضی مطهری نگاه کردن را لازمه مکالمه دانسته و آن را مورد نهی شرع نمی‌داند: «... ولی یک وقت دیگر نگاه کردن به شخصی که با او روبرو است برای این است که با او حرف می‌زند، و چون لازمه مکالمه نگاه کردن است به او نگاه می‌کند. این نوع از نگاه کردن که به عنوان مقدمه و وسیله مخاطبه است، نظر آلی است [که بلاشکال است]...»^{۱۹۲۰}. و حتی نگاه غیرعادی! نیز اگر ادامه پیدا نمی‌کرد مشمول سرزنش و توبیخ نبود چرا که ناخودآگاه است.

نگاه سوء: علاوه بر سایر دلایل همچنین می‌توان وجود کلمه "نظرة" بر وزن فَعَلَّة را مؤید انطباق نگاه منهی و ممنوع به "نگاه شهوانی و شیطانی" دانست چه، اگر آن را مصدر نوعی بدانیم در این صورت اشاره به نوعی نگاه و تأمل دارد که کنایه از "نگاه بد"

۱۹۱۶ - الوافی ۲۲۳۴۴، وسائل الشیعه ۲۵۱۰۸

۱۹۱۷ - الوافی ۲۲۳۳۵

۱۹۱۸ - الوافی ۲۲۳۳۷

۱۹۱۹ - میزان الحکمة با ترجمه فارسی ۲۰۲۹۵

۱۹۲۰ - مسئله حجاب ص ۱۴۰

است. ابوالقاسم پاینده همین ترجمه را برای نظرة انتخاب کرده و روایت منقول از پیامبر یعنی "النظرة سهم مسموم من سهام ابليس" را چنین ترجمه کرده: «نگاه بد تیری زهرآگین از تیرهای شیطان است»^{۱۹۲۱}. از این گذشته حدیث دیگری وجود دارد که به صراحت، نگاه منهی را محدود به نگاه شهوانی کرده آن‌جا که پیامبر^(ص) فرمود: «خمس خصال يُفطرن الصائم و يَنْقُضْنَ الوضوء: الكذب و الغيبة و النميمة و النظر بشهوة و اليمين الكاذبة»^{۱۹۲۲} (پنج کار است که روزه را باطل می‌کند و وضو را می‌شکند، دروغ و غیبت سخن‌چینی و نظر شهوت [نگاه توأم با شهوت] و قسم دروغ)^{۱۹۲۳}. نیز مطابق شمار دیگری از احادیث، نگاه‌های طبیعی و انسانی به زنان، نه تنها منع نشده بلکه حتی گاهی اوقات ثمربخش نیز قلمداد گردیده که در ادامه خواهیم آورد. البته بر هر دو نوع روایات اخیر [ابطال روزه در اثر نظر شهوت / ثمربخش بودن نگاه به روی نکو] خدشه‌هایی وارد شده است^{۱۹۲۴}. تطبیق "نظرة" و نگاه منهی بر نگاه "بد، وسوسه‌انگیز و هوس‌آلود" از دیگر سخن پیامبر نیز قابل برداشت است که فرمود: «يا ايها الناس! انما النظرة من الشيطان فمن وجد من ذلك شيئاً فليأت أهله: اي مردم، بدانید که نگاه از شیطان است. هر که بر اثر نگاه تحریک شد با همسرش همبستر شود»^{۱۹۲۵}. این روایت گواه آن است که حضرت در صدد نهی مردان از نگاه عادی نبوده زیرا عبارت پایانی‌اش (یعنی درآمیختن با همسر برای مقابله با وسوسه) سنخیتی با نگاه‌های عادی ندارد و نیز انتساب نگاه به شیطان [من الشيطان] این تفسیر را تقویت می‌کند. از آن گذشته رفتار صمیمانه و رویاروی پیامبر با زنان مؤمن گواه روشنی است بر این‌که منظور از نگاه منهی نگاه‌های پاک یا عادی نبوده بلکه فقط نگاه‌های همراه با شهوتی بوده که سرانجامش نامعلوم بود آن‌هم در آن جامعه که ارتکاب فحشاء به راحتی میسر می‌شد و طبیعتاً یکی از زمینه‌های بروز آن، همین نگاه‌های شیطانی و زهرآگین بود.

۱۹۲۱ - نهج الفصاحه ابوالقاسم پاینده ۳۱۵۹

۱۹۲۲ - کنز العمال، ۲۳۸۲۰، الجامع الصغیر ۳۹۶۹

۱۹۲۳ - نهج الفصاحه ۱۴۵۹

۱۹۲۴ - رک: نصب الراية ج ۳ ص ۵۵ * رک: تلبیس ابلیس، ترجمه ص ۱۹۲

۱۹۲۵ - میزان الحکمة با ترجمه فارسی ح ۲۰۲۹۷

و اما مهم‌تر از همه، اگر بخواهیم موضوع را به قرآن و کلام وحی عرضه کنیم باید گفت در آیه ۵۲ سوره احزاب به طور ضمنی بحث نگاه کردن به زنان مطرح شده ولی هیچ اشاره منفی در آن وجود ندارد و بلکه چنین به دست می‌آید که این نگاه غیر ممنوع، حتی "توأم با توجه به زیبایی زنان" است که حساسیت موضوع را دوچندان می‌کند. آیه از این قرار است: لا یحلّ لک النساء من بعد و لا أن تبدل بهن من أزواج و لو أعجبتک حسنهنّ الا ما ملکت یمینک و کان الله علی کلّ شیءٍ رقیباً (از این پس، دیگر [گرفتن] زنان و نیز این‌که به جای آنان، زنان دیگری بگیری بر تو حلال نیست، هرچند زیبایی آن‌ها برای تو مورد پسند افتد، به استثنای کنیزان، و خدا همواره بر هر چیزی مراقب است) ^{۱۹۲۶}. جصاص، مضمون آیه را دالّ بر جواز نگاه به زنان بیگانه می‌داند: «قوله تعالی (و لو اعجبتک حسنهن) يدل علی جواز النظر الی وجه المرأة الأجنبية إذ لا یعجبه حسنها الا و قد نظر الیها» ^{۱۹۲۷} وی معتقد است منظور از نگاه ممنوع "نگاه توأم با شهوت" است او در این راستا به دو روایت اشاره کرده که یکی از آن‌ها را پیش‌تر نیز آوردیم: «و يدل علی أنه لا یجوز له النظر الی الوجه لسهولة قوله ^(ص) لعلی لا تتبع النظرة النظرة فإن لک الأولى و لیس لک الآخرة و سأل جریر رسول الله ^(ص) عن نظرة الفجاءة فقال اصرف بصرک و لم یفرق بین الوجه و غیره فدل علی أنه أراد النظرة بشهوة» ^{۱۹۲۸}.

جدای از این توضیحات باید دانست که در روایات و احادیث معمولاً ملازمه‌ای بین نگاه از سوی مردان با لزوم پوشش از سوی زنان برقرار نشده است و چه بسا از درون همین روایات بتوان لازم نبودن پوشش کامل را استخراج کرد. با این حال، نه "انحصار نگاه‌های ممنوع به نگاه بد و شیطانی" و نه "عدم ملازمه بین نگاه مرد با پوشش زن" عملاً مانع غلیظ شدن پوشش در اثر همین روایات نگردید.

زاویه دوم- مواضع مورد نهی: اینک در این صدقیم که روایات، نگاه به چه ناحیه‌ای را ممنوع کرده‌اند. برخلاف تصوّر ما بجز معدودی روایات قرن دوم و پس از

۱۹۲۶ - سوره احزاب آیه ۵۲، ترجمه فولادوند

۱۹۲۷ - احکام القرآن جصاص (آیه ۵۲ سوره احزاب)

۱۹۲۸ - احکام القرآن جصاص ج ۵ ص ۱۷۳ (آیه ۳۱ سوره نور)

پیامبر، عمده‌ی سایر روایات، جز نگاه نکردن به ناحیه فرج و دامن! تأکیدی بر عدم نگاه به مابقی مواضع جسم و پیکر ندارند!! و اگر هم گاهی اوقات از نگاه به بعضی جاهای جسم نهی شده باشد همچون بحث قبلی منظور از آن نگاه ناسالم است از جمله: «عنه [النبی^(ص)]: ما من مسلم ینظر الی محاسن امرأة ثم یغض بصره الا أحدث الله له عبادة یجد حلاوتها فی قلبه»^{۱۹۲۹} (پیامبر^(ص)) گفت: هیچ مسلمانی نیست که به زیبایی‌های زنی [با دقت] بنگرد و سپس چشم از آن بردارد [و از تداوم و سوسه چشم‌پوشی کند] مگر این‌که خدا [به خاطر این خودداری] برای وی عبادتی پیش آورد که شیرینی و حلاوت آن را در دل خویش بیابد).

اما با گذر زمان، اولاً نگاه‌های ممنوع که مقید به قید شیطانی و شهوانی بود، شامل نگاه‌های عادی و پاک نیز شد یعنی به مرور از قید شیطانی و زهرآگین بودن نگاه‌های ممنوع غفلت شد و در نتیجه تمام نگاه‌ها ممنوع گردید؛ و ثانیاً جاهایی که نگاه به آن ممنوع بود افزایش یافت بطوری‌که تمام اندام زنان از جمله صورت‌شان را در برگرفت تا جایی که مردان مؤمن هنگام صحبت با زنان، سرشان را پایین می‌اندازند که چهره‌شان را نبینند تا نکند به گناه و سوسه بیفتند و یا فرمان الهی! را زیر پا گذارند. تداوم این وضعیّت موجب افزایش روحیه‌ی از پیش‌باختگی و کم‌شدن روزافزون جنبه و ظرفیّت مردان مؤمن گردید بطوری‌که تنها راه موجود برای ایشان، چشم‌پوشی همیشگی از رؤیت زنان به مدد اعتقاد راسخ قلبی شد...

شاید این روایت را شنیده باشید که پیامبر^(ص) فرمود: «غُضُّوا ابصارکم ترون العجائب»^{۱۹۳۰}؛ بعضی توصیه‌های اخلاقی تحت تأثیر همین روایت از مؤمنان می‌خواهد که پلک‌های بالا و پایین چشم را به هم نزدیک کنند تا از دریچه کوچک‌تری به پیرامون و محرّمات نگاه کنند تا شاید در پی تداوم این عمل، خدا لطفی کند و عجائب نادیده را ببینند. مبنای این معنا به ترجمه‌ای از "غض" برمی‌گردد که در کتب لغت مضبوط است. اما معنای رایج حدیث، چشم برگرفتن از نگاه‌های آلوده و چشم‌پوشی از ارتکاب

۱۹۲۹ - میزان الحکمة ص ۳۲۹۳ + مسند احمد بن حنبل ج ۵ ص ۲۶۴

۱۹۳۰ - بحار الانوار ج ۱۰۴ (۱۰۱) ص ۴۱

محرمات است و نه پلک چشمان را بیشتر به هم نزدیک کردن! بر این اساس ترجمهٔ حدیث از این قرار است: «از آلودگی‌های دنیا چشم‌پوشی کنید تا چیزهای شگفت را ببینید و بر آن‌ها آگاه شوید». این روایت تا حدی یادآور آیهٔ «إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فِرْقَانًا» (اگر از خدا پروا دارید، برای شما نیروی تشخیص حق از باطل قرار می‌دهد)^{۱۹۳۱} و تا حدودی مرتبط با حدیث «قال رسول الله (ص): من عمل بما علم ورثه الله علم ما لا يعلم»^{۱۹۳۲} (پیامبر (ص) فرمود: هر کس به دانش موجود خود عمل کند خدا او را به ناآموخته‌ها آگاه خواهد کرد) است.

در آغاز گفتم عمده روایاتی که بحث نهی از نگاه به مواضع پیکر را دنبال کرده‌اند، تأکید بر ناحیهٔ فرج و دامن دارند و نه سایر مواضع. اینک با این‌که روایات مربوطه را در بخش‌های پیشین آورده‌ام ولی به مناسبت، شماری از آن‌ها را دوباره می‌آورم:

«عن ابی جعفر قال: لعن رسول الله (ص) رجلاً ينظر الى فرج امرأة لا تحل له و رجلاً خان أخاه في امرأته و رجلاً يحتاج الناس الى نفعه فسألهم الرشوة»^{۱۹۳۳} (امام باقر گفت: رسول خدا مردی که به فرج زنی که حلال او نیست نگاه کند و نیز مردی که به برادر [همنوع] خود در مورد همسرش خیانت کند و همچنین مردی که دیگران به سودرسانی او نیازمندند ولی وی در قبال آن تقاضای رشوه می‌کند را ملعون و مطرود [از درگاه الهی] دانست). البته کلمهٔ "ينظر" در این روایت ممکن است به معنای "نظر داشتن" [سوءنظر جنسی] باشد و نه صرفاً نگاه کردن، چنان‌که قسمت بعدی روایت نیز در همین راستا است.

«عن أبيه [أبي سعيد الخدري] قال، قال رسول الله (ص): لا ينظر الرجل الى عورة [عُرْيَةٍ] الرجل و لا تنظر المرأة الى عورة [عُرْيَةٍ] المرأة و لا يفضي الرجل الى الرجل في الثوب الواحد و لا تفضي المرأة الى المرأة في الثوب الواحد»^{۱۹۳۴} (پیامبر (ص) فرمود: مرد نباید به عورةٔ مرد دیگر نگاه کند، و زن نیز نباید به عورةٔ زن دیگر نگاه کند. مرد نباید با مرد

۱۹۳۱ - سوره انفال آیه ۲۹، ترجمه فولادوند

۱۹۳۲ - الدر المنثور ج ۱ ص ۳۷۲، بحار الانوار ج ۸۹ ص ۱۷۲

۱۹۳۳ - الوافی ۲۲۳۴۶، الوسائل ۲۵۳۹۷

۱۹۳۴ - سنن ترمذی ۲۹۴۵ + سنن ابوداود ۴۰۱۸

دیگر در زیر یک پارچه بخوابد، و زن نیز نباید با زن دیگر در زیر یک پارچه بخوابد).
 «موسی برخاست و با او [آن دختر] به راه افتاد. دختر پیشاپیش او می‌رفت و در راه ناگهان بادی وزید و از پشت، دامن جامه‌ی وی را بالا زد و سرین او پیدا شد. موسی بدو گفت: بهتر است که از عقب من بیائی و مرا راهنمایی کنی چون ما که اهل خاندان رسالت هستیم به پشت زنان نگاه نمی‌کنیم»^{۱۹۳۵}.

«عن أبي عبدالله قال: ... لعن رسول الله (ص) الناظر و المنظور اليه في الحمام بلامتزر»^{۱۹۳۶} (امام صادق گفت: رسول خدا (ص) کسی را که در گرمابه به فرد فاقد لُنگ نگاه می‌کند و نیز کسی که بدون لُنگ در گرمابه حاضر می‌شود را ملعون [مطروود بارگاه الهی] دانست).

«عن جابر قال، قال رسول الله (ص): ... يا معشر النساء اذا سجد الرجال فاغضضن ابصاركن لاترين عورات الرجال من ضيق الازر»^{۱۹۳۷} (جابر بن عبدالله نقل کرد که رسول خدا گفت: ای زنان، هنگامی که مردان [در نماز جماعت] به سجده می‌روند چشم‌های‌تان را پایین بیندازید تا عورة و شرمگاه آن‌ها را به دلیل ضیق لُنگ‌شان نبینید).
 عن ابي عبدالله... فلا يحل لرجل مؤمن أن ينظر الى فرج أخته و لا يحل للمرأة أن تنظر الى فرج أخيها»^{۱۹۳۸} (امام صادق گفت: بر مرد مؤمن روا نیست که به فرج و شرمگاه خواهرش [خواهر هم‌نوع یا هم‌کیش] نگاه کند. بر زن مؤمن نیز روا نیست که به فرج و عورة برادرش [برادر هم‌نوع یا هم‌کیش] بنگرد).

چنان‌که ملاحظه شد نهی موجود در این احادیث صرفاً متوجه نگاه به فرج و عورة طرف مقابل است و نه جاهای دیگر پیکر.

خاستگاه احادیث: منشأ اصلی احادیث نهی از نگاه (چه موضع مورد نهی را ناحیه فرج و دامن بدانیم و چه نواحی بسیار بیشتری از دامن) به عبارت "يغضوا من ابصارهم" و "يفضضن من ابصارهن" در آیات ۳۰ و ۳۱ سوره نور برمی‌گردد یعنی می‌توان ادعا کرد

۱۹۳۵ - ترجمه کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۲۰۴

۱۹۳۶ - کافی ج ۶ ص ۵۰۳

۱۹۳۷ - مسند احمد بن حنبل ج ۳ ص ۲۹۳

۱۹۳۸ - بحار الانوار ج ۱۰۴ ص ۳۳

که احادیث نهی از نگاه تحت تأثیر همین دو آیه صادر شده است. در بخش دوم مشروحاً در باره این دو عبارت توضیح دادم و اینک به کلام مختصر زیر بسنده می‌کنم:

اول این‌که چه بسا این دو عبارت به معنای نگاه نکردن نباشد بلکه چنان‌که در جای خود توضیح دادم به معنای چشم‌پوشی و صرف‌نظر کردن از چیزی است و آن "چیز" به قرینه‌ی "یحفظوا فروجهن" و "یحفظن فروجهن" (پاکدامنی پیشه کنند) که بلافاصله پس از آن دو آمده‌اند عبارت از "ارتکاب فحشاء و آلودگی جنسی" باشد. بر این اساس معنای‌شان چنین است: «مردان و زنان مؤمن باید از آلودگی و فحشاء چشم‌پوشی کنند» و نه این‌که از نگاه کردن پرهیز کنند. به این ترتیب آیه‌ای که مبنای احادیث نهی از نگاه است خود معلوم نیست ارتباطی با موضوع نگاه داشته باشد.

دوم این‌که اگر هم به معنای نگاه نکردن باشند در این صورت منظور از یغضوا من ابصارهم به قرینه "یحفظن فروجهن و لایبیدن زینتهن الا مظهرمنها ولیضربن بخرمهن علی جیوبهن" [پاکدامنی پیشه کنند و ... // یا: دامن خود را پوشانند و ...] عبارت از "عدم نگاه شهوانی منتهی به فحشاء" و یا "عدم نگاه به مواضع معمولاً پوشیده" است. بنابراین، اولاً حداکثر چیزی که در مورد نگاه نکردن به زنان قابل برداشت است "نگاه نکردن به مواضع معمولاً پوشیده‌ی آنها" و یا "نگاه هوس‌آلود و زهرآگین نداشتن به آنها" است. و ثانیاً حداکثر پوششی که در پی نگاه‌های موصوف استنباط می‌شود پوشیده بودن تنه، ران و بازو است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

ادامه بحث: زنان، اعلا هنر خدا و آفریده‌ی ممتاز وی‌اند؛ و آرام‌بخشی آنان بر ذهن و روان مردان بر کسی پوشیده نیست. جامعه انسانی بدون حضور زنان، با اصالت زنانگی‌شان، کاملاً مختل و ناقص است. حجاب کامل و پوشش سرتاسری زنان، نادیده گرفتن اراده‌ی خدا در "انتظام جامعه انسانی و نقش تسکینی زنان" است. اگر بخواهیم با توجه به متون موجود مذهبی، در باره نگاه کردن به زنان، که آیینه تمام‌نمای زیبایی بی‌بدیل هستند، صحبت کنیم باید گفت که جامعه اسلامی توجه به زیبایی زن را از مدار نفسانیات و هوی و هوس خارج کرده و زیبایی او را در کنار سایر زیبایی‌های طبیعت قرار داده است تا از منظری لطیف و انسانی به او نگاه شود و سپس در پی رویارویی‌های

عادی روزمره با ایشان، تأثیرات تسکینی آنان بر وجود مردان محقق شود. مثلاً در احادیث متعددی نگرستن به زیبایی چهره‌ی زنان، در کنار زیبایی و لطافت آب روان و سبزه‌زاران قرار داده شده است از جمله:

«النظر الى المرأة الحسنة والخضرة يزيدان في البصر»^{۱۹۳۹} (پیغمبر^(ص) گفت: نگاه به

زن زیبا و سبزه‌زار، مایه قوت دیده و بصر است).

«ثلاث يجلبن البصر: النظر الى الخضرة و الى الماء الجاري و الى الوجه الحسن»^{۱۹۴۰}

(پیغمبر^(ص) گفت: سه چیز موجب جلای دیده است: نگاه به سبزه، آب روان و روی زیبا)

«قال ابو عبدالله: اربع بضن الوجه: النظر الى الوجه الحسن و النظر الى الماء الجاري و

النظر الى الخضرة و الكحل عند النوم» (امام صادق فرمود: چهار چیز صورت را درخشنده

می‌کند: نظر کردن به صورت زیبا، و نظر کردن به آب جاری، و نظر کردن به سبزه، و

سرمه کشیدن به چشم در هنگام خواب)^{۱۹۴۱}.

ولی بهره‌مندی طبیعی از زیبایی خدادادی‌شان و در معرض زیبایی آنان قرارگرفتن را

نباید در مسیر ازدواج با آنها دانست: «لا يحل لك النساء من بعد و لا أن تبدل بهن من

ازواج و لو أعجبك حسنهن» (از این پس، دیگر [گرفتن] زنان و نیز این‌که به جای آنان،

زنان دیگری بگیری بر تو حلال نیست، هرچند زیبایی آنها برای تو مورد پسند

افتد)^{۱۹۴۲}.

بنابراین رویارویی طبیعی با زنان، ولو که همراه با اعتنا به زیبایی آنان باشد، مورد

نهی شرع نبوده بلکه چنین معاشرت‌ها و رویارویی‌های طبیعی، لازمه تحقق اراده

خداست اما همین نگاه اگر از معیارهای انسانی خارج شده و رنگ و بوی هوس به خود

گیرد و یا به آلودگی گراید، خود موجب اختلالی دیگر در انتظام خداوندی است و در

این صورت است که نگاه، زهری شیطانی است چنان‌که رسول اکرم^(ص) در این باره گفت:

۱۹۳۹ - نهج الفصاحه ۳۱۶۰ و آثار الصادقین ۳۳۶۶۹

۱۹۴۰ - نهج الفصاحه ۱۲۹۱

۱۹۴۱ - آثار الصادقین ج ۲۳ ص ۳۱۰ حدیث ۳۳۶۶۷

۱۹۴۲ - سوره احزاب آیه ۵۲، ترجمه فولادوند

«نگاه بد تیری زهر آگین از تیرهای شیطان است»^{۱۹۴۳} و یا حضرت مسیح می‌گوید: «... قال عیسی بن مریم للحواریین: إیاکم و النظر الی المحذورات فإنها بذر الشهوات و نبات الفسق»^{۱۹۴۴} (از نگاه کردن به آنچه منع شده است بپرهیزید زیرا که آن تخم شهوت‌ها و رویانده فسق است).

علی‌الظاهر روایت صحیح علی بن سواد حاوی هر دو نکته (۱- بلاشکال بودن نگاه به زنان زیبا ۲- برحذر بودن از تبدیل نگاه عادی و پاک به آلودگی شهوانی) است آنجا که از امام کاظم (یا امام رضا) در مورد مواجهه با زن زیبارو می‌پرسد و امام به او در این باره پاسخ می‌دهد: «عن علی بن سواد قال: قلت لأبی الحسن: إنی مبتلی بالنظر الی المرئة الجمیلة یعجبنی النظر الیهما، فقال لی: یا علی لا بأس اذا عرف الله من نیتک الصدق و ایاک و الزنا فإنها یمحق البرکة و یهلک الدین (به نقل از علی بن سواد گفت به امام کاظم عرض کردم: من گرفتار نگاه کردن به زن زیبایی [؟زنان زیبا] هستم که دوست دارم به او [؟آنها] نظر کنم؟ فرمود: ای علی مانعی ندارد هنگامی که خدا از نیت تو راستی را بداند و از زنا حذر کن که آن برکت را نابود می‌سازد و دین را هلاک می‌کند)^{۱۹۴۵}.

رابطه نگاه و پوشش: آیا بین نگاه مردان با پوشش زنان رابطه و نسبتی برقرار است. آیا محدودیت نگاه مردان از محدوده پوشش زنان غلیظتر است و یا عکس آن درست می‌باشد. آیا بیش از آنکه زنان باید مراقب پوشش باشند، مردان می‌بایست مراقب نگاه خود باشند و یا عکس آن صحیح است. آیا هر قسمتی را که مردان نباید نگاه کنند، زنان می‌بایست آن را پوشانند... و آیا اساساً رابطه‌ای بین "قلمرو نگاه مردان" با "محدوده پوشش زنان" برقرار است. در این کتاب معمولاً به این‌گونه پرسش‌های کلی نپرداخته‌ام ولی به فراخور بحث توضیحاتی می‌آورم:

اگر رأی مشهور در باره آیه ۳۰ و ۳۱ سوره نور را بپذیریم یعنی غضّ بصر را مربوط به "نگاه" و حفظ فرج را مربوط به "پوشش" بگیریم در این صورت به احتمال زیاد بین

۱۹۴۳ - نهج الفصاحه ۳۱۵۹

۱۹۴۴ - بحار الانوار ج ۱۰۱ (۱۰۴) ص ۴۲

۱۹۴۵ - آثار الصادقین ج ۲۳ ص ۲۸ حدیث ۳۳۵۷۸

"نگاه" و "پوشش" رابطه و نسبتی برقرار شده و مطابق آن، هرچه که دیدنش ممنوع شد پوشاندنش نیز از سوی فرد مقابل لازم گردید. شرح رابطه از این قرار است:

بند ۱- زنان نباید به فرج و دامن مردان نگاه کنند: "یغضضن من ابصارهن". مردان نیز می‌بایست فرج و دامن خود را بپوشانند (تا در معرض دید زنان قرار نداشته باشد): "یحفظوا فروجهن".

نکته اول- علتی که باعث شد بگویم زنان نباید به "فرج و دامن" مردان نگاه کنند و از مابقی پیکرشان چیزی نگویم، به عبارت "یحفظوا فروجهن" برمی‌گردد که قرینه کلام است زیرا در این عبارت صرفاً خواهان پوشش فرج و دامن از سوی مردان شده است.

نکته دوم- ممکن است منظور از "یغضضن من ابصارهن" عبارت از "عدم نگاه شهوانی" باشد در این صورت توضیح بند ۱ از این قرار است: زنان نباید مرتکب نگاه آلوده و مفسده‌برانگیز شوند و مردان می‌بایست فرج و دامن خود را بپوشانند.

بند ۲- مردان نباید به "فرج و دامن، و نیز سایر قسمت‌های معمولاً پوشیده‌ی" زنان نگاه کنند: "یغضوا من ابصارهم". زنان نیز می‌بایست "فرج و دامن، و سایر قسمت‌های معمولاً پوشیده‌ی" خود را بپوشانند (تا در معرض نگاه مردان قرار نگیرد): «یحفظن فروجهن و لایبدین زینتهن الا مظهرمنها ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن».

نکته اول- علتی که باعث شد بگویم مردان نباید به "فرج و سایر مواضع معمولاً پوشیده زنان" نگاه کنند و آن را همچون مردان به فرج و دامن محدود نکردم و از مواضع معمولاً پوشیده (شامل تنه، ران و بازو) نیز فراتر نرفتم به عبارت "یحفظن فروجهن و لایبدین زینتهن الا مظهرمنها ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن" برمی‌گردد که قرینه کلام است زیرا در آن مطابق آنچه در شرح آوردم خواهان ستر مذکور شده است.

نکته دوم- ممکن است منظور از "یغضوا من ابصارهم" عبارت از "عدم نگاه شهوانی" باشد در این صورت توضیح بند (۲) از این قرار است: مردان نباید نگاه شهوانی و منتهی به فساد به زنان داشته باشند. زنان نیز می‌بایست [برای کاهش چنین نگاه‌هایی] "فرج و دامن و نیز سایر قسمت‌های معمولاً پوشیده" را به خوبی بپوشانند.

نکته سوم- ممکن است عبارت "لایبدین زینتهن الا مظهرمنها ولیضربن بخمرهن

علی جیوبهن" توضیح و روش کاربردی تحقّق "یحفظن فروجهن" باشد که در شرح آیات به آن اشاره کردم و یا مهم‌تر از آن ممکن است عبارت فوق منفک از رابطه نگاه و پوشش در جملات ماقبل بوده و در آن اشاره‌ای به نگاه نداشته باشد و صرفاً پوشش را پی‌گیری کرده باشد. به این ترتیب توضیح بند (۲) از این قرار است: مردان نباید به فرج و دامن زنان نگاه کنند (و یا: مردان نباید به زنان نگاه شهوانی و منجر به فساد داشته باشند) و زنان نیز می‌باید ناحیه فرج و دامن خود را با دقت کامل بیوشانند (تا نگاه مردان به آن نیفتند). امام‌علی، نگاه منهی در این آیه را صرفاً متوجه "فرج و شرمگاه" کرده و نه دیگر بخش‌های اندام: «... فرض علی البصر أن لا ينظر إلى ما حرم الله علیه فقال عز من قائل: (قل للمؤمنین یغضوا من أبصارهم و یحفظوا فروجهم) فحرم أن ينظر أحد إلى فرج غیره»^{۱۹۴۶}.

اگر بند شماره (۱) و نکته سوم بند شماره (۲) صحیح باشد در این صورت قلمرو رابطه‌ی نگاه و پوشش، صرفاً بر ناحیه "فرج و دامن" متمرکز است. پیش‌تر روایات متعددی در باره نهی از نگاه به فرج و دامن زنان آوردم که می‌توان آن‌ها را در راستای تایید مطلب اخیر دانست از جمله: «عن ابی جعفر قال: لعن رسول الله رجلاً ينظر الی فرج امرأة لا تحلّ له...»^{۱۹۴۷}.

شمار اندکی روایت در مورد نهی از نگاه به مابقی پیکر زنان [علاوه بر فرج و دامن و قسمت‌های معمولاً پوشیده] وجود دارد که اکثراً مربوط به پس از پیامبر بوده و به دلیل مغایرت و تفاوت فاحش با محتوای روایات قبلی و با آیات قرآن، چندان صحیح نمی‌نماید.

البته حساب نگاه‌های زهرآگین، هوس‌آلود و فسادانگیز جدا است و در صورت ابتلا به چنین نگاه‌های می‌بایست چشم از صحنه و سوسه‌انگیز که دام شیطان است برگرفت. در این رابطه به احادیث نگاه اول و دوم که پیش‌تر آوردم مراجعه شود و نیز: «سأل جریر رسول الله (ص) عن نظرة الفجاءة فقال اصرف بصرک»^{۱۹۴۸} چه این نگاه شهوت‌انگیز به چهره

۱۹۴۶ - من لایحضره الفقیه ۳۲۱۵

۱۹۴۷ - الوافی ۲۲۳۴۶

۱۹۴۸ - احکام القرآن ج ۵ ص ۱۷۳

زن باشد و چه به هر جای دیگری از پیکر او، چرا که نگاه‌هایی اینچنین به "هر مقداری" و به هر جایی از پیکر زنان، مورد نهی می‌باشد بنابراین جواز نگاه به هر قسمتی از جسم فرد مقابل، مشروط به عادی و پاک بودن آن است یعنی اگر امام جعفر صادق نگاه کردن به "چهره، کفین و قدمین" زنان نامحرم را جایز دانسته منظور وی صرفاً نگاه عادی و طبیعی و پاک بوده که شامل نگاه‌های آلوده و شهوات‌انگیز نمی‌شود: «عن ابی عبدالله قال: قلت له: ما یحلّ للرجل أن یرى من المرأة إذا لم یکن محرماً؟ قال: الوجه و الکفان و القدمان»^{۱۹۴۹} (امام صادق گفت: مردان می‌توانند به صورت، کفین و پاهای زنان نامحرم نگاه کنند). البته باید توجه داشت که نمی‌توان نگاه‌های عادی و غیر سوء را صرفاً محدود به رؤیت "چهره، کفین و قدمین" کرد زیرا علاوه بر این‌که با مفاد آیه ۳۱ سوره نور موافقت ندارد و نیز با سایر روایات پیش‌گفته معارض است همچنین با دیگر سخن امام صادق نیز مخالف است آن‌جا که امام در تفسیر آیات ۳۰ و ۳۱ سوره نور، صرفاً قائل به نهی مردان از نگاه به فرج طرف مقابل شد که نتیجه‌اش جواز نگاه عادی به مابقی پیکر است و نه فقط چهره و کفین و قدم: «عن ابی عبدالله ... فلا یحلّ لرجل مؤمن أن ینظر الی فرج أخته و لا یحلّ للمرأة أن تنظر الی فرج أخيها»^{۱۹۵۰}. البته اگر در روایت نخست، منظور از کلمه الوجه "سر و گردن" باشد و نیز واژه "القدمان" شامل ساق پا بشود در این صورت به تفسیر مذکور در بند شماره (۲) نزدیک گشته و در نتیجه مقرون به صحت می‌نماید چنان‌که روایت اخیر با تفسیر مذکور در نکته سوم بند شماره (۲) مطابقت کامل دارد. این‌همه سخن از آن‌جا ناشی می‌شود که می‌بایست روایات را برای سنجش صحت‌شان یا واقعی بودن‌شان، به قرآن عرضه کرد.

عامل دهم - احادیث نهی از ورود به حمام

بخشی از تقویت حجاب و تشدید آن مربوط به احادیث منسوب به پیامبر است که طی آن‌ها ورود مؤمنان و به ویژه زنان را به حمام شدیداً نهی می‌کند. در بخش اول کتاب

۱۹۴۹ - وسائل الشیعه ۲۵۴۲۶

۱۹۵۰ - بحار الانوار ج ۱۰۴ ص ۳۳

با این احادیث آشنا شدیم و اینک برای آغاز بحث تعدادی از آنها را یادآوری می‌کنم تا سپس به نقد آنها پرداخته شود:

«قال (ص): أنهى نساء أمتي عن دخول الحمام»^{۱۹۵۱} (زنان امت خود را از ورود به حمام نهی می‌کنم).

«عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله (ص): من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يدخل الحمام الا بمئزر و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يدخل حليلته الحمام...»^{۱۹۵۲} (هر کس به خدا و روز آخرت ایمان دارد نباید وارد حمام شود مگر این که از پارچه‌ای [برای پوشاندن عورة و شرمگاه] استفاده کند. و هر مردی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد نباید [اجازه دهد] همسرش وارد حمام شود).

«ان عمر بن الخطاب قال يا ايها الناس اني سمعت رسول الله (ص) يقول من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يقعدن على مائدة يدار عليها بالخمير و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يدخل الحمام الا بازار و من كانت تؤمن بالله و اليوم الآخر فلا تدخل الحمام»^{۱۹۵۳} و «عن أبي هريرة أن رسول الله (ص) قال: من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر من ذكور أمتي فلا يدخل الحمام الا بمئزر و من كانت تؤمن بالله و اليوم الآخر من اناث أمتي فلا تدخل الحمام»^{۱۹۵۴} (هر کس از افراد ذکور امت که به خدا و قیامت ایمان دارد نباید جز با پارچه [ی پوشاننده عورة] به حمام وارد شود. و هر کس از افراد اناث امت که به خدا و روز آخرت ایمان دارد نباید [حتی با ساتر عورة] به حمام برود).

«عن عائشة قالت نهى رسول الله (ص) عن الحمامات للرجال و النساء ثم رخص للرجال فى المآزر و لم يرخص للنساء»^{۱۹۵۵} (رسول الله (ص) در ابتدا مردان و زنان مؤمن را از ورود به حمام نهی کرد ولی بعداً به مردان رخصت داد که با لُنگ به حمام بروند ولی کماکان به زنان اجازه نداد).

۱۹۵۱ - مکارم الاخلاق طبرسی حدیث ۲۹۶

۱۹۵۲ - مسند احمد بن حنبل ج ۳ ص ۳۳۹

۱۹۵۳ - مسند احمد ج ۱ ص ۲۰

۱۹۵۴ - نیل الاوطار شوکانی ج ۱ ص ۳۲۰

۱۹۵۵ - مسند احمد ج ۶ ص ۱۳۹

«عن أم الدرداء ... تقول: لقيني رسول الله (ص) و قد خرجت من الحمام فقال: من أين يا أم الدرداء؟ فقالت: من الحمام فقال: والذي نفسي بيده ما من امرأة تضع ثيابها في غير بيت أحد من أمهاتها إلا و هي هاتكة كل ستر بينها و بين الرحمن عزوجل»^{۱۹۵۶} ([رسول الله (ص)] به زنی به نام أم‌درداء که از حمام خارج شده بود گفت: [سوگند به خدا، هیچ زنی نیست که در جایی غیر از خانه مادرانش جامه درآورد] و برهنه شود] مگر این که [او با این کار] تمام حجاب‌ها و پوشش‌های مابین خود و خدا را از بین برده است).

«عن عائشة أن النبي (ص) نهى الرجال والنساء عن الحمامات إلا مريضة أو نفساء»^{۱۹۵۷} و «... ذكرت الحمامات عند رسول الله (ص) فقال: هي حرام على أمتي فقیل یا رسول الله إن فیها کذا و فیها کذا فقال: لا یحل لامرئ منکم یدخلها الا بمئزر و علی اناث أمتی الا من سقم او مرض»^{۱۹۵۸} (رسول خدا (ص) ورود به حمام را حرام دانست ولی پس از شنیدن فواید آن گفت: بر شما مردان مؤمن حلال نیست که جز با مئزر [ساتر شرمگاه] وارد حمام شوید، و زنان ائمت فقط در صورت بیماری [و نیاز حتمی] می‌توانند [با پوشیدن مئزر] وارد آن شوند).

و سرانجام: «أنشد الله رجال أمتی لا یدخلوا الحمام الا بمئزر و أنشد الله نساء امتی لا یدخلن الحمام»^{۱۹۵۹} (مردان امت خود را به خدا سوگند می‌دهم که وارد حمام نشوند مگر با مئزر، و زنان ائمت را سوگند می‌دهم که [حتی با مئزر] به حمام نروند).

این‌گونه روایات نشان می‌دهد که مردم در مکان‌های استحمام کاملاً برهنه بودند و بی‌هیچ پوششی در برابر دیگران به نظافت می‌پرداختند ولی پیامبر از آنان خواست در صورت حضور در حمام حتماً از لنگی ولو ناچیز استفاده کنند ولی زنان حتی با لنگ به حمام نروند (مگر این که به دلیل بیماری یا مسائل مربوط به ایام خون‌ریزی و عادت ماهانه نیاز ضروری به حضور در آن داشته باشند).

تداوم کشف عورة پس از صدر اسلام: البته رهنمود روایات مذکور به خوبی در

۱۹۵۶ - تفسیر قرطبی ج ۱۲ ص ۲۲۴

۱۹۵۷ - المصنف ابن ابي شيبة ج ۱ ص ۱۳۴

۱۹۵۸ - الکامل ج ۶ ص ۱۵۹

۱۹۵۹ - کنز العمال ۲۶۶۱۹

میان مؤمنان مورد عمل واقع نشد زیرا یا عمل به مضمون آن‌ها در میان مردم جا نیفتاده بود و یا به صحت انتساب آن‌ها به پیامبر اطمینانی نبود. به همین خاطر همواره در طول تاریخ پس از پیامبر، بسیاری از "پیشوایان، فقها، محدثان و معلمان اخلاق" که تحت تأثیر روایات مذکور [و مشابه آن] بودند نسبت به برهنگی و مکشوف‌العورة بودن مردم در حمام‌ها ابراز نگرانی کرده و خواهان رفع آن شده‌اند. اینک شماری از "تداوم کشف عورت‌ها" و "نگرانی‌ها نسبت به آن" را ذکر می‌کنم:

- در روایت حنان بن سدير (مذکور در عامل چهارم) ملاحظه شد که چگونه مؤمنان باقی‌مانده از عصر امام‌علی در حمامی که امام‌سجاد در آن حضور داشت کاملاً برهنه حاضر شدند و پدر بزرگ و پدر و پسر، بی‌هیچ احساس بدی از بابت مکشوف‌العورة بودنشان، قصد نظافت داشتند. در این حال امام سجاد با نقل عبارت "عورة المؤمن علی المؤمن حرام" از رسول‌خدا، آنان را مُجاب به استفاده از لُنگ کرد.

- قاضی ابوبکر الشاشی (قاضی قرن پنجم) گواهی یکی از فقهای فاضل را در محکمه‌اش نپذیرفت. وی علتش را عبارت از آن دانست که آن فقیه به صورت برهنه و مکشوف‌العورة در حمام ظاهر شده بود: «القاضی ابوبکر الشاشی ... و شهد عنده مرة فقیه فاضل من أهل مذهبه فلم یقبله، فقال: لأی شیء ترد شهادتی و هی جائزة عند کل حاکم إلا أنت؟ فقال له: لأقبل لک شهادة، فإنی رأیتک تغتسل فی الحمام عریانا غیر مستورة العورة، فلا أقبلک»^{۱۹۶۰}.

- غزالی (۵۰۵ هـ) در احیاء علوم‌الدین می‌گوید: «و در رفتن گرمابه باکی نیست ... و لکن بر کسی که در گرمابه رود واجبات و سنن است و واجب بر او چهار چیز است دو در عورت خود و دو در عورت دیگری. اما در عورت خود آن‌که از نظر دیگری آن را صیانت کند و از بسودن دیگری احتراز نماید [نگذارد کسی عورتش را لمس کند] و ازاله و سنج آن جز به دست خود روا ندارد و قایم [دلّاک] را از مالیدن ران و آنچه میان سرّه و عانه است منع کند. و در روایتی بسودن آنچه جز سَوْتین است به جهت ازاله خاز، احتمالی هست اما به قیاس نزدیک‌تر آن است که حرام است، چه بسودن سَوْتین

در تحریم به دیدن آن ملحق شده است، پس در بقیت عورت همچنین باید. و در عورت دیگری آن که چشم خود را از آن نگاه دارد و از برهنه کردن آن منع کند. زیرا که نهی منکر واجب است. و بر او یاد کردن آن است، نه قبول آن. و وجوب این حسبت ساقط نشود مگر از بیم ضرب و شتم یا استخفافی دیگر که حرام بود... و برای این معنی در این روزگار حزم آن است که گرمابه نرود، چه از عورت‌های برهنه خالی نباشد خاصه آن چه زیر سُرّه و زَبَر عانه است... و برای این، خالی فرمودن گرمابه مستحب است و بشر حارث گفت: در غایت عفت باشد مردی که یک درم دارد، آن را بدهد تا گرمابه برای وی خالی کنند. و ابن عمر را در گرمابه‌ای دیده‌اند روی به دیواری آورده و چشم به عصابه‌ای [دستار] بسته. و بعضی از ایشان گفتند در گرمابه رفتن باکی نیست و لکن به دو إزار: یکی برای ستر عورت و دوم برای پوشیدن سر و نگاهداشت چشم...»^{۱۹۶۱}.

- قرطبی (۶۷۱ هـ) حضور در حمام‌های زمان خودش را به دلیل برهنگی فراگیری که دامن افراد ارزشمند را نیز گرفته بود برای افراد متدین حرام دانست. او وضعیّت حمام‌های زنانه‌ی آن زمان را از حمام‌های مردانه نیز بدتر دانسته، و حتی حمام‌ها را فاقد اتاقک مخصوص دستشویی (جهت زدودن موهای زائد) گزارش می‌کند: «قلت: أما دخول الحمامات فی هذه الأزمان فحرام علی أهل الفضل و الدین لغلبة الجهل علی الناس و استسهالهم اذا توسّطوا الحمام رموا آزرهم [میازرهم] حتی یرى الرجل البهیّ ذوالشبیبة قائماً منتصباً وسط الحمام و خارجه بادیاً عن عورته ضامّاً بین فخذیه و لا أحد یغیر علیه. هذه أمر بین الرجال فکیف من النساء! لا سیما بالدیار المصریة إذ حماماتهم خالیة عن المطاهر التي هی عن أعین الناس سواتر، و لا حول و لا قوّة الا بالله العلی العظیم»^{۱۹۶۲}.

- نووی (۶۷۶ هـ) شارح صحیح مسلم از برهنگی مردم در حمام اظهار ناراحتی کرده و از افراد حاضر در حمام خواسته که اولاً به عورة و شرمگاه دیگران نگاه نکنند و همچنین مواظب باشند که دست یا دیگر مواضع پیکرشان، عورة دیگران را لمس نکند و ثانیاً عورة و شرمگاه خود را طوری بیوشانند که نگاه دیگران به آن نیفتد و همچنین

۱۹۶۱ - احیاء علوم الدین ترجمه مؤید الدین محمد خوارزمی ج ۱ ص ۳۰۹ یا ص ۲۸۵

۱۹۶۲ - تفسیر قرطبی "الجامع لاحکام القرآن" ج ۱۲ ص ۲۲۴

اجازه ندهند که دَلّاک یا دیگران، عورت‌شان را بشوید و لمس کند: «و أما قوله (ص) و لا یفّضی الرجل الی الرجل فی ثوب واحد و كذلك فی المرأة مع المرأة فهو نهی تحریم اذا لم یکن بینها حائل و فیه دلیل علی تحریم لمس عورة غیره بأی موضع من بدنه کان و هذا متفق علیه و هذا مما تعم به البلوی و یتساهل فیه کثیر من الناس باجتماع الناس فی الحمام فیجب علی الحاضر فیه أن یصون بصره و یده و غیرها من عورة غیره و أن یصون عورته عن بصر غیره و ید غیره من قیّم و غیره و یجب علیه اذا رأى من یخل بشئ من هذا أن ینکر علیه قال العلماء و لا یسقط عنه الانکار بکونه یظن أن لا یقبل منه بل یجب علیه الانکار الا أن یخاف علی نفسه و غیره فتنة والله اعلم»^{۱۹۶۳}.

نقد احادیث: گفته شد که این سخنان تحت تأثیر احادیث منسوب به پیامبر مبنی بر نهی از ورود به حمام بیان شده است اما باید دانست که بر این احادیث خدشه‌ها و ایراداتی وارد است که اینک بخشی از آن‌ها را دوباره بازگو می‌کنم:

الف- مغایرت آشکار با دیگر روایات پیامبر: نگاه بدبینانه به حمام از احادیث نهی به روشنی قابل استنباط است مثلاً علاوه بر احادیث قبلی در جایی دیگر از پیامبر نقل شده که: «عن ابن عباس قال قال رسول الله (ص): احذروا بیتنا یقال له الحمام. قالوا: یا رسول الله، ینقی الوسخ؟ قال: فاستتروا»^{۱۹۶۴} و «عن عبدالله بن عباس قال قال رسول الله (ص): اتقوا بیتنا یقال له الحمام. قیل: یا رسول الله، إنه یذهب به الوسخ و یذکر النار. فقال: إن کنتم لا بدّ فاعلین فادخلوه مستترین»^{۱۹۶۵} (رسول خدا (ص) گفت: از رفتن به مکانی که به آن حمام می‌گویند بر حذر باشید. به وی گفته شد: به وسیله‌ی حمام چرک و آلودگی از بین می‌رود و [حرارت آن] آتش [جهنم] را به یاد انسان می‌آورد. حضرت گفت: اگر چاره‌ای به جز حضور در آن ندارید پس خود را بیوشانید).

همان‌طور که ملاحظه کردید این روایات حاوی نگاه کاملاً منفی پیامبر نسبت به حمام است اما در مقابل، با احادیث دیگری از حضرت روبرو می‌شویم که نگاهی کاملاً

۱۹۶۳ - صحیح مسلم بشرح النووی ج ۴ ص ۳۱ چاپ رحلی

۱۹۶۴ - تفسیر قرطبی ج ۱۲ ص ۲۲۴

۱۹۶۵ - تفسیر قرطبی ج ۱۲ ص ۲۲۵

مثبت به حَمَام دارند از جمله:

«مرّ رسول الله (ص) بمكان بالمباح [بالمناصع] فقال: نعم موضع الحمام»^{۱۹۶۶}
 (رسول خدا از کنار گرمابه‌ای گذر کرد و فرمود: حَمَام، جای خوبی است).
 «عن ابی رافع قال مر رسول الله (ص) علی موضع فقال نعم موضع الحمام هذا فبني فيه حمام»^{۱۹۶۷} (رسول الله بر مکانی گذر کرد پس گفت: این جا محلّ خوبی برای حمام است و همان جا حَمَامی بنا نهاد).

«خرّج من حدیث ابی هريرة قال قال رسول الله (ص): نعم البيت يدخله الرجل المسلم بيت الحمام ... و بسّ البيت يدخله الرجل بيت العروس»^{۱۹۶۸} (رسول خدا (ص) گفت: بهترین خانه و مکانی که شخص مسلمان به آن جا داخل می‌شود، حمام است و ...).

حقیقت این است که صدور این دو دسته روایت متضادّ از سوی یک نفر بعید و بلکه منتفی است آن‌هم شخصی که فرستاده‌ی خدا بوده و سخنانش مبنای عمل انسان‌ها است. روایت دیگری به این شرح از حضرت وجود دارد که در هر دو جهت می‌توان از آن استفاده کرد: «بسّ البيت الحمام تُرفع فيه الاصوات و تکشف فيه العورات»^{۱۹۶۹} (ابن عباس نقل کرد که پیامبر (ص) گفت: حَمَام، جای بدی است زیرا صداها در آن بالا رود، و عورة و برهنگی‌ها نمایان گردد). اگر بدگویی موجود در این روایت را متوجه اصل حَمَام بدانیم در این صورت، نقطه مقابل احادیث پیش از آن است که طیّ آن‌ها حَمَام را جایی خوب توصیف کرده بود، که این تناقضی آشکار است و در نتیجه صدور هر دوی آن‌ها از جانب رسول خدا غیر واقعی بوده و بدیهی است که فقط روایات شامل مدح حمام، مقرون به صحّت است؛ ولی اگر بدگویی را متوجه ضایعات حضور در حَمَام و پیامدهای ناخواسته‌اش بدانیم و نه خود حَمَام، در این صورت از همین روایت به دست می‌آید که مردم در زمان پیامبر، برهنه در حمام حاضر می‌شدند زیرا در متن آن چنین آمده: "تکشف فيه العورات" که البته گریزی نیز از آن نبود زیرا نه شورت و مایوهای

۱۹۶۶ - الوافی ۴۹۹۵

۱۹۶۷ - مجمع الزوائد ج ۱ ص ۲۷۹

۱۹۶۸ - تفسیر قرطبی ج ۱۲ ص ۲۲۵

۱۹۶۹ - کنز العمال ۲۶۶۱۷، الجامع الصغیر ۳۱۸۱

امروزی متداول بود، نه لُنگ‌های بلند را به دلیل گرانی‌اش برای استفاده در حمام مقرون به صرفه می‌دانستند، و نه اساساً انگیزه‌ای برای پوشش وجود داشت. این حدیث پرده از واقعیت ساری و جاری در عصر پیامبر برمی‌دارد و مهم‌تر از آن این‌که برخلاف روایات ابتدایی، هیچ رهنمودی در آن از سوی حضرت دایر بر اصلاح اوضاع موجود و استفاده از لُنگ صادر نشده و تنها به ذکر بد بودن چنین وضعیت ناخواسته‌ای اشاره می‌کند البته مطابق بعضی دیگر از نقل‌ها در ادامه‌ی روایت، حضرت خواهان پوشش شده است که به صحت و سقم آن خواهیم پرداخت ولی آنچه در این‌جا مهم است این‌که، بدگویی از "برهنگی و کشف عورة" در حمام، هم‌تراز بدگویی از "سر و صدای زیاد" در آن است و نه بیشتر.

ب- تضادّ با رهنمودهای بهداشتی پیامبر: راستی مگر هدف از رفتن به حمام چیزی غیر از نظافت و پاکیزگی است و مگر نه این است که "النظافة من الایمان"؟ پس چگونه می‌توان پذیرفت که در احادیث نهی، این‌همه به حمام حمله شده باشد. این احادیث، سیمای پیامبر را چهره‌ای مخالف بهداشت نشان داده است که به همین خاطر نمی‌تواند مورد پذیرش باشند. در بعضی از آن روایات چنان پیامبر را با حمام و گرمابه بیگانه نشان می‌دهد که اگر کسی با روش کاملاً بهداشتی پیامبر آشنا نباشد پیش خود می‌گوید انگار او نه از استحمام خبری داشته و نه از جزئیات آن، و حتی چنان القا می‌کند که وی از کاربرد بهداشتی حمام بی‌خبر بوده است: «عن ابن عباس قال قال رسول الله (ص) شرّ البیت الحمام ترفع فیهِ الاصوات و تکشف فیهِ العورات فقال رجل یا رسول الله یداوی فیهِ المریض و یدهب الوسخ فقال رسول الله فمّن دخله فلا یدخله الا مستترا»^{۱۹۷۰} (ابن عباس نقل کرد که رسول خدا گفت: "بدترین خانه و مکان، حمام است که سر و صدا در آن زیاد است و عورت‌های مردم در آن مکشوف". مردی چنین واکنش نشان داد: ای رسول الله [با رفتن به حمام] بیماری مریض در آن‌جا درمان می‌شود و چرک و آلودگی زدوده می‌گردد. پس حضرت [تحت تأثیر واکنش مذکور] گفت: حال که این‌طور است، هر کس می‌خواهد به حمام رود به شرط ستر [عورة] وارد شود).

ج- تفاوت محتوای احادیث نهی: مطابق بعضی از روایات، شاهد نهی مطلق "مردان و زنان" از ورود به حمام هستیم [بئس البیت الحمام ... / نهی الرجال و النساء عن الحمامات ثم...]. و مطابق بعضی دیگر از آنها، اجازه حضور به مردان، به شرط ستر پایین‌تنه داده شده ولی نهی در مورد زنان کماکان پابرجا است و مطابق برخی دیگر، علاوه بر مردان به زنان اجازه داده شد که در ایام بیماری (جهت درمان) و در ایام خون‌ریزی زنانگی به حمام روند [... الا مریضة أو نفساء] و اما مطابق بعضی دیگر (به شرط پذیرش اطلاق روایت) اجازه حضور به هر دو گروه مردان و زنان، به شرط ستر، داده شده است: «عن ابی‌عبدالله قال: قال رسول‌الله (ص): من كان یؤمن بالله و الیوم‌الآخر فلا یدخل الحمام إلا بمئزر»^{۱۹۷۱} (امام صادق نقل کرد که رسول‌خدا گفت: هر کس [از مردم چه مرد و چه زن] که به خدا و روز آخرت ایمان دارد نباید وارد حمام شود مگر با لُنگی [ولو کوچک]).

اگر هم بتوان بعضی از این تفاوت‌ها را با استفاده از قواعد فقهی و حدیثی توجیه کرد اما توجیه همه اختلافات، به ویژه با توجه به نهی فراگیر اوّلیه، چندان قابل تحقّق نیست.

د- پیش‌بینی مواجهه با حمام در فتوحات آینده: احادیثی وجود دارد که طی آن‌ها پیامبر می‌گوید سرزمین‌های دیگر در آینده به تصرف شما مسلمانان درمی‌آید و در آن سرزمین‌ها با خانه‌هایی به نام "حمام" برمی‌خورید؛ استفاده از آن برای شما مردان امّتم جز با لُنگ حرام است ولی زنان امّتم حتی با لُنگ نیز نباید به آن در آیند مگر در بیماری یا نفاس: «سمعت عمر بن الخطاب یقول سمعت رسول‌الله یقول انها ستفتح علیکم بالشام فستجدون فیها بیوتا یقال لها الحمامات فهی حرام علی رجال امّتی الا بالازار و علی نساء امّتی الا نفساء أو مریضة»^{۱۹۷۲} و «عن عبدالله بن عمر و یرفعه الی النبی (ص) قال: انکم ستظہرون علی الأعاجم فتجدون بیوتا تدعی الحمامات فلا یدخلها الرجال الا بإزار، أو قال: بمئزر، و لا یدخلها النساء الا نفساء، أو (من) مرض»^{۱۹۷۳}. این حدیث که خود جزو احادیث نهی از حمام است، چه جعلی و ساختگی باشد و چه فرضاً حقیقی باشد، در هر

۱۹۷۱ - کافی ج ۶ ص ۴۹۷

۱۹۷۲ - الکامل ج ۳ ص ۴۰۵

۱۹۷۳ - المصنف عبدالرزاق ۱۱۱۹ + کنز العمال ۲۶۶۳۵

صورت بر یک چیز دلالت می‌کند و آن این‌که در زمان پیغمبر چیزی به نام حمام وجود نداشته که مردم سرزمین وی بخواهند از آن استفاده کنند. پس محتوای این‌گونه احادیث به خوبی دلالت بر آن دارد که تمامی احادیث نهی پیامبر از ورود به حمام، ساختگی و غیر واقعی‌اند زیرا بنا به پیش‌بینی مذکور در حدیث، مواجهه مسلمانان با حمام در آینده رخ می‌داد بنابراین از حمام خبری نبود که حضرت در صدد نهی از آن باشد. اینک متن دیگری از روایت مذکور را می‌آورم: «عن عبدالله بن عمرو أن رسول الله (ص) قال: إِنَّهَا سَتُفْتَح لَكُمْ أَرْضُ الْعَجَمِ وَ سَتَجِدُونَ فِيهَا بَيْوتًا يُقَالُ لَهَا الْحَمَامَاتُ فَلَا يَدْخُلْنَهَا الرَّجَالُ إِلَّا بِالْأُزْرِ وَ امْنَعُوهَا النِّسَاءُ إِلَّا مَرِيضَةً أَوْ نَفْسَاءً»^{۱۹۷۴} (رسول خدا گفت: سرزمین عجم در آینده برای شما فتح خواهد شد. در آن‌جا خانه‌هایی پیدا می‌کنید که به آن حمام می‌گویند. پس نکند مردان، جز با لُنگ وارد آن شوند ولی زنان را [حتی با وجود لُنگ] از ورود به آن‌جا منع کنید مگر این‌که بیمار باشند و یا در ایام نفاس).

ه- جعلی بودن احادیث حمام: محدثان نسبت به احادیثی که از پیامبر در باره حمام و نهی از آن صادر شده با دیده تردید می‌نگرند و بلکه گروهی شدیداً آن را مردود می‌دانند. آنان معتقدند اساساً در زمان پیامبر، حمام وجود نداشته و در واقع وی حمام را به چشم خود ندیده و در نتیجه تمام احادیث منسوب به حضرت را جعلی و ساختگی می‌دانند. علاوه بر ضعف سند و فقدان واقعیت تاریخی، که محدثان در ردّ احادیث حمام به آن توجه دارند، همچنین محتوای غیر بهداشتی آن نیز در اعلام جعلی بودنش مؤثر بوده چرا که متن آن‌ها با سایر رهنمودهای قطعی پیامبر مخالف است. اینک سخن گروهی از دانشمندان را مرور می‌کنیم:

ابن قیم جوزیه: «لم يدخل حماماً قط، و لعله ما رآه بعينه، و لم يصح في الحمام حديث»^{۱۹۷۵} (پیامبر (ص) هرگز داخل حمام نشده، و چه بسا خودش آن را ندیده باشد و هیچ حدیثی در باره حمام صحیح و حقیقی نیست).

ابوبکرین حازم یا منذری: «أحاديث الحمام كلها معلولة و انما يصح منها عن

۱۹۷۴ - سنن ابوداود ۴۰۱۱

۱۹۷۵ - زادالمعاد ابن‌قیم جوزیه ج ۱ ص ۱۶۸

الصحابة»^{۱۹۷۶} (تمام احادیث حمام [که به پیامبر نسبت داده‌اند] دارای ایراد و اشکال است، و تنها آن بخشی صحیح و واقعی می‌باشد که در باره صحابه است).
بحرانی: «ما ورد من منع النساء من دخول الحمام مشكل و لأعلم بمضمونه قائلًا»^{۱۹۷۷} (آنچه در باره منع زنان از ورود به حمام صادر شده دارای اشکال و ایراد است و هیچ‌کسی قائل به مضمون این‌گونه روایات نیست).

جواد علی: «قد ورد أن الرسول لم يدخل حماماً قط و لم يصح في الحمام حديث. مما يدل على أن الحمام العام لم يكن شائعاً في أيامه. فكان الرسول يغسل جسمه في بيته»^{۱۹۷۸} (وارد شده که رسول خدا هرگز به گرمابه‌ای داخل نشده و [در واقع] هیچ حدیثی در باره حمام صحّت ندارد. از جمله چیزهایی که بر عدم رواج حمام در روزگار رسول دلالت دارد این است که حضرت خودش را در خانه می‌شست).

کلام صریح ابن جوزی: «... قال: حدثنا الوزير ابن قاسم، قال: دخلت الحمام فرأيت عمرو بن هاشم البيروتي في الوزن فقلت له: تدخل الحمام؟ فقال: دخلت الحمام فرأيت الزهري جالساً في الوزن فقلت له: تدخل الحمام؟ فقال: دخلت الحمام فرأيت أنس بن مالك في الوزن فقلت له: تدخل و أنت صاحب رسول الله فقال: دخلت الحمام فرأيت رسول الله^(ص) جالساً في الوزن عليه مئزر و هممت أن أكلمه فقال: يا أنس إنما حرمت دخول الحمام بغير مئزر. قال المصنف: هذا الحديث موضوع بلاشكّ و في روايته [رواته] جماعة مجهولون، و ما أسمع من وضعه! فإنّ القعود لا يكون في الوزن، و لم يدخل رسول الله^(ص) حماماً قط و لا كان عندهم حمام»^{۱۹۷۹} (... رسول الله^(ص) گفت: ای انس! همانا ورود به حمام را بدون استفاده از کنگ تحریم کرده‌ام. ابن جوزی [پس از اتمام روایت] گفت: این حدیث بدون تردید جعلی است و در سلسله سندش، افراد مجهول وجود دارد. جاعل حدیث چقدر در جعلش سماجت به خرج داده است... رسول خدا^(ص) اصلاً وارد هیچ حمامی نشد [چرا که] نزد آن‌ها حمام وجود نداشت).

۱۹۷۶ - تحفة الاحوذی ج ۸ ص ۷۱، عون المعبود ج ۱۱ ص ۳۲، نیل الاوطار ج ۱ ص ۳۲۰

۱۹۷۷ - الحدائق الناضرة بحرانی ج ۵ ص ۵۳۲

۱۹۷۸ - المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام جواد علی ج ۵ ص ۳۲

۱۹۷۹ - الموضوعات ابن جوزی ج ۲ ص ۳۵۹ ح ۹۳۶

عظیم‌آبادی هنگام توضیح حدیث "پیش‌بینی فتوحات آتی و مواجهه با حمام" که قبلاً آوردیم: «عن عبدالله بن عمرو أن رسول الله (ص) قال: أنها ستفتح لكم أرض العجم و ستجدون فيها بيوتا يقال لها الحمامات فلا يدخلنها الرجال إلا بالأزر و امنعوها النساء إلا مريضة أو نفساء ... و الحدیث يدل على أنه لم يكن يومئذ فيهم حمام»^{۱۹۸۰} (... این حدیث نشان می‌دهد که در زمان حیات رسول خدا، حمام در میان آنها وجود نداشته است).

محمدباقر بهبودی: «عن أبي عبدالله قال: قال رسول الله (ص) من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يدخل الحمام الا بمئزر . من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يرسل حليلته الى الحمام... در زمان رسول خدا در منطقه مدینه و مکه مستراحی نبود و نه حمامی و نه وسایل بهداشتی ... و لذا است که این رشته احادیث فریقین علیل و بی‌اعتبار است گرچه فراوان روایت شده است... تمام احادیثی که در باب حمام و آداب بیت‌الخلا وارد شده است علیل و بی‌اعتبار است»^{۱۹۸۱}.

اگر بپذیریم احادیث حمام جعلی و ساختگی‌اند در این صورت شاید بتوان گفت جعل حدیث در این موضوع در دو مرحله و یا توسط دو گروه متمایز انجام شده است: بعضی از جاعلان در ساخته‌ی خود "از مردان خواسته‌اند که اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارند اولاً خودشان به حمام نروند مگر با لُنگ و ثانیاً به زنان اجازه ندهند حتی با لُنگ به حمام روند". اما وقتی این گروه جاعل با این پرسش روبرو شدند که مگر در زمان رسول خدا حمام وجود داشته که تکلیفی در باره ورود یا نحوه استفاده از آن پدید آید، در این هنگام بود که همان افراد یا گروه دیگری از جاعلان دست به کار شدند تا مشکل را برطرف کنند. آنها زمانی دست به کار جعل جدید شدند که لشکرکشی‌ها به ممالک مجاور انجام شده بود و فتوحات مختلف به دست آمده بود. اینان در ساخته‌های جدید خود، اعلام کردند که: "پیامبر در زمان حیاتش مژده داده در آینده نزدیک، سرزمین شام و غیرشام به دست شما فتح خواهد شد و در آنجا با مکان‌ها و خانه‌هایی مواجه می‌شوید که به آن حمام می‌گویند ولی نباید مردان وارد آن شوند مگر این‌که لُنگی

۱۹۸۰ - عون المعبود مجلد ۶ ص ۳-۳۲ شرح حدیث ۴۰۰۴

۱۹۸۱ - علل الحدیث بهبودی ص ۲۰ و ۲۲

پوشند و در ضمن زنان را نیز از ورود به آن منع کنید مگر بیمارانشان". از این بهتر نمی‌شد زیرا جاعلان حدیث با یک تیر دو نشان زدند: هم لشکرکشی‌های پس از پیامبر به سرزمین‌های دیگر را مشروع و مورد خواست حضرت نشان دادند و هم مشکل قبلی در مورد احادیث حمام را حل کردند زیرا مطابق ساخته‌های جدید، مواجهه با حمام به پس از رسول‌الله یعنی هنگام فتح سرزمین‌های مجاور موکول شد و در عین حال همان خواسته‌های مذکور در جعل اول در آن لحاظ شده بود.

مژده فتح شام که به وسیله "عمر بن خطاب" محقق گردید و نیز تشدید حجاب و نهی از ورود به حمام که این نیز خواست عمر بود هر دو در متنی واحد گرد آمدند؛ و این می‌تواند حلقه اتصال بعضی از جعلیات باشد که جاعلان برای خوشامد حاکمان پیرو عمر، دست به ساخت این‌گونه روایات زده باشند: «سمعت عمر بن الخطاب یقول سمعت رسول الله یقول انها ستفتح علیکم بالشام فستجدون فیها بیوتا یقال لها الحمامات فهی حرام علی رجال أمتی الا بالازار و علی نساء أمتی الا نفساء أو مریضة»^{۱۹۸۲} (راوی گوید عمر بن خطاب می‌گفت از رسول خدا شنیدم که گفت: بزودی سرزمین شام را فتح خواهید کرد در آن جا با خانه‌هایی مواجه می‌شوید که به آن حمام گفته می‌شود. استفاده از آن‌ها بر مردان اُمّت مگر با لُنگ، و بر زنان اُمّت مگر در نفاس و بیماری حرام است).

و- مواجهه صحابه با حمام، پس از پیامبر: پس از رحلت پیامبر، عباراتی از صحابه و سایرین وجود دارد که می‌توان از آن‌ها جدید بودن رویارویی ایشان را با حمام استنباط کرد یعنی لحن و سیاق کلام در آن‌ها به گونه‌ای است که انگار برای اولین بار با آن مواجه می‌شوند و پیش از این با آن بیگانه بوده‌اند که این نیز بر واقعی نبودن احادیث منسوب به رسول می‌افزاید مثلاً غزالی می‌گوید: اصحاب رسول خدا داخل حمام‌های سرزمین شام شدند و بعضی‌شان [پس از مواجهه با آن] گفتند: حمام، جای خوبی است [زیرا] بدن را تمیز می‌کند و آتش [جهنم] را نیز به یاد انسان می‌آورد. و بعضی دیگرشان گفتند: حمام، بد جایگاهی است [زیرا] عورة و شرمگاه انسان مکشوف می‌گردد و حیاء از بین می‌رود: «دخل اصحاب رسول الله^(ص) حمامات الشام و قال بعضهم: نعم البیت بیت

الحمّام يطهر البدن و يذكر النار: روى ذلك عن أبي الدرداء و أبي أيوب الانصارى. و قال بعضهم: بئس البيت بيت الحمام بيدي العورة و يذهب الحياء»^{۱۹۸۳}. شاید بتوان سخن امام علی و عمر بن خطاب در توصیف حمام را در همین راستا دانست: «دخل علی و عمر الحمّام فقال عمر: بئس البيت الحمام يكثر فيه العناء و يقلّ فيه الحياء فقال علی: نعم البيت الحمّام يذهب الاذى و يذكرّ بالنار»^{۱۹۸۴} و «قال أبو عبدالله: قال أمير المؤمنين: نعم البيت الحمّام يذكرّ النار و يذهب بالدرن؛ و قال عمر: بئس البيت الحمّام بيدي العورة و يهتك الستر قال: و نسب الناس قول امير المؤمنين الى عمر و قول عمر الى امير المؤمنين»^{۱۹۸۵} (امام صادق گفت: علی امیرالمؤمنین گفت که حمام جای خوبی است آتش را به یاد می آورد و چرک را می زداید؛ و عمر گفت که حمام جای بدی است عورة و شرمگاه را نمایان می سازد و پرده را می دردد...) و «و قال امير المؤمنين [علی بن ابی طالب]: نعم البيت الحمّام تذكر فيه النار و يذهب بالدرن / و قال [علی]: بئس البيت الحمام يهتك الستر و يذهب بالحياء»^{۱۹۸۶}.

بنا بر آنچه در قالب بندهای "الف" تا "و" آوردم نتیجه می گیریم که هرگز اطمینانی به صدور احادیث نهی از جانب رسول خدا نیست، و بلکه می توان آن ها را جعلی دانست.

علت صدور احادیث نهی: چرا نسبت به حمام در آن احادیث، چنان دید منفی ای وجود دارد مگر نه این است که نتیجه استفاده از حمام نظافت و پاکیزگی است و مگر نه این است که رعایت بهداشت یکی از خواست های مهم شرع است پس دلیل مخالفت با حمّام در چیست؟ از آنجایی که صحّت انتساب روایات به پیامبر مخدوش است بنابراین پاسخ را بر مبنای دو فرض پی می گیریم: فرض اول: احادیث نهی، سخن پیامبر باشد. فرض دوم: احادیث نهی، ساخته جاعلان باشد. اینک توضیح هر یک از آن ها:

فرض اول- احادیث نهی، سخن خود پیامبر باشد: البته این فرض نه به این معنا است که تمامی احادیث مسبوق را از پیامبر بدانیم زیرا بعضی از آن ها همچون حدیثی که

۱۹۸۳ - احیاء علوم الدین ج ۱ ص ۱۳۸

۱۹۸۴ - الوافی ح ۴۹۹۴ (التهدیب ۱۱۶۶)

۱۹۸۵ - کافی ج ۶ ص ۴۹۶

۱۹۸۶ - مکارم الاخلاق حدیث ۲۹۱ و ۲۹۲

حاوی فتوحات آتی است جداً مورد پذیرش نیست. ابتدا دلایل ضعیفی که بعضی‌ها در علت نهی پیامبر برشمرده‌اند را می‌آورم تا آرام آرام به رأی صحیح و صحیح‌تر نزدیک شویم:

شمار اندکی قائل‌اند که علت نهی پیامبر از ورود زنان به حمام، به این مسئله برمی‌گردد که زنان اساساً اجازه خروج از منزل را ندارند و چون لازمه رفتن به حمام، خروج از منزل است بنابراین از آن نهی شده‌اند: «... و منهم من فصل بین حمام الرجال و حمام النساء فقالوا یکره اتخاذ حمام النساء لأنهن ممنعن من الخروج و أمرن بالقرار فی البيوت و اجتماعهم قل ما یخلو عن فتنه»^{۱۹۸۷} در باره مردود بودن مبنای این دلیل به حدّ کافی در این کتاب بحث شده است که لزومی به تکرار آن نمی‌بینم ولی گویا ایشان فراموش کرده‌اند که نهی مذکور در ابتدای امر حتی شامل مردان نیز شده بود: «نهی رسول‌الله^(ص) عن الحمامات للرجال و النساء ثم رخص للرجال فی المآزر و لم یرخص للنساء»^{۱۹۸۸} بر این اساس آیا نباید نتیجه گرفت که در ابتدای امر، مردان نیز اجازه خروج از منزل را نداشتند!؟

گروهی دیگر، عمدتاً تحت تأثیر برداشتی که از آیه ۳۱ سوره نور دارند بر این باورند که زنان مؤمن در برابر دیگر زنان مسلمان (و نه همه زنان؛ چرا که زنان غیر مسلمان در حکم مردان بیگانه‌اند!) علاوه بر وجه و کفین و قدمین، حداکثر مجازند سر و گردن و ساعد و ساق را نمایان سازند و به این ترتیب معتقدند کل تنه به علاوه ران و بازو را می‌بایست از زنان هم‌کیش بیوشانند. البته بعضی‌ها مواضع لازم‌الستر زنان در برابر زنان دیگر را بیش از این نیز می‌دانند: «... إن الظاهرة الثیاب، و الباطنة الخللخالان و القرطان و السواران، عن ابن مسعود»^{۱۹۸۹} بنابراین از آن‌جا که لازمه حضور در حمام و مقدمه استحمام، درآوردن جامه و کشف اندام است ولی زنان مسلمان مطابق دستور فقهی مذکور، اجازه کشف تنه، ران و بازو را در مقابل سایر زنان ندارند به همین خاطر حضورشان حتی در حمام‌های ویژه زنان مسلمان، نشدنی است. در ردّ مبنای این دلیل

۱۹۸۷ - المبسوط سرخسی ج ۱۵ ص ۱۵۶

۱۹۸۸ - مسند احمد ج ۶ ص ۱۳۹

۱۹۸۹ - مجمع‌البیان (آیه ۳۱ سوره نور)

نیز به حدّ کافی توضیح داده‌ام و از دوباره‌گویی پرهیز می‌کنم ولی همین بس که عمل زنان مؤمن و پای‌بند در طول تاریخ اسلامی که به حمام‌های زنانه می‌رفتند و فقط از لنگ یا شورت استفاده می‌کردند برای ردّ این تحلیل غیرعملی کافی است. به هر حال اگر این رأی پذیرفته شود یعنی قائل شویم که پیامبر زنان مسلمان را از رفتن به حمام نهی کرده در این صورت باید از قائلین پرسید که به جای حمام چه جایی برای استحمام ایشان پیشنهاد شده بود: آیا خانه‌های تک‌اتاق بی‌حیاطشان، یا حیاط خانه‌شان که دیوارش از قامت انسان بلندتر نبود، یا بر فرش و گلیم اتاق‌شان، یا خانه‌های بی‌درب و پیکرشان، یا پشت خیمه و چادرشان، یا...؟!

همچنین می‌توان گروه دیگری را جستجو کرد که علت نهی پیامبر را ناشی از مکشوف شدن عورة در حمام می‌دانند. آنان معتقدند چه مردان و چه زنان وقتی وارد حمام می‌شدند ازارشان را باز می‌کردند و به صورت مکشوف‌العورة به نظافت می‌پرداختند. فیض کاشانی می‌گوید: تمام روایاتی که در مذمت ورود به حمام صادر شده ناظر به ورود بی‌لنگ است زیرا مردم آن روزگار بدون لنگ به حمام می‌رفتند: «و لیلعلم أنّ جملة ما ورد فی ذمّ الحمام ترجع الی دخوله بلامتزر و ذلک أنّ عامّة الناس یومئذ کانوا یدخلون الحمام بلامتزر فورد فی ذمه ما ورد»^{۱۹۹۰} و «(و قال [النبی (ص)]: من اطاع امراته اکتبه الله علی منخریه فی النار. قیل: و ما تلك الطاعة؟ فقال: تدعوه الی النیاحات و العرسات و الحمامات و الثیاب الرقاق فیجیبها.) بیان: ... و یحتمل ان یکون ذلک لانکشاف سؤاتهنّ و کان مختصاً بذلک الزمان او ببعض البلاد»^{۱۹۹۱}. طیبی نیز ذیل یکی از احادیث مورد بحث، دلیل نهی زنان از ورود به حمام را مربوط به برهنگی و مکشوف شدن شرمگاه‌شان می‌داند: «عن ابی‌الملیح قال: دخل نسوة من اهل الشام علی عائشة، فقالت: ممن أنتن؟ قلن: من اهل الشام، قالت: لعلکن من الکورة التي تدخل نساؤها الحمامات؟ قلن: نعم، قالت: أما إنی سمعت رسول الله (ص) یقول: ما من امرأة تخلع ثیابها فی غیر بیتها الا هتکت ما بینها و بین الله تعالی»^{۱۹۹۲} قال الطیبی: و ذلک لأن الله تعالی أنزل لباساً لیواری

۱۹۹۰ - الوافی شرح حدیث ۴۹۹۵

۱۹۹۱ - الوافی ۴۹۹۹

۱۹۹۲ - سنن ابوداود ح ۴۰۱۰

به سواآتھن و هو لباس التقوی فاذا لم یبتقین الله تعالی و کشفن سواآتھن هتکن الستر بینھن و بین الله تعالی»^{۱۹۹۳}. در پاسخ باید گفت این احتمال نیز مردود است زیرا می‌شد با استفاده از لُنگی ولو کوتاه بر مکشوف العورة بودن زنان در حمام زنانه غلبه کرد (چنان‌که بر کشف عورة مردان به همین وسیله غلبه شد) اما دیدیم که پیامبر جواز چنین ورودی را برای زنان صادر نکرد پس باید علتِ نهی را در جای دیگری جستجو کرد. با این حال اگر قرار باشد رأی این گروه پذیرفته شود در این صورت می‌بایست همه احادیثی که طی آن‌ها زنان را مطلقاً حتی با لُنگ از حضور در حمام نهی می‌کرد کنار گذارد و فقط حدیثی که با عبارتی عام از مردم (مردان و زنان) خواسته که جز با لُنگ به حمام نروند را ملاک قرار داد آن‌جا که امام صادق از قول رسول خدا می‌گوید: هر کس [چه مرد و چه زن] که به خدا و روز آخرت ایمان دارد نباید جز با لُنگ وارد حمام شود: «عن ابي عبدالله قال: قال رسول الله (ص): من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يدخل الحمام الا بمئزر»^{۱۹۹۴}. حاصل کلام بر اساس توضیح اخیر این است که مردم آن زمان، چه مردان چه زنان، به صورت مکشوف العورة در حمام حاضر می‌شدند پس پیامبر (ص) از زنان خواست وقتی وارد حمام زنانه می‌شوند نباید به صورت برهنه مادرزاد داخل شوند بلکه باید فرج و شرمگاه را به وسیله اِزار بیوشانند و از مردان نیز خواست که هنگام ورود به حمام مردانه همین کار را بکنند. بنابراین تنها چیزی که پیامبر از مردان و زنان مؤمن خواسته بود نهی از برهنگی کامل در حمام بود. مردان و زنان مؤمن نیز می‌توانستند با لُنگی ولو کوتاه این خواستِ پیامبر را محقق کنند و به نظافت جسم خود بپردازند. اگر این توضیح (و در واقع اگر صرفاً روایت اخیر) درست باشد باید پذیرفت که به مرور زنان از شمول اطلاق روایت مذکور خارج شدند و حکمی اختصاصی در نهی از ورود آنان ساخته شد. ایراد اصلی این توضیح، نادیده گرفتن احادیث فراوانی است که در نهی کامل و بی‌قید زنان از ورود به حمام صادر شده و طی آن‌ها اجازه‌ی حضور به ایشان حتی با لُنگ داده نشده است.

احتمال دیگری که در باره علت صدور احادیث نهی وجود دارد و بعضی آن را

۱۹۹۳ - عون المعبود ج ۱۱ ص ۳۲

۱۹۹۴ - کافی ج ۶ ص ۴۹۷

مطرح کرده‌اند "وجود حمام‌های مختلط" است که زنان و مردان بدون رعایت نوبت‌بندی و به صورت مشترک و همزمان از آن استفاده می‌کردند. این احتمال از احتمالات پیشین به صحت نزدیک‌تر است گرچه بر آن نیز خدشه وارد است. علامه مجلسی همین احتمال را به عنوان علت نهی زنان از ورود به حمام مطرح کرده: «عن ابی‌عبدالله قال: من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يدخل حلیته الحمام. [شرح:] ... و حمل ... علی ما إذا كانت الرجال و النساء یدخلون الحمام معاً من غیر تناوب»^{۱۹۹۵}. اگر این احتمال صحیح باشد این صورت علت نهی پیامبر، مربوط به نمایان بودن اندام برهنه جنس مخالف است که در حین شست‌وشو گریزی از آن نبود. پس رسول‌خدا از تمام مردم، چه مرد چه زن، خواست که عطای فواید حمام را به لقای برهنگی در برابر جنس مخالف ببخشند و به حمام نروند؛ ولی سپس به دلیل نیاز به فواید حمام، به مردان اجازه داد که با پوشیدن لنگ وارد حمام شوند ولی در این حال نمی‌بایست به دامن برهنه‌ی دیگران و به ویژه خانم‌هایی که در هر صورت به حمام می‌آمدند نگاه کنند: «لعن رسول‌الله^(ص) الناظر و المنظور الیه فی الحمام بلامنزر»^{۱۹۹۶} به زنان نیز اجازه داده شد که "فقط هنگام بیماری یا ایام نفاس" و پس از ستر دامن به حمام درآیند ولی در این حال می‌بایست از نگاه به دیگران و به ویژه دامن برهنه مردان خودداری کنند. درستی این رأی از آنجا قوت می‌گیرد که اگر حمام زنانه و حمام مردانه جدا بود و نه مختلط، در این صورت پیامبر می‌توانست همان دستوری را که به مردان مبنی بر استفاده از لنگ داد به زنان نیز بدهد تا به حمام زنانه بروند و در جمع زنان به استحمام بپردازند ولی از آنجا که نهی زنان از ورود به حمام حتی در صورت استفاده از لنگ همچنان ادامه داشت، این گمان را تقویت می‌کند که حمام‌ها جداگانه نبوده بلکه مختلط و مشترک بوده است. بنابراین مطابق رأی حاضر، زنان و مردان به صورت مشترک و همزمان از حمام استفاده می‌کردند و چون قبح زیادی برای برهنگی قائل نبودند و نیز جامه‌شان مانع شست‌وشوی راحت و آسان بود در نتیجه به صورت برهنه به نظافت می‌پرداختند. پیامبر^(ص) در واکنش به این پدیده از مردان

۱۹۹۵ - مرآة العقول ج ۲۲ ص ۴۰۴ ح ۲۸

۱۹۹۶ - کافی ج ۶ ص ۵۰۳

خواست که هنگام ورود به حمام خود را بپوشانند تا فرج و شرمگاهشان مورد رؤیت دیگران قرار نگیرد و از زنان خواست که حتی با پوشاندن دامن نیز به حمام نروند زیرا اولاً سایر قسمت‌های حساس‌شان مورد رؤیت مردان قرار می‌گرفت و ثانیاً نگاه‌شان به شرمگاه مردان می‌افتاد.

فرض دوم - احادیث نهی، سخن جاعلان باشد و نه پیامبر: چرا جاعلان دست به ساخت چنین احادیثی زدند؟ مگر در مورد حمام چه مشکلی وجود داشت که جاعلان متشرع را وادار به واکنش کرد تا در اقدامی غیراخلاقی با سوءاستفاده از نام پیغمبر، مردم و به ویژه زنان را از ورود به حمام که مظهر بهداشت و نظافت است منع و نهی کنند! اگر در آن روزگار حمام‌هایی جداگانه یا نوبتی برای مردان و زنان وجود داشت، و تنها مشکل این بود که مردم در حین حضور در حمام مکشوف‌العورة می‌شدند در این صورت جاعلان می‌توانستند احادیثی مبنی بر لزوم استفاده از لُنگ بسازند تا بر پدیده کشف عورة در حمام‌های جداگانه فائق شوند اما می‌بینیم که احادیث ساخته شده در این راستا نیست زیرا زنان را کلاً از ورود به حمام منع کرده و مردان را نیز دست به عصا و با آما و اگر اجازه ورود داده است بطوری که می‌توان از فحوای آن‌ها ترجیح عدم ورود مردان به حمام را استنباط کرد بنابراین احتمال قوی و رأی راجح این است که جاعلان به خاطر وجود حمام‌های مشترک و مختلط دست به کار شدند تا به این ترتیب معضل برهنگی زنان و مردان مؤمنی که همزمان در حمام حضور می‌یافتند را حل کنند. در واقع جدی‌ترین مشکل پیش‌رو برای جاعلان، پیدابودن پایین‌تنه (و سایر مواضع حساس) زنان برای مردان، و پیدابودن پایین‌تنه مردان برای زنان بود، و نه پیدابودن پایین‌تنه زنان برای زنان در حمام زنانه! زیرا مطابق رأی اکثریت قاطع فقها مواضع لازم‌الستر زنان در برابر زنان (و همچنین مردان در برابر مردان) فرج و شرمگاه و حداکثر ناحیه کمر تا زانو است که می‌توانستند این ناحیه را با پوشیدن لُنگ از معرض دید دیگر زنان حاضر در حمام پنهان کنند اما چنین دستوری از سوی جاعلان صادر نشد بلکه دستور نهی کامل زنان از ورود به حمام ابلاغ گردید؛ و آن نبود مگر به دلیل حضور مردان در محیط حمام، بطوری که حتی با ستر ناحیه دامن نیز بر زنان روا نبود که به حمام‌های مختلط وارد

شوند. شاید بتوان سرگذشت جعل را این‌گونه توضیح داد که، پس از رحلت رسول‌خدا جریان فتوحات و آشنایی اعراب مسلمان با پیشرفت‌های ممالک مفتوحه پیش آمد و از جمله مسلمانان با حمام آشنا شدند و آن را در سرزمین‌های خود نیز بنا کردند تا از این مظهر بهداشت و پاکیزگی استفاده نمایند اما آنان به ویژه بادیه‌نشینان، انگیزه لازم و کافی برای جداسازی حمام از حیث زن و مرد را نداشتند (چرا که پوشیدگی برای آن‌ها کم‌تر مفهوم شرعی و اخلاقی داشت بطوری‌که نسبت به پوشش شرمگاه نیز از خود جدیت نشان نمی‌دادند) و در نتیجه مشترک و همزمان از حمام‌های تازه تأسیس استفاده می‌کردند. در این هنگام بعضی از متشرعان با توجه به شرایط پیش آمده و از طرفی تحت تأثیر بعضی رهنمودهای پیامبر^(ص) (همچون: "نهی از برهنه ترد کردن"، "نهی از نگاه به فرج و دامن سجده‌کنندگانی که در صفوف جلوتر نماز قرار داشتند و دامن‌شان کوتاه بود" و "نهی از غسل و شست‌وشو در محیط باز") و نیز با توجه به برداشتی که از بعضی آیات قرآن وجود داشت، از خود گستاخی نشان دادند و دست به جعل احادیث نهی از ورود به حمام زدند تا بدین وسیله اولاً زنان مؤمن داخل حمام نشوند که برهنگی‌شان مورد رؤیت مردان قرار گیرد و به مردان برهنه نگاه کنند و ثانیاً از مردان مؤمن باقی‌مانده در حمام خواستند که با لُنگ به حمام بروند تا نه کسی به شرمگاه آن‌ها نگاه کند و نه نگاه‌شان به شرمگاه مؤمنی دیگر بیفتد. بدیهی است با فرض جعلی بودن احادیث، هیچ‌یک از احکام مذکور برای مؤمنان و مسلمانان اعتباری ندارد چرا که توسط حدیث‌سازان صادر شده است و نه رسول‌خدا^(ص).

گفتنی است با گذر زمان، و تفکیک حمام مردانه و زنانه خودبخود آن مسئله‌ای که انگیزه جعل و ساخت احادیث نهی بود از بین رفت و زنان بی‌هیچ منع شرعی وارد حمام‌های زنانه می‌شدند ولی همچنان احادیث جعلی مذکور در میان محدثان نقل می‌شد و بعدها در کتب حدیث جای گرفت و متأسفانه نسل‌های بعدی گمان کردند که این احادیث، خواهان عدم حضور زنان در حمام زنانه است و از آن بدتر این‌که فکر کردند این سخنان از ناحیه رسول اکرم^(ص) صادر شده است حال آن‌که اولاً احادیث نهی، از رسول‌خدا نبود بلکه جعلی است و ثانیاً هدف جاعلان نیز از جعل، نهی زنان از ورود به

حمام‌های مشترک و مختلط بود و نه حمام‌های زنانه.

محیط استحمام و واکنش پیامبر: چه حمام با مختصلت کنونی در آن زمان وجود داشته و چه نداشته، در هر صورت آنان کمابیش به نظافت و استحمام می‌پرداختند. گفتنی است چه بسا منظور از حمام در برخی روایات نه به معنای کنونی بلکه هر محلی ولو ناپوشیده که در آن فعل غسل و استحمام محقق می‌شده باشد: «... فقد تكون أطلقت لفظ الحمام علی مطلق ما يقع الاستحمام فيه لا علی أنه الحمام المعروف الآن...»^{۱۹۹۷} (گاه لفظ حمام بر جایی که استحمام در آن جا صورت می‌گیرد اطلاق می‌گردید و نه بر حمام‌های معهود کنونی...) به ویژه که معنای واژه نیز عاری از توصیف ساختمان یا مانند آن است: «الحمیم: الماء الحارّ... الحمام: أخذ من الحمیم... الحمة: عین فیها ماء حارّ يُستشفی فیهِ بال غسل»^{۱۹۹۸} و «مرّ رسول الله (ص) بمكان بالمباضع فقال نعم موضع الحمام. بیان: المبضع ما یسبل به العرق یقال جیهته تبضع أی تسیل عرقاً»^{۱۹۹۹} و حلبی گفته اگر روایت ورود پیامبر به حمام جحفه درست باشد در این صورت منظور از حمام، جایی بود که خود را در آن جا شست و غسل کرد و نه این‌که شکل خاص حمام‌های کنونی مدنظر باشد: «عن عكرمة عن بن عباس أنه دخل حمام الجحفة و هو محرم و قال والله ما یعبأ الله بأوساخنا شیئاً^{۲۰۰۰} / و أما ما جاء عن ابن عباس أنه (ص) دخل حمام الجحفة فلا یرد لأنه علی تقدیر صحته فالمراد به أنه محل للاغتسال فیهِ لا بالهیئة المخصوصة^{۲۰۰۱}». در تایید وجود حمام؛ اما نه به شکل ساختمانی، می‌توان به روایت برپا کردن سریع آن توسط پیامبر اشاره کرد که روایتش در پی خواهد آمد (... نعم موضع الحمام هذا فاتخذ حماما).

محل‌هایی که آنان مبادرت به غسل و استحمام در آن می‌کردند عبارت بود از: آبگیرها، حوض‌های طبیعی و مصنوعی، برکه‌ها، منابع، محیط باز و هر جای دیگری که

۱۹۹۷ - القول المسدد فی مسند أحمد ص ۷۰

۱۹۹۸ - العین خلیل بن احمد

۱۹۹۹ - الوافی ۴۹۹۵

۲۰۰۰ - نصب الرایه ج ۳ ص ۱۰۸

۲۰۰۱ - السیرة الحلبیة ج ۲ ص ۸۹

آب روانی در آن پیدا می‌شد. در این راستا می‌توان به روایات زیر استشهاد کرد:

«عن ابن عباس ان رجلاً كان يحب امرأة فاستأذن النبي (ص) في حاجة فأذن له فانطلق في يوم مطير فإذا هو بالمرأة على غدیر ماء تغتسل...»^{۲۰۰۲} (یکی از صحابه رسول خدا در مسیر با زنی مواجه شد که مشغول استحمام در برکه آبی بود...).

«عن أبي هريرة مرفوعاً: إنه مر ببقعة بين البقيع و المناصع فقال: نعم موضع الحمام هذا! فاتخذ حماماً»^{۲۰۰۳} (رسول خدا از آبگیری مابین بقیع و مناصع عبور کرد و گفت: این جا محل خوبی برای استحمام است پس حمامی [صحرايي] بنا نهاد [و به استحمام پرداخت]. در این روایت بقعه به معنای حوض طبیعی یا گودالی است که آب در آن جمع می‌شود. البته ابوحاتم این حدیث را باطل [و مردود] می‌داند: «سئل أبو حاتم عن حدیث رواه هذا عن فليح عن المقبري عن أبي هريرة أن النبي (ص) مر ببقعة بين البقيع و المناصع فقال نعم موضع الحمام هذا فاتخذ حماماً فقال هذا حدیث باطل و ذكره أبو عبد الله بن مندة في شيوخ البخاري و تعقبه المزني بأنه ليس له في البخاري ذكر الا في حدیث واحد عن محمد بن يوسف البيكندی عنه و هو في علامات النبوة»^{۲۰۰۴}.

«قال: مر رسول الله (ص) بمكان بالمباضع [بالمناصع] فقال: نعم موضع [الموضع] الحمام»^{۲۰۰۵} (رسول خدا از جایی چسبیده به مناصع گذر کرد و گفت: این جا جای خوبی برای حمام کردن است). علامه مجلسی مکان مذکور در حدیث را از حیث پوشیدگی و حصار ضعیف دانسته است.

«عن ابن عمر قال: كان الرجال و النساء يتوضؤون في زمان رسول الله (ص) جميعاً»^{۲۰۰۶} (ابن عمر گفت: مردان و زنان در زمان رسول خدا به اتفاق یکدیگر به نظافت [یا وضو] می‌پرداختند).

«عن أبي سلامة السلمی قال رأيت عمر بن الخطاب أتى حياضاً عليها الرجال و النساء

۲۰۰۲ - الدر المنثور ج ۳ ص ۳۵۲ + مجمع الزوائد ج ۷ ص ۳۸

۲۰۰۳ - میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴-۱۶۳

۲۰۰۴ - تهذیب التهذیب ابن حجر ج ۱ ص ۷۹

۲۰۰۵ - تهذیب طوسی ۱۱۶۷، الوافی ۴۹۹۵، وسائل الشیعه ۱۳۹۰، ملاذ الاخيار مجلسی ج ۳ ص ۹۶

۲۰۰۶ - السنن الكبرى نسائی ح ۷۲

یتوضؤون [/یتوضؤون] جميعا فضرهم بالدرة ثم قال لصاحب الحوض اجعل للرجال حياضا و للنساء حياضا»^{۲۰۰۷} (أبوسلمه سلمی گفت: عمر بن خطاب را دیدم که به [محوطه] حوضی وارد شد و دید که مردان و زنان، همزمان مشغول نظافت خود هستند عمر آنان را با تازیانه بزد و به صاحب حوض [گرمابه‌دار] گفت: برای مردان یک حوض جداگانه، و برای زنان یک حوض جداگانه قرار بده).

اگر مکان‌های یادشده را حمام آن‌ها بنامیم در این صورت دیگر فرقی نمی‌کند که زنان و مردان، جداگانه از آن استفاده می‌کردند یا مختلط و همزمان؛ زیرا اگر هم جداگانه بود چندان تأثیری نداشت چرا که حاضران به دلیل پوشیده نبودن محیط حمام در معرض نگاه عابران بودند.

پیامبر در واکنش به استحمام در این مکان‌های ناپوشیده خواهان ستر عورة و استفاده از لُنگ شد:

«عن الصادق عن آبائه عن النبي (ص) - فی حدیث المناهی - قال: اذا اغتسل أحدكم فی فضاء من الأرض فلیحاذر علی عورته»^{۲۰۰۸} (پیامبر گفت: هرگاه کسی از شما در زمین باز و گشادی به شست‌وشوی خود پردازد باید مراقب [پوشیده بودن] عورة و [و پایین تنه‌اش] باشد).

«قال رسول الله (ص) إن الله عزوجل حیی ستیر فاذا أراد أحدكم أن یغتسل فلیتوار بشی»^{۲۰۰۹} (رسول خدا گفت: خدا اهل شرم و پوشش است [و خواهان آن دو است] پس هرگاه کسی از شما به استحمام مشغول شد باید خود را با چیزی ببوشاند).

«عن الصادق عن آبائه قال: قال رسول الله (ص): ... کره الغسل تحت السماء بغیر مئزر و کره دخول الأنهار إلّا بمئزر ... و کره دخول الحمامات الا بمئزر»^{۲۰۱۰} (رسول خدا گفت: غسل و استحمام در زیر آسمان، و نیز ورود به رودخانه [و شناکردن در آن] و همچنین داخل شدن به حمام، [همگی] ناپسند است اگر بدون استفاده از لُنگ باشد).

۲۰۰۷ - کنز العمال ۲۷۴۸۲

۲۰۰۸ - وسائل الشیعه ۷۸۶ و بحار الانوار ج ۷۶ ص ۳۲۹

۲۰۰۹ - مسند احمد بن حنبل ج ۴ ص ۲۲۴

۲۰۱۰ - بحار الانوار ج ۷۶ ص ۶۹

«عن أبي عبدالله قال: قال رسول الله (ص): من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يدخل الحمام إلا بمئزر»^{۲۰۱۱} (امام صادق گفت که رسول خدا فرمود: هر کس به خدا و روز واپسین ایمان دارد نباید بدون ساتر عورة وارد حمام شود).

«عن أبي عبدالله قال: ... لعن رسول الله (ص) الناظر و المنظور اليه في الحمام بلائزر»^{۲۰۱۲} (امام جعفر صادق گفت: رسول خدا کسی را که در حمام به دامن برهنه‌ی دیگری می‌نگرد و نیز کسی که فاقد لنگ است را ملعون دانست).

ولی گویا زنان را از حضور در آن مکان‌ها نهی کرد تا برهنه در برابر مردان قرار نگیرند:

«قال (ص): أنهى نساء أمتي عن دخول الحمام»^{۲۰۱۳} (پیامبر گفت: زنان ائمتم را از ورود به حمام نهی می‌کنم).

«عن عائشة قالت نهى رسول الله (ص) عن الحمامات للرجال و النساء ثم رخص للرجال في المآزر و لم يرخص للنساء»^{۲۰۱۴} (عائشه گفت: رسول خدا مردان و زنان را از رفتن به حمام نهی کرد سپس به مردان اجازه‌اش را داد ولی به زنان اجازه نداد).

«عن عائشة أن النبي (ص) نهى الرجال و النساء عن الحمامات الا مريضة أو نفساء»^{۲۰۱۵} (عائشه گفت: پیامبر مردان و زنان را از رفتن به حمام نهی کرد مگر زنان بیمار یا زنانی که در نفاس باشند).

هرچند از برخی روایات (با تفسیری که ارائه کردم) چنین برمی‌آید که حضرت واکنشی نسبت به نظافت دسته‌جمعی مردان و زنان نداشته: «عن ابن عمر قال: كان الرجال و النساء يتوضؤون في زمان رسول الله (ص) جميعاً» این در حالی است که عمر بن خطاب پس از حیات پیامبر، نسبت به آن واکنشی شدیداً منفی نشان داد: «... أتى حياضا عليها الرجال و النساء يتوضؤون جميعا فضر بهم بالدرة ثم قال لصاحب الحوض اجعل للرجال

۲۰۱۱ - کافی ج ۶ ص ۴۹۷

۲۰۱۲ - کافی ج ۶ ص ۵۰۳

۲۰۱۳ - مکارم الاخلاق ح ۲۹۶

۲۰۱۴ - مسند احمد بن حنبل ج ۶ ص ۱۳۹

۲۰۱۵ - المصنف ابن أبي شيبة ج ۱ ص ۱۳۴

حیاضاً و للنساء حیاضاً».

البته مسلم است که پیغمبر شخصاً در هنگام غسل و استحمام مراقب ستر خود بود: «عن ام‌هانی انها ذهبت الى النبي^(ص) يوم الفتح قالت فوجدته يغتسل و فاطمة تستره بثوب فسلمت و ذلك ضحی فقال من هذا فقلت أنا أم‌هانی ... فلما فرغ رسول الله من غسله قام فصلى ثمان ركعات ملتحفا فی ثوب»^{۲۰۱۶} (ام‌هانی در یوم‌الفتح به سوی پیامبر رفت. او می‌گوید: پیامبر را در حالی که مشغول غسل و استحمام بود و فاطمه او را با پارچه‌ای استتار می‌کرد پیدا کردم ...).

«حدثني ابوالسمح قال: كنت أخذم النبي^(ص) فكان إذا أراد أن يغتسل قال ولني قفاك فأوليه قفاي فأستره به»^{۲۰۱۷} (ابوالسمح گفت: من به پیامبر خدمت می‌کردم پس هرگاه می‌خواست خودش را بشوید به من می‌گفت: "پشتت را به من برگردان" من نیز پشتم را به او برمی‌گرداندم و به این وسیله موجب استتارش می‌شدم).

پایان: بنا بر آنچه گفته شد یکی از علل تغلیظ حجاب، احادیث نهی از حمام است زیرا مردم در باره این احادیث گمان می‌کنند که:

اولاً از پیامبر است ثانیاً در نهی از ورود به حمام (و فروع آن) صادر شده ثالثاً منظور از حمام مکانی دیوارکشی شده و پوشیده از چشم رهگذران است رابعاً زنان و مردان، جداگانه از این حمام‌ها استفاده می‌کردند و خامساً هدف از نهی پیامبر، دیده نشدن پایین‌تنه مردان در برابر مردان و دیده نشدن تنه و ران زنان در برابر زنان است.

اما برخلاف تصوّرات و گمان‌ها نتیجه گرفتیم که این احادیث:

اولاً معلوم نیست از پیامبر باشد ثانیاً اگر از پیامبر نباشد در این صورت نهی جاعلان، حجّیتی برای مسلمانان ندارد ثالثاً حمام‌های عصر پیامبر پوشیده و محفوظ نبود بلکه آبگیرهایی طبیعی یا حوض‌هایی مصنوعی بود که فاقد استتار کافی بود رابعاً چه بسا زنان و مردان به صورت مشترک و همزمان از آن استفاده می‌کردند و خامساً هدف از نهی پیامبر (با فرض صدور از جانب وی) دیده نشدن پایین‌تنه مردان در برابر زنان و

۲۰۱۶ - مسند احمد بن حنبل ج ۶ ص ۴۲۳ و ۳۴۳

۲۰۱۷ - السنن الكبرى نسائی ح ۲۲۸

دیده نشدن اندام زنان در برابر مردان بود.

پس حجابِ ناشی از این عامل نیز بر پایه‌هایی لرزان، نامطمئن و بلکه غیرواقعی قرار دارد.

عامل یازدهم - احادیث نهی از طواف عریان

در کتب تاریخ و تفسیر آمده که پیامبر طیّ یک اعلامیه رسمی و با استناد به قرآن از مشرکان خواست که دست از طواف "برهنه و عریان" بر گرداگرد کعبه بردارند و در واقع رسماً آن را ممنوع اعلام کرد. بدیهی است با این حساب مؤمنان نیز از انجام طواف عریان نهی شده بودند. این نهی و منع، یک چیز قطعی و جا افتاده در متون روایی و فقهی تلقی می‌شود. صدور روایات نهی از طواف عریان به خوبی گویای وجود این‌گونه طواف تا پیش از صدور روایات می‌باشد که به حدّ کافی در بخش اول کتاب به این واقعیت پرداخته شد. دستور ممنوعیت طواف عریان نقش درخوری بر تقویت "پوشش و حجاب" در جامعه اسلامی داشته است اما همان‌طور که حدس می‌زنید اینک در این صدد هستیم تا مانند بررسی‌های گذشته بگوییم که: ۱- حقیقت، نه آن چیزی است که امروزه از روایات مذکور در ذهن ترسیم می‌کنیم زیرا اکنون وقتی با عبارت نهی پیامبر از طواف "عریان" روبرو می‌شویم تصوّرمان این است که حضرت مثلاً از زنان خواسته که هنگام طواف نباید هیچ‌یک از قسمت‌های پیکرشان (مگر وجه و کفین) مکشوف باشد و یا از مردان خواسته که دست‌کم دوسوم اندامشان نمایان نباشد. در واقع مردم (و حتی فقهای) هر عصری تحت تأثیر زیّ مؤمنان "روزگار خودشان" به سراغ متون روایی می‌روند و چون در عصر حاضر، اگر زن مسلمانی را ببینیم که مو و گردن یا ساعد و بازو یا پاهای او پوشیده نباشد او را برهنه و لخت می‌نامیم و یا اگر مرد مسلمانی را ببینیم که شکم یا سینه یا قسمتی از ران او نمایان باشد او را برهنه خواهیم نامید، به همین خاطر تلقی مان از "نهی پیامبر نسبت به طواف عریان" این است که زنان باید "کاملاً" پوشیده باشند تا مُجاز باشند حجّ را بجا آورند و یا مردان باید بیشتر اندامشان مستتر باشد تا بتوانند به طواف خانه خدا بپردازند ولی باید دانست که تعریف و حدّ "برهنگی و

پوشیدگی" در روزگار پیامبر با تعریف و حدّ آن در عصر حاضر تفاوت فاحش دارد بطوری که هیچ یک از مصادیق فوق در روزگار پیامبر برهنگی محسوب نمی شده است. در بخش اول در باره تعریف برهنگی توضیح دادم و در ادامه بحث جاری نیز به طور گذرا آن را بازگو خواهم کرد. ۲- علاوه بر آن، نسبت به واقعیت صدور روایات نهی از طواف عریان و نیز به مبنای برداشت قرآنی روایات، خدشه‌هایی وارد است که این‌ها را نیز مورد بررسی قرار خواهیم داد. ولی به هر صورت تردید نیست که روایات یادشده نه تنها بر پوشش زنان و مردان در "صحن حج" بلکه به دنبال آن بر پوشش آنان در "صحنه اجتماع" نیز اثر گذارد.

بررسی مبنای قرآنی احادیث: مبنای احادیث، عمدتاً به این دو آیه برمی‌گردد:
 الف- خذوا زینتکم عند کل مسجد ب- آیه براءة. اینک به بررسی هریک می‌پردازیم و توضیحاتی خواهم آورد تا مشخص شود که اعتبار روایات نهی تا چه اندازه است و آیا این‌گونه روایات برخاسته از آیه بوده و مبنای قرآنی مطمئنی دارد و یا این‌گونه نمی‌باشد؟
 الف- «یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد و کلوا واشربوا و لاتسرفوا انه لایحِبّ المرفین^{۳۱} قل من حرم زینة الله الّتی اخرج لعباده والطّیبات من الرّزق ...^{۳۲} قل إنّما حرم ربّی الفواحش...^{۳۳}»^{۲۰۱۸}.

خیل کثیری از مفسران و فقها با استناد به همین آیه، دست‌کم لزوم ستر "شرمگاه و پایین‌تنه" را در حج و هنگام نماز استنباط کرده‌اند و به عبارت دیگر از این آیه، و پیش زمینه‌ی آیات قبلی‌اش به نهی از طواف عریان رسیده‌اند. در ردّ این استنباط می‌بایست به شرح آیه در بخش دوم مراجعه کرد. در آنجا توضیحات کافی آوردم و اینک از دوباره‌گویی پرهیز می‌کنم ولی همین بس که آیه، یا اساساً ناظر به بحث "حجاب و پوشش شرعی" نیست و یا اگر هم در واکنش به پدیده طواف عریان نازل شده باشد در صدد انشاء حکم نیست بلکه صرفاً در صدد نفی "خاستگاه دینی" طواف عریان و نفی "الزام" به آن است که بر اساس رسوم خودساخته یا مقررات برتری‌جویانه قریش یا با نیات به ظاهر پاک اولیه به وجود آمده بود. از آن گذشته اگر هم در آیه، قصد انشاء حکم

باشد چیزی بیش از پوشش اجمالی با تأکید بر ستر پایین تنه و شرمگاه قابل استنباط نیست آن‌هم صرفاً در مورد طواف حجّ (و نماز) و نه سایر اوقات، و تازه معلوم نیست که این حکم از نوع واجب است یا مستحبّ، زیرا با توجّه به آیه ۳۲ که ادامه بحث آیه ۳۱ است چندان نمی‌توان قول به وجوب را استخراج کرد. بحث این آیه را همین‌جا به پایان می‌رسانم زیرا توضیحات مورد نظر را در شرح آورده‌ام که می‌بایست مراجعه کرد.

ب- «براءة من الله و رسوله الى الذين عاهدتم من المشركين^۱ فسيحوا في الأرض أربعة أشهر...^۲ و أذان من الله و رسوله الى الناس يوم الحجّ الأكبر أن الله بريء من المشركين و رسوله فإن تبتّم فهو خير لكم...^۳ الا الذين عاهدتم من المشركين ثم لم ينقصوكم شيئاً و لم يظاهروا عليكم أحدا فأتمّوا اليهم عهدهم الى مدّتهم ان الله يحب المتقين^۴ فإذا انسلك الأشهر الحرم فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم... فإن تابوا و...^۵ كيف يكون للمشركين عهد عند الله و عند رسوله الا الذين عاهدتم عند المسجد الحرام...^۶ ما كان للمشركين أن يعمرّوا مساجد الله شاهدين على أنفسهم بالكفر...^{۱۷}... لقد نصرکم الله في مواطن كثيرة و يوم حنین إذ أعجبتکم کثرتکم...^{۲۵}... يا ايها الذين آمنوا انما المشركون نجس فلا يقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا و إن خفتم عيلة فسوف يغنيکم الله من فضله...^{۲۸}»^{۲۰۱۹}.

آیات آغازین سوره توبه، دستورالعمل قرآن در واکنش به شکسته شدن پیمان صلح توسط مشرکان است. قرآن در این آیات، براءت و بیزاری خدا و رسول را از مشرکان پیمان‌شکنی که به هیچ اصلی پای‌بند نبودند اعلام کرده و خواهان شدت عمل مؤمنان نسبت به آن‌ها شده است بطوری که مؤمنان پس از مهلت چهارماهه [یا: به جز در ماه‌های حرام] می‌بایست این گروه از مشرکان پیمان‌شکن جنگ طلب و در عین حال داعیه‌دار تصدّی کعبه و حج را در صورت دست برداشتن از شرارت و تسلیم نشدنشان تعقیب کرده و آن‌ها را از پای درآوردند. قرآن همچنین به مؤمنان دستور داد که مشرکان نباید از سال آتی به مسجدالحرام نزدیک شوند البته در این باره به نظر می‌آید که: ۱- منظور از مشرکان صرفاً مشرکان پیمان‌شکن موصوف باشد و نه همه مشرکان زیرا در آیات ۴ و ۷ حساب مشرکان متعهد به پیمان و صلح‌نامه را از بقیه مشرکان جدا دانسته است. ۲- چه

بسا منظور از "نزدیک نشدن" مشرکان به مسجدالحرام "عدم سرپرستی امور حج و عمره به وسیله آن‌ها برخلاف گذشته" باشد چنان‌که طبرسی نیز به آن اشاره کرده: «فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا. ... قیل: المراد به منعهم من دخول المسجد الحرام علی طریق الولاية للموسم و العمرة»^{۲۰۲۰} زیرا اینان دل به بعضی آداب ظاهری که بعضاً از اصل خود نیز دور شده بود بسته بودند و در عزای عهده‌داری این امور به خود اجازه می‌دادند که در برابر هر تحوّل اصلاحی جدید بایستند و راه خدا را حتّی بر پیامبرش سدّ کنند. از آن گذشته گروهی از مشرکان در داخل مکه و پیرامون کعبه زندگی می‌کردند و به همین خاطر اساساً بحث ممانعت از "نزدیک شدن و ورودشان" به مکه و کعبه فاقد جایگاه است.

اما بخش اصلی بحث این است که مفسّران با استفاده از روایاتی نسبتاً مشابه قائل هستند که رسول خدا در پی نزول آیات فوق امام‌علی را مأمور کرد تا این آیات را در قالب دستوری چند ماده‌ای در ایّام حجّ سال نهم هجری به مشرکان ابلاغ نماید. روایاتی که بندهای ابلاغیه در آن‌ها ذکر شده است گرچه توافق نسبی با هم دارند اما بعضاً در دو سه مورد، متفاوت (و یا دارای کمی و زیادی) هستند اما می‌توان جمع موادّ ابلاغی را به این صورت خلاصه کرد:

۱- ممنوعیت طواف عریان.

۲- ممنوعیت حضور مشرکان در مراسم حجّ از سال آینده / یا: عدم اجتماع همزمان مشرکان با مؤمنان در مراسم حجّ از سال آینده.

۳- [لزوم تبری از مشرکان عهدشکن و] تداوم معاهده صلح با مشرکانی که نقض پیمان نکرده‌اند تا پایان قرارداد منعقد / یا: اعلام ادامه پیمان با مشرکان، فقط تا ۴ ماه آینده، و پس از آن اعلام بیزاری از آن‌ها و ... / یا: ...

۴- اعلام این‌که هیچ‌کس به جز مؤمنان وارد بهشت نمی‌شود / یا: اعلام این‌که به جز مؤمنان کسی حق ورود به خانه خدا را ندارد.

چنان‌که ملاحظه شد یکی از موادّ قطعی ابلاغیه، "نهی از طواف عریان" است که

۲۰۲۰ - مجمع‌البیان (آیه ۲۸ سوره توبه)

بحث نیز حول آن دنبال خواهد شد. روشن است که این روایات می‌تواند همچون سایر روایات، صحیح و واقعی یا غیر صحیح و ساختگی باشد بنابراین بحث را به روش گذشته در دو فرض مختلف پی‌گیری می‌کنیم: ۱- بنا را بر صحت صدور روایات ابلاغیه می‌گذاریم. ۲- بنا را بر پی‌گیری صحت و سقم صدور روایات می‌گذاریم. اینک به بیان هر فرض و ارائه توضیحاتی در ذیل آن‌ها می‌پردازم و نتایج به دست آمده از هر یک را مطرح می‌کنم:

فرض اول- حقیقی بودن احادیث و مواد ابلاغی آن: در این قسمت، بحث را بر این اساس پیش می‌برم که فرض کنیم رسول خدا واقعاً ابلاغیه‌ای به شرح فوق صادر کرده باشد. همچنین کاری به سایر مواد ابلاغی نداریم و در این جا فقط "نهی از طواف عریان" را پی‌گیری می‌کنیم. بنابراین پذیرفته‌ایم که حضرت در پی نزول آیات سوره توبه، ابلاغیه‌ای تهیه و طی یکی از مواد آن حکم کرد که از این پس کسی به صورت عریان و لخت مادرزاد بر گرداگرد کعبه طواف نکند.

اما این که مخاطب این دستور چه کسی است باید گفت اگر بپذیریم که کل ابلاغیه و براءة‌نامه خطاب به مشرکان است در این صورت این بند نیز می‌تواند متوجه آن‌ها باشد اما از طرفی اولاً در هنگام بیان این بند از ابلاغیه، صراحتی که حاکی از خطاب به مشرکان باشد در آن وجود ندارد این در حالی است که در مورد بعضی دیگر از بندها کلمه مشرک به صراحت ذکر شده است. ثانیاً با این اشکال مواجه می‌شویم که اگر براءة‌نامه، خطاب به مشرکان "عهدشکن" باشد و این بند نیز به تبع آن خطاب به همان‌ها باشد در این صورت باید پذیرفت که دستوری در مورد وضعیت طواف عریان مشرکانی که "عهدشکنی نکرده‌اند" نیامده است. ثالثاً بسیاری از مؤمنان صدر اسلام، در واقع همان مشرکان دیروز بودند که علی‌الظاهر به صورت عریان طواف می‌کردند و چون پیش از این ابلاغیه، آیه صریحی در نهی از طواف عریان خطاب به مؤمنانی که از شرک به در آمده بودند صادر نگردیده بنابراین بهتر است این بند از ابلاغیه را نه فقط خطاب به مشرکان بلکه خطاب به همه حجّاج اعم از مؤمن و مشرک بدانیم چرا که در غیر این صورت مؤمنان را از دایره عمل به آن برکنار کرده‌ایم. همچنین از ذکر جداگانه‌ی افراد

عربان و افراد مشرک که در بعضی از این روایات آمده به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که افراد عریان، لااقل شامل مؤمنان نیز می‌شود زیرا در آن‌ها طوافِ دو گروه ممنوع شده است یکی مشرکان و یکی عریان‌ها: «عن ابی‌عبدالله - فی حدیث - قال: فلما قدم علی مکة و کان یوم النحر بعد الظهر و هو یوم الحج الاکبر - الی أن قال - : و قال: و لایطوفن بالبیة عریان و لا مشرک»^{۲۰۲۱}. از آن گذشته طبق مفاد ابلاغیه، تکلیف مشرکان به طور کلی مشخص شده بود زیرا آن‌ها اساساً اجازه حضور در مراسم حج را نداشتند: «عن ابن عباس - فی حدیث - أن رسول الله (ص) بعث علیا ینادی: لایحج بعد هذا العام مشرک و لایطوف بالبیة عریان... الحدیث»^{۲۰۲۲}، «عن الرضا قال: قال امیر المؤمنین: إن رسول الله (ص) أمرنی عن الله أن لایطوف بالبیة عریان و لایقرب المسجد الحرام مشرک بعد هذا العام»^{۲۰۲۳} و «عن أبی بصیر عن أبی جعفر قال: خطب علی الناس و اخترط سیفه و قال: لایطوفن بالبیة عریان و لایحجن البیت مشرک... الحدیث»^{۲۰۲۴}. بنابراین دستور منع از طواف عریان چه بسا صرفاً برای مردان و زنان "مؤمن" بوده زیرا چنان‌که ملاحظه شد مشرکان اساساً از حج و طواف منع شده بودند؛ هرچند حضور آنان مطابق برخی دیگر از متون ابلاغی به شرط همزمان نبودن با حضور مؤمنان، ممنوع نشده بود. رویهمرفته این‌طور پیداست که خطاب نهی از طواف عریان، دست‌کم متوجه مؤمنان نیز می‌باشد.

اما نتیجه‌ای که از روایات و ابلاغیه‌های "نهی از طواف عریان" می‌گیریم این است که مردم آن روزگار، عمل طواف را به صورت عریان انجام می‌دادند (و یا این طواف در مورد بسیاری از آن‌ها رایج بود) و در انجام این طواف فرقی بین زن و مرد نبود: «عن ابی‌عبدالله - فی حدیث براءة - أن علیاً قال: لایطوف بالبیة عریان و لا عریانة و لا مشرک»^{۲۰۲۵} (امام صادق نقل کرد که علی بن ابی‌طالب در حدیث براءة گفت: هیچ مرد برهنه، هیچ زن برهنه و هیچ مشرکی نباید طواف کند). در بخش اول کتاب به حد کافی

۲۰۲۱ - وسائل الشیعه ۱۸۰۶۵

۲۰۲۲ - وسائل الشیعه ۱۸۰۶۲

۲۰۲۳ - وسائل الشیعه ۱۸۰۶۳

۲۰۲۴ - وسائل الشیعه ۱۸۰۶۶

۲۰۲۵ - وسائل الشیعه ۱۸۰۶۸

در باره طواف عریان زنان و مردان بر گرد خانه خدا توضیح دادم که از تکرار آن پرهیز می‌کنم.

ابتدای بحث در باره تعریف برهنگی در میان مسلمانان عصر حاضر سخن گفتم اما برخلاف مسلمانان کنونی باید دانست که واژه برهنه و عریان در آن ایام بر کسی اطلاق می‌شد که کاملاً برهنه بوده و در واقع شرمگاه و پایین‌تنه‌اش نمایان باشد که همان "مکشوف‌العورة" مصطلح در فقه است. بنابراین اگر مکرراً در کتب تاریخ، تفسیر و حدیث می‌بینیم که مردان و زنان به صورت عریان طواف می‌کردند منظور این است که آنان به صورت "مکشوف‌العورة" یعنی در حالی که [علاوه بر سایر اندام همچنین] پایین‌تنه‌شان برهنه بود بر گرداگرد کعبه می‌چرخیدند زیرا معتقد بودند با جامه‌های آلوده به گناه، نباید به زیارت خانه خدا رفت بلکه باید به همان شکلی که از مادر زاییده شده‌اند به طواف پردازند. کلام صریح طبرسی در این باره چنین است: «و إذا فعلوا فاحشة» کنی به عن المشرکین الذین کانوا یبدون سواتهم فی طوافهم فکان یطوف الرجال و النساء عراة یقولون: نطوف کما ولدتنا أمهاتنا و لانطوف فی الثیاب الّتی قارفنا فیها الذنوب، و هم الحمس»^{۲۰۲۶} (... مشرکان، چه مرد چه زن، برهنه طواف می‌کردند و شرمگاه‌شان را آشکار می‌ساختند زیرا قائل بودند همانند بدو تولّد باید طواف کرد و در جامه‌ها که [طبیعتاً] در آن‌ها گناه رُخ می‌داد نباید به طواف پرداخت. اینان عبارت از قریش و هم‌بیمانان بودند).

و اما نتیجه - حال که مشخص شد دست‌کم بسیاری از زنان و مردان تا پیش از واکنش پیامبر "بدون این‌که فرج و پایین‌تنه را بیوشانند" به طواف می‌پرداختند بنابراین به دست می‌آید که پس از واکنش حضرت موظف شدند حدّ اقلّ با پوشاندن شرمگاه و پایین‌تنه طواف کنند پس اگر بپذیریم که نهی یا منع از طواف عریان یکی از موادّ ابلاغیه براءة بوده که رسول‌خدا بر اساس قرآن آن را تهیه کرده است در این صورت حجّاج اعم از زنان و مردان وظیفه‌ی ستر پایین‌تنه را یافتند و در نتیجه با توجه به معنای برهنگی و طواف عریان، چیزی بیش از ستر پایین‌تنه و استفاده از ازار از این ابلاغیه قابل استنباط

۲۰۲۶ - مجمع‌البیان (آیه ۲۸ سوره اعراف)

صریح نیست. دقت شود که بحث بر سر "دلالت" روایات مذکور است و نه کافی یا ناکافی بودن ستر پایین تنه!

فرض دوم- مخدوش بودن احادیث و مواد ابلاغی: آیا هیچ یک از مواد اعلامیه براءت مخدوش نیست آیا تمام آنچه در بندهای ابلاغیه آمده مطابق با محتوای آیات سوره توبه و سایر آیات قرآن است آیا این بندها همان آیات الهی براءت است که در سوره توبه آمده آیا تمامی مفاد ابلاغ، سخن حتمی رسول خدا است آیا روح حاکم در آیات براءت در اعلامیه وجود دارد آیا "نهی از طواف عریان" ارتباطی به مفاد براءت سوره توبه (که مبنای اعلامیه براءت است) دارد آیا با گذر زمان تغییراتی لفظی یا معنوی در بندهایی از ابلاغیه به وجود نیامده و آیا...؟ ابتدا چند روایت که به بیان بندهای ابلاغیه براءت پرداخته‌اند را می‌آورم، پس از آن چکیده‌شان را به فارسی فهرست می‌کنم و سپس توضیحات خود را به دنبال آن ذکر می‌کنم:

«عن محرر بن ابی هریره قال: قال أبوهريرة: كنت أنادي مع علي بن أبي طالب حين أذن في المشركين، كنا نقول: لا يحجَّن بعد عامنا مشرك و لا يطوفن بالبيت عريان و لا يدخل الجنة الا مؤمن و من كان بينه و بين رسول الله (ص) مدة فإن أجله الى أربعة أشهر فإذا مضت أربعة أشهر فإن الله بريء من المشركين و رسوله»^{۲۰۲۷}.

«... و قام على يوم النحر عند جمره العقبة فقال: يا ايها الناس اني رسول رسول الله اليكم فقالوا: بماذا؟ فقرأ عليهم ثلاثين أو اربعين آيه و عن مجاهد ثلاث عشرة آيه، ثم قال: أمرت باربع: أن لا يقرب البيت بعد هذا العام مشرك، و لا يطوف بالبيت عريان، و لا يدخل الجنة الا كل نفس مؤمنة، و أن يتم الى كل ذي عهد عهده...»^{۲۰۲۸}.

«عن زيد بن أبيع قال: سألنا علياً بأى شيء بعثت في الحجّة؟ قال بعثت باربع: لا يدخل [الجنة] الا نفس مؤمنة، و لا يطوف بالبيت عريان، و لا يجتمع مسلم و مشرك في المسجد الحرام بعد عامهم هذا و من كان بينه و بين النبي (ص) عهد فعهدته الى مدّته و من لم يكن له

۲۰۲۷ - السنن الكبرى نسائي ح ۳۹۳۶

۲۰۲۸ - تفسير كشاف ج ۲ ص ۲۴۳ (آیه اول سوره توبه)

عهد فأجله أربعة أشهر»^{٢٠٢٩}.

«أخرج سعيد بن منصور و ابن أبي شيبة واحمد والترمذى و صححه و ابن المنذر والنحاس والحاكم و صححه و ابن مردويه والبيهقى فى الدلائل عن زيد بن تبيع قال: سألت عليا بأى شىء بعثت مع أبى بكر فى الحج؟ قال: بعثت بأربع: لا يدخل الجنة الا نفس مؤمنة و لا يطوف بالبيت عريان و لا يجتمع مؤمن و كافر بالمسجد الحرام بعد عامهم هذا و من كان بينه و بين رسول الله^(ص) عهد فعده الى مدته و من لم يكن له عهد فأجله أربعة أشهر»^{٢٠٢٠}.

«روى الشعبى عن محرز بن أبى هريرة عن أبى هريرة، قال: كنت أنادى مع على حين أذن المشركين فكان إذا صحل صوته فيما ينادى دعوت مكانه، قال: فقلت يا أبت أى شىء كنتم تقولون؟ قال: كنا نقول: لا يحج بعد عامنا هذا مشرك، و لا يطوف بالبيت عريان، و لا يدخل البيت الا مؤمن، و من كانت بينه و بين رسول الله^(ص) مدة فإن أجله الى أربعة أشهر، فإذا انقضت الأربعة الأشهر فإن الله برئ من المشركين و رسوله»^{٢٠٢١}.

«روى أنه [على] قام عند جمرة العقبة و قال: يا أيها الناس انى رسول الله [رسول رسول الله] اليكم بأن لا يدخل البيت كافر، و لا يحج البيت مشرك، و لا يطوف بالبيت عريان، و من كان له عهد عند رسول الله فله عهده الى أربعة أشهر و من لا عهد له فله مدة بقية الأشهر الحرم و قرأ عليهم سورة (براءة) . و قيل قرأ عليهم ثلاث عشرة آية من أول (براءة)»^{٢٠٢٢}.

«ذكر أبو عبد الله الحافظ بإسناده عن زيد بن نفيح، قال: سألتنا علياً: بأى شىء بعثت فى ذى الحجة؟ قال: بعثت بأربعة: لا يدخل الكعبة إلا نفس مؤمنة، و لا يطوف بالبيت عريان، و لا يجتمع مؤمن و كافر فى المسجد الحرام بعد عامه هذا، و من كان بينه و بين رسول الله^(ص) عهد، فعده إلى مدته و من لم يكن له عهد فأجله أربعة أشهر»^{٢٠٢٣}.

پس مجموع بندهای ابلاغیه در روایات متفاوت از این قرار است:

٢٠٢٩ - كنز العمال ج ٤٤٠٢ ح ٤٤٠٢

٢٠٣٠ - فتح القدير شوکانی ج ٢ ص ٣٣٤

٢٠٣١ - مجمع البيان ج ٥ ص ٩ (آیه اول و دوم سوره توبه)

٢٠٣٢ - مجمع البيان ج ٥ ص ٩

٢٠٣٣ - مجمع البيان ج ٥ ص ٩

- ۱- از سال آینده [یا از همین امسال] هیچ مشرکی حق انجام مناسک حج را ندارد.
 - ۲- از سال آینده مشرکان و مؤمنان مراسم حج را همزمان و با یکدیگر انجام ندهند (مقایسه با شماره ۱).
 - ۳- به جز شخص مؤمن کسی وارد بهشت نمی‌شود.
 - ۴- به جز شخص مؤمن کسی نباید وارد کعبه و خانه خدا شود (مقایسه با شماره ۳).
 - ۵- پیمان پیامبر با مشرکانی که با او دارای عهد هستند کمافی‌السابق و تا پایان آن دارای اعتبار است ولی مشرکانی که [به دلیل نقض پیمان، دیگر] عهده با آنان وجود ندارد فقط چهار ماه مهلت دارند.
 - ۶- پیمان پیامبر با [تمام] مشرکان فقط تا چهار ماه دیگر اعتبار دارد [و نه تا پایان مدت قرار داد] (مقایسه با شماره ۵).
 - ۷- کسی نباید به صورت برهنه و لخت مادرزاد بر گرداگرد خانه خدا طواف کند.
- بررسی موادّ ابلاغیه: بررسی را در قالب توضیحات زیر پی می‌گیریم تا به پاسخ این پرسش برسیم که آیا بندهای برائت‌نامه حقیقی است و آیا واقعاً رسول خدا چنین موادّی را به مردم مشرک ابلاغ کرده یا خیر؟ فهرست توضیحات از این قرار است:
- الف- در حالی که مطابق بند شماره ۱، که برگرفته از چند روایت است، مشرکان اجازه انجام حج را دیگر نداشتند اما مطابق بند شماره ۲، که برگرفته از چند روایت دیگر است، منعی برای انجام حج آنان وجود نداشت اما فقط باید ترتیبی اتخاذ می‌شد که همزمان و همراه مؤمنان نباشد (چرا که تفاوت‌هایی در حج هریک وجود داشت که می‌توانست مشکل‌ساز باشد به ویژه که تلبیه‌های مشرکانه مشرکان با توحیدی که رسول اکرم منادی آن بود تضاد کامل داشت). راستی سرانجام پیامبر کدام‌یک از این دو بند "متضاد" را از طریق سفیرش به مردم ابلاغ کرد؟! اضطراب و تفاوت فاحشی که میان گزارشات مختلف ابلاغیه وجود دارد آدمی را نه تنها به موادّ ابلاغیه بلکه به اصل آن نیز دچار تردید می‌کند. از آن گذشته مطابق "اطلاق" بند شماره ۱ هیچ‌یک از مشرکان اجازه انجام حج را نداشت این در حالی است که برائت قرآنی، خطاب به مشرکان پیمان‌شکن است و نه مشرکانی که متعهد به پیمان بودند! به این حقیقت در آیات شماره ۴ و ۷ سوره

تصریح شده، و حساب متعهدین به پیمان را از سایر مشرکان ناقض عهد جدا کرده است: «أَلَا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً وَ لَمْ يَظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدٌ فَأَتَمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ: مگر آن مشرکانی که با آنان پیمان بسته‌اید و چیزی از [تعهدات خود نسبت به] شما فروگذار نکرده و کسی را بر ضد شما پشتیبانی ننموده‌اند. پس پیمان اینان را تا [پایان] مدت‌شان تمام کنید چرا که خدا پرهیزگاران را دوست دارد»^{۲۰۳۴} و «کیف یکون للمشرکین عهدٌ عندالله و عند رسوله الا الذین عاهدتم عند المسجدالحرام فما استقاموا لكم فاستقیموا لهم ان الله یحب المتقین: چگونه مشرکان را نزد خدا و نزد فرستاده او عهدی تواند بود؟ مگر با کسانی که کنار مسجدالحرام پیمان بسته‌اید. پس تا با شما [بر سر عهد] پایدارند با آنان پایدار باشید زیرا خدا پرهیزگاران را دوست می‌دارد»^{۲۰۳۵}. بنابراین چاره‌ای جز تداوم حج مشرکان متعهد به پیمان باقی نمی‌ماند چرا که پیامبر و مؤمنان مطابق دستور قرآن ملزم به رعایت عهدنامه‌های پابرجا، که یکی از موادش حج طرفین است، بودند؛ و اگر هم در آیه ۲۸ دستور عدم قرب مشرکان به مسجدالحرام صادر شده است، یا به قرینه آیات ۴ و ۷ صرفاً شامل عهدشکنان جنگ‌افروز است و نه همه مشرکان و یا این‌که منظور از آن عدم سرپرستی و تصدای حج مسلمانان توسط مشرکان بت‌پرست و فاسدالعقیده بود. با این سخنان در صدد تأیید وجود ابلاغیه‌ای حاوی بند شماره ۲ نبوده بلکه بیشتر درصدد نشان دادن تناقض و تعارض فاحش میان متن‌های گوناگون ابلاغیه هستیم تا در سایه آن اندک اندک به سست بودن پایه‌های اعتماد به اصل ابلاغیه موصوف برسیم.

ب- در حالی که مطابق بند شماره ۳ که برگرفته از چند روایت است، اعلام شد که: به جز افراد مؤمن کسی وارد "بهشت" نمی‌شود اما مطابق بند شماره ۴ که آن نیز برگرفته از چند روایت دیگر است اعلام گشت که: به جز افراد مؤمن کسی حق ورود به "کعبه" را ندارد. جالب این‌که عبارت اخیر دقیقاً جای‌گزین عبارت قبلی در آن روایات است بنابراین معلوم نیست که سفیر پیامبر از قول حضرت در جریان ابلاغ براءة‌نامه، سرانجام

۲۰۳۴ - سوره توبه آیه ۴، ترجمه فولادوند

۲۰۳۵ - سوره توبه آیه ۷، ترجمه فولادوند

کدام یک از این دو عبارت را اعلام کرد. از این گذشته اعلام ورود مؤمنان به بهشت، چه ارتباطی به "اصل" اعلامیه براءة و آیات مربوطه دارد چرا که بارها و خیلی پیش از این سوره، مژده ورود مؤمنان به بهشت داده شده بود و در واقع اعلام آن، چیز تازه‌ای نبود که به صورت یکی از مواد ابلاغیه "براءة" درآید و تازه، طرح مجددش خطاب به مشرکان معلوم نیست چه دردی را دوا می‌کرد. اما کار به این جا ختم نمی‌شود زیرا بند شماره ۳ صرفاً مبین ورود مؤمنان به بهشت نیست بلکه علاوه بر آن دلالت دارد که "فقط" مؤمنان یعنی کسانی که به پیامبر اکرم گرویدند وارد بهشت می‌شوند و نه هیچ‌کس دیگر! این ادعا البته با آیات قرآنی مخالفت دارد زیرا به صراحت در آیات ۶۲ بقره و ۶۹ مائده متذکر شده است که: مؤمنان [مسلمانان]، یهودیان، نصاری و صابئان در صورت ایمان به خدا و روز آخرت و عملکرد شایسته، اجرشان نزد خدا محفوظ بوده و فاقد هرگونه بیم و اندوهی باشند: «ان الذين آمنوا والذين هادوا والصابئون والنصاری من آمن بالله و اليوم الآخر و عمل صالحاً فلا خوف عليهم و لا هم يحزنون»^{۲۰۳۶}. زیر سؤال بردن بند شماره ۳ برای تأیید بند شماره ۴ نیست زیرا آن نیز به اندازه کافی مخدوش است چرا که اعلام ممنوعیت ورود مشرکان به کعبه [یا مکه] از اساس نادرست است چه، بسیاری از مشرکان در داخل مکه زندگی می‌کردند و نیاز به ورود نداشتند و از آن گذشته ممنوعیت ورود مشرکان متعهد به پیمان، توجیه قرآنی و عقلانی ندارد زیرا در این صورت نقض پیمان از سوی پیامبر و یارانش به شمار می‌آید که از ساحت حضرت دور بود. بنابراین هیچ‌یک از بندهای ۳ و ۴ که ابلاغیه براءة شامل یکی از آن دو بود درست نمی‌نماید.

ج- در حالی که مطابق بند شماره ۵ که برگرفته از روایات متعدد است صلح پیامبر با مشرکان متعهد به پیمان کمافی السابق و تا پایان آن اعتبار داشت و فقط به مشرکان جنگ افروز و ناقض عهد اعلام براءة شد و مهلت ۴ ماهه مقرر گردید، اما مطابق بند شماره ۶ که آن نیز برگرفته از روایات دیگر است، صلح پیامبر حتی با مشرکان متعهد به پیمان نیز پایان یافته تلقی شده!! و به آنان نیز ضرب‌الاجل ۴ ماهه داده شده است. این تناقض آشکار در این دو دسته روایت، به علاوه تناقضاتی که در شماره الف و ب به آن

اشاره کردم، خود گواهی محکم برای شک در اصل صحت ابلاغیه است بطوری که مثلاً در مورد اخیر معلوم نیست که سرانجام پیامبر با مشرکان متعهد به پیمان چگونه عمل کرد آیا اعلام تداوم پیمان و وفای به عهد کرد و یا آن‌ها را نیز همچون مشرکان جنگ‌افروز و پیمان‌شکن به یک چوب راند! البته رسول گرامی چنان‌که واضح است (و قرآن نیز برای رفع هرگونه شبهه و سوءاستفاده دو نوبت تذکر داده) پیمان منعقد با مشرکانی که وفای به عهد داشته‌اند را کمافی‌السابق تا پایان آن، حتی اگر ده ساله بوده باشد، ادامه می‌دهد چرا که اگر غیر از این عمل می‌کرد برخلاف اصول انسانی و دستورات قرآنی بود. از آن گذشته چه بسا، حتی مشرکان ناقض عهد نیز در صورت تغییر رویه و پشیمانی از عملکرد جنگ‌افروزان و پیمان‌شکنانه‌شان می‌توانستند از شمول ضرب‌الاجل چهار ماهه خارج شوند: «فَإِنْ تَبَتُّمُ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ»^{۲۰۳۷} چه رسد به آن دسته از مشرکانی که مرتکب نقض عهدی نشده بودند که نیاز به پشیمانی باشد. گفتنی است شاید منظور از چهار ماه مذکور در آیه، اعلام مهلت نباشد چرا که مشرکان پیمان‌شکن عملاً با جنگ‌افروزی خود، عهدنامه آتش‌بس را زیر پا نهادند و جایی برای مهلت باقی نگذاشتند بلکه منظور از آن، عدم جنگ در چهار ماه حرام باشد به این معنا که مؤمنان اجازه نداشتند در ماه‌های حرام که همیشه جنگ در آن ممنوع بود و قرآن نیز بر آن صحنه گذارد، اقدام به پیکار علیه دشمن عهدشکن نمایند بلکه می‌بایست تعقیب آتش‌افروزان را در غیر ماه‌های حرام انجام می‌دادند. و تازه در این مقابله و تعقیب می‌بایست سران کفر را هدف دانست و نه پیروان ناآگاه‌شان را: «و إِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهِمْ يَنْتَهُونَ»^{۲۰۳۸} و «وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ»^{۲۰۳۹}.

با این‌که در این جا نیز بیشتر در صدد بیان "وجود اضطراب و تناقض‌گویی راویان در بیان گزارش ابلاغیه براءه" هستم تا از رهگذر آن پافشاری بر وجود ابلاغیه‌ای جدا از ابلاغ قرآنی را مخدوش اعلام کنم، اما در هر صورت این‌طور پیداست که بند شماره ۶

۲۰۳۷ - سوره توبه آیه ۳

۲۰۳۸ - سوره توبه آیه ۱۲

۲۰۳۹ - سوره توبه آیه ۶

اساساً با قرآن ناسازگار است چنان‌که المیزان نیز همین را می‌گوید: «جمله» و هر کس که میان او و رسول خدا^(ص) عهدی است اعتبار عهدش و مدت آن چهار ماه است^{۲۰۴۰} نه با مضامین آیات انطباق دارد و نه با مضامین روایات بسیاری که قبلاً نقل شد...»^{۲۰۴۰} ولی بند شماره ۵ تا حدود زیادی منطبق بر براءة قرآنی است.

د- در تفاسیر و روایات آمده است که امام علی هنگام ابلاغ براءة نامه‌ی پیامبر ابتدا آیات سوره براءة (توبه) را قرائت کرد و به دنبال ابلاغ حضرت را که بر مبنای آیات سوره براءة تنظیم شده بود بر مردم خواند اما گویا فراموش شده که قرآن به زبان آنان نازل شده و در نتیجه جملات و سخنانش برای‌شان مفهوم بوده و نیازی به دوباره‌گویی نداشته است زیرا اگر در شمار متعددی از روایات، بحث براءة و بیزاری خدا از مشرکان پیمان‌شکن و اعلام فرصت ماه‌های چهارگانه مطرح شده، باید دانست که همین مطلب به طور کامل و روشن در آیات ۱ تا ۵ سوره آمده و نیاز به دوباره‌گویی ندارد و اگر در شمار متعددی از روایات، بحث ممنوعیت حج مشرکان [مشرکان عهدشکن] و عدم ورودشان به خانه خدا مطرح گردیده و یا دست‌کم عدم اجتماع آنان با مؤمنان در مراسم حج گوشزد شده باز باید دانست که به همین مطالب در آیه ۲۸ اشاره شده است: «یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون نجس فلا یقریوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا...» و نیز اگر در شمار متعددی از روایات بحث تداوم پیمان با مشرکان متعهد به پیمان مطرح گردیده است باید بدانیم که همین مطلب به طور واضح در آیات ۴ و ۷ سوره، که پیش‌تر نیز به آن اشاره کردم، آمده است.

بنابراین مشرکان و سایرین پس از شنیدن آیات سوره توبه، متوجه خواست رسول خدا و وظیفه آتی مؤمنان شدند و دیگر نیازی به تهیه ابلاغیه جداگانه برای ابلاغ دوباره مفاد همان آیات نبود چرا که سوره توبه، خودش ابلاغیه‌ای تمام و کمال است و اتفاقاً ریزه‌کاری‌هایی که در آن آمده به هیچ وجه در ابلاغیه‌های منتسب به پیامبر نیامده است. گمان می‌رود که ابلاغیه منتسب به پیامبر، یا بعدها درست شده تا جاعلان بتوانند موادی بیش از محتوای آیات براءة را به آن اضافه کنند و یا در واقع همان آیات قرآن در

سوره توبه بوده که بعدها در اثر غفلت و گذر زمان، گمان رفته که دو چیز است.

هـ- با این که مطابق بند شماره ۷ "ممنوعیت طواف عریان" به عنوان یکی از اصلی ترین مواد ابلاغیه پیامبر مطرح شده است اما باید دانست که اساساً نشانی از آن در آیات براءة وجود ندارد!! این در حالی است که اولاً ابلاغیه، ادعا دارد که اگر عین آیات براءة نباشد دست کم با الگوگیری از آن نوشته شده و ثانیاً تنها نقطه اتصال ابلاغیه به قرآن همین آیات است که از قضا عاری از سخن در آن باره است.

و- اگر نزول آیات براءة را در پی نقض معاهداتی بدانیم که بعضی مشرکان در سال هشتم هجری مرتکب آن شدند [چه نقض صلح حدیبیه و چه نقض هر پیمانی دیگر] در این صورت بدیهی است که زمان نزول آیات نیز سال هشتم هجری است چنان که مهدی بازرگان در کتاب "سیر تحول قرآن" همین سال را به دست آورده است. از طرف دیگر ابلاغیه منسوب به پیامبر در سال نهم هجری تهیه و اعلام شده است ولی چون روایات، حاکی از آن اند که "ابلاغیه پیامبر" همزمان با "نزول آیات براءة" تهیه و ابلاغ شده و حتی می گویند سفیر پیامبر ابتدا آیات نازل شده را قرائت کرد و سپس ابلاغیه را خواند بنابراین با تناقض و ناهمخوانی مواجه می شویم زیرا همان طور که فرض شد آیات براءة در سال هشتم نازل گشته ولی ابلاغیه همزمانش در سال نهم بوده است!

ز- ولی اگر مطابق قول مفسران، زمان نزول آیات براءة را سال نهم هجری بدانیم چنان که مجمع البیان و کشاف گفته اند، البته در این صورت با تناقض و مشکل فوق روبرو نمی شویم ولی مسائل دیگری رخ می نماید که در ادامه خواهیم آورد. می گویند هنگامی که پیامبر^(ص) در رمضان سال نهم هجری از تبوک برگشت قصد زیارت خانه خدا را کرد ولی به دلیل وجود "طواف عریان" از انجام آن منصرف گشت و اعلام کرد که دوست نمی دارم تا وقتی که این پدیده از بین نرود به حج بروم. آن گونه که از گزارش مجاهد برمی آید پیامبر به همین منظور نماینده ای فرستاد تا براءة و بیزارش را از مشرکان که این گونه طواف می کردند اعلام کند و ضرب الاجلی چهارماهه معین کرد تا در صورت تسلیم نشدن، به نبرد با آنها بپردازد. طبری گزارش مجاهد را چنین آورده: «عن مجاهد: براءة من الله و رسوله الی أهل العهد: خراعة و مدلج و من كان له عهد من غیرهم. أقبل

رسول الله (ص) من تبوک حین فرغ فأراد رسول الله (ص) الحجّ، ثم قال: انه يحضر المشركون فيطوفون عراة فلا أحب أن أحج حتى لا يكون ذلك فأرسل ابابكر و عليا فطافا بالناس بذي المجاز و بأمكنتهم التي كانوا يتبايعون بها و بالمواسم كلها فأذنوا أصحاب العهد بأن يأمنوا أربعة أشهر فهي الأشهر المتواليات عشرون من آخر ذى الحجة الى عشر يخلون من شهر ربيع الآخر، ثم لا عهد لهم و آذن الناس كلها بالقتال الا أن يؤمنوا»^{۲۰۴۱} (طبری و دیگران از مجاهد روایت کرده‌اند که در ذیل آیه "براءة من الله و رسوله الى الذين عاهدتم من المشركين" گفته است: مقصود معاهدین از [؟ مقصود از معاهدین] خزاعة و مدلیج و هر صاحب عهد و [؟ از] غیر ایشان است، چون رسول خدا (ص) وقتی از جنگ تبوک مراجعت فرمود تصمیم گرفت به زیارت خانه کعبه برود لیکن فرمود: از آن جایی که مشرکین در ایام حج به مکه می‌آیند و برهنه در خانه خدا طواف می‌کنند من دوست ندارم آن موقع را مشاهده کنم و به همین جهت ابوبکر و علی را فرستاد تا در میان مردم در ذی‌المجاز و در جاهایی که به داد و ستد مشغول بودند در همه موسم بگردند و به مردم اعلام کنند که پیمان‌هایشان تا بیش از چهار ماه دیگر مهلت ندارد، و آن چهار ماه همان ماه‌های حرام [؟ ماه‌های متوالی] است یعنی بیست روز از آخر ذی‌الحجة تا ده روز از اول ربيع‌الثانی، آن‌گاه اعلام کنند که پس از این قتال است و هیچ معاهده‌ای در کار نیست)^{۲۰۴۲}. اگر نزول آیه براءة را در این گیرودار یعنی در راستای تحقق خواست پیامبر بدانیم چنان‌که در تفسیر قمی آمده است: «امام صادق... فرمود: این آیه [آیه براءة] بعد از مراجعت رسول خدا (ص) از جنگ تبوک که در سنه نهم هجرت اتفاق افتاد نازل گردید»^{۲۰۴۳} در این صورت خدشه‌ها و نکات انتقادی زیر وجود دارد:

- ۱- آیات براءة به صراحت متنی در اعلام بیزاری از مشرکانی که مرتکب نقض صلح و پیمان‌شکنی شدند نازل شده است و نه در اجابت به خواست پیامبر مبنی بر وجود حجّی عاری از طواف عریان که در این گزارش آمده است.
- ۲- در حالی‌که مطابق گزارش فوق (گزارش مجاهد) رسول خدا از انجام حجّ در

۲۰۴۱ - تفسیر جامع البیان طبری ج ۱۰ ص ۸۰ روایت ۱۲۷۲۱

۲۰۴۲ - ترجمه المیزان ج ۹ ص ۲۳۲

۲۰۴۳ - ترجمه المیزان ج ۹ ص ۲۱۴

سال نهم به دلیل وجود پدیده طواف عریان پرهیز کرد اما یک سال پیش از آن در سال هشتم هجری پس از فتح مکه و پیروزی در نبرد حنین، نه تنها به حج پرداخت بلکه سخنی نیز مبنی بر ناخرسندی از طواف عریان سایرین ذکر نکرد. این در حالی بود که حضرت پس از فتح مکه و پیروزی در نبرد حنین از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شده بود و امکان طرح مسائلی همچون نهی از طواف عریان، لااقل برای پیروانش، وجود داشت.

۳- همان‌طور که دیدید ابلاغیه منسوب به پیامبر، در ذیل آیات براءة قرار گرفته است اما چنان‌که پیش‌تر نیز گفتم هیچ عبارتی در ممنوعیت طواف عریان در این آیات وجود ندارد.

۴- در پایان گزارش فوق، سخن از بی‌اعتباری معاهده پیامبر با مشرکان متعهد به پیمان، و تعیین ضرب‌الاجل چهارماهه و سپس جنگ با آنها شده است که این نمونه‌ای از مخالفت با آیات براءة است زیرا همان‌طور که قبلاً آوردم معاهده پیامبر با مشرکان متعهد به پیمان، پابرجا مانده و براءة خدا و رسولش شامل آنان نشده است. آیا به چنین گزارشاتی که حاوی غلیظ‌ترین جملات در مخالفت با قرآن، که متأسفانه به اسم رسول خدا ثبت شده، می‌توان اعتماد کرد؟

۵- بنا به گزارش نقل شده از مجاهد و بسیاری دیگر از گزارشات پیش‌گفته، مخاطب اعلامیه تهدیدآمیز پیامبر "مشرکان متعهد به پیمان" هستند!! (و یا لااقل آنان نیز جزو تهدید می‌باشند) این اشتباه بزرگ از آن‌جا ناشی شده که آیه اول سوره می‌گوید: «براءة من الله و رسوله الى الذين عاهدتم من المشركين» ([این آیات] اعلام بی‌بازی [و عدم تعهد] است از طرف خدا و پیامبرش نسبت به آن مشرکانی که با ایشان پیمان بسته‌اید»^{۲۰۴۴} چون خطاب در این آیه متوجه "تمام" مشرکانی است که با پیامبر پیمان بستند همین مسئله مفسران را به این سمت سوق داده که قرآن، پس از سپری شدن دوران ضعف مسلمانان، اینک به خاطر قوت یافتن اردوگاه مسلمانان در صدد اعلام یکطرفه‌ی پایان اعتبار معاهدات قبلی است که در روزگار ضعف مؤمنان بسته شده بود! در واقع اقدام منسوب به پیامبر در اعلامیه مذکور، با توجه به همین برداشت جعل شده است. این

۲۰۴۴ - سوره توبه آیه ۱، ترجمه فولادوند

در حالی است که آیه به دلایل زیر صرفاً متوجه مشرکانی است که پس از انعقاد پیمان، آن را نقض کردند و آتش افروختند، و نه آنهایی که بر پیمان خود پایدار ماندند. به عبارت دیگر اطلاق عبارت "الذین عاهدتم من المشرکین" [مشرکانی که با ایشان عهد بستید] به قرائن زیر، به عبارت "مشرکانی که با ایشان عهد بستید سپس عهد و پیمان را شکستند" مقید شده است:

اول- آیه ۱۲ و ۱۳ سوره، نوک پیکان تهدید را تنها متوجه "مشرکان پیمان شکن" کرده است و نه تمام مشرکان: «و إن نکتوا أیمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم فقاتلوا أئمة الکفر إنهم لا ایمان لهم لعلهم ینتهون»^{۱۲} ألا تقاتلون قوماً نکتوا أیمانهم و هموا باخراج الرسول و هم بدءوکم أول مرة أتخشونهم فالله أحق أن تخشوه إن کنتم مؤمنین»^{۱۳} (و اگر بعد از پیمان سوگند خود را شکستند و آیین شما را مورد طعن قرار دادند با پیشوایان کفر پیکار کنید زیرا آن‌ها به عهدشان وفا نکردند باشد که از کردار خود دست بردارند)^{۱۴} چرا با پیمان شکنانی که می‌خواستند پیامبر را اخراج کنند نمی‌جنگید در صورتی که آن‌ها آغاز کردند، مگر از آن‌ها می‌ترسید؟ اگر ایمان دارید سزاوارتر است که از خدا بترسید»^{۱۳} ۲۰۴۵.

دوم- آیه ۴ و ۷ سوره، "مشرکان متعهد به پیمان" را از شمول تهدید و براءة قرآنی برکنار دانسته است. این آیات قبلاً آورده شد.

بنابراین به قرینه بندهای الف و ب منظور از "الذین عاهدتم من المشرکین" صرفاً مشرکان ناقض عهد است.

۶- گفتنی است تشریح احکام اصلاحی اسلام در خصوص حج، در سال دهم هجری در جریان حج الوداع اتفاق افتاد بنابراین "اگر" در باره پوشیدگی حین طواف به عنوان یکی از احکام اصلاحی حج سخنی گفته شده باشد در سال دهم بوده و نه سال نهم یا پیش از آن.

۷- همان‌طور که ملاحظه شد اساس اعلامیه‌ی منسوب به پیامبر و در واقع تنها خواست این اعلامیه، مطابق آنچه به نقل از مجاهد گزارش شد، نهی مشرکان از انجام

۲۰۴۵ - سوره توبه آیه ۱۲ و ۱۳، ترجمه پورجوادی

طواف عریان بود و انگار تمام بیزاری و براءة خدا از مشرکان به "این مسئله" برمی‌گشت! و اصلاً نشانی از براءة و بیزاری خدا نسبت به "تقص عهده مشرکان" در این گزارش وجود ندارد در حالی که محور بحث قرآن فقط به همین موضوع یعنی "پیمان شکنی" برمی‌گردد. بنابراین اگر پیش از این آوردم که احتمالاً وجود ابلاغیهٔ جداگانه‌ی منسوب به پیامبر که روایات، ادعای آن را دارند برای گنجاندن ماده‌ای غیر از مواد براءة قرآنی بوده است بیراه نگفتم چرا که دست آخر در گزارش مجاهد فقط تأکید بر نهی از طواف عریان شده است که اساساً در براءة قرآنی وجود ندارد!

ح- بررسی سند و اعتبار روایات: علاوه بر مطالبی که تا به حال در قالب بندهای الف تا ز آوردم همچنین باید دانست فقهایی که به نقد و ارزیابی روایات نهی از طواف عریان پرداخته‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که تمام این روایات از جهت سند ضعیف است فلذا اعتمادی به آنها نمی‌باشد: «(الخامس: ستر العورة حال الطواف علی الأحوط) هذا، و لكن الأقوی عدم اعتباره، لعدم الدلیل علیه. نعم قد یستدل علی ذلك تارة بالنبوی المعروف: (الطواف بالبيت صلاة) و أخرى بالروایات الناهية عن الطواف عریانا، و لكن لا یمكن الاستدلال بشئ منهما. اما النبوی، فهو غیر ثابت من طرقنا، فلذلك لا یمكن الاعتماد علیه و أما الروایات الناهية فهي بأجمعها ضعيفة من ناحية السند، فلا یمكن الاعتماد علی شیء منها»^{۲۰۴۶}.

توضیح پایانی: بنابر مطالبی که گذشت اولاً نمی‌توان به اصل وجود ابلاغیه‌ای جداگانه از سوی پیامبر، که یکی از مواد آن نهی از طواف عریان است، اطمینان داشت و ثانیاً چنان‌که به دست آمد، نه آیه ۳۱ سوره اعراف یعنی "خذوا زینتکم عند کل مسجد..." و نه آیات براءة در سوره توبه که آیات اصلی مورد استناد مفسران و فقها هستند، هیچ صراحتی در نهی از طواف عریان ندارند زیرا اساساً به موضوع "حجاب شرعی" در حین حج نپرداخته‌اند (ولی اگر اصرار بر این باشد که در آیات مذکور یا در تفسیر پیامبر از این آیات، به این مسئله پرداخته شده است در این صورت آن چیزی که به گفته‌ی فقها و مفسران قابل استنباط است ستر پایین تنه می‌باشد).

گفتنی است این بررسی، صرفاً مربوط به زمان حیات رسول خدا است چرا که پس از رحلت حضرت، تحت تأثیر صحابه و تابعینی که پی‌گیر موضوع حجاب و تشدید آن بودند و نیز تحت تأثیر موشکافی‌های فقهی، وضعیت پوشش و حجاب از جمله در زمان حجّ به شکلی تقویت گردید که البته با واقعیات موجود در زمان پیامبر فاصله‌ای زیاد داشت و بدیهی است که پیشوایان مذهبی با توجه به حساسیت‌های به وجود آمده در زمان خودشان، به طرح رأی و توضیح می‌پرداختند.

عامل دوازدهم - احادیث نهی از خلوت

معلمان اخلاق می‌گویند مرد و زن نامحرم (ولو که با یکدیگر آشنا و فامیل باشند) نباید در موقعیت و جایی قرار بگیرند که بجز آن دو، کس دیگری در آنجا نباشد. عمل به این دستور اخلاقی، حتی باعث شده که خویشاوندان نیز خود را در موقعیتی قرار نمی‌دهند تا منجر به این دیدار شود. امروزه افراد مذهبی‌تر برای رعایت این دستور، هنگامی که به طور اتفاقی به همراه یک زن در اتاقی قرار می‌گیرند درب اتاق را باز می‌گذارند. پر واضح است که غیرشرعی قلمداد شدن دیدار دو جنس مخالف در تشدید پوشیدگی و حجاب بانوان اثر چند چندان داشته است. مدرک فقها و معلمین اخلاق در صدور این رأی روایاتی از رسول اکرم و سایر پیشوایان است که آن‌ها را به عنوان محور بحث مورد بررسی قرار می‌دهم. این گونه احادیث را به سه دسته تقسیم می‌کنم و پس از توضیح هریک مشخص خواهد شد که برداشت رایج درست نبوده و احادیث دالّتی بر نهی از دیدار طبیعی دو نفره‌ی زن و مرد ندارد:

دسته اول - روایت لایقعدن مع الرجال فی الخلاء: رسول خدا از زنانی که به وی ایمان آوردند و خواهان بیعت با او بودند چیزهایی خواست از جمله خواستار شد که: «و لایقعدن مع الرجال فی خلاء: زنان نباید با مردان در خلا [؟] بنشینند». منابعی که به ذکر این عبارت پرداخته‌اند از این قرارند:

الطبقات: «عن عطاء الخراسانی أن رسول الله^(ص) أخذ علی النساء فیما أخذ أن لاینحن

و لا یقعدن مع الرجال فی خلاء»^{۲۰۴۷}.

کافی کلینی: «عن مسمع أبي سيار عن أبي عبد الله قال: فيما أخذ رسول الله (ص) من البيعة على النساء أن لا يحتببن و لا یقعدن مع الرجال فی الخلاء»^{۲۰۴۸}.

دعائم الاسلام: «عن علي أنه قال: أخذ رسول الله (ص) البيعة على النساء ألا ينحن و لا یخمشن و لا یقعدن مع الرجال فی الخلاء»^{۲۰۴۹}.

مکارم الاخلاق: «الحسن الطبرسی فی مکارم الاخلاق: عن الصادق قال: أخذ رسول الله (ص) على النساء أن لا ينحن و لا یخمشن و لا یقعدن مع الرجال فی الخلاء»^{۲۰۵۰}.

می گویند رسول خدا مطابق عبارات فوق خواهان "عدم خلوت زن و مرد نامحرم" یعنی عدم ملاقات دو نفره شان شده است و معتقدند ترجمه عبارت چنین است: «زنان نباید با مردان در خلوت [مکان خالی از غیر] بنشینند». اما معلوم نیست این ترجمه و توضیح درست باشد زیرا چه بسا مطابق مطالبی که در بخش اول کتاب آوردم منظور حضرت، نهی زنان از نشستن در نزدیکی مردان به هنگام قضای حاجت باشد. بر این اساس ترجمه عبارت چنین خواهد شد: «زنان نباید با مردان در خلا [محل قضای حاجت] بنشینند». یادمان نرود که مردم در آن عصر فاقد توالیت و مستراح بودند و در نتیجه به مکان های خالی می رفتند و چون این مکان ها ناپوشیده و باز بود پس امکان قرار گرفتن افراد مختلف در نزدیکی یکدیگر وجود داشت. در باره واقعیت این پدیده و امکان حضور زنان و مردان در کنار یکدیگر توضیحاتی داده ام که تکرار نمی کنم.

علامه مجلسی در شرحش بر کافی کلینی هر دو احتمال فوق را در باره سخن حضرت مطرح کرده است: «... و أما القعود مع الرجال فی الخلاء فیحتمل أن یكون المراد التخلی مع الاجنبی و هو حرام كما ذكره الاصحاب، و یحتمل أن یكون المراد القعود مع الرجال لقضاء الحاجة فیكون النهی أعم من الكراهة و الحرمة بالنظر الی احوال المرأة و اختلاف الرجال فی كونه زوجاً او محرماً او اجنبياً و تفصیل الحكم لا یخفی علی

۲۰۴۷ - الطیقات ابن سعد ج ۸ ص ۱۰ + ر.ک: کنز العمال ۴۵۱۰۸

۲۰۴۸ - کافی ج ۵۱ ص ۵۱۹، وسائل الشیعه ۲۵۳۸۱، الوافی ۲۲۳۲۲

۲۰۴۹ - دعائم الاسلام ج ۱ ص ۲۲۶ و مستدرک الوسائل ۲۴۳۳ و ۱۶۶۶۶

۲۰۵۰ - وسائل الشیعه ۲۵۲۸۳

المتأمل»^{۲۰۵۱}.

اما سیدابوالقاسم خوئی احتمال اخیر را صحیح دانسته و منظور رسول خدا از جمله "لا یقعن مع الرجال فی الخلاء" را عبارت از این می‌داند که "زنان نباید در بیت الخلاء کنار مردان بنشینند". استدلال وی در این باره و نیز در عدم دلالت جمله بر نهی از خلوت از این قرار است: «مردم در زمان جاهلیت مکانی به نام بیت الخلاء برای قضای حاجت تدارک می‌دیدند که مردان، زنان و کودکان در حالی که از یکدیگر پوشیده نبودند در آنجا می‌نشستند. زمانی که پیامبر مبعوث شد آن را مورد نهی قرار داد و از زنان در هنگام بیعت تعهد گرفت که با مردان در آن مکان‌ها ننشینند. [وی در ردّ دلالت حدیث بر نهی از خلوت می‌گوید:] از آن گذشته خلوت با نامحرم اگر حرام باشد فقط اختصاص به حالت نشسته ندارد بلکه مطلقاً [نشسته، ایستاده، خوابیده، حین حرکت و چه در هر حالت دیگری] حرام است در صورتی که این روایت مختصّ "قعود و نشستن" و نیز علاوه بر آن همه حتّی "محارم" را شامل می‌شود، و روشن است که خلوت با مردان محرم مانعی ندارد [بنابراین دالّ بر نهی از خلوت نیست بلکه دلالت بر نهی از نشستن در بیت الخلاء در کنار مردان ولو محارم دارد]. نیز روایت حتّی اگر در مدّعی ما ظهور نداشته باشد در حرمت خلوت نیز ظهور ندارد و لا اقلّش ایجاد شکّ است که همین موجب عدم حجّیتش در حرمت خلوت است. علاوه بر آن، از جمله چیزهایی که رسول الله در هنگام بیعت زنان از آن‌ها تعهد گرفت عدم زنا بود و چه بسا روایت لا یقعن مع الرجال فی الخلاء [با فرض دلالت بر نهی از خلوت] از جهت عدم تحقق زنا [و بستن راه‌های منتهی به آن] بوده است زیرا حالت خلوت در مظانّ وقوع زنا می‌تواند باشد. بر این اساس نیز صرف خلوت موضوعیّت ندارد بلکه غرض اصلی، نهی از زنا است و خلوت از باب مقدمه‌ی آن آمده است (متن: ... أما روایتنا مسمع و مکارم الاخلاق [لا یقعن مع الرجال فی الخلاء] فالمستفاد منهما حرمة قعود الرجل مع المرأة فی بیت الخلاء، فقد کان من المتعارف فی زمان الجاهلیة أنهم یهیئون مکاناً لقضاء الحاجة و یسمونه بیت الخلاء و یقعن فیہ الرجال و النساء و الصبیان، و لایستتر بعضهم عن بعض، کبعض أهل البادية فی الزمن الحاضر، و

۲۰۵۱ - مرآة العقول ج ۲۰ ص ۳۳۸ + ر.ک: کافی ج ۵ ص ۵۱۹ پاورقی

لما بعث نبي الرحمة نهى عن ذلك و أخذ البيعة على النساء أن لا يقعدن مع الرجال في الخلاء، على أن الخلوة مع الاجنبية اذا كانت محرمة فلا تختص بحالة القعود، بل هي محرمة مطلقاً و إن كانت بغير قعود. و يؤيد ما ذكرناه من المعنى أن النهي في الروايتين قد تعلق بقعود الرجال مع النساء في الخلاء مطلقاً و إن كن من المحارم، و من الواضح أنه لا مانع من خلوة الرجل مع محارمه، و إن لم يكن للروايتين ظهور فيما ادعيانه، فلا ظهور لهما في حرمة الخلوة أيضاً، و لا أقل من الشك، فتسقطان عن الحجية. على ان من جملة ما أخذ رسول الله (ص) البيعة به على النساء أن لا يزينا، و لعل أخذ البيعة عليهن أن لا يقعدن مع الرجال في الخلاء من جهة عدم تحقق الزنا، فان حالة الخلوة مظنة الوقوع على الزنا، و عليه فلاموضوعية لعنوان الخلوة بوجه، و الغرض المهم هو النهي عن الزنا، و انما تعلق بالخلوة لكونها من المقدمات القريبة له) ۲۰۵۲.

گفتنی است چه بسا اگر مراد روایت، نهی از خلوت باشد در این صورت از آن جا که بسیاری از خلوت‌ها در آن ایام به زنا تبدیل می‌شد بنابراین از باب نفی مقدمه زنا، از آن نهی گردیده باشد (روابط جنسی چنان در میان‌شان رایج بود که قرآن یکی از صفات مؤمنان را پرهیز از آن دانست!). نیز ممکن است خلوت در این روایت کنایه از زنا و معاشقه بوده و در نتیجه روایت خواستار عدم ارتکاب زنا (یا پیشگیری از وقوع آن) شده باشد زیرا مواد بیعت زنان به طور دقیق در قرآن آمده است و در آن جا صراحتاً خواستار عدم زناي زنان شده است: «یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یتابعنک علی أن لا یشرکن بالله شیئاً و لا یسرفن و لا یزینن و لا یقتلن اولادهن و لا یأتین بهتان یفتینه بین ایدیهن و أرجلهن و لا یعصینک فی معروف فبايعهن و استغفرلهن الله إن الله غفور رحیم» (ای پیامبر، اگر زنان مؤمن نزد تو آمدند تا بیعت کنند، بدین شرط که هیچ‌کس را با خدا شریک نکنند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و فرزندی را که از آن شوهرشان نیست به دروغ به او نسبت ندهند و در کارهای نیک نافرمانی تو نکنند، با آنها بیعت کن و برای‌شان از خدا آمرزش بخواه، که خدا آمرزنده و مهربان است) ۲۰۵۳.

۲۰۵۲ - مصباح الفقاهه فی المعاملات سیدابوالقاسم خوئی (بقلم توحیدی تبریزی) ج اول ص ۲۱۷

۲۰۵۳ - سوره ممتحنه آیه ۱۲، ترجمه آیتی

چنان‌که ملاحظه شد در آیه از جمله‌ی "لایزنین: مرتکب زنا نشوند" استفاده شده پس اگر هم هدف پیامبر، نهی از خلوت باشد در این صورت به دلالت جمله "لایزنین" و به قرینه محتوای سایر جملات آیه، منظور حضرت نهی از "زنا" (یا زمینه‌های کاملاً محتمل زنا در آن ایام) بوده و نه نهی از ملاقات طبیعی و عادی زن و مرد که از قضا در مکانی خالی از غیر اتفاق می‌افتد.

گفتنی است چه بسا اصل انتساب چنین روایتی به پیغمبر غیر واقعی باشد زیرا در حالی‌که قرآن از مواد بسیار مهم و بلایای اساسی در بیعت زنان نام برده، اما در روایت منسوب به حضرت، که قاعدتاً باید به شرح و تکمیل آیه بپردازد، نه تنها نشانی از مواد قرآنی نیست بلکه سطح مسائل بسیار پایین آمده از جمله در حالی‌که قرآن تعهد به ترک "زنا، فرزندکشی و انتساب فرزند غیر به شوهر" می‌گیرد اما روایت، تعهد به ترک "نوحه و شیون، و روی مخراشیدن" گرفته است (أخذ رسول الله علی النساء أن لاینحن و لایخمشن ...) و به همین خاطر این احساس را به وجود می‌آورد که چندان با قرآن سازگاری ندارد گرچه بتوان توجیهاتی برایش آورد.

دسته دوم- روایات حضور شیطان در خلوت زن و مرد: ادعا می‌شود مطابق بعضی روایات، خلوت زن و مرد (ملاقات دو نفره‌شان) چنان ناپسند است که فرد سوم حاضر در چنین جمع دونفره‌ای "شیطان" می‌باشد. حال باید بررسی کرد آیا مطابق روایات مربوطه، هر ملاقات دونفره و خلوتی موجب حضور شیطان است، و یا نهی روایات، تنها شامل مواردی است که از آن خلوت بوی فحشاء به مشام می‌رسد و دیدارشان ملاقاتی شیطانی به حساب می‌آید. اینک روایاتی چند در این باره:

«قال رسول الله (ص): ألا لایخلون رجل بامرأة لاتحل له فان ثالثهما الشيطان الا محرم»^{۲۰۵۴} (رسول خدا فرمود: آگاه باشید مردی نباید با زنی که حلال! او نیست خلوت کند زیرا شیطان [در صحنه حاضر می‌شود و] سومین فرد آن دو خواهد شد مگر این‌که (ملاقات مرد) با یکی از محارمش باشد).

«عن جابر بن عبدالله قال قال رسول الله: ... و من كان يؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یخلون

بامرأة ليس معها ذومحرم منها فان ثالثهما الشيطان»^{۲۰۵۵} (رسول خدا فرمود: هر مردی که به خدا و آخرت ایمان دارد نباید با زنی، بدون حضور محرم زن، خلوت کند زیرا سومین فرد حاضر در این جمع شیطان خواهد بود).

«عن جابر بن سمره قال خطب عمر بالجابية فقال إن رسول الله (ص) قام في مثل مقامي هذا ثم قال... ألا لا يخلون رجل بامرأة فإن ثالثهما الشيطان»^{۲۰۵۶} (عمر نقل کرد که رسول خدا گفت: آگاه باشید! مردی با زنی خلوت نکند چه، در این صورت سومین آن دو، شیطان است).

«دعائم الاسلام عن علي أنه قال: لا يخلو بامرأة رجل [لا يخلون رجل بامرأة]، فما من رجل خلا بامرأة الا كان الشيطان ثالثهما»^{۲۰۵۷} (امام علی گفت: هیچ مردی نباید با زنی خلوت کند چرا که هیچ مردی نیست که با زنی خلوت کند مگر این که شیطان [به جمع آن‌ها اضافه شده و] سومین فرد [خلوت] آن دو نفر خواهد شد).

«القطب الراوندي في لبالباب: روى أن ابليس قال: لأغيب عن العبد في ثلاث مواضع: إذا هم بصدقة، و إذا خلا بامرأة و عند الموت»^{۲۰۵۸} (ابلیس گفت: در سه هنگام از انسان پنهان نمی‌شوم: وقتی تصمیم به صدقه دادن می‌گیرد، هنگامی که با زنی خلوت کند و هنگام مرگ).

توضیح خوئی در باره روایات فوق از این قرار است: «و أما الروایات المشتملة علی أن ابليس لا یغیب عن الانسان فی مواضع منها موضع الخلوۃ الرجل مع امرأة أجنبية، فان الاستفادة منها أن الشيطان یقطن فی تلك المواضع یجر الناس الی الحرام، فلا دلالة فیها علی المدعی [المدعی]: الاخبار الدالة علی المنع عن الخلوۃ بالاجنبیة»^{۲۰۵۹} (از روایات غایب نشدن ابلیس در هنگام خلوت مرد با زنی بیگانه، چنین استفاده می‌گردد که شیطان در آن هنگام بیدار است تا انسان را به سوی حرام بکشاند. پس در این‌گونه روایات

۲۰۵۵ - مسند احمد بن حنبل ج ۳ ص ۳۳۹

۲۰۵۶ - السنن الکبری نسائی ۹۲۱۹

۲۰۵۷ - مستدرک الوسائل ۱۶۶۶۵

۲۰۵۸ - مستدرک الوسائل ۱۶۶۶۸

۲۰۵۹ - مصباح الفقاهه فی المعاملات ج ۱ ص ۲۱۸

دلالتی بر [اساس] منع از خلوت وجود ندارد).

نهی از خلوت در آن روزگار، نه به صرف خلوت بلکه به خاطر وقوع فحشایی بود که جداً احتمال آن می‌رفت و در واقع این‌گونه خلوت‌ها از نوع "ملاقات عادی و طبیعی" (اعم از فامیلی یا کاری) نبود بلکه از نوع "مفسده برانگیزش" بود که به دلیل شیوع فساد جنسی در آن روزگار وجود داشت بنابراین نهی از خلوت، تنها متوجه فساد جنسی‌ای بود که در بعضی از این خلوت‌ها رواج داشت و در واقع خلوتی مورد نهی است که در آن احتمال ملاقات شیطانی وجود داشته باشد و به همین خاطر بحث شیطان در این‌گونه روایات باز شده است و الا ملاقات دو نفره‌ای که کاملاً عادی و طبیعی بود از شمول نهی به دور بود و در آن از حضور شیطان خبری نبود چنان‌که زنی از انصار به نزد رسول‌خدا آمد و حتی در "خلوت" مورد سخنان "محبت‌آمیز!" حضرت قرار گرفت: «عن هشام بن زید سمعت أنس بن مالک يقول جاءت امرأة من الانصار الى رسول الله (ص) قال فخلا بها رسول الله (ص) و قال والذی نفسی بیده انکم لأحب الناس الی ثلاث مرات»^{۲۰۶۰} (زنی از انصار نزد رسول‌خدا آمد پس رسول‌خدا با او خلوت کرد و فرمود: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، شما (انصار) محبوب‌ترین مردم در نزد من هستید. حضرت این کلام را سه بار گفت).

برای پی‌بردن به علت حضور شیطان در خلوتگاه زن و مرد بیگانه، بهتر است روایات زیر را بخوانیم تا روایات صدر بحث، جهت‌دهی شوند و مشخص گردد که حضور شیطان در خلوت زن و مرد، به "وجود فحشاء" و یا به "احتمال جدی وقوع فحشاء" برمی‌گردد و در نتیجه دلیلی برای حضور شیطان در ملاقات‌های عادی زن و مرد، همانند روایت اخیر، وجود ندارد گرچه هیچ‌گاه نه در خلوت نه در جلوت نباید از لغزش و اغوای شیطان غافل بود همچنان‌که نباید شخصیت خود را به استناد موشکافی‌های ریز، که خود شعبه‌ای از وسوسه شیطان است، ناچیز گرفت و نباید این قدر نفس را در معرض لغزش و اغوا دانست و از ظرفیت خود کاست:

«محمد بن طیار می‌گوید وارد مدینه شدم و دنبال اتاقی اجاره‌ای برای سکونت

می‌گشتم. به همین منظور وارد خانه‌ای شدم که دارای دو اتاق تودرتو بود. خانمی که (صاحب‌خانه بود و) درون آن حضور داشت گفت: آیا می‌خواهی یکی از این دو اتاق را کرایه کنی؟ من گفتم این دو اتاق به هم راه دارند و من نیز جوان هستم. آن زن گفت: راه ارتباطی اتاق‌ها را به روی تو و خودم می‌بندم. آن‌گاه اسباب و اثاثیه خود را به آن اتاق حمل کردم و از آن زن (که در اتاق دیگر ساکن بود) خواستم که دروازه و راه ارتباطی را ببندد که او گفت: از این طریق، باد و هوای تازه به اتاق من وارد می‌شود پس بگذار به حال خود باقی بماند. من گفتم: نه، زیرا هم من یک مرد جوان هستم و هم تو بانویی جوان هستی پس راه ارتباطی را ببند. آن زن گفت: تو در اتاق خودت بنشین من نیز به طرف اتاق تو نمی‌آیم و به تو نزدیک نمی‌شوم. به این ترتیب از بستن راه خودداری کرد. پس از این ماجرا، ابو عبدالله [امام صادق] را دیدار کردم و از وی در باره حکم این مسئله پرسش کردم که او گفت: از آن‌جا نقل مکان کن زیرا اگر مرد و زنی در خانه‌ای خلوت کنند سوّمین نفر در آن جمع دو نفره شیطان است» (عن محمدبن الطیار قال: دخلت المدینة و طلبت بیتا اتکاراه فدخلت دارا فیها بیتان بینهما باب و فیه امرأة فقالت: تکاری هذا البیت، قلت بینهما باب و أنا شاب فقالت: أنا أغلق الباب بینی و بینک، فحولت متاعی فیه و قلت لها: أغلقتی الباب فقالت: یدخل علی منه الروح دعه فقلت: لا أنا شاب و أنت شابة أغلقیه فقالت: اقعدي أنت فی بیتک فلست آتیک و لأقربک، و أبت أن تغلقه فلقیت أبا عبدالله فسألته عن ذلك؟ فقال: تحول منه، فإن الرجل و المرأة اذا خلیا فی بیت کان ثالثهما الشیطان) ۲۰۶۱.

«عن أبي أمامة عن رسول الله (ص) قال إياکم و الخلوۃ بالنساء والذی نفسی بیده ما خلا رجل و امرأة إلا دخل الشیطان بینهما و لیزحم رجل خنزیرا متلطخا بطین أو حمأة خیر له من أن یزحم منکبه منکب امرأة لاتحل له» ۲۰۶۲ (رسول خدا فرمود: از خلوت کردن با زنان پرهیزید. سوگند به کسی که جانم در دست اوست هیچ مردی با زنی خلوت نکرد مگر این‌که شیطان به جمع آن‌دو داخل شد. اگر مردی خوک آغشته به گل و لای را (در

۲۰۶۱ - وسائل الشیعه ۲۴۳۵۶، الفقیه ۳۹۱۳

۲۰۶۲ - المعجم الکبیر طبرانی ج ۸ ص ۲۰۵ + کنز العمال ح ۱۳۰۳۵

آغوش گیرد و) فشار دهد بهتر از این است که شانه‌هایش را بر روی شانه‌های زنی که حلالش نیست بفشارد).

فکر می‌کنم با این دو روایت و به ویژه روایت اخیر، از وضعیت و فضای موجود در خلوت‌گاه‌های آن زمان و خطرات جدی‌اش آگاه شده باشید و دیگر نیازی به توضیح بیشتر نباشد چرا که خلوت، کنایه از فحشاء و معاشقه یا جدی بودن وقوع آن است.

برای پذیرش این سخن که خلوت، کنایه از تماس جنسی یا هم‌ردیف آن است به این دو گزارش توجه کنید: «... و قد كان مع بعض القوم جاریة فخلا بها الرجل و وقع علیها...»^{۲۰۶۳} و «تقوم الساعة علی شرار الناس علی قوم لا یأمرون بمعروف و لا ینهون عن منکر... أخذ رجل بید امرأة فخلا بها ففضی حاجته منها...»^{۲۰۶۴}.

نتیجه - پس خلوت، اگر همانند موارد اخیر کنایه از تماس جنسی و معاشقه باشد که هیچ‌کس هم‌راست نمی‌داند؛ و اگر همانند روایت محمد بن طیار، احتمال عقلایی و سوسه جنسی را به دنبال داشته باشد، باز منهی است زیرا شیطان به آن جمع دو نفره وارد می‌شود؛ ولی اگر همانند دیدار عادی زن انصاری با پیامبر باشد بلاشکال است.

دسته سوم - روایات نهی از دخول بر مغیبات: مغیبه که جمع آن مغیبات است به زنی گویند که همسرش در خانه حضور ندارد. در این باره می‌گویند: مردان مؤمن نباید بر مغیبات وارد شوند یعنی در صورت عدم حضور مرد خانه، نمی‌بایست بر بانوی حاضر در خانه وارد شد. نمونه ساده و سراسر این نوع روایات چنین است:

«عبدالرزاق عن معمر عن الحسن أن عمرو بن العاص استأذن علی علی فلم یجده فرجع ثم استأذن علیه مرة أخرى فوجده، فکلم امرأة علی فی حاجته فقال علی: کأن حاجتک کانت الی المرأة؟ قال: نعم، ان رسول الله^(ص) نهی أن یدخل علی المغیبات، فقال علی: أجل إن رسول الله^(ص) نهی أن یدخل علی المغیبات»^{۲۰۶۵} (عمرو عاص در مقابل منزل امام علی، اذن ورود خواست اما علی را نیافت و برگشت سپس دوباره آمد و اجازه ورود خواست

۲۰۶۳ - بحار الانوار ج ۴۷ ص ۷۲ ح ۳۳

۲۰۶۴ - المعجم الكبير طبرانی ج ۹ ص ۱۱۳

۲۰۶۵ - المصنف عبدالرزاق ۱۲۵۴۲ + کنز العمال ۱۳۶۲۴

که [این بار علی در منزل بود و] او را یافت [و به درون خانه رفت]. عمروعاص [پس از حضور در خانه] شروع به صحبت کردن با همسر امام علی کرد. امام علی در این میان گفت: گویا [با من کاری نداشته‌ای و] کار و نیازت مربوط به خانم خانه می‌شده؟ عمروعاص گفت: بله، ولی [با این که کارم مربوط به همسرت می‌شد اما علّت عدم حضورم در نوبت اول این بود که:] رسول خدا از ورود مردان به خانه‌ای که خانم حاضر است ولی شوهرش حضور ندارد نهی کرده است. آن‌گاه امام علی گفت: همین‌طور است، رسول خدا از ورود مردان بر زنان مغیبه نهی کرده است).

روایاتی که به موضوع مورد بحث پرداخته، دارای محتوای مختلفی بوده و به همین دلیل استنباط علّت نهی از درون آن‌ها سهل نمی‌باشد. برای تبیین دقیق‌تر موضوع، آن‌ها را به سه گروه تقسیم می‌کنم و روایاتی که قرابت بیشتری با هم دارند را کنار یکدیگر قرار می‌دهم تا توضیحاتی در باره هر یک بدهم:

الف - ممنوعیت ورود انفرادی مردانی که سبب ناخرسندی شوهر است: روایات

زیر را می‌توان در این باب دانست:

«... أن عبد الله بن عمرو بن العاصی حدثه أن نفا من بنی هاشم دخلوا علی أسماء بنت عمیس فدخل ابوبکر و هی تحته یومئذ فکره ذلک فذکر ذلک لرسول الله (ص) فقال إنی لم أر الا خیرا فقال إن الله قد برأها من ذلک ثم قام رسول الله (ص) علی المنبر فقال لا یدخلن رجل بعد یومی هذا علی مغیبة الا و معه رجل أو رجلا»^{۲۰۶۶} (عبدالله پسر عمروعاص گفت: چند نفر از بنی هاشم بر اسماء بنت عمیس، که در آن ایام همسر ابوبکر بود، وارد شدند. آن‌گاه ابوبکر [که هنگام ورود آنان در منزل نبود] وارد خانه شد و این مسئله [ورود مردان به منزل در غیاب وی] در نظرش ناپسند آمد و [بعداً] این مطلب را با رسول خدا در میان گذاشت پس حضرت گفت: جز خیر [در این مطلب چیز دیگری] ندیده‌ام، آن‌گاه فرمود: خدا همسرت را در این مسئله بی‌گناه دانسته است. سپس رسول خدا بر منبر برخاست و گفت: از این پس هیچ مردی بر زنی مغیبه وارد نشود مگر این‌که یکی دو مرد دیگر نیز همراه وی باشد). در این روایت با اضطراب و تناقض

درون‌متنی مواجهیم زیرا مطابق جمله پایانی پیامبر، ورود مرد بر زن مغیبه فقط زمانی جایز است که همراه وی یکی دو نفر دیگر باشد در واقع پیامبر با بیان این جمله، نسبت به پیشامد مذکور واکنش نشان داد و ناراحتی ابوبکر را بحق دانست، این در حالی است که در این پیشامد هیچ مردی به تنهایی بر همسر ابوبکر وارد نشده بود بلکه چند نفر به اتفاق به خانه وی درآمدند که دقیقاً مطابق با ارشاد نهایی پیامبر است پس جایی برای واکنش منفی حضرت باقی نمی‌ماند همین مطلب نشان از جعل ناشیانه حدیث دارد. جالب توجه این‌که محور روایت اول عمرو عاص، و راوی روایت اخیر پسر عمرو عاص است.

«عن جابر عن النبي (ص) قال: لا تلجوا علی المغیبات فإن الشیطان یجری من أحدکم مجری الدم قلنا: و منک؟ قال: و منی ولكن الله أعاننی علیه، فأسلم»^{۲۰۶۷} (پیامبر گفت: بر بانوانی که همسرشان غائب است [به تنهایی] وارد نشوید چرا که شیطان در مجرای خون‌تان جریان خواهد یافت. [جابر بن عبدالله، که راوی حدیث است می‌گوید به پیامبر] گفتیم: آیا در مورد خودت نیز همین‌طور است؟ پیامبر گفت: بله، ولكن خدا مرا بر آن یاری می‌کند...).

«عن عقبه بن عامر أن رسول الله (ص) قال: ایاکم و الدخول علی النساء. فقال رجل من الانصار: یا رسول الله أفرأیت الحموی؟ قال الحموی الموت»^{۲۰۶۸} (رسول خدا گفت: از وارد شدن بر زنان [در غیاب شوهرشان] پرهیزید. در این هنگام یکی از انصار پرسید: ای رسول خدا! در باره نزدیکان و خویشان شوهر چه می‌گویی [آیا ممنوعیت ورود شامل آنان نیز می‌شود]؟ رسول خدا پاسخ داد: چه بدتر!).

«لا تدخلوا علی النساء و لو کن کنائنا، قالوا: یا رسول الله أفرأیت الحموی قال: الحموی الموت»^{۲۰۶۹} (رسول خدا گفت: بر زنان وارد نشوید اگرچه زن پسر یا زن برادرتان باشند. [شنوندگان] گفتند: ای رسول خدا [سایر] خویشان شوهر چطور؟ پاسخ گفت: چه بدتر! [گفتنی است عبارت "چه بدتر" ترجمه‌ای ابتکاری برای الحموی الموت است که در شرح

۲۰۶۷ - سنن ترمذی ۱۱۸۲

۲۰۶۸ - سنن ترمذی ۱۱۸۱، صحیح بخاری ج ۶ ص ۱۵۹

۲۰۶۹ - کنز العمال ۱۳۰۳۷

آن اختلاف می‌باشد[.]

برای ردّ دو روایت اخیر نیاز زیادی به توضیح نداریم زیرا در حالی که پدرشوهر مطابق آیه ۳۱ سوره نور، جزو محرم‌ترین افراد عروس به شمار می‌آید اما در مقابلش این روایات ساختگی گستاخانه‌ترین تعابیر را نسبت به معاشرت عروس و پدر شوهر مطرح کرده‌اند که اساس روابط سالم، عاطفی و اخلاقی خانواده‌ها را متزلزل و حساسیت‌زا می‌کند.

«أخرج الترمذی و صححه والنسائی و ابن ماجه عن عمرو بن الأحوص ان رسول الله (ص) قال ألا أن لكم علی نساءکم حقا و لنساءکم علیکم حقا فاما حقکم علی نساءکم فلا یوطئن فرشکم من تکرهون و لا یأذن فی بیوتکم من تکرهون ألا و حقهن علیکم ان تحسنوا إلیهن فی کسوتهن و طعامهن»^{۲۰۷۰} (رسول خدا فرمود: شما مردان بر زنان تان حقوقی دارید و آنان نیز بر شما حقوقی دارند. اما حق شما بر همسران این است که نباید [در غیاب شما] به فردی که تمایل ندارید اجازه ورود به خانه داده، و بستر استراحت تان را برای وی پهن کند ...).

قدر مشترک روایات گذشته، روا نبودن جلوس تک نفره‌ی مردان در خانه‌ای است که صرفاً بانوی خانه حضور دارد، و شوهر پیشاپیش ناخشنودی خود از حضور وی را به اطلاع همسر رسانده است. گفتنی است به دلیل وجود خدشه و ابهام در روایات گذشته، راه قدر مشترک را که در روایت اخیر نمود پیدا کرد برگزیدیم. بدیهی است ورود بر مغیبات (به ویژه با قصد قبلی و نه اتفاقی) اگر احتمال عقلایی ایجاد و سوسه را به همراه می‌داشت منهی بود و در این راستا می‌توان به حدیث پیش‌گفته‌ی سنن ترمذی (ح ۱۱۸۲) توجه کرد.

ب- ممنوعیت بیتوته و خواب شبانه: گویا باید نهی پیامبر از ورود بر زنان تنها را، در موارد حساس‌تری جستجو کرد و آن بیتوته و خواب شبانه‌ی مردی در خانه زنی تنهاست! روایات این بند از این قرار است:

«عن جابر أن رسول الله (ص) قال: ألا لا یبیتن رجل عند امرأة الا أن یکون ناکحا أو

ذامحرم»^{۲۰۷۱} (جابر بن عبدالله می گوید که رسول خدا گفت: آگاه باشید! هیچ مردی نباید نزد زن تنهایی، بیتوته کند و شب را به صبح برساند مگر این که آن زن در نکاح او باشد و یا یکی از محارمش باشد).

«عن جابر قال قال رسول الله (ص) لا یبیتن رجل عند امرأة فی بیت الا أن یکون ناکحا أو ذامحرم»^{۲۰۷۲} (رسول خدا گفت: هیچ مردی نباید داخل یک اتاق با زنی بخوابد و شب را به صبح برساند مگر این که آن زن، یا حلالش باشد و یا محرمش).

«عن موسی بن جعفر عن آبائه عن رسول الله (ص) قال: من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یبیت فی موضع یسمع نفس امرأة لیست له بمحرم»^{۲۰۷۳} (امام موسی کاظم به واسطه پدرانش نقل کرد که رسول خدا فرمود: هر مردی که به خدا و آخرت ایمان دارد نباید شب را در جایی بخوابد که صدای تنفس زن نامحرم را بشنود).

بدیهی است در چنین بیتوته‌ها و خلوت‌هایی صدای پای شیطان، به ویژه همگام با نفس زن خفته، به گوش می‌رسد.

ج- خیانت و دست‌درازی جنسی: و اما روشن‌تر از همه، نهی از دست‌درازی جنسی به زنان و همسایگانی است که شوهرشان به جنگ و سفر رفته و یا در خانه حضور ندارد. نمونه‌ای از این روایات:

«روی الشیخان و غیرهما مرفوعا: من أعظم من الذنب عند الله أن تزانی حلیلة جارک. و روی الامام أحمد و الطبرانی أن رسول الله (ص) قال لاصحابه: لأن یزنی الرجل بعشر نسوة أیسر علیه من أن یزنی بامرأة جاره. و روی الطبرانی مرفوعا: من قعد علی فراش مغیبة قیض الله له ثعبانا یوم القیامة»^{۲۰۷۴} (رسول خدا فرمود: از بزرگ‌ترین گناه‌ها در پیشگاه خدا تجاوز به زن همسایه است [که در غیاب شوهرش رخ می‌دهد]. و [در جای دیگر] به یارانش فرمود: [زشتی] زنا با ده زن، سبک‌تر از [زشتی] زنا با زن همسایه است. و [در

۲۰۷۱ - المصنف ابن ابی شیبہ ج ۳ ص ۴۶۰، السنن الکبری نسائی ح ۹۲۱۵، السنن الکبری بیهقی ج ۷ ص ۹۸،

منتخب مسند عبد بن حمید ح ۱۰۷۳

۲۰۷۲ - مسند ابن یعلی ح ۱۸۴۸+ با افزودن کلمه ألا در ابتدایش: صحیح ابن حبان ۵۵۸۵، کنز العمال ۱۳۰۲۹

۲۰۷۳ - وسائل الشیعه ۲۵۳۸۲

۲۰۷۴ - العهود المحمدیه ص ۸۱۰

جای دیگر] گفت: هر مردی که بر بستر و جایگاه زنی که شوهرش غایب است قرار گیرد خدا برایش اژدهایی در روز قیامت آماده می‌کند). البته دلالت مورد سوم از سلسله مذکور که در چند منبع دیگر نیز آمده، بر مقصود روشن نبوده و مبهم است. نیز ابوحاتم در باره آن می‌گوید: «هذا حدیث باطل»^{۲۰۷۵}. مشابهی از همین مورد چنین است: «مثل الذی یجلس علی فراش المغیبه مثل الذی ینهشه أسود من أسود یوم القیامة»^{۲۰۷۶}.

«عن أنس قال: قال رسول الله (ص): إياکم و نساء الغزاة فإن حرمتهن علیکم کحرمة أمهاتکم»^{۲۰۷۷} (رسول خدا گفت: از [دست‌درازی به] زنانی که شوهرشان به میدان جنگ رفته است بپرهیزید!!] زیرا حرمت آنها مانند حرمت مادران تان است).

«عن سلیمان بن بريدة عن أبيه قال قال رسول الله (ص) حرمة نساء المجاهدين علی القاعدین کحرمة أمهاتکم و ما من رجل من القاعدین یخلف رجلاً من المجاهدين فی أهله فیخونه فیها الا وقف له یوم القیامة فیأخذ من عمله ما شاء فما ظنکم»^{۲۰۷۸} و «عن سلیمان بن بريدة عن أبيه أن رسول الله (ص) قال حرمة نساء المجاهدين علی القاعدین کحرمة أمهاتهم فاذا خلفه فی أهله فخانه قیل له یوم القیامة هذا خانک فی أهلك فخذ من حسناته ما شئت فما ظنکم»^{۲۰۷۹} (رسول خدا گفت: حرمت همسر رزمندگان بر مردانی که به رزم نرفته‌اند همانند حرمت مادران شان است. هرگاه رزمنده‌ای، مردی را جانشین خود کند و آن مرد به وی خیانت ورزد، روز قیامت به رزمنده گویند که این مرد به تو در مورد خانواده‌ات خیانت کرد پس هرچه از حسنات وی را می‌خواهی مال خود کن).

نتیجه - با توجه به بندهای الف، ب و ج نتیجه می‌گیریم که نهی مردان توسط پیامبر در قبال زنان تنها و مغیبه؛ اولاً خودداری از تماس جنسی با آنها، ثانیاً عدم بیتوته و خواب شبانه در کنار آنها و ثالثاً عدم حضور انفرادی با فرض نارضایتی شوهر در خانه آنهاست.

۲۰۷۵ - میزان الاعتدال ج ۴ ص ۳۴۸

۲۰۷۶ - کنز العمال ۱۳۰۳۴

۲۰۷۷ - الکامل ج ۳ ص ۳۶۶، کنز العمال ۱۳۰۳۶

۲۰۷۸ - مسند احمد بن حنبل ج ۵ ص ۳۵۲ + صحیح مسلم ج ۶ ص ۴۲

۲۰۷۹ - السنن الكبرى نسائی ۴۳۹۹ (من خان غازیا فی أهله) + ۴۳۹۸ و ۴۴۰۰، کنز العمال ۱۰۵۷۶، الجامع الصغير

بررسی جامع به پایان رسید ولی برای این که با کارشناسی دیگران نیز آشنا شویم ابتدا بخش‌های دیگری از کلام سید ابوالقاسم خوئی را می‌آورم و سپس توضیحات سید محمدصادق روحانی را نقل می‌کنم.

خوئی: «... و منها الاخبار الدالة على المنع عن الخلوة بالاجنبية: و هي كثيرة منها ... و فيه أنه لا دلالة في شيء من تلك الأخبار على حرمة الخلوة مع الأجنبية فضلا عن دلالتها على حرمة التشبيب ... و على الجملة فلا دليل على حرمة الخلوة بما هي خلوة و انما النهی عنها للمقدمة فقط. و يضاف الى جميع ما ذكرناه أن الروايات الواردة في النهی عن الخلوة بالاجنبية كلها ضعيفة السند و غير منجبرة بشيء»^{۲۰۸۰}.

روحانی: «... لا دليل على حرمة الخلوة. فإن النصوص التي استدلووا بها على حرمتها ضعيفة السند و دعوى انجبار ضعفها بالشهرة مندفعة بأنه بما أن جملة من تلك النصوص كخبر مسمع عن مولانا الصادق فيما أخذ رسول الله (ص) البيعة على النساء و لا يقعدن مع الرجال في الخلاء و نحوه غيره دالة على حرمة قعود الرجل مع المرأة في بيت الخلاة الذي كان متعارفا في زمان الجاهلية و لذا قيده بالقعود و لم يقيد الرجال بغير المحارم. و جملة أخرى منها كخبر موسى بن ابراهيم عن الامام الكاظم: قال رسول الله (ص) من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يبيت في موضع يسمع نفس امرأة ليست له بمحرم و نحوه غيره دالة على حرمة نوم الرجل في محل يسمع نفس الاجنبية الذي تكون النسبة بينه و بين الخلوة هي العموم من وجه. و جملة ثالثة تدل على حرمة نوم الرجل مع المرأة تحت لحاف واحد. و طائفة رابعة منها كخبر الجعفریات عن الامام علي: ثالثة من حفظهن كان مصونا من الشيطان الرجيم و من كل بلية: من لم يخل بامرأة لا يملك منها شيئا ... الخ و نحوه غيره غير ظاهرة في الحرمة اذ هي تدل على أن من خلا بأجنبية لا يكون مصونا من الوقوع في الزنا و غيره من البليات و هذا لا يلزم حرمة الخلوة كما لا يخفى...»^{۲۰۸۱}.

دو بحث جانبی: پیش از پرداختن به عامل بعدی، به مناسبت مبحث کنونی به ذکر دو موضوع فرعی، که هریک در ایجاد فاصله مابین زنان و مردان و گاه در تغلیظ پوشش

۲۰۸۰ - مصباح الفقاهه ج اول ص ۲۱۵ تا ۲۱۸

۲۰۸۱ - منهاج الفقاهه سید محمدصادق روحانی ج ۱ ص ۲۶۵، فقه الصادق روحانی ج ۱۴ ص ۲۱۲

تأثیر گذاردند، می‌پردازم. یکی از آن دو "غیرشرعی قلمداد شدنِ مُصافحه‌ی زنان و مردان" و دیگری "جداسازی آنان در مساجد از یکدیگر" است. اینک شرح هریک:

الف - دست دادن زن و مرد

آیا زن و مردی که محرم یکدیگر نیستند اجازه دارند وقتی با هم روبرو می‌شوند، به دلیل این‌که فامیل یا آشنا هستند، با یکدیگر دست دهند؟ و یا چنین کاری شرعی به شمار نمی‌آید. در بخش اول تا حدودی به این مسئله پرداختم. اینک مروری بر رأی مشهور و روایات آن می‌کنیم و سپس رأی غیرمشهور که حاکی از جواز مصافحه و دست‌دادن است را می‌آورم.

رأی مشهور - عدم جواز مصافحه: آنچه در باره حکم مصافحه زن و مرد در بین مسلمین شهرت دارد عدم جواز آن است یعنی ذهنیت جامعه اسلامی این است که تماس دست‌های زن و مرد نامحرم با یکدیگر صحیح نبوده و غیرشرعی می‌باشد. این ذهنیت البته خاستگاهی روایی دارد و در واقع نگرش فقها و به تبع آن سایر مسلمانان ناشی از روایات متعددی است که در این باره به شخص رسول اکرم منتسب است. این روایات، با این‌که همه‌شان یک هدف را تعقیب می‌کنند و آن عدم تماس دست پیامبر با دست زنان است، اما محتوای آن‌ها هرگز متحد نبوده و شاهد تفاوت فاحش و بلکه تناقض در آن‌ها هستیم. وجود همین تفاوت و تناقض و به عبارتی اضطراب در مجموع روایات، ما را نسبت به اصل صحت آن‌ها دچار تردید جدی می‌کند. واقعیت این است که حدیث‌سازان متشرع قرن اول خیلی تلاش کرده‌اند تا اثبات کنند رسول خدا چه هنگام بیعت زنان و چه در سایر اوقات، با آن‌ها دست نداده است. البته تلاش اینان مؤثر واقع شد بطوری‌که کلیت "عدم مصافحه‌ی حضرت با زنان" در جامعه اسلامی جا افتاد. اما باید دانست که هریک از این روایات، موجب نقض روایات دیگر می‌شود:

گروهی از این روایات انجام هرگونه مصافحه‌ای بین رسول خدا و زنان را نفی کرده و روایانش معتقدند که حضرت در هنگام بیعت زنان با وی، فقط "به وسیله کلام و سخن" مراسم بیعت را انجام داد و در واقع در حین بیعت، دست در دست یکدیگر نهند:

«عن عروة ان عائشة قالت كان رسول الله (ص) يبایع النساء بالكلام بهذه الآية علی أن

لايشركن بالله شيئاً قالت و ما مست يده يد امرأة قط الا امرأة يملكها»^{۲۰۸۲} (عایشه گفت: رسول خدا بیعت با زنان را کلاماً و به شرط رعایت موادّ آیه... انجام می‌داد. دست وی هرگز با دست هیچ زنی تماس پیدا نکرد).

«عروة بن الزبير أن عائشة زوج النبي^(ص) قالت كانت المؤمنات اذا هاجرن الى رسول الله^(ص) يمتحن بقول الله عزوجل يا ايها النبي اذ جاءك المؤمنات يبایعنك على أن لايشركن بالله شيئاً و لايسرقن و لايزنين الى آخر الآية قالت عائشة فمن أقر بهذا من المؤمنات فقد أقر بالمحنة و كان رسول الله^(ص) إذا أقرن بذلك من قولهن قال لهن رسول الله^(ص) انطلقن فقد بايعتكن و لا والله ما مست يد رسول الله^(ص) يد امرأة قط غير أنه يبایعن بالكلام قالت عائشة والله ما أخذ رسول الله على النساء قط الا بما أمره الله تعالى و ما مست كف رسول الله^(ص) كف امرأة قط و كان يقول لهن اذا أخذ عليهن قد بايعتكن كلاماً»^{۲۰۸۳}.

زیرا معتقدند رسول خدا گفته است که دست زنان را لمس نمی‌کنم: «لأمس أیدی النساء»^{۲۰۸۴} و حتی نقل شده که حضرت در برابر "درخواست" زنان نیز از مصافحه با ایشان خودداری کرد!

«عن أميمة بنت رقيقة قالت أتيت رسول الله^(ص) في نسوة نبایعه فقلنا نبایعك يا رسول الله على أن لاشرک بالله شيئاً و لا نسرق و لا نزن و لا نقتل أولادنا و لا نأتی بهتان نفتریه بین ایدینا و أرجلنا و لانعصیک فی معروف فقال رسول الله^(ص) فیما استطعتن و أطقتن قال فقلنا الله و رسوله أرحم بنا من انفسنا هلم نبایعك يا رسول الله فقال رسول الله^(ص) انی لأصافح النساء إنما قولي لمائة امرأة كقولي لامرأة واحدة»^{۲۰۸۵} و «... قال أخبرتنی أمیمة بنت رقیقة أتیت رسول الله^(ص) فی نسوة نبایعه فاشترط علينا ما فی القرآن أن لا تسرفن و لا تزنین و لا تقتلن أولادكن و لا تأتین بهتان ثم قال فیما استطعتن و أطقتن فقلت لله و رسوله أرحم بنا من انفسنا فقلنا ألا تصافحنا يا رسول الله؟ قال: انی لا اصافح

۲۰۸۲ - مسند احمد بن حنبل ج ۶ ص ۱۵۳ + صحیح بخاری ج ۸ ص ۱۲۵

۲۰۸۳ - صحیح مسلم ج ۶ ص ۲۹ + السنن الكبرى نسائی ج ۸ ص ۱۷۱۴

۲۰۸۴ - کنز العمال ۴۵۴

۲۰۸۵ - اللطبات الكبرى ج ۸ ص ۵

النساء انما قولی لامرأة کقولی لمائة امرأة»^{۲۰۸۶}.

و بدتر از آن، این که می گویند حضرت، دست زنی را که برای بیعت به سوی او "دراز شده" بود رد کرد:

«حدثنی شهر بن حوشب أنه لقی أسماء بنت یزید قال فحدثتني أنها بايعت رسول الله (ص) يوم بايع النساء فمالت فمدت يدها لتبايعه فقبض يده و قال اني لأصافح النساء و لكن انما آخذ عليهن في القول ...»^{۲۰۸۷} و «سمعت شهر بن حوشب قال: قالت أسماء: جئت رسول الله (ص) لتبايعه في نسوة فعرض علينا رسول الله (ص) فأخرجت ابنة عم لي يدها لتصافح رسول الله (ص) و عليها سوار من ذهب و خواتيم من ذهب فقبض رسول الله (ص) يده و قال: اني لأصافح النساء»^{۲۰۸۸}.

با این که مطابق روایات بالا، رسول خدا از انجام هرگونه مصافحه‌ای با زنان خودداری کرده و حتی مراسم مهم بیعت نیز فقط با سخن و کلام برگزار می شد اما روایات دیگر حاکی از آن است که بیعت، صرفاً از طریق کلام نبوده است بلکه حضرت ظرف آبی درخواست می کرد، ابتدا دست خود را درون آب فرو می برد و سپس زنان دست شان را داخل آب می گذاردند تا به این طریق، جای گزین مصافحه‌ی مستقیم گردد:

«فقلت [أم حكيم] يا رسول الله كيف نبايعك؟ قال: إنني لأصافح النساء فدعا بقدرح من ماء فأدخل يده ثم أخرجها فقال: ادخلن أيدىكن في هذا الماء فهي البيعة»^{۲۰۸۹}.

«و روی ابن مردودیه فی تفسیره عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده قال قال كان رسول الله (ص) اذا صافح النساء دعا بقدرح من ماء فغمس يده فيه ثم غمس أيديهن فيه و كانت هذه بيعتهن»^{۲۰۹۰}.

«در مورد چگونگی بیعت، بعضی نوشته اند: پیامبر (ص) دستور داد ظرف آبی آوردند، دست خود را در آن ظرف آب گذارد و زنان هم دست خود را در طرف دیگر ظرف

۲۰۸۶ - الطبقات ج ۸ ص ۵ و ۶

۲۰۸۷ - المعجم الكبير ج ۲۴ ص ۱۸۲

۲۰۸۸ - الطبقات ج ۸ ص ۶

۲۰۸۹ - کافی کلینی ج ۵ ص ۵۲۷

۲۰۹۰ - تخريج الاحاديث و الآثار ج ۳ ص ۴۶۳

می‌گذارند»^{۲۰۹۱}.

این روش عجیب، که خود بیش از مصافحه عادی و مستقیم حساسیت برانگیز است، آن‌قدر ناپخته ساخته شده که حتی در موردی می‌گویند پیامبر در حال "گذر کردن" از چند زن بود که آن‌ها خواهان بیعت و مصافحه با پیامبر شدند، اما پیامبر در این حال نیز خواستار آوردن ظرف آب برای انجام بیعت و مصافحه غیرمستقیم شد: «فی تاریخ الاصبهان فی باب الحاءالمهملة لأبی نعیم... عن أسماء بنت یزیدبن السکن قالت مر رسول الله^(ص) علی نسوة فسلم علیهن فقلن یا رسول الله إنا نحب أن نبایعک و نصافحک قال "انی لأصافح النساء" ثم دعا بقعب ماء فحاض فیہ یده فقال "ضعن أیدیکن فیہ" و کانت بیعتن»^{۲۰۹۲} (اسماء بنت یزید گفت، رسول خدا در حال عبور از کنار چند زن، بر آن‌ها سلام کرد پس آن‌ها گفتند ای رسول الله ما دوست داریم با تو بیعت و مصافحه کنیم ولی رسول خدا گفت من با زنان دست نمی‌دهم. سپس ظرف آبی درخواست کرد آن‌گاه دستش را داخل آن فرو کرد و به زنان گفت شما [نیز] دستانتان را درون آن کنید. بیعت آنان این‌گونه بود).

این در حالی است که مطابق گروه دیگری از روایات، که شهرت بسیاری دارند، رسول خدا هنگام بیعت و مصافحه با زنان، از پس لباس و پارچه با ایشان دست می‌داد به این ترتیب که یا پارچه‌ای بر روی دستش قرار می‌داد و یا با استفاده از لباس و پارچه موجود بر اندامش به مصافحه می‌پرداخت و در واقع پارچه یا لباسی حائل بین دست او و دست زنان بود. اثرات این نوع مصافحه، هنوز در میان بعضی افراد وجود دارد:

«عن سعیده و أیمنه أختی محمدبن ابی عمیر قالتا: دخلنا علی أبی عبدالله فقلنا: تعود المرأة أخواها فی الله قال: نعم قلنا: فتصافحه، قال: نعم من وراء ثوب [الثوب]، کان رسول الله^(ص) لبس الصوف یوم بایع النساء فکانت یده فی کمه و هن یمسحن أیدیهن علیه»^{۲۰۹۳}.

«عن عامر الشعبي قال: بايع النبي^(ص) النساء و علی یده ثوب... عن الشعبي أن النبي^(ص)

۲۰۹۱ - تفسیر نمونه ج ۲۴ ص ۵۷ (آیه ۱۲ سوره ممتحنه)

۲۰۹۲ - تخریج الاحادیث ج ۳ ص ۴۶۳

۲۰۹۳ - مستدرک الوسائل ۱۶۷۱۱

حين بايع النساء وضع على يده برداً قطرياً فبايعهن، قال والأكثر على أنه قال: انى لأصافح النساء»^{۲۰۹۴}.

«عن ابراهيم أن النبي (ص) بايع النساء من وراء الثوب ... عن ابراهيم أن النبي (ص) كان يصافح النساء و على يده ثوب»^{۲۰۹۵}.

طبرسى هر سه احتمال فوق [بیعت کلامی، بیعت از طریق ظرف آب و بیعت از پشت لباس] را نقل کرده است: «روى الزهرى عن عروة عن عائشة قالت: كان النبي (ص) يبايع النساء بالكلام بهذه الآية (أن لا يشركن بالله شيئاً) و ما مست يد رسول الله (ص) يد امرأة قط إلا يد امرأة يملكها رواه البخارى فى الصحيح. و روى أنه (ص) كان إذا بايع النساء دعا بقدر ماء فغمس فيه يده ثم غمسن أيديهن فيه. و قيل: انه كان يبايعهن من وراء الثوب، عن الشعبي»^{۲۰۹۶} (عروة روایت کرد که عایشه گفت: پیامبر بیعت خود با زنان را با سخن و کلام، و بر محور مواد آیهی "أن لا يشركن بالله شيئاً" انجام داد و دست وی هرگز با دست هیچ زنی تماس پیدا نکرد. این روایت را بخاری در صحیح آورده است. و روایت شده که پیامبر هنگام بیعت با زنان، خواستار ظرف آبی شد آن گاه دستش را داخل آن کرد سپس زنان، دستشان را به داخل ظرف بردند. و شعبی روایت کرده که پیامبر از پس لباس با زنان مصافحه می کرد). همچنین احتمال فرعی دیگری دال بر مصافحه پیامبر با زنان سالمند، و عدم مصافحه با زنان جوان مطرح شده است: «روى أن النبي (ص) كان يصافح العجائز فى البيعة و لا يصافح الشواب ...»^{۲۰۹۷}.

پایان: تردید نسبت به اصل مصافحه و نحوه آن در متون حدیثی موج می زند. اینک از خواننده کتاب می پرسیم که سرانجام رسول خدا هنگام بیعت با زنان (یا موقع دیدار آنها) چگونه عمل می کرد: آیا به طور کلی از مصافحه پرهیز می کرد یا دستور می داد ظرف آبی تهیه شود تا از طریق آب موجود در آن مصافحه کنند و یا از پس لباس (و یا با استفاده از پارچه ای مجزا) به مصافحه می پرداخت!!؟ تازه وقتی رأی بعدی را بخوانید

۲۰۹۴ - الطبقات ج ۸ ص ۵

۲۰۹۵ - الطبقات ج ۸ ص ۵ و ۶

۲۰۹۶ - مجمع البیان ج ۹ ص ۴۵۷ (آیه ۱۲ سوره ممتحنه)

۲۰۹۷ - المبسوط سرخسی ج ۱۰ ص ۱۵۴

خواهید دید که احتمال دیگری را نیز باید به جمع احتمالات متفاوت و بعضاً متضادّ مذکور بیفزاییم؛ این در حالی است که هریک از این چهار احتمال، متکی بر روایاتی است که از قرن اوّل به دست ما رسیده است. راستی حکم خدا را در میان کدام یک از این روایات می‌باید جستجو کرد؟ صرفنظر از پاسخ به این پرسش، چاره‌ای نیست جز این که بیشتر این روایات را نادرست و ساخته شده پس از رحلت رسول خدا بدانیم و حداکثر یکی دو احتمال، که در رأی بعدی می‌آورم، را مقرون به صحّت بدانیم زیرا جمع و توجیه تمام روایات امکان‌پذیر نمی‌باشد؛ بلکه اساساً لزومی ندارد بر مبنای روایاتی که بعضی افراد غیرمسئول ساخته‌اند خود را موظّف به "جمع بین آنها" بدانیم.

رأی غیرمشهور - جواز مصافحه: تردیدی نیست که آیین پیامبر در جهت "افزایش اعتبار زنان" بود و نیز شک نیست که علّت عدم مصافحه‌ی بعضی از مردان با زنان در پیش از اسلام، به دلیل "دست‌پایین گرفتن زنان" بود و نه پرهیز از پیامدهای احتمالی‌اش. همچنین باید پذیرفت که به دلایل گوناگون، مقاومت‌هایی خواه ناخواه در برابر تحقّق افزایش اعتبار زنان و بهادادن به ایشان، از سوی مردانی که نسبت به زنان بی‌اعتنا بودند صورت می‌گرفت و چه بسا "انس به آداب خشن جاهلی"، مبنای ساختن احادیث "نهی از مصافحه زن و مرد" بوده باشد. البته سرخسی، همچون سایرین، علّت حرام بودن مصافحه زن و مرد را به دلیل خوف از فتنه [خوف از فتنه جنسی و ترس از تحریک شهوانی] می‌داند و معتقد است در صورت ایمنی از این خطر، دست‌دادن بلاشکال است: «... و لان الحرمة لخوف الفتنة فإذا كانت ممن لاتشتهي فخوف الفتنة معدوم و كذلك أن كان هو شيخاً يأمن على نفسه، و عليها فلا بأس بأن يصافحها و ان كان لا يأمن عليها أن تشتهي لم يحل له أن يصافحها فيعرضها للفتنة كما لا يحل له ذلك اذا خاف على نفسه»^{۲۰۹۸} با این فرض باید پرسید در آن شلوغی بیعت، چه خوفی و چه فتنه‌ای می‌توانسته وجود داشته باشد آن‌هم از سوی پیامبری که آورنده آیین جدید بود، و یا از سوی زنانی که به چشم فرستاده‌ی خدا به او می‌نگریستند و مشتاقانه خواهان دیدار او بودند. اما اگر بحث فتنه و شهوت را در جریان بیعت پیامبر با زنان منتفی بگیریم و علّت

نفی مصافحه در روایات مذکور را متأثر از بهاندادن به زنان و کم اعتبار دانستن آنها فرض کنیم در این صورت باید پاسخ داد:

آیا می‌توان پذیرفت رسول‌خدا که منادی احترام به زنان بود به آنان بها نمی‌داد، از دست‌دادن با آنها پرهیز می‌کرد و حتی دست‌هایی که به سوی او دراز شده بود را رد می‌کرد و با احساسات شوق‌انگیز زنان "پیر و جوانی" که پیرامون او گرد آمده بودند تا با او به عنوان فرستاده خدا بیعت کنند بازی می‌کرد آیا این رفتار از سوی کسی که در قرآن به "نرم بودن"، "سوه بودن" و "دارای اخلاق عظیم بودن" وصف شده است بعید و بلکه مردود نیست؟ مگر در هنگام بیعت زنان مشتاق، چه منکری نهفته بود که می‌توانست رسول‌خدا را وادار کند صریحاً بگوید "من با زنان دست نمی‌دهم" و یا روش‌های عجیب و غریبی را جای‌گزین مصافحه مستقیم کند آن‌هم نسبت به زنانی که در دل، پر از شور و شوق بودند همان زنانی که نزدیک‌ترین بستگانش عازم غزوه‌های پیامبر می‌شدند تا جان‌شان را نثار اهداف الهی پیامبر کنند همان زنانی که در معرکه، پرستار پیکارگران، و در بد حادثه، همراه همیشگی پیامبر بودند.

مشکل از آن‌جا ناشی می‌شود که ما در پی‌گیری احکام عصر پیامبر، ذهنیت‌های عصری خود را دخیل می‌کنیم مثلاً اگر در عصری، مصافحه زن و مرد چیز بدی به شمار آید و انجامش حساسیت‌های جنسی را در پی داشته باشد در این صورت آن گروه از روایات را خواهیم پذیرفت که حاوی نگاه منفی نسبت به مصافحه است. غافل از آن‌که در عصر پیامبر نه فقط نسبت به دست‌دادن عادی زنان و مردان حساسیتی وجود نداشت بلکه نسبت به چیزهای خیلی مهم‌تر از دست‌دادن نیز حساسیتی در میان نبود و اگر احیاناً مصافحه صورت نمی‌گرفت این مطلب حتی شامل "محارم" نیز می‌شد زیرا زنان، چه محرم چه نامحرم، "مرد" نبودند پس در حدّ و اندازه‌ی تشریفات رایج بین مردان نبودند. اما رسول‌گرامی نسبت به زنان اعتناء کامل داشت و برخلاف روایات پیش‌گفته، با ایشان به عنوان یک انسان بیعت می‌کرد و دست می‌داد و همین می‌توانست نشانه اعتباردهی به آنان بوده، و نیز دل‌جویی و تفقدی در برابر بی‌توجهی بخشی از مردان باشد. روایات متعددی وجود دارد که گویای وقوع مصافحه بین رسول‌خدا با زنان است

که اینک به گزارش آن‌ها می‌پردازم:

«أخبرنا اسماعيل بن ابان الوراق قال حدثني نائلة عن أم عاصم عن السوءاء قالت أتيت رسول الله (ص) لأبایعه فقال انطلقی فاختضبی ثم تعالی أبایعک»^{۲۰۹۹} (زنی به اسم] سوءاء گفت: نزد رسول خدا رفتم تا با وی بیعت کنم ولی او گفت: برو [ابتدا دستت را با حنا یا چیز دیگر] خضاب کن سپس بیا تا با تو بیعت کنم).

تذکر: گویا خضاب زنان نوعی زینت و آرایش به حساب می‌آمده و در ضمن برای عدم تشبیه به مردان بوده است.

«أخبرنا عبدالعزیز بن الخطاب قال: حدثنا نائلة الكوفية مولاة أبي العيزرا عن ام عاصم عن السوءاء قالت: أتيت النبي (ص) أبایعه فقال: اختضبی فاختضبت ثم جئته فبایعته»^{۲۱۰۰} (سوءاء گفت: نزد پیامبر آمدم تا با او بیعت کنم اما پیامبر گفت ابتدا خضاب کن، من نیز خضاب کردم و سپس به نزدش رفتم و با وی بیعت و مصافحه کردم).

دو روایت بالا، که در واقع یک روایت با سند و الفاظ متفاوت است، نشان می‌دهد که رسول خدا نه تنها با آن زن دست داده بلکه گویای دقت حضرت نسبت به حفظ شأن زنانگی زنان، یعنی لزوم تزئین رایج و عدم همانندی به مردان، نیز می‌باشد. گفتنی است ابن حجر به ذکر این روایت با هر دو سندش پرداخته^{۲۱۰۱} و هیشمی نیز آن را چنین آورده: «عن السوءاء قالت أتيت النبي (ص) لأبایعه فقال اذهبی فاختضبی ثم تعالی حتی أبایعک»^{۲۱۰۲} (سوءاء گفت: نزد پیامبر آمدم تا با او بیعت کنم که گفت: برو خضاب کن سپس بیا تا با تو بیعت را انجام دهم). شیخ طوسی نیز در این باره چنین نقل کرد: «روی أن امرأة أتت النبي (ص) لتبایعه فأخرجت یدها فقال النبي (ص): أید امرأة أم ید رجل؟ فقالت ید امرأة فقال: «أین الحنا؟»^{۲۱۰۳} (روایت شده که زنی برای بیعت به نزد پیامبر آمد. آن زن دستش را [از زیر لباس] بیرون آورد [تا به نشانه بیعت، با پیامبر دست دهد] ولی پیامبر

۲۰۹۹ - الطبقات ج ۸ ص ۱۱

۲۱۰۰ - الطبقات ج ۸ ص ۱۱

۲۱۰۱ - الاصابة ابن حجر ش ۱۱۳۶۱ سوءاء

۲۱۰۲ - مجمع الزوائد ج ۵ ص ۱۷۲

۲۱۰۳ - المبسوط شیخ طوسی ج ۴ ص ۱۶۱ + رک: تلخیص الحبیر ج ۷ ص ۲۵۳

[پس از مشاهده دستان ساده‌ی زن] گفت: این، دست زن است و یا دست مرد؟ زن پاسخ داد: دست زن است. آن‌گاه پیامبر گفت: پس حنا کجاست [یعنی چرا حنا نگرفته‌ای؟].
«عن عائشة أن هنداً بنت عتبة قالت: يا نبي الله بايعني قال: لأبايعك حتى تغيري كفيك كأنهما كفا سبع»^{۲۱۰۴} (هند دختر عتبه خطاب به پیامبر گفت: ای پیامبر خدا، با من بیعت کن. پیامبر گفت: تا وقتی دستانت را که مانند پنجه درندگان شده است تغییر ندهی با تو بیعت و مصافحه نمی‌کنم).

«روی البزار من حديث مجاهد عن ابن عباس ان امرأة أتت رسول الله (ص) تباعه و لم تكن مختضبة فلم يبایعها حتى اختضبت»^{۲۱۰۵} (ابن عباس گفت: زنی نزد رسول خدا آمد با وی بیعت نماید ولی دستانش را رنگ نکرده بود به همین خاطر رسول خدا تا وقتی آن زن دستش را خضاب نگرفت با او بیعت نکرد).

«قال عمرو (الناقد) قال نا ابن نفيل قال نا عباد بن كثير عن شمسية (بنت نيهان) عن مولاها مسلم بن عبد الرحمن قال رأيت رسول الله (ص) يبایع الناس على الصفا عام الفتح فجاءته امرأة يدها كيد الرجل فلم يبایعها حتى غيرت يدها بصفرة أو حمرة، و جاءه رجل و عليه خاتم من حديد فقال ما طهر الله كفا فيها خاتم من حديد»^{۲۱۰۶} (مسلم بن عبد الرحمن گفت: دیدم که رسول خدا در سال فتح مکه بر روی [کوه] صفا با مردم بیعت می‌کرد. در این حال زنی که دستش مانند دست مردان [زمخت] بود آمد ولی رسول الله از بیعت با وی خودداری کرد تا این‌که آن زن دستش را با موادی زرد یا سرخ دگرگون ساخت. و مردی آمد که بر [انگشت دست] او، انگشتری فلزی بود پس رسول خدا گفت: خدا دستی را که انگشتر فلزی در آن باشد پاک نمی‌کند). هیشمی در باره این روایت چنین می‌گوید: «رواه البزار و الطبرانی فی الكبير و الاوسط و فيه شمسية بنت نيهان و لم اعرفها و بقية رجاله ثقات»^{۲۱۰۷}.

علاوه بر این روایات همچنین آورده‌اند که عمر بن خطاب از جانب رسول خدا مأمور

۲۱۰۴ - سنن ابوداود ۴۱۶۵ + کنز العمال ۴۵۵

۲۱۰۵ - تلخیص الحبیر ابن حجر ج ۷ ص ۲۵۳ + مجمع الزوائد ج ۵ ص ۱۷۲

۲۱۰۶ - التاريخ الكبير بخاری ج ۷ ص ۲۵۲ ش ۱۰۷۴

۲۱۰۷ - مجمع الزوائد ج ۵ ص ۱۵۴

شد تا با گروهی از زنان مشتاقی که به رسول خدا ایمان آورده بودند بیعت کند. عمر نیز به آن محل رفت و پس از بیان مواد بیعت که در آیه ۱۲ سوره ممتحنه آمده است به نشانه انعقاد بیعت، "دست در دست" آنها نهاد. این مطلب بیشتر از آن جهت حائز اهمیت است که عمر به عنوان چهره‌ای سخت‌گیر شناخته می‌شود. متن روایت از این قرار است: «أم عطية قالت لما قدم رسول الله (ص) المدينة جمع نساء الانصار في بيت ثم أرسل اليهن عمر بن الخطاب فقام على الباب فسلم عليهن فرددن السلام فقال أنا رسول رسول الله (ص) فقلن مرحبا برسول الله (ص) و برسوله فقال تباعن على ان لا تشركن بالله شيئاً و لا تسرقن و لا تزنین و لا تقتلن اولادكن و لا تاتين بهتان تفترينه بين أيديكن و أرجلكن و لا تعصين في معروف فقلن نعم فمد عمر يده من خارج الباب و مددن أيديهن من داخل...»^{۲۱۰۸} (ام عطیه گفت: هنگامی که رسول الله به مدینه آمد زنان انصار را در خانه‌ای جمع کرد سپس عمر بن خطاب را به سوی آنها فرستاد. عمر بر در خانه ایستاد و به زنان حاضر در خانه سلام کرد. آنها نیز پاسخ وی را دادند. عمر گفت: من فرستاده رسول خدا هستم. زنان گفتند: مرحبا به رسول خدا و به فرستاده او. عمر گفت: آیا بر این اساس که "به خدا شرکت نورزید، سرقت نکنید، زنا نکنید،... حاضر هستید با رسول خدا بیعت کنید؟ زنان در پاسخ گفتند: بله. در این حال عمر دستش را از بیرون خانه به طرف درون دراز کرد و زنان نیز دستشان را از داخل خانه به طرف دست او کشیدند [و بیعت را کامل کردند]).

بعضی از مفسران و محدثان تحت تأثیر روایت اخیر، "مصافحه مستقیم" را یکی از احتمالات در کیفیت بیعت دانسته‌اند به عنوان نمونه زمخشری ذیل آیه ۱۲ سوره ممتحنه می‌گوید: «قیل فی کیفیت المبایعة: دعا بقدرح من ماء فغمس فیه یده ثم غمسن ایدیهن و قیل صافحهن و کان علی یده ثوب قطری و قیل کان عمر یصافحهن عنه»^{۲۱۰۹} (در کیفیت بیعت پیامبر با زنان؛ برخی گویند حضرت ظرف آبی خواست پس دست را درونش برد سپس زنان دستشان را درون ظرف فرو بردند، برخی دیگر گویند با آنها دست داد در حالی که بر دستش پارچه‌ای بود و برخی نیز گویند عمر از جانب حضرت با آنها دست

۲۱۰۸ - مسند احمد بن حنبل ج ۶ ص ۴۰۹ + ج ۵ ص ۸۵

۲۱۰۹ - تفسیر کشاف ج ۴ ص ۵۲۰ و ۵۲۱ + تخریج الاحادیث ج ۳ ص ۴۶۲

داد). فخررازی هر چهار احتمال مذکور (مصافحه از پس لباس، مصافحه مستقیم از طریق نماینده، بیعت کلامی و بیعت از طریق ظرف آب) را ذکر کرده: «و اختلفوا فی کیفیت المبايعة فقالوا كان يبایعهن و بین یده و أیدیهن ثوب و قیل: كان یشرط علیهن البیعة و عمر یصافحهن قاله الكلبي و قیل بالكلام و قیل: دعا بقدر من ماء فغمس یده فیہ ثم غمسن ایدیهن فیہ و ما مست ید رسول الله ید امرأة قط»^{۲۱۱۰} همان طور که در متن فخررازی ملاحظه می‌کنید وی مصافحه مستقیم (یعنی بدون پارچه یا ظرف آب) را به نقل از کلبی، از نوع "نیابتی" دانسته چنان‌که ثعلبی نیز به آن اشاره کرده: «قال الكلبي: كان رسول الله (ص) یشرط علی النساء و عمر یصافحهن»^{۲۱۱۱} به این صورت که پیامبر، مواد بیعت را ذکر می‌کرد و عمر بن خطاب که در نزدیکی پیامبر قرار داشت از جانب وی با زنان مصافحه می‌کرد یعنی دست در دست آن‌ها می‌نهاد. مصافحه نیابتی با وضوح بیشتری در روایات زیر آمده است:

«قیل: لما فرغ من بیعة الرجال جلس علی الصفا و معه عمر أسفل منه فجعل یشرط علی النساء البیعة و عمر یصافحهن»^{۲۱۱۲} (زمانی که پیامبر از بیعت مردان فارغ شد بر کوه صفا نشست و عمر نیز که همراه او بود در پایین تر از او قرار داشت. پس پیامبر، اقدام به ذکر شروط بیعت بر زنان کرد و عمر [نیز همزمان با کلام پیامبر] با زنان بیعت‌کننده دست می‌داد).

«ذکر النقاش و غیره ان النبی (ص) بایعه النساء علی الصفا بمكة و عمر بن الخطاب یصافحهن»^{۲۱۱۳} (پیامبر بر کوه صفا در مکه، مراسم بیعت با زنان [و ذکر شرط‌ها] را انجام می‌داد و [در کنارش] عمر بن خطاب [از جانب حضرت] با آن‌ها دست می‌داد).

در باره مصافحه مستقیم عمر با زنان، که به نیابت از جانب رسول خدا انجام می‌داد، با دو دسته روایات روبرو هستیم. در یک دسته، عمر از جانب حضرت به خانه‌ای که زنان انصار در آن جمع شده بودند رفت و بندهای بیعت را برشمرد و پس از پذیرش آن

۲۱۱۰ - التفسیر الکبیر ج ۲۹ ص ۳۰۸

۲۱۱۱ - تفسیر ثعلبی ج ۹ ص ۲۹۸

۲۱۱۲ - تفسیر قرطبی ج ۱۸ ص ۷۱

۲۱۱۳ - المحرر الوجیز ج ۵ ص ۳۰۰

از سوی زنان، بنا به رسم رایج با ایشان دست داد و در دسته دوم، عمر در کوه صفا پایین پای پیامبر قرار داشت و حضرت، خودش به بیان بندهای بیعت اقدام می‌کرد و عمر از جانب وی، فقط با آن‌ها دست می‌داد. نقطه سؤال برانگیز این دو دسته روایت، حضور "پُر رنگ" و "اختصاصی" عمر در مراسم بیعت و مصافحه است. پُر رنگ از این جهت که وی در هریک از این دو دسته (چه خانه‌ای در مدینه باشد و پیامبر در آن‌جا حاضر نباشد، و چه در کوه صفا در مکه باشد و در کنار پیامبر قرار گرفته باشد) حضوری فعال و ممتاز دارد؛ و اختصاصی از این جهت که در این دو دسته به غیر از وی نام هیچ‌یک از دیگر صحابه رسول خدا به عنوان نماینده حضرت و نقش آفرین وجود ندارد بنابراین گمان می‌رود که غلظت حضور عمر در این نقش، محصول دوران جعل فضیلتِ بیش از پیش برای صحابه‌های خاص باشد (چنان‌که ساختِ چنین فضایی در همه فرقه‌های اسلامی نسبت به پیشوایان‌شان وجود دارد) البته نباید لزوماً منکر شد که عمر یا اشخاص دیگری، از جانب رسول خدا "مأمور مراسم بیعت و یا مأمور دست‌دادن" شده باشند، ولی این به آن معنا نیست که حضرت "همیشه" مأموریت بیعت و مصافحه را به دیگران، آن‌هم صرفاً به یک شخص، واگذار می‌کرده است زیرا اولاً مطابق روایات سابق‌الذکر [روایات لزوم استفاده زنان از حنا و خضاب، و عدم همانندی کف دست آن‌ها با مردان] ملاحظه کردید که رسول خدا رأساً نیز به بیعت و مصافحه با زنان اقدام می‌کرد و ثانیاً مطابق روایت مهمّ زیر، حضرت شخصاً در خانه‌ای که زنان انصار در آن جمع شده بودند حاضر شد و با آنان دست بیعت داد. این خانه علی‌الظاهر همان خانه‌ای است که پیش از این گفته می‌شد که "عمر بن خطاب" از جانب پیامبر به آن‌جا رفت و با زنان بیعت‌کننده دست داد! این روایت که ابن عطیه اندلسی به نقل از نقاش آورده از این قرار است:

«ذکر النقاش حدیثاً ان النبی (ص) مدیده من خارج بیت و مد نساء من الانصار ایدیهن من داخله فبايعن»^{۲۱۱۴} (پیامبر دستش را از درگاه خانه دراز کرد و زنانی از انصار دست‌هاشان را از درون خانه دراز کردند و با پیامبر بیعت کردند).

نتیجه و توجیه: بنابراین مطابق روایات اخیر، علاوه بر این‌که نماینده‌ای از جانب

رسول خدا و حتی در حضور خود حضرت با زنان دست می‌داده همچنین رسول خدا خودش نیز شخصاً با زنان مصافحه می‌کرد. اما در مورد روایات قبلی که حضرت مطابق آن‌ها یا با زنان دست نمی‌داد یا با حائل قراردادن لباس و پارچه دست می‌داد و یا از طریق آب موجود در ظرف آب بیعت می‌کرد باید گفت که با توجه به تناقض داخلی این روایات، وجود روایات معارض که دلالت بر جواز مصافحه دارد و با توجه به توضیحاتی که در طول کتاب داده‌ام دیگر "اعتمادی" به این‌گونه روایات بعضاً عجیب و غریب نیست و به همین خاطر حجیت لازم را ندارند ولی با این حال می‌توان نکات زیر را در راستای توجیه آن‌ها عنوان کرد:

نکته اول - جامه‌های نادرخته: در بخش اول توضیح دادم که آنان برای ستر خود از پارچه‌ی نادرخته استفاده می‌کردند و نه لباس؛ نیز احتمال دادم که اگر روایات عدم مصافحه را ملاک قرار دهیم چه بسا علتش به نادرختگی جامه‌شان برمی‌گشت زیرا اگر قرار بود دست را برای مصافحه از زیر رداء و رودوشی یا از زیر پارچه سرتاسری بیرون بیاورند در این صورت قسمت‌هایی از شکم، پهلو و حتی پایین‌تنه‌شان نمایان می‌گردید. پس اگر به احتمال ضعیف قائل به صحت این‌گونه روایات شویم در این صورت علت عدم مصافحه یا مصافحه از پس لباس به نمایان نشدن اندام زنان برمی‌گشت.

نکته دوم - تسری ناپجا؛ و سوء تفاهم: ممکن است پیامبر در یکی دو مورد و بنا به دلیل خاصی از انجام مصافحه با زنی خودداری کرده باشد ولی هنگام نقل سینه به سینه‌ی آن، "دلیل" خودداری پیامبر در آن مورد خاص مورد غفلت قرار گرفته باشد و در نتیجه دست ندادن پیامبر به مرور رنگ کلی و عمومی به خود گرفته و این‌گونه تصور شده باشد که حضرت هیچ‌گاه با زنان دست نمی‌داده است. شاید بتوان از این روایت سابق‌الذکر در همین راستا استفاده کرد:

«سمعت شهر بن حوشب قال: قالت أسماء: جئت رسول الله (ص) لنبایعه فی نسوة فعرض علينا رسول الله (ص) فأخرجت ابنة عم لی یدها لتصافح رسول الله (ص) و علیها سوار من ذهب و خواتیم من ذهب فقبض رسول الله یده و قال: انی لا تصافح النساء»^{۲۱۱۵} (اسماء گفت: نزد

رسول خدا رفتیم تا همراه با عده‌ای از زنان با وی بیعت کنیم. پس رسول خدا به میان ما آمد. در این هنگام دختر عمویم دستش را بیرون آورد تا با رسول خدا مصافحه کند او بر دستانش انگو و انگشتری طلائی بود. رسول خدا دستش را جمع کرد و گفت من با زنان مصافحه نمی‌کنم). در این مورد چه بسا امتناع حضرت به زیورآلات موجود بر دست آن زن برگردد. با این فرض، جمله "من با زنان مصافحه نمی‌کنم" فقط به جمع زنان حاضر در آن مجلس برمی‌گردد و نه کلیت همه‌ی زنان. اگر پیامبر قصد دست‌دادن با آن زن را نداشته در این صورت چه بسا برای عدم تضعیف وی در مقابل دیگران، کلامش را به کل جمع برگردانده است.

و یا ممکن است عبارات پیامبر در پرهیز از مصافحه دچار سوءترجمه و سوء برداشت شده باشد. چه بسا پیامبر به دلیل شمار زیاد زنان بیعت‌کننده نمی‌توانسته با تک تک آن‌ها دست بدهد و در نتیجه به مصافحه با یک نفر از آن‌ها به نمایندگی از سایرین اکتفاء می‌کرد. شاید بتوان این روایت پیش‌گفته را چنین ترجمه کرد: «... فقلنا ألا تصافحنا یا رسول الله؟ قال: إني لا تصافح النساء انما قولي لامرأة كقولي لمائة امرأة»^{۲۱۱۶} (آمیسه می‌گوید [پس از پذیرش مواد بیعت] به رسول خدا گفتیم: آیا با ما دست نمی‌دهی؟ پاسخ داد: من نمی‌توانم با [همه‌ی شما] زنان دست بدهم. جز این نیست که قول [و مصافحه‌ی] من با یکی [از شما زنان] همانند قول [و مصافحه‌ی] با [همه‌ی شما] صد نفر است).

نکته سوم - عدم تمایل شخصی؛ و نه اعلام حکم همگانی: حتی اگر روایات مربوط به پرهیز پیامبر از دست‌دادن با زنان را بپذیریم و نیز حتی اگر اقدام به توجیه آن‌ها ننماییم باز هم، نهایت چیزی که از آن روایات قابل استنباط است این است که پیامبر شخصاً ترجیح می‌داده که با زنان دست ندهد ولی نه تنها هیچ جمله‌ای دال بر نهی سایر مردان از دست‌دادن با زنان صادر نکرده بلکه مطابق برخی روایات یکی از صحابه‌ی وی به نمایندگی از حضرت و در حضور او، پس از این‌که بندهای بیعت توسط شخص حضرت قرائت می‌شد، اقدام به دست‌دادن با زنان بیعت‌کننده می‌کرد و این، مبین جواز برای سایرین در عین پرهیز خود از آن است.

توضیح پایانی - سر منشأ جعل: چه بسا سر منشأ روایاتِ عدم مصافحه‌ی پیامبر با زنان، همان روایتی باشد که در ذیل نکته دوم آوردم که طی آن حضرت صریحاً اعلام کرد که من با زنان دست نمی‌دهم (انی لا صافح النساء). ممکن است بعدی‌ها نیز با مبنا قراردادن همین عبارت دست به جعل روایاتی برای نحوه بیعت زنان با حضرت زده باشند که حاکی از عدم مصافحه مستقیم، و جای‌گزینی روش‌های غیرمستقیم همچون ظرف آب و از پس پارچه و لباس بود. اما باید دانست روایت فوق‌الاشاره که سر منشأ سایر روایات است خود مورد اعتماد نمی‌نماید زیرا گزارش دیگری از آن، واجد محتوای شدیداً مردودی است: «حدثنی شهر بن حوشب أنه لقی أسماء بنت یزید قال فحدثنی أنها بایعت رسول الله^(ص) یوم بایع النساء فمالت فمدت یدها لتبایعه فقبض یده و قال انی لا صافح النساء و لکن انما آخذ علیهن فی القول قالت و علی ثوب و حلی فقال یا اسماء فقلت لیبیک یا رسول الله و سعیدیک قال أیسرک أن تکوین بهذه الحلی قلت و ما ذاک یا رسول الله قال من تحلی ذهباً أو حلی أحدا من ولده مثل خریصیصة أو رجل جرادة کوی به یوم القیامة»^{۲۱۱۷} (اسماء بنت یزید که در روز بیعت زنان جزو بیعت‌کنندگان بود خواست با رسول خدا دست دهد ولی حضرت دستش را جمع کرد و گفت من با زنان دست نمی‌دهم و به گفتار اکتفا می‌کنم. اسماء گفت: پارچه و زیور استفاده کرده‌ام [با این وجود باز هم دست نمی‌دهی]. حضرت گفت: ای اسماء! اسماء گفت: لبیک و سعیدیک ای رسول خدا. حضرت گفت: آیا خوشحال می‌شوی اگر به خاطر همین زیورها در عذاب و تنگنا قرار گیری؟ ... هر کس خود را به زیور طلا بیاراید روز قیامت در عذاب و تنگنا قرار می‌گیرد). در این روایت از زبان پیامبر صریحاً و شدیداً به استفاده از زیور و طلا تاخته شده؛ این در حالی است که نصب زیور و طلا برای زنان در لسان روایات دینی، روا و بلکه ممدوح است بنابراین گویا بتوان کل روایات خودداری پیامبر از مصافحه را ساخته و پرداخته‌ی ذهن برخی متشرعان دانست؛ و همان‌گونه که توضیح دادم و روایاتش را نیز آوردم انجام مصافحه‌ی حضرت با زنان را ملاک و معتبر دانست.

ب- تفکیک صفوف در مسجد (بی‌توجهی به منشأ): نهی از اختلاط زنان و مردان

در صفوف جماعت، به مرور موجب جداسازی کامل آن‌ها از یکدیگر در داخل مسجد، و به تبعش موجب تغلیظ حجاب بانوان و عدم معاشرت‌شان با مردان گردید. چه بسا وقتی می‌خواهیم وضعیّت معاصرین پیامبر را هنگام حضور در مسجد از حیث اختلاط یا جدا بودن تصوّر کنیم جایگاه زنان را کاملاً مجزاً از جایگاه مردان دانسته و مابین آن‌ها پرده ضحیمی در ذهن خود ترسیم می‌کنیم، اما باید دانست که اولاً جداسازی محلّ استقرار زنان و مردان از یکدیگر ربطی به روایات ندارد و ثانیاً حتّی تفکیک صفوف آنان نیز ناشی از موردی خاصّ است که اینک مختصراً به آن می‌پردازم. این مطلب به طور مشروح در فصل سوم از بخش اول در مبحثی با عنوان دامن کوتاه نمازگزاران و تدبیرات پیامبر آورده شد.

علت تفکیک صفوف: زنان و مردان در مسجد حاضر می‌شدند و مطابق عادت رایج‌شان در کنار یکدیگر و بی‌هیچ فاصله و تفکیکی، در نماز جماعت رسول‌خدا شرکت می‌کردند و به آیات وحی شده گوش فرا می‌دادند و نماز را بجا می‌آوردند اما رسول‌خدا به دلیل "گسترده‌گی برهنگی، کوتاه بودن دامن‌ها، فقدان انگیزه اخلاقی قوی، بی‌مبالاتی در پوشش اندام حسّاس، نادوخته بودن جامه و نیز برای حفظ معنویّت نماز" تدابیری برای مهار ضایعاتی که در صدر آن "دیده نشدن شرمگاه" و "نگاه نکردن به شرمگاه و پایین‌تنه دیگران" بود اتخاذ کرد. رسول‌خدا در همین راستا از زنان خواست که:

۱- درون صفوف مردان قرار نگیرند بلکه صفوف خود را پس از صفوف مردان تشکیل دهند.

۲- هنگامی که مردان به سجده می‌روند از نگاه کردن به آن‌ها پرهیز کنند.

۳- سر خود را پیش از مردان، از سجده برندارند.

جالب این‌که علی‌رغم محتمل بودن "کشف و رؤیت" پایین‌تنه، هیچ‌گاه رسول‌خدا سجده و رکوع را تعلیق نکرد و یا آن را به ایماء و اشاره تقلیل نداد.

فلسفه اصلی تدابیر فوق به گواهی متن روایات، به کوتاهی دامن نمازگزاران برمی‌گشت که در هنگام سجده، نمی‌توانست مانع از دیده‌شدن پایین‌تنه و شرمگاه شود و در نتیجه اگر این تدابیر نبود اقامه نماز توأم با چنین مواجّهاتی می‌شد. برخی از این

تدابیر، با این‌که برای شرایط موصوف وضع شده بود، در فاصله‌ای نه چندان دور به روالی جاری، ماندگار و لازم‌الاجرا بدل شد (ولو که با "افزایش طول دامن‌ها، مهار نسبی برهنگی، اخلاقی شدن نگاه مردم به پوشش، افزایش دقت مردم، تقویت صنعت دوخت‌ودوز، و متعدد شدن جامه‌ها" دیگر خطر رؤیت اندام برهنه و به ویژه پایین‌تنه وجود نداشت!) و حتی به مرور جایگاهی مجزا از مردان برای زنان قرار داده شد و علاوه بر آن از "پرده" برای عدم مواجهه‌ی آن‌ها با یکدیگر استفاده شد. این در حالی است که در همان زمان پیامبر، هنگام برپایی نماز میّت که فاقد خم‌شدن و سجده است و در نتیجه پایین‌تنه‌ی هیچ‌کس در معرض رؤیت دیگران قرار نمی‌گرفت، تأکید بر تأخر صفوف زنان نسبت به مردان وجود نداشت و چه بسا زنان در صفوف جلوتر قرار می‌گرفتند. برای جلوگیری از اطاله کلام، و از آن‌جا که پیش از این نیز در این باره صحبت کرده‌ام، فقط به ذکر چند روایت تکراری بسنده می‌کنم:

«عن جابر قال، قال رسول الله (ص): خیر صفوف الرجال المقدم و شرها المؤخر و شر صفوف النساء المقدم و خیرها المؤخر ثم قال یا معشر النساء اذا سجد الرجال فاغضضن أبصاركن لاترین عورات الرجال من ضیق الازر»^{۲۱۱۸} (جابر بن عبدالله نقل کرد که رسول الله گفت: صف مناسب برای مردان نمازگزار، صفوف جلوی مسجد است و بدترین صف برای اینان صفوف آخر است. و بدترین صفوف برای زنان نمازگزار، صفوف ابتدائی مسجد، و صف خوب و مناسب برای ایشان، صفوف انتهایی است. ای زنان! هنگامی که مردان [خم شدند و] به سجده رفتند چشم از نگاه به آن‌ها برگزید تا نکند به خاطر کوتاهی [زارها عورة و شرمگاه‌شان را ببینید).

«فی حدیث علی: کان النساء یصلین مع النبی (ص) فکن یؤمرن ان لا یرفعن رؤوسهن قبل الرجال لضیق الازر»^{۲۱۱۹} (امام علی گفت: زنان با پیامبر نماز می‌خواندند آن‌گاه موظف شدند به دلیل کوچکی [زارها سرشان را پیش از مردان [از سجده] برندارند).

«عن ابی جعفر قال: کان رسول الله (ص) ... ثم جعل یدعو الرجل منهم العاری الذی

۲۱۱۸ - مسند احمد بن حنبل ج ۳ ص ۲۹۳
 ۲۱۱۹ - مجمع البحرین ج ۳ ص ۲۰۵ (واژه از)

لايستتر بشئ و كان ذلك الستر طويلا ليس له عرض فجعل يؤزر الرجل فاذا التقيا عليه قطعه حتى قسمه بينهم أوزا ثم أمر النساء لا يرفعن رؤوسهن من الركوع و السجود حتى يرفع الرجال رؤوسهم و ذلك أنهم كانوا من صغر إزارهم اذا ركعوا و سجدوا بدت عورتهم من خلفهم ثم جرت به السنّة أن لا يرفع النساء رؤوسهن من الركوع و السجود حتى يرفع الرجال»^{۲۱۲} (امام محمد باقر گفت: رسول خدا [پس از پوشاندن پایین تنه‌ی گروهی از بینوایان به وسیله پارچه‌ای کم‌عرض] به زنان امر کرد که سرشان را از رکوع و سجده برندارند مگر این‌که ابتدا مردان، سرشان را برداشته باشند. دلیل این دستور به کوچکی إزار مردان [مستمند] برمی‌گشت زیرا هنگامی که مردان برای رکوع و سجده خم می‌شدند شرمگاه‌شان از پشت نمایان می‌گشت. سپس این [تدبیر و] امر، که زنان نباید سرشان را پیش از مردان از رکوع و سجده بردارند به صورت سنت و روال درآمد).

عامل سیزدهم - تصوّر "تشریح" روسری

ظهور روسری به عنوان حجابی شرعی، به استنباط صحابه و تابعین از دو آیه زیر برمی‌گردد:

آیه جلیباب: شاید قدیمی‌ترین سراغ از تشریح روسری در میان مسلمانان و در فقه اسلامی را بتوان ناشی از تفسیری از آیه جلیباب دانست که در همان قرن اول مطرح و در قرن دوم توسعه یافت، و مطابق آن زنان آزاد موظف شدند برای "تمایز از کنیزان" از روسری استفاده کنند.

مطابق روایات، جریان از این‌قرار است که زنان آزاد و کنیزان تا پیش از نزول آیه جلیباب زی واحد و پوشش یکسانی داشتند و هر دو سربرهنه بودند. گویند گاه به دلیل همین مشابهت، زنان آزاد در تاریکی هوا به گمان کنیزبودن از سوی مزاحمان و زناکاران مورد ایذاء قرار می‌گرفتند چه، تماس جنسی و معاشقه با کنیزان امری رایج بود. این روایات هنگام شرح آیه آورده شد که باید مراجعه کرد و در این‌جا نمونه‌ای از آن‌ها را

می‌آورم: «پیامبر بی آن‌که خانه‌ای را در نظر داشته باشد وارد مدینه شد وقتی زنان پیامبر و دیگر زنان در موقع شب برای قضای حاجت بیرون می‌رفتند مردانی بر سر راهشان برای غزل و عشق‌بازی می‌نشستند بهمین خاطر خدا آیهٔ یاایهاالنبی قل لأزواجک و بناتک و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن را نازل کرد که [زنان پیامبر و سایر زنان آزاد] با جلاباب مقنعه درست کنند تا به این وسیله کنیز و زن آزاد از یکدیگر تشخیص داده شوند»^{۲۱۲۱}.

آن‌گاه بر اساس همین تفسیر نتیجه گرفتند که کنیزان نباید روسری بر سر گذارند زیرا اگر چنین می‌کردند تمایز مذکور از بین می‌رفت. ابن‌عباس می‌گوید: «جلاباب، مقنعه‌ی زن است که وقتی می‌خواهد برای حاجتش از خانه بیرون رود باید با آن پیشانی و سر را بپوشاند برخلاف کنیزان که [باید] با سر و پیشانی مکشوف بیرون روند». کار تا جایی پیش رفت که نسبت به تحقق این تمایز، سخت‌گیری هم می‌شد بطوری‌که «عمر بن خطاب کنیزی را دید که مقنعه داشت پس او را با تازیانه زد و به وی گفت سرت را برهنه کن و خود را شبیه زنان آزاد نکن».

سپس این امر (یعنی لزوم استفاده‌ی زنان از روسری و نهی کنیزان از آن) به صورت سنت و "روال" در آمد و حوزه نماز را هم در بر گرفت! در این راستا اخبار متعددی وجود دارد که قائل به لزوم استفادهٔ زنان نمازگزار از روسری و سرانداز بوده ولی کنیزان را مشمول چنین حکمی ندانسته و بلکه از آن نهی کرده‌اند.

بنا بر آنچه گذشت منشأ ظهور و تشریح روسری در فقه صدر اوّل به ایجاد تفاوت بین زنان آزاد و کنیزان برمی‌گردد! ولی با این‌همه باید دانست:

الف- به گواه همان شأن‌نزول‌ها، مزاحمت مورد اشاره در هنگام تاریکی شب (و عمدتاً در مسیرهای منتهی به خلا و یا مسیر عزیمت به مسجد) و در اثر شناخته نشدن زنان از کنیزان رخ می‌داد بنابراین آیه برای حلّ این مشکل که در ظرف مذکور بوجود می‌آمد نازل گردید و نه با هدف تشریح روسری به صورت مطلق و در همه جا!

ب- توضیحی که أم‌سلمه، ابن‌عباس و عایشه در مورد کیفیت روسری مستنبط از آیه

۲۱۲۱ - تفسیر طبری ۲۱۸۶۷ (ترجمه‌ی متن). متن اصلی در شرح آیه جلاباب بند ۳/۳ آورده شد.

آورده‌اند به عمامه نزدیک است و نه به روسری‌های کنونی: «عن ام سلمة قالت: لما نزلت یٰدنین علیهن من جلابیهنّ خرج نساء الانصار كأنّ علی رؤوسهن الغربان من الأكسیة»، «الجلباب مقنعة المرأة أی: یغطین جباههنّ و رؤوسهنّ إذا خرجن لحاجة، بخلاف الإماء اللاتی یخرجن مکشفات الرؤوس و الجباه، عن ابن عباس و مجاهد» و «عن عائشة قالت: رحم الله نساء الأنصار لما نزلت یا ایها النبی قل لا زواجک الآیة شقن [؟شقن] مروطن فاعتجرن بها و صلین خلف رسول الله (ص) كأنما علی رؤوسهن الغربان». در گزارشات فوق، به عبارات (کأنّ علی رؤوسهن الغربان من الأكسیة)، (یغطین جباههنّ و رؤوسهنّ) و (فاعتجرن بها ... كأنما علی رؤوسهن الغربان) که مطابقت با عمامه و پیجه دارند دقت شود.

ج- از آن گذشته همان‌طور که در شرح آن در بخش دوم آوردم آیه اساساً در صد توضیح چیزی به نام روسری نیست بلکه فقط خواهان کیفیت بخشیدن به پوشش موجود بر اندام و پرهیز از ولنگاری در ستر است! پس نه استنباط افزودن پارچه‌ای جدید به نام روسری و مقنعه صحیح می‌نماید زیرا جلاباب در عبارت "یدنین علیهن من جلابیهن" را نمی‌توان دالّ بر روسری دانست؛ و نه ایجاد تمایزی که از آیه استنباط کرده‌اند چندان مهربانانه تلقی می‌شود زیرا لاقلاً دالّ بر بی‌توجهی نسبت به کنیزان است که از ساحت قرآن به دور می‌باشد. شاید از همین رو باشد که امام جعفر صادق، چنان‌که قبلاً آوردم، نه منعی برای کنیزان می‌دید که از روسری استفاده کنند و نه استفاده از آن را برای زنان آزاد "حتمی" و "همیشگی" می‌دانست: «راوی: آیا لزومی دارد کنیز از مقنعه استفاده کند؟ اگر خواست می‌تواند استفاده کند و اگر خواست می‌تواند استفاده نکند»، «زن آزاد مسلمان ایرادی ندارد سربرهنه نماز بخواند» و «خطاب به خواهرش: به پشت‌بام برو، مقنعات را بردار تا موهایت آشکار گردد سپس [برای شفای فرزندت] بگو ...».

گفتنی است مطابق برخی روایات، استفاده از روسری در مقابل نزول آیه جلاباب نیز وجود داشته و جالب این‌که در آن موقع هم (علاوه بر این‌که علامت زنان آزاد بود همچنین) با هدف تمایز از کنیزان بکار می‌رفت؛ اما این کاربرد نه عمومیت داشت و نه چندان مداومتی بر آن داشتند و درست به همین خاطر بسیار پیش می‌آمد که از کنیزان

شناخته نمی‌شدند. به گزارش سدی توجه کنید: «گروهی از فاسقان مدینه هنگام تاریکی شب بیرون می‌آمدند و به سمت گذرگاه‌های شهر می‌رفتند تا متعرض زنان شوند. منازل أهل مدینه محدود و کوچک [و فاقد سرویس‌های بهداشتی] بود به همین خاطر وقتی زنان در شب برای قضای حاجت به سمت آن گذرگاه‌ها [و محل‌های قضای حاجت] می‌رفتند مردان فاسق به دنبال‌شان می‌افتادند در این حال اگر می‌دیدند بر آن زن جلباب قرار دارد می‌گفتند: این زن، آزاد است پس از او دست بکشید و اگر می‌دیدند که فاقد جلباب است می‌گفتند این کنیز است پس به او حمله کنید»^{۲۱۲۲}. توضیح ابن‌عاشور در این باره چنین است: «و كان لبس الجلباب من شعار الحرائر فكانت الإماء لا يلبسن الجلابيب. و كانت الحرائر يلبسن الجلابيب عند الخروج إلى الزيارات و نحوها فكن لا يلبسنها في الليل و عند الخروج إلى المناسج، و ما كن يخرجن إليها إلا ليلاً فأمرن بلبس الجلابيب في كل خروج ليعرف أنهن حرائر فلا يتعرض إليهن شباب الدُّعَار يحسبهن إماء أو يتعرض إليهن المنافقون استخفاً بهن بالأقوال التي تخجلهن فيتأذین من ذلك و ربما يسببن الذين يؤذونهن فيحصل أذى من الجانبيين. فهذا من سدِّ الذريعة»^{۲۱۲۳}. بنابراین چه روایات قبلی را ملاک قرار دهیم و قائل به "پیدایش روسری" در اثر نزول آیه باشیم و چه گزارش سدی را مبنا بگیریم و قائل به "تثبیت استفاده از روسری" در پی نزول آیه شویم در هر صورت حکم آیه به صراحت متن هر دو نوع روایت، محدود به "زمان، مکان و اوضاع" مصرح در آن‌ها (یعنی تاریکی شب، مسیر ناامن و وجود فاسقان) بوده و به منظور تمایز از کنیزانی است که به راحتی مورد آزار قرار می‌گرفتند. با این حال دوباره تأکید می‌شود که تفسیر این آیه بر اساس روایات شأن نزولش و در نتیجه استنباط توصیه به روسری (ولو در شرایط موصوف) چندان با متن آیه سازگاری ندارد.

آیه خمار: به غیر از آیه جلباب، قلیلی از فقها بدلیل وجود خمرهن در آیه "ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن"^{۲۱۲۲} قائل به تشریح استفاده از روسری شده‌اند. قدیمی‌ترین گزارش در این باره، سخن عایشه است که می‌گوید زنان انصار پس از نزول آیه،

۲۱۲۲ - تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۵۲۶ (ترجمه‌ی متن). متن اصلی در شرح آیه جلباب بند ۳/۳ آورده شد.

۲۱۲۳ - تفسیر ابن‌عاشور ج ۲۱ ص ۳۲۸

پارچه‌ای را دور سرشان بپچاندند انگار کلاغ روی سرشان قرار دارد: (ما منهن امرأة الا قامت الی مرطها المرحل فاعتجرت به تصدیقا و ایمانا بما أنزل الله من کتابه، فأصبحن یصلین وراء رسول الله^(ص) الصبح معتجرات کأن علی رؤوسهن الغربان). اما باید دانست: اولاً صرف ذکر خمار به منظور ستر ناحیه‌ای جدید (: سینه)، دلیل بر تشریح کاربرد قبلی‌اش که قرار گرفتن بر سر است نیست بویژه که استفاده از سرانداز و روسری برای مهار مسائل اقلیمی منطقه بود و به همین دلیل، چه مردان چه زنان، از آن استفاده می‌کردند. از آن گذشته اولاً معلوم نیست که خمار در حیات پیامبر منطبق بر روسری بوده؛ چه بسا آن معادل رداء مردان بود که بر شانه‌ها می‌آویختند و یا حتی منظور از آن پوشاک به معنای اعم بوده و اشاره به لباس خاصی نداشته است. گفتنی است فقها از این آیه برای اثبات لزوم ستر مو بهره نمی‌بردند ولی بعضاً در دو سه قرن اخیر به آن روی آوردند. برای توضیح بیشتر در مورد این آیه و عدم دلالتش بر ستر مو، به مشروح مطالبی که در شرح آیه (عبارت "ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن" در بخش ۲ فصل ۵ آیه ب) و در توضیحات فقهی (در بخش ۳ فصل ۲ گام دوم) آوردم مراجعه شود.

ثانیاً توصیفی که عایشه در باره روسری به کار برده، معادل عمامه است و نه روسری‌های کنونی. برای شرح مطلب می‌بایست به مبحث "شواهد انطباق روسری بر عمامه" مراجعه کرد (فصل ۲ گام دوم).

ثالثاً روایات مربوطه، حاکی از اختلافی بودن استنباط روسری از آیه است زیرا از میان دو گروه انصار و مهاجرین، فقط یک گروه خود را مقید به استفاده از آن دانست.

نتیجه: بنابراین روسری مستنبط از آیه جلاب، کارکردی عرفی و انضباطی داشت و نه شرعی؛ چنان‌که استنباط روسری از آیه خمار، اختلافی بود و نه اجماعی. از آن گذشته تعریف روسری در هر دو مورد، بدو معادل عمامه و پیچه بود و در نتیجه کارکرد روسری‌های کنونی در ستر گردن و تمام مو را نداشت. با این‌همه چنان‌که در شرح آیات و نیز در عناوین (روسری نماد تمایز از کنیزان آلوده) و (حمل بر رسم اجتماعی، و نه حجاب شرعی) آوردم هیچ‌یک از این دو آیه، وضوحی بر روسری و طبیعتاً تشریح آن ندارند.

عامل چهاردهم - تبدیل حجاب عرفی و اعتباری به حجاب شرعی

از تکرار مطالب خودداری می‌کنم زیرا شرح موضوع را در فصل دوم با عنوان (حمل بر رسم و اعتبار اجتماعی، و نه حجاب شرعی) آورده‌ام، که طی آن ثابت گردید پوشاندن سر را می‌بایست به دلایل زیر، حمل بر رسم و اعتبار اجتماعی کرد و نه حمل بر حجایی شرعی:

- معاقبت کنیزان مسلمان

- آزادی و بلکه معاقبت زنان مسلمانی که زیر بار روسری نمی‌رفتند

- معاقبت عمومی در مواقعی که رعایت رسم و تشخیص جایی نداشت

- معاقبت، در صورتی که روسری‌شان را پیدا نمی‌کردند

- عدم ظهور الفاظ روایات بر حجاب شرعی

- عدم استقبال زنان مهاجر از روسری

گفتنی است تغییر کارکرد ناشی از رسم و اعتبار و عرف، به حجایی شرعی اولاً به مرور ثانیاً در اثر بدفهمی به وجود آمد زیرا مردم به مرور گمان کردند کلماتی که از ائمه در مورد ستر سر وارد شده، اشاره به وجه شرعی حجاب دارد غافل از آن که ائمه نیز رسم جاری جامعه را، اگر مخالف با شرع نبود، احترام می‌گذارند و حتی به بیان آن می‌پرداختند بنابراین کلمات صادره از ایشان، به دلایل مذکور اشاره به وجه عرفی حجاب داشت.

بر این اساس در احادیثی که به ستر سر توجه داده‌اند مرادشان رعایت حجاب عرفی و رسمی بود؛ و متقابلاً آن‌جا که ایراد نداشتن کشف سر را بیان کرده‌اند مرادشان عدم ایراد شرعی است، و در صلاة حاجت و استغاثه که حتی امر به کشف سر و آشفتگی مو کرده‌اند به معنای اهمیت بیشتر شرع نسبت به عرف می‌باشد!

عامل پانزدهم - خارج ساختن زنان از خطاب‌های مطلق

زنان در بسیاری از موارد و موضوعات دارای تکلیفی هستند که در آن موارد، وظیفه و حکمی برای مردان لحاظ نشده است. نمونه این مسئله را در آیه جلاباب می‌بینیم که خواهان "دقت زنان در امر پوشش" شده تا مورد ایذاء واقع نشوند و به آلودگی نیفتند: «یا ایهاالنبی قل لاوزاجک و بناتک و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن ذلک ادنی أن یرفن فلا یؤذین و کان الله غفوراً رحیماً» چنان‌که پیداست تکلیف آیه صرفاً متوجه زنان بوده و هیچ حکمی در باره پوشش مردان در شرایط موصوف صادر نشده است. در این جا مختص بودن حکم آیه به زنان از نص خود آیه به دست آمد.

همچنین در بسیاری از موضوعات واحد با این‌که مردان و زنان، هر دو موظف شده‌اند اما تکلیف زنان با مردان مساوی نمی‌باشد یعنی شرع در مسئله‌ای واحد برای مردان تکلیفی، و برای زنان وظیفه‌ای دیگر (یا بیشتر) وضع کرده است. این مطلب نیز به دلیل وجود خطاب جداگانه برای زنان، کاملاً روشن بوده و در واقع تکلیف جداگانه‌شان از صراحت خود متن به دست می‌آید. نمونه این مسئله در آیات غضب بصر است که قرآن خواستار "ستر دامن یا حفظ آن از زنا" از سوی مردان شده و زنان را نیز علاوه بر آن، مخاطب ملاحظات بیشتری در امر پوشش کرده است: «قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم... و قل للمؤمنات یغضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن و لایبدین زینتهن الا ما ظهر منها ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن...» چنان‌که پیداست زنان به طور مستقل مورد خطاب بوده و در واقع وظیفه جداگانه آن‌ها از نص خود آیه به دست می‌آید.

علاوه بر دو مورد فوق که به روشنی وظیفه‌ای را متوجه خاص زنان کرده همچنین با عبارات و خطاب‌های دیگری مواجهیم که در آن‌ها برای انشاء حکم از "الفاظ مشترک" بین مردان و زنان استفاده شده است یعنی هم مردان و هم زنان با کلمه‌ای مشترک و واحد مورد تکلیف واقع شده‌اند. در این موارد، وظیفه جداگانه‌ای برای زنان لحاظ نشده و در واقع تکلیف زنان، همان تکلیف مردان است. بارزترین لفظ مشترک بین زنان و مردان، واژه "من" به معنای "هر کس و کسانی که" است. نمونه کاربرد این واژه را در این

احادیث می‌بینیم که پیامبر به ترتیب از "جرّ إزار در سطح جامعه"، "خودداری از پوشیدن لباس در هنگام نماز" و "حضور بی‌لنگ در حمام" نهی کرده است: «من جرّ ثوبه من الخیلاء لم یکن من الله فی حلّ و لا حرام»^{۲۱۲۴}، «روینا عن رسول الله (ص) أنه قال: من اتقی علی ثوبه أن یلبسه فی صلاته فلیس لله اکتساؤه»^{۲۱۲۵} و «قال رسول الله (ص): من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یدخل الحمام الا بمئزر»^{۲۱۲۶} با این‌که در این احادیث، نامی از زنان به میان نیامده اما رهنمودهای مذکور به دلیل وجود لفظ مشترک، شامل زنان نیز می‌شود همان‌گونه که از مردان نیز نامی در میان نیست اما حکم روایات شامل آن‌ها نیز می‌گردد. در واقع محتوای روایات، حاکی از وظایفی برای مردم، فراتر از جنسیت‌شان است که هم مردان را در بر می‌گیرد و هم زنان را؛ ولی عملاً در بسیاری از موارد شاهد خارج ساختن زنان از این خطاب‌های شامل هستیم به این صورت که با استناد به عباراتی ضعیف و یا ذهنیات از پیش‌داشته، وظیفه‌ای مجزاً برای زنان قائل می‌شویم. البته اگر از قرائن و شواهد روشن به این وظیفه مجزاً برسیم هیچ ایرادی نیست ولی بعضاً مواردی پیش می‌آید که بی‌آن، رأیی جداگانه برای‌شان صادر می‌شود از جمله در روایت اخیر با این‌که پیامبر ورود مردم، چه مرد چه زن، را به شرط پوشیدن لنگ، به گرمابه روا دانسته اما برخی با استناد به روایات ضعیفی که اساساً با بهداشت مخالف است قائل به روا نبودن حضور زنان در حمام می‌شوند.

علاوه بر الفاظ مشترک، همچنین الفاظی به ظاهر مذکر وجود دارد که "می‌توانند" زنان را نیز دربرگیرند زیرا در زبان عربی هنگام خطاب و توضیح پیرامون جمع زنان و مردان، همواره از "افعال، اسماء، موصولات، اشارات و ضمائر" مربوط به جنس مذکر استفاده می‌شود. قرطبی این‌گونه خطاب‌ها را عام دانسته و شامل مردان و زنان می‌داند: «قوله تعالی (و قل للمؤمنات) خصّ الله سبحانه و تعالی الإناث هنا بالخطاب علی طریق التأكيد؛ فإن قوله: (قل للمؤمنین) یکفی؛ لأنه قول عام یتناول الذکر و الأُنثی من المؤمنین،

۲۱۲۴ - السنن الکبری نسائی ۹۶۰۰

۲۱۲۵ - دعائم الاسلام ج ۱ ص ۱۷۶ + رک: من لایحضره الفقیه ح ۶۱۹

۲۱۲۶ - کافی ج ۶ ص ۴۹۷ ح ۳

حسب کلّ خطاب عام فی القرآن»^{۲۱۲۷}. این واقعیت ادبی، به مرور مشکلاتی را به بار آورده است چرا که ذهن موشکاف در صورت مواجهه با چنین واژه‌ها و خطاب‌هایی، که موارد آن بسیار زیاد است، به این سمت می‌رود که آیا مخاطب صرفاً مردان مؤمن‌اند و یا جمع مردان و زنان مؤمن؟ عادت برخی بر این است که این‌گونه خطاب‌ها و عبارات شرعی را متوجه مردان می‌دانند و برای زنان تکلیف دیگری دست و پا می‌کنند ولی معمول و متعارف این است که زنان را نیز (با رعایت عوامل دیگر و در صورتی که استثنائاً حکم جداگانه‌ای برای آنان در جای دیگر نیامده باشد) مشمول اوامر، نواهی و ارشادات مربوطه بدانیم زیرا بی‌توجهی به این موضوع باعث می‌شود که زنان را از شمول بسیاری از تکالیف شرعی و ارشادات اخلاقی خارج دانسته و آن‌ها را مکلف به رعایت ندانیم زیرا در عبارات اخلاقی به توصیف "مؤمنون، مؤمن، مسلم، عباد و ..." پرداخته شده که تماماً الفاظی مذکر بوده و علی‌الظاهر اشاره به مردان دارند ولی همان‌طور که گفتیم برای اشاره به جمع مردان و زنان نیز از همان الفاظ مذکر استفاده می‌شود و در نتیجه متن به ظاهر مذکر، شامل جنس مؤنث نیز می‌شود زیرا اگر غیر از این باشد باید گفت به دلیل این‌که در آیه زیر از ضمائر و افعال مذکر استفاده شده پس قرآن نهی از "غیبت کردن و تجسس در احوال دیگران" را صرفاً متوجه مردان دانسته و نه هر دو گروه مردان و زنان! «... و لاتجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضاً...»^{۲۱۲۸} همچنین اگر قائل باشیم که زنان، مشمول عبارات عامّ به ظاهر مذکر نیستند در این صورت باید بگوییم که روایات نهی از طواف عریان شامل زنان نمی‌گردد و در نتیجه زنان همچنان می‌توانستند برهنه طواف کنند زیرا الفاظ به کار رفته در آن روایات مذکر است: «... لایطوف بالبیت عریان...»^{۲۱۲۹} در صورتی که آن روایات، صرفنظر از اصالتش، به هر دو جنس اشاره دارد. در تأیید سخن می‌توان به یکی دو روایتی که برای تأکید، توضیح دقیق و رفع ابهام، از زنان نیز مشخصاً نام برده اشاره کرد: «أنّ علیاً قال: لایطوف بالبیت عریان و لا عریانة و لا مشرک». این‌همه را نیاوردم تا اثبات کنم هنگام پرداختن به جمع زنان و مردان باید از

۲۱۲۷ - تفسیر قرطبی ج ۱۲ ص ۲۲۶

۲۱۲۸ - سوره حجرات آیه ۱۲

۲۱۲۹ - مجمع‌البیان ج ۵ ص ۹

الفاظ مذکر استفاده کرد چه، این قاعده‌ای است که وجود داشته و نیاز به اثبات ندارد بلکه هدفم این است که می‌بایست عملاً مقتضیات این قاعده را پذیرفت و در نتیجه نباید دائم در پی یافتن احکامی جداگانه و غلیظ‌تر برای زنان بود پس باید همان احکام را علاوه بر مردان برای زنان نیز نافذ دانست از جمله وقتی پیامبر در روایت «عورة المؤمن مابین سرته إلی ركبته» عورة "مؤمن" را عبارت از مابین ناف تا زانو می‌داند مرادش صرفاً مردان نیست زیرا بنا به آیات "مطلق" قرآن، این حکم شامل همه‌ی بنی‌آدم می‌شود: «یا بنی‌آدم قد انزلنا علیکم لباساً یواری سوءاتکم... یا بنی‌آدم لا یفتنکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیربهما سوءاتهما...» و پیامبر نیز کلامش را از همین آیات گرفته است به ویژه که حضرت در جایی دیگر بر تساوی زنان و مردان در این امر تصریح می‌کند: «عورة الرجل علی الرجل کعورة المرأة علی الرجل، و عورة المرأة علی المرأة کعورة الرجل علی المرأة» با این وصف اگر در آیات خمار و جلباب و یا در روایات، تکلیف مضاعفی برای زنان آمده، مربوط به مطلق شرایط نبوده و خارج از تعریف عورة است!

قاعده شمول الفاظ مذکر بر جمع مذکر و مؤنث، حتی در مورد لفظ "رَجُل" که به وضوح به معنای "مرد" است نیز صحّت دارد زیرا آن، علاوه بر این‌که به معنای مرد است همچنین در معنای "شخص" صرفنظر از جنسیت او کاربرد دارد. بنابراین وقتی در بعضی روایات، حکمی را به "رجل" نسبت می‌دهند منظور از آن فقط مرد مؤمن نیست بلکه زنان مؤمن را نیز در برمی‌گیرد. مثال روشن در این باره روایت زیر است که واژه رجل دو بار در آن به کار رفته: بار اول به معنای "شخص" و بار دوم به معنای "مرد" است: «عن زرارة قال: قلت لأبي جعفر: رجل خرج من سفينة عرياناً أو سلب ثيابه و لم يجد شيئاً یصلی فیہ. قال: یصلی ایماء، و إن كانت امرأة جعلت یدها علی فرجها، و إن كان رجلاً وضع یدہ علی سواته ثم یجلسان فیومئتان ایماءً و لا یرکعان و لا یسجدان فیبدو ما خلفهما»^{۲۱۳۰} (زراره از امام باقر پرسید: تکلیف "شخصی" که برهنه از کشتی بیرون می‌آید و یا البسه‌اش ربوده می‌شود و پارچه‌ای نمی‌یابد که با آن نماز بخواند چیست؟

امام باقر پاسخ داد: با اشاره نماز بخواند اگر آن شخص، زن باشد باید دستش را روی فرج خود قرار دهد و اگر آن شخص، "مرد" باشد باید دستش را روی شرمگاهش قرار دهد. آن‌گاه بنشینند و با اشاره نماز بخوانند [یعنی] به رکوع و سجود نروند تا نکند شرمگاه پشت‌شان هنگام خم‌شدن نمایان گردد) ذیل همین روایت در پاورقی وسائل‌الشیعه که گویا سخن خود شیخ حرّعاملی است، چنین آمده: «فیه استعمال الرجل فیما تشمل المرأة. و مثله کثیر و یظهر فی اکثر المواضع أنهم یوردونه بطریق المثال أو یریدون به مطلق المکلف. (منه قده)»^{۲۱۳۱} (در این روایت، کلمهٔ رجل شامل زن نیز می‌شود و چنین استعمالی، زیاد وجود دارد و این‌طور به نظر می‌رسد که گویندگان حدیث در اکثر جاها کلمهٔ رجل را به عنوان مثال [از بین مرد و زن] آورده‌اند و یا این‌که با آوردن آن، تمام مکلف‌ها اعم از مردان و زنان را اراده کرده‌اند).

عامل شانزدهم - گره زدن تدبیر، اخلاق و حیاء به حجاب و پوشش

پس از پیامبر به مرور "دیانت، پای‌بندی، انسانیت و حیاء" مردم به "میزان پوشیدگی‌شان" گره خورده شد. این مطلب در مورد زنان واضح‌تر و ملموس‌تر است تا حدّی که در اثر مراقبت دائم آنان از حجاب و درگیری ذهنی‌شان در این باره، ناخودآگاه در نزد آنان احساس ثواب‌خواهی شکل گرفت به ویژه که مواظبت از پوشش‌های کاملی که بعداً رایج شد همراه با دشواری و سختی فراوان بود.

اما آیا در عصر پیامبر پوشیدگی نشانه‌ی تدبیر، و ضعف حجاب نشانه‌ی بی‌حیایی و عدم دیانت بود؟ مطالب کتاب گویای آن است که ملازمهٔ تنگاتنگی بین این دو در آن عصر نبود. ضعف پوشش، اگر مربوط به فقر و بینوایی نبود فقط می‌توانست بیان‌گر حدّاقلّی از قباح و زشتی باشد و نه بیش از آن؛ آن‌هم نه در همه جا زیرا گاهی اوقات همچون "استحمام در مکان‌های ناپوشیده" گریزی از آن نبود. مطابق محتویات کتاب که برگرفته از آیات، روایات و واقعات تاریخی است "ضعف پوشش" با "ایمان به آیین پیامبر" قابل جمع بود زیرا سایهٔ شوم فقر چنان بر سرشان گسترده بود که بعضی از آن‌ها

را تا مرز برهنگی کشانده بود: «عن محمد بن ابی عمیر عن خلاد السندی (رفعه) قال: ابطاً علی رسول الله (ص) رجل فقال: ما ابطاً بک؟ فقال العری یا رسول الله، فقال: اما کان لک جار له ثوبان [/ ف] یعیرک احدهما فقال بلی یا رسول الله فقال ما هذا لک باخ [ترجمه]: راوی گوید مردی دیر نزد رسول خدا رفت فرمود ترا چه شده که دیر آمده‌ای؟ گفت ای رسول خدا برهنگی مرا باز داشت. فرمود مگر تو را همسایه نبود که دارای دو جامه باشد و یکی را به تو به عاریت دهد؟ گفت آری. رسول خدا فرمود پس او تو را برادر نیست»^{۲۱۳۲}، «عن علی بن عقبه عن الوصافی عن أبی جعفر قال: قال لی: [یا اباسمعیل] رأیت من قبلکم [/ فیما قبلکم] اذا کان الرجل لیس علیه [/ لیس له] رداء و عند بعض اخوانه [فضل] رداء یطرحه [/ یطرح] علیه [حتی یصیب رداء]؟ قال: قلت: لا، قال: فإذا کان لیس عنده ازار یوصل الیه بعض اخوانه بفضل ازاره حتی یجد له [/ یصیب] ازاراً؟ قال: قلت: لا، قال: فضرِب بیده علی فخذہ ثم قال: ما هؤلاء یاخوة»^{۲۱۳۳} و «... الفقراء من الصحابة كانوا یصلون بعلم رسول الله (ص) و معه و لیس معهم من اللباس ما یواری عورتهم...»^{۲۱۳۴} (فقراى صحابه در حالی که رسول الله نسبت به برهنگی شان آگاه بود، در کنار حضرت نماز می خواندند).

در کتاب موارد فراوانی از ظهور برهنگی را یاد کردم ولی آن‌ها را لزوماً نمی‌توان دالّ بر فقدان حیا و تعهد در فرد دانست. آیا به حیا همسر حضرت موسی می‌توان خدشه‌ای وارد کرد؟ او با وجودی که مطابق برخی روایات پایین‌تنه‌اش در اثر وزش باد در معرض دید قرار گرفت اما همو در ضمن آیه قرآن، مزین به صفت حیا شد: «فجاءته احدیها تمشی علی استحیاء قالت انّ أبی یدعوك ...» (ناگاه یکی از آن دو با کمال حیا نزد او آمد و گفت...)^{۲۱۳۵} بنابراین اگر آن روایات صحیح باشد (و منظور از دختر مذکور در آیه همان فردی باشد که همسر موسی گردید) در این صورت حتّی عدم دقت در ستر پایین‌تنه نیز مستوجب اتّصاف به بی‌حیایی نیست و می‌تواند با صفت "حیا" قابل جمع

۲۱۳۲ - مصادقة الاخوان (فارسی) شیخ صدوق ص ۳۶ و ۳۷ + رک: وسائل الشیعه ۱۵۵۵۳ (۱۵۵۵۷)

۲۱۳۳ - وسائل الشیعه ۱۵۵۵۱ (۱۵۵۵۵) + رک: مصادقة الاخوان ص ۳۶

۲۱۳۴ - المحلی ابن حزم ج ۳ ص ۲۲۷

۲۱۳۵ - سوره قصص آیه ۲۵، ترجمه پورجوادی

نیز باشد! آیا بینوایانی همانند اهل صفة که حتی شرمگاه و دامن‌شان پوشیده نبود اما به رسول‌خدا ایمان آوردند را می‌توان بی‌حیا نامید؟! آنان نه تنها مورد سرزنش قرار نگرفتند بلکه از سوی حضرت دل‌جویی شدند و برای حفظ شخصیت‌شان اِزارهایی ولو کوتاه برای‌شان تدارک دیده شد. آیا زنان مؤمنی که پیش از نزول آیات حجاب (که در مدینه و از سال پنجم هجری به بعد نازل شد) وفات کردند و در وفاداری‌شان به رسول‌خدا شکی نیست را می‌توان متهم به عدم دیانت یا بی‌حیایی کرد؟ از جمله اینان حضرت خدیجه است آیا وی که ملقب به صفت "طاهره" است و شایستگی انتخاب شدن از سوی پیامبر را پیدا کرد می‌توان از حیث تدین، انسانیت، اخلاق و حیاء زیر سؤال برد؟ آیا شخصیت حضرت فاطمه که گاه فاقد جامه‌ای بود که اندام با آن ببوشاند را می‌توان در حوزه دیانت، پای‌بندی و حیاء مخدوش دانست: «روی آنها [فاطمة] ما کانت فی بعض الاوقات مالکة ما تغطی جسدها»^{۲۱۳۶}. آیا عایشه و ام‌سلیم که در حین آب‌رسانی به رزمندگان احد، دامن لباس بالا زدند و با ساق پیدا آب در دهان تشنگان می‌ریختند را می‌توان متهم به عدم حیاء یا عدم تعهد کرد؟: «عن انس عنه قال: لما کان یوم احد انهم الناس عن النبی (ص) قال: و لقد رأیت عائشة بنت ابی‌بکر و ام‌سلیم و انهما لمشمّرتان اری خدام سوقهما، تنقران القرب- و قال غیره: تنقلان القرب علی متونهما- ثم تفرغانه فی افواه القوم ثم ترجعان فتملاّنها ثم تجیئان فتفرغانها فی افواه القوم»^{۲۱۳۷} و یا می‌توان وی (عایشه) را به این دلیل که در حضور همراه پیامبر جامه از تن خارج [و یا آن را تعویض] نمود متهم به فقدان آزره کرد حال آن‌که این مورد در خلال سفر معنوی حجّ، که کسی به دیگری توجه نداشت، روی داد: «عن معقل بن یسار قال حججنا مع رسول‌الله (ص) فوجدنا عائشة تنزع ثیابها فقال لها ما لک قالت انبتت أنک قد أحللت و أحللت أهلك قال أحل من لیس معه هدی و أما نحن فلم نحل ان معنا بدنا حتی نبلیغ عرفات»^{۲۱۳۸}. آیا جمع صمیمانه و معنوی افرادی که حلقه قرآنی تشکیل داده بودند و به استماع آیات مشغول بودند ولی از شدت برهنگی به وسیله اضافه پارچه دوستان‌شان پوشیده می‌شدند را می‌توان به دور

۲۱۳۶ - مصابیح الظلام وحید بهبهانی ج ۶ ص ۵۷

۲۱۳۷ - صحیح بخاری کتاب جهاد باب غزو النساء و قتالهن مع الرجال ح ۲۶۶۷

۲۱۳۸ - مجمع الزوائد ج ۳ ص ۲۳۳

از حیاء، دین و اخلاق دانست آن‌هم جمعی که رسول‌خدا به میان آن‌ها وارد شد، در میان‌شان نشست و حمد خدای را بجا آورد: «عن أبي سعيد الخدري قال: جلست في عصابة من ضعفاء المهاجرين. و إن بعضهم ليستتر ببعض من العري، و قارئ يقرأ علينا إذ جاء رسول الله (ص) فقام علينا فلما قام رسول الله (ص) سكت القارئ فسلم ثم قال: ما كنتم تصنعون؟ قلنا: يا رسول الله [إنه] كان قارئاً لنا يقرأ علينا فكنا نستمع الى كتاب الله، قال: فقال رسول الله (ص) الحمد لله الذي جعل من أمتي من أمرت أن اصبر نفسي معهم. قال: فجلس رسول الله (ص) و سَطْنَا لِيَعْدِلَ بِنَفْسِهِ فِينَا ثُمَّ قَالَ بِيَدِهِ هَكَذَا فَتَحَلَّقُوا، وَ بَرَزَتْ وَجُوهُهُمْ لَهُ، قَالَ: فَمَا رَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) عَرَفَ مِنْهُمْ أَحَدًا غَيْرِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَبْشِرُوا يَا مَعْشَرَ صَعَالِيكِ الْمُهَاجِرِينَ بِالنُّورِ التَّامِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، تَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ قَبْلَ اغْتِيَاءِ النَّاسِ بِنِصْفِ يَوْمٍ وَ ذَاكَ خَمْسَمِائَةِ سَنَةٍ»^{۲۱۳۹}. آیا حضرت آدم و حوا که از حداقل ساتر نیز بی‌بهره بودند را می‌توان از حریم عفاف و دیانت خارج دانست! آیا شواهدی که در باره حضرت ابراهیم (ع) و حضرت هارون (ع) در آغاز کتاب آوردم و گویای کم‌ترین میزان پوشش است را می‌توان دال بر نقصان حیاء و دیانت در ایشان گرفت. آیا حضرت رسول‌الله (ص) که هنگام بازگشت زیدبن حارثه به مدینه شتابان و "عریان" برای دیدار وی به درگاه منزل روان شد می‌توان ذره‌ای در شخصیت او از جهت "حیاء، تدین و ایمان" تردید کرد: «عن محمد بن مسلم الزهري عن عروة بن الزبير عن عائشة قالت: قدم زيد بن حارثة المدينة و رسول الله (ص) في بيتي فأتاه ففرع الباب فقام اليه رسول الله (ص) عريانا يجر ثوبه، والله ما رأيته عريانا قبله و لا بعده، فاعتنقه و قبله»^{۲۱۴۰} (عایشه گفت: رسول‌خدا در خانه من بود که زیدبن حارثه به مدینه آمد و به نزد حضرت روان شد پس درب منزل را زد [!؟] و رسول‌خدا به صورت عریان در حالی که لباسش بر زمین کشیده می‌شد به طرف زید رفت و او را در آغوش گرفت و بوسید. به خدا سوگند که رسول‌خدا را نه پیش از این جریان و نه پس از آن عریان ندیدم).

بنابراین در عصر پیامبر و سایر رسولان "برهنگی و بی‌دقتی در پوشش" مساوی با

۲۱۳۹ - سنن ابوداود ح ۳۶۶۶ + ر.ک: مسند احمد بن حنبل ج ۳ ص ۶۳

۲۱۴۰ - سنن ترمذی ح ۲۸۷۶

عدم دیانت، بی‌بندوباری و بی‌حیایی نبود زیرا نه فقر اجازه پوشش کامل را می‌داد و نه برهنگی قباحتِ امروزی را داشت و نه سایر واقعیات و محدودیت‌ها اهمیت زیادی برای حجاب و پوشش باقی می‌گذارد.

این سخنان در راستای اعلام بی‌ارتباطی بین "تدین و حیا" با "پوشش و حجاب" نیست بلکه صرفاً در صدد نفی باور غلیظی است که پس از صدر اسلام، دایر بر ارتباط "تنگ‌تنگ" مابین آن دو پیش آمده است. در واقع "بی‌بندوباری و بی‌حیایی" در آن روزگار در ساحت‌های بسیار مهم‌تری همچون "زنا، روابط جنسی زنان شوهردار، انتساب دروغین بچه به شوهر و ... " مطرح بود و به همین خاطر اوامر قرآنی و نبوی نیز معطوف به این مسائل بود و نوبت به صدور رهنمود مبنی بر رعایت پوشش‌های غلیظی که بعدها رایج شد نمی‌رسید.

عامل هفدهم - افزایش حساسیت‌های فقهی به موازات افزایش و بهبود

پوشاک

وقتی جامه‌ی اندک و نادرخته در سایه رشد رفاه و رواج خیاطی، تبدیل به جامه‌های متعدد و دوخته گردید و مردم به پوشیدن مداوم آن‌ها عادت پیدا کردند و رسم رایج‌شان شد؛ سطح حساسیت آنان و فقها نیز از "برهنگی‌های فاحش زمان پیامبر" به "برهنگی‌های ناچیز زمان خودشان" تغییر پیدا کرد و خود نیز متوجه این مطلب نبودند چرا که در بطن تحولات قرار داشتند. این تحولات تنها مربوط به کیفیت و تعدد جامه نبود بلکه سایر شؤون مرتبط با حوزه حجاب را نیز در بر گرفت از جمله می‌توان به احداث گرمابه‌هایی "محفوظ" و "جداگانه"، ساخت و تدارک اتاقک‌هایی (ولو پارچه‌ای) برای قضای حاجت، و نصب درب و پیکر بر باب خانه‌ها اشاره کرد

بخش بسیار مهمی از این تحولات، علاوه بر تأثیرات آیین محمدی، ناشی از فتوحاتی بود که پس از پیامبر رخ داد که در پی آن با سایر ملل و مظاهر تمدن آشنا شدند و به الگوبرداری اقدام کردند. البته علاوه بر آن هرگز نمی‌توان نقش بسیار مهم مردم

سرزمین‌های فتح شده که به اسلام گراییدند را در ایجاد تفاوت پوشش نسبت به زمان پیامبر از یاد برد زیرا فقهای مسلمان ممالک مفتوحه نه در حجاز زندگی کرده بودند [بعد مکانی] و نه از برهنگی‌های روزگار پیامبر آگاهی درستی داشتند [بعد زمانی] اما از طرفی می‌خواستند حکم یکایک امور شرعی را از درون متون مربوطه استخراج نمایند. در این شرایط جدید، محدثان و فقهای عرب و غیرعرب با واژه‌هایی در نصوص مذهبی مواجه بودند که متناسب با واقعیات عصر پیامبر شکل گرفته بود اما اینان در روزگاری پا به عرصه گذاردند که دیگر از آن واقعیات خبر زیادی در دست نبود بنابراین آرام آرام بعضی از واژه‌های مذکور در متون و روایات، معنایی جدید و متناسب با عصر محدثان و فقها به خود گرفت. بعضی دیگر از واژه‌ها نیز از حیث انطباق بر مدلول، نسبت به دوران رسول‌خدا متفاوت شد و سرانجام (همراه با افزایش موشکافی‌های فقهی) قباحات برهنگی از مواضع حسّاس زمان پیامبر به بیشتر اندام و بلکه تمام آن افزایش یافت و همه‌ی جسم زنان عورة شمرده شد و تنگ‌خانه بهترین جایگاه‌شان گردید.

عامل هجدهم - دگرگونی معنای واژه‌ها و عبارات

امروزه وقتی با واژه درع (پیراهن) در متون روایی برمی‌خوریم ذهنیتی را که از درع‌های بلند و پوشای اعراب معاصر داریم بر فهم‌مان از درع مذکور در روایات تأثیر می‌دهیم در حالی که درع‌های عصر پیامبر نه چندان بلند بود که همچون درع‌های امروزی ساق پا را بپوشاند و نه چنان پوشا بود که همه‌ی بالاتنه و نیز ساعد را در برگیرد. در اثر همین تصوّر اشتباه، محدوده تحت پوشش درع‌های کنونی را ملاک استنباط حجاب شرعی مذکور در روایات می‌گیریم غافل از آن‌که صاحب حدیث، توجّه به درع‌های همان زمان داشته و نه درع‌های قرون بعدی در جزیره‌العرب و ایران.

بی تردید "دگرگونی معنای واژه‌ها و عبارات" و "متفاوت شدن مصداق‌ها در اثر تغییرات تدریجی" و نیز "فهم نادرست از عبارات و تحریف الفاظ" نقش قابل توجّهی در تغلیظ حجاب از خود به جا گذارده است که با موارد آن به شرح زیر در طول کتاب آشنا شدیم:

واژه ساق (ابهام در انطباق آن بر ساق مشهور).
واژه بدن (تردید در یکی بودنش با کل اندام).
واژه خلخال (مخدوش بودن معنای مشهور مفسرین).
واژه خمار (معلوم نبودن صحّت استنباط معنای کنونی و حوزه استتارش، احتمال دلالت بر عمامه و پیچه یا رداء یا پوشاک به طور کلی).
واژه مقنعه (نادرست بودن تطابق آن بر مقنعه کنونی ایرانیان، احتمال انطباق بر عمامه و سربند).

واژه درع (تفاوت آن با درع‌های کنونی).
واژه عریان (تفاوت فاحش در تعریف و مصداقش بین زمان پیامبر با عصر کنونی).
عبارات کشف رأس و ستر رأس (احتمال انطباقشان بر معانی غیرمشهور در برخی موارد).

حدیث عورة المؤمن علی المؤمن حرام (ابهام جدی در اثبات حجاب و ساتر از آن).
حدیث لا یقعدن مع الرجال فی الخلاء (استنباط نهی از حضور مشترک زن و مرد در مکان قضای حاجت، و نه نهی از دیدار زن و مرد).
ابتدا بنا داشتیم توضیح موارد فوق را در همین جا و به صورت مستقلّ انجام دهم اما از آن‌جا که در خلال مباحث کتاب به شرح هریک پرداخته‌ام به همان‌ها اکتفا نموده و آخرین عنوان کتاب را به پایان می‌رسانم.

شانزدهم مرداد ۱۳۸۸، نیمه شعبان ۱۴۳۰

تهران، امیر ترکاشوند

فهرست

پیش‌گفتار	۳
بخش اول - حجاب پیش از اسلام؛ و واکنش مسلمانان	۲۱
فصل اول - در سطح اجتماع	۳۱
مبحث اول - پدیده برهنگی	۳۱
برهنگی کامل	۳۱
نیمه برهنگی	۳۴
برهنگی های موردی	۳۶
برهنگی نابالغان	۳۹
مبحث دوم - جامه های بلند اشرافی	۴۲
مبحث سوم - کم و کیف البسه (عام)	۴۹
ویژگی اول - نادرختگی	۴۹
ویژگی دوم - ناچیز بودن تعداد	۵۳
الف - تعداد جامه مردان	۵۵
ب - تعداد جامه زنان	۵۶
ویژگی سوم - نبود البسه ی زیر و رو	۵۷
ویژگی چهارم - ساتر و پوشا نبودن	۵۷
اشتمال صماء	۵۸

- ۶۲ ارتداء
- ۶۴ ثياب رفاق، يا جامه‌های نرم و نازک
- ۶۸ چكیده برهنگی‌ها
- ۶۹ مبحث چهارم - حدّ حجاب رايج زنان (كمّ و كيف البسه - خاصّ زنان -)
- ۶۹ زاويه اول - معاری يا قسمت‌های همیشه برهنه
- ۷۴ زاويه دوم - همانندی با كتيزان
- ۷۶ زاويه سوم - پيراهن زنانه
- ۷۶ شناسایی پيراهن زنانه
- ۷۷ کاستی‌ها و نارسایی‌های پيراهن زنانه
- ۷۷ نارسایی اول - پوشیده نبودن ناحیه سينه
- ۷۸ نارسایی دوم - پيدا بودن جانبين
- ۸۱ نارسایی سوم - کوتاه بودن دامن پيراهن
- ۸۲ نارسایی چهارم - انفراد پوشش پايين تنه به پيراهن
- ۸۳ مبحث پنجم - حجاب اصلی يا اصل پوشش
- ۸۹ فصل دوّم - در داخل خانه
- ۸۹ فَرَج
- ۹۱ برهنگی در خانواده
- ۹۴ افضاء و معاکمه
- ۹۴ احتباء

- فصل سوم- در حین حجّ و طواف و نماز ۱۰۲
- طواف عریان ۱۰۲
- جزئیات اختلاف در طواف عریان ۱۰۳
- الف- برهنگی شرمگاه زنان ۱۰۳
- ب- میزان فراگیری قبایل ۱۰۷
- ج- شمار معابد ۱۰۸
- د- کدامین طواف ۱۰۸
- ضباعه عامریّه ۱۰۹
- برهنگی ضباعه در طواف ۱۱۰
- معرفی ضباعه ۱۱۳
- ریشه و دلایل طواف عریان ۱۱۹
- واکنش جامعه اسلامی در برابر طواف عریان ۱۲۳
- نتایج روایات ۱۲۶
- جامه ویژه احرام ۱۲۸
- رای دیگر در اصل لباس ۱۳۴
- دامن کوتاه نمازگزاران، و تدبیرات پیامبر ۱۳۹
- تدبیرات پیامبر ۱۴۰
- تدبیر اول- تقدّم مردان و تأخّر زنان در صفوف جماعت ۱۴۱
- تدبیر دوّم- عدم نگاه زنان به مردان سجده‌کننده ۱۴۲

- ۱۴۴ تدبیر سوم - زنان دیرتر از مردان، سر از سجده بردارند.....
- ۱۴۷ توضیح پایانی.....
- ۱۵۰ اندازه دامن؛ و روایات شبر و ذراع.....
- ۱۵۷ تاثیر نماز در تقویت پوشش و حجاب.....
- فصل چهارم - وضعیت خانه‌ها (مقدمه، خانه‌های ساده، فقدان درب، ابهام در وجود پرده، ورود سرزده، سقف و دیوار، بی‌خانمانی).....
- ۱۶۲ سابقه ناچیز ساخت خانه در مکه.....
- ۱۷۰ ویژگی خانه‌های مکه، و فقدان درب محافظ.....
- ۱۷۳ فصل پنجم - سرویس‌های بهداشتی.....
- ۱۷۸ گرمابه و ویژگی‌ها (مکان باز، محل پوشیده، برهنگی کامل و عادی بودن آن، اختلاط زن و مرد؟، روایات نهی از حمام، جعل حدیث، نگاه ندوختن به سایرین، استحمام پیامبر).....
- ۱۸۰ پوشش امامان در حمام.....
- ۲۰۳ خلا و دستشویی (فقدان محل پوشیده، هم‌سخنی در حین قضای حاجت، قرار گرفتن زن و مرد در کنار یکدیگر).....
- ۲۰۸ تعهد پیامبر از زنان.....
- ۲۱۶ تنمه فصل.....
- ۲۲۳ فصل ششم - پیامبر گرامی (ص).....
- ۲۲۹ اهتمام به پوشش (حتی در خانه و موقع خواب).....
- ۲۲۹ استفاده از جامه‌های نادوخته (تردد با إزار و رداء).....
- ۲۳۲ تردید در استفاده از البسه‌ی دوخته (قمیص و سروال).....
- ۲۴۳

۲۴۹ استحمام و قضای حاجت، بی وجود حمام و بیت‌الخلا
۲۵۱ خانه‌هایی، نه چندان پوشا
۲۵۵ کم‌توجهی به حجاب معهود در ذهن ما
۲۵۷ امام‌علی
۲۶۱ حضرت فاطمه
۲۶۱ روایات ناشنیده
۲۶۵ ردّ روایات مشهور (پرده‌نشینی، اختفا حتی از نابینا، مردان را ندیدن)
۲۷۱ بخش دوم - در سایه قرآن
 فصل اول - ترسیم حجاب پیش از اسلام به کمک قرآن (فضاشناسی نزول با استمداد از خود قرآن)
۲۷۴
۲۷۴ مبحث اول - معضلات و محدودیت‌ها
۲۷۴ الف - فقر لباس
۲۷۵ ب - گرسنگی
۲۷۷ ج - معضل سرپناه
۲۷۸ د - تشنگی و معضل آب
۲۸۱ ه - گرمای شدید
۲۸۴ و - روابط جنسی افسارگسیخته
۲۸۸ ز - معضل ویژگی‌های البسه
۲۸۸ ویژگی اول - نادرختگی

- نکته اول- عدم دلالت واژه‌های به کار رفته، به نوع دوخته ۲۸۸
- نکته دوم- انتساب قمیص دوخته به یوسف^(ع) ۲۸۹
- نکته سوم- صراحت برخی آیات بر نادوختگی ۲۹۱
- دست‌آورد نکات ۲۹۳
- ویژگی دوم- محدودیت تعداد ۲۹۴
- ویژگی سوم- ساتر و پوشا نبودن ۲۹۵
- مبحث دوم- مظاهر و نمودهای حجاب ۲۹۷
- الف- در سطح اجتماع ۲۹۸
- کاربرد و کارکرد جامه ۳۰۰
- ب- درون خانه‌ها ۳۰۳
- ج- هنگام حج و نیایش ۳۰۵
- د- وضعیّت خانه‌ها ۳۰۶
- ه- سرویس‌های بهداشتی ۳۰۹
- فصل دوم- آیات استیدان (ساماندهی ورود به خانه‌ها) ۳۱۶
- الف- ورود به خانه دیگران ۳۱۸
- نتایج ۳۱۸
- ب- رفت‌وآمد مملوک‌ها و کودکان ۳۲۳
- نتایج ۳۲۳
- بررسی بر مبنای دیگر ۳۲۸

نتایج	۳۳۰
تلاشی دوباره برای کشف دلیل واکنش	۳۳۴
ج- ورود به خانه همسران پیامبر	۳۳۴
نتایج	۳۳۶
د- ورود به خانه‌های غیرمسکونی	۳۳۹
ادامه بحث- مصداق بیوت غیرمسکونه	۳۴۴
ه- مروری تازه بر آیات ۲۷ تا ۲۹ نور (بندهای الف و د)	۳۴۸
و- مرور نتایج آیات استیذان	۳۵۲
فصل سوم- سوره اعراف (پوشیدگی شرمگاه)	۳۵۴
الف- پوشیدگی شرمگاه آدم و حوا	۳۵۴
نادرستی برداشت مشهور	۳۵۶
در جستجوی برداشتی درست	۳۶۶
ب- پوشیدگی شرمگاه همه آدمیان	۳۷۱
منشأ اختلاف	۳۷۲
مرور برخی تفاسیر، و گزیده‌هایی چند	۳۷۳
پیگیری معنای ریشاً	۳۷۹
شرح مصطفوی	۳۸۲
شمار حقیقت‌های نازل شده در آیه ۲۶	۳۸۴
دامنه اختلاف در معانی کلمات	۳۸۶

۳۸۷	ترجمه‌های متفاوت آیه ۲۶.....
۳۹۰	ترجمه پایانی آیات.....
۳۹۱	نتیجه.....
۳۹۲	ج- پوشیدگی شرمگاه طواف‌کنندگان.....
۳۹۳	مرور چند ترجمه.....
۳۹۵	معنای اسراف.....
۳۹۶	استخراج شأن نزول به کمک متن آیات.....
۴۰۳	ترجمه جزء به جزء آیات.....
۴۰۶	فرض‌های تحریم.....
۴۱۱	محدوده پوشش مورد نظر آیه.....
۴۱۶	سایر مدارک و منابع.....
۴۲۱	فصل چهارم- سوره احزاب (زنان پیامبر، و شرایط و مواقع خاصّ).....
۴۲۱	الف- آیه خانه و عدم تبرّج.....
۴۲۲	بررسی اول- پی‌گیری خانه‌نشینی.....
۴۲۲	ذهنیت رایج.....
۴۲۳	به سوی برداشتی درست.....
۴۲۳	واژه قرن.....
۴۲۶	واژه تبرّج.....
۴۲۸	ترجمه پیوسته و هماهنگ.....

- ۴۳۰ مرور سایر معانی
- ۴۳۴ بررسی دوم- ردیابی منشأ نگرانی آیه.....
- ۴۳۴ مگر زنان چگونه بودند.....
- ۴۴۱ ب- آیه حجاب و پرده.....
- ۴۴۲ توضیحاتی در مورد رأی سنتی (برده‌نشینی).....
- ۴۵۰ نادرستی برداشت سنتی.....
- ۴۵۸ بررسی مستقل آیه و ارائه برداشت‌های معقول و پذیرفتنی.....
- ۴۵۸ غفلت‌های نابخشودنی.....
- ۴۵۹ میناهای بررسی.....
- ۴۵۹ فرض اول- هنگام حضور در داخل خانه پیامبر.....
- ۴۶۰ فرض دوم- پیش از ورود به خانه پیامبر.....
- ۴۶۷ مصداق سوم واژه حجاب.....
- ۴۷۱ ج- آیه جلباب و پوشاک.....
- ۴۷۲ عناوین اختلافی.....
- ۴۷۲ مرور چند ترجمه و تفسیر.....
- ۴۷۸ بررسی آیه در شش بند.....
- ۴۷۹ بند ۱- معنای جلباب.....
- ۴۸۳ بند ۲- معنای یدنین علیهنّ من جلابیهنّ.....
- ۴۸۵ بند ۳- شأن نزول آیه بر طبق متون روایی.....

حجاب شرعی در عصر پیامبر	۱۰۰۵
بند ۴- مطلق یا مقید بودن حکم آیه	۴۹۰
بند ۵- بررسی آن یُعرفن (مورد شناسایی)	۴۹۲
۵/۱- شناخته شدن آزاد از کنیز	۴۹۳
۵/۲- شناخته شدن متأهل از مجرد	۴۹۸
۵/۳- شناخته شدن عقیف از غیر عقیف	۵۰۱
۵/۴- شناخته شدن هویت (یا شناسایی شخص)	۵۰۶
۵/۵- شناخته شدن به ایمان و خودداری جنسی	۵۰۸
بند ۶- اقدام مورد انتظار آیه	۵۱۰
۶/۱- پوشاندن صورت، پیشانی، سر، گردن و موی سر	۵۱۰
۶/۲- پوشاندن سینه و پستان	۵۱۵
۶/۳- استفاده از پارچه‌ای جدید به عنوان علامت تأهل	۵۱۶
۶/۴- نمایان گزاردن چهره	۵۱۷
۶/۵- توجه به پوشیدگی، و جلوگیری از رها بودن جامه	۵۱۷
۶/۶- رعایت حجاب عقلایی	۵۱۹
فصل پنجم- سوره نور (توضیح پوشش)	۵۲۲
الف- آیات غضّ بصر و حفظ فرج (پوشش پایین تنه و شرمگاه؟)	۵۲۲
مرحله اول- بررسی بر اساس "نگاه" و "پوشش"	۵۲۳
حفظ فرج (پوشاندن دامن)	۵۲۳
غضّ بصر (دیدن ندوختن)	۵۲۴

متعلق غض بصر	۵۲۵
غض بصر و حفظ فرج، نسبت به چه جنسی	۵۲۹
نتیجه	۵۳۲
مرحله دوم- بررسی بر اساس خودداری از فحشاء و آلودگی جنسی	۵۳۴
غض بصر (چشم‌پوشی از فحشا)	۵۳۴
حفظ فرج (پاکدامنی)	۵۳۵
نتایج	۵۳۷
دو نکته پایانی	۵۳۷
ب- لایبیدن زینتهنّ الا ما ظهرمنها (پوشاندن برهنگی‌های نامتعارف)	۵۳۸
موارد بحث انگیز	۵۴۱
گذری بر بررسی غض بصر و حفظ فرج	۵۴۵
بررسی لایبیدن زینتهنّ الا ما ظهرمنها ...، بر مبنای معانی متفاوت زینة	۵۴۶
۱- زیورآلات و موادّ آرایشی	۵۴۷
۲- جامه و لباس	۵۵۲
۳- اندام بانوان	۵۵۵
الف- اندام نمایان	۵۵۶
ب- اندام لباس‌دار	۵۵۸
نتایج	۵۵۹
استخراج هدف ولیضربن بخمرهنّ علی جیوبهنّ، از چهار طریق	۵۶۲

- ۵۶۲ طریق اول- کاستی و نارسایی جامه‌ها
- ۵۶۲ احتمال ۱- رفع برهنگی سینه
- ۵۶۴ احتمال ۲- رفع ظهور فرج و پایین تنه
- ۵۶۵ احتمال ۳- رفع برهنگی هر قسمتی از تنه و ران، به طور کلی
- ۵۶۶ طریق دوم- مقایسه با جملات ماقبل
- ۵۶۶ احتمال ۱- ستر سینه
- ۵۶۶ احتمال ۲- ستر فرج و پایین تنه
- ۵۶۷ احتمال ۳- ستر جاهای حسّاس به طور کلی
- ۵۶۷ طریق سوم- معانی جیب
- ۵۶۷ احتمال ۱- ستر سینه
- ۵۶۷ احتمال ۲- ستر فرج و پایین تنه
- ۵۶۹ احتمال ۳- ستر همه شکاف‌ها و فاصله‌های جامه‌ها
- ۵۷۰ طریق چهارم- نسبت آن با لایبیدین زینتھن
- ۵۷۰ احتمال ۱- تبیین عملی‌سازی جمله ماقبل
- ۵۷۰ احتمال ۲- تأکید بر ستر جاهای حسّاس
- ۵۷۰ الف- ناحیه دامن
- ۵۷۱ ب- ناحیه سینه
- ۵۷۴ احتمال ۳- نبود نسبت و رابطه
- ۵۷۴ ستر مو و گردن

- ۵۷۴ نقد استنباط ستر مو و گردن
- ۵۷۹ نتیجه
- ۵۸۰ محارم زنان (و لایب‌دین زینتھنّ إلا لبعولتھنّ أو آبائھنّ أو ...)
- نسبت‌های مشخص: [شوهر، پدر، پدرشوهر (و داماد)، پسر، پسرشوهر (وشوهر مادر)،
برادر، پسربرادر و پسرخواهر (و عمو و دایی)] ۵۸۱
- ۹- زنان ۵۸۲
- ۱۰- مملوکین و بردگانِ خانه ۵۸۵
- ۱۱- مردان بی‌نظر ۵۸۵
- ۱۲- کودکان بی‌خبر ۵۹۰
- نتیجه ۵۹۲
- لا یضربن بأرجلھنّ لیعلم ما یخفین من زینتھنّ ۵۹۳
- زاویه اول - زینت: اندام (اندام ناحیه دامن) ۵۹۳
- زاویه دوم - زینت: خلخال ۵۹۴
- زاویه سوم - توضیحی جدید ۵۹۶
- حجاب متعارف، و حکم قرآن ۵۹۸
- مقدمه - معنای مظاهر منها ۵۹۸
- ترجیح قول اندام ظاهر بر ظهور اتفاقی ۵۹۹
- مصادیق مظاهر منها (یا برهنگی‌های مجاز) ۶۰۰
- واکنش قرآن در قبال پوشیدگی و برهنگی رایج ۶۰۱
- ترجمه پایانی ۶۰۲

- ج- آیه وضع ثیاب (جامه نهادن!) ۶۰۳
- شرح اصلی- معافیت زنان " یائسه و سالخورده " از پوشش ۶۰۴
- شرح فرعی- معافیت همه زنان " حاضر در خانه " از پوشش ۶۱۱
- شرح کنایی برای وضع ثیاب ۶۱۳
- نکته اول- القواعد من النساء ۶۱۳
- نکته دوم- معنایی جدید برای ترکیب وضع ثیاب ۶۱۴
- نکته سوم- غیر متبرجات بزینة ۶۱۷
- ترجمه و توضیح ۶۱۹
- نکته پایانی ۶۲۲
- فصل ششم- هدف از حجاب و پوشش ۶۲۴
- هدف اول- نگهداری از گرما و سرما ۶۲۴
- هدف دوم- تکمیل زیبایی آفرینش ۶۲۷
- هدف سوم- صیانت جنسی، و اعلام پرهیز از آلودگی ۶۳۲
- نتیجه ۶۳۶
- بخش سوم- مباحث فقهی (بررسی تطابق آراء فقهی با میزان حجاب شرعی در عصر پیامبر) ۶۴۳
- فصل اول- رأی مشهور و غیرمطابق: پوشاندن همه‌ی اندام مگر وجه و کفین ۶۴۵
- ارکان رأی مشهور ۶۴۵
- الف- عورة شمردن زنان (حدیث المرأة عورة) ۶۴۵

۶۴۸ بررسی سند
۶۵۴ سندی امامی
۶۵۹ بررسی متن
۶۶۱ بی‌ارتباطی حدیث به پوشش اندام
۶۶۳ جعلی بودن حدیث
۶۶۴ احادیث عی و عورات
۶۷۱ ب- استثناء "صِرْفِ" وجه و کفین (حدیث وجه و کفین)
۶۷۱ تأثیر ابن عباس در حصر مذکور
۶۷۴ روایت عایشه از پیامبر (منشأ حصر)
۶۷۵ بررسی سند
۶۷۶ بررسی متن
۶۸۰ حدیث وجه و ذراعان
۶۸۲ پشت‌گرمی متون فقهی به قول ابن عباس و عایشه
۶۸۴ نتیجه
۶۸۵ فصل دوم- رأی مطابق و غیر مشهور: پوشاندن تنه، ران و بازو
۶۸۵ معافیت‌های زنان در امر پوشش (گام‌به‌گام در تعیین مواضع جایز‌الکشف)
۶۸۵ مقدمه (وحدت سترصلاتی و غیرصلاتی در نزد فقها)
۶۹۱ گام اول- وجه و کفین و قدمین
۶۹۵ گام دوم- موی سر و گردن

- شَهِیدِ اَوَّل، مَبْتَكِرِ بَحْثِ مَوْ..... ۶۹۶
- سَرَبِرَهْنَه و مَوْبِرِیْشَان! (اَحَادِیْثِ جَوَازِ كَشْفِ مَوْ) ۷۰۸
- الف - تَصْمِیْمِ فَاطْمَه ۷۰۸
- ب- دَرِ سَوْگِ اِمَامِ عَلِی ۷۰۹
- ج- سَخْتِرَانِی دَخْتِرَانِ اِمَامِ عَلِی بَرای یَارَانِ حَسِیْن ۷۰۹
- د- دَرِ سَوْگِ حَسِیْن (ع) ۷۱۰
- ه- نَمَازِ حَاجَت ۷۱۱
- و- التَّجَاءُ مَادِرِ بَه خَدَا ۷۱۲
- ز- دَرِ نَمَازِ یَوْمِیَّه ۷۱۲
- حَمَلِ بَرِ اسْتِحْبَابِ (رَأْیِ بَرخی فِقْهَا) ۷۱۳
- حَمَلِ بَرِ رَسْمِ و اِعْتِبَارِ اِجْتِمَاعِی، و نَه حِجَابِ شَرَعِی (دَلَایِلِ عَدَمِ "تَشْرِیْعِ" رُوسْرِی) رَأْیِ
کِتَاب ۷۱۶
- الف- مَعَاْفِیَّتِ کَنْیِزَانِ مُسْلِمَان: ۷۱۶
- ب- آزادی و بلکه مَعَاْفِیَّتِ زَنَانِ مُسْلِمَانِی که زَبَرِ بَارِ رُوسْرِی نَمِی رُوند: ۷۱۷
- ج- مَعَاْفِیَّتِ عَمُومِی دَرِ مَوَاقِعِی که رِعَایَتِ تَشَخُّصِ و رَسْمِ، جَائِی نَدَارَد: ۷۱۸
- د- مَعَاْفِیَّتِ، دَرِ صُورْتِی که رُوسْرِی شَان رَا پِیْدَا نَکُنْد: ۷۱۸
- ه- عَدَمِ ظُهُورِ الفَاظِ رُوَایَاتِ بَرِ حِجَابِ شَرَعِی: ۷۱۹
- و- عَدَمِ اسْتِقْبَالِ زَنَانِ مَهَاجِرِ از رُوسْرِی: ۷۲۰
- نَتِیْجَه ۷۲۰
- تَرْدِیدِ دَرِ مَعْنَایِ رُوسْرِی و مَقْتَعَه (شُوهَادِ اَنْطَبَاقِ رُوسْرِی بَرِ عِمَامَه و پِیْچَه!) ۷۲۱

- نتیجه ۷۲۴
- نقد مستندات فقهی پوشش مو ۷۲۵
- مستند اول- عورة شمردن زنان ۷۲۵
- مستند دوم- وجود مقنعه، خمار و ملحفه در روایات ۷۲۷
- مستند سوم- آیه ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن ۷۳۲
- مستند چهارم- پوشاندن رأس ۷۳۵
- مستند پنجم- روایت فضیل از امام باقر (خِمارِ فاطمه) ۷۳۶
- کاستی‌های روایت فضیل در دلالت بر وجوب ستر مو ۷۳۹
- مستند ششم- روایات مورد استناد (نقد همگی اخبارِ وارده) ۷۴۱
- الف- روایات نماز ۷۴۱
- ب- روایات لایصلح و متی ینبغی ۷۴۲
- ج- روایات فضیل در مورد روسری فاطمه ۷۴۲
- د- روایات کنیزان ۷۴۲
- ه- روایات نگاه نکردن به موی زنان ۷۴۳
- و- روایات منسوب به امام‌رضا (عصر تغییر کارکرد روسری از عرفی و اعتباری به شرعی و جنسی) ۷۴۳
- روسری؛ نماد تمایز از کنیزان آلوده (ریشه‌یابی روسری) ۷۴۷
- گام سوم- ساعد ۷۵۰
- حدیث ذراعان ۷۵۰
- حدیث وسط العضد ۷۵۱

- ۷۵۲ روایات زیورآلاتِ ساعد
- ۷۵۴ گام چهارم - ساق
- ۷۵۵ تعمیم حدیث ذراعان (ذراع+ساق)
- ۷۵۶ حدیث حدّ دامن
- ۷۵۸ حدیث ساق مکشوف
- ۷۶۰ نارسایی درع و جامه
- ۷۶۱ مرور مجموع گام‌ها
- ۷۶۱ محمدباقر بهبودی
- ۷۶۳ ملااحمد نراقی
- ۷۶۶ ملامحسن فیض‌کاشانی
- ۷۶۹ مقدّس‌اردبیلی
- ۷۷۳ امام‌صادق (رئیس مذهب جعفری)
- ۷۷۴ امام‌باقر
- ۷۷۵ شخص زهرا
- ۷۷۶ وضوی دسته‌جمعی (زنان و مردان در کنار هم)
- ۷۷۷ اصل براءة‌الذمة
- ۷۷۸ نتیجه
- ۷۸۰ فصل سوم - رأی حدّ اقلی و اضطرار: ستر عورتین (یا ناف تا زانو)
- ۷۸۱ عنوان مقدماتی: پوشش رأس و ذیل بانوان (پوشش بالاتنه و پایین تنه)

- ۷۸۲ تقسیم‌بندی جدید (بالاتنه [کتف تا کمر] ، پایین تنه [کمر تا زانو])
- ۷۸۳ عورة مردان (پایین تنه)
- ۷۸۵ عورة کنیزان (پایین تنه)
- ۷۸۸ عورة زنان؛ و دلالت رأس بر بالاتنه
- ۷۸۹ پوششِ مازاد زنان نسبت به مردان و کنیزان (بالاتنه)
- ۷۹۳ پیامدهای تحریف رأس پوشاک به رأس جسم
- ۷۹۷ تعیین رأس پوشش به بیانی دیگر
- ۷۹۸ عنوان اصلی: واجب نبودن پوشش بالاتنه
- ۷۹۸ ابن جنید اسکافی (واجب نبودن ستر بالاتنه)
- ۸۰۵ روایت ابن بکیر از امام جعفر صادق (حرام نبودن کشف بالاتنه)
- ۸۰۶ اذعان فقها: دلالت روایت بر جواز کشف بالاتنه
- ۸۱۳ تردید در دلالت روایت بر جواز کشف بالاتنه
- ۸۱۵ وحدت حکم بالاتنه و سر (توضیحی جدید برای جواز کشف بالاتنه)
- ۸۱۷ سایر مدارک احتمالی ابن جنید اسکافی
- ۸۲۲ رسول خدا و تساوی عورة زن و مرد
- ۸۲۶ لا یقبل الله صلاة حائض إلا بخمار
- ۸۳۱ پیگیری رأی اسکافی در قرآن
- ۸۳۹ امکان تلفیق آراء مطابق و حدائق
- ۸۴۰ معضلات و واقعیات منجر به تلفیق

- الف- فقر و محدودیت ۸۴۰
- ب- عادی بودن برهنگی ۸۴۲
- ج- واقعیات بهداشتی ۸۴۴
- نتیجه ۸۴۹
- فصل چهارم- علل تغلیظ آراء ۸۵۲
- عامل یکم- احکام کتب مقدس پیشین ۸۵۳
- عامل دوم- نادیده گرفتن شأن نزول وحی و واقعیات عصر پیامبر ۸۵۶
- عامل سوم- داستان ستر عوره آدم و حوا ۸۵۸
- عامل چهارم- روایت عوره المؤمن علی المؤمن حرام ۸۶۱
- عامل پنجم- روایت المرءة عورة (عورة شمردن زنان) ۸۶۵
- عامل ششم- تفسیر "إلا ماظهرمنها به صرّف" وجه و کفّین ۸۶۶
- مسیر استنباط ۸۶۶
- مرحله اول- ترجمه ماظهرمنها به زینتها و اندام ظاهر ۸۶۶
- مرحله دوم- ردّ تحدید اندام ظاهر به وجه و کفّین ۸۶۷
- ردّ دلالت ماظهرمنها بر "ظهور اتّفاقی" وجه و کفّین ۸۶۸
- عامل هفتم- تصوّر پرده‌نشینی زنان پیامبر و حضرت فاطمه ۸۷۳
- الف- پرده‌نشینی زنان پیامبر ۸۷۳
- ب- حجاب فاطمه ۸۷۶
- عامل هشتم- شخصیت عمرین خطاب ۸۷۷

- عامل نهم - احادیث نهی از نگاه ۸۹۰
- زاویه اول - احادیث نهی؛ صرفنظر از موضع مورد رؤیت ۸۹۱
- زاویه دوم - مواضع مورد نهی ۸۹۴
- رابطه نگاه و پوشش ۹۰۰
- عامل دهم - احادیث نهی از ورود به حمام ۹۰۳
- تداوم کشف عورة پس از صدر اسلام ۹۰۵
- نقد احادیث ۹۰۸
- علت صدور احادیث نهی ۹۱۶
- محیط استحمام و واکنش پیامبر ۹۲۳
- عامل یازدهم - احادیث نهی از طواف عریان ۹۲۸
- بررسی مبنای قرآنی احادیث ۹۲۹
- فرض اول - حقیقی بودن احادیث و مواد ابلاغی آن ۹۳۲
- فرض دوم - مخدوش بودن احادیث و مواد ابلاغی ۹۳۵
- بررسی مواد ابلاغیه ۹۳۷
- توضیح پایانی ۹۴۶
- عامل دوازدهم - احادیث نهی از خلوت ۹۴۷
- دسته اول - روایت لایقعدن مع الرجال فی الخلاء ۹۴۷
- دسته دوم - روایات حضور شیطان در خلوت زن و مرد ۹۵۱
- دسته سوم - روایات نهی از دخول بر مُغیبات ۹۵۵

- الف- ممنوعیت ورود انفرادی مردانی که سبب ناخرسندی شوهر است ۹۵۶
- ب- ممنوعیت بیتوته و خواب شبانه ۹۵۸
- ج- خیانت و دست‌درازی جنسی ۹۵۹
- دو بحث جانبی ۹۶۱
- الف- دست دادن زن و مرد ۹۶۲
- رأی مشهور- عدم جواز مصافحه ۹۶۲
- رأی غیرمشهور- جواز مصافحه ۹۶۷
- نتیجه و توجیه ۹۷۳
- توضیح پایانی- سر منشأ جعل ۹۷۶
- ب- تفکیک صفوف در مسجد (بی توجّهی به منشأ) ۹۷۶
- عامل سیزدهم- تصوّر "تشریح" روسری ۹۷۹
- آیه جلباب ۹۷۹
- آیه خمار ۹۸۲
- عامل چهاردهم- تبدیل حجاب عرفی و اعتباری به حجاب شرعی ۹۸۴
- عامل پانزدهم- خارج ساختن زنان از خطاب‌های مطلق ۹۸۵
- عامل شانزدهم- گره زدن تدبّین، اخلاق و حیاء به حجاب و پوشش ۹۸۹
- عامل هفدهم- افزایش حساسیت‌های فقهی به موازات افزایش و بهبود پوشاک ۹۹۳
- عامل هجدهم- دگرگونی معنای واژه‌ها و عبارات ۹۹۴
- فهرست ۹۹۶

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**